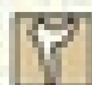


سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴_۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) جلد ۲ ----- ۲۰

مشخصات کتاب ----- ۲۰

اشاره ----- ۲۱

فهرست مطالب ----- ۲۵

گفتار هفتم: «مرکزیت مارکسیست» در چنبره بحران ----- ۵۱

اشاره ----- ۵۱

فصل اول: تصفیه های خونین و پیامدها ----- ۵۳

ترور شریف واقفی و صمدیه لبّاف ----- ۵۳

مخالفت ها و تصمیم به انشعاب ----- ۵۳

عناد مرکزیت با صمدیّه ----- ۵۴

ترور شریف واقفی ----- ۵۷

قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی ----- ۵۸

ترور صمدیّه لبّاف ----- ۶۰

دفاعیه مکتوب صمدیّه لبّاف ----- ۶۴

قسمتی از بازجویی صمدیه لباف ----- ۶۶

توضیح افراخته ----- ۶۹

فصل دوم: زنجیره ضربه های پی در پی ----- ۷۴

دستگیری خلیل دزفولی ----- ۷۴

دستگیری افراخته و خاموشی ----- ۷۸

اشاره ----- ۷۸

اولین طرح ترور آیه اللّه بهشتی ----- ۸۱

همکاری افراخته با ساواک ----- ۸۵

اعدام افراخته و لورفتگان ----- ۹۰

مروری بر چند وصیت نامه ---- ۹۴
پیامدهای دستگیری افراخته ---- ۱۰۱
همکاری گسترده توکّلی خواه ---- ۱۰۱
شناسایی شریف زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها ---- ۱۰۴
کشته شدن بهرام آرام ---- ۱۰۷
ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک ---- ۱۰۹
چند زندگی نامه ---- ۱۲۴
اشاره ---- ۱۲۴
حسن آلادپوش ---- ۱۲۴
محمّدحسن ابراری جهرمی ---- ۱۲۷
محمدرضا احمدآخوندی ---- ۱۲۸
محمدحسین اکبری آهنگر ---- ۱۲۹
محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ---- ۱۳۰
مجید شریف واقفی ---- ۱۳۲
فرهاد صفا ---- ۱۳۴
مرتضی صمدیّه لبّاف ---- ۱۳۷
محمد طاهررحیمی ---- ۱۳۹
مرتضی لبافی نژاد ---- ۱۴۱
لطف اللّه میثمی ---- ۱۴۲
محمد یزدانیان ---- ۱۴۴
فصل سوم: مرکزیت و تناقض ایدئولوژیک ---- ۱۴۹
نوع دیگر تصفیه مذهبی ها ---- ۱۴۹
اشاره ---- ۱۴۹
زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل ---- ۱۵۱
زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری ---- ۱۵۳
«شاخه مذهبی» مرکزیت مارکسیست ---- ۱۵۴

آفات یک تشکیلات استالینیستی ---- ۱۶۰
گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی ---- ۱۶۶
اشاره ---- ۱۶۶
فصل اول: بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع ---- ۱۶۸
علنی ساختن «ارتداد» ---- ۱۶۸
جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم ---- ۱۷۰
شرح واقعه ---- ۱۷۰
تحریف رژیم و واکنش امام و مراجع ---- ۱۷۷
مروری بر «بیانیه» ---- ۱۷۸
اشاره ---- ۱۷۸
تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان ---- ۱۸۳
فصل دوم: بازتاب های انتشار بیانیه ---- ۱۹۲
دو رویکرد در آغاز ---- ۱۹۲
اشاره ---- ۱۹۲
رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال) ---- ۱۹۵
رویکرد دوم: دفاع و تهاجم ---- ۲۰۲
تحلیلی پس از ده سال ---- ۲۱۵
اشاره ---- ۲۱۵
«سازمان» و تحلیل های اولیه ---- ۲۲۳
بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی ---- ۲۳۱
گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها ---- ۲۳۳
اشاره ---- ۲۳۳
فصل اول: در سایه حذف و ارعاب ---- ۲۳۵
ترور علی میرزا جعفر علاّف ---- ۲۳۵
کنترل و تصفیه دو کادر خارج ---- ۲۴۷
اشاره ---- ۲۴۷

حضور روحانی و یقینی در داخل ---------- ۲۴۷
ترور محمد یقینی ---------- ۲۴۹
ماجرای سرگرد محبی ---------- ۲۵۳
فصل دوم: قربانیان خاموش ---------- ۲۶۲
مرگ های مشکوک و خودکشی ها ---------- ۲۶۲
مرگ مشکوک رفعت افراز ---------- ۲۶۲
خودکشی اجباری محبوبه افراز ---------- ۲۶۷
فصلی از رنج های «زن مجاهد» ---------- ۲۷۵
سرنوشت مبهم یک دختر دیگر ---------- ۲۸۷
فصل سوم: عملیات پلیسی در سازمان ---------- ۲۹۰
«نمونه» دستگیری و بازجویی خدایی صفت ---------- ۲۹۰
اشاره ---------- ۲۹۰
اظهارات خدایی صفت، پس از انقلاب ---------- ۲۹۳
شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت ---------- ۲۹۹
شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی ---------- ۳۰۲
فصل چهارم: ناکامی ها و فاصله ها ---------- ۳۰۵
ارتباطات سازمان با چریک های فدایی ---------- ۳۰۵
پیشینه ارتباط ---------- ۳۰۵
اختلاف اول: لو رفتن شنود ---------- ۳۰۶
اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد ---------- ۳۰۹
دست یابی ساواک به نوار مذاکرات رهبری دو گروه ---------- ۳۲۲
گفتار دهم: بازتاب تغییر ایدئولوژی در زندان ---------- ۳۲۶
اشاره ---------- ۳۲۶
جمع های زندان و تغییر ایدئولوژی ---------- ۳۲۸
زندان پس از حرکت های مسلحانه ---------- ۳۲۸
تحلیل جمع رجوی از تغییر ایدئولوژی ---------- ۳۳۲

اشاره ---------- ۳۳۲
دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی ---------- ۳۳۶
تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون ---------- ۳۳۹
تحلیل جمع حزب ملل ---------- ۳۵۹
تحلیل جمع امّت واحده ---------- ۳۷۰
اشاره ---------- ۳۷۰
پیام سازمان به روحانیون ---------- ۳۸۱
فتوای علما علیه مارکسیست ها ---------- ۳۸۲
گفتار یازدهم: نفی مشی مسلحانه ---------- ۳۸۴
اشاره ---------- ۳۸۴
فصل اول: آخرین عمل نظامی ---------- ۳۸۶
ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا ---------- ۳۸۶
شناسایی کارشناسان طرح سرّی ---------- ۳۸۶
اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها ---------- ۳۸۸
چگونگی انجام ترور ---------- ۳۹۱
در حاشیه این عملیات ---------- ۳۹۲
نتایج بررسی های ساواک ---------- ۳۹۵
فصل دوم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت ---------- ۴۰۱
مجاهدین خلق (م.ل) ---------- ۴۰۱
اشاره ---------- ۴۰۱
سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع ---------- ۴۰۴
تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی ---------- ۴۱۱
قربانی کردن چریک های فدایی ---------- ۴۱۴
تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی ---------- ۴۱۸
سرانجام جریان تقی شهرام ---------- ۴۲۵
مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ - ۵۲) ---------- ۴۲۵

اشاره ----- ۴۲۵
سال ۱۳۵۲ ----- ۴۲۶
سال ۱۳۵۳ ----- ۴۲۶
سال ۱۳۵۴ ----- ۴۲۷
سال ۱۳۵۵ ----- ۴۲۸
سال ۱۳۵۶ ----- ۴۲۹
سال ۱۳۵۷ ----- ۴۳۰
فصل سوم: نقد و تحلیل مشی مسلحانه ----- ۴۳۵
اشاره ----- ۴۳۵
جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه ----- ۴۳۵
نقد کلی عملکرد و مشی چریکی ----- ۴۴۲
نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی ----- ۴۴۲
نقد درونی: منظر استراتژی ----- ۴۴۶
روشنفکران و جنگ چریکی ----- ۴۴۹
عامل ذهنی گرایی در گروه های مسلح ----- ۴۵۶
ناهمسازی اهداف و عملیات ----- ۴۵۷
نقش سرکوب در شکست و بحران مشی ----- ۴۶۱
تشکیلات و شکست مشی مسلحانه ----- ۴۶۷
عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه ----- ۴۷۳
گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید» ----- ۴۷۹
اشاره ----- ۴۷۹
فصل اول: حضور در قالب «فاز سیاسی» ----- ۴۸۱
تداوم نظری و عملی اشکالات ----- ۴۸۱
سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم ----- ۴۸۱
آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل ----- ۴۸۷
فصل دوم: سازماندهی در شرایط نوین ----- ۴۹۳

«تشکیلات» و «تبلیغات» ----- ۴۹۳
اشاره ----- ۴۹۳
شبکه زیرزمینی مسلح ----- ۴۹۴
کادر مرکزی ----- ۴۹۵
سازمان جوانان مجاهد ----- ۴۹۷
جنبش کارگران مسلمان ----- ۴۹۸
کانون توحیدی اصناف ----- ۴۹۸
سازمان زنان مسلمان ----- ۴۹۸
ساختار تشکیلات در فاز سیاسی ----- ۴۹۹
رده بندی تشکیلاتی افراد ----- ۴۹۹
اشاره ----- ۴۹۹
عوامل مختلف پیوند با سازمان ----- ۵۰۱
«بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان ----- ۵۰۲
اشاره ----- ۵۰۲
شرح وظایف «نهاد دانش آموزی» ----- ۵۰۴
شرح وظایف «نهاد محلات» ----- ۵۰۴
شرح وظایف «نهاد دانشجویی» ----- ۵۰۵
شرح وظایف «نهاد کارگری» ----- ۵۰۶
مروری بر عملکرد «نهاد کارگری» ----- ۵۰۷
فصل سوم: جذب، آموزش و تبلیغات ----- ۵۱۲
روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ----- ۵۱۲
شیوه های جذب و تبلیغ ----- ۵۱۴
ابعاد فعالیت های تبلیغی ----- ۵۳۴
اشاره ----- ۵۳۴
طرح و تثبیت سازمان ----- ۵۳۴
بسترها و انگیزه های متغیر ----- ۵۳۸

سیر مطالعاتی در فاز سیاسی ----- ۵۴۱
اشاره ----- ۵۴۱
مطالعات ایدئولوژیک ----- ۵۴۱
مطالعات سیاسی - اجتماعی ----- ۵۴۲
مطالعات تشکیلاتی ----- ۵۴۲
مطالعات سازمانی ----- ۵۴۳
گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت» ----- ۵۴۴
اشاره ----- ۵۴۴
فصل اول: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی ----- ۵۴۶
نفوذ در مراکز حسّاس ----- ۵۴۶
اشاره ----- ۵۴۶
جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان ----- ۵۴۷
تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها ----- ۵۴۹
نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان ----- ۵۵۲
اشاره ----- ۵۵۲
اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی ----- ۵۵۴
دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب ----- ۵۵۵
سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب ----- ۵۵۷
ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی ----- ۵۶۳
فصل دوم: ماجرای سعادتی ----- ۵۷۷
چگونگی کشف موضوع و دستگیری ----- ۵۷۷
اشاره ----- ۵۷۷
کشف ارتباط "سیکو" و "فیسینکو" ----- ۵۷۸
گزارش گروه دستگیری سعادتی ----- ۵۸۹
بازجویی های سعادتی ----- ۵۹۵
اشاره ----- ۵۹۵

بازجویی مقدّماتی: ۶/۲/۱۳۵۸ ---- ۵۹۵

جلسه اوّل: ۶/۲/۱۳۵۸ ---- ۵۹۹

جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸ ---- ۶۰۵

نامه سعادتی به دادستان کل انقلاب ---- ۶۰۹

واکنش های سازمان ---- ۶۰۹

واکنش های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی ---- ۶۲۰

گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش» ---- ۶۲۸

اشاره ---- ۶۲۸

فصل اول: روند بحران سازی ---- ۶۳۰

بحران سازی با الگوی شورشگری اجتماعی ---- ۶۳۰

اشاره ---- ۶۳۰

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی ---- ۶۳۲

تهاجم های جدید بعد از خرداد ۵۸ ---- ۶۴۱

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا ---- ۶۴۷

انتخابات ریاست جمهوری ---- ۶۵۱

انتخابات مجلس ---- ۶۵۴

تشدید بحث ها و درگیری های خیابانی، از اوایل سال ۵۹ ---- ۶۶۹

کودتای نوژه و سازمان ---- ۶۸۰

آماده سازی برای خیز مجدد ---- ۶۸۷

طرح گسترده مسئله شکنجه ---- ۶۸۸

تشدید بحران ها از بهمن ماه ۵۹ ---- ۶۹۱

مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان ---- ۶۹۳

آمادگی برای عملیات مسلحانه ---- ۶۹۸

گروه ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی ---- ۷۰۰

فصل دوم: روند جدایی ---- ۷۱۰

نخستین انشعاب سازمان پس از انقلاب ---- ۷۱۰

اشاره ---------- ۷۱۰
اعتراض به مسئله سعادتی ---------- ۷۱۱
اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه اللّه طالقانی ---------- ۷۱۲
توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی ---------- ۷۱۳
یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله ---------- ۷۱۶
فصل سوم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان ---------- ۷۲۲
حوادث چهاردهم اسفند ۵۹ ---------- ۷۲۲
عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر ---------- ۷۲۲
شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند ---------- ۷۲۶
موضع میانه «بازرگان» پس از همراهی قبلی ---------- ۷۳۱
اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی؛ سرفصلی جدید ---------- ۷۳۹
هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح ---------- ۷۴۵
بن بست و رفراندوم ---------- ۷۵۲
آخرین هماهنگی ها با بنی صدر ---------- ۷۵۷
اشاره ---------- ۷۵۷
حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا ---------- ۷۶۱
تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری ---------- ۷۶۹
بیانات تاریخی امامدر ۲۵ خرداد ۶۰ ---------- ۷۶۹
یأس بنی صدر و متحدانش ---------- ۷۷۶
تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر ---------- ۷۷۷
گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت ---------- ۷۸۴
اشاره ---------- ۷۸۴
فصل اول: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی ---------- ۷۸۶
آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی» ---------- ۷۸۶
شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی» ---------- ۷۹۶
آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد ---------- ۷۹۶

مهلکه شکست تز «شورشگری» ---------- ۷۹۸
اولین «بریدن»ها و تردیدها ---------- ۸۰۶
تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی ---------- ۸۱۱
فصل دوم: کشتار و گریز ---------- ۸۱۷
انفجار ششم تیر ---------- ۸۱۷
فاجعه هفتم تیر ---------- ۸۲۵
اشاره ---------- ۸۲۵
هویت عامل انفجار ---------- ۸۳۶
اعتراف فوق سرّی «رجوی» ---------- ۸۳۹
ابعاد و آثار فاجعه ---------- ۸۴۰
فرار بنی صدر و رجوی ---------- ۸۵۱
گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست ---------- ۸۶۱
اشاره ---------- ۸۶۱
فصل اول: تغییرات سازماندهی در فاز ترور ---------- ۸۶۳
تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد ---------- ۸۶۳
اشاره ---------- ۸۶۳
بخش اجتماعی ---------- ۸۶۳
بخش نظامی - بخش شهرستان ---------- ۸۶۴
بخش نشریه - بخش روابط ---------- ۸۶۴
فصل دوم: ترور مسئولان و تداوم شورش ---------- ۸۶۷
شهادت رجایی و باهنر ---------- ۸۶۷
اشاره ---------- ۸۶۷
تحقیقی درباره عامل ترور ---------- ۸۷۴
اعتراف رجوی ---------- ۸۸۹
تظاهرات شورشی و مسلحانه ---------- ۸۹۷
اشاره ---------- ۸۹۷

بیلان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰ ---- ۹۰۰
تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰ ---- ۹۰۴
اشاره ---- ۹۰۴
بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر ---- ۹۱۵
مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان» ---- ۹۱۷
تشکیل «هسته های مقاومت» ---- ۹۴۰
شکست مرحله نخست استراتژی سازمان ---- ۹۴۰
تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام ---- ۹۴۲
انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها ---- ۹۴۳
مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰ ---- ۹۴۵
گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی» ---- ۹۵۰
اشاره ---- ۹۵۰
فصل اول: انهدام ستاد داخلی ترور ---- ۹۵۲
کارنامه کیفی تشکیلات ---- ۹۵۲
اشاره ---- ۹۵۲
نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور ---- ۹۵۵
ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی ---- ۹۵۶
فصل دوم: فروپاشی تشکیلات ترور ---- ۹۵۹
انسجام انقلابیون ضدتروریسم ---- ۹۵۹
اشاره ---- ۹۵۹
ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور ---- ۹۶۰
ضربات تکمیلی سنگین ---- ۹۶۳
فصل سوم: عملیات «مهندسی» ---- ۹۶۶
تروریسم نوظهور ---- ۹۶۶
اشاره ---- ۹۶۶
مقدمه کیفرخواست اصدقی ---- ۹۶۷

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی» ---- ۹۶۸
شرح شش فقره عملیات مهندسی ---- ۹۷۲
اشاره ---- ۹۷۲
جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری ---- ۹۷۳
جزئیات ربودن و شکنجه روستا ---- ۹۷۵
جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی ---- ۹۷۹
جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی ---- ۹۸۰
گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور»/آغاز «خط خروج» ---- ۹۸۸
اشاره ---- ۹۸۸
فصل اول: ترور، بر ضدّ «مردم» ---- ۹۹۰
خط ترور «سرانگشتان رژیم» ---- ۹۹۰
اشاره ---- ۹۹۰
اصرار در افزونی عملیات ---- ۹۹۳
نمونه هایی از ترورها ---- ۹۹۴
فصل دوم: «خط منطقه»؛ طبل مائوئیسم ---- ۱۰۰۲
تلاش برای گریز از چرخه شکست ---- ۱۰۰۲
اشاره ---- ۱۰۰۲
منطقه شمال، «جنگل» ---- ۱۰۰۳
منطقه کوهستانی فارس ---- ۱۰۰۵
منطقه کردستان ---- ۱۰۰۶
شکست «خطّ منطقه» ---- ۱۰۰۷
اشاره ---- ۱۰۰۷
تشکیلات جنگل: توهّم یا واقعیت ---- ۱۰۰۸
فصل سوم: «خط خروج»؛ فرار از مردم ---- ۱۰۱۱
«طرح مالک و مستأجر» ---- ۱۰۱۱
اشاره ---- ۱۰۱۱

خطّ خروج از کشور ---------- ۱۰۱۲
ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج ---------- ۱۰۱۳
گفتار نوزدهم: سازمان و شورای مقاومت ---------- ۱۰۱۵
اشاره ---------- ۱۰۱۵
فصل اول: آغاز و انجام یک وحدت صوری ---------- ۱۰۱۷
نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا ---------- ۱۰۱۷
تاکتیک وحدت گروه رجوی ---------- ۱۰۲۱
تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی ---------- ۱۰۲۶
فصل دوم: ترکیب «شورا» ---------- ۱۰۲۹
گروه ها و افراد ---------- ۱۰۲۹
سازمان مجاهدین خلق ایران ---------- ۱۰۳۰
جبهه دموکراتیک ملی ایران ---------- ۱۰۳۰
حزب دموکرات کردستان ---------- ۱۰۳۱
حزب کار ایران (جناح چپ) ---------- ۱۰۳۶
اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) ---------- ۱۰۳۸
شورای متّحد چپ ---------- ۱۰۴۱
سایر گروه های عضو شورا ---------- ۱۰۴۲
فصل سوم: بحران عملیات و آشفتگی ---------- ۱۰۴۶
حضور در کردستان عراق ---------- ۱۰۴۶
کشف تیم های عملیاتی ---------- ۱۰۴۷
اشاره ---------- ۱۰۴۷
آغاز بحران های روحی اعضا ---------- ۱۰۴۸
جدایی «یعقوبی» ---------- ۱۰۴۹
اشاره ---------- ۱۰۴۹
انتقاد از سلطه فاشیسم در سازمان ---------- ۱۰۵۳
فهرست اعلام ---------- ۱۰۵۸

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) جلد ۲

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)/ به کوشش جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

مشخصات نشر : تهران : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی ، ۱۳۸۵-۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.مصور، جدول،عکس، نمونه.

شابک : ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۵۹-X(ج. ۱): ؛ ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۶۸-۹(ج. ۲): ؛ ۵۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۶۴۵-۷۱-۹(ج. ۳): ؛ ۹۶۴-۵۶۴۵-۵۸-۱(دوره):

یادداشت : فیپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی:(۱۹۶۵-۲۰۰۵) Mojahedin-e Khalq Organization Arising the end

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت : ج.۱، ۲، ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۵)؛ ۵۰۰۰۰ ریال (هر جلد) (فیپا)

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه

یادداشت : نمایه

موضوع : سازمان مجاهدین خلق ایران

موضوع : حزبهای سیاسی -- ایران -- تحقیق

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۵۴۲ س۱۷ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۰۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۱۲۷۱

اشاره

سازمان مجاهدین خلق

(پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد دوم

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

پاییز ۱۳۸۵

ص:۳

مؤ سسه مطا لعا ت و پژ و هشها ی سیا سی

تهران □ خیابان ولی عصر(عج) □ بالاتر از بزرگراه شهیدچمران □شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

(سازمان مجاهدین خلق ؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد دوم

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۹۶۴ – شابک دوره: ۱ ۵۸ ۵۶۴۵

شابک جلد دوم: ۹ ۶۸ ۵۶۴۵ ۹۶۴

کلیه حقوق ناشر محفوظ است.

صندوق پستی: ۷۵۸۸ ۱۱۳۶۵

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

ص:۴

فهرست مطالب

گفتار هفتم: «مرکزیت مارکسیست» در چنبره بحران ۱

فصل اول: تصفیه های خونین و پیامدها ۳

ترور شریف واقفی و صمدیه لبّاف ۳

مخالفت ها و تصمیم به انشعاب ۳

عناد مرکزیت با صمدیّه ۴

ترور شریف واقفی ۶

قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی ۷

ترور صمدیّه لبّاف ۹

دفاعیه مکتوب صمدیّه لبّاف ۱۱

قسمتی از بازجویی صمدیه لباف ۱۳

توضیح افراخته ۱۶

فصل دوم: زنجیره ضربه های پی در پی ۲۱

دستگیری خلیل دزفولی ۲۱

دستگیری افراخته و خاموشی ۲۴

اولین طرح ترور آیه اللّه بهشتی ۲۷

همکاری افراخته با ساواک ۳۰

اعدام افراخته و لورفتگان ۳۳

مروری بر چند وصیت نامه ۳۷

پیامدهای دستگیری افراخته ۴۲

همکاری گسترده توکّلی خواه ۴۲

شناسایی شریف زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها ۴۵

کشته شدن بهرام آرام ۴۸

ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک ۵۰

چند زندگی نامه ۶۳

حسن آلادپوش ۶۳

محمّدحسن ابراری جهرمی ۶۵

محمدرضا احمدآخوندی ۶۶

محمدحسین اکبری آهنگر ۶۷

محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ۶۸

مجید شریف واقفی ۷۰

فرهاد صفا ۷۱

مرتضی صمدیّه لبّاف ۷۳

محمد طاهررحیمی ۷۵

مرتضی لبافی نژاد ۷۷

لطف اللّه میثمی ۷۸

محمد یزدانیان ۸۰

فصل سوم: مرکزیت و تناقض ایدئولوژیک ۸۵

نوع دیگر تصفیه مذهبی ها ۸۵

زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل ۸۷

زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری ۸۹

«شاخه مذهبی» مرکزیت مارکسیست ۹۰

آفات یک تشکیلات استالینیستی ۹۵

گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی ۱۰۱

فصل اول: بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع ۱۰۳

علنی ساختن «ارتداد» ۱۰۳

جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم ۱۰۵

شرح واقعه ۱۰۵

تحریف رژیم و واکنش امام و مراجع ۱۱۰

مروری بر «بیانیه» ۱۱۱

تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان ۱۱۵

فصل دوم: بازتاب های انتشار بیانیه ۱۲۱

دو رویکرد در آغاز ۱۲۱

رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال) ۱۲۴

رویکرد دوم: دفاع و تهاجم ۱۲۹

تحلیلی پس از ده سال ۱۳۹

«سازمان» و تحلیل های اولیه ۱۴۴

بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی ۱۴۹

گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها ۱۵۱

فصل اول: در سایه حذف و ارعاب ۱۵۳

ترور علی میرزا جعفر علّاف ۱۵۳

کنترل و تصفیه دو کادر خارج ۱۶۱

حضور روحانی و یقینی در داخل ۱۶۱

ترور محمد یقینی ۱۶۳

ماجرای سرگرد محبی ۱۶۶

ص:۷

فصل دوم: قربانیان خاموش ۱۷۳

مرگ های مشکوک و خودکشی ها ۱۷۳

مرگ مشکوک رفعت افراز ۱۷۳

خودکشی اجباری محبوبه افراز ۱۷۶

فصلی از رنج های «زن مجاهد» ۱۸۱

سرنوشت مبهم یک دختر دیگر ۱۹۰

فصل سوم: عملیات پلیسی در سازمان ۱۹۳

«نمونه» دستگیری و بازجویی خدایی صفت ۱۹۳

اظهارات خدایی صفت، پس از انقلاب ۱۹۶

شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت ۲۰۲

شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی ۲۰۴

فصل چهارم: ناکامی ها و فاصله ها ۲۰۷

ارتباطات سازمان با چریک های فدایی ۲۰۷

پیشینه ارتباط ۲۰۷

اختلاف اول: لو رفتن شنود ۲۰۸

اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد ۲۱۰

دست یابی ساواک به نوار مذاکرات رهبری دو گروه ۲۱۹

گفتار دهم: بازتاب تغییر ایدئولوژی در زندان ۲۲۳

جمع های زندان و تغییر ایدئولوژی ۲۲۵

زندان پس از حرکت های مسلحانه ۲۲۵

تحلیل جمع رجوی از تغییر ایدئولوژی ۲۲۸

ص:۸

دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی ۲۳۱

تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون ۲۳۴

تحلیل جمع حزب ملل ۲۵۲

تحلیل جمع امّت واحده ۲۶۰

پیام سازمان به روحانیون ۲۷۰

فتوای علما علیه مارکسیست ها ۲۷۱

گفتار یازدهم: نفی مشی مسلحانه ۲۷۳

فصل اول: آخرین عمل نظامی ۲۷۵

ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا ۲۷۵

شناسایی کارشناسان طرح سرّی ۲۷۵

اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها ۲۷۷

چگونگی انجام ترور ۲۷۹

در حاشیه این عملیات ۲۸۰

نتایج بررسی های ساواک ۲۸۲

فصل دوم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت ۲۸۷

مجاهدین خلق (م.ل) ۲۸۷

سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع ۲۹۰

تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی ۲۹۶

قربانی کردن چریک های فدایی ۲۹۸

تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی ۳۰۱

سرانجام جریان تقی شهرام ۳۰۵

مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ – ۵۲) ۳۰۵

سال ۱۳۵۲ ۳۰۶

سال ۱۳۵۳ ۳۰۶

ص:۹

سال ۱۳۵۴ ۳۰۷

سال ۱۳۵۵ ۳۰۸

سال ۱۳۵۶ ۳۰۹

سال ۱۳۵۷ ۳۱۰

فصل سوم: نقد و تحلیل مشی مسلحانه ۳۱۵

جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه ۳۱۵

نقد کلی عملکرد و مشی چریکی ۳۱۹

نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی ۳۱۹

نقد درونی: منظر استراتژی ۳۲۱

روشنفکران و جنگ چریکی ۳۲۳

عامل ذهنی گرایی در گروه های مسلح ۳۲۷

ناهمسازی اهداف و عملیات ۳۲۸

نقش سرکوب در شکست و بحران مشی ۳۳۱

تشکیلات و شکست مشی مسلحانه ۳۳۵

عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه ۳۳۹

گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید» ۳۴۳

فصل اول: حضور در قالب «فاز سیاسی» ۳۴۵

تداوم نظری و عملی اشکالات ۳۴۵

سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم ۳۴۵

آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل ۳۴۹

فصل دوم: سازماندهی در شرایط نوین ۳۵۳

«تشکیلات» و «تبلیغات» ۳۵۳

ص:۱۰

شبکه زیرزمینی مسلح ۳۵۴

کادر مرکزی ۳۵۵

سازمان جوانان مجاهد ۳۵۷

جنبش کارگران مسلمان ۳۵۸

کانون توحیدی اصناف ۳۵۸

سازمان زنان مسلمان ۳۵۸

ساختار تشکیلات در فاز سیاسی ۳۵۹

رده بندی تشکیلاتی افراد ۳۵۹

عوامل مختلف پیوند با سازمان ۳۶۰

«بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان ۳۶۱

شرح وظایف «نهاد دانش آموزی» ۳۶۲

شرح وظایف «نهاد محلات» ۳۶۲

شرح وظایف «نهاد دانشجویی» ۳۶۳

شرح وظایف «نهاد کارگری» ۳۶۴

مروری بر عملکرد «نهاد کارگری» ۳۶۵

فصل سوم: جذب، آموزش و تبلیغات ۳۶۹

روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۳۶۹

شیوه های جذب و تبلیغ ۳۷۱

ابعاد فعالیت های تبلیغی ۳۸۴

طرح و تثبیت سازمان ۳۸۴

بسترها و انگیزه های متغیر ۳۸۷

سیر مطالعاتی در فاز سیاسی ۳۹۰

مطالعات ایدئولوژیک ۳۹۰

مطالعات سیاسی - اجتماعی ۳۹۱

مطالعات تشکیلاتی ۳۹۱

مطالعات سازمانی ۳۹۲

ص:۱۱

گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت» ۳۹۳

فصل اول: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی ۳۹۵

نفوذ در مراکز حسّاس ۳۹۵

جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان ۳۹۶

تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها ۳۹۷

نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان ۳۹۹

اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی ۴۰۰

دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب ۴۰۱

سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب ۴۰۳

ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی ۴۰۷

فصل دوم: ماجرای سعادتی ۴۱۷

چگونگی کشف موضوع و دستگیری ۴۱۷

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو» ۴۱۷

گزارش گروه دستگیری سعادتی ۴۲۵

بازجویی های سعادتی ۴۳۰

بازجویی مقدّماتی: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۰

جلسه اوّل: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۲

جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۵

نامه سعادتی به دادستان کل انقلاب ۴۳۷

واکنش های سازمان ۴۳۷

واکنش های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی ۴۴۴

گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش» ۴۵۱

فصل اول: روند بحران سازی ۴۵۳

ص:۱۲

بحران سازی با الگوی شورشگری اجتماعی ۴۵۳

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی ۴۵۵

تهاجم های جدید بعد از خرداد ۵۸ ۴۶۱

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا ۴۶۵

انتخابات ریاست جمهوری ۴۶۹

انتخابات مجلس ۴۷۱

تشدید بحث ها و درگیری های خیابانی، از اوایل سال ۵۹ ۴۸۱

کودتای نوژه و سازمان ۴۸۷

آماده سازی برای خیز مجدد ۴۹۳

طرح گسترده مسئله شکنجه ۴۹۴

تشدید بحران ها از بهمن ماه ۵۹ ۴۹۶

مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان ۴۹۷

آمادگی برای عملیات مسلحانه ۵۰۱

گروه ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی ۵۰۲

فصل دوم: روند جدایی ۵۰۹

نخستین انشعاب سازمان پس از انقلاب ۵۰۹

اعتراض به مسئله سعادتی ۵۱۰

اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه اللّه طالقانی ۵۱۱

توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی ۵۱۲

یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله ۵۱۴

فصل سوم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان ۵۱۹

حوادث چهاردهم اسفند ۵۹

۵۱۹

عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر ۵۱۹

شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند ۵۲۲

موضع میانه «بازرگان» پس از همراهی قبلی ۵۲۵

اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی؛ سرفصلی جدید ۵۳۲

هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح ۵۳۶

بن بست و رفراندوم ۵۴۰

آخرین هماهنگی ها با بنی صدر ۵۴۴

حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا ۵۴۷

تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری ۵۵۲

بیانات تاریخی امام در ۲۵ خرداد ۶۰ ۵۵۲

یأس بنی صدر و متحدانش ۵۵۷

تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر ۵۵۸

گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت ۵۶۳

فصل اول: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی ۵۶۵

آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی» ۵۶۵

شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی» ۵۷۱

آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد ۵۷۱

مهلکه شکست تز «شورشگری» ۵۷۲

اولین «بریدن»ها و تردیدها ۵۷۸

تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی ۵۸۲

فصل دوم: کشتار و گریز ۵۸۷

انفجار ششم تیر ۵۸۷

فاجعه هفتم تیر ۵۹۳

هویت عامل انفجار ۶۰۲

اعتراف فوق سرّی «رجوی» ۶۰۴

ابعاد و آثار فاجعه ۶۰۵

فرار بنی صدر و رجوی ۶۱۴

ص:۱۴

گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست ۶۲۱

فصل اول: تغییرات سازماندهی در فاز ترور ۶۲۳

تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد ۶۲۳

بخش اجتماعی ۶۲۳

بخش نظامی - بخش شهرستان ۶۲۴

بخش نشریه - بخش روابط ۶۲۴

فصل دوم: ترور مسئولان و تداوم شورش ۶۲۷

شهادت رجایی و باهنر ۶۲۷

تحقیقی درباره عامل ترور ۶۳۱

اعتراف رجوی ۶۴۲

تظاهرات شورشی و مسلحانه ۶۴۹

بیلان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰ ۶۵۱

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰ ۶۵۴

بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر ۶۶۱

مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان» ۶۶۲

تشکیل «هسته های مقاومت» ۶۷۵

شکست مرحله نخست استراتژی سازمان ۶۷۵

تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام ۶۷۷

انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها ۶۷۸

مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰ ۶۸۰

گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی» ۶۸۳

فصل اول: انهدام ستاد داخلی ترور ۶۸۵

ص:۱۵

کارنامه کیفی تشکیلات ۶۸۵

نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور ۶۸۷

ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی ۶۸۸

فصل دوم: فروپاشی تشکیلات ترور ۶۹۱

انسجام انقلابیون ضدتروریسم ۶۹۱

ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور ۶۹۲

ضربات تکمیلی سنگین ۶۹۵

فصل سوم: عملیات «مهندسی» ۶۹۷

تروریسم نوظهور ۶۹۷

مقدمه کیفرخواست اصدقی ۶۹۸

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی» ۶۹۹

شرح شش فقره عملیات مهندسی ۷۰۲

جزئیات ربودن و شکنجه عفت روش ۷۰۲

جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری ۷۰۳

جزئیات ربودن و شکنجه روستا ۷۰۵

جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی ۷۰۸

جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی ۷۰۹

گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور» آغاز «خط خروج» ۷۱۷

فصل اول: ترور، بر ضدّ «مردم» ۷۱۹

خط ترور «سرانگشتان رژیم» ۷۱۹

اصرار در افزونی عملیات ۷۲۱

نمونه هایی از ترورها ۷۲۲

ص:۱۶

فصل دوم: «خط منطقه»؛ طبل مائوئیسم ۷۲۷

تلاش برای گریز از چرخه شکست ۷۲۷

منطقه شمال، «جنگل» ۷۲۸

منطقه کوهستانی فارس ۷۲۹

منطقه کردستان ۷۳۰

شکست «خطّ منطقه» ۷۳۱

تشکیلات جنگل: توهّم یا واقعیت ۷۳۲

فصل سوم: «خط خروج»؛ فرار از مردم ۷۳۵

«طرح مالک و مستأجر» ۷۳۵

خطّ خروج از کشور ۷۳۶

ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج ۷۳۷

گفتار نوزدهم: سازمان و شورای مقاومت ۷۳۹

فصل اول: آغاز و انجام یک وحدت صوری ۷۴۱

نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا ۷۴۱

تاکتیک وحدت گروه رجوی ۷۴۵

تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی ۷۴۸

فصل دوم: ترکیب «شورا» ۷۵۱

گروه ها و افراد ۷۵۱

سازمان مجاهدین خلق ایران ۷۵۲

جبهه دموکراتیک ملی ایران ۷۵۲

حزب دموکرات کردستان ۷۵۳

ص:۱۷

حزب کار ایران (جناح چپ) ۷۵۶

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) ۷۵۷

شورای متّحد چپ ۷۵۹

سایر گروه های عضو شورا ۷۶۰

فصل سوم: بحران عملیات و آشفتگی ۷۶۳

حضور در کردستان عراق ۷۶۳

کشف تیم های عملیاتی ۷۶۴

آغاز بحران های روحی اعضا ۷۶۵

جدایی «یعقوبی» ۷۶۶

انتقاد از سلطه فاشیسم در سازمان ۷۶۹

فهرست اعلام ۷۷۳

ص:۱۸

گفتار هفتم: «مرکزیت مارکسیست» در چنبره بحران

اشاره

فصل اول: تصفیه های خونین و پیامدها

ترور شریف واقفی و صمدیه لبّاف

مخالفت ها و تصمیم به انشعاب

مرکزیت سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۳، از طریق لیلا زمردیان زوج تشکیلاتی شریف واقفی، که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت که شریف واقفی که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلًا از مرکزیت تصفیه شده بود، «مسلّح» است. لیلا در یک متن انتقاد از خود - پس از اینکه از طرف مسئولش متهم شده بود که حقایق را نمی گوید - اعتراف کرد که از همان آذر ماه ۵۳ می دانسته که شوهرش مسلح است ولی گزارش نکرده است.(۱) ضمناً صمدیّه لبّاف نیز یکی دو بار به وحید افراخته گفته بود که دیگر به دلایل اعتقادی نمی خواهد با سازمان کار کند. این مسئله نیز شایبه ارتباط منظم مخالفین را برای هسته مرکزی سازمان تقویت کرد و لذا تصمیم به مذاکره اولیه با مخالفان گرفتند.(۲)

ص:۳

۱- وحید افراخته در بازجویی ساواک در این باره چنین نوشت: «شریف واقفی که شروع به جمع آوری افراد مذهبی به طور پنهانی کرده بود این مسئله را با لیلا در میان گذاشت. لیلا که وحشت کرده بود با نوشتن نامه ای جریان را به اطلاع [مرکزیت] گروه رساند.» پرونده وحید افراخته: ص ۱۶.

۲- مفاد همه پرونده های مربوط. خلاصه پرونده ها...: ذیل همان اسامی. نیز پرونده محمدجواد قائدی: صص ۴۹ - ۵۱.

طی چنـد تماس که در فروردین ماه ۱۳۵۴ بین وحید افراخته، به نمایند گی از مرکزیت، با مجید شـریف واقفی و صـمدیّه لبّاف گرفته شد، آنان صریحاً اظهار داشتند که دیگر نمی خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی گرفته اند.

عناد مرکزیت با صمدیّه

همان طور که اشاره کردیم، عملیات ترور «زنـدی پور» آخرین همکاری مرتضـی صـمدیّه لبّاف با مرکزیت مارکسـیست شـده سازمان بود. محمد طاهررحیمی، از کادرهای درجه یک سازمان، در این خصوص طی اعترافات خود، نوشته است:

[...] مـدتی بود که من می دانسـتم مرتضـی در مقابل مارکسـیست شدن مقاومت می کند و به هیچ وجه دست از اسـلام برنمی دارد؛ ولی بـا این حال معتقـد است که بایـد مبارزه کرد؛ و گفت که «من در هر صورت در کنار شـما مبارزه خواهم کرد». این مطلب گذشت تا جریان عمل تیمسار [سرتیپ زندی پور] پیش آمد. من در آن جریان به خوبی می دیدم که او هماهنگی لازم را با ما ندارد، نه از نظر لباس و نه از نظر فکری. به نحوی که از جهت پوشش در جریان شناسایی، ما

یکی دو بار به او تذکر دادیم [که] در شـمال شـهر باید لباس مرتّبی پوشـید تا به طور عادی در میان کارمندانی که صبح به سرِ کار می روند، گم شویم و جلب نظر نکنیم، ولی او زیربار نمی رفت. به

هر حال، بعد از جریان عمل نیز او انگیزه عمده عمل را رقابت ما با فداییان می دانست و

خصوصاً این مسـئله را طوری عنوان می کرد که نشان دهـد هیـچ گونه انگیزه دیگری در این جریان نداشـته ایم و به طور کلی افراد انگیزه عمل را از دست داده اند و با چنین انگیزه هایی عمل

می کنند، و در نهایت می خواست ضـعف انگیزه عمومی سازمان را مطرح کند و آن را نتیجه مارکسیست شدن سازمان بداند. در این زمینه بحث زیادی توسط بهرام [آرام] شد که اثبات کند

انگیزه رقابت جزء بسیار کوچکی از کلّ انگیزه را تشکیل می داده، ولی او زیربار نمی رفت و با منظور خاصی که داشت بر سر حرف خود ایسـتاده بود. در اینجا بهرام به خود او نیز صـریحا گفت که «ما و تو باید به یک نتیجه مشترک برسیم، چون در غیر این صورت این عمل یا یک عمل دیگر، آخرین عمل تو در این گروه خواهد بود» و مقدار زیادی روی این مسـئله صحبت شد ولی مرتضی نظر خود را تغییر نمی داد. ما همه نسبت به او این احساس را پیدا کرده بودیم

که به هر حال او عضو پایدار و قابل اتکایی برای ما نیست، و زمزمه جدایی اش نیز به گوش می رسید...

به هر حال، در همین شرایط، یک بار که او را برای شناسایی فرستاده بودند، گفته بود: «من دیگر

تفنگ شما نخواهم شد». اشاره به اینکه «شما می خواهید تنها در عملیات از من استفاده کنید و

این کار را آن قدر ادامه دهید تا بالاخره من در یکی از این عملیات[ها] کشته شوم». و لذا از رفتن به دنبال شناسایی سرباز زده بود. از همین جا بحث علنی او با مسئولش (در این موقع او

تحت مسئولیت وحید افراخته بود) آغاز می شود و جبهه گیری او نیز در مقابل مسئولش تشدید می گردد. و آن طور که بعدا معلوم شد، علت عمده این جبهه گیری، دلخوشی به جمع دیگری بود

که خودشان در فکر تشکیلش بودند...

به هر حال، آنها با این فکر به طور عملی در صدد جدا شدن از سازمان بودند و گروه که از مدت ها قبل با آنها درگیری داشت، این امکان را [احتمال] می داد که روزی آنها را از دست بدهد. لذا مسئولیت شان کم می شد و حتّی المقدور اطلاعات شان محدود می گشت، و بالاخره همین طور هم شد. وقتی مسئولیت سیف اللّه کاظمیان و خصوصاً انباری که در اختیار داشت از او گرفته شد، با توجه به آمادگی های قبلی تصمیم گرفتند که تا فرصت باقی است وسایل انبار را...

بردارند. و بعد از خالی کردن انبار توسط مرتضی صمدیّه، می خواستند به طور کامل ارتباطشان را قطع کنند.

روز پنجشنبه [۱۱/۲/۵۴] انبار تخلیه شده بود و روز سه شنبه بعد [۱۶/۲/۵۴] آخرین روز قرارشان بود که در همان روز برنامه ترور آنها پیاده شد.

جریان عمل از این قرار بود که شب دوشنبه بهرام در خانه تیمی [خیابان]ظفر در حالی که شدیداً ناراحت بود، این مسئله را مطرح کرد: «از این به بعد دیگر آنها [مجید شریف واقفی و

مرتضی صمدیّه لبّاف] به صورت دشمنان ما خواهند بود و با توجه به تعصّب شدید مرتضی در مورد مذهب، ممکن است بعد از این مهمترین رسالت خود را از بین بردن افرادی بداند که سازمان را به مارکسیسم سوق دادند.» (در این صورت خود او – یعنی بهرام – بیش از همه در

معرض خطر قرار داشت و از این جهت نیز نگران بود) و در این صورت و ضمناً با توجه به اینکه در آن روز بحث می شد که اگر به آنها فرصت بدهیم یک سازمان دست راستی همانند فالانژیست های لبنان در ایران به وجود خواهد آمد که رسالت خود را مبارزه با مارکسیست ها می داند، تصمیم گرفته شد هرچه زودتر آنها را از بین ببریم.(۱)

از اظهارات محمّد طاهررحیمی چند نکته را می توان دریافت:

۱– مرتضی صمدیّه لبّاف در برخورد با سازمان و مسئولان مارکسیست شده آن به مرحله ای رسیده بود که پنهان کاری نمی کرده است.

۱- پرونده طاهر رحیمی، ج ۲؛ ذیل صمدیّه.

۲- اساسا در انگیزه سازمان تشکیک می کرده؛ به این معنی که انگیزش های رقابتی و تلاش در عقب

نیفتادن از گروه رقیب (چریک های فدایی) را عمده ترین علت دست زدن سازمان به عملیات نظامی می دانسته است.

۳- به سوءنیت تشکیلات در مورد خودش یقین داشته؛ و به همین سبب صریحاً اعلام کرده بود که حاضر نیست همکاری را ادامه دهد و - به قول خودش - «تفنگ» آنها باشد.

۴- نسبت به مذهب، تعهد و پای بندی شدید داشته؛ در حدّی که این امر مورد اتفاق همه کسانی که او را می شناختند، بوده است.(۱)

۵- از جمله توجیهات و انگیزه های مرکزیت سازمان در ترور وی - و شریف واقفی - ترس از نوعی انتقام گیری بوده است؛ که تردیدی نیست قیاس به نفس کرده اند.

مرکزیت تصویب کرد که شریف واقفی، صمدیّه لبّاف و سعید شاهسوندی را تصفیه فیزیکی (ترور) کنند؛ و ضمناً با سیف اللّه کاظمیان، سمپات صمدیّه و انباردار آنها نیز بعد از ترور آن دو تماس گرفته شود که «انبارک» را تحویل دهد.(۲)

ترور شریف واقفی

طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی)، باید یکدیگر را

می دیدند.(۳) قبلاً محسن سید خاموشی و حسین سیاه کلاه در یکی از کوچه های خیابان ادیب الممالک مستقر شده بودند و در انتظار ورود شریف واقفی به سر می بردند که قرار بود علامت آن را منیژه

اشرف زاده کرمانی بدهد. طبق برنامه، لیلا - بی آنکه از جریان ترور مطلع باشد - او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. قرار بود در این ملاقات آخرین حرف ها زده شود و وحید - احتمالاً و صرفاً به

۱- یادداشت های تقی شهرام. مفاد وصیت نامه صمدیّه لبّاف. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۴۷ - ۴۸.
۲- این تماس در حال انجام بود که وحید افراخته و در پی او کاظمیان دستگیر شدند و مسائلی پیش آمد که شرحش خواهد آمد.
۳- سعید شاهسوندی در مصاحبه ای بعدها اعلام داشت که در همان روز با شریف واقفی بوده و ساعت سه بعد از ظهر با وی خداحافظی کرده و قرار بعدی با وی برای روز بعد داشته است.

لحاظ تاکتیکی جهت انحراف ذهن شریف - موافقت سازمان را به مجید شریف واقفی اعلام دارد. وحید وی را به داخل خیابان ادیب برد و زمانی که به کوچه محل استقرار دو عضو دیگر رسیدند و خواستند از آن عبور کنند، حسین سیاه کلاه یک گلوله از روبه رو به صورت شریف واقفی و وحید افراخته نیز گلوله ای از پشت به سر او شلیک کرد. جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار گرفت، وحید و دو نفر دیگر با رانندگی محسن خاموشی به سوی بیابان های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم شریف واقفی توسط خاموشی و سیاه کلاه پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند. در حین سوزاندن و مثله کردن جسد، یکی از دست های حسین سیاه کلاه مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی، که قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر اجرا شود (ترور صمدیّه لبّاف) شرکت کند.

قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی

سید محسن سید خاموشی، یکی از عوامل ترور شریف واقفی، اعترافات گویایی در مورد این حادثه

دارد؛ که عین آن را در حضور والدین او نیز تکرار کرد و از تلویزیون رژیم شاه پخش شد:

در محل قرار، علی و بعد حیدر و حسن هم آمدند(۱)ماشین قهوه ای را هم با خود آورده بودند... وسایل ضروری را داخل ماشین گذاشتیم (کلرات - بنزین - برزنت - ابر - نایلون - هر کدام یک دست لباس اضافی برای خود آورده بودیم - میخ پنچری - لُنگ). صندوق عقب را مرتب کردیم؛ اوّل یک ورقه نایلون زیر انداختیم، بعد برزنت را روی آن کشیدیم، بعداً ابر را روی

برزنت کشیدیم. حدود سه کیلو کلرات در بسته[های] یک کیلویی در داخل ماشین گذاشتیم. یک پیت هم خریدیم و آن را پر از آب کرده داخل ماشین گذاشتیم. طرح بدین شکل بود که روبه روی کوچه ادیب[الممالک] (کوچه باریک) یک همشیره بایستد، بعد وقتی مجید شریف واقفی وارد کوچه شد، همشیره برود و عباس وارد کوچه شده مجید شریف واقفی را بکشد، بعد جسد را دو نفری (عباس و حیدر) با هم حمل کنند، در صندوق عقب بگذارند و بعد سوار شده بروند...

حیدر سر قرار مجید شریف واقفی رفت. من و عباس هم ماشین قهوه ای را به کوچه ای برده

۱- کلید نام های مستعار که در این متن آمده، این است: علی بهرام آرام - حیدر (وحید افراخته) - حسن (محمد طاهررحیمی) - عبّاس (حسین سیاه کلاه) - همشیره (منیژه اشرف زاده کرمانی).

نمره ها را باز کرده و نمره های جعلی را پشت شیشه های آن گذاشتیم و به محل عمل رفتیم. ماشین را دمِ کوچه باریک گذاشتیم و ایستادیم. چند لحظه بعد، علی با ناراحتی آمد و گفت: «همشیره سرقرار خود نیامده؛ چه کار کنیم؟» عباس گفت: «مهم نیست، من طوری می ایستم که

نیمی از کوچه را ببینم». ما ایستاده بودیم که دیدیم همشیره با چادر آمد و روبه روی کوچه

ایستاد. حدود یک ربع گذشت که همشیره رفت. عباس از من خداحافظی کرده و داخل کوچه شد، لحظه ای بعد صدای شلیک گلوله بلند شد. من لنگ را برداشته و داخل کوچه شدم که دیدم مجید شریف واقفی، به صورت، روی زمین افتاده است. لنگ را روی صورت او گذاشتم و برگشتم، ماشین را روشن کرده دستمالی تر کردم. وقتی عباس و حیدر جسد را داخل ماشین گذاشتند، من خون های روی سپر را پاک کردم و با هم سوار شدیم و رفتیم...

عباس از جلو یک تیر به صورت او شلیک کرد[ه] و حیدر هم یک تیر به پشت سرش شلیک نمود[ه بود]؛ بعد دو نفری جسد را داخل ماشین آوردند. چند زن از دیدن صحنه داد و فریاد کردند؛ که حیدر سرِ آنها داد کشید: «ما پلیسیم، دور شوید. کسی که کشته شد خرابکار بود.»

از طریق [کوچه] آب منگل و شهباز رفته و از آنجا به خیابان عارف، نزدیک میدان خراسان [رفتیم]. حیدر پیاده شده و من و عباس وارد جاده مسگرآباد شدیم.

همان موقع که مجید شریف واقفی روی زمین افتاده بود، اسلحه اش را از کمرش برمی دارند – اسلحه اش یک هفت شصت و پنج بود، همان اسلحه ای که از انبار تخلیه کردند – ولی نارنجکش را بر نمی دارند و نارنجک از کمرش می افتد و عباس و حیدر نفهمیده بودند، در نتیجه نارنجک در کوچه ماند.

من و عباس در جاده مسگرآباد، همانجایی که [وحید افراخته] علامت داده بود، رفتیم ولی

جایی برای سوزاندن جسد نبود. زیرا همان لحظه ای که ماشین را پارک کردیم، یک گله گوسفند و چند مرد نزدیک ما شدند. در هر صورت ما از منطقه دور شدیم و در امتداد جاده قدیم پیش رفتیم. بالاخره جایی یافتیم در ۱۸ کیلومتری جاده مسگرآباد، که چاله های زیادی داشت. بعد از مدتی معطّلی، بالاخره جسد را از ماشین پایین انداختیم و کلرات را روی جسد ریختیم، مخصوصاً [روی] صورت او، بعد بنزین ریختیم، بعد دست های خود را و ماشین را تمیز کردیم. بعد مقداری هم بنزین روی دست و پای عباس ریخته شد. در همان حال فندک را زد: از جسد شعله طولانی بلند شد و از دست و پای عباس هم شعله بلند شد، مقداری عقب رفته، من روی او پریدم و او را زمین زده و شعله را خفه کردم. وقتی بلند شدیم، متوجه شدیم که شعله به درِ

صندلی عقب ماشین گرفته، به سرعت داخل ماشین پریده و ماشین را از شعله ها دور کردم...(۱)

خاموشی در بازجویی دیگری افزود:

در گودالی جسد را انداخته و کلرات و بنزین روی آن ریختیم. جیب های آن را تخلیه کردیم؛ ۲۰

عدد قرص سیانور داشت و مقداری نوشته که آیه قرآن در آن بود و حدود ۴۰۰ تومان پول.(۲)

ترور صمدیّه لبّاف

وحید قراری مشابه این قرار را، در خیابان گرگان، با مرتضی صمدیّه لبّاف گذارده بود؛ و چون سیاه کلاه

نتوانست در این برنامه به عنوان ضارب حضور داشته باشد، به جای او مهدی موسوی قمی عضو شاخه تقی شهرام (سیاسی - کارگری) که به منظور اجرای این برنامه «قرض» گرفته شده بود، انتخاب شد. در این عملیات علامت دهنده منیژه اشرف زاده و راننده محمد طاهررحیمی بود؛ و اتومبیل عملیات، متعلق به سیف اللّه کاظمیان - یار همدست صمدیّه لبّاف - بود که البته در جریان امر قرار نداشت.

در ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ مرتضی صمدیّه لبّاف در خیابان گرگان با وحید ملاقات کرد و به پیشنهاد وحید، جهت امنیت بیشتر، به خیابان سلمان فارسی وارد شدند. پس از طی مسافتی کوتاه مرتضی مشاهده کرد که در فاصله ۵۰ متری، یک نفر از کوچه متقاطع خیابان سلمان فارسی به سوی آنها سرک می کشد. مرتضی با هشیاری ویژه ای که داشت، دریافت که وضع فوق العاده ای وجود

دارد. به وحید گفت: «باید زودتر اینجا را ترک کنیم؛ چون فکر می کنم منطقه، پلیسی است». وحید اظهار داشت که «تو شکّاک شده ای، من که احساس نمی کنم». پس از طی چند گام دیگر، صمدیّه باز اصرار کرد که «من حتم دارم که وضع منطقه عادی نیست؛ بیا برویم» و وقتی با جواب منفی وحید روبه رو شد، گفت:

«من برمی گردم» و بازگشت. در این حال، وحید اسلحه خود را کشید و به سمت صمدیّه شلیک کرد. دو گلوله به فک و صورت او اصابت کرد. صمدیّه، در حین اصابت گلوله، به سرعت واکنش نشان داد و پیش از آنکه فرصت شلیک دیگری به وحید دهد، اسلحه خود را کشید و با شلیک به اطراف وحید، او را وادار به فرار کرد. بعدها وحید افراخته اظهار داشت که صمدیّه لبّاف می توانسته وی را هدف بگیرد ولی این کار را

نکرد و هدفش فراردادن او و خنثی کردن توطئه بوده است. «وقتی که در ساواک از صمدیّه پرسیدند: تو

۱- پرونده خاموشی، ج ۱: ص ۲۹۶. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۲۴ - ۴۲۵.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۵. پرونده خاموشی، ج ۲: ص ۱۵۱.

که تیراندازی ات در سازمان معروف است، چرا وحید را نکشتی؟ جواب داد: ما مثل آنها نامرد نیستیم».(۱)

صمدیّه لبّاف، پس از مجروح شدن، با یک وانت خود را به منزل برادرش رساند ولی چون جراحتش سنگین بود، برادرش او را جلوی بیمارستان سینا پیاده کرد و طبق قراری که مرتضی با او گذاشته بود، خودش محل را ترک کرد.(۲) دقایقی پس از رسیدن صمدیّه لبّاف به بیمارستان، مأموران کمیته مشترک سر رسیدند و پس از معالجات اولیه، مرتضی را به بیمارستان شهربانی منتقل کردند. وی در توضیح حادثه خود را یک سمپات ساده معرفی کرد و اظهار داشت که چون با سازمان و عقایدشان موافق نبوده، قصد

قتل او را داشته اند؛ او حتی در مورد مسئله تغییر ایدئولوژی نیز مطالبی را گفت. در مجموع، وی مأموران را فریب داد و آنان باور کردند که تصمیم به ترک مبارزه داشته است.

از سوی دیگر چون صمدیّه لبّاف احتمال می داد که تیم ترور مرکزیت، سعید شاهسوندی(۳) را نیز به همان ترتیب از میان بردارد، قراری را که با او داشت اعتراف کرد تا وی دستگیر شود و بدین ترتیب نجات

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل افراخته و صمدیّه لبّاف. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۷۰ - ۷۲.
۲- این مطلب پس از پیروزی انقلاب و ضمن بیان خاطرات برادر صمدیّه لبّاف روشن گردید. مرتضی که وانمود کرده بود با پای خودش به بیمارستان آمده، با این ادعا که دوستش سارق مسلح بوده و به دلیل اختلافات، وی را با تیر زده در بیمارستان بستری شد. اما پلیس مستقر در بیمارستان به وی مشکوک شد و به ساواک اطلاع داد. ساواک در آن زمان، ادعای صمدیّه را باور نکرد که گفته بود: «خودم به بیمارستان مراجعه کردم.»
۳- «سعید در سال ۱۳۲۹ در شیراز به دنیا آمد... در سال ۴۷ در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه شیراز پذیرفته شد. ابتدا یک هسته مخفی انتشاراتی به وجود آورد و به تکثیر اعلامیه های امام خمینی پرداخت... او در سال ۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق ایران پذیرفته شد و در شاخه شیراز به فعالیت پرداخت. طی سال های ۴۸ تا ۵۰... تحت هدایت مجاهد شهید فرهاد صفا... بعد از ضربه سراسری اول شهریور ۵۰، سعید در تیمی که مجاهد شهید کاظم ذوالانوار فرماندهی آن را به عهده داشت فعالیت خود را در شکل جدید شروع و بعد از دستگیری مجاهد شهید کاظم ذوالانوار در ارتباط سازمانی با مجاهد شهید مجید شریف واقفی قرار گرفت. در همین مدت در طرح و اجرای تعدادی از عملیات نظامی سازمان شرکت داشت... انفجار اداره اطلاعات آمریکا و انفجار قبر رضاخان... انفجار هم زمان پاسگاه های پلیس در شهر قم در سال ۵۱... در طول سال های ۵۲ تا ۵۴... عضویت در گروه الکترونیک سازمان و تهیه قسمت هایی از نشریه سیاسی سازمان... همراه و در کنار مجاهدین شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیّه لبّاف... اولین هسته مقاومت اصولی علیه جریان انحرافی توسط این سه مجاهد در آذر ۵۳ تشکیل شد.» نشریه مجاهد، ش ۵۷، ۱۶/۲/۵۹: ص ۵. بنابر اسناد ساواک، ترور شاهسوندی نیز توسط مرکزیت مارکسیست تصویب شده بود که به علت دستگیر شدن وی، امکان انجام نیافت. خلاصه پرونده ها...: شاهسوندی، سعید. افراخته، وحید. بعدها شاهسوندی گفت که از برنامه ترور خود مطلع شده و تا قبل از دستگیری، از دست مرکزیت

سازمان متواری بوده است.

یابد. با توجه به قراین و گزارشی که همان روز مأموران از حوالی خیابان ادیب الممالک دریافت کرده بودند که در ساعت ۴ بعدازظهر در آنجا صدای تیراندازی شنیده شده، مطمئن شدند که صدای گزارش شده و آثار خون، که بعدا در محل دیده شد، مربوط به تروری مشابه بوده است. صمدیّه لبّاف بعد از ۵ روز سکوت و تظاهر به بیهوشی و بدحالی به جز آدرس سوخته یک منزل فردی شاهسوندی و معرفی خود به

عنوان یک سمپات ساده، مطلب دیگری به ساواک نگفت. البته شاهسوندی بعد از ده روز، به طور اتفاقی بر اساس گزارش صاحب خانه منزل فردی خود دستگیر شد.

این نکته حایز اهمیت است که مراتب تشکیلاتی و کارنامه عملیاتی مرتضی صمدیّه لبّاف، تا زمانی که وحید افراخته دستگیر شد و در مورد وی اعتراف کرد، برای مسئولان ساواک و کمیته مشترک مخفی بود. در مباحث آتی روشن خواهد شد که علاوه بر اعترافات وحید، دایر بر نقش صمدیّه لبّاف در چند عملیات مسلحانه، مرکزیت تصفیه گر که جنایت را به شیوه های قبلی تصفیه افزوده بودند، نیز در صدد بود با لو دادن یکی از عملیات ها در متن بیانیه تغییر مواضع... گرفتاری او را دوچندان کند.

دفاعیه مکتوب صمدیّه لبّاف

مرتضی صمدیه لباف در جریان محاکمه خود در دادگاه نظامی، دفاعیه خود را که قبلاً به صورت مکتوب تهیه کرده بود ارائه کرد. در این دفاعیه، شرح وقایع مربوط به تغییر ایدئولوژی و تصفیه های خونین، به خوبی بیان شده بود که در اینجا متن آن درج می شود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

هوالذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یَتْلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمُهُمُ الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین.

خداوند کسی است که برانگیخت از میان مردم رسولی را تا بخواند برای ایشان آیاتش را و پاک سازد ایشان را و تعلیم دهد آنها را کتاب و دانش در حالی که از قبل در گمراهی آشکار می بودند.

در اینجا من منظورم دفاع از آنچه که کرده ام نیست بلکه مقصودم آوردن نمونه ها و وقایعی است که در این دوره با مارکسیست ها داشتم تا اینکه تذکر و هشداری به جوانان مذهبی باشد که ناخواسته در دامن کمونیست ها می افتند و با توجیهات به ظاهر علمی فریبنده سعی در ردّ فلسفه الهی می کنند.

من از سال ۱۳۵۰ به عضویت سازمان مجاهدین درآمدم. در آن موقع این گروه دارای اعتقادات

اسلامی بود. و هدفش ایجاد یک جامعه توحیدی و برقراری یک حکومت اسلامی بود. به همین دلیل که دارای انگیزه های مذهبی و اعتقادات اسلامی بوده به وسیله یکی از اعضای همین گروه عضوگیری شدم.

و پس از مطالعات اولیه در سال ۱۳۵۱ برای اینکه دستگیر نشوم متواری شده و زندگی مخفی را آغاز نمودم. پس از این ما با شناسنامه های جعلی که برای خود درست می کردیم خانه های امن و تیمی اجاره می کردیم. در این خانه ها علاوه بر کارهای عملی که انجام می دادیم مطالعات تئوریک نیز داشتیم (این مطالعات شامل کتاب های مذهبی و مارکسیستی بود که توأما می خواندیم در حالیکه ما به فلسفه الهی اسلام معتقد بودیم) کتاب های مارکسیستی را بدون اینکه از دید فلسفه الهی مورد بررسی قرار داده [باشیم] می خواندیم و حتی در بعضی موارد آنها را تأیید می کردیم. این مسئله به اضافه آمدن فردی در کادر رهبری گروه – که خودش مارکسیست بود و به دروغ وانمود می کرد مسلمان است و برای ما قرآن میخواند در حالی که به آن اعتقاد نداشت – و همچنین پایین بودن سطح تئوریک و کمی آگاهی اعضای

گروه باعث مارکسیست شدن گروه گردید.

گروه بعد از این با افراد مذهبی چنین برخورد می کرد، بدون اینکه به آنها بگوید ما دارای چه نوع اعتقادی هستیم و چه فلسفه ای مورد پذیرش ما است ابتدا آن فرد مذهبی را که نسبت به گروه دارای

اعتماد بود و مورد قبول او بود عضوگیری می کرد سپس سعی می کرد انگیزه های مذهبی او را سست کرده و بعد با دادن کتاب های مارکسیستی از قبیل ماتریالیسم دیالکتیک، تضاد و غیره، فردی که قبلاً کاملاً مذهبی بود به یک فرد ضدمذهبی و کمونیست تبدیل شود.

این سرنوشت اعضایی بود که جدیدا وارد گروه می شد[ند]. اما افرادی که در داخل گروه بودند اگر در یک پروسه کار تشکیلاتی انگیزه های مذهبی را از دست می دادند و مارکسیسم را می پذیرفتند به آنها می گفتند شما دارای صداقت هستید. آنها را در جریان بیشتر کار قرار می دادند و اگر نمی پذیرفتند به حیله متوسل می شدند، ابتدا سعی می کردند روحیه او را خرد کرده، نقطه ضعف های او را گرفته و شدیدا بزرگ می کردند و بعد می گفتند باید از خودت انتقاد کنی. وقتی او از خود انتقاد می کرد می گفتند این ضعف ها ناشی از تفکر تو و پذیرش فلسفه الهی یا به نظر آنها ایده آلیستی تو است و باید خود را اصلاح کنی و اصلاح او جز پذیرش مارکسیسم چیز دیگری نبود و اگر باز مقاومت می کرد او را به کارگری می فرستادند

تا در یک مرحله بعد با تئوری های مارکسیستی او را مارکسیست کنند، یا اینکه تصفیه اش می کردند. از کادرهای رهبری همین گروه، مجید شریف واقفی که قبول نکرد او را ابتدا به خائن بودن متهم کردند و

بعد هم او را کشتند. کسی حق نداشت جز کتاب مارکسیستی کتاب دیگری بخواند و یا کتاب های مذهبی را

مطالعه کند مگر به صورت انتقادی و کوبیدن تفکر ایده آلیستی. من از مسئول آموزشیم چند بار خواستم بعضی از نشریات قبلی گروه را که مذهبی بودند برای من بیاورد ولی او کمترین توجهی نمی کرد. آنها

اجازه نمی دادند با کادرهای پایین در زمینه مسائل ایدئولوژی اسلامی و فلسفه الهی صحبت کنیم زیرا می گفتند ایده آلیسم آنها را پیچیده تر می کند و افکار آنها را خراب [می کند] به طوری که دیگر حاضر به پذیرش مارکسیسم نمی شوند. یک بار که من با سیدمحسن خاموشی که تحت تأثیر گروه و اعتماد کورکورانه [به]گروه، مارکسیست شده بود سعی کردم بحث کنم، بلافاصله از طرف گروه مورد انتقاد شدید واقع شدم و به من گفتند حق نداری مخالفت خود را با یک عضو تازه کار و بدون اطلاع مطرح کنی و هر مخالفتی داری باید با رهبری گروه مطرح کنی، یک بار دیگر نیز همین انتقادها به من تکرار شد زیرا با یکی از افراد سمپاتیزان بحث مذهبی کرده بودم.

رهبران این گروه ادعا داشتند ما در عمل به مارکسیسم رسیده ایم ولی زمانی که من و چند نفر دیگر و مجید شریف واقفی که یکی از افراد مؤثر و فعال و از رهبران [چند کلمه افتادگی] با آنها مخالفت کرده و حاضر به پذیرفتن مارکسیسم نشده و خواستیم یک گروه مذهبی تشکیل دهیم و انبار گروه را با خود برده، اقدام به ترور ما کردند. مجید شریف واقفی را در سر یک قرار بردند کشتند و من هم که محکوم به مرگ شده بودم به محلی کشانده و به سویم تیراندازی کردند و در حالی که به شدت مجروح شده بودم اسلحه کشیده و متقابلاً به سمت آنها تیراندازی کردم و پس از این ماجرا به بیمارستان رفتم و از آنجا به وسیله مأمورین به بیمارستان شهربانی منتقل شدم.

آنها چرا چنین می کردند. چون رهبران گروه موقعیت خود را در خطر می دیدند و مطمئن بودند دیگر

ادعاهای به ظاهر علمی و تئوری بافی های آنها که ما در عمل به آن رسیدیم خدشه دار شده و دیگر قابل قبول نمی توانست باشد. این بود واقعیت آنچه که در این چند مدت با آن گریبان گیر بودم. والسلام.

قسمتی از بازجویی صمدیه لباف

از حدود هشت ماه پیش [از دستگیری در اردیبهشت ۵۴] من در جریان مبارزه ایدئولوژیک قرار گرفتم. جریان بدین قرار بود که مجید [شریف واقفی] شروع کرد به کنایه هایی زدن از این قبیل که کم کم دارند زیر پای خدا را جارو می کنند. [از نظر مرکزیت] افرادی که مذهبی هستند به علت داشتن چنین

ص:۱۳

تفکری یا باید نوع تفکر خود را عوض و اصلاح کنند بدین شکل که به کارگری بروند و آن قدر کار کنند تا قدرت پذیرش مارکسیسم را پیدا نمایند یا اینکه در گوشه ای قرار گیرند و به کارهای خورده کاری بپردازند و کم کم وضع خود را عادی کرده و شغلی پیدا نموده و زنی هم گرفته و به تدریج کنار بروند. یا صحبت هایی می شد از این قبیل که تمام ضعف ها و ضربه هایی که ما تا به حال خورده ایم مربوط به تفکر ایده آلیستی و مذهبی بوده که داشته ایم و این هم از گرایشات خرده بورژوازی ما است و اگر ایده آلیست نبودیم و اگر چنین تفکر مذهبی را نداشته بودیم اصلاً ضربه ای هم نمی خوردیم. خلاصه صحبت هایی بدین نحو

شروع به وزیدن گرفت تا اینکه مسئول ما عوض شد و وحید افراخته به جای مجید آمد و با من و سعید [شاهسوندی] شروع به بحث کردن نمود. او از ابتدا که مسئول ما قرار گرفت و به خانه می آمد نماز نمی خواند و با نماز خواندن ما هم شروع به مخالفت کردن نمود و می گفت از این کار چه فایده ای می برید این تفکر ایده آلیستی را کنار بگذارید. علت اینکه شما رشد نکرده اید داشتن تفکر مذهبی و ذهنی بودن نسبت به جهان مادی بوده. ما در عمل به این نتیجه رسیده ایم که بیشتر ضربه هایی که خورده ایم از تفکر ایده آلیستی است که داشته ایم و این پذیرش خدا به عنوان یک مبدأ مافوق طبیعی و روح مطلق بود، که این ضربه ها را به ما وارد نموده. یا صحبت هایی می کرد که ما در عمل و مبارزه به مارکسیسم رسیده ایم و این خود نشانه حقیقت و واقعی بودن تفکر صحیح مارکسیسم می باشد...

از طرف دیگر ما می گفتیم چه شده که یک مرتبه خدا و پیغمبر و قیامت از میان سازمان رخت بربسته.

چرا قبلاً قبول داشتید و یک مرتبه باید آنها را کنار بگذاریم و تمام ضربه هایی که خورده ایم به خاطر این تفکر بوده؟

... جواب می داد این حرف ها ناشی از یک تفکر ایده آلیستی است و شما باید بروید کارگری تا بفهمید که کارگر جز حیات مادی چیز دیگری برایش مطرح نیست و ما هم باید نماینده و پیشتاز تفکر کارگری

باشیم و تنها ایدئولوژی که می تواند کارگر را از فساد، از استثمار و از بدبختی نجات دهد تفکر مارکسیسم است. بنابراین هر کس این تفکر را نپذیرد صداقت ندارد. پس از این جر و بحث ها بود که فهمیدند من حاضر به قبول مارکسیسم نیستم. این بود که گفت فعلاً ـ برو کارگری و سلاح را نیز از من گرفت و چون موقع خانه گردی [توسط ساواک] هم شده بود توجیه فرستادن کارگری هم داشت و می گفت برای حفظ خودت ما این کار را می کنیم.

... من و سعید به کشبافی رفته و مدتی را کار کردیم تا اینکه جزوه پرچم مبارزه ایدئولوژیک بیرون

آمد...

بعد از اینکه من این مقاله را خواندم از هر سه گرایش که در آن آمده بود متوجه شدم که به نظر این مقاله تنها راه نجات مردم کنار گذاردن مذهب و نظرات ایده آلیستی و قبول مارکسیسم است و هر کس که قبول نکند ول معطل است، باید کنار برود و دیگر برایم کاملاً مشهود شده بود که حرف هایی که مجید

می زد و می گفت زیر پای خدا را جاروب کرده اند، مذهب دیگر جایی ندارد کاملاً ـ صحیح بود و فعلاً ـ [سازمان] با شدیدترین وجه با آن مبارزه می کند. مخصوصا که در همان مقاله نوشته شده بود که مبارزه اصلی مبارزه با دگماتیسم مذهبی است و باید گلوله های آتشین ایدئولوژیک را بر سر افراد مذهبی

فروریخت. از این موقع به بعد بود که من و سعید دیگر به حرف های وحید گوش نمی دادیم. دیگر کارگری نرفتیم و در این رابطه سعید انتقادی به وحید کرد و گفت تو خودت چقدر کارگری رفته ای که ما را کارگری می فرستی، شما با ما تاکتیکی برخورد می کنید، حال که ما حاضر به هم عقیده شدن با شما نیستیم و مارکسیسم را قبول نداریم شما به خود اجازه می دهید هر بلایی که بخواهید بر سر ما بیاورید پس چه بهتر که بروم کنار. وحید در جواب گفت تو اصلاً مفهوم کارگری کردن را نفهمیده ای. این مدت هم که کارگری کردی مانند قبل هیچ تأثیری روی تو نداشته. از طرف دیگر مجید بدون اینکه وحید متوجه شود به منزل ما می آمد. پس از بیرون آمدن مقاله پرچم مبارزه ایدئولوژیک، مجید گفت اینها کافر شده اند و اگر روزی قدرت را در دست بگیرند هر چه مسلمان است خواهند کشت و وظیفه ما در شرایط فعلی این است که هر چه بیشتر به آنها ضربه وارد آوریم و برای اینکه بتوانیم به آنها ضربه بزنیم بهترین کار افشا کردن... آنها است و به من نیز گفت که تمایل به همکاری با آنها را نشان بده تا اینکه سلاح در اختیارت بگذارند. من نیز این کار را کردم و از خود انتقادی نمودم و بیان داشتم شما مسائل را بیشتر برای من توضیح دهید و روشن نمایید شاید بپذیرم... بعد از آن وحید گفت سلاح به تو خواهیم داد و ترتیبی نیز می دهیم که بتوانی در یک پوشش مناسب خانه ای نیز اجاره کنی و از سعید جدا شوی. درباره سعید بمن گفت او مثل یک سرباز فراری ایستاد و اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغز آن خالی می کردیم، بعد از چند روز دو مرتبه سلاح به من داد... از طرف دیگر مجید گفته بود خانه ای اجاره کن و آدرس آن را به وحید نگو. من هم با وانت کار کمی می کردم تا وحید مشکوک نشود و بیشتر می رفتم دنبال اطاق تا اینکه اطاقی در خیابان منوچهری پیدا کرده و اجاره نمودم و آدرس آن را به وحید نگفتم و همچنین تماسی هم که با مجید داشتم به وحید یعنی در واقع به گروه نمی گفتم. این تماس ادامه داشت تا اینکه وحید نمی دانم چطوری از

طریق مجید متوجه تماس با مجید می شود. احتمال می دهم فردی که با مجید هم گروه بوده و مجید گاهی شب ها به خانه منوچهری می آمد و به خانه تیمی نمی رفت از غائب شدن مجید متوجه شده و جریان را به وحید و گروه گزارش داده است. خلاصه بعد از رو شدن تماس من با مجید من هم به طور علنی شروع به مخالفت با آنها کردم.

توضیح افراخته

وحید افراخته، در اوراق بازجویی و یادداشت های خود، اعترافات فراوانی کرده و جزئیات همه چیز و از جمله تصفیه خونین شریف واقفی و صمدیه لباف را توضیح داد. وی در این باره چنین نوشته است:

پس از به وجود آمدن گرایشات مارکسیستی در سازمان، عدّه ای به مخالفت پرداخته و ایدئولوژی جدید را نپذیرفتند. یکی از این افراد به نام مجید شریف واقفی [بود] که از افراد سابقه دار سازمان بود. پس از مدّتی معلوم شد مجید کوشش هایی به طور مخفیانه برای انشعاب و دودستگی و اینکه افراد مذهبی را به دور خود جمع کند و حتی سازمان اصلی مجاهدین را [متعلق به گروه] خود بداند، کرده است. افرادی که جذب او شده بودند، کسانی بودند مثل مرتضی صمدیه لبّاف... و فردی با نام مستعار «خسرو»(۱)، که مسئول قسمت های الکترونیکی و تهیه کننده گیرنده های بی سیم پلیس بود. سازمان تصمیم به از بین بردن مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لبّاف می گیرد. طرح مجید در کوچه ای پایین تر از خیابان ادیب الممالك انجام می شود... عملیات با شلیك دو گلوله به وسیله من و سیاه کلاه انجام شد.(۲)

افراخته در متن تهیه شده مصاحبه خود با مطبوعات که انجام نشد، نوشته است:

...بالاخره تصمیم گرفتیم برای عبرت سایرین تنی چند را ترور کنیم. برای انجام نقشه مان اولین

۱- «خسرو» و «حمید الکترونیک» نام مستعار عبدالرّضا منیری جاوید است؛ که ضمن اقاریر افراخته مشخص می شود که او هم در «پروسه»ای از تصفیه قرار گرفته بوده است: «خسرو به دلایل ایدئولوژیك و مخالفت با ترور مجید از گروه کناره گرفته بود. شهرام که خود را سخت نیازمند دانش و تجارب او می دید، پیشنهاد کرد: خسرو را دستگیر کنیم و بیندازیمش توی یک خانه؛ آن وقت مجبورش کنیم وسایل مورد نیاز گروه را بسازد و تمام فوت و فن کار را نیز به یک عضو مورد اعتماد بیاموزد. وقتی این کار انجام شد، با یک تیپا او را بیندازیم بیرون.» روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳. پرونده افراخته، ج ۲: ص ۱۴. با دستگیری وحید افراخته، منیری جاوید نیز با اعتراف او دستگیر شد و در بهمن ۵۴ اعدام گشت. وی سازنده کیف دستی انفجار داخل اتومبیل مستشاران، برای انفجار دوم به هنگام حضور عناصر ساواک، نیز بود.

۲- خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

هدف را مهندس مجید شریف واقفی انتخاب کردیم که دوست بودیم و من زیباترین خاطرات را از دوستی با او بیاد دارم. ولی من چنان در کثافات و لجن های فعالیت آنارشیستی فرو رفته

بودم که دوستی برایم معنی و محتوای پوچی داشت. شریف واقفی را به شرحی که قبلاً گفتم کشتیم و آتشش زدیم.(۱)

در قسمت دیگری از بازجویی وی درباره ترور صمدیه لباف چنین آمده است:

طرح دوم در کوچه ای بین خیابان نظام آباد و سلمان فارسی انجام شد و منجر به زخمی شدن مرتضی صمدیه لباف شد. در این طرح من، محمد طاهررحیمی و فرد دیگری [= مهدی موسوی قمی]شرکت داشتیم. صمدیه نیز در این جریان تیراندازی کرد که گلوله ای به من اصابت نکرد.(۲)

در مورد خسرو (منیری جاوید) علاوه بر آنچه که در پانوشت صفحه قبل ذکر شد، مطالبی را که ساسان صمیمی بهبهانی درباره اعتراضات و دیدگاه های وی طی بازجویی اظهار کرده بود، جالب توجه است:

«... به او [خسرو] گفتم که گمان نکن که هر کس از هر چیز در سازمان باخبر است غیر از تو. مثلاً مسئله مارکسیسم برای خود من هم آن طوری که تو فکر می کنی حل نشده است و مسئله این نیست که من هیچ اشکال و هیچ سؤالی در این زمینه ندارم ولی من سؤالاتم را مطرح می کنم و

جواب می خواهم و بحث می کنم، ولی تو هنوز هیچ اشکالی را مطرح نکرده، خودت برای خودت مسئله را پرورانده و بزرگ کرده ای و تصمیم نهایی را هم گرفته ای... قراری با بهمن [وحید افراخته] برایش گذاشتم... بهمن توضیحات زیادی در مورد نظر سازمان نسبت به ایدئولوژی مارکسیسم، علل مارکسیست شدن سازمان، علل تأمل سازمان در اعلام ایدئولوژی خودش به اعضای خودش در مرحله اول و به مردم در مرحله نهایی و از آن طرف درباره نظر سازمان نسبت به مذهب و مذهبیون توضیحاتی داد و گفت که مارکسیست بودن سازمان به هیچ وجه به معنای ضدمذهبی بودن آن نیست، بلکه هر مذهبی هم می تواند در سازمان باشد و ایدئولوژی خودش را داشته باشد. صحبت های زیادی هم درباره ضررهای انشعاب کردن از سازمان و کنار رفتن کرد... ظاهرا خسرو قانع شده بود که به کار ادامه دهد و از آن به بعد هم مسائل خود را مطرح کند و جواب بخواهد... بعدا یک روز... فهمیدم که خسرو... گم شده...»(۳)

۱- همان.

۲- همان.

۳- خلاصه پرونده ها...: صمیمی بهبهانی، ساسان.

محسن سیدخاموشی نیز در بازجویی خود در مورد وضعیت خسرو و قطع ارتباط وی با سازمان، چنین نوشته است:

بعد از سه هفته، دیگر خسرو [منیری جاوید] سر قرار من نیامد... طبق گفته بهمن [وحید افراخته] یکی از بچه ها روزی خسرو را در خیابان دیده بود و گفته بود چرا دیگر سر قرار نیامدی؟ او گفته بود که شما صداقت ندارید و دروغ می گویید. وقتی خسرو به احمد [ساسان صمیمی] وصل بود، یک روز به احمد گفته بود که دیگر من حاضر نیستم با سازمان همکاری کنم چون رفتار بدی با کادرهای بالا و سابقه دار سازمان شده است - منظور ترور مجید شریف واقفی است - بهمن چند جلسه با او صحبت کرد و او را چشم بسته به خانه تیمی سیدنصرالدین بردند و

با او نشستند و صحبت کردند، بالاخره راضی شد که با سازمان همکاری کند، ولی بالاخره سر

قرار نیامد.(۱)

در گزارش ساواک از محاکمه منیری جاوید نیز در مورد قطع همکاری وی پس از تغییر ایدئولوژی چنین آمده است:

... عبدالرضا منیری جاوید عنوان نموده که چون یک فرد مذهبی است پس از تغییر ایدئولوژی گروه از آن کناره گیری نموده و متوجه شده که آلت دست بوده...(۲)

به سایر ترورهای درون سازمانی مانند یقینی، محبّی، میرزا جعفر علاّف و... در گفتار نهم پرداخته شده است.

ص:۱۸

۱- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۲: ص ۲۸۳.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۳۳.

فصل دوم: زنجیره ضربه های پی در پی

دستگیری خلیل دزفولی

محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی، که تا اسفندماه ۱۳۵۳ تحت مسئولیت وحید افراخته قرار داشت، پس از یک برخورد انتقادی - و در واقع، «ضد انتقادی»! - از سوی وحید خلع سلاح و حتی سیانور نیز از وی

گرفته شد؛ و به رغم اینکه در طرح بهرام آرامبرای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» در نظر گرفته شده بود، حذف گردید و راهی «کارگری» شد.

دزفولی، پس از اینکه در خردادماه ۱۳۵۲ - به دنبال کشته شدن رضا رضایی و دستگیری مهدی تقوایی متواری شد، نزدیک به شش ماه نتوانست ارتباطی با سازمان برقرار کند. بالاخره، از طریقی، به سازمان وصل شد.(۱) پس از مدت کوتاهی که مسئولیت وی با محمدِ طاهررحیمی بود، محمدابراهیم

(ناصر) جوهری از سران سازمان مسئول او شد و در همان دوره بود که مارکسیست گردید. داستان

۱- نحوه وصل خلیل دزفولی به سازمان از نظر ساواک نیز مجهول باقی ماند. قراین حکایت از این داشت که بتول فقیه دزفولی، در روزی که اعظم طالقانی را همراهی می کرده و اتومبیل وی جلوی اداره کل آموزش و پرورش واقع در خیابان تخت جمشید طالقانی متوقف بوده، از زن ناشناسی - که مشخص گردید سیمین صالحی بوده است - قرار مکتوب وصل خلیل را می گیرد. بتول دزفولی، اعظم طالقانی، سیمین صالحی، حجه الاسلام مهدی شاه آبادی و افراد دیگری تحت فشار قرار گرفتند اما حقیقت مسئله مجهول ماند. پرونده ها و خلاصه پرونده ها...: ذیل اسامی مذکور.

مارکسیست شدن را خودش چنین تعریف کرده است:

یک شب ناصر جوهری، در یک صحبت اختصاصی، گفت که «سازمان پس از بررسی های مفصّل و ریشه یابی شکست های قبلی، به خصوص ضربه ۵۰، به این نتیجه رسیده که علت آنها و

ضمناً علت عدم تحرّک بیشتر بچه ها، آن ایده آلیسمی است که به نام مذهب و خدا در ذهنشان انباشته شده؛ لذا سازمان مارکسیست شده است؛ تو هم فکرهایت را بکن» صبح فردا ناصر را دیدم؛ به او گفتم که «فکرهایم را کرده ام و من هم مارکسیست می شوم»(۱)

در همین دوره بود که خلیل مسئولیت مهدی امیرشاه کرمی را، که از سازمان جدا شد و گروه «مهدویّون» را تشکیل داد، به عهده داشت.

پس از دستگیری ناصر جوهری در ۲۷ مرداد ۵۳، مسئولیت دزفولی به عهده وحید افراخته واگذار گردید؛ و در همین مقطع پس از طی یک «پروسه انتقادی»، در اسفند ۵۳ به کارگری اعزام شد. مسئولیت

دزفولی، پس از این تصفیه، به عهده هاشم وثیق پور، عضو شاخه تقی شهرام، واگذار گردید.

در سوم اردیبهشت ۱۳۵۴ افراد یک دسته از مأموران گشت کمیته مشترک، که در پوشش تاکسی کار

می کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن آباد به او ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار، سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر گردید.

در کمیته مشترک، خود را «عبّاسعلی عرب مفرد»، شاگرد قهوه چی معرفی کرد و در توجیه اقدامش به

فرار اظهار داشت که چون از مشتری ها در قهوه خانه شنیده که ساواکی ها هر کس را در خیابان ببینند و نظرشان را بگیرد می کشند، او نیز ترسیده و فرار کرده است.

پس از ۹ روز به دلیل تشابهی که با برادر دوقلویش اسداللّه (جلیل) فقیه دزفولی داشت، شناسایی شد. جلیل در سال ۵۲، به دنبال دستگیری تقوایی و فرار خلیل، دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود.

خلیل، با توجه به ذهنیت هایی که از برخورد پلیس امنیتی داشت و به حسّاسیت آن دستگاه نسبت به خودش واقف بود، انتظار داشت که زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گیرد؛ و چون ارتباط های فعّالش قطع بود، به تصوّر او فشارها شدیدتر می شد. اما برخلاف این انتظار، پس از اینکه «رضا عطّارپور» (دکتر

حسین زاده) او را دید، به وی گفت که اطلاعات او برای ساواک کهنه است؛ چون ۹ روز از دستگیری اش

گذشته است. «حسین زاده»، ضمناً این نکته را به خلیل یادآور شد که «خلیل خان! بیخود برای سازمانی که

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

تو را خلع سلاح کرده و حتی امکان خودکشی را از تو گرفته است، سینه چاک نکن». پس از این برخورد

مرموز، او را به سلّول فرستاد و سفارش کرد که اگر کاری داشت، احضارش کنند.(۱)

خلیل، که در طول این ۹ روز از نظر روحی شدیداً شکسته شده بود و انگیزه ای هم برای ادامه مقاومت در خود نمی دید (چراکه نه مارکسیست کاملی بود و نه مسلمان معتقدی؛ و سازمان هم به او غضب کرده بود) اعلام همکاری کرد. پس از اینکه آمادگی اش را اعلام داشت، رژیم چند فقره اطلاعات ارزنده، که تا آن هنگام از آنها بی خبر مانده بود، از او کسب کرد:

۱- سازمان توسط رادیوهایی که دستکاری و مهیّا شده است،(۲) بی سیم های کمیته مشترک و ساواک را

می گیرد و بدین لحاظ، قبل از هر دستگیری، پیشدستی می کند؛ و از این رو حتی به چریک های فدایی نیز - در این زمینه - سرویس داده است. پس از آگاهی مقامات امنیتی رژیم از این موضوع،

روی دستگاه های بی سیم (با هزینه بسیار گزاف) کُد مخصوص نصب کردند تا دیگر قابل شنود نباشند.

۲- سازمان از سال ۵۲ روند مارکسیست شدن را آغاز کرد و از آذر ماه ۱۳۵۳ به طورکلی مارکسیست شد. پس از اطلاع ساواک از این موضوع، بازجویی از خلیل را «بهمن نادری پور» (معروف به تهرانی)، که متخصِّص بازجویی از مارکسیست ها بود، به عهده گرفت. البته بعدا خلیل در زندان مجدداً مسلمان شد؛ چراکه هنوز زمینه های ذهنی و روحی و نیز خانوادگی، برای بازگشت به مذهب، در او وجود داشت.

۳- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، که در ۲۷ مرداد ۵۳ پس از انفجار بمب در دستش، دستگیر شد، از رهبران سازمان و از کارگردان های جریان تغییر ایدئولوژی و از جمله مسئول خلیل در دوره «مبارزه ایدئولوژیک» بوده است؛ ضمناً خلیل با استفاده از متن «انتقاد از خود» بهرام آرام - که به طور وسیع در سازمان انتشار یافته و او نیز خوانده بود - اظهار کرد که جوهری و میثمی و سیمین

صالحی، هر سه، عضو خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی بوده اند.

۱- گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

۲- این گیرنده ها را مرتضی هودشتیان یوسف و مهندس منیری جاوید (خسرو)، که هر دو از اعضای مذهبی سازمان و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی بودند، از اوایل سال ۵۲ برای سازمان ساخته بودند که تا همین تاریخ کارایی لازم را داشت. خلاصه پرونده ها...: هودشتیان، مرتضی. منیری جاوید، عبدالرضا.

۴- خلیـل اعـتراف کرد که قرار بوده در ترور «زنـدی پور» شـرکت داشـته باشـد؛ و می دانـد که فرمانـده عملیـات مزبور وحید افراخته بوده است.

پس از دستگیری وحید و افشای ترور شریف واقفی، خلیل دزفولی در یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی نیز شرکت کرد.(۱)

دستگیری افراخته و خاموشی

اشاره

رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست. نخستین عملیات نظامی که وی در آن شـرکت داشت، در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شـعبان جعفری (شعبان بی مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد، بود. افراخته در ترور سـرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی، در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به سـرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی

عملیاتی سازمان تبدیل شد. افراخته در سال ۵۳ با منیژه بوستان(۲) ناظم دبستان رفاه ازدواج کرد که قبلاً توسط پوران بازرگان با سازمان مرتبط شده بود. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام، و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان درآمـد، برای طی کردن مـدارج تشکیلاتی از انجـام هیـچ کـاری رویگردان نبـود و هر نوع عملیـات نظـامی مورد درخواسـت مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان

را بی چون و چرا می پذیرفت و اقدام می کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت.(۳)

در اواخر خرداد مـاه ۱۳۵۴، که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شـده بود رحمـان (وحیـد) افراخته عامـل اصـلی چنـد ترور اخیر سازمـان بوده است، همه نیروهـای سـاواک و کمیته مشترک برای به چنـگ آوردن او بسـیج شدنـد. آنهـا در آن روزها، خلیل دزفولی، صمدیه لبّاف و چند تن دیگر را برای یافتن وحید افراخته،

توسط اکیپ های کمیته مشترک، به گشت می بردند؛ البته ناگفته نماند که صمدیّه تصویری از وحید در ذهن

۱- مصاحبه مزبور در ۲۲ مرداد ۵۴ از تلویزیون پخش شد و انعکاس وسیع در درون تشکیلات و نیز زندان داشت.
۲- منیژه بوستان متولد ۱۳۱۷ تهران، فرزند مجدالعلی، به دنبال اعترافات افراخته و اشرف زاده کرمانی در شهریور ۵۴ دستگیر و محکوم به ۱۲ سال زنـدان شد. به دلیل همکاری کامل وی با ساواک در جریان بازجویی و بازداشت، پس از دو سال در مرداد ۵۶ آزاد شد و با تأیید ساواک مجددا در آموزش و پرورش مشغول به کار گردید. خلاصه پرونده ها...: بوستان، منیژه.
۳- پرونده رحمان وحید افراخته.

مأموران ایجاد کرده بود که با واقعیت تطبیق نداشت - مانند اینکه وی مواد انفجاری به خود بسته و اگر به او نزدیک شوند، در صورت انفجار کشته می شوند - که بیشتر برای منحرف کردن مأموران بود. به طور قطع وی در این مورد طرح فریب ساواک را دنبال می کرد. خلیل دزفولی نیز چیزی نیافت؛ و بنابراین حدود یک ماه و نیم تلاش مأموران نتیجه ای نداشت.(۱)

افسر مسئول یکی از اکیپ های کمیته مشترک (اکیپ حمید)، در روز ۵ مرداد ۵۴، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، ضمن گشت، به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل ها در خیابان یک طرفه پشت مجلس

(حوالی سرچشمه و بهارستان) تردد می کردند، ظنین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد.(۲) یکی از آن دو، بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد؛ لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری)، که از قضا ورزیده ترین مأمور کمیته مشترک بود، مهلت نداد و او را - که وحید افراخته بود - به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود، در آن سوی خیابان، متحیّر و منتظر ایستاده بود؛ که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سیدمحسن سید خاموشی بود.(۳)

سید محسن در سال ۱۳۳۴ در تهران، در خانواده ای بازاری و مذهبی، متولد شد. تحصیلات دوران مدرسه را در محیط های آموزشی اسلامی طی کرد؛ ابتدایی را در دبستان جعفری و متوسطه را در

دبیرستان علوی. در سال های آخر دبیرستان، به انجمن ضدّبهائیت (حجتیه) وارد شد و هم زمان، به

تشویق برادرش سیدمرتضی(۴)، به مطالعه کتب سیاسی - مذهبی روی آورد. از سال آخر متوسطه و در

۱- گفت و گوی احمدرضا کریمی؛ نقل از خلیل دزفولی. بولتن های ساواک مبتنی بر گزارش گشت های مزبور.

۲- البته اگر مأموران می دانستند که یکی از آن دو وحید افراخته است، به احتمال زیاد از ترس برخورد نزدیک، او را از دور هدف گلوله های خود قرار می دادند و امکان زنده دستگیر شدنش نبود.

۳- خاموشی بعدا گفته بود: «منتظر بودم که وحید مأموران را بکشد و به اتفاق، اتومبیل و اسلحه مأموران را برداریم و فرار کنیم.» خلاصه پرونده ها...: سیدخاموشی، سیدمحسن.

۴- سیدمرتضی سیدخاموشی متولد ۱۳۳۰ تهران، ضمن تحصیل در دبیرستان علوی در انجمن ضد بهائیت حجتیه فعالیت داشت. در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد. در اواخر سال ۱۳۵۰ عضو شاخه خارج از کشور سازمان شد و پس از تغییر ایدئولوژی مرکزیت داخل، وی نیز مارکسیست گشت. پس از دستگیری برادرش محسن به طور غیرمجاز و مخفیانه به ایران بازگشت. در اواخر سال ۵۵ به همراه حوریه بازرگان همسر سابق لطف اللّه میثمی به خارج از کشور رفتند و در مراجعت، در ۲۷ بهمن ماه با مشاهده یک اتومبیل شهربانی به تصور اینکه شناسایی شده اند، هر دو با سیانور اقدام به خودکشی کردند. در وسایل باقی مانده از آن دو چند سلاح کمری، یک قبضه مسلسل و چند نارنجک وجود داشت. خلاصه پرونده ها...: سیدخاموشی، سیدمرتضی. بازرگان، حوریه.

آستانه ورود به دانشگاه، در کلاس ها و سخنرانی های دکتر شریعتی در «حسینیه ارشاد» شرکت نمود و به تدریج حساسیت های سیاسی خاصی پیدا کرد.

پس از ضربه شهریور ۵۰ در فضایی که پدیدار شده بود، بیشتر به جانب فعالیت های سیاسی گرایش

یافت و توسط یکی از دوستانش، حسن صادق، مدتی به کار مطالعاتی و انجام ورزش هایی از قبیل کوهنوردی و جودو سوق داده شد.

با ورود به دانشگاه و تحصیل در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، در سال ۱۳۵۲، با علی خدایی صفت، عضو علنی سازمان، آشنا شد. پس از مطالعات مشترک نیمه منظمی که به راهنمایی فرد مذکور انجام داد، در هجده سالگی به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید. وی از طریق خدایی صفت به بهرام آرام معرفی شد و پس از چندی، تحت مسئولیت وحید افراخته قرار گرفت. مطالعه آموزشی کتاب هایی نظیر زمینه تکامل اجتماعی، انسان چگونه غول شد، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را در اوان عضویتش انجام داد و ضمن آن، در زمینه پخش اعلامیه و جعل پلاک اتومبیل فعالیت نمود.

محسن خاموشی، در روند تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومتی مارکسیست شد و با پویایی ای که از خود نشان داده بود، توسط وحید افراخته، برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» رییس کمیته مشترک انتخاب شد. وی در این عملیات، که در تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۳ صورت گرفت، مسئول

ایجاد راه بندان و راننده اتومبیل مخصوص این کار بود. در جریان ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ نیز شرکت داشت و مسئول حمل جسد وی به بیابان های مسگرآباد بود.(۱) وی به اتفاق حسین سیاه کلاه، ضارب شریف واقفی، جسد او را به آتش کشیدند پس از قطعه قطعه کردن، در چند نقطه دفن کردند. در عملیات ترور دو مستشار آمریکایی «سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر»، نقش فعال تری

داشت و مسئول کشتن یکی از مستشاران بود. در ماجرای ترور مشکوک حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا - که ظاهراً به جای کنسول سفارت مزبور کشته شد - نیز نقش داشت.(۲)

زمانی که افراخته و محسن خاموشی به کمیته مشترک برده شدند، سریعا شناسایی گشتند. پس از دو

۱- طاهره سجادی غیوران درباره محسن خاموشی می گوید: «او جوان ترین عضو سازمان مجاهدین بود که تحت تأثیر مارکسیست های مسلمان نما قرار گرفت و در قتل شریف واقفی شرکت کرد.» سجادی، خورشیدواره: ص ۱۳۲.

۲- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۱: صص ۱۰ - ۴۸.

– سه ساعت که از فشار بر روی وحیـد گذشت،(۱) او که زمینه و انگیزه معنوی ریشه داری برای مقاومت نداشت، به اصـطلاح «شـکست» و «بریـد»؛ و شـروع به همکـاری کرد. بازجوی وحیـد ، «منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری) بود که زیرنظر مستقیم «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) – معاون

اطلاعـاتی کمیته مشترک – این کـار را انجـام می داد. بین «منوچهری» و وحیـد، آن طور که یـادداشت هـای وحیـد نیز حـاکی است، روابط عاطفی محکمی ایجاد شد.(۲) آنچه بیش از دیگر اطلاعات، برای کمیته

اهمیت داشت، رسـیدن به بهرام آرام یعنی مسئول مستقیم وحید و رهبر شاخه نظامی سازمان بود که او را از وحید می طلبیدند؛ لیکن به دلیـل آنکه نیم سـاعت پس از دسـتگیری وی، بهرام با او قرار داشت و بنابراین متوجه دسـتگیری اش شـده بود، امکان سریعی برای دستیابی به بهرام آرام وجود نداشت.(۳)

اولین طرح ترور آیه اللّه بهشتی

با اعترافات وحید، علاوه بر جزئیات ترورها از جمله ترور مجید شریف واقفی، قصد ترور آیه اللّه دکتر

بهشتی(۴) به نحو غیرآشکار که نقش سازمان در آن مخفی بماند، نیز روشن شد.

آقای سیدحمید روحانی می نویسد:

«از دیدگاه شهرام درباره شهید بهشتی [و قصد ترور ایشان] این نکته ها به دست می آید:

الف – سازمان از عالمان و روحانیان متعهد و مبارز سخت اندیشناک بوده... ب – ... هدف و انگیزه آنان ریشه کن کردن و از میـان بردن علما و روحانیان وارسـته بوده است. ج – آنچه که از سوی سازمان در سال ۱۳۶۰ روی داد [انفجار حزب جمهوری و ترور شـهید بهشتی و یاران وی] ریشه در سـیاست، اندیشه و ایدئولوژی سازمان داشـته است... د – سازمان از پایگاه ریشه ای عالمـان اسـلام در میـان توده هـا به خوبی آگـاهی داشـته است از این رو از برخورد مسـتقیم بـا آنان اندیشـناک بوده است ه – جوسازی، شایعه پراکنی و مبارزه تبلیغاتی سازمان بر ضد شهید بهشتی

۱– مفاد یادداشت های وحیـد افراخته، تصـریح به شـکنجه وی در ساعات اولیه بازجویی دارد. نیز در گفت و گوی احمدرضـا کریمی، از آثار شکنجه روی دست و پای وحید افراخته سخن رفته است.

۲– برای آگاهی به متن نامه های وحید افراخته به «منوچهری» و دریافت احساس وی نسبت به بازجو حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...

۳– بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ – ۱۳۷.

۴– سـند ضـمیمه ساواک به تاریخ ۲۲/۱۱/۵۴، بـه گزارش وظیفه خـواه، وحیـد افراخته در اعترافـاتش گفته است: طرح کشـتن

مخفیانه شهید بهشتی از تقی شهرام است.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز ریشه در گذشته داشته و برخاسته از خطری بود که سازمان سالیان درازی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از ناحیه شهید بهشتی احساس می کرده است.»(۱)

آیه اللّه دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی متولد ۱۳۰۷، اصفهان، شاگرد قدیمی مراجع بزرگ قم و امام خمینی از سال ۱۳۳۰، فعالیت های فرهنگی و اجتماعی خود را آغاز نمود و در نهضت امام خمینی از سال ۱۳۴۱، شرکت فعال داشت. در سال ۱۳۴۲ در تأسیس جمعیت هیئت های مؤتلفه نقش داشت و در شورای فقهای آن به همراه آیه اللّه مرتضی مطهری، آیه اللّه انواری و حجه الاسلام مولایی، عضویت داشت.

از همان سال تحت فشار ساواک قرار داشت و اولین بار در سال ۱۳۴۳ بازداشت شد. در سال ۱۳۴۴

تا ۱۳۴۹ مسئول مرکز اسلامی هامبورگ بود و پس از بازگشت به ایران، ساواک به دلیل اطلاع از برخی فعالیت های سیاسی وی در آلمان، از بازگشت وی به آن کشور ممانعت نمود. در سال ۱۳۵۴ توسط کمیته

مشترک ساواک و شهربانی، دستگیر گشت و جلسات تفسیر قرآن هفتگی وی که از سال ۵۰ ادامه داشت،

توسط ساواک تعطیل شد. ارتباط گسترده و مؤثر با دانشگاهیان مسلمان و جلسات تدریس و سخنرانی در

مراکزی مانند انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسین و مجمع فرهنگیان مسلمان، نقش ویژه ای در جریان های اسلامی و مبارز دهه پنجاه برای وی پدید آورده بود. از سوی دیگر مشارکت

آیه اللّه بهشتی در مدیریت مدرسه منتظریه (حقانی) قم از سال ۱۳۴۹، که جایگاه مهمی در آموزش و تربیت روحانیان مبارز و متعهد داشت، برجستگی شخصیت جریان ساز و تأثیرگذار ایشان را مضاعف

ساخته بود.(۲)

بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان، بسیاری از مبارزان، و اعضا و سمپات های سابق سازمان، به اتکاء آموزش ها و رهبری فرهنگی آیه اللّه بهشتی، در برابر انحراف و یأس از مبارزه، مقاومت نمودند و از توسعه آثار منفی مسائل سازمان، بر مبارزین مسلمان جلوگیری کردند.

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳.
۲- شهید آیه اللّه دکتر...: صص ث -ع.

به اعتراف افراخته، تقی شهرام گفته بود: «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی، صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش های خاصی بهره گیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»(۱)

برنامه مرکزیت سازمان در سال ۵۴ برای ترور آیه اللّه بهشتی که عملی نگردید، همچنین بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه وی در بین روحانیان مبارز و نقش بالفعل و بالقوه ایشان در مقابله با انحراف ایدئولوژیک سازمان نیز می تواند محسوب گردد. حساسیت ویژه بر ایشان یکی از موارد اساسی میراث

مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

همکاری افراخته با ساواک

در همان مراحل اول بازجویی افراخته این افراد شناسایی و به سرعت دستگیر شدند:

محسن بطحایی، ساسان صمیمی بهبهانی، کیوان صمیمی بهبهانی، دکتر مرتضی لبّافی نژاد، مهندس عبدالرضا منیری جاوید، مهدی غیوران، طاهره سجّادی (غیوران)، سیف اللّه کاظمیان.(۲)

شخص اخیر (کاظمیان) با هر دو جریان مارکسیست و مسلمان سازمان، یعنی مرکزیت و تشکیلات اصلی و نیز شاخه انشعابی شریف واقفی، مرتبط بود و تا حدّی، دوجانبه بازی می کرد. انبارک اسلحه ای که توسط مجید شریف واقفی و صمدیه لباف ربوده شد، نزد وی به امانت بود. وحید، که از این ماجرا اطلاع داشت، کاظمیان را معرفی کرد و او نیز قراری را لو داد که طی آن بنا بود انبارک مزبور را به نمایندگان مرکزیت تحویل دهد. سر قرار، محمد طاهررحیمی دستگیر شد و به دلیل پوشش وسیع امنیتی منطقه قرار (حوالی سرچشمه)، منیژه اشرف زاده کرمانی که برای چک کردن و تأمین حفاظت قرار در منطقه بود، نیز دستگیر گشت.(۳)

وحید، از زمان دستگیری تا مرگش در ۱۱ بهمن ۵۴، همکاری های وسیعی با ساواک به عمل آورد؛(۴)

۱- پرونده وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۴.
۲- خلاصه پرونده ها...: افراخته و دیگر اسامی.
۳- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ - ۱۳۷. خلاصه پرونده ها...: کاظمیان، سیف اللّه.
۴- «ناصر نوذری» معروف به رسولی، بازجوی خشن و شهره ساواک، به عده ای از زندانیان در سال ۵۴ گفته بود: «وحید آن قدر اطلاعات در اختیار ما گذشته است که کمیته مشترک و ساواک برای سال ها تغذیه شده اند.» حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: بخش آخر.

که محورهای عمده اش را برمی شماریم:

۱ – لو دادن چند خانه مهم سازمانی، که تهیه برخی از آنها مدت ها طول کشیده بود؛ مانند خانه حاج مهدی غیوران، که یک مخفیگاه کامل (توسط محسن و حسین سیاه کلاه) در آن جاسازی شده بود؛

۲ – لو دادن افراد مبارز، به ویژه روحانیون و مذهبی ها؛ در ارتباط با اعترافات وحید افراخته، افرادی چون آقایان طالقانی، لاهوتی، هاشمی رفسنجانی و... دستگیر و محکوم شدند؛

۳ – کمک به یافتن فراریان سازمان، در گشت های کمیته مشترک؛

۴ – دادن طرح های مختلف، به منظور موفقیت بیشتر ساواک و کمیته مشترک در سرکوب نیروهای مخالف؛ به خصوص نیروهای مذهبی؛

۵ – کشف رمز اسناد به دست آمده از چریک های فدایی – از جمله به دست آوردن دو شماره تلفن حسّاس مربوط به خانه های مرکزی آنها – که منجر به کشف کلّی خانه های فداییان خلق و ضربات

مهلک بهار و تابستان ۵۵ شد؛

۶- بازجویی مستقیم از زندانیان دستگیر شده سازمان و غیر آن؛

۷ – صحبت و بحث با زندانیان و دستگیرشدگان، در جهت اقناع آنها برای همکاری با رژیم شاه؛

۸ – تهیه متن دفاعیه برای چند تن از همدادگاهی هایش؛ که اظهار ندامت و تجلیل از شاه و رژیم،

زمینه اصلی آن بود.(۱)

افراخته «گذشته از برملا کردن بسیاری از رازهای سازمان و دادن نام بیش از ۱۰۰ تن از اعضا و سمپات ها و دیگر مردم مبارز، هرگونه سخنی، حرکتی و اندیشه ای از هر جنبنده ای که به یاد داشت به عنوان اطلاع در دسترس ساواک قرار داد و به دنبال آن درخواست «تعقیب» و «تنبیه» نیز داشت.»(۲)

در طول بازجویی وحید افراخته، چند روز هم، دو آمریکایی از سفارت آمریکا به کمیته مشترک و اتاق مخصوصی که در اختیار وحید گذاشته شده بود، می آمدند و از وی در خصوص نحوه ترورها و – به

۱- .گفت و گوها: احمدرضا کریمی. نیز متن گزارش تفصیلی بازجوی متخصص کمیته مشترک درباره گردش کار وحید افراخته، خطاب به مدیریت اداره کل سوم.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۸.

خصوص – سرنوشت اسناد سرقت شده از مستشاران مقتول آمریکایی، بازجویی می کردند.(۱)

از کسانی که پس از دستگیری وحید،وضعیت اش در زندان تغییر کرد، مرتضی صمدیّه لباف بود. او که پس از دستگیری اش در بیمارستان سینا، در موارد متعدد به ساواک دروغ گفته بود، اعترافی در مورد مسائل عملیاتی تشکیلات نداشت؛ از جمله به مسئولیت های خودش مثل شرکت در عملیات مسلحانه سازمان، اشاره ای نکرده بود. به همین جهت، برخورد مسئولان کمیته مشترک با او در همان حدّ آشکار شده بود: از نظر آنها، مرتضی یک عضو ساده مسلمان بود که چون تمایلی به ادامه همکاری با سازمان و

به خصوص مارکسیست ها نداشت، در صدد ترورش بوده و او را زخمی کرده اند. همین و دیگر هیچ.

پس از دستگیری وحید، او اعتراف کرد که ضارب اوّل «سرتیپ زندی پور» و نیز ضارب یک استوار ژاندارمری، که به هنگام بازرسی و احتمال دستگیری، در مسجدی در خیابان هاشمی کشته شده بود،

صمدیه لبّاف است. به همین جهت برای کسب اطلاعات بیشتر و درهم شکستن مقاومت صمدیه لباف، ساواک او را تحت فشارها و شکنجه های سنگین و کم نظیری قرار داد.

افراخته در یکی از یادداشت هایش خطاب به بازجوی خود در مورد مرتضی صمدیه لباف چنین نوشت:

جناب آقای دکتر منوچهری سلام

با صمدیّه به اندازه لازم و کافی بحث کردم... نسبت به گروه کاملاً بدبین و نسبت به مبارزه مسلحانه کاملاً مردّد بود ولی به علت غرور و تعصب مذهبی، حاضر به پذیرش حقیقت نبود. به

او گفتم آن قسمت از فساد و گمراهی گروه را که قبول داری باید در دادگاه مطرح سازی ولی او

با این بهانه که «این عمل به نفع رژیم تمام می شود و من نمی خواهم قدم خطایی بردارم و روز قیامت مورد عذاب واقع شوم»، می خواست شانه خالی کند و ادعا می کرد عقیده به حکومت اسلامی دارد و رژیم، مطابق عقیده مذهبی او نیست. به هر حال با این تعصّب زیادی که نشان می دهد حتی به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد، به تمامی نداده است. با توجه به این موضوع، بحث بیشتر با او فایده ندارد... اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره ای جز

فشار نیست.(۲)

محمدحسن ابراری جهرمی، عضو قدیمی و مذهبی سازمان، نیز از کسانی بود که توسط وحید لو

۱- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از وحید افراخته و حسن اسعد.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۸، تصویر دست نوشته افراخته در ص ۸۴۷.

رفت. او می دانست که ابراری به مغازه خشکشویی حاج مرتضی تجریشی، واقع در خیابان خواجه عبداللّه انصاری، تردّد دارد. مأموران کمیته مشترک نزدیک به یک ماه روبه روی مغازه مزبور، به طور دایم، کشیک دادند و حتی بارها لباس های خود را به آن خشکشویی بردند. ابراری سرانجام در روز ۸ آذر ۵۴ به خشکشویی مراجعه کرد؛ و در حالی که با تجریشی در حال خوردن ناهار بود، هر دو دستگیر شدند.(۱) ابراری یک سال بعد در ۱۴ آذر ۵۵ اعدام شد.(۲)

اعدام افراخته و لورفتگان

ساواک یک روز پس از دستگیری وحید افراخته، به دلیل ذوق زدگی و نیز برای اجرای مانوری تبلیغاتی، اعلام کرد که «رحمان (وحید) افراخته، قاتل مستشاران آمریکایی دستگیر شد»؛ و به این طریق عملاً راه ارفاق به وی در صورت همکاری را مسدود نمود و خود را در بن بست قرار داد. زمانی که وحید شروع به همکاری کرد، چه بسا با احتمال اینکه وی با فشار آمریکایی ها اعدام خواهد شد، از او مصاحبه تلویزیونی ضبط نکردند تا این توهّم برای دیگر زندانیان همکار آینده شان پیش نیاید که رژیم پس از مصاحبه هم افراد را اعدام می کند.(۳) هر چند، اعدام وی پس از همکاری و قول ساواک مبنی بر تخفیف مجازات، تا حدّی به زیان ساواک تمام شد. البته دو تن از اعدام شدگان، خاموشی و بطحایی، در ۲۰ مرداد ۵۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرده بودند و عملاً این امر برای ساواک، کاربرد مصاحبه با وعده گریز از مجازات اعدام را به میزان زیادی منتفی ساخت.

طی دادگاهی که وحید و ۱۰ تن از هم پرونده هایش در آن شرکت کردند، همه آنچه باید در یک مصاحبه گفته شود، توسط وحید و چند تن دیگر از جمله منیژه اشرف زاده کرمانی و محمد طاهررحیمی گفته شد. پس از ختم دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به رغم همه تلاشی که ساواک به کار برد و حتی به شاه نیز توسّل جست، به دلیل خواست آمریکایی ها برای آنکه حمله به مأموران آنان بی مجازات قلمداد

نگردد و از سایرین زهرچشم گرفته شود، با زنده نگاه داشتن وی موافقت نشد. طاهره سجادی می گوید:

۱- خلاصه پرونده ها...: تجریشی، مرتضی. ابراری جهرمی، محمد حسن.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۴ آذر ۱۳۵۵. شاه: دشمن خلق...: ص ۷۵.

۳- متن فراهم آمده مصاحبه افراخته در پرونده وی محفوظ است ولی کارشناس ساواک نظر منفی در مورد انجام آن ابراز داشته است.

«بعـد از اعلام صدور رأی برای وحید که در صـندلی جلوی من نشسـته بود، به او گفتم: «این همه برای ساواک خوش خدمتی کردی، آخر هم که به تو اعدام دادند.» برگشت و به من گفت: «حکم با اجرا، فرق

می کنـد.» یعنی امیـدوار بود که اعدام نشود و این امید را به او داده بودند.»(۱) سرانجام افراخته در سحرگاه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۴ به اتفاق ۸ تن دیگر که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام گردید. این افراد عبارت بودند از:

۱- رحمان (وحید) افراخته

۲- مرتضی صمدیه لبّاف

۳- سیدمحسن سید خاموشی

۴- محسن بطحایی

۵ - مرتضی لبّافی نژاد

۶ - منیژه اشرف زاده کرمانی

۷ - عبدالرضا منیری جاوید

۸ - ساسان صمیمی بهبهانی

۹ - محمد طاهررحیمی

در ضـمن حکم اعـدام دادگاه بـدوی مهدی غیوران، به حبس ابد تقلیل یافت و همسـرش طاهره سـجّادی، به پانزده سال زندان محکوم شد.(۲)

۱- سجادی، خوشیدواره: ص ۱۳۸.

۲- همان: ص ۱۴۷.

مروری بر چند وصیت نامه

متن وصیت نامه افراخته

وصیت نامه غیر ارتشی رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

به نام خدا

۱- از اینکه امکان دارد در مقابل اعمال ننگینی که انجام داده ام به مجازات برسم شرمنده ام در پیشگاه خدا و در پیشگاه اعلیحضرت، ملت ایران و خانواده ام. خدا را شاهد می گیرم که قصدم خدمت بود ولی اکنون فهمیده ام که به راه خیانت کشیده شدم و امیدوارم گناهانم را خداوند ببخشد.

۲- از مقامات امنیتی کمیته به علت محبت ها و راهنمایی هایی که به من فرمودند نهایت سپاسگزاری را

دارم زیرا موجب شد پی به اشتباهاتم ببرم و بتوانم ذره ای از دین خودم را به مملکتم ادا کنم و می دانم اگر نتوانند اقدامی در مورد تخفیف مجازات من به عمل آورند ناشی از بدی آنها نیست بلکه اعمال گذشته من باعث شده است چنین مجازات شوم.

۳- باز هم استدعا دارم اگر امکان دارد به من فرصت داده شود تا به جبران گذشته بپردازم مخصوصاً در مورد اطلاعاتی که دارم احتیاج به مدتی وقت است تا به تکمیل آن بپردازم زیرا مجدداً شروع به نوشتن بازجویی کلی کرده و مطالب جدیدی به خاطرم رسیده است.

۴- آرزو دارم، هیچ فرد دیگری به مسیری که من رفتم کشیده نشود و هر ایرانی با اقدامات مفید و سازنده خود در ساختن ایران نوین و ایرانی سعادتمندتر کوشش کند و با پیروی از اصول مترقیانه انقلاب شاه و ملت و تحت رهبری خردمندانه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر فرد مفیدی برای خود و کشورش

باشد. همچنین آرزو دارم هر کسی در کنار زندگی عادی خود در صورت امکان به دستگاه امنیتی کشور در مبارزه مقدسشان با خرابکاری و تروریسم همکاری کند و مانع از این شود که داستان غم انگیز زندگی من، برای یک جوان ایرانی دیگر تکرار شود.

۵ - با این آرزو که تا لحظه ای که زنده ام به جبران گذشته بپردازم [و] با دستگاه امنیتی در زمینه اطلاعات و زمینه های دیگر اقدامات ضدخرابکاری همکاری کنم و همچون سربازی جانباز و فداکار برای شاهنشاه

محبوبم و ملت عزیزم بمیرم.

۶ - آرزو دارم یکی از مقامات کمیته را که مرا می شناسند ببینم و مطالبی را عرض کنم. امضا

۷ - دیگر وصیتی ندارم.نماینده دادستانی - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

متن وصیت نامه طاهررحیمی

وصیت نامه غیر ارتشی محمد طاهررحیمی فرزند رحیم در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

میل دارم در این روزهای آخر عمر خلاصه ای از تجربه زندگیم را به امید اینکه بتواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد در اختیار بگذارم. هرچند که از یکی دو ماه پیش ضوابط فکریم مغشوش شده و اصراری بر درستی مطالب نوشته شده ندارم ولی آنطور که تابحال درک کرده ام این است که به علت حاکمیت احساسات و عواطف مذهبی و پیرو انگیزه های روشنفکری، به قصد خدمت به جامعه به این

مسیر یعنی مبارزه مسلحانه کشیده شدم. در حالی که شرایط اجتماعی ایران خصوصا امکاناتی که جدیدا به علت افزایش قیمت سوخت و رشد صنعتی برای دولت فراهم آمده لزوم و ضرورت مبارزه مسلحانه را

از بین برده است و لذا هرگونه اقدام مسلحانه در این شرایط جز اتلاف نیروهای جوان چیزی نیست. زیرا در حال حاضر این نیروها از طریق شرکت مستقیم و فعال در تولید، بیشتر خواهند توانست به جامعه خدمت کنند و به شخصه امیدوارم رشد اجتماعی مملکت به قدری سریع باشد که تغییر نظام اجتماعی ما

با آن نظامی که زندگی واقعا عادلانه ای را برای همه بوجود بیاورد غیر از راه مسلحانه باشد. در پایان آرزوی رفاه و سعادت عموم مردم جهان خصوصاً مردم شرافتمند و زحمتکش ایران را دارم. وصیتی ندارم

نماینده دادستانی ارتش – نماینده ساواک – نماینده مذهبی – فرمانده گردان زندان – افسر مسئول زندان

متن وصیت نامه صمدیه لبّاف

وصیت نامه غیر ارتشی مرتضی صمدیه لباف فرزند علی در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

سلام مرا به مادرم و برادرانم و خواهرانم برسانید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

بسم اللّه الرحمن الرحیم

نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین

«ما مرگ را میان شما قرار دادیم و نمی توانید از ما پیشی بگیرید.»

وصیت من به مادر و برادر و خواهرانم این است که هرگز از قرآن و خاندان عصمت و طهارت فاصله

نگیرند؛ زیرا سعادت و رستگاری در همین است.

از برادران و خواهرانم خواهش می کنم برای من ۱۰ ماه روزه قرضی بگیرند، چون وضع مزاجی من

سالم نبود که بتوانم خودم بگیرم؛ و خواهش دیگرم این است که من را اگر گناهی در حق شماها کرده ام

ببخشید مخصوصاً از مادرم طلب بخشش دارم. به من دعا کنید. امیدوارم که رستگار باشید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

نماینده دادستانی ارتش - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

متن وصیت نامه لبافی نژاد

وصیت نامه غیر ارتشی مرتضی لبافی نژاد فرزند عباسعلی در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین

سلام و درود گرم من به پدر و مادر عزیزم. پدر و مادر مهربانم. پدر و مادری که هیچ چیز را از من دریغ نکردند. سلام من به پروین عزیزم. همسر مهربان و فداکارم. همسر متقی و پرهیزکارم. سلام من بر یکایک فامیل عزیز و مهربانم که متأسفانه فرصت نام بردن یکایک آنها را ندارم. برای من نگران نباشید که خداوند فرموده است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاءٌ عند ربهم یرزقون. مطالبی را مختصراً در زیر می نویسم و می خواهم دقیقاً این سفارشات اجرا گردد:

۱ - مربی فرزندم فعلاً و تا وقتی همسرم در زندان است پدر و مادرم خواهد بود و بعد خود همسرم. اگر زمانی همسر عزیزم خواست شوهری اختیار کند به نظر من بهتر است فرزندم را مجدداً به پدر و مادرم بسپرد. بهرحال از مربی فرزندم هرکه هست خواهان تربیت صحیح فرزندم می باشم. می خواهم او را نه تنها از نظر درسی بلکه از نظر مسائل مذهبی و اجتماعی نیز فردی آگاه و مطلع بار آورد. از نظر محبت نه کم و نه زیاد که هردو زیان بخش است در خانه ای که فرزندم رشد و تربیت می یابد تلویزیون و مجلات فاسد و هرگونه وسیله ای که موجبات فساد اخلاقش را ایجاد کند هرگز نباشد.

۲ - سفارش به مادرم در مورد پروین عزیزم می کنم و می خواهم که همیشه و همواره نسبت به او محبت قبلی را حفظ کرده و به خصوص تا او در زندان است مکرراً و مرتباً به دیدار او برود و از محبت به او فروگذار ننماید.

۳ - سفارش به مادرم در مورد زهرا می کنم. البته می دانم که فلورا و بهمن عزیز آنقدر انسان هستند که هیچ گاه قدر زحمت های او را فراموش نکنند ولی مع الوصف اگر روزی از او جدا شدند از مادرم می خواهم

که او را چون دخترش نزد خود نگهدارد. او حق فراوانی به گردن همگی ما دارد.

۴ – مدت ۵/۳ سال نماز قضا و ۵/۲ ماه روزه قضا برایم از پول خمس داده بخرید.

۵ – آنچه پول نقد و سکه طلا دارم مبلغ ده هزار تومان را خیرات کنید. خمس پول نقد و سکه ها را

بپردازید. مخارجی که برایم کرده اید از آن بردارید. اگر طلبی از کسی داشتم و آن را وصول کردید خمس آن را نیز بپردازید و بهرحال آنچه باقی ماند و به علاوه کلیه اثاثیه منزل متعلق به همسرم می باشد و او هرگونه دخل و تصرفی می تواند در آن بنماید. محل سکه های طلا درون یک کارتن [است] که در داخل اطاق بالا که اثاثیه ما قرار دارد، این کارتن در درون درگاهی است. درون کارتن یک ظرف چینی است که درونش مقداری پوشال و یک قوطی است. پول نقد که برابر مبلغ ۶۴ هزار تومان است در چهار برگ ورقه سپرده ثابت بانک صادرات است که درون یک پاکت بزرگ به همراه سایر مدارکم قرار دارد. مبالغی نیز از این و آن طلب دارم البته مقداری از پول فوق و سکه ها را ساواک ضبط خواهد کرد.

۶ – به مادرم توصیه می کنم در نمازهایش دقت بیشتری کند و علی الخصوص در ضمن یکی دو سال آینده حتما به حج برود.

۷ – به پدرم توصیه می کنم که او نیز در نمازهایش دقت بیشتری کند و حتماً تلویزیون را بفروشد.

۸ – در مراسمی که برای من برپا می گردد اکیداً از شرکت زن های بی حجاب و یا حتی با چادر و یا روسری توری جلوگیری نمایید.

به همین جا مطالب فوق را ختم می کنم و بار دیگر سفارش می کنم مطالب فوق را دقیقاً اجرا نمایید.

قربان همگی فامیل عزیز مرتضی لبافی نژاد. وصیت دیگری ندارم.

نماینده دادستانی ارتش – نماینده ساواک – نماینده مذهبی – فرمانده گردان زندان – افسر مسئول زندان

ص:۴۰

پیامدهای دستگیری افراخته

همکاری گسترده توکّلی خواه

دستگیری های سال ۱۳۵۴ و مهمتر از همه دستگیری وحید افراخته و افراد مرتبط با وی، افزون بر آنچه در صفحات قبل آمد، پیامدهای دیگری هم داشت که به تدریج خود را نشان می داد. سازمان در

سیستم حفاظتی خود تجدیدنظری جدّی کرد و در این امر، عمده تلاش خود را برای بسته تر کردن روابط، به کار گرفت. ذکر جزئیات کامل این بحث در اینجا ضرورتی ندارد؛ تنها به این اشاره بسنده می شود که مرکزیت سازمان نیروی خود را بیشتر و هشیارانه تر در حفظ افراد و کمترین ضربه پذیری گذاشت.

محمدجواد قائدی، از اعضای مرکزی (و عضو مرکزیت از سال ۵۵)، یکی از وظایف اصلی اش تنظیم هرچه دقیق تر حفاظت تشکیلاتی بود.(۱)

از آنجا که سازمان های چریکی شهری ایران در آن دوران بیشترین اهتمام را بر ذهنیات و تصورات بنا کرده بودند، از برخی از جنبه ها و پیامدهای آن ذهنیات غافل می ماندند و به همین علت، ضربه ها از نقاطی وارد می شد که قبلاً در محاسبه ها منظور نشده بودند. از جمله این نقاط ضربه پذیر، استفاده حساب شده ولی فراوان رژیم از عناصر فعّال سازمان ها بود که با ساواک همکاری کامل داشتند.

در ۲۷ آبان ماه ۱۳۵۴ در پی دستگیری دوتن از اعضای رده پایین سازمان در همدان، فردی به نام محمد توکّلی خواه نیز دستگیر شد که در بازجویی ها عنوان نمود که پس از گذراندن دوره های مختلف تشکیلاتی، در این اواخر، مرحله انتقادی را می گذرانده و به کارگری فرستاده شده بود. این شخص طی فعالیتش در سازمان، در همه شاخه ها کار کرده بود و اکثر چهره های سرشناس مخفی سازمان، از جمله تقی شهرام و بهرام آرام، را می شناخت. کمیته مشترک حداکثر استفاده را از وی برد و در اواخر سال ۱۳۵۶ نیز او را به خارج (ابتدا ترکیه و بعد اروپا) فرستاد؛ که پس از خروج نیز همکاری اش در سطح وسیع ادامه داشت.(۲)

از اولین نشانه های همکاری وی لو رفتن یکی از خانه های تیمی در خیابان صفی علیشاه بود. در این خانه چند نفر مستقر بودند: عبداللّه اسفندیاری، علیرضا باباخانی، صادق کرداحمدی و همسر وی زهرا

نجفی. همه افراد این خانه، به هنگام ضربه مأموران کمیته مشترک، سالم و زنده دستگیر شدند. از تبعات

۱- خلاصه پرونده ها...: قائدی، محمدجواد.

۲- خلاصه پرونده ها...: توکّلی خواه، محمد.

دستگیری این افراد، که در جریان بازجویی های شان وحید افراخته نیز حضور داشت و در «شکستن» مقاومت آنها نقش «ارشادی» به او واگذار شده بود، لو رفتن قرارهای حسن سبحان اللهی و ابراهیم داور بود که هر دو به هنگام برخورد با مأموران، با استفاده از سیانور، خودکشی کردند؛ این دو تن در آن زمان از کادرهای درجه یک سازمان بودند. از دست رفتن این عناصر برای سازمان سنگین بود؛ به خصوص که

نمی دانست ضربات از کجا وارد می شود.

همچنین در یک برنامه منظم «گشت» (شهر گردی)، توکّلی خواه، به همراه اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک، بیش از یک سال و نیم فعالیت داشت. نام مستعار وی در این برنامه ها «فردوس» بود. یک

اتومبیل پژو نیز به او واگذار شده و در اختیارش بود.(۱) ضمن همین گشت ها بزرگترین ضربات بر سازمان وارد آمد که دو مورد مهم آن را ذکر می کنیم.

۱- همان.

شناسایی شریف زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها

در عصر آخر فروردین ۱۳۵۵ توکّلی خواه در خیابان منیریّه، دو تن از اعضای مؤثر را که می شناخت مشاهده کرد. این دو نفر جمال شریف زاده شیرازی و مهدی موسوی قمی بودند؛ به همراه این دو یک زن نیز مشاهده شد که بعداً هویت وی طاهره (فاطمه) میرزا جعفر علاف اعلام گردید؛ و معلوم شد که همسر تقی شهرام و خواهر برادران میرزا جعفر علاف است که یکی از آنها توسط سازمان تصفیه و ترور شد و دیگری، در سال ۱۳۵۶ به دنبال یأس و سرخوردگی از مشی سازمان، خود را به ساواک معرفی نمود. هر سه فرد مورد مشاهده، از اعضای مرکزیت شاخه تقی شهرام بودند. پس از ضربات سال ۱۳۵۴، شاخه های سیاسی و کارگری نیز در جهت رشد نظامی اعضای خویش گام هایی برداشتند؛ بنابراین عضویت در این شاخه ها به معنای نظامی نبودن افراد نبود. ساواک در مورد هر سه این افراد حسّاسیت

داشت. به دنبال دستگیری های زنجیره ای سال ۵۴، از جمله مسائلی که روشن شد، موقعیت و نقش یکی از کادرهای برجسته (جمال شریف زاده شیرازی) بود که پیش از آن، شناخته نشده بود.

جمال شریف زاده شیرازی، بر اساس اطلاعات به دست آمده:

– فرزند یک ساعت ساز بود؛ در سال ۱۳۲۹ در تهران متولد شد و از همان کودکی با خانواده به عراق رفت. در جریان اخراج ایرانیان از عراق، در سال ۱۳۴۹، این خانواده نیز جزء معاودین بود.

– از سال ۱۳۵۰، از طریق دانشگاه(۱) با سازمان ارتباط داشت که پس از ضربه شهریور، این ارتباط قطع شد. مجدّداً در سال ۱۳۵۳ توسط عبداللّه زرین کفش به سازمان وصل گردید و تحت مسئولیت وی قرار گرفت.

– از تابستان ۱۳۵۴ زندگی مخفی اختیار کرد و در شاخه تقی شهرام، به سرعت، مدارج ارتقا را طی نمود. به هنگام مرگش در ۳۱ فروردین ۱۳۵۵ معاون شهرام در شاخه وی بود. شریف زاده مدتی نیز مسئول گروهی از اعضای سازمان، معروف به «گروه ساسانیان»، بوده است؛ که هدف از تشکیل این گروه، ایجاد ارتباط بین کادرهای اصلی و سمپات ها و تهیه پول و تدارکات از بازاری ها بود.

– عامل مستقیم قتل علی میرزا جعفر علاف و شخصی به نام اصلی یا مستعار رضا مهدوی و «یک طلبه علوم دینی»(۲)؛ شخص شریف زاده بوده است. وی در ضمن شوهر خواهر خود به نام «رضا خالقی» را

۱– وی دانشجوی مهندسی فیزیک در دانشگاه صنعتی بود.

۲– از مدارک موجود، بجز آنچه نقل شد، اطلاع دیگری به دست نمی آید.

که راننده وزارت دربار بوده، به تصور دادن اطلاعات علیه او به ساواک، در آذر ماه ۱۳۵۴ به قتل رسانده است.(۱)

علاوه بر شریف زاده، مهدی موسوی قمی نیز از کادرهای مهم شاخه شهرام بود. وی، چنانکه در فصل مربوط به تصیفه ها و ترورهای داخل سازمان نیز یاد شد، هم در جریان ترور جواد سعیدی نقش داشت و هم در جریان ترور صمدیه لباف ، قرار بود در غیاب حسین سیاه کلاه - که دستش در حین آتش زدن جسد شریف واقفی سوخته بود - نقش ضارب را به عهده داشته باشد.(۲)

مأموران کمیته مشترک، به محض مشاهده این سه نفر، ضمن جای گیری در منطقه (خیابان منیریه، نزدیک به میدان) با آنها درگیر شدند و پس از دقایقی، هر سه نفر با استفاده از سیانور خودکشی کردند. ضربه ای که بدین طریق به سازمان خورد، تا مدت ها جبران نشد و بسیاری از تمهیدات مرکزیت را برهم زد.

۱- خلاصه پرونده ها...: شریف زاده شیرازی، جمال.

۲- همان: موسوی قمی، مهدی.

کشته شدن بهرام آرام

در بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۵۵، بهرام آرام رهبر نظامی سازمان، در میدان مخبرالدّوله توسط توکّلی خواه در حالی مشاهده شد که مشغول سوار شدن به یک اتومبیل شخصی مسافرکش بود. دو اکیپ کمیته مشترک به تعقیب اتومبیل مزبور پرداختند. در اواسط خیابان شیوا (سرآسیاب دولاب) بهرام آرام متوجه تعقیب شد؛ و در حال پیاده شدن از اتومبیل به سوی اتومبیل های مأموران تیراندازی کرد. در جنگ و گریزی که رخ داد، آرام در زمینی محصور به چند ساختمان گیر افتاد و پشت مقداری آجر و مصالح ساختمانی سنگر گرفت. بعد از حدود یک ساعت تیراندازی متقابل، سرانجام با انفجار نارنجک

خودکشی کرد.(۱) از وی در همان جا، یادداشت هایی به دست پلیس افتاد که بخشی از آن در روزنامه ها نیز به چاپ رسید. مفادّ این نوشته ها از وضعیت متشتت و متلاشی او از جهت روحی و انگیزه ای حکایت

داشت و سخت تکان دهنده بود.(۲) مرگ بهرام آرام بیش از همه به تقی شهرام ضربه زد. او بازوی اجرایی و عامل اصلی اجرای خودکامگی های شهرام بود و قطعاً چنانچه چنین عاملی وجود نمی داشت، مرکزیت مارکسیست شده نمی توانست سلطه خود را - به خصوص با استفاده از ابزارهای نظامی و

خشونت بار - بر کلیّت سازمان تحکیم بخشد. بهرام آرام فرزند صادق متولد ۱۳۲۸ تهران، در دوران دانشجویی در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) در سال ۱۳۴۸ توسط احمد رضایی به عضویت سازمان درآمد و مدتی هم تحت مسئولیت رضا رضایی قرار داشت. وی در طول حضور در سازمان تا زمانی که به بالاترین سطح تشکیلاتی رسید چندین نام مستعار داشت که برخی از آنها عبارت بودند از: علی، عبدل، رضا، سید، میرزا، جواد، احمد، فتح اللّه، ساسان. بهرام آرام، که پیش از ضربه شهریور تحت مسئولیت علی باکری قرار داشت، پس از ضربه مزبور، توسط ساواک شناسایی شد و زندگی مخفی اختیار کرد. از همان نخست، استعداد سرشاری در امور نظامی و عملیاتی از خود نشان داد و توانست طی پنج سال در مرکزیت سازمان (در کنار احمد رضایی، رضا رضایی، کاظم ذوالانوار، تقی

شهرام، مجید شریف واقفی و حسین سیاه کلاه) حضور داشته باشد. در واقع، بهرام آرام استوارترین و قدیمی ترین عنصر مرکزیت طی این سال ها بود.(۳)

۱- خلاصه پرونده ها...: آرام، بهرام. روزنامه های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

۲- همان.

۳- همان. یادداشت های حسین روحانی و نیز یادداشت های جواد قائدی و قاسم عابدینی.

ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک

۱ – در روزهـای ۱۱ و ۱۲/۱/۵۵ دو تن از مرتبطین بهرام آرام– که شـغل یکی از آنهـا، به نـام حسن ملک، معمار بود و ضـمن همکاری تشکیلاتی، در تهیه خانه های امن و تدارک جاسازی در این خانه ها فعال

بود – دستگیر شدند.

۲ – بعدازظهر روز ۲۳/۱/۵۵ دو نفر جوان مظنون، توسط مأموران کمیته مشترک، در خیابان های جنوب

تهران دستگیر شدند. در تحقیقات و بازجویی ها مشخّص شد که این دو نفر با یکی از اعضای مخفی

مجاهدین خلق ارتباط داشته اند.

۳ – در روز ۲۴/۱/۵۵، متعاقب دستگیری دو تن از افراد مرتبط با سازمان، یک عضو علنی گروه دستگیر

شد و در پی بازجویی های معمول، یک شاخه پنج نفری از دانشجویان دانشگاه تهران کشف و اعضای

آن در فاصله روزهای ۲۴ تا ۲۸/۱/۵۵ دستگیر شدند. از این افراد مقادیری مدارک و نشریات مربوط به سازمان به دست آمد و افراد مزبور اعتراف کردند که مقدمات الحاق خود به سازمان را می گذرانده اند. در

پی ادامه فعـالیت هـای کمیته مشترک، هفت نفر دیگر از وابسـتگان به آن شاخه دانشـجویی، در تهران و اصـفهان، شـناسایی و دستگیر شدند.

۴ – طی روزهای ۲۹/۱ تا ۱/۲/۵۵ چهار نفر از عضوهای علنی مجاهدین خلق، پس از مراحل تعقیب و

مراقبت، دستگیر شدند.

۵ – بعـدازظهر روز ۱/۲/۵۵ مـأموران کمیته مشـترک، در خیابـان امیریه تهران، سه نفر از جمله یـک زن جوان را که از عناصـر مخفی سازمان بودند، محاصره کردند. در جریان عملیات، آن سه نفر به قتل رسیدند؛

یـک عـابر نیز کشـته شـد و عابر دیگر مجروح گردیـد. هویت این سه نفر بـدین قرار بود: مهـدی موسوی قمی، فاطمه (طاهره) میرزا جعفر علّاف (همسر تقی شهرام)، جمال شریف زاده شیرازی.

۶ – بعـدازظهر روز ۶/۲/۵۵ مـأموران سـاواک یکی از اعضای مخفی وابسـته به سازمان را در خیابان عین الـدّوله (ایران) تهران مورد شـناسایی قرار داده درصـدد دسـتگیری او برمی آینـد. در تیرانـدازی متقابل، فرد مذکور از ناحیه ران و ساق پا مجروح و دسـتگیر می شود. وی احمد احمد نام داشت که از سال ۵۲ به اتفاق همسر خود مخفی شده و پس از چندی به دلیل اختلافات ایدئولوژیک (از جمله مارکسیست

شدن همسرش فاطمه فرتوک زاده)(۱) ارتباطش را صرفاً با افراد مذهبی حفظ کرده بود.

۷ – طی روزهای ۶ تا ۹/۳/۵۵ تعداد ۹ نفر از اعضای علنی سازمان در شهرهای تهران، ساری و قم

دستگیر شدند.

۸ – با دستگیری یک طلبه علوم دینی، که بر مبنای گزارش های رسیده به ساواک، قصد عزیمت به سوریه و فعالیت در جنبش فلسطین را داشت، فرد دیگری که از رابطین سازمان با خارج از کشور بود نیز در تاریخ ۱۴/۲/۵۵ دستگیر شد.

۹ – در روز ۱۵/۲/۵۵ یکی از اعضای علنی سازمان، که با عضوهای مخفی گروه ارتباط داشت، در اصفهان

دستگیر شد و متعاقب آن، عضو علنی دیگری در تاریخ ۲۰/۲/۵۵، پس از یک سلسله مراقبت های امنیتی، دستگیر گردید.

۱۰ – یک دیپلمه وظیفه، که عضو علنی سازمان بود، در تاریخ ۱۹/۲/۵۵ بازداشت شد که در پی آن، شش نفر از مرتبطین وی که در آستانه پیوستن و مخفی شدن بودند، دستگیر شدند.

۱۱ – پیش از ظهر روز ۱/۳/۵۵ در یک منزل واقع در خیابان هادی آباد شهرستان قزوین انفجاری رخ داد که طی آن، زن جوانی در اثر انفجار مصدوم شده بود. در محل حادثه یک دستگاه ماشین فتوکپی، یک

دستگاه ماشین تحریر، مقدار قابل توجهی از نشریات و اعلامیه های مجاهدین خلق و مقادیری مواد

منفجره و پول نقد کشف شد. در ادامه تحقیقات مشخص شد که زن مصدوم اشرف ربیعی نام دارد و همسر علی اکبر نبوی نوری عضو مخفی سازمان و بنیانگذار گروه مذهبی «فریاد خلق» است. در پی تحقیق از ربیعی، دو نفر دیگر از اعضای گروه در تهران و قم شناسایی و دستگیر شدند.

۱۲ – از تاریخ ۱۶ تا ۲۵/۴/۵۵(۲) در شهرهای تهران، مشهد، قم، اصفهان و ساری، ۹ نفر از اعضا و سمپات های سازمان بازداشت شدند.

۱۳ – در تاریخ ۸/۵/۵۵ پنج نفر از اعضای یکی از شاخه های سازمان، که در جریان تهیه و تکثیر نشریات

۱– در نقلی از احمداحمد، فاطمه فرتوک زاده در تماسی با مادرش خود را مسلمان خوانده و گفته بود: برای حفظ جان همسرم احمداحمد تظاهر به مارکسیست بودن می کنم.

۲– در فاصله دستگیری های قبلی تا مورد اخیر، ساواک و کمیته مشترک درگیر ضربات به سازمان چریک های فدایی خلق بودند که طی آن، سرانجام در ۸/۴/۵۵ حمید اشرف رهبر گروه به اتفاق ۱۰ تن دیگر از اعضای مرکزیت، نیز کشته شد.

درون گروهی و اعلامیه بودند، دستگیر شدند و کلیه وسایل تکثیر کشف و ضبط گردید.

۱۴ – با پیگیری ردّ اتومبیل فولکس واگن به جای مانده از عوامل ترور سه مستشار آمریکایی در ۶ شهریور ۵۵، در ساعت ۹ بعدازظهر روز ۱۱/۶/۵۵ مأموران ساواک و کمیته مشترک، یکی از اعضای فراری سازمان به نام حسن آلادپوش را محاصره کردند؛ که در جریان اقدام به فرار، مورد اصابت گلوله مأموران قرار گرفت و کشته شد.

۱۵ – در صبح روز ۱۲/۶/۵۵ دو نفر از اعضای مخفی سازمان در خیابان امیرکبیر، در مواجهه با مأموران

کمیته مشترک، به تیراندازی متقابل پرداختند که در نتیجه هردو از پای درآمدند.

۱۶ – در پیگیری ردهای به دست آمده، طی روزهای ۱۲ تا ۱۶/۶/۵۵ سه نفر از اعضای علنی سازمان دستگیر شدند و از خانه های امن متعلق به ایشان، مقادیری نشریه و یک دستگاه کامل چاپ، کشف و ضبط گردید.

۱۷ – یکی از مخفیگاه ها و انبارک های سازمان، در پوشش شرکتی واقع در خیابان شاه (جمهوری اسلامی)

تهران، در تاریخ ۲۳/۶/۵۵ کشف گردید و مقادیری سلاح و مواد منفجره، یک دستگاه فتوکپی و مقادیر قابل توجهی نشریات و اعلامیه های تکثیر شده به دست آمد.

۱۸ – در جریان مراقبت از یک عضو مرتبط با حسن آلادپوش، چون ادامه عملیات نتیجه بخش تشخیص داده نشد، در روز ۱/۷/۵۵ مأموران کمیته مشترک برای دستگیری نامبرده، در خیابان قزوین تهران به وی نزدیک شدند؛ لیکن وی مبادرت به کشیدن سلاح کمری کرد که توسط مأموران دستگیر شد ولی با

استفاده از سیانور خودکشی کرد. وی مهدی میرصادقی نام داشت و عضو سازمان بود که یک بار در سال ۵۰ دستگیر شد ولی پس از آزادی از زندان به فعالیت خود ادامه داد. نتیجه تحقیقات نشان

می دهد که فعالیت نامبرده در شاخه مرکزی گروه متمرکز بوده است.

۱۹ – در ادامه مراقبت های عملیاتی از یک خانه تیمی متعلق به میرصادقی واقع در خیابان شهباز (۱۷ شهریور) تهران، در روز ۲/۷/۵۵ شخصی به هنگام خروج از خانه مزبور توسط مأموران دستگیر شد.

هویت وی محمدباقر بیگدلی فارغ التحصیل مدرسه عالی علوم ارتباطات درج شده که برابر سوابق موجود، از سال ۵۲ متواری بوده است.

۲۰ – در روز ۶/۷/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک در خیابان شاه (جمهوری اسلامی) تهران به زن و مرد جوانی ظنین شدند و در صدد بازرسی از آنها برآمدند. مظنونین، ضمن فرار، با سلاح کمری مبادرت به

تیرانـدازی به مـأموران کردنـد. زن جوان در تیرانـدازی متقابل کشـته شـد و مرد جوان نیز به هنگام کشـیدن ضامن نارنجک و اقدام برای پرتاب آن به سوی مأموران، در اثر انفجار نارنجک به قتل رسید. در نتیجه تحقیقات بعدی روشن شد که زن مزبور، سرور آلاـدپوش نـام دارد و مرد مقتول محمدحسـین اکبری آهنگر است که در شاخه مـذهبی گروه فعالیت داشـته و در جریان ترور مستشاران غیرنظامی آمریکا در ایران، در شهریور ۵۵، شرکت داشته است.

۲۱ – به دنبـال سلسـله اقـدامات عملیاتی و مراقبتی، یکی از اعضای مجاهـدین خلق به نام نرگس قجر عضـدانلو مورد شـناسایی قرار گرفت و مخفیگاه وی در خیابان های توس و هدایت تهران تحت کنترل مأموران مراقب درآمد. در جریان تعقیب وی، در روز ۸/۷/۵۵، مأموران در خیابان شاهپور (وحدت

اسلامی) تهران در صدد دستگیری او برآمدند که نامبرده به داخل یکی از کوچه های بن بست خیابان

مذکور فرار و مبادرت به پرتاب نارنجک کرد. در ادامه عملیات، وی دستگیر شد ولی با استفاده از

کپسول سیانور خودکشی کرد. نامبرده از سال ۵۴ متواری بود.

۲۲ – در روز ۱۸/۷/۵۵ اکیپ هـای عملیـاتی سـاواک، در خیابـان خیـام تهران، به دو نفر جوان ظنین شدنـد. در شـروع اقـدام مأموران، یکی از آن دو مبادرت به تیرانـدازی کرد که در اثر تیرانـدازی متقابل مأموران، از پای درآمـد و به قتل رسـید؛ و فرد دوم نیز دسـتگیر گردیـد. در بررسـی های بعد روشن شد که فرد مقتول مجتبی آلادپوش (برادر حسن و سـرور) نام دارد و فرد دستگیر شده علی محمد بیاتی کمیتهی شناسایی شد.

۲۳ – در روز ۲۲/۷/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان ارک تهران، به یک نفر جوان ظنین شدند

و برای بازرسی و تعیین هویت فرد مذکور، به وی نزدیک گشتند؛ لیکن وی، پس از مقاومتی کوتاه

دسـتگیر شد که فورا با اسـتفاده از سیانور خودکشی کرد. هویت وی علیرضا الفت تشخیص داده شد. این شخص، قبلاً در سال ۵۲ دستگیر و به ۵/۱ سال زندان محکوم گردید؛ که پس از آزادی از حبس، مجددا به سازمان پیوست.

۲۴ – در مراقبت از یـک منزل مشـکوک واقع در خیابـان نهم آبان تهران (منشـعب از انتهای خیابان گرگان)، در روز ۲۵/۷/۵۵ زنی به هنگام مراجعه برای تخلیه خانه، مورد هجوم مأموران قرار گرفت. وی که قصد پرتاب نارنجک داشت، در اثر تیراندازی مـأموران زخمی شـد و سـاعتی بعـد در بیمارسـتان درگـذشت. هـویت وی سـیمین تـاج جریری اعلاـم شـد؛ کـه پس از مـدتی بازداشت در سال ۵۲، از سال ۵۳ متواری

شـده و در شـاخه نظـامی سازمـان به کـار پرداخته بود. مسـئول مسـتقیم وی بهرام آرام بود. نـامبرده در طرح شـناسایی ترور دو مستشار آمریکایی، سرتیپ زندی پورو حسن حسنان شرکت داشته است.

۲۵ – در جریان ادامه تحقیقات از یک خانه مشکوک، از طریق اطلاع مالک خانه، مأموران در جریان قرار

داشـتند که زنی خود را از بسـتگان مسـتأجرین معرفی کرده و جهت تخلیه خـانه مراجعه نموده است. در روز ۳۰/۷/۵۵ با ورود مأموران به خانه، زن موردنظر که سلاح خود را آماده شلیک کرده بود، توسط

مأموران دسـتگیر شـد ولی با اسـتفاده از کپسول سـیانوری که در دهان داشت، خودکشـی کرد. مقتول اکرم صادق پور کلوری شناسایی شد. وی همسر احمد بناساز نوری عضو زندانی سازمان مجاهدین خلق بود و از سال ۵۴ متواری شده بود.

۲۶ – در روز ۲/۸/۵۵ مـأموران یکی از اکیپ هـای گشت کمیته مشترک، در چهـارراه مولوی تهران، به یـک مرد جوان ظنین شدند. به منظور بازرسی و تعیین هویت فرد مظنون، مأموران به وی نزدیک شدند

ولی با تیراندازی و فرار وی مواجه گشتند. فرد مذکور پس از لحظاتی دستگیر شد ولی موفق به

اسـتعمال سـیانور گردید و پس از چند روز در بیمارسـتان فوت کرد. هویت وی محمدرضا باب احمدی تشـخیص داده شد. از نامبرده، ظرف چند روزی که زنده بود، اطلاعات مختصر ولی مؤثری کسب شد.

۲۷ – به تاریخ ۸/۸/۵۵، در مراقبت و پیگیری از اطلاعات به دست آمـده از باب احمـدی، حوالی یکی از مکان های موردنظر، فردی که حرکات و رفتاری مشـکوک داشت، به طور کاملاً تصادفی مورد توجه مأموران قرار گرفت. پیش از هرگونه اقـدامی برای دسـتگیری وی، فرد مظنون به محض مشاهده مأموران اقدام به اسـتفاده از سیانور کرد و فوت شد. وی محمدحاج شفیعیها شناسایی شد که از سال ۵۱ متواری بود و با شاخه های قزوین و تهران سازمان فعالیت می کرد.

۲۸ – در روز ۲۰/۸/۵۵ مأموران کمیته مشترک اصفهان، در خیابان محمدرضا شاه این شهرستان، به

جوانی که رفتار مشکوکی داشته ظنین شده اقدام به بررسی وضعیت وی می کنند. شخص مظنون، ضمن اقدام به فرار، مبادرت به تیراندازی کرد و سرانجام توسط مأموران دستگیر شد. در تحقیقات

مشـخص شـد که وی محمـدرضا احمدآخوندی نام دارد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمـان مجاهـدین خلق فعالیت می کرده است. نامبرده بعدها محکوم به اعدام گردید و تیرباران شد.

۲۹ – در روز ۲۳/۸/۵۵، به دنبال دستگیری احمدآخوندی، یکی دیگر از اعضای گروه وی به نام فریبرز

لبّافی نژاد، که سال ها متواری بوده، به ساواک اصفهان مراجعه و خود را معرفی کرد. وی بعدا در یک

مصاحبه مطبوعاتی و رادیو – تلویزیونی، به همراه صادق کرداحمـدی و همسـرش زهرا نجفی، شـرکت کرد. فریبرز برادر دکتر مرتضی لبّافی نژاد بود.

۳۰ – در روز ۲۵/۸/۵۵، دو اکیپ گشت کمیته مشترک پس از تعقیب یک اتومبیل، از میدان مخبرالدوله به

سمت شـرق تهران، در خیابـان شـیوا آن را محاصـره و متوقف کردنـد. در این هنگـام یکی از مسـافرین اتومبیل خارج شـده به مأموران تیراندازی کرد و پشت یک ساختمان نیمه تمام سنگر گرفت. سرانجام

فرد مذکور، با انفجار نارنجک، مبادرت به خودکشی کرد. وی بهرام آرام، رهبر نظامی سازمان مجاهدین خلق بود که نزدیک به پنج سال در رهبری و مرکزیت سازمان قرار داشت.

۳۱ – در روز ۱۱/۹/۵۵ مأموران کلانتری ۱۲ تهران، در یکی از کوچه های حوالی خیابان شاپور (وحدت

اسلامی) تهران، به یک مرد جوان که وضعیتی مشکوک داشت ظنین شدند و به وی نزدیک شدند. وی

مبادرت به تیراندازی کرد و سنگر گرفت ولی پس از تمام شدن فشنگ های سلاح کمری اش، اقدام به

پرتاب نارنجک کرد که منفجر نشـد. سـرانجام با اسـتفاده از کپسول سـیانور دست به خودکشـی زد و فوت کرد. اولین اعلامیه های مربوط به ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا، که پلیس امنیتی رژیم مشاهده

کرد، از وی به دست آمد. فرد مذکور محمد صادق (مجید) لغوی نام داشت که از سال ۵۰ متواری و تحت تعقیب بود.

۳۲ – در روز ۱۲/۹/۵۵ صدای انفجاری از یک محل متروکه در حوالی فرح آباد خزانه (خزانه بخارایی) تهران شنیده می شود. عده ای از اهالی به محل انفجار رفته با جسد زنی مواجه شدند. در بررسی های

کمیته مشترک تنها این نکته به دست می آیـد که وی به اتفاق بهرام آرام در تاریـخ ۱۵/۶/۵۵، دو اتاق همکف را در خانه ای از همسر یکی از افسران نیروی هوایی اجاره کرده اند.(۱)

۳۳ – در روز ۱۵/۹/۵۵ یکی از واحـدهای تعقیب و مراقبت سـاواک، زن جوانی را که قبلاً شـناسایی شـده و مورد تعقیب بوده است، در یکی از خیابان های فرعی تهران پارس مشاهده کرد. مأموران، که مجاز به عملیات مسـتقیم نبوده اند، اقدام به تعقیب کردنـد ولی زن جوان، که مرتباً از تکنیک های ضـدتعقیب اسـتفاده می کرده، پس از عبور از چنـد محل و خیابان، در خیابان سقّاباشی (حوالی خیابان ایران) شروع

۱- بعـدها پس از پیروزی انقلاب ادعا گردیـد که وی فاطمه فرتوک زاده همسـر احمـد احمـد بوده که شایع شـده بود به علت

فشارهای روحی خودکشی کرده است. ولی همسر وی و برخی دیگر از مرتبطان سازمان معتقدند که مرگ وی مشکوک بوده و احتمالاً توسط سازمان انجام شده است.

به دویدن کرد. مأموران عملیاتی کمیته مشترک، که برای پشتیبانی از تیم مراقبت وارد منطقه شده

بودند، وارد عمل شدند و سرانجام زن جوان در نتیجه تیراندازی مأموران زخمی و در بیمارستان فوت

کرد. وی فاطمه تیفتکچی، دانشجوی سابق دانشگاه تهران، شناسایی شد. نامبرده همسر هادی

روشن روان از اعضای سازمان بود که پس از چند ماه بازداشت در سال ۵۲، از اواخر سال ۵۳ متواری شده بود.

۳۴ – در روز ۲۳/۹/۵۵ ابراهیم انتظارالمهدی، از اعضای فعّال و قدیمی سازمان که از سال ۵۰ مخفی بود، با مراجعه به «دکتر فرهنگ مهر» رییس دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز)، خود را به مقامات امنیتی

معرفی نمود که پس از تحقیقات و تخلیه اطلاعات آزاد گردید.

۳۵ – در روز ۲۷/۹/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان بهارستان تهران، به یک زن ظنین شده

برای بررسی به وی نزدیک شدند. زن مزبور، با مشاهده مأموران، سوار یک تاکسی شد که توسط مأموران کمیته متوقف گردید. زن موردنظر به سوی مأموران تیراندازی کرد که با شلیک متقابل به قتل رسید. وی هایده محسنیان، دبیر سابق دبیرستان های مشهد، شناسایی شد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمان فعالیت می کرده است.

۳۶ – در روز ۱۱/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه سرچشمه تهران، به جوان موتورسواری ظنین شده برای بررسی وضعیت وی اقدام کردند. موتورسوار، با مشاهده مأموران، مبادرت به تیراندازی

با سلاح کمری کرده و در نتیجه تیراندازی متقابل، به قتل رسید. وی محمدرضا تفکّری، دانشجوی سابق دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۵ متواری شده در سازمان فعالیت می کرده است.

۳۷ – در روز ۲۷/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه میدان گمرک تهران، به جوانی که با

وضعیت مشکوکی در تردّد بوده، ظنین شدند و به قصد دستگیری، به وی نزدیک گشتند. جوان مظنون، به قصد فرار، در صدد برآمد که سوار یک اتومبیل کرایه شود؛ ولی مورد هجوم مأموران قرار

گرفت و پیش از هرگونه استفاده از سلاح کمری ونارنجک، که به همراه داشته، دستگیر شد؛ لیکن

مبادرت به استفاده از کپسول سیانور کرده و در بیمارستان فوت کرد. وی محمد الفت، دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۴ متواری بود و در شاخه مذهبی

سازمان فعالیت می کرد.

۳۸ – در روز ۲۹/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان ناصرخسرو تهران، به مرد جوانی ظنین

گشته، او را در غافلگیری کامل، دستگیر کردند. مظنون، بلافاصله پس از دستگیری با استفاده از

کپسول سیانور، اقدام به خودکشی کرد و پس از انتقال به بیمارستان فوت شد. وی مهدی فتحی، از دانشجویان سابق دانشگاه صنعتی، شناسایی شد. نامبرده از عناصر شاخه نظامی بوده و در جریان ترور سه مستشار آمریکایی در شهریور ۵۵ شرکت داشته است.

۳۹ – در روز ۲/۱۱/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد) تهران، به یک نفر جوان ظنین شده برای دستگیری وی اقدام کردند؛ که فرد مزبور با استعمال کپسول سیانور به اغما افتاد و در بیمارستان فوت شد. وی احمد جلالی کوار، دیپلمه و از اعضای سازمان شناسایی شد. نامبرده از شهریور ۵۴ متواری شده و به سازمان پیوسته بود.

۴۰ – در روز ۶/۱۱/۵۵ یک دستگاه اتومبیل در روستای جاوان واقع در سه کیلومتری اصفهان، مورد سوءظن عده ای از اهالی قرار گرفت. موضوع به اطلاع کلانتری ۱۲ اصفهان رسید و متعاقب آن،

مأموران کلانتری به روستای مزبور عزیمت و در محل مشاهده کردند که دو نفر جوان در حال حرکت

دادن اتومبیل موردنظر هستند. با کمک عده ای از اهالی، مأموران به تعقیب دو جوان پرداختند؛ که یکی از آنها مبادرت به تیراندازی کرد. سرانجام هر دو نفر خلع سلاح و دستگیر شدند ولی یکی از آن دو مبادرت به استفاده از سیانور کرده فوت کرد.

در تحقیقات بعدی مشخص شد که مقتول غلامحسین صفاتی دزفولی و فرد دستگیر شده مهدی هنردار نام دارند و هر دو از دانشجویان دانشکده علم و صنعت تهران و از اعضای سازمان مجاهدین خلق اند.(۱) از طریق کلیدی که نزد فرد دستگیر شده به دست آمد، یک خانه امن در اصفهان کشف شد و مأموران کمیته مشترک اصفهان در روز ۷/۱۱/۵۵ خانه مورد بحث را محاصره و به ساکن آن اخطار کردند که خود را تسلیم نماید؛ لیکن فرد ساکن منزل پاسخ داد که چنانچه دست از محاصره برندارند،

خانه را منفجر خواهد کرد؛ و پس از لحظاتی صدای انفجاری شنیده شد. هم زمان، فرد مذکور اقدام به تیراندازی و فرار کرد که با شلیک متقابل مأموران کشته شد. وی، که ابتدا با نام مستعار «مرتضی»

شناسایی شد، حسن گودرزی نام داشت.

۱– این افراد در اعتراض به روند تغییر ایدئولوژی و در جهت تداوم مبارزه با رژیم شاه، از سازمان جدا شده بودند و گروه «منصورون» را تشکیل داده بودند.

۴۱ – در روز ۱۸/۱۱/۵۵ مأموران دو اکیپ گشت کمیته مشترک، در خیابان فخرآباد تهران، به دو نفر زن و مرد جوان ظنین شده آنها را تحت مراقبت قرار دادند. افراد مزبور، پس از مدتی، متوجه تعقیب خود توسط مأموران شده و به قصد فرار مبادرت به دویدن کردند. زن مورد بحث در میدان دروازه شمیران،

در اثر تیراندازی مأموران کشته شد و مرد جوان موفق به فرار گردید. هویت مقتول محبوبه متّحدین، دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا، تشخیص داده شد. وی، پیش از این، همسر حسن آلادپوش بوده است.

۴۲ – مأموران مبارزه با مواد مخدّر شهربانی خانه ای را واقع در پشت بیمارستان فارابی، در خیابان قزوین، شناسایی و از ساعت ۱۰ صبح روز ۸/۱۲/۵۵ مورد بازرسی قرار دادند. ناگهان، از داخل یکی از

اتاق های خانه مزبور، مرد جوانی به سوی مأموران تیراندازی کرد و بر اثر تیراندازی متقابل مأموران

مجروح شده سپس با کپسول سیانور خودکشی کرد.

در بررسی های بعدی معلوم شد که وی علی اکبر نبوی نوری عضو قدیمی سازمان بود که قبلاً در سال ۵۰ دستگیر و به شش سال حبس محکوم شده بود؛ لیکن با وساطت پدربزرگش، «آیه اللّه شیخ بهاءالدّین

نوری» پس از تحمل دو سال حبس، آزاد شد و از اوایل سال ۵۳، به اتفاق همسرش اشرف ربیعی، که پس از آزادی از زندان با وی ازدواج کرد، مخفی شدند. اینان، پس از اختلاف با مرکزیت سازمان، گروهی مذهبی به نام «فریاد خلق» تأسیس کردند و در شهرستان های تهران، تبریز، مشهد و قزوین فعالیت

می کردند. نبوی نوری، پس از زخمی شدن و دستگیری همسرش در قزوین، به تهران آمده بود.

چند زندگی نامه

اشاره

از آنجا که نام برخی از اعضا و کادرهای مهم سازمان در متن کتاب و شرح وقایع و حوادث بدون بیان اطلاعات کافی از سوابق آنان ذکر شده، ضروری است که شرحی کامل تر از زندگی و وضعیت سیاسی -

تشکیلاتی ایشان ارائه گردد.

حسن آلادپوش

(۱)

وی در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان علوی به اتمام رساند و از همان دوره، به مدت ۵ سال، عضو انجمن ضدبهائیت (حجتیه) بود. تحصیلات

دانشگاهی را در رشته معماری دانشگاه ملی (شهید بهشتی) ادامه داد، مدرک فوق لیسانس این رشته را اخذ کرد و پس از فراغت از تحصیل، به اتفاق دوستان همدوره خود، دو شرکت - مهندسی مشاور «سمرقند» و ساختمانی «نقشینه» - تأسیس نمود.

در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی دانشگاه شد و در سال ۱۳۴۵ به سرپرستی آن انتخاب شد. در این دوره، به دلیل حضور مستمر و فعال وی در جلسات سخنرانی و تدریس دکتر علی شریعتی در «حسینیه ارشاد» و چند بار دعوت از او برای ایراد سخنرانی در دانشگاه مزبور، آشنایی و روابط نامبرده با دکتر شریعتی بیشتر و عمیق تر شد. در اوایل سال ۱۳۵۱، با حضور دکتر شریعتی و سخنرانی او، مجلس عقد ساده حسن آلادپوش و محبوبه متحدین برگزار شد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱، به جرم دادن اعلامیه به یکی از همکارانش در شرکت سمرقند، دستگیر شد

و پس از شش ماه آزاد گردید. پس از این واقعه، مسیر فعالیت های وی دگرگون شد و با حفظ اصول

پنهان کاری، در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت.(۲) حسن آلادپوش در دوران مبارزه ایدئولوژیک یا روند مارکسیست سازی اعضا، چندان فعال نبود و به اظهار محمد طاهررحیمی، که در آن دوره مسئول حسن بود، «در زمینه آموزش تئوریک در سازمان، کند و بی تحرّک بود و به همین دلیل [مدتی عضویتش معلق شد و] به درجه سمپاتی تنزّل یافت».

پس از دستگیری وحید افراخته و محمد طاهررحیمی، حسن آلادپوش به اتفاق همسرش محبوبه

۱- خلاصه پرونده ها...: آلادپوش، حسن.

۲- برادر حسن به نام مرتضی حسین آلادپوش در ضربه شهریور ۵۰ دستگیر و محکوم شده بود.

متحدین زندگی مخفی خود را از تابستان ۵۴ آغاز کردند. در این دوره، محبوبه، که در ارتباط مستقیم با شاخه تقی شهرام قرار گرفت، مارکسیست شد و عملاً از شوهرش جدا گشت. آلادپوش ارتباط فعّالی با شاخه بهرام آرام داشت و مدتی تحت مسئولیت محمدحسین اکبری آهنگر (شوهر خواهرش) قرار گرفت و در محدوده بخش مذهبی سازمان که اکبری آهنگر آن را اداره می کرد، با عنوان «سازمان گروه های مبارز اسلامی - شاخه ای از سازمان مجاهدین خلق ایران»، فعالیت نمود. برادر و خواهر وی مجتبی و سرور آلادپوش نیز در همین دوره، در ارتباط با همین شاخه قرار گرفتند ولی پس از چندی جدا شدند.

به طور دقیق مشخص نیست که حسن آلادپوش در چه تاریخی مارکسیست شد. ساواک و کمیته مشترک، با تعقیب اطلاعاتی که از طریق وحید افراخته به دست آورده بودند، نسبت به دستگیری یا ضربه به بهرام آرام، به وسیله تعقیب ردهایی که از حسن آلادپوش داشتند، امیدوار و حسّاس شدند. با تحت نظر قرار دادن مسعود متحدین (برادر محبوبه) و افراد مرتبط با او، عملیات مفصّل چند ماهه ای با نام رمز «کولاک» با استفاده از همه امکانات تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی انجام شد. در جریان این عملیات، حسن آلادپوش نیز مشاهده شد، ولی ناگهان، در اواسط تابستان ۵۵، او را گم کردند. چند روز پس از آن، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۵، سه مستشار آمریکایی کارمند «راکول اینترنشنال» و فعّال در پروژه «آی بِکس» (سیستم استراق سمع در مرزهای شوروی سابق) در حوالی میدان وثوق واقع در شرق تهران ترور شدند. آلادپوش، در این عملیات، راننده اتومبیل فولکس واگن سدّمعبر کننده بود و اتومبیل مزبور که به هنگام مراقبت ساواک، آلادپوش با آن دیده شده بود، در صحنه به جا ماند.

برای ساواک، شرکت وی در ترور محرز شد. با بسیج نیروها و امکانات، مراقبت و کنترل از محل های شناخته شده تردّد آلادپوش آغاز شد؛ که سرانجام در ۱۱ شهریور مشاهده گردید و در حین فرار مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و کشته شد.

پس از کشته شدن وی و همسرش، دکتر شریعتی که از مارکسیست شدن آنان بی خبر بود، «قصه حسن و محبوبه» را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان بود در قالب داستان گونه این زوج مطرح کرد. حتی تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری تصور می کردند که این دو در جرگه مجاهدان مسلمان باقی مانده بودند ولی با انتشار اسناد و خاطرات، مارکسیست شدن آنان آشکار گشت تا آنجا که سازمان هم به ناگزیر تصاویر چاپ شده آن دو را جمع آوری کرد و نام های آنان را نیز از فهرست مجاهدین مسلمان خارج ساخت.

ص:۶۴

محمّدحسن ابراری جهرمی

(1)

ابراری در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در جهرم به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات دبیرستان، در سال ۱۳۳۷، به عنوان آموزگار، به کازرون رفت و در سال ۱۳۴۵ به شیراز منتقل شد. یک بار در سال ۴۶، به علت شرکت در یک کلاس عربی و جلسات مذهبی، به شهربانی جهرم احضار و پس از ادای توضیحات آزاد شد.

در سال ۱۳۴۷، ضمن خدمت در آموزش و پرورش، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و

از این رو به تهران منتقل گردید. وی، که از نزدیکان حجه الاسلام سیدحسین آیت اللهی ، از روحانیون مبارز شیراز بود و با نیروهای مذهبی شیراز و جهرم انس و تجانس داشت، در سال ۱۳۴۹ از طریق تراب حق شناس به سازمان وصل شد.

ابراری دوره های مقدماتی آموزش و مطالعه را طی کرد و در راه صعود به مدارج بالاتر آموزش سیاسی - تشکیلاتی بود که سازمان در شهریور ۵۰ ضربه خورد؛ از این رو ابراری، که لو رفته بود، از تاریخ پنجم مهرماه ۱۳۵۰ زندگی مخفی اختیار کرد. در دو سال اول زندگی مخفی، تحت مسئولیت احمد رضایی، علیرضا سپاسی آشتیانی و وحید افراخته قرار گرفت. مدتی نیز در زمستان ۵۱ به مشهد رفت و تحت مسئولیت عبداللّه زرین کفش، در تهیه نیترات، جهت استفاده عملیاتی برای سازمان شرکت کرد. در همان سال، پیش از سفر به مشهد، به اتفاق وحید افراخته و عزت اللّه شاهی (مطهری) به اصفهان رفت و در عملیات انفجار در هتل شاه عباس اصفهان شرکت جست. تنها عملیات دیگری که وی مستقیما در آن نقش داشت انفجار در فروشگاه پلیس واقع در حوالی میدان توپخانه (امام خمینی) و خیابان خیام بود.

ابراری، که از نظر اعتقادی مسلمان بود و در روند تغییر ایدئولوژی حاضر به استحاله نبود، از سال ۵۲ - عمدتا - کار تهیه (دست نویسی) و تکثیر جزوات و اعلامیه ها و سایر کارهای انتشاراتی سازمان را به عهده داشت. وی در سال ۵۳ با رفعت افراز، اهل جهرم و شدیدا مذهبی، معلم مدرسه رفاه و از مرتبطین فعال سازمان، ازدواج کرد. در دوران اوج دگردیسی ایدئولوژیک و پس از تصفیه های خونین، وی تحت مسئولیت محمد خوشبختیان قرار گرفت و چون باز حاضر به پذیرش مارکسیسم نشد، به کارگری اعزام گردید.

۱- خلاصه پرونده ها...: ابراری جهرمی، محمدحسن.

ابزاری سرانجام در تاریخ ۸/۹/۵۴ با راهنمایی افراخته، توسط مأموران کمیته مشترک دستگیر گردید و در دادگاه نظامی شاه به اعدام محکوم و در ۱۴ آذر ۱۳۵۵ تیرباران شد.

محمدرضا احمدآخوندی

(۱)

در سال ۱۳۳۲، در یک خانواده مذهبی (روحانی) در تهران به دنیا آمد. ضمن تحصیل در دبیرستان، با آثار «جلال آل احمد» و «صمد بهرنگی» آشنا شد. هم زمان، در دوره دبیرستان، عضو انجمن ضد بهائیت (حجتیه) بود و در جلسات آن شرکت می کرد؛ برادر بزرگ تر محمدرضا از سران و مدرّسین انجمن و نیز از مدیران کتابفروشی و انتشارات اسلامیه بود که پدرشان تأسیس کرده بود.

برای تحصیلات عالی، در دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در همین دوران، تحت تأثیر مهدی موسوی قمی ، عضو سازمان مجاهدین خلق و از اعضای سابق انجمن ضدبهائیت، با مسائل سیاسی بیشتر آشنا شد و ابتدا از طریق گوش دادن به رادیو بغداد و «میهن پرستان»، با سازمان و سوابق بنیانگذاران آن آشنایی پیدا کرد.

آخوندی، از شهریور ۱۳۵۳، توسط موسوی قمی به عضویت سازمان درآمد و زندگی نیمه مخفی در پیش گرفت ولی در آغاز تحت مسئولیت محمد طاهر رحیمی شروع به فعالیت کرد و به دلیل آشنایی نسبی اش با محیط دانشجویی اصفهان، به توصیه مسئول خود، در آن شهر ساکن شد؛ و ضمن تهیه خانه ای امن، کتب و جزوات آموزشی سازمان را مطالعه کرد. مسئول بعدی وی محسن خاموشی بود؛ در همین دوره، در کلاس ایدئولوژی، مبانی فلسفی و ماتریالیستی مارکسیسم تدریس و در واقع القاء شد، و آخوندی نیز مارکسیست شد. در طول این مدت افرادی را نیز برای سازمان عضوگیری کرد و مدتی هم به عنوان کارگر در یک کارخانه شیشه بری مشغول به کار شد.

سپس وی تحت مسئولیت وحید افراخته درآمد و در یک تیم سیاسی - نظامی تحت آموزش قرار گرفت تا برای عضویت در مرکزیت شاخه اصفهان آماده شود. در اوانی که تازه تحت مسئولیت افراخته قرار گرفته بود، به دستور وی به قم رفت و محل ساواک قم را شناسایی کرد تا برای یک عملیات در نظر گرفته شود، لیکن طرح منتفی شد؛ چرا که بحران های آغاز سال ۵۴ شروع شده بود.

۱- خلاصه پرونده ها...: احمد آخوندی، محمدرضا.

آخوندی، از تابستان ۵۴، یعنی پس از ضربه سنگین دستگیری افراخته، در تهران مستقر شد تا برای اعزام به اصفهان مهیاتر شود. تا پیش از این دستگیری، آخوندی در دو عملیات مشارکت داشت: طرح شناسایی و ترور کاردار سفارت آمریکا - که منجر به قتل حسن حسنان شد و طرح شناسایی دو مستشار نظامی آمریکا (سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر). در جریان شناسایی اخیر، وی به همراه محسن بطحایی به «باغ مهران» - مرکز ساواک - وارد شدند که بازداشت گشتند ولی با توجیه و پوشش مسافر و راننده آزاد شدند.

آخوندی از مرداد ۵۴ به طور کامل مخفی شد. پس از مدتی به اصفهان رفت و در خانه امن مرکزی سازمان در آن شهر، مسئولیت کارهای تکنیکی از قبیل تهیه «پیکریک» و دیگر مواد برای ساختن بمب

دستی را عهده دار شد. او را از بهار ۵۵ به کارگری فرستادند که مدتی طول کشید. سرانجام در پروسه دوره حضور مجددش در تیم های نظامی قرار داشت که در روز ۲۰ آبان ۵۵ مورد سوءظن مأموران قرار گرفت

و پس از اقدام به استفاده از سلاح کمری جهت دفاع و استفاده ناموفق از سیانور، دستگیر شد و پس از محکومیت در دادگاه نظامی، در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ تیرباران شد.

محمدحسین اکبری آهنگر

(۱)

وی در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد و در خانواده ای مذهبی تربیت شد. علاوه بر شرکت منظم در جلسات قرآن و هیئت های مذهبی، در دوران دبیرستان به عضویت انجمن ضدّبهائیت نیز درآمد. به علت پایبندی و علاقه به موضوعات مذهبی، در جلسات «حسینیه ارشاد» و سخنرانی های مسجدالجواد نیز

شرکت می کرد.

پس از گرفتن دیپلم ریاضی، در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و

موفق به گرفتن مدرک لیسانس شد. در دوران دانشجویی، با محمد حیاتی عضو سازمان آشنایی پیدا کرد و پس از انجام کارهای مطالعاتی مشترک روی قرآن و نهج البلاغه، در سال ۱۳۴۸ توسّط حیاتی با سازمان مرتبط شد ولی خود نمی دانست که یک عضو فعّال ایدئولوژیک است. در اوایل سال ۱۳۵۰ وی به اتفاق محمد حیاتی چند خطبه نهج البلاغه را تفسیر کرد که بعدها در میان جوانان مذهبی و سیاسی انتشار یافت.

۱- خلاصه پرونده ها...: اکبری آهنگر، محمدحسین. گفت و گوها: هادی خانیکی.

به دنبال ضربه شهریور ۵۰، وی نیز در ششم شهریور دستگیر و محکوم به سه سال زندان شد. در

همان زمان، ضمن بازجویی های خود، انگیزه خود از ورود به سازمان را «ایجاد یک جامعه بر پایه ایدئولوژی اسلامی، ادای وظیفه مذهبی در مقابل خدا و مردم و بسط اسلام در ایران و جهان و اقدام عملی برای ایجاد جامعه ای اسلامی و به دور از فحشا و منکرات» ذکر می کند.

اکبری آهنگر در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۳ آزاد شد و پس از چند ماه، به اتفاق محسن طریقت منفرد، در ارتباط با سازمان قرار گرفت و زندگی مخفی اختیار نمود. جمع اکبری آهنگر مذهبی باقی ماند ولی بجز خود وی، بقیه به تدریج مارکسیست شدند. وی در واقع رهبری بخش مذهبی سازمان را به عهده داشت

که تحت نظر مرکزیت بود. البته خود در سال ۵۰، ضمن بازجویی، نوشته بود: «اطاعت من از دستورات

سازمان، فرع بر اطاعت از قرآن است؛ و هر دستوری را وقتی عمل خواهم کرد که در چارچوب دستورات قرآن باشد.»

در جریان گشت های محمد توکّلی خواه، به همراه اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک، در ۶ مهرماه ۱۳۵۵، محمدحسین اکبری آهنگر و همسرش سرور آلادپوش مظنون واقع شدند و مورد حمله مأموران

قرار گرفتند و کشته شدند.

محمد ابراهیم (ناصر) جوهری

(۱)

ناصر جوهری در سال ۱۳۲۶ در خانواده ای نیمه مذهبی به دنیا آمد. پدرش افسر ارتش و اهل گرگان بود و با درجه سروانی بازنشسته شد. ناصر فرزند منحصر به فرد خانواده بود، وضع تحصیلی ممتازی داشت و از دبیرستان هدف شماره یک دیپلم ریاضی گرفت. در سال های دوره دوم دبیرستان با کریم تسلیمی و محمدتقی شهرام همکلاس بود. پس از اخذ دیپلم متوسطه وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد و در رشته مکانیک به تحصیل مشغول گردید. از سال ۱۳۴۸ به توصیه و تشویق کریم تسلیمی به مطالعات اسلامی روی آورد و در جلسات «مسجد هدایت»، «مسجد فخریّه» و «حسینیه ارشاد» شرکت

کرد. در همان سال توسط کریم تسلیمی به سازمان مجاهدین خلق وصل شد و در منازل گروهی به مطالعه سازمانی مشغول گشت.

۱- خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم ناصر.

در پی لو رفتن سازمان، وی نیز در اول شهریور ۱۳۵۰ در یکی از منازل گروهی دستگیر شد و به علت شرایط خانوادگی و میزان محدود فعالیت هایش، تنها به یک سال حبس محکوم گردید. پس از

آزادی از زندان، به اتفاق هوشمند خامنه، با سازمان رابطه برقرار کرد و از اوایل سال ۱۳۵۲ زندگی مخفی در پیش گرفت. مدتی در مشهد به سر برد و سپس به تهران آمد و پس از مذاکرات طولانی که با

محمدتقی شهرام داشت، اولین کسی بود که پس از او مارکسیسم را پذیرفت (اوایل پاییز ۵۲). همین امر در رشد سریع تشکیلاتی وی نقش داشت و به مدارج بالایی در سازمان دست یافت.

در روند تغییر ایدئولوژی سازمان، از تنظیم کنندگان تاکتیک های تدریجی استحاله فکری اعضا بود و در مباحث تئوریک شاخصیت داشت. وی مدتی در مرکزیت شاخه سیاسی، معاون تقی شهرام بود و قبل از دستگیری اش در مرداد ۱۳۵۳ به مرکزیت شاخه نظامی منتقل شد و معاونت بهرام آرام را به عهده گرفت. طبق اظهارات وحید افراخته، مرکزیت سازمان قصد داشته است که وی را، پس از تصفیه شریف واقفی، به جای او در مرکزیت جای دهد.

ناصر جوهری مسئولیت افرادی چون خلیل دزفولی، ابراهیم داور، مرتضی کاشانی، جواد قائدی،

محمد طاهررحیمی و حسن سبحان اللهی را به عهده داشت و روند مارکسیست شدن این افراد را رهبری کرده است. از دقیق ترین نمونه های (همراه با ذکر جزئیات) شرح تغییر ایدئولوژی، اظهارات خلیل دزفولی است که نحوه استحاله فکری و هدایت گام به گام وی به مارکسیسم را توسط ناصر جوهری شرح داده و - شاید - تنها منبع مستند در این خصوص باشد.

در غروب ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ در حالی که ناصر جوهری به همراه ابراهیم داور در توالت عمومی حوالی خیابان ظهیرالاسلام مشغول تنظیم زمانی بمبی بود که قرار بود در میدان مخبرالدّوله (یا به قول رژیم، میدان ۲۸ مرداد) کار گذاشته شود، بمب در دستش منفجر شد؛ اسلحه خویش را به ابراهیم داور داد که آنها را ببرد و فرار کند، و خود در حالی که مجروح بود - و چند انگشتش را از دست داده بود - با کمک مردم به بیمارستان سینا مراجعه کرد و دقایقی بعد تحویل مأموران کمیته مشترک گردید. در زمان دستگیری، وی به اتفاق بهرام آرام، لطف اللّه میثمی و سیمین صالحی در یکی از خانه های مرکزیت در خیابان حاج شیخ هادی زندگی می کرد - که در همان خانه نیز به علت انفجار بمب، میثمی و سیمین صالحی زخمی و دستگیر شدند. ساواک از ارتباط جوهری با آن دو و نیز رده تشکیلاتی وی - در آن مقطع از بازجویی ها - بی خبر ماند ولی پس از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته مسئولیت ها و

ارتباط هایش کشف گردید. علت عمده فاش شدن وضعیت وی، متن تحلیل بهرام آرام از حوادث دوگانه ۲۷/۵/۵۳ بود که در سطح سازمان انتشار یافته بود و اعضای دستگیر شده نیز از آن باخبر بودند.

جوهری به حبس ابد محکوم گردید و در زندان، به همراه علی اصغر ایزدی عضو زندانی چریک های

فدایی، گروه «راه کارگر» را پی ریخت، که خود از رهبرانش بود.

مجید شریف واقفی

(۱)

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد. ۱۲ روزه بود که پدرش حبیب اللّه که کارمند اداره فرهنگ و هنر و استاد زری بافی بود به اصفهان منتقل شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در آن شهر گذراند. در همین دوران بود که به فعالیت های دینی و اجتماعی روی آورد. پس از خاتمه تحصیلات دبیرستانی به

عنوان دانش آموز ممتاز استان شناخته شد. در سال ۴۵ در زمره اولین دانشجویان دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی آن دانشگاه بود.

یکی از اعضای سازمان در مورد نحوه وصل او به سازمان می نویسد:

... آشنایی من با مجید شریف واقفی از اوایل دوره دانشگاه شروع شد و در انجمن اسلامی شرکت داشتیم بعدا در سال ۴۸ من و شریف واقفی توسط مسعود اسماعیل خانیان در جلسه مذهبی خوابگاه دانشجویان دانشگاه آریامهر آشنا شدیم که منجرّ به عضوگیری ما شد.(۲)

در جریان ضربه اول شهریور سال ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در «خانه جمعی» به دست آمده بود نام شریف واقفی نیز لو رفته و مأمورین به سراغ وی رفتند. در آن هنگام وی به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران مشغول خدمت بود.

محسن سیدخاموشی می نویسد:

یک روز شریف واقفی در محل کارش بود از طرف ساواک آمدند که او را دستگیر کنند پیش او آمده گفتند آقای شریف واقفی کجاست او در جواب گفته همین جا بایستید الآن می روم صدایش می کنم و بعد رفته بود و متواری شده بود.(۳)

با شروع زندگی مخفی، شریف واقفی به همراه احمد رضایی به بازسازی سازمانی پرداخت که تمام

۱- خلاصه پرونده ها...: شریف واقفی، مجید.

۲- پرونده مجید شریف واقفی: برگ بازجویی حسین شیخ باقر قاضی.

۳- همان: برگ بازجویی سیدمحسن سیدخاموشی.

کادرهای برجسته خود را از دست داده بود. در این زمان مجید به عنوان معاون کاظم ذوالانوار فعالیت می کرد. بعد از بازداشت کاظم در مهرماه ۵۱ مجید به مرکزیت سازمان راه یافت و با رضا رضایی هم ردیف شد. و بعد از کشته شدن رضا او نیز مسئول شاخه کارگری شد.

مجید علاوه بر مسئولیت مزبور مسئول امنیتی سازمان نیز بود و هر ماه یک نشریه داخلی با نام «نشریه امنیتی» را منتشر می کرد. این نشریه تا آذر ۵۳ یکی از منظم ترین نشریات سازمان محسوب

می شد.

مسئولیت دیگر مجید «گروه الکترونیک» بود و با نظارت او عبدالرضا منیری جاوید معروف به خسرو الکترونیک موفق شد بسیاری از فرکانس ها و امواج رژیم را کشف و کنترل کند.

رابطه با افراد خارج از کشور و ارسال خبر، پیام و تحلیل برای آنها از جمله دیگر مسئولیت های او بود.

سازمان در جریان تغییر مواضع، مجید را به کارگری می فرستد. محسن سیدخاموشی می نویسد:

... عضو کمیته مرکزی بوده است او مذهبی بود و در جریان خانه گردی شبانه او دیگر حاضر به همکاری نمی شود با بچه ها همکاری کند به دلیل چاپ مقاله پرچم که در نشریه داخلی چاپ شده بود. در جواب به او می گویند که اگر حاضر به همکاری نشوی خیانت کرده ای و او حاضر می شود همکاری کند. بالاخره به کار کارگری قرار می شود برود او به ظاهر مدت شش ماه به کار کارگری می رفته ولی در پنهان با حسین (مرتضی صمدیه لباف) و کریم (سعید شاهسوندی) و زنش مشغول فعالیت برای تشکیل گروه جدید بوده است. آنها پیش اعضای پایین می رفتند و با

آنها صحبت می کردند بالاخره زن مجید شریف واقفی بعد از مدت شش ماه طی نامه ای که برای کمیته مرکزی می فرستد، مسائل پنهانی آنها را فاش می کند.(۱)

مجید در تلاش خود برای تشکیل گروه جدید و یا دور کردن منحرفین از تشکیلات سازمان ناکام می ماند و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۵۴ به تصویب مرکزیت مارکسیست شده، ترور و جسدش سوزانده می شود.

فرهاد صفا

(۲)

در سال ۱۳۲۶ در سمنان به دنیا آمد. خانواده ای فرهنگی داشت و پدرش دکتر فضل اللّه صفا، در

۱- پرونده مجید شریف واقفی، بازجویی سیدمحسن سیدخاموشی.

۲- همان: صفا، فرهاد. پرونده افراخته: ذیل صفا. گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

دبیرستان ها و مؤسّسات آموزش عالی، تدریس می کرد. پس از تحصیلات متوسطه، به دانشکده کشاورزی کرج وارد شد و در رشته گیاه پزشکی و دفع آفات نباتی، درجه مهندسی گرفت.

در اواسط سال ۱۳۴۶ با عبدالرّسول مشکین فام آشنا شد و توسط او به سازمان وصل شد. تا سال ۴۹ مسئولین وی در تشکیلات به ترتیب عبارت بودند از رسول مشکین فام، کاظم شفیعیها و محمد

بازرگانی؛ که تحت نظارت آنها مراحل آموزشی را گذراند. پس از فراغت از تحصیل، در سال ۱۳۴۹، برای انجام خدمت وظیفه به عنوان «سپاهی ترویج» به شیراز اعزام شد و در اداره کشاورزی آنجا اشتغال یافت. در همین دوره، که تحت نظارت مستقیم و مسئولیت تشکیلاتی سعید محسن و محمد حنیف نژاد قرار گرفته بود، مسئولیت آموزش چند عضو سازمان را در شاخه شیراز به عهده گرفت.

پس از پایان دوره خدمت وظیفه، به تهران بازگشت و مدتی بعد، در ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵۰، هنگام

یک قرار تشکیلاتی دستگیر شد و پس از طی دوران بازجویی، به سه سال حبس محکوم گردید. در طول زندان، به دلیل سابقه کار آموزشی و فعالیت تعلیماتی در جهت کادرسازی، در همین زمینه ها فعالیت

داشت؛ از جمله در تدوین پاسخ به اشکالات مارکسیست ها و تبیین مسائل ایدئولوژیک، از دید اسلامی، کوشا بود. از جمله کارهای مشخّصی که وی به انجام رساند، تحریر تقریرات سعید محسن با عنوان «مقاله اقتصاد» بود که توانست آن را به بیرون از زندان نیز انتقال دهد.

فرهاد صفا در ۱۳ شهریور ۱۳۵۳ از زندان آزاد شد. بلافاصله موفق به ایجاد ارتباط با سازمان گردید و اندکی بعد، زندگی مخفی در پیش گرفت. وجود عنصری تئوریک مثل صفا، در آن اوقات که تقی شهرام در صدد جا انداختن جریان به اصطلاح «مبارزه ایدئولوژیک» بود، می توانست مغتنم باشد؛ لیکن تقید وی به اسلام و نگرش انتقادی او به مارکسیسم، شرایطی پیش آورد که برخلاف خواست «باند مرکزیت» بود.

صفا مستقیماً با بهرام آرام ارتباط داشت و سخت در برابر او مقاومت کرد. تحلیل وحید افراخته این بود که «فرهاد صفا اگر می توانست، دست به تشکیل شاخه مذهبی می زد و یا انشعاب می کرد و حرکت مستقلی را انجام می داد». صفا در فاصله سه ماهه آخر سال ۵۳ با شریف واقفی نیز بی ارتباط نبود و خود نیز، به علت ناسازگاری با مرکزیت دگردیسی شده، سرانجام به کارگری فرستاده شد.

در تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۵۴ مأموران حفاظت از منزل «رضا عطّارپور» (دکتر حسین زاده) در خیابان کاج، به فردی که در آن حوالی تردّد می کرد مشکوک شدند؛ وی اقدام به فرار کرد ولی مورد اصابت

گلوله های مأموران ساواک قرار گرفت و در دم کشته شد. در بررسی هویت وی، مشخص شد که مقتول

فرهـاد صـفا و غیرمسلّح است. البته مشـخص نشـد که حضور وی در آن منطقه تصادفی بوده یا به قصـد شـناسایی؛ ولی نظر به اینکه در آن زمان، وی در شاخه کارگری فعالیّت داشته می توان گفت که تردّد وی در آن مکان، تصادفی بوده است.(۱)

مرتضی صمدیّه لبّاف

(۲)

مرتضی فرزند محمدعلی در سال ۱۳۲۵ در اصـفهان، در خانواده ای مذهبی، به دنیا آمد. پس از تحصـیلات متوسطه، در رشته مهندسی فیزیک دانشگاه صنعتی مشغول به تحصیل شد. در دانشگاه با

محمـد یزدانیـان، عضو سازمـان، آشـنایی پیـدا کرد و توسـط او به مطالعات مـذهبی - سیاسـی و از جمله، خوانـدن کتاب های مهندس بازرگان و شـرکت در جلسات سـخنرانی های مذهبی مسجد الجواد، مسجد هدایت و حسینیه ارشاد علاقمند شد. او به تدریج به ارتباط یزدانیان با یک تشکیلات پی برد و پیش از ضربه شهریور ۵۰ توسط وی عضوگیری شد.

پس از ضـربه شـهریور، صـمدیّه لبّاف ارتباط خود را با یزدانیان، که در آن زمان لو رفته و مخفی شده بود، ادامه داد و مجموع اوقات خویش را در جهت فعالیت هایی برای سازمان مصروف کرد؛ تا آنجا که این اشتغالات، او را از پیگیری دروس دانشگاه باز داشت. وضعیت نامطلوب درسی و احتمال اخراج از

دانشـگاه، بی گمان حسّاسـیت هایی را در مورد او بر می انگیخت؛ بـدین جهت، به رغم نیاز شدیـد سازمان به عنصـر علنی، به توصـیه یزدانیـان - که مسـئول تشـکیلاتی او نیز بود - از اواخر سال ۱۳۵۱ زنـدگی مخفی اختیـار کرد و در منازل امن سازمان مستقر شد. مسئولین وی به ترتیب لطف اللّه میثمی، بهرام آرام، مجید

شریف واقفی و وحید افراخته بودند.

تـا پیش از مسـئولیت شـریف واقفی، در خانه های تیمی - علاوه بر کارهای مطالعاتی - به تهیه میکروفیلم از اسـناد و مـدارک سازمان و نیز ضبط و نوشتن اخبار و برنامه های فارسی رادیوهای خارجی

اشـتغال داشت. در اوایـل دوران مسـئولیت شـریف واقفی، طرز تهیه بمب را فراگرفت و با نحوه اسـتفاده از سـلاح های مختلف آشـنا شد. در همین دوره، مدتی نیز به اتفاق ابراهیم (ناصـر) انتظارالمهدی - که با وی همخانه بود - در کلاس آموزشـی تقی شهرام شرکت می کرد. شریف واقفی، چه در جریان این کلاس و

۱- برخی معتقدند قتل فرهاد صفا از مقوله ایجاد زمینه تصفیه توسط مرکزیت مارکسیست بوده است.
۲- خلاصه پرونده ها...: صمدیه لباف، مرتضی. نیز برخی مکتوبات و نقل قول های لطف اللّه میثمی.

چه پس از آن، در زمینه مسائل و بحران های ایدئولوژیک سازمان که با سلطه شهرام آغاز شده بود، با صمدیّه لبّاف بحث می کرد و او را در جریان اختلافات خود با دو عنصر دیگر مرکزیت(۱) - آرام و شهرام -

می گذاشت.

در آخرین ایّام مسئولیت شریف واقفی، در آستانه اخراج وی از مرکزیت، صمدیّه لبّاف تایپ و تکثیر نشریات داخلی سازمان را به عهده داشت. در همین زمان، مقاله «پرچم» که اعلام صریح تغییر ایدئولوژی در سطح سازمان بود و تقی شهرام آن را تحریر کرده بود، در نشریه داخلی انتشار یافت؛ و اندکی بعد شریف واقفی از مسئولیت هایش خلع شد.

پس از آن، مسئولیت صمدیّه لبّاف به عهده وحید افراخته قرار گرفت و وحید از همان آغاز، نسبت به مواضع ایدئولوژیک و تعهد مذهبی او، موضعگیری کرد. وی ظاهراً انتقادات افراخته را پذیرفت و ضمن انتقاد از خود، رابطه متعادلی با تشکیلات برقرار نمود؛ لیکن در نهان با شریف واقفی ارتباط برقرار کرد. صمدیه لبّاف و شریف واقفی مبنای کار خود را بر تبلیغ روی نیروهای مسلمان سازمان به ویژه آزادشدگان از زندان - که مرکزیت به عضویت آنها امیدوار بود - مخفی نمودن امکانات و مدارکی که دسترسی به آنها داشتند و نهایتا تشکیل گروهی دیگر قرار دادند.

در جهت این حرکت انشعابی، صمدیه لبّاف توسط یکی از سمپات های خود به نام سیف اللّه کاظمیان خانه ای اجاره کرد و در تماس با یکی از اعضا، که یک انبارک سازمان را در اختیار داشت، محتویات آن را

تخلیه نمود و به کاظمیان سپرد. تعدادی کتاب و جزوه، سه قبضه اسلحه کمری و تعدادی فشنگ، همه آن چیزی بود که تدارک شد.

به رغم رو شدن اختلافات صمدیه لبّاف با سازمان، در جریان ترور «سرتیپ زندی پور» رییس کمیته مشترک در آخر اسفند ماه ۱۳۵۳، وحید افراخته - که فرماندهی عملیات را به عهده داشت - از صمدیه لبّاف به عنوان ضارب اوّل (شلیک کننده به زندی پور) استفاده کرد. قبل از آن طی سال های ۵۲ و ۵۳، صمدیه لبّاف در ۴ عملیات انفجار دکل برق جاده کرج، دفتر شرکت انگلیسی کری مکنزی، پست برق کارخانه ایرانا و پاسگاه ژاندارمری کاروانسرا سنگی شرکت کرده بود.(۲)

پس از تصمیم مرکزیت به ترور شریف واقفی و صمدیه لبّاف، در روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ شریف

۱- در آن زمان، که مصادف با پاییز ۵۳ بود، هنوز شریف واقفی در مرکزیت حضور داشت.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۱: ص ۷.

واقفی ترور شد و حوالی غروب آن روز در جریان تیراندازی وحید افراخته به صمدیه لباف، وی زخمی و متواری شد و سرانجام در بیمارستان سینا به دام پلیس افتاد. در جریان بازجویی ها صمدیه لبّاف در مورد نقش خود در تشکیلات، اعتراف نکرد و صرفاً به بروز اختلافات ایدئولوژیک اشاره نمود؛ لیکن پس از دستگیری وحید افراخته در پنجم مرداد ۵۴، وی هرآنچه در مورد صمدیه لباف می دانست بیان کرد و در نتیجه مأموران کمیته مشترک، در بازجویی های مجدد، او را به شدت شکنجه کردند. وی نه تنها هیچ یک از اسرار سازمان و اعضای همفکر خود را فاش نساخت بلکه اطلاعات فراوانی که از مرکزیت مارکسیست

و همفکران آنها نیز داشت، مخفی نگاه داشت و بازجویان ساواک را ناکام گذاشت.(۱) طاهره سجادی خاطره مواجهه با وی در اتاق بازجویی کمیته مشترک را این گونه نقل کرده است: «صمدیه هم لخت بود و فقط یک پیژامه به پایش بود. صورتش آن قدر زرد شده بود، مثل اینکه آن را داخل زردچوبه کرده اند،

زنجیر به دست ها، پاها و گردنش بود... مشخص بود که از روحیه خیلی بالایی برخوردار است.»(۲) مرتضی صمدیه لبّاف، که در وصیت نامه خویش نیز بر پایبندی اش به مذهب تأکید کرد، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، در تاریخ یازدهم بهمن ماه ۱۳۵۴، به همراه ۸ تن دیگر از اعضای سازمان، تیرباران گردید.

سجادی درباره او می گوید: «مرتضی صمدیه لباف جوان بسیار مذهبی و متدینی بود که شکنجه های طاقت فرسایی دید، اما با این همه آرام بود. ناخن های او را کشیده بودند، با چراغ الکلی روی تخت فلزی او را سوزانده بودند، ولی مشخص بود که خیلی مقاوم است.»(۳)

محمد طاهررحیمی

(۴)

وی در سال ۱۳۲۶ در خانواده نیمه مرفهی در مشهد به دنیا آمد. از دوران دبیرستان، در جلسات مذهبی شرکت می کرد و به مطالعات مذهبی علاقه مند بود. پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به سیاست گرایش پیدا کرد و سمت و سوی علاقه اش به مذهب، بُعد اجتماعی و سیاسی یافت.

۱- همان. و اظهارات سایر اعضای زندانی سازمان که از آن زمان باقی مانده اند. پرونده مرتضی صمدیه لباف.

۲- سجادی، خورشیدواره: ص ۸۲. علاوه بر موارد مختلف مواجهه و یا مشاهدات اتفاقی، سلول طاهره سجادی در کمیته مشترک ساواک و شهربانی، مقابل سلول صمدیه لباف بوده است.

۳- همان: ص ۱۰۵.

۴- خلاصه پرونده ها...: طاهررحیمی، محمد.

برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد و در رشته مکانیک، از انستیتو تکنولوژی، لیسانس گرفت.

در دوره دانشجویی نیز، ضمن حضور در جلسات مذهبی، در مباحثات سیاسی شرکت می کرد. در اواخر

تحصیل دانشگاهی، توسط ابراهیم محمدزاده، با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کرد و به فعالیت در آن مشغول شد.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، با هدایت تشکیلات، به خدمت سربازی رفت ولی در اسفند همان سال، باز به دستور سازمان، از خدمت فرار کرد و به زندگی مخفی روی آورد. وی، از همان نخست، استعداد خود را بروز داد و ابتدا تحت مسئولیت مجید شریف واقفی و سپس بهرام آرام قرار گرفت. وی در حدّ فاصل خرداد و دی ۵۳ نیز مسئولیت شاخه اصفهان را به عهده داشت. طاهررحیمی، در مقاطعی، مسئولیت برخی از اعضای مهم سازمان مانند خلیل دزفولی، مرتضی کاشانی، ابراهیم داور، محسن و حسین

سیاه کلاه را عهده دار بود. برخی از انفجارات و ترورهای سازمان، که طاهر رحیمی در آن نقش داشته است، از این قرار بودند: انفجار در غرفه صنایع آمریکا، نمایشگاه بین المللی تهران، انفجار دکل برق شهریار – طرشت، انفجار در سفارت انگلیس، انفجار در مقرّ گارد دانشگاه صنعتی (آریامهر)، ترور

«سرتیپ رضا زندی پور»، رییس کمیته مشترک ضدخرابکاری، ترور دو مستشار نظامی آمریکا در ایران،

«سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» و ترور نافرجام مرتضی صمدیه لبّاف.

وی در بیان روند اندیشه سیاسی خود اظهار داشته است که، در ابتدای فعالیت سیاسی، معتقد به برقراری «نظام اسلامی» و پس از تغییر ایدئولوژی و اعتقاد به مرام مارکسیستی، خواستار برقراری

«جمهوری دموکراتیک خلق» بوده است.

از نظر تشکیلاتی، طاهر رحیمی از کادرهای بلافاصله بعد از مرکزیت بوده که در صورت ادامه حضورش در سازمان (و دستگیر نشدنش) قطعاً به جای حسین سیاه کلاه، در مرکزیت سازمان جای می گرفت؛ البته این نکته نیز حایز اهمیت است که وی در آن اواخر نسبت به تشدید عملیات مسلحانه

معترض بوده؛ به همین جهت بهرام آرام تصمیم داشته وی را به خارج از کشور بفرستد.

پس از دستگیری کاظمیان، وی قرارش را با طاهررحیمی لو داد که منجر به دستگیری او و نیز منیژه اشرف زاده کرمانی در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۵۴ شد. طاهر رحیمی، پس از محکومیت در دادگاه نظامی شاه، سرانجام در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۴ تیرباران شد.

مرتضی لبافی نژاد

(۱)

وی در روز ۱۴ آذر سال ۱۳۲۳ (عیـد غدیر) در خانواده ای مذهبی در شاهرود متولد شد. پدرش کارمند راه آهن بود و هنگام تولـد مرتضـی در شـاهرود مـأموریت داشـت. وی که از اسـتعداد قابـل تـوجهی برخـوردار بـود، پس از تحصـیلات ابتـدایی در دبیرستان البرز تهران پذیرفته شد.

وی فعالیت های سیاسی خود را از همان اوان جوانی آغاز کرد و به جلسات تفسیر قرآن و آموزش معارف دینی راه یافت و در توزیع عکس و اعلامیه های امام خمینی همت گماشت.

پس از قبولی در رشـته پزشـکی با موفقیت تحصـیلات خود را پشت سرگذاشت و در سال ۴۹ فارغ التحصـیل شد و به سربازی رفت. در این مدت به عنوان پزشک در روستاهای اطراف نهاوند به

خدمت به محرومین شتافت. تدین و خلق و خوی مرتضی به زودی آوازه او را در میان روستائیان پراکنده

ساخت. اولین سفر خارجی او حج بیت اللّه الحرام بود و پس از آن به استخدام سازمان تأمین اجتماعی

درآمد و به قزوین منتقل گردید.

مرتضـی لبّافی نژاد در ۱۶ شهریور ۵۱ بـا پروین سـلیحی که از خـانواده ای متـدین و مـذهبی بـود ازدواج کرد که حاصـل این وصـلت پسـری بود که نـام وی را یاسـر گذاشـتند. لبّافی نژاد از دوران دانشـکده به فعالیت هایی چون تأسیس انجمن اسـلامی دانشکده پزشکی دست زد و در امور فرهنگی و اجتماعی مشارکت فعال داشت.

مرتضـی در سـال ۱۳۵۰ بـا سازمـان آشـنا شـد و به عضـویت تیم پزشـکی درآمـد. وی در تمـام مـدت عضویت در سازمـان بر اعتقـادات مـذهبی خـود پایـدار مانـد و در برابر تغییر ایـدئولوژی قاطعـانه مقـاومت نمود. و پس از اطلاع از مـاهیت و عملکرد مرکزیت سازمان، همکاری قبلی خود را «راه خطا» توصیف کرد و از آن ابراز پشیمانی نمود. با اعترافات افراخته، لبّافی نژاد نیز لـو می رود و در ۱۱/۵/۵۴ در تـبریز بـازداشت و به تهران منتقـل می شود. در تهران نیز بـا وانمود کردن اینکه در تهران قراری دارد به همراه مـأمورین به منطقه مـوردنظر وارد می شـود و در یـک فرصت فرار می کنـد. امـا موفـق نمی شود و بـا تیرانـدازی مـأموران از نـاحیه شانه و بازو مجروح گردیـد و مجـددا دسـتگیر شـد. همسـرش پروین سـلیحی نیز به جرم همکاری با سازمان بازداشت شد که در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم گردید. او که در زمان بازداشت نوزده

۱- خلاصه پرونده ها...: لبّافی نژاد، مرتضی. سجادی، خورشیدواره: صص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۷ و ۱۵۷ و ۱۶۸.

سـال داشت، حـدود یک سال در زنـدان انفرادی به سر برد و بر اعتقاد اسـتوار دینی خود، همچون مرتضـی لَبّافی نژاد، پایـدار مانـد. مرتضـی تحت شـکنجه های طاقت فرسا قرار گرفت، با این حال بنا به نقل شاهدان، در طول دوران زندان و بازجویی که مدت ۶ ماه در سلول انفرادی بود، غالبا روزه دار بود. سرانجام در چهارم بهمن ۵۴ مرتضی لَبّافی نژاد اعدام گردید.

لطف اللّه میثمی

(۱)

در سال ۱۳۱۹ در یک خانواده مذهبی بازاری در اصـفهان متولّد شد. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود طی کرد و در سال ۱۳۳۸ در دانشـکده فنّی دانشگاه تهران آغـاز به تحصـیل کرد. ورود وی به دانشـگاه بـا فعـالیت های سیاسـی جبهه ملی دوم و تشـکیل نهضت آزادی مقـارن بود. میثمی، بـا ورود به دانشـگاه، علاـیق مـذهبی – سیاسـی پیـدا کرد و در جریـان فعالیت های دانشـجویی آن دوره قرار گرفت. به طور فعال در انجمن های اسـلامی دانشـجویان حضور داشت، در جلسات مسجد هدایت و سخنرانی های آیه اللّه طالقانی شـرکت می کرد، با عناصـر فعّالی چون سـعید محسن مرتبط شد و در جریان پخش اعلامیه های نهضـت آزادی در دانشـگاه فعـالیت کرد. به دلیـل همین فعـالیت هـا، در آذر مـاه ۱۳۴۲ دسـتگیر شـد و شـش ماه را در زنـدان گذراند.

میثمی، که مهندس نفت بود، پس از آزادی از زندان، عازم خدمت وظیفه شد. در طول این دوره، به دلیل تخصّص خود، استاد دانشکده سررشته داری ارتش بود. پس از پایان خدمت، به استخدام شرکت

ملی نفت ایران درآمد و علی الظاهر به ساواک تعهد سپرد که دست از فعالیت سیاسـی بردارد. وی از سوی شـرکت نفت، یک بار در سال ۱۳۴۶ به آمریکا و یک بار نیز در ۱۳۴۹ به انگلستان فرستاده شد.

فعـالیت میثمی در سازمـان مجاهـدین خلق از سال ۱۳۴۹ آغـاز شـد. در این سـال سـعید محسن بـا او تماس گرفت و در چرخه آموزش ها و مطالعات تشـکیلاتی قرارش داد. میثمی از جمله شاغلینی بود که اکثر حقوق دریافتی خود را در اختیار تشکیلات می گذاشت. به دنبال لو رفتن سازمان، میثمی نیز در شـهریور ماه ۱۳۵۰ دسـتگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به دو سال زندان محکوم گردید.

چهار ماه پس از آزادی از زندان، با قراری که در زندان با محمدابراهیم (ناصر) جوهری داشت، با وی

۱- خلاصه پرونده ها...: میثمی، لطف اللّه.

تماس گرفت و بار دیگر به سازمان متّصل شد. وی تا اواخر زمستان ۵۲ زندگی علنی داشت ولی پس از

یک حادثه فرار،[(۱)] زندگی مخفی در پیش گرفت و مدارج تشکیلاتی را در سازمان به سرعت طی کرد.

میثمی از اواخر سال ۵۲، پس از مدتی که در شاخه کارگری به مسئولیت مجید شریف واقفی، با صمدیه لباف و انتظارالمهدی در یک تیم قرار داشت، تحت مسئولیت بهرام آرام قرار گرفت و به اتفاق سیمین صالحی (پزشک سازمان و همسر بهرام آرام)، ناصر جوهری و خودِ آرام در خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی مستقر شد. در همین دوره، که قریب به پنج ماه به طول انجامید،

نخست به تحقیق در مورد تاریخ معاصر و تدوین جزوه ای در این زمینه اشتغال داشت ولی از خرداد ماه ۱۳۵۳، که مسلّح شد، پس از آموزش اسلحه شناسی و کلیاتی از پزشکی خود مسئول یک گروه مسلّح شد

و به آموزش آنها پرداخت.

در بعد از ظهر ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، در حالی که سیمین صالحی و لطف اللّه میثمی در منزل مرکزی شیخ هادی مشغول آماده سازی یک بمب ساعتی (برای انفجار در روز ۲۸ مرداد) بودند، بمب مزبور منفجر شد. میثمی به شدت زخمی گشت؛ دو چشم و یک دست و شنوایی یک گوش را از دست داد. سیمین صالحی،

که خود مجروح بود و از یک چشم نابینا شد، پس از اقدام به فرار، در خیابان دستگیر شد. میثمی نیز به بیمارستان انتقال پیدا کرد. بازجویی از وی و سیمین صالحی در بیمارستان انجام گرفت؛ از این رو با فشاری توأم نبود. بنابراین مطالب مهمی فاش نشد. ناصر جوهری نیز، در اثر انفجار بمب در دستش، زخمی و دستگیر شده بود ولی ارتباطش با میثمی و صالحی لو نرفت. هر سه نفر در زمستان ۵۳ توسط دادگاه نظامی رژیم به حبس ابد محکوم شدند.

پس از دستگیری خلیل دزفولی و سپس وحید افراخته، اهمیت و نقش تشکیلاتی سه نفر فوق برای ساواک و کمیته مشترک محرز شد و مجدداً مورد بازجویی قرار گرفتند؛ لیکن در وضعیت محکومیت ایشان تغییری داده نشد. سندی از ساواک مواضع میثمی را در اوایل دوره زندان، نزدیک به مارکسیست ها

برشمرده است؛ وی گفته است هر چند از تغییر ایدئولوژی در سازمان بی خبر بوده است ولی از ترس

۱- لطف اللّه میثمی و کریم رستگار (از دیگر زندانیان ضربه شهریور، که آزاد شده بود) در یکی از روزهای زمستان ۵۲ در خیابان وصال شیرازی توسط یک اتومبیل گشت ساواک، که از قضا یکی از افراد آن ایشان را از سال ۵۰ می شناخت، مشاهده شدند. کریم رستگار دستگیر شد ولی میثمیموفق به فرار گردید. خلاصه پرونده ها...: رستگار، کریم. نیز متن گزارش دستگیری کریم رستگار.

محمدتقی شهرام و بهرام آرام نزد آنها نماز نمی خوانده است.(۱) برخی از اعضای سازمان معتقد بودند که

وی نیز تغییر ایدئولوژی داده بود و به مارکسیست ها پیوسته بود اما بعدها در زندان مجددا مذهبی گشت و جمع خاص خود را ترتیب داد و در برابر مسعود رجوی و طرفدارانش، مدعی رهبری سازمان و تداوم راه بنیانگذاران گردید.

محمد یزدانیان

(۲)

وی در سال ۱۳۲۷ در خانواده ای سنّتی، با وضع مالی متوسط، در کاشان متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه صنعتی تهران (آریامهر) شد و در رشته مهندسی شیمی مشغول به تحصیل گشت.

در دوران دانشگاه از دوستان نزدیک و صمیمی بهرام آرام بود.

در سال ۱۳۴۹، از طریق معرفی به احمد رضایی و آشنایی با علیرضا تشیّد، به عضویت سازمان درآمد. مراحل آموزشی را به سرعت طی کرد و در گروه شیمی، تحت مسئولیت علی (بهروز) باکری، به فعالیت پرداخت.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، متواری شد و زندگی مخفی خود را در تهران، مشهد و قم دنبال کرد. تا پیش از فرار تقی شهرام و ورود وی به مرکزیت، بیشترین مسئولیت یزدانیان تدوین جزوه آموزش شیمی انفجاری و تهیه مواد منفجره بود.

از اواخر بهار و اوایل تابستان ۵۲، پس از فرار شهرام از زندان، یزدانیان در کنار بهرام آرام، مجید

شریف واقفی، علیرضا سپاسی آشتیانی و تقی شهرام، در سازماندهی جدید مشارکت داشت. به همین میزان، در روند تغییر ایدئولوژی نیز مؤثر بود و خود نیز از اولین کسانی بود که مارکسیست شد. تا پیش از قضیه شریف واقفی، زمانی که او در رأس شاخه کارگری قرار داشت، یزدانیان از اعضای خانه و جمع مرکزی این شاخه بود و با شریف واقفی، لیلا زمردیان و وحید افراخته در یک جا زندگی می کرد.

وی در پاییز ۵۳ با محبوبه افراز ازدواج کرد و از همان زمان در شاخه تقی شهرام فعالیت داشت و در

۱- پرونده محمدتقی شهرام. وحید افراخته در بازجویی خود گفته بود: «سیمین [صالحی] مارکسیست شده بود ولی میثمی هنوز مذهبی بود، هر چند این اواخر نماز نمی خواند و می گفت به احترام شما که نماز نمی خوانید من هم نماز نمی خوانم.» پرونده رحمان وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۱۲.

۲- خلاصه پرونده ها...: یزدانیان، محمد.

سال ۵۶ از طرف سازمان به خارج از کشور رفت. افراد شاخصی که مسئولیت آنها به عهده یزدانیان بوده، عبارتند از: احمد هاشمیان قزوینی، عباس جاودانی، محمدحسن ابراری جهرمی، غلامرضا سلطانی جهرمی، علیرضا کبیری، عزّت شاهی (مطهری)، مصطفی فرهادی و علیرضا ثقفی خراسانی.

ص:۸۱

فصل سوم: مرکزیت و تناقض ایدئولوژیک

نوع دیگر تصفیه مذهبی ها

اشاره

شیوه هـای گونـاگونی برای دفع و تصـفیه وجود داشت که از جمله آنهـا وادار ساختن فرد به انتقاد از خود - و به نوعی - لجن مـال کردن خودش بود؛ که این نمونه را در شـرح وضـعیت تشـکیلاتی خلیـل دزفولی یادآور شـدیم. نمونه دیگر هم که از آن مکرّر یاد شـد، ترور و تصـفیه فیزیکی بود. در اینجا به نوع دیگری اشاره می کنیم که نظر به اهمیت آن، نیاز به بخش مسـتقلی داشت.

از نخستین اقـدامات محدودکننده عناصـر مذهبی، گرفتن اسـلحه و سـیانور آنها بود. این تنبیه در مورد اعضای مارکسـیست نیز انجام می شد اما حالت مقطعی و موقت داشت؛ لیکن در مورد عناصر مذهبی و

مقاوم این تنبیه دایمی بود و در این خصوص وحدت رویّه وجود داشت. نتیجه و اثر وضعی چنین کاری،

دستگیری فرد در صورت برخورد با پلیس بود. چکیده توجیهاتی که سازمان برای این امر داشت، این بود:

۱ - تـا پیش از دسـتگیری های گسترده سال ۵۴، فایـده دسـتگیری اعضای مـذهبی، از سوی مرکزیت، چنین توجیه می شد که چون اطلاعات این افراد از قبل محدود و بسته شده و مطالب دروغ نیز از سوی

مسئولانشان به ایشان القا شده، در برخورد با پلیس، اطلاعات گمراه کننده در اختیار قرار خواهند داد که نتیجه اش سردرگمی دستگاه های امنیتی است. اما پس از افشای فجایع سال ۵۴ و لو رفتن ترورهای درونی، دستگیری اعضای مذهبی توجیهی دیگر یافت؛ و آن اینکه، دستگیری عناصر مذهبی و حضور

آنها در جمع زندانیان، این تلقّی و شایعه را که مرکزیت مارکسیست سازمان دست به کشتار اعضای مذهبی زده، خنثی خواهد کرد!(۱)

۲ - همچنین، وقتی که اسلحه و سیانور از یک عضو مخفی و تحت تعقیب گرفته می شد، دیگر هیچ گونه تکیه گاهی برای خود نمی دید. اگر چه این تنبیه برای به تسلیم واداشتن و تحت فشار قرار دادن

نیروهای مذهبی سازمان نتیجه مطلوبی دربر نداشت، اما به هر حال به صورت یک تاکتیک اصلی اِعمال می شد. در آن سال ها (به خصوص در بحران های پس از ضربات شهریور ۵۰ و بهار و تابستان

۵۱) این گفته به صورت ضرب المثل در سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه های مسلّح رواج یافته بود که «اسلحه، خدای دوم شخص است». این تنبیه در تسلیم اعضا و واداشتن آنها به تبعیت از تشکیلات

نیز - گهگاه - مؤثر بود؛ گاهی وضعیت روحی عضو خلع سلاح شده، حالتی را در او ایجاد می کرد که

خواه ناخواه مجبور به پذیرش خواست مسئولان - که از جمله آنها پذیرفتن «تغییر ایدئولوژی» بود - می شد؛ به خصوص که فرد می دانست در صورت تمکین، مجددا مسلح خواهد شد و رشد خواهد کرد.(۲)

۳ - قرار دادن امکانات سازمان در اختیار عناصر مارکسیست مورد اعتماد، یا خارج کردن آن از دسترس عناصر نامحرم. همچنین «صلاحیت» و عدم آن، در قاموس باند مرکزیت و کادرهای مسئول دگردیسی شده، مساوی بود با مارکسیست شدن یا مذهبی ماندن؛ و منطقی بود که تشکیلات، امکانات محدود خود را صرفا در اختیار عناصری قرار دهد که به «صلاحیت جدید» رسیده اند!(۳)

۴ - ایذای روحی و روانی افرادی که در برابر مارکسیست شدن مرکزیت مقاومت به خرج می دادند، نیز از جمله اهداف این رفتارها بود. پس از خلع سلاح عضو مذهبی، گاهی تعبیراتی از مسئولان شنیده می شد که نشانگر ارضای روحی آنها از آزار و در تنگنا قرار دادن فرد بود؛ تعبیراتی از قبیل، «اسلحه و سیانور فلانی را بالاخره گرفتم و کیف کردم» یا «حال فلانی را حسابی گرفتم» این گونه اظهارات، به کرّات از وحید افراخته نقل شده است.(۴)

هم زمان با خلع سلاح و بی دفاع رها کردن عضو در فضای پلیسی، مواردی وجود داشت که مستقیما

۱- در متن بیانیه اعلام مواضع... نیز این تمهید مشهود است.

۲- پرونده علی خدایی صفت. پرونده محمدعلی خلیل فقیه دزفولی: ذیل «خلع سلاح».

۳- کارنامه برخورد باند مرکزیت با شریف واقفی و یاران او به اندازه کافی گویاست.

۴- گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

توسط سازمان زمینه سازی دستگیری های متعددی فراهم گردید. مثلاً به ساواک تلفن می شد که فلان شخص (با نام و مشخصات کامل) در فلان محل با مقداری اعلامیه حاضر می شود. گاهی هم قرارهای تماس را به پلیس اطلاع می دادند و البته بیشتر افرادی که لو می رفتند مذهبی بودند. برخی از این موارد را کمانگر (کمالی) بازجوی کمیته مشترک سابق اعتراف نموده است.

دو مورد از مصادیق این نوع برخورد سازمان را، به عنوان نمونه، نقل می کنیم؛ با این توضیح که این دو مورد صرفاً به خاطر نمادین بودنشان نقل می شود وگرنه از این گونه موارد کم نبوده است.

زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل

پس از آنکه علی اکبر نبوی نوری از سازمان جدا شد و خود، به همراه چند تن از نیروهای مذهبی، گروهی به نام «فریاد خلق» تشکیل داد،(۱) یکی از اعضای مرتبط با وی که ارتباطش با گروه قطع شده و تحت مسئولیت یک عضو مارکسیست سازمان قرار گرفته بود، توسط سازمان خلع سلاح شد. وی حسین کرمانشاهی اصل نام داشت که پیشتر عضو «حزب اللّه» بود و پس از پیوستن به سازمان، سال ها زندگی مخفی داشت. علاوه بر گرفتن اسلحه و سیانور، شناسنامه ای نیز برای او تهیه شده بود که به هیچ وجه نمی توان علتی، جز ایذا و قصد ضربه زدن به وی، برای آن یافت. توضیح اینکه، در آن زمان، در میان گروه های سیاسی مخفی - مسلح و غیرمسلح، چنین معمول بود که عکسی جدید و متفاوت با عکس هایی که احتمالاً در اختیار ساواک قرار داشت، از فرد تهیه می شد. معمولاً تصاویری که از اشخاص در اختیار ساواک و کمیته مشترک قرار می گرفت، یا مربوط به کارت دانشجویی و عکس هایی بود که در پرونده های

دانشجویی، دانش آموزی و استخدامی قرار داشت و یا از آلبوم های خانوادگی برداشته شده بود. با عنایت به این مسئله، تلاش می شد که هم هیئت ظاهری فرد فراری و مخفی و هم عکسی که روی مدارک جعلی نصب می شد، دقیقاً مغایر با عکس هایی باشد که در دست ساواک قرار داشت؛ مثلًا اگر عکس فرد با سبیل یا عینک بود، برخلاف آن عمل می شد.

در همان زمان که حسین کرمانشاهی اصل خلع سلاح شد، عکسی از وی بر روی شناسنامه جعلی اش نصب شد که همان را ساواک عیناً در اختیار داشت؛ یعنی عکس تکثیر شده ای که در آلبوم مخصوص

۱- این گروه، از جمله جریان هایی بود که بعدها باند مرکزیت مدعی بود که به رغم مذهبی بودنش، به آن سرویس می داده و با آن همکاری داشته است.

مجاهـدین و چریک های فراری چاپ شـده بود. هیـچ توجیهی نمی توان برای این حرکت سازمان قایل شـد، جز این که عمدا وسایلی تمهید می گردید تا به دستگیری آن فرد بینجامد؛ به خصوص که ردهای ارتباطی

وی نیز پاک شـده و تماس ها یکطرفه بود. پیش از آنکه به سـرانجام این امر برسـیم، مروری اجمالی بر علت این نحوه برخورد سازمان می کنیم.

حسـین کرمانشاهی اصل، متولد ۱۳۲۸ در اهواز و دانشـجوی سابق دانشـگاه صـنعتی آریامهر (شریف)، از سال ۱۳۵۱ به دلایل امنیتی - به خصوص پس از دسـتگیری خلیل رفیعی طباطبایی که زیر شکنجه کشته شد - زندگی مخفی را در حالی آغاز کرد که با محمـد مفیـدی مرتبط بود. پس از دسـتگیری مفیـدی، ارتباطش با سازمان قطع شـد ولی بالاخره در اواخر پاییز ۵۱ توسط بهجـت تیفتکچی بـه مجیـد شـریف واقفی وصـل گردیـد. در دوران شـکل گیری مرکزیـت مارکسیسـت، وقـتی توسـط یکی ازمسـئولان مارکسـیست شـده در جریان امر قرار گرفت، مقاومت کرد و صـریحا گفت که «شـما حق اسـتفاده از نام مجاهـد را نداریـد». به دلیل همین موضـعگیری، بسـیاری از مسـئولیت های سازمانی از وی گرفته شـد و فردی که تحت مسـئولیت او قرار داشـته ولی مارکسـیست شده بوده، به عنوان مسـئولش انتخاب گردید. از قضا در جریان یک بیماری، او در بیمارستانی بستری گردید و از همانجا تماسش با نبوی نوری و گروه «فریاد خلق» نیز قطع شد.

سرانجـام در یکی از روزهـای فروردین ۵۴، در ساعت ۳ بعـدازظهر، پس از خروج از یـک حمـام، از پشت سـر مورد ظنّ یک افسـر شـهربانی، که سـرپرست یک اکیپ گشتی کمیته بود، قرار گرفت و بازرسـی شد. نام وی در شناسـنامه همراهش، «صالح نیّری» بود، ولی افسـر مربوطه - با کمال تعجب - عکسـی را روی آن مشاهـده کرد که در آلبوم مخصوص نیز آن را دیده بود. پس از ورود به کمیته مشترک، توسط منوچهری

تحـت شـکنجه قرار گرفـت و پس از ۱۸ سـاعت مقاومت، بـدون هیـچ گونه اعترافی در وضـعی فجیع و غیرقابل وصف، کشـته شد.(۱)

ص:۸۸

۱- متن اعترافات توانگر و نادری پور. شـرح مختصـر زندگی...: صـص ۵۸ - ۶۰. گفت و گوی احمـدرضا کریمی؛ به نقـل از «میرحسـینی» پزشـکیار کمیته مشترک: «موقع بیرون آوردن جسـد حسـین کرمانشاهی اصل از اتاق شـکنجه، دیدیم که او را در یـک گونی انـداخته انـد، به نظر می آمـد آن قـدر آش و لاش و تکه پـاره شـده که دیگر هیئت یـک آدم را نـدارد.». حسـین کرمانشـاهی اصل از معـدود افرادی بود که در تاریـخ دسـتگیری ها و بازجویی های دوران پهلوی، «هیـچ» گونه اقراری نکرده است. متن اعترافـات «فریـدون تـوانگر» معروف به «آرش» و «بهمن نـادری پور» (معروف به «تهرانی») در مصـاحبه تلویزیونی و محاکمات دادگاه انقلاب اسلامی.

البته در کتاب منتشره سازمان پس از پیروزی انقلاب، نحوه دستگیری وی از طریق تعقیب و پی گیری یکی دیگر از اعضای سازمان، ذکر گردید، و نقش مرکزیت مارکسیست در زمینه سازی این

موضوع پوشانده شد.(۱)

زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری

محمدحسن ابراری جهرمی از اعضای قدیمی و با سابقه سازمان بود که طی سال ها، از مسئولان انتشارات و چاپ سازمان بود. پس از جریان تغییر ایدئولوژی، حاضر به همراهی ایدئولوژیک با مرکزیت نشد ولی از نظر تشکیلاتی در ابتدا برای ایمن ماندن، تظاهر به حالت انفعال و تمکین داشت؛ فی المثل

گفته شده که متن دست نویس اولین چاپ بیانیه اعلام تغییر مواضع ... (به صورت قطور در قطع جیبی و

پلی کپی الکلی) به خط ابراری بود. در اواخر فعالیتش در خانه چاپ به بهرام آرام گزارش شد که ابراری تغییر ایدئولوژی نمی دهد و قابل اعتماد نیست. او را از خانه چاپ اخراج کردند و به کارگری گسیل داشتند؛ ضمن اینکه، از همان نخست، اسلحه و سیانورش را هم گرفتند.

پس از دستگیری وحید افراخته، مرکزیت سازمان که پی برده بود وی همه اطلاعاتش را داده است، ردهایی را که او سراغ داشت پاک کرد؛ لیکن با اینکه می دانستند وحید ردّ مناسبی از ابراری دارد، او را توجیه نکردند. وحید می دانست که ابراری با یکی از سمپات های مذهبی خود به نام حاج مرتضی تجریشی، رابطه دارد و از وی کمک مالی می گیرد و حتی گاهی شب ها در آن مغازه خوابیده است. مأموران به کمک افراخته وی را به همراه تجریشی، دستگیر کردند.

ابراری، در بدو دستگیری، پس از انتقال به کمیته مشترک، زیر شکنجه «منوچهری» قرار گرفت. به رغم مقاومتی که نشان داد، وقتی وحید افراخته را بالای سرش آوردند و در جلسات بعدی نیز سؤالات بازجویی را معمولاً وحید عنوان می کرد (چون به اغلب اطلاعات ابراری آگاه و مدت ها مسئول وی بود)، مسائل مربوط به خود را اعتراف کرد. محمدحسن ابراری جهرمی در پاییز ۱۳۵۵ تیرباران شد.

ص:۸۹

۱- شرح مختصر زندگی...: ص ۵۹.

«شاخه مذهبی» مرکزیت مارکسیست

در دی ماه ۱۳۵۴ مرکزیت – به زعم خود – تصـمیمی حیاتی اتّخاذ کرد تا هم به بـدبینی های موجود در سازمان خاتمه دهد و هم با یک مانور تبلیغاتی، وعده حضور نیروهای مترقّی مذهبی را در «جبهه متّحد توده ای» محقّق سازد. تصـمیم مزبور این بود که یک بخش مذهبی، با نوعی استقلال نسبی، در درون «سازمان مادر» به فعالیت خود ادامه دهد.(۱)

تلفات سازمان در سال ۵۴ به حدّی بود که حفظ همه نیروهای موجود در دستور کار قرار گرفت. بنا به یادداشت های حسین روحانی، سازمان، که نیاز مبرمی به جذب نیرو در این دوران داشت، سعی کرد یک هسته مذهبی را که از اعضای سابق بودند و اینـک مستقلاً فعـالیت می کردنـد، تحت نظـارت گرفته و به نـوعی وابسته به خـود نمایـد تـا منبع تغـذیه ای نیز برای نیرو و امکانات مورد نیاز سازمان باشـند. در این مورد سازمان، جهت عضوگیری، با افراد مـذهبی روشـنفکر نیز تماس می گرفت و با استفاده از برخی افراد

سرشـناسِ سابقـاً مـذهبی و فعلاًـ مارکسیست، برای جـذب آنهـا کوشش می نمود. مـدتی روی ایـن افراد کـار می کرد؛ اگر مارکسیست می شدنـد، جذبشان می کرد و اگر نمی شدند، آنان را به این هسته مذهبی معرفی می نمود. مرکزیت، قراردادی ضمنی با این هسته مذهبی داشت که چنانچه فردی تمایلات مذهبی داشته

باشد، توسط سازمان به این هسته متّصل شود؛ و از آن طرف نیز هر کس مارکسیست شد، توسط هسته

مذهبی به سازمان وصل شود.

البته این شیوه جذب نیرو و پر کردن صـفوف سازمان، باعث می شد که سازمان امکان کافی برای آموزش مارکسیستی و پایه ای افراد پیـدا نکنـد و این افراد با آموزش های پراکنـده و جسته گریخته وارد سازمان شوند. تکیه سازمان در این مرحله، برای عضوگیری، کاملاًـ دگرگون شـده بود؛ صِـرف مخـالف رژیم بودن افراد و اعلاـم آمـادگی برای مخفی شـدن و انگیزه مبـارزه داشتن، معیار و میزان عضویت بود.

چارچوب توجیهی برخورد و ارتباط سازمان با گروه ها و افراد منفرد مذهبی، حول همکاری های تکنیکی و فنّی و اطلاعاتی و برخی کمک های متقابل دور می زد. در این دوره، به خصوص سازمان با

«گروه الفت» یا «انسجام» که بعدا پس از ضـربه ساواک و کشته شدن افراد اصلی آن، به طور کامل به مجاهدین خلق پیوست، «گروه فریاد خلق» که توسط علی اکبر نبوی نوری و دیگر دوستان مذهبی اش

۱- بیانیه اعلام مواضع...: ص ۹۴.

ایجاد شده بود و سرنوشتی مشابه گروه انسجام داشت، و «گروه اکبری آهنگر» یا «هسته مذهبی» تماس داشت.(۱)

قوی ترین این گروه ها، گروه اکبری آهنگر بود که اعضای اصلی آن عبارت بودند از:

۱ – محمّد اکبری آهنگر

۲ – فرهاد صفا

۳ – محسن طریقت منفرد

۴ – محمّد صادق

هر چهار نفر از جمله کسانی بودند که در ضربات شهریور ۵۰ به زندان افتادند و پس از طی دوران سه ساله محکومیت خویش، بعد از آزادی و ایجاد امکان برای ارتباط، مخفی شدند و به سازمان پیوستند.

این شاخه یا هسته مذهبی، از ابتدا در درون خود نیز دچار ناهماهنگی و تشتّت بود. طریقت و صادق، از درون زندان، ضعف هایی از خود بروز داده بودند و به نظر می آمد در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومتی نکنند؛ فرهاد صفا، که مذهبی محکمی بود، به علت سابقه کار با سعید محسن، در تدارک تکمیل

آموزش های ایدئولوژیک سازمان بود؛ اکبری آهنگر نیز به این باور رسیده بود که انحراف و زمینه «ارتداد»، از ابتدا، در مبانی ایدئولوژیک سازمان موجود بوده و بنابراین باید به تجدیدنظر در آن پرداخت. به همین جهت با استفاده از نوشته های آیه اللّه مرتضی مطهّری، به ویژه پاورقی های ایشان بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، جزوه ای تدوین کرد تحت عنوان «معرفت و ادراک»؛ که ضمن آن، شدیدا به مبانی فلسفی مارکسیسم، از جمله دیالکتیک و نظریه شناخت آن مکتب، انتقاد کرده بود.(۲)

چندی از تشکیل این هسته مذهبی نگذشته بود که فرهاد صفا در ۱۸ اسفند ۵۴ کشته شد. در اوایل سال ۵۵، محمد صادق(۳)و محسن طریقت(۴)، دو تن دیگر از اعضای شاخه اکبری آهنگر، مارکسیست شدند. چندی هم اکبری آهنگر با علیرضا و محمد الفت ارتباط داشت که می توانستند با اتکا به ایدئولوژی

۱– نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۱۳۴ – ۱۳۵؛ نقل از دست نویس احمدعلی روحانی: ص ۶۵.

۲– نوار سخنرانی بهزاد نبوی (به عنوان سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در «جامعه الصادق»، تیر ۱۳۵۹. نشریه عصر ما، ش ۱۱۴: ص ۵.

۳– محمد صادق در سال های ۶۱ و ۶۲ دستگیر و مدتی زندانی شد. پس از آزادی ساکن ایران است. گفته شده است که وی مارکسیست باقی نماند.

۴- محسن محمود طریقت ساکن سوئد است و صاحب یک کاباره می باشد.

اسلامی جمع منسجمی داشته باشند؛ لیکن تلفات پی درپی، این جمع را متلاشی کرد.

اکبری آهنگر، پس از آخرین همکاری عملی اش با سازمان، که همکاری در مقدمات ترور سه مستشار آمریکایی در شهریور ۵۵ بود، در روز ۶/۷/۵۵ به همراه سرور آلادپوش مورد سوءظن مأمورین کمیته مشترک قرار گرفت(۱) و ضمن فرار به طرف مأمورین تیراندازی کردند که آلادپوش توسط مأمورین کشته شد و اکبری آهنگر نیز به هنگام کشیدن ضامن نارنجک برای پرتاب به طرف مأمورین، در اثر انفجار آن کشته شد.(۲)

علیرضا الفت، در ۲۲ مهر ماه ۵۵ و محمد الفت نیز در ۲۷ دی ماه همان سال در برخورد تصادفی با اکیپ های کمیته مشترک، به عنوان مظنون، با استفاده از سیانور کشته شدند.(۳)

آنچه در مورد فعالیت بخش مذهبی مرتبط با سازمان می توان اضافه کرد، این است که سازمان از جهاتی به اهداف موردنظر خود، که از ابتدا در پی آن بود، رسید و از جهاتی نیز ناکام ماند. سازمان موفق شد عناصر مؤثر و کارآمدی را حفظ کند و جوّی مساعد در درون تشکیلات پدید آورد و اندکی از آثار منفی ترورهای درون سازمانی و انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی بکاهد؛ لیکن از جهت عقیدتی نتوانست کاری از پیش ببرد. جدایی نیروهای مذهبی و تشکیل گروه های جدید تداوم یافت؛ و این، آن چیزی نبود که

مرکزیت مارکسیست سازمان می خواست.(۴)

۱- مأموران کمیته مشترک در حالی به این دو نفر ظنین شدند که از همکاری محمد توکّلی خواه استفاده می کردند.

۲- بولتن نوبه ای ساواک، ۲۱/۶/۱۳۵۵ تا ۲۱/۱۲/۱۳۵۵.

۳- همان: ذیل همین اسامی.

۴- گروه های داخلی تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در همین برهه، تأسیس یافتند.

آفات یک تشکیلات استالینیستی

استالینیسم بر بنیاد اصالت زور، اصالت تضاد و اصالت تنازع بقا استوار است. یکی از جلوه ها و لوازم منطقی این اصول در عرصه جامعه، به ویژه در تشکیلات یک سازمان سیاسی، اطاعت کورکورانه از

مافوق است. به کارگیری این اصول نه تنها آن همه فاجعه را در روسیه به بار آورد، بلکه پیامدهای آن گریبانگیر هر تشکل دیگری با این ایدئولوژی در هر نقطه دیگر جهان نیز شد. سازمان مجاهدین خلق با تأثیرپذیری از چنین رویکردی بود که در عمل، به آن سرنوشت دردناک و مصیبت بار گرفتار شد.

از ابتدای تشکیل سازمان و به ویژه از دوران حاکمیت رضا رضایی، معیار رشد و ارتقا در درون تشکیلات، میزان تبعیت و تسلیم اعضا نسبت به مرکزیت بوده است. این واقعیت در دوران حاکمیت باند

تقی شهرام و پس از تغییر ایدئولوژی، در فاش ترین شکل خود بروز پیدا کرد و به اوج رسید. برای روشن شدن این امر، با نام های مفروض و مستعار، یک حلقه ارتباط تشکیلاتی سازمان را در آن دوران، بررسی می کنیم. در فرض ما این افراد در سلسله روابط طولی تشکیلات قرار دارند:

بهرام (عضو مرکزیت)

ناصر (کادر درجه یک)

بهروز (عضو مسئول)

هاشم (عضوِ تحت مسئولیت)

اصل بر این است که نفرات پایین، به ترتیب مراتب تشکیلاتی، موظف اند تصمیمات مسئول و نفر بالاتر را اطاعت نمایند؛ و البته در عالم نظر، اظهارنظر و نقد نیز می توانند بکنند. اما در عالم عمل، اگر هاشم در برخورد با مسئول خود (بهروز)، در موارد خاصی - چه ایدئولوژیک و چه مسائل دیگر - به وی انتقاد داشته باشد، بهروز در گزارش به مسئول خود (ناصر)، هاشم را یک عنصر «مسئله دار» معرفی

می کند که - احتمالاً - مشکل آفرین خواهد بود. اگر بهروز نیز با ناصر چالشی از این دست داشته باشد، ناصر به مسئولش (بهرام) گزارش خواهد داد که بهروز «مسئله دار» است. این نیز در تشکیلات یک اصل است که عناصر مسئله دار تنزّل داده شوند و نهایتاً، در صورت تمکین نسبت به مسئول خود، در

همان جایگاه، متوقف بمانند.

وجه دیگر قضیه این است که نفرات به فعل و انفعالات ناشی از چنین جریانی - با پیامدهای کاملاً

مشخص و معلوم آن - آگاه باشند یا خود تجربه کرده باشند. عناصر یک تشکیلات همواره مایل به ارتقا و رشد در آن تشکیلات اند؛ یک سمپات فعّال دوست دارد در صورت آماده بودن شرایط، به مرحله «عضو

شدن» برسد؛ و یک عضو ساده دوست دارد به سطح یک کادر (عضو مسئول) برسد؛ و به همین ترتیب... در چنین زمینه و ساختاری، در همه سازمان ها و گروه هایی که اصول تشکیلاتی شان مبتنی بر این چنین روابطی است - یعنی بر مدار استالینیسم می چرخد - مرکزیت از اصلِ میل روانی اعضا به رشد و ارتقا حداکثر استفاده را کرده و می کند. یعنی هاشم می داند در صورتی به سطح بهروز (عضو مسئول) ارتقا پیدا خواهد کرد که در برابر او مطیع محض باشد و در همه موارد تأییدش کند. بهروز و ناصر نیز به همین ترتیب، از اول آگاهی دارند که شرط رشدشان سکوت و اطاعت از نفرات بالاتر است. در این وضعیت،

اعضای پایین همواره مورد تحقیر اعضای بالاتر قرار دارند. عضوی مثل هاشم نسبت به مسئولش (بهروز) احساس حقارت می کند و بهروز نیز چنین احساسی را نسبت به ناصر دارد؛ و همین طور تا رده های بالاتر. عضو معتقد است - و این اعتقاد و باور به تدریج در ذهن وی جای گرفته است - که مسئولش:

۱) به دلیل احراز صلاحیت های انقلابی، در مرتبه ای بالاتر قرار دارد و مرکزیت یقیناً در تشخیص این صلاحیت اشتباه نکرده است؛

۲) از او بیشتر «می داند» و بیشتر مبارزه کرده؛ وگرنه مسئول نمی شد؛

۳) باید توسط اعضای تحت مسئولیتش مورد تبعیت باشد؛ چرا که هم دارای صلاحیت است و هم اصول و مصالح تشکیلاتی چنین ایجاب می کند؛

۴) این حق را دارد که هر گونه تنبیه سازمانی را در مورد وی (عضو تحت مسئولیت) اعمال کند.

با این باورها و ذهنیّت ها، عضو پایین همواره مسئول خویش را به مثابه یک «قطب» و «مرشد» می نگرد؛ و از سوی دیگر مرکزیت را کانون همه صلاحیت ها می شناسد و همچون یک «معبد» یا «قبله» تقدیس می کند. این را هم می داند که چنانچه در برابر مسئول خود ایستادگی کند (و حتی پرسش ها و «اگر»های خلاف میل او مطرح نماید) نظر به درجه مقاومت و مخالفت، یا حذف خواهد شد و یا او را - فی المثل - برای اصلاح خصلت ها (و در واقع نافرمانی ها) به کارگری می فرستند؛ و چون تمایل نفسانی او

به رشد در تشکیلات - گاهی بدون اینکه خودش بداند - انگیزه اصلی روابطش را تشکیل می دهد، بنابراین کاملاً تسلیم است و «بله قربان» می گوید.

این روابط، هیچ گونه فرقی با روابط در درون سیستمی مثل نظام شاهنشاهی - به طور اعم - ندارد. در آن نظام، یک مادون زمانی می تواند رشد کند که در «تعظیم» مافوق خود کوتاهی نکند. میزان های ارتقای

یک فرد در چنان سیستمی تفاوتی با موازین ارتقا در یک تشکیلات مبتنی بر استالینیسم ندارد. تنزّل

مراتب نیز در سیستمی مانند رژیم پادشاهی همانند یک سازمان استالینیستی است؛ پس شرط رشد و ارتقا، تسلیم پذیری و انقیاد به شخص حاکم است نه استقلال عمل و انتقاد. کسی که قوّت و عزّت نفس دارد، نمی تواند در چنان سیستمی مدارج ترقی را طی کند.

در سازمانی چون مجاهدین خلق نیز، به گواهی مجموعه تجارب و مدارک، افرادی می توانستند دوام

آورند یا روند ترقی را در تشکیلات بپیمایند که اهل چون و چرا در برابر «مرکزیت» نباشند. اگر مشاهده می شود که عنصر ضعیف النّفسی مثل وحید افراخته، پس از دستگیری، بدان حد به رژیم تسلیم می شود که حتی ساواک را در سرکوب مبارزان ارشاد و رهبری می نماید، نباید دچار شگفتی شد و انگشت حیرت

به دندان گزید. او اصولاً به دلیل همین «ضعف نفس» در تشکیلات رشد کرده است؛ و اگر این ضعف را نداشت، هیچ گاه نمی توانست با آن مجموعه همگن باشد و حتی در سطح یک عضو معمولی هم نمی توانست باقی بماند.

اساس بینش مارکسیستی درباره تاریخ، وجود مستمر نیروهای متضاد و ضرورت حذف یکی از این نیروها برای بقای دیگری است. چنین برخورد دایمی، جبراً اعمال فشار و قهر را به صورت یکی از امور عادی و همیشگی جریانات اجتماعی و سیاسی در می آورد. این فشار و قهر به منبع نیرو دهنده ای نیاز

دارد؛ و این منبع چیزی جز کینه طبقاتی نیست. کینه طبقاتی تنها میل بهبود زندگی یک گروه اجتماعی و رفع استثمار و ظلم از آن نیست بلکه شوق شدید انتقام جویی از دیگری و نوعی غریزه بقای حیات در شکل حیوانی آن نیز هست. در تفکر مارکسیستی اگر این کینه نباشد، زندگی اجتماعی ادامه نخواهد یافت زیرا کینه طبقاتی نیروی محرکه تاریخ و مشوّق زندگی اجتماعی است؛ و در آثار «لنین» بارها به تشریح این کینه توزی بر می خوریم.

«لنین» با استفاده ابزاری از این کینه، در مسیر کسب قدرت سیاسی خود، توانست قدرت را در روسیّه تزاری، به رغم همه ضعف و کوچکی دسته و گروه خود در مجموعه نیروهای درگیر در روسیه آن زمان،

کسب کند. ابزار لنین در این کارزار، «حزب» با سازماندهی خاص آن بود که در پوشش «مرکزیت دموکراتیک» ابتدا بخشی از انسان ها را به عنوان «پیشتاز» و «پیشاهنگ» (آوانگارد) دارای حق ویژه برای تعیین تکلیف همه انسان ها و بشریت قلمداد می کند و سپس خود این گروه ویژه را در سلّول بندی سازماندهی ویژه اش از یکدیگر مجزّا می سازد؛ و با کنترل ارتباطات بین آنها و استقرار سلسله مراتب روابط بین آنها - که نمونه اش در مراتب تشکیلاتی مجاهدین خلق عنوان گردید - این گروه ویژه را به ماشین بی اختیاری بدل می کند که در دست «مرکزیت» قرار می گیرد. در این میان، «دموکراسی» هم تنها یک لعاب و توجیه سفسطه آمیز و فریبنده، برای سلطه همان گروه معدود بر کل جامعه است.

این ابزار در تفکر و عملکرد «لنین» با شیوه مبارزه خاصی تلفیق می گردد که آن شیوه، اِعمال

سیاست های متنوع برای کسب قدرت و سپس اِعمال دیکتاتوری و حذف رقبا، با توسّل به همه وسایل

است. برای حفظ و ادامه اِعمال قدرت در تفکر و اندیشه «لنین»، پیشتازان دارای حق ویژه مطلق

می شوند و برای کسب قدرتی که حق انحصاری و مسلّم خود می دانند، توسّل به هر عملی مجاز می گردد.

به همین دلیل نیز همه تهمت ها، افتراها، تصفیه ها، کشتن ها و حیله ها مجاز و مباح می شود؛ کافی است عملی در جهت کسب قدرت پیشتازان مفید باشد؛ حال این عمل با کدامیک از اصول بنیادین زندگی بشر

و مبانی ارزشی آن در تناقض است و یا چه اثرات و عواقب ناگوار اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و انسانی به بار خواهد آورد، به هیچ وجه مهم نیست؛ آنچه مهم است، تحکیم سلطه حزب و تشکیلات است و در این مسیر هیچ ضابطه و اصول اخلاقی و انسانی جز کسب قدرت برای مرکزیت باقی نمی ماند و بدین گونه «ماکیاولیسم» - در اوج خود - بروز می کند.

عده ای از مارکسیست ها بر آنند که «لنین» معصوم بوده ولی «استالین» به خطا رفته است و از اصول «لنین» منحرف شده است. ولی استالینیست ها فرزندان خلف «لنین»اند و آنها که می خواهند استالینیسم

را نفی کنند، ناگزیرند «لنین» را نیز همراه با «استالین» به دور اندازند. به قول یکی از باورمندان اسبقِ «استالین»، «استالینیسم فرزند خَلَف و پیامد طبیعی و اجتناب ناپذیر لنینیسم بود. با اطمینان می توان ثابت کرد که برپایی جامعه آزاد و پلورالیست و دموکراتیک با الهام و حرکت از لنینیسم و اصول و مبانی آن ناممکن است».(۱) نیز بسیاری از اصول و عقاید اساسی خود «مارکس» - و کسانی که به نحوی از انحا،

۱- امیر خسروی، نظر از درون...: ص ۱۷۱.

خود را مارکسیست می دانند و با استالینیسم نیز مخالفت دارند - جبراً به استالینیسم و اردوگاه های کار

اجباری و کشتار میلیون ها انسان بی گناه خواهد انجامید.

در این زمینه، اساس تفکر و شیوه عمل اهمیت دارد نه ادعاها و نامگذاری ها. سازمان مجاهدین خلق

آیه ای از قرآن را بالای آرم خود قرار می داد و مدّعی «اسلام راستین» و به دور از تمایلات ارتجاعی بود؛ لیکن مبنای تشکیل و تکوین اش لنینیسم و استالینیسم بود. خصیصه عمده لنینی ها و استالینی ها مجاز

دانستن خود برای تجاوز به عنف به حقوق و زندگی همه انسان ها و ارزش های اخلاقی است؛ و پر روشن است که این تجاوز به عنف چه با «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» صورت پذیرد و چه بدون آن، تغییری در اصل قضیه نمی دهد.

ترور جواد سعیدی، در پاییز ۱۳۵۲، به دست مرکزیت به اصطلاح «مسلمان»، با ترور شریف واقفی،

در بهار ۱۳۵۴، به دست مرکزیت «مارکسیست»، هیچ گونه تفاوت کیفی و ماهوی ندارد؛ هر دو مورد این ترورها ناشی از باور تشکیلات و تصلّب آن به استالینیسم و اعتقاد به «حذف و تصفیه» صورت گرفته

است. از دیدگاه چنین سازمانی این ترورها قابل ملامت نیست بلکه اجرای دقیق اصول و ارزش های حاکم بر سازمان است. در یک تشکیلات، با این ویژگی ها، مخالفت و ایستادگی در برابر مرکزیت، محکومیت به مرگ و تصفیه فیزیکی را به دنبال خواهد داشت. ذنب لا یغفر جواد سعیدی این بود که به عنوان یک انسان به خود حق می داد که حاضر به ادامه همکاری با سازمان مجاهدین خلق نباشد و از آن کناره بگیرد؛ جرم شریف واقفی نیز به یک تعبیر همین بود و با همین توجیه، یعنی «رعایت نکردن اطاعت تشکیلاتی» تصفیه گردید. صِرف مذهبی ماندن و مارکسیست نشدن باعث آن فجایع نبود؛ زیرا

عناصر مذهبی معتقد و متعبّدی هم بودند که به دلیل تمکین ظاهری شان به تشکیلات، هدف جفایی از آن نوع قرار نگرفتند، هرچند به مراتبِ بالاتر نیز نتوانستند ارتقا یابند. چرا افرادی چون محمدحسن ابراری جهرمی، عبدالرضا منیری جاوید و... مورد تصفیه فیزیکی و ترور شخصی قرار نگرفتند؛ برای اینکه در مقابل تشکیلات - و به عبارتی، باند مرکزیت - نایستادند؛ ولی در مورد سعیدی و شریف واقفی،

مسئله فرق داشته است.(۱)

در چنین سازمانی، «مرکزیت» - عملاً - جای «خدا» را می گیرد و هرچه بگوید و امر کند، باید «وَحیِ

۱- آنچه در بیانیه اعلام مواضع... توسط تقی شهرام ادعا شده است، با ترور سعیدی از یک سو و شریف واقفی از سوی دیگر نقض گردید.

مُنزَل» تلقی شود و اعضا بدان تسلیم گردند. «مرکزیت» حتی عقیده و ایمان می آفریند؛ یا آن را تحریف می کند و تغییر می دهد. اگر سازمان عنوان مذهبی داشت، به عضو می گوید: «این کار تو فی سبیل اللّه است» و اگر مارکسیست بود، می گوید: «این کار تو در راه رهایی پرولتاریا خواهد بود».

ص:۱۰۰

گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی

اشاره

ص:۱۰۱

فصل اول: بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع

علنی ساختن «ارتداد»

اندکی پس از دستگیری های گسترده ای که به دنبال همکاری های وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیه معروف «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. در این بیانیه، به طور صریح، مواضع جدید ایدئولوژیک و به عبارتی دیگر «ارتداد» سازمان اعلام شده بود. «نکته جالب این است که اکثریت افراد سازمان از متن این جزوه قبل از انتشار آن اطلاعی نداشتند و آنها نیز پس از انتشار برون سازمانی این جزوه به مطالعه آن پرداختند و جالب تر این است که این جزوه در شرایطی انتشار یافت که افرادی بودند از سازمان که هنوز از تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان

بی اطلاع بودند و پس از مشاهده و مطالعه این جزوه بود که پی به جریانات درونی سازمان می بردند».(۱)

به نوشته حسین روحانی:

گرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال ۱۳۵۳، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده... همچنین جزوه «تحلیل روابط ایران و عراق» منتشره در تابستان ۱۳۵۴، آرم سازمان بدون

آیه طلیعه آن چاپ شده بود،(۲) لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام مواضع

ص:۱۰۳

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۱۳.

۲- اطلاعیه سیاسی نظامی مورخ اول خرداد ۵۴ درباره ترور مستشاران آمریکایی و اطلاعیه تیرماه ۵۴ درباره حمله ناموفق به اتومبیل کنسول سفارت امریکا، نیز هر دو با آرم فاقد آیه منتشر شدند.

ایـدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعـدا با انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایـدئولوژیک» در مهرماه ۱۳۵۴، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان «اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی» تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه ها و جزوات سازمانی به عنوان «سازمان مجاهـدین خلق ایران» منتشر می گردیـد... رهبری سازمان، مواضع ایـدئولوژیک جدیـد را نتیجه تکامل منطقی ایـدئولوژی گذشـته سازمـان دانسـته و مضافـا مواضع اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن را در این جهت ارزیابی می کرد. و بر این اسـاس، سازمـان مواضـع مارکسـیستی آن را از هر جهت وارث هویت گذشـته و نتایـج مـترتب بر آن می دانست که از آن جمله می توان اسم سازمان را نام برد...(۱)

دلایل انتشار بیانیه که در مقـدمه آن ذکر شـده، ظاهرا نشان می دهـد که سازمان در برابر عمل انجام شـده قرار داشـته و به این انتشـار ناگزیر بوده است. در همان زمان برخی چنین نظر داده انـد که چنانچه مرکزیت سازمان مواضع خود را اعلام نمی کرد، دست کم در متن جـامعه و توده هـای مسـلمان کمتر ضـربه می خورد؛ لیکن در این نظریه اصـل جریان و اجباری که در اعلام تغییر ایـدئولوژی وجود داشت، در نظر گرفته نمی شـد. واقعیت حاکی از آن است که دلایل عمـده و اصـلی انتشار بیانیه از این قرار بودند:

۱) ماجرای اختلافات ایدئولوژیک و تصفیه های خونین فیزیکی در سازمان، از طریق تبلیغات ساواک پس

از دستگیری افراخته و دیگران، در سطح جامعه افشا شده و دیگر قابل پرده پوشی نبود.

۲) به همـان علت لزوم داشت که سازمـان به سـرعت در صـدد توضیـح یـا توجیه عملکرد خود برآیـد و علـل آن را به صورت رسمی بیان کند.

۳) سازمـان، پس از افشـای بسـیاری از مسائل، از سوی جناح های مارکسـیستی دیگر - ماننـد چریک های فـدایی (در ایران) و گروه هـای چپی کنفدراسـیونی و غیرکنفدراسـیونی (در خـارج از کشور) - تحت فشار قرار داشت که به صورت تحلیلی و در سطحی وسیع، حقایق(!) را بازگو کند.

۴) باند مرکزیت، پس از وقوف به این ناگزیری و اجبار، چنین می پنداشت که در آن اوضاع، انتشار یک

بیانیه توجیهی مفصل، روند گرایش به مارکسیسم را در بین نیروهای مبارز و جوان رشد خواهد داد. (۲)

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۴۳.

۲- با اقتباس از اظهارات تقی شهرام. یادداشت های احمدعلی روحانی: صص ۲۱۲ - ۲۱۴.

و این در شرایطی بود که مرکزیت، به رغم جنبش قهرمانانه و تکان دهنده ای که در خرداد ماه ۵۴ در شهر قم به وقوع پیوست، درس عبرت نگرفت و همچنان بر طبل ماتریالیسم و ضدیت با تشیع و به

خصوص جدال با جریان دینی در ایران کوبید. پیش از آنکه به نحوه و کیفیت انتشار بیانیه پرداخته شود، لازم است آنچه در قم رخ داد، مورد مطالعه قرار گیرد.

جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم

شرح واقعه

عصر روز ۱۵/۳/۵۴ جمع کثیری از طلاب و روحانیون، برای بزرگداشت قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ مطابق برنامه هر ساله، مجلس یادبودی در مدرسه فیضیه برگزار کردند. پس از نماز جماعت مغرب و عشا گروهی از طلاب با تبعیت از پیام امام خمینی از داخل مدرسه با شعارهایی چون: «درود بر سعیدیها(۱)، سلام بر خمینی، مرگ بر شاه مزدور» تظاهراتی را به سمت میدان آستانه، به راه انداختند.(۲) مأمورین با استفاده از ماشین آب پاش، کوشیدند حرکت تظاهرکنندگان را سدّ نمایند؛ ولی موفق نشدند؛ سپس گاز اشک آور شلیک کردند. در نتیجه طلاب به داخل مدرسه عقب نشینی کرده، درب مدرسه را بستند و

تظاهرات خود را ادامه دادند. در ساعت ۱۰ شب بعضی از طلاب که قصد خروج داشتند تا به منازل یا خوابگاه های خود بروند، توسط نیروهای محاصره کننده بازداشت می شوند که ساواک در گزارش خود نام ۲۳ تن از آنان را با ذکر مختصری از بازجویی های آنان آورده است. آن شب محاصره شدگان هر از گاهی تا صبح شعارهایی چون «طلبه ها بیدارید: بله»، «از پهلوی بیزارید: بله» را سر دادند. بامداد روز ۱۶ خرداد مجددا طلاب دست به تظاهرات زده و تعدادی از آنان نیز با پوشاندن صورت خود بر روی بام های مدارس آمده، شعارگویان با سنگ و آجر به نبرد با مأموران محاصره کننده برخاستند. عصر همان روز،

طلاب با اجتماع در مدرسه فیضیه، مجددا دست به تظاهرات زدند و پس از برگزاری نماز مغرب و عشا

۱- آیه اللّه سید محمدرضا سعیدی، روحانی مبارز و شجاع حامی نهضت امام خمینی، در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ در اثر شکنجه های فراوان ساواک در زندان قزل قلعه به شهادت رسید.

۲- «در سال های سکوت و ناامیدی و سرخوردگی هر سال در مدرسه فیضیه بزرگداشت شهدای ۴۲ برگزار می شد. در سال ۵۴ سرکوبی و وحشی گری عمال رژیم قدرت بیشتری یافته بود چرا که دیگر حزب فراگیر مسلط شده بود. امام خمینی طی بیانیه ای ضمن تحریم حزب، از روحانیون و طلاب خواست تا خاطره ۱۵ خرداد را هر چه باشکوه تر برقرار دارند.» مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۲.

با سر دادن شعارهایی به تظاهرات ادامه دادند. برخی از این شعارها عبارت بودند از:

«رهبر ما خمینی عزیز است رهبر شما پهلوی کثیف است»

«درود بر خمینی مرگ بر شاه مزدور» «ملت ما بیدار است از پهلوی بیزار است»

«مرگ بر این سلطنت یزیدی»

گروهی از آنان به هنگام شعار دادن، با پرتاب سنگ و آجر قصد شکستن محاصره و خروج از مدرسه

را داشتند که با عکس العمل مأمورین مواجه شده، توسط ماشین آب پاش و شلیک گاز اشک آور مجبور

شدند به داخل مدرسه بازگردند. در این اثنا مأمورین پنج تن از طلاب را که نقش بیشتری داشتند،

بازداشت و به شهربانی اعزام نمودند.

طلبه ها در مرتفع ترین گنبد مدرسه پرچم سرخی را به نشانه پیروی جنبش خود از قیام امام حسین(ع) برافراشتند، و در گوشه و کنار مدرسه نیز پلاکاردهایی را نصب کردند که شعارهایی چون: «به یاد آریم آن

ماه محرم، نیمه خرداد، خروش خشم انسان های آزاد» یا «خمینی و خمینی ها، سعیدی و سعیدی ها» بر

آنها نوشته شده بود.

مأموران حاضر که از حجم گسترده جمعیت و شدت مقاومت روحانیون قادر به سرکوبی آنان نشدند، از

مرکز تقاضای کمک کردند و برای شناسایی بیشتر جو داخلی مدرسه از روز دوم از طریق گلدسته های مشرف به مدرسه و با به پرواز درآوردن بالگرد از تظاهرکنندگان عکس برداری نمودند. طلاب در طی این سه روز از نان و خرما و بعضا پنیری که از بیرون و به شکل مخفیانه به داخل فرستاده می شد، تغذیه

می کردند. در ایام محاصره، آب و برق مدرسه نیز توسط ساواک قطع شده بود.

در طول سه روز درگیری و محاصره در گرمای طاقت فرسای خردادماهِ قم، بسیاری از روحانیون برای

همراهی با محاصره شدگان - در بیرون مدرسه - به فعالیت مشغول بودند. بیش از ۵۰۰ تن از آنان به منزل آیه اللّه گلپایگانی رفته، از ایشان تقاضای چاره اندیشی نمودند و عده ای دیگر به منزل سایر مراجع رفتند. گروهی هم در اطراف میدان آستانه و نزدیک درب اصلی مدرسه گرد هم آمده بودند تا اگر طلاب بیرون

آمدند آنان را در میان گرفته، از تعرض مأموران رژیم جلوگیری کنند.

پیش از هجوم وحشیانه مأموران، مراجع ثلاث قم در منزل آیه اللّه حاج شیخ مرتضی حائری تشکیل جلسه داده، برای رهایی طلاب رایزنی نمودند. چون هجوم و حمله به مدارس پیش بینی می شد طلاب

نیز دائما با دفاتر مراجع تهران، قم و سایر بلاد، تماس تلفنی می گرفتند؛ ولی هیچ یک از این تلاش ها

ص:۱۰۶

نتیجه نـداد و فیضـیه و دارالشـفاء در عصـر روز هفـدهم خرداد تبـدیل به میدان نبردی نابرابر شدند و حماسه خونین و قهرمانانه جنبش سه روزه ۱۵ تا ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ سرکوب شد.

در ساعت ۳۰/۴ بعـد از ظهر روز هفـدهم بالگردهای اعزامی مجـددا بر آسـمان ظاهر شدنـد و قدرت نمایی کردند و هم زمان نظامیان ورزیده ای که گفته می شد نیروهای ویژه گارد جاویدان شاهنشاهی

هستند، از پشت بام های اطراف مدرسه به داخل حیاط هجوم آوردند و به ضرب و شتم طلاب پرداختند. آنان با تشکیل دالانی انسـانی از نیروهای باتوم به دست، دسـتگیرشدگان را از این معبر همراه با ضـرب و شـتم شدیـد عبور می دادنـد. پس از انتقال مضـروبین و مجروحین به زندان، نیروهای رژیم مدرسه را اشـغال و پس از آنکه با جسـتجوی حجره به حجره تمامی کسانی را که در آنجـا پنـاه گرفته بودنـد، مضـروب و بـازداشت کردنـد و همه درهـا و پنجره هـا را شکسـتند و اثاثیه آنها را داخل حیاط ریختنـد، مـدرسه را تعطیل نمودند. این تعطیلی تا روز دوازدهم فروردین ۱۳۵۷ طول کشـید و در آن تاریـخ با حرکت انقلابی تظاهرکنندگان مدرسه به تصرف مردم درآمد و با وساطت مراجع، امکان تعمیر و بازگشایی مدارس، فراهم

شد.

سـاواک علت شـکل گیری این جنبش را علاـوه بر بزرگـداشت قیـام خـونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صـدور اعلاـمیه امام خمینی در مخالفت با حزب رستاخیز و تخطئه برنامه اصلاحی شاه گزارش کرده و ملااحمد

کروبی را که از چنـد روز قبـل در مـدرسه مسـتقر شـده بود و عصـرها که مـدرسه مملو از جمعیت بود، سـخنرانی می نمود، از عوامل مشخص تحریک طلاب دانسته است. ضمنا اذعان کرده بود که طلاب از

طرحی مبنی بر بستن درب اصلی مدرسه مطلع شده بودند بنا به نظریه ساواک:

مـدرسه فیضـیه همیشه مرکز فعـالیت هـای برخلاـف از قبیل: الصاق اعلامیه های مضـرّه و توزیع آن به صورت شـبانه و نوشـتن شعارهای ضدمیهنی بوده و ضـمنا مرکز تظاهرات ضددولتی است... صـلاح آن است که این درب ورودی به کلی بسـته شود و طلاب از درب مـدرسه دارالشـفاء رفت و آمـد کنند و چون درب مدرسه دارالشـفاء در خیابان خلوت و دور از انظار قرار دارد طبعا تردّد

افراد غیرطلبه به مدرسه مذکور کمتر شده و کنترل آن نیز آسان تر خواهد بود.

چند صد تن از دسـتگیرشدگان، در زندان «نسوان» شـهربانی قم، که حداکثر ظرفیت آن ۱۰۰ نفر بود، جای داده شدند. سـپس بازجویی همراه با شـکنجه از افراد آغاز شد. «نیروهای شـهربانی قم، آنان را شـکنجه روحی می دهند و از آنان می خواهند که به امام خمینی توهین کنند و یا اینکه اعمال خلاف شأن

طلبگی و شرع (رقص و...) انجام دهند.»(۱)

مأموران عکس هایی را که از جریان تظاهرات، از روی گلدسته های حرم حضرت معصومه(س) برداشته بودند، با افراد تطبیق می دادند و یک عده را که هنگام تظاهرات نقاب نزده بودند و همچنین یک عده از نقابداران را شناسایی کردند و به آزار آنها مشغول شدند.

شکنجه و بازجویی مقدماتی تا اواخر شب ادامه یافت. به علت تعداد زیاد دستگیرشدگان و کمی جا، هیچ کس نتوانست آن شب بخوابد. در اواخر شب شکنجه متوقف شد و دوباره، ساعت ۸ صبح ۱۸ خرداد

بازجویی همراه با شکنجه و پرونده سازی آغاز گردید. در بین دستگیرشدگان، تعداد آنهایی که شدیداً زخمی بودند و حالشان رو به وخامت می رفت، از یکصد نفر تجاوز می کرد.

عصر ۱۸ خرداد، «اسیران» را از قم روانه تهران نمودند. در هر اتوبوس ۱۲ نفر ژاندارم و پاسبان مسلح به مسلسل و تفنگ و ۴۲ نفر زندانی جا داده شده بودند. نگهبانان از هیچ گونه توهین - از قبیل فحش های وقیحانه و ضرب و شتم و کندن ریش و انواع آزارها و اذیت ها - خودداری نکردند. از قم تا تهران، شش ساعت طول کشید. با وجود گرمای طاقت فرسا، نه تنها به افراد تحت مراقبت آب ندادند بلکه پیوسته زیر ضربات باتوم و قنداق تفنگ قرارشان می دادند.(۲)

ساعت ۹ شب به تهران رسیدند. ابتدا طلاب را روی زمین پوشیده از سنگریزه، به حالت سجده، خواباندند. اگر کسی از جایش تکان می خورد و یا لب به اعتراض می گشود، باتوم و شلاق بر سرش فرود می آمد. این پذیرایی! تا ساعت ۳۰/۴ بامداد ۱۹ خرداد ادامه یافت؛ سپس دستگیرشدگان را به گروه های ۲۵ - ۳۰ نفره تقسیم و به سلول های از پیش تعیین شده منتقل کردند.

پس از دو الی سه هفته بازجویی و شکنجه، عوامل اصلی حرکت را پیدا کردند و پس از آن، زندانیان را به سه دسته تقسیم نمودند:

الف) کسانی که سن شان کمتر از ۱۷ سال بود و یا اینکه خیلی پیر بودند، آزاد شدند.

ب) کسانی که ۱۸ - ۱۹ سال سن داشتند، به بهانه سربازی به پادگان های نظامی شهرهای شاهرود، بیرجند

و کرمان اعزام شدند.

ج) کسانی که مدرکی از آنها به دست آمده یا در مورد ایشان اعترافاتی شده بود و در حرکت نقش مؤثر

۱- نشریه ۱۵ خرداد، ش ۲۵: ص ۴۸.

۲- همان: همان صفحه.

داشـتند، به حبس های چندساله همراه با شکنجه های شاق محکوم شدند.(۱) تعداد محکومین به زندان از سه سال تا ۱۵ سال، یکصد نفر بود.

در میان جمع دستگیرشدگان، افراد زیر ۱۸ سال کم نبودنـد و یک دانشـجو و دو کارگر نیز در میان آنها بودند. چهار نفر طلبه پاکسـتانی و دو طلبه افغانی نیز که در فیضـیه زخمی شـده بودند، جزء زندانیان بودند؛ که بعد از شـکنجه و بازجویی، از کشور رانده شدند.

گاهی مقاومت هایی روی می داد که در نوع خود شگفت بود؛ از جمله، نوجوان ۱۲ - ۱۳ ساله ای را

شکنجه بسـیار کرده و از او خواسـته بودنـد که به ساحت امام خمینی(ره) اهانت کنـد ولی او از این کار امتناع می کرد. پس از شکنجه فراوان، ظـاهرا قبول کرد که این کـار را انجـام دهـد؛ لیکن وقتی سـایرین را جمع کردنـد تـا در جلو آنها به امام اهانت کنـد، او فریاد زد: «خمینی فرزنـد پیامبر است؛ او فرزنـد علی، حسـین و موسـی بن جعفر [علیهم السـلام] است. من چگونه به او جسارت کنم؟!» که در این لحظه تمامی زندانیان

متأثر شده شروع به گریه کردند. شکنجه گر نیز تحت تأثیر این صحنه ها، موقتاً دست از اصرارش برداشت.

مجموعاً دوران شـکنجه و بازجویی ۱۲ روز به طول انجامیـد. محکومیت ها بسـیار طولانی و غیرقابل تصور بود و هیچ گاه - تا آن زمـان - سـابقه نـداشت که محکومیت شـرکت در یـک تظـاهرات، این قـدر طولانی باشـد. به طوری که حـداقل ۳ سال و حداکثر ۱۵ سال حکم داده بودند.

در این حرکت خودجوش، حدود ۵۰۰ تن از طلاب و روحانیون که جز تنی چند، قریب به اتفاق آنان

جوان بودنـد، بازداشت شدند. بر اساس آمار سال ۱۳۵۴ در مدارس طلبگی قم ۶۴۱۴ تن طلبه مشغول تحصیل بودند که بر این اسـاس رقم افراد بـازداشتی نشانگر میزان بالای مشارکت آنان در این واقعه شـجاعانه و تأثیرگـذار است. ورود یک باره تعـداد زیـادی روحانی به زنـدان های رژیم که هر یک از گوشه ای از خاک ایران بودنـد انعکاس گسترده ای در تمامی نقاط کشور داشت. ضمن اینکه در داخل زندان ها نیز

موازنه را به نفع نیروهـای مـذهبی تغییر داد. چرا که بخش قابـل توجهی از زنـدانیان گروه هـای چریکی و سیاسـی یا به اسـلام اعتقاد نداشتند یا از التقاط و بحران ایدئولوژیک رنج می بردند. در شرایطی که گروه های مسلح چپ و التقاطی با بن بست در ایدئولوژی و خط مشی مواجه شده بودند، جنبش ۱۷ خرداد روحانیت نقطه عطف نوینی شد در قیام علیه رژیم شاه و خون تازه ای در اندام مبارزه جاری ساخت.

۱- همان: صص ۴۸ - ۴۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

امـام خمینی با صـدور اعلامیه ای از نجف ضـمن سـتایش قیام طلاب و روحانیون به تأسـی از ۱۵ خرداد ۴۲، به شدت جنایات رژیم شـاه را محکـوم سـاخت و این حرکت را مـوجب افزایش بیـداری مردم و در پیونـد بـا مبـارزات اقشـار مختلـف و به ویژه دانشگاهیان سراسر ایران توصیف نمود.

این جنبش، نفی عملی و ردّ قطعی تئـوری هـای مرکزیت سازمـان بـود که تلاـش داشت مـذهب را در حرکت هـای سیاسـی - اجتماعی، به عنوان یک عامل بازدارنده معرفی و نفی کند و هر نوع مبارزه را صرفا در چارچوب «بی دینی» موجه بداند.(۱)

تحریف رژیم و واکنش امام و مراجع

در انعکـاس اخبار و تحلیل حوادث ۱۵ - ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ قم، مطبوعات رژیم شاه بـدان گونه که انتظار می رفت با تشبث به دروغ و تحریف عمل کردند. با تیترهایی چون «اطلاعات تازه ای از نقابداران شورشی

قم»، عکس هایی از تظاهرات طلاب و روحانیون در لباس غیرروحانی را که برای جلوگیری از شناسایی

شدن توسط ساواک، نقاب بر چهره خود زده بودند،؛ منتشـر ساختند و بی آنکه از مناسبت ۱۵ خرداد نامی ببرند، مدعی شدند که در این تظاهرات، «شـعارهای کمونیستی» داده شده است، و عوامل ارتجاع سـیاه و سرخ در لباس روحانیت آشوبگری کرده اند.(۲)

امام خمینی در پیام خود نوشت:

با همه مصیبت ها بیداری ملت مایه امید است. مخالفت دانشگاه های سرتاسر ایران - بر حسب اعتراف شاه - و مخالفت علمای اعلام و طبقه محصلین و طبقات مختلف ملت، با همه فشارها و

قلـدری هـا، طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قیـد اسـتعمار است... من در این لحظه های آخر عمر نگرانی های فراوان دارم. خوف از آن دارم که این شـخص [شاه]که به هر حیله ای متشبـث شـد مواجه با مخالفت ملت و طبقه جوان شد، بیش از این مبتلای به تشـنج اعصاب شود و ملت مظلوم را بیش از این به خاک و خون کشد و با تهمت مرتجع سـیاه و بی وطن سـرخ، علمای اسلام و دانشمندان و روشنفکران را قتل عام کند.(۳)

آیه اللّه گلپایگانی، در اطلاعیه خویش، اعلام داشت:

۱- مدرسه فیضیه...: صص ۲۸۹ - ۳۲۱ همراه با تلخیص و اضافات.

۲- روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۵۴: ص ۲.

۳- صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۲.

تهمت های ناروایی که در مطبوعات نسبت به روحانیت درج شده، تکذیب می شود؛ و ساحت مقدس روحانیت شیعه، از تأیید مرام کمونیسم منزّه و مبراست.(۱)

آیه اللّه سیدصادق روحانی، در اطلاعیه خود، ضمن تقبیح عمل مطبوعات رژیم، خواستار «توبیخ روزنامه نویس ها و جلوگیری از اهانت بیشتر به مقدسات دینی» شد:

روزنامه ها آنچه ممکن بوده است، نسبت های دروغ و بی اساس و ناروا به آنها [= طلاب] داده و وقاحت را به جایی رسانده اند که راستی روی تاریخ را سیاه، و موجب خشم و نفرت عمومی قرار گرفته اند.(۲)

آیه اللّه شریعتمداری نیز، در اطلاعیه خود، یادآوری کرد که:

روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادی گری به هیچ وجه سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچ کدام وارد این مرام نیستند و آنچه در

جراید نوشته شده است، صحیح نیست و تکذیب می شود.(۳)

در اطلاعیه آیه اللّه مرعشی نجفی نیز آمده بود:

و مزید بر علت، مفتریات و اکاذیب واضحه بعضی از جراید در مورد دستگیرشدگان می باشد. جای بسی تأسف است که این اسنادهای ناروا، از حیث افعال و مرام، به طلاب علوم دینیه که

سربازان مذهب و ولیّ عصر(ع) می باشند، داده شود.(۴)

در فضایی که رژیم شاه تلاش می کرد حتی مبارزات روحانیان و طلاب را نیز با اتهام دروغین کمونیسم سرکوب نماید و تنها دشمن خود را در چارچوب جنگ سرد بین بلوک غرب و اردوگاه مارکسیسم، کمونیست ها و چپ گرایان معرفی کند، و به رغم بالندگی و تداوم مبارزات اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه به رهبری روحانیان، مرکزیت مارکسیست با انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان،

هم به سیاست تبلیغاتی رژیم شاه کمک می کرد و هم به پیکر مبارزین مسلمان ضربه وارد می ساخت.

مروری بر «بیانیه»

اشاره

اولین چاپ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهرماه ۱۳۵۴ به

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۲، تیرماه ۵۴: ص ۵.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

صورت دست نویس و در سطح محدودی در قطع جیبی (حدود ۴۰۰ صفحه) و تکثیر شده با پلی کپی الکلی صورت گرفت. «این بیانیه که متن آن قبلاً توسط خود تقی شهرام تهیه شده بود و قبل از انتشار، عنصر دیگر رهبری [= بهرام آرام] و برخی از مسئولین [سازمان] هم آن را مطالعه کرده بودند، همراه با چند ضمیمه که قبلاً هم در نشریات داخلی [سازمان] منتشر شده بود در قطع جیبی چاپ و در سطح جامعه منتشر گردید.»(۱) مدتی بعد متن تایپ شده در ۲۴۷ صفحه در داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

یک مقدمه مفصل و طولانی و متن بیانیه که خود از یک مقدمه و سه فصل تشکیل شده به همراه چهار ضمیمه از مطالب تحلیلی مارکسیستی، کتابچه «بیانیه» را شامل می شد.

بیانیه اعلام مواضع... نقش منفی تعیین کننده ای در روند مبارزات دهه ۵۰ ایفا کرد و در مهم ترین قسمت آن ضمن توجیه روند تغییر ایدئولوژی به ترورهای سازمان نیز اشاره داشت و شریف واقفی و یارانش را - بالصّراحه - خائن و محکوم به اعدام معرفی می کرد.

پس از مقدمه درباره لزوم نشر این بیانیه، سیر مبارزات مردم ایران - پس از شهریور بیست - با نگاه مارکسیستی تحلیل گردیده و این مسیر تا شکست نهضت خرداد ۴۲ دنبال شده است. پس از آن تشکیل

سازمان و مراحل مختلفی که بر آن گذشته و نیز تلاش هایی که در جهت تدوین ایدئولوژی صورت گرفته،

گزارش شده است. هم زمان، به بیان جریان فکر مذهبِی پدید آمده در این دوره پرداخته شده و در تمامی این موارد نیز معیارهای تحلیل، دقیقا بر مبنای دیدگاه های مارکسیستی است. «بخش عمده ای از

محتوای بیانیه، تحلیل دوآلیسم موجود در تفکر سازمان و سرگردانی میان ماتریالیسم و ایده آلیسم [= مذهب از نگاه مارکسیسم] است. این که تفاوت اسلام مجاهدین با اسلام رایج و سنتی در چه اصولی بوده، ضمن موارد مختلف شرح و بسط داده شده است. در ادامه، از فعالیت های جدید ایدئولوژیک که از سال ۴۷ به بعد آغاز شده، سخن به میان آمده و کوشش شده است تا نشان داده شود که به رغم همه

تلاش هایی که روی قرآن و نهج البلاغه صورت می گرفته، قالب های اصلی کار، براساس اندیشه های مارکسیستی بوده است. اشکال کار هم درست همین بوده است که جهت گیری فکری اولاً به دلیل آشنایی

ناکافی سازمان با مارکسیسم و ثانیا به دلیل وجود همین دوآلیسم، ناقص بوده و توان تحلیل کامل را

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۸.

نداشته است.»(۱)

از آنجـا که جهت گیری مطالعـاتی، به موازات گـذر زمان، هر چه بیشتر به سـمت غلبه آموزه های مارکسیستی سوق داده می شد، مقاومت هایی هم در سازمان بر ضد آن صورت می گرفته است. در این

مورد در «بیانیه» با اشاره به برنامه های آموزشی سازمان در این دوره و تناقضات ایدئولوژیک موجود در آن چنین آمده است:

بـدین ترتیب، به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان، اقـدامات تـدافعی علیه آن توسط خیل مقالات، بحث ها و نظرات مطنطن ایـده آلیستی آغاز شـد. دوباره یک برنامه جدیـد «بررسـی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسـلام» طرح ریزی شد و مجددا مطالعات حجیمی درباره تاریخ اسـلام، درباره محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشـته و مخصوصا مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسـلام (تشـیع...) توجیه می شوند (مبارزات تشـیع، علویان، سـربداران، نهضت مشروطه، جنگل و... که همه جا مـذهب ظاهرا نقش قابل اهمیتی داشت) و همچنین بررسـی درباره معنای آیات قرآن و درک مفاهیم دینامیک آن، تـدوین تفاسـیر و کـار شدیـد روی نهـج البلاـغه و سایر متون معتبر اسـلامی در دسـتور قرار گرفت. در کنار این مطالعات، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود به ویژه که مقدمتا معتقد بودیم اسلام نه

تنها با دست آوردهای علمی و تجربی بشر مباینتی ندارد بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می شود که به دانش زمان و در این زمینه به دانش شناخت و تغییر اجتماع (مارکسیسم -

لنینیسم) مسلح باشیم. حاصل این برنامه ها که بیش از یک سال کار عمده گروه مصروف آن شد،

یـک دوره کتب و مقالاـت ایـدئولوژیک بود که به طور اساسـی در سه قسـمت «کتـاب شـناخت»، «جزوه تکامل» و «راه انبیاء» مشخص می شد. در کتاب «شناخت» از اصول شناسایی دینامیک و

روش تحلیـل رئـالیستی قضایا بحث می شـد. جزوه تکامل درباره قانون تکامل و انطباق آن با نظرات اصـیل مـذهبی و همچنین خصوصـیات ویژه انسان صـحبت می کرد، و «راه انبیاء» می خواست ثابت نماید که راه بشر (یعنی علم و حتی فلسفه علمی!) نه تنها تضادی با راه انبیاء و مضـمون و محتوای رسالت و عقایـد آنها ندارد و نه تنها راه پرپیچ و خم شـناخت و معرفت بشـری از راه انبیاء دور نمی شود، بلکه بشر، در سرانجام کوشش های خود بالاخره در نقطه بسیار والایی با راه انبیاء تلاقی خواهد کرد و بر آن منطبق خواهد شد.(۲)

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۴۲۵.

۲- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۱۶ - ۱۱۷.

در ادامه «بیانیه» دیدگاه اولیه رایج در سازمان درباره مارکسیسم، چنین تشریح شده است:

مارکسیسم از نظر ما (در آن موقع) دو قسمت بود. یک قسمت پایه فلسفی آن که بر اساس ماتریالیسم قرار داشت و قسمت دیگرش تجربیات سیاسی، اجتماعی و عملی آن که ما آن را حاصل شرکت در یک پروسه طولانی مبارزه توده ها و رهبری مبارزات طبقاتی در یک صد سال اخیر می دانستیم. بدین ترتیب ما ناآگاهانه، مارکسیسم را تکه پاره می کردیم و تصور می کردیم که پذیرش و درک مفاهیم سیاسی - اجتماعی - تجربی مارکسیسم و همچنین قبول و درک دیالکتیک به عنوان اسلوب شناخت علمی، بدون اعتقاد عمیق به مبانی ماتریالیسم امکان پذیر است.

«بیانیه» با اذعان به تنافی میان ایمان و اعتقاد به وحی از یک طرف و پذیرش تبیین مارکسیستی تحول جامعه بر اساس زیربنا دانستن ابزار و مناسبات تولید از سوی دیگر، مدعی تضاد بین درک علمی و ایمان به وحی شده و مارکسیسم را به عنوان فلسفه علمی، دقیقا مساوق علم تجربی گرفته است. پس از آن با تبختر، به جای تضاد دین با مارکسیسم، ادعای تضاد دین و علم، پررنگ و برجسته طرح شده و چنین آمده است:

جالب توجه در اینجا بود که ما برای اینکه درک علمی تاریخ را با نقش انبیاء تلفیق کنیم و عدم

تناقض این دو را بپوشانیم و یا به بیان دیگر برای این که درک علمی تاریخ را از دل مذهب بیرون بیاوریم، مجبور بودیم مارکسیسم را به عنوان عصایی در دست مذهب قرار دهیم، لنگی ها و نارسایی های آن را جابجا با تعبیرات و تفسیرات مارکسیستی، منتها در پوشش و قالب آیات و

احکام جبران کنیم!! و آن وقت نتیجه بگیریم که ایدئولوژی و تفکری که محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هزار و سیصد سال قبل است، می تواند مسائل مبارزاتی امروز را

پاسخگویْ باشد!! در حقیقت ما هیچ گاه نمی توانستیم و بالاخره هم نتوانستیم به چنین نتیجه ای

دست یابیم... کوشش های نوجویانه ما، به دلیل عدم آمادگی هسته درونی اندیشه مذهبی، همواره عقیم می ماند...

بدین قرار، اندیشه مذهبی، مانند قبای قدیمی اما زربفتی بود مملو از صنایع مستظرفه و هنرهای شگفت ابداعی ای که مرور ایام تمام نسوج و تار و پودهای آن را پوشانده و فقط هیئت ظاهری ای از آن به جا مانده است.

... ما درصدد بودیم نسوج پوسیده آن را ترمیم کنیم، پودهای متلاشی شده آن را به تارهای خاک شده آن گره بزنیم و در کالبد بی جان آن روحی تازه بدمیم. نتیجه معلوم بود، در مقابل هر ترمیم و گرهی ده ها گسیختگی و پارگی دیگر ظاهر می شد؛ هنوز به یکی نپرداخته در صد جای دیگر

رخنه به وجود می آمد...(۱)

در این بیانیه با چشم پوشی از واقعیات تاریخ انبیا و دوران سراسر مبارزه پیامبر اسلام و مردم مؤمن علیه ظلم و استثمار، اعتقادات دینی موجب نفی نقش مردم در تحولات اجتماعی برشمرده شده بود تا یک علت مهم ارتداد و تغییر ایدئولوژی، توجه به نقش توده ها در مبارزه قلمداد گردد:

... قبول مسئله وحی، قبول نقش استثنائی و الهی پیامبران مترادف است با تنزل دادن توده ها تا

سطح گله های بی حال و حوصله و بی عقل و اراده گوسفندان، مترادف است با انکار نقش توده ها در ساخته شدن تاریخ خودشان و به دست خودشان.(۲)

تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان

ضمیمه شماره ۳ «بیانیه» تحت عنوان «منشأ اجتماعی ایده آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان و ماهیت طبقاتی آن» که قبلاً در سال ۵۳ به عنوان بخشی از «جزوه سبز» در داخل سازمان منتشر شده

بود، بعضی از زمینه های تغییرات ایدئولوژیک سازمان را مورد بررسی قرار داده بود. در یک پاورقی طولانی این مطلب، برای توضیح «علت تمایزات کیفی تفکر مذهبی سازمان»، درباره ارتباط بنیانگذاران

سازمان با مهندس بازرگان، چنین آمده است:

نگاه کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می دانسته اند، در مقابل قرار می دهد. یکی از جالب ترین و درس آموزترین این برخوردها، برخورد رویاروی با مهندس بازرگان و آشنایی حضوری با نظرات کاملاً مخالف او با ما بود. چگونگی واقعه چنین است:

در سال ۴۷، بعد از اینکه سازمان توانسته بود به انسجام مناسبی (در حد همان روز) از نظر فکری و تشکیلاتی برسد، تصمیم گرفته می شود که ملاقات خصوصی با مهندس به عمل آید و در این ملاقات رفقا قرار می گذارند که به طور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاب می کند، مسئله تشکیل یک گروه سیاسی - مخفی را به اطلاع برسانند.

مهندس رفقای مؤسِّس سازمان را از نزدیک می شناخت؛ اما بعد از دستگیری اش (اردیبهشت ۴۲) تا زمان آزادی (سال ۴۶)، حتی تا همین موقع یعنی سال ۴۷، هیچ گونه اطلاعی از آنها

۱- همان: صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۲- همان: ص ۱۲۷.

نـداشت. در این ملاقات، ابتـدا مهنـدس از دیـدار رفقا اظهار شادمانی می کنـد ولی وقتی رفقا با ذکر مقـدماتی مسئله تشـکیل سازمان را مطرح می کنند، با عکس العمل سرد و تقریباً نامساعد او

روبه رو می شوند. و بالاخره وقتی رفقا مسئله «استثمار» را به عنوان اساسی ترین ویژگی موجود

در خط مشـی سیاسـی و تفکر انقلابی ما مطرح می سازنـد، مهنـدس شدیداً مخالفت کرده و می گوید شـما دارید منحرف می شوید! (یعنی گرایشات مارکسیستی پیدا می کنید). در پایان جلسه، وقتی یکی از رفقا با حالت گلایه می گوید: «شـما برای ما و کار ما حتی به اندازه پشیزی

هم ارزش قایل نشدید» (چیزی شبیه به همین مضـمون)، مهندس با خونسردی جواب می دهد: «این طور باشد». و به این ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت می کند.(۱)

هرچنـد منشأ این اختلاف نظر و کلاً ماهیت تفکر و ایدئولوژی مهندس در آن موقع برای سازمان روشن نشد، اما آشـکار شدن این اختلاف در آن موقع به سازمان کمک کرد که نقاط درست فکری و سیاسـی خود را بهتر درک کنـد (در رابطه با ضـعف های نهضت آزادی که مهندس سـمبل تفکر و نقطه نظرهای آن به شمار می آمد) و روی آنها تأکید بیشتری نماید. این بهترین درسی بود که آن موقع از این برخورد گرفته شد.

البته این واقعه به همین جا خاتمه نیافت. بـدین معنی که بعدها، در اواخر سال ۴۸ که جمع بندی مناسبی از این برخورد به عمل آمـد و بخصوص بعـد از اینکه تئوری جذب «قطب»ها در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود، قرار شد «به طور مشـروط» یک بار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافق کامل رسیدن، بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او به نفع سازمـان و مبـارزه بود و به همین جهت قرار شـد روی به اصـطلاح نقـاط اشـتراک، یعنی عمـدتاً مـذهب، تکیه شود (نه مسـائل اقتصـادی که نقطه افتراقی به شـمار می رفت. هرچنـد که تنهـا امروز است که نقـاط افتراق و اشتراک واقعی خود را با این قبیل عناصـر می فهمیم). کاربرد این شـیوه، با اینکه در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس را موجب شد، اما در عمل واقعاً تأثیری نگذاشت (و نمی توانست بگذارد) و نتوانست هیچ گونه (و واقعاً هیچ گونه) همکاری یا کمکی را

از جانب او به همراه داشته باشد.(۲) منتها این بار به دلیل اینکه ما رابطه خودمان را با او (و افرادی

۱- لطف اللّه میثمی ماجرای این ملاقات را به نقل از محمـد حنیف نژاد نقل کرده و فردی را که به مهندس بازرگان اعتراض و گلایه کرده بود، عبدی عبدالرضا نیک بین معرفی نموده است. میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: صص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲- میثمی بـا اشـاره به جمع بنـدی ملاقات اول که نتیجه گرفته بودنـد شـیوه برخورد با مهنـدس بازرگان چپ روانه و اشتباه و خارج از مدارش بوده، درباره ملاقات دوم گفته است: «دفعه دوم، دو یا سه نفر می روند. سـعید [محسن همراه حنیف نژاد] هم بوده است. این بار با خصایل مثبت مهنـدس برخورد کرده بودنـد. سؤالات راه طی شـده [تنظیم شـده در سازمان برای آموزش

اعضا] را برده و تاریخچه سازمان را برایش گفته بودند که مهندس می پرسد: «آن دوستتان که آن برخورد را کرد کجاست؟» گفته بودند: «دیگر با ما نیست». برخورد دوم بعد از جدا شدن عبدی بوده است. بعد از این برخورد، [مهندس بازرگان] گفته بود که [شما] زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده اید و بعد گفته بود من نمی توانم اسلحه بدهم، چه کمکی از من برمی آید؟ حنیف[نژاد] می گفت: «مهندس بازرگان یک سرمایه مبارزاتی است. در هر مقطع زندگی، مبارزه کرده و عنصر صادقی است. ما نمی خواهیم او چریک شود. وقتی مبارزه مسلحانه شروع شود، توقع داریم که بگوید من اینها را می شناسم؛ حتی تأیید هم لازم نیست.» او می گفت: «مشکل اولیه تمام مبارزات چریکی ناشناخته بودن در بین مردم است. باید جریان ها و آدم های صادقی در بین مردم باشند که آنها را معرفی کنند و بگویند ما آنها را می شناسیم. این موضوع خیلی مهم است.»... البته مهندس بازرگان بیش از اندازه ای که حنیف نژاد از او توقع داشت، مایه گذاشت. علاوه بر اینکه گفت آنها را می شناسم، گفته بود آدم های خوبی هم هستند.» میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ۳۳۵ – ۳۳۶.

از این قبیـل) بر اساس توافق به اصـطلاح ضـمنی در یک سـری مفاهیم مجرّد روبنایی، که در واقع فاقـد محتوای خاص خودش بود، بنا کرده بودیم (چرا که در بار اول تضاد این محتوا با محتوای فکری و ایـدئولوژیک مهندس و تیپ های از نوع او روشـن گشـته بود) نتوانستیم بـا قـاطعیت موضع صـریح و روشـنی در مقابـل مهنـدس اتّخـاذ کنیم و متقابلاً ـ موضع او را دقیقاً در مقابل جنبش، تحلیل نماییم. به همین جهت، نارسایی و ضـعف ایـدئولوژیک مهنـدس به ضـعف دانش سیاسـی و عـدم آشـنایی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شـد (البته این چنین تشـخیص نادرستی خود نشان دهنده حاکمیت معیارهای روبنایی در جوّ حاکم بر آن روز ما بود که قبلاً صحبتش را کرده ایم.). این

تشـخیص نادرست موجب شـد که مقـداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه، که واقعاً اصل نبود، به هرز داده شود. مثلاً قرار شـد مهنـدس «چه بایـد کرد» لنین و «تضاد» مائو و... را مطالعه کرده و طی تماس های مسـتمری (علی رغم اشـکالات امنیتی بسیار زیاد آن) رفقا با او

بحث کنند.

مهنـدس هیـچ گونه شور و حرکتی از خود نشـان نمی داد و این تقریبـاً برای مـا کاملاً نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شـرایط سخت و خشونت بـار سال های ۵۰ لازم بود که ماسـک خوش ظاهر «مبارزین قـدیم» را از چهره های مأیوس، ترسان و لرزان آقایان پروفسورها و مهندسین پاره کند.

این آقایان به اصـطلاح روشنفکر، که شهرت و نام کذایی خود را مدیون نابود کردن استعدادهای انقلابی سال های بحرانی ۴۰ و هواداری از رفرمیسم منحط و از سر تا پا سازشکارانه این سال ها

بودنـد، اکنون در چنین شـرایطی از اوجگیری مبـارزه انقلابی چه می توانسـتند بکننـد؟ وعـده های شـیرین بورژوازی و احلام شیرین تر خرده بورژوایی خودشـان از یـک طرف، و حملات پیاپی پلیس به مبارزین و شـکنجه شدیـد آنان از طرف دژخیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن

تیرباران های پشت سرهم انقلابیون از طرف دیگر، برای یکسره کردن کار آنان کافی بود. ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه، وقتی تضرع کنان بر محراب بورژوازی به سجده افتادند و به عذر گناهان گذشته، پیشانی بر خاک درگاه ساییدند، با همه زشتی و شناعتش به

خوبی روشن شد.

عاقبت و نهایت عبرت آموز این آقایان، از جمله همین آقای مهندس، چنانکه ما تجربه بیشتر و درک روشن تری می داشتیم، در همان روزها نیز قابل پیش بینی بود و در واقع گذشت زمان، در

اینجا تنها جبران کننده نقایص ما بود نه تغییر دهنده سرنوشت آقای مهندس! ایشان که روزگاری کتاده رهبری مبارزات مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران مؤمن و معتقد! را می کشیدند، امروز کارخانه ای دارند و با وجدانی راحت! با استثمار تنی چند از جوانان زحمتکش وطن! – همان ها که روزگاری ایشان قصد آزاد کردنشان را داشتند – روزگار را به خوبی می گذرانند و شکر درگاه منّان! را – البته با مقداری تغییر سمت قبله ای که داده اند –

خالصانه به جای می آورند!!(۱)

در «بیانیه»، چند بار با توجه به نقش تعیین کننده آثار و افکار مهندس بازرگان در شکل گیری ایدئولوژی سازمان، تلاش شده تا با نگاه مارکسیستی و تحلیل طبقاتی، اشکالات دیدگاه ها و مواضع بازرگان ارائه شود. از این رو، بعدها یکی از ویژگی های «بیانیه»، حمله به بازرگان و یا به تعبیر علاقه مندان وی «تلاش برای بی اعتبار کردن» او، محسوب شده است.(۲) البته همان گونه که محمدمهدی جعفری گفته است و بسیاری دیگر نیز به این واقعیت اذعان دارند: «افکار مهندس بازرگان زیربنای

فکری سازمان بود.»(۳)

چهار سال بعد، سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی و موسی خیابانی در بهار ۱۳۵۸ در واکنش به حملاتی که در «بیانیه» به مهندس بازرگان شده بود، به دفاع از وی برخاست. در کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما» چنین آمده است:

به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افترایی که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده جز فرومایگی نویسنده، نشان چیزی نیست. آنچه مسلم است، صرف نظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشت های ایشان از اسلام وارد است، افتخار

۱– بیانیه اعلام مواضع...: صص ۲۳۳ – ۲۳۶.

۲- میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ص ۳۳۶.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۵.

پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصر ما از آن ایشان است (با کتاب راه طی شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته اند.(۱)

البته در همین کتاب چند بار تأکید شده که سازمان از ابتدا با «دیدگاه های سیاسی و اقتصادی و تشکیلاتی» مهندس بازرگان اختلاف جدی داشته و حتی انتقادات خود را در همان سال ها به اطلاع خود وی نیز رسانده بود. سازمان، پس از انقلاب علت اصلی حملات «بیانیه» به مهندس بازرگان را این گونه تحلیل کرد که در دیدگاه رهبران جریان تغییر ایدئولوژی، سازمان از ابتدا دنباله تفکر بازرگان بود و حمله به او «اساسا سرپوش حمله به خود سازمان و ایدئولوژی آن است.»(۲)

محمدمهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی درباره نوع ارتباط بنیانگذاران سازمان با مهندس بازرگان چنین گفته است: «در آغاز، تحلیل سازمان از مهندس بازرگان این بود که ایشان برای کار چریکی و قیام مسلحانه آمادگی ندارد و اصولاً با آن موافق هم نیست، ازاین رو ما با ایشان در این باره صحبتی نمی کردیم... مهندس بازرگان هم گفته بود: همان طور که خودتان گفتید از من کار چریکی و حاد برنمی آید. اما در هر زمینه ای که کمک بخواهید هیچ دریغ نمی کنم و به شما کمک خواهم کرد.»(۳)

اما برخلاف «بیانیه» که تأکید داشت مهندس بازرگان کمکی به سازمان نکرد و همچنین برخلاف گفته میثمی که صرفا کمک های معنوی و حمایت تبلیغاتی بازرگان از سازمان را ذکر کرده، جعفری از کمک های مالی وی به سازمان نیز سخن گفته است: «سال ها بعد - و پس از پیروزی انقلاب اسلامی - از خود مهندس بازرگان و دیگران شنیدم که ایشان به مجاهدین در مقاطع گوناگون کمک می کرده اند، خصوصا کمک های مالی بسیار، اما به هیچ وجه تظاهری به این کار نمی کردند.»(۴)

۱- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۴ - ۹۵، پانوشت.

۲- همان: ص ۹۴.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

۴- همان، ص ۳۱.

فصل دوم: بازتاب های انتشار بیانیه

دو رویکرد در آغاز

اشاره

انتشار بیانیه اعلام مواضع، در داخل و خارج کشور، واکنش های متفاوتی برانگیخت. برخی از افرادی که - فی الجمله - در جریان مسائل بودند، با انتشار بیانیه، خونسرد برخورد کردند؛ چرا که به مطلب تازه ای برنخورده بودند. جریان چپ مارکسیست در ایران «و عمدتاً چریک های فدایی» استقبال محتاطانه ای از

این مسئله کردند. «پیش از هر گروه و دسته ای، برخی از کادرها و سمپات های خود سازمان،

واکنش هایی از خود نشان دادند. ساده اندیشانی که با امید به دریافت اسلام راستین و هواداری از آن، به سازمان پیوسته بودند، از نظر روحی سخت آسیب دیدند، برخی به نومیدی و سرخوردگی کشیده شده

از سازمان و اصولاً از مبارزه کناره گیری کردند. برخی به پرخاشگری و به اصطلاح «انتقاد» از سازمان بسنده کردند. برخی از روی ترس و بیم از «قداره بندان» و هفت تیر کشان سازمان، ناگزیر به پذیرش ایدئولوژی سازمان شدند. و روی هم رفته نوعی سردرگمی، حیرت و شگفتی در سازمان پدید آمد.»(۱)

پس از پیروزی انقلاب، سازمان با نگرش تحلیل طبقاتی متأثر از مارکسیسم درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی جمع بندی زیر را ارائه کرد:

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۳۳.

۱- یأس و بدبینی گسترده ای، تمامی نیروها و اقشار حامی این سازمان را از روشنفکر و کارگر و پیشه ور گرفته، تا روحانی و دانشجو و محصل فراگرفت و به امید و اعتماد خلق که مهم ترین سرمایه های انقلابی است ضربه ای بسیار جدی وارد شد.

۲- سازمانی که در رأس جنبش انقلابی مسلحانه بود موقتا از هستی بالفعل تشکیلاتی خود ساقط شد و به این ترتیب پای اصلی مبارزه مسلحانه فلج گردید.

۳- به دنبال این فلج، موضع گیری های ضدمشی [مسلحانه] چه در شاخه مذهبی و چه در بخش مارکسیستی جنبش به صورت گرایشات ارتجاعی و اپورتونیستی تقویت شد...

۴- وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت گیری های مختلف ایدئولوژیک و وحدت خاص نیروهای حامی مشی مسلحانه (چه مسلمان و چه مارکسیست) علیه دشمن واحد... به نحو بسیار خطرناکی به تضاد گرایید و قدرت مانور دشمن [= رژیم شاه] را به نحو بسیار چشم گیر بر روی این تضادها افزایش داد...

۵ - رادیکالیسم انقلابی که مجاهدین تا سرحد امکانات ذهنی و عینی موجود، در زیر چتر رهبری سیاسی - ایدئولوژیک خود به اقشار مختلف مردم و علی الخصوص اقشار طبقه متوسط هدیه می دادند، تا حدود بسیار زیادی خنثی گردید... جریان ارتجاعی راست نیز با انبوهی حملات و داعیه ها و ردّیه ها مجاهدین را به طور مضاعف زیر فشار قرار داد. اکنون مجاهدگرایی دیروز، که در هر خانه ای پرارج بود تا حدود زیادی آواره کوی و برزن گشت...

۶- انبوهی از اطلاعات و امکانات مختلف عضوگیری، تاکتیکی، تکنیکی، مالی، تدارکاتی و... که شرح آنها هنوز هم تماما امکان ندارد، به دنبال تلاشی سازمان از بین رفت و یا به دست

دشمن افتاد...(۱)

سازمان که پس از انقلاب مایل و قادر به مرزبندی حقیقی اعتقادی با جریان ارتداد ایدئولوژیک نبود و به شدت می کوشید از سابقه ایدئولوژیک سازمان دفاع کند، در مورد پاسخ هایی که به انتشار «بیانیه» داده شد، چنین اعلام موضع نمود:

... به دنبال انتشار بیانیه، بسیاری که در میانشان هواخواهان و طرفداران گذشته یا حال مجاهدین کم نبودند، به پاسخ گویی بیانیه شتافتند. پاسخ هایی که اغلب به خاطر ضعف دید یا کمبود ادراکات خالصانه توحیدی از ایدئولوژی اسلام [= دیدگاه ایدئولوژیک سازمان تا قبل از بیانیه]، نارسا و گاه حتی مؤید نظرگاه ماده گرایانه «التقاطی» نامیدن مجاهدین و اسلام انقلابی اصیل

است. به این معنی که آنها از موضعی «راست گرا» و با تمایلات طبقاتی و غیرتوحیدی، به تحلیل

۱- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۱۵ - ۲۱.

مجاهـدین و نقـد بیانیه اپورتونیستی [= فرصت طلبانه] پرداختند و فی الواقع به رغم همه سـرزنش ها و جواب های تند و تیز بر علیه فرصت طلبان، سرانجام به طور نظری و تئوریک، نقض

غرض کرده و اساسا موضع مـاده گرایـانه را علیه اسـلام و مجاهـدین تأییـد کرده انـد. آنهـا در حقیقت فرصت طلبـان را که با التقاطی خواندن مجاهدین، حرکت انحرافی خود را «طبیعی» و موجه جلوه می دهند، غسل تعمید داده اند.(۱)

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان که در آن زمان خارج از کشور به سر می برد درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی در بین وابستگان سازمان در خارج می نویسد:

... همه درگیر بحث هـای ایـدئولوژیک شدنـد. اینجـا و آنجا مقاومت هایی رخ می داد. برخی بـدون اینکه با تغییر ایـدئولوژی مخالفتی داشته باشند با شیوه غیردمکراتیک آن مخالف بودند. در

مجموع می توان گفت که انگیزه گرایش به مارکسیسم به مراتب بیشتر از مقاومت در برابر آن بود و این ناشی از زمینه ای بود که در بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین وجود داشت. برای بررسی این گرایش موجود و در عین حال ناآشکار، بایـد به ماهیت و هدف سازمان مجاهدین اولیه پی برد. نگرشـی بر شـرایط عضوگیری و نیز فرهنگ آموزشـی سازمان، گویای پاسخ به این سؤال است که چگونه از بطن یک سازمان ظاهرا مذهبی، مارکسیسم متولد می شود.(۲)

نجـات حسـینی که خود تحت آموزش های اولیه سازمان قرار گرفته و کاملاً با منابع و متون تشـکیلاتی و فرهنگ سازمانی قبل از تغییر ایـدئولوژی از نزدیـک آشـنایی داشت و در سال ۱۳۵۵ در خـارج کشور از سازمـان کنـاره گرفت، در مورد زمینه های مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ چنین نوشته است:

با یک نگاه کوتاه به فرهنگ آموزشی و پرمحتوای سازمان، مجموعه ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب در آن به چشم می خورد. این فرهنـگ مختلـط نه ماتریـالیستی بود و نه مـذهبی. در آموزش نـاهمگن سازمـان، هرکجا که مـذهب از پاسخ منطقی به سؤال عاجز بود،(۳) با

توسـل به ماتریالیسم علمی جواب داده می شـد و هر وقت که مسـئله ای احساسـی و عاطفی مطرح بود که در قالب ماتریالیسـم مجرد نمی گنجید، با توجیه مذهبی و وظیفه شرعی پاسخ می گرفت.

۱- همان: صص ۲۷ - ۲۸.

۲- نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: ص ۴۱۵.

۳- بـدیهی است که «عجز مذهب از پاسخ منطقی به سؤال» با توجه به محدودیت علمی و شـناخت ناقص دین در آموزش های سازمـان، مصـداق می یـافت و در واقع «آن مـذهبی» که در سازمان آموزش داده می شـد قادر به پاسـخگویی به سؤالات آنان نبود.

این دوگانگی در آموزش، خواست یک فرد و یا تصمیم خودسرانه یک سازمان نبود. بافت اجتماعی و سرشت عناصری که به تشکیلات پیوسته بودند، چنین اختلاطی را ایجاب می کرد... [در سازمان] دو طیف مشخص می بینیم؛ عناصری که صرفا براساس اعتقادات مذهبی به مبارزه روی آورده بودند که آنها را طیف مذهبی می نامیم و عناصری نیز به خاطر مبارزه با رژیم شاه،

بدون انگیزه مذهبی، به سازمان پیوسته بودند، ضمن اینکه با مذهب نیز مخالفتی نداشتند. این دو طیف روشنفکر مبارز، هرکدام به دلیلی در ایجاد التقاط سهیم بودند.

طیف مذهبی ضمن اعتقاد خویش به مذهب، در این باور بود که بدون دانش انقلابی روز و درس از مبارزات مردمی عصر جدید نمی توان به خواست مبارزاتی جامعه ایران تحقق بخشید. از این رو آموختن علم مبارزه را که بر پایه ماتریالیسم استوار بود، ضروری می شمرد و از آنجا که نمی توانست اعتقادات خود را فدای این ضرورت کند به التقاط تن می داد. یعنی هر دو خط مشی را هم زمان قبول می کرد. بخش غیرمذهبی سازمان نیز با توجه به بافت اجتماعی جامعه ایران و نقش مذهب در آن، نه تنها با گرایش مذهبی در سازمان مخالف نبود بلکه آن را

لازمه ترویج مبارزه در جامعه می دانست و برای پیشبرد هدف های مبارزاتی به التقاط رضایت می داد... چگونه ممکن بود که انسانی، مذهبی بیندیشد و اصول کار مبارزاتش را بر ایدئولوژی ضدمذهب استوار کند. و چگونه ممکن بود که انسانی غیرمذهبی بیندیشد و با گروهی مذهبی همراه و همفکر باشد.(۱)

در خارج از کشور، هم انتشار «بیانیه» با سرعت بیشتری صورت گرفت و هم تأثیر متفاوتی ایجاد کرد. در میان نیروهای مسلمان خارج از کشور، بخصوص هواداران سابق سازمان، با طرح موضع تغییر ایدئولوژی ابتدا نوعی سردرگمی بروز کرد و بالاخره جهت جدّی و موضع گیرانه پیدا نمود. در اینجا هر دو موضع منفعل و فعال نیروهای مسلمان هوادار سازمان در خارج از کشور را مرور می کنیم.

رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال)

نشریه «پیام مجاهد» که توسط نهضت آزادی خارج از کشور در آمریکا منتشر می شد طی مقاله ای در شماره مهرماه ۱۳۵۴ با عنوان: «باز هم: مارکسیست اسلامی چرا؟» قبل از انتشار بیانیه سازمان و در واکنش به اخبار منتشره از اعترافات و اظهارات اعضای دستگیر شده سازمان و تبلیغات رسمی رژیم در

۱- نجات حسینی، همان: صص ۴۲۱ – ۴۲۲.

سوءاستفاده از آنها، اصل موضوع را اساسا انکار نمود و ضمن شرحی از مبارزات علیه رژیم شاه جریان تغییر مواضع ایدئولوژیک را ناباورانه تحلیل کرد. در بخشی از آن مقاله آمده است:

... خود رژیم بهتر از هر کس می داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین مسلمان وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید، و مردم ما آن را نخواهند پذیرفت. حتی اگر – چنانچه – مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین، نه به صورت اتهامی از جانب رژیم بلکه به صورت ادّعایی از جانب افراد دیگری هم مطرح گردد، باز مورد قبول واقع نخواهد شد.

اگر باشند کسانی که با ذهنی گری و یا به خاطر علایق خاص ایدئولوژیکی خودشان، نه بر اساس

مصالح جنبش و با پیشداوری بخواهند چنین ادعا کنند، چه کسی آن را خواهد پذیرفت؟...

چه کسی می تواند بیاید سازمانی را که این شهیدان عالیقدر با خون خود رشد و نموّ و استحکام و انسجام آن را آبیاری کردند، بگوید مارکسیست است یا مارکسیست شده است؟ مگر مردم می پذیرند که افرادی بیایند و ادعا کنند که مسلمان هستند و یا بودند... اما بعداً تغییر ماهیت دادند و حالا مارکسیست شده اند؟ و می خواهند هویت اعتقادی سازمان را عوض کنند! اگر چنان کسانی باشند، در نظر مردم، عوام فریبانی خواهند بود که با عواطف و احساسات مردم بازی می کنند. مردم به خوبی می دانند اسلام چیست و مارکسیسم کدام است. این مردم نیستند که اینها

را مخلوط می کنند، این رژیم شاه است که می خواهد این دو را با هم التقاط دهد. و لذا «مارکسیست اسلامی» را ابداع کرده است تا بتواند با آن، هم مارکسیست ها و هم مسلمان ها را

بکوبد.

رژیم که از جهت هویت عقیدتی مجاهدین اصیل در بن بست قرار گرفته بود، با برچسب «مارکسیسم اسلامی» در واقع می خواهد بگوید که این افراد اگرچه از خدا و قرآن صحبت می کنند اما در واقع مارکسیست هستند! اما چون تا به حال نتوانسته است کوچک ترین سندی و

مدرکی از اسناد خود مجاهدین ارائه دهد تا مارکسیست بودن آنها را ثابت کند، لذا اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» را ابداع کرده است، در غیر این صورت می توانست برای اثبات مارکسیست بودن آنها، از اسناد خود مجاهدین استفاده تبلیغاتی کرده و در صفوف مبارزین ایجاد اختلاف نموده و مجاهدین را ایزوله ساخته و آنها را از توده های پشتیبانش جدا سازد...

ملت ما، در عین حال که تفاوت میان جهان بینی اسلامی و مارکسیسم را می داند، اما به مارکسیست های انقلابی و اصیل و صادق همان اندازه احترام می گذارد که به مسلمانان مجاهد و

صادق و متعهد، به شرطی که کسانی نباشند که دچار بدترین نوع ایده آلیسم و اوهام روشنفکرانه شده باشند و خیال کنند که چون ایدئولوژی انقلابی اسلامی از تحرک بیشتری برخوردار است، پس می توان موقتاً پوشش اسلامی را بر تن کرد تا کار

توسعه یابد و جا بیفتد و سپس تغییر

ص:۱۲۵

پوشش داد. یا خیال کنند با بودن چند نفر مارکسیست در یک سازمان، می توان هویت آن سازمان را تغییر داد...

صداقت انقلابی جزء لاینفک هر حرکت انقلابی است. مارکسیست های راستین و انقلابی احتیاجی نمی بینند که در سازمان های انقلابی اسلامی – نظیر مجاهدین – بروند و فعالیت کنند؛

چه آنها می توانند با پیوستن به سازمان های انقلابی مارکسیستی، از آن جمله سازمان چریک های فدایی خلق، متشکل شده و به امر انقلاب ایران کمک کنند. این گونه مارکسیست ها لزومی نمی بینند که بیایند و بروند در سازمان های اسلامی رخنه کنند و سپس ماهیت عقیدتی آنها را

تغییر بدهند...

ممکن است در شرایط خفقان شدید، و به علت ساختمان درونی یک سازمان سیاسی – نظامی، مسئولین تبلیغاتی سازمان اینجا یا آنجا اشتباهاتی بنمایند، یا حتی بخشی از رهبری سازمان منحرف شود؛ اما این به معنای تغییر بنیادی و کلی همه سازمان و همه اعضای آن نمی باشد.

... دشمن خواهد کوشید تا اگر از بیرون نتوانسته است سازمان انقلابی را متلاشی سازد، به درون

آن رخنه نموده و آن را از درون به شقاق و نفاق و کشتار یکدیگر مبتلا سازد. ما خود ناظر این

جریانات و وقایع تأسف آور در آمریکای لاتین و آفریقا می باشیم. تنها با هشیاری، با احساس

مسئولیت و تعهد عمیق انقلابی است که می توان از این انحرافات و خطرات جلوگیری کرد.(۱)

این سرمقاله که در واقع و به گونه یک بیانیه اعلام موضع نهضت آزادی خارج کشور محسوب می شد، با تجلیل از مبارزات مارکسیست های به تعبیر خود، «صادق» اعلام می داشت:

بدون شک جهان بینی [و] ایدئولوژی اسلامی ما از مارکسیسم جداست و این احترام به معنای قبول عقاید و افکار مارکسیستی نیست. ... در شرایط کنونی و چه در شرایط آتی، هرگونه کوششی برای تخطئه ایدئولوژی انقلابی اسلامی محکوم است. کسانی که در شرایط سخت کنونی مبارزه به بیماری الگوسازی و اسطوره پرستی مبتلا شده اند و نمی توانند واقعیت های عینی را ببینند و درک کنند و اصرار دارند تا اسلام راستین را «ایدئولوژی خرده بورژوازی» جامعه ما معرفی کنند – که گویا مبارزه اش «جنبه علمی» ندارد و تنها «بر اساس غریزه طبقاتی»اش می باشد و «خود به خودی» است و یا «رنگ عاطفی» دارد... سخت در اشتباهند...

ما مطمئن هستیم که عناصرانقلابی – بخصوص مجاهدین مسلمان و راستین – با واقع بینی و تحرک انقلابی خود، موانع را از پیش پا برداشته بار دیگر جنبش [= سازمان مجاهدین خلق] را از این مرحله سخت بحرانی به سوی تشکل و انسجام هر چه بیشتر سوق خواهند داد.

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۵: صص ۳ و ۷.

مواضع و دیدگاه های نهضت آزادی خارج کشور درباره سازمان از آن رو اهمیت ویژه ای داشت که ناشر اصلی آثار و اعلامیه های سازمان و تشکل حامی آن در بین نیروهای مسلمان خارج محسوب می شد و

بخش عمده هواداران و مرتبطان سازمان در آمریکا و اروپا در این جمع و یا حول و حوش آن قرار

داشتند.

انتشار مقاله مزبور که نشانگر اطلاع دقیق از مسائل داخل سازمان و روند تغییر ایدئولوژی بود، از آنجا که به ترورهای داخلی و ماهیت جریان مزبور اشاره و استنادی نداشت، نوعی پیام و آخرین تلاش در آخرین فرصت های موجود برای جلوگیری از اعلام تغییر ایدئولوژی و یا به تأخیرانداختن آن نیز، تعبیر شده است. این نوع موضع گیری که متناسب با واقعیات درون سازمان و اعترافات علنی و منتشره برخی از افراد دستگیر شده نبود، و رویکرد غیرفعال و محافظه کارانه آن کاملاً آشکار بود، در آن زمان برای نیروهای مسلمان، سؤالاتی را برانگیخت.

ص:۱۲۷

رویکرد دوم: دفاع و تهاجم

دو ماه بعد، در شماره آذر ماه ۵۴ نشریه پیام مجاهد، در شرایطی که با انتشار «بیانیه» جریانات روشن تر شده و دیگر امکان اتخاذ موضع غیرقاطع وجود نداشت، مقاله یا شبه بیانیه دیگری عرضه شد که عنوان آن «درباره خیانت و انحراف» بود. رویکرد دوم، در دیدگاه بسیاری از مبارزان و فعالان سیاسی داخل و خارج «فعال» قلمداد شد؛ اما موضوع، عمدتا در افشا و محکومیت چند تن عامل ماجرا خلاصه

شده بود و سرشت ایدئولوژیک و هویت سازمان تبرئه گردید. به تعبیر سیدحمید روحانی: «پیام مجاهد در پی پخش «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان» در سرمقاله ای «چند تن به ظاهر کمونیست را که داخل سازمان رخنه کرده و سازمان را به بن بست کشانیده اند»!! مورد تاخت و تاز قرار داد... و می خواست به ملت ایران بباوراند که این ایدئولوژیِ التقاطی نبوده که مایه کژراهگی و بیراهه پویی و به بن بست کشیدن سازمان گردیده است.»(۱)

در این سرمقاله چنین آمده بود:

در چند ماه گذشته، اطلاعیه هایی به نام و امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر شده است که محتوای آنها از یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی - نظامی آن، و از خیانت عظیمی به جنبش انقلابی ایران و خصوصا جنبش انقلابی اسلامی حکایت می کند. انتشار این بیانیه، که خود [از] اسناد آشکار این خیانت ها و انحرافات است، موج وسیعی از تنفر و انزجار را نسبت به عاملین آن در میان همه اقشار و گروه ها و سازمان های مبارز و انقلابی به وجود آورده است. همه علاقه مندان به جنبش انقلابی، همه مبارزین اصیل، همه سازمان های مترقی و انقلابی - اعم از اسلامی و یا غیراسلامی - ضمن بیان احساس نگرانی عمیق خود نسبت به تأثیرات منفی این انحراف و خیانت، اَعمال چند تن منافق و خائن و - احتمالاً - مرتد را محکوم کرده اند...

نهضت آزادی ایران از مدت ها قبل از انتشار این اعلامیه ها و بیانیه ها، به موجب اسناد و مدارکی که در اختیار داشت، از تمایلات انحرافی این گروه مطلع بود و می دانست که آنها چه خیانت عظیمی را در درون سازمان مجاهدین مرتکب شده اند. اما نهضت به دو دلیل، انتشار اخبار فوق

را در آن هنگام به صلاح جنبش انقلابی ایران تشخیص نداد. دلیل اول آگاهی به این امر بود که عناصر صادق جنبش انقلابی، گروه ها و دستجات سیاسی یا انقلابی متعددی، دست به

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۴۱.

فعالیت هایی زده بودند و امیدوار بودند که حداقل با جلوگیری از انتشار وسیع این اخبار، تا حل و دفع این انحراف، مانع ضربه شدید و در نتیجه لطمه عظیم به جنبش انقلابی ایران بشوند. دلیل

دوم عقب نشینی ظاهری این منحرفین از مواضع انحرافی جدید، در برابر اولین موج اعتراض و

انتقاد مردم، به خصوص بعد از پخش اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ که با آرم تعویض شده جدید در داخل ایران منتشر گردید و با عکس العمل شدیدی از طرف مبارزین روبه رو شد، [بود]؛ گروه منحرفین - علی الظاهر - پذیرفتند که اعلام مواضع را به تعویق بیندازند.

خط مشی نهضت آزادی ایران در برابر این انحراف، محکوم ساختن قاطعانه آن و طرد منحرفین بوده است که بنا به ملاحظات بالا ابتدا و در مرحله اول سکوت موقتی و عدم انتشار نشریات آنها را در پیش گرفت و لذا نشریات جدیدی را که به نام «مجاهدین» منتشر می شد، تکثیر و

توزیع ننمود. نهضت آزادی، که انتشار اخبار مبارزات انقلابی درون کشور و به خصوص سازمان مجاهدین خلق را - هم به لحاظ پیوستگی مبانی ایدئولوژیک و هم به لحاظ استراتژی جهاد مسلحانه - وظیفه عمده و اصلی و همیشگی انسانی، عقیدتی و میهنی خود می دانست و متناسبا عمل کرده است، با عدم انتشار اطلاعیه های شماره ۲۲ و ۲۳ و عدم توزیع سایر نشریاتشان از قبیل «مجاهد» شماره ۵، «امپریالیسم ایران»، نشریه خبری شماره ۱۷ و ضمیمه آن...، عدم شناسایی خود را از گروه منافقین و خائنینشان، نشان داد و علاوه بر آن، در سرمقاله

شماره ۳۵ تحت عنوان «باز هم مارکسیست اسلامی، چرا؟»، مواضع انحرافی و خطرات عظیم آن را بیان کرد.

هم زمان با انتشار این شماره از «پیام مجاهد»، منحرفین با انتشار «مجاهد» شماره ۵ مواضع جدید خود را آشکارا - اما نه مستقیم - اعلام کردند. (خرداد ۵۴) و سپس (مهر ماه ۵۴) در

جزوه ای به نام «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» مارکسیست - لنینیست بودن خود را صریحاً اعلام نمودند. ...انتشار بیانیه و افشای عملیات خائنانه کشتار مجاهدین اصیل - نه به دست پلیس شاه بلکه به دست عناصری منحرف، خائن، منافق و بعضاً مرتد - چنان موجی از تنفّر و انزجار در مراکز مبارزات مردم درون کشور برانگیخت که منحرفین را سخت به وحشت انداخته و آنها را کاملا ایزوله ساخته است.

در دانشگاه تهران، و بخصوص دانشگاه صنعتی تهران (عاری از مهر) [= آریامهر] انتشار بیانیه [در]۲/۹/۵۴ با عکس العمل شدیدی از طرف دانشجویان روبه رو شد. به طوری که منحرفین بیانیه ها را جمع کرده و با حذف قسمت هایی از آن مجدداً توزیع کردند.اما خشم بر حق دانشجویان تنها از آن نبود که چرا در این بیانیه، با کمال وقاحت، جهان بینی انقلابی توحید[ی] به

تمسخر گرفته شده است تا با حذف آن آرام گیرند، خشم آنها از کلّ عمل خیانت آمیز و انحرافی

گروه معدود است.

ناشرین بیانیه مجدداً مطالب دیگری را نیز حذف کردند؛ به طوری که آخرین نمونه ای از بیانیه که

در دانشگاه منتشر شد، حجم آن از ۲۴۷ صفحه به حدود ۸۰ صفحه تقلیل پیدا کرده بود. جزوه به

اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا»، که توسط این افراد در دانشگاه منتشر شده بود، به دست دانشجویان پاره پاره شد. در تظاهرات ۷ و ۱۶ آذر، دانشجویان شعارهای تندی علیه انحراف رهبری سازمان دادند که مضمون آنها این بود که: «ما کسانی را که نام سازمان مجاهدین را

غصب کرده اند، نمی پذیریم؛ مجاهدین همان هایی هستند که به راه مؤسسین سازمان وفادارند».

... بررسی اسناد منتشر شده از طرف منافقین و منحرفین، در بیانیه به اصطلاح اعلام مواضع کاملاً نشان می دهد که چند نفری مارکسیست با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی با

سوءاستفاده از صداقت انقلابی مجاهدین اصیل به درون سازمان مجاهدین خلق راه یافته اند و

سپس به تدریج و موذیانه در دو جهت مشخص حساب شده حرکت کرده اند. اول در جهت پیاده کردن تدریجی عقاید مارکسیستی خود در درون سازمان، و دوم در جهت کنترل مواضع قدرت و ایجاد سلطه در درون سازمان (هژمونی) ... اگرچه ناشرین بیانیه مزبور در یک یا چند

جای این بیانیه ادعا کرده و خواسته اند با زیرکی زیر نقاب تکامل ایدئولوژیک سازمان، چهره

انحرافی و منافق خود را پنهان سازند... این حرکت انحرافی از همان آغاز برای خود هدف مشخصی را تعیین کرده است و آن در هم کوبیدن بنیادهای ایدئولوژیکی اسلامی سازمان و جایگزین ساختن عقاید مارکسیستی به جای آن بوده است... بررسی محتوای ایدئولوژیک نشریات سازمان... نشان می دهند که کلیه نشریات سازمان تا آن تاریخ [= آبان ۵۳]از یک محتوای همگون اصیل متناسب با ایدئولوژی انقلابی اسلامی برخوردار می باشد. تنها از آبان ۵۳

به بعد یعنی همان تاریخی که در سازمان کودتا کرده اند، تغییرات ایدئولوژیک کاملاً محسوس و

مشخص شروع می گردد...

... این خیانت نیز قادر نخواهد بود جنبش ما را از مسیر اصلی خود، از ادامه استراتژی جهاد مسلحانه، باز دارد. خائنین و منحرفین همچون اعقاب خود رسوا خواهند شد و چند نفری مرتدّ فریب خورده نیز یا به راه خلق باز خواهند گشت یا همراه منحرفین رسوا و نابود خواهند شد.

... سایر سازمان ها و گروه های مارکسیست – لنینیستی، خواه آنها که به مشی چریکی معتقدند و

خواه آنها که معتقد نیستند، وظیفه دارند موضع خودشان را نسبت به این خیانت عظیمی که، در

تحت پوشش مارکسیسم، نسبت به اصیل ترین جنبش انقلابی بر بنیان ایدئولوژی انقلابی اسلامی مرتکب شده اند روشن کرده و آن را اعلام دارند.

... چون منافقین انحراف و خیانت خود را زیر پوشش کمونیزم و عشق و علاقه به مارکسیسم

ص:۱۳۱

انجام داده اند، لاجرم این تنفر و انزجار به سوی کسانی که حتی صادقانه مارکسیست هستند و صادقانه برای انقلاب ایران مبارزه می کنند، متوجه خواهد شد. این را به خوبی و سادگی می توان حس کرد و دید و هم اکنون علایم و شواهد ظهور چنین عکس العملی به خوبی مشهود است...(۱)

به نوشته کتاب «نهضت امام خمینی»:

بیشتر گروه های برون مرزی به ظاهر مذهبی در نوشته های خود پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان، روی این [تحلیل] دروغ تکیه می کردند که مایه این تغییر و دگرگونی، رخنه برخی از مارکسیست ها به درون سازمان بوده است. «سازمان دانشجویان مسلمان» در آمریکا در موضع گیری خود پیرامون دگرگونی ایدئولوژی در سازمان آورده است: «... رفقای فرصت طلب ما که خصلتا قادر به برخورد صادقانه نیستند، اعلام کردند که... آنها همه مسلمانان درون سازمان بودند که مارکسیست شدند، نه مارکسیست هایی که وارد سازمان شده باشند... این فرض غلط است.» دیگر گروه های مذهبی برون مرزی نیز همین موضع را داشتند و بدون کوچک ترین اندیشه و درنگی روی ایدئولوژی سازمان و کتاب ها و نوشته هایی که از سوی بنیانگذاران و کادر رهبری سازمان پخش شده است، همه گناه ها را به گردن مارکسیست هایی می انداختند که از بیرون، به درون سازمان رخنه کرده اند و با کنار زدن کادر مذهبی، رهبری

سازمان را به دست گرفتند و این فاجعه را به بار آوردند.(۲)

غلامرضا نجاتی نیز در نظری مشابه، برخی از واکنش های اعضا یا همفکران سازمان نسبت به انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی را این گونه تبیین نموده است: «مجاهدین مسلمان، مجاهدین مارکسیست را به خیانت، برادرکشی، مخالفت با اسلام، ضدانقلاب و فرصت طلب متهم کردند و گفتند: «... جای تردید

نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت آمیز، با داعیه غلیظ چپ نمایی، از طریق یک کودتای ضدانقلابی، بر سازمان مجاهدین خلق ایران مسلط گردیده...»... جدایی و انشعاب مجاهدین، به طوری که مجاهدین اسلامی ادعا کرده اند، ناگهانی و غیرقابل انتظار نبود... بسیاری از کسانی که به مارکسیسم گرویدند، از افراد مسلمان متعصب و معتقد به اصول توحید بودند.»(۳)

در دی ماه ۱۳۵۴ نشریه «پیام مجاهد»، «بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق» مورخ آذر ۵۴ را

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۶، آذرماه ۵۴: صص ۱ - ۵.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۴۴.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۱۹ - ۴۲۰.

منتشر ساخت. این بیانیه «توسط گروهی از اعضای سازمان» صادر شده بود و طی آن نامه قبلی و درون

سازمانی آنان خطاب به «رفقای مرکزیت» در شهریور ۵۴، انتشار عمومی یافته بود. نهضت آزادی خارج

از کشور نویسندگان این بیانیه و نامه را «مجاهدین اصیل و راستین» توصیف نمود و صریحا مواضع آنان را تأیید کرد.(۱) این بیانیه و نامه بعدها مکررا در ضمیمه کتاب های منتشره خارج از کشور درباره سازمان، تجدید چاپ گردید.(۲) بر اساس آنچه که پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، نویسندگان اصلی آن رضا رئیسی (رئیس طوسی) و حمید نوحی بودند(۳) که در آن زمان در لندن عضو بخش خارجی سازمان بودند. و این نامه، «تا گذشت سه سال» پس از تغییر ایدئولوژی، «تنها اثر مکتوب و علنی در مبارزه با جریان انحرافی از جانب اعضای سازمان» نیز قلمداد شده است.(۴) تهیه کنندگان آن، بعدها تأکید کردند: «ما همیشه از آنجا که تشکیلات خارج را جز دنباله داخل نمی دانستیم هرگز نقش مستقلی برای آن قائل نبودیم و به خود اجازه نمی دادیم پیش از آغاز جریانی در داخل، از خارج کاری را آغاز کنیم. این بود که با توجه به اینکه نقش اصلی را برای اعضای سازمان در داخل قائل بودیم، به انتشار نامه به مرکزیت، اکتفا نمودیم. و تازه پاسخ آن را هم از داخل نشنیدیم. ما حق داشتیم که برای اقدامات بعدی منتظر برگشت صدایمان

– عکس العمل نسبت به نامه سرگشاده – از داخل باشیم. که متأسفانه خبری نشد.»(۵)

در نامه مزبور سابقه گرایش به مارکسیسم در ایدئولوژی سازمان این گونه تحلیل شده بود:

اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزش های ایدئولوژیکی خود قرار داد، این کار با این آگاهی صورت گرفت که بنیاد فلسفی مارکسیسم (یعنی ماتریالیسم) دارای ایرادات اصولی فلسفی است و از یک پیش داوری خودمحورانه مایه می گیرد و پذیرش این اصل فلسفی هیچ ربطی به ایدئولوژی و منافع اساسی درازمدت پرولتاریا ندارد. در عین حال سازمان ما به درستی دریافت که تئوری های علمی مارکسیسم به خصوص در رابطه با تفسیر تاریخ و کشف قانونمندی های آن و تحلیل طبقات و روابط زیربنا و روبنا و پدیده استعمار و... عناصر زیادی از حقیقت را در بر دارد که آشنایی با آن برای شناخت و تحلیل

۱– نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴: ص ۱.

۲– از جمله در ضمیمه کتاب های: «گامی فراتر در افشای منافقین»، «توطئه و تحول»، «اسناد منتشره سازمان، مدافعات».

۳– رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۸۲ و ۱۱۵ و ۱۶۶ – ۱۷۹.

۴– همان: ص ۸۳.

۵– همان: ص ۸۵.

درست پدیده ها و به خصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد... این طبیعی بود که رو برو شدن با مارکسیسم، با علم به این واقعیت که بنیاد فلسفی مارکسیسم دارای

چنان ایراد اصولی است، مشکلاتی را در عمل (و حداقل از نظر تئوریک) به دنبال می آورد که

مهم ترین آنها کیفیت جذب و هضم عناصر مثبت مارکسیسم و نه تجزیه مکانیکی آنها از بنیاد فلسفی اش می باشد... مارکسیسم گرایی برخی از رفقای ما در درون سازمان هیچ نباید و نمی تواند نماینده گرایش عام سازمان به سوی مارکسیسم و این عقب نشینی حقارت آمیز در برابر ماتریالیسم باشد... این مسئله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به

مارکسیسم رو آورند یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محو هرگونه استثمار، صادقانه در راه انقلاب مبارزه کنند، قائل نیست... اکنون ما در برابر یک انحراف مشخص ایدئولوژیک - استراتژیک... نمی توانیم اجازه دهیم که گروهی غیرمؤمن به اصول ایدئولوژی بنیادی سازمان، تحت نام این

سازمان به فعالیت خود ادامه داده و با اتخاذ شیوه های غیرصادقانه و فرصت طلبانه، آن را

دربست در اختیار خود بگیرند.(۱)

«بیانیه دانشجویان دانشگاه» در آذرماه ۵۴(۲) و «بیانیه مسلمانان آگاه» در بهمن ماه ۱۳۵۴(۳) نیز در مقابله با «بیانیه اعلام مواضع...» مبتنی بر همان تحلیل نفوذ و توطئه و کودتای عده ای مارکسیست

فرصت طلب، تهیه و تنظیم شده بود. جزوات و کتاب هایی که در سال های ۵۵ و ۵۶ توسط «سازمان دانشجویان مسلمان» و انجمن های اسلامی دانشجویی در آمریکا و کانادا و اروپا (تحت تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور) در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت دربردارنده همین

دیدگاه بودند و آشکارا تلاش می شد، هویت و اعتبار و نام سازمان نجات داده شود. جزوات «گامی فراتر در افشای منافقین» توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، «توطئه و تحول» توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا، «منافقان از دیدگاه ما» به قلم ابوالحسن بنی صدر، و «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات» با تنظیم سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، از مهم ترین پاسخ هایی هستند که به «بیانیه» داده شدند و در خلال آنها از هویت ایدئولوژیک و سیاسی

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴: ص ۲.

۲- همان: صص ۱ و ۳.

۳- همان، ش ۳۸، بهمن ماه ۱۳۵۴: صص ۱ و ۴.

بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع گردید. به ضـمیمه جزوه توطئه و تحول، اعلامیه مفصـلی با امضای «روحانیون مبارز حـوزه علمیه قم» مورخ ده خرداد ۱۳۵۶ نیز انتشار یافت که ضـمن ارائه تحلیلی از جنبش های اسـلامی در تاریخ معاصر ایران با تأکیـد بر قیام ۱۵ خرداد، تغییر ایـدئولوژی سازمـان به عنوان «خیـانت یـک مشت منحرف جاه طلب» به شـدت محکوم شـده و مروری بر مواضع گروه های مبارز مسلمان و مارکسیست ارائه شده بود.

بعدها این اعلامیه در جزوه مستقلی با نام «به یاد حماسه آفرینان دوازدهم محرم»، بارها در اروپا و آمریکا انتشار یافت.

بخش خـارجی «سازمان» در واکنش به پاسـخ ها و حملاتی که علیه «بیانیه» اعلام تغییر ایـدئولوژی صورت گرفته بود، همچنان بر ادعای خود مبنی بر آنکه وضعیت پدید آمده ناشی از تحول و تکامل

طبیعی ایـدئولوژی سازمـان بوده است، پافشاری کرد و از جمله به تحلیل نفوذ چنـد نفر مارکسـیست و خیانت و کودتای آنان، چنین پاسخ داد:

آقایان! یک لحظه اندیشیده اید که چطور شد یکی دو نفر «مارکسیست بی نام و نشان» توانستند به درون انقلابی ترین سازمان اسلامی رخنه کرده، تا مغز استخوان آن نفوذ کرده و رهبری را

تصـرف کننـد؟ واقعـا اگر «این مسـلمانان انقلابی» به قول شـما آن قـدر پخمه بودنـد، و این مارکسـیست های کـذایی آن قـدر زرنگ که توانسـتند نه تنها در رهبری نفوذ کرده بلکه تمام اسـتخوان بندی سازمان را مارکسیست کنند، پس آیا باز هم مطابق این «تحلیلِ» خودتان، این مارکسـیست ها نبودند که شایسته رهبری بودند؟... آیا - بنا به ادعای شما - ایدئولوژی ای که نتواند مدت ۱۰ سال کار انقلابی در یک سازمان انقلابی، به انـدیشه و عمل سیاسـی تشـکیلاتی آن سازمان انسـجام بخشد (به حدی که در مقابل رخنه یکی دو عنصـر مارکسیست خدانشناس از هم بپاشد!) چگونه این تفکر می تواند در مقابل تهاجم همه جانبه امپریالیسم و... تاب مقاومت بیاورد؟... آقایان! شما برای رفقای شهید و قهرمان ما، برای رفقای اولیه سازمان ما، ریاکارانه

نوحه سرایی می کنید و به اصطلاح دل می سوزانید، اما بدترین اتهامات را، که زیب پیکر سست

و بی رمـق خودتـان اسـت، بـه آنهـا روا می داریـد... تمـام دسـت آوردهـای سیاسـی تشـکیلاتی و ایـدئولوژیک آنـان را پـوچ انگاشتیـد!... شـما به ما توصـیه می کنیـد: خوب! حالا که مارکسـیست شدید، چرا صدایش را درآوردید؟... اینان، که از همان ابتدا و بنا به شمّ طبقاتی خود متوجه

اختلافات اساسی ایدئولوژیک شان با ما شده بودند، فرصت طلبانه در انظار، چشم بر روی تمام

موارد اختلاف بستند و در محفل های خود - با ترس و لرز - جزوات ما را مطالعه می کردند و از

نشر و پخش آن جلوگیری می کردند، چرا که گویا رایحه کمونیسم از آنها به مشام می رسید. جالب اینجاست که این نشریات، اتفاقا از آثاری بود که در سال های اول تشکیل سازمان به دست رفقای اولیه ما تدوین شده بود.(۱)

تراب حق شناس از اعضای اولیه سازمان که در جریان تغییر ایدئولوژی مارکسیست شد و هم اکنون در خارج از کشور به سر می برد، طی مصاحبه ای در سال ۱۳۸۰ چنین اظهار داشت:

به نظر من خیلی ها تغییر ایدئولوژی مجاهدین را عمدتا از زمینه ای که داشت جدا می بینند. مجاهدین سال های ۴۰ و ۵۰، اول مبارز بودند و سپس مسلمان... از فرهنگ مذهبی ای که بر [ملت] ما حاکم بود، برای پیشبرد نظرمان استفاده می کردیم... در غالب کتاب های سازمان، نقل قول از بزرگان مارکسیسم در کنار آیات قرآن و نهج البلاغه دیده می شد. این که در سال ۵۲ رژیم شاه می گفت «مارکسیست های اسلامی» پر بی راه نمی گفت. (بگذریم که اولین بار این تعبیر را علیه گروه شایگان - شعاعیان به کار برد که توی خانه آنها هم آثار فداییان را دیده بودند و هم کتاب های مجاهدین را.) به خاطر این که ما تکه بریده هایی از مارکسیسم و تکه بریده هایی از اسلام را کنار هم می گذاشتیم... به نظر من در آن جریان تغییر ایدئولوژی یک اصل وجود داشت که نادیده گرفته شده است و آن اصل این است که نباید به دیگران و به خودمان دروغ بگوییم. درست است که ما در این کار اشتباهاتی کردیم و خطاهایی مرتکب شدیم و خودمان هم در سال ۵۷ گفتیم و نقد کردیم... زمانی که تغییر ایدئولوژی چه در داخل کشور و چه در

خارج عملی شد، چیز زیادی از اندیشه مذهبی در درون سازمان باقی نمانده بود... وقتی که [تغییر ایدئولوژی] اعلام شد، آن وقت بعضی می گفتند که یک شبه و ناگهان کودتا شده. این داستان است که گفته می شود... تغییر ایدئولوژی پروسه ای تدریجی داشته و [در سازمان] مقاومت در برابر آن برخی ایدئولوژیک بوده، برخی سیاسی و برخی هم حتی شخصی بوده است... اکثریت افراد سازمان تغییر ایدئولوژی را پذیرفته بودند... به رغم این اکثریت، چون

سازمان مجاهدین یک سازمان مذهبی بود و چون این تغییر کلاً ماهیتش را عوض می کرد... ما

مارکسیست ها بایستی می رفتیم و گروه خودمان را درست می کردیم، نه این که نام و هویت سازمان را غصب کنیم.(۲)

ص:۱۳۶

۱- مجاهد (نشریه برون مرزی سازمان)، ش ۳، دی ۱۳۵۵: صص ۱۷ - ۲۹.

۲- نشریه آرش چ پاریس، ش ۷۹، آبان ۱۳۸۰: مصاحبه پرویز قلیچ خانی با تراب حق شناس به بهانه انتشار کتاب «برفراز خلیج» [فارس] نوشته محسن نجات حسینی.

تحلیلی پس از ده سال

اشاره

تحلیـل متأخر آن بخش از فعالان سیاسـی که «تجـددگرایان مـذهبی» خوانـده شـده انـد درباره تغییر ایـدئولوژی و تصـفیه های خونین درونی «سازمـان»، از نوعی میـانه روی محـافظه کـارانه برخوردار است. این بخش، که شاخص ترین نماینـدگان آن در دهه ۵۰ شمسـی تعدادی از اصـحاب «حسینیه ارشاد»، بازمانده های «نهضت خداپرستان سوسیالیست»، دانشگاهیان جوان حاشیه نهضت آزادی و پاره ای از

اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور بودند و پس از انقلاب تنی چند از

شناخته شده ترین آنان در گروه های کوچک «جنبش مسلمانان مبارز» و «جاما» فعالیت می کردند، در

تحلیل و برداشت خود، هم به جنبه های «ایجابی» (متکی به کارنامه و شخصیت مثبت بنیانگذاران و

کادرهای نخستین) و هم به جنبه های «سلبی» مسئله پرداخته اند. برآیند جمع بندی ایشان در کتابچه ای تحت عنوان «بحران در خط مشی» در سال ۱۳۶۴ منتشر گردیده است. کتابچه مزبور بدون قید نام نویسنده در خارج از کشور انتشار یافت و در محافل سیاسـی داخل و خارج به دکتر حبیب اللّه پیمان منسوب گردید. در این تحلیل که برای بررسـی وضـعیت سازمان در آن زمان، «نگاهی به بحران سال ۵۴» نیز ارائه شده بود، چنین آمده است:

بحران فکری که از مدت ها قبل تکوین یافته و نمونه های اولیه آن از سال ۱۳۵۲ آشکار گردید، تدریجاً رو به گسترش نهاده، در آن تاریـخ به نقطه اوج خود رسـید و با انفجاری پر سر و صدا و تکان دهنده سازمان را «دوپاره» و سـپس متلاشـی ساخت. پاره اصـلی و بزرگ آن، اعضایی بودنـد که ایـدئولوژی اسـلامی را ترک کرده، پیرو مارکسیسم شدنـد و این تغییر مـذهب را رسما در بیانیه ای مفصّل اعلام و توضیح داده و مدلّل نمودند و پاره کوچک تر بر اعتقادات خود باقی

ماندند.

... مسـلماً در ظهور این بحران، عوامل عقیدتی، سیاسـی، تشـکیلاتی و خصـلتی، همه شرکت داشته اند. ولی بدون تفکیک این عوامل و تعیین مبنایی ترین آنها، عبرت اندوزی دشوار و تحلیل و پیش بینی حوادث بعدی غیرممکن خواهد بود.

بحران ظاهراً از وقتی آغاز شد یا تکوین پیدا کرد که پلیس سیاسـی رژیم شاه در شهریور ۵۰، ضمن شناسایی قبلی اکثر اعضا و رهبران سازمان، در یک یورش ناگهانی و سـریع حدود ۹۰ درصد اعضا و کادرهای آن را دسـتگیر نمود و چندی بعد نیز چند عضو اصلی پایه گذار در رهبری سازمان را در خانه ای، با هم و بی آنکه از سلاح های خود استفاده کنند، بازداشت نمود.

این ضربه در حالی فرود آمد که هنوز سازمان رسماً یا علناً اعلام موجودیت نکرده و دست به

اقدام سیاسی و نظامی آشکار نزده بود.

... تضاد و دوگانگی ناشی از مارکسیسم زدگی که آنان [بنیانگذاران سازمان] در مبانی عقیدتی و

منطق شناخت سازمان بر جای گذاشتند (و البته خود از آن بی اطلاع بودند) نطفه یک سلسله تضادهای غیرقابل حل (در چارچوب مبانی عقیدتی رسمی سازمان) و یک رشته بحران های ادواری را پروراند و انسجام فکری - سیاسی سازمان را آسیب پذیر ساخت...

حوادث بعدی و روند تحولات، از ضربه سال ۵۰ به بعد، شرایط را برای آشکار کردن تضاد و دوگانگی مزبور آماده ساخت. بدین نحو که مشکلات و مسائل ناشی از این ضربه از یک سو و سپس اشکالات و ناکامی هایی که در جریان انجام مشی مبارزه مسلحانه سربلند کردند، این فکر

را برای اعضای باقیمانده پیش آورد که با کدام منطق باید به تبیین و توضیح و حل این مسائل

پرداخت؟ و اینکه چه ضعف درونی باعث بروز مشکلات و ناکامی ها و مسائل مزبور گردیده است؟

... در توضیح و تبیین و حل حیاتی ترین مسائل زندگی آنان، که همان مبارزه مسلحانه با رژیم بود، بخش مذهبی عقاید سازمان کمترین نقشی بازی نمی کرد. سازمان اصول تشکیلاتی را کلاً از نظریات «لنین» درباره حزب، و مشی مبارزه مسلحانه را از تجربیات کمونیست های چین، ویتنام، کوبا و سایر احزاب مارکسیستی، یا از روی نوشته ها و آثار نویسندگان این مکتب اخذ

نمود.

... این سؤال طرح می شد که «پس عقیده مذهبی و شعائر و عبادات در برنامه مبارزه آنها با رژیم

و نیل به پیروزی چه نقشی دارد؟»

... بحران عقیدتی طی دو سال - از ۵۲ تا ۵۴ - تدریجا و با شتاب رو به تزایدی تکوین یافته رشد

نمود. در این میان عده ای که در اندیشه به دست گرفتن رهبری و کنترل سازمان بودند، به طور

منظم و پیگیر سعی کردند ریشه مشکلات تشکیلات و ناکامی در پیشبرد و گسترش مبارزه مسلحانه را به دوگانگی و تضاد در عقیده سازمان نسبت دهند. البته در این داوری تا حدود زیادی حق داشتند. آنان مدّعی بودند که «ذهنیت مذهبی» و فلسفی سازمان مغایر و متضاد با

«علم مبارزه» و سازماندهی است و جلوی پیشرفت سازمان و تکامل مبارزه را سد کرده است. می گفتند: التقاط فکری به مثابه باری بر دوش اعضا و تشکیلات، سنگینی می کند و تنها راه

خروج از بحرانی که سازمان را در برگرفته، رفع التقاط و حل تضاد و دوگانگی مزبور، از طریق

یکدست کردن عقاید سازمان به سود «علم» و تجربه و پراتیک و به زیان مقوله ذهنی مذهبی است.

نادرست است اگر تصور شود راه دیگری جز مارکسیست شدن برای غلبه بر تضاد عقیدتی و

ص:۱۴۰

بحران فکری - سیاسی درون سازمان وجود نداشته است. مسلما اگر کسانی با وضعیت فکری و خصلتی دیگری در رأس سازمان قرار داشتند و یا ابتکار عمل مبارزه عقیدتی در دست افرادی از سنخ بنیانگذاران اولیه سازمان بود، بحران مزبور به سمت دیگری هدایت می گردید.

... برخی عوامل دیگر هم بعدا اضافه شدند و زمینه را برای سوق دادن اکثریت اعضا و کادرهای جوان تازه وارد و نپخته، در آن موقعیت بحرانی، به سوی مارکسیسم تقویت نمودند. در صدر این عوامل باید از اصول تشکیلاتی سازمان یاد کرد که طی آن، شخصیت و استقلال اندیشه و

اراده اعضا در سازمان «حل» می شود و به تبعیت و دنباله روی بی چون و چرا از رهبری عادت داده می شوند. مقام و ارزش رهبری و مرکزیت در سازمان و در میان اعضا به اندازه ای تقدّس داده می شود که اعضا معمولاً در خود توانایی برخورد آزاد و انتقادی نمی یابند. اعضای سازمان

تحت تأثیر روش های تربیتی و تبلیغاتی سازمان، خود را مجاز به نقد مواضع رهبری نمی دانند و

صلاحیتی در این زمینه ها برای خویش قایل نیستند. رهبری را در همه زمینه ها بی عیب و نقص و ضعف، و مصون از خطا و انحراف می شناسند. کم نبودند افرادی که پس از اطلاع از تغییر مذهب رهبری، با وجودی که هضم این جریان برایشان دشوار بود و کوچک ترین دلیلی در توجیه و مشروعیت آن تصمیم نداشتند، با این استدلال که رهبری سازمان قطعاً اشتباه نمی کند و

لابد حقیقتی در این کار هست که «آنها» بدان رسیده اند و «ما» صلاحیت درک و فهم آن را نداریم، تسلیم جریان ارتداد شدند.(۱)

... روی هم رفته اصول غیرتوحیدی حاکم بر مناسبات درون سازمانی و روابط اعضا با رهبری، از عوامل عمده و مؤثر در رانده شدن انبوه بزرگی از اعضا به سوی مواضع جدید رهبری «مرتد» بود. عوامل زیر هم به نوبه [خود] کم و بیش در ایجاد زمینه مساعد «ارتداد» اعضا مؤثر بودند:

پیشگامی چریک های فدایی در شروع عملیات مسلحانه، همکاری و وحدت در عمل با مارکسیست ها، ضربه سال ۵۱، مشکلات سازمان درپیگیری موفقیت آمیز مبارزه مسلحانه، حذف تقریباً تمامی کادرهای قدیمی و اولیه، توقف آموزش و کار ایدئولوژی، عمل زدگی، باز کردن درهای سازمان به روی سیل داوطلبان تازه - بی آنکه تمهیدات لازم آموزشی و شرایط رشد و ایجاد وحدت عقیده فراهم باشد، رخنه افرادی تازه کار و فاقد آگاهی های ایدئولوژیک و

بیشتر عمل زده به درون مرکزیت، غلبه خصلت های آشکار ضد توحیدی و انگیزه های

۱- «آقای منتظری می گوید: در زندان به فردی از مجاهدین به نام آخوندی گفتم: تو هم از خانواده علم هستی و هم بر حسب

آنچه که از بچه های نجف آباد شنیده ام، دم از قرآن و نهج البلاغه می زدی، حالا چرا یک دفعه مارکسیست شده ای؟ گفت: ما صد در صد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت، من هم قهرا از آن پیروی کردم.» جعفریان. جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۲۴۴.

فرصت طلبانه در شخصیت و رفتار بعضی از این افراد. اینها و نظایرشان بیشتر شرط ظهور انحرافی بودند که ریشه در بنیان های عقیدتی و منطق شناخت سازمان داشت.

به عبارت دیگر نارسایی های عقیدتی، التقاط فکری و حالت دو منطقی سازمان، و کم مایه بودن دستاوردهای ایدئولوژیک، و عدم دسترسی اعضا به منظومه تمام عیار بینش توحیدی، و نادرستی منطق شناخت، و اصل حل شدن اعضا و تبعیت بی چون و چرا از رهبری، عوامل مبنایی در بروز بحران فکری و ارتداد بسیاری از اعضا در سال ۵۴ محسوب می شوند.

... مارکسیست شدن سازمان امری تصادفی نبود. می توان گفت که در برابر بحران حاصله، بیش از یک راه حل وجود داشت. از آن جمله ممکن بود سازمان تضاد خود را با توحیدی کردن کامل بینش، منطق شناخت و عمل خود حل نماید و از این راه، به التقاط عقیدتی و دوگانگی فکری پایان بخشد. ...«مارکسیسم» تنها راه قابل تصور نبود. مارکسیسم، هر چند در آن زمان تنها راه

ممکن به شمار می رفت. مارکسیسم در ظاهر امر، مشکل عقیدتی سازمان را موقتاً و به طور سطحی حل می کرد؛ اما نمی توانست گره ها و اشکالاتی که در دلِ رشد و تکامل سازمان و مبارزه مسلحانه آزادی بخش وجود داشت، از پیش پای بردارد. چنانکه نه مرتدّین (اپورتونیست) و نه دیگر سازمان های مارکسیستی که هر یک برداشت خاص خود را از این منظومه فکری، راهنمای عمل قرار داده بودند، در عمل نتوانستند از بحران های سیاسی، تشکیلاتی و ناکامی در وصول به اهداف اعلام شده برکنار بمانند.

مارکسیست شده ها، که بعداً نام «پیکار» (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) بر خود نهادند، سرنوشتی بهتر از کسانی که بدون تجدیدنظر در مبانی عقیدتی سازمان مجاهدین، آن را تجدیدبنا کردند، نیافته، با بحران های مشابهی روبرو شدند.(۱)

گروه «پیکار» در سال ۵۸ با انتشار جزوه ای درباره جریان تغییر ایدئولوژی، ضمن انکار ابعاد گسترده ترورهای داخل سازمان و هم زمان با انتقاد به تصفیه های خونین پذیرفته شده در «بیانیه»، تحلیل خود را چنین بازگو نمود:

ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی، و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت... در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین، هسته رشد یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکشان وجود داشت... زاده شدن یک

۱- بحران در خط مشی: صص ۴۷ - ۴۹ و ۵۲ - ۶۰.

جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب ناپذیری به شمار می رفت... اینکه در عمل این حرکت اجتناب ناپذیر به چه شکلی می توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می توانست به بی دردترین و اصولی ترین شکل صورت پذیرد... لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت.(۱)

در کتابچه «بحران در خط مشی»، در خصوص کارنامه مرکزیت سازمان در سال های ۵۲ تا ۵۴ و واکنش های فکری و تشکیلاتی درون زندان، این گونه آمده است:

مرتدّین با شیوه های ناجوانمردانه و غیرانسانی، با اعضا و کادرهای مسلمان سازمان برخورد کردند. برای قبضه کردن قدرت و زیر فشار قرار دادن، آنان را خلع سلاح و از همه امکانات سازمانی محروم و بی دفاع و بی جا و پناه رها ساختند تا طعمه گرگان ساواک شوند. در بیرون، از

شدت استیصال و فشار یا انفعال و یأس، کسی یارای جمع بندی و تجدید قوا نداشت. مرتدین برای رسیدن به مقصود، و به منظور برداشتن هر مانعی از سرِ راه و ممانعت از تجدید حیات سازمان، از ترور افراد مقاوم نیز خودداری نکردند.

شرایط در زندان با بیرون متفاوت بود و اعضا از زیر فشار رهبری مرتد آزاد و فارغ بودند؛ لذا عده ای از کادرهای مسلمان سازمان گردآمده شروع به تجدید سازمان و جمع بندی از «واقعه» نمودند. متأسفانه در این جمع بندی به ریشه ها برخورد نکردند و آن را صرفاً یک اقدام فرصت طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال ها در این زمینه طفره

رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدّین را پاسخ گویند.

حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان [= رجوی] قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند؛ ضعف ها و تناقضات درونی و ویژگی «دو منطقی» (التقاطی) آن را ندیده آشکار ننمودند، و مدت ها بعد بود که به تجدید نظر در مبانی

پرداختند.(۲)

ص:۱۴۳

۱- تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۰.

۲- بحران در خط مشی: صص ۶۲- ۶۳.

سیدحمید روحانی نیز درباره عدم تحلیل واقع بینانه جریان تغییر ایدئولوژی چنین می نویسد:

«رخنه مارکسیست ها در سازمان»،... ماهرانه ترین شگردی بود که در آن روز و روزگار برای رهانیدن سازمان از سقوط و آشکار نشدن چهره اصلی و ایدئولوژی انحرافی سازمان به کار گرفته شد و زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان، به نام خدا و اسلام، به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد. اگر در آن روز... انگیزه اصلی کژی،

دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه پویی سازمان ریشه یابی می شد و این حقیقت به درستی آشکار می گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان بینی اسلامی و جهان بینی ماتریالیستی سازمان، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم - لنینیسم بوده است، دیگر زمینه ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیست های مسلمان نما [= گروه رجوی] وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام

اسلام گمراه نمی ساختند.(۱)

«سازمان» و تحلیل های اولیه

کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما» که در بهار ۱۳۵۸ توسط «سازمان» منتشر شد و معرّف موضع رسمی آن - پس از انقلاب - در قبال جریان تغییر ایدئولوژی است، و بعدها آشکار شد که مسعود رجوی آن را نگاشته است، با مبنا قرار دادن تحلیل خیانت و انحراف عده معدودی افراد چپ نما، در موارد متعدد، کوشیده میان ماتریالیسم و مارکسیسم، تفکیک قائل شود، تا بدین وسیله

«ایدئولوژی مارکسیسم» از مسئولیت تأثیر در اقدامات منفی و خشونت بار مرتدین، تبرئه گردد.

از جمله در این کتاب تأکید می شود که «ضرورت مطالعه مارکسیسم» و «تأیید عناصر و جنبه های حق و درست و واقع گرایانه مارکسیسم» از ابتدا در سازمان رواج داشت.(۲) در مورد ترورها و تصفیه های مقارن با تغییر ایدئولوژی، عاملان آن اقدامات «اپورتونیست های چپ نما»یی توصیف شده اند که آنان را «نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت طلبی راهبر بود.»(۳) و چنین تصریح شده که «بی تردید نه ما [مجاهدین

خلق] و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینه شما [= عاملین ترورهای درون سازمان] را از مارکسیسم

ص:۱۴۴

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۵ - ۴۴۶.

۲- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۰ و ۹۱.

۳- همان: ص ۱۱۳.

نخواهد ستاند.»(۱)

در صفحات مختلف کتاب مزبور مرزبندی مکرر و مؤکدی بین مارکسیسم و «ایدئولوژی عاملان تغییر ایدئولوژی» صورت پذیرفته و اپورتونیسم [= فرصت طلبی] به آماج اصلی و منحصر، تبدیل گردیده است: «به خاطر جنبه های انقلابی ضداستثماری مارکسیسم، روش ما [مجاهدین خلق] ضد اپورتونیسم است،

نه ضدمارکسیسم.»(۲) «ما هرگز حساب دست پروردگان و شاگردان مکتب فرصت طلبی را با مارکسیست های اصولی مخلوط ننمودیم.»(۳)

مشابه این دیدگاه در تحلیل ها و مواضع گروه پیکار نیز تکرار و تأکید می شد.(۴)

ضمنا در کتاب «تحلیل آموزشی...» موضع گیری کادرهای خارج از کشور در سال ۵۴، نیز تأیید شده بود:

«نظر آن عده از مجاهدین «مقاومی» که در خارج از کشور فعالیت می کردند نیز نسبت به جریانات داخل سازمان در ایران... نیز در یک عبارت خلاصه می شود: «محکوم نمودن فرصت طلبی و سوءاستفاده از نام مجاهدین»»(۵)

نویسندگان بیانیه کادرهای سازمان، خود پس از پیروزی انقلاب با پذیرش این همگرایی در تحلیل جریان تغییر ایدئولوژی، به رغم آنکه یکی از علل اصلی مشکلات سازمان را «عدم بررسی عمیق جریان

انحرافی سال ۱۳۵۴ و درس گرفتن از آن» دانسته اند(۶)، نوع و چارچوب تحلیل خود را مجددا تأیید

کرده اند و به نقل از عباس داوری عضو مرکزیت سازمان تصریح نمودند که: «مفاد این نامه [= نامه شهریور ۵۴] دقیقا با موضع و تحلیل ما (سازمان) در برابر جریان انحرافی یکی است.»(۷)

سید محمد مهدی جعفری درباره رئیسی (رئیس طوسی) یکی از نویسندگان اصلی نامه شهریور ۵۴

چنین می گوید:

ص:۱۴۵

۱- همان: همان صفحه.

۲- همان: ص ۱۴۱.

۳- همان: ص ۲۱۹.

۴- تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ - ۲۷.

۵- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۶۹.

۶- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۳۹.

۷- همان: ص ۸۲، پاورقی.

آقـای رئیس طوسـی در جریـان تغییر ایـدئولوژی سازمـان، خودش و عـده معـدودی را از انحراف حفظ کرد. حتی با منحرفین، خصوصا حسین روحانی درگیر شد... ایشان در سال های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ با دکتر ابراهیم یزدی که مقیم آمریکا بود و در آن جا به مبـارزه برون مرزی خود بـا رژیم پهلوی ادامه می داد، تمـاس برقرار کرد... دکتر یزدی که غالبـا کارهـای بخش برون مرزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور را رهبری و هدایت می کرد، از گروه مسلمان باقیمانده و از

جمله رئیس طوسی حمایت کرد و با کمک آنها مجله مهم و تئوریک «پیام مجاهد» را منتشر کرد.(۱)

در سال ۵۶، ابراهیم یزدی در جلسات انجمن اسـلامی دانشـجویان آمریکا ضمن تأکید بر «منافق» نامیدن رهبری جدید سازمان پس از تغییر ایـدئولوژی و تکرار تحلیل نفوذِ «عده ای محدود» به سازمان و «ایجاد اختلاف و شـکاف»،(۲) دیدگاه خود را این گونه تبیین کرد:

... آنهایی که [در سازمان] ایـدئولوژی مارکسیسم را پـذیرا شدنـد، (بنا به ادعای خودشان) از آن گروه جـدا نشدند، اگر جدا شده بودند ما هیچ بحثی نداشتیم... طبق بیانیه خودشان، اینها در

تحلیل نهایی، ۵۰ درصد از اعضا را اخراج کردند و کنار گذاشـتند و فقط تعداد کمی از کادرهای مسـلمان باقی ماندند... اگر ادعای ما را نپذیرنـد که: اینها از ابتدا مارکسـیست بودند و هدفشان از ورود به سازمان مجاهدین، رخنه در آن و ایجاد تغییرات بود؛ و ادعایشان را بپذیریم که: در

سازمـان اسـتحاله فکری پیـدا کردنـد، که بعیـد نیست و امکان دارد و ما آن را انکار نمی کنیم، اما در آن موقع که این تغییر و تحول در موضع ایدئولوژیکی اینها رخ داد در حالی که در اقلیت کامل

بودنـد و در یـک سازمـان انقلابی صـداقت انقلابی حکم می کرد که از این سازمان جـدا شونـد و به یک سازمان و یا گروه مارکسیستی بپیوندند و یا سازمان دیگری را از نو ایجاد نمایند، و هیچ کس هم به آنها ایراد نمی گرفت و نخواهد گرفت، علی رغم همه اینها، در سازمان ماندند و خواسـتند سازمان را وادار به تغییر ایدئولوژی نمایند، در حالی که در اقلیت کامل بودند. و اینجاست که

اشـکال و ایراد و خیـانت و نفـاق مطرح می شود... کسانی که می گفتنـد ابتـدا مسـلمان بودیم و بعـد مارکسیست شـدیم و در سازمان مجاهدین ماندند، با چه معیاری و با معیار کدام انقلابی و کدام

مکتبی به خودشـان اجـازه دادنـد که پنجـاه درصـد از کادرهای مسـلمان در سازمان انقلابی مجاهـدین را کنار بگذارنـد؟... نه جوابی به اعلامیه گروهی از کادرهای سازمان دادند که این

مسائل را مطرح کرده بود و نه در سطح عمومی و وسیع که این سؤالات مطرح است جوابی

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۵۲.

۲- یزدی، بررسی جنبش های اسلامی و...: صص ۹ و ۲۹.

دادند... چریک های فدایی علی رغم اینکه مارکسیست هستند بسیاری از مسلمانان عمل آنها را تحسین می کنند و ما هم آنها را تحسین می کنیم... مورد تأیید ما هستند تا آنجایی که عملشان و کارشان در راه انقلاب باشد و این را به پای این مجاهدین مارکسیستی که در سازمان مجاهدین این نفاق را به وجود آوردند نمی شود گذاشت، که اینها از هم جدا هستند.(۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یزدی در این باره چنین نوشت:

در سال ۱۳۵۴، رویدادهایی در درون سازمان مجاهدین خلق بروز و ظهور علنی و عمومی پیدا کرد و نتایج عمیق و گسترده ای را در مناسبات فی مابین نیروهای اسلامی بوجود آورد... علی رغم برخی ایرادات که از همان ابتدا در اندیشه اسلامی سازمان مشهود بود، معذلک به علت اهمیت و اثر آن مبارزات، سازمان توفیق یافته بود که بخش قابل توجه و عظیمی از جامعه را به خود جلب نموده و محور اتحاد همه نیروهای مسلمان گردد. قطعا اگر همان رویه ای که

توسط مجاهدین اولیه و مؤسسین سازمان پایه گذاری شده بود ادامه می یافت و در ضمن عمل، اشکالات و ایرادات ایدئولوژیک هم مرتفع می گردید، سازمان می توانست نقش و رسالت عظیمی را چه در دوران مبارزات و چه بعد از پیروزی ایفا نماید. ... تغییر رهبری سازمان از یک گروه اسلامی به یک گروه مارکسیست - لنینیست یعنی مرتد شدن، که یک خیانت و انحراف آشکار و غیرقابل بخشش بود، ضربه های اساسی غیرقابل جبرانی را بر حرکت اسلامی وارد ساخت.(۲)

سیدحمید روحانی در پاسخ به دیدگاه مزبور با استناد به آثار اولیه سازمان و دیدگاه های ایدئولوژیک بنیانگذاران، تأکید می کند که:

گرایش سازمان به سوی مارکسیسم - لنینیسم نه تنها یک «انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان»(۳) نبود بلکه از پیامدها و دستاوردهای نخستین آن بود. آنان که سازمان را به سوی مارکسیسم کشانیدند، نه تنها «چند نفری مارکسیست» نبودند که در سازمان رخنه کرده باشند بلکه از اعضای نخستین سازمان بودند...(۴)

۱- همان: صص ۵۰ - ۵۳.

۲- یزدی، آخرین تلاش ها در...: صص ۱۲ - ۱۳. نویسنده، بحث بیشتر درباره تغییر ایدئولوژی را به مقاله «درباره خیانت و انحراف» منتشره در نشریه پیام مجاهد سال ۵۴، ارجاع داده است، ص ۳۰۷. بنا به این قرینه، بایستی نویسنده مقاله مزبور را ابراهیم یزدی دانست.

۳- جملات داخل گیومه در این نقل قول، از مقاله «درباره خیانت و انحراف» گرفته شده است.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

کریم رستگار از اعضای اولیه سازمان که چند سال در زندان بوده، معتقد است مرکزیت درون زندان سازمان نقش اول را در انحراف ایدئولوژیک داشت و حاضر نبود به تصحیح اشتباهات ایدئولوژیک سازمان بپردازد، می گوید:

نکته ای که در مورد سازمان خیلی مهم بود، این بود که هیچ کسی به خودش اجازه نمی داد در مورد مارکسیسم شک کند. این قدر خودباخته مارکسیسم بودند که من به یاد دارم که زمانی با

یکی از افراد مرکزیت صحبت می کردم و او می گفت ده انقلاب در جهان براساس تکیه بر همین ایدئولوژی علمی مارکسیسم پیروز شده است و تو چه حرف بیهوده ای می زنی... او می خواست بگوید که تو بی تجربه هستی و این حرفها را مبنی بر اینکه مارکسیسم از پایه غلط است، بیهوده

می زنی.(۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی با اشاره به رویدادهای اوایل دهه پنجاه و اوج گیری حرکت های مسلحانه، درباره تغییر ایدئولوژی سازمان و ابعاد و آثار آن چنین می گوید:

این جریان [مبارزه مسلحانه] به همین صورت ادامه پیدا کرد، تا سال ۵۴ که انشعابی پیش آمد و ضمن آن مسائلی افشا شد، که سرخوردگی مذهبی ها را از مبارزه مسلحانه به دنبال داشت. یعنی

یک علامت سؤال جدی برایشان پیدا شد که این بچه ها در جریان زندگی مخفی و قطع رابطه با

محافل دینی و علما به انحراف و کفر کشیده می شوند... پس از انشعاب در مجاهدین و درگیری های داخلی آنها و کشتن و لو دادن یکدیگر... مردم از این انشعاب و انحراف ضربه روحی خورده بودند. کار مهمی هم [به عنوان نتیجه مبارزه مسلحانه] نشده بود. مذهبی ها از مبارزه مسلحانه دل خوشی نداشتند، هر چند که مارکسیست ها از ارتداد منافقین خوشحال بودند. یک تحلیل هم منافقین داده بودند که مبارزات مسلحانه در روند تکاملی به مارکسیسم می رسد... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان [= امام خمینی] گفتم: «تا به حال ما اصرار

داشتیم شما به شکلی اینها [= سازمان مجاهدین] را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها، حالا می فهمیم – با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم – حرکت شما صحیح بوده است. ما سه چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می بینیم سر

از کفر در می آورند...»... من با بنیانگذاران مجاهدین خلق مثل حنیف نژاد و... از نزدیک آشنا

نبودم، دورادور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفت و گوهایی میان من

و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول

۱- نشریه چشم انداز ایران، ش ۲۱: ص ۷۴.

داشـتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسـلام نداشـتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی دیدند... تلاششان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیسم منطبق کنند،

با این باور که اسـلام هم همان را می گوید که مارکسـیسم... احساس می شد که در همه موارد [مباحث ایدئولوژیک سازمان] مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد، این انحراف بزرگی است.»(۱)

بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی

حمیـدرضا جلایی پور در مقاله ای، با اشاره به دو واقعه تغییر ایـدئولوژی و افشای مسائل اخلاقی سازمان در سال ۵۴ آثار آنها بر نسـل جـوان مبـارز آن زمـان را بـا اسـتناد بـه یـک پژوهش میـدانی چنیـن تـبیین کرده اسـت: «اولیـن حـادثه، تغییر مواضـع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین از ایدئولوژی اسلامی به

ایـدئولوژی مارکسـیستی (به عنوان تنها مکتب علمی مبارزه) بود. مجاهدین مارکسـیست شده بعدا چند تن از عناصـر وفادار به اسـلام را ماننـد شـریف واقفی که در برابر تغییر ایـدئولوژی مقاومت می کردند تصـفیه سازمانی و به شـهادت رسانیدند. حادثه دوم، برقراری روابـط نامشـروع بیـن پـاره ای از مردان و زنـان درون سازمـان بـود. ایـن دو حـادثه اثر عمیقی بر روحیه جوانـان مسلمان و انقلابی که دارای احساسات پاک دینی و انقلابی بودند گذاشت.

در مقابل این دو حادثه، جوانان مسـلمان، شاهـد شخصـیت های مبارز و روحانی بودند (که اغلب آنها از شاگردان امام خمینی بودند (که راه او را به لحاظ سیاسی و فکری پس از سال ۴۲ ادامه می دادند.) که یا همچون حجه الاسلام سعیدی و غفاری در زیر شکنجه های ساواک شهید شده بودند و یا همچون آیه اللّه طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و حجه الاسلام حجتی کرمانی، رفسنجانی در زندان های شاه و یا

همچون آیه اللّه خامنه ای در تبعیـد به سـر می برنـد و یا همچون آیه اللّه مطهری و مفتح و موسوی اردبیلی در تهران مشـغول فعالیت های فکری و اسـلامی بودنـد. لـذا رفته رفته جوانان انقلابی که یک روزی اوج ایثارگری خود را در این می دیدند که بتوانند به عضویت سازمان مجاهدین درآیند و در نبرد مسلحانه

شرکت کننـد، ترجیـح می دادنـد در مبـاحث روحانیون مبارز و در محافل مـذهبی شـرکت کننـد و با آنان همـدلی کننـد و در مباحث ایدئولوژیکی تأمل بیشتری نمایند. ([پانوشت مقاله:] از ۶۰ نفری که در آن زمان دانشجو

۱- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۲۴۵ - ۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۵۰.

بوده و نگارنده از آنان مصاحبه نموده، ۵۰ نفر آنها خود در معرض چنین تجربه ای قرار داشتند و از تغییرات درون سازمان مجاهدین سخت متأثر و متألم گردیده بودند و متقابلاً این دانشجویان در مجالسی که روحانیون مبارز در آن سخنرانی می کردند خصوصا در مجالس سخنرانی آیه اللّه مطهری شرکت

می کردند.)»(۱)

هادی خانیکی که خود از اعضای قدیمی سازمان در شیراز بوده و در سال ۵۰ و ۵۱ به زندان افتاده است، در این باره می گوید:

[بعد از جریان تغییر ایدئولوژی] در اینجا آن کاستی ای که در سازمان از قبل هم وجود داشت بیشتر آشکار شد و آن اینکه سازمان به عنوان یک تشکیلات سیاسی، مخفی و انقلابی عهده دار اموری شده بود که می خواست همه اش را خود به تنهایی انجام بدهد. در حالی که انجام این امور توسط یک سازمان مخفی نه امکان پذیر است و نه مطلوب. از جمله اینکه می خواست تمام مسائل فکری را هم خود تدوین و تنظیم کند. اتفاقی که از سال ۱۳۵۴ به بعد به خوبی مشهود است، توجه به این کاستی است... در این شرایط چیزی که ما مجموعا به دنبال آن بودیم این بود

که با افراد صاحب نظر نسبت به مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از

آن طرف هم افراد متفکر و حساس نسبت به این مسئله، خودشان پی گیر بودند. در همان سال های ۵۴ به بعد مجموعه ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، دکتر مفتح، دکتر پیمان و فکر می کنم آقای بازرگان هم بودند، دور هم می نشستند که ببینند چه

باید کرد؟ آنقدر ضربه روی اینها تأثیر گذاشته بود... با این حال و هوا همه به این فکر افتاده

بودند که کاری کنند که به این شبهاتِ [سازمانِ مارکسیست شده] جواب بدهند. از جمله از کانون های فعال مذهبی مثل مساجد فعالی که در تهران بود مثل مسجد جوستان که آقای موسوی خوئینی ها بودند، مسجد جاوید، مسجد جلیلی که آقای مهدوی کنی بودند، مسجد امیرالمؤمنین که آقای موسوی اردبیلی بودند، مسجد قبا که آقای مفتح بودند. مثلاً مسجد جاوید

از آیه اللّه خامنه ای دعوت می کردند که زندگی و سیره ائمه را ارائه می دادند.»(۲)

۱- مقاله علل و شرایط کوتاه مدت بسیج انقلابی/ فرصت ها و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی - نوشته حمیدرضا جلایی پور، روزنامه صبح امروز ۲۰/۱۱/۷۷: ص ۶.

۲- نشریه چشم انداز ایران، ش ۲۵: صص ۵۶ و ۵۷ - ۵۸.

گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها

اشاره

ص:۱۵۱

فصل اول: در سایه حذف و ارعاب

ترور علی میرزا جعفر علّاف

علی میرزا جعفر علاف، برادرش علی اصغر و خواهرش طاهره (فاطمه) - حدودا - در یک مقطع زمانی مشترک به سازمان وصل شدند. طاهره، پس از یک ازدواج ناکام و مسئله ساز با محسن فاضل، به همسری تقی شهرام درآمد؛ علی ترور تشکیلاتی شد و علی اصغر، به قصد گریز از ارعاب سازمان، خود را به ساواک معرفی کرد. پیش از آنکه نحوه ترور علی در اینجا مورد بحث قرار گیرد، انعکاس ترور وی در آثار و اعترافات سازمان و اعضای آن را مرور می کنیم.

نخستین بار در «اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» به تاریخ مهرماه ۱۳۵۷، از ترور میرزاجعفر علاف سخن رفت. در این اطلاعیه، که به صورت جزوه ای کوچک انتشار یافت و برای نخستین بار از عنوانی جدید برای سازمان استفاده شد، پس از نقد اقدام مرکزیت در ترور شریف واقفی، صمدیه لباف و یقینی، از دو ترور دیگر سخن رفته بود ولی نحوه طرح موضوع از نوعی دیگر بود:

... اطلاق «خائن»، «توطئه گر» و «اپورتونیست» را به رفقای شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی نادرست دانسته و آنها را جزء شهدای جنبش انقلابی محسوب می داریم.

لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام های علی میرزاجعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان

اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتا اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند...

اما پیش از آن احمد احمد در اولین بازجویی های خود پس از بازداشت در تاریخ ۶/۲/۵۵ ماجرای اندوهبار علی میرزا جعفرعلاف معروف به پرویز را افشاء کرد:

... این مسئله [اختلاف] روزی روشن شد که ما بالاجبار از ایرج خواستیم راجع به آیه قرآن نداشتن آن اعلامیه برایم صحبت کند و دلیلش را بگوید که ایرج [جمال شریف زاده شیرازی] ضمن شرح کوتاهی راجع به مبارزه و رابطه با مارکسیست نتیجه گرفت که مبارزه بدون قوانین مارکسیستی اصولاً مبارزه ای نخواهد بود و به نتیجه نخواهد رسید و ما هم که از دو سال قبل به این حقیقت رسیده ایم مارکسیست شده و از اسلام کناره گرفته ایم. با شنیدن این حرف ناگهان شوکه شدم. تمام امیدها و آرزوهایم برباد رفت. متوجه شدم که هر چه کرده ام در راه طاغوت بوده نه فی سبیل اللّه و گول خورده ام و این مارهای خوش خط و خال نه من بلکه مردم مسلمان

ایران را به بازی گرفته اند و می گیرند، به همه کس و به همه چیز خیانت می کنند. و در زیر

سرپوش اسلام و مجاهدین، منافقینی کثیف بیش نیستند. درست به خاطرم است که در همان جلسه از یک یک ما خواسته شد که نظر خودمان را بگوییم. من که اصولاً نمی توانستم حرف بزنم، مغزم کار نمی کرد. خسرو [علی اصغر میرزاجعفر علاف] گفت ما هفته آینده جواب می دهیم و پرویز گفت من باید قدری بیشتر مطالعه کنم...

در همین زمان ها بود که یک روز خسرو و پرویز هراسان به خانه ما آمدند گفتند که ما تحت تعقیب هستیم و خلاصه معلوم شد که این دو نفر که قبلاً با خاموشی کار می کرده اند و به وسیله خاموشی لو رفته اند و هر دو خود را کاملاً باخته بودند و در صحبت هایشان رعایت مسائل امنیتی را نمی کردند و گاهی بعضی مسائل را که نباید برای ما می گفتند، گفتند از جمله ضمن

حرف زدن هایشان فهمیدیم این دو نفر با هم فامیل و حتی برادرند و اسم پرویز، علی و اسم خسرو، اصغر و رنگ فروش هستند و ضمنا قرار شد که این دو فعلاً در خانه ما بمانند تا ببینیم

چه می شود. پرویز بعد از چند روزی که در خانه ماند طاقت نیاورد و خیلی ناراحت بود. دلش

می خواست بیرون برود و سازمان اجازه نمی داد. خلاصه دید مخفی شدن کار آسانی نیست و او

نمی تواند مخفی باشد. خیلی صریح گفت که من نمی خواهم مخفی باشم. سازمان گفت چاره ای نداری باید مخفی باشی وقتی ایرج گفت که اگر به خانه ات سری بزنی می گیرند و بیچاره ات می کنند، تکه بزرگ بدنت گوشت خواهد بود، پرویز که خیلی خسته و نگران بود گفت: چکارم دارند هر چه از من بپرسند می گویم. دیگر برای چه مرا می کشند؟ ایرج از این حرف پرویز

استفاده کرد و اولاً به ما سپرد که مواظبش باشیم و نگذاریم به هیچ قیمتی از خانه خارج شود ثانیا با من و فاطمه [فرتوک زاده] و خسرو یک جلسه خصوصی تشکیل داد و گفت شما با توجه به اینکه پرویز نمی تواند زندگی مخفی داشته باشد و می رود و خودش را معرفی می کند و بعد

هم در ماشین کمیته می نشیند و یک یک شما و من و حبیب و خیلی از بچه ها را که می شناسد معرفی [می کند]و نشان می دهد، شما هر کدام نظرتان را درباره پرویز بگویید و مشخص کنید که پرویز را چکار کنیم. جلسه بعد من پیشنهاد کردم پرویز را به خارج از ایران یا به یک شهرستان

ایران بفرستید که در این صورت گمنام زندگی کند و گفتم که پرویز و خسرو حدود چهارصد هزار تومان چک با خودشان آورده اند. مقداری از پول ها را به او بدهید سرمایه کند و در

گوشه ای زندگی کند. ایرج شروع کرد به رد کردن پیشنهاد من که بالاخره پرویز به خاطر بچه هایش هم شده به تهران می آید و برای سرزدن به آنها مراجعه می کند و مأمورین هم او را دستگیر می کنند و باز هم همان خواهد شد که ما می گوییم. بعد از مدتی گفتگو نظر فاطمه و

خسرو را با نظر خودش که موافق کشتن پرویز بود موافق کرد؛ ولی من به هیچ وجه زیر بار کشتن پرویز نرفتم و روی حرف خودم که باید او را به خارج بفرستید و یا سرمایه ای به او بدهید به یکی از شهرستان های ایران برود و مقیم شود باقی ماندم و مرتبا با فاطمه و خسرو بحث می کردیم و سعی می کردم آنها را متقاعد کنم که کشتن پرویز درست نیست و چون خسرو برادر بزرگ پرویز بود دلش نمی خواست که برادرش کشته شود و از طرفی دیگر خودش را هم خیلی دوست می داشت و فکر می کرد که اگر پرویز دستگیر شود توی ماشین کمیته می نشیند و او را هم نشان خواهد داد. خلاصه مردد بود ولی رأیش همان بود که داده بود. پس از حدود یکی دو هفته

که همین طور با بحث و گفتگو برگزار می شد و من هم جواب رد به سازمان راجع به همکاری با

آنها داده بودم... ایرج در اولین فرصت کلاس ما را به هم زد و خسرو را از ما جدا کرد. خسرو

یک اتاق تکی گرفت و رفت و کلاسش هم از ما جدا شد و تنها من و فاطمه ماندیم و یکی دو روز بعد هم پرویز را آورد در خانه ... مدت پانزده الی شانزده روز پرویز در خانه ما بود و روزها فاطمه می رفت کلاسش و قرارهایش را اجرا می کرد. من و پرویز و بچه ام که یک سال و نیم بیشتر نداشت در خانه می ماندیم. یک روز ایرج به اتفاق خسرو به منزل ما آمدند. ایرج یک

پاسپورت که عکس پرویز رویش بود آورد و گفت این گذرنامه پرویز، و پرویز را بزودی به خارج می فرستیم. چند روز بعد با هم به اتفاق خسرو آمدند ساعت حدود هشت شب که ایرج گفت از پرویز خداحافظی کنید که می خواهد به خارج برود و ما هم از او خداحافظی کردیم. هر

سه با هم رفتند و روز بعد وقتی ایرج را دیدم و راجع به رفتن پرویز از او سؤال کردیم گفت

پاسپورتش بسیار عالی جعل شده بود و خیلی راحت از مرز گذشت و ما خیلی خوشحال شدیم

ص:۱۵۵

که پرویز راحت شد. یک هفته بعد من در بین روزنامه ها و مدارک خودمان پاسپورت پرویز را پیدا کردم و آن وقت فهمیدم که پرویز را کشته اند. وقتی پاسپورت را به ایرج نشان دادم رنگ از رویش پرید و گفت البته با عصبانیت، که من چه می دانم من فقط می دانم که از مرز گذشت و به خارج رفت.

علی میرزا جعفر علاف در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی، تحصیل را رها کرد و به شاگردی مغازه پرداخت. به تشویق و همراه با برادرش علی اصغر به تدریج در مجالس مذهبی شرکت می کرد و از این طریق به حسینیه ارشاد هم برای استماع سخنرانی ها و

درس های دکتر علی شریعتی راه یافت. علاوه بر این به مطالعه کتب مهندس بازرگان و آیه اللّه مطهری نیز علاقه پیدا کرد. هم زمان به تحصیل خود تا نزدیک دیپلم متوسطه ادامه داد. از طریق برادرش با محسن فاضل عضو سازمان مجاهدین خلق آشنا شد و در جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه او حضور یافت.

از سال ۱۳۵۲ ارتباط منظم علی میرزاجعفر علاف با مجاهدین خلق شروع شد. از همان نخست، وی درگیر یک بحران خانوادگی شد. در یک سند، که به خط محمد طاهررحیمی نوشته شده و احتمالاً از اسناد درونی سازمان است، توضیح کلی مسئله بدین صورت بیان شده است:

بحث کلی که در سازمان داشتیم، بیشتر طلاق دادن زن علی جعفری [میرزا جعفر علاف] بود، بدین [...(۱)] یکی از مجاهدین یک ساکی به علی می دهد که در منزلش بگذارد. علی چون می خواسته زنش نفهمد، آن را پشت کمد قایم می کند ولی زن علی که یک فرد روشنفکری(۲) می باشد ساک را پیدا کرده و مشاهده می کند که شناسنامه یکی از اقوامش در داخل ساک می باشد (قوم وی متواری است). موضوع را به شوهرش اطلاع می دهد و می گوید که کیف، محتوی نشریات مجاهدین می باشد. سازمان به علی پیشنهاد می کند که زنش را نیز وارد گروه بنماید؛ و در نتیجه علی مدتی روی زنش کار می کند و بعد متوجه می شود که به درد بخور نیست؛ و با صلاحدید سازمان تصمیم را بر این می گیرد که زنش را طلاق بدهد. و این موضوع حدود شش ماه به طول کشید و در جلسات سازمان مطرح شد؛ و سازمان به علی گفته بود که «ماشین بی. ام. و بخر و خودت را دخترباز معرفی بکن» و [به او تکلیف کرد که] در خیابان دختر سوار کرده و آن را به نزدیک منزل فامیل های زنش یا خانه خودش ببرد و چنین وانمود بکند که

۱- ناخوانا.

۲- این تعبیر با فرهنگ و دیدگاه سازمان معنای خاصی می داد که با اصطلاح معروف آن فرق دارد.

بـا زنان دیگری ارتباط دارد و در نتیجه همسـرش از او طلاق بگیرد. تا اینکه همسـرش دعوا کرده و زن قهر می کنـد و به منزل پـدرش می رود و این جریان همین طور تکرار می شود تا اینکه هم زمان با دسـتگیری [مهـدی]غیوران، علی به اتفاق برادرش مخفی می شود.

کـارگردانِ ترفنـد جـدایی علی از زنش، گویـا بهرام آرام بـوده است. منیژه اشـرف زاده کرمـانی، یعنی مجری طرح مـوردنظر، تفصیل موضوع را بیان نموده است. اجمال ماجرا بدین قرار بود که در اواخر

زمستان سال ۵۳ بهرام آرام قراری را به منیژه می دهد و اظهار می دارد که فرد مزبور یک مرد با عینک و لباس مرتب و شـیک است که احتیاج به دختری دارد که او را در تردّدش به مناطق خاصی از شهر

همراهی کند. وقتی منیژه به سرقرار می رود، درباره نحوه پوشش خود استفسار می کند:

من از او پرسیدم که چه لباسی باید بپوشم و آیا باید آرایش کنم یا نه؟ و او گفت که او قصد ندارد

من را به عنوان دختری که می خواهد با او ازدواج کند معرفی کند؛ بنابراین اگر لباسم جلف هم باشد، اشکالی ندارد.

بعـد از دو سه قرار ملاقـات، که گویـا منیژه هم صـراحتا در جریان علت آن نبوده، به بهرام آرام اظهار می دارد که حـدس زده این فرد قصـد جـدایی از همسـرش را دارد و به همین جهت از او خواسـته که بـا هم در مسـیر عبور اقوام خانمش قرار بگیرنـد. بهرام تأیید می کند و منیژه نیز به علی می گوید که از قصد وی آگاه است:

بعد من به او گفتم که می دانم که او می خواهد از همسرش جدا شود و او [باید] اطلاعاتی راجع به همسرش به من بدهد. و او به من گفت که همسرش از یک خانواده متعصب و مذهبی بوده است (و در ضمن اضافه کنم که خود این فرد نیز مذهبی بود) و اضافه کرد که همسـرش زن زیبایی است و به زیبایی خود نیز توجه دارد و در ضمن گفت که همسرش باهوش بوده و حاضر به جدا شدن از او نیز نمی باشد و در ضمن گویا متوجه فعالیت های او نیز شده است.

... من چنـد بـار نیز با ماشـین به همراه او در خیابان ها می گشـتم تا اقوام او ما را ببیننـد. او یک بار یک ماشـین بنز مـدل بالای سفید رنگ و یک بار نیز از یک ماشین آریا[ی] نسبتا قدیمی استفاده

کرده بود.

احمد احمد، هم تیمی علی می گوید:

دوسـتان و آشـنایان و همسایگان چندین مرتبه او را با آن دختر دیده و خبرش را به همسر پرویز رساندند. [کار] به جایی رسید که سازمان دسـتور داد که پرویز با آن دختر به یک سـفر شـمال برونـد. عکسـی هم از آنها تهیه می کنند و در جیب پرویز می گذارند تا همسرش ببیند. کانون

خانواده اش این طوری از هم پاشید که تازه اول بدبختی اش بود. پرویز که وضع مالی خوبی داشت و در خیابان ۱۵ خرداد فعلی مغازه رنگ فروشی داشت، ثروت و خانه و اتومبیل و اعتبار خودش را هم فدای سازمان کرد، اما آن نامردها آخرش او را کشتند.(۱)

اینکه در خانه چه می گذشته و بر زندگی این خانواده چه تغییراتی حاکم شده بود، در اظهارات خانم بهجت خارکن همسر سابق علی منعکس است. او که در بهار و تابستان ۵۹، در جریان محاکمه تقی

شهرام در دادگاه انقلاب اسلامی، یکی از شاکیان بود، در بخشی از سخنان خود اظهار داشت:

... اشک می ریختم و التماس می کردم و می گفتم: علی! اگر مرا نمی خواهی، به خاطر فرزندانت این چنین نکن، بگذار من برای بچه هایم مادر باشم. و او گفت: «نه! تو باید از من جدا شوی.»

خدا می داند چه شب هایی را تا به نیمه شب، در پشت در، اشک می ریختم تا علی بیاید. وقتی می آمد - با چه وضعی - دکمه های پیراهن باز [بود] بدنش بوی شدید سیگار می داد و سوت زنان وارد منزل می شد...

خلاصه چند ماهی به این ترتیب گذشت و چند باری او را، که یک زن بی حجاب در ماشینش سوار کرده بود، [دیدند] و ناگفته نماند به خاطر رل بازی کردن بیشتر، تقی شهرام دستور داده بود که او یک ب.ام.و بخرد. و می آمدند به من می گفتند که چه دیده اند. شما خود تصور کنید چه

حالی می شدم. تنها اشک ریختن بود که مرا تسلی می داد. و وقتی علی می آمد، به او التماس می کردم و می گفتم: این چه کارهایی است که می کنی؟ آیا آن زنی که آن طور خود را ساخته و

در کنار تو می نشیند، می آید و بچه های تو را نگه می دارد؟ و او با فریاد می گفت: تو برو! من خود بچه هایم را نگه می دارم...(۲)

حسین روحانی پس از انقلاب در یک مصاحبه تلویزیونی ضمن ذکر ترورهای داخل سازمان، درباره علی گفت:

۱- گفت و گوها: احمد احمد. از مجموعه مطالب گذشته برای خوانندگان روشن شده است که امکانات و تدارکات مردمی، که صرفا با انگیزه مذهبی - سیاسی در اختیار عناصر سازمان قرار می گرفت، با چه مشکلات و مخاطراتی تهیه می شد. چنانکه ملاحظه شد، سلسله امکانات و اتومبیل های متعدد و وقت و نیروی بسیاری توسط سازمان به کار گرفته شد تا نزد آشنایان فردی وانمود کنند که او یک مبارز سیاسی نیست؛ و بدین وسیله خانواده ای را متلاشی سازند. در آخر هم، چنانکه معلوم است، فردی را که با این امکانات و تمهیدات به سازمان آورده اند، به صرف برداشت های یک جانبه مسئولان تشکیلات ترور می کنند و - برخلاف واقع - شایع می سازند که قصد داشته به سازمان خیانت کند.

۲- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان، ص ۱۹۹.

مورد دیگر فردی به نام میرزا جعفر علاف بود که او را تحت عنوان پلیس بودن ترور کردند.(۱)

روحانی در یادداشت های خود در این باره چنین نوشت:

دومین ترور داخلی - که احتمالاً ـ اواخر سال ۵۳ صورت گرفت - ترور فردی به نام علی میرزا جعفر علاف، با اسم مستعار پرویز و از اعضای سازمان بود. وی که خواهر و برادرش در سازمان فعالیت می کردند، از سوی سازمان مورد شک پلیسی قرار می گیرد و به همین دلیل او را ترور می کنند.(۲)

جزئیات بیشتری، نسبت به آنچه در ابتدا اشاره کردیم، درباره نحوه ترور علی میرزا جعفر علاف در دست نیست؛ فقط مسلم است که ترور مزبور در دوران مرکزیت تقی شهرام، بهرام آرام، حسین

سیاه کلاه و جواد قائدی صورت گرفته و عامل مستقیم ترور جمال شریف زاده شیرازی بوده است که علی و برادرش علی اصغر (با نام های مستعار «پرویز» و «خسرو») و نیز احمد احمد، در آن زمان تحت مسئولیت وی قرار داشته اند.(۳) و احتمالاً وی را در تبریز(۴) و یا در مرز شمال غرب کشور به قتل رسانده اند.

فاطمه (طاهره) خواهر علی، در زمان ترور، همسر تقی شهرام بوده و احتمالاً ـ از این عمل مطلع بوده است. اصغر هم پس از مدتی که از غیبت برادرش می گذرد، نسبت به ادامه فعالیت در سازمان مردد می شود، همه ارتباطات خود را قطع کرده، می گریزد و در تاریخ اول اسفند ۱۳۵۶ خود را به ساواک کرمانشاه تسلیم می کند.(۵)

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۲.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۳۱.

۳- خلاصه پرونده ها...: احمد، احمد - شریف زاده، جمال - میرزا جعفر علاف، علی اصغر.

۴- حسین روحانی در بازجویی مورخ ۱۳/۱۲/۶۰ دادستانی انقلاب، ص ۴، نوشته است که ترور میرزا جعفر علاف در تبریز انجام شده بود. احمدعلی روحانی هم در اعترافات خود شهر تبریز را به عنوان محل ترور مزبور ذکر می کند.

۵- خلاصه پرونده ها...: میرزاجعفر علاف، علی اصغر.

کنترل و تصفیه دو کادر خارج

اشاره

در اواخر پاییز ۱۳۵۴ حسین احمدی روحانی و محمد یقینی، به تصمیم مرکزیت، به ایران آمدند تا مستقیما تحت کنترل بیشتری قرار گیرند. علت احضار این دو، نامشخص بودن مواضع آنها در ارتباط با رهبری سازمان و روند تثبیت مارکسیسم بود. حسین روحانی متولد ۱۳۲۰، بازمانده نسل اول سازمان و

عضو مرکزیت در سال ۱۳۴۸، که تا پیش از اعزام سپاسی آشتیانی به خارج از کشور عملاً رهبری ارگان خارج از کشور را به عهده داشت، نزد مرکزیت مارکسیست - از قبل - به «شیخ حسین» معروف بود؛ و غرض از اعزام سپاسی، علاوه بر منکوب کردن خود او که در رأس جریانی بود که تقی شهرام نام «اپورتونیسم چپ سلطه طلب» بدان داد(۱) خرد کردن شیخوخیت روحانی نیز بود.(۲) خود روحانی بعدها در سال ۱۳۶۲ در این باره چنین نوشت:

رهبری داخل کشور در مورد من نیز نگرانی هایی داشت، از همین رو برای جلوگیری از هرگونه پیش آمد غیرمنتظره کوشید تا مرا به داخل بکشاند تا هم امکان فعالیت گسترده و تماس با این و آن برای من باقی نماند و هم در صورت بروز مشکلاتی در این زمینه، بتواند همان برنامه شریف

واقفی و صمدیه لباف را در مورد من نیز به اجرا بگذارد، اما آنها وقتی با من روبرو شدند که

ایدئولوژی مارکسیسم را پذیرا شده بودم و از این جهت آنها را آسوده خاطر ساخته بود.(۳)

حضور روحانی و یقینی در داخل

روحانی در جریان تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومت و تردیدی، مارکسیست شد ولی روحیات و پشتوانه سوابق طولانی حضورش در سازمان، او را خطری بالقوه در ذهن مرکزیت کرده بود. از این رو با بودن در ایران، قابل کنترل بود و از صحنه میدان هایی که امکان مانور در آنها داشت، دور می ماند. ضمنا در «نگارش» و «قدرت قلم» نیز رقیبی ناخوشایند برای تقی شهرام - که می خواست یکه تاز میدان تألیف و تدوین و تئوری باقی باشد - به شمار می رفت.(۴)

حسین احمدی روحانی نحوه برخورد مرکزیت سازمان با وی پس از حضور در داخل کشور را چنین

۱- یادداشت های پراکنده وحید افراخته. خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا - احمدی روحانی، حسین.

۲- یادداشت های وحید افراخته.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۵.

۴- همان، اوراق بازجویی حسین روحانی ۱۳/۲/۶۰.

نوشته است:

... آنها [= مرکزیت] نمی توانستند در برابر انتقادات من به برخوردها و عملکردهایشان بی تفاوت بمانند و سعی کردند مرا به هر ترتیب که شده در انزوا قرار دهند و در همین رابطه مرا به کارِ کارگری فرستاده و در یک حوزه عادی تشکیلات سازماندهی کردند و همین وضع را تا مدت ها ادامه دادند.(۱)

محمد یقینی اعزامی به خارج از کشور بود که در آخر تابستان ۱۳۵۰ به اتفاق محسن نجات حسینی در فرودگاه بیروت به اتهام حمل سلاح دستگیر شد و در دادگاه به یک سال زندان محکوم گردید. پس از طی دوران محکومیتش، در بخش خاورمیانه سازمان - فعال ترین قسمت ارگان خارج از کشور - مشغول به

فعالیت شد. بعد از زمستان ۵۳، که ترکیب مرکزیت و اعضای خارج از کشور با ورود علیرضا سپاسی آشتیانی و دیگران تغییراتی پیدا کرد، محمد یقینی به عنوان رابط بخش خاورمیانه و دانشجویان سمپات سازمان در اروپا فعالیت می کرد. در جریان اختلافات ایدئولوژیک اعضا و کادرهای خارج از کشور، چند بار با مسئولان (عمدتا سپاسی و محسن فاضل) مذاکره کرد که نتیجه ای نگرفت. سرانجام به پیشنهاد سپاسی آشتیانی و تأیید مرکزیت داخل کشور، قرار شد به ایران عزیمت کند و با مرکزیت داخل مرتبط باشد. در آن زمان، مجتبی طالقانی مسئول یقینی بود که بین بیروت و عدن رفت و آمد داشت.(۲)

یقینی، پس از ورود به ایران، از همان نخست و در جریان روابط جدید تشکیلاتی اش، در مورد جزئیات مربوط به ترورهای داخلی سازمان و سیر تغییر ایدئولوژی، «مسئله دار» شد و پیوسته با مسئول و دیگر هم تیمی هایش بحث داشت. به طور خلاصه، «با تحولات و تغییرات سازمان هماهنگ و همراه نشده بود».(۳)

در زمانی که وی در ایران بود، مدت کوتاهی به کارگری در یک کارگاه فرستاده شد ولی پس از مدت کوتاهی با عنوان کردن ناراحتی های جسمی اش، کار را رها می کند و خواستار اعزام مجدد به خارج از کشور می شود.

اتفاق عمده ای که مبنای طرح تصفیه و ترور وی بوده است، به سفر یکی از کادرهای مذهبی سازمان

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۵.

۲- خلاصه پرونده ها...: یقینی، محمد - علایی طالقانی، مجتبی. پرونده احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

۳- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

در خارج از کشور مربوط می شود. جواد قائدی جریان این سفر و نحوه ارتباط آن با یقینی را چنین توضیح می دهد:

... یکی از سمپات های ایرانی در خارج از کشور، که تغییرات ایدئولوژیک سازمان را مورد انتقاد قرار می داد، به تقاضای داخل و با طرح اینکه برخورد با چنین آدم هایی تنها در داخل

کشور امکان پذیر است، به ایران آمد.(۱) اما پس از مدتی و قبل از برخوردهای همه جانبه، بدون اطلاع سازمان، مجددا به خارج برگشته و علی رغم اینکه او اصولاً ـ هیچ گاه عضو سازمان محسوب نمی شد و افراد دیگری از اعضا یا عناصر فعال سازمان با وی همراه نبودند، طی اعلامیه ای به نام عده ای از اعضا[ی] سازمان مجاهدین خلق ایران که در اروپا منتشر شد، در برابر «بیانیه اعلام مواضع...» موضع گرفت. در این اعلامیه - از مرکزیت خواسته شده بود که

امکانات سازمان را بدانان بسپارد...

با توجه به کارایی ها و توانایی های وی، ما معتقد بودیم که وی نمی توانسته است به تنهایی ترتیب مسافرت خود به خارج را بدهد، و از آنجا که وی با محمد یقینی ارتباط داشت، ما مطمئن بودیم که اصرار یقینی برای رفتن به خارج، علاوه بر عدم کشش و توانایی برای فعالیت در داخل - در شرایط سخت سال ۵۵ - از جمله پیوستن به فرد مزبور و عَلَم کردن یک جریان انشعابی نیز هست.(۲)

ترور محمد یقینی

در تابستان سال ۱۳۵۵، مرکزیت سازمان متشکل از شهرام، آرام و سیاه کلاه به دلایل زیر یقینی را به ترور محکوم کرد:

انفعال در مبارزه، کوشش برای تجزیه سازمان و به راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان در خارج از کشور، کمک وی به خروج «مصباح» از کشور به رغم اطلاع وی از مخالفت سازمان با این امر و... دلایل این محکومیت بودند.(۳)

۱- به نوشته نجات حسینی، این فرد نامش مصباح بود و همراه با حسین روحانی به ایران آمد. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس چ دوم: ص ۴۲۶. با توجه به قرائن و معرفی وی به عنوان رابط سازمان در لندن، به نظر می رسد که مصباح نام مستعار رضا رئیس طوسی بوده است.

۲- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

۳- همان. روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۸۲ - ۸۴. پرونده احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

قائدی که از آبان ۵۵ عضو مرکزیت شد و در زمان این مرکزیت جدید پس از بهرام آرام، طرح ترور یقینی عملی گردید، ادعا می کند که در ابتدا با ترور محمد یقینی مخالف بوده است و گویا بعدها در این مورد، از خود انتقاد کرده است. قاسم عابدینی در این باره می نویسد:

مثلاً احمد [= جواد قائدی] در جریان اعدام محمد یقینی قرار داشت و در مرکزیت سازمان بود (پاییز ۵۵). ولی در انتقاد از خودش، مسئله را به نحو نادرستی توجیه می کرد و به این صورت

مطرح می کرد که از جانب تقی شهرام - به نوعی - مورد فشار قرار گرفته؛ تو گویی که خودش در

آن موقع نمی توانست زیر بار این فشار نرود... به هر حال، در نهایت امر، مسئولیت کلیه اعمالی

که در آن دوره صورت گرفته بود، بر عهده وی قرار گرفت.(۱)

در این خصوص، توضیح اولیه و مجمل قائدی چنین بوده است:

در تابستان ۵۵ ... پس از اینکه در این مورد تصمیم گرفته شد، در بارِ اول به دلیل مخالفت من،

قضیه - فعلاً - منتفی شده و قرار شد که دوباره بررسی شود. در جلسه ای که به این منظور تشکیل

شد و با جوّی که به وجود آمد، من نیز موافقت کردم و ترور وی در «خانه تکنیکی» عملی شد.(۲)

وی در جای دیگری بیشتر شرح می دهد که چگونه ابتدای این کار مخالفت و بار دیگر موافقت نموده است:

ابتدائا [در اواسط مرداد ۵۵] این مسئله مورد تأیید [همه] قرار گرفت؛ اما من بعدا صحت این تصمیم را مورد تردید قرار دادم و مطرح نمودم که علی رغم دلایل ذکر شده، ترور یقینی صحیح

نبوده و بهتر است ما به او اجازه بدهیم که به خارج برود و انشعاب او و... مسئله مهمی نیست. با مخالفت من با این مسئله، تصمیمی که قبلاً گرفته شده بود، لغو شد و قرار شد در یک نشست مرکزیت، این مسئله مجددا مورد بررسی قرار گرفته و درباره آن تصمیم گیری شود.

در همین زمان، من برخوردهای گذشته سازمان با علی اکبر نبوی نوری را - که منجر به جدا شدن او از سازمان و تشکیل گروه «فریاد خلق» شده بود - نیز مورد انتقاد قرار دادم. در جلسه ای که به منظور تصمیم گیری در مورد محمد یقینی تشکیل شده بود، من در رابطه با تردید در مورد ترور

یقینی، انتقاداتی که درباره برخورد با نبوی مطرح کرده بودم و چند مسئله دیگر، به شدت مورد

انتقاد قرار گرفتم، و در چنین جوّ انتقادی، تأیید من نیز برای ترور یقینی جلب شده و پس از مدتی، این عمل به وسیله [حسین]

سیاه کلاه - که در بخش تکنیکی کار می کرد - و در خانه

ص:۱۶۴

۱- پرونده محمدجواد قائدی: ص ۴۲؛ تک نویسی قاسم عابدینی.

۲- پرونده محمدجواد قائدی: ص ۳۲.

تکنیکی انجام شد.(۱)

طرح این موضوع که یقینی در «خانه تکنیکی» ترور شده است توضیح بیشتر درباره این محل را ایجاب می کند.

پس از دستگیری افراخته، حسین سیاه کلاه که معاون وی بود و خودش رأسا در قتل و آتش زدن جسد شریف واقفی شرکت داشته است، جای وحید را در تشکیلات پر می کند، از نیمه دوم سال ۵۴ وارد مرکزیت شده و هم زمان با مسئولیت یک تیم نظامی، مسئولیت «شاخه تکنیکی» را نیز به عهده می گیرد.(۲) در اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵، محمدقاسم عبداللّه زاده (معروف به مصطفی) به جمع «شاخه تکنیکی» می پیوندد و کمک فراوانی به آن می کند و عملاً ـ معاون سیاه کلاه در این شاخه می شود. این جمع، خانه کوچکی را با یک اتاق و یک آب انبار در خارج از محدوده و در خیابان خاوران خریداری

کرده مدت زیادی (با محمل و پوشش تراشکاری و کاسبی در خانه) کارها را در آنجا متمرکز می نمایند.

قاسم عابدینی، که خود مدتی عضو این جمع و ساکن خانه مزبور بوده، می نویسد:

آب انبار مربوطه را سیمان کاری کرده و آن را صداگیری نموده بودند و بر روی درب ورودی آن، دستگاه تراشِ کوچکی قرار داده شده بود که امنیت آن را تضمین می کرد. در این آب انبار

حتی گلوله هایی که ساخته می شد، مورد آزمایش قرار می گرفت. دستگاه [تولید کننده]اسیدپیکریک، که به طور اتوماتیک کار می کرد [و ساخت آن از ابتکارات عبداللّه زاده بود]، می توانست در ۲۴ ساعت، ۱۲ کیلو اسید تولید کند؛ و این کارها - تماما - در این خانه انجام

می گرفت.(۳)

مسئولیت کشتن یقینی به حسین سیاه کلاه سپرده می شود و قاسم عبداللّه زاده (مصطفی) نیز در این جریان نقش معاون وی را داشته است. عبداللّه زاده که در نیمه دوم سال ۵۵ به مرکزیت راه یافته، مورد حمایت شدید تقی شهرام قرار گرفت. به تعبیر عابدینی، یکی از شگردهای شهرام در بالا کشیدن افراد یا «ارتقای تشکیلاتی» شرکت در چنین تصفیه هایی بوده است.(۴) نحوه ترور یقینی، به نقل از قاسم عابدینی، چنین است:

۱- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۹.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۱-۲.

۳- همان: ص ۷.

۴- همان: صص ۵۹ و ۶۵ - ۶۶.

یـک روز از روزهای پاییز (شایـد اواخر مهر و اوایل آبان)(۱) [۱۳۵۵] او را به خانه تکنیکی (واقع در خارج محـدوده خاوران) می برند و به بهانه جعل پاسپورت، او را مشغول می نمایند و کاظم (حسین سیاه کلاه) با شلیک یک گلوله در مغز او، وی را به شهادت می رساند. کاظم می گفت: «او

گویا از ماجرا بو برده بود. دو بار وارد اتاق شدم و بالای سرش رفتم ولی او سرش را بلند کرد،

تا بالاخره سومین بار که رفتم، کارِ او را تمام کردم!».

سپس کاظم با کمک مصطفی (محمدقاسم عبداللّه زاده) این جسد را به بیرون شهر برده و روی آن «ناپالم» ریخته و آتش می زنند، و در جایی از بیابان های اطراف جاده خاوران به خاک می سپارند.

گویـا دربـاره همیـن شـهید بـوده است کـه وقـتی - تلفنی - از خـارج بـا تقی شـهرام صـحبت می شـود و می گوینـد که کـار «حسین»(۲) به کجا کشید، شهرام در جواب می گوید: «در ایران سازماندهی شد!» وقتی می گویند که اطلاعات زیادی داشت، او بی شرمانه می گوید: «جایی سازماندهی اش کردیم

که اطلاعاتش درز نکند!»(۳)

حسین روحانی نیز می گوید:

ترور توسط فردی به نام سیاه کلاه (کاظم) و در خانه ای که محمد یقینی را برای جعل پاسپورت به آنجا برده بودند و در حین جعل پاسپورت صورت می گیرد.(۴)

ماجرای سرگرد محبی

علی محبّی متولـد ۱۳۱۹ در زنجـان، در سال ۱۳۳۹ وارد دانشـکده افسـری شد. سـرگرد علی محبّی، فرمانده خدمات که ضمنا فرمانـده شـبکه مخـابرات پادگان شاهپور (سلماس در آذربایجان غربی) هم بود، در تاریـخ پنجشـنبه ۴/۱۰/۵۴ بـا یک خودرو ارتشی، از پادگان خارج شد؛ در حالی که فهرست زیر، از آمار موجودیِ پادگان همراه وی به طور مخفیانه خارج شده بود: ده قبضه کلت ارتشـی «کبرا» و یـک قبضه کلت «لامـا»، که به صورت امـانی نزد وی بوده، ۲۶۰ تیر فشـنگ و ۱۲۰ پوکه کلت، به علاوه ۱۰۰ فشنگ لاما،

۱- بـا توجه به اعترافـات قائـدی مبنی بر مشـارکت در تصویب طرح ترور، تاریـخ مزبور صـحیح به نظر نمی رسـد. زیرا پس از کشته شدن آرام در ۲۵ آبان ۵۵، قائدی به عضویت مرکزیت درآمد.

۲- نام مستعار یقینی، که در سازمان به «حسین سبیل» نیز معروف بوده است. خلاصه پرونده ها...: یقینی، محمد.

۳- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۸۳ - ۸۴.

۴- اعترافات حسین روحانی مورخ ۱۲/۱۲/۶۰: ص ۱۳.

یک دستگاه بی سیم، پرونده های مخابراتی، دستور کار مخابراتی نیروی زمینی شاهنشاهی و لشکر، و

کلیدهای ماشین رمز.

مأموران در تهران به خانه وی ریخته، زن و دو فرزند کوچکش را دستگیر کرده به ضدّ اطلاعات پادگان جمشیدیه منتقل کردند. بعد از ۴ روز بچه ها را، به عنوان گروگان، نگاه داشته همسر محبّی را با هواپیمای نظامی به تبریز بردند.

«منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری)(۱) بازجوی سرشناس کمیته مشترک نیز از تهران، برای بازجویی همسر و دوستان و نزدیکان محبّی، به تبریز رفت. نزدیک به ۲-۳ ماه همسر وی را در زندان نگاه داشتند؛ و خواهرش را نیز ۱۶ روز بازداشت کردند. عکس های سرگرد محبّی، در تیراژ وسیع، در گوشه و کنار کشور، در اختیار مأموران و پلیس امنیتی و دیگر نیروهای رژیم قرار گرفت و برای معرفی یا تحویل او جایزه ۱۰۰ هزار تومانی تعیین کردند.

از سوی دیگر، رژیم جهت زهرچشم گرفتن از پرسنل نظامی عده زیادی از پرسنل مذهبی ارتش را

زیر فشار و تحت کنترل شدید قرار داد.

اسناد ضداطلاعات ارتش شاه حاکی است که وی «دارای تعصب شدید مذهبی بوده»، «قوانین جاری کشور را مغایر احکام دین اسلام» دانسته و «از طرفداران جدّی خمینی بوده و از فعالیت های وی به نیکی یاد می کرده... و به عضویت سازمان درآمده بود.»(۲)

بعد از آنکه در تاریخ ۳/۱۲/۵۴ مطبوعات اعلام کردند که وی در یک درگیری مسلحانه در تهران مجروح و سپس در حال انتقال به بیمارستان جان سپرد، مرگ سرگرد محبّی، در هاله ای از ابهام قرار داشت و حتی کادرها و مسئولان سازمان مجاهدین خلق نیز در این خصوص اطلاعات قابل توجهی نداشته و ارائه ندادند. درباره نحوه پیوستن محبّی، به سازمان، این نکته مسلم است که وی در آن هنگام از مواضع جدید ایدئولوژیک مجاهدین خلق بی اطلاع بوده است.(۳) تصور او از سازمان مبتنی بر آگاهی و

۱- دو نفر در ساواک به اسم مستعار «منوچهری» نامیده می شدند: «هوشنگ ازغندی»، سربازجوی اوین در سال ۵۰ و مسئول بازجویی از مجاهدین خلق، و دیگری «منوچهر وظیفه خواه» که از سال ۱۳۵۲ در کمیته مشترک مستقر بود و به قساوت و جلّادی شهرت داشت. فرد اخیر، در اوایل سال های دهه ۱۳۶۰، در لندن خودکشی کرد.

۲- کارنامه مجاهد شهید...: صص ۱۹- ۲۸.

۳- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۴۲.

شناخت از منسوب نزدیکش سعید محسن بوده؛ و با انگیزه مذهبی به آن پیوسته بود.

پس از پیوستن محبّی به سازمان، بهرام آرام مسئول نظامی تشکیلات، عبداللّه زرین کفش را به عنوان مسئول و رابط او تعیین کرد. زرین کفش می گوید:

... من او را در خانه ای که در کوچه های میدان شوش داشتم، نگه داشته بودم و حتی ماهی یک بار هم شده به آنجا می رفتم. تمام مدتی که پیش من بود، مدام نماز می خواند و ناراحت بود و گریه می کرد.(۱)

قاسم عابدینی، از دیگر کادرهای سازمان، معتقد است که ناراحتی روحی محبّی ناشی از آگاهی اش نسبت به مارکسیست شدن سازمان بوده است. نکته ای که در اظهارات عابدینی جلب توجه می کند، توجیهی است که وی درباره آگاه نکردن محبّی از مواضع سازمان بیان می کند:

وی در آن دوره تحت فشار روحی زیادی بوده است و وقتی فهمید که سازمان مذهبی نیست برایش بسیار ناراحت کننده بود... در جریان نبودن وی نسبت به مواضع سازمان آگاهانه بوده است، زیرا از این نمونه ها وجود داشته و علتش هم این بود که وی اگر در جریان قرار می گرفت، این احتمال وجود داشت که اولاً چنان کاری نکند، و ثانیاً اگر هم کرد، به سازمان وصل نشود.

پس با توجه به اینکه مدت زیادی از انتشار «بیانیه» می گذشت و احتمال داشت که وی متوجه شود، به احتمال قوی او را در جریان قرار نداده اند و سریعاً هم اقدام کرده اند که گند قضیه بالا نیاید! وی در حدود اوایل دی ماه ۵۴ مخفی شد، در حالی که «بیانیه» حدود سه ماه پیش [از آن] منتشر شده بود.(۲)

به عبارت دیگر، سازمان با فریب محبّی، او را تشویق به ربودن سلاح ها و سپس فرار کرد. برای سازمان سلاح های ربوده شده بیشتر اهمیت داشته است تا سرنوشت محبّی. درباره ناراحتی روحی وی، زرین کفش توجیهی دیگر دارد:

دلیل ناراحتی اش این بود که از بیرون با خانه تماس می گرفت و گویا ساواک گفته بود که خانواده اش حرف هایی به او بزنند و روحیه اش را خراب کنند. دختری داشت به نام «نسیم» [۸ ساله] که خیلی نگران او بود و می ترسید که نکند دخترش را بگیرند و مورد تجاوز قرار دهند یا به وی بی احترامی کنند. آدم فوق العاده حساسی بود.

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۴۲ -۴۳. روشن است که به دلیل انتشار مخفی بیانیه، در آن مدت هنوز این بیانیه به دست محبی نرسیده بود و مرتبطان سازمانی وی هم از این کار خودداری کرده بودند.

این را عرض کنم که این کارها را مخفی از تشکیلات انجام می داد، یعنی ما خبر نداشتیم که با

خانه اش تماس می گیرد. بخصوص برای اینکه محل لو نرود به او گفته بودیم که تماس نگیرد ولی او تاب نیاورده بود.

یکی دو هفته بود که عکس های مختلفش را - نیم رخ، تمام رخ، با سبیل و بدون سبیل، با ریش و

بدون ریش، با کلاه گیس - در روزنامه ها منتشر کرده بودند و به طور نامرئی در تهران حکومت

نظامی بود. تا اینکه خبرش را آوردند که در یک حمام، بالاتر از چهارراه مولوی - سمت راست

- توی یک کوچه جسدش را پیدا کرده اند. تحلیلی که ما شنیدیم این بود که گویا کشفش کرده بودند و او هم که اسلحه را همیشه همراه خودش می برد، بعد از اینکه در زده اند، تیر خلاص به مغز خود شلیک کرده بود. (۱)

قاسم عابدینی می نویسد که «از بهرام آرام سؤال شد که چرا او را به تنهایی به حمام فرستاده اند و یا اجازه داده اند که تنها برود؛ [و او] جواب قانع کننده ای نداشت».(۲) توجه به قراین دیگری، از جمله اظهارات

احمدعلی روحانی درباره نحوه مرگ محبّی، قضیه را پیچیده تر و مبهم می سازد. عابدینی نحوه طرح موضوع در داخل سازمان را اینگونه نوشته است:

یک روز به حمام می رود. در حمام، [از] بیرون، صدای شلیکی می آید. حمامی بعد از مدتی متوجه می شود که فلان نمره خالی نشده است. وقتی در را باز می کنند، با جسد وی مواجه می شوند. در سازمان مسئله را به صورت «شلیک ناخواسته» توضیح می دادند.(۳)

عابدینی با ابراز تردید در مورد احتمال شلیک ناخواسته، آن هم از یک سرگرد که سال ها با سلاح و به ویژه کلت سر و کار داشته، نوشته است:

احتمال دیگری که می شود داد اینست که وی را به دلیل عدم پذیرش مارکسیسم و اینکه به هر حال فرد سرشناسی بود و... ترور کرده باشند. حال این ترور در حمام صورت گرفته یا به طریق

دیگری و... ترور شده و به نحوی در حمام قرار داده شده؟ به هر حال مکانیسم قضیه روشن نیست ولی حدسی است که می شود زد. و به خصوص که مرگ وی خیلی عجیب و غریب بوده است... طرح مسئله شلیک ناخواسته، با آن همه ضامن هایی که کلت ۴۵ دارد و مهارت و آشنایی وی، حرفی کاملاً پوچ است.(۴)

۱- گفت و گوها: عبداللّه زرین کفش.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۴۳.

۳- همان: ص ۴۲.

۴- همان: ص ۴۳.

اما در گزارش داخلی ساواك نیز به طور مبهم ذکر شده که تیر از سلاح کمری او خارج شده بود ولی وی در اثر خوردن قرص سیانور کشته شده است. با توجه به وجود ابهام در این گزارش، نمی توان قضاوت

قاطعی در این مورد ارائه داد که واقعا چرا و چگونه این اتفاق رخ داده است.

در بولتن ساواک چنین آمده است:

سرگرد اخراجی علی محبّی - نامبرده بالا ۱۱ قبضه اسلحه و تعدادی وسایل و مدارك دیگر را از پادگان شاپور آذربایجان غربی ربوده و به گروه خرابکاران به اصطلاح مجاهدین خلق ایران پیوسته بود. روز ۲/۱۲/۵۴ هنگامی که برای استحمام به حمام عمومی خیابان سیروس رفته بود، تیر از سلاح کمری او خارج که در نتیجه حمامی و شاگردش او را خلع سلاح و نامبرده با خوردن قرص سمّی معدوم شده است.(۱)

ص:۱۷۰

۱- پرونده علی محبّی.

فصل دوم: قربانیان خاموش

مرگ های مشکوک و خودکشی ها

مرگ مشکوک رفعت افراز

رفعت افراز، متولد ۱۳۱۴ جهرم، از اولین زنانی بود که به سازمان جذب شد. وی در سال ۱۳۴۶ توسط تراب حق شناس، به صورتی غیرمستقیم، در مسیر سازمان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ به عضویت آن درآمد. وی برای ادامه تحصیل وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. و با سابقه طولانی

که در آموزش و پرورش داشت، نقش فعالی در جریان تأسیس دبستان رفاه ایفا کرد و مدت ها مدیریت آن را به عهده داشت. (۱)

پس از ضربه شهریور ۵۰، فعالیت های سیاسی اش شکلی دیگر یافت و در سال ۱۳۵۱، برای معالجه، عازم فرانسه شد. وی در این سفر نقش پیک سازمان را نیز داشت. در بازگشت به ایران، در سال ۵۲ به اتفاق محمدحسن ابراری جهرمی، در خانه چاپ سازمان در خیابان دامپزشکی تهران مستقر شد و تحت مسئولیت محمد یزدانیان، در زمینه های چاپ و پلی کپی، به فعالیت پرداخت. در سال ۵۳، به همراه ابراری، به خانه چاپ خیابان جی نقل مکان کرد و در آنجا ابتدا تحت مسئولیت یزدانیان و سپس ناصر

جوهری و وحید افراخته قرار گرفت.(۲)

رفعت افراز، در جریان تغییر ایدئولوژی، مقاومت نشان داد. ابراری که در سال ۵۳ با وی ازدواج کرد،

۱- خلاصه پرونده ها...: افراز، رفعت. نیز شهید محمدعلی رجایی...: صص ۳۲۵ و ۳۳۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: همان. نیز یزدانیان، محمد. ابراری، محمدحسن.

در بازجویی می نویسد:

علت فرستادن محبوبه و رفعت افراز به خارج: رفعت که تا اندازه ای متعصب مذهبی بود نمی توانست مارکسیسم را بپذیرد و این برای سازمان مسلم بود که نمی تواند به سادگی او را

تغییر دهد. لذا در اواخر شهریور پارسال [۵۳] به او اعلام شد که به خارج برود. رفعت در مقابل آنها ایستادگی کرد و گفت من نمی روم... تا نیمه اسفند پارسال او را به خارج فرستادند.

سرانجام، او در سال ۱۳۵۳، به همراه خواهرش که پزشک بود در پاسخ به درخواست کمک «جبهه خلق برای آزادی عمّان» برای گویندگی برنامه فارسی رادیو «ظفار»، به یمن جنوبی اعزام شد و پس از اقامتی کوتاه در آنجا، در شهریور ماه سال ۵۴ – به نقل مسئولان سازمان از جمله مجتبی طالقانی، محمد

یزدانیان، تقی شهرام، جواد قائدی، حسین روحانی، قاسم عابدینی، احمدعلی روحانی و... – به علت ابتلا به یک نوع بیماری عفونی درگذشت.(۱)

بهجت افراز، خواهر بزرگ تر رفعت که پیگیر وضعیت و سرنوشت خواهرانش بوده است، پس از دستگیری تقی شهرام و محمد یزدانیان در سال های ۵۸ – ۱۳۵۹، بسیاری از مسائل و سوابق را مطرح ساخت که ضمیمه پرونده نامبردگان قرار گرفت. وی درباره رفعت نوشت:

شخصی کاملاً مذهبی و مظهر یک مسلمان راستین و گویای قرآن و نهج البلاغه، و منتقد گروه انشعابیون در سازمان مجاهدین. چون سه نفر، یک خانم و دو آقا که گویا خانم، زهرا احمدی نام

داشت، چند سال پیش که زندانی بودند و در مصاحبه تلویزیونی شرکت کردند، گفتند که «دختری که همیشه از گروه انتقاد می کرد، او را به ظفار فرستادیم و در آنجا شهید شد». روزنامه های آن روز هم این جملات را در صفحه اول خود نوشتند.

وی، بعد از فرار از ایران و رفتن به انگلیس، توسط گروه تراب حق شناس به ظفار تبعید شد و در

آنجا شهید گردید. (۲)

اشاره بهجت افراز به مصاحبه تلویزیونی با فریبرز لبافی نژاد، صادق کرد احمدی و همسرش زهرا نجفی بود که روز شنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۵ پخش شد و متن آن در روزنامه های ۱۷ بهمن به چاپ رسید. در روزنامه ها مطلب فوق به صورت «سوتیتر» چاپ شده بود. در جایی از این مصاحبه، فریبرز لبافی نژاد

۱– خلاصه پرونده ها...: افراز، رفعت.

۲- روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۸۹ - ۹۰؛ نقل از پرونده محمد یزدانیان. به گواهی کسی که هنگام مرگ بر بالین او بوده است، وی در حال احتضار شهادتین بر زبان جاری کرده است.

اظهار داشت:

یکی از دختران عضو گروه، بعد از مدتی که با خانواده اش قطع رابطه کرده به گروه ملحق شده بود، در عمل مشاهده کرد که برخلاف آنچه که قبلاً زیر گوشش خوانده بودند، هدف های گروه... ملی و انسانی نیست و نه تنها از اجرای دستورات اسلامی و تلاش برای بهروزی مردم اثری نیست، بلکه کوشش های کلی گروه درباره آدم کشی، دزدی و کارهای غیرمردمی دیگر دور می زند و هرجا که از جانب یک عضو اعتراض و یا مقاومتی شود، کتک است و تهدیدات خشن تر. دختر در مقابل این ناهنجاری پایداری می کرد و حاضر هم نبود از مواضع انتقادی خود

عدول کند.

در این موقع بعضی از اعضای گروه که خارج از کشور بودند، اطلاع دادند که در مبادله کمک های متقابل با شورشیان ظفار، آنها از ما تعدادی نفر خواسته اند و درخواست کرده بودند

که افراد واجد شرایطی از ایران – مخفیانه – اعزام شوند. رهبری گروه، با دریافت این پیام

دوستان خارج، فوراً به فکر افتاد که آن دختر خانم را به ظفار بفرستد.

منطق رهبری گروه آن بود که بهترین راه خلاص شدن از شر انتقادهای خطرناک این دختر، فرستادن او به ظفار است و با وجودی که به آنها توجه داده شد که این دختر آموزش و تجربه کافی ندارد و ممکن است کشته شود، جواب آنها این بود: «چه بهتر». دختر را فرستادند و یکی

دو هفته بعد خبردار شدیم که در ظفار از بین رفته است.(۱)

گروه اتحاد کمونیستی در جزوه ای که در سال ۱۳۵۶ در خارج از کشور منتشر ساخت ضمن شرح و تحلیل وقایع مربوط به تغییر ایدئولوژی سازمان بر واقعیت مذهبی ماندن رفعت افراز تا لحظه درگذشت، اینگونه تصریح کرد:

هنگامی که رفیق رفعت در آغوش یکی از رفقای تیم مشترک فداییان و ما جان سپرد... در لحظه شهادت، اشهد می گفت.(۲)

نشریه پیکار، به مناسبت سالگرد فوت رفعت افراز، در تابستان ۱۳۵۸ مطلبی درج کرد که ضمن آن آمده بود:

[...] متأسفانه وی به یک بیماری بومی مبتلا شد و پس از دو روز تب، علی رغم تلاش خواهرش دکتر محبوبه و دیگر رفقای همرزم آنجا، به شهادت رسید و جنازه او در شهر «غیظه» – مرکز

۱– روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۵ ۱۷/۱۱/۲۵۳۵: ص ۱۸.

۲- مشکلات و مسائل جنبش: ص ۱۴۰.

استان ششم یمن دموکراتیک - به خاک سپرده شد. (۱)

خودکشی اجباری محبوبه افراز

محبوبه افراز، متولد ۱۳۲۹ جهرم، در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۳، به عنوان جوان ترین پزشک فارغ التحصیل زن، با رتبه اول، دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را به اتمام رساند. از طریق آشنایی با تراب حق شناس به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید و در پاییز ۵۳ با محمد

یزدانیان، از کادرهای مسئول سازمان و عضو مرکزی شاخه کارگری، ازدواج کرد. وی در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد ولی پس از چندی ظاهراً مارکسیست شد؛ که پس از اطلاع بهرام آرام - از طریق سیمین صالحی - دایر بر مذهبی ماندن محبوبه، فشارهایی بر او وارد آمد.

سیمین صالحی، در زمانی که در بیمارستان سینای تهران دوره رزیدنتی (تخصصی) جراحی را می گذراند، در مورد محبوبه کنجکاوی کرد و به مسائلی پی برد. او در اعترافش به ساواک مدعی یک تصادف است ولی حقیقت می تواند چیز دیگری باشد؛ با توجه به رده بالای سیمین و ارتباط مستقیمش با بهرام آرام، آنچه وی مدعی آن است، می تواند یک مأموریت باشد که جهت کنترل محبوبه به او واگذار شده بود. سیمین صالحی، در بازجویی های سال ۵۳، می نویسد:

در بیمارستان سینا، ابتدا اتاق رزیدنت های زن و انترن ها مشترک بود. محبوبه، از نظر اینکه روسری سرش می کرد و نماز می خواند، نظر مرا جلب کرد. ولی او بیماری روانی هم داشت. گاهی قرص می خورد و مدت زیادی می خوابید ولی گاهی خیلی خوب کار می کرد. یک روز هم ناراحتی هایی [را] که از کودکی بر او فشار آورده بود، برایم تعریف کرد؛ مثل مرگ پدرش، سرطان سینه مادرش؛ ولی هیچ کلامی راجع به مسائل سیاسی نگفت؛ ولی من هنوز به او مشکوک بودم.

یک روز که او در اتاقش نبود، کیفش را باز کردم و نامه ای در آن پیدا کردم که راجع به «انتقاد از خود» بود. من خیلی سریع نامه را سر جایش گذاشتم و به بهرام گفتم؛ ولی هیچ به روی او [= محبوبه] نیاوردم. و بهرام از دست او خیلی عصبانی شد ولی در مورد من، چون نمی دانستم که او به مجاهدین مربوط است و کیفش را دیده بودم، انتقادی نکرد... ضمناً مطلب دیگری که باعث شد به او مشکوک شوم، این بود که گفت خواهرش [= بهجت افراز]در دبیرستان رفاه

۱- نشریه پیکار، ش ۱۹، ۱۲/۶/۵۸: ص ۴.

درس می دهد و شنیده بودم دبیرستان رفاه «آنطوری» است و پوران بازرگان هم مدیرش بوده است...

متن نامه به هیچ وجه یادم نیست ولی مفهوم آن را به خاطر دارم و چون خیلی سریع خواندم و جایش گذاشتم و عجله داشتم که او یا کس دیگری یا مستخدم اتاق ما، که یک زن بود و می آمد و می رفت، نفهمد خیلی سریع خواندم. مفهوم آن «انتقاد از خود»، ناامیدی بود...

من به او [= بهرام آرام] گفتم که من فهمیده ام که افراز به مجاهدین مربوط است. اول خواست مرا پرت کند و چون دید که باور نمی کنم، خیلی از دست او عصبی شد. بعدها به من گفت که او

تصفیه شده است. من نمی دانم برای پرت کردن من گفت یا واقعاً تصفیه اش کرده بودند. او [= بهرام]می گفت او [= محبوبه]حتی قادر نیست با این حالت روانی، یک کتاب هم بخواند. بعدش را دیگر نمی دانم [که] حالش خوب شده، دوباره آمده یا نه؛ او به من این طور گفت.(۱)

محبوبه افراز، از محل بورسیه سازمان بهداشت جهانی، در اواخر سال ۵۳ ظاهراً به انگلستان می رود ولی در واقع به یمن جنوبی اعزام می شود تا به عنوان پزشک در اختیار جنبش انقلابی ظفار باشد.

یزدانیان در این مورد می نویسد:

من در حدود اوایل پاییز ۵۳ با محبوبه افراز ازدواج کردم. بعداً در آذر ۵۳ و شدید شدن اوضاع پلیسی از یک طرف، و از طرف دیگر وضع آلوده سیاسی که رفعت افراز داشت و همچنین بیماری عصبی که خود محبوبه داشت، تماس ما با این رفقا سخت شده بود. از طرف دیگر، خواست ظفاری ها از ما که «دکتر اگر دارید در اختیار ما بگذارید» و پاسخ به این درخواست هم،

از جانب سازمان، مهم بود؛ چون بخشی از وقت رادیویی خودشان را – ظفاری ها – در اختیار ما

گذاشته بودند و این را می خواستیم، به نحوی، جبران کنیم. مجموعه این شرایط باعث شد که

شهدا: رفعت و محبوبه ، به خارج اعزام شوند. ابتدا رفعت و پس از یکی دو هفته محبوبه اعزام

شد...(۲)

محبوبه، پس از فوت خواهرش رفعت و در پی حضور شوهر تشکیلاتی اش محمد یزدانیان در اروپا، از یمن جنوبی به لندن رفت و در آذر ماه ۱۳۵۷ – در وضع مشکوکی – فوت کرد. آنچه بیش از دیگر قراین مورد اتفاق است، خودکشی اوست؛ ولی اظهارنظرها و اقوال متفاوت، حکایت از عمق مسئله دارد و از این رو، این موضوع را از سه زاویه و سه قول بررسی می کنیم.

۱- پرونده سیمین صالحی.

۲- روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۹۲ - ۹۳.

قول اول – بهجت افراز (خواهر محبوبه)

خواهرم محبوبه ... در ۲۰ اسفند ۵۳، برای ادامه تحصیل، به وسیله بورسی که «سازمان بهداشت جهانی» در انگلستان در اختیار وی گذاشته بود، به انگلستان رفت... ساواک پرونده قطوری برای

او ساخته بود و می گفت که دکتر سیمین صالحی، که با محبوبه در بیمارستان سینا با هم کار

می کردند، پرونده را پر کرده است... در تاریخ اوایل آذر ۵۷ قرار بود که به ایران بیاید، که

منتظرش بودیم. در تاریخ جمعه ۱۷ یا ۱۸ آذر ۵۷ شوهرش به نام «جهانی»، که او را به وسیله تلفن به ما معرفی کرده بود، به ما تلفن زد که: «بیست و پنج روز است که من از خارج به ایران

آمده ام و قرار بوده که او هم بیاید ولی دیروز از پاریس به من تلفن زدند که دو روز پیش در منزلش – با این آدرس و این شماره تلفن – فوت کرده است و همین طور جنازه اش در آن خانه است، شما اقدام کنید.» مدتی بعد، شوهرش – که فهمیدم اسمش محمد یزدانیان است – به منزل ما آمد و گفت که «او خودکشی کرده است و قرار بوده که بعد از من به ایران بیاید» و بعد از آن هم، یک بار دیگر، به اتفاق تراب حق شناس به منزل آقای سلیمی [جهرمی] آمدند و به اصطلاح

خودشان، مدارکی مبنی بر خودکشی آوردند و آن مدارک چنین است: روی کاغذ امضایی است که زیرش نوشته «امضاء بانکی ام». تعبیر آن دونفر این بود که یعنی چندین دلار در بانک دارم،

بگیرید. و مدرک دوم، روی کاغذ به خط محبوبه، این جمله بود: «خانه را هر چه زودتر تخلیه کنید، چون تا اواخر نوامبر بیشتر کرایه نداده ام.» و تنها مدارکشان همین ها بود. چون محبوبه

دختری سراپا عاطفی بود و بخصوص با علاقه زیادی که به مادرم داشت و از مرگ مادر باخبر شد، و از ایمان و عشق مادرم به خداوند و اسلام آگاه بود، و با حرف هایی که من در تلفن به او زدم که «مبادا رفتارت طوری باشد که روح مادرم را اذیت کنی»، گریه کرد و گفت: «من خودم متوجه این موضوع هستم» و با اطلاعاتی که دارم، وی هنگام اقامت امام در پاریس برای سخنرانی ایشان و ملاقات با ایشان رفت، گروه پیکار به رهبری تراب حق شناس فهمیدند که تا

حال با آنها تقیّه می کرده و اگر به ایران هم برود از دو حال خارج نیست: یا به چنگال ساواک

می افتد، یا به دست خانواده مذهبی اش. و در هر حال به ضرر آنهاست و افشاگری خواهد کرد و

«بهتر است او را از بین ببریم». یک بار هم تلفنی از او سؤال کردم: تغییر مسیر داده ای؟ گفت:

«تقریبا، ولی نه آن طور که شما فکر می کنید»... چون قبلاً شنیده بودم که تاکتیک مبارزاتی آن

گروه را پذیرفته اند ولی از نظر ایدئولوژیک، قبولشان نداشته اند، مخصوصاً پرسیدم: نماز می خوانی؟ گفت: «آری». گفتم:

روزه چطور؟ گفت: «بعضی روزها» (ماه رمضان ۵۷ بود و او حامله نیز بوده است).

بهجت افراز، در جای دیگری از این اظهارات، می گوید:

... شنیدم علت تبعید محبوبه و رفعت به ظفار، عدم قبول ایدئولوژی گروه پیکار بوده است.(۱)

قول دوم – محمد یزدانیان (شوهر محبوبه)، علاوه بر آنچه به اتفاق تراب حق شناس به خواهر محبوبه در منزل سلیمی جهرمی گفته است، در متنی از اوراق اعترافاتش نیز حضور خود را به هنگام مرگ محبوبه تلویحاً تکذیب کرده است:

در سال ۵۷، ما نسبت به تغییر اوضاعی که در داخل شده بود، [... = ناخوانا]بودیم و فکر می کردیم چگونه محبوبه با وضع روحی و عصبی اش می تواند تحت حکومت نظامی، در شرایط مخفی، دوام بیاورد. این مجموعه باعث شد این طور تصمیم گرفته شود که من ابتدا به

ایران بیایم، اوضاع را بررسی کنم و آنها [کادرهای خارج کشور] نیز، با امکاناتی که فراهم می شد، پاسپورتی برای محبوبه فراهم کنند تا در صورت چراغ سبز من به ایران بیاید.

در تهران اولین نامه را برای محبوبه فرستادم و اوضاع را گفتم که چطور است و تا حدودی هم نوشتم اوضاع چندان برای آمدنش بد نیست، اما نظر قطعی ندادم. چند روز بعد، نامه دومی نوشتم، گفتم می تواند به ایران برگردد. اما قبل از اینکه این نامه به دستش برسد، خودکشی کرده

بود. خبر خودکشی او را در تهران – البته نه به طور قطعی – از علیرضا سپاسی آشتیانی شنیدم.(۲)

قول سوم – تقی شهرام (شاهد مرگ محبوبه) در زمانی که محبوبه افراز در لندن به سر می برده، تقی شهرام نیز در آنجا بوده است و بر خلاف آنچه یزدانیان و حق شناس گفته اند، مرگ محبوبه صورت

دیگری داشته است که شهرام خود آن را چنین نوشته است:

محبوبه به دستور شوهرش [محمد یزدانیان] چند بار سقط جنین کرده بود. در تابستان ۵۷ مجدداً حامله شد و یزدانیان به او گفت که کورتاژ کند و او قبول نکرد. مشاجره بین آنها، در حضور من در آپارتمان مشترک آنها و... خودم، درگرفت. محبوبه گفت: «اصلاً نمی خواهم با شما کار کنم».

یزدانیان با عصبانیت گفت: «پس برو خودت را بکش». محبوبه هم مدتی بعد، با خوردن مقدار زیادی قرص، خودکشی کرد.(۳)

مطلبی نیز از حسین روحانی نقل شده که – به تقریب – گفته شهرام را تأیید می کند:

محبوبه افراز، به دلیل ناراحتی های روانی و اختلاف با همسرش، خودکشی کرد.(۴)

۱- همان: ص ۹۲.

۲- همان: صص ۹۲ - ۹۳.

۳- همان: ص ۹۳، اظهارات تقی شهرام.

۴- همان، اوراق بازجویی حسین روحانی: ص ۱۲.

فصلی از رنج های «زن مجاهد»

احمـد احمـد، عضو اسـبق «حزب ملل اسـلامی» و از بنیانگـذاران «حزب اللّه»، در جریان همکاری تشـکیلاتی اش با مجاهـدین خلق، به دلیل اعتقادش به حقانیت سازمان و باورش بر این امر که بنیانگـذاران و رهبران آن نماینـدگان اسـلام راستین انـد، در سال ۱۳۵۳ به اتفاق همسـرش فاطمه فرتوک زاده و کودکان دوقلویش زندگی مخفی اختیار کردند. احمد درباره ویژگی های فاطمه در آستانه ازدواج گفته است:

... دختری مؤمن و محجّبه بود که در خانواده ای بسیار مذهبی پرورش و تربیت یافته بود. او از

همان کودکی و نوجوانی، در جلسات مذهبی و هیئت ها شرکت می کرد و با دختر خاله خود (همسر عباس دوزدوزانی) رابطه ای بسیار نزدیک داشت.(۱)

و درباره چگونگی و نحوه ازدواج احمد و فاطمه، دکتر محمدرضا فرتوک زاده برادر فاطمه می گوید:

خـواهرم، قبـل از ازدواج، کلاـس هـای آمـوزش قرآن داشـت. زمـانی کـه من دانشـجوی پزشـکی دانشـگاه شـیراز بـودم، چند خواستگار برای او آمد که مورد قبولش قرار نگرفتند. زیرا وی دنبال

فردی بود که حایز جنبه مـذهبی و سیاسـی باشـد. تا اینکه احمدآقا، از طرف آقای دوزدوزانی، مطرح شد. همشیره نظر مرا در این مـورد خـواست. من بـا احمـدآقا صـحبت کردم و او را برای وصـلت بـا خـواهرم منـاسب دیـدم و قبـول کردم، خواهرم هم پـذیرفت. پـذیرش و تأیید آقای احمد، علاوه بر جنبه عبادی - سیاسـی او، وجود برادرش حاج مهدی احمد از بچه های فعال و فهمیده و نیز معرّف او (آقای دوزدوزانی) بود که هر دو مورد قبول ما بودند.(۲)

در جریـان پیوسـتن آن دو به سازمـان، فـاطمه اسـتعداد کم نظیری در ایجـاد ارتباط با مردم عادی - به خصوص در امر اجاره و تدارک خانه های تیمی - از خود نشان داد و بدین جهت مورد توجه مسئولان سازمان قرار گرفت.

زنـدگی تشـکیلاتی و آنچه که می توان بـدان «ضـرورت های مشـی» نام داد، باعث شـد که مقدمات از هم پاشـیدگی خانواده احمـد - به تدریـج - فراهم شود. «افراد متأهلی که عملاً به صورت اعضـای مخفی و حرفه ای سازمـان در می آمدنـد، گاهی اوقات دچار مشکلاتی می شدند که صدبار آرزوی تجرّد می کردند...

وقتی یک زوج وارد سازمان می شدند، گاهی اوقات در کنار همدیگر - به اصطلاح - سازماندهی می شدند

(البته به علاوه افراد دیگر که معمولاً به دلیل اینکه این خانه یک زن داشت، معمولاً مسئول نیز حضور

۱- خاطرات احمد احمد: ص ۲۵۹. نیز گفت و گوها: احمد احمد.

۲- همان: ص ۲۶۰؛ پانوشت.

داشت، به شرطی که در جای دیگری نبود و یا خودش زن نداشت.) و گاهی اوقات از همدیگر جدا می شدند، مرد در جمعی و زن در جمعی دیگر، و اینکه روزگاری این دو نفر در کنار هم قرار بگیرند و یا حتی امکانی پیدا شود که همدیگر را ملاقات کننـد، دیگر حسابش با خـدا بود... این، یک حالت بود و حالت دیگر این بود که زن و شوهر از ابتـدا با همـدیگر بودنـد و در یک جمع هم می ماندنـد (که البته اینها بلاهای دیگری به سرشان می آمـد...) یکی از دلایل و یا شاید تنها دلیلی که من برای ایـن [گـونه] جـدا شـدن دو زوج شـنیدم این بـود که این دو نفر از لحـاظ مـدار و سـطح تشـکیلاتی، در یـک سـطح نیسـتند... [تشکیلات] زندگی طبیعی و عادی و غریزی افراد را نیز از حالت عادی و طبیعی خودش خارج می کند.»(۱)

وضعیت زندگی مشترک خانوادگی احمد و فاطمه نیز از این قاعده مستثنا نبود. پس از سازماندهی

فاطمه در جمعی دیگر و کار ایـدئولوژیک روی وی، فاطمه را از شوهرش جـدا کردند. فاطمه فرتوک زاده، در آبان ماه ۵۴، با زمینه سـازی و اجبـار تشـکیلات، همسـر و دو فرزنـدش را رهـا کرد و در شـاخه بهرام آرام سازمانـدهی شـد. ابتـدا نام مسـتعار «طاهره» داشت و سـپس به Shz (با تلفظِ «شـین زِد») نامگذاری شد که مخفف «شاهپورزاده» (نام مسـتعار احمد احمد) بود. از اوایل زمستان ۵۴ در خانه مرکزی جمع سرشاخه «گسترش و تصـفیه»، مستقر شد. در این خانه تیمی بجز Shz و بهرام، مهدی فتحی (با نام مستعار «وحید») و قاسم عابدینی (با نام مستعار «سعید») نیز زندگی می کردند.

وظیفه فـاطمه، در ابتـدا، برقراری ارتبـاط سـرشاخه با سایر سـرشاخه ها و نیز رابط مسـتقیم آرام و جمع چاپ و سایر افراد تحت مسـئولیت وی بود. پس از مدتی، به تدریج، در جمع سرشاخه وارد شد و از تابستان ۵۵ مسئولیت جمع چاپ را به عهده گرفت و این مسئولیت را تا اواخر تابستان، یعنی زمان

انحلال جمع چاپ، به عهده داشت.

احمد در بازجویی های خود شرح جدایی همسرش را چنین تشریح می کند:

فاطمه تا زمانی که علیرضا سپاسی آشتیانی به خانه ما نیامده بود حالت یک زن خانه دار و کاملاً عادی را داشت و تحصیلاتش در حدود ششم ابتدایی است. در یک خانواده مذهبی متعصب بزرگ شده است. تنها فرقی که با زن های دیگر داشت این بود که وقتی فهمید من ناچارم زندگی مخفی را اختیار کنم زیاد ناراحت نشد. با کمی صحبت که با او کردم راضی شد که من هر کجا می خواهم، بروم. و گفت من هم در خانه پدرم می مانم و بچه تو را بزرگ می کنم (البته آن موقع

۱- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۱۲۶ و ۱۲۹.

حامله بود)، ولی از وقتی که علیرضا پایش به خانه ما باز شد و وقت و بی وقت به خانه ما می آمد و با او حرف می زد کم کم تغییر موضع داد و خود را علاقمند به مسائل سازمان نشان می داد تا بالاخره پس [از] حدود سه چهار ماه علیرضا کاملاً او را آماده مخفی زندگی کردن نمود و قرار شد مدتی با من بیاید و یک خانه بگیریم [و] وضع کاملاً عادی داشته باشیم. اگر فاطمه توانست به آن طور زندگی ادامه دهد که چه بهتر و اگر نتوانست خیلی عادی به خانه پدرش برگردد و به همین مناسبت هم بود که ما دو بار که خانه اجاره کردیم با شناسنامه اصلی

خود من بود. در اوایل که به خانه جدید آمده بودیم فاطمه در تمام موارد نظرش تابع نظر من بود و اگر من انتقادی به سازمان داشتم مورد قبول او هم بود تا اینکه، سازمان که در جدا کردن زن و شوهرها و خواهرها و برادرها تجربیات فراوانی داشت کار خود را شروع کرد و بدین طریق که

حبیب کم کم به من می گفت فاطمه یک شخصیت مستقل ندارد و وابسته به تو است اگر یک روز تو شهید شوی معلوم نیست که وضع فاطمه چگونه خواهد بود. تو سعی کن طوری رفتار کنی که او کم کم شخصیت واقعی خود را بازیابد و بتواند بدون تو نیز به مبارزه ادامه دهد. من که از حیله و تزویرها و نیرنگ های آنها اطلاعی نداشتم، و نمی دانستم که در پشت این قیافه های آرام

چه هیولایی خوابیده است و از مارکسیست شدن آنها نیز اطلاعی نداشتم، زیرا حبیب مرتبا در

خانه ما که بود نماز می خواند، فکر کردم که این برادر مجاهد. خیر ما را می خواهد. و کم کم شروع کردم با فاطمه سرناسازگاری را گذاشتن و در بحث ها و انتقادات اگر تابع نظر من بود به او می گفتم تو خودت نظرت را بده نمی خواهد نظر مرا تأیید کنی. و خلاصه کم کم او را از خودم

رنجاندم. از طرفی حبیب همین حرف هایی که به من زده به طور جداگانه به فاطمه گفته بود که تو یک انسانی. باید سعی کنی مستقل از هر شخصیتی باشی. تو خود دارای شخصیت جداگانه و قابل احترامی هستی. سعی کن شخصیت واقعی خود را آشکار سازی. تو نباید تابع شاپور[= احمد احمد] باشی تو یک فردی و شاپور هم یک فرد. هیچ امتیازی بر هم ندارید و ما با همان چشم که به شاپور نگاه می کنیم به تو هم نگاه می کنیم. خلاصه مرتبا حبیب به من راجع به فاطمه می گفت و از من می خواست که به کارهای فاطمه ایراد بگیرم (به قول آنها انتقاد کنم) و از فاطمه می خواست که به من انتقاد کند و کم کم یک جدایی بین ما ایجاد کرد. در اوایل این جدایی چندان محسوس نبود تا اینکه اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک پیش آمد و من با کمال تعجب دیدم که فاطمه گفت منظور من مبارزه است چه اسلام باشد چه مارکسیست برای من فرق نمی کند ... من تازه داشتم می فهمیدم که چه اشتباهی کرده ام. اشتباهی جبران ناپذیر که دیگر برای بازگشت دیر شده بود.

احمد در ادامه بازجویی خود، سرنوشت همسرش را در دامی که تشکیلات برایش پهن کرده بود،

اینگونه تشریح کرده است:

از آن به بعد فاطمه برای آنها پرولتر بود و من خرده بورژوای متعصب مذهبی و مرتبا از او می خواستند که به کارهای من انتقاد کند. بعد از این که دیدند به هیچ وسیله نمی توانند مرا وادار به همکاری با خودشان بکنند برنامه جدایی من و فاطمه را شروع کردند. اول کلاس فاطمه را از من جدا کردند. یعنی در واقع من دیگر کلاسی نداشتم و فاطمه را به یک جلسه دخترانه معرفی نمودند و ایرج [جمال شریف زاده شیرازی] هم که مأمور جدایی ما بود به بهانه نداشتن خانه تا روز جدایی من از سازمان در خانه ما بود. برنامه کارش را هم طوری تنظیم می کرد که همیشه یک ربع دیرتر از فاطمه از خانه بیرون برود و یک ربع زودتر از فاطمه به خانه بیاید و شب ها هم با اینکه دو اتاق در اختیار ما بود، مجبورا هر سه در یک اتاق می خوابیدیم. به عناوین مختلف از تنها شدن من و فاطمه جلوگیری می کرد و ضمنا یکی دو قرار هم که من داشتم راجع به علامت سلامت خانه و قرار با خسرو [علی اصغر میرزا جعفر علاف] آنها را به فاطمه محول کرد... من می بایستی مرتبا بدون هیچ گونه کاری در خانه به حالت انفعال بمانم و فاطمه فعال مایشا شده

بود. در انتقادهایی که از من و خسرو و پرویز [علی میرزا جعفر علاف] می شد از فاطمه به عنوان یک رفیق مبارز نامبرده می شد که زحمت های سازمانی درباره او به هدر نرفته بود ولی در مورد

ما سه نفر تمام زحماتش به هدر رفته است. مقدار زیادی نیرو برای ما مصرف کرده و نتیجه ای نگرفته است. هر روز مسئولیت بیشتری به فاطمه محول می کردند. او را به یک نفر به قول آنها

رفیق (البته منافق) معرفی کردند که در آینده باید با او زندگی کند و هر روز او را سراغ خانه

می فرستادند تا خانه اجاره ای پیدا کند و فاطمه با وضع عادی و معمولی که داشت مرتبا خانه

پیدا می کرد و بعضی از این خانه ها که خیلی خوب بود، ایرج می گفت تو به سراغ آن نرو ما

می رویم و اجاره می کنیم. [فاطمه] از لحاظ نظامی و سیاسی هیچ استعدادی نداشت. از نظر نظامی با هیکل چاقی که داشت نه می توانست بدود و نه کوه برود و از نظر سیاسی که سواد نداشت،(۱) ولی از نظر کارهای عادی خوب به دردشان می خورد و اصولاً منافقین دنبال یک چنین اشخاصی که فقط بار بکشد و چیزی نخواهد و عقیده ای نداشته باشد می گشتند. ایرج تعریف می کرد که یک همشیره که چند فرزند داشته همه را گذاشته و از شوهرش گریخته و به ما

۱- بایستی توجه داشت که احمد احمد این مطالب را در بازجویی ساواک اظهار نموده بود. بنابراین برخی از تعابیر و مطالبی که برای نشان دادن کم اهمیتی و ناآگاهی فاطمه مطرح شده، می توانسته ترفندی برای کاستن حساسیت ساواک باشد که در صورت دستگیری نسبت به وی سخت گیری چندانی نشود. البته نگرش ابزاری و سوءاستفاده گرانه مرکزیت مارکسیست نسبت به زنان به ویژه آنان که از دانش و آگاهی کمتری برخوردار بودند، واقعیتی بود که سایر اسناد و مدارک نیز مؤید آن

است.

ملحق شده. سواد ندارد ما کتاب ماهی سیاه کوچولو را به او داده ایم که از رویش بنویسد ولی پس از چند ورقی که رونویس کرده دیگر نکرده است و وقتی ما راجع به مسائل ایدئولوژی با او

صحبت می کنیم می گوید من از ایدئولوژیک سردرنمی آورم اگر دوخت و دوز هست بدهید من. و راست هم می گفت سازمان منافقین بیشتر دنبال یک چنین همشیره ای می گشت تا حداکثر بارکشی را از هر لحاظ از او بکند... همین دختران و زنان بیچاره هستند که چون راه به جایی

نداشتند از خود فکر و عقیده ای نداشتند مجبور شدند تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان را قبول

کنند و بمانند. تا آنجا که من اطلاع دارم جز زن علی نبوی نوری که به گفته خودشان با علی از سازمان جدا شدند و گریختند بقیه دختران و زنان بینوا ماندند. به طوری که کلاس هایشان با دو دختر و دو پسر و یا حتی سه دختر و یک پسر تشکیل می شد و برای پسران مارکسیست چی از این بهتر... خلاصه فاطمه را چنان مورد تشویق قرار داده بودند که فاطمه حاضر شد بچه(۱) را ... فورا برد به مادرش تحویل داد و حاضر نشد دیگر مرا هم ببیند یا با هم برویم و من دیگر از او هیچ گونه اطلاعی ندارم. فاطمه کتاب خاطرات اشرف دهقانی را خواند و خیلی تحت تأثیر کارهای حماسی (که در کتاب کاه را کوه کرده بود) و قهرمانی آن قرار گرفته بود. گاهی من به او می گفتم تو سعی کن قرص سیانور بگیری و با خودت حمل کنی. می گفت نمی خواهم. و در جواب اینکه اگر دستگیر شوی چه کار می کنی می گفت یک کارش می کنیم.(۲)

بعدها احمد در خاطرات دردناک و عبرت آموزش چنین گفت:

آن روزهای آخر، روزهای هولناک و وحشتناکی بود که سایه های وجودی فاطمه برایم کمرنگ می شد. روزهایی که او در گرداب فتنه سازمان غوطه ور بود و من می خواستم نجات غریق باشم، نمی پذیرفت. در واپسین روزهایی که نفس های من به شماره افتاده بود و در بایکوت اطلاعاتی و ارتباطی قرار داشتم، هرگاه فرصتی دست می داد با فاطمه زمزمه ها و مشورت هایی می کردم و او نظرات مرا می شنید و ابراز همفکری و یک رأیی می کرد. ولی کافی بود، شبی از

من دور شود تا نظریاتش کاملاً متضاد و متناقض نظر من شود... فاطمه در این مباحثات هیچ گاه نظری از خود بروز نمی داد و همیشه از آنها نقل قول می کرد. او تا روز آخر که با من بود و تا

۱- احمد احمد دو فرزند دختر دو قلو داشت. «برنامه نگهداری مریم و زهرا به این ترتیب بود که یکی از آنها نزد والدین همسرم و دیگری نزد خودمان نگهداری می شد و هر چند مدت یک بار آنها را با هم عوض می کردیم... حتی دوقلوها در سازمان نقش داشتند و با اینکه طفلی بیش نبودند، در خدمت اهداف سازمان بودند. دختران و پسران دانشجو[ی سازمان] هنگام یافتن خانه های اجاره ای، برای اینکه خود را متأهل نشان دهند، زهرا یا مریم را به آغوش گرفته و دنبال خانه می گشتند.» خاطرات احمد احمد: ص ۳۵۸.

۲- پرونده احمد، احمد.

روز جدایی من از سازمان، نمازش را می خواند و حجابش را رعایت می کرد و بر تمام تکالیف شرعی اش استوار بود... ولی حیات خود را در پیروی از مشی و منش سازمان می دانست. سازمان برای آنها جا انداخته بود که هر جا بروند، در معرض تهدید ساواک هستند و بدون پوشش امنیتی سازمان بیش از ۲۴ ساعت نمی توانند دوام بیاورند. از این رو بیشتر بچه های مذهبی، به ویژه زنان احساس تنهایی شدیدی می کردند.(۱)

فاطمه در طول دوران اختفا از طریق تلفن با خانواده خویش در تماس بود و بعضی تماس های او توسط ساواک شنود می شد.

او در یک تماس متوجه می شود که مادرش قصد دارد به منزل خاله اش برود لذا در یک فرصت مناسب در ایستگاه اتوبوس با مادر همراه شده و به تصور اینکه احمد احمد کشته شده است و با چشم گریان خبر شهادت احمد احمد را به اطلاع مادرش می رساند.(۲)

طبق اسناد ساواک، مرکزیت سازمان بعد از سرپیچی احمد از تغییر ایدئولوژی تصمیم به تصفیه و حذف فیزیکی او را داشته است؛ ولی فاطمه با رأی آنان مخالفت کرده از آنان می خواهد که او را به حال خود بگذارند یا به شهرستانی بفرستند و یا اینکه به ظفار اعزامش دارند.(۳)

احمد درباره نگرانی فاطمه از کشته شدن خود و خانواده اش توسط ساواک و یا ترور تشکیلاتی، در صورت جدایی از سازمان می گوید:

او به نقطه ای رسیده بود که فکر می کرد جدایی از سازمان مساوی است با مرگ و نیستی، و دیگر اینکه می اندیشید با ماندن در سازمان می تواند از جان من و فرزندانش دفاع کند. او یک بار که به دیدن مادرش رفته بود، مادرش می گوید: «شنیده ام که از احمد جدا و مارکسیست شده ای». فاطمه جواب می دهد: «مادر، من اعتقاد خودم را دارم، ولی به خاطر حفظ جان احمد و بچه هایم مجبورم که در سازمان بمانم.» بعدها شنیدم که سازمان طرح قتل و ترور مرا می کشد، که فاطمه با آنها به شدت مخالفت کرده و جلوی آنها را می گیرد.(۴)

با توجه به سایر اسناد و مدارک و قراین، به نظر می رسد انگیزه اصلی فاطمه فرتوک زاده از تمکین به

۱- خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵.

۲- بعد از درگیری مسلحانه احمد احمد با مأمورین، دوستان احمد تا مدت ها تصور می کردند که او کشته شده است و لذا برای او مجلس ختم هم برگزار کرده بودند.

۳- پرونده احمد احمد.

۴- خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۳۷۵ - ۳۷۶.

دستورات تشکیلاتی و پذیرش جدایی از همسر و فرزندانش، روحیه ایثارگرانه و محافظت جویانه وی به عنوان یک مادر و همسر وفادار برای جلوگیری از صدمه دیدن خانواده اش، بوده است. همانگونه که احمد نیز خود به درستی اشاره کرده است، سازمان در آموزش ها و روابط درونی، به ویژه در مقطع تغییر ایدئولوژی، به شدت به ارعاب اعضا و جاانداختن اینکه راه گریزی از تشکیلات وجود ندارد می پرداخت. و مخالفان درون تشکیلاتی در محیط بسته روابط داخلی خود واقعا می پنداشتند که در صورت جدایی،

سرنوشت محتوم آنها آنست که یا قربانی ساواک خواهند بود و یا مشمول تصفیه خونین و بی رحمانه.

روز ۱۲/۹/۳۵ [۵۵] صدای انفجاری از محل متروکه ای در حوالی فرح آباد خزانه تهران شنیده شده که عده ای از اهالی به محل انفجار رفته و با جسد زنی مواجه شده اند. پس از حضور مأمورین کمیته مشترک ضدخرابکاری در محل حادثه و بررسی های معموله، روشن گردید زن مورد بحث از اعضای گروه های خرابکار بوده که در اثر انفجار نارنجک کشته شده است. پس از

مدتی یکی از افسران نیروی هوایی شاهنشاهی ایران گزارش نموده که در تاریخ ۱۵/۶/۳۵ زنی به منزل او مراجعه و دو اتاق همکف را برای دو نفر، از همسرش اجاره کرده، ولی پس از بیست

روز از مراجعه به منزل خودداری کرده اند که با حضور نماینده ضداطلاعات نیروی هوایی شاهنشاهی عکس های متواریان گروه خرابکاران به اصطلاح مجاهدین خلق ایران به افسر مذکور نشان داده شد و مشخص گردید یکی از افراد ساکن منزل وی بهرام آرام رهبر معدوم گروه و زن اجاره کننده منزل نیز همان زنی بوده که به شرح فوق مبادرت به خودکشی کرده است.(۱)

برخی حدس زده اند که فرد موردنظر در این گزارش همان فاطمه بوده است. اما ساواک در مورد تعلق جنازه کشف شده مزبور به فاطمه فرتوک زاده اظهارنظر نکرد و حتی احتمال آن را نیز نداد، زیرا می توانست برای شناسایی، احمد را از زندان منتقل کند و به راحتی صحت و قسم این موضوع را روشن سازد. تهرانی (نادری پور) بازجوی شکنجه گر ساواک پس از دستگیری بعد از انقلاب، در پاسخ به نامه احمد و دریافت عکس و مشخصات وی، تأکید کرد که ساواک مشخصات و عکس فاطمه را برای دستگیری به مأمورین داده بود ولی او هیچگاه دستگیر نشد.(۲) بنابراین ساواک که خود در تعقیب فاطمه

بوده در صورت احتمال تعلق جسد مزبور به وی، برای شناسایی بیشتر اقدام می کرد.

۱- بولتن نوبه ای، شماره ۲۹۹/۴۱۲ به تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۵۵، صص ۲۵ - ۲۶.

۲- خاطرات احمد احمد ج ۳: ص ۴۶۳، پانوشت.

آنچه مسلم است فاطمه فرتوک زاده در اواخر سال ۵۵ و در سن ۲۱ سالگی کشته شده است.(۱)

احمد پس از آزادی از زندان در تابستان ۱۳۵۶، از کشته شدن فاطمه مطلع شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی برای یافتن چگونگی و علت واقعی درگذشت فاطمه تلاش ها و پی گیری های زیادی انجام داد و حتی با تقی شهرام در زندان ملاقات کرد. به دلیل نیافتن هیچگونه سند و مدرکی دال بر محل دفن احتمالی فاطمه و پیدا نشدن هیچ نشانه ای از جسد وی، احمد احمد به اتکاء قراین و شواهد و بر اساس شناخت خود از ویژگی های وی به این نظر رسید:

فاطمه در اواخر سال ۵۵ با کادر مرکزی سازمان به شدت اختلاف پیدا می کند. سازمان او را تصفیه کرد و از بین برد و جسدش را در یکی از چاه های جنوب شهر تهران مفقود کرد.(۲)

ص:۱۸۸

۱- بعد از انقلاب اسلامی و با پی گیری های احمد احمد کادرهای بجای مانده و مطلع از سرنوشت فرتوک زاده هر کدام روایتی از مرگ در ابهام او ارائه کردند که نه تنها گره از این حکایت تلخ نگشود بلکه داستان را مبهم تر کرد. تقی شهرام در دیدار با احمد ابتدا منکر شناسایی فاطمه شد، یک بار اقرار کرد که وی توسط سازمان کشته شده و جسدش را در چاه های جنوب تهران انداخته اند، و سپس مدعی گردید که چون مارکسیسم را نپذیرفت به او دستور دادند که خود را سر به نیست کند و او نیز در مسگرآباد تهران و در یک چاه به زندگی خود پایان داده است. خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۴۶۳ و ۵۵۳. قاسم عابدینی عضو مؤثر باقیمانده از مرکزیت مدعی شد که او نارنجکی با خود برداشته و در گوشه خرابه ای در خیابان انوشیروان دادگر (بعثت) خودکشی کرده است. که با توجه به سوابق گروه در تصفیه و قتل و جنایت باور این ادعاها مشکل به نظر می رسد. یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۳۵ و ۸۴.
۲- خاطرات احمد احمد چ ۳: ص ۴۶۳، پانوشت.

سرنوشت مبهم یک دختر دیگر

به گزارش اسناد ساواک دختری ۱۹ ساله به نام اکرم احمدی پریداری بعد از ظهر روز شنبه اول خرداد ۱۳۵۵ با بر جای گذاشتن یادداشتی منزل را ترک نموده و به مجاهدین خلق پیوسته است. وی در این یادداشت می نویسد که دیگر هرگز به خانه باز نخواهد گشت و در مکالمه تلفنی همان شب به خواهر خود می گوید:

من با جوان کارگر متدینی فرار کردم و رفتم تا در راه خدا و به خاطر مردم کشته شوم و دیگر من

را نخواهید دید.

در اسناد ساواک وضعیت وی از قول بستگانش چنین تشریح شده بود:

اکرم اغلب اوقات کتاب های صمد بهرنگی... و دکتر شریعتی را مطالعه می کرد و هر زمان که به او پیشنهاد ازدواج داده می شد عنوان می کرد که شوهری می خواهم که بمب و نارنجک درست کند. او هر پنج شنبه به زیارت حضرت عبدالعظیم می رفت.

پژوهشگران این اثر در تماسی که اخیرا (تابستان ۱۳۸۴) با خانواده او گرفتند دریافتند که آنان نیز هنوز از سرنوشت و عاقبت کار اکرم هیچ اطلاعی ندارند.

در اسناد ساواک نیز موضوع مبهم باقی مانده و از سرنوشت او هیچ اطلاعیه ای درج نشده است. ولی یکی از اعضای سابق سازمان در یادداشت های خود که منتشر شده است، در مورد وی چنین می نویسد:

دختری به نام «اکرم احمدی پریداری(۱)» نیز گم شده است. برادر این دختر به اتفاق دایی او، جلالی(۲) که نماینده مجلس شورای اسلامی بود، در سال ۵۹ با من صحبت کردند که من خبر نداشتم و بعدا از پیکاری ها نیز که پرسیدم کسی خبر نداشت و وی احتمالاً می تواند فردی باشد که شهرام می گفت با وضع مشابه «فاطمه فرتوک زاده» خودکشی کرده (البته می گفت قبلًا شوهر

نداشته) و علت عمده اش بی انگیزگی و سرخوردگی عاطفی بوده؛ شهرام می گفت نام این دختر را به یاد ندارد که البته بعید بود.(۳)

۱- اصل: پریدری.

۲- عبدالحسین جلالی شوهر خواهر اکرم است. و در دوره اول مجلس شورای اسلامی نماینده نیشابور بود.

۳- کریمی، شرح تاریخچه سازمان...: ص ۹۰.

فصل سوم: عملیات پلیسی در سازمان

«نمونه» دستگیری و بازجویی خدایی صفت

اشاره

مرکزیت مارکسیست سازمان علاوه بر اقدامات تروریستی درون سازمانی، برای تحکیم موقعیت خود و ارعاب مخالفان به شیوه های عملیات پلیسی نیز روی آورد. در مواردی رفتن در قالب پلیس و ساواک برای فریفتن و بازجویی از اعضایی که مرکزیت به آنها مشکوک می شد، انجام می پذیرفت. به گونه ای که گاه جنبه های کمیک و تراژیک به خود می گرفت. «نمونه» خدایی صفت را در اینجا مرور می کنیم:

علی خدایی صفت فرزند یک روحانی به نام عباس متولد ۱۳۳۱ در تهران، فارغ التحصیل دبیرستان علوی بود و از همان دبیرستان از طریق محمد حیاتی به سازمان وصل گردید. پس از ورود به دانشگاه در حال تحصیل در سال چهارم دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در تاریخ ۱۸/۵/۵۴ بازداشت گردید،(۱) وی پیش از بازداشت در اداره ثبت احوال تهران به کارورزی مشغول بود و با مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی نیز همکاری می نمود.

پس از ضربه شهریور سال ۵۰، ارتباط او با سازمان ضعیف شد؛ اما در سال ۱۳۵۱ توسط بهرام آرام مجددا سازماندهی گردید. و در بخشی از عملیات شناسایی برای بمب گذاری در فروشگاه فردوسی و

۱- وی بار اول در اسفند ۵۱ - در مسگرآباد - بازداشت و یک روز بعد آزاد شد.

سازمان برنامه و... مشارکت نمود. به دلیل امکانات وسیعی که در ارتباط با روحانیت، دانشجویان، دانش آموزان، و مجالس و محافل مذهبی داشت، دیدگاه بهرام نسبت به او چنین بود: «وی چهارراه جناح ها در دانشگاه است». وی بعد از آزادی و سرگردانیِ فرهاد صفا وسیله ارتباط او را با سازمان مهیّا کرد و محمد اکبری آهنگر را نیز بعد از آزادی از زندان به بهرام و سازمان «مارکسیست شده» مرتبط ساخت، که اتفاقا هر دو سرنوشت مشترکی یافتند و پس از مدتی کوتاه در دام پلیس افتاده و کشته شدند. مجید شریف واقفی هم با توجه به موقعیت مناسب خدایی صفت از او برای تشکیل گروه مذهبی - در برابر جریان تغییر ایدئولوژی - دعوت به همکاری و پس از پاسخ مثبت، او را به مرتضی صمدیه لباف معرفی نمود.

آن گونه که از پرونده وی در ساواک بر می آید، در مقطعی، رهبری مارکسیست شدگان سازمان - به دلیل موضع مذهبی اش - به احتمال رابطه وی با مجید شریف واقفی، شک کرده بودند. خود علی قبلاً به صمدیه لباف پیشنهاد کرده بود که به اتفاق مجید در یک روز با هم سرقرار نروند و یا در یک روز، قرارهایی را که با این دو گذاشته شده، اجرا نکنند. بعد وقتی که آن دو سر قرار می روند و دیگر پیدایشان نمی شود، مسئولان سازمان او را هم می گیرند و به شیوه ساواک از او بازجویی می کنند. خدایی صفت با آنکه مطمئن می شود که آن دو را کشته و یا دستگیر کرده و یا بلایی به سرشان آورده اند، فردای روز ربوده شدنش، قرار خود را با آنها اجرا می کند و خود را به ندانستن می زند. و در واقع، با اینکه فهمیده بود که بهرام و وحید عامل قتل آن دو بوده اند، اسلحه هایی را که نزدش امانت بوده به آنها پس می دهد.

به رغم همه این وقایع، باز هم به رابطه با بهرام ادامه می دهد. یک بار هم از بهرام می پرسد که «آیا در رابطه با حلّ مسائل درونی سازمان، از تصفیه های خونین هم استفاده می کند» و بهرام می گوید: «نه».

قبل از زندان سال ۵۴ وی که ضعف ایدئولوژیک خود را در برابر رهبری مارکسیست شده متوجه شده

بود و حتی با چند تن از دوستانش تصمیم به کار ایدئولوژیک گرفت، به رغم امکاناتش (از جمله علنی بودن، امکان رابطه با روحانیت مبارز و...) به هیچ وجه عملاً تن به کار ایدئولوژیک نداد.

با وجود اینکه قبل از تصفیه فیزیکی مجید، به او می گوید: «باید سازماندهی کرده اعلام موجودیت نماییم.» و خود را مذهبی و موافق با او نشان داده بود، در کتابخانه اسلامی دانشکده اقتصاد، تعدادی کتب فلسفی اسلامی را تصفیه کرده و به جای آن کتب متعلق به نویسندگان شوروی را جایگزین کرد و در نهایت با بهرام سازش کرده و به ارتباطش ادامه داد.

ص:۱۹۴

وی در زندان جزء کسانی شد که مبارزه مسلحانه را نفی کردند، در مقطعی به ساواک اعتماد نمودند، و «ضدّ حرکت» و «ضدّ تشکیلات» شدند.

علی با اینکه از دل مجاهدین خلق بیرون آمده و آموزش های سنتی آن را کسب کرده بود، وقتی که در زندان می بیند که چند جریان متعارض تشکیل شده، با تذبذب و فرصت طلبی در جمع مخالف مارکسیست ها و مجاهدین خلق قرار گرفت و به موضع صد در صد مذهبی افتاد تا آنجا که از جدایی کامل مارکسیست ها و مذهبی ها، و مواضعی از این قبیل حمایت می کرد و حتی در ورزش هم قایل به جدایی دو دسته و مبتکر این نوع ورزش (ورزش جداگانه) بود.

از آنجایی که علی خدایی صفت کار تشکیلاتی زیادی انجام داده بود، با بهرام آرام و مجید شریف واقفی و صمدیه لباف بوده، و در عملیات نیز شرکت داشته، فرد پیچیده ای شده بود و هوش و ذکاوت پلیسی اش هم خوب بود. مجموع اینها باعث شد طوری حرکت کند که - به نوعی - رهبری جریان های مذکور را مدتی در بخش هایی از زندان قصر به دست گیرد.

همه اینها در شرایطی بود که خودش، در قرنطینه زندان قصر، به یکی از زندانیان مذهبی سازمان

تردید خویش را به ایدئولوژی اسلامی بیان کرده بود. در همان جا آشکار می شود که در سلول های کمیته

نیز شک خود را ابراز می داشته، و حتی در نمازهای خود نیز تردید داشته است. افراخته در بازجویی ساواک اعتراف کرده بود که علی خدایی صفت هم پس از مارکسیست شدن کادر مرکزی سازمان، تغییر ایدئولوژی داده بود و طی نامه ای اعلام کرد که: «من در گذشته به خاطر انگیزه های مذهبی مبارزه می کردم ولی اکنون که ماتریالیست شده ام همه چیز را جبری می بینم و احساس می کنم به دلایل

زیربنایی و ماهیت طبقاتی، من یک فرد انقلابی نیستم.» افراخته درباره علی خدایی صفت گفته بود که او «ماتریالیست مبتذل» شده بود و به هیچ چیز ایمان نداشت.(۱)

در زندان کمیته مشترک علی که خود به دلیل اعترافات وحید افراخته بازداشت شده بود، به فکر لو دادن بهرام آرام می افتد و بعدها به رفقایش می گوید: «من طعمه خوبی برای ساواک در کمیته بودم.»(۲)

۱- پرونده رحمان وحید افراخته، بازجویی مرداد ۱۳۵۴.

۲- پرونده علی خدایی صفت.

اظهارات خدایی صفت، پس از انقلاب

ماجرای بازداشت و بازجویی خدایی صفت به سبک عملیات پلیسی رژیم شاه توسط مرکزیت سازمان در سال ۵۴، پس از پیروزی انقلاب در متون رسمی سازمان هم ذکر شد. در کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه

اپورتونیست های چپ نما»، اظهارات علی خدایی صفت درباره جریان تغییر ایدئولوژی و ماجرای مزبور که «بازجویی و شکنجه» نامیده شده است، بدون ذکر مشخصات با عنوان یک عضو شاخه به نام مخفف (ع)، به این شرح درج گردیده است:

«در اوایل سال ۵۳، که قصد داشتند سازماندهی را تغییر بدهند، این تغییرات در جهت کنار هم

گذاشتن عناصر «تغییر ایدئولوژی» داده بود. [بهرام آرام] لزوم این تغییرات را تحت عناوین مختلف و غیرواقعی مطرح می کرد تا منظور اصلی آنها مشخص نشود. مثلاً تحت عنوان اینکه «با افراد دیگر و نحوه برخورد آنها هم آشنا شوید و...» وقتی این سازماندهی را تغییر دادند، مرا به طور یک جانبه تصفیه کردند؛ یعنی بدون اینکه به خودم بگویند. بهرام هفته ای یک بار با من تماس می گرفت، بدون اینکه مرا در جریان مسائل بگذارد. قصد او استفاده از امکانات، از قبیل خبرگیری و تحویل گرفتن بچه هایی که من با آنها کار می کردم بود، مثل خاموشی؛ که در خرداد ۵۳ او را تحویل گرفتند. برای اینکه من متوجه این تصفیه آنها نشوم، بهرام گفت که «فعلاً هم تیم تو به کاری مشغول است؛ تو هم امتحاناتت را بده که عقب نیفتی». در حالی که در مدت دانشگاه، تا آن وقت، نشده بود که برای امتحانات کار سازمانی را تعطیل کنیم. و بعد به دنبال آن، مدت ها مرا در همین وضع قرار دادند. یک بار که با او صحبت کردم که بالاخره کار من چه می شود؛ گفت که «هر چه گشتیم هنوز نتوانستیم جایی برای تو در سازمان پیدا کنیم». در حالی که قبلاً می گفت که «هم تیمت مشخص است ولی فعلاً کار دارد».

بعد مرا مدتی با «ث» [علیرضا ثقفی] هم تیم گذاشت؛ که من انتقادات او را در مورد نحوه زندگی و

غیره درآورم و به او بگویم؛ تا او هم از طریق آن انتقادات، «ث» را بکوبد و سپس تصفیه کند. می گفت که «به او می خواهیم بفهمانیم که چرا تصفیه اش می کنیم»؛ ولی این کار عملاً در جهت کوباندن او و خرد کردن او بود تا بعدا هم نتواند خودش کار کند. این روشی بود که با هر کس که می خواستند تصفیه اش کنند انجام می دادند.

... در تابستان ۵۳، یک بار از بهرام پرسیدم که بالاخره وضع سازمان به کجا رسیده؟ گفت: «دارد رو به راه می شود.» گفتم: «ایدئولوژی چطور؟ کار می شود؟» گفت: «بله، مگر می شود بدون ایدئولوژی کار کرد.

ص:۱۹۶

روشنفکر که نمی تواند بدون ایدئولوژی حرکت کند!» در حالی که چند ماه پیش از آن، ایدئولوژی را محکوم می کرد و می گفت که ایدئولوژی ضرورتی ندارد و کرم روشنفکر است.

در پاییز ۵۳، من مقاله «پرچم» را در نشریه داخلی خواندم و فهمیدم که جریانات به کجا رسیده. از طرفی از طریق «م» [محسن سیاه کلاه] در جریان برخوردهایی که با مجید[شریف واقفی] کرده بودند، قرار گرفتم. در اینجا بود که حس کردم دیگر نمی توانم با آنها به کار ادامه بدهم؛ ولی درست در همین نقطه بود که بهرام می خواست مرا در یک سری ارتباطات جدیدی قرار دهد... مجید در وضع نامناسبی قرار گرفته بود؛ حتی امکانات مالی در اختیارش نبود؛ چرا که بعضی اوقات از ما چند تومانی پول می گرفت. او را در جریان اخبار هم قرار نمی دادند. بعضی اوقات تا ساعت ۴ بعد از ظهر غذا نخورده بود. برخورد آنها، در قرار اجرا کردن با مجید، خرد کننده و تحقیرکننده بود... و موارد دیگری که درست به یادم نمانده و خود مجید هم درباره آنها چیزی به من نگفته بود...

در پاییز ۵۳ بهرام دو اسلحه کمری و یک نارنجک و تعدادی فشنگ را به من داد تا نگهداری کنم. من هم آنها را پیش «ر» [رسول مرصوصی] گذاشتم و او آنها را در یک جاسازی حفظ می کرد. البته وقتی با

مجید تماس داشتیم، مجید گفت که «اینها را نمی خواهد به بهرام برگردانی؛ پیش خودت نگهدار». تا

اینکه در اسفند ماه یک بار «ح» [حسن نظام الملکی] را به دنبال آنها فرستادند که با مجید صحبت کردم، گفت: «ببر بده.» (مثل اینکه می دانست برای یک مصرف عملیاتی می خواهند). ولی اتفاقا به علت اینکه دست «ر» در کارگاه دانشکده شکسته بود و بیرون آوردن آنها از جاسازی کار داشت، گفتم: «فردا حاضر نمی شود؛ پس فردا تلفن بزن. خوب بود چند روز قبل اطلاع می دادی»؛ او اصرار داشت که «فوری احتیاج داریم»؛ که من گفتم: «فردا تلفن بزن» و خودم هم رفتم که به هر وسیله ای شده آن را حاضر کنم. ولی بعدا دیگر خود آنها تلفن نزدند و با من تماس نگرفتند.

این جریان گذشت تا اینکه وقتی در اردیبهشت ۱۳۵۴ جریان ارتباط مجید برای آنها روشن شد، آنها

به انبار اسلحه که پیش سیف اللّه [کاظمیان] بوده سر می زنند و می بینند که اسلحه ها را مرتضی صمدیه برده است. احتمال می دهند که من هم در ارتباط با مجید و مرتضی باشم؛ به خصوص که سابقه اسفند گذشته، که اسلحه ها زود آماده نشده بود، هم وجود داشت و [اینکه] «احتمالاً می خواهم اسلحه ها را به آنها دیگر ندهم».

آنها برای برخورد با این جریان شکل گرفته نقشه هایی می کشند که کشتن مجید و مرتضی و دستگیر

ص:۱۹۷

کردن من و پیدا کردن اطلاعات لازم از این طریق بوده است. چون من علنی بودم، آنها فکر کرده بودند

که می توانند به نام و تحت عنوان پلیس مرا بگیرند و اقدام به گرفتن اطلاعات نمایند و در ضمن اسلحه ها را نیز از من بگیرند.

... بعدا بهرام گفته بود که ابتدا قصد داشته اند تحت عنوان ساواکی به خانه «ر» ریخته و او را برای گرفتن اسلحه تحت فشار بگذارند... تصمیم به «گرفتن» من می کنند؛ که این کار دو روز پس از زدن مجید و مرتضی صورت می گیرد. مسئله این بوده که آنها این اواخر مرا از طریق محسن خاموشی و «د» [حسین داعی الاسلام] تحت نظر قرار داده بودند؛ که من هم البته با «د» صحبت هایی کرده بودم و به طور غیرمستقیم راجع به جزئیات سازمان چیزهایی گفته بودم که شاید آنها این مسائل را متوجه شده بودند و صحبت ها را شنیده بودند. از طرفی فهمیده بودند که کسانی با افرادی که از زندان آزاد شده اند تماس گرفته و جریانات سازمان را به آنها گفته اند و حدس زده بودند که من با این افراد تماس گرفته ام.

... برنامه ای که آنها برای دستگیری من طرح ریزی می کنند، بدین صورت بوده است که آنها اطلاع

داشتند که من صبح زود، با موتور برای رفتن به زمین ورزش، از خانه خارج می شوم. طبق آنچه که بهرام بعدا تعریف کرد، آنها می خواستند در مسیر من کمین کنند و سپس با ماشین جلو من بپیچند و همان جا به عنوان گشتی ساواک مرا دستگیر کنند؛ بعد فکر می کنند که ممکن است من مسیرهای مختلفی را انتخاب کنم و خلاصه آنها موفق به این کار نشوند؛ لذا تصمیم می گیرند در کنار درِ خانه بایستند و وقتی من خارج شدم، تحت عنوان پلیس، دستگیرم کنند.

[در ۱۸/۲/۵۴] صبح زود آنها با پیکان سفیدرنگ با ۴ سرنشین (به اصطلاح مثل گشتی های ساواک) به جلو خانه ما می آیند. پیکان را آن طرف خیابان پارک می کنند. یک نفر از آنها پشت فرمان می ماند. دو نفر آنها در کنار در خانه ما به انتظار می ایستند. یک نفر آنها هم در کنار در دیگر خانه می ایستد. آن دو نفر یک عینک دودی هم، که در کف شیشه هایش کاغذ سیاه چسبانده بودند و یک کش هم به دسته های عینک بسته بودند، با خود داشتند تا بلافاصله پس از اینکه مرا گرفتند، عینک را به چشم من بزنند تا قیافه های آنها را نبینم.

صبح زود، پیش از من، یکی از افراد خانه مان می خواست از خانه خارج شود که می بیند دو نفر در کنار در خانه ایستاده اند و یکی از آنها عینک دودی به دست دارد. شک می کند و به داخل خانه برمی گردد و به من می گوید که با چنین چیزی رو به رو شده؛ به او می گویم که از در دیگر خانه بیرون برود، که می بیند

آنجا یک نفر ایستاده است - که به داخل خانه بر می گردد. من شلوار را پوشیدم که بروم ببینم چه خبر است؛ که یک مرتبه دیدم دو نفر وارد خانه شدند (که بعدا فهمیدم آنها وحید [افراخته] و طاهر رحیمی بوده اند). یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت: «آقای فلانی! یک بازجویی مختصر در رابطه با مسائل دانشجویی است»، و عینک را به چشم من زد.

چون آنها بی هوا وارد خانه شده بودند، مادرم هم آنجا ایستاده بود که ناگهان فریاد زد: «آقا! چه کار می کنید؟!» و من که دم در خانه بودم، وارد کوچه شدم. چون شک زیادی داشتم آنها پلیس باشند، در کوچه عینک را از چشم انداختم و گفتم: «آقا! کارتتان را نشان دهید»، که یک مشت محکم به پشت گردنم زدند و شروع به فحاشی (مثل ساواکی ها) کردند و می خواستند مرا به زور به طرف ماشین ببرند. آنها می کشیدند و من نمی رفتم. در این کشمکش، مردم محل جمع شدند و چون ما را می شناختند و فکر می کردند دعوایمان شده، ممکن بود دخالت کنند. من یک مرتبه احساس کردم که اوضاع ناجور است، و خلاصه گفتم که می آیم؛ که رفتیم و سوار ماشین شدیم. مرا در صندلی عقب، روی کف ماشین نشاندند که از بیرون معلوم نباشد؛ و یک بارانی روی سرم کشیدند، البته از جمع شدن مردم وحشت کرده بودند؛ چون که موقع حرکت اتومبیل نزدیک بود یکی از افرادشان را جا بگذارند که با مشت روی صندوق عقب کوبید تا نگه داشتند و او سوار شد. در بین راه فیلم هایی می آمدند که خود را به عنوان پلیس جلوه دهند. مثلاً یکی شان می گفت: «با بی سیم به پایگاه شماره ۴ اطلاع بده؛ بگو الآن می آوریمش و...» که البته من فهمیده بودم که اینها پلیس نیستند؛ چون طرز کار پلیس به این شکل نیست و رفتارش مشخص است.

پس از طی مسیری، اتومبیل آنها متوقف شد و مرا به داخل خانه ای بردند. وارد یک اتاق بزرگ شدیم که در انتها اتاق کوچک تری به وسیله یک دیوار چوبی از آن جدا می شد. مرا به آن اتاق کوچک سلول مانند بردند و روی یک صندلی نشاندند. پاهایم را به پایه های صندلی بستند و دست هایم را از پشت دست بند زدند (دست بندهای قدیمی شهربانی که آهنی و سنگین است). عینک هنوز به چشم من بود؛

دور آن را پنبه گذاشتند که جایی را نبینم. یک رادیو آورده و صدای آن را تا آخر بلند کردند و در کنار من گذاشتند که اگر صدایی کردم، صدایم بیرون نرود (آن طور که بعدا فهمیدم و منیژه اشرف زاده نیز بعدها گفت، لای درزهای دیوار تخته ای را نیز پنبه گذاشته بودند تا صدا بیرون نرود. همچنین جلو در آن، دو تا پتو روی هم آویزان کرده بودند - که البته این طور که از این تدارکات معلوم می شود و آن طور که خود طاهر رحیمی در کمیته می گفت، برنامه کتک و بازجویی و کشف روابط نیز در کار بوده است).

مرا یک ساعت در این حالت رها کردند. موقعی که مرا به صندلی می بستند، باز هم فیلم می آمدند. یکی به دیگری می گفت: «به آقا خبر داده ای؟» بعد به من می گفت: «صبر کن، بگذار آقای دکتر بیاید، آن وقت می فهمی» و... بعد از یک ساعت – که من در همان حال بودم و کم کم دست هایم درد گرفته بود،

[و] در این فاصله از پشت دیوار چوبی صدای آنها می آمد که می خندیدند، حرف می زدند و صبحانه می خوردند – پس از یک ساعت داد زدم که «چه خبر است؟ کجایید؟» که یک مرتبه وارد اتاق شدند و صندلی را هل دادند تا نزدیک دیوار جلو بردند؛ به طوری که روی من به دیوار بود. در این وقت، بهرام عینک را از چشم من برداشت و گفت: «حالاـ ما را شناختی؟» گفتم: «قبلاًـ شناخته بودم.» گفت: «ببین چه کار کرده ای که یک سازمان انقلابی باید تو را دستگیر کند.» گفتم: «چه کار کرده ام؟» گفت: «چرا سر قرارهایت حاضر نمی شوی؟» گفتم: «کدام قرارها؟» (چون نشده بود که بی خودی سرقرار حاضر نشوم؛

البته تا وقتی قرار داشتیم). گفت: «فلان روز تلفن زدم به خانه تان؛ برادرت گفت گوشی خدمتتان و ده دقیقه مرا در تلفن عمومی معطل کرد. چه هدفی داشتید؟ چرا وقتی آمدند اسلحه ها را بگیرند، ندادی؟

می دانی با این کارت چه کردی؟ ترور (...) را سه روز عقب انداختی.»

در اینجا وحید، که پشت سر من ایستاده بود، وارد بازجویی شده و با لحن تندی گفت: «ممکن بود عمل با شکست مواجه شود.» خلاصه یکی این می گفت، یکی آن. بهرام از جلو و وحید از پشت سر.

بهرام گفت: «موضع سکتاریستی گرفته اند... اگر این ۴ نفر، که در این شرایط امنیتی خطرناک صبح زود در خانه شما آمدند، ضربه می خوردند چه می کردی؟» گفتم: «مگر من گفته بودم این کار را بکنید؟» گفت: «تو مجبورمان کردی» گفتم: «یعنی چه؟ اصلاً چه شده است؟ فکر نمی کنید که اشتباه کرده اید؟» که در اینجا گفت: «اسلحه را به کی دادی؟» گفتم: «به چه کسی می خواستی بدهم؟ سرجایشان است، بروید

و بردارید. می شد این موضوع را بدون این کارها از من بپرسید، قرار بگذارید با هم صحبت کنیم.»

بعد گفت: «ما از کجا می دانستیم؟ گفتم اگر بگوییم، ممکن است اسلحه ها را برداری و فرار کنی. حالا هم که طوری نشده. فوقش می فهمیم که اشتباه کرده ایم، رابطه ما مثل اولش می شود؛ چیزی پیش

نمی آید» در اینجا وحید، از پشت سر، گفت: «اعاده حیثیت می شود، همان طور که از (...) (در روسیه) هم اعاده حیثیت شد (که الآن نامی را که آورد به یاد ندارم).

من، در حالی که خیلی ناراحت بودم، گفتم: «نمی دانم گریه کنم یا بخندم»؛ که گفت: «باید گریه کنی» گفتم: «آره، برای سرنوشت مردم بیچاره» بعد گفت: «تو قرار نداشته ای؟» گفتم: «چه قراری؟ مگر

نمی دانی که مدتی است با هم رابطه نداریم؟» گفت: «نه، منظورم با شخص دیگری است.» گفتم: «نه، چه شخصی؟». گفت: «اسلحه ها را قرار نبود به کسی بدهی؟» گفتم: «نه.» گفت: «چرا پشت سازمان بدگویی می کنی، می گویی مارکسیست شده اند و...» گفتم: «به چه کسی گفته ام؟ به هر کس بگویم سازمان مارکسیست شده، می گوید معلوم است خودت رابطه داری. من این قدر مسئله امنیتی را تشخیص نمی دهم؟!» گفت: «تو به «د» چیزی گفته ای، او هم به خاموشی گفته؛ خاموشی هم به ما گفته است.» (که البته این را برای این گفته بود که رابطه «د» با سازمان را درک نکنم).

... گفتم: «حالا چطور می گویی طوری نشده؛ من پیش آنها لو رفته ام. تمام محل دیده اند که مرا «ساواک» گرفته، این خبر، به احتمال قوی، به گوش ساواک هم می رسد. من چگونه به خانه بروم و زندگی کنم؟ (که اتفاقا علاوه بر اینکه در تمام محل پیچیده بود، در دانشکده هم پخش شده بود که فلانی را در حال کتک و درگیری دستگیر کرده اند و بچه های دانشکده می خواسته اند به اتاق رییس بروند و بگویند چرا او را گرفته اند).

بهرام گفت: «نه، هیچ طوری نشده. در عرض یک هفته همه این مسائل حل می شود.» گفتم: «این ۴ نفر که خانه و اسم مرا یاد گرفته اند، چه؟ من از کجا بدانم دستگیر شده اند یا نه؟ گفت: «در این مورد خاطرجمع باش؛ آنها در سطحی نیستند که حرف بزنند. اگر من حرفی بزنم، آنها هم حرف می زنند.» (و

دیدیم که در کمیته برخی از این ۴ نفر، چه حرف ها که نزدند) بعد صحبت های زیادی کرد که با تهدید و تحقیر و تشویق توأم بود. مثلاً گفت: «چرا حالا بعد از ۴ سال کار، وقتی سازمان به تو احتیاج دارد، می خواهی خودت را کنار بکشی. «ح» از تو بیشتر نبود که کمتر بود؛ حالا کلی کار و مسئولیت به عهده دارد. همین رفیق هم تیمت باید بیاید اینجا؛ آدرس تو را بدهد برای دستگیر کردن تو. تو خوب می توانی کار کنی. بیا در یک خانه تیمی خوب می گذاریمت؛ با یک تیم خوب کار کن. چه می خواهی؟ می خواهی

خاموشی را بگذاریم خودت با او کار کنی؟» (با توجه به اینکه در آن زمان، خاموشی در تشکیلات آنها آن موضع بالا را داشته، نمی دانم منظورش از این حرف چه بود؟)

من در جواب گفتم: «همان طور که برایت نوشتم، من هرگز اهل کار نیستم و...». که در اینجا باز لحن تهدیدآمیز به خود گرفت که: «خلاصه، تو هر چه داری از سازمان داری. حالا نمی توانی در رابطه ای غیر از سازمان کار کنی. ما که می بینیم به ما می رسی، می گویی نمی خواهم کار کنم ولی در دانشکده به بچه های دیگر که می رسی، فعالی و می خواهی کار کنی. خلاصه بگویم، تو فقط دو راه داری؛ یا باید اصلاً

کار سیاسی را کنار بگذاری، بروی دنبال زندگی و درس و عشقت؛ یا اینکه اگر می خواهی کار سیاسی بکنی، باید در رابطه با سازمان باشد. غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم، با این زبان با هم صحبت نمی کنیم؛ با زبان دیگری با هم صحبت خواهیم کرد...»(۱)

شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت

علی خدایی صفت در بازجویی ساواک، زمینه اختلافات با مرکزیت مارکسیست سازمان و ماجرای دستگیری خود را، این گونه شرح داده است:

... پیش از اینکه محسن [سیاه کلاه] دستگیر شود من نامه ای برای جواد [بهرام آرام] نوشتم و در آن گفتم که من دیگر با شما نمی خواهم کار کنم و اصلاً به خاطر اینکه دیگر نه به مذهب معتقد

هستم و نه به آنچه که شما می گویید، دیگر نمی توانم کار کنم و آن را به وسیله حسین [سیاه کلاه] برای جواد فرستادم. و بدین ترتیب رابطه خودم را با آنها به کلی قطع کردم که این بعدا موجب پیش آمدن صحبت ها و بحث های زیادی بین من و جواد شد که آنها را شرح خواهم داد.

... بحث اصلی ما چه با اکبر و چه با کاظم و کریم که چنان که بعدا فهمیدم مجید شریف واقفی، مرتضی صمدیه لباف و سعید شاهسوندی بودند سر آگاه کردن کسانی بود که از زندان آزاد شده بودند و حالا گروه قصد داشت آنها را مخفی کند و چنانکه اکبر می گفت گروه اصلاً مسئله مارکسیست شدن را با آنها مطرح نکرده و در این مورد قصد دارد که آنها را فریب دهد. و پس

از اینکه آنها را مخفی کرد - و به هر نحو که ممکن بود یا آنها را به سمت مارکسیسم کشانند و یا اینکه با روشی که خوب بلد هستند آنها را به پوچی انداخت به طوری که دیگر به هیچ چیز معتقد نباشند - آن وقت با خیال راحت جریان مارکسیست شدن گروه را اعلام کنند؛ چون به گفته

اکبر اگر قبلاً این زندانی ها را مخفی نکرده باشند امکان دارد که پس از اعلام مارکسیست شدن

گروه آنها با گروه به مخالفت بپردازند و به پیشرفت کار گروه لطمه بزنند این زندانی ها عبارت

بودند از: محمد صادق، محمد اکبری، محسن طریقت، فرهاد صفا و زین العابدین حقانی.

... از کارهایی که اکبر کرده بود این بود که یک جوابیه به گروه نوشته بود که در صورت رو شدن مطالب یعنی در صورتی که گروه بفهمد که اکبر چه کار کرده آن جوابیه را به آنها بدهد، جوابیه

در حدود ۴۰ - ۵۰ صفحه بود که من چون یک بار به طور خیلی سریع آن را خوانده ام از آن چیز

زیادی به یادم نمانده است. در آن شرح داده بود که مارکسیسم را چگونه به افراد گروه تحمیل

ص:۲۰۲

۱- تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۳ - ۱۵۴ و ۲۲۴ - ۲۳۴؛ با تلخیص.

کرده اند و هر کس که نپذیرفته با او چه رفتاری انجام داده اند. مسئله ای که در اینجا خیلی مهم است این است که بسیاری از افراد گروه دچار پوچی شده بودند؛ یعنی نه مذهبی و نه مارکسیست، بدون هیچ هدفی [ناخوانا]و دیگر حاضر به مبارزه هم نبوده اند. بعضی که امکان برایشان بوده به زندگی بازگشته اند و دست از این کارها کشیده بوده اند. مثلاً در این مورد کاظم می گفت که دو نفر که نسبتا هم فعال بوده اند بعد از جریانات به اصطلاح مبارزه را ول کرده و به سربازی رفته بوده اند. و هرچه با آنها صحبت کرده اند فایده ای نداشته است. از این نمونه ها در

گروه زیاد بوده که در آن جوابیه به چندتایی از آنها اشاره کرده است و کاظم اینها را بهتر می داند و یک نمونه این پوچ گرایی هم خود من بوده ام...

جریان [دستگیری توسط سازمان] از این قرار بود که صبح زود من در توالت بودم، خواهرم آمد از منزل خارج شود، فورا برگشت و گفت که دو نفر دم در حیاط ایستاده اند و وقتی که من از

خانه خارج شدم یکی از آنها صورت خود را برگرداند به سمت دیگر و دست یکی از آنها یک عینک دودی بود. من شلوارم را پوشیدم و آمدم که دم در بروم ببینم چه خبر است که ناگهان دیدم دو نفر از در خانه که باز مانده بود، وارد خانه شدند و مستقیما به سمت من آمدند و در دست یکی از آنها یک عینک دودی بود که درداخل شیشه هایش کاغذ سیاه چسبانده بودند. و دور آن را نیز کاغذ سیاه چسبانده بودند و دسته های آن را با کش به هم وصل کرده بودند. وقتی

به من رسیدند، یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت آقای علی خدایی، گفتم بله، گفت که یک بازجویی مختصر در مورد فعالیت های دانشجویی است. لطفا تشریف بیاورید، مادرم جلو آمد و گفت چه شده؟ اجازه بدهید، در همین موقع دست مرا کشیدند و به سمت کوچه بردند و به مادرم گفتند که خانم به نفع شما و پسر شماست که ساکت باشید، چیز مهمی نیست، زود بر می گردد و فورا عینک را به چشم من زدند که جایی را نبینم و بیشتر منظورشان این بود که قیافه آنها و شاید ماشین را نبینم. من در کوچه عینک را از چشم انداختم که به گل گردنم افتاد و بعد به او گفتم که کارتت را نشان بده، زد توی سرم و با فحش مرا به سمت ماشین که یک پیکان بود برد. در این وقت من کمی مقاومت می کردم و آنها نیز به من فحش می دادند و کتک می زدند و

این باعث شده بود که مردم جمع شوند. در این وقت پدرم نیز از خانه خارج شده و به آنها می گفت که چه شده است؟ خلاصه آنها مرا وارد ماشین کردند و یک بارونی زرد رنگ را روی سر من انداختند و سرم را به سمت پایین فشار دادند، به طوری که کمرم درد گرفته بود، در راه برای خام کردن من که باور کنم پلیس هستند چیزهایی می گفتند که مرا بیشتر روشن می کرد که

اینها پلیس نیستند. مثلاً یکی از آنها می گفت که با بی سیم تماس بگیر، بعد می گفت که برو پایگاه شماره ۴ و از این قبیل صحبت ها، من از آنها پرسیدم که پس چرا خانه را بازرسی نکردید. که در

جواب یکی از آنها یک توسری به من زد. خلاصه پس از حدود نیم ساعت به خانه آنها رسیدیم... یک نفر هم آمد و عینک را از چشم من برداشت، دیدم او بهرام است. بعد گفت که حالا ما را شناختید، گفتم بله. عجب شناختی، واقعا شما را شناختم و ای کاش زودتر می شناختم. خلاصه شروع کردند چند نفری مرا بازجویی کردن، یکی از پشت سر می گفت که چرا قرارهایت را اجرا نمی کنی؟ بهرام می گفت که چرا اسلحه ها را تحویل نمی دهی؟ یکی می گفت چرا پشت سر سازمان بدگویی می کنی، ولی من همچنان ساکت نشسته بودم. بعد بهرام گفت که چرا ساکت نشسته ای، گفتم من با شما حرفی ندارم که بزنم؛ چون حالا دیگر به شما اصلاً اعتمادی ندارم و فهمیدم که شما هم به من اعتمادی نداشته اید... دیگر اعتمادی برای من باقی نگذاشتید. و من از به اصطلاح این مبارزه به کلی زده شده ام. ای کاش بیشتر مرا اذیت

می کردید تا بهتر شما را می شناختم...»(۱)

شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی

محسن سیدخاموشی که پیش از خدایی صفت دستگیر شده بود، در بازجویی ساواک درباره وی و ماجرای دستگیری اش توسط سازمان، چنین نوشته است:

او وقتی با من کار می کرد من اصلاً حدس نمی زدم که او با سازمان ارتباط داشته باشد. حتی وقتی که علی [بهرام آرام] او را عضوگیری کرد باز طوری رفتار می کرد که من پیش خود می گفتم او عضو نیست. این جریان ادامه داشت تا قتل مجید شریف واقفی، وقتی من سر قرار عباس [حسین سیاه کلاه] رفتم او گفت علی خدایی صفت کجاست. گفتم دائما دانشکده است او گفت با او کار دارم. من دوباره گفتم که دائما در دانشکده است. او ادامه داد، فکر می کنیم که

علی خدایی صفت هم با مجید شریف واقفی ارتباط دارد، هر چه به خانه اش تلفن می کنیم وقت های مختلف – شب – روز – صبح زود – آخر شب – همیشه می گویند نیست. او اصلاً کی در خانه است او ادامه داد که یک سلاح اسپرینگ پیش اوست. آن را می خواهیم تحویل بگیریم که

نیست. عباس گفت، علی خدایی صفت قرار بود یک تحلیل بنویسد رفته و دیگر هر چه تلفن می زنیم نیست. بعد عباس ادامه داد که باید او را دستگیر کنیم و از کارها و اعمال دار و دسته مجید شریف واقفی اطلاع حاصل کنیم. روز بعد هم بعد از عمل قتل شریف واقفی گفت من دیشب به خانه سمپاتِ علی خدایی صفت [= حسن نظام الملکی] رفتم و تقاضای اسلحه را

۱- پرونده علی خدایی صفت، بازجویی ساواک در مرداد ۱۳۵۴.

کردم. سمپات در جواب گفت چیزی اینجا نیست و اینجا مشکوک است به خانه ما نیا. بعد از این رفتار، عباس احتمال قوی نزدیک به یقین می داد که نبودن علی و گفته های سمپاتش برنامه است

و علی خدایی صفت سلاح را تحویل مجید شریف واقفی داده است. او می گفت علی خدایی صفت آدم بی انگیزه و ماتریالیست مبتذل است، و اصلاً صداقت ندارد. بعد از سه چهار روز که ما در طرح مستشاران بودیم، حسن [محمد طاهررحیمی] به من [گفت] که علی را دستگیر کرده اند. او از کم و کیف جریان اطلاع زیادی نداشت. فقط گفت موقعی که دم در خانه

ایستاده بودند و منتظر او بودند خواهرش در را باز کرد و مشکوک شد و گویا رفته بود داخل و به علی گفته بود و علی از خانه بیرون نمی آمد. که بچه ها در زده و به داخل رفتند و او را دستگیر کردند. گفته بودند ما پلیسیم و او را برای بازجویی برای اوضاع دانشکده می بریم. فردا شب

بهمن (وحید افراخته) را دیدم و به او گفتم چه شده. گفت او را دستگیر کردند. و به او گفتند چرا جواب تلفن را نمی دادی و حدس خود را که تو بر ضد سازمان فعالیت می کنی با او مطرح کردند. علی خدایی صفت گریه کرده بود و قسم خورده بود که من چنین کاری را نکردم و قرار شده بود اسلحه را تحویل دهد. بهمن گفته بود این کار یعنی دستگیری علی خدایی صفت عمل خیلی اشتباهی بود و چون او آدم ترسو و محافظه کاری است و اصلاً اهل این نیست که بر ضد

سازمان فعالیت کند. ثانیا اسلحه را به عنوان یک بسته به خانه سمپاتش گذاشته بود و اصلاً صحبت سلاح نکرده بود و سمپاتش خبر نداشته که سلاح در آنجاست فکر می کرده است که چند کتاب درسی در آنجاست. بعد وحید افراخته ادامه داد که علی خدایی صفت اصلاً آدم محافظه کاری است. علی [بهرام آرام] معتقد بود که خیلی ترسیده است او گفته بود وقتی او [= خدایی صفت]را دستگیر کردند پیش من آوردند، وقتی من را دید خیلی ترسید و گریه کرد، من گفتم او را هم زده اید گفت نه فقط بچه ها با ماشین که او را می آورده اند گفته بود کارت شما کو؟ بچه ها هم چند چک به صورت او زدند و گفتند خفه شو.(۱)

ص:۲۰۵

۱- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، بازجویی ساواک در مرداد ۱۳۵۴.

فصل چهارم: ناکامی ها و فاصله ها

ارتباطات سازمان با چریک های فدایی

پیشینه ارتباط

اولین رابطه سازمان مجاهـدین خلق با سازمان چریک های فدایی خلق را فردی به نام اردشـیر داور برقرار کرد. او، از میانه سال ۱۳۵۱، فعالیت های سیاسی را کنار گذاشت و این مسئولیت نیز از وی سلب شد.(۱)

پس از آن، تـا مـدت هـا، رابط سازمان و چریک های فـدایی مصـطفی شـعاعیان بود. وی، پس از آنکه گروهش (یا به تعبیری «گروه شایگان») در بهار و تابستان ۱۳۵۲، متلاشی شد و تنها معدودی افراد

بی تجربه متواری روی دستش ماند، خود را به چریک های فدایی وصل کرد. پیشتر در مورد نحوه و

کیفیت ارتباط شـعاعیان با سازمان سخن گفته شد؛ لیکن در اینجا باید به این نکته تصریح کرد که شعاعیان، در روابطش با هر دو سازمـان، دیـدگاه هـای خـاص خود را اِعمـال می کرد که باعث می شـد به صورت یک عضو با ثبات و وفادار تلقی نشود. چنانکه گفته شد، وی در اواخر سال ۵۳ و اوایل ۵۴، به دنبال چالش ها و تنش های سخت، از چریک های فدایی گسست و یا به قول فـدایی ها تصـفیه شد و از آن پس، به لحاظ امنیتی و حفاظتی، تحت پوشـش سازمان قرار داشت که سـرانجام در بهمن ماه ۱۳۵۴،

۱- خلاصه پرونده ها...: داور، اردشیر. یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۱.

ضمن یک درگیری تصادفی با پلیس، با سیانور خودکشی کرد.(۱)

از سال ۱۳۵۲، فعال ترین رابط سازمان و چریک های فدایی، محمدجواد قائدی عضو مخفی سازمان - با نام مستعار «احمد» - بود. او در شاخه تقی شهرام فعالیت داشت و به دلیل آشنایی های قبلی با

عناصری از فدایی ها، از جمله محمّد شهاب رضوی و حسن جعفری، توانست به نحو مطلوبی رابطه موردنظر را برقرار سازد.

در روابط بین دو گروه مسلح، نشیب و فرازهایی، کم و بیش، وجود داشت؛ ولی به طور مشخص، در

دو مرحله، میان چریک ها و سازمان مجاهدین اختلاف بروز کرد که هر دو را در اینجا بیان می کنیم.

اختلاف اول: لو رفتن شنود

در بهار ۱۳۵۳ دو تن از اعضای چریک های فدایی به نام های ابراهیم محجوبی و عفّت محجوبی، که خواهر و برادر و از عناصر فعال بودند، دستگیر شدند. قرار مهمّی که اینان با دو عضو شاخص دیگر، از فدایی ها، داشتند لو رفت. این دو نفر شیرین فضیلت کلام (معاضد)، و مرضیه احمدی اسکویی، بودند. ساواک و کمیته مشترک، در یک اقدام بی سابقه، تصمیم گرفتند که به دستگیری این دو نفر دست نزنند و آنها را تا خانه تیمی و مقرّ اصلی تعقیب نمایند. این تعقیب، که با تدارک وسیعی همراه بود، از خیابان حافظ شروع شد و در طول خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) به سمت میدان شهناز (یا فوزیه - امام حسین فعلی) ادامه یافت. (۲)

سازمان، که از طریق دستگاه ها و رادیوهای خود این تعقیب را پی گرفته بود، به سرعت چریک ها را در جریان قرار داد و حمید اشرف - رهبر شماره یک فدایی ها - خود به صحنه رفت و از درون یک وانت بار، علامت لازم را به منظور هشدار به آن دو نفر ارسال کرد. آن دو، که هوشیار شده بودند، در حوالی میدان شهناز، از یکدیگر جدا شدند. مأموران که متوجه شده بودند آن دو یک مانور گمراه کننده را دارند عمل می کنند، جلو مسجد امام حسین به شیرین فضیلت کلام حمله کردند که وی از سیانور استفاده کرد و کشته شد؛ ولی مسیر مرضیه احمدی اسکویی را از طریق خیابان شهباز و میدان ژاله (شهدای فعلی) به سمت سه راه امین حضور و خیابان ری، تعقیب کردند؛ و در حوالی میدان شاه (قیام فعلی) برای دستگیری

۱- خلاصه پرونده ها...: شعاعیان، مصطفی. گفت و گوی احمدرضا کریمی.

۲- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از خلیل دزفولی که خود بی سیم های پلیس را شنود می کرده است.

او نیز اقدام کردند که وی نیز سیانور استفاده کرد و کشته شد.(۱)

در جریان بازجویی های عفّت و ابراهیم محجوبی، از جمله مسائلی که مطرح شد، نحوه ارتباط چریک های فدایی و سازمان بود. بجز اطلاعات عمومی مربوط به ارتباطات منظّم، که جهت مبادله اسناد

و اطلاعات تشکیلاتی یا کمکِ مالی صورت می گرفت، موضوع مهم دیگری نیز لو رفت که در آن موقع

(بهار ۵۳)، برای ساواک و کمیته مشترک، بسیار اهمیت داشت.

فاش شد که: ارتباط ها و مکالمات نیروهای مختلف پلیس و ساواک توسط دستگاه هایی که مجاهدین خلق تدارک دیده اند، شنود می شود و اطلاعات مربوط به هر نوع دستگیری و تعقیب، متعلق به هر گروه و سازمان و بخصوص چریک های فدایی خلق، بلافاصله جهت خنثی کردن عملیات رژیم، به طرف ذی نفع انتقال می یابد.

ساواک و کمیته مشترک، در این ارتباط، به بسیاری از شکست های خود در جریان لو رفتن قرارها و

خانه ها پی بردند و دریافتند که علت ضربه نخوردن نزدیک به یک سال و نیم دو گروه، شنود بی سیم ها

بوده است. ساواک، جهت خنثی نمودن این ترفند، تصمیم گرفت به جای اسم خیابان ها و مکان ها و افراد و... از کُد شماره دار استفاده کند؛ و چنین نیز کرد. در نتیجه مدتی طول کشید تا اعضای سازمان توانستند این کدها را بشکنند و بتوانند بار دیگر اطلاعات مربوط به دستگیری ها و مکان های لو رفته را کشف نمایند.(۲)

طی ارتباط هایی که در سطح بالا، بین دو گروه، برقرار گردید، از سوی سازمان انتقاد شدیدی نسبت به چریک های فدایی صورت گرفت که اولاً - چرا یک عضو خارج از مرکزیت، از این موضوع اطلاع داشته؛

ثانیاً - چرا این مطلب را، بی هیچ ضرورت و الزامی، لو داده است. بنابراین عمل او خیانت محسوب

می شود و در این خیانت، مرکزیت چریک ها سهیم است.(۳)

با وجود آنکه این گفت وگوها با توافق بر سر تجدیدنظر در مسائل امنیتی و حفاظتی خاتمه یافت، سازمان لو دادن ماجرای بی سیم ها را به نحوی غیرمنتظره و ناجوانمردانه تلافی کرد. در بهار ۱۳۵۴ مجاهدین خلق، از طریق رادیوهای خود، دریافتند که تیم های تعقیب و مراقبت ساواک، خانه ای را در

۱- خلاصه پرونده ها...: احمدی اسکویی، مرضیه. فضیلت کلام معاضد، شیرین. نیز عین گزارش عملیاتی مزبور.

۲- چنانکه خواهد آمد، این تمهید نیز پس از دستگیری خلیل دزفولی خنثی شد.

۳- پرونده رحمان وحید افراخته.

قزوین کشف کرده انـد و روی سوژه های تردّد کننده به آن خانه، در تهران و کرج و قزوین، کار می کنند. از طریق شـنود بی سیم کاملاً مشخص بود که ساواک دقیقاً می داند که خانه موردنظر متعلق به یکی از تیم های نظامی چریک های فدایی است. سازمان این مطلب را به اطلاع فدایی ها نرساند، در نتیجه خانه مذکور ضـربه خورد و چندتن از جمله خشایار سنجری، یکی از اعضای مؤثر چریک های فدایی، ضـمن عملیات کشـته شدند. این مسـئله مدت ها رابطه دو گروه را تیره کرد تا اینکه ضـربات پی درپی رژیم به هر دو، سبب شد بار دیگر روابط جدیدی شکل گیرد.(۱)

اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد

تقی شـهرام، ضـمن بحث های داخلی سازمان و نیز به تفصیل در «بیانیه»، مسئله اتحاد گروه های مخالف رژیم و تشکیل «جبهه واحد توده ای» را مطرح می ساخت. بلندپروازی ها و اهداف پنهان تقی شهرام، از محتوای آنچه در «بیانیه» آورده نیز پیداست:

اینـک سازمـان مـا تشـکیل «جبهه واحـد توده ای»، مرکّب از تمـام نیروهـای خلقی... را به تمـام نیروهای انقلابی و مترقی ایران پیشنهاد می کند و معتقد است این «جبهه واحد توده ای» می تواند

اولین قدم لازم و ممکن این نیروها به سـمت وحدت باشد. بدین ترتیب تمام مارکسـیست - لنینیست های واقعی، تمام نیروهای مبارز مـذهبی، دموکرات های انقلابی، نیروها و نماینـدگان جنبش های مسلّح روسـتایی می تواننـد، در این «جبهه واحـد توده ای»، فعالیت انقلابی مشترکی را

علیه رژیم مزدور حاکم سازمان دهند...

سازمان ها، ضـمن اسـتقلال گروهی خود، امر وحدت نیروهای خلق و نتیجتاً مبارزه مشترک علیه دشـمن را توسط «جبهه واحد توده ای» به انجام خواهند رساند.

ملاحظات ذیل می تواند چهره روشن تر این جبهه را معین سازد:

۱- در چنین جبهه ای، کلیه نیروهـای مارکسـیست - لنینیست معتقـد به خطّ مشـی مسـلحانه، امکـان می یابنـد در یک سازمان واحد سیاسی - نظامی متشکّل شوند...

۲- در چنین جبهه ای، کلیه نیروهـای انقلابـی غیرمارکسـیست؛ مـذهبیون مبارز، نیروهای انقلابی دموکرات و... - که معتقـد به خط مشی مسلحانه هستند - می توانند در سازمان های مخصوص به

خود متشکّل شده و ارتباط بخش وسیعی از طبقات متوسط خلقی را با سازمان واحد مسلّح

۱- منظور ضرباتی است که در پاییز و زمستان ۵۴ صورت گرفت.

پیشتاز و با نیروهای عمده انقلاب - کارگران و دهقانان - فراهم آورند...

۳- کلیه عناصر و گروه های مارکسیست - لنینیست که به طور مشخص به کار فعّالانه ترویج سیاسی، نشر و اشاعه اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغولند می توانند مستقلاً و یا در اشکالی از ارتباط سازمان واحد مسلّح پیشتاز متشکّل از مارکسیست - لنینیست های معتقد به مشی مسلحّانه، کار انقلابی خود را دنبال نمایند...

۴- جبهه، در عین آنکه شرایط لازم را برای وحدت عمل انقلابی در سطح بسیار وسیع تری از آنچه هم اکنون وجود دارد علیه رژیم مزدور شاه خائن فراهم می سازد، امکان بسیار مناسبی نیز

برای یک مبارزه سالم ایدئولوژیک بین نیروهای مختلف انقلابی عرضه خواهد کرد.(۱)

برخی از اعضای سابق سازمان و کارشناسان تاریخ گروه های مسلح، معتقدند که طرح مزبور نشانگر این واقعیت بود که در آن مقطع، رهبری طلبی باند مرکزیت، و در رأس آن تقی شهرام، به مرحله ای رسیده بود که رؤیای جذب و هضم همه گروه های سیاسی فعال مخالف رژیم را در سر می پروراند. قطعاً

غرض شهرام از طرح «جبهه واحد توده ای» جز این نبود که میدان حاکمیّت خود را وسعت بخشد.

طرح استقلال نسبی گروه ها در این پیشنهاد، در کنار مانور تبلیغاتی در خصوص «سازمان واحد»، نیز ناشیانه صورت گرفته بود و همه گروه ها و نیروها در می یافتند که این موضوع، اگر دام فریب و بلع نیروها نباشد، حداقل یک تعارف است.

همچنین در این پیشنهاد طرح مستحیل کردن «مذهبیون مبارز» در کلّ جریان مارکسیستی نیز در

هیئتی ظاهرا موجّه ارائه شده بود.

برای ترسیم روشن تر ماهیت مرکزیت و تناقض حرف و عمل آن، بخشی از متن همان «بیانیه»، درباره دفاع از «مذهب مبارز» و «نیروهای مبارز مذهبی»، خواندنی است:

مسئله مهمّی که اینک در مقابل جنبش نوین کمونیستی ایران قرار دارد، مسئله موضع آن در برابر نیروهای مبارز مذهبی است...

سازمان ما موضع «مذهب مبارز»، یعنی مذهبی که مبارزه بخش نسبتاً وسیعی از طبقات متوسط خلقی را توجیه می کند، نه تنها کاملاً تأیید می نماید بلکه از هیچ گونه کوشش و امکانی در جهت کمک به مبارزه گروه های مذهبی علیه رژیم مزدور شاه دریغ نخواهد کرد...

ما از وحدت نیروهای مبارز مذهبی، در چارچوب یک «جبهه واحد توده ای»، با آغوش باز

۱- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۵۱ - ۵۲.

استقبال کرده و مبارزه انقلابی آنان را تأیید می نماییم.(۱)

سازمان در حالی در این بیانیه از «مذهب مبارز» و ضرورت همکاری با «نیروهای مبارز مذهبی» سخن می گفت که تاب تحمل مجاهدان مسلمانی همانند: شریف واقفی، صمدیه لباف، و... را در سازمانی که به نام آیین و آرمان خود آنها تشکیل شده بود، نداشت و آنان را به جرم وفاداری و پای بندی به همان «مذهب مبارز» به وضع فجیعی کشت و سوزاند و مثله کرد و سرانجام در همین بیانیه، به عنوان خائن

معرفی کرد.

طرح مسئله «اتحاد» یا «وحدت» نیروهای مبارز، البته در چارچوب اندیشه و عمل مارکسیستی، به

صورت یک فرمول تکراری، از همان سال های ۱۳۴۹ – ۵۰، توسط چریک های فدایی خلق هم عنوان شده بود.

در مقدمه ای که مسعود احمدزاده در خرداد ماه ۱۳۵۰ برای چاپ دوم رساله خود نوشت، به طور مشخص شعار «اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق های سراسر ایران» را مطرح کرد.

در برخی متون و اطلاعیه های چریک های فدایی این شعار طرح و تکرار می شد اما عملاً اقدامی در

این جهت صورت نمی گرفت، با آنکه از گذشته روابط نزدیکی با سازمان برقرار شده بود.

پیشتر، همکاری های دو سازمان در زمینه های مختلف، نهادینه شده بود:

الف – مبادله پول، اسلحه و امکانات مادی دیگر؛(۲) پس از آنکه مجاهدین خلق، که کمک های وسیع

نیروهای مذهبی را تحت عنوان «وجوهات» و «سهم امام» جذب می کردند، کمک های مالی خود را به چریک های فدایی آغاز کردند، دیگر برای این گروه ضرورتی پیش نیامد که به سرقت از بانک ها اقدام

شود. (۳)

ب – تهیّه و مبادله موادّ انفجاری؛ از قبیل نارنجک های جنگی فابریک و دست ساز، بمب های دست ساز یا چاشنی های فابریک برای بمب های قوی و موادی از قبیل فولمینات جیوه، اسید پیکریک و...(۴)

ج – مبادله سیانور و روش ساخت کپسول های آن؛ که در این میان، سازمان سیانور چریک های فدایی را، از

۱– همان: صص ۵۱ – ۵۲.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۶۱ - ۱۶۹. یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۸۵.

۳- همان.

۴- همان.

زمستان ۵۱ به بعد، تأمین کرد و در عوض، از نیمه دوم سال ۵۰ (پس از ضربه شهریور)، مجاهدین خلق ابتدا تکنیک ساخت کپسول های پارافینی، و از اواخر سال ۵۲، طرز تهیه کپسول های ظریف شیشه ای را از فدایی ها آموختند.(۱)

د – مهمترین بخش این همکاری ها، در زمینه های حفاظتی، اطلاعاتی و امنیتی بود. برجسته ترین نوع این همکاری، انتقال اطلاعات به دست آمده از شنود بی سیم های ساواک و کمیته مشترک توسط سازمان به چریک های فدایی بود.(۲)

نشست هایی نیز گهگاه توسط دو مرکزیت انجام می شد که در مواردی نتایج مطلوب داشت، مانند تصمیم گیری های پس از خانه گردی ساواک در پاییز و زمستان ۱۳۵۳؛(۳) و گاه به بن بست و حتی تنش منتهی می شد. معمولاًـ در نشست های مرکزی، حمید اشرف از طرف چریک های فدایی و بهرام آرام از مجاهدین خلق شرکت داشتند. یک بار هم در یکی از این نشست ها، که ساعت ها به طول انجامید، تقی شهرام شرکت داشت.

این نکته قطعی به نظر می رسد که درست پس از نشست های اواخر ۵۳ و اوایل ۵۴ و اعلام تصفیه های درونی سازمان، موضعگیری فدایی ها در خصوص وحدت دگرگون شد. به جای آن شعارهای قبلی، ناگهان در نبرد خلق شماره ۶ (منتشر شده در مرداد ۵۴)، در سرمقاله ای با عنوان «شعارهای

وحدت»، مطالبی از این دست انتشار یافت:

در شرایط کنونی، سازمان های انقلابی ضدّرژیم به هیچ وجه نمی توانند تشکیل جبهه واحد بدهند...

مسئله تشکیل جبهه، در شرایط کنونی، منتفی است...

اکنون درست لحظه ای است که باید شعار «وحدت کامل کلیه مارکسیست – لنینیست ها» را داد. البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه مارکسیست – لنینیست هایی است که با قبول مشی

مسلّحانه، در جهت تحقّق هدف های جنبش انقلابی ایران، قدم برمی دارند...

امّا هواداران و عَقَبه تبلیغاتی چریک های فدایی در خارج از کشور، که مهدی خانبابا تهرانی (اروپا) و حسن ماسالی (خاورمیانه) آنها را اداره می کردند، کتابچه ای در پاییز ۱۳۵۴ تدوین کردند، به نام تاریخچه

۱– همان.

۲– همان.

۳– همان.

سازمان های چریکی در ایران؛ که متن کاملتر آن را در اوایل زمستان ۵۵ در اروپا و خاورمیانه انتشار دادند. در این تاریخچه، که – در مواردی – مورد استفاده ما نیز بوده، شرح حال هفت گروه درج شده است.

در این کتاب پس از چریک های فدایی، بیشترین حجم صفحات، اختصاص به مجاهدین خلق دارد. در سرلوحه این بخش، آرم سازمان بدون آیه و بدون سال تأسیس، چاپ شده است. در قسمتی از این

بخش، مطالب زیر آمده است:

مبارزه ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق ایران

... ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران، در آغاز اگرچه پیوند نزدیکی با مترقی ترین تفکرات مذهبی رایج در جامعه داشت، لیکن ویژگی ها و مشخصات متعددی آن را از [آن] تفکرات جدا می کرد. از آن جمله در قبول اصل تکامل، در برخورد به مسئله استثمار، و مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ، در لزوم تئوری انقلابی ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه، در لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسایی علمی در

پدیده ها، در برخورد علمی به مسئله مبارزه و لزوم آگاهی به فرهنگ انقلابی و متون مارکسیستی، تجلّی می یابند. با چنین تفکری، این سازمان انقلابی نوآوری های وسیعی در زمینه

تفکر اسلامی به جای گذاشت.

در تابستان ۵۲ مبارزه ایدئولوژیک به عنوان محتوای اصلی جنبش نوین «اصلاح و آموزش» در دستور کار سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت...

رهبری سازمان ضمن انتقاد از خود شروع به جمع بندی روشنی از دوران های گذشته کرد. به مرور بالاترین کادرها مورد انتقاد قرار گرفته و بسیاری از آنها به اصلاح نظرات و خصایل خود

پرداختند، و کسانی که حاضر به اصلاح نظرات و نقایص خود نبودند از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند...

بعد از گذشت یک سال و نیم از آغاز جنبش «اصلاح و آموزش»، مبارزه ایدئولوژیک وارد یک دوره تحوّل کیفی جدید گردید و در آذر ماه] ۵۳] با انتشار مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم»، صورت رسمی به خود گرفت. و در پایان این دوره از مبارزه درونی بود که سازمان مجاهدین تبدیل به یک سازمان مارکسیستی – لنینیستی گردید.

تحوّل ایدئولوژیک سازمان مجاهدین نه تنها نقطه عطفی در تاریخ مبارزه درونی خود این سازمان به شمار می رود بلکه در کلّ جنبش انقلابی ایران و جنبش کارگری ایران، دارای تأثیرات تاریخی خواهد بود. تحوّل ایدئولوژیک سازمان مجاهدین و دستیابی آنها به مارکسیسم – لنینیسم، در پروسه مبارزه مسلحانه، یکی از دستاوردهای بزرگ مبارزه مسلحانه در جامعه ما

می باشد.

اعلام خارجی تغییر مواضع ایـدئولوژیک سازمان مجاهـدین خلق، با انتشار «بیانیه اعلام مواضع ایـدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»، که در سطح وسیعی در داخل و خارج از کشور پخش شـد، انجام گرفت. این سـند تاریخی از اسـناد نادر جنبش کارگری ایران است که اهمیت آن

نه تنها در بیان مواضع ایدئولوژیک سازمان بلکه همچنین در تحلیل عمیق از گذشته جنبش و

علل شکست آن، تحلیل نیروهای انقلابی، وضعیت طبقه کارگر و... می باشد.(۱)

همـان طور که واضـح است، در دیـد نویسـندگان تـاریخچه فوق، کلیه عملکردهای سازمان در مسیر تغییر ایـدئولوژی تأییـد و تحسین شده است.

از سوی دیگر سازمان با تأکید بر ضرورت وحدت، چنین اعلام داشت:

ما در نشریات گذشته سازمانی خودمان، مسئله وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد را به

عنوان یـک ضـرورت استراتژیـک، به عنوان حلقه مهمّی که مرحله دوم جنبش مسلّحانه یعنی گسترش موقعیت توده ای آن به این حلقه وابسته است، مورد بحث قرار داده ایم. این موضوع مسلّماً در وهله نخست مسئله رابطه مابین دو سازمان (چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق) را مطرح می ساخت. نظر ما این بود و هنوز هم برآن پا برجا هستیم که دو سازمان باید به

سمت وحدت پیش بروند.(۲)

آخریـن نشـست مهـم مرکزیـت دو گروه در خصـوص مسـئله وحـدت، در فروردین یـا اردیبهشت ۱۳۵۵، انجـام شـد. از طرف سازمان، تقی شهرام، بهرام آرام و محمدجواد قائدی و از جانب چریک های فدایی، حمید اشرف، بهروز ارمغانی و محمدرضا یثربی شـرکت داشـتند. ملاقـات در یکی از خانه های مرکزی فـدایی ها، در حوالی خیابان حسـینی (بین تهران نو و نظام آباد)، انجام شد و بیش از ۸ ساعت به طول انجامید. ارمغانی، به شدت و به طور جدّی از پیشـنهاد وحدت شـهرام طرفداری می کرد. از جمله علل طرفداری وی، این بود که مدت ها از سوی چریک ها عنصـر رابط بود و با قائدی ارتباط داشت. در همین جلسه، شهرام، اعلام کرد که قائـدی به مرکزیت مجاهدین خلق وارد شده؛ که این نیز نوعی مانور به نفع فدایی ها تلقی شد. اشـرف و یثربی با آن طرح مخالفت کردند و اهم دلایل آنها، وجود اختلاف در

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۷۲ - ۷۴.

۲- مسائل حاد جنبش ما: ص ۳۰۳.

تحلیل های طبقاتی دو گروه؛ سوء عملکرد مرکزیت سازمان در مورد مذهبی ها و هژمونی طلبی آن، بود.(۱)

پس از این مذاکرات، روابط دو سازمان، بار دیگر به تیرگی گرایید و به تدریج روابط مقطّع و ناپیوسته جایگزین روابطی از نوع قبل شد. در واقع هر دو گروه، در آن شرایط، یکدیگر را به مسائلی متهم

می کردند که واقعیت داشت و اهمّ آن بدین قرار بود:

الف) هر یک از دو گروه، ضربات سهمگین ساواک را به طرف مقابل، ناشی از خطاهای تاکتیکی تحلیل نمی کردند، بلکه علّت آن را عدم رهبری صلاحیت دار برمی شمردند.

ب) هر یک به دیگری انتقاد داشت که به جای اینکه به فکر جنبش باشد، بیشتر در این اندیشه است که برای سازمان خود مانور دهد و تبلیغ کند.

ج) هر کدام، دیگری را در ایدئولوژی دارای ضعف می دانست و به گرایش های مغایر با نگرش خالص مارکسیستی متهم می کرد.

د) هر یک از دو گروه، ده ها مورد عهدشکنی و بی صداقتی از طرف مقابل سراغ داشت که در موارد مختلف، مثل چماقی، مورد استناد و استفاده طرفین قرار می گرفت.(۲)

واقعیت این بود که حرکت مسلّحانه چریک شهری در ایران، فرایند انحطاط و زوالی ناگزیر را می پیمود که به هیچ وسیله نمی شد از آن پیشگیری کرد. بخصوص که «خودمحوربینی» در هر دو سازمان – از نخست – رواج داشت.

به رغم این اختلافات شدید ارتباط منظم ادامه یافت و چریک های فدایی از امکانات مجاهدین تغذیه

می کردند. به سندی در این رابطه توجه شود:(۳)

رفقای مجاهد!

بر اثر ضربات اخیر! سازمان ما از نظر تسلیحاتی دچار کمبود گردیده است، بطوریکه قدرت آتش دفاعی پایگاه های ما در مقابل دشمن ناچیز است. لذا، سازمان ما خواستار کمک حداقل نیاز تسلیحاتی خود از سازمان شماست. که در صورت داشتن امکان ترتیب انجام آنرا به ما

اعلام کنید.

حداقل نیاز تسلیحاتی ما:

۱- یادداشت های حسین روحانی. یادداشت های قاسم عابدینی.
۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۱۹.
۳- پرونده بهرام آرام، صفحه ۱۲.

۲ عدد مترو (که یک عدد آن عملیاتی باشد) ۵ عدد کلت – ۵ عدد نارنجک – تعدادی فشنگ ۳۸٪ بلند و اسپرینگ فیلد، می باشد.

موفق باشید

سازمان چریک های فدایی خلق ایران

۱۸ – ۸ – ۵۵

ص:۲۱۷

دست یابی ساواک به نوار مذاکرات رهبری دو گروه

در گزارش ساواک درباره کشف نوارهای مذاکرات مرکزیت سازمان و چریک های فدایی، چنین آمده است:

«در یکی از خانه های امن مکشوفه تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، که به طرزی بسیار ابتکاری و با مراعات اصول مخفی کاری جاسازی شده بود، چهار حلقه نوار مغناطیسی که بر روی آن مطالبی ضبط شده بود، به دست آمد. نوارهای مزبور مورد بهره برداری و بررسی قرار گرفت و معلوم شد که مطالب ضبط شده روی آن، مربوط به گفتگوی چندنفر از اعضای کادر رهبری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق (بهرام آرام و یک نفر با نام مستعار مسعود) و گروه چریک های به اصطلاح فدایی خلق (حمید اشرف و یک نفر ترک زبان ناشناخته) است که در جلسات منعقده به منظور نزدیک نمودن نقطه نظرهای سیاسی دو گروه، با هدف غایی وصول به وحدت نظر کامل، در زمینه فعالیت های تروریستی

و خرابکارانه و براندازی به عمل آمده است، می باشد.

کیفیت ضبط مکالمات روی نوارهای مزبور نشان می دهد که مکالمات از طریق میکروفن گذاری پنهانی، ضبط شده و به همین جهت اصوات ضبط شده همراه با پارازیت و صداهای مزاحم مختلف دیگری است که پیاده کردن آن بسیار دشوار می باشد. به همین جهت و با توجه به اینکه تقدم و تأخر نوارها از نظر مکالمات و مطالب مورد بحث مشخص نبود، با کمک وحید افراخته که خود در یکی از جلسات مزبور شرکت داشته و مورد مشورت بهرام آرام هم قرار گرفته است و لذا از چگونگی علت انعقاد جلسات مزبور آگاهی دارد، نسبت به پیاده کردن یک لبه از یک نوار اقدام گردید، که چون درج جزئیات مکالمات به علل فنی میسر نبود، چکیده آن ذیلاً به استحضار می رسد:

۱- چکیده نظرات فداییان: حمید اشرف و شخص ناشناس دیگر در زمینه نقطه نظرهای گروه به اصطلاح فداییان خلق چنین اظهارنظر می کنند:

ما می خواهیم در استراتژی(۱) اجتماعی، در عمل سیاسی با توده ها، با یکدیگر وحدت نظر داشته باشیم.

... در این صورت همکاری ما کامل و نزدیک به هم خواهد بود. ما دنبال اشتراک نقطه نظرها هستیم نه نزدیک بودن نظرها. برای روشن شدن قضیه، به عنوان نمونه اقدام اخیر حزب توده را بررسی می کنیم.

۱- اصل «استراتژیک».

... درست است که حزب توده دارای ایستگاه فرستنده رادیویی خوب، امکانات چاپ و پخش اسناد در

خارج کشور است ولی در عوض هیچ پایگاه اجتماعی در ایران ندارد. حزب توده در پیام خود انقلابی بودن گروه های ما را که در حال حاضر در داخل ایران مشغول مبارزه مسلحانه هستیم تأیید می کند ولی مخالف با خط مشی مبارزه مسلحانه می باشد. این عمل حزب توده دو دوزه بازی کردن است و ما آن را یک توهین به خود تلقی می کنیم.

... با قاطعیت و بدون تردید برای پیش بردن جنبش خلق به مبارزه مسلحانه ادامه خواهیم داد. چرا ما اسلحه می بندیم؟ چرا تدارکات تهیه می کنیم؟ تمام اینها به خاطر اهداف سیاسی است. پس بایستی از ابتدای کار در نقطه نظرهای سیاسی به وحدت برسیم.

بنابراین ما ضمن ردّ پیام حزب توده، سیاست کشور شوروی را در طرفداری از انقلابیون منطقه تأیید،

و روش چین در اقیانوس هند و خلیج فارس را اشتباه آمیز تلقی می کنیم و با توجه به شرایط اجتماعی و وجهه بین المللی شوروی، روش این کشور را به منظور استفاده از امکانات آتی آن پذیرا هستیم...

۲- چکیده نظرات مجاهدین: بهرام آرام و مسعود قصد خود را از برگزاری چنین جلساتی، شروع گام های

عملی برای نزدیک کردن نظرات خود با فداییان ذکر نموده و معتقدند که بایستی با کنار گذاردن انتقاد از یکدیگر، یک سلسله همکاری عملی را به ویژه در زمینه تکنیکی در درجه اول شروع کرد و برای این کار، وجود اشتراک نقطه نظرهای اصولی سیاسی، اعتقاد به مبارزه مسلحانه بر ضد امپریالیسم و استعمار بین دو گروه می تواند بهانه موجهی باشد. اهم نظرات دو نفر مذکور به شرح زیر می باشد:

... هنوز سازمان های ما کوچک و در ابعاد نمونه ای عمل می کنند، یا به اصطلاح دارای سازمانی

میناتوری هستیم که می خواهند به سازمان های بزرگتر تبدیل شوند.

... ما نمی خواهیم ایدئولوژی مارکسیستی خود را اعلام کنیم. زیرا ممکن است بگویند که ما تحت فشار حزب توده مارکسیست شده ایم. اگر قرار باشد که با روس ها تماس بگیریم چرا از طریق حزب توده این کار را بکنیم.

ما حزب توده را یک نیروی داخلی ورشکسته می دانیم. بنابراین در صورت لزوم خودمان ترتیب تماس با شوروی را خواهیم داد. بنابراین شما که بارها مبارزات و فداکاری ها و به شهادت رسیدن رفقای مجاهد را نادیده نگرفته اید و عدم تأیید ما را نسبت به حزب توده هم می دانید، باید موضع گیری سیاسی ما را مشخص و صریح تلقی کرده و موجبات وحدت را فراهم کنیم.

۳- موارد مورد توافق دو گروه در این جلسه:

الف - همکاری در مورد مسایل تکنیکی. ب - مطلع ساختن یکدیگر از تاریخ و محل عملیات (در تهران سه روز قبل از عمل و در شهرستان ها یک هفته). پ - تبادل تدارکات، نشریات و تجارب. ت - ادامه جلسات تا اخذ نتیجه غایی. ث - تشکیل جلسات ارتباطی. ج - تعیین و معرفی رابطین. چ - ضبط مکالمات به منظور تکثیر و آگاه نمودن سایر اعضاء.»(۱)

۱- بولتن شماره ۱۲۸۵۱۵، جلد ۴، صفحه ۵۰۷ - ۵۰۹.

گفتار دهم: بازتاب تغییر ایدئولوژی در زندان

اشاره

ص:۲۲۳

جمع های زندان و تغییر ایدئولوژی

زندان پس از حرکت های مسلحانه

در سال ۱۳۴۹ بر زندان های سیاسی ایران سکوت و آرامش حاکم بود. در زندان عمومی قزل قلعه هفت یا نُه نفر زندانی به سر می بردند؛ اوین نیز چندان بیش از این تعداد میهمان نداشت. این در حالی بود که قزل قلعه و اوین مراکز بازجویی و شکنجه ساواک بودند، که البته به علت کمبود «متّهم» شکنجه شدید و فراگیری در آنها اعمال نمی شد. در زندان قصر، محکومین زندگی آرامی را می گذراندند. هرچند نفر با هم گردآمده و زندگی مشترکی داشتند و بدین سان جمع های پراکنده ای به وجود آورده بودند.

سال ۱۳۵۰ در آستانه جشن های ۲۵۰۰ ساله در شرایطی که قبل از آن، حرکت های مسلحانه جدید آغاز شده بود و اعتصابات اردیبهشت ماه دانشگاه تهران نیز وسعت و شدتی بی سابقه داشت، یکباره

زندان ها لبریز شد.

نخستین موج دستگیرشدگان گروه های مسلح در اوین جای می گرفتند و به تدریج افراد جدید به

قزل قلعه و جمشیدیه و عشرت آباد منتقل می شدند. از آنجا که در این زندان ها کنترل ساواک کمتر بود و مراحل بازجویی افراد نیز - تقریباً - پایان گرفته بود، زندانیان فرصت مناسبی یافتند تا به بحث و مطالعه مستمر و تربیت کادرهای تازه - از میان زندانیان جوان (و اغلب دانشجو) - بپردازند. گروه کثیری از دانشجویانی که به مناسبت تظاهرات اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ در دانشگاه تهران دستگیر شده بودند، در

تشدید جوّ انقلابی و کار تعلیماتی داخل زندان سهم بسزایی داشتند.

گستردگی زندگی «کمونی» (اشتراکی) در تمام این زندان ها عامل مهم دیگری در تقویت پیوندهای

زنـدانیان شـد. در واقع ساواک - ناخواسـته - یک زندگی جمعی در سـطحی وسـیع برای اعضای گروه ها و جمعی «سـمپات» فراهم کرده بـود و اینـان نیز بـدون هیـچ اشـتغال دیگری، بی هراس از لـو رفتن «خـانه» و «قرار» و لزوم اقـدامات دست و پـاگیر امنیتی، تمام نیروی خویش را برای پیاده کردن عقاید و شکل دادن «جمع» متمرکز کرده بودند.

سـاواک خود، تـا حـدودی، بـدین وضع آگاه بود و بازجوها معمولاً به «متهمین سـبک» می گفتنـد: «مواظب باش توی عمومی فاسدت نکنند»! و حتی استوارها و گروهبان های نگهبان با صراحت می گفتند:

«زنـدان برای شـما مکتبی است که هرچه یـاد نداریـد هم، یـاد می گیریـد»! در همان سال ۵۰ معروف بود که عـده ای شـرکت کننـده در تظـاهرات را به قزل قلعه آورده بودنـد و اسـتوار «ساقی» (زنـدانبان معروف) گفته بود: «گاو میارن اینجا، چریک می فرستن بیرون!! بابا اینا را بزنید و ول کنید، دیگر نیندازید زندان و چیز یادشون ندید»! (۱)

معذلک ساواک که متوجه شرایط جدید زندان هایش بود، به دلیل عدم امکانات و کادر کافی برای کنترل داخل زندان ها، به ناگزیر منفعلانه برخورد می کرد.

در اواخر سال ۱۳۵۰ در زندان قصـر یک اعتصاب غذای یازده روزه، در اعتراض به شـرایط زندان، صورت گرفت که با عقب نشینی پلیس و اجابت خواسته های زندانیان پایان پذیرفت و پایه یک «کمون»

نیز ریخته شـد که اعضـای آن در ابتـدا انـدک بود لیکن در نتیجه گسترش آن، در اوایـل سـال ۱۳۵۲، به یـک «کمون بزرگ» تبدیل گردید. کلیه اعضای سازمان های مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق، ستاره

سرخ، و دیگر گروه های سیاسی کوچک تر و حتی منفردین، در آن کمون متشکّل شدند.(۲)

کیفیت زندانیان متمرکز در قصـر نیز قابل توجه است. از فروردین تا آبان ۱۳۵۱، تقریباً همه کادرهای سازمان های چریکی که اینک محکوم شـده بودند، در آنجا به سـر می بردند. عده ای از آنها از پای چوبه اعدام برگشـته بودند. آنان، از این جهت که وضع محکومیتشان نیز مشخص شده بود، کار اصلی را «تربیت

۱- این جمله را غالب زندانیان قزل قلعه از «استوار ساقی» شنیده اند.
۲- گفتنی اسـت که زنـدانیان مـذهبی تـا پیش از سـال ۵۰، یعنی قبل از آمـدن مجاهـدین به زنـدان، جـدای از مارکسـیست ها زندگی می کردند. اما با آمدن مجاهدین به زندان و طرح شـعار وحدت استراتژیک با مارکسـیست ها، پیشـنهاد جمع مشترکی را بـا نـام «کمون مشـی»، که اشـاره به جمعی بود که به نبرد مسـلحانه اعتقاد داشـتند، ارائه دادنـد. تنها گروهی که در این جمع شرکت نکرد، زندانیان مؤتلفه و روحانیان بودند.

کادرها» و «ارتقای سطح تئوریک» خویش قرار می دادند.

کمون بزرگ قصر همچون یک «اردوگاه چریکی» بود و انضباط محکمی بر آن حکومت می کرد. هر حرکتی دقیقاً کنترل می شد و در داخل کمون - درون هر سازمان - اصول «تشکیلات» و مقررات و

سازماندهی خاصی برقرار بود.

مسافرت «ریچارد نیکسون» و به دنبال آن، تظاهرات دانشجویان کوی دانشگاه در امیرآباد (سنگ

باران اتومبیل شاه و نیکسون)، در خرداد ۱۳۵۱، که منجر به دستگیری تعداد کثیری از دانشجویان شد،

موقعیت مناسب دیگری برای کادرسازی فراهم آورد. این دانشجویان که توسط کمیته مشترک بازداشت شده بودند، به علت کمبود جا، سریعاً به زندان موقت شهربانی و از آنجا به قصر انتقال یافتند. بدین طریق نیاز کادرهای ورزیده به سمپات های جدید و نیاز دستگیرشدگان به «کسب آموزش تشکیلاتی»، با کمک ناآگاهانه پلیس، مرتفع شد.

در تابستان ۵۲ پس از دو بار حمله گارد شهربانی به زندان قصر و افزایش سخت گیری ها، رادیوها

جمع شد و به جای آن، بلندگویی نصب گردید تا با پخش دائم برنامه های روزمرّه و مبتذل رادیو اعصاب زندانیان را بیازارد و مهمتر از آن، زندگی جمعی (کمون) و داشتن نماینده ممنوع اعلام شد. اندکی بعد، از ورزش جمعی و نمازجماعت نیز جلوگیری به عمل آمد.

از آن پس، حکومت پلیسی رعب آفرین برقرار شد. پاسبان هایی که در کریدورها و حیاط قدم می زدند،

دائم حرکات زندانیان را کنترل کرده مترصّد بهانه ای بودند. پیش از این، همه کتاب های موجود را در یک جا متمرکز کرده بودند و مشترکاً مورد استفاده قرار می گرفت؛ از این پس هرکس باید - فقط - کتاب خود را در کنارش نگاه دارد و فرد دیگری حق استفاده از آن را نداشت. هیچ تظاهری از زندگی جمعی نباید

مشاهده می شد. مدتی بعد، در اوایل تابستان ۵۳ بیداری قبل از طلوع آفتاب و در واقع ادای نماز صبح برای افراد زیر چهل سال ممنوع شد و افرادی - بدین خاطر - بارها به اشکال مختلف تنبیه شدند.

دو روز پس از ممنوعیت خواندن نماز صبح، عده ای را به عنوان محرّک و متخلّف به زندان انفرادی و تعدادی را هم به زندان عادی بردند. با این تصور که سایر زندانیان به جدّی بودن

دستور اعتنا کنند و از برخاستن برای نماز صبح احتراز نمایند. از روحانیون زندانی، آقایان (مرحوم) ربّانی شیرازی، محمدجواد حجتی کرمانی، (مرحوم) علوی طالقانی و [احمد]کلانتر، از جمله کسانی بودند که با وضع بسیار اهانت آمیزی به انفرادی برده شدند و حتی به آنان شلاق

زدند. این اقدام موجب تحریک بیشتر زندانیان مسلمان و خانواده های آنان شد.

ص:۲۲۷

تداوم فعالیت خانواده ها در خارج از زندان و بی توجهی زندانیان به دستور، موجب شد مقامات زندان تحت فشار قرار گیرند و بالاجبار - به نحوی خاص - ممنوعیت برخاستن برای نماز صبح را لغو نمایند.(۱)

شرایط نامطلوب و افزایش خشونت در زندان های سیاسی تا اواخر سال ۵۵ ادامه یافت. پس از تغییر شرایط بین المللی، و سیاست جدید حقوق بشر رییس جمهور دمکرات آمریکا، رژیم شاه به ناچار در شیوه رفتار ساواک و مسئولان زندان ها، تغییراتی ایجاد کرد تا سطح آشکار خشونت، پنهان شود و نیازهای امنیتی و سرکوبگرانه اش با روش های پیچیده تر و خشونت محاسبه شده و غیرعلنی تأمین گردد.

تحلیل جمع رجوی از تغییر ایدئولوژی

اشاره

در خصوص آنچه در خلال سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ بر سازمان گذشت، بر اساس مباحث و نظرات مورد قبول جمع رجوی در داخل زندان دو تحلیل مجمل و یک تحلیل مفصّل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور رسمی توسط سازمان انتشار یافت. تحلیل مجمل نخست، همان است که با عنوان اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما، هم در ابتدای کتاب تحلیل آموزشی بیانیه... درج شده و هم با تشریح آن در کتابچه جداگانه ای منتشر گردیده است. در مقدمه این کتابچه آمده است:

... به دنبال ضربه اپورتونیست های چپ نما به سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۵۴، مواضع سازمان در برابر این جریان، طی مواد ۱۲ گانه، مدوّن گردید. ...

... پس از تدوین اولیه «مواد» در پاییز ۵۵، برآن شدیم تا تشریحات آموزشی لازم حول آن را، در سؤال و جواب های آموزشی مشخصّی، بگنجانیم. این سؤال و جواب ها، که خلاصه شده مقداری از همان بحث های دسته جمعی طولانی است، سرانجام در بهار ۵۶، طی ۳۶ سؤال مدوّن گردیده و آماده انتشار شد.

امّا انتشار گسترده آن، به دلایل امنیتی و تشکیلاتی متعدد، که در توضیحات نشریات پیشین به آنها اشاره کرده ایم، تا این تاریخ به تعویق افتاد. البته این سؤال و جواب ها پیوسته در داخل شاخه ها و هسته های سازمانی، عیناً مطابق آخرین تصمیماتی که در پاییز ۵۶ در آن به عمل آمده

بود، آموزش داده می شد. در این فاصله، عناصر سمپاتیزان غیرمسئول نیز، که برخی از این

۱- منصوری، خاطرات...: صص ۱۶۶ - ۱۶۸.

بحث ها را افواهاً شـنیده بودند، بدون اجازه سازمان و بدون اینکه هیچ تسلطی به بحث ها داشته باشند، بعضاً که متأسفانه بیشتر زیان بار و مسئله ساز بود، به انتشار ناقص و پر از اشکال آن اقدام کردند.(۱)

متنی که از آن سـخن رفته است، در سه هیئت یـا ویرایش و با سه عنوان مختلف در سال ۱۳۵۷ در خارج و داخل کشور منتشر شد تحت عناوین: تاریخچه، جریان کودتا و خط مشی کنونی سازمان مجاهدین

خلق (با عنوان فرعی خیانت منافقین به مجاهدین)، فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران،

درس هایی از سازمان مجاهدین خلق.

همان متنی که مسعود رجوی، در اسفند ماه ۵۷ در دوازده بنـد در دانشـگاه تهران قرائت کرد و تفصـیل آن را سازمان در سال ۱۳۵۸، تحت عنوان تشریح اطلاعیه... منتشر نمود، نسخه سانسور شده و

ویراسته ای از متن اولیه زندان است که به شکل مزبور منتشر شد.

در متن اولیه، پس از ذکر تاریخچه ای از سازمان و نحوه ورود تقی شهرام به مرکزیت سازمان و ترورهای داخلی، تحت عنوان «اتهام های وارده بر حرکت تغییر ایدئولوژی»، ۳ موضع ذکر می شود:

«۱- حرکتی است اپورتونیستی. ۲- حرکتی است دگماتیستی. ۳- حرکتی است سکتاریستی.»

سپس ضمن تشریح این سه حرکت و آثار منفی این «جریان انحرافی»، به شدت به روحانیون و سایر

زندانیانی که در قبال تغییر ایدئولوژی سازمان موضع تند گرفته اند حمله شده و عمل آنان، همراه و هماهنگ با رژیم توصـیف گردیده و این جریان راست ارتجاعی لقب داده شده بود. در ادامه، دیدگاه

سازمان درباره شرایط تشکیلات و مخالفان، در ۱۲ بند ارائه گشته بود. در بند دهم چنین آمده است:

۱۰- ما، همراه با اشکالات دیگر، علت های زیر را در به وجود آمدن این جریان مؤثر می دانیم:

یک – فاصله ۱۲۰ ساله بین تئوری و عمل مارکسیسم؛

دو – تکمیل نشدن کار ایدئولوژی؛

سه – ناقص آموزش دادن تعلیمات مجاهدین؛

چهار – عملی نشدن وعده های سال ۴۴؛

پنج – رشد کمّی و پایین آمدن کیفیت؛

شش - ترک تحقیقات و تعلیمات؛

هفت - ضربه سال ۵۰ و پیامدهای آن؛

ص:۲۲۹

۱- آموزش و تشریح اطلاعیه...: صص ۶ - ۷.

هشت – عمل زدگی؛

نه – ضربه اپورتونیستی؛

ده – خودکم بینی و گرایش به مارکسیسم.

در ادامه، در قالب سؤالاتی مواضع گروه رجوی به طور خلاصه دسته بندی و ارائه شده اند. از جمله:

«– موضع ما در مقابل مارکسیسم

آن را به دو دسته تقسیم می کنیم: ۱– بینش فلسفی مارکسیسم (ماتریالیسم) ۲– تجربیات مبارزاتی و رهاوردهای علمی. به قسمت اول هیچ کاری نداشته ولی در قسمت دوم یعنی از دستاوردهای مبارزاتی و

تجربیات انقلابی آن استفاده می کنیم.

– موضع ما در قبال مارکسیست ها

آنها به دو دسته تقسیم می شوند: دسته ای که دارای استراتژی مسلحانه[اند] (چریک های فدایی)؛ و دسته ای که معتقد به استراتژی مسلحانه نیستند (مائوئیست ها، توده ای ها و تروتسکیست ها و...) دسته اول، به دلیل اینکه در استراتژی با ما وجه اشتراک دارند، قابل تأییدتر نسبت به بقیه و برای ما قابل احترام ترند.

...

– نظریات مختلف راجع به این جریان و نظرما

یک – اپورتونیست ها: این جریان را حرکت طبیعی سازمان معرفی نموده و عناصری را که حاضر به تغییر ایدئولوژی نشده اند، منحرف معرفی می کنند.

دو – راست ارتجاعی: چون تعلیمات مجاهدین منحرف بوده است، این جریان در سازمان به وجود آمده

است.

سه – نظر بعضی مارکسیست ها: عده ای از مارکسیست ها (چریک های فدایی خلق) این حرکت را جریانی اپورتونیستی می دانند و از همکاری با آنها خودداری می نمایند. عده ای دیگر این جریان را حرکت جبری (جبر تاریخ: تنها انقلابات مارکسیست – لنینیستی می توانند به حرکت خود ادامه دهند و سایر نیروها از بین می روند) سازمان دانسته و محکوم نمی کنند.

چهار – نظریه خودمان راجع به این جریان، ناشی از حرکت اپورتونیستی و خیانت تقی شهرام و دارودسته اش بوده...

– علت اصلی مارکسیست شدن سازمان

علت اصلی، فاصله ۱۲۰ ساله بین تئوری و عمل ما و مارکسیسم است. مارکسیست ها ۱۲۰ سال جلوتر از ما مبارزات خود را شروع کرده اند و این، عناصر را به طرف آنها سوق می داد. ما می بایست با نیرویی رقابت می کردیم که ۱۲۰ سال جلوتر از ما بودند.»(۱)

دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی

سعید شاهسوندی(۲) عضو جمع رجوی در زندان و عضو سابق مرکزیت سازمان طی مقاله ای در زمستان ۱۳۶۷، درباره جریان تغییر ایدئولوژی و وقایع زندان، چنین نوشت:

«آنچه در سال ۵۴ بر سازمان رفت، بر کسی پوشیده نیست. همانگونه که اقدامات سازمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون نیز پنهان و یا توجیه کردنی نمی باشد، اما در میان وقایع آن سال ها، نکته مهم و درس آموزی است که اشاره بدان ضروری است. وقایع و تحولات درونی سازمان در سال ۵۴ که با ترور و قتل و جنایت همراه بود و به اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی و مارکسیست اعلام کردن سازمان

۱– فرازی از تاریخ...: صص ۴۳ – ۴۷.

۲– «سعید شاهسوندی» عضو کمیته مرکزی سازمان و از اعضای قدیمی آن بود. وی در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان درآمد و همراه با مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف، در جمع اولیه مقاومت در برابر جریان مارکسیستی حاکم بر سازمان مشارکت داشت. وی در سال ۵۴، دستگیر شد و محکوم به حبس ابد گردید، ولی در دی ماه سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد گردید. در زندان از اعضای مهم جمع رجوی و از دوستان نزدیک وی محسوب می شد. بعد از انقلاب، ابتدا در قسمت آموزش و بعد هم در تحریریه نشریه سازمان مشغول بوده است. در جریان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و دوره اول مجلس شورای اسلامی از جانب سازمان به عنوان کاندیدا از شهر شیراز معرفی گردید. در تیرماه سال ۱۳۶۰، سعید شاهسوندی همراه اولین گروه اعزامی برای راه اندازی رادیو سازمان، از فرانسه به کردستان ایران آمد. در سال ۶۴ به عنوان عضو مرکزیت سازمان معرفی شد، در سال ۶۷ اعلام جدایی کرد، اما در عملیات فروغ به عنوان یک نیروی عادی شرکت کرد که به اسارت نیروهای رزمنده ایران درآمد و پس از سپری شدن مدت محکومیت، به خارج از کشور رفت و در اروپا ساکن شد.

منجر شـد، می توانست زنگ خطر واقعی را برای باقیمانـده افراد، به ویژه آنها که از سالیان قبل در زندان بودند و داعیه هدایت و رهبری داشتند، به صدا درآورد. وقایع سال ۵۴، چنان بود که اگر درست به آن توجه می شد و اگر به درستی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت، یعنی اگر علل مارکسیست شدن

سازمان عمیقا بررسی می شد و به صورت «شکلی» انجام نمی شد، چنان که گویی، «تحول» از «بیرون»

بر سازمان تحمیل شده، تنها به ذکر کودتای اپورتونیستی اکتفا نمی شد و خلاصه اگر بنیادهای سیاسـی - تشکیلاتی، بالاخص بنیادهای ایدئولوژیک آن تغییر ایدئولوژی که در یک مقطع، تقریبا تمامیت سازمان

را فراگرفت، مورد بررسـی و مـداقه قرار می گرفت و سازمان نیز نیروهای مذهبی و مسـلمان غیر از خود را به عنوان «راست» و «راست ارتجاعی» و به عنوان «تهدید اصلی» خود تلقی نمی کرد، شاید سازمان

وضـعیت کنونی را پیـدا نمی کرد، شایـد تحولاـت بعـد از پیروزی انقلاـب در سـطح جـامعه و نیز رابطه متقابـل نظام جمهوری اسلامی و سازمان هم به گونه ای دیگر بود و صدها شاید دیگر.(۱)»

در ادامه تحلیل شاهسوندی، آمده است:

«... لاـزم می بینم به عنوان کسـی که در ردیف اول در مقابل جریان سال ۵۴ (جریان مارکسـیست شدن) قرار داشته و به همین دلیل تأثیرات آن ضربه را نیز بیشتر از سایرین درک و لمس کرده است، نکاتی را توضیح دهم...

مسئله ای مهمتر که مدنظر است، موضع گیری افراد باقیمانده سازمان، به خصوص افراد قدیمی سازمان که عمدتا و یا تماما در زنـدان هم بودنـد، می باشد. چرا که همین افراد بودند که عده ای از آنها بعد از شـروع فضای باز سیاسـی، تحت تأثیر مبارزات مردم و باقیمانـده نیز در آسـتانه پیروزی انقلاب اسـلامی از زنـدان ها آزاد شدنـد و سازمان را دوباره تشـکیل دادند و به راهی رفتند که اکنون می بینیم...

واقعیت این بود که ماجرای مارکسـیست شدن در سازمان، بیرون از زندان با فردی به نام تقی شـهرام شروع و بهتر است بگویم «علنی» شد؛ اما این تمام واقعیت نبود. چه قبل و چه بعد از او، آنچنان که بعدها

معلوم شـد، افراد متعـدد دیگری کـه گـاهی به لحـاظ سـابقه و رده تشـکیلاتی از تقی شـهرام بالاـتر و بـا سـابقه تر هم بودنـد، مارکسیست شده بودند؛ چه در زندان تهران و چه در زندان مشهد، افرادی که در میان آنها از اولین مرکزیت سازمان هم دیده می شد.

۱- لطفی، شاهسوندی، دو مقاله: صص ۵۲ - ۵۳.

باز این درست است که تقی شهرام با استفاده از مکانیسم های تشکیلاتی، جابجا کردن و پراکنده نمودن افراد مخالف، توانست ابتدا یک شاخه و بعد هم شاخه دوم از مجموع سه شاخه تشکیلات سازمان

را مارکسیست کند، اما اگر زمینه مساعد برای این کار وی، وجود نمی داشت، اگر دوگانگی و التقاط در درون ایدئولوژی سازمان وجود نمی داشت و اگر طی آن سال ها، حتی به نسبت سال های اولیه، حجم و کیفیت مطالعات اسلامی کاهش پیدا نکرده بود و خلاصه، اگر زمینه کاملاً مساعد نبود، او به عنوان یک فرد، هیچگاه نمی توانست به آن سرعت و به آن سادگی، ابتدا دو سوم و بعد تمامیت یک سازمان را که مدعی اسلام و اسلام خواهی بود، از شعار اصلی و محتوای ادعایی خودش جدا کند. اینجاست که علیرغم تحلیلی که بعدا صورت گرفت و مشخصا توسط شخص رجوی تدوین شد، ضربه سال ۵۴ را باید ضربه ای درونی و از درون بدانیم و نه ضربه ای بیرونی و به اصطلاح کودتا مانند.

همین تفاوت به ظاهر کوچک درونی و بیرونی دانستن علت ضربه است که راه به جاهای باریک و اساسی می برد. چرا که اگر آن موقع به حق ضربه را درونی تحلیل می کردیم، سؤال مقدر و اجتناب ناپذیر بعدی،

این بود که حفره ها، شکاف ها و عوامل درونی مسبب این ضربه، چه بود؟ و بعد از آن هم طبعا تلاش برای پرنمودن حفره ها و زدودن ناخالصی ها صورت می گرفت (کاری که البته نشد). اما وقتی که علیرغم نظر اکثریت قریب به اتفاق افراد درون زندان ها که هر کدام به شیوه واحدی علت ضربه را «درونی»

می دانستند، شخص رجوی، آن را ضربه ای «بیرونی» و «کودتائی» تحلیل کرد و سپس این تحلیل را به تدریج بر همه قبولاند، طبیعی است که دیگر سؤالات گفته شده در فوق، اساسا مطرح نمی شود، چه رسد به این که قصد چاره جویی و درمان و نحوه آن مطرح شود. و درست در همین نقطه هم هست که آن

افراد و نیروهای اصیل اسلامی را که از سر خیرخواهی و دلسوزی، به ما هشدار می دادند و از ما می خواستند به «علل درونی» ضربه توجه کنیم، «مرتجع» و «راست ارتجاعی» خطاب کرده و ضمنا برای

این که مبادا سخنان و گفته های آنان در سطوح و بدنه سازمان مؤثر واقع شود، رهبری سازمان در زندان عملاً- یک نوع بایکوت سیاسی - و به خصوص عقیدتی - یعنی ممنوعیت هرگونه بحث عقیدتی و تشکیلاتی با این گونه افراد را اعلام و اعمال کرد، آنچنان که کسی از افراد تشکیلات نمی توانست آزادانه با دیگران تماس گیرد و همینطور امکان و راه تماس آن افراد و نیروهای دلسوز هم با ما با سد روانی، سیاسی و بالاخره تشکیلاتی ایجاد شده توسط سازمان مواجه می شد و آن اثری را که باید بگذارد،

نمی توانست داشته باشد.

و این در شرایطی بود که ضربه، چه به لحاظ ابعاد فراگیر آن و چه به لحاظ شیوه های ضدانسانی به کار گرفته شده در آن، یعنی ترورها و کشتارها به اندازه ای شدید و تکان دهنده بود که شوک لازم برای تصحیح و بازگشت به خط اصولی، یعنی زدودن التقاط و بازگشت به اسلام اصیل را واقعا امکان ناپذیر ساخته بود.»(۱)

تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون

در تیرماه سال ۱۳۵۸، کتابی تحت عنوان «تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران» به قلم ع - حقجو منتشر شد که تا آبان ماه همان سال به چاپ سوم رسید و در تیراژی وسیع با استقبال مخاطبان مواجه شد. در آن مقطع این کتاب اولین متنی بود که در فضای تبلیغات انبوه و متراکم سازمان، نگاه

متفاوتی دربرداشت و اطلاعات ناگفته و جدیدی را ارائه می داد. بعدها در افواه پژوهشگران شنیده شد که نام واقعی نویسنده کتاب مزبور اسداللّه بادامچیان بوده است که خود در ارتباط با جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی در زندان بوده و از نزدیک در جریان بسیاری از مسائل سازمان قرار داشته است.

تحلیلی که بادامچیان در کتاب مزبور از وقایع و مواضع جمع های داخل زندان در قبال تغییر ایدئولوژی سازمان، به دست می دهد، می تواند معرف نگرش جمع مؤتلفه و دوستان همفکر روحانی و غیر روحانی زندانی این جمع، محسوب گردد.

در کتاب مزبور، پس از ذکر تاریخچه ای از سازمان، در فصلی تحت عنوان «وقایع زندان» وضعیت زندان و شنیده ها و مشاهدات نویسنده به شرح ذیل تبیین شده است:

«در سال ۱۳۵۰، که افراد سازمان مجاهدین و چریک های فدایی خلق به زندان آمدند، شعار «جمع واحد» را مطرح ساختند. بیشتر این شعار از طرف مجاهدین خلق بود که شعار «وحدت نیروها بدون توجه به ایدئولوژی ها» را دادند و چون زمینه موجود و فداکاری ها و شهادت رهبران به آنها برتری قابل توجهی بخشیده بود، لذا موفق شدند اکثر مسلمان ها و مارکسیست ها را در یک جمع واحد به نام «کمون»، که البته اسمی کمونیستی است، گرد آورند و اصالت را به مبارزه با امپریالیسم بدهند و مسئله تقوا را به تقوای سیاسی تفسیر نمایند. البته این کار از طرف بعضی مسلمان ها، که سابقه مبارزه و زندان داشته و افراد

۱- همان: صص ۵۳ - ۵۵.

مطلعی بودنـد، مورد اعتراض قرار گرفت ولی جوّ حـاکم به نفع مجاهـدین بود و لـذا آنهـا نیز، در عین برکنار بودن از کمون و حفظ جمع اسـلامی خویش، روابط خود را با کمون به طور حسـنه حفظ نمودنـد. از این افراد باید گروه «هیئت مؤتلفه»، که در قتل «منصور» شـرکت داشـتند، ماننـد آیه اللّه [محی الدّین]انواری، [حبیب اللّه] عسـکراولادی، حاج مهدی عراقی، حاج هاشـم امانی، ابوالفضل [حاج]حیدری، حاج احمد شهاب و نیز سیداسداللّه لاجوردی(۱) را نام برد.

بعضـی از این افراد، پس از آشـنایی با مجاهدین و افکار آنها، به التقاطی بودن ایشان پی برده و سعی کردند تا آنجا که ممکن است آنها را مطلع سازنـد ولی بـا سرسـختی مجاهـدین رو به رو گشـتند و مواجه با تهدیـد و مجازات شدنـد. از جمله، پس از مطرح شدن جزوه دینامیسم قرآن(۲) برای افراد سطح بالای زندان، چند نفر از آیه اللّه انواری درباره جزوه سؤالاتی می کنند و ایشـان مسعود رجوی را خواسـته توضـیحاتی می خواهنـد و چون می یابنـد که مطـالب و توضـیحات، التقـاطی است، به ایشان تذکراتی داده

راهنمایی می کنند که به تفسیر المیزان علاّمه طباطبایی مراجعه کند. مسعود می گوید که «علاّمه چون دید دیالکتیکی ندارد، قرآن را نمی توانـد تفسیر علمی بنمایـد» و آقای انواری با ناراحتی می گویـد که «لابـد ائمّه هم نمی توانسته اند تفسیر علمی قرآن کنند؛ چون در زمان آنها اصول دیالکتیک وجود نداشته است»!

آیه اللّه انواری کسی بود که با توجه به دانش فقهی و فلسفی و اجتهاد و شرکت مؤثر در اولین مبارزه مسلحانه و ترور «منصور» (عامل برقراری کاپیتولاسیون آمریکایی)، و مقاومت مردانه در تمام طول زندان (از سال ۱۳۴۳) با توجه به توصیه های مکرری که درباره ایشان حتّی از طرف مراجع تقلید و شخصیت های سیاسی می شد، در زندان موقعیت خاصی داشت و پایگاهی برای مسائل مذهبی زندان به

شمـار می رفت. لـذا مجاهـدین جهت اینکه اعتراض ایشـان و قضـیه مباحثه مسـعود و انحراف تعلیماتی سازمان انعکاس نیابـد، سریعـاً دسـتور بـایکوت ایشـان را مخفیـانه به افراد زیر نفوذ خویش دادنـد، به طوری که ایشان متوجه شـد که اگر بخواهـد در مقابـل این تعلیمـات – فعلاًـ – ایسـتادگی کنـد، علاوه بر متهم شـدن و در نتیجه باز مانـدن از کار ایـدئولوژیکی، ارتباط وی با زندانیان قطع خواهد شد و این موضوع صدمه

۱- دسـتگیری شهید لاجوردی، تا پیش از سال ۴۸، به جریانات مؤتلفه مربوط می شود ولی دو دسـتگیری دیگر ایشان، نخست در سال ۴۸ در خصوص حمله به شـرکت هواپیمایی اسرائیلی «ال عال» و بار دیگر در سال ۵۳ با سازمان مجاهدین خلق ارتباط داشت.

۲- نام اصلی این جزوه، چنانکه پیشتر گفته شد، «مقدمه مطالعات مارکسیستی» است.

شدیدی به تبلیغ ایدئولوژیکی اسلامی در زندان خواهد زد و مورد استفاده رژیم قرار خواهد گرفت. لذا

ایشان تصمیم می گیرد که سیاست مدارا را پیش گیرد و رسماً با آنها درگیر نشود، اما عسکراولادی و ابوالفضل حیدری و سیداسدالله لاجوردی در مقابل آنها ایستادند. البته در این دوران، عسکراولادی و حیدری در زندان مشهد بودند و لاجوردی در قزل حصار، و لاجوردی نیز بعداً به زندان مشهد تبعید گردید

و جمع کوچکی در مقابل تعلیمات و استراتژی مجاهدین به وجود آمد. مجاهدین به شدت این جمع را بایکوت کردند و با انواع تهمت ها و آزارها کوشیدند آنها را بدنام کرده از تماس افراد با ایشان جلوگیری شود.

مجاهدین در آغاز، با اینکه عسکراولادی و حیدری با جمع آنها همکاری صمیمانه داشتند، کوشیده بودند که جزوات تعلیماتی مخصوصاً جزوه شناخت به دست آنها نرسد و اینها نیز به طریقی مخفیانه

جزوه را به دست آورده و مطالب آن را حفظ کرده بودند، و لذا هر کس با آنها روبه رو می شد، به راحتی می توانستند موارد انحرافی جزوه را برایش بگویند و او را متوجه سازند، ولی بایکوت کردن آنها و تهمت زدن، که متأسفانه در محیط زندان بسیار زود مؤثر می شود، باعث می شد که دیگران نتوانند با اینان تماس بگیرند و اگر تماس هم کسی می گرفت، او را نیز فوراً بایکوت می کردند و از طرفی مطالب شناخت را، یا توجیه می کردند و یا می گفتند: «دروغ است؛ شناخت ما یک شناخت اسلامی مترقی است و بعدا که آن را برایت بگوییم، خواهی دید که حرف های اینها از خصلت های ارتجاعی آنها سرچشمه می گیرد.»...

مجاهدین با همکاری و همفکری با فداییان خلق، آن چنان دیکتاتوری در زندان برقرار کرده بودند که کسی جرئت مخالفت با کمون و آنها را نداشت و چند نفری که توانستند اعتراضی بکنند، به نحوی با آنها رفتار شد... که دیگر خیلی ها جرئت مخالفت را نداشتند.

به طور کلی اداره زندان، از نظر ایدئولوژیکی و استراتژیکی و صنفی، به دست رؤسای مجاهدین و

فداییان خلق افتاد که با یکدیگر قراردادهایی نیز بسته بودند، از جمله اینکه: اگر هر گروه به حکومت رسید، دیگری را نیز شرکت دهد و همکاری و همفکری استراتژیکی با هم داشته باشند و در زندان و بین یکدیگر، بحث ایدئولوژیکی نکنند و سعی شود که هرچه بیشتر افراد دو گروه در کارهای مختلف با هم کار کنند تا وحدت نظر بین آنها پدید آید...

این وحدت تا پاییز سال ۱۳۵۴ ادامه یافت و به نحوی وسعت یافته بود که دیگر فرقی بین مجاهد و فدایی احساس نمی شد...

ص:۲۳۶

با اینکه از اواخر سال ۵۲ سازمان به دست عوامل کمونیست و مرتد افتاده بود، تا سال ۵۴ کمتر کسی در جامعه به این حقیقت آشنا شده بود. و از همه جالب تر اینکه هنگامی که مرتدّین دستگیر شدند و [خلیل]دزفولی مصاحبه رادیویی کرد و جریان شهادت شریف واقفی فاش گردید، جوّ حاکم بر زندان که در دست مجاهدین بود، ابتدا این تحلیل را نمود که «خوب شد شریف واقفی را کشتند والاّ او نیز مانند دزفولی خیانت می کرد و اکنون از تلویزیون مصاحبه می کرد». اما ضربه این شهید و شهدای دیگر، چون صمدیه لباف و غیرهم، و دستگیری مرتدّین و رسیدن اخبار آنها به داخل زندان، ناگهان خفته ها را بیدار کرد و ریاکاران را رسوا ساخت.

خبر، به تدریج، در بند ۴ و ۵ و ۶ که مرکز و محلّ ابدی ها و رهبران بود، شکل گرفت و ناگهان در زندان پیچید. عکس العمل ها سهمگین بود. مسلمان ها شوکه شده بودند که «یعنی چه؟ سازمان مجاهدین

خلق و ارتداد و کمونیست شدن؟» باورکردنی نبود، ولی با همه تلخی واقعیت داشت. مسلمان ها گیج،

ناراحت، خشمگین و متحیّر بودند که «چه باید کرد و چرا این طور شد؟»

اعلام تغییر ایدئولوژی و [پذیرش مرام] کمونیستی از طرف بعضی از مجاهدین کمونیست شده ای که تا آن موقع به دستور سازمان پرده پوشی می کردند، به این ناراحتی و عصیان دامن زد، زیرا آنها نیز فورا اعلام کردند که کمونیست بوده اند ولی برای مصلحت اعلام نمی کرده اند و «چون اکنون رهبر انقلاب،

یعنی سازمان، کمونیست شده است ما نیز حقیقت را می گوییم». در مقابل این همه ناراحتی های مسلمانان، کمونیست ها شاد و سرحال و فرصت طلبانه شعار می دادند که «بله، مارکسیسم پیروز است و ملت ها راه واقعی خود، را که همان کمونیسم باشد، دریافته و خواهند یافت. و ما می گفتیم که بالاخره راه مبارزه مسلّحانه باید به طریق علمی باشد و به کمونیسم ختم شود و دیدید که شد». و این رجزخوانی ها،

که در این مواقع نامردانه انجام می شد، بیشتر نمک بر زخم مسلمان ها می پاشید.

... بالاخره جمع مسلمان ها و کمونیست ها در پاییز سال ۵۴، ابتدا در بند ۴ و ۵ و ۶ و سپس در سایر بندهای زندان قصر، از هم جدا شدند، منتها بعدا معلوم گردید که مجاهدین، بر اساس وظیفه اسلامی

(تولّی و تبرّی) از مارکسیست ها جدا نشده اند بلکه به طور تاکتیکی، در اثر فشار جوّ موجود و ناراحتی مسلمان ها از خیانت کمونیست ها و نیز ترس از اینکه بقیه خلافکاری هایشان فاش شود (از قبیل تعلیمات انحرافی و التقاطی، مخفی کردن ارتداد رهبری سازمان در تمام سال[های] ۵۳ و ۵۴، فاش شدن

همکاری آنها با مرتدّین و غیره) حاضر به جدایی شده اند و تازه این جدایی را نگذاشتند کامل انجام گیرد،

و پایه یک درگیری و اختلاف طولانی را پی ریختنـد - که صـدمات آن بعـداً شـرح داده خواهـد شـد - و آن، این بود که در آشپزخانه و چای و میوه ای که ملاقات کنندگان می آوردند و چند کار دیگر، اشتراک با کمونیست ها را حفظ کردند، که از همان اول مورد اعتراض قرار گرفت.

مجاهدین پاسخ می دادند که «چون مدت های طولانی با هم بوده ایم، جدا شدن کامل مشکل است و

بایـد به تدریـج این کارها را هم جـدا کنیم و این کار را خواهیم کرد». در حالی که در واقع چنین نبود و بعـد هم مجاهدین به این قول عمل نکردنـد بلکه کوشـیدند تا به تدریـج، بار دیگر موارد اشتراک را گسترش دهند و این کار باعث شد که عده ای از افراد مسـلمان و پایبنـد به مسائل شـرعی و اسـلامی، از جمع های تحت کنترل مجاهدین جدا شوند و در نتیجه درگیری های لفظی و اختلاف نظرها پیش بیاید. (البته در زندان اوین، جدایی بین مسـلمان ها و مارکسیست ها انجام نگردید و آنها کماکان با هم بودند.)

مسئولین زندان قصـر در هنگام این جدایی، برای آنکه این کار باعث انسـجام بیشتر هر یکی از گروه ها نشود، ترکیب زندانی ها را تغییر دادنـد و بند ۴ و ۵ و ۶ را برای زندانی های محکوم از ۶ سال به بالا و بند ۲ و ۳ را به از ۳ سال تا ۶ سال و بندهای دیگر را به تا ۳ سال زنـدان، اختصاص دادند و آنها را جا به جا نمودند. در همین بندها نیز، غیر از زندان شـماره ۴، جمع های جداگانه تشـکیل شد؛ با همان نقاط اشتراک. در بند ۲ و ۳، علاـوه بر اشتراک در میوه و چای و ظرفشویی و کارگری بنـد، به تدریج شـیر و غذای شـبانه مریض ها و سـپس کفش های ورزشـی را مجاهدین مشترک کردند و در ضـمن فردی به نام حسن عباسـی[را]، که از اعضای سازمان مجاهـدین بود و کمونیست شـده بود، در جزء جمع مسـلمان ها پـذیرفته بودند. این اعمال و وجود عباسـی باعث اعتراض عده ای از مسـلمانان پایبند به مسائل شـرعی شد و در بحث هایی که با مجاهدین می شد که چرا یک کمونیست را در بین مسـلمان ها پـذیرفته ایـد، در ابتـدا گفتنـد: «او کمونیست نیست بلکه مسائلی برایش مطرح شده و لذا فقط نماز نمی خواند، و آن هم حاضر است

بخوانـد لیکن ما به او گفته ایم اگر ایمان به نماز ندارد نخواند.» ولی خود عباسـی گفت که «من کمونیست ارتدوکس هسـتم» (کنایه از یک کمونیست متعهد و متعصب) و لذا مجاهدین گفتند که «با او داریم بحث می کنیم تا عوض شود».

در این اثنا مسـئله جـدایی کامل هم که مطرح بود، باز مجاهـدین بهانه می آوردنـد و هر بار که بهانه از بین می رفت، باز بهانه دیگری می جسـتند؛ به نحوی که بالاـخره گروهی از مسـلمان ها از جمع جـدا شدنـد و سـفره جـداگانه انداختنـد و گفتنـد که چنانچه جدایی کامل از کمونیست ها انجام شود و عباسی از جمع

مسلمان ها بیرون برود، حاضرند که به جمع مسلمان ها باز گردند.

این افراد معمولاً از مسلمان هایی بودند که به مسائل شرعی تعهد داشتند و از جمله پرهیز از نجاسات. یکی از اعمال بسیار بدی که مجاهدین در زندان رایج کردند، مخلوط کردن همه چیز با مارکسیست ها بود؛

از جمله مسئله دمپایی و چای و ظرف. در زندان کفش نبود بلکه همه دمپایی هایی داشتند که زندان می داد و یا گاهی خود زندانی ها می خریدند و قبل از کمون، هر کس دمپایی مخصوص خود را داشت.

کمون، دمپایی را نیز مشترک کرد و هر کس دمپایی دم در بند یا اتاق را می توانست به پا کند، منتها با توجه به اینکه کمونیست ها مرتدند، بنا به حکم اسلام، نجس می باشند و از طرف دیگر رعایت پرهیز از خون و ادرار و جنابت نمی کنند و از اصرارهایی که داشتند، یکی سرپا ادرار کردن بود که به صورت عامل مشخّصی برای کمونیست ها درآمده بود، لذا دمپایی ها معمولاً آلوده به ادرار و کثیف و – طبیعی است که – نجس به حساب می آمد. همیشه، تا قبل از ۵۴ نیز، مسلمان های مقیّد دمپایی مخصوص به خود را داشتند و نیز از برخوردهای نجاست آور با مارکسیست ها مواظبت می نمودند. و این خود یکی از مترقی ترین قوانین اسلامی است که در عین توصیه به محبّت و مدارا با کفّار، مرزی بین آنها و مسلمین می کشد که زیان های ناشی از زندگی مشترک را نداشته باشد...

در بحث های بین مجاهدین و مسلمانان انشعابی، طبعاً بحث از نجس و پاکی نیز به میان آمد و

مجاهدین به راستی ناجوانمردانه انشعابیون را متهم کردند که: با تنگ نظری، مسائل اصلی را فدای مسائل فرعی، چون نجس و پاکی، می کنند و ایده ارتجاعی دارند. که ضمن اینکه باید گفت تقیّد به مسائل شرعی، یکی از اصل هاست اما راستش این بود که این مسلمان ها بحثشان بر سر تنها نجس و پاکی نبود بلکه مهم ترین مطلب، جنبه سیاسی و اجتماعی موضوع بود و موضوع حکم صریح اسلام در رعایت مرز

بین کافر و مسلم [بود] و این مطالب را در بحث هایشان هم می گفتند.

البته تا این موقع هنوز چندان مسئله تعلیمات و استراتژی التقاطی و انحرافی سازمان مطرح نبود بلکه فقط جنبه سیاسی مسئله جدایی طرح می گردید. مجاهدین از این جدایی خیلی بهره بردند؛ اولاً بهانه

آوردند که: «چون قصد این انشعابیون جدایی کامل است و ما اگر تسلیم اینها بشویم، دفعه دیگر هر کس هر کاری به میلش انجام نشد، دست به انشعاب می زند، لذا ما دیگر نمی توانیم از مارکسیست ها نقاط

مشترکمان را جدا کنیم». ثانیاً با تبلیغات منفی و دروغین و اینکه اینها به دشمن مشترک کمک می کنند و به انقلاب و مظهرش، که سازمان باشد، خیانت می کنند، نمّامانه آتش نفاق را بین مسلمین دامن زدند و به

جای آنکه با محبت و مدارا جلب قلوب نمایند، ضمن قطع کردن ارتباط افراد با انشعابیّون، آنها را متّهم به انواع افتراها و تهمت ها کردند؛ به حدّی که زندانی به مراتب مخوف تر از زندان رژیم برای آنها پدید آوردند؛ و ثالثاً حرف اصلی انشعابیون را، با تبلیغاتی حسابگرانه، مربوط کردند به مسائلی چون نجس و پاکی و آزادی طلبی و خصلت های - به قول آنها - خرده بورژوایی. و چون امکانات در اختیار آنها بود، به خوبی این کار را انجام دادند و صدای آنها را خفه کردند...

در کنار این وقایع، جریانات دیگری نیز در اوین اتفاق می افتد. با توجه به اعترافات [وحید]افراخته و

مرتدّین، رژیم به ارتباط قوی زندان با کادر خارج از زندان پی برد و لذا افراد مؤثر را به تدریج به اوین برده به شدیدترین وجهی تحت کنترل قرار داد. در زندان قصر هفته ای دو روز ملاقات بود و طبعاً همراهش

اخبار و اطلاعات لازم، بین ملاقاتی ها و زندانی ها، مبادله می شد و نیز روزنامه و مجله و گاهی رادیو - البتّه از دفتر زندان - و خرید کتابچه و مداد، و آزادی نسبی درس و بحث. روی هم رفته زندان قصر قابل کنترل شدید نبود. امّا در زندان اوین، نه از ملاقات خبری بود (هرچند ماه یک بار، آن هم در یک چادر و یا در یک چادر قفس دار که درست مانند قفس های باغ وحش، زندانی پشت میله ها یک ربع با خانواده - تحت نظارت شدید مأمورین - ملاقات می کرد) و نه از روزنامه و مجله، و نه کتاب و کتابچه [خبری بود] و ممنوعیت شدید [بود از] اینکه حتی در اتاق، سه نفر با هم صحبت ننمایند.

از افراد مؤثر، علاوه بر سران مجاهدین، دو روحانی فعّال زندان قصر - آیه اللّه انواری و آیه اللّه ربّانی شیرازی و از گروه های مختلف اسلامی مانند حاج مهدی عراقی از مؤتلفه، عسکراولادی و لاجوردی از

جناح مخالف مجاهدین، [مهدی] کرّوبی و [قدرت اللّه] علیخانی و محمد کچویی از گروه انشعابیون، محمد محمّدی گرگانی از مجاهدین خلق، محمد طالبیان معلم «گروه ابوذر» نهاوند، اسداللّه بادامچیان از گروه میانه رو و مدرّس عربی زندان، حاج مرتضی تجریشی بازاری مشهور، از بند ۱ و ۷ و ۸، از قصر به اوین برده شدند.

البته در این هنگام در اوین شخصیت های مهمی از روحانیون نیز، که بر اثر اعترافات مرتدّین دستگیر

شده بودند، در بند ۱ حضور داشتند؛ چون: آیه اللّه طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، لاهوتی، هاشمی

رفسنجانی؛ و نیز از روحانیون مبارزی که زندان آنها تمام شده و اضافه می کشیدند؛ چون: آقای معادیخواه و محمدعلی گرامی. آقایان انواری و ربّانی شیرازی نیز جزء این افراد، در این بند بودند.

زندان اوین چهار بند داشت که هر یک ۱۳ اتاق داشت؛ ۶ اتاق در بالا و ۷ اتاق در پایین. در بند یک

پایین آقایان علما بودند و اشخاص نامبرده قبلی، در اردیبهشت ۵۵، به آنها ملحق گردیدند و در طبقه بالا عده ای حدود ۱۴ نفر از کمونیست ها بودند (از جمله شکراللّه پاک نژاد، [منوچهر]نهاوندی و [ایرج] جمشیدی) که اکثر آنها خودباخته بودند. در بند دو قسمت بالا، مجاهدین که اکثراً از افراد مؤثر بودند چون: مسعود رجوی، موسی خیابانی، [محمدرضا]سعادتی، مهدی تقوایی، محمد حیاتی و غیره. و در بند پایین، کمونیست ها [قرار داشتند]. بند سه بالا و پایین مربوط به اضافه کش یا «ملّی کش»ها بود، یعنی آنها که زندانشان تمام شده بود ولی رژیم آزادشان نمی کرد. بند چهار نیز معمولاً محکومین مسلمان و کمونیست اوین بودند.

در این بندها، مسلمان ها و مارکسیست ها، هر یک در طبقه خود، مخلوط زندگی می کردند و جمع

واحدی داشتند، منتها نه به صورت قصر بلکه – اصطلاحاً – هر اتاق یک «ارشد» داشت که مسئول روابط

اتاق و زندانیان با رژیم بود و توسط خود افراد هر اتاق انتخاب می گردید، و مقامات زندان نیز او را قبول می کردند. فقط بند یک پایین بود که آقایان علما به اتفاق افراد نامبرده، جمع همگونی داشتند. بعداً آقای دکتر عباس شیبانی، که مدتی طولانی اضافه کشی داشت، به خاطر اینکه مواظب حال آیه اللّه طالقانی

باشد که حالش مساعد نبود و دستگاه [= رژیم] وحشت داشت از اینکه در زندان درگذرد، به بند یک آورده شد.

جمع [افراد] بند یک با توجه به آشنایی عمیق و اعتماد لازم، مسائل زندان و بیرون را مورد بررسی قرار می دهد که در رأس آن ارتداد سازمان و علل آن و مسئله جدایی و انشعاب ها قرار داشت. در مورد علل کمونیست شدن سازمان و اعضا، علت های مختلفی ذکر می گردد که مؤثّرترین آنها تعلیمات التقاطی

و سپس استراتژی سازمان در رابطه واتحاد با مارکسیست ها تشخیص داده می شود. ولذا به همین

مناسبت، مسئله انشعابیون نیز مطرح و از طرف علما نظریه جدایی کامل آنها از مارکسیست ها تأیید

می گردد.

در این میان محمد محمدی [گرگانی]، که از اعضای مؤثر و مطّلع سازمان و علاوه بر لیسانسیه علوم قضایی به عربی و کمی فقه و تعلیمات سازمان وارد بود و ازتئوریسین های سازمان به شمار می آمد و از عقاید سازمان دفاع می کرد، قرار می شود با چند نفر از آیات – آقایان انواری، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی و لاهوتی – آنها را مطرح سازد. لاهوتی در اثر اینکه می بیند محمدی توجیه هایی می کند که با توجه به همکاری نزدیک وی با رهبران سازمان مورد قبول سازمان نیست، چندین بار به محمدی تذکّر

می دهد و چون فایده نمی بخشد، از بحث کناره گیری می کند. ولی بحث با سه نفر دیگر ادامه می یابد و

بالاخره به اتفاق آرا تعلیمات را التقاطی و غیرمنطبق با اسلام می دانند ولو اینکه توجیهات آقای محمدی را نیز قبول بتوان کرد.

سازمان مجاهدین سابقاً - به دروغ - امام خمینی را مؤیِّد خویش معرفی می کرد و حتی از قول ایشان نقل می کردند که «ای کاش می توانستم به ایران بیایم و اسلحه به دوش، همراه با برادران مجاهدم

بجنگم». و در این مباحثه معلوم می شود که ایشان نه تأیید مجاهدین را کرده اند و نه تکذیب.

و لذا علما، چندین شب پس از ساعت ۱۰ که چراغ های اتاق ها خاموش [می شود] و همه باید بخوابند، آهسته با یکدیگر مشورت [می کنند] و بالاخره در نتیجه این مشورت ها، پس از همفکری و شور با افراد

مذکور، اعلام می نمایند که مسلمان ها در زندان باید از کمونیست ها جدایی کامل داشته باشند و افراد نامبرده موظّفند که این موضوع را به سایر زندانیان برسانند. در این موقع دو نفر از افراد مذکور پیشنهاد می کنند که چون پیغام شفاهی است، ممکن است به صوَر مختلف از طرف افراد مطرح گردد و در نتیجه برداشت های گوناگونی بشود که نقض غرض کند. و لذا بهتر است که متنی تنظیم شود، بدون اینکه نوشته گردد (تا به دست ساواک نیفتد [که] از آن [سوء]استفاده نماید) و افراد این متن را حفظ نموده متّفق القول برای دیگران بخوانند. با تصویب این پیشنهاد، «نقل فتوا»یی به صورت زیر تنظیم می گردد:

بسمه تعالی

با توجه به زیان های ناشی از زندگی جمعی مسلمان ها با مارکسیست ها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنها به دست می آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به

حکم قطعی نجاست کفّار از جمله مارکسیست ها، جدایی مسلمان ها از مارکسیست ها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان های جبران ناپذیر خواهد شد. خرداد ۵۵

این «نقل فتوا» از طرف نُه نفر از علمای موجود صادر گردید که عبارت بودند از آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، ربّانی شیرازی، انواری، هاشمی رفسنجانی، لاهوتی، معادیخواه، گرامی.

پس از صدور این «نقل فتوا» بحثی در می گیرد که با توجه به تعلیمات و استراتژی مجاهدین و روشن شدن کلک های آنها، که با پوشش های ظاهر فریب مطرح می گردیده، اکنون تکلیف با آنها چیست؟ آیا باید این موضوع به آنها گفته شود یا نه؟ و در صورتی که آنها مارکسیست ها را نجس ندانند و شهید بدانند، چه باید کرد؟ و بالاخره اگر از مارکسیست ها جدا نشدند، وظیفه چیست؟

علما می گویند که «ابتدا انحراف تعلیمات [مجاهدین] و نظریات علما را به رؤسای آنها بگویید و در صورت تخلّف، باز به افراد مطمئنی که در زندان متزلزل نمی شوند، شرح دهید و در صورت عدم جدایی آنها از مارکسیست ها و اصرار بر تعلیمات انحرافی و این استراتژی، شما با مجاهدین زندگی جمعی نکنید ولی با آنها مبارزه هم نکنید تا مبادا دشمن بهره مند شود».

... برای بهتر روشن شدن موضوع، کافی است نگرشی به نیروهای موجود [آن زمان] و رژیم بیندازیم.

الف) در سال[های] ۵۴ – ۵۵ مجاهدین خلق از هم پاشیده بودند، رهبری دچار خیانت شده، و عدّه ای از بهترین کادرها به دست مرتدّین و رژیم شهید شده بودند و اصولاً خود رهبری مرتدّین نیز بر اثر توجه به تصفیه کردن عناصر مسلمان صالح، در یک درگیری داخلی فرو رفته و ضعیف شده بود. خیانت مرتدّین و همکاری با رژیم، جدّاً سازمان را درهم شکسته [بود] و فاش شدن کمونیست و منافق بودن آنها اعتماد مردم را متزلزل کرد، به حدّی که حتی اعضای سازمان، که هرچند نفر گروهی تشکیل داده بودند با نام هایی چون «مجاهدین راستین»، «مجاهدین واقعی»، «مجاهدین خلق مسلمان»، «مجاهدین اسلام» و غیره، آنها نیز به رهبری خویش اعتماد کافی نداشتند.

مردمی که مبارزان را پناه داده و به آنها کمک های گوناگون می دادند، با توجه به روحیه مذهبی و مخالفت با کمونیسم و از طرفی جریحه دار شدن احساساتشان، کمک ها را قطع کردند و حتّی بسیاری،

مبارزین را که در خانه های خودشان مخفی کرده بودند بیرون نمودند. افراد مؤثر و متنفّذ و روحانیت، که قبلاً مؤیّد سازمان بودند، با شناختی که از سازمان به دست آوردند، یا حداقل دیگر حمایت نمی کردند و ساکت بودند و یا مخالفتی اصولی را شروع کرده در صدد جبران خلأ موجود بودند، زیرا با روش مجاهدین، مخصوصاً مجاهدین زندانی، از آنها کاملاً مأیوس بودند. و روی هم رفته باید گفت که سازمان مجاهدین

در قاموس مبارزه، دیگر نیروی مؤثری نبود.

ب) سازمان چریک های فدایی خلق؛ این سازمان، که هرچند افرادش بسیار کم بود ولی با کمک فراوان و همه جانبه سازمان مجاهدین خلق و کشته شدن چندین نفر از افرادش و تبلیغات مجاهدین، زمینه نسبتاً مساعدی یافته بود و نیروی دوّم در مقابل رژیم به حساب می آمد، در این سال از هم پاشید. زیرا در یک سری مباحثات مخفی، پس از آنکه مرتدّین به آنها پیشنهاد وحدت کامل دادند، خواستار در

دست داشتن رهبری مطلق شدند و مرتدّین نیز می خواستند که رهبری اصلی به دست آنها باشد و

فداییان خلق شرکت در آن کنند. و بالاخره به توافق نرسیدند و لذا مجاهدین خلق حمایت خود را از آنها

کم کردنـد و خیانت مرتدّین، که مردم از چشم کمونیست ها می دیدند، زمینه اجتماعی آنها را از بین برد و لذا در طول مدتی در حدود ۴۵ روز، حدود ۶۰ نفر از کادرهای ورزیده آنها کشته شدند و عدّه ای دستگیر

گردیدنـد، و در گروه هـایی نیز مـأمورین ساواک نفوذ کردنـد و آنها را دسـتگیر نمودنـد و در نتیجه آنها نیز دیگر نیروی قابل توجهی نبودند.

ج) روحانیت مبارز نیز در حادثه تظاهرات سالگرد ۱۵ خرداد، در مدرسه فیضیه [در سال ۵۴]، با دستگیری و تبعید گروه کثیری از روحانیون و طلّاب فعّال، دچار رکود بود.

د) جبهه ملی، نهضت آزادی و گروه هایی از این تیپ نیز علاوه بر نداشتن نفوذ عمیق در رهبری مبارزه،

در اثر تبلیغات گروه های چریکی که آنها را مردود می شمردند و اعمالشان را رفرمیستی می دانستند،

تأثیر چندانی در صحنه سیاست کشور نداشتند.

در مقابل، رژیم با استفاده از درآمد سرشار نفت، حمایت امپریالیست های شرق و غرب و کشورهای دیگر، دادن رفاه کاذب به مردم، قدرت یافتن ارتش، و گسترش ساواک، کاملاً خود را نیرومند احساس

می کرد و از هم پاشیدن نیروهـای فعّـال مخـالف نیز آن چنان او را سرمست و مغرور ساخته بود که مأمورینش، مخصوصاً در زندان، شادمان رجز می خواندند و سیاستگرانش توصیه می کردند که اکنون، پس از سرکوب های شدید، نوبت آن است که قـدری ملایمت نشـان داده شود و بـا یـک سلسله موعظه هـای ساواکی و ایجاد روحیه یأس، شروع به آزاد کردن بسیاری از زنـدانیان کننـد تا روحیه آزادی طلبی [= میل به آزادی از زنـدان] در زندانیان دیگر پدید بیاید و آنها را نیز از قدرت بیندازد و از طرفی محیط نامساعد افکار عمومی جهان را نیز آرام سازد. نگاهی دقیق به محاسبه های شاه و نزدیکانش، این مطلب را روشن

می سازد. البته در این زمان، ارباب رژیم هم سیاست «حقوق بشر» را پیش کشید که همه از آن مطلع هستیم. و لذا از آغاز سال ۵۶ سیاست جدید رژیم دایر به ملایمت و دادن – به اصطلاح – «فضای باز سیاسی» در داخل و خارج زندان مشهود گردید.

این سیاست، موقع را شدیـداً حسّـاس کرد و خطر رکـود نهضت و عـادی شـدن اوضـاع و در نـتیجه پایمـال شـدن خون هـا و فـداکاری های سال های اخیر احساس گردیـد و لذا افراد مؤثر و متعهّد و مبارز را به فکر ایفای رهبری قاطع در جریان انداخت و حتی بعضـی از آنها معتقـد گشـتند که با عـدم مقاومت صـریح در مقابل رژیم، بـدون دادن هرگونه امتیازی، افرادی [را] که وابسته به مجاهدین نبوده ولی شناختی راجع به افکار و اعمال آنها دارند، با استفاده از سیاست ملایم رژیم، به خارج از زندان بفرستند؛ که اشتباه یکی از

مؤثّرترین آنها، که فردی مؤمن و مقاوم بود، در ملاقاتی که با یکی از بستگانش از بند دیگر کرد و

خواستن از او که نام افراد مخالف مجاهدین را مخفیانه به او بگوید، باعث شد [که] مجاهدین بهترین موضوع را برای کوبیدن مخالفین خویش به دست آورند و هرچه بتوانند آن را بزرگ نمایند و تجزیه و تحلیل های آن چنانی کنند.

برنامه ریزان سیاست ساواک، در این هنگام، با توجه به اوضاع بیرون و خیانت مرتـدّین و پی بردن به این نکته که روحانیت و متـدیّنین، دیگر از مجاهـدین حمایت نخواهنـد کرد، تصـمیم گرفتنـد که تضادّ بین گروه ها را شدّت بخشیده از این میان بهره بگیرنـد و لـذا جمعی از طلّاب و دیگر افراد متعصّب و متـدیّن را به بند یک آوردند و گروهی از متعصّبین مجاهدین را در بند دو به تدریـج تمرکز دادنـد و سـپس عـدّه ای از افراد بنـد یک را به بند دو بردند و منتظر درگیری ها و نزاع های داخلی زندان نشسـتند. جریان، از این به بعد، بسـیار دقیق باید مورد بررسی قرار گیرد و خواننده با یک روح آزاداندیش لازم است مسائل را پیگیری نماید.

هنگامی که این افراد - که عبارت بودند از حاج مهدی عراقی، عسگراولادی، لاجوردی، محمد محمدی [گرگانی]، بادام چی [بادامچیـان]، کچویی، طالبیان، علیخانی، تجریشـی و چنـد نفر دیگر - به بنـد دو می رونـد، در اتاق های مختلف بنـد که مرکز تجمّع سـران مجاهدین بود تقسـیم می شوند. پس از یکی دو روز اولیه و با اسـتفاده از آشنایی های گذشته، از سران مجاهدین می خواهند که با هم جلسه ای مخفیانه

بگذارنـد تا آنها «نقل فتوا» و نظریات علما را به آنها بگوینـد و درباره موضوعات و مسائل روز تبادل نظر نمایند. امّا مجاهدین، که قبلاً قضایای «نقل فتوا» را شنیده و برنامه دقیقی برای مقابله با آن ریخته بودند و محیط را قبلاً مسموم ساخته بودند، به دروغ گفتنـد که «ما در اینجا روابط سازمان یافته نـداریم بلکه روابط فقط روابط صـنفی است و اگر کاری داریـد، بایـد به ارشدهای اتاق ها بگویید».

و بالاخره از چهار ارشد اتاق مسلمان ها موسی خیابانی، محمد حیاتی و مهدی براعی با دو نفر از این

گروه، یعنی حاج مهدی عراقی و سـیداسداللّه لاجوردی، باهم نشسته و مسائل مطرح می شود. آنها پس از شنیدن مطالب ایشان می گوینـد که «ما فقط به امور صـنفی می پردازیم و این کار ربطی به ما نـدارد. شـما اگر می خواهید، با تک تک افراد مطرح کنید». و لاجوردی می گوید: «خوب، شما سه نفر هر یک، تک تک، چه می گویید؟» و آنها هر سه نفر جواب نمی دهند ولی در بنـد منعکس کردند که «این صدای ساواک است که از حلقوم علما و طالقانی و منتظری بیرون می آید». و شایع کردند که این فتوا را علما نوشته و به

«رسولی»، مأمور کثیف و شکنجه گر ساواک، داده اند(۱) و بعضی شایعات دیگر از همین قبیل.

... مجاهدین در فکر افتادند با برنامه ای خاص، تماس ها و اشتراک با مارکسیست ها را بیشتر کنند تا باعث جدایی سریع تر بین مخالفین آنها و دیگران شود...

چهار گروهبندی از مسلمان ها در بند دو تشکیل شد که تا سقوط رژیم، با قدری قدرت و ضعف، همیشه این چهار گروه در زندان ها وجود داشت...

گروه های اصلی: «مجاهدین»، «مخالفینِ» مجاهدین، [و] «معترضین» به مجاهدین بودند. [گروه چهارم، جمع های متفرقه بودند و کم اهمیت محسوب می شدند]. «مجاهدین»، که وضعشان روشن بود: تعلیمات انحرافی و التقاطی، خودمداری و تنها خود را مظهر انقلاب دانستن، کوبیدن همه آنها که نظام ایشان را نپذیرند، کوشش در بی آبرو کردن مخالفین، ایجاد خفقان شدید برای مخالفین و معترضین – تا دیگران مطالب حقّه آنها را نشنوند؛ و در این راه مجبور بودند به آنها انواع تهمت و افترا را ببندند تا توجیهی برای بایکوت کردنشان داشته باشند – تحریف خبرهای رسیده و خبرسازی برای اقناع طرفداران

خود، از بین بردن دردسرهایی که در نتیجه حفظ مخفی وحدت با کمونیست ها و در ظاهر مخالفت با آنها دچار می شدند و روز به روز آنها را در موقعیت ضعیف تری قرار می داد.

امّا «مخالفین» که سیاست کلی آنها سروسامان دادن به مبارزه و روشن کردن مردم نسبت به تعلیمات

مجاهدین و جریانات روز و مبارزه با تحریف های آنها و خنثی کردن تهمت ها و زنده کردن تقیّد به مسائل شرعی و نشان دادن چهره واقعی مارکسیسم و نفی فرهنگ مارکسیستی وارد شده توسط مجاهدین در

مبانی اسلامی – آن هم به صورت اسلام مترقّی – و در عین حال مبارزه با رژیم که عامل همه جنایت ها و خفقان هاست – آن هم با توجه به موقعیت روز – می بود. و الحق که وظیفه سهمگین و طاقت بار بود.

«مخالفین»، مخصوصاً در بند یک، مدتی به همراه روحانیت مبارزی که سالیان دراز نقش اساسی در

نهضت داشته اند، این مسائل را بررسی کرده بودند:

آنها محاسبه کرده بودند که اگر مجاهدین از تعلیمات و استراتژی خویش دست بر ندارند و بر مواضع

۱– در جزوه اولیه تحلیل سازمان در زندان، که تحت ۳ عنوان مختلف، پیش و پس از انقلاب در داخل و خارج کشور به چاپ رسید، هنگام شرح ماجرای نقل فتوا، همین شایعه و اتهامات نادرست دیگر طرح شده و اساسا، موضوع حاصل نقشه مأموران امنیتی رژیم شاه توصیف گردیده است. البته به دروغ ادعا شده که آقای طالقانی و آقای منتظری با این حرکت مخالفت

کردند و فتوا را تأیید و امضا ننموده بودند. فرازی از تاریخ...: صص ۳۰ - ۳۳.

قبلی خویش اصرار ورزند، خطری بزرگ برای نهضت هستند؛ زیرا از نظر مکتبی، التقاطی بودن و اهمیت علمی دادن به مارکسیسم، مسلمانان مبارز را به انحراف مذهبی کشانده و مانند کادرهای آموزش دیده مجاهدین، امکان فراوان مارکسیست شدن آنها می رود و اگر مارکسیست هم نشوند، تعلیمات التقاطی،

آنها را از درک صحیح اسلام باز می دارد و در پایان به بدعت گذاری در دین منتهی می گردد...

اما از نظر استراتژی؛ با توجه به عقیده مجاهدین به مبارزه طبقاتی و اعتقاد - فقط - به طبقه کارگر و دهقان، که آن روزها به نام مستضعفین آنها را می نامیدند و... مبارزه را از طریق مبارزه «فی سبیل اللّه» و احیای اسلام، به صورت مبارزه طبقاتی و اقتصادی در می آوردند؛ که این خود خطری بزرگ بود.

... اولین ثمره اش وحدت با کمونیست ها بود، با همه زیان های ناشی از آن. و با توجه به مرزهای مشترک و طولانی با شوروی و حمایت سوسیال امپریالیسم جهانی از مارکسیست های ایرانی و تجربیات

مبارزاتی آنها، که به راحتی در اختیار رفقای ایرانی قرار می گرفت، خطر تسلّط شوروی بر ایران و از بین رفتن استقلال کشور و به صورت ایالتی از شوروی در آمدن ایران مطرح می گردید.

از طرف دیگر اینکه اگر مبارزه، مکتبی و اسلامی نباشد ما جز شکست چیزی نخواهیم داشت و

خون های شهیدان به خاک خفته هدر می رفت...

متدیّنین این خطرها را درک کردند و محاسبه نمودند و سپس راه های چاره را بررسی نمودند که با مجاهدین چگونه روبه رو شوند... [اگر آنها] اصرار بر تعلیمات داشته باشند که در این صورت باید در مقابلشان ایستاد، منتها به نحوی که رژیم نتواند استفاده ببرد...

در مورد استفاده رژیم، روشن بود که در کوتاه مدت رژیم بعضی استفاده ها را خواهد برد؛ همچنان که در مورد مرحوم شریف واقفی برد. اما در درازمدت نفع اصلی متعلق به نهضت و زیانکار اساسی، رژیم خواهد بود.

باقی می ماند مسئله تهمت ها و بایکوت ها و رنج ها و محرومیت ها که در همان آغاز در جمع افراد مؤثر و رهبری کننده گفته می شود: هر کس می تواند خود را برای این ریاضت انقلابی آماده کند و پایدار و مقاوم بایستد و شماتت دوست و دشمن را با نهایت صبر و حوصله با کنترل خویش و هیچ گونه احساساتی

نشدن و نقشه را لفظاً و یا عملاً فاش کردن تحمل نماید، در این راه قدم بگذارد وگرنه اگر عافیت طلب است، سر خویش گیرد و در کنار جریان، زندان را بگذراند...

و امّا «معترضین» که اکثر آنها - همچنان که گفته شد - انسان های پاک، مقاوم، متدیّن و مبارز بودند و

نقش عمـده ای در مبارزه داشـتند و مجاهـدات آنها نیز قبلاً به حساب مجاهـدین گذاشـته می شد. این افراد از ابتدای جریان و بعضی از آنها حتی قبل از جریان، مخالفت خود را با تعلیمات و استراتژی و این گونه اعمال مجاهدین اعلام داشتند...

امّا روش «مخالفین» را قبول نداشـتند و چون نمی شـد در آن محیط، «مخالفین» دلایل خود را برای آنها کاملاً شـرح دهنـد لـذا مخلصانه در ابتدا کوشیدند که جمع واحدی که رهبری آن به دست مجاهدین بود حفظ گردد و «مخالفین» جدا نشوند.

از طرفی، چون نقشه رژیم و عمق جریان را به خوبی نمی دانستند، موضعگیری های «مخالفین» و یا مجاهدین، گاهی برای آنها به حدّ خشم و یـا حیرت و یـا یـأس و ناامیـدی می رسـید. مخصوصـاً از طرف «مخالفین»، زیرا می دیدنـد آنها با رژیم شدیـداً مخـالف انـد و زنـدان هم برای آنها مسـئله ای نیست و به مبارزه و نهضت نیز کمال وفاداری و عشق را دارنـد و می دیدنـد که رژیم نیز ماهرانه، به عنوان حمایت از «مخالفین»، آنها را بی اعتبار می کنـد. از طرف دیگر، «مخالفین» نیز با کمال آرامش تمام اسـتدلال هـای آنهـا را می شـنوند ولی بـاز راه خود را می رونـد و خصوصـاً اینهـا، که در گذشـته در مقابل رژیم محکم ترین موضع ها را داشـته انـد، اکنون در عین اینکه با رژیم همکاری ندارنـد ولی رفتار خشونت آمیز نیز ندارنـد. ولذا «معترضـین» در حالت خاصی نسبت به «مخالفین» به سر می بردند و نمی توانستند که یک سیاست واحد

در پیش بگیرند و اکثر ضد و نقیض عمل می کردند...

مانورهای رژیم نیز برای آنها گیـج کننـده بود. آنها با سوابق مبارزاتی و زندان می دیدند که رژیم ظاهراً از مخالفین جانبداری می کند ولی در حقیقت و با توجه به مسائل سیاسی و دیپلماسی، آنها را می کوبد و گاهی همین عمل را با خود آنها نیز انجام می دهـد. آنـان می دیدنـد که سـاواک رهـبران مجاهـدین را به دفـتر خوانـده، تـوهین و توبیـخ می نمایـد و بلافاصـله یکی از «مخالفین» یا چنـد نفر از آنها را مورد تحبیب قرار می دهـد و مجاهـدین نیز از این امر اسـتفاده کرده خود را قهرمان و رقیب را سازشکار و بُریده معرفی

می نمایند. این موضوع با تصوّر آنها که بزرگترین مخالف رژیم را مجاهدین می دانستند، تطبیق نداشت. زیرا با توجه به تجربه ساواک، افراد وارد می فهمیدند که این در حقیقت تقویت مجاهدین و تضعیف «مخالفین» است.

«معترضـین» این مطلب را باور نمی کردنـد که رژیم با فاش شـدن انحرافات مجاهـدین و متلاشـی شدن سازمان و چریک های فدایی خلق، آنها را دیگر خطّ رودررو نمی داند و با محاسبه دقیق می خواهد جناح

سابقه دار مبارزه و مورد اعتماد مردم را بکوبد و مفتضح سازد، زیرا به خوبی می داند که زمینه مبارزه کاملاً

آماده است و خون ها و فداکاری ها و تجربه ها به آسانی از بین نمی رود و فقط یک کادر رهبری قوی لازم دارند تا با استفاده حتی از ضربه مرتدّین، مبارزه را ادامه دهند، و این رهبری از بین همین افراد که اکثراً مورد اعتماد امام خمینی هستند، برخواهد خاست، ولذا دشمن فعلی هم اینها هستند منتها نمی شود آنها [را] کشت؛ زیرا تجربه نُه نفر [که در تپه های اوین به دست ساواک کشته شدند] برای آنها موفقیت آمیز نبود، و فقط باید اعتبار رهبری را از آنها گرفت و لذا برنامه اجباری روی صحنه تلویزیون آوردن آیه اللّه انواری و رفقایش و تحبیب حساب شده در داخل زندان و آزاد کردن ها، همه بر اساس این برنامه بود.

و انصافاً که برنامه زیرکانه ای بود؛ هرچند با وجود رهبری قاطع امام خمینی و هوشیاری ملت مسلمان و فداکاری همین برادران، به ضرر رژیم و سقوط وی انجامید.

... رژیم، آقایان حاج مهدی عراقی، عسکراولادی و حیدری را به کمیته برده و تحت فشار قرار می دهد که تقاضای عفو نمایند تا آنها را آزاد کنند. این کار قبلاً در سال ۴۹ توسط «فرسیو»(۱) شده بود؛ که او نیز به این افراد فشار آورده بود تا تقاضای عفو نمایند و آنها به شدّت رد کرده بودند. مخصوصاً آیه اللّه انواری، که بارها و بارها توسط افراد مختلف و واسطه های گوناگون از ایشان خواسته شده بود که چون رژیم تحت فشار مراجع و مخصوصاً مرحوم آیه اللّه حکیم و روحانیت که خواهان آزادی ایشان بودند قرار

داشت، با نوشتن چند سطر ولو به عنوان شاه نباشد، بخواهد که آزادش کنند و او نکرده بود. این بار اینان نیز مقاومت می کنند منتها بنا بر همان سیاست کلی که باید بدون تقاضای عفو - اگر امکان داشت - بدون درگیری شدید با رژیم، برای ادامه مبارزه به خارج از زندان روند، قاطعانه و موضعگیرانه با رژیم روبه رو نمی شوند.

همین موضوع باعث می شود تا رژیم، که همیشه از عکس العمل تند اینان وحشت داشت، نقشه ای برای بی آبرو کردن آنها طرح نماید و به طور غافلگیرانه، آنها را بدون هرگونه خبر قبلی، به عنوان انتقال، از زندان اوین به زندان قصر برده در یک سالن وارد نماید. اینها گمان می کنند که چون برنامه رژیم نشان دادن نرمش است، در این سالن کسی می خواهد برای زندانیان، مطابق معمول، سخنرانی و نصیحت

۱- «فرسیو» فَرسی یو، که با درجه سرلشگری در بهار سال ۵۰ به دست چریک های فدایی خلق ترور شد، دادستان نظامی رژیم بود.

نمایـد، که ناگهـان پرده هـا کنار می رود و فیلمبرداری شـروع می شود و منوچهر مقـدم سـلیمی،(۱) کمونیست مشـهور که در زنـدان همکاری با ساواک می کرد، شـروع به سـخنرانی می نمایـد. آیه اللّه انواری، نگران و ناراحت، برمی گردد تا با برادران دیگر مشورت کنـد که چه بایـد بکننـد لکن آنها را در دسترس نمی یابد، زیرا آنها را به طور پراکنده در سالن نشانده بودند و آقایان حیدری و عسگر[اولاد]ی نیز به زیر صندلی پناه می برند، حاج مهدی عراقی نیز به دنبال راه حل می گردد. در این میان فیلمبرداری تمـام می شود و عـده ای برمی خیزنـد تا در پایان سـخنرانی مقـدم سـلیمی «سـپاس» بگوینـد، و چون آقایان بر نمی خیزنـد و تصـمیم به مقاومت می گیرنـد، فیلم را قطع می کننـد و مراسم را پایان می بخشـند و در میان اعتراض آنها، همگی را بیرون برده آزاد می نمایند. لازم به تذکر است که اطراف سالن نیز کماندوهای مسلّح به اسلحه و باتوم، به نحو ارعاب آمیزی، ایستاده بودند.

این فیلم از تلویزیون پخش می گردد و وعده داده می شود که دوباره روز جمعه نیز تکرار شود. نمایش این فیلم، در زندان ها، هیاهو و سـروصدای فراوان برپا می کند. سمبل های مقاومت و تدیّن چون عراقی، عسگراولادی، حیدری و آیه اللّه انواری، که ۱۴ سال زنـدان را با چنان روحیه پرخاشـگر و قوی گذرانـده بود و فقط یک سال دیگر به پایان زنـدانش مانـده بود [زیر سؤال رفتند].(۲)

در این میان سـخت ترین لحظات و بدترین حالات، بر «مخالفین» و «معترضـین» می گذرد؛ زیرا مجاهدین بلافاصـله با شادمانی فراوان و حتی تبریک به یکدیگر، در بعضی موارد، شروع می کنند به

بهره برداری که: «این حرف ها و کارها برای همین آزاد شدن ها بود و ما که می گفتیم نقل فتوا به خواست ساواک تهیه شده، این ثمره آن است و مزد فتوا دهنـدگان می باشـد؛ و این نمودی از همکـاری مخالفین با ساواک می باشـد و...» و بعـد هم - به قول جزوه فرازی از تاریـخ سازمان مجاهدین] خلق ایران]، ص ۳۱، «سـپس (رژیم) به تدریج این عناصر را آزاد نموده تا دنباله برنامه هایشان را در بیرون به خورد مردم و عناصر مبارز داده در صفوف جنبش تزلزل ایجاد کند».

شدت این ضربه و عدم آگاهی دقیق به نحوه موضوع و علل آن، «مخالفین» را در دادن توضیح لازم

خلع سلاح کرده و در مقابل مجاهدین ضعیف کرده بود. از طرفی مجاهدین نیز، با توجه به زمینه آماده، به

۱- از اعضای «گروه گلسرخی».

۲- آقایان فوق در بهمن ماه ۱۳۴۴ به دنبال ترور «حسنعلی منصور» نخست وزیر شاه، دستگیر و در بهمن ماه ۱۳۵۵ آزاد شدند؛ بنابراین ۱۱ سال در زندان بودند و از محکومیت آقای انواری نیز ۴ سال باقی مانده بود.

شدت تبلیغ می کنند و مخصوصاً آقای عسگراولادی را بیشتر [در]نظر داشتند؛ زیرا او علاوه بر سابقه ممتد مبارزه و تدیّن، بر مبانی اسلامی و انحرافات مجاهدین نیز تسلّط کافی داشت و سابقه نمایندگی امام خمینی در تهران در سال ۴۲ - ۴۳ و شرکت در آغاز مبارزه مسلحانه و ترور «منصور» و مقاومت در زندان و سرعت درک مواضع مجاهدین، از او شخصیتی ممتاز ساخته بود؛ و البته از [سال] ۵۱ به بعد، وی در زندان بدترین بایکوت مجاهدین را تحمل کرده بود.

پس از گذشتن دوران هیجان اولیّه و رسیدن خبر «اجبار» و روشن شدن نسبی جریان، اوضاع قدری

تعدیل گردید ولی تأثیر این جریان، بزرگ ترین ضربه را بر «مخالفین» وارد ساخت، زیرا تحت تأثیر جریان و تبلیغات مجاهدین، کمتر کسی حاضر بود به این توضیح گوش دهد که اگر رژیم با کس یا کسانی که با او - به قول مجاهدین - همصدا شده اند، موافق باشد و به راه آنها علاقه مند، بایستی کاری کند که آنها آبرومندتر باشند تا حرفشان نفوذ یابد، و آوردن این برادران به صحنه تلویزیون، کاملاً آنها و همراهانشان را در موضع خویش ضعیف می کرد، و کرد.

به هر حال، پس از این ضربه، «مخالفین» می فهمند که مجاهدین راه خویش را سرسختانه ادامه خواهند داد و حتی تا آن اندازه متعصّب می باشند که از ضربه به نهضت و یا به گروهی از مبارزین که توسط رژیم وارد آید، اگر بر علیه مخالفین شان باشد، استقبال کرده از روی شادمانی حاضرند آن را تقویت نمایند. و لذا [«مخالفین»] وظیفه را بسیار مشکل تشخیص داده و بار دیگر سیاست خویش را تنظیم می کنند؛ بدین گونه که:

۱- در برخوردهای با رژیم، نهایت هشیاری را به خرج دهند.

۲- ضمن مبارزه مستقیم نکردن با مجاهدین، مسائل خویش را - بی پروا و با اعتماد سابق - با آنها

مطرح نکنند.

۳- چون مشکل اساسی، تعلیمات سازمان و تشخیص انحراف آن بود، لذا کوشیدند برای کادرهای موافق و یا هر کس دیگر حتی از مجاهدین، یک سلسله درس های لازم از عربی، فلسفه، اصول عقاید، تفسیر مختصری از اقتصاد اسلام، تبیینی از مارکسیسم، تاریخ اسلام، [و] تاریخ مبارزات بگذارند؛ که با توجه به وجود افرادی مسلّط در این رشته ها که بین «مخالفین» بود، توانستند موفقیت نسبتاً قابل توجهی به دست آورند و با این کار اصولی مانع سمپاشی های التقاطی و یا کمونیستی گردند.

ص:۲۵۱

۴- بـا توجه به روش های مجاهـدین، اعمال خود را طوری تنظیم کردنـد که روز به روز دست مجاهـدین رو شود و آنها را در موضـعگیری هایی که ناچارنـد بنابر اصول تعلیمات و استراتژی سازمان از آن تخلّف نورزند، قرار دهند تا چهره واقعی خود را نشان دهند، و این کار را نیز با موفقیت نسبی

انجام می دهند.

۵- افشـاگری برای کسـانی که حاضـر بودنـد بایکوت را رعایت نکننـد و نداشـتن اصـرار در مورد اشخاصـی که شدیـداً تحت سانسور شدید بوده حاضر به صحبت و حتی سلام و علیک با «مخالفین» نبودند.

این سیاست به سرعت مجاهدین را در تنگنا قرار داد و البته بیشترین نتیجه اش نصیب «معترضین» شد، که همان گونه که گفته شد افراد سالم و قابل اعتماد «مخالفین» بودند...

در مورد برنامه ساواک، هوشیاری «مخالفین» و مقاومت های سرسختانه برخی از آنها از جمله محمد طالبیان معلم «گروه ابوذر» نهاوند، با آن تقوا و سرزندگی و روحیه عالی، که در عین آسیب های فراوان ناشی از شکنجه و دیسک کمر، استوار و محکم ورزش می کرد و می دوید و با «رسولی» و سایر دژخیمان

بـا قـدرت و قهر انقلابی روبه رو می شـد، تهمت هـا را بی ارزش می کرد. شـروع مبـارزه در خـارج از زنـدان و فعـالیت های «مخالفین» آزاد شده و طرفدارانشان، روز به روز این تهمت ها را ضعیف نمود...

روز به روز چهره واقعی مجاهدین برای افراد مشخّص می شد و «مخالفین» قدرت می گرفتند که،

رژیم آنها را جابه جا می نمایـد، چراکه می بیننـد، به خلاف برنامه های وی، «مخالفین» دارنـد به سوی یافتن موقعیت پیش می رونـد و درگیری نیز پدیـد نیـاورده انـد؛ و لـذا عـده ای را بـه بنـد دو و عـده ای را بـه بنـد سه می فرسـتد و آنهـا را متفرّق می نماید.»(۱)

تحلیل جمع حزب ملل

جواد منصوری از زنـدانیان حزب ملـل اسـلامی در تحلیلی که می توانـد برآینـد دیـدگاه اغلب زنـدانیان حزب ملـل باشـد، می نویسد:

«[پرویز] یعقوبی و [محمـد] محمـدی رابط من با سازمان بودنـد. سه نفر هم تعیین شده بودند تا رابط آنان با سازمان باشم. اکبر مختارزاده از اعضای «حزب اللّه»، محمد طالبیان از اعضای «گروه اباذر» و از

۱- حقجو، تحلیلی بر سازمان...: صص ۱۳۷ - ۱۹۴.

دبیران نهاوند و محمد صادق سجادی.

در اواخر سال ۱۳۵۳، پس از طرح برخی اشکالات و انحرافات سازمان و عدم پاسخگویی مناسب، به تدریج ارتباط با سازمان را کم کردم. با توسعه ارتباط با سایرین، توانستم تعداد زیادی از افراد را روشن و آگاه نمایم. به طوری که در اواسط سال ۵۴ تقریباً تعداد مخالفین سازمان با تعداد طرفداران برابری

می کرد. در اواخر سال ۵۴ تعداد مخالفین بیشتر و عملاً اعضا و طرفداران سازمان در اقلیت قرار گرفتند. البته حوادث سال ۵۴ نیز در این تغییر تأثیر بسیار زیادی داشت...

اختلافات داخلی و درونْ سازمانی، و تقسیم بندی به دو جناح اسلامی و مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق شدت گرفت. در پی آن، تصفیه حساب ها و ترورهای درونْ گروهی شروع شد. در اولین

اقدام، جناح مارکسیست طرح کشتن شریف واقفی (از اعضای سابقه دار و متنفّذ سازمان) را توسط محسن خاموشی و وحید افراخته، در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴، به اجرا گذاشت.

این اقدام و نحوه انجام آن، نشان از یک انحطاط عمیق فکری و انحراف اخلاقی داشت؛ زیرا کشتن

یک انسان به خاطر اختلافات فکری و به آتش کشیدن جسد وی، چیزی جز اوج انحراف، خودخواهی و

خودمحوری نبود.

اعضای سازمان، به دلیل ضعف شدید اخلاقی و دوری از مبانی اسلامی، و حتی عدم رعایت اصول متعارف در برخوردهای انسانی و اجتماعی، و نیز محور کردن سازمان و معیار و ملاک قرار دادن آن برای انطباق حق و باطل، از افرادی مسلمان، مبارز، متعهد و متعبّد، افرادی بی اعتقاد و بی اعتنا به اصول انسانی، اجتماعی و اخلاقی تربیت کردند. آنچنان که دست به جنایت هایی بزنند که در تاریخ سازمان های

مبارز و سیاسی قطعاً کم نظیر و یا بی نظیر است. به عنوان مثال وحید افراخته و محسن خاموشی که از خانواده های مذهبی بودند و در مدارس علوی مشهد و علوی تهران درس خوانده و با انگیزه صددرصد

اسلامی وارد سازمان شده بودند، تحت تأثیر جو و شرایط سازمان و القائات و آموزش های آن، کاری کردند که مارکسیست ها کمتر به آن دست می زدند.

خبرهای پراکنده، حاکی از تغییر ایدئولوژی اعضای سازمان در زندان های مشهد، شیراز و نیز اعلام رسمی مارکسیسم، به عنوان ایدئولوژی سازمان در خارج از زندان بود. اعضای سازمان در زندان قصر،

سعی در کتمان و مخفی نگاه داشتن موضوع داشتند. تا اینکه با دستگیری های وسیع اعضای سازمان، در اواسط مرداد سال

۱۳۵۴ و پخش مصاحبه خلیل دزفولی، مبنی بر افشای برخی مطالب به ویژه تغییر

ایدئولوژی، آنها مجبور به توجیهات زیادی شدند. ابتدا گفتند: «تمام این مطالب دروغ و ساخته و پرداخته ساواک برای انزوای سازمان و از بین بردن وجهه اسلامی و مردمی سازمان است.» مدتی بعد، با انتقال تعدادی از بازداشت شدگان به زندان سیاسی قصر و افشای قضایا به تفصیل، آنها بالاجبار چنین توجیه کردند که «صمدیه لبّاف و مجید شریف واقفی مشکلات خصلتی و فکری داشتند و سازمان مجبور به حذف آنها شد.»

آنها مدتی با این گونه توجیهات، اعضا و پیروان خود را مشغول کردند. تا اینکه بر اثر گسترده شدن مطالب درون سازمانی، مجبور به اعتراف و به تبع آن، توجیه دیگری شدند. گفتند: «عده ای فرصت طلب

چپ و ماجراجو، با نفوذ به مرکزیت سازمان و حذف عناصر اصلی سازمان، موفق به انجام کودتا در داخل سازمان شدند؛ و ضمن تغییر ایدئولوژی سازمان، دست به یک سری اعمال چپ روانه زدند، و علاوه بر آن، با ارتکاب اعمال ضدانقلابی، موفق به حذف و نابودی تعدادی از عناصر و اعضای سابق شدند.»

خلیل دزفولی، در مصاحبه خود، مطالب بسیار زیادی را افشا کرد. من با مطالعه متن چاپ شده، چندین نقطه ضعف، اشکال، انحراف و خیانت را مشخص نمودم. ابتدا موضوع را با پرویز یعقوبی در میان گذاشتم. او به شدت ناراحت شد و با ردّ آنها گفت: «هیچ یک از اینها واقعیت ندارد و تمامی این مطالب، توطئه مشترک سیا و ساواک برای مقابله با قدرت سازمان و از بین بردن پایگاه اجتماعی و مردمی آن هست؛ که پس از گذر از مراحلی، به موقعیت تثبیت موجودیت و مقبولیت مواضع خود رسیده است.» به او گفتم: با شناختی که از سازمان، اندیشه ها، افراد و سوابق آن دارم، معتقدم به استثنای دو مورد، بقیه موارد واقعیت دارد و بهتر است شما دقت و تأمل کنید و در صدد اصلاح و تغییر اشتباهات و انحرافات باشید،

زیرا این توجیهات، واقعیت ها را تغییر نمی دهد.

دو موردی که به تصور من غیرعادی و عجیب بود، عبارت بود از:

۱- وجود روابط کثیف جنسی و به شکل بسیار زشت آن.

۲- دزدی های داخل سازمانی و صرف پول ها برای مقاصد شخصی و حتی هزینه در راه انجام اعمال نامشروع.

تا آن زمان تصور می کردم یک مبارز ممکن است تغییر ایدئولوژی بدهد، و این موضوع بی سابقه ای نیست و ارتداد در طول تاریخ وجود داشته است، ولی هیچ گاه تصور نمی کردم در داخل سازمان، و در زمان مبارزه و با استفاده از امکاناتی که مردم با زحمت فراوان برای آنان، به جهت صرف در راه انقلاب،

فراهم کرده اند، عده ای این امکانات و پول ها را صرف روابط نامشروع، عیّاشی و هرزگی خود کنند.

متأسفانه بعدها ثابت شد که این موارد نیز واقعیت داشته است، به طوری که دیگر قابل انکار نبود. به همین دلیل، «باند رجوی» چاره ای ندید جز اینکه اعلام کند: «سازمان به دست عده ای آنارشیست چپ نما افتاده، که رهبری آن مورد قبول و تأیید ما نیست و کادر واجد صلاحیت، ما (باند رجوی) هستیم؛ بنابراین معیارها، مواضع و اندیشه های ما، ملاک سازمان است»!

از این تاریخ به بعد، وضعیت سازمان در داخل زندان به کلی تغییر کرد. و دیگر یکپارچگی، تسلط

تشکیلاتی و بی چون و چرایی گذشته وجود نداشت. از سال ۵۳ مخالفت با مواضع و حرکت های سازمان

مجاهدین، به تدریج توسعه یافت. تعدادی از طرفداران سازمان، به مخالفین جدّی تبدیل شدند. مرحوم

آیه اللّه ربّانی شیرازی بحث های مفصّل اعتقادی و فلسفی، در ردّ نظریات سازمان، مطرح کرد و جزوه ای در ردّ نظریات آنان نوشت. به همین دلیل مورد دشمنی و برچسب های مختلف قرار گرفت.

در سال ۵۳ قاسم باقرزادهیکی از اعضای سازمان در اتاقی همراه با مرحوم ربّانی شیرازی، من و چند تن از مارکسیست ها و محمود عطایی زندانی بود. روزی به من گفت: «اگر به خاطر سوءاستفاده پلیس نبود، (آقای) ربّانی را در همین زندان می کشتم تا کسی جرئت نکند بر ضدّ سازمان چیزی بنویسد»!

بعد از انتقال تعدادی از رهبران سازمان به زندان اوین، محمود عطایی عملاً گرداننده طرفداران و خط دهنده به آنان، در بندهای ۴ و ۵ و ۶ شد. وی فردی کم سواد و بدون تجربه مبارزاتی، و مطیع بی چون و چرای سازمان بود، به طوری که حتی جرئت فکر پیرامون مباحث و مسائل را نداشت و صرفاً احساسات

و شعارها حاکم بر او بود.

در اتاق ۲ بند ۶ - که بیشتر زندانیان قدیمی و محکومین بیش از ده سال بودند - من، مرحوم ربّانی شیرازی، صفر قهرمانی (از اعضای فرقه دموکرات آذربایجان که تقریباً ۳۱ سال زندانی بود)، علی خاوری (از رهبران و نظریه پردازان باسابقه حزب توده)، سلامت رنجبر (از گروه فلسطین)، قاسم باقرزاده و

محمود عطایی و چند نفر دیگر، زندانی بودیم.

محمود عطایی، با توجه به موقعیت و نفوذ اینجانب در میان «زندانیان مسلمان خط امام»، سعی می کرد با من روابط خوبی داشته باشد و مرا متقاعد به سکوت در مقابل سازمان نماید؛ لذا بحث های

زیادی با من داشت. اگرچه اطلاعات چندانی نداشت ولی نمی خواست موقعیت به دست آمده اش را به عنوان رهبر سازمان در بندهای ۴ و ۵ و ۶ زندان قصر از دست بدهد.

در تابستان سال ۵۴، چند روز، بیش از بیست ساعت با یکدیگر راجع به قضایای گذشته و وضعیت حال و آینده صحبت کردیم. هدف اصلی من از صحبت با او اتمام حجت و رساندن واقعیت ها و حقایق، از طریق او، به دیگران بود. گرچه اطمینان نسبی از بی فایده بودن بحث داشتم و حتی بعضی دوستان، نظیر آقای احمد نصری، معتقد بودند با افراد عادی و طرفداران صحبت شود مؤثرتر است.

به هر حال، پس از مدتی مذاکره، سرانجام من مطالب خود را در مورد سازمان، افکار و عملکرد آن،

در دوازده محور مشخّص، خلاصه کردم و در اختیار او قرار دادم.

در اینجا به شکل خلاصه، مطالب مطرح شده با محمود عطایی در سال ۵۴ را می نویسم؛ چون بسیاری از مطالبْ موردی و مربوط به اشخاص بود، و یا اینکه جزئیات بحث را فراموش کرده ام، لذا کلیات بحث را - با مختصر توضیحی - می نویسم:

۱- اصل کردن مبارزه و فراموشی اخلاق و معنویت

سازمان تمامی توجه و معیارهای خود را به مبارز بودن افراد و مبارزه کردن آنان معطوف می داشت، و در نتیجه بسیاری از ارزش های اخلاقی و بُعد معنوی را به فراموشی می سپرد. به همین دلیل، به تدریج فساد و قدرت طلبی در میان افراد و سازمان شکل گرفت و توسعه یافت، به طوری که انجام فرایض و رعایت موازین اخلاقی، اهمیّت خود را از دست داد.

۲- بی توجهی به مبانی اعتقادی و رعایت احکام شرعی

برای ارائه چهره ای روشنفکرانه و خوشایند دیگران، خصوصاً مارکسیست ها، بسیاری از مبانی اعتقادی از جمله اعتقاد به وجود و ظهور امام زمان (سلام اللّه علیه) و یا رعایت احکام شرعی مانند مرجعیت و تقلید و یا توجه به مسائلی نظیر طهارت و غیره، مورد بی اعتنایی سازمان قرار می گرفت، به طوری که این گونه مقولات را غیرانقلابی و غیرمفید می دانستند!

۳- شکست جنگ مسلّحانه شهری

واقعیت این است که جنگ مسلحانه شهری نتوانست توده های مردم را متوجه خود کند و در نتیجه سازمان پی درپی ضربات زیادی خورد. بسیج مردم و متشکّل کردن آنان، نیاز به شعارها و حرکت هایی

متناسب با واقعیت های جامعه ایران داشت که جنگ مسلحانه نمی توانست چنین هدفی را تحقق بخشد.

۴- ترجیح مارکسیست ها بر مسلمانان

از نظر سازمان، مسئله وحدت نیروها به اندازه ای اهمیت داشت که پیوند و وحدت با مارکسیست ها را

به صورت اصل اساسی در مبارزه با رژیم قرار داد، به طوری که مخالفین وحدت با مارکسیست ها را

مرتجع می دانستند. تحریم کتاب های ضد مارکسیستی و دفاع از اصول ماتریالیسم دیالکتیک، نمونه هایی

از این تفکر و خطّ مشی بود.

۵ - کتمان حقایق و دادن اخبار جعلی

در موارد زیادی (مانند انحراف سازمان، سابقه سوء بعضی افراد) سازمان حقایق را کتمان می کرد. اخباری برای حفظ موقعیت و تبلیغ قدرت سازمان جعل و به شکل گمراه کننده ای منتشر می شد، به طوری

که پس از کشف واقعیت ها موجب یأس و سرخوردگی عده زیادی از مبارزین می گردید. نظیر داستان حمایت حضرت امام(ره) از سازمان و ملاقات حسین روحانی در نجف، که در سال ۵۲ پخش شد که اصلاً

واقعیت نداشت.

۶- توجیه خلاف ها و اشتباهات

سازمان تلاش گسترده ای در اقناع افراد، به هر قیمتی، داشت. برای جذب افراد و حفظ آنان، هرگونه خلاف و اشتباهی را به شکلی توجیه می کرد. به همین دلیل تحلیل های ضد و نقیض و توجیهات غیرواقعی، امری عادی در میان اعضای سازمان شده بود. نظیر جریان قتل شریف واقفی، مرتد شدن تعدادی از اعضا در زندان های مشهد و شیراز، ارائه تحلیل های غلط از جریان انقلاب و...

۷- بی توجّهی به واقعیت ها

سازمان، برای اثبات حقّانیت مواضع خود و ردّ مواضع دیگران، بسیاری از واقعیت ها را نادیده می گرفت. بی توجهی به خیانت های مارکسیست ها و شوروی در طول تاریخ مبارزات و وجود افراد ناصالح،

و همچنین بی توجّهی به نفوذ و موقعیت روحانیون در جامعه ایران، نمونه هایی از این گونه برخوردها و نظریات بود.

۸ - «بت کردن» مؤسّسین سازمان

اغراق و مبالغه در مورد مؤسّسین و بعضی از اعضای سازمان به حدی بود که به تدریج این تصوّر را در افراد به وجود آوردند که آنان انسان هایی استثنایی و بدون اشتباه هستند! نقل شرح زندگی آنان به شکلی که آنان را در ردیف قهرمانان بزرگ تاریخ قلمداد می کردند، شرح و تفسیر نظریات و فعالیت های آنان به شکلی خاص و ترجیح آنان بر دیگران، گوشه ای از اقدامات سازمان بود. «تدوین ایدئولوژی علمی

اسلام توسط رهبران سازمان، کاری بی نظیر در طول تاریخ اسلام بوده است»! این، نمونه ای از جملاتی

ص:۲۵۷

است که مرتّباً تکرار می شد و متأسفانه بعضی افراد هم، بدون توجه به واقعیت، آن را تکرار می کردند.

۹- ارائه تفسیرهای خودسرانه از قرآن

آیات و روایات، خصوصاً عباراتی از نهج البلاغه را مطابق نظر و میل خود تفسیر و تعبیر می کردند، به طوری که برای توجیه هر یک از کارهای خود، آیه و یا روایتی را در توجیه آن نقل و تحلیل می کردند. توجیه تفسیرهای مادی و - به قول خودشان - علمی از قرآن و روایات، روش متداولی بود که در سازمان جریان داشت. افرادی که بعضاً قادر به قرائت متن عربی نبودند، قرآن را تفسیر و مطالب موردنظر را به آن

نسبت می دادند. برداشت های غلط و تفسیر به رأی، امر رایجی در میان اعضا بود.

۱۰- طرفداری از گروه های ملّی گرا

سازمان، در حالی که شیوه های مبارزاتی و تفکرات گروه های ملی گرا را مردود می دانست، اما از آنان برای مقابله با جریان اسلامی و پیروان امام(ره) حمایت می کرد. فداییان اسلام، آیه اللّه کاشانی و مبارزات نهضت اسلامی را بی ثمر و غیرعلمی می دانستند.

۱۱- خودمحوری و تحقیر دیگران

برخوردهای متکبّرانه، نادیده گرفتن زحمات و مبارزات دیگران، برخوردهایی از موضع بالا، روش جاری و متداول اعضای سازمان بود. علت این گونه برخوردها را در موفقیت های سازمان و برتری آن بر دیگر گروه ها می دانستند!

۱۲- بی توجّهی به شخصیت و حیثیت افراد

ترور شخصیت مخالفین و برچسب زدن و اهانت و تهمت زدن را سازمان، برای تثبیت موقعیت خود، به اعضا و هواداران آموزش می داد. به طوری که بعضی افراد، از ترس انزوا و متّهم شدن، یا جذب سازمان شوند و یا در مقابل آن سکوت کنند.

آثار و پیامدهای هر یک از موارد فوق در عملکرد سازمان، قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به مقدار زیادی دیده شده است.

در اواسط سال ۵۴، مبارزین مسلمان داخل زندان، به سه گروه عمده تقسیم شدند که تا سال ۱۳۵۷،

با توجه به فراز و نشیب ها، ترکیب و کمیّت آنها تغییر می کرد.

۱- اعضا و هواداران سازمان، به رهبری رجوی در اوین، محمود عطایی در زندان قصر و مهدی ابریشمچی در زندان مشهد:

این گروه تلاش فوق العاده ای برای جلوگیری از تضعیف و بی اعتباری سازمان نمود و در این راه از هیچ گونه اقدامی مضایقه نکرد.

از این زمان، مارک ها و برچسب های جدیدی برای مخالفین سازمان، تحت عناوین «راست فرصت طلب»، «راست ارتجاعی»، «قشریون راست» و... ساخته شد. برخوردها بسیار عصبی و خشن شد

و حدّاکثر سعی و تلاش [را] برای جذب و حفظ پیروان و اعضا صورت دادند.

مارکسیست ها، با توجه به وضعیت جدید، نزدیکی بیشتری با این گروه پیدا کردند، زیرا در واقع هر دو طرف برای تحکیم موقعیت خود، در مقابل جریان رو به رشد اسلام اصیل، احساس خطر می کردند و

برای مقابله با آن، بیش از پیش، به حمایت یکدیگر احساس نیاز می کردند.

۲- گروه میثمی:

مهندس لطف اللّه میثمی دارای افکار و نظریات خاصی بود و به دلیل سوابق و نظریاتش داعیه رهبری سازمان را داشت که مورد قبول مرکزیت قرار نگرفت. او در سال ۱۳۵۳ مجدداً دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. وی با استفاده از سوابق، طرح مطالب خاص و با بهره گیری از روش های جذب در سازمان،

تعدادی از افراد را در زندان عضوگیری کرد و گروه مستقلی را تشکیل داد.

در واقع افکار، نظریات و مواضع میثمی تفاوت چندانی با سازمان نداشت. او در صدد بود، ضمن حفظ استقلال گروه، با نزدیکی به سازمان در رهبری آن سهیم شود... در زندان و بعد از آن، میثمی با احتیاط سعی در نزدیکی با مخالفین داشت و پس از آنکه به کلی از سازمان ناامید شد، ارتباطات خود را با جریان مخالف بیشتر کرد.

۳- گروه مسلمان «طرفداران و پیروان راه حضرت امام خمینی(ره)»

این گروه از طیف وسیعی تشکیل می شد. موضع و خط مشترک آنان مخالفت با سازمان مجاهدین، تقلید از حضرت امام خمینی(ره) و تقیّد عملی به مسائل شرعی بود.

از سال ۱۳۵۲ به تدریج به افراد این گروه افزوده و فاصله آنان با سازمان بیشتر می شد. از اواخر سال ۱۳۵۴ موقعیت انحصاری سازمان در زندان ها از بین رفت. به طوری که در سال های ۵۶ و ۵۷ به یک گروه، در میان گروه های مسلمان، تبدیل شدند و از محبوبیت و مقبولیت چندانی برخوردار نبودند و تمامی

امید آنان به وضعیت و قدرتشان در خارج از زندان بود.

اعضای گروه پیروان امام، به دلیل تفاوت های بسیار و پراکندگی آنان، انسجام چندانی نداشتند ولی در موارد مشترک جدی و قاطع بودند. در سال ۱۳۵۷ انسجام و اتحاد بیشتری بین آنان به وجود آمد. به طوری که تقریباً به صورت یک گروه متشکل با مواضع ثابت و شناخته شده درآمدند.

این گروه، از نظر آگاهی های اسلامی و عمل به فرایض و احکام، نسبت به دو گروه دیگر در وضعیت

بهتری بودند، اما از نظر تشکیلاتی و سیاسی، تا حدی، ضعیف تر بودند ولی به دلیل پایبندی نسبی به مبادی اخلاقی و تلاش پیگیر، توانستند تا حدودی پیشرفت های خوبی داشته باشند.

غالب روحانیون، بازاریان و افراد باسابقه مبارزات اسلامی، و تعدادی از تحصیل کردگان دانشگاهی،

در این گروه بودند. به این دلیل، از طرف سازمان به این گروه برچسب ها و اتهامات مختلفی چون

«طرفدار خرده بورژوازی»، «ارتجاع مذهبی»، «قشریون راست» و... زده می شد.

گروه میثمی در برخورد با این گروه سعی می کرد چنین وانمود کند که به آنان نزدیک تر است تا بتواند بدین طریق افرادی را جذب نماید، از طرفی در برخورد با سازمان، مخالفت خود را با این گروه (مسلمانان طرفدار راه امام خمینی (ره)) اظهار می کرد تا از طرف سازمان به طور کلی طرد نشود.»(۱)

تحلیل جمع امّت واحده

اشاره

بهزاد نبوی که با گذر از جریان های سیاسی مختلف، در زندان به سازمان پیوسته بود، به همراه گروه دیگری از اعضا و مرتبطان سابق همزمان با تغییر ایدئولوژی، جمع دیگری از معترضان سازمان در زندان را شکل دادند. نبوی تحلیل خود را که تا حد زیادی بیانگر جمعی است که بعدا به نام گروه «امت واحده» شناخته شد و در برابر سازمان، یکی از گروه های هفت گانه تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی، بود، می گوید:

«در سال ۵۴، در اوین، خبر مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق را شنیدیم. از آن موقع به بعد،

رابطه من با سازمان – تقریباً – خراب شد؛ چون تا آن زمان، حساب دیگری روی سازمان می کردم.

من در آن زمان بیشتر یک «مبارز مسلمان» بودم تا «مسلمان مبارز»، یعنی مبارزه را اصل می کردم. با

۱- منصوری، خاطرات...: صص ۱۶۹ - ۱۸۱؛ با اندکی تلخیص.

اینکه به رهبران سازمان، از نظر ایدئولوژیک، خیلی انتقاد داشتم اما در موارد مختلف - بعضاً، حتی به جای مراجعه به «رساله» - به آنها مراجعه می کردم. تلاش می کردیم بسیاری از مشکلات ایدئولوژیک را

از طریق سازمان حل کنیم که البته در بسیاری از موارد، این مشکلات حل نمی شد که من عیب را از خودم می دانستم و فکر می کردم ناشی از ضعف خودم است.

نکته دیگر اینکه وقتی آثار و افکار مجاهدین خلق را مطالعه می کردم، می فهمیدم که اینها حرف هایی

می زنند که مارکسیستی است، چرا که مطالعات مارکسیستی داشتم - و با مصطفی شعاعیان هم در زمینه نظرات سیاسی - اجتماعی مارکسیسم خیلی بحث و گفت و گو داشتم. پس مارکسیسم را می دانستم و

می فهمیدم که خیلی از حرف هایی که مجاهدین خلق می زنند مارکسیستی است، ولی تصوّر می کردم که

آنها به اسلام مسلّط هستند و آنچه می گویند منطبق بر اصول اسلامی و حتّی عین مفاهیم اسلامی است. خوشحال بودیم که - مثلاً - امیرالمؤمنین(ع) هم نظرات مارکس را تأیید می کند و یا - به قول مجاهدین خلق - زودتر از مارکس، آن حرف ها را زده است. فکر می کردیم آنها این مطالب را از قرآن و نهج البلاغه بیرون می آورند. مثلاً در درس های آموزش هم، لفظ «تضاد» را از یک خطبه نهج البلاغه در می آوردند، می گفتند: «آهان! این تضاد، همان تضاد دیالکتیکی است.»

ما به سازمان اعتقاد داشتیم و آنها را مسلط به اسلام و قرآن و نهج البلاغه می پنداشتیم. تا اینکه مسئله تغییر ایدئولوژی پیش آمد. با مارکسیست شدن سازمان، یعنی همه فعّالین آن در خارج از زندان و عده کثیری از کادرهای بالا در زندان های مشهد و شیراز و عده کمتری در زندان تهران، پی بردیم که نه تنها سازمان تسلّطی به ایدئولوژی اسلامی ندارد بلکه حتی آن تصور ما که سازمان بر مارکسیسم هم مسلط است، غلط بوده و - در واقع - مارکسیسم بر سازمان تسلط داشته است. ما در آن موقع می دیدیم

یکدفعه در سازمانی که فکر می کردیم امید حرکت اسلامی است، هفتاد - هشتاد درصد اعضا مارکسیست

شده اند.

مجاهدین خلق بهانه می آوردند و می گفتند: «اینها همه کسانی هستند که ایدئولوژی سازمان را نمی شناسند، مطالعه ندارند، اینها اسلام مجاهدین را نفهمیده اند، آموزش ندیده اند.» می گفتند که ایدئولوژی سازمان، غیر از آن اسلامی است که جامعه می شناسد، «اسلام مجاهدین خلق» چیزی جدا از «اسلام های دیگر» است. ادعای اینها آن بود که مارکسیست شده ها از آموزش سازمان دور بوده اند. آن وقت می دیدم هر کس که در بیرون مارکسیست شده، از کادرها و نزدیک تر به سازمان بوده، و هر کس

مارکسیست نشده و بر مواضع اسلامی اش ایستادگی کرده، دورتر از سازمان و آموزش های آن بوده و در واقع، «هواداران» سازمان کمتر مارکسیست شدند.

در زندان هم کادرهایی مثل علیرضا زمرّدیان عضو گروه ایدئولوژی شان، یا بهمن بازرگانی عضو کمیته مرکزیشان مارکسیست شده بودند. وقتی به این افراد استناد می کردیم، می گفتند: «بهمن بازرگانی اصلاً چیزی از اسلام حالیش نبود!» می گفتیم: «چطور عضو کمیته مرکزی شما بود و هیچ چیز حالیش نبود؟! مگر می شود؟!» و جوابی برای این سؤالات نداشتند.

کم کم این شک ایجاد شد که اینهایی که ما این قدر بزرگ فرضشان می کردیم و فکر می کردیم که

مارکسیسم را به بند کشیده و استثمار می کنند، در واقع مارکسیسم بر اینها تسلط داشته و بر تفکر التقاطی شان سوار بوده است. از آن زمان، برای من و خیلی از روشنفکرهای مسلمان - چه خارج و چه داخل زندان - مسائل زیادی ایجاد شد: ماهیت سازمان چه بوده و چیست؟ به کدام سمت می رفته؟ ما تا حالا به کدام طرف داشتیم می رفتیم؟

می توان گفت که گرایش به تفکر مکتبی در میان روشنفکران دانشگاهی مسلمان، از همان موقع (سال ۵۴) ایجاد شد. همه ترسیدند، همه دیدند رفتن دنبال «ایدئولوژی سازمان» فرد را به انحراف

می کشاند. از این رو گرایش شدید به «اسلام مکتبی»، یا به قول مجاهدین خلق «ارتجاعی» پیش آمد، هم در زندان و هم در خارج. البته یک عده هم در این بحران فکری، به اصطلاح ما در زندان «چپ

می کردند». یعنی آنهایی که بینابین بودند و تفکر التقاطی داشتند، می رسیدند به این نقطه که ایدئولوژی مجاهدین خلق التقاطی است، اسلام و مارکسیسم را با هم پیوند داده اند، پیوندی که منجر به تسلّط مارکسیسم بر کلّ تفکر خواهد شد. اینها اگر عِرق مذهبی کافی داشتند، به سمت مکتبی شدن می آمدند و اگر نداشتند، حتماً می رفتند و مارکسیست می شدند.

... قبل از این تاریخ، حتّی در بین عده ای از روحانیون مبارز و مسلمان ما، تفکر التقاطی شکل می گرفت. به یاد دارم جلال گنجه ای، در زندان تحت تعلیم مهدی تقوایی، مجاهد خلق شد و اولین بازتابش این بود که ریشش را تیغ انداخت. روحانیونی بودند که بالای منبر حتی برای چریک های فدایی

فاتحه می خواندند یا در زندان که می آمدند، مالکیت اشتراکی را تأیید می کردند و کمون مشترک با مارکسیست ها را می پذیرفتند. در بین روحانیون و برادران قدیمی زندان، قبل از سال ۵۴، تعداد قلیلی بودند که از ابتدا مجاهدین خلق را قبول نداشتند، ولی حتی بسیاری از آنها فکر می کردند که مجاهدین

خلق قابل اصلاحند و در عین حال که از آنها اعراض می کردند و نزدیکشان نمی شدند، رابطه و برخورد

سیاسی دوستانه داشتند. پس از سال ۵۴ بود که بین مسلمانان، جوّ مخالفت با مجاهدین خلق به وجود آمد.

من هم که به اصطلاح جزء مسلمان های روشنفکر بودم، چنین تفکری داشتم و پس از ۵۴، همراه بسیاری دیگر از مسلمانان هوادار مجاهدین خلق، از آنها جدا شدم. بنده و برادرانم رجایی و دوزدوزانی،

که با هم در یک بند بودیم، و عده دیگری از برادرانمان، همه یک دوره خاص را طی کردیم. اول یک سری سؤال مطرح می کردیم، چون ابتدا در این تصور بودیم که اینها هم صداقت دارند و اگر بفهمند که تفکرشان التقاطی است و در آخر به مارکسیسم می رسد، دست می کشند و می آیند تا با هم اصلاح کنیم. مرتب اصول فکری آنها را مورد سؤال قرار می دادیم. سؤال که زیاد می شد، می فهمیدند که ما یک چیزی حالیمان شده است، و چون نمی توانستند پاسخ دهند، دور و اطراف ما را مثل افراد غشی خط می کشیدند.

بایکوت کردن و ایزوله کردن شروع می شد و بعد کم کم تهمت و افترا: «این ساواکی است»، «این دارد با پلیس همکاری می کند»، «این عفونویس است» و از این جور حرف ها. این تهمت ها زده می شد تا

هوادارها و اعضای پایین دور و بر ما نیایند. عیناً نظیر آنچه در دو سه سال اول انقلاب پیش آمد که روزنامه ها و رادیو - تلویزیون را تحریم می کردند تا کسی گوش نکند، نگاه نکند، در زندان هم همین روش را داشتند و همین که می فهمیدند مسئله دار شده ایم، ما را بایکوت می کردند.

یادم می آید که اول مرا بایکوت کردند. اتّهاماتی که به من می زدند، از این قرار بود: «فلانی کمونیست است و از اسلام چیزی نمی داند»، «مسئله شخصی دارد»، «سیاسی کار است» و... فقط جرئت نمی کردند

مارک «بریده» و «عفونویس» بزنند، چون موضع سیاسی من در زندان، از همه آنها محکم تر بود و هیچ بهانه ای نداشتند. بعد رجایی بایکوت شد که با هم در یک بند (بند دو اوین) بودیم. مسعود رجوی، موسی

خیابانی و تمام رهبرانشان در همان بند بودند و تلاش بسیاری کردند تا ما را به دامن پلیس بیندازند و برایمان زندان در زندان درست کنند.

من و رجایی و چند نفر دیگر، کم کم، یکدیگر را پیدا کردیم. متأسفانه در اواخر دوران زندانمان، خیلی فرصت کار تشکیلاتی نبود ولی به هر حال کارهایی شد. از آن موقع به بعد، با جدّیت، در خط اسلام اصیل و خالص شروع به کار کردیم. محور کارمان اینها بود: رها کردن تمام آموزش های قبلی، روی آوردن به متون اصیل اسلامی و اتّصال به قرآن و نهج البلاغه، و روی کردن به فلسفه اسلامی. این محورها در

دستور کار ما و همه مسلمانانِ جدا شده از مجاهدین خلق قرار گرفت. کتاب های آقای مطهّری، که همه گرد و خاک می خورد، دوباره رو آمد و اساس آموزش هایمان قرار گرفت.

در زندان، من و رجایی، به کمک برادران دیگر، شروع به کادرسازی کردیم و منسجم ترین و متشکّل ترین گروه مسلمان داخل زندان را تشکیل دادیم.(۱) ما توانستیم خطری که مسلمانانِ جدا شده از مجاهدین خلق را تهدید می کرد، از بین ببریم و نیروهای مسلمان را در زندان هایی که نفوذ و قدرت داشتیم، متشکّل کنیم. خطر این بود که عدّه ای از برادران که از مجاهدین خلق سرخورده بودند، انگیزه مبارزاتی خود را از دست داده و تحت فشار منافقین و جهنمی که برایشان در زندان ایجاد می کردند،

استقامت خود را از دست داده به ندامت نویسی کشیده شوند.

از خاطراتی که در دوره زندان چند ساله ام دارم، مربوط به سال های ۵۱ و ۵۲ است که در انفرادی

بودم. یک هم سلّولی داشتم به نام مجید معینی. طلبه خیلی خوبی بود و در آن موقع خیلی هم مقاوم بود. زیاد شکنجه شده بود و باز هر روز می آمدند، در سلّول را باز می کردند، و او را می بردند می زدند؛ شبی سی چهل کابل جیره داشت. بعد جنازه اش را می آوردند، می انداختند توی سلّول بغل دست من. او یک مسلمان معتقد و در عین حال ساده و کم مطالعه و – به قول آنها – خیلی ارتجاعی بود. در دوران بازجویی هم نماز شبش ترک نمی شد. من به ایمان و اعتقادش غبطه می خوردم. اوایلی که با هم، هم سلّول شدیم،

برای چند روز یک زندانی مارکسیست را به سلّول ما آوردند. روز اول، وقتی که آن زندانی به دستشویی رفته بود، من و مجید در سلّول تنها بودیم. مجید از من پرسید که فلانی چرا نماز نمی خواند؟ گفتم که اینها نماز نمی خوانند و قبول هم ندارند. گفت: «آخر قرآن کلام خداست؛ چطور قبول ندارند»؟! گفتم اینها خدا را هم قبول ندارند؛ که دیگر چشم هایش نزدیک بود به تاق بیفتد، چشم هایش گرد شد و تعجب کرد که چطور می شود که یک نفر خدا را قبول نداشته باشد.

روی همین آدم مجاهدین خلق طوری کار کردند که اصلاً یک چیز دیگری از آب درآمد. در سال ۵۶ در زندان شماره سه قصر با هم بودیم. محل خوابمان کنار یکدیگر و نزدیک به هم بود. البته به خاطر نزدیکی اش با مجاهدین خلق، کم کم با من سرسنگین شد و داشت بایکوتم می کرد. او شب ها تا ساعت دو و سه بعد از نصف شب می نشست و کتاب تاریخ دنیای قدیم مارکسیست ها را، که اصلش چاپ شوروی و

۱- این گروه به «امت واحده» مشهور شد.

متن آموزشی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بچه های دبستانی و دبیرستانی آنجا بود،

می خواند. مجاهدین خلق این بیچاره را وادار کرده بودند که تا دو و سه بعد از نصف شب، درست مثل کسی که برای امتحان درس حاضر می کند، این کتاب را بخواند. او البتّه گهگاهی، در حین مطالعه، چون با وجود سردی رابطه اش می دانست که من مطالعات مارکسیستی هم دارم، سؤالاتی می کرد. یک شب،

ساعت دو بعد از نصف شب، دیدم بیدار است. گفتم: مجید، هنوز بیداری؟ پاسخ داد: «آره بهزاد»؛ و مثل اینکه کشف بزرگی کرده باشد ادامه داد: «من هر جوری فکر می کنم می بینم مارکسیست ها به نوعی موحدند.»

این آدم همان کسی بود که وقتی به او گفتم فلانی مارکسیست است و خدا را قبول ندارد، از تعجّب شاخ درآورد و در کافر بودن وی تردید نکرد. تعلیمات مجاهدین خلق این جوری آدم ها را عوض می کرد. با شش ماه تعلیمات – همان تعلیمات آن چنانی که داشتند – این آدم، که خودش هم مایه ای داشت، کاملاً عوض شد. او یکی از هم سلّولی های من بود و خاطرات ارزنده ای برای من داشت، حیف که از دست رفت. بعداً هم کاندیدای مجاهدین خلق، از تهران، برای انتخابات مجلس شورای اسلامی شد. در حال حاضر هم فراری است و شاید دستش هم به خون مسلمانان آغشته باشد.

در زندان های عمومی با خیلی ها بودیم. [از جمله] با همه سران مجاهدین خلق، با برادر شهید رجایی، با آقای دوزدوزانی، با برادر شهید غلامحسین حقّانی، با آقای ربّانی شیرازی، با آقای شیبانی. دورانی هم با برادران آقای عسگراولادی، لاجوردی، آقای رفیق دوست، کچویی و دیگران بودیم و یک دوره هم در اوین با برادرمان آقای انواری بودیم. مدتی هم در زندان شماره سه قصر، در دوره ای که من در حال رها کردن گرایش های گذشته و حرکت در جهت مکتب بودم، با آقای لاهوتی بودیم. ایشان در آن زمان شدیداً مکتبی، ضدّمارکسیست، ضدّ مجاهدین خلق و حتی در مواردی افراطی تر از حدّ متعارف

بودند و من از بحث هایی که با هم در زندان داشتیم، خیلی استفاده بردم. ایشان، در آن زمان، چنین نظری داشت. برخی از مسائل مکتبی، نظیر نجاست کفّار که برای من جا نیفتاده بود، به کمک ایشان جا افتاد. برخی از موضعگیری های ایشان هم که از نظر من غلط بود، در نتیجه بحث و گفت و گو تصحیح شد. کار نداریم که بعداً ایشان به چه مسیری کشیده شدند ولی به هر حال این خاطرات را من از ایشان یادگار دارم، ایشان هم، در آن موقع، از مصاحبتی که با من داشتند راضی بودند.

در تحلیل شرایط زندان لازم است وضعیت تشکیلاتی مجاهدین خلق را بررسی کنیم. تشکیلات

اینها از گروه های چپ، منسجم تر و منظم تر بود. همان موقع چپی ها می گفتند: «اینها خیلی سانترالیستی برخورد می کنند.» خود چپی ها انتقاد می کردند که «برخوردهای اینها با اعضا اصلاً دموکراتیک نیست»،

واقعاً هم این طور بود. سعی می کردند اعضا را گوسفندوار به دنبال خودشان بکشند و رابطه مرید و مرادی ایجاد کنند.

مجاهدین خلق ارتباطشان را با کسانی که از آنها انتقاد داشتند، اول قطع نمی کردند، منتها آنها را ایزوله و جدا می کردند. با آنها رابطه جداگانه برقرار می کردند و نمی گذاشتند با بدنه ارتباط داشته باشند. البته درباره هر کس که به زعم آنها مسئله دار می شد و انتقاد پیدا می کرد، فوری تحلیل های مفصّل بین همه توزیع می کردند که مثلاً این فرد چه طور آدمی است، چه نقطه ضعف هایی دارد و... مثلاً در زندان با آقای ربانی شیرازی، با [محمدجواد] حجّتی [کرمانی] ، با عزت اللّه خلیلی درگیر شدند و همه اینها را به نحوی ایزوله کردند و با آنها - جدا جدا - صحبت می کردند. البته مسئله دارها هم سعی داشتند همزیستی مسالمت آمیز کنند. با آنها قاطی نمی شدند ولی جنگ و دعوا هم نداشتند. این افراد از زندان کشیده های قدیمی بودند و سعی می کردند یک طوری کنار بیایند. البته خود من که در سال ۵۳ با این آقایان بودم هنوز مشکلی بروز نکرده بود و در واقع در داخل زندان، هنوز کسی مسائل را متوجه نشده بود، خصوصاً که مجاهدین خلق مراقب بودند که آخوندهای داخل زندان، مسائل داخلی شان را نفهمند...

از سال ۵۴ به بعد، سه تیپ بچه مسلمان در زندان پیدا شد: یک تیپ دور و بر مجاهدین خلق بودند، یک تیپ دیگر همین ها بودند که بعدها آمدند عفو نوشتند و بیرون آمدند، یک تیپ هم ماها بودیم که تا آخر هم کشیدیم و توانستیم یک تشکیلات در برابر آنها داشته باشیم. تحلیل دسته دوم، بعد از ماجرای تغییر ایدئولوژی سازمان، این بود که سازمان را «سوسیال امپریالیست» اعلام کردند و رژیم را

«امپریالیست». می گفتند سوسیال امپریالیست خطرناک تر از امپریالیست است. علت اینکه عفو نوشتند این بود که (خودشان می گفتند) برای مبارزه با منافقین بیایند بیرون. حالا که می گویند «آمدیم تا زمینه های انقلاب اسلامی را درست کنیم» الکی می گویند. این را هم که منافقین می گویند «اینها بریده بودند»، درست نیست، نبریده بودند. اینها با این تحلیل که «آقا! زن و بچه هامان دارند مارکسیست

می شوند»، عفو نوشتند. در آن موقع مرتّب خبر می رسید که زن فلانی مارکسیست شده، دختر آن

مارکسیست شده، برادر آن یکی مارکسیست شده، خواهر یکی دیگر مارکسیست شده، اینها احساس تکلیف کردند که «باید به هر شکلی که شده از زندان بیاییم بیرون، و خانواده مان را نجات بدهیم». تحلیل

تئوریزه شان هم این شد که «سوسیال امپریالیسم از امپریالیسم خطرناک تر است».

افراد شاخص این تیپ، همان اتاق دویی های زندان اوین بودند که خطّشان بعداً به بند یک زندان

اوین هم تسرّی پیدا کرد. البته این خط فقط مختص آن عدّه نبود؛ حتی آقای طالقانی به [دخترش]اعظم

گفته بود که «عفو بنویس، برو بیرون». یعنی این یک تفکّر بود که عده ای در داخل زندان، خط خودشان را

به طور قاطع از مجاهدین خلق و چپی ها جدا می کردند، منتها شیوه ها فرق داشت.

سردمدار بحث نجس و پاکی هم، به عنوان یک محور سیاسی، همین طیف بودند که فکر می کردند مبارزه اصلی باید با مجاهدین خلق باشد نه با رژیم؛ و آمدند عفو نوشتند و بیرون آمدند، و یا در آن مراسم ۱۵ بهمن سال ۵۵(۱) شرکت کردند. اینها یک تیپ از بچه مسلمان ها بودند که عفونویسی دیگر بین آنها مباح و مشروع بود و اشکالی نداشت، منتها فکر نکردند که تمام بدنه، این خط و تحلیل را نمی پذیرد.

وقتی واقعه ۱۵ بهمن ۵۵ اتفاق افتاد، ما در زندان اوین بودیم. نکته ای هم ذکرش لازم است که سر خطّ این جریان آقای انواری و مانند او نبودند. آنها متأثر از این جریان بودند. ایدئولوگ آنها بیشتر آقای عسگراولادی بود که بیشترین نقش را در این مسئله داشت. ایشان تئوریسین آن مجموعه بود. در زندان هم خط می داد، خط نمی گرفت، خط می داد. هم زمان با واقعه ۱۵ بهمن ۵۵، در طبقه دوم زندان اوین

هفتاد و چند نفر بچه مسلمان بودند که تقریباً همه آنها از سران مجاهدین خلق بودند: مسعود رجوی، موسی خیابانی، محمّد حیاتی، مهدی افتخاری، مهدی تقوایی، احمد حنیف[نژاد]، سادات دربندی و دیگران، همه شان آنجا بودند. بجز اینها، چندتایی بودند که با مجاهدین خلق مخالف بودند: حاج عبّاس دوزدوزانی، حسین منتظر حقیقی (برادر اصغر منتظرحقیقی) - که بعد از انقلاب طرفدار شریعتمداری و

جزء مؤسّسین «حزب خلق مسلمان» بود و به آلمان فرار کرد - صادق نوروزی و من [بهزاد نبوی]. بعداً شهید رجایی آمد، مدت کوتاهی شهید حقّانی آمد و چند نفر هم بودند که با بچه هایِ مسلمانْ مانده بیرون ارتباط داشتند و الآن اسمشان یادم نیست. می خواهم بگویم که در آن فضا فقط ما چهار پنج نفر بودیم که با مجاهدین خلق اختلاف فکری داشتیم، ولی هنوز بایکوت و تحریم نشده بودیم و با هم سر یک سفره می نشستیم. همانجا ده دوازده نفر از اتاق دویی ها بودند که سفره شان را جدا کرده بودند. بعداً وقتی که اینها را از بند بردند، خبر آزادی شان به زندان رسید و ما فهمیدیم که ماجرا چه بوده است.

۱- درباره جزئیات این مراسم روزنامه های کیهان و اطلاعات ۱۵/۱۱/۱۳۵۵.

چنـد نفر از اینها را به کمیته مشترک بردنـد و بعد از چند روز برگرداندند. همان موقع بنده و شـهید رجایی پیشـشان رفتیم. می گفتند: «آره؛ فلان فلان شده ها ما را برده اند، می گویند شـما عفو ننویسید؛ بیایید یک جایی که منوچهر مقدم سلیمی صحبت می کنـد فقط بنشـینید. ما هم به ساواکی ها گفتیم: خر خودتانیـد؛ این هم مثل عفو نوشـتن است و فرقی نمی کند و...» صـریحاً گفتنـد که پیشـنهاد سـاواک را رد کرده انـد. سه چهـار روز بعـد اینهـا را بردنـد و مـا دیگر ندیـدیمشان، تلویزیـون و رادیو هم نداشتیم.

یک ماه بعد مهدی بخارایی از بیمارسـتان آمد. او در آنجا [تلویزیون را]دیده بود. قبل از اینکه با دیگران برخورد کند، مسعود رجوی و موسـی خیابانی او را دیـده بودند و او هم خبر داده بود و حرف ها را زده بود. به هرحال، مهدی بخارایی، آمد و همه را در یک اتاق جمع کردنـد و ماجرای ۱۵ بهمن را برای همه تعریف کردنـد. فضا یکـدفعه عوض شـد. تا آنجایی هم که یادم است، مثل اینکه بقیه اتاق دویی ها را از آنجا برده بودند.

می خواهم بگویم قبل از اینکه مهـدی بخارایی بیایـد و آن حرف را بزنـد، فضا و جوّ زندان جور دیگری بود. از مجموع هفتاد زنـدانی مسـلمان که در آنجـا داشتیم، بجز چنـد نفر [نزدیـک ده نفر]اتاق دویی و به غیر از ما که چهار پنـج نفر بودیم، بقیه از کادرهای مجاهدین خلق بودند که ده پانزده نفرشان از سران آنها بودند. از این تعداد، شاید نزدیک به ۸۰ درصدشان نسبت به مسعود رجوی و رهبری مجاهدین خلق مسئله دار بودند و با ما برنامه گذاشـته بودند. حتی مهدی تقوایی با من برنامه گذاشته بود. می دانید یعنی چه؟! وقتی که آنها با ما برنامه می گذاشتند، معنی اش این بود که دارند به سمت ما گرایش پیدا می کنند. تقریباً همه آنها با ما برنامه داشتند و حرف های ما برایشان جا می افتاد.

فردای آن روز، یکـدفعه ورق برگشت. از آن شـصت هفتـاد نفر، توی آن زنـدان، فقـط ما پنـج نفر مانـدیم و همه به آن طرف رفتنـد. یکی شـان همـان طلبه ای بود که قبلاً در موردش چیزهایی گفتم، مجیـد معینی. در آن روزها او هم با ما برنامه داشـت ولی بعـد از ماجرای ۱۵ بهمن ۵۵ آمـد به من گفت: «ببین! من فلانـی را که امروز رفته توی تلویزیون و در آن مراسم شـرکت کرده، خیلی از تو مسلمان تر می دانم، می شناسمش.

سـابقه مبـارزاتی اش هم که کم نبوده... واللّه خودت می دانی که من چقـدر شـلاق خوردم و شـکنجه شـدم. می ترسم من هم بیفتم به این مواضع. خلاصه نمی خواهم آن همه شلاقی که خوردم و آن همه مبارزه ای

که کردم، ضایع بشود. خیلی معـذرت می خواهم، با هم رفیق هم هستیم ولی دیگر برنامه با هم نـداریم». توجه می کنید؟! همه آنها آمدند برنامه هایشان را با من قطع کردند.

این وضع که پیش آمد – و از همان زندان اوین هم شروع شد – دسته دیگری از بچه مسلمان ها (که ما باشیم) درست شدند که تحلیلشان این نبود. می گفتند کماکان دشمن اصلی رژیم است. بله، با مجاهدین خلق هم باید برخورد کرد منتها این تضاد را نباید با اینها عمده کرد، این تضادّ فرعی است و آن تضادّ اصلی. این جریان، در اوین، شروع به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی کرد که در زندان های مختلف ادامه

یافت. ما در اوین بودیم، بعد به قصر رفتیم. من در زندان شماره چهار بودم، محمد سلامتی و صادق

نوروزی و محسن مخملباف در زندان شماره یک بودند و ما – مجموعاً – دسته ای را تشکیل داده بودیم که در مقابل مجاهدین خلق می ایستاد منتها تشکیلات می داد، کار سیاسی می کرد، و هیچ کدام از این دسته هم عفونویس نبودند.

در واقع یک گروه بچه مسلمان داشتیم که با منافقین نبودند و مخالفشان بودند، معتقد به مبارزه

ایدئولوژیک با آنها بودند، منتها معتقد نبودند که برای مبارزه با آنها باید عفو نوشت و بیرون رفت. اینها شدند دسته سوم، و به تدریج نیرومند شدند. ... از اواخر ۵۶، در جذب افراد جدیدی که می آمدند [= دستگیر می شدند] تقریباً موازنه برقرار بود. عدّه ای را ما جذب می کردیم و عده ای را آنها. قبلاً ـ ما به طور کامل در موضع انفعالی بودیم. در آن اواخر، حرکت های فعّال زندان و نماز جماعت توسط بچه های ما انجام می شد نه آنها. یعنی ما به عنوان یک جریان مستقل شروع به فعالیت سیاسی کردیم. چپی ها [= مارکسیست ها]اول باورشان بود که ما هم عفونویس هستیم به همین جهت ایزوله بودیم، ولی بعدها که دیدند ما نه تنها عفو ننوشتیم که حتی در خیلی از مسائل داخلی زندان قصر هم برخوردهای قاطع تری

داشتیم، جمع ما – بین آنها هم – به عنوان یک جمع بچه مسلمان تثبیت شد.

لطف اللّه میثمی، به اتفاق عده ای از مجاهدین خلق، اواخر زندان دوره شاه – در زندان شماره یک قصر – از مجاهدین خلق جدا شده بود. البته خیلی ها این جدایی را یک حرکت مبنایی نمی دانستند. خیلی عمق نداشت. از جهت دیدگاه هایشان هم تفاوت ماهوی آن چنانی نداشتند. به هر حال جدا شدند و اینها هم یک دسته شدند، به این ترتیب که هفت هشت نفر از اطرافیان لطف اللّه میثمی در زندان قصر، جریانی به راه انداختند که جزء مجاهدین خلق [و تشکیلات رجوی و خیابانی] نبود ولی در عین حال تفاوت ایدئولوژیک بین آنها فهمیده نمی شد. میثمی چیزهایی نوشته بود که ما هم در زندان خواندیم، ولی – خدا وکیلی – خیلی حرف تازه ای در آن ندیدیم. خیلی هم پیچیده نوشته بود. نه اینکه خیلی مهم و پیچیده باشد بلکه مغلق نوشته شده بود. من که چیزی توی آن ندیدم. نفهمیدم. البته بعضی از دوستان ما اینها را

نسبت به رجوی و دار و دسته اش صادق تر می دانستند – و صادق تر هم بودند؛ منتها خود لطف اللّه میثمی یک خرده سیاستمداری هم داشت.

البته مجاهدین خلق، از نظر تشکیلاتی، خیلی قوی تر از میثمی و اطرافیانش بودند.(۱)

پیام سازمان به روحانیون

در یک گزارش خبر ساواک از داخل زندان در دی ماه ۵۶، تحت عنوان «اظهارات عباس سالاری فرزند سید محمدعلی، محکوم به ۶ سال زندان»، درباره پیامی که خیابانی از زندان قصر برای روحانیون زندان اوین فرستاده بود چنین آمده است:

«نامبرده بالا اخیرا ضمن ملاقات با یکی از زندانیان در زندان اوین اظهار داشت: هنگامی که حسن لاهوتی اشکوری از زندان قصر به زندان اوین منتقل شد، (موسی خیابانی، موسی نصیراوغلی خیابانی) او را به کناری کشیده و گفته مطلبی به عنوان پیام مجاهدین و پیام خودش (خیابانی) به وی می گوید که باید قول بدهد متن پیام را به جز به چند نفر آخوندهای بند یک زندان اوین به کسی نگوید و متن آن چنین است:

۱- شماها صلاحیت نظر دادن در مسائل اجتماعی را ندارید، زیرا همیشه دنباله رو هستید.

۲- حد خودتان را بشناسید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید.

۳- آقای طالقانی، شما که همیشه خود را مجاهد می نامیدی و افتخارت به شاگردی و پیروی از محمد حنیف نژاد بوده چرا وقتی که علیه مجاهدین فتوا دادند عمامه ات را بر زمین نزدی.

۴- آقای غلامحسین حقانی، شما آدم منافقی هستی و تاریخ اسلام از امثال تو زیاد به خود دیده است.

و لاهوتی این پیام را به بند یک منتقل و به روحانیون رسانیده که باعث ناراحتی همگی آنها شده است.

نظریه شنبه: اکثر روحانیون موضعی مخالف مجاهدین و مارکسیست ها دارند. ضمنا حقانی در بند ۲ زندان اوین خودش را به طور کامل به طرفداری مجاهدین جلوه می داد و پس از انتقال به بند یک موضع

ضدمجاهدین به خود گرفته است.»(۲)

۱- گفت و گوها: بهزاد نبوی. نیز مصاحبه بهزاد نبوی با مجله شاهد، در سال ۱۳۵۹.

۲- برگ خبر ساواک، شماره: ۷۵ – ۱۴۱۸۴/۳۸۳، تاریخ: ۳/۱۰/۱۳۵۶.

فتوای علما علیه مارکسیست ها

در یک برگ خبر ساواک در آذر ۵۵، تحت عنوان «اظهارات محمد کچویی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین»، درباره فتوای علما علیه مارکسیست ها، چنین آمده است:

«نامبرده بالا در تاریخ ۱۲/۹/۳۵ ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است

آقای طالقانی فتوائیه ای صادر کرد که به تأیید هفت نفر از علما رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آن را حفظ نمایند و به دیگران بگویند و افزوده او به علت کمی سواد کلیه آن را حفظ ننموده لیکن محمد محمدی و دیگران کلمه به کلمه آن را حفظ کرده اند و وقتی از طالقانی سؤال کردند چرا این موضوع را کتبا نمی نویسد؟ بیان نموده: برای این که رژیم از این موضوع سوءاستفاده نکند از نوشتن خودداری کرد. لیکن وظیفه مسلمانان است که آن را به دیگران بگویند. کچویی اضافه می کند زندانیان گفته اند: حبیب اله عسکراولادی تحریک کننده طالقانی برای این فتوا بوده است، چون نظر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکسیست ها ندارد.

کچوئی بیان داشته پس از صدور این فتوا او با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است اگر خودش (کچوئی) آزاد شود در بیرون می تواند با گروهی مانند مجاهدین مذهبی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این گروه ها حرام است.

نظریه شنبه: قدرت اللّه علیخانی پس از ورود به بند ۲ زندان اوین گفت زندانیانی که اینجا هستند باید وضعشان را روشن کنند و اگر از ایدئولوژی خود استعفار ننمایند باید مذهبی ها از آنها جدا شوند. ضمنا مسعود رجوی با محمد محمدی (فرزند هادی) و حاج محمدمهدی ابراهیم عراقی مشغول بحث و مذاکره گردیده و نظریات کامل علما را از آنان استفسار نموده است. ضمنا زندانیانی که به بند ۲ منتقل شده اند کلیه مسائل را به دیگران می گویند.

نظریه یکشنبه: با توجه به موارد فوق و تأیید صداقت شنبه به استحضار می رساند در صورت تصویب

چند نفر از زندانیان مذهبی که محکومیتشان تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موضوع فتوای

طالقانی، از زندان آزاد گردند تا بتوان از این مسئله بهره برداری نمود. ضمنا شنبه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجیه گردیده است.»(۱)

۱- گزارش خبر ساواک، شماره: ۳۸۱ - ۱۰۶۶۴، تاریخ: ۲۲/۹/۱۳۵۵.

گفتار یازدهم: نفی مشی مسلحانه

اشاره

ص:۲۷۳

فصل اول: آخرین عمل نظامی

ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا

شناسایی کارشناسان طرح سرّی

در بحبوحه ضرباتی که در بهار و تابستان ۱۳۵۵ چریک های فدایی را به مرز نیستی کشاند و عناصر فعالی از مجاهدین خلق نیز کشته و یا دستگیر شدند، رهبری سازمان تصمیم گرفت به یک عمل چشمگیر و مؤثر نظامی دست بزند.

تحلیل بر این مبنا قرار داشت که پس از ضربات شدید وارد بر مجاهدین خلق و چریک های فدایی، می باید - اولاً - به نحوی ابراز و اعلام موجودیت مؤثر کرد و - ثانیا - رژیم را در رویارویی پیچیده ای با حرکت مسلحانه قرار داد.(۱)

سرانجام طرح ترور سه تن از مستشاران ضدجاسوسی آمریکا در ایران آماده شد و به اجرا درآمد. قبل از آنکه به شرح دقیق عملیات مزبور پرداخته شود، یادآوری نکاتی ضروری است. بنا به قراین موجود،

اطلاعات اولیه درباره این سه جاسوس به ظنّ قوی از طریق دولت شوروی به سازمان منتقل شده بود.

دلایل و قراین این امر بدین قرار است:

۱) سابقه اعترافات افراخته در خصوص تبادل اطلاعات با سفارت شوروی که شرح آن در جلد اول و در بحث ترور دو سرهنگ آمریکایی گذشت.

۱- ۱. یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۴۷ - ۴۹ و ۷۹.

۲) سه مستشار آمریکایی شناسایی شده متخصصین عالی رتبه و مبرز دقیق ترین وسایل الکترونیکی بودند که جریان نصب و اجرای سیستم های پیچیده استراق سمع جاسوسی را در «کبکان» واقع در مرز ایران و شوروی در قالب یک طرح سرّی، هدایت می کردند. طرح مزبور با علامت رمز I-BEX (آی بِکس)(۱) مشخص می شد و افراد مزبور در پوشش کارشناسان شرکت Rockwell International (راکول اینترنشنال) فعالیت می کردند. ارتباط این کارشناسان با ارتش ایران صرفا با حساس ترین عناصر اداره دوم نیروی هوایی، دایره ضدجاسوسی اداره مستشاری آمریکا در نیروی هوایی (واقع در لویزان) و ایستگاه C.I.A در ایران (واقع در داخل سفارت آمریکا) بوده است.

۳) ارتباطات بیرونی و نحوه زندگی و تردد افراد مزبور، هیچ گونه نمود و بروز حاکی از موقعیت و مأموریت آنها، نداشته و پوشش شان کاملاً مطمئن بوده است. بنابراین اطلاعات درباره آنها، نمی توانسته از خارج از محیط کارشان به دست آمده باشد.

۴) مطابق اسناد موجود(۲)، سازمان در آن زمان در درون ارتش - به ویژه در قسمت های حساس آن -

---

۱- طرح سرّی IBEX در اوایل سال ۱۹۷۰ توسط C.E.O سازمان ارتباطات و الکترونیک ارتش آمریکا در ایران ارائه شد و هدف آن جمع آوری اطلاعات از برون مرزها با تأکید بر کشور شوروی و متحدان منطقه ای آن، سیستم خبرگیری، سیستم جمع آوری و ارسال علائم، کنترل مرزها و خبردهی سریع از تجاوز به مرزها بود. در این طرح به وسیله پایگاه های اطلاعاتی الکترونیکی، دریایی، هوایی و زمینی و هواپیماهای «رادار پرنده» نظیر آواکس و هواپیماهای عکاس، اطلاعات رد و بدل می شد. طرح IBEX در چهار مرحله طرح ریزی شد و هزینه پروژه در بلندمدت که مقداری از آن ساخته شده بود ۳/۱ میلیارد دلار بود. اجرای طرح و همچنین هدایت و کنترل آن تماما به وسیله مستشاران آمریکایی بوده است. در زمان انقلاب طرح متوقف گردید. مسئول این طرح در قبل از انقلاب ژنرال هوایی گُست بود که اجراکننده بسیاری از طرح های امنیتی آمریکا در ایران و منطقه بوده است. این پروژه به وسیله چند کمپانی آمریکایی طرح و اجرا شده است که عبارتند از: شرکت های راک ول (Rockwell) پان آم (PANAM) فورد (Ford)واکینگ تامسون (Walking - Tamson) ای سیستم (E. System) آی تک (ITEEK) سیلتچ (Syltech) کوئست (Quest) تاچ راس (Touch - Russ). در ملاقات هایی که با دولت ایران بعد از انقلاب از طرف وزارت دفاع آمریکا شده است، آمریکایی ها پیش بینی نموده بودند که مقامات ایرانی حتما خواهند پرسید که ارتباط IBEX با CIAچیست و به مستشاران گفته بودند «شما بگویید که هیچ ارتباطی ندارد». دو پایگاه الکترونیکی کبکان خراسان و پایگاه الکترونیکی بهشهر در ارتباط با این طرح بودند. این دو پایگاه که مستقیما زیر نفوذ CIA و پنتاگون آمریکا بوده است همه نوع علائم و اطلاعات راجع به موشک های شوروی و همچنین اطلاعاتی از فعل و انفعالات در منطقه را در نظر داشته است. افشای امپریالیسم: صص ۴۳ - ۴۵، افشاگری شماره ۶.

۲- از جمله اظهارات وحید افراخته در آن زمان و باقیماندگان مرکزیت آن مقطع.

عنصر نفوذی مهم و فعالی نداشته است. بنابراین سازمان از طریق عناصر وابسته و مرتبط با خود نمی توانست در این گونه موارد، آن هم بدین گونه حساس و ظریف، اطلاعات مؤثری به دست آورد.

۵) نحوه شناسایی و انتخاب مستشاران آمریکایی، به منظور ترور، توسط سازمان در گذشته بدین صورت

بوده است که منزل یا مسیر تردد مستشاران مشخص می شده و سپس عملیات انجام می گرفته است؛ و

کلید اصلی شناسایی نیز فقط لباس نظامی فرد موردنظر بوده است. در همه موارد قبلی به صورتی که گفته شد، عمل شده؛ و تنها مورد استثنائی، همین سه کارمند مؤسسه «راکول اینترنشنال» است که:

- با لباس شخصی و توسط اتومبیل عادی تردد می کرده اند؛

- یک زن و گاه یک کودک نیز با جمع همراه بوده است؛

- در منطقه ای متفاوت از محل سکونت افسران نظامی آمریکا ساکن بوده اند (تهران پارس)؛

- افراد غیرنظامی شاغل در ایران محسوب شده و از جهت ظواهر هویتی مصون بوده اند.

بنابراین هیچ قرینه ای برای شناسایی عادی این افراد توسط عناصر سازمان وجود نداشت و تنها از طریقی می بایست شناسایی و لو داده شده باشند که به حیطه کار و مأموریتشان مربوط بوده است.

۶) شوروی در حساسترین نقاط ارتش شاه و سیستم ضدجاسوسی و امنیتی آن جاسوس داشت که امثال سرلشکر مقرّبی - با سی سال سابقه جاسوسی - از آن جمله بودند.

در سال های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ سه شبکه فعال جاسوسی شوروی در ایران کشف شد که در آن از سرهنگ تا ستوان عضو بودند و امنیت اطلاعاتی ایشان نیز در بالاترین حد بود. به طوری که رژیم نتوانست ریشه های اصلی را بیابد.

اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها

مطابق اظهارات محمدتقی شهرام و تنی چند از اعضای سازمان، روایت رسمی درون تشکیلات از چگونگی شناسایی مستشاران مزبور به این شرح بوده است:

در صبحگاه یک روز بهار ۱۳۵۵ یکی از سمپات های غیرفعال سازمان، که مهندس مکانیک بود و در کارخانه ای کار می کرد، پس از رساندن یکی از بستگانش به فرودگاه، هنگام بازگشت، یک مسافر خارجی را سوار می کند. مسافر، که هیئتی آمریکایی داشته، با لهجه ایالات جنوبی آمریکا خود را بلژیکی معرفی می کند. مهندس ایرانی قبلاً در تگزاس دانشجو بوده و با این لهجه آشنایی داشته است. مسافر - ضمنا -

می گوید که بار اول است که به ایران آمده؛ ولی از برخورد وی با خیابان ها و حتی راهنمایی راننده به سوی هتل موردنظر (هتل رویال واقع در خیابان تخت جمشید سابق و طالقانی فعلی) بر می آید که با شهر تهران آشناست. مهندس مزبور خود را دانشجوی زبان انگلیسی و علاقه مند مسافرت به آمریکا نشان

می دهد و با مسافر قرار می گذارد که به او سر بزند.

سمپات مورد بحث ماجرا را برای عضو سازمان تعریف می کند و او هم وی را به ادامه تماسش با مرد «بلژیکی» تشویق می نماید. یک بار آن مرد از جوان ایرانی می خواهد که او را به خیابان تخت طاووس

(شهید مطهری)، پشت بیمارستان جم، برساند. هنگام پیاده شدن، اسم و آدرس یکی از دوستانش را در نیویورک به جوان ایرانی می دهد تا در صورت سفر به آمریکا، روی کمک او حساب کند. سازمان، از طرقی که داشته و مشخص نیست (و به زعم پژوهشگران تألیف حاضر، عناصر اطلاعاتی شوروی بوده اند) کسب

اطلاع می کند که آن فرد مقیم نیویورک، سرگردی بازنشسته و مهندس تغذیه است که ظاهرا مدیر شرکتی است که برای کشورهای سازمان عمران منطقه ای (آر - سی - دی؛ ایران و پاکستان و ترکیه) قرارداد خرید ارزان قیمت مواد دارویی منعقد می کند و بعدا جواب قطعی می رسد که هم شرکت مزبور و هم مدیر آن به C.I.A تعلق دارند.

در ایران، عوامل سازمان از محلی که در پشت بیمارستان جم قرار داشته مراقبت به عمل می آورند و

متوجه می شوند که این محل دارای دو در ورود و خروج است؛ یکی به قسمت آپارتمانی ساختمان باز

می شود - که آن مسافر همان جا پیاده شده بود - و دری دیگر بزرگ و ماشین رو است که به یک خیابان فرعی باز می شود و روزی یکی دو بار یک اتومبیل رنجرور و یک فولکس واگن به آنجا رفت و آمد می کند. با تعقیب اتومبیل ها به خانه ای در منطقه تهران پارس (بین فلکه دوم و سوم) می رسند و ضمن مراقبت از خانه متوجه می شوند که - به طور ثابت - پنج نفر در این خانه اند که بعضی از روزها توسط اتومبیل های متعلق به آژانس های مختلف، از آنجا به مرکزی در محل فرماندهی نیروی هوایی (واقع در خیابان پیروزی فعلی) و گاهی به سمت «دوشان تپه» تردد می کنند.(۱)

طرح ترور مدت زیادی به تعویق می افتد. مطابق اظهار تقی شهرام، ترور زمانی باید انجام می شد که دو تن از آن پنج نفر (یک زن و نیز یک مرد سیاه پوست) در اتومبیل نباشند تا هم اختلال در عملیات

۱- اظهارات تقی شهرام و...

پیش نیاید و هم سوءاستفاده تبلیغاتی نشود.

چگونگی انجام ترور

در جریان شناسایی عملیات، مسیر دقیق حرکت اتومبیل مستشاران مشخص شد. آنها هر روز صبح بین ساعت ۷ تا ۲۰/۷ دقیقه، از تهران پارس (تقاطع خیابان دماوند، معروف به سه راه تهران پارس) عبور

می کردند و نزدیک تقاطع سی متری نارمک، از خیابان خیام (یکی از خیابان های فرعی منشعب از میدان وثوق) می گذشتند. تصمیم گرفته شد که آرایش تیم عملیات در این محدوده و در نقطه مشخصی از

خیابان خیام صورت بگیرد.

در جریان تدارک اجرای عمل، برای تهیه اتومبیل راه بندان، یک فولکس واگن مستعمل ابتیاع شد.(۱) اتومبیل فرار نیز تهیه گردید. سلاح های مورد نیاز نیز به تناسب نقشی که هر نفر در عملیات داشت، مهیا گردید. عابدینی نحوه انجام ترور را بدین قرار شرح می دهد:

روز عمل [۶/۶/۱۳۵۵] تمام کارها مطابق برنامه انجام گرفت. راننده موتورسیکلت و فردی که ترک او نشسته بود، به وسیله بوق و دست علامت مثبت دادند. تیم آماده شد. آرایش حمله صورت گرفت. راننده راه بندان ماشین را روشن کرد. چند لحظه بعد، اتومبیل حامل مستشاران از پیچ خیابان ظاهر شد. راننده راه بندان راه ماشین را سد کرد. راننده مستشاران احساس کرد که قضیه ای در کار است و فرمان را به سمت راست خودش چرخاند ولی به علت باریک بودن خیابان، کاری از دستش بر نمی آمد و راه بسته شد.

مسلسل چی ها، پس از اینکه فرمانده به سرعت راننده مستشاران را تسلیم نموده و او را وادار کرد که سرش را به زیر داشبورت ببرد، رگبار را به آمریکایی ها بستند. نفر جلویی (ویلیام کرونگارد) پس از تیرخوردن قصد فرار داشت، از ماشین خارج [شد] و به طرف پیاده رو رفت ولی مسلسل چی او را دنبال کرده و در حالی که در داخل جوی آب افتاده بود، کارش را تمام کرد. در این اثنا راننده ماشین راه بندان بایستی خارج می شد و به عنوان پشتیبان آتش مسلسل چی عقبی در کنار او می ایستاد، منطقه را کنترل می کرد، مسلسل را از او گرفته و

خشاب گذاری می کرد تا در همین اثنا [وقتی]مسلسل چی تیر خلاص دو نفر عقب را بزند، دوباره مسلسل را به دست او می داد و به سمت ماشین فرار حرکت می کردند. در ضمن قرار بود

۱- از طریق پیگیری همین اتومبیل، نقش حسن آلادپوش در مراحل تدارکاتی ترور لو رفت که سرانجام آن، عملیات گسترده تعقیب و مراقبت موسوم به «کولاک» بود. حسن آلادپوش نیز در این جریان کشته شد.

که حین رفتن به سمت ماشین فرار شعار هم بدهند که (برخلاف گفته اعلامیه) شعاری داده نشد.

این مرحله از عمل، که اصل قضیه هم بود، به طور کامل (منهای یکی دو مورد جزئی) انجام گرفت و ماشین در مسیر شناسایی شده حرکت کرد. پس از طی مسافتی، یک نفر از سرنشینان را پیاده نموده، نمره[ی جعلی] را برداشته و دوباره به حرکت ادامه داد. بعد از مدتی دو نفر دیگر را نیز پیاده نموده و خود راننده با ماشین فرار به سمت میدان خراسان حرکت کرد، در حالی که

کیف های مستشاران نیز در داخل ماشین بود. ماشین فرار را در یکی از کوچه های حوالی میدان خراسان قرار داده وسایل درون آن را به ماشین دیگری - که از قبل در آنجا قرار داده بود - منتقل نموده و با ماشین جدید به سمت یک پایگاه، که می بایست وسایل به آنجا برده شود، حرکت نمود. و بدین صورت عملیات خاتمه یافت.(۱)

افراد تیم عملیات ترور سه مستشار عبارت بودند از:

۱) حسین سیاه کلاه (کاظم) - فرمانده عملیات؛

۲) مهدی فتحی (وحید) - معاون فرمانده و در واقع فرمانده اجرایی عملیات صحنه؛

۳) محسن طریقت (محمود) - مسلسل چی شماره ۲؛

۴) قاسم عابدینی (عسکر) - راننده راه بندان و فرار؛

۵) شهرام محمدیان باجگیران (جواد) - راننده موتور و علامت دهنده؛

۶) غلامحسین صاحب اختیاری (شمس اللّه - اصغر) - موتورسوار و علامت دهنده.(۲)

در حاشیه این عملیات

یکی از تفاوت های این ترور با دیگر عملیات های ترور سازمان در این بود که این بار برای کشتن سوژه های موردنظر از مسلسل دستی استفاده می شد. سایر ترورها - عموما - با سلاح کمری صورت گرفته بود و دلیل آن نیز واضح بود: به همراه داشتن سلاح بزرگ با حفاظت در تناقض بود و امنیت تیم را از بین می برد. در این مورد به خصوص، استفاده از مسلسل دستی کلاشینکف در دستور کار قرار گرفت. به طور معمول از مسلسل ها برای دفاع از خانه های تیمی استفاده می شد ولی چریک های فدایی در عملیات نیز آن را به کار می بردند؛ منتها انواع کوچک تر و سبک تر آنها از قبیل مسلسل دستی «شی» ساخت فرانسه.

۱- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۵۰ - ۵۱.

۲- همان، ص ۵۲. نیز خلاصه پرونده ها...: صاحب اختیاری، غلامحسین.

درست یک روز پس از این ترور، که تبلیغات وسیعی نیز از سوی رسانه های گروهی غربی به ویژه

آمریکـایی دربـاره آن صورت گرفت، در چنـد نقطه دنیا از جمله آلمان، برزیل، ایالات متحـده، انگلیس و کانادا، عناصـری از سازمان جاسوسی شوروی دستگیر و افشا گردیدند. این نکته نیز احتمال دخالت

شوروی در پشتیبانی اطلاعاتی عملیات ترور سه مستشار را تقویت می کرد.(۱)

نکته دیگر این بود که ترور مزبور مقـارن حضور شاه در آمریکا صورت گرفت. در آنجا شاه از سوی خبرنگاران و نماینـدگان رسانه های جمعی تحت فشار قرار گرفته و متهم شده بود که در ایران روشنفکران،

نویسندگان و دیگر قشرهای غیرمسلح را اعدام می کنند. شاه نیز ادعا می کرد که ایران «زندانی سیاسی»

ندارد و همه «تروریست»اند. تا اینکه ناگهان این خبر اعلام شد که سه کارشناس غیرنظامی آمریکایی را تروریست ها در ایران به قتـل رساندنـد. شـاه از تنگنـا به درآمـد و با خوراک مناسب سیاسـی - تبلیغاتی که به دست آورده بود، همچنان بر مواضع و ادعاهایش پای فشرد و این حادثه را هم شاهد گرفت.

مطبوعـات ایران اخبار ترور را منتشـر و نام مقتولان را اعلام نمودنـد. روز شـشم شـهریور ۵۵ روزنـامه هـا تنها به این خبر اکتفا کردند که:

روبرت کرون گارد، ویلیام کاترل و دونالد اسمیت با اتومبیل در میدان وثوق تهران نو بودند که یک فولکس واگن راه آنها را بست و چند تروریست آمریکایی ها را به ضرب گلوله کشتند.(۲)

از فردای آن روز جزئیـات و مشـروح این ترور، همراه با مشـخصات بیشتری از مقتولان (با تأکیـد بر هویت غیرنظامی آنها)، در روزنامه ها به چاپ رسید و اعلام شد که جنازه های آمریکاییان به کالیفرنیا انتقال یافت.(۳)

تبعـات این ترور، با کارگردانی عناصـر ساواک و کمیته مشترک، برای هر دو گروه چریکی سـنگین بود. در روزهای هشـتم و پانزدهم شهریور سه چریک فدایی زندانی اعدام شدند و ظرف یکی دو ماه تعداد

کثیری از افراد عضو سازمان، ضمن درگیری با اکیپ های کمیته مشترک، کشته شدند.

۱- بولتن های خبرگزاری پارس.

۲- روزنامه کیهان، ۶/۶/۵۵: ص ۲.

۳- همان، ۷/۶/۵۵: صص ۱ و ۲.

نتایج بررسی های ساواک

یکی از اولین گزارش های ساواک درباره ترور سه مستشار طرح آی بکس به شرح زیر بود:

همان طوری که به استحضار رسیده، مقارن ساعت ۰۷۰۰ روز ۶/۶/۳۵ [۱۳۵۵] شش نفر از اعضای گروه تروریستی به اصطلاح مجاهدین خلق ایران (مارکسیست های اسلامی) راه عبور اتومبیل سه نفر اتباع آمریکایی مقیم تهران به اسامی «روبرت کرون گارد»، «ویلیام کاترل» و

«دونالد اسمیت» را که با نیروی هوایی شاهنشاهی ایران همکاری داشتند و عازم محل کار خود

بودند، در میدان وثوق منطقه تهران نو با اتومبیل فولکس واگن مسدود نمودند و با مسلسل و

سلاح کمری هر سه نفر مذکور را به قتل رساندند و با به جای گذاردن اتومبیل خود از محل حادثه متواری گردیدند.

بررسی های انجام شده در مورد قتل آمریکاییان مذکور نشان می دهد که عوامل اجرای طرح ترور اطلاعات کافی در مورد وضعیت و مشاغل آنان در اختیار داشته اند. با توجه به اینکه قسمت هایی از ارتش شاهنشاهی که مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی در آن جا به خدمت اشتغال دارند، همواره مورد توجه خاص عوامل اطلاعاتی شوروی می باشد و سه نفر مذکور نیز در قسمتی خدمت می کردند که از حساسیت ویژه ای برخوردار می باشد، چنین استنباط می گردد که اطلاعات مذکور و شناسایی انجام شده، وسیله عوامل سرویس اطلاعاتی شوروی صورت گرفته باشد.

در مورد کیفیت اقدامات حفاظتی معموله در مورد مستشاران مذکور به استحضار می رساند که این اقدامات به نحو مطلوب صورت نمی گرفته از جمله راننده سرویس این سه نفر، اطلاعاتی در مورد خصوصیات شغلی آنان در اختیار داشته و در تحقیقات معموله نیز عنوان نموده که می دانسته یکی از آنان علاوه بر سمت و شغلی که در شرکت «راکول» داشته، عهده دار مسئولیت های دیگری نیز بوده است. به دست آمدن یک کارت شناسایی از یکی از افراد مزبور که نامبرده را افسر اطلاعاتی معرفی نموده، مبیّن صحّت اظهارات راننده می باشد.

راننده مذکور از پرسنل ارتش شاهنشاهی نیست بلکه کارمند آژانس مسافری «هرتز» است که یک شرکت خصوصی کرایه اتومبیل می باشد.این فرد برای رساندن مستشاران به محل کارشان کارت تردد دریافت داشته و تحقیقات معموله در مورد آژانس مذکور نشان می دهد که اکثر پرسنل این آژانس از جمله راننده موصوف از اقلیت ارمنی می باشند. بعید نیست با توجه به

تمایلات کلی که ارامنه نسبت به شوروی ها دارند، در جمع آوری اطلاعات مربوط به شناسایی آمریکاییان مزبور اقداماتی از این طریق صورت گرفته و در اختیار عوامل اطلاعاتی شوروی قرار گرفته باشد. البته عاملین اجرای طرح که اطلاعات مزبور در اختیارشان گذارده شده همان

طور که قبلاً به استحضار رسید، از عوامل وابسته به گروه تروریست به اصطلاح مجاهدین خلق (مارکسیست های اسلامی) می باشند.

استحضار دارند که در سال ۲۵۳۴ [۱۳۵۴] متعاقب ترور دو نفر مستشار نظامی آمریکا در منطقه سلطنت آباد تهران، توسط اعضای گروه مذکور کیف دستی همراه یکی از مستشاران که حاوی اسناد و مدارک طبقه بندی شده بود به سرقت برده شد و پس از دستگیری اعضای گروه تروریستی مذکور تعدادی از آنان اعتراف کردند که اسناد داخل کیف را ترجمه و به کشور فرانسه ارسال داشته اند تا در آنجا در اختیار سفارت یا عوامل اطلاعاتی شوروی قرار داده شود

و متقابلاً وسائلی را از آنان تقاضا نمایند. این موضوع احتمال ارتباط عوامل اطلاعاتی شوروی

را با گروه تروریستی مذکور تا حدود زیادی تقویت می نماید و با توجه به قرائن موجود دخالت

غیرمستقیم شوروی ها را در اجرای طرح ترور اخیر به ویژه از نقطه نظر جمع آوری اطلاعات روشن می نماید.

در جریان ترور اخیر، راننده اظهار می دارد: همراه یکی از مستشاران یک کیف دستی بوده که در

بازرسی از اتومبیل آنان کیف مزبور به دست نیامده و به احتمال زیاد تروریست ها این کیف را

نیز به شیوه گذشته همراه برده اند.

ساواک در مورد عاملین ترور هم اکنون سرنخ هایی در اختیار دارد که دقیقا پی گیری شده و به احتمال زیاد دسترسی به این عاملین میسر بوده، لیکن پیش بینی می شود تعدادی از آنان زنده

دستگیر نشوند.(۱)

در گزارش دیگری از ساواک درباره دستگیری و اعترافات صاحب اختیاری از اعضای تیم ترور مزبور، چنین آمده است:

در گزارش مورخه ۲۲/۱/۲۵۳۶ [۱۳۵۶] به استحضار رسید که مأمورین کمیته مشترک ضدخرابکاری استان خراسان – مشهد به دنبال اطلاعات واصله از ساواک غلامحسین صاحب اختیاری (از اعضای مسلح و متواری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران) را در اطراف حرم مطهر شناسایی و مشارالیه در جریان برخورد مسلحانه با مأمورین کمیته مذکور درصدد فرار برآمده ولی چون امیدی در این مورد نمی بیند با جویدن کپسول سعی خودکشی و نتیجتا دستگیر و به علت وخامت وضع مزاجیش همراه با سلاح و مدارک مکشوفه به تهران منتقل و هم زمان با

معالجات معموله مورد تحقیق واقع می گردد.

متهم مورد بحث در بازجویی های مداوم ضمن روشن نمودن چگونگی عضویت و فعالیت خود

۱- سند دستنویس ساواک مندرج در پرونده ۱۲۸۵۱۵، جلد ۵۷ ص ۴۹.

در گروه موصوف (مشروح اعترافات وی در دو فقره گزارش جداگانه به استحضار رسیده است)، در مورد ترور سه نفر اتباع آمریکایی شاغل در کمپانی راکول به اسامی ویلیام کاترول، روبرت کرونگارد و دونالد اسمیت که از طرف اعضای گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در تاریخ ۶/۶/۲۵۳۵ [۱۳۵۵] به قتل رسیده اند چنین اعتراف می نماید:

اصولاً ـ بهرام آرام (رهبر گروه تروریست موصوف که معدوم گردیده) یکی از مخالفین سرسخت آمریکایی های مقیم ایران بوده و همیشه سعی داشته که در موقعیت های مختلف نسبت به نابودی آنها اقدام نماید. بر همین مبنا حدود دو ماه قبل از انجام ترور با تشکیل جلسه ای این موضوع را مطرح و پس از بحث و تبادل نظر سه نفر از کارکنان آمریکایی شرکت راکول را در نظر گرفته و

پس از بررسی کارهای مقدماتی مسئولیت شناسایی عملیات مزبور را به عهده چند نفر از اعضای تیم نظامی گروه محول و بعد از تهیه طرح لازم و رفع اشکالات و موانع موجود یکی از

اعضای مسلح گروه به نام مستعار «سعید» (قاسم عابدینی فارغ التحصیل دانشکده علوم دانشگاه تهران که به اتفاق همسرش مهری حیدرزاده، دانشجوی دانشگاه تهران در نیمه دوم سال ۲۵۳۴

[۱۳۵۴] به هنگام خدمت وظیفه متواری گردیده است) را مسئول راه بندان می نماید؛ لیکن بعدا به سبب عدم توانایی نامبرده غلامحسین صاحب اختیاری (متهم موصوف) را به عنوان راننده اتومبیل راه بندان انتخاب که یادشده نیز از اجرای این مأموریت به علت تزلزل روحیه خودداری و به همین مناسبت مورد انتقاد شدید واقع و مجددا مأموریت راه بندان به عهده «سعید» واگذار و قرار می شود از وجود صاحب اختیاری و یکی دیگر از اعضای گروه به نام مستعار «جواد» به عنوان راکب موتورسیکلت جهت اعلام ورود آمریکایی ها به منطقه عملیات استفاده گردد. قبل از انجام عملیات به توصیه «سعید» تصمیم می گیرند یک دستگاه اتومبیل شخصی را مصادره [کنند] اما در جریان این عملیات اتومبیل پنچر شده و افراد شرکت کننده در سرقت که عبارت بودند از: «سعید»، «کاظم» و «محمود» مورد سوءظن پاسبان پاس میدان شاه واقع [شدند] و چون مأمور مزبور با موتورسیکلت به تعقیب آنها می پردازد کاظم با تیراندازی به سوی پاسبان، او را به قتل رسانیده و متواری می گردند و به همین علت اجرای طرح مجددا با شکست مواجه و عملی نمی گردد. متعاقب این امر برای اجرای عملیات از اتومبیل «سعید» استفاده [می شود] ولی چون اتومبیل مزبور نیز حین مسافرکشی توسط پلیس راهنمایی جریمه شده بود از بردن آن به منطقه عملیات صرفنظر می گردد.

غلامحسین صاحب اختیاری می افزاید به دنبال عدم موفقیت در اجرای طرح مذکور سرانجام بهرام آرام دستور استفاده از فولکس واگن شماره ۶۶۵۳۶ متعلق به حسن آلادپوش «معدوم» (این اتومبیل در جریان عملیات تیم های تعقیب و مراقبت ساواک به منظور دستیابی به عناصر

متواری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران قبلاً شناسایی شده بود) را صادر و اجازه می دهد اتومبیل مذکور به منظور راه بندان در اختیار وی قرار گیرد. لذا صبح روز ۶/۶/۲۵۳۵ پس از

انجام اقدامات مقدماتی و استقرار در محل مأموریت (تهران نو، خیابان خیام، خیابان دلپذیر) غلامحسین صاحب اختیاری و «جواد» (عضو مسلح و متواری گروه) که راکب یک دستگاه موتورسیکلت بودند مأموریت پیدا می کنند ورود اتومبیل حامل سه نفر آمریکایی را علامت دهند. در اجرای این منظور دو نفر اخیرالذکر کمی جلوتر از اتومبیل سه نفر آمریکایی به خیابان

خیام وارد و با زدن بوق و نشان دادن آنها، تعداد سرنشینان اتومبیل را به افراد تیم نظامی اطلاع می دهند. به محض ورود اتومبیل آمریکایی ها حسن آلادپوش با استفاده از فولکس واگن مورد بحث جلو آنها را سد و سه نفر از اعضای گروه به اسامی مستعار «کاظم» (حسین سیاه کلاه متواری می باشد)، «وحید» (مهدی فتحی، معدوم) و «محمود» (محسن طریقت منفرد، متواری است) که مسلح به مسلسل، سلاح کمری و نارنجک جنگی بوده اند، دفعتا از کمینگاه خارج و ضمن حمله به اتومبیل هر سه نفر آمریکایی را با آتش مسلسل به قتل رسانیده و با استفاده از

خودرو فرار که در یکی از خیابان های فرعی پارک شده بود متواری می گردند. متعاقب این عمل

اخباری حاکی از شناسایی و دستگیری افراد گروه و کشف خانه های تیمی آنان به گروه واصل و

به همین لحاظ ضمن توصیه رعایت اصول پنهان کاری، به افراد گروه توجه داده شد که خانه های قبلی خود را تخلیه نمایند...

با عنایت به مراتب معروضه فوق به استحضار می رساند که در عملیات ترور سه نفر اتباع آمریکایی مجموعا هفت نفر شرکت داشته اند که تاکنون سه نفر آنان به اسامی «بهرام آرام»، «حسن آلادپوش» و «مهدی فتحی» معدوم، یک نفر به نام «غلامحسین صاحب اختیاری» دستگیر و چهار نفر دیگر به نامان «جواد»، «قاسم عابدینی»، «محسن طریقت منفرد» و «حسین سیاه کلاه» متواری می باشند که اقدامات همه جانبه به منظور شناسایی و دستیابی به آنان در

جریان می باشد و نتیجه متعاقبا به عرض خواهد رسید.(۱)

۱- بولتن ویژه کمیته مشترک ساواک و شهربانی، شماره ۱۲۰۷/ک، تاریخ ۲۸/۱/۲۵۳۶ [۱۳۵۶] با عنوان «درباره: اهم اعترافات یکی از اعضای دستگیر شده گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران».

فصل دوم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت

مجاهدین خلق (م.ل)

اشاره

اگرچه رهبری سازمان - چنانکه گذشت - از اواسط سال ۵۳ مواضع مارکسیستی را پذیرا شده بود، در اعلامیه نظامی منتشره در بهار ۵۴ راجع به ترور مستشاران امریکایی و اعلامیه های تیر و شهریور ۵۴ درباره عملیات ناموفق ترور کنسول امریکا و ترور سه مستشار فنی امریکایی، همچنین جزوه «تحلیل

روابط ایران و عراق» نوشته تقی شهرام در تابستان ۵۴، آرم سازمان بدون آیه آن چاپ شده بود،(۱) لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام علنی مارکسیست بودن سازمان محسوب نمود. اولین

سندی که آشکارا به مسئله ارتداد، جنبه رسمی داد، انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» در

مهر ۵۴ بود. انتشار این جزوه از طرف سازمان مارکسیست شده، شتاب زده و منفعلانه نیز تلقی شد؛ چرا که در مرداد ۵۴ ساواک با ترتیب دادن مصاحبه ای که در آن محسن خاموشی و جمعی دیگر از اعضای

۱- حسین احمدی روحانی در یادداشت های خود، چند بار به اشتباه اولین اعلامیه بدون آیه سازمان را، اطلاعیه ترور زندی پور در اسفند ۵۳، معرفی کرده است در حالی که اطلاعیه مزبور بدون تغییر آرم و با آیه و تاریخ تأسیس، انتشار یافته بود. در جلد اول این کتاب به استناد منبع مذکور تغییر آرم در اطلاعیه اسفند ۵۳، درج شده که بدین وسیله تصحیح می شود.

سازمان به افشاگری و علنی نمودن ترور وحشیانه شریف واقفی و اقدام به ترور مرتضی صمدیه لباف و تغییر ایدئولوژی رهبری سازمان پرداختند، به یک مانور تبلیغاتی مؤثر دست زد. این مسائل هنوز حتی در سطح تشکیلات سازمان علنی نشده بود؛ به خصوص مسئله قتل ها، چه رسد در سطح عموم مردم. مانور

رژیم که سؤالات زیادی در مورد این وقایع تکان دهنده و عجیب ایجاد کرده بود، مرکزیت را بر آن داشت تا در شهریور ۵۴ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق» را منتشر کند. البته در ابتدای بیانیه با تیتر «علل تأخیر انتشار بیانیه» و اعلام اینکه ۹ ماه از زمان تصمیم به این اقدام و ۵ ماه از آغاز نگارش بیانیه می گذرد، وانمود شده بود که این کار مبتنی بر محاسبه و برنامه ریزی قبلی بوده است نه ناشی از عکس العمل در قبال تبلیغات رژیم. مع الوصف در همان جا تصریح شده بود که «نقائص و

اشکالات» بسیار در «بیانیه» وجود دارد و هنوز کامل نشده است. این بیانیه با اشاره به «دوآلیسم» و «التقاط» حاکم بر ایدئولوژی سازمان، ضمن حمله به اسلام و قرآن، علل و دلایل تغییر ایدئولوژی را

تشریح نموده که در حقیقت جمع بندی جزوه سبز و سایر بحث های درون گروهی تقی شهرام و همفکرانش بوده است. در این جزوه وی بدون اندکی شرم و آزرم، مخالفان خود یا همان یاران دیروز

سازمان، شریف واقفی و صمدیه لباف را خائن شماره ۱ و ۲ معرفی نموده و آنان را مستحق مجازات و ترور برشمرده است. در انتهای مقدمه بیانیه هم به طرح شعار «جبهه واحد توده ای» پرداخت که بر اساس آن قصد سیطره بر سایر گروه های مارکسیست آن دوران به خصوص چریک های فدایی خلق را داشت. جبهه واحد توده ای، شعاری بود که گویا تقی شهرام تحت تأثیر مصطفی شعاعیان و بحث های متخذه از او مطرح ساخت.

مرتدّین که خود را از همه جهت وارث گذشته می پنداشتند، از آن جمله هویت و نام «سازمان مجاهدین خلق» را در انحصار خود می دانستند و برای سایر افرادی که از ارتداد و پذیرش مارکسیسم

خودداری می کردند، جهت استفاده از نام سازمان و فعالیت تحت عنوان آن هیچ گونه حقی قائل نبودند.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ و با اوج گیری امواج انقلاب اسلامی بعد از برکناری تقی شهرام، نام «بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل)» به کار رفت که بازتاب چالش های درونی ایدئولوژیک سازمان

در زمینه ضرورت اتخاذ هویت مستقل مارکسیست - لنینیستی در عنوان تشکیلات بود و نوعی انتقاد و اعتراض به رویه قبلی را نشان می داد. و از سوی دیگر فضا را نیز برای تجدید سازمان کادر داخل زندان و مرتبطین آنها با نام قبلی، فراهم می ساخت. حسین روحانی با نقد تفکر مصادره نام اولیه سازمان توسط

مارکسیست شدگان می نویسد:

روشـن است کـه ایـن تفکر هماننـد دیگر برخوردهـای رهبری (تقی شـهرام) ناشـی از دیـدگاه خودمحور بینی و گرایش انحصارطلبانه و غیردمکراتیک آن بود، که مسئله ای به این روشنی را

نمی خواست بپذیرد که آنچه «سازمان مجاهدین خلق ایران» و هویت آن را مشخص می ساخت همانا ایدئولوژی آن بود، و در صورت تغییر این ایـدئولوژی و در شـرایطی که به هر حال بخشـی از اعضاء و افراد آن همچنان روی ایدئولوژی گذشـته پایبند هستند، به هیچ وجه نمی توان این

عنوان را به خود اختصاص داد و آنچه که می بایست انجام می شد اسـتفاده از یک نام و عنوان جدید و یا دست کم فعالیت به عنوان بخشـی از سازمان مجاهـدین خلق ایران بود که البته این خود به معنای آن بود که باید حق اسـتفاده افراد متشـکلی را که هنوز بر روی مواضع گذشته سازمان اصرار دارند، از نام سازمان به رسمیت شناخت.(۱)

روحـانی، خـود در تمـام این دوران یعنی سـال هـای ۵۴ – ۵۷ عضـو مـؤثر سازمـان بـوده و از نـام اولیه سازمـان در حـالی که مارکسیست شده بود، استفاده می کرد. وی از اعضای اولیه سازمان و از معدود

کادرهـای باقی مانـده از سال های قبل از ۵۰ بود. البته حسـین روحـانی زمزمه هـای انتقاد به عملکرد تقی شـهرام را از سال ۵۴ آغاز نموده بود و به همین جهت مدتی از درجه مرکزیت خارج کشور تصفیه و به کارخانه فرستاده شد.

پس از درگیری های طولانی درون تشکیلاتی و بالاخره تصفیه تقی شهرام و معاونش محمدجواد

قائدی، در اواخر پاییز ۱۳۵۷ سه گروه از سازمان انشـعاب کردنـد: گروه «اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر»، گروه «نبرد در راه رهـایی طبقه کـارگر» و «سازمـان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر». به نوشـته حسـین روحانی، اکثریت سازمان به گروه «پیکار» که در تاریـخ ۱۶ آذر ۵۷ اعلام موجودیت نمود، پیوسـتند. در اثر شـرایط ناشـی از اوج گیری انقلاب اسـلامی فرصتی برای حسـین روحانی و علیرضا سپاسـی آشتیانی و چنـد تن دیگر از کادرها فراهم آمد تا از سـلطه تشـکیلات قبلی سازمان رها شوند و خود در رهبری تشکیلاتی قرار گیرند که به وجود آورده بودند.

در مقطع اعلام ارتداد تا فراگیری امواج انقلاب اسـلامی، در زمینه جذب نیرو «سازمان» با مشکلات قابل توجهی روبرو بود، از قبیـل بی اعتمادی افراد چپ دانشـگاه ها به سازمانی که تا دیروز «مـذهبی» بوده و اینک مارکسیست شـده بود و هنوز مواضـع جدیدش دقیقا روشن نبود. و نیز وجود سازمان رقیب

۱– یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۹۳.

مارکسیستی دیگری به نام «چریک های فدایی» که به دلیل سابقه و شهرت آن در بین چپ گرایان، بازار تشکیلات را کاملاً کساد کرده بود:

سازمان که چندان در جذب نیروهای چپ دانشگاه ها توفیق نیافته بود بیشتر به جذب نیرو از میان هواداران سابق سازمان که با پخش بیانیه اعلام مواضع متزلزل شده بودند، پرداخته بود و از این طریق توانست تا حدودی صفوف خالی خویش را پرنماید. همچنین در فاصله پاییز ۵۴ تا بهار ۵۵ توانست افراد و محافلی را به خود جذب نماید. همچنین سازمان که نیاز مبرمی به جذب نیرو در این دوران داشت سعی کرد یک هسته مذهبی را که از اعضای سابق مجاهدین بودند و اینک مستقلاً فعالیت می کردند، تحت نظارت و به نوعی وابسته به خود حفظ نماید تا

خود منبع تغذیه ای برای سازمان باشد. سازمان برای عضوگیری با افراد مذهبی روشنفکر نیز تماس می گرفت و با استفاده از برخی از افراد کارشناس سابقا مذهبی (و فعلاً مارکسیست) خود

برای جذب آنها کوشش می کرد مدتی روی این گونه افراد کار می کرد، اگر چپ می شدند که جذبشان می کرد و اگر چپ نمی شدند آنان را به هسته مذهبی مزبور معرفی می کرد، با هسته مذهبی نیز این قرار را داشت که هر کس مذهبی باشد به هسته وصل کند و هر که چپ شد هسته به سازمان وصل نماید.(۱)

سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع

پس از تصفیه مجید شریف واقفی از مرکزیت، وحید افراخته به پاس مشارکت در ترور و شلیک گلوله

به پشت سر او، به جای وی به مرکزیت آمد و مرکزیت در نیمه اول سال ۵۴ متشکل از بهرام آرام، تقی

شهرام و وحید افراخته بود. پس از دستگیری افراخته به همراه محسن خاموشی در مرداد ۵۴، حسین سیاه کلاه (کاظم) به جای وی در مرکزیت قرار می گیرد و در اردیبهشت ۵۵ با کشته شدن سه تن افراد جمع سیاسی(۲) در طی یک درگیری خیابانی با مأموران ساواک محمدجواد قائدی به مرکزیت، راه یافت. وی در این باره چنین نوشته است:

۱- روحانی، احمدعلی، جزوه دست نویس: صص ۲ و ۳.

۲- جمع سیاسی در فاصله سال های ۵۳ - ۵۵ تحت مسئولیت تقی شهرام قرار داشت که اعضای آن بالاترین کادرها با رتبه تشکیلاتی بعد از مرکزیت بودند، و صلاحیت ورود به مرکزیت در صورت ضربه خوردن و یا ترمیم آن را داشتند. اعضای این جمع که در اردیبهشت ۵۵ کشته شدند عبارت بودند از: جمال شریف زاده شیرازی، مهدی موسوی قمی و طاهره میرزا جعفر علاف فاطمه که زن تقی شهرام بود.

در اولین روزهای اردیبهشت ۵۵ ضربه سنگین دیگری به سازمان وارد شد و در طی آن کلیه اعضای یکی دیگر از جمع های سرشاخه سازمان در طی یک درگیری در میدان منیریه کشته شدند. این ضربه و احتمال اینکه ضربه سنگین دیگری از این نوع و حتی سنگین تر در سطح مرکزیت به سازمان وارد شود مرکزیت را بر آن داشت که برای افزایش تعداد مرکزیت و کوشش برای کاستن از آثار ضربات در سطح رهبری اقدام کند. من در بهار ۵۵ ابتدا به طور مشورتی و

در تابستان همان سال به طور کامل و رسمی وارد مرکزیت سازمان شدم. همان طور که قبلاً هم

تذکر دادم در زمان ورود من به مرکزیت، مرکزیت از تقی شهرام، بهرام آرام و حسین سیاه کلاه تشکیل می شد.(۱)

در این دوران شکل سازماندهی تشکیلاتی کماکان همچون دوره سال های ۵۱ - ۵۴ بوده است. سه شاخه اصلی تشکیلاتی، یعنی شاخه سیاسی تئوریک، شاخه فنی نظامی و شاخه کارگری زیرنظر هر یک از افراد مرکزیت فعالیت می کردند. تنها با اضافه شدن یک نفر به مرکزیت سه نفره سنتی سازمان و چهار نفره شدن آن یک شاخه تکنیکی نیز اضافه می شود، بنابراین سازماندهی درونی تشکیلات در این دوران بدین ترتیب بود:

۱- شاخه سیاسی - تئوریک تحت مسئولیت تقی شهرام که از زمان قرار گرفتن وی در مرکزیت در سال ۵۲ مسئولیت این شاخه کماکان به دست او بوده است.

۲- شاخه فنی - نظامی تحت مسئولیت بهرام آرام که وی نیز از سال ۵۲ عهده دار آن بوده است.

۳- شاخه کارگری تحت مسئولیت محمدجواد قائدی که قبل از وی مجید شریف واقفی تا سال ۵۳ مسئولیت این شاخه را برعهده داشته است.

۴- شاخه تکنیکی، شهرستان ها و نشریه داخلی تحت مسئولیت حسین سیاه کلاه که این شاخه در بهار ۵۵ تشکیل گردید.

عمده فعالیت بیرونی این دوران عبارت بود از: تزریق افراد روشنفکر تشکیلات در شکل و شمایل

کارگر به کارخانه ها، ترتیب دادن انفجاراتی به عنوان پشتیبانی از کارگران در کارخانه های جیپ لندرور و ایرانا، و ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکایی، پس از طرح و محاسبات و انتظار طولانی که در شهریور ۵۵ انجام گرفت.

۱- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۵۶ و ۵۷.

فعالیت سازمان این دوران تفاوت چشمگیری با دوره قبل آن نداشته جز این که بنا به دلایل مختلف سیاسی – تشکیلاتی، عمل ترور سه مستشار نظامی آمریکایی در دستور کار شاخه نظامی قرار گرفته و جای مهمی را در فعالیت سازمان در این دوره اشغال کرده بود... که پس از شناسایی مقدماتی از حدود اوایل تیر ۵۵ در دستور کار جمع قرار گرفت و در اوایل شهریور همان سال به اجرا درآمد، یعنی پس از ۲ ماه صرف وقت ۵ – ۶ نفر از مسئولین درجه اول و درجه دوم سازمان بهای زیادی برای آن پرداخت و در موقعیتی که چه به لحاظ نیرو و چه به لحاظ امنیتی و... سازمان وضع آشفته ای داشت صورت گرفت. علاوه بر اهداف ضدامپریالیستی مبتنی بر مشی چریکی دو هدف آشکار و پنهان مهم بود و یکی ابراز وجود و قدر قدرتی در شرایطی که رژیم ضربات متعدد و بسیار مهمی بر چریک های فدایی وارد کرده بود و حول آن کلی تبلیغات راه می انداخت، بود. هدف قابل توجه و پنهان دیگری که سعید (تقی شهرام) ابراز

می کرد عبارت بود از آگاه شدن از اینکه آیا سازمان در تور پلیس است یا نه و احیانا جلوگیری

از گسترش این تور پلیسی... پس از انجام موفقیت آمیز این عمل ترور سازمان فهمید که در تور

پلیس قرار ندارد.(۱)

افزایش فشار ساواک و پلیس بهترین شرایط و بهانه را برای انحلال «موقت» تشکیلات، رها کردن عناصر تشکیلاتی مزاحم و به دام پلیس انداختن افراد دست و پاگیر، به دست مرکزیت داد. حتی در جریان چالش بر سر وحدت یا در واقع سیطره بر «چریک های فدایی خلق»، سازمان در مواردی با وجود امکانات تکنیکی شنود بی سیم های ساواک و پلیس، چریک ها را از تور و ردگیری آگاه نکرد و ضربه خوردن آنان را موجب شد. همچنین سازمان در ارتباطات منظم با چریک های فدایی، آشکارا همکاری های فنی را مشروط به پیشبرد روند «وحدت تشکیلاتی» کرد و عملاً در پراکندگی و متلاشی

شدن آن گروه و قربانی شدن برخی از اعضایش سهیم گردید. گویی بلایی که بر سر سازمان مجاهدین آمده بود به گونه ای دیگر بر سر چریک های فدایی تکرار می شد.

از سوی دیگر، همانگونه که قبلاً ـ اشاره شد، ترور سه مستشار آمریکایی فرصت مناسبی را برای گسترش تبلیغات و اقدامات سرکوبگرانه شاه و رژیمش فراهم آورد. شاه در آن موقع در آمریکا به سر می برد و مورد سؤال خبرنگاران و حقوق بشری ها قرار داشت که چرا در ایران، هنرمندان، نویسندگان،

دانشجویان، و... را به زندان افکنده و یا اعدام می کند. شاه در جواب گفت که اینها تروریست هستند و البته

۱– روحانی، احمدعلی، جزوه دست نویس: صص ۱۹ و ۲۰.

جوابش قـانع کننـده نبود. پس از این مصـاحبه هـا این ترور صورت گرفت و شاه و زاهـدی مانور دادنـد که آنچه ما می گفتیم درست بود و این تروریست ها حتی غیرنظامیان آمریکایی را در ایران می کشند.

و بالاخره تعقیب و مراقبت های ساواک و همچنین پراکنـدگی و «انحلال موقت» تشکیلاتی که مرکزیت بدان فرمان داده بود، بسیاری از کادرها و اعضا را زیر ضربه قرار داد:

اعضای هسـته مذهبی از اولین قربانیان این ماجرا بودند، برخی از آنها و از جمله رهبری هسـته، کشـته و بقیه دستگیر و پراکنده گردیدند. دو فصل پاییز و زمسـتان ۵۵، ماه های برگریزان ضـربات پی در پی به سازمان بودنـد و تعدادی از مهم ترین اعضای مرکزیت و شاخه های اصلی از جمله بهرام آرام کشته شدند.

این گونه ادعا شده بود که مجموعه این ضربات و برخی مسائل دیگر، رهبری تشکیلات را وادار به

طرح انحلال موقت تشکیلات نمود. البته جالب توجه است که ارائه این طرح نه پس از جمع بندی از

ضربات بلکه پیش از آن مطرح بوده است. معلوم نیست که مرکزیت برای حفظ جان خود، تشکیلات را

منحل اعلام نمود یا برای «حفظ تشکیلات»:

مطـابق این تز جهت کشف و روشن کردن علـل و منشـا ضـربات چریک های فـدایی، لو رفتن خانه های تشـکیلاتی سازمان و تاکتیک های ساواک و... بایستی وقت و انرژی افراد رهبری و

عناصـری را که می توانند در جهت روشن کردن منظور فوق کمک نمایند از کارهای اجرایی تشکیلات آزاد نمود و از طرف دیگر باید اعضا و افراد عادی سازمان را در این دوره حفظ نمود

و از معرض ضـربات پلیس دورشـان کرد. از این رو برخی جمع ها و فعالیت های ضـروری که کما فی السابق فعالیتشان و ادامه کارشان ضروری است، بقیه تشکیلات را (که عمدتا شامل افراد و

جمع های مبتدی و درجه ۲ سازمان می شدنـد) موقتا افراد آن را پراکنده نمود تا بتوانند به ابتکار فردی و با گرفتن شـغل های محملی و.. خود را حفـظ نماینـد و علاوه بر آن در این دوره برای سازمان در حـد ممکن امکان سازی (تهیه مغازه و انبار و...) کنند تا اینکه سازمان مجددا فعالیتش

را پس از کشف تاکتیک های پلیس از سر گیرد.(۱)

بعـدها مشـخص شـد که هدف اصـلی از طرح انحلال موقت تشـکیلات، حفظ جان رهبریت سازمان و به خصوص تقی شـهرام بوده است و نه حفـظ اعضـای تشـکیلات. همـان طور که چنین شـد و در جریـان این طرح به علت عـدم دسترسـی به امکانـات پوششی تشکیلاتی جهت حفظ خود، عملاً هر روز عضوی طعمه ساواک می شد:

۱- روحانی، احمدعلی، جزوه دست نویس: ص ۲۱.

می دیدیم به حفظ تقی (شهرام) اهمیت می دهند. در مورد وظایفمان پرسیدم که چرا مسئولیت خاصی نداریم، وقتمان هدر می رود که تقی (شهرام) توضیح داد که مهمترین وظیفه ما در این مقطع حفظ خودمان است... که خوب واضح بود که منظور حفظ اوست و نه همه ما...(۱)

تقی شهرام و محمدجواد قائدی در این دوران در تدارک فرار به خارج از کشور بودند که بعد از مرگ بهرام آرام با تصویب مرکزیت به طور رسمی در دستور کار سازمان قرار گرفت. در این دوران فشار ساواک و نیروهای پلیس پس از ترور سه مستشار آمریکایی آن چنان تشدید شده بود که مرکزیت را

واداشته بود که برای حفظ خود به شدت در تکاپو افتد.

در آبان ۵۵ دو تن از اعضای سرشاخه ها یعنی محمدقاسم عبدالله زاده (مصطفی)، و محسن طریقت (محمود) خود را بالا کشیدند، و پس از کشته شدن بهرام آرام وارد مرکزیت شدند. قائدی در این باره نوشته است:

در طی جریان انجام عملی ترور سه آمریکایی و پس از آن و با برخوردهایی که بین «سیاه کلاه» و محسن طریقت، پیش آمد و نیز با فعالیت هایی که مصطفی در بخش تکنیکی انجام داده و... قرار شد که این دو نفر یعنی مصطفی و طریقت نیز به مرکزیت بپیوندند. تقریبا هم زمان با پایان اقدامات امنیتی برای حفظ سازمان و عناصر آن و در حالی که قرار بود جلسه مرکزیت برای تصمیم گیری در مورد تغییرات سازماندهی و ادامه فعالیت ها و... تشکیل شود، ورود این دو نفر به مرکزیت تصویب شده و رسمیت یافت اما به فاصله یک روز بهرام آرام طی یک درگیری کشته شد و به این ترتیب جلسه مرکزیت در مشهد در آذرماه ۵۵ در حالی تشکیل شد که مرکزیت متشکل بود از تقی شهرام، حسین سیاه کلاه، محسن طریقت، مصطفی و من... از این زمان یعنی آذر ۵۵ تا اوایل سال ۵۶ از یک طرف ارتباط شهرام چه به دلیل قطع ارتباط هایش که

گاه به گاه رخ می داد و چه به دلایل امنیتی و از نظر حفظ شهرام، با سازمان چندان فعال نبود...(۲)

از همان بدو تشکیل این مرکزیت جدید بین تقی شهرام - که روابطش به علت حفاظت شدیدی که از جان خود به عمل می آورد، با تشکیلات و اعضای دیگر مرکزیت عملاً قطع بود - با محسن طریقت و محمدقاسم عبدالله زاده بر سر مسائل تشکیلاتی اختلاف پیش می آید. آنها ابتدا طرح ترور شاه را مطرح می کنند که شهرام مخالفت می کند؛ سپس در مورد بازنگری مشی چریکی موضع می گیرند که باز هم

۱- مهرآبادی، بهجت، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۵ و ۳۶.

۲- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۵۹ - ۶۰.

شهرام مخالفت می کند. سرانجام پس از یک مشاجره لفظی، محمود (طریقت) و مصطفی (عبداللّه زاده) از ترس جانشان بساطشان را جمع کرده و به خارج فرار می کنند و طی یک یادداشت علت فرار خود را ترس از ترور توسط تقی شهرام اعلام کردند. در تمام این دعواها محمدجواد قائدی طرف تقی شهرام بوده است و حسین سیاه کلاه طرف آن دو نفر دیگر که وی هم در همین دوران در پی حملات تشکیلاتی شهرام، با چند تن دیگر از تشکیلات جدا می شود.

مهری حیدرزاده که در همان زمان به جمع سیاه کلاه پیوست درباره اختلافات مزبور چنین گفته است:

به دلیل تغییر سازماندهی ها قرار شد به عنوان محمل در خانه دو عنصر مرکزی، خانه ای بگیرم (البته بعدا فهمیدم که عناصر مرکزی هستند) خانه ای گرفتم، پای ثابت خانه، من، مصطفی و

محمود بودیم که بعدها فردی به نام کاظم (حسین سیاه کلاه) از عناصر مرکزی به آن خانه می آمد

و در نهایت دو فرد دیگر از مرکزیت بخش منشعب یعنی احمد آرمان (محمدجواد قائدی) و تقی شهرام نیز به همان خانه می آمدند. در این دوره به واسطه بحث های مختلف بر سر مشی چریکی، رد یا اثبات آن که توسط آنها انجام می شد... موجب بروز اختلافاتی میان دو عنصر مرکزی شد و لذا مصطفی و محمود با جمع کردن مدارک و اسلحه هایشان از خانه رفتند و بعد فهمیدم که به خارج رفته اند.(۱)

مشاهده می شود که تروریسم تقی شهرام فقط ترور و کودتای «مارکسیست ها» علیه «مذهبی ها» نبوده است، تروریسمی که وی سردمدار آن بود تنها برای سرعت بخشیدن به تثبیت حاکمیت فردی او در تشکیلات بوده است، و هدف آن تصفیه کلیه عناصر مخالف او بوده و نه صرفا «مذهبی» یا مارکسیست بودن افراد. مسئله شهرام، سلطه کامل بر تشکیلات و تبدیل آن به ابزار بی چون و چرای قدرت طلبانه اش بود، و نه مسئله ایدئولوژیک. هر کس نوای مخالفت با تقی شهرام ساز می کرد حال چه مذهبی، چه مارکسیست، در معرض حذف و ترور واقع می شد. حسین روحانی درباره فرار دو عضو مرکزیت، می نویسد:

محمود (محسن طریقت) و مصطفی (محمدقاسم عبداللّه زاده) از آن جا که به روحیه شهرام و اتوریته او آشنایی داشتند و می دانستند که روبرو شدن با وی کار آسانی نیست و چه بسا که در صورت روشن شدن قضایا، خطرات جانی هم برای آنها داشته باشد در این جلسه [مرکزیت با

حضور شهرام] شرکت نمی کنند و با برجای گذاشتن یک نامه کوتاه حاکی از اختلافات نظر با

۱- حیدرزاده، مهری، پرونده دادستانی انقلاب: ص ۳۳.

تقی شـهرام و ترس از ترور شـدن خود، و همچنین پس از تحویـل دادن سـلاح هـا و نارنجـک ها و مهمات انفرادی خود، پا به فرار می گذارند و مدتی بعد سر از خارج کشور در می آورند. وقتی

این دسـته بندی برای شهرام روشن می شود و وی دیگر به مصطفی و محمود دسترسی ندارد نوک حمله را متوجه شخص سیاه کلاه می کند که بالاخره منجر به تصفیه و سپس جدا شدن حسین سیاه کلاه از تشکیلات می گردد... فرار افرادی چون محسن طریقت و مصـطفی و مسائـل مطروحه در سـطح مرکزیت، جوّ بی اعتمـادی را نسـبت به رهبری و عملکرد آن در سازمان دامن زده و...(۱)

تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی

تقی شـهرام در بهار ۵۶ تحلیـل «دوران رکود جنبش انقلابی» را در داخـل سازمـان ارائه داد که بعـدها به «تز رکود» یا «تئوری رکود» شـهرت یافت. البته این دیـدگاه در آن دوران توسط سایر جریانات مارکسیستی و... در انواع و اقسام مختلف ارائه شده بود. فـدایی هـا تحت تأثیر ضـرباتی که خورده بودنـد، افراد درون زنـدان به رهبری رجوی تحت تأثیر جوّ واخوردگی و انفعال کادرهـای زنـدان، مرتـد شـده هـا تحـت تـأثیر تروریسم عریـان درون تشـکیلاتی و بالاـخره هر یـک به فراخـور جـوّ حـاکم بر تشکیلاتشان این تز را عرضه می کردند. قائدی عضو مرکزیت آن زمان این گونه از موضوع سخن گفته است:

در بهار ۵۶ و در رابطه بـا مسـائلی که در زمسـتان ۵۵ در مرکزیت سازمـان رخ داده بـود و نیز به دلیـل ضـربات سـنگینی [که] سازمـان هـای پیرو مبـارزه مسـلحانه - اعم از مـذهبی - و از جمله سازمـان خورده بود[نـد] و اینکه می بایـد توضـیح و تحلیلی درباره آن ارائه شود، شـهرام تحلیلی از این جریانات ارائه داد و کوشـید آن را در رابطه با شرایط اجتماعی توضیح دهد. مطابق نظراتی که در آن زمان مطرح شد و بعدا به تئوری رکود مشهور گشت در جامعه ایران به دنبال چند برابر

شـدن قیمت نفت و سـرازیر شـدن آن به اقتصاد ایران، یـک دوره رونق اقتصادی پدید آمده است که اقشار مختلف اجتماعی به انحاء گوناگون از آن بهره مند شده و به این ترتیب یـک دوره رکود

و پس رفت موج انقلاب پدیـد آمـده است. از این نظریه چنـد نتیجه گیری به عمـل می آمـد که عبـارت بودنـد از: اولاًـ چون شرایط عینی انقلاب در جامعه بازگشت نموده و وجود ندارد و از

چند سال پیش وجود نداشته است، بنابراین در چنین شرایطی اتخاذ مشی تبلیغ مسلحانه ضرورت و توجیهی ندارد و تا وقتی که این اوضاع تغییر نکرده و روند شرایط، سمتی انقلابی نگرفته است نیز چنین خواهد بود... ثانیا بحران درونی سازمان و مرکزیت آن نیز به مثابه

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۲۹.

انحلال طلبی و پاسیفیسم روشنفکران خرده بورژوا در شرایط رکود انقلابی توضیح داده می شد. ثالثا با توجه به ردّ مشی مسلحانه و در پیش بودن یک دور کار آرام و تبلیغ سیاسی، از یک سو بر حفظ کادرها بویژه کادرهای تعیین کننده و مرکزی، و از سوی دیگر بر آموزش تکیه می شد.

در رابطه با همین نظرات، شهرام که از مدت ها قبل از پاییز ۵۵ در مورد فرستادنش به خارج تصمیم گرفته شده بود، با جدی تر گرفته شدن این مسئله و صرف نیرو و انرژی بیشتر، در مرداد

یا شهریور ۵۶ به خارج فرستاده شد و من برای مدتی در داخل تنها ماندم.(۱)

در طی بهار تا اوایل زمستان ۵۶ عمده فعالیت سازمان بر روی آموزش، بررسی مشی و نیز بررسی تئوری رکود متمرکز شده بود و در همین روابط، گذشته سازمان نیز مورد بررسی قرار گرفت.(۲)

احمدعلی روحانی عضو هسته نظامی زیرنظر مرکزیت آن زمان درباره این موضوع چنین می گوید:

[برای توضیح] ارائه تز رکود از طرف سعید و تجزیه و تحلیل ماهیت فرار طلبان و انشعاب گران بر آن مبنا و سازماندهی های جدید، مقدمتا بایستی اشاره ای به ارائه برخی نظرات سیاسی از

جانب سعید (تقی شهرام) در اوایل فروردین ماه (۵۶) بکنم... سعید در نظر داشت در اولین فرصت ممکن کتابی را که در نقد سیاست های سازمان چریک ها نوشته بود، در سطح وسیع منتشر کند، در حدود فروردین ۵۶ مجموعه مقالات این کتاب به همراه مجموعه نامه های متبادله بین دو سازمان آماده چاپ شده و سعید مقدمه ای بر آن افزوده که این مقدمه بعدها به تز رکود

معروف گشت (البته به دلایل مختلف سیاسی - تشکیلاتی و فنی کتاب مزبور در این دوره چاپ نشد و مدتی بعد بدون مقدمه مورد بحث در خارج کشور چاپ شد) سعید در این مقدمه ضمن تحلیل شرایط جامعه ایران، به این نتیجه رسیده بود که با ورود پول نفت از سال ۵۳ جنبش توده ای افت کرده و تا زمانی که پول نفت به همین منوال وجود داشته باشد جنبش انقلابی در

حال رکود خواهد بود و از همین رو وظایف سازمان های کمونیستی، کار روی اقشار فقیر کارگری و خرده بورژوازی و در درازمدت خواهد بود و دیگر اقشار و طبقات موقتا به سمت جنبش روی نخواهند آورد. بر مبنای تز رکود، مشی چریکی نیز از سال ۵۳ به بعد درست نیست و نمی تواند توده ها را برانگیزاند.(۳)

همان گونه که اشاره شد رهبری بر مبنای تز رکود طرفدار تز دو بخش کردن رهبری (رهبری

۱- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۶۱ - ۶۲.

۲- همان: ص ۶۳.

۳- روحانی، احمدعلی، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۱ - ۳۲.

اجرایی و سیاسی) و اعزام بخش سیاسی به خارج کشور بود. از طرفی در سطح وسیعی در سازمان خط مشی و روابط و سیاست های سیاسی تشکیلاتی گذشته رهبری مورد انتقاد قرار گرفته و به زیر سؤال رفته بود؛ لذا رهبری برنامه اش به این صورت بود که: ۱- موقتا سعید [تقی شهرام] را برای کار روی خط مشی سیاسی - استراتژیک جدید سازمان و تحلیل وضعیت جامعه و... به خارج کشور بفرستند.

۲- مقاله «تز رکود» و «جزوه نفت» در درون تشکیلات به بحث و بررسی عمیق گذاشته شود...(۱)

به نوشته حسین روحانی پس از خروج تقی شهرام از کشور در تیرماه ۵۶ و تداوم بحث های درون تشکیلاتی، «تز رکود» نیز خود به «رکود» مبتلا شد:

گسترش بحث های درونی که در ابتدای امر در چارچوب قبول «تز رکود» در میان برخی جمع ها صورت می گرفت، به تدریج منجر به ردّ این تز گردید و به عنوان تزی تسلیم طلبانه و محافظه کارانه تلقی گردید. همچنین پایه های تئوریک خط مشی چریکی به عنوان یک دیدگاه و

مشی روشنفکرانه جدا از توده ها زیر سؤال کشیده شد و نفی گردید. و در ادامه آن، این انتقادات، سایر سیاست های گذشته سازمان و عملکرد [آن] و رهبری را نیز دربرگرفت. به همراه پیشرفت این بحث ها در درون سازمان و متناسب با آن، بیش از پیش سلطه و اتوریته رهبری که

تا پیش از این عموما خطاناپذیر تلقی می شد، شکسته و لرزان گردید و غیبت خود تقی شهرام در داخل کشور نیز نهضت انتقادی را پر و بال بیشتری داد.(۲)

قربانی کردن چریک های فدایی

سازمان در مقطع پس از ضربه شهریور ۵۰، ارتباطات و همکاری های مختلفی با گروه های چپ و به ویژه چریک های فدایی خلق داشت. حسین روحانی می نویسد:

... در دوره جدید و با توجه به شرایطی که به خصوص در زندان پیش آمده بود، سازمان با اکثر آنها [= گروه های چپ] و به خصوص سرانشان ارتباط یافت و دست کم در زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک و تجربیات امنیتی و نظامی، میان آنها بحث هایی صورت می گرفت و همکاری هایی ولو به میزان محدود میان آنها به وجود آمد.»(۳)

۱- همان: ص ۳۴.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۶۷.

۳- همان: ص ۱۲۷.

نمونه هایی از این ارتباطات و همکاری ها در خاطرات میثمی به این شرح نقل شده است:

گیرنده دست ساز بی سیم در حفاظت نیروها خیلی نقش داشت. سیّد [= بهرام آرام] می گفت: «ما نقشه اش را به فدایی ها هم دادیم، آنها هم ساختند.» یعنی ابتکار از مجاهدین بود که نقشه بی سیم را به فدایی ها هم دادند... مثلاً اگر منطقه ای لو می رفت یا قراری لو رفته بود، مطلع می شدیم...

پنج دقیقه قبل از ساعت قرار می رفتیم آنجا و بمب را در آن منطقه منفجر می کردیم تا منطقه

بسوزد. ما نمی دانستیم کسی که سر قرار می آید، فدایی است یا مجاهد... این همکاری در میدان

عمل به وجود آمده بود.(۱)

یک بار [بی سیم ساواک مرکزی] گفته بود از حمید اشرف ردّ پایی پیدا شد. سیّد می گفت: «ما این پیام را گرفتیم و به چریک های فدایی اطلاع دادیم.»... بی سیم یک وسیله عمومی شده بود، در هر خانه تیمی یکی بود.(۲)

[بهرام آرام] می گفت: «چریک های فدایی تمام امکاناتش [= امکانات شعاعیان] را گرفتند و

رهایش کردند... مدتی که مصطفی [شعاعیان] نزد ما بود معتقد بود که فدایی ها اشتباه می کنند. ما بیست جلد از کتاب امام حسین [منتشره سازمان] را به چریک های فدایی دادیم. چرا که دستاوردهایمان [= متون تولیدی داخل سازمان] را منتقل می کردیم...» موقعی که [شعاعیان] با فدایی ها بود، دیدگاه هایش را مطرح کرده بود، یعنی تروتسکیزم و انقلاب جهانی. و فدایی ها یک کار فشرده گذاشتند در دفاع از استالین. حالا فکر کنید ما در خانه تیمی در سرشاخه نشسته ایم و تجربیات مکتوب فدایی ها هم به آنجا می آید، اصلی ترین موضوع آن، این است که

استالین درست می گفت یا تروتسکی؟(۳)

حسین روحانی در مورد مشارکت سازمان با چریک های فدایی در پخش برنامه رادیویی از خارج کشور، چنین نوشته است:

«... رادیو «میهن پرستان» از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ یعنی حدود یک سال پخش می شد و این بار در کنار سازمان و جبهه ملی دوم [بخش خاورمیانه - مارکسیست]، نمایندگان سازمان چریک های فدایی خلق نیز حضور داشتند و در واقع نیمی از برنامه اختصاص به سازمان داشت و نیم دیگر اختصاص به سازمان چریک های فدایی؛ که جبهه ملی دوم عملاً مجری برنامه آنها بود.(۴)

۱- میثمی، آنها که رفتند: ص ۳۶۵.

۲- همان: ص ۳۶۹.

۳- همان: صص ۳۷۶ - ۳۷۷.

۴- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۰.

در ۱۶ بهمن ۵۳، اعلامیه مشترک سازمان و چریک های فـدایی خلق و جبهه ملی خارج کشور در کنار جبهه خلق برای آزادی عمان، در اعتراض به مداخله نظامی شاه در جنگ ظفار، صادر گردید که چون در آن زمان هنوز رسـما تغییر ایدئولوژی اعلام نشـده بود، قرار گرفتن نام سازمان در کنار ۳ گروه مارکسـیست، برای اولین بار در نوع خود محسوب می شـد. این اعلامیه که فاقد مطلع به نام خدا بود توسط نشریه «پیام مجاهد» نیز در خارج کشور انتشار یافت.(۱)

اواسط سال ۵۴ اوج ارتبـاط و نزدیکی دو مرکزیت سازمـان و چریک های فـدایی بود. قبلاً در گفتار نهم نیز اشاره شـد که در این ارتباط ها که حلقه وصل آن محمدجواد قائدی بود، تقی شـهرام و حمید اشرف در مورد طرح جبهه متحد توده ای مذاکره می کردند، حمید اشرف خود مخالف این طرح نبود اما حضور بهروز ارمغانی عضو دیگر مرکزیت فدایی ها و مخالفتش با این طرح، او را نیز به موضع مخالفت کشانیـد و سـرانجام مـذاکرات بدون نتیجه قطع شد. عاقبت این مخالفت ها برای چریک های فدایی وخیم بود و نتیجه این شد که سازمان به بهانه لو رفتن ماجرای بی سـیم ها توسط فدایی ها، اخبار دریافتی خود از تعقیب و مراقبت های ساواک را در اختیار آنان نمی گـذاشت. تقریبا تمام تشـکیلات فدایی ها تا تابسـتان ۵۵ متلاشی و حمید اشرف نیز کشته شد:

سازمـان در اواخر سال ۵۴ و نیمـه اول ۵۵ بـا سازمـان چریک های فـدایی خلق، ارتباط منظمی داشت و هر چنـد وقت یک بار مـذاکرات و مبـاحثی در سـطح رهـبری بین دو سازمـان صورت می گرفت. سازمـان پس از مارکسـیست شـدن، عمـده وقت و برخورد و مبارزه ایـدئولوژیک خود در ارتباط با گروه ها را به سازمان چریک های فـدایی خلق اختصاص داده بود و آن طور که ادعا

می شـد این یک مبارزه وحدت بود یعنی مبارزه با موانع وحدت برای وحدت مارکسـیست ها. سازمان برخورد با چریک ها را از سه طریق پیش می برد: اول – مذاکرات و بحث حول وحدت و

روابـط دو سازمـان و سـپس پخش نوارهـای مـذاکرات در سـطح سازمـان و اصـرار به پخش این نوارهـا در درون چریک های فدایی. دوم – نامه های انتقادی که اختصاص به انتقادات مختلفی که

در روابط فی مابین به چریک های فدایی وارد بود و نیز انتقاد از بعضـی رفتار و کردار آنها در سـطح جامعه. سوم – نقد برخی مقالات چریـک ها. در اواخر ۵۴ و پس از آن در بهـــار ۵۵، سازمـان به طرق مختلـف چریـک هـا را تحت فشـار قرار داد که نوارهای مذاکرات و نیز نامه های متبادله را

بین اعضای خود ببرند، و بدین منظور مجموعه نامه های متبادله را به صورت مجموعه ای

۱– نشریه پیام مجاهد، ش ۲۹، فروردین ۱۳۵۴: ضمیمه شماره مخصوص، ص ۳.

درآورده و آن را در سطح دو گروه منتشر نموده، حتی برخی همکاری های فنی و... را نیز مشروط به این توافق نامه کرد. و نیز در ادامه همین برخورد، گرماگرم ضربات [ساواک بر] چریک ها و پراکندگی سازمان در نیمه دوم سال ۵۵ اقدام به تهیه و تدوین کتابی قطور تحت عنوان «نشریه ویژه بحث درون دو سازمان...» نمود تا بتواند به این مبارزه سرانجامی بخشد. سازمان در زمستان ۵۵ علیرغم تمامی گرفتاری هایش تعداد محدودی از این کتاب را چاپ و در

سطح دو گروه منتشر کرد و در سال ۵۶ این کتاب تحت عنوان «مسائل حاد جنبش ما» منتشر گردید. به هر صورت با ضربات متعدد به چریک ها و سرایت این ضربات به سازمان و پراکنده شدن سازمان در پاییز ۵۵، ادامه برخورد با چریک ها آن طور که مورد نظر رهبری سازمان بود

ممکن نشد و معوق ماند.(۱)

تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی

مجموعه شرایط طوری پیش می رفت که علی رغم افت و خیزها، قدرت تقی شهرام در سال ۵۵ و ۵۶ هر روز بیش از پیش تضعیف می شد و در این موارد حوادث گوناگون پیش آمده نیز بی تأثیر نبود. یکی از مهم ترین این عوامل، ضوابط امنیتی پیچیده و عجیبی بود که تقی شهرام برای حفظ خودش برقرار کرده

بود. در تمام طول شبانه روز دو زن همیشه در کنار شهرام به عنوان محافظ وی انجام وظیفه می کردند.

البته این زن ها معمولاً در مدت کوتاهی به کشتن داده می شدند. نمونه سیمین تاج جریری، لیلا

زمردیان، فاطمه فرتوک زاده، فاطمه میرزا جعفر علاف، محبوبه متحدین و دیگر زنان تشکیلاتی که نقش محافظ خصوصی بودن آنان برای تقی شهرام به علت کشته شدنشان هیچ گاه روشن نشد فراوان بود. ماندن تقی شهرام در مشهد برای حفاظت از خود و دور بودن از تشکیلات، اوج گیری مباحث درون سازمانی در مورد بازنگری خط مشی، قطع قرارهای او به علت تصادف به همراه محبوبه متحدین در جاده مشهد، و کشته شدن محبوبه که رابط وی با سازمان بود، تضعیف سیطره تشکیلاتی شهرام را فراهم نمود و در میان کادرها و مسئولان هم - با انتقاداتی که طریقت و عبداللّه زاده دامن زده بودند - زمزمه های مخالفت با تقی شهرام افزایش یافت.

به نوشته حسین روحانی:

۱- روحانی، احمدعلی، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۱۳ - ۱۴.

... فرار افرادی چون محسن طریقت و مصطفی و مسائل مطروحه در سطح مرکزیت، جوّ بی اعتمادی را نسبت به رهبری و عملکردهای آن در سازمان دامن زده و توده های سازمانی و

حتی برخی از مسئولین، دیگر حاضر نبودند در چنان جوّ و خفقانی، و به طور کورکورانه و دنباله روانه فعالیت نمایند. در چنین شرایطی که رهبری سازمان منحصر به تقی شهرام و محمدجواد قائدی بود، شخص تقی شهرام کوشید تا برای جلوگیری از تلاشی و به هم ریختگی سازمان و حفظ سلطه سابق خود بر تشکیلات، فعالیت وسیع و متمرکزی را آغاز نماید و تمامی تبلیغات عناصر سابق الذکر مرکزیت را علیه سازمان و رهبری و خط مشی آن برای افراد سازمان افشا نماید... با استفاده از همین «تز رکود» و در چارچوب آن کوشید تا جریان فرار دو تن از عناصر مرکزیت و ماهیت تسلیم طلبانه آنها را نیز روشن نماید...(۱)

احمدعلی روحانی در این باره می گوید:

بر همان مبنای «تز رکود» جزوات متعددی در افشای انحلال طلبان و ماهیت آنها - با ذکر نمونه هایی از زندگی شخصی آنها و انحرافات اخلاقی شان - درآمده و در دستور مطالعه و آموزش افراد مختلف سازمان قرار گرفت. این موج تهاجم به قدری شدید و سریع بود که توانست در اندک مدتی (اگر چه نه مثل گذشته) آب رفته را به جوی بازگرداند و تشکیلات را

مجددا سر و سامانی بخشد. همچنین با توجه به ردّ مشی چریکی و نیز تجدیدنظر در روابط بسته

تشکیلاتی و در دستور گذاشتن متون مارکسیستی برای مطالعه و آموزش جمع ها، سعید (تقی شهرام) توانست تمامی ابزارهای تبلیغاتی انشعابیون و انحلال طلبان را گرفته و آنها را خلع

سلاح نماید و موقعیتش را مجددا برای مدتی تحکیم بخشد.

برای تجدید سازمان تشکیلات، سعید تصمیم می گیرد که جمع های مشورتی برای مرکزیت درست کند تا این جمع ها در جریان امور قرار گیرند و به تدریج بتوانند جای رهبری اجرایی را

بگیرند، و مقدمات اعزام بخش سیاسی - استراتژیک رهبری به خارج کشور فراهم آید، بنابراین سازماندهی از حالت شاخه ای قدیمی خارج شده و بر مبنای جمع های مشورتی قرار می گیرد، مدت کوتاهی پس از استقرار این سیستم جدید سازماندهی مقدمات سفر سعید به خارج جور می شود، جمع های مشورتی درجه ۱ مستقیما تحت مسئولیت احمد (محمدجواد قائدی) در می آیند و...(۲)

تقی شهرام که ظاهرا به تشکیلات سر و سامانی داد، و با بهانه اعزام بخش استراتژیک رهبری به

۱- یادداشت های حسین روحانی، صص ۲۲۹.

۲- روحانی، احمدعلی، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۲ - ۳۳.

خارج، در تیرماه ۵۶ به لندن فرار کرد و کلیه اختیارات رهبری سازمان در داخل کشور را به قائدی محول نمود. در همان زمان هم برخی معتقد بودند که «تز رکود»، «تشکیل جمع های مشورتی» و تمام مباحث

قلمبه سلمبه تئوریک و تشکیلاتی در خدمت «فرار به خارج» بخش «استراتژیک رهبری» یعنی تقی شهرام بوده است.

پس از فرار، کودتایی در داخل سازمان علیه او صورت می گیرد، اما این کودتا تا زمانی که قائدی در ایران حضور دارد، چندان علنی نمی شود، و وقتی که او هم به خارج فرار می کند اوضاع کاملاً عوض

می شود، و «کودتا» صورت می پذیرد. جمعی به نام «شورای مسئولان» تشکیل شد که افراد مرکزیت را در بر می گرفت. این شورا دارای ۱۲ عضو به اسامی زیر بود:

۱- علیرضا سپاسی آشتیانی ۲- حسین احمدی روحانی ۳- مسعود پورکریم ۴- مسعود فیروزکوهی ۵ - احمدعلی روحانی ۶- بهجت مهرآبادی ۷- شهرام محمدیان ۸ - مظاهر محمودی ۹- قاسم عابدینی ۱۰- مسعود جیگاره ای ۱۱- محمد نمازی ۱۲- سلیم (نام مستعار).

شورای مسئولین از میان خود نمایندگانی انتخاب کرد تا برای مذاکره با رهبری (در حقیقت خلع

رهبری) به خارج برود. اعضای این جمع عبارت بودند از: علیرضا سپاسی آشتیانی، قاسم عابدینی، حسین احمدی روحانی، محمد نمازی و مسعود فیروزکوهی. این جمع در مرداد ۵۷ با حضور تقی شهرام و محمدجواد قائدی در پاریس تشکیل جلسه داد.

به گفته قائدی ، در آن هنگام در میان مسئولین و کادرها سه نظر وجود داشته است:

نظر اول که معتقد به سپردن رهبری سازمان به مسئولان سازمان در آن زمان تحت عنوان شورای مسئولین بوده است، که نظر اکثریت عناصر، کادرها و اعضای تشکیلات را در بر می گرفت، که

بعدا تحت نام «سازمان پیکار» اعلام موجودیت نمود.

نظر دوم که معتقد به وارد کردن انتخابات در تعیین رهبری سازمان بود و می گفت باید شورای عمومی تشکیل گردد. بعدها گروه «اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر» را به وجود آوردند.

نظر سوم که معتقد به مسئله ایجاد رهبری نبود و قائل به وجود شاخه ها و جمع هماهنگ کننده شاخه ها که هر کس نظرات متفاوتی را نمایندگی می کردند، بود، بعدها به عنوان گروه «نبرد برای

رهایی کارگر» اعلام وجود نمود.

در جریان این بحث ها و از آن جا که من معتقد به نظر دوم بوده و نظرات معتقدین به شورای مسئولین را که عملاً قدرت

اجرایی را در دست داشتند و مورد قبول اکثریت سازمان بودند را

ص:۳۰۳

مورد انتقاد شدید قرار می دادم، رهبری سازمان یعنی همان شورای مسئولین تصمیم به اخراج من از سازمان گرفت و این کار را همراه با اخراج شهرام در آبان ۵۷ عملی نمود.(۱)

اولین موضع گیری آشکار «شورای مسئولین» علیه شهرام و قائدی، پیام منتشره از سوی سازمان در اسفند ۵۶ بود. اصل پیام توسط تقی شهرام در خارج از کشور به دانشجویان نوشته شده بود و رهبری داخل در آن زمان (یعنی علیرضا سپاسی آشتیانی و همفکرانش) این پیام را با اندکی دست کاری منتشر

ساخت و رئوس نظریات خود را در زمینه «رد مشی چریکی» و برخی نظریات جدید دیگر به این پیام

تزریق کرد، اما ردپای تئوریک شهرام و قلم او مشخص بود. عنوان کامل این پیام چنین بود: «پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به کلیه نیروهای انقلابی میهن: دمکرات های انقلابی و انقلابیون کمونیست.» پس از جلسه پاریس، اطلاعیه ای با نام بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل) در مهر ۵۷ در تهران منتشر گردید که اعلام رسمی تصفیه تقی شهرام و معاونش، و کنار نهادن نام «سازمان مجاهدین خلق» و نفی مشی چریکی، از مهم ترین موارد مطروحه در این اطلاعیه بود.

حسین روحانی رئوس مسائل مطروحه در آن را این گونه فهرست نموده است:

۱- تغییر نام سازمان از «سازمان مجاهدین خلق ایران» به «بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق ایران م.ل» یا «بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران»، و در این رابطه

انتقاد به برخوردهای انحرافی سازمان با جریان مذهبی و محکوم ساختن ترورهای داخلی و ضدانقلابی دانستن آنها.

۲- توضیح درباره جریانات مختلف موجود در درون سازمان از سال ۵۵ تا ۵۷.

۳- رد و نفی مشی چریکی به عنوان یک مشی غیرمارکسیستی و غیرتوده ای و سیاست های ناشی از آن در عرصه های گوناگون فعالیت سازمانی.

۴- سکتاریستی دانستن مبارزه ایدئولوژیک با چریک های فدایی خلق.

۵ - اعلام برکناری رهبری سابق.

۶- توضیح مختصر درباره مواضع سازمان در زمینه شرایط جامعه، تحلیل طبقات، مرحله انقلاب، خط مشی تاکتیکی سازمان و موضع گیری نسبت به سوسیال امپریالیسم، تئوری سه جهان و...(۲)

۱- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: ص ۶۶.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

سرانجام جریان تقی شهرام

محمدتقی شهرام که از شهریور ۱۳۵۶ در انگلستان به سر می برد، در آنجا در ارتباط با جریان فکری مارکسیستی قرار می گیرد، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. در ایران مدتی با

تشکیلات خاصی همکاری نمی کند، اما ارتباطات پنهانی با برخی از افراد تشکیلات سابقش از جمله محمدجواد قائدی و همچنین با برخی از همفکران آشنا شده در لندن، داشت. وی همچنین «چند ملاقات خصوصی و مخفی با کادر رهبری سازمان» پس از انقلاب نیز انجام داد.(۱)

هم زمان با روزهای پیروزی انقلاب اسلامی یک محفل چند نفره از دانشجویان ایرانی در لندن با نام «هسته سهند» هوادار «آرمان کارگر»، یعنی همان گروهی که به خط تقی شهرام نزدیک بود و قائدی در مرکزیت آن قرار داشت، اعلام موجودیت کرد. این هسته در انگلستان از شاگردان «دیویدیفه» صهیونیست انگلیسی طرفدار سوسیالیسم، تغذیه فکری می شد، و خود را «وفادار به پیام مهر ۵۷ سازمان «م.ل»» معرفی نمود.

محفل کوچک گروه «آرمان» بعدها در اثر انشعابات متعدد از بین رفت، اما محمدجواد قائدی و آخرین همسر قبلی شهرام که با قائدی ازدواج کرده بود رسما به گروه سهند پیوستند. گروه سهند به همراه بخشی از پیکار، کومه له و چند تشکل مارکسیستی دیگر - که خط جنگ مسلحانه و ترور علیه نظام

جمهوری اسلامی را از خاک عراق و در کردستان دنبال می نمودند - در سال ۱۳۶۲ در خارج از ایران، «حزب کمونیست ایران» را به وجود آوردند. تقی شهرام نیز که هنوز فرصت قرار گرفتن در یک تشکیلات جدید را نیافته بود و به دلیل حساسیت های زیادی که علیه او وجود داشت، فضای مناسبی

برای کار علنی سیاسی و گروهی پیدا نکرده بود، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۸ محاکمه و در مرداد

۱۳۵۹ به اعدام محکوم گردید.

مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ - ۵۲)

اشاره

در بررسی وقایع و تحولات سازمان از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷، برخی از فعالیت های تبلیغی و سیاسی ذکر نشدند و یا به آنها اشاره ای گذرا صورت گرفت که ذیلاً به تفکیک سال های مقطع مزبور، جهت تکمیل

ص:۳۰۵

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۹/۴/۵۹: ص ۱۳، اطلاعیه دادستانی انقلاب اسلامی در رابطه با محاکمه محمدتقی شهرام.

تاریخچه سازمان مرور می شوند:

سال ۱۳۵۲

– تعطیل رادیو «صدای انقلابیون» به خاطر بهبود نسبی روابط بین دو دولت ایران و عراق. این رادیو با همکاری جبهه ملی بخش خاورمیانه (مارکسیست) و موافقت دولت عراق در سال ۱۳۵۱ راه اندازی شده

بود و به مدت یک ساعت، هر روز دو بار پخش می شد.(۱)

– آغاز فعالیت رادیو «میهن پرستان» و رادیو «سروش» که قبلاً لابه لای برنامه فارسی رادیو بغداد اجرا می شد، پس از گذشت چندین ماه از تعطیلی رادیو «صدای انقلابیون»؛ این دو رادیو – مشترکاً – توسط ارگان خارج از کشور سازمان و جبهه ملی دوم (بخش خاورمیانه) که عملاً نمایندگی چریک های فدایی را به عهده داشت (و بعداً خود آنها نظارت مستقیم می کردند) اداره می شد. در رادیو میهن پرستان «نیمی از برنامه اختصاص به سازمان داشت و نیم دیگر اختصاص به سازمان چریک های فدایی که جبهه ملی دوم [خاورمیانه] عملاً مجری برنامه آنها بود. مضمون برنامه «رادیو سروش» برخلاف «رادیو میهن پرستان» که جنبه تبلیغاتی سیاسی داشت، کاملاً جنبه آموزشی داشت و شامل آموزش در زمینه های سیاسی ایدئولوژیک و تهیه مواد انفجاری می گردید.»(۲)

سال ۱۳۵۳

– انتشار نشریه داخلی سازمان از اواسط تابستان؛ که انتشار آن هر دو هفته یک بار تا اوایل سال ۵۴ ادامه پیدا کرد و جمعاً ۱۳ شماره آن منتشر گردید. این نشریه «عملاً به عنوان ارگان آموزش درون تشکیلاتی درآمد... و بعدا برخی از مقالات آن به طور جداگانه در سطح جامعه منتشر گردید.»(۳)

– انتشار نشریه امنیتی داخلی با مسئولیت مجید شریف واقفی و بعداً وحید افراخته؛ این نشریه ماهانه انتشار می یافت که تا اوایل سال ۵۴ ادامه داشت و پس از یک دوره فترت در سال ۵۴، مجدداً منتشر شد و انتشارش تا سال ۵۶ ادامه یافت.

ص:۳۰۶

۱– احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۲۹ – ۱۳۰.

۲– همان: ص ۱۳۰.

۳– همان: ص ۱۱۱.

– انتشار داخلی جزوه سازماندهی و تاکتیک ها درباره مسایل امنیتی و حفاظتی و شیوه های مختلف

سازمان دهی که چند ماه بعد در خارج از کشور انتشار عمومی یافت.

– انتشار جزواتی در تحلیل موردی اقتصادی، از جمله جزوه ای درباره «کارخانه ذوب آهن اصفهان» توسط

ارگان خارج از کشور.

– اعزام علیرضا سپاسی آشتیانی به خارج از کشور در زمستان و به عهده گرفتن مسئولیت ارگان خارج از کشور سازمان از این تاریخ به بعد. از جمله دلایل این اقدام، داعیه رقابت وی با تقی شهرام بود. وی در خارج کشور به توضیح جریان تغییر ایدئولوژی سازمان پرداخت و «مطالعات مارکسیستی را در دستور کار کادرهای خارج از کشور گذاشت.»(۱)

– انتشار داخلی جزوه احتضار امپراتوری دلار نوشته تقی شهرام، و انتشار بعدی آن در خارج از کشور.

– انتشار داخلی جزوه ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی از روابط ایران و عراق نوشته تقی شهرام و انتشار بعدی آن در خارج از کشور.

– آغاز انتشار ارگان خارج از کشور سازمان زیر عنوان مجاهد. از این نشریه تا سال ۵۵ جمعاً شش شماره منتشر شد و از آن پس ارگان خارج از کشور زیر عنوان ماهنامه خارج از کشور انتشار یافت که پنج شماره از آن تا سال ۵۶ منتشر شد.

– پایان فعالیت رادیو «میهن پرستان» و رادیو «سروش» در بغداد، در پاییز ۱۳۵۳ به خاطر بهبود روابط ایران و عراق در آستانه انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر.

– آغاز فعالیت برنامه بخش فارسی رادیو «ظفار» (از عدن) به مدت ده دقیقه و سه بار در هفته که طرف خطاب آن نظامیان ایرانی شرکت کننده در جنگ ظفار بود. این برنامه توسط ارگان خارج از کشور سازمان تهیه و اجرا می شد. سازمان از طریق جنبش ظفار با دولت یمن جنوبی ارتباط برقرار کرده بود و دفتری در پایتخت این کشور داشت.(۲)

سال ۱۳۵۴

– انتشار اولین شماره ارگان کارگری سازمان تحت عنوان قیام کارگر در اواخر سال، که شامل گزارش ها و

۱– همان: ص ۱۰۱.

۲– همان: ص ۱۳۱.

اخبار سازمان از وضعیت کارگران و کارخانجات، و جمع بندی و تحلیل آنها بود. در این نشریه مقالاتی در

زمینه نظام سرمایه داری رژیم پهلوی و خط مشی مسلحانه، خطاب به کارگران درج شده بود. این نشریه پس از مارکسیست شدن سازمان «تنها ارگان سازمان نیز به شمار می رفت.»(۱)

– برقراری تماس با دولت لیبی توسط ارگان خارج از کشور سازمان، برای به راه انداختن یک موج رادیویی از طرابلس (با همکاری سازمان و چریک های فدایی)، «دولت لیبی ابتدا وعده های زیادی جهت اجرای

این برنامه سازمان و دیگر سازمان های سیاسی و مذهبی نظیر چریک ها و یا روحانیت مبارز داد، اما بعدها اجرای آن را موکول به همکاری کلیه گروه ها با یکدیگر و حتی اتحادشان با هم نمود! و عملاً به این ترتیب گرفتن رادیو از این دولت تبدیل به محال گردید.»(۲) روابط سیاسی با دولت لیبی تا سال ۵۷ ادامه داشت و «از طرف دولت لیبی نیز دفتری برای سازمان در نظر گرفته شده بود. مسئول این دفتر به عنوان نماینده سازمان با مقامات مختلف دولت لیبی در ارتباط بود. به علاوه از سوی دولت لیبی به سازمان در چند مورد کمک های مالی نیز می شد...»(۳)

سال ۱۳۵۵

– انتشار «نشریه تکنیکی» در بهار ۵۵، در سطح گروه های سیاسی درباره نحوه تهیه مواد انفجاری و گلوله سلاح. «این کتاب که حاصل تجربیات وسیع سازمان در این زمینه بود در اختیار فلسطینی ها و به خصوص سازمان الفتح نیز قرار گرفت و این سازمان متقابلاً و به عنوان قدردانی، چندین قبضه سلاح در اختیار سازمان قرار داد.»(۴)

– انتشار دومین شماره نشریه قیام کارگر در تابستان و هشت اعلامیه توضیحی کارگری به عنوان ضمیمه این نشریه، در طول سال.

– انتشار دو شماره از نشریه میان گروهی دو سازمانِ مجاهدین خلق و چریک های فدایی درباره مبارزه ایدئولوژیک و رفع موانع وحدت که دربردارنده مجموعه ای از مذاکرات و نامه های متبادله بود. شماره دوم

۱– همان: ص ۱۵۲.

۲– همان: ص ۱۳۲.

۳– همان: صص ۱۳۲ – ۱۳۳.

۴– همان: ص ۱۵۳.

این نشریه که در زمستان ۵۵ به تعداد محدودی در سطح دو گروه منتشر شد، همان کتابی است که در

سال ۵۶ تحت عنوان «مسائل حاد جنبش ما» در سطح عمومی انتشار یافت.(۱) شماره اول آن که در اوایل فروردین ۵۵ منتشر شد و حاوی دیدگاه سازمان چریک ها مبتنی بر «وحدت نیروهای مارکسیست –

لنینیست» بود، فقط در بین کادرهای دو سازمان توزیع شد(۲)قاسم عابدینی از کادرهای اصلی سازمان در آن هنگام تأکید می کند که اقدام سازمان در انتشار عمومی نشریه شماره ۲ برخلاف تعهد و توافق قبلی با چریک ها بود و می بایست فقط در درون دو سازمان انتشار می یافت. و «این کار در شرایطی صورت

می گرفت که سازمان چریک ها ضربات سختی را متحمل شده و بخش مهمی از عناصر بالا و کل مرکزیتش را از دست داده بود.»(۳)

سال ۱۳۵۶

– انتشار جزوه «سؤال و جواب» به عنوان یکی از اسناد آموزشی درون سازمان. «این جزوه مشتمل بود بر یک سلسله سؤالاتی که توسط احمد (جواد قائدی) پیرامون مسئله نفت، خط مشی و کار در درون طبقه کارگر صورت گرفته و تقی شهرام به این سؤالات پاسخ گفته است.»(۴)

– انتشار جزوه «فراخوان». «در این جزوه به طور مشخص و تشریحی، ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علیه

«جریان بورژوا لیبرالیِ انحلال طلبی» مطرح شده و... جریان فرار مصطفی [عبداللّه زاده] و محمود [= طریقت] و کاظم [= سیاه کلاه] را شبیه و در راستای حرکت بخش منشعب از چریک های فدایی خلق که آنها نیز در اواخر سال ۵۵ از چریک ها انشعاب کرده و در سال ۵۶ کاملاً جدا شده بودند، می داند، و همه را یک جا به برآمد بورژوازی لیبرال در درون جامعه ربط می دهد.»(۵) محسن طریقت منفرد و محمدقاسم

عبداللّه زاده پس از جدایی از سازمان به خارج از کشور رفتند و به زندگی عادی مشغول شدند.

– آغاز انتشار سری جدید نشریه داخلی، از مهرماه ۵۶ با مضمون محوری مبارزه ایدئولوژیک علیه

۱– همان: صص ۱۵۰ – ۱۵۱.

۲– یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۲۳.

۳– همان: ص ۱۱۹.

۴– همان: ص ۱۱۰.

۵– همان: ص ۱۰۹.

خط مشی چریکی و انحرافات ناشی از آن. (سری جدید نشریه داخلی تا اوایل سال ۵۷ ادامه یافت و جمعاً

پنج شماره از آن منتشر گردید).

– محدود شدن فعالیت برون سازمانی و متقابلاً در دستور قرار گرفتن مبارزه ایدئولوژیک علیه خط مشی

چریکی و عوارض ناشی از آن، به عنوان وظیفه محوری سازمان در این دوره. «به طوری که در زمستان

۱۳۵۶ تقریبا تمامی جمع ها و افراد سازمان، مشی چریکی را به طور کامل رد کرده و تز رکود را تزی تسلیم طلبانه و انحرافی ارزیابی نمودند.»(۱) به اعتقاد عابدینی، بخش مهمی از این شرایط «به رفتن تقی شهرام [به خارج] و آمدن علیرضا سپاسی از خارج به داخل ارتباط می یابد... سپاسی حدود مهرماه [۵۶] وارد ایران می شود و پس از ورود وی... نقش مؤثری در چرخش سمت و جهت مبارزه ایدئولوژیک ایفا می کند.»(۲)

سال ۱۳۵۷

– تدوین جزوه قطوری زیر عنوان گزارش به خلق توسط تقی شهرام در خارج از کشور، و تصمیم وی به انتشار خارجی آن؛ و عدم انتشار آن به دلیل مخالفت سایر مسئولان و کادرهای سازمان. به نوشته حسین روحانی، اساس نظریات مطروحه در این کتاب «ردّ مشی چریکی به صورت بینابینی و تأیید اساس سیاست های گذشته سازمان در عرصه های مختلف سیاسی و تشکیلاتی» بود.(۳)

– انتشار یکی دو اعلامیه و تراکت درباره فضای انقلابی و ضدسلطنتی فراگیر در جامعه، با نگرش

مارکسیستی، و چاپ کتابچه «درباره اعتصابات» نوشته لنین.

– انتشار عمومی نشریه «اخبار انقلاب» در چهار شماره و تیراژ محدود با قطع کوچک که با یک دستگاه افست نیم ورقی چاپ می شد بعد از تشکیل «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» که در بخش

منشعب سازمان مجاهدین، اکثریت اعضا و کادرها را شامل می گردید. به نوشته عابدینی: «اخبار انقلاب همان طور که از نامش پیداست یک نشریه خبری بود و اجازه موضع گیری سیاسی و... نداشت و تنها به

۱– احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۶۸.

۲– یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۱۱۷.

۳– احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۷۱.

صورت خیلی محدودی گهگاه در سرمقاله اش مسائلی مطرح می شد.»(۱) مسئولیت جمع تهیه کننده نشریه فوق بر عهده قاسم عابدینی بود.

– طرح «مبارزه مسلحانه توده ای» با انتشار اعلامیه «پیش به سوی هسته های مسلح خلق» در ۱۶ آذرماه ۵۷ توسط سازمان پیکار، که به این وسیله موجودیت و هویت جدید آن در سطح عمومی اعلام گردید و به نوشته حسین روحانی:

این اعلامیه درست در همان روز تاسوعا [= ۱۹ آذر ۵۷] و در جریان راهپیمایی مردم، میان آنها توزیع گردید... سازمان علی رغم طرح مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت به کارگیری سلاح در مقابله با رژیم شاه... [تا پیروزی انقلاب] عملاً کوچک ترین اقدامی در زمینه سازماندهی کار نظامی نکرد.(۲)

– تشکیل «کنفرانس وحدت» با شرکت ۱۳ گروه و محفل کوچک کمونیستی، با محوریت سازمان پیکار. کنفرانس مزبور، پس از چند ماه، به دلیل اختلاف درباره مسائل مختلف سیاسی و تشکیلاتی تعطیل

گردید. نام کامل این کنفرانس، «کنفرانس وحدت در راه آزادی طبقه کارگر» اعلام شد.

– تشکیل اولین کنگره سازمانی پیکار، با شرکت ۱۴ نفر، در اسفند ماه ۵۷ و اتخاذ تصمیم درباره موضعگیری نسبت به قدرت سیاسی، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، لیبرال ها، خرده بورژوازی سنتی،

و انتخاب مرکزیت سازمان.

مرکزیت منتخب کنگره، شامل ۵ عضو اصلی:

۱– علیرضا سپاسی ۲– حسین روحانی ۳– قاسم عابدینی ۴– علیرضا رحمانی ۵ – شهرام محمدیان و دو عضو علی البدل: ۱– مسعود پورکریم ۲– محمد نمازی که پس از مدتی اعضای علی البدل نیز به عنوان عضو اصلی وارد مرکزیت شدند.

۱– یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۱۵۸.

۲– احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۸۶ – ۱۸۷.

فصل سوم: نقد و تحلیل مشی مسلحانه

اشاره

از آنجا که دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق در اقتباس مبانی نظری اتخاذ خط مشی مسلحانه، منابع و آبشخور واحد و مشترکی مانند: منابع تئوریک مارکسیستی و تجربه مبارزاتی مارکسیست ها، داشتند، و سرنوشت و سرانجام مشابهی نیز تا سال ۵۷ یافتند، در این فصل برای نقد و تحلیل مشی مسلحانه، به نمونه ها و مصادیق نظری و عملی هر دو سازمان استناد شده است. به بیان دیگر، بسیاری از موارد مطرح شده درباره ساختار سازمانی و جهت گیری عملی هر کدام از آن دو سازمان، درباره دیگری نیز صدق می کند.

جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه

حرکت مسلحانه ای که در ایرانِ پس از سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، بازتابی بود از عملکرد رژیم شاه. گروهی از روشنفکران ایرانی در سال های آخر دهه ۴۰ و اول دهه ۵۰، متأثر از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، برای اولین بار به تجزیه و تحلیل هایی مربوط به جنگ چریکی دست زدند.

نظریه جنگ چریکی مؤیّد این نکته بود که گروه کوچکی از افراد می توانند، از طریق جنگ های پارتیزانی، تشکیل دهنده اساس یک انقلاب باشند. این تئوری، از جهت نظری، - به تقریب - در هر محلی قابلیت اعمال داشته است و اجرای آن در محل های فقیرنشین و حتی دانشگاه های کشورهای

پیشرفته امکان پذیر می نمود. از نظر روانی نیز این دکترین ارضاکننده بود، زیرا بر این عقیده مبتنی بود که نیروهای کوچک با کوشش های خود خواهند توانست با قدرت های بزرگ مبارزه کنند و آنها را شکست

دهند. در همان زمان که مائوئیسم بر ضرورتِ داشتنِ حمایت مردمی اصرار می کرد، تئوری جنگ

چریکی، بر اهمیت عوامل ذهنی اراده و فداکاری و نقش فردی چریک، در برابر شرایط عینی جامعه،

تأکید داشت. نظریه مزبور، عوامل نظامی (نیروهای چریکی) را نسبت به عوامل سیاسی (تشکیلات حزبی) اولویت می داد و بر «چهره قاره ای» مبارزه نیز تأکید می ورزید؛ در حالی که پیشتر تأکید بر وجه ناسیونالیستی مبارزه در هر کشور بود.

در روند مطالعه سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق، که هر دو بر نظریه جنگ چریکی تأکید داشتند، نقاط اشتراک عمده ای به چشم می خورند:

الف) هر دو سازمان در سال های ۴۴ – ۴۵ شروع به فعالیت کردند و دوره اول فعالیت خود تا سال ۵۰ را به آموزش و تهیه مقدمات جنگ چریکی اختصاص دادند.

ب) هر دو سازمان مجموعه عملیات خود را در دوره دوم، یعنی سال های ۵۰ –۵۵، انجام دادند.

ج) هر دو سازمان، در سال های پایانی رژیم شاه، تحت تأثیر عوامل مختلف، با فروپاشی و انشعاب روبه رو

شدند.

د) بیش از ۹۰ درصد نیروهای هر دو سازمان، از فعّالان دانشگاهی تشکیل شده بود و به یک نسبت گرفتار عمل زدگی، ذهنیت گرایی و مبالغه در توانایی خود بودند.

ه) انجام عملیات توسط این دو سازمان، در واقع، مبتنی بر خط مشی اصولی موجّه و مستدلی نبود و

بیشتر واکنشی، نمایشی و برهه ای بود.

و) هر دو سازمان، به یک نسبت، گرفتار توهّم «پیشتازی و به دوش کشیدن پرچم مبارزه» بودند که این خود عامل عمده ای در تحقق نیافتن «جبهه واحد» بود.

ز) هر دو سازمان، پیش از آنکه به طور واقع بینانه ای به بررسی اوضاع سیاسی – اجتماعی ایران بپردازند و خط مشی مناسبی را اتخاذ کنند، از روی جنگ های چریکی دیگر سرزمین ها نسخه برداری کردند، اما

تئوری های جنگ چریکی زمانی در دستور کار آنها قرار گرفت که در دیگر نقاط جهان از موضوعیت افتاده بود.

ح) هر دو گروه و سازمان، در حالی که بدون حمایت و پشتوانه مردمی در گرداب سردرگمی ها و

بلاتکلیفی های نظری و عملی دست و پا می زدند، به یک نسبت، گرفتار خشم ساواک شاه شدند.

غالبِ کارنامه سازمان های چریکی در جهان - که از دهه ۶۰ میلادی به بعد در صدد بوده اند تا از طریق مبارزه مسلّحانه قدرت سیاسی را کسب کنند - نشانگر ناموفق بودن آنهاست. ناتوانی در ایجاد ارتباط با توده های کارگر و دهقان که مورد تأکید و تکیه این گروه ها بود، سبب شد سازمان های چریکی

ترکیب و استخوان بندی ناهماهنگی داشته باشند. شکل تشکیلاتی این گروه ها، در مقام مقایسه، به

اسکلتی مانده بود که جمجمه آن نسبت به سایر اعضاء، رشد بسیاری کرده است. این جریان ها حالت

هرم های وارونه ای را داشتند که - به قول «رژی دبره(۱)» - به رأس خود متکی بودند(۲) و نیروی سرکوبگر به راحتی توانست این رأس را مورد حمله قرار دهد. وضعیتی که برای رهبران چریک ها در بولیوی،

برزیل، کلمبیا، گواتمالا و چند کشور دیگر پیش آمد، شاهدی بر این مدعاست.

در ایران نیز، در ضربه های اواخر سال ۱۳۴۹ و نیمه اول ۱۳۵۰، تنها تعداد انگشت شماری از

چریک های فدایی (گروه جنگل و گروه احمدزاده) زنده ماندند؛ و از مجاهدین خلق نیز - تقریباً - تمامی اعضای کادر مرکزی دستگیر و اعدام و ده ها کادر دیگر نیز به حبس های طولانی محکوم شدند.

مجاهدین خلق در سال ۵۴ نوشتند:

مخالفت ها، ناباوری ها و بی تفاوتی های موجود در میان کارگران، نسبت به جنبش مسلحانه، دارای ریشه های مشخص عینی و ذهنی در میان این طبقه است. هنوز اکثریت کارگران، جنبش مسلحانه را نمی شناسند؛ از هدف های آن و رابطه ای که این جنبش با منافع اساسی آنان دارد به کلی بی خبرند. در حقیقت جنبش مسلحانه نتوانسته است رابطه و تماسی فعال با آنان برقرار کند.(۳)

و تئوریسین چریک های فدایی نوشته بود:

ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده، در محاصره تمساح و مرغان ماهیخوار به سر می بریم و تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است.(۴)

۱- پس از تجدید نظر در اندیشه های گذشته اش.

۲- دبره، نقد سلاح: ص ۱۰۸.

۳- نشریه قیام کارگر: صص ۷۰ – ۷۳.

۴- پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...: ص ۵۹.

به رغم نوشته های تئوریسین های داخلی جنگ چریک شهری (و غیر شهری)، آنچه در عمل پیش

آمد، دوری هرچه بیشتر کارگران و کشاورزان از مبارزان مسلح بود که طبقه اخیر نیز در فرایند شهرنشینی و توسعه، روز به روز تحلیل می رفت و «موضوعیت» خود را از دست می داد. احمدزاده نوشته بود:

ما با پوست و گوشت خود، نیاز به حمایت خلق را احساس می کنیم و می دانیم [که] بدون چنین حمایتی نابودی راه حتمی است.(۱)

و پویان تأکید داشت:

برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید با توده

خویش رابطه مستقیم و استوار به وجود آوریم.(۲)

با این همه، هیچ یک از این تئوریسین ها مکانیسم اجرایی ارتباط گیری سازمان جنگ چریکی با توده های کارگر و کشاورز را ترسیم نمی کنند. به نظر برخی از نقّادان چپ مشی مسلحانه چریکی، این شیوه «شکلی از مبارزه برای سازمان دادن مردم نیست بلکه فریادی است در تاریکی، برای بیدار کردن مردم؛ البته از پشت دیواری که انقلابیون را کاملاً از توده ها جدا می کند.»(۳)

توده های روستایی و شهری، در هیچ مرحله ای، از سازمان ها و هسته های چریکی حمایت نکردند و در موارد بسیار، نه تنها حمایت نکردند که حتی در دستگیری و تحویل چریک ها به نیروهای رژیم نیز شرکت نمودند. چنانکه در جلد نخست آمد، اکثر افرادی که در جریان سیاهکل شرکت داشتند، پس از پراکنده شدن در روستاها، توسط روستاییان دستگیر و تحویل داده شدند. و گاه، در درگیری های شهری یا عملیات در شهر، مداخله مردم موجب ناکامی می شد؛ از جمله در جریان ربودن «شهرام» (فرزند اشرف

پهلوی) دخالت مردم، این حرکت را ناموفق گذاشت.

جنگ چریکی در ایران، نتوانست با هنجارهای مأنوس فرهنگی و مذهبی مردم، که رفتارهای اجتماعی آنها را شکل می داد، رابطه ای برقرار نماید. در ایران، بین خواست ها و آمال روشنفکرانه و ابزار امکان تحقق آن در جامعه، تضادی آشکار وجود داشت. معتقدان جنگ چریکی، خواست های ذهنی و

«اتوپیا»یی خود را جانشین درک واقعیات ملموس جامعه ایران کردند و در نتیجه پس از شش سال

۱- احمدزاده، مبارزه مسلحانه...: ص ۱۳.

۲- پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...:: ص ۹.

۳- در پیرامون تئوری انقلاب....: ص ۱۰۶.

اقدامات چریکی پرسروصدا نتوانستند - حتی - گامی در جهت نزدیکی به توده ها بردارند، آگاهی سیاسی -

به زعم خود - به میان آنها برند، و یک تشکّل توده ای ایجاد کنند تا بتواند در بطن جامعه تأثیری مطلوب و تعیین کننده برجای گذارد.(۱)

نقد کلی عملکرد و مشی چریکی

نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی

بسیاری از رهبران و فعالان هر دو سازمان - «چریک های فدایی» و «مجاهدین خلق» - در ماه های اولیه - کمی پس از اجرای اولین مرحله عملیات - شناسایی و دستگیر شدند و آنهایی که جان سالم به در برده بودند، به سلّول های سه چهار نفره پناه بردند. با این وجود، در شرایط بسیار نامساعدی تشکیلات

خود را نوسازی کردند، ضربه زدند و ضربه های سهمگین نیز خوردند.

همه گروه های چریکی، در کتب و نوشته های خود، تأیید کرده اند که پیش از انتخاب راه اقدام

مسلحانه، مطالعات بسیاری در خصوص شیوه عملیات نظامی - سیاسیِ چریکی در کشورهای کوبا، ویتنام، الجزایر و آمریکای لاتین، به عمل آورده اند. تجارب «کارلوس ماریگلاّ» در برزیل، «چه گوارا» در کوبا و آمریکای لاتین و «ژنرال جیاپ» در ویتنام را، در زمینه نبردهای چریکی و مسائل منطقه ای،

مطالعه و بررسی کرده اند. برخی از رهبران چریک ها (فداییان و مجاهدین) نیز کتب و رساله هایی درباره

شیوه مبارزه مسلّحانه در ایران نوشته اند. با این حال، از تجارب سیاسی و نظامی سایرین به درستی پیروی نکرده اند. این گروه ها می خواستند آنچه را که سال ها در آرزوی به دست آوردن آن بودند، طی چند هفته یا چند ماه به دست آورند. بیژن جزنی، با بررسی شکست «سیاهکل» موفقیت در اجرای عملیات مسلحانه را مستلزم آمادگی و حمایت مردم می دانست:

...اِعمال قهر انقلابی، از یک سو، نیازمند رشد پیشاهنگ (گروه چریکی) و نیرومند شدن اوست؛ از سوی دیگر، مستلزم آمادگی توده ها در پذیرفتن این حمایت است.

... چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان را با هدف ها و شیوه های خود آشنا سازد.(۲)

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: صص ۲۲۸ - ۲۲۹؛ با تلخیص و تصرف.

۲- جزنی، نبرد دیکتاتوری...: ص ۵۰.

حمید اشرف، در زمینه نقایص، کمبودها و اشتباهات سازمان چریک های فدایی خلق، گفته است:

... مهمترین ضعف ما بی تجربگی بود؛ بقیه ضعف ها از این [بی تجربگی]ناشی می شد. ما می خواستیم زود به نتیجه برسیم. سازمان کافی برای تحقّق بخشیدن به طرح ها و آرزوهای سیاسی خود در نظر نمی گرفتیم... ما به بی تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان، بیش از حد، بها می دادیم...(۱)

محورهای نظریه رهبران و بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیز، در زمینه ایدئولوژی و هدف های استراتژیک سازمان، با یکدیگر همسویی نداشتند.

... مسئله عضوگیری، یکی از مهمترین و پیچیده ترین مسائلی بود که سازمان با آن درگیر بود، زیرا از طرفی به علت ویژگی و پیچیدگی ایدئولوژی سازمان، طبعاً می بایست عناصری عضوگیری می شدند که توانایی انحلال [= حل شدن] از هر نظر در سازمان را داشته باشند.(۲)

رهبران سازمان، پس از ماه ها تلاش در تدوین استراتژی، اعتراف می کنند که تنها با پذیرش ایدئولوژی «مرگ» و بدون تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه، نمی توان به پیروزی دست یافت:

... درست است که بدون دست زدن به یک مبارزه مسلحانه، امکان پیروزی بر دشمن غدّاری همچون امپریالیسم جهانخوار (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) نیست ولی نکته مهمتر این است

که این مبارزه در صورتی می تواند پیروز باشد که مبتنی بر یک تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه ای باشد که مبارزه در آن صورت می گیرد.(۳)

اختلاف نظر در تدوین ایدئولوژی، سازمان مجاهدین خلق و نیز چریک های فدایی را دچار انشعاب، پراکندگی و نفاق ساخت. در نتیجه، در تعیین استراتژی دچار سردرگمی شدند و نتوانستند برنامه ریزی کنند و همچنین آمادگی های آموزشی، نظامی و تاکتیکی لازم را فراهم سازند.

باتوجه به اهمیت پایگاه مردمی در عملیات چریکی و بررسی عملیات سازمان های چریک های فدایی و مجاهدین خلق، ملاحظه می شود که آنان، پیش از شروع نبرد مسلحانه در جنگل های گیلان یا در مناطق شهری به دلیل نداشتن ارتباط و تماس با مردم، نتوانستند اهداف و انگیزه خود را در مبارزه علیه رژیم و مقابله با تبلیغات دولت، به اقشار مختلف مردم تفهیم و پشتیبانی آنها را جلب نمایند. امّا در

۱- اشرف، جمع بندی سه ساله: صص ۳۲ - ۳۶.

۲- شرح تأسیس...: صص ۲۶ - ۲۷.

۳- همان: ص ۴۲.

مقاطعی که سازمان مجاهـدین به دلیل اعتبار در بین نیروهای مذهبی، توسط روحانیون و شخصـیت های اجتماعی متنفذ متدین حمایت تبلیغی و معنوی می شد، در دل توده های مردم جای داشتند و از

کمک های گسترده مردم، چه در مرحله پشتیبانی و چه به هنگام انجام عملیات، برخوردار بودند. به میزان آشـکار شدن فاصله سازمـان بـا فرهنـگ و معتقـدات دینی مردم، سـیر نزولی جایگـاه مجاهـدین خلق در بین اکـثریت مردم پیش از انقلاب، آغـاز گردید.

در شـهرها، امّا عملیات چریک ها از ابتـدا به همین روال بود و به دلیل فقدان پایگاه عمیق مردمی یک سازمان مارکسـیست در بین مردم مسلمان، پس از هر مرحله از عملیات، رژیم با امکانات تبلیغاتی وسیع

خود آنها را به عنوان خرابکار، ملحد، و تروریست می کوبید و افکار عمومی مردم را علیه آنها

برمی انگیخت.

نقد درونی: منظر استراتژی

گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی، در آبان ۵۶، اینگونه به نقد استراتژی دوستان و همفکران سابق خود پرداخت:

«جریان مسـلحانه در زمانی به شیوه خودبه خودی، جوّ جامعه ما را تسخیر کرده و یک شیوه عبث و زیانبار مبارزه را به مبارزان صـادق، پرشور، جوان و ناآگـاه تحمیـل نمود. ایـدئولوژی جریـانی که مـا در بطن آن قرار داشتیم و خود جزء مهمی از جریان مسـلحانه به شـمار می رفت (چریک های فـدایی خلق) معجونی از تناقضات و آش درهم جوشـی از تکه پاره های تئوری های گوناگونی بود که به هیچ وجه تشابهی با

مارکسیسم نداشتند. این تناقضات، که در ابتدا ناچیز می نمودند و هیجانات اولیه بر آنها سرپوش

می گذاردند، در برخورد با واقعیات جامعه، اندک اندک رشد می کردند.

جریان مسـلحانه، که از هیجانات روشنفکرانه تغذیه می کرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب می دید، نمی توانست رنگ نبازد. جریان مسلحانه، که ابتدا مدّعی بود مبارزه ایدئولوژیک

(یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه ایدئولوژیک، سیاسـی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما به «پراتیسـین» بیشتر نیاز دارد تا «تئوریسـین» درگیر تضادهای ایدئولوژیک دهشتناکی گردید. حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتـدایی نیز، در این جریـان، اتفـاق نظر به چشم نمی خورد. جریـان مسـلحانه بیشـتر، از شـعار رویزیونیستیِ «جنبشْ همه چیز، هدف نهایی هیچ» پیروی

می کرد تا از آن تئوری ای که بتوان آن را تئوری پیشرو نامید.

... جریان مسلحانه در طول قریب هفت سال مبارزه طولانی اش برای خلق، جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پرشورترین سازماندهان، مبلغان و مروّجان بالقوه اش کاری صورت نداده است.

بیش از شش سال پیش مبارزه ای به جنبش انقلابی تحمیل گردید که بی ثمری و زیانباری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی به ثبوت رسیده است.

... مبارزه ای که قریب هفت سال پیش آغاز گردید و تحت قالب های متفاوت مذهب و مارکسیسم –

منتها در شکل و محتوایی یکسان – عرضه شد، بر شور و هیجان استوار بود. جدایی این مبارزان از

توده ها، از همان ابتدا، با این حقیقت همراه بود که آنان واقعیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مفاهیم انقلاب و انقلابی، معنایی ذهنی و ناصحیح قایل بودند. آنها عقاید و نظریات خود را از تصورّات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش نتیجه می گرفتند. آنها قادر نبودند به اصل «اتّکا به توده ها» باورمند باشند بلکه به اصل «اتّکا به اسلحه» معتقد بودند. آنان اراده خود را مستقل از واقعیت خارج به شمار آوردند؛ ذهنیات خود را مطلق کرده پیوند و رابطه متقابل علّت و معلول را طرد کردند...

احمدزاده همچنین معتقد بود که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است. ولی اگر به سرتاسر کتاب وی بنگریم، هیچ گونه دلیل علمی برای اثبات این مدّعا نخواهیم یافت. ظاهراً وی برچسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است:

... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب، مبیّن اپورتونیسم، سازشکاری و رفرمیسم، نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی عملی است.(۱)

نسل جنبش چریکی شهری، بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند، به نبرد مرگ و زندگی دست زد. ناشکیبایی وی به او اجازه نداد تا از وسوسه یک ماجراجویی بی موقع و زیانبار احتراز کند. این روشنفکران، با تأثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزی های پی درپی انقلاب ها

کسب می کردند، تحت تأثیر تئوری های معیوب، به مبارزه پرداختند.

تئوری «ترور فردی» با شکل کمی تازه و پرطمطراق «تبلیغ مسلحانه» یا «مبارزه مسلحانه»، در

محیط بکر این روشنفکران ناآگاه بروز کرد...

یک گروه کوچک روشنفکر و علاقه مند به انقلاب و توده ها، آن هنگام که می خواهد از دایره

۱- احمدزاده، مبارزه مسلحانه...: ص ۴۳.

محدودی که در آن قرار دارد بیرون آمده به خارج از خود نظر کند، با سرکوب پلیس روبه رو می شود و به این نتیجه می رسد که حتی آن قدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند. و آن وقت این تز شگفت آور را به میان می آورد که قیام کار توده ها نیست و خود ما چند نفر، که آن قدر نیرو نداشته ایم که با مردم تماس بگیریم، قیام را آغاز می کنیم.

برای این مبارزان، ایده های آنارشیستی کشش بیشتری دارد. اینان، که قبلاً معتقد بودند دیکتاتوری

سدّ راه مبارزه توده ها قرار دارد، بدین نتیجه می رسند که «نه! تنها تشدید درّندگی این دیکتاتوری، مبارزه توده ها را جاری خواهد کرد». مبارزه اینان درست در مقابل نیاز حیاتی توده ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ فرد عادی هم خطور نمی کند که فاشیسم بهتر از دموکراسی است.

... تجربه جنبش مسلحانه در کشور ما به خوبی نشان داده است که این شیوه مبارزه، انقلابیون را به مبارزه ای جدا از توده ها منحصر می سازد و انرژی انقلابی بسیاری را به هرز می دهد.

انقلابیون ما از سه انقلاب ویتنام، چین و کوبا تنها شکل ظاهری، آن هم مسخ شده، ناقص و

مغشوش را می دیدند و آن را دلیلی برای صحّت مبارزه خود ارائه می دادند...

شیوه مبارزه تروریستی در ایران دهه پنجاه، هیچ گونه وجه اشتراکی با مبارزه مسلحانه در کوبا و ویتنام ندارد. در آنجا مبارزه مسلحانه شیوه ای از مبارزه سیاسی است که در مرحله معیّنی از گسترش جنبش انقلابی می تواند به شیوه عمده و تعیین کننده بدل گردد...

قریب هفت سال تجربه نشان داد که مسلّح کردن غیرضروری سازمان مخفی نه تنها به جدایی از

توده ها می انجامد بلکه همچنین نمی تواند در حفظ این سازمان ها و برکنار نگاه داشتن آنها از چنگال پلیس سیاسی موفق باشد. شکل مبارزه با محتوای آن رابطه ناگسستنی دارد؛ شکل متمرکز و نظامی

سازماندهی، علاوه بر آنکه در تمام طول این مدت هیچ گونه امکان ادامه کاری را برای اینان میسّر

نساخت بلکه به سرعت به تلاشی آن توسط پلیس کمک رساند.»(۱)

روشنفکران و جنگ چریکی

دسته ای از صاحب نظران علوم اجتماعی به نقش روشنفکران، در هر جامعه ای، به مثابه مکانیسم

۱- اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی خلق، آبان ۱۳۵۶: صص ۱ - ۲۵.

توجیه قدرت تکیه می کنند. چکیده این رویکرد جامعه شناسانه این است: هرگاه وفاداری روشنفکران به

سیستم اجتماعی منتفی گردد یا اعتماد آنها مورد دستبرد قرار گیرد، ایدئولوژی جدیدی توسط آنها مطرح می شود؛ و ضمن آن، مشروعیت نظام موجود مورد تردید قرار می گیرد.

به نظر برخی نظریه پردازان غربی، بر مبنای تحلیل طبقاتی، واقعیت های تاریخی در دوران معاصر،

مؤید این امر است که انقلابیون برخاسته از بورژوازی، در تمامی مسائل مهم، راه حل های افراطی و سازش ناپذیر و رادیکال را ترجیح می دهند. از این روست که معروفترین نمایندگان گرایش خشونت گرا، در میان بورژواها و در نتیجه باسوادها هستند.(۱)

برای بررسی و تعیین قشربندی اجتماعی اعضای سازمان های چریکی در ایران، بررسی پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها می تواند مفید باشد.

آمارها و نمونه های نسبتا درست نشان می دهند که حدود ۸۵ درصد از مجموع اعضای سازمان های چریکی در ایران - که دارای وضعیت تحصیلی مشخص و ثبت شده اند - دانشجو یا فارغ التحصیل دانشگاه

بودند. با این همه سازمان های مزبور، در جذب دانشگاهیان، ناموفق بودند، چرا که - به رغم نبود آمار دقیق - از مجموعه نیروهای جذب شده تا سال ۱۳۵۱، کمتر از پنج دهم (۵/۰) درصد مجموعه دانشجویان کشور در این سازمان ها متمرکز بوده اند.

اگر با اغماض و تسامح، تعداد دانشجویان وابسته به دو سازمان را، که تا آخر سال ۵۰ توانسته بودند از چنگ ساواک بگریزند و یا شناسایی نشوند، با تعداد دستگیرشدگان برابر فرض کنیم، مجموع دانشجویان

جذب شده حدود ۲۵۰ نفر می شود که در برابر رقم ۷۷۴۸۲ نفر حجم کل تعداد دانشجویان سراسر کشور

در سال تحصیلی ۴۹ - ۵۰، نسبتی برابر ۳۲/۰ درصد را به دست می دهد.(۲)

حال که آمار دقیقی در دست نیست، جهت برآورد تعداد اعضای سازمان های دوگانه چریکی در ایران، می توانیم بر اساس مجموعه اطلاعات به دست آمده چنین محاسبه کنیم:

در ضربه زمستان سال ۱۳۴۹ و اوایل ۱۳۵۰ به «گروه جنگل» تنها ۵ نفر از اعضا دستگیر نشدند و در ضربه بزرگ شهریور و پاییز ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین خلق، بیش از ۹۰ درصد کادر و اعضا بازداشت

شدند و تنها تعداد کمی، در خارج و داخل کشور، فراری شدند. با برآورد مجموع اسامی افراد (برآیند منابع

۱- میخلز، جامعه شناسی احزاب: ص ۱۸۶.

۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۸۷؛ با اندکی تصرف.

مختلف)، تعداد کل افراد شناسایی و دستگیر شده بدین قرار است:

۱) چریک های فدایی

الف - «گروه جنگل» (۴۹ تا ۵۰): ۴۰ نفر؛

ب - «گروه احمدزاده» (۴۹ تا ۵۰): ۵۵ نفر؛

۲) مجاهدین خلق (۴۹ تا ۵۰): ۹۰ نفر؛

و در مجموع ۱۸۵ نفر؛ که تا اواخر سال ۵۰ دستگیر یا کشته شدند. در برآوردی مسامحه آمیز، می توان

مفروض گرفت که همین تعداد نیرو در این سازمان ها فعّال بوده اند که دستگیر نشدند.

نسبت زنان جذب شده به مراتب کمتر از مردان بود. تعداد زنانی که در سال های ۵۰ - ۵۱ توسط

ساواک دستگیر شدند، هفت نفر بود که بر اساس فرض قبلی مبتنی بر همین تعداد فراری، مجموعاً ۱۴

نفر خواهد بود که رقمی کمتر از هفت صدم (۰۷/۰) درصد کل دانشجویان دختر را تشکیل می دهد. البته

در سال های بعد، درصد زنان عضو زیادتر شد؛ چرا که سازمان های مزبور، برای جلوگیری از ضربات

ساواک، از زنان بیشتری جهت پوشش امنیتی خانه های تیمی و ارتباطات بهره می بردند.(۱)

با توجه به مشخص بودن میزان تحصیلات افراد وابسته به سازمان های چریکی، می توان پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها را تعیین کرد. مطالعاتی که در زمینه منشأ اجتماعی دانشجویان ایرانی در آن زمان، صورت گرفت، نشانگر این امر است که بیشتر دانشجویان به طبقات متوسط سنّتی جدید (خرده بورژوازی شهری) تعلق داشته اند؛ در حالی که - به تقریب - یک پنجم به خانواده های طبقه مسلّط و حاکم، و فقط یک دهم به خانواده های دهقانان و کارگران نسبتاً مرفّه متعلق بودند.(۲)

نکته دیگری که در خصوص قشربندی اجتماعی اعضای گروه های چریکی اهمیت دارد، میزان سنّ آنهاست. متوسط سن افرادی که در این گروه ها حضور داشته، در درگیری ها و ضربات کشته و یا دستگیر شده اند، ۲۰ تا ۲۵ سال بوده است. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در میان رهبران رده اول دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق حتی یک فرد ۴۰ ساله وجود نداشت. در حالی که اغلب آنها

حدود ۱۰ سال از عمر ۳۰ - ۳۵ ساله خود را یا در زندان ها گذرانده، و یا در حال جنگ و گریز با پلیس

۱- همان.

۲- ادیبی، طبقه متوسط جدید...: ص ۶۳.

سیاسی و در خانه های تیمی بودند.(۱)

از جمله دلایلی که می توان برای حضور «جوان ترها» در این گونه تشکیلات برشمرد (و شاید مهم ترین دلایل) اینهاست:

۱- ارزیابی متن زندگی و حواشی آن بر مبنای احساسات، سمپاتیک برخورد کردن با واقعیات و در

نتیجه، در تقابل عقل و منطق و عاطفه، میزان را به نفع عاطفه سنگین کردن؛

۲- ماجراجویی (آوانتوریسم) به عنوان منبعی جهت کسب نیرو و توانایی در مقابله با مخاطرات و

حوادث؛

۳- نبود احساس مسئولیت و وابستگی خانوادگی، به دلیل نداشتن همسر و فرزند. در سال های ۵۰ - ۵۱ تعداد افرادی که در این گروه ها دارای همسر و فرزند بودند، اندک است.(۲)

از سوی دیگر، چون مبارزات چریکی در ایران، به ویژه با ایدئولوژی متضاد با ایدئولوژی و باورهای فراگیر جامعه، فاقد پایگاه و پشتوانه اجتماعی بوده و «سکتاریسم» ویژگی اصلی آن به شمار می رفت،

اساساً این نوع سازمان ها امکان نیافتند که به صورت جنبشی فراگیر و توده ای درآیند و در بنیادهای اجتماعی، بخصوص ساختار قدرت، دگرگونی ایجاد کنند.

سازمان های چریکی ایران نیز، همچون دیگر کشورهای جهان سوم، تنها در جذب بخش ضعیفی - از جهت کمّی و کیفی - از اقشار اجتماعی تحصیلکرده شهری موفق بوده اند و هیچ گاه نتوانسته اند به

لایه هایی دیگر نفوذ کنند. شاید بتوان گفت که سیاسی شدن افراد، به میزان بیشتری در بین افراد نسبتاً مرفه جامعه به چشم می خورد تا طبقات محروم. مجاهدین خلق و چریک های فدایی، هردو، متشکل از

جوانان تحصیلکرده بودند و در طول فعالیتشان نتوانستند یک «دهقان» را با خود همراه سازند.(۳) همچنین، به رغم تبلیغات فراوان آنها در دفاع از طبقه کارگر (پرولتاریا)، نتوانستند حتی از خانواده های کارگران عضوگیری کنند و تنها چند کارگر در میان خود داشتند که آنها نیز «به عنوان کارگر» در این جریان وارد نشده بودند بلکه رگه های روشنفکری و ذهنیات مبارزاتی ایشان، نقش انگیزشی داشته است. در

بررسی «آبراهامیان»، فداییان خلق در جذب کارگران موفق تر می نمایند:

۱- راه کارگر، ش ۹۱ - بهمن ۱۳۷۰: ص ۸.

۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: صص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ با اندکی تصرف.

۳- هالیدی، دیکتاتوری و توسعه...: ص ۲۵۳؛ با تصرف و تلخیص.

در آمار کشته شدگان مجاهدین تنها نام ۲ کارگر دیده می شود؛ ولی در بین کشته شدگان سازمان فدایی ۱۲ کارگر وجود دارد.(۱)

عامل ذهنی گرایی در گروه های مسلح

سازمان ها و گروه های سیاسی ایران شناخت کافی از بسیاری ابعاد وضعیت کشور در رژیم شاه نداشتند و همین امر سبب شد تا درکی غیر واقع بینانه و ذهنی از شرایط سیاسی - اجتماعی ایران داشته باشند. مسیری که آنان طی می کردند، هیچ گونه مشابهتی با شرایط انقلابی مطرح شده توسط «لنین» و یا دیگران نداشت. علت این بود که روشنفکران سیاسی، تحت تأثیر ناشکیبایی و یا تحریک عوامل حکومت،

در درجه بلوغ یک موقعیت انقلابی اغراق می کردند. اغلب سازمان ها و گروه ها شرایط انقلابی را به صورت تئوریک و ذهنی ترسیم می کردند اما در عمل با چیز دیگری مواجه می شدند. تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی ایران آن روز، نه با دیدگاه کلاسیک مارکسیستی قابل توضیح است و نه با شرایط انقلابی مطرح شده توسط نظریه پردازان جدیدتر.

از جمله علل مهم ذهنی گرایی چنین سازمان هایی درباره شرایط انقلابی، تأثیرپذیری و تقلید غیرواقع بینانه آنها از برداشت تئوریسین های مارکسیسم از وضعیت انقلابی است. عمده ترین ویژگیِ

تحلیل و تفسیر این سازمان ها و گروه ها، پیروی از «مکتب رونویسی» از نوشته های دیگران بود.

چریک های فدایی در سال ۵۳ نوشتند:

ما تجربه حزب کمونیست چین را آموخته ایم و باز هم می آموزیم... ما بر مبنای تجربیات خلق های پیشرو و از جمله چین، واقعیات مبارزات سیاسی ایران را در سال های اخیر مطالعه و

جمع بندی می کنیم. بسیاری از مشخصات انقلاب ما و بسیاری از مشخصات انقلاب چین، به انقلاب اکتبر شباهت دارد. در انقلاب ما جنگ توده ای طولانی وجود خواهد داشت؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما با رهبری حزب کمونیسم به ثمر خواهد رسید؛ در چین نیز چنین

بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده ای ما در مناطق روستایی خواهد بود؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما فقط با اتحاد کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر[ی] و با رهبری طبقه کارگر عملی است؛ در چین نیز چنین بوده است.(۲)

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۶۰۷.

۲- نبرد خلق، شماره دوم، فروردین ۵۳: ص ۴۲ - ۴۳.

بسیاری از تحلیل گران تاریخ سیاسی نیم قرن اخیر ایران، معتقدند که روشنفکران ایرانی عموماً، همانند روشنفکران دیگر کشورهای جهان سوّم، از یک «مکتب رونویسی» و «کپی برداری» پیروی می کردند؛ در نتیجه در تحلیل هایشان از وضعیت جامعه ایران، حتی نیم نگاهی هم به فرهنگ و سنن جامعه خود نداشتند. در بعضی از سازمان ها نیز با این مقوله ها به عنوان امری ثانوی برخورد می شد؛ از جمله در سازمان مجاهدین خلق. هرچند سازمان نسبت به گروه های دیگر بخصوص چریک های فدایی، درک بهتری از فرهنگ اجتماعی مردم داشت و می دانست که زمینه های فرهنگی و مذهبی جامعه ایران،

از ویژگی هایی برخوردار است که به آسانی امکان حذف یا دگرگونی آنها وجود ندارد.

ناهمسازی اهداف و عملیات

مجموعه عملیات چریکی گروه های مسلّح ایران در دهه آخر عمر رژیم شاه را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود:

۱) عملیات انفجاری: بمب گذاری یا پرتاب نارنجک به مراکز نظامی و انتظامی یا مؤسسات خارجی.

۲) عملیات ترور: ترور اشخاص وابسته به رژیم شاه، مستشاران خارجی، و تصفیه های فیزیکی درون سازمانی.

۳) عملیات سرقت مسلحانه: حملات مسلحانه به بانک ها برای تأمین منابع مالی.

با بررسی دقیق روزنامه های سال های ۱۳۴۹ – ۱۳۵۶ و اطلاعیه های رسمی دو گروه مسلح مجاهدین خلق و چریک های فدایی، در مجموع، در طول ۸ سال، ۷۴ مورد عملیات اعلام شده و چند مورد اعلام

نشده، توسط دو سازمان مزبور انجام گرفته است.(۱)

سال ۱۳۴۹ – ۵ عملیات مسلحانه توسط دو گروه چریکی «احمدزاده» و «جنگل»: سه مورد حمله به بانک، یک مورد حمله به پاسگاه ژاندارمری، و یک مورد حمله به کلانتری. سازمان مجاهدین خلق: یک عملیات هواپیماربایی، به قصد نجات اعضای دستگیر شده در دوبی.

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۹۹.

سال ۱۳۵۰ – ۲ مورد گروگان گیری ناکام: اولی توسط گروه سیروس نهاوندی در مورد سفیر آمریکا، دومی توسط مجاهدین خلق در مورد «شهرام پهلوی نیا». چریک های فدایی: ترور «سرلشکر فرسیو» حمله به نگهبان کلانتری قلهک، و ۸ مورد بانک زنی.

سال ۱۳۵۱ – مجاهدین خلق: ۳ مورد ترور «ژنرال پرایس» (ناموفق)، «سرتیپ طاهری» و «شعبان جعفری» معروف به «شعبان بی مخ» (ناموفق). ۵ مرحله عملیات انفجاری با ۱۷ مورد انفجار.

سال ۱۳۵۲ – چریک های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: ۲ مورد انفجار و ترور «سرهنگ هاوکینز».

سال ۱۳۵۳ – چریک های فدایی: ۴ مورد ترور «سروان نوروزی»، «علی نقی نیک طبع»، «حاج فاتح یزدی» و «عباسعلی شهریاری» و ۵ مرحله انفجار. مجاهدین خلق: ترور «سرتیپ زندی پور» و ۵ مورد عملیات انفجاری.

سال ۱۳۵۴ – چریک های فدایی: یک انفجار و دو مورد ترور «ناهیدی»، و «نوشیروان پور» عضو سابق سازمان به دلیل انجام مصاحبه تلویزیونی. مجاهدین خلق: ۳ مورد عملیات انفجاری، یک مورد ترور

«سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» دو مورد ترور «شریف واقفی» و «صمدیّه لبّاف».

سال ۱۳۵۵ – چریک های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: یک انفجار و یک مورد ترور ۳ مستشار آمریکایی.

سال ۱۳۵۶ – چریک های فدایی: ۴ مورد انفجار.

از جمله تفاوت های عمده عملیاتی دو سازمان، این است که چریک های فدایی ۱۱ مورد دستبرد مسلحانه به بانک ها داشته اند ولی از مجاهدین خلق هیچ گونه عملیاتی در این خصوص ثبت نشده است. علت اصلی این وضعیت، دسترسی نداشتن چریک ها به منابع مالیِ مردمی بود.

از قضا سرقت از بانک، یکی از کانال های ضربه پذیری چریک های فدایی شد و تلفات سنگینی را بر آنها تحمیل کرد. از سوی دیگر، مجاهدین خلق، تا پیش از تغییر ایدئولوژی و تصفیه نیروهای مذهبی، به خاطر کمک های مالی قابل توجهی که از طریق روحانیون و بازاری های مبارز دریافت می کردند، مشکلی

از نظر مالی نداشتند.

اهداف اعلام شده پرتاب نارنجک و یا انفجار بمب های دست ساز در برخی مراکز، یا به خاطر نشان دادن احساسات ضدامپریالیستی و بخصوص ضد آمریکایی بود – مانند انفجارهایی در انجمن ایران و

آمریکا، انجمن ایران و انگلیس، سفارت عمّان، شرکت نفتی شل، شرکت های هواپیمایی پان اَمریکن و

بی.او.اِ.سی (بریتیش ایرویز)، و امثال آن؛ و یا ابراز کینه و ضدیت با رژیم - مانند انفجار در مراکز و مؤسسات پلیسی نظیر شهربانی بابل، مراکز ساواک، ژاندارمری و مانند آن. ناگفته نماند که این مجموعه عملیات، برخلاف تبلیغات سازمان های مذکور، خسارات فوق العاده ای نداشت.

از مجموع ۳۸ مورد عملیات انفجاری در مراکز نظامی و انتظامی و امنیتی و مؤسسات خارجی، ۲۲

مورد مربوط به مجاهدین خلق و ۱۶ مورد مربوط به چریک های فدایی است.

از مجموع ۲۵ مورد ترور سازمان یافته، که با برنامه ریزی و در عین حال مهارت انجام شده، ۷

مستشار خارجی (۲۸ درصد)، ۸ نفر وابسته به رژیم (۳۲ درصد)، و ۱۰ نفر افراد عضو یا مرتبط این

سازمان ها (۴۰ درصد) بوده اند. اگر موارد اعلام نشده و بعدا کشف شده یا مرگ های مشکوک را هم به این فهرست اضافه کنیم، بیش از ۵۰ درصد از ترورهای دو گروه مسلح، به تصفیه های تشکیلاتی اختصاص

می یابد. حال آنکه فلسفه وجودی این دو گروه و به ویژه سازمان مجاهدین، با هرگونه ترور داخلی در تضاد بود و امکانات و سلاحی که بایستی برای مبارزه با رژیم شاه به کار گرفته می شد، برای سرکوب و قلع و قمع گروهی از بهترین جوانان مبارز میهن به کار رفت و عملاً خدمتی به رژیم شاه شد که خودش با سرمایه گذاری و صرف امکانات گسترده قادر به انجام آن نمی بود.

روحیه انتقام جویی، عمل زدگی، خودنمایی و اعلام موجودیت، و مسائلی از این قبیل، در مجموعه

عملیات سال های ۱۳۵۶ - ۱۳۴۹، به میزان بسیار زیادی به چشم می خورد. بخش عمده این اقدامات مسلحانه، متأثر و نشأت گرفته از استراتژی سازمان های مزبور نبود؛ و رابطه ای منطقی بین اهداف استراتژیک آنها و اغلب موارد مجموعه عملیات (با تبلیغاتی که صورت می گرفت) وجود نداشت.

در مشی چریکی تئوریزه شده، که هر دو سازمان خود را مقیّد بدان می دانستند، انجام عملیات کوچک، در ابتدا، و سپس گسترش آنها، می بایست در راستای قیام توده ای باشد؛ در حالی که مجموعه عملیات این دو سازمان، غالبا بر اساس نقطه نظرها و وقایع ویژه (واکنش های مقطعی و موردی) تنظیم

می گردید. از جمله اعلام حضور و موجودیت، رقابت و خودنمایی در برابر سازمان یا سازمان های دیگر،

نشان دادن توانایی خود به رژیم و ساواک، مانور به منظور جذب نیرو و امکانات، حل بحران های تشکیلاتی و تصفیه مخالفان درون گروهی، آزادی زندانیان (یک مورد هواپیماربایی)، و یا انتقام به مناسبت اعدام و کشته شدن بعضی از اعضا. در نتیجه

آنها نتوانستند رابطه مشخصی بین هدف های

سیاسی و عملیات نظامی خود پیدا و برقرار کنند. همواره در برابر این سؤال که از مسلح بودن چه هدفی را دنبال می کنند، غیر از توجیهات کلی، جوابی از این قبیل ارائه می شد: «در شرایط حاکمیت رژیم پلیسی و قدرت نظامی پلیس علیه گروه های مخفی، بدون مسلح شدن نمی شود گروه را در مقابل ضربات پلیس

حفظ کرد».(۱)

نقش سرکوب در شکست و بحران مشی

یکی از عوامل مؤثر در موفقیت یا ناکامی جنگ های چریکی، چگونگی و میزان سرکوب رژیم هاست. «گار» (R. Gurr) دست کم سه نوع برخورد را توضیح می دهد:

۱- رژیم ها به افزایش شدت مجازات ها، به میزان بسیار زیادی، در کوتاه مدت دست می زنند. این کار، در کوتاه مدت، افراد وسازمان ها را از اقدام به خشونت های سیاسی و یا حداقل گسترده تر شدن میدان برخورد باز می دارد؛ ولی احتمالاً دوام نارضایتی را شدت بخشیده به طور غیرمستقیم آن را گسترده می سازد، نارضایتی تازه ای را در میان مردمی که مستقیماً از آن تأثیر می پذیرند به وجود می آورد، اراده چریک ها به مقاومت را افزایش می دهد و اهداف جدید و ملموسی را برای تهاجم پدید می آورد.

۲- افزایش فشارها و مجازات ها در حد متوسط صورت می گیرد. معمولاً تأثیرات مربوط، برای رژیم، عدم کارایی را به همراه دارد. افزایش متوسط فشارها، نارضایتی ناراضیان و اراده آنان به مقاومت را شدت می بخشد و احتمالاً آنها را دچار ترس و تردید نیز می کند.

۳- مجازات محاسبه شده در حد بالا ولی پیوسته؛ اگر رژیم ها بر مبنای محاسبات و کنترل پی آمدها با

اجتناب از واکنش های عجولانه و مقطعی، به طور مداوم مجازات ها را افزایش دهند، احتمالاً افزایش

پیامدهای ناشی از حتمی ندانستن تلافی جویی، ناراضیان را دچار تردید کرده مشروعیت رژیم را

افزایش می دهد. در نتیجه پتانسیل بروز خشونت های سیاسی بیشتر را کاهش می دهد. البته، یأس و سرخوردگی از مبارزه نیز می تواند عامل این موضوع باشد.(۲)

برخی از جامعه شناسان سیاسی معتقدند از نکاتی که مشی چریکی مدرن آن را کاملاً به فراموشی سپرد و مورد نظر قرار نداد، دستگاه سرکوب رژیم های مدرن است که بسیار نیرومندند. در نتیجه، جنبش

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۰۳.

.Gurr, R. Why Men Rebel; Prinston University Press, ۱۹۷۱: P. ۳۱۷-۳۵۶ .۱ -۲

چریکی دیگر نمی توانـد به پیـدایش حرکت های خودجوش توده ای امیـدوار باشد. به عبارت دیگر، گسترش یک جنبش، به میزان زیادی، به کارآیی و گستردگی وسایل سرکوب رژیم بستگی دارد.

مسئله نیروهـا و ابزار سـرکوب رژیم هـایی که با حرکات مسلحانه اپوزیسیون مواجه انـد، تا آنجا اهمیت دارد که حتی برخی نظریه پردازان، موفقیت یـا عـدم موفقیت انقلاب ها را نیز در میزان انسجام و وفاداری نیروهای سـرکوب جست وجو و برآورد می کنند.(۱)

در مـورد شـرایط ایران در دوران رژیم پهلـوی، چـون توهّم خود بزرگ بینی در شـاه او را وامی داشت که روز به روز بر دامنه قدرت فردی خود بیفزاید و در نتیجه یک «سلطنت الیگارشیک» به وجود آید؛ شاه همواره مخالفان را به شدیدترین و خشونت بارترین روش های ممکن از میدان به در می کرد.

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از لحـاظ شـیوه سـرکوب، نقطه عطف مهمی است. نوع عملکرد شـاه در برخورد بـا نیروهای مخالف، در آن روز، همگونی بیشتری بـا نوع اول در تقسـیم بنـدی «گار» دارد؛ یعنی افزایش شـدت سـرکوب، به میزان زیاد، در مقاطع زمانی خاص.

«گازیوروسکی» (Mark Gasiorowski) می نویسد:

اگرچـه تظـاهرات ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] عظیـم بـوده است و بسـیاری از تظاهرکننـدگان کشـته شدنـد ولی شـاه تـوانست با دستگیری و تبعید رهبران تظاهرات و به طور مشخص [امام] خمینی، از ناآرامی بیشتر جلوگیری به عمل آورد.(۲)

در نتیجه شـاه و ارتش او، از یک سو در میان نخبگان اجتماعی و مـذهبی و از سوی دیگر در میان طبقه متوسط تحصـیل کرده منزوی می شـد. هرچه مشـروعیت او کـاهش بیشتری می یـافت، وابسـتگی اش به قـدرت مبتنی بر زور ارتش، ساواک و پلیس امنیتی بیشتر می شد. در نتیجه ارتش نقش مهمتری را

نسبت به گذشته در رژیم به عهده گرفت.

بی اعتمادی شاه به بدنه ارتش سبب می شد که گروه های مطمئن تر درون ارتش، جایگاه ویژه ای پیدا

کننـد. «گارد جاویـدان» به همین دلیل به وجود آمد تا توانایی برخورد قاطعانه تری را با اقدامات احتمالی مخالفان، نظیر کودتا و یا درگیری های اجتماعی، دارا باشد. به نوشته «گازیوروسکی»:

ابزارهای اصلی سرکوب شاه، ارتش و پلیس مخفی وی (ساواک) بود. از ارتش، به طور

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۷۰.

۲- ۱. Azar, E. National Security in The Third World; Cambridge Univercity, ۱۹۸۸: P. ۲۵۳.

گسترده، در جهت منفعل ساختن طوایف و فرو نشاندن ناآرامی های شهری، استفاده می شد که مهمترین آن تظاهرات سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] بود. حتی زمانی که ارتش در پادگان های خویش بود، در اشاعه جوّ رعب و وحشتی که تحت حاکمیت شاه در ایران وجود داشت، کمک شایانی می کرد. تاکتیک های ساواک، از اشکال عریان شکنجه تا عملیات روانیِ به دقت هماهنگ، برای مغشوش ساختن اپوزیسیون، افزایش وفاداری نسبت به شاه را دربرمی گرفت؛ و سرکوب تحت حمایت شاه چنان شدید بود که «عفو بین الملل» در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد: «هیچ کشوری در جهان کارنامه ای بدتر از ایران، در زمینه حقوق بشر ندارد.»(۱)

ابزارهای سرکوب شاه - بجز ارتش و ساواک - عبارت بودند از: ژاندارمری، شهربانی و «اداره دوم» یا «رکن دو» ارتش. با این همه مهمترین نقش را در خصوص درگیری های درون شهری و شناسایی گروه های مسلح، «ساواک» به عهده داشت. به رغم اینکه ساواک در سال ۱۳۳۶، به ریاست «تیمور بختیار» تشکیل شد، این تشکیلات نوپا به یُمن برخورداری از حمایت بی دریغ سرویس های اطلاعاتی

آمریکا (C.I.A) و اسرائیل (موساد) و انگلیس (M.I.۵)، در مدت زمان کوتاهی توانست تشکیلات نسبتاً قدرتمندی را در سراسر کشور گسترش دهد.(۲)

دوره اصلی فعالیت ساواک، که شهرت جهانی آن را سبب شد، از خرداد ۱۳۴۲ به بعد است که از هر نظر، تغییرات کمّی و کیفی در آن پدیدار شد. مجموعه حوادثی چون قیام ۱۵ خرداد و ماجراهای پیرامون

آن، تشکیل گروه های مسلح، ترور «حسنعلی منصور» و اقدام به ترور شاه در کاخ مرمر، شاه و دستگاه امنیتی را غافلگیر کرد و آنها را به این نتیجه رساند که هماهنگ با فشارهای سیاسی - اجتماعی، کمربند امنیتی - پلیسی محکم تری به وجود آورند.

مطالبی که درباره ساواک شایع شده و انتشار یافته، بین «افسانه» و «واقعیت» در نوسان است.(۳) برخی از منابع، از قدرت و نیروی افسانه ای ساواک گفته اند و از جمله، نیروهای رسمی آن را از ۳۰ تا ۶۰ هزار و خبرچینان (منابع) آن را تا سه میلیون نفر ذکر کرده اند. بعضی از محققان، مانند «گازیوروسکی»

۱- ۱. ۵۰ - ۲۲۷ .Ibid: P

۲- در این باره فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۲۸۳ - ۳۷۸ و ۳۷۹ - ۴۰۷ و ۴۵۱ - ۴۶۱.

۳- برای شناخت بیشتر از ساز و کار «ساواک» - علاوه بر ظهور و سقوط...، ج ۱ و ۲ مدنی، تاریخ سیاسی معاصر...، ج ۲: صص ۱۴۸ - ۱۶۳.

واقع بینانه تر با این امر برخورد داشته اند:

تعداد پرسنل تمام وقت ساواک، از تقریباً ۲۰۰۰ - ۲۴۰۰ نفر در اوایل سال ۱۹۶۰ به ۷۰۰۰ - ۱۰۰۰۰ نفر در اواخر ۱۹۷۰ افزایش یافت.(۱)

تا زمستان ۱۳۵۰، ارگان های امنیتی رژیم شاه، در کشف و خنثی سازی اقدامات مخالفان، به شدّت فعّال بودند؛ لیکن مشکل تداخل و دوباره کاری و احیاناً برخوردهای فیزیکی بین عناصر این ارگان ها، مشکل آفرین شده بود. از زمستان ۵۰، با برجسته ترین اقدام رژیم، یعنی تشکیل «کمیته مشترک ضد

خرابکاری» جهت مقابله با گروه های چریکی، این مشکل حل شد. از این زمان، دستگاه سرکوب رژیم

شاه، در ردیابی گروه های مسلح نقش فعال تری ایفا کرد که با قرار گرفتن در کنار بحران ها و مسائل درونی شان، اضمحلال و متلاشی شدن آنها را سبب شد.

در بیشتر سال های دوره نخست وزیری «هویدا»، که ریاست ساواک با «ارتشبد نصیری» بود، ساواک

علاوه بر فعالیت در داخل کشور، با همکاری سرویس های خارجی، با مخالفان خارج از کشور نیز به مقابله می پرداخت.

ساواک، پیش از آنکه از سوی سازمان های مسلح غافلگیر گردد، توانست به صورت فعّال - و نه منفعل - با آنها برخورد نماید. نتیجه آن، قلع و قمع کامل کلیه گروه ها و سازمان های مسلمان و مارکسیست بود - چه آنها که معتقد به مشی مسلحانه بودند و چه آنها که در ابتدای راه قرار داشتند و به دنبال مطالعه و پیدا کردن خط مشی مبارزه بودند؛ و این در حالی بود که در ابتدا، به زعم و گمان گروه های مزبور، ساواک و پلیس امنیتی رژیم بسیار ناتوان و بی انگیزه تصوّر می شدند. به طور مشخص، دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی، یکی از دلایل عمده ضربه های وارد شده بر خود را در سال های ۱۳۴۹ - ۵۰، بها ندادن به تکنیک ها و تاکتیک های ساواک برشمرده اند.

عمده ترین اقدامات مدیریت پلیس سیاسی رژیم شاه را، در جهت کارآمد کردن آن در روند سرکوب گروه های مخالف، می توان به این ترتیب فهرست کرد:

۱- جمع بندی تجارب و ارتقای تاکتیک های مقابله، بر اساس آموزش های سازمان های سرکوب آمریکا و اسرائیل؛

۲- افزایش کمّی نیروهای ساواک و دیگر اجزای پلیس سیاسی؛

۱- گازیوروسکی، سیاست خارجی...: ص ۲۸۹.

۳- اجرای عملی آموزش های مزبور به ویژه تعقیب و مراقبت، منبع گیری یا نفوذ در سازمان ها؛

۴- تمرکز بخشیدن به روند عملیات اطلاعاتی، و نیز حلّ تضادها و ایجاد وحدت رهبری و فرماندهی در مجموعه عملیات اطلاعاتی، از طریق تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری»؛

۵ - اجرای برنامه های تبلیغی، در جهت همکاری مردم با پلیس و ساواک و پیشگیری از همکاری آنها با نیروهایی که رژیم به عنوان «خرابکار» توصیف می کرد.(۱)

واقعیت این است که پیروزی مبارزه مسلحانه نیاز به این دارد که - در کنار دیگر شرایط - قوای مسلح و نیروهای امنیتی رژیم نیز کارایی خود را از دست داده باشند، حتی شورش های مردمی ضد حکومتی نیز در زمانی نتیجه بخش است که قوای مسلح رژیم، به دلایل متفاوت، از به کار گرفتن تمامی قوا و قدرت خود عاجز باشند و نتوانند از آنها استفاده کنند. پلیس سیاسی سرکوبگر رژیم شاه، در دوران نُضج و اوج مبارزات گروه های چریکی، نه تنها در شرایط ضعف و خروج از کنترل به سر نمی برد، که حتی - در نوع خود - یکی از نیرومندترین سیستم ها در جهان به شمار می رفت.

تشکیلات و شکست مشی مسلحانه

سازمان های چریک های فدایی و مجاهدین خلق، به یک میزان، برای سازماندهی اهمیت قایل بودند. تحلیل هر دو سازمان از مبارزات گذشته و تکیه بر اینکه «یکی از عمده ترین علل شکست

نهضت ها فقدان سازماندهی مناسب بود»،(۲) موجب گردید که موضوع سازماندهی در چگونگی شکل گیری آنها جایگاه ویژه ای داشته باشد.

برداشت این سازمان ها از سازماندهی، که آن را «دانش مادر» می دانستند، همان برداشت متفکران

مارکسیست بود. از منظر آنان اساسی ترین اقدام برای تحقق خطّ مشی، سازماندهی است. بنابراین موفقیت یا عدم موفقیت در امر سازماندهی، عامل تعیین کننده موفقیت یا شکست یک خطّ مشی است. به تعبیر دیگر، بین هدف های استراتژیک هر سازمان و سازماندهی آن، یک انسجام و همبستگی مشخص

وجود دارد. «له دوان» (Le Duan)، یکی از استراتژیست های مارکسیست و رهبر اسبق حزب کمونیست ویتنام می گوید:

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۲۱.

۲- شرح تأسیس...: صص ۱۸ - ۱۹.

قدرت ما، در سازماندهی ما نهفته است. نمی توان از کادرها صحبت کرد ولی از سازماندهی سخنی نگفت. سازماندهی مسئله بی نهایت پیچیده ای است. سازماندهی به مؤثرترین طریق، مستلزم یک دانش کامل است: دانش سازماندهی. ما نمی توانیم هر طور دلمان بخواهد سازماندهی کنیم. سازمان، قوانین خاص خود را دارد.(۱)

این گونه تأکیدها، و اصرار بر نقش تشکیلاتی حزب، متأثر از دیدگاه «لنین» در همین زمینه است که می گوید:

پرولتاریا در مبارزه خود برای رسیدن به قدرت، سلاحی جز سازماندهی ندارد.(۲)

اصلی ترین محور یک سازمان و یا حزب مارکسیستی، «سانترالیسم دموکراتیک» است. «لنین» سانترالیسم دموکراتیک را اصل راهنمای سازمان حزب مارکسیست پرولتری مطرح کرده می گوید:

حزب برای ایفای نقش تاریخی خود، باید دارای سازمانی محکم و به هم پیوسته باشد و این، التزام می کند که حزب بر پایه سانترالیسم بنا گردد.(۳)

و در نتیجه، از این اصل بنیادی، اصول دیگری نظیر «وحدت فرد و مسئولیت»، «انتقاد و انتقاد از خود» و «انضباط آهنین» منتج می شود.(۴)

وضعیت سازماندهی حزب لنین، همان طور که «تروتسکی» ترسیم کرده بود، به شکلی درآمد که یکی از سیستم های سرکوب و خشونت بی سابقه را برای اعضا پدید آورد. «تروتسکی» پیش بینی کرد که

«سازمان، جانشین حزب، کمیته مرکزی، جانشین سازمان حزب، و سرانجام یک دیکتاتور، جانشین کمیته

مرکزی» می گردد.

مطالعه آثار مارکسیستی و مدوّن بودن تئوری های سازماندهی در میان مارکسیست ها، سبب شد که در ایران پیش از انقلاب هر دو سازمان چریکی، اصول مارکسیستی یاد شده را دقیقاً بر تشکیلات خود حاکم نمایند. اصل «سانترالیسم دموکراتیک» بیانگر نحوه رهبری مرکزیت بر اساس روابط دموکراتیک بین خود

۱- له دوان، سازماندهی و تشکیلات: ص ۴۷.

۲- پهلوان، جامعه شناسی سیاسی: ص ۸۵.

۳- تاریخ حزب کمونیست...: ص ۸۹.

۴- سازمان مجاهدین خلق، برای ایجاد چسبندگی بیشتر تشکیلاتی و از بین بردن کمترین سوءظن و ناصداقتی افراد، اصل دیگری با عنوان «اعتماد برادرانه» به موارد فوق اضافه کرد که بر خلاف اصول دیگر، دارای بار عاطفی و اخلاقی بود. فردی که با اصول خشک مذکور در متن قانع نمی شد، با اصل «اعتماد برادرانه»، آخرین رگه های شک و تردیدش درباره مرکزیت

از بین می رفت. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۹۳.

و اعضا بوده است. به رغم تأکید سازمان های چریکی بر این نوع مناسبات درونی، تشکیلات آنها در عمل به یک سازمان با ویژگی های کاملاً بسته و «توتالیتر» همانند حزب کمونیست استالینی در شوروی سابق تبدیل شدند؛ با این تفاوت که آن یکی قدرت را در دست داشت ولی اینان در پی به دست آوردن آن

بودند.

در دو تشکیلات مورد بحث، طی سال های نخست که هنوز انسجام لازم پدید نیامده و روابط به

شکل محفلی و دوستانه بود، تا حدّی از نظرات کادرها استفاده می شد؛ اما در مراحل بعد، که سازماندهی پیچیده تر و گرایش به مخفی کاری نیز بیشتر شد، روند غیردموکراتیک تر شدن تصمیمات آغاز گردید.

موارد یاد شده، به همراه رعایت اصول حفاظتی و وجود مسائل خصلتی در رهبران این سازمان ها، سبب

شد که امر تصمیم گیری از بالا و اجرای بی چون و چرای دستورات توسط تمامی افراد سازمان، تئوریزه

شود و این گونه مطرح گردد که - به دلیل اهمیت نقش افراد و صلاحیت کادرهای بالا-تر - در تضاد بین دموکراسی و سانترالیسم، اولویت با عنصر سانترالیسم در تشکیلات است.

به این ترتیب مقدمات نظری و تئوریک، برای حذف تمامْ عیار همان دموکراسیِ ناچیز در تشکیلات، فراهم آمد. از این پس رهبران (مرکزیت) سازمان ها به صورتی کاملاً بلامنازع، تمامی حرکت ها و

فعالیت ها را، به طور یکجانبه، تعیین می نمودند. همچنین ضربه های سال های ۱۳۵۰ - ۵۱، این دو تشکیلات چریکی را به مرحله ای کشاند که در تحلیل خود، شکل سازماندهی را از علل ضربه ها تلقی

کردند؛ در نتیجه، اصل «انضباط آهنین» در تشکیلات به اجرا گذاشته شد. در این مرحله، «اطاعت

تشکیلاتی» - به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر - می بایست توسط اعضا پذیرفته می شد؛ با این توجیه که: پیروزی بر رژیم شاه و سرنگونی آن، بدون یک سازمان پولادین امکان پذیر نیست.

از سوی دیگر، گسترش سازمان سبب شد که امکان تصمیم گیری دموکراتیک حتی در حدّ کم هم وجود نداشته باشد و در نتیجه، یک گروه مرکزی در داخل سازمان پدید آید و کنترل و اختیار آن را به دست بگیرد. این گروه اندک، سازمان و امکانات آن را در جهت کسب مقاصد و اهداف خود به کار گرفت و شرایطی به وجود آورد که نمونه برابر با اصل یک سازمان توتالیتر - به تمام معنا - تحقق یافت.

در سیر تصاعدی تأثیر متقابل خفقان رژیم، پنهان کاری سازمان و اجرای شدید اصل انضباط آهنین، نظریات و اراده رهبر سازمان، به مثابه یگانهْ قانون تشکیلات به اجرا گذاشته می شود. این امر، به وضوح، در فاصله سال های ۵۱ تا نیمه ۵۵، که

رهبری دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق به صورت

ص:۳۳۷

فردی اعمال می شد، مشاهده می شود. شکل بسیار عریان تر آن را می توانیم در رهبری تشکیلات - بعد از انقلاب اسلامی - سازمان توسط رجوی مورد مطالعه قرار دهیم.

در مورد عناصری که کمترین مخالفت یا مقاومت را در برابر نظرات سازمان داشتند علاوه بر تبلیغات و تلقینات، ابزار سرکوب درونی نیز به کار می رفت. از مجموع ۲۵ ترور سازمان یافته، دست کم ۱۰ نفر - یعنی ۴۰ درصد آنها - وابسته به دو سازمان چریکی بوده اند که مورد غضب رهبران تشکیلات واقع و ترور شده اند.(۱) و این، غیر از افرادی است که شایع است - به طور مستقیم - به پلیس معرفی و در برخورد یا در زندان کشته شده اند.

از دیگر مسائل این دو سازمان، در برخورد با افراد، رویارویی ایدئولوژیک بود. به این شکل که هر خطایی خطای ایدئولوژیک محسوب گشته با آن به شدت هرچه تمامتر برخورد می شد.(۲)

همچنین این سازمان ها، بعد از عضوگیری، فرد را مجبور به ترک خانواده و شغل و تحصیل می کردند و به زندگی در خانه های تیمی ناگزیر می ساختند. یکی از آثار خانه های تیمی و زندگی جمعی این بود که افراد در خانه ها و در کنار یکدیگر احساس امنیت بیشتری می کردند و به ویژه فردیت اعضا جای خود را به انسجام گروهی می داد.(۳) این گونه زندگی، هرچند که به قول «هانا آرنت» (H.Arendt) کمتر دوام دارد ولی از هر قسم دوستی خصوصی و یا اجتماعی و خویشاوندی نیرومندتر است. رهبران تشکیلات بر این مجموعه ها (هسته ها و سلول های تیمی) تسلط فوق العاده ای داشتند. در چنین جایی، امکان آشنا شدن با دیدگاه های مختلف، گوش دادن به رادیوهای گوناگون، و یا خواندن کتاب دلخواه وجود نداشت. در نتیجه، محفل گرایی و انشعاب را به حداقل می رساند. مخفی شدن و زندگی در خانه تیمی، به این معنی بود که فرد در محل کار خود حاضر نشود و به واسطه غیبت غیرموجه از کار اخراج گردد. با مراجعه نکردن به خانه نیز این موضوع بین همه برملا می شد که فرد به دلیل مخالفت شدید با نظام، مخفی گشته است و در نتیجه، امکان بازگشت مجدد به خانه و زندگی و شهر خود را نداشت. با خراب کردن پل های پشت سر، فرد دیگر خود را متعلق به مبارزه، آن هم در چارچوب مشخص یک تشکیلات، می دانست.

مجموعه این عوامل، همراه با موارد دیگر، سبب شد که به رغم ادعای دموکراتیک بودن، تشکیلات

۱- میزان ترورهای داخلی دو سازمان از ۴ نفر تا ۲۵ نفر گفته شده؛ که در اینجا حداقل آن منظور شده است.
۲- این امر در تمام سازمان های مارکسیست و گروه های مسلمان مارکسیسم گرا عمومیت و کلیت دارد.
۳- شرح تأسیس...: ص ۴۱.

دو گروه در عمل به سازمان هایی بسیار بسته و خشن، به ویژه در مناسبات درونی، تبدیل شوند و بدون اینکه توانایی سازماندهی توده ها را داشته باشند، در انزوای کامل جان بدهند.

عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه

علاوه بر عوامل درونی و داخلی، عوامل خارجی نیز در شکست جنبش های مسلحانه کشورهای جهان سوم در دهه های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ میلادی نقش حسّاس و مؤثری داشته اند. اینکه یک قدرت خارجی تا چه میزان در خنثی کردن یا موفق گردانیدن مخالفت های سازمان یافته مسلحانه در یک کشور می تواند مؤثر باشد، به اهمیت استراتژیک و سوق الجیشی آن کشور و نیز منافع درازمدت و گاه کوتاه مدت قدرت خارجی در آنجا بستگی دارد.

«پی یر هَسنِر» (P. Hassner) چهار نوع برخورد را از سوی قدرت های بزرگ (در دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی) محتمل می داند: ۱- حمایت از شورشیان و چریک ها ۲- حمایت از دولت های درگیر

۳- تلاش برای حکمیت و میانجیگری ۴- خودداری از درگیری، و ایفای نقش ممتنع.

که هریک از این موارد، چه به لحاظ استراتژیک و چه به لحاظ اقتصادی، به اهمیت کشوری بستگی

دارد که درگیر حرکت های مسلحانه است.(۱) علاوه بر تأثیرات جنگ چریکی در داخل، میزان تأثیر آن درروابط بیرونی نیز ممکن است در فعّال یا منفعل بودن یک قدرت خارجی مؤثر باشد.

در سیستم دو قطبی... مناطقی مثل آسیا یا خاورمیانه و برخی کشورهای آمریکای لاتین، آنقدر برای ابرقدرت ها دارای اهمیت بوده اند که - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - در امور آنها دخالت

داشته اند.(۲)

بجز دخالت های آشکار و پنهان قدرت های استعماری در سرکوب جنبش های مسلحانه - احیاناً - اصیل و مردمی، حمایت دو قدرت سوسیالیستی از برخی حرکت های چریکی نیز قابل توجه بوده است.

غرب، بر اساس «تئوری دومینو»،(۳) سال ها بر این باور بود که هرگاه کشوری در مقابل خطر کمونیسم به

۱- ۱. Hassner, P. Civil Violence and The Pattern of International; Adelphi Papers, No. ۸۳, ۱۹۷۱: P. ۱۷.

۲- ۲. Ibid.

۳- در بازی «دومینو» افتادن یک مهره، باعث بر زمین افتادن یک سری از مهره های دیگر نیز می شود. منظور از «تئوری

دومینو»، در سیاست خارجی آمریکا که واضع آن «هنری کی سینجر» بود، این بود که اگر در منطقه ای یک کشور به بلوک کمونیست بپیوندد، دیگر کشورهای همجوار نیز - یکی پس از دیگری - در دامان کمونیسم خواهند افتاد. آمبروز، روند سلطه گری: ص ۲۹ پانوشت.

ناتوانی افتد و سرانجام سقوط کند، کشورهای همسایه آن نیز همان سرنوشت را خواهند داشت. از اینرو حفاظت از رژیم های غربگرا در برابر تهدید جنبش های مسلحانه در اولویت های سیاست خارجی امریکا و متحدانش قرار داشت.

در سال های نخست پس از جنگ جهانی دوم، شوروی (روسیه) سعی در حمایت از جنبش های ضد رژیم های غربگرا داشت. پس از اینکه شوروی تغییر جهت داد و بخصوص زمانی که «خروشچف» پس از «استالین» تز «همزیستی مسالمت آمیز» را دنبال کرد، چین پرچمدار حمایت از جنبش های مسلح در

کشورهای جهان سوم شد. چین نیز از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، پس از تثبیت خود و جایگیری در

شورای امنیت سازمان ملل متحد - به عنوان یکی از پنج قدرت دارای «حق وتو» - کمتر به حمایت از جنگ های داخلی و چریکی کشورهای جهان سوم تمایل نشان داد.

از سوی سران قدرت های غربی گاه نظریاتی در خصوص نقش شوروی ابراز شده است که - کلاً -

اصالت جنبش های مورد بحث را نفی می کند. از جمله «نیکسون» معتقد است که جنگ های چریکی در

آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و به طور کلی در تمامی کشورهایی که سازمان های مسلح در آنها فعالیت داشتند، متأثر از نقش شوروی بوده است.

در مجموع، ابتدا حمایت مادی و معنوی شوروی سابق و جمهوری خلق چین، تأثیر زیادی بر پیدایش و گسترش جنبش های چریکی کشورهای جهان سوم داشت. و به همین نسبت، بعدها اختلاف بین چین و شوروی تأثیر زیادی بر عدم موفقیت مبارزه مسلحانه در کشورهای جهان سوم گذاشت.

در ایران، این موضوع زمانی پیش آمد که روابط سیاسی - اقتصادی رژیم شاه با دو کشور شوروی و

چین، در سطح نسبتاً رو به گسترشی، در حال تحکیم بود. در چنین شرایطی، هیچ یک از آنها حاضر

نبودند از گروه های چریکی در ایران حمایت جدی - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - بنمایند.

همان طور که تجربیات انقلابی و مبارزاتی سبب به وجود آمدن حجم عظیمی از «ادبیات انقلاب» - شامل کتاب ها و مقالات بسیار در زمینه جنگ مسلحانه (و به تعبیر آن سویی: شورشگری) - گردید،

تجربیات و درس های حاصل از مقابله با این گونه جنبش ها نیز به سهم خود منجر به کوشش های سیستماتیک و منظمی جهت گردآوری و تدوین اصول ضدّشورشگری شد. البته حمایت های تئوریک و

مالی آمریکا نقش اصلی را در رشد و غنی تر شدن منابع ضد شورشگری داشت.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، حکومت «کندی» طرحی را تصویب کرد که به موجب آن، سازمان های علمی آمریکا و نیز صاحب نظران سیاسی آنجا کلیه جنگ های انقلابی، جنبش های آزادی بخش ملی و

حرکت های مشابه را (در تمام نقاط دنیا) مورد بررسی قرار داده عواملی را که موجب بروز این حرکت ها می شود، شناسایی کنند؛ و در پی آن، راه های مقابله با آنها را تعیین نمایند.

زمانی که «کندی» وزارت دفاع را به «رابرت مک نامارا» سپرد، حتی یک اداره هم در داخل «پنتاگون» نبود که مسئول تحقیقات ضد شورشگری باشد. از نخستین اقدامات «مک نامارا» این بود که تعدادی آزمایشگاه، برای تحقیق درباره وسایل مختلف جنگ های ضدّ شورشگری، ایجاد نمود. در طول یک سال، چهار اداره به عنوان هسته مرکزی شبکه تحقیقات ضدّ شورشگری تشکیل شد.(۱)

طرح توسعه «مک نامارا»، که اجرای آن در جهت سیاست «عکس العمل قابل انعطاف» در قبال تهدید منافع آمریکا در سایر نقاط جهان در دستور قرار گرفت، بر این اصل استوار شد که امکان پدیداری

ویتنام های دیگری در دنیا فراهم نشود.

اساس طرح چنین بود: برای پیشگیری از مقاومت ها و جنبش ها، باید هر سازمان چریکی را در نطفه خفه کرد تا پیش از آنکه بتواند محبوبیت مردمی پیدا کند، به کلّی از میان برداشته شود. «مک نامارا» معتقد بود که استراتژی آمریکا در صورتی پیروز می شود که به محض کشف یک گروه شورشگر، حداکثر

نیروی خود را برای نابودی آن به کار بندد. در نتیجه این تمهیدات، ارتش آمریکا توانست زمینه های لازم را برای مقابله با شورشگری، از لحاظ آموزش نیروهای ویژه و نیز ابداع دستگاه های مناسب جهت مقابله با گروه های چریکی، فراهم نماید.(۲)

همچنین، اغلب نظریه پردازان ضدّ شورشگری(۳) بر این نکته متفق اند که هدف اصلی عملیات ضدّ شورش باید کسب وفاداری جمعیت غیرنظامی باشد؛ یعنی همان هدفی که شورشیان دنبال می کنند. به

عبارت دیگر، «باید ماهی را از آب محروم کرد».

در ایران دوره رژیم پهلوی، هرچند نیروهای آمریکایی در از بین بردن گروه های چریکی نقش

۱- کلر، جنگ بی پایان، ج ۲: صص ۲ - ۱۰.

۲- همان.

۳- برای آگاهی بیشتر در خصوص این نظریه پردازان کلر، جنگ بی پایان، ج ۱ و ۲. بیلیس، استراتژی معاصر.

مستقیم نداشتند لیکن حمایت و پشتیبانی سرویس های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل و انگلیس، باعث شد

که ساواک در رونـد برخورد با گروه های مزبور و هم زمان با نضـج و رشـد آنها کیفی تر عمل کنـد. کادرهای جدید توسـط سرویس های بیگانه آموزش داده شدند؛ تا آنجا که تمامی کادرهای عملیاتی - اطلاعاتی ساواک، یک یا چند دوره آموزشی را در کشورهای یاد شده گذرانده بودند.

پس از سال ۱۳۵۰، کیفیت برخورد ساواک و نهاد نو پدیـد «کمیته مشترک ضـد خرابکاری» با سازمان ها و گروه های مسـلح مخالف رژیم، به علت بهره گیری از آموزش های سـرویس هایی که اساساً در راسـتای اقـدامات بازدارنـده و ضد شورشـگری آمریکایی ها برنامه ریزی شـده بود، به حـدّی بالا رفت که پلیس امنیتی رژیم را به یکی از ورزیـده ترین و موفق ترین دسـتگاه های سرکوب جهان تبدیل کرد و شهره ساخت.

ص:۳۴۲

گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید»

اشاره

ص:۳۴۳

فصل اول: حضور در قالب «فاز سیاسی»

تداوم نظری و عملی اشکالات

سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم

پس از اعلام تغییر ایـدئولوژی، عده ای از اعضای باقی مانده در زندان، «شـروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکریِ (دو منطقی و التقاطی) نمودنـد. با ریشه اصـلی بحران سیاسـی - تشـکیلاتی و علل تغییر عقیـده مذهبی اعضا برخورد نکردند، بلکه ضمن محکوم کردن آن تحت عنوان «اپورتونیسم چپ نما»، بر وفاداری به ایدئولوژی رسمی سازمان پافشاری نمودند...

متأسـفانه در این جمع بنـدی، به ریشه ها برخورد نکردنـد و آن [ماجرا] را صـرفاً یک اقـدام فرصت طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدّین را پاسخ گویند. حتّی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان، قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلنـدتر به جلو برداشـتند، در آن زمـان، در اصـالت و صـحّت مبـانی ایـدئولوژی سازمـان و دسـتاورد فکری بنیانگـذاران تردید نکردند، ضعف ها و

تناقضات درونی و ویژگی دومنطقی (التقاطی) آن را ندیـده [و] آشـکار ننمودنـد و مـدّت ها بعـد بود که به تجدیدنظر در آن مبانی پرداختند.»(۱)

۱- بحران در خط مشی: صص ۶۲ - ۶۳.

محمـد محمـدی گرگانی از اعضای قـدیمی سازمان و عضو جـدا شده مرکزیت در پیش از پیروزی انقلاب اسـلامی، در مورد بحث هایی که در زندان با رجوی و همفکرانش داشته است چنین می گوید:

از سال ۵۶ که بحث هایم [در زندان] شـروع شد حدود ۱۸ ماه با مسـعود [رجوی] و موسـی [خیابانی] بحث کردم. محورها هم اینها بودند: ۱- تئوری سازمان نوعی تطبیق اسـلام و مارکسـیسم است که عجولانه عمل شده است و باید بازنگری های اساسی در این زمینه صـورت بگیرد. ۲- «خـدا» در تئوری سازمان مثل یک «کلاه» است و هیـچ نقشـی ندارد. لذا می شود این کلاه را برداشت بـدون اینکه ساختـار تئوری سازمان تغییری بکنـد. ۳- تشـکیلات تبدیل به یک «شـرک» گشـته است و خودش «خدا» شده و ما به جای خدا در واقع تشکیلات را مبنا قرار داده ایم. ۴- رهبری موجود (که منظور من مسعود [رجوی] بود) صلاحیت لازم برای این کار را ندارد و باید در مورد این مسئله بازبینی صورت گیرد.(۱)

از آن وقایع، در سال ۱۳۵۴، تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی در آستانه پیروزی قدم گذاشت، سازمان نتوانست فعالیت سیاسی یا نظامی خود را از سـر گیرد. آنان در شرایطی قدم از زندان بیرون نهاده به صحنه عمل سیاسی وارد شدند که میلیون ها تن از مردم، در سراسـر کشور، علیه رژیم قیام کرده با سـرعت به سوی پیروزی نهایی گام برمی داشـتند. سـرعت و حـدّت حوادث و رویدادها، به کسی فرصت نمی داد تا درباره سرنوشت سازمان یا کیفیت تجدید حیات آن و جمع بندی گذشته بیندیشد و این مطلـب را پیگیری کنـد کـه سازمـان بـا چـه جمـع بنـدی از آن واقعـه و چـه دسـتاوردی از یـک دوره طولانـی سـکوت و کـار ایـدئولوژیک، پا به میدان نهاده است. پیدا بود که فضای داخل زندان برای عبور از یک مبارزه و تحوّل ایدئولوژیک در درون زنـدان، چنـدان مساعـد نبود. در آنجـا مسـعود رجوی بـا کمـک همفکرانش ابتکـار عمل را در دست گرفت و سـعی می کرد سازمان را زیر چتر رهبری خود، مجدداً سازماندهی کند. او و دوسـتانش به شدّت جلوی هر نوع ریشه یابی عمیق بحران را سد می نمودند و به جای آنکه فرصت کافی برای ارزیابی و نقد گذشته و تبادل نظر بین کادرها و برخورد آزاد آرا و عقاید فراهم کنند، تنها در اندیشه تحکیم و تثبیت موقعیت خود به عنوان کادر رهبری سازمان بودند.

برخی معتقدنـد که رجوی در همان زنـدان تغییر ایـدئولوژی داده بود ولی افراد معدودی از این موضوع اطلاع داشـته، یا آن را باور می کردند. سیدکاظم موسوی بجنوردی در خاطرات خود نقل می کند که مسعود

۱- - گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی: ص ۴۳.

رجوی در زندان به او گفته است که به جزنی گفته که من مارکسیست هستم و وقتی که مجددا از وی می پرسد، بر این گفته خود تأکید می کند:

من از این حرف مسعود [رجوی] خیلی تعجب کردم و پرسیدم «جدا گفتی مارکسیست هستی؟» [رجوی] گفت: «بله، من واقعا هم مارکسیست هستم.».(۱)

نویسنده «بحران در خط مشی» در مورد تلاش رجوی برای سیطره بر سازمان در درون زندان، می نویسد:

... مسعود رجوی ... کوشید تا باقیمانده اعضا را حول محور میراث گذشته با همه اشکالات و ضعف هایش گردآورده، به عنوان تنها بازمانده از ترکیب سابق، متولّی گری بلامنازع و تمام عمر

آن میراث را به خود مختص گرداند. در این حال اگر کسی ایدئولوژی یا سیاست های گذشته سازمان را نقد می کرد، هم زمان رهبری او را زیر سؤال برده بود! و به همین دلیل با مخالفت و

واکنش شدید وی روبه رو می گردید.(۲)

به عبارت دیگر، آن جمع بندی مورد قبول قرار می گرفت که تمامی گذشته را - بی کم و کاست - مورد تأیید قرار می داد و صلاحیت رجوی و همفکرانش را در رأس سازمان به رسمیّت می شناخت. آنان هر اقدام، حرکت و دعوتی را در جهت برخورد ریشه ای با «نظام عقیدتی سازمان»، با برچسب «خیانت»، «اپورتونیسم چپ یا راست»، و «توطئه ساواک یا ارتجاع»، لجن مال و در نطفه نابود می کردند. بدین

طریق، سدّی محکم و غیرقابل نفوذ بین اعضا و این نوع دعوت ها به وجود می آوردند، و افرادی را که به این دعوت ها - که در واقع نوعی دعوت به استقلال اندیشه بود - روی خوش نشان می دادند به

«تسلیم طلبی» در برابر «رژیم» و «ارتجاع»، یا «اپورتونیسم چپ نما» متّهم می ساختند.(۳)

در واقع، شرایط داخل زندان، اختناق حاکم در بیرون، تلاشی کامل سازمان، و پراکندگی اعضا - در سال های ۱۳۵۲ - ۵۴، به کادر رهبری جدید اجازه داد تا جلوی هر اقدامی را که منجر به تعمیق نگرش و جمع بندی ضعف ها می گردید، بگیرد.

از سال ۱۳۵۷ به بعد، سرعت رویدادها و توسعه و رشد کمّی سریع سازمان، و گسترش تشکیلات به

۱- بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۹.

۲- بحران در خط مشی: ص ۶۴.

۳- برای نمونه، اطلاعیه سازمان درباره حوادث سال های ۵۳ تا ۵۷ و اطلاعیه ۱۲ ماده ای تعیین مواضع. مجموعه اعلامیه ها...،

ج ۱: صص ۶۲ – ۶۷. تحلیل آموزشی...: صص ۱ – ۳ و ۲۵۹ – ۲۶۵.

سراسر کشور، و نیز عمل زدگی شدید، شرایط را برای ارزیابی دقیق و علمی قضایا نامساعد می نمود. ویژگی دیکتاتوری کادر رهبری جدید مانع مهمّی در راه رشد استعدادهای خلاّق اعضا در زمینه های عقیدتی و سیاسی، و در نتیجه درک تناقضات نهفته در بطن اندیشه سازمان بود.

تمایل قوی به تمرکز قدرت در کادر مرکزی، باعث می شد که بین این بخش و دیگر کادرها فاصله ای عمیق و پرنشدنی به وجود آید. به کسانی اجازه رشد و قرار گرفتن در مقامات بالای سازمان داده می شد که فاقد صلاحیت های برجسته فکری، شخصیت مستقل و اراده آزاد باشند و در صورت مشاهده افرادی

صاحبِ نظر و رأی، و برخوردار از استقلال اندیشه و اراده، به هر نحو ممکن، از پیشرفت شان جلوگیری به عمل می آمد. و برای طی مجدّد فرایند «حل شدگی» و کسب «صلاحیت»، تنزّل درجه داده می شدند.(۱)

بی دلیل نیست که سازمان، در چارچوب آن بینش و اصول و ضوابط سازماندهی و مناسبات درونی، هرگز بستر مناسبی برای رشد استعدادهای افراد نبوده است. بیست سال از عمر سازمان می گذرد [تا سال ۶۴] ... امّا از لحاظ دستاوردهای فکری و علمی و ادبی و هنری، بی اندازه فقیر و کم مایه باقی مانده است.

... از زمانی که بنیانگذاران اوّلیه آن چند جزوه کوچک را بیرون دادند تا امروز،... با یک اثر

جدید و خلاّق و ابتکاری در یکی از زمینه های ایدئولوژیک یا علمی و ادبی، تحقیقی و تاریخی، یا هنری روبه رو نمی شویم.(۲)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا اواخر سال ۱۳۵۹، که نزاع و درگیری سازمان با جمهوری اسلامی رو به اوج نهاد و سرانجام از وضعیت نیمه مخفی به اختفا و پنهان کاری کامل سازمان انجامید، هم به خاطر سرعت رویدادها و هم به علت فقدان ضوابط انسانی در تشکیلات، برای ارزیابی

خطّ مشی و سیاست های مرکزیت، فرصتی به اعضا داده نشد. در پایان این دوره بود که رجوی و همفکرانش با عجله و سرعتی تمام، نیات پنهان داشته خود را آشکار کردند و جنگ مسلحانه ای را که از اوان پیروزی در تدارک آن بودند آغاز نمودند.

سازمان، از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اتّکای این توجیه که نیروهای حاکم قادر به تحقّق «جامعه بی طبقه توحیدی» و رهبری مبارزه ضدامپریالیستی نیستند، سرنگونی حکومت و به دست گرفتن قدرت را در بین لایه های سازمانی مورد اعتماد کادر مرکزی هدف استراتژیک خود

۱- برای نمونه ها یا بجز آنچه در متن نقل شده رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: اغلب صفحات.

۲- بحران در خط مشی: ص ۷۸.

اعلام نمود. و به رغم اعلام وفاداری لفظی به رهبری انقلاب، در واقع با تبلیغ و تأکید گسترده و مستمر بر

«صلاحیت و پیشتازی» انحصاری خود، نیرو و جریان دیگری را برای تحقق اهدافی که در شعارهایش مطرح می کرد، صالح نمی دانست.

برای اعضا و هواداران محصور در دگم های تشکیلاتی و تبلیغات سنگین و متراکم کادرهای سازمان،

راهی جز تبعیّت بی چون و چرا و اعتماد مطلق به کادر رهبری باقی نمانده بود و رأس تشکیلات هم - فارغ از هر نوع حسابرسی و مسئولیت در برابر نیروها و ارگان های معیّن تشکیلاتی - به صورت

مطلق العنان، هر سیاستی را که برای نیل سریع به قدرت با ذهنیات و تمایلات و خصلت های خود سازگار می دید، برگزید و نیروهای جذب شده سازمان را در مسیر تحقق این هدف به کار گرفت.

آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل

تحرک سیاسی مجاهدین خلق، قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷، محدود به چند پیام و بیانیه با سطح انتشار نه چندان زیاد است که ظرف کمتر از یک ماه مانده به پیروزی انقلاب آن هم نه با عنوان سازمان مشخص، بلکه به عنوان مجاهدین زندانی یا از زندان آزاد شده - به شرح زیر صادر کردند:

۱- پیام تبریک به روزنامه نگاران، طی دو سطر و بدون موضعگیری خاص، با امضای «مجاهدین زندانی» به تاریخ ۲۱/۱۰/۵۷.

۲- پیام خطاب به مردم، با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه، و آرزوی بازگشت «زعیم عالی قدر حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب که با این عبارات ختم می شد: «درود بر شهیدان راه آزادی خلق؛ مرگ بر امپریالیسم؛ برقرار باد اتحاد کلیه نیروهای رزمنده و اصیل خلق؛ پیروز باد انقلاب دموکراتیک خلق ایران. مجاهدین زندانی - ۳۰ دی ۵۷».(۱)

۳- پیام به امام خمینی(ره)، در اول بهمن ۵۷، در حدود یک صفحه، با امضای «از طرف مجاهدین رها

شده از بند: مسعود رجوی - موسی خیابانی». در این پیام با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» چنین آمده است:

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۶ - ۱۹.

ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جانفشانی های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم...(۱)

۴- پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان - مسعود رجوی، موسی خیابانی» به یاسر

عرفات (ابو عمّار)، در همان تاریخ. در این پیام نیز در مورد رهبری انقلاب چنین تأکید شده است:

... در میهن خونبارمان جنبشی بزرگ به راه افتاده و قائد پرافتخار آن «امام مجاهد اعظم، خمینی»، بارها بر قطع هرگونه رابطه با اسرائیل پای فشرده است...(۲)

۵ - پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۵۷. در قسمتی از پیام یک صفحه ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانه مردممان... تحت زعامت و ارشادات «حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» حاصل شده است.»(۳)

۶ - پیام به آیه اللّه طالقانی و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران، در حدود یک صفحه، با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷. در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیه اللّه العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم الشأن و رهبر عالیقدر جنبش ما»، دو مرتبه ذکر شده است.(۴)

۷ - پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه، با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷. این پیام هم دربردارنده تأکید بر رهبری «آیه اللّه العظمی خمینی» بود.(۵)

از ورود امام به ایران در ۱۲ بهمن تا بعد از پیروزی ۲۲ بهمن، مجاهدین خلق از صدور هرگونه بیانیه و اعلام مواضع پرهیز کردند؛ ولی از ۲۳ بهمن صدور اعلامیه و اعلام مواضع را شروع نمودند. از آنجا که هرگونه سکوتی به معنای غیبت از انقلاب تلقی می شد و بی آیندگی را در پی داشت هدف آنان از صدور اعلامیه های یادشده، اقدامی صرفا تبلیغاتی برای تظاهر به حضور در صحنه انقلاب بود؛ والّا پیش از آن، به شهادت زندانیان سیاسی رژیم شاه، سران مجاهدین خلق در زندان، اصولاً تحولات منتهی به پیروزی انقلاب را جدی نمی گرفتند و آن را پدیده ای موقت و گذرا می خواندند.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، معدودی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که از زندان های شاه

۱- همان : ص ۲۰.

۲- همان: ص ۲۱.

۳- همان: ص ۲۳.

۴- همان: ص ۲۴.

۵- همان: ص ۲۵.

آزاد شده بودند، در کنار تعدادی عضو و هوادار مردّد بیرونی، که مجموعه نیروهای سازمان را تشکیل

می دادند، حرکت جدید تشکیلاتی - سیاسی خود را آغاز کردند. به تعبیر عناصر اسبق سازمان، شرایط

جدید کفایت ها و کیفیت هایی را ایجاب می کرد که پیش از آن وجود نداشت:

تعبیر خود ما این بود که سازمان، با پتانسیل متراکم و متکاثفی از تجربه و شور و فداکاری انقلابی، خود را تا آستانه انقلاب بهمن کشانده است و از این پس، مبرم ترین و مقدّم ترین وظیفه، ریختن این انرژی انباشته در ظرف و بستری مادی است تا بتواند به عنوان اهرمی عینی

در عرصه اجتماعی و سیاسی، از آرمان های بنیانگذاران سازمان پاسداری کند.(۱)

در ظاهر امر، حرکت تشکیلاتی جدید سازمان، سیاسی - تبلیغاتی برآورد شد و چنین بود که گسترش بی وقفه پیکره سازمانی، به مثابه وظیفه ای مبرم، در دستور قرار گرفت. در ادبیات مشی چریکی شهری، به ویژه بُعد تبلیغ مسلحانه آن، یک اصل کلیشه ای جامد تئوریزه شده بود که جوهر آن چنین بود:

با تحرّک سیاسی و تبلیغی در جامعه، می توان آن را از پاسیویته [=انفعال] خارج نموده و آن گاه نیروهایی از جامعه را که به صورت اکتیو [= فعال] از بدنه اجتماع - به اصطلاح - آزاد می شوند، توسّط عنصر سازمانگر و تشکیلاتی آوانگارد [= پیشتاز] به مثابه مصالحی در جهت بنای ساختمان تشکیلاتی به کار گرفت. (تعبیر ساختن بنای سازمان با مصالح - که همان نیروهای آزاد

شده باشند - تعبیر رایجی بود که درک مکانیکی ما را از مناسبات درون سازمانی به خوبی نشان

می داد که چگونه با چارچوب های از پیش تعیین شده سعی داشتیم افراد را قالب زده و - به

اصطلاح - آنها را با «تخت پروکوست» اندازه گرفته و آن گاه با این مصالح خوش تراش، بنای سازمانی را پی بریزیم.)(۲)

کار تبلیغی توسّط عناصر سیاسی سازمان و خطّ عضوگیری گسترده (و بیشتر از میان طیف دانشجو و دانش آموز) دستور کار شد. در این میان، سازمان با طرح مقوله «قشرهای پیشتاز اجتماعی» به دنبال نیروهایی بود که از «تحرّک سیاسی» بیشتری برخوردار باشند. از این روست که در ماه های نخست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تحرّکِ قابلِ توجهِ شماری از دانشجویان و دانش آموزان و لایه هایی از کارمندان، در سطح سازمان محسوس است. «مرکزیت، که اساساً کسب و تحصیل هر چه فوری تر قدرت را مدّنظر قرار داده بود، روی نیروهایی سرمایه گذاری می کرد که علی رغم ناپیگیری و آماتوریسم [= نابلدی و

۱- پیروان راه موسی، اپورتونیسم تا مغز استخوان چ اروپا: ص ۳.

۲- همان: همان صفحه.

ناآزمودگی] سیاسی بتوانند در کوتاه مدّت با آوانتوریسم [= ماجراجویی] خاصّ این لایه های اجتماعی، پتانسیل کافی سیاسی جهت کسب فوری قدرت را فراهم کنند.» در تأیید چنین حرکتی است که یکی از اعضای مرکزیت سازمان می گوید: «ما باید بذرهای سازمان را در میان قشرهای پیشتاز اجتماعی که

تحرّک سیاسی بیشتری دارند، بپاشانیم»(۱) در پاسخ به این سؤال که سازمان چه طبقه، قشر یا لایه ای را نمایندگی می کند، جواب مسئولان تشکیلات چنین بود:

... ما اگر چه پیگیرترین مدافع حقوق زحمتکشان جامعه هستیم امّا از آنجا که طبقه کارگر جزء سطوح اکتیو جامعه نیست(۲) و هنوز نفوذ آن چنانی در آن امکان ندارد، نمی تواند نشاط سیاسی لازم را داشته باشد و به همین لحاظ است که به دلیل عدم آگاهی، هنوز از طبقات هوادار رژیم

[= جمهوری اسلامی] به شمار می رود؛ لذا فعلاً ـ «قشرهای پیشتاز اجتماعی» (که مقوله ای کاملاً ـ مبهم بود) را مبنای پایه اجتماعی خود قرار می دهیم و(۳) ...

۱- همان: ص ۱؛ پانوشت.

۲- دو سال بعد، پس از سری نخست شکست های سازمان در تابستان و پاییز ۱۳۶۰، رجوی در پیامی خطاب به کارگران چنین می گوید: «شما همان نیروی تاریخی بالنده و تعیین کننده ای هستید که سه سال پیش نیز قاطعانه ترین ضربه کمرشکن در سقوط شاه را به او وارد کردید.» (همان. نیز نشریه انجمن های دانشجویان... ش ۲: متن پیام رجوی در ۴/۱۰/۶۰).

۳- همان.

فصل دوم: سازماندهی در شرایط نوین

«تشکیلات» و «تبلیغات»

اشاره

در نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب، سازمان نیروی خود را در جهت ایجاد یک تشکیلات نوین سراسری و فعالیت تبلیغاتی وسیع متمرکز کرد. کادر مرکزی سابق به دو بخش تقسیم شد:

الف - دفتر سیاسی

ب - کمیته مرکزی

ستاد سازمان در ساختمان «بنیاد پهلوی» (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در مرکز شهر، نزدیک میدان ولیّ عصر و دیوار به دیوار سفارت عراق، تشکیل شد. در شهرهایی چون تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز،

یزد، کاشان و رشت نیز، در ساختمان های اشغال شده، ستادهای محلّی شکل گرفت. «جنبش ملّی مجاهدین»، طی اطلاعیه ای به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ و «به منزله ارگان سیاسی مجاهدین» اعلام موجودیت کرد و آمادگی خود را برای «عضوگیری» اعلام نمود؛(۱) و مسعود رجوی و موسی خیابانی، طی اطلاعیه ای، «حمایت کامل» خویش را از تشکیلاتی که خود و همفکرانشان پدید آورده بودند، آشکار

ساختند.(۲) ساختمان های ستادی تهران و شهرستان ها، مراکز «جنبش» شناخته شدند که ضمن ایجاد نوعی تمایز و اهمیت برای «سازمان»، پوشش و مَحمِل رویه علنی و ورودی تشکیلات اصلی سازمان نیز

به شمار می آمدند.

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۶.

۲- همان: ص ۲۸.

در خصوص تبلیغات رسانه ای، پس از انتشار مرتّب بیانیه های سازمان در روزنامه های کثیرالانتشار کیهان، اطلاعات و آیندگان، و پوشش سخاوتمندانه بسیاری از مطبوعات با گرایش های مختلف نسبت به نشر اخبار و مواضع سازمان و کادرهای اصلی آن، در کنار انتشار گسترده جزوات، پوسترها و کتاب های سازمان، چند گاهی نشریه پیام خلق ارگان سازمان بود که نخستین شماره آن در چهاردهم اردیبهشت ۵۸ منتشر شد. سرانجام در اول مرداد ۱۳۵۸ نشریه مجاهد، ارگان رسمی مجاهدین خلق، انتشار یافت.

صفحه اول نخستین شماره این نشریه، مانند بسیاری از شماره های آتی آن، دارای تصویری از امام خمینی بود و در کنار آن این تیتر قرار داشت: «آیه اللّه خمینی در حساس ترین مقطع این مبارزه به عنوان تبلور شرف و آزادگی مردم ما لقب امام گرفت.»(۱) و نیز در همین شماره از امام خمینی با تعبیر «چهره پرچمدار و قهرمان» حماسه کبیر مردم که «همچون خورشید، تابناک تر از هر ستاره می درخشد»، یادشده

است.

همچنین در مقاله ای که هدف از انتشار نشریه مجاهد را تبیین می سازد این گونه تأکید شده بود: «تلاش خواهیم کرد که پا را از دایره صداقت و صمیمیت بیرون نگذاریم... کار خودمان را با پشتوانه گذشته مکتبی و انقلابی و در جهت پاسداری از ارزش های انقلاب و خون شهدا آغاز می کنیم.»(۲)

در سطح نوسازی تشکیلاتی، علاوه بر کمیته یا کادر مرکزی، پنج کانون جداگانه که عضوگیری ها و سازماندهی جدید مبتنی بر آنها بود، پایه های اصلی سازمان را تشکیل می دادند: شبکه زیرزمینی مسلّح

که بعدها به نام «ستاد مجاهدین خلق» شناخته شد؛ سازمان جوانان مجاهد؛ جنبش کارگران مسلمان؛ کانون توحیدی اصناف؛ و سازمان زنان مسلمان. تعدّد ارگان های تشکیلاتی با عناوین چشمگیر، علاوه

بر ایجاد ظرفیت های جدید سازمانی، آشکارا رویکرد و کارکرد تبلیغاتی بارز نیز داشت.

شبکه زیرزمینی مسلح

این شبکه، که ظاهراً جهت تأمین حفاظت سازمان تشکیل شد، خانه های امنی در شهرهای اصلی ایجاد کرد، سلاح های فراهم آمده از پادگان ها و کلانتری ها را انبار نمود، به تعلیم اعضای برگزیده خود

۱- در حالی که اعضای کادر، قدیمی و اصلی سازمان از درون زندان و پس از آن، نه تنها به امام اعتقاد و علاقه ای نداشتند، که وی را با بدترین تعابیر توصیف می کردند. رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۰.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱، اول مرداد ۵۸: ص ۴.

برای جنگ چریکی پرداخت و دیگر اعضا را برای دفاع مسلحانه از مراکز سازمان آماده ساخت،(۱) اینشبکه، همچنین، با اعزام نفوذی های خود به درون نیروها و نهادهای حاکمیت جمهوری اسلامی، آنان را سازماندهی و هدایت کرد.(۲)

اغلب رهبران این شبکه مخفی، که بعدها در فاز نظامی، «فرماندهانِ» بخش های مختلف سازمان قلمداد شدند، از کمون رجوی در زندان قصر دستچین شده بودند. اسامی اعضای اصلی «شبکه زیرزمینی» به ترتیب الفبا، به قرار زیر بود:

۱- حسین ابریشمچی ۲- مهدی ابویی ۳- مسعود ایزدخواه کرمانی ۴- محمّد باباخانی ۵ - قاسم باقرزاده ۶- محمد بقایی ۷- فضل اللّه تدیّن ۸ - حسین جلیلی پروانه ۹- حسین جنّتی لادانی ۱۰- مسعود حریری ۱۱- علی خوراشادی زاده ۱۲- علیرضا رابتی ۱۳- علی زرکش ۱۴- جواد زنجیره فروش ۱۵- سیاوش

سیفی ۱۶- محمّد ضابطی ۱۷- محمود عطایی کاریزی ۱۸- سعید غیور ۱۹- فاضل مصلحتی (فاضل البصّام) ۲۰- محمد مقدّم ۲۱- محمود ملک مرزبان ۲۲- محمّد منصوری ۲۳- میرطه میرصادقی.(۳)

کادر مرکزی

نزدیک ترین و وفادارترین کادرهای دست چین شده زندان حول رجوی، جمع مرکزی سازمان را در بدو پیروزی انقلاب تشکیل دادند. همه این افراد، بجز چندتن که نقش علنی داشتند و در معرض دید همگان بودند، درون یک کادر مرکزی مخفی سازماندهی شدند. اسامی کادر مرکزی سازمان، در آغاز

دوران جدید سازماندهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، طبق حروف الفبا به قرار زیر بود:

۱- مهدی ابریشمچی ۲- محمود احمدی ۳- علی محمّد تشیّد ۴- محمدعلی جابرزاده ۵ - احمد حنیف نژاد ۶- محمّد حیاتی ۷- موسی خیابانی ۸ - عباس داوری ۹- ابراهیم ذاکری ۱۰- مسعود رجوی ۱۱- محسن (ابوالقاسم) رضایی ۱۲- علی زرکش ۱۳- محمدرضا سعادتی ۱۴- محمّد ضابطی ۱۵- غلامحسین

مشارزاده.(۴)

۱- ۱. Radical Islam;PP: ۱۷۵-۱۷۶.

۲- در این باره گفتار چهاردهم، فصل اول.

۳- ۲. Ibid; PP: ۱۷۶.

۴- ۳. Ibid; PP: ۱۷۲-۱۷۴.

سازمان جوانان مجاهد

این سازمان از طریق «انجمن جوانان مسلمان» و «انجمن دانشجویان مسلمان» با پوشش تبلیغاتی نشریه نسل انقلاب، به منظور متشکّل کردن و عضوگیری دانش آموزان دبیرستان ها و دانشجویان دانشگاه ها، تشکیل شد.

دو تن از کادر مرکزی، احمد حنیف نژاد و محسن رضایی، مسئولیت گردانندگی آن را برعهده داشتند. احمد ، برادر کوچک تر یکی از بنیانگذاران سازمان، در دی ماه۱۳۵۷، به اتّفاق موسی خیابانی به تبریز رفت تا ستاد محلّی سازمان را در آنجا تأسیس و تدارک کند. وی بعدها مسئول بخش زیرزمینی تشکیلات، در خارج از تهران شد. حضور محسن، برادر کوچک تر احمد، رضا، صدیقه و مهدی رضایی،

بیشتر سمبلیک و نمادین بود. وی نماینده خانواده ای بود که چهار تن از فرزندانش در راه سازمان کشته شده بودند.(۱)

مجاهدین خلق، در سازمان جوانان، متکی به اعضای جدید دانش آموز و دانشجو بودند. دو نمونه شاخص اعضای جدید، به گفته آبراهامیان، خلیل مقدّم طاهری و کاظم محمّدی گیلانی هستند. مقدّم طاهری، اهل همدان، در سال ۱۳۵۵ در دانشگاه تربیت معلّم تهران پذیرفته شد و آغاز به تحصیل کرد. در همان سال، در جریان فعّالیت های دانشجویی دستگیر شد و در زندان قصر با مجاهدین خلق مربوط

گردید. پس از پیروزی انقلاب، از مسئولان انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تربیت معلم شد و در تدارک مراسم سخنرانی های متعدد مهدی ابریشمچی در آنجا نقش فعّالی ایفا کرد. مقدّم طاهری از

اعضای اصلی هیئت تحریریه نشریه نسل انقلاب بود. کاظم محمّدی گیلانی، فرزند آیه اللّه محمّد محمّدی گیلانی حاکم شرع دادگاه های انقلاب، در بدو پیروزی انقلاب به سازمان پیوست و در طول سال ۱۳۵۸، ابتدا از مسئولان تشکّل دانش آموزی و سپس دانشجویی مجاهدین خلق شد. وی و برادر کوچکترش، در

سال ۱۳۶۰، طی درگیری های مسلحانه کشته شدند.(۲)

۱- به تعبیر «آبراهامیان» کشته شدن رضاییها، هر یک به نوعی برای سازمان اعتبار و حیثیت فراهم آورد. به خصوص پس از پیروزی انقلاب، برد تبلیغاتی گسترده ای داشت.

۲- .Ibid; ۱۷۸-۱۷۹ .۱

جنبش کارگران مسلمان

این شاخه سازمان برای متشکّل کردن و عضوگیری کارگران صنعتی تشکیل شد. در رأس اداره کنندگان این جریان سه نفر قرار داشتند: حمید جلال زاده، عبّاس عطاپور و حمیدرضا خادمی. جلال زاده برادر همسر محمدرضا سعادتی و اهل شیراز بود. او که در رشته راه و ساختمان فارغ التحصیل و در سال ۱۳۵۱ در ارتباط با مهدی رضایی دستگیر شده بود، در دی ماه ۱۳۵۷ آزاد گردید. عطاپور اهل تهران و فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی (شریف) بود. وی در سال ۱۳۵۵ در ارتباط با جریانات دانشگاهی

به زندان افتاد و در آنجا جذب سازمان گردید. خادمی، اهل گلپایگان و دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی

بود.(۱)

کانون توحیدی اصناف

این جریان در واقع نمادی از «گروه بازار» سازمان در سال های پیش بود. بازاری هایی که تمایل به همکاری صنفی با سازمان داشتند، تحت این نام فعالیت می کردند. اهمّ اداره کنندگان «کانون توحیدی

اصناف» چهار نفر بودند: محمّد مصباح، حاج حسین تهرانی کیا، محمد پیش بین و علی اصغر زهتابچی. هر چهار نفر سابقه زندان داشتند و سرانجام در فاز نظامی جان خود را از دست دادند.(۲)

سازمان زنان مسلمان

این بخش، ترکیبی از «انجمن مادران مسلمان» و «انجمن خواهران مسلمان»، توسّط وابستگان و خویشاوندان کادرهای مجاهدین خلق تشکیل شد. سه نفر از شاخص ترین اداره کنندگان این تشکّل عبارت بودند از: اشرف ربیعی، همسر سابق علی اکبر نبوی نوری و همسر بعدی مسعود رجوی(۳) آذر رضایی، خواهر رضایی ها و همسر بعدی موسی خیابانی؛ مریم قجر عضدانلو، ابتدا همسر مهدی

۱- ۱. Ibid; PP: ۱۷۹-۱۸۰.

۲- ۲. Ibid; PP: ۱۸۰-۱۸۱.

۳- این اشاره بدان خاطر است که رجوی، پس از این، دو ازدواج دیگر انجام داد که هر دو بحث انگیز بود: ازدواج با فیروزه بنی صدر، دختر رئیس جمهور معزول و متحد کوتاه مدت سازمان و ازدواج با مریم قجر عضدانلو، همسر دوستش مهدی ابریشمچی. در گفتارهای آتی به این موضوع پرداخته شده است.

ابریشمچی و سپس همسر و همردیف مسعود رجوی.(۱)

ساختار تشکیلات در فاز سیاسی

در فاز سیاسی شکل سازماندهی، خوشه ای بود. بدین ترتیب که شاخه های مختلفی به نام «بخش»، از «مرکزیت» منشعب می شدند. هر «بخش» به شاخه های مختلفی به نام «نهاد» (و در مواردی که اقتضا می کرد، «مرکز» و «دفتر») تقسیم می شد. نهادها نیز به قسمت های مختلفی تقسیم می گشتند و... به همین ترتیب، این تقسیم بندی تا پایین ترین رده ها انجام می شد. سازمان، در مجموع، به شش قسمت تقسیم شده بود:

۱- بخش اجتماعی ۲- دفتر سیاسی ۳- بخش نظامی

۴- بخش شهرستان ها ۵ - بخش نشریه و انتشارات ۶- بخش روابط

دفتر سیاسی، در بین بخش ها، وضعیت خاصی داشت. مسئول دفتر سیاسی، شخصاً با مسئول مرکزیت مرتبط بود ولی در نشست شورای مرکزی شرکت نمی نمود. علاوه بر این، هرکدام از بخش های

اجتماعی، شهرستان ها و نشریه سازمان نیز در کنار خود یک دفتر سیاسی داشتند که رابطه شان با دفتر سیاسی کلّ، رابطه ای عرضی بود.(۲)

رده بندی تشکیلاتی افراد

اشاره

محور اصلی جذب و رده بندی افراد در سازمان، کسب ویژگی های تئوریک و عملی - به لحاظ تشکیلاتی - بوده است که معنی آن هماهنگی و انطباق هرچه بیشتر افراد با مقررات سازمانی است. به عبارت دیگر، افرادی که در روند روابط سیاسی - تشکیلاتی حل شده بودند (پروسه «حل شدن» یا

«حل شدگی» را طی کرده بودند) و به تشخیص سازمان صلاحیت عملی و تئوریک کسب کرده بودند، ارتقا

می یافتند و در رده بالاتری قرار می گرفتند.

هر فردی، برای ورود در روابط سازمانی، در مراحل اولیه، «چک امنیتی» می شد؛ یعنی در ابتدا سعی می کردند شناختی نسبی از سوابق و زندگی فرد به دست آورند، و سپس به او تنها کار اجرایی می سپردند.

۱- ۱. Ibid; PP: ۱۸۱-۱۸۲.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «بخش ها»؛ با تلخیص و تصرف.

در این مرحله، بدون آنکه فرد افزایش اطلاعات پیدا کند، به کارهای تبلیغاتی یا امکاناتی گمارده می شد. از آن پس، اطمینان بیشتر، در جریان عمل و در برخورد با دیگر مسائل، به دست می آمد. مدت زمان طی شدن مرحله نخست، برای کسب اطمینان کامل و در حدّ صد در صد، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی شش ماه تا یک سال برآورد می شد؛ ولی پس از انقلاب، از آنجا که درصد ضربه پذیری از چنین کانالی به حداقل کاهش یافته بود و شرایط عمومی جامعه مساعد بود، به یک اطمینان کسب شده در کوتاه مدت بسنده می شد. مراحل رده بندی و ارتقای افراد عبارت بود از:

۱- رابطه یکطرفه صِرف که به فرد مرتبط، «نیروی جنبی» گفته می شد؛ ۲- رابطه دوطرفه ابتدایی، موسوم

به «هوادار» که خود به چهار رده تقسیم می شد؛ ۳- عضو تیم؛ ۴- سرتیم (عهده دار مسئولیت یک تیم اجرایی یا تشکیلاتی یا هردو)؛ ۵ - سرگروه (مسئول چند تیم)؛ ۶- سرشاخه (مسئول چند گروه)؛ ۷- نیروی داخلی نهاد(۱) با دو رده؛ ۸ - زیرِ عضو (یا کاندید عضو)؛ ۹- عضو؛ ۱۰- عضو شورایی یا شورای اجرایی نهاد؛ ۱۱- کادرِ مسئول نهاد و عضو مرکزیت نهاد؛ ۱۲- کادرِ مسئول بخش و عضو شورای مرکزی (زیر مرکزیت)؛ ۱۳- کادر مرکزی (عضو مرکزیت، از عناصر رهبری کننده).(۲)

عوامل مختلف پیوند با سازمان

عواملی که اعضا و هواداران را با سازمان پیوند می داد(۳)، بر چهار محور استوار بود: ایدئولوژیک، سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی، عاطفی.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، عوامل ایدئولوژیک و سیاسی - اجتماعی اساس پیوند افراد با

سازمان بود؛ البته در کادرهای اصلی و مسئول، جنبه ایدئولوژیک بر سایر جنبه ها غالب بود؛ و هرچه به رده های پایین تر می رسید، عوامل سیاسی - اجتماعی و در حدّی ضعیف، عوامل عاطفی جای مهمی را در حفظ و ایجاد این ارتباط و تعلق پیدا می کردند.

۱- از این مرحله، افراد به درون روابط نهادی می رفتند. این نیروها ممکن بود - فی المثل، در بخش اجتماعی - مسئولیت چندشاخه را به عهده داشته باشند یا افراد تحت مسئولیت نداشته باشند و تنها در زمینه کار داخلی تشکیلات، مسئولیت های اجرایی بر عهده شان باشد.
۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «ارتقای تشکیلاتی»؛ با اندکی تصرف.
۳- تفصیل این موضوع در مباحث مربوط به مکانیسم عضویت و... می آید؛ لیکن در اینجا برای حفظ توالی مطالب، اشاره ای به این امر می شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل شرایط خاص سیاسی - اجتماعی در جامعه انقلابی ایران، زمینه های مناسب و قوی ایدئولوژیک جهت جذب به سازمان وجود نداشت. پس از مدتی، عامل انگیزش های عاطفی، جایگاه اصلی پیوند و جذب و کشش به سمت سازمان را پیدا کرد. البته کادرها و اعضای قدیمی در این مورد مستثنی بودند. در مراحل نخستین، با تبلیغات گسترده ای که پیرامون سازمان

و سابقه مبارزاتی و «شهدا»ی آن و پیوند زدن با انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی انجام شد، زمینه جذب نیروها پدید می آمد.

حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با شگردهای تبلیغاتی که سازمان در سطح جامعه دنبال کرد، و به موازات ایجاد زمینه های سیاسی لازم، عوامل پیوند دهنده، عمدتاً عاطفی - سیاسی بود که در بین افراد جذب شده روز به روز شدیدتر نیز شد. تحکیم این پیوند، با مکانیسم ارتباط تشکیلاتی

انجام می پذیرفت و در تحقق آن، شگردهای روانی ویژه درون تشکیلاتی نقش اصلی را بازی می کرد.

پس از گذشت مدت زمانی، دامنه روابط افزایش می یافت و شخصیت افراد - دقیقاً - در ارتباط با

معیارهای سازمانی ساخته می شد. در این مرحله، افراد را - چه به لحاظ روحی و روانی و چه از نظر تئوریک - از روابط عاطفی خانوادگی، محیط های مذهبی و دیگر تجمّع ها دور می ساختند و در روابط تیمی تشکیلات شکل می دادند. از این پس هر چیز بجز سازمان، اعضا و خطوط آن، در ذهن فرد باطل

به شمار می رفت.

«بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان

اشاره

«بخش اجتماعی»(۱)، در روند حوادث سال های ۱۳۵۸ - ۶۰ نقش اصلی را به عهده داشت. این بخش از پنج «نهاد» تشکیل می شد که عبارت بودند از:

نهاد دانش آموزی، نهاد محلّات و امداد، نهاد کارگری، نهاد دانشجویی و نهاد کارمندی و اصناف.

در هر نهاد گروه های سیاسی، امنیتی، نظامی، تبلیغاتی و تدارکات (و در بعضی نهادها گروه نشریه)، جداگانه فعالیت داشتند و شورایی مسئولیت هماهنگی تمام گروه ها را بر عهده داشت که مسئول بالای هر

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل «بخش اجتماعی»؛ با اندکی تصرف و تلخیص. تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان ...: ضـمائم؛ چارت های تشـکیلاتی. اسـناد مربوط به «بخش اجتماعی» دادستانی انقلاب مرکز، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

نهاد در آن شرکت می کرد. به این شورا «مرکزیت اجتماعی» - یا «مرکز بخش اجتماعی» - نیز اطلاق می شد که وظایف آن عبارت بود از:

۱) توزیع نشریه، در سطح کلیه نهادهای بخش اجتماعی برای فروش و پخش عمومی.

۲) تهیه بولتن (زیر عنوان «مردم و مجاهد»)؛ موادّ این بولتن، از طریق گزارش های نهادها، تهیه می شد.

۳) تنظیم ارتباطات نهادها؛ با قرار دادن «سرپل» در دفتر بخش، ارتباط نهادها از طریق «پل»های خودشان - با هم - تنظیم می شد.

۴) اجرایی - امنیتی؛ که کار کنترل مسائل امنیتی کل بخش را به عهده داشت.

۵) صنفی؛ که حلّ مسائل صنفی را - در حدّ مرکزیت بخش - بر عهده داشت.

۶) سنجش افکار؛ که این کار در ارتباط با نشریه مجاهد انجام می گرفت.

شرح وظایف «نهاد دانش آموزی»

در این نهاد «گروه تشکیلات»، مسئول مسائل تشکیلاتی «اتحادیه ها» و «انجمن ها» بود و در واقع رابط اصلی بین نهاد و دانش آموزان بود. این گروه مسئولیت بسیج دانش آموزان هوادار و جذب شده در موارد ضروری را نیز داشت؛ بنابراین در انتقال خطوط تشکیلاتی، امنیتی و سیاسی نقش اصلی را داشت. «گروه نظامی»، دادن خطوط امنیتی - نظامی، اجرا و پیگیری آنها را بر عهده داشت. «گروه تدارکات»، حلّ مشکلات و مسائل تدارکاتی و مالی را انجام می داد. «گروه تبلیغات»، امور تولید و توزیع نشریه «نسل انقلاب»، اعلامیه ها، پوسترها و مواد تبلیغی نهاد را برعهده داشت. و «گروه سیاسی»، مسئول برنامه ریزی و تدارک کلاس های آموزشی سیاسی، ایدئولوژیک و... برای دانش آموزان بود.

شرح وظایف «نهاد محلات»

«نهاد محلّات» کانال سازمان دهی محلّی به شمار می رفت. افراد جذب شده در «انجمن های محلی» تهران تحت پوشش سه منطقه شرق، جنوب و غرب نهاد قرار می گرفتند.

قسمت های مختلف «نهاد محلات» به قرار زیر بود:

امداد پزشکی؛ این قسمت کارهای درمانی وابستگان سازمان و جذب و سازمان دهی پزشکان و پرستاران را بر عهده گرفته بود و مقداری هم کارهای درمانی بیرونی انجام می داد که جنبه تبلیغی داشت.

خدمات (صنفی)؛ کار این قسمت - به طور کلّی - جمع آوری و توزیع امکانات مالی و خدماتی اصناف جذب شده بود. قسمت های تبلیغات، امنیتی، نشریه و انجمن مسئولیت امور اجرایی، ارتباطات و

سازماندهی در زمینه ذیربط را برعهده داشتند. نام نشریه این نهاد، «فریاد گودنشین» بود.

اسکلت اصلی نهاد محلّات را انجمن ها تشکیل می دادند و دیگر قسمت ها در خدمت حلّ مسائل انجمن ها و پیشرفت کار آنها بودند.

شرح وظایف «نهاد دانشجویی»

تشکّل دانشجویی سازمان، در مقطعی - از تابستان ۵۹ تا اوایل زمستان همان سال - در چارچوب «انجمن»ها فعالیت می کرد و پس از آن، علاوه بر انجمن ها، «اتحادیه» نیز فعّال بود. بر این اساس، سه بخش را می توان قایل شد:

یک - بخش انجمن دانشجویان مسلمان؛ دو - بخش کانون های اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان؛ سه - بخش نهاد دانشجویی در سازماندهی اتحادیه انجمن ها.

یک - انجمن دانشجویان:

چهار شاخه زیرمجموعه این بخش قرار می گرفت. این شاخه ها عبارت بودند از: شاخه فرهنگی؛ شاخه روابط؛ شاخه میلیشیا؛ شاخه تبلیغات.

دو - کانون های اتحادیه:

پس از تشکیل اتحادیه، چهار کانون جهت هماهنگ نمودن کارهای اجرایی در دانشگاه ها با نهاد دانشجویی به وجود آمد:

۱. کانون خدمات؛ کار آن، خط دادن به شاخه میلیشیای [= گروه شبه نظامی] انجمن ها و پیگیری و حسابرسی خطوط بود.

۲. کانون فرهنگی؛ کار این کانون، خط دادن به شاخه فرهنگی انجمن ها و پیگیری اجرای آن بود.

۳. کانون تبلیغات؛ وظیفه آن، خط دادن به شاخه تبلیغات انجمن ها، کنترل فروش نشریه، و پخش اعلامیه و تراکت بوده است.

۴. کانون روابط؛ کار آن خط دادن به شاخه روابط انجمن ها و پیگیری و کنترل خطوط داده شده بود.

سه - نهاد دانشجویی:

زیرمجموعه این بخش مشتمل بر دو شاخه بود:

۱. شاخه فرهنگی؛ وظایف آن عبارت بود از: تهیه بولتن دانشجویی، واژه نامه (توضیح اصطلاحات موجود در کتب و نشریات سازمان)، تقویم (ثبت روزانه رویدادها)، آرشیو و تهیه مقالات و

اعلامیه های نهاد.

۲. شاخه روابط؛ که به دو بخش تقسیم می شد:

الف) بخش استادان؛ کار این بخش ارتباط با استادان دانشگاه ها بود که هواداران تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی، مارکسیست ها و افراد بی خط را دربر می گرفت. مجموعا این بخش با همه مدرّسانی، که به نوعی مخالف نظام بودند، ارتباط داشت. استادان هوادار در تشکّلی به نام «استادان متعهّد» فعالیت

داشتند.

ب) بخش مقامات؛ کار این بخش، برقراری ارتباط از موضع دانشجویی با مقامات جمهوری اسلامی بود؛ از بنی صدر (رییس جمهور) گرفته تا نمایندگان مجلس. تماس با دفتر فلسطین، بعضی از سفارتخانه ها، و نیز ارتباط با دیگر گروه ها و مطبوعات نیز از وظایف این بخش بود. همه مقاماتی که با آنها ارتباط برقرار می شد، دارای پرونده ای جدا بودند و به تناسب وضعیت و شرایط، در این برخوردها به آنها خط داده می شد یا به آنها فشار وارد می گردید که - مثلاً - در قبال فلان حادثه موضعگیری کنند، یا مصاحبه انجام دهند و یا در روزنامه ها مقاله بنویسند. تماس با سفارت فلسطین، یا ملاقات با بنی صدر، توسط افراد خاص رده های بالاتر صورت می گرفت.

شرح وظایف «نهاد کارگری»

این نهاد در زمینه ارتباط با نیروهای کارخانه ها و کارگاه ها و عمدتاً «کارگران» فعّال بود و از شش قسمت زیر تشکیل می شد:

۱- قسمت نیروها ۲- قسمت نشریه ۳- قسمت صنفی ۴- قسمت تبلیغات ۵ - قسمت تدارکات ۶- قسمت امنیتی.

نشریه این نهاد به نام بازوی انقلاب منتشر می شد.

نیروهای «نهاد کارگری»، از طریق سه مسئول به مرکزیت وصل می شدند. این نیروها به تناسب محلّ کارشان تقسیم بندی شده بودند.

مروری بر عملکرد «نهاد کارگری»

بررسی بیشتر چگونگی و عملکرد نهاد کارگری به عنوان مورد گویایی از وضعیت سایر نهادهای بخش اجتماعی سازمان در دوره سیاسی پس از انقلاب، نکات قابل توجهی را روشن می سازد.

مهم ترین اعضای مرکزی نهاد کارگری، در دوره «فاز سیاسی»، عبارت بودند از:

- عباس داوری (دانشجو)

- حمید جلال زاده (فارغ التحصیل مهندسی)

- مهدی کتیرایی (دانشجو)

- ناهید جلال زاده (همسر محمدرضا سعادتی - دانشجو)

- مجید فرزانه سا (دانشجو)

- حسن رحیمی (دانشجو).(۱)

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای سازمان به طور ناشناس به کارخانه ها می رفتند تا بتوانند نیروی کارگری جذب کنند. افرادی چون ابراهیم ذاکری، عذرا علوی طالقانی، عبدالعلی مَه نما و کریم پور به

کارخانه های کفش: ملی، بلّا و وین و یا کارخانه های: مقدم و آزمایش می رفتند و ضمن تبلیغ و سخنرانی و طرح شعارهایی در حمایت از اداره شورایی کارخانه ها، تلاش می کردند در مدیریت ها اخلال ایجاد کنند. نتیجه این حرکت، مثبت نبود و پس از چندی ناگزیر شدند اعضای سازمان را از کارخانه ها بیرون آورند.

تحلیلی که مسئولان و اعضای مرکزیت، از جمله مهدی ابریشمچی و مهدی براعیعضو شورای مرکزی، ارائه دادند این بود که دیگر نمی توانیم به کارخانه[ها] برویم؛ چون نسبت به افراد ما دافعه دارند و نمی توانند ما را تحمّل کنند...

۸۰ - ۸۵ درصد افرادی که این نهاد را تشکیل می دادند، از دانشجویان، رؤسای مختلف، مدیران و

سرپرستان، کارمندان عالی رتبه و ... بودند و درصد ناچیزی از آنان را کارگران تشکیل می دادند.(۲)

طبق مدارک بازمانده از نهاد، که به خط مسئولان آن است، روند و میزان جذب نیرو فوق العاده ضعیف نتیجه داده است. از جمله در شرکت واحد اتوبوسرانی، بعد از تبلیغ بین ۱۴۰۰ نفر فقط ۷ تن و یا در صنایع

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۴۹ - ۵۰؛ نیز «پرونـده مربوط به مریم میرزایی، مسـئول نیروهای تبلیغاتی - نظامی دختران نهاد کارگری»، موجود در مرکز اسناد دانشکده امام باقرع.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۴۷ - ۴۸.

برق - با بیش از ۲۰۰۰۰ پرسنل - تنها ۱۰ - ۱۲ نفر، در مجموع صنایع نفت (در تهران) فقط ۱۰ نفر و در صنایع دفاع - با حدود ۱۳۰۰۰ پرسنل - تنها ۵ تن هوادار شده اند. میزان جذب در شهرستان ها به مراتب کمتر بوده است.(۱)

از پاییز ۱۳۵۹، با ورود دانشجویان هوادار به این نهاد، فعالیت ها اوج پیدا کرد. عمده ترین هدف در این مرحله، به اعتصاب کشاندن کارخانه ها و صنایع کشور در زمستان ۱۳۵۹ بود.(۲)

در این جهت اقدامات تبلیغی منسجم و منظّمی نیز صورت می گرفت که اغلب نتیجه نمی داد؛ برای مثال از ۱۵ نمایشگاه تبلیغی، که برای نصب در محیط های کارگری برده بودند، ۱۳ فقره آن توسط

کارگران برچیده شد.(۳)

در نحوه تهیه و پخش اعلامیه ها و بیانیه ها طبق دستور مسئولان نهاد، استفاده از علایمی مثل داس و چکش - به خاطر پیشگیری از دافعه کمونیستی - ممنوع، ولی گذاردن آیه ای از قرآن در صدر اعلامیه ها الزامی بوده است تا کارگران به حرمت آیه قرآن، اعلامیه ها را پاره نکنند. استفاده از اسامی مستعار و «فرضی» در زیر اعلامیه ها نیز قابل توجه است. اعلامیه ها، در کارخانه های مختلف، با نام های متعدد پخش می شد:

برای مثال یک اعلامیه به دو اسم، یک بار به نام «کارگران موحد» و یک بار دیگر به نام «کارگران مسلمان»؛ و آنها را در کارخانه ... در روزهای مختلف پخش می کردند.(۴)

رهنمودهای خطّی، جهت نفوذ و حضور در کارخانه ها - هم در سطوح کلّی و عام و هم در مراحل پیچیده تر تشکیلاتی - از این قرار بوده است:

- مخفی ماندن ماهیت، با محملِ طرفداری از نظام یا بی طرف، جهت نفوذ در شرایط ویژه؛

- تکیه روی افراد محبوب و تلاش در نزدیک شدن با آنها، جهت بهره برداری تبلیغاتی و القای خطوط

سازمان؛

- تدارک برهم زدنِ شوراهای مخالف سازمان؛

ص:۳۶۶

۱- همان: صص ۵۳ - ۵۴.

۲- همان: ص ۵۷.

۳- همان: همان صفحه؛ اظهارات فرهاد نیّری، آخرین مسئول کارخانجات و تدارکات - پیش از انحلال نهاد کارگری.

۴- همان: ص ۵۱. نیز «پرونده مربوط به زهرا بهبودی»، موجود در مرکز اسناد دانشکده امام باقرع.

- تبلیغ و تلاش در ایجاد نفرت نسبت به انجمن اسلامی؛

- ایجاد روابط نزدیک با نیروهای مارکسیست؛

- طرح مسائل صنفی و دامن زدن بدان، و لاینحل نشان دادن مشکلات؛

- کسب اطلاعات و شناسایی افراد ذی نفوذِ وابسته به نظام؛

- شناسایی دقیق از کارخانه و مدارك و اموال آن و نیز جاهای حسّاسی که در صورت تخریب به روند کار آسیب می رساند.(۱)

ص:۳۶۷

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «نهاد کارگری»؛ با تلخیص. اسناد مربوط به «نهاد کارگری» دادستانی انقلاب مرکز، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی». کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۶۰- ۷۱؛ اظهارات نیّری.

فصل سوم: جذب، آموزش و تبلیغات

روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیروهای کم شمار تشکیلاتی سازمان، که عمدتاً زندانیان آزاد شده بودند، به طور فعّال وارد صحنه سیاسی کشور شدند و جذب نیرو و سازماندهی را آغاز کردند. به علت وضعیت خاص جامعه و جوّ انقلابی موجود، با توجه به مواضعی که سازمان اتخاذ می کرد و به دلیل تجربه تلخ سال ۵۴ و وجود «التقاط» در ایدئولوژی و اندیشه سازمان، بدبینی و بی اعتمادی رو به افزایشی نسبت به سازمان در جامعه وجود داشت. در نخستین مرحله جذب، نیروهای دانشجو و دانش آموز که پرشور اما نامطلع از تاریخچه سازمان بودند، در صدر دیگر اقشار قرار داشتند. در سه - چهار ماه نخست انقلاب، جذب این نیروها به کندی صورت می گرفت؛ ولی، با گسترش فعالیت گروه های مختلف سیاسی و مطبوعات و تغییرات پرشتاب در فضای فرهنگی اجتماعی کشور، روند توسعه سازمان و جذب نیروها نیز

سرعت گرفت. این روند را، با نگاه به نیروهای مختلف، می توان بدین گونه بررسی کرد و پی گرفت:

الف) روند افزایش نیروهای برون تشکیلاتی (سمپات ها، هواداران و...)؛ محتوای کار سازمان، در نخستین مراحل، به ترتیب اولویت، عبارت بود از:

- تبلیغات

- جذب

- سازماندهی و فعّال کردن نیروها در جهت اهداف سازمان.

ص:۳۶۹

محورها و اولویت های مذکور، دقیقاً به وضعیتی که سازمان به لحاظ اجتماعی داشت، مربوط بود.

بعد از سخنرانی تندروانه ۵ اسفند ۱۳۵۷ مسعود رجوی در اولین اجتماع عمومی سازمان پس از انقلاب در دانشگاه تهران،(۱) فضای دانشگاه ها نشانگر این واقعیت بود که نیروهای روشنفکر و دانشجو «مسئله دار» شده اند و آمادگی پذیرش مواضع رادیکال زودهنگام را در شرایطی که هنوز از پیروزی

انقلاب کمتر از دو هفته نمی گذشت، ندارند. برای نمونه، رجوی در سخنرانی یاد شده با تأکید بر درخواست «انحلال ارتش» و حمایت از تحرکات سیاسی و نظامی جدایی خواهانه «در کردستان» و دمکراتیک توصیف کردن درخواست های گروه های چپگرای کرد، مجاهدین خلق را «انقلابیون پیشتاز» نامید که نباید هیچگونه محدودیت «سیاسی و نظامی» داشته باشند.(۲) اما برخی برآوردها نشان می داد که در آن مقطع زمانی، مجموع هواداران این رویکرد و مواضع سازمان، در میان دانشجویان دانشگاه تهران ۲۰ تا ۳۰ نفر بیشتر نبودند؛ بقیه دانشگاه ها نیز وضعی بهتر از دانشگاه تهران نداشتند. سازمان با درک چنین معضلی، به موازات کار تبلیغاتی وسیع در سطح جامعه، انرژی زیادی را برای حلّ مسائل ذهنی دانشجویان صرف

کرد. ترتیب دادن سخنرانی های مسئولان رده یک سازمان در دانشگاه ها، در همین ارتباط برنامه ریزی

شد و عمده ترین کار سازمان، در آن مقطع، تشکیل سخنرانی ها یا کلاس هایی در دانشگاه تربیت معلم توسط مهدی ابریشمچی در مورد تاریخچه سازمان، سخنرانی های متعدد و پیوسته مسعود رجوی و موسی خیابانی در مسجد یا زمین چمن دانشگاه تهران، با عناوینی چون حکومت علی(ع) و شعایر، و دیگر سخنرانی های پراکنده برخی از کادرهای مرکزی سازمان در مجامع مختلف دانشگاهی، بود.

سدّ جذب نیرو از اواسط تابستان سال ۱۳۵۸ شکسته شد. برای جذب نیروها، عمده ترین فعالیت کادرهای سازمان عبارت بود از تشکیل کلاس های سیاسی - عقیدتی و تشکیلاتی، برای حلّ مسائل ذهنی افراد جذب شده و آشنا ساختن آنان با دیدگاه های سازمان. این کلاس ها محدود ولی پیوسته بود. هم زمان با کارهای تئوریک، سازماندهی نیز انجام می شد و بدین ترتیب به تعداد افراد فعّال تشکیلاتی افزوده می شد.

۱- روزنامه کیهان که در آن زمان توسط نیروهای چپگرای غیرمذهبی اداره می شد، با تیتر درشت در صفحه اول درباره این تجمع و سخنان رجوی، چنین نوشت: «هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب»؛ روزنامه کیهان، ۶ اسفند ۱۳۵۷.

۲- روزنامه کیهان، ۶/۱۲/۵۷: ص ۳.

در رونـد جذب نیرو، اقشاری چون کارمندان، کارگران، بازاریان و کسـبه محلّات نیز مورد توجه ویژه ای قرار داشـتند؛ ولی به خـاطر کنـد بودن بیش از حـدّ پروسه جـذب، این اقشـار (بخصوص کـارگران و کـاسب هـا) در اولویت محسوب نمی شدنـد. بیشترین نیروی جـذب شده، در ابتدا دانش آموزان بودند. بر طبق اسـناد موجود، در اواسط سال ۱۳۵۹، حدود چهارهزار دانش آموز با شاخه های گوناگون سازمان ارتباط داشتند.

ب) رونـد افزایش نیروهـای درون تشـکیلاتی (نیروهـای کادر، اعضا و...)؛ به موازات تلاش در جهت جـذب نیروهای جدیـد، نفرات داخـل نهادهـا (نیروهـای درون تشـکیلاتی) نیز افزایش می یافتنـد. افراد باسـابقه یـا کسانی که در جهت منافع سازمان و تطبیق خود با معیارهای تشکیلاتی تبعیت بیشتری از مرکزیت

نشان می دادند، ارتقا می یافتند و رده بالاتری می گرفتند؛ و افراد جدیدی - که پیش از این، در روابط برون تشـکیلاتی بودند - جای آنها را پر می کردند.

ج) تغییرات ساختار سازماندهی و روابط تشـکیلاتی؛ افزایش کادرها و جذب شده های سازمان، طبعاً روی شـکل تشـکیلات و بخصـوص روابـط درون تشـکیلاتی تـأثیرات خـود را می گـذاشت. به مـوازات افزایش نیروی انسـانی و عناصـر تشـکیلاتی در سازمان، طول سازماندهی نیز افزایش یافت ولی گسترش عرضی

سازمان - به نسبت رشد طولی آن - کمتر شد.(۱)

شیوه های جذب و تبلیغ

سازمان در اسـفند ماه سال ۵۷ در «پیـام به داوطلبـان عضـویت در جنبش ملی مجاهـدین» عنـوان کرد که آنچه مهم است و در نزدیک شدن افراد به سازمان تعیین کننده است تلاش آنها در معرفی سازمان

است:

آنچه برای ما مهم است و می تواند در نزدیک شدن روابط ما و شما حتی تعیین کننده باشد خودجوشی تو و معرفی خودت در جریان عمل و جنبش است. آنچه می توانیم به عنوان کلی ترین رهنمود بیان کنیم این است:

در محیط زندگی خودت - خواه دانشگاه، کارخانه، [یا در میان] مردم - تلاش کن معرف سازمان

و اندیشه توحیدی آن باشی و بعد سازمان و روابط منظم بر سر پیاده شدن این اهداف را به

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج۳: ذیل عنوان «رشد تشکیلات». جمع بندی ها...: اظهارات اغلب فعالان «فاز سیاسی».

وجود آوری و بـدین سـان بـا گزارش مسـتمر خودت را به جنبش معرفی کن تـا بهتر بتوانیم به یکـدیگر نزدیک تر شویم؛ زیرا صـداقت و خلوص انقلابی در جریان حرکت انقلابی و سازمان یافته تر می تواند بهترین معرف تو و ضامن عضویت در جنبش ملی مجاهدین باشد.(۱)

سازمان در شـرایطی که در صدد گزینش افرادی است که کمترین شناختی نسبت به مبانی عقیدتی سازمان ندارند، از این افراد می خواهد تمام تلاش خویش را در معرفی و تقویت سازمان صرف کنند. جنبه دیگر این مسئله شروطی است که سازمان برای پـذیرفتن افراد به عنوان عضو مطرح می سازد و در واقع می خواهد بگوید که به سادگی نمی توان عضو سازمان شد، بلکه باید برای احراز چنین موقعیتی تلاش

بیشتری کرد. این امر از جنبه روانی جاذبه هایی برای آن دسته از افراد و جوانانی داشت که می خواستند با وابستگی به گروهی خاص به خود هویت و شخصیت اجتماعی ببخشند.(۲)

سازمـان برای جـذب هوادار، در حـالی که از نظر سیاسـی خود را وفـادار به انقلاب اسـلامی و امام خمینی معرفی می کرد، در عرصه فعالیت های اجتماعی و مـدنی به نحو چشـمگیری سـرمایه گـذاری می کرد. یکی از اهـداف اصـلی این گونه اقـدامات نمایاندن چهره هایی از سازمان است که برای جوانان جاذبه های فطری

دارد. سازمان با فرسـتادن دختران و پسـران هوادار برای تخلیه لجن و فاضـلاب گودها یا با فرستادن آنها به اردوهای سازندگی در روستاها و... ضمن آنکه تظاهراتی مردمی را در عمل از خویش نشان می داد، با

تشـکیل کلاس هـایی در اردوهـای فوق یـا در جوار سـایر کارهـای اجتمـاعی، ایـدئولوژی خود را به همراه رفتارهای متفاوت (روابـط دوسـتانه دخـتران و پسـران، هـویت مردانـه دادن بـه دخـتران و...) بـه هـواداران ارائـه می کرد. در همین رونـد، ضـمن تشـکیلاتی کردن آنان، تلاش می شد در مواجهه عینی با ابعاد محرومیت های موجود، روحیات و گرایش های آنان به سـمتی که سازمان می خواهد جهت یابد.(۳)

در ضـمن این «اردوهای سازندگی» و انجام فعالیت های تبلیغاتی، سازمان آموزش های ایدئولوژیک خود را نیز دنبال می کرد و با این شیوه هواداران خود را بهتر می شناخت و آنها را غربال می کرد و کسانی را

ص:۳۷۲

۱- نشریه پیام خلق، ش ۲: ص ۲.

۲- محورهـایی که در این بحث طرح شـده، عمـدتاً مربوط به قبل از رفتن سازمان به خارج از کشور است؛ چراکه پس از رفتن سازمان به فرانسه و سپس به عراق، از رونـد جـذب نیرو به میزان فوق العاده ای کاهش یافت و نیز از زمان ورود به فاز نظامی، سازمان وضعیت دیگری پیدا می کرد.

۳- برای آگاهی از نمونه یک گزارش رتوش شده اردوی مجاهدین خلق با ادبیات احساسی و تبلیغی نشریه مجاهد، ش ۱: ص

که آموزش های اردو را درست نمی پذیرفتند، کنار می گذاشت و افراد مناسب را جدا می کرد تا از آنان در مراحل بعد استفاده کند.

در این میان مقالات تبلیغی متعددی در نشریات وابسته به سازمان و نشریه رسمی آن در خصوص واکنش های اهالی روستاها در برابر هواداران سازمان چاپ می شد که به چهره پردازی سازمان بسیار کمک می کرد:

روستاییان از ظلم فئودال ها، سرنیزه ژاندارم ها، نمایش اصلاحات ارضی و شبیخون سرمایه داری وابسته آموخته اند که به غریبه ها دیر اطمینان کنند. با این همه وقتی که از طریق عمل ما، ما را باور نمودند، شب ها به اصرار، مهمانمان می کردند.(۱)

با شناسایی و مداوای مردم، آنها احساس نزدیکی خیلی زیادی را نسبت به این اقدامات از خود نشان دادند.... گویی یکباره تمامی سدهایی را که امپریالیسم و ارتجاع بین جوانان انقلابی و

زحمتکشان کشیده بود فرو ریخت و در یکدیگر حل شدند.(۲)

طرح رادیکال و اغراق آمیز مطالبات اقشار محروم اجتماع و دامن زدن به انتظارات غیرواقعی و خارج از ظرفیت نظام نوپای جمهوری اسلامی در اولین ماه های پس از پیروزی انقلاب، یکی از شیوه های اصلی سازمان در تبلیغات سیاسی و اجتماعی آن هنگام بود.(۳) در حالی که امام خمینی و سایر نیروهای انقلابی مسلمان نیز ضمن پیگیری مطالبات مردم و انتقاد به نارسایی ها و ناتوانی های دولت موقت، بر لزوم آرامش و تعامل سازنده برای حل مشکلات و اجتناب از تفرقه و تنش سیاسی اجتماعی پای می فشردند، رهبران سازمان در کنار سایر گروه های چپگرا و غیرمذهبی با تبلیغات خویش آشکارا

می کوشیدند فضای دو قطبی و رادیکالیزه علیه رهبری نظام را پدید آورند تا خود به عنوان نمایندگان

واقعی مطالبات مردم شناخته و محسوب شوند.

آنچه این هدف سازمان را روشن می ساخت، یکی قرار گرفتن این شیوه در کنار سایر برنامه های

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۳: ص ۴؛ از مقاله «اردوی سازندگی در میان مردمی اسیر فئودال های شهرنشین».

۲- همان، ش ۱۴: ص ۴؛ از مقاله «روستای سیتان محله».

۳- برای آگاهی از نمونه مطالب و مقالاتی با این رویکرد بازوی انقلاب، ش ۱۶: ص ۳. نشریه مجاهد، ویژه نامه ش ۱۵ انتخابات: ص ۳؛ سخنرانی رجوی در رشت. همان، ش ۱۹: ص ۴؛ مقاله «زمین از آن کسی است که آن را می کارد و نه فئودال زالو صفت». همان، ش ۵: ص ۳؛ مقاله «چرا با سرمایه داران خارجی سازشکارانه برخورد می شود؟ پیام انقلاب، وابستگی است؟» همان، ش ۱۱: ص ۳؛ مقاله «امپریالیسم به کارخانه کشیده می شود». همان، ش ۵۶؛ مقاله «تعیین حداقل دستمزد کارگران، بر اساس قانون کار آریامهری».

اجتماعی - تبلیغی سازمان بود و دیگر اینکه سازمان از ابزارها و حتی عبارات شعاریِ تحریک کننده تر و

احساس انگیزتری برای عنوان کردن انتقادات استفاده می کرد. در واقع سازمان در هر مرحله از تبلیغات خود، در انتخاب شیوه های تبلیغاتی از سایر گروه ها روانشناسانه تر عمل می کرد.

سازمان در تبلیغات خود با پرداخت حماسی و عاطفی و اغراق و بزرگ نمایی بر سوابق اعضای اولیه و برخی حوادث و وقایع مربوط به دوران مبارزات اعضای سابق، بسیار تأکید می کرد و بدین وسیله با تحریک شور و عاطفه و احساسات جوانان، به مرور عده زیادی را به سمت خود جذب می کرد:

راستی روزی که سازمان بنیانگذاری شد ما چه سرمایه ای داشتیم؟ محمد حنیف اغلب کارگری و عملگی می کرد تا هم با درد و رنج آنها آشنا شده و دید خودش را عمق ببخشد و هم اوایل پولی گیرش بیاید. اصغر [بدیع زادگان] یک پیراهن داشت؛ وقتی چرک می شد می شست و منتظر بود تا خشک شود. اصغر بعد از ۲ بار عمل جراحی روی ستون فقرات سوخته اش که فقط با دست و پا می توانست راه برود می گفت: «بچه ها بیایید ورزش کنیم.»(۱)

سازمان با چاپ و تکثیر وسیع زندگی نامه ها و مشروح شکنجه ها و مسائل زندان، صرفا می خواست از آنها بهره برداری سیاسی کند و بدین وسیله به معرفی خود دست بزند. با توجه به اینکه بسیاری از روایات نقل شده در این جزوه ها و مقالات مستند به مدرک مشخص یا راوی خاص و مشخصی نیستند، حدّاقل می توان در صحت بسیاری از جزئیات و اصل برخی از این روایات شک کرد.

سازمان دست به یک روند اسطوره سازی زده و از زندان رفتن اعضایش در زمان حکومت شاهنشاهی و بزرگ نمایی شکنجه آنها، حداکثر استفاده را در جذب جوانان به سوی خودش کرد و این نکته ای بود که دیگر جریان هایی که زندان و شکنجه دیده بودند، از آن - به این صورت ماهرانه - استفاده نکردند. در حقیقت فضایی که سازمان به آن دامن می زد موجب این سوءتفاهم می شد که گویی پیش از انقلاب، در

زندان ها تنها در مورد وابستگان تشکیلاتی سازمان رفتار خشونت آمیز و شکنجه های ضدّبشری رخ داده است. آشکارا تلاش می شد تا با یادآوری این وقایع هاله ای از احترام و تقدس در مورد سازمان در اذهان پدید آید. سازمان با این تبلیغات و تأکیداتی نظیر اینکه حرف های ما همان دفاعیات شهدا و رگبار گلوله ها و انفجارهاست، مسائلی نظیر روند تکامل و ابتلا را مطرح می کردند و نهایتاً این استدلال خاص خود را می کردند که حق ویژه پیشتازی و صلاحیت سازمان در گذشته اثبات شده و تداوم خواهد داشت:

۱- نشریه مجاهد، ش ۷۵: ص ۳.

چهارده سال است حرف هایی در دل داریم؛ گرچه آن را به زبان های مختلف بیان کرده ایم... حرف هایمان را در کتاب های ایدئولوژیک، در تحلیل های سیاسی، در اطلاعیه های سیاسی - نظامی، در رگبار گلوله های داغ، در صدای انفجار، در شعارهای قبل از شهادت، در دفاعیات شهدا، در فریادهای خاموش اسرا و در صدای شنیده نشدنی گریه های مادران شهدا و اسرا زدیم.(۱)

سازمان در کنار پیشبرد اهداف تبلیغاتی خود، زمینه توده های مردم را برای هوادارانش بسیار مناسب و مساعد برای پذیرش و هماهنگ شدن با آنان ترسیم می نمود و همین امر مایه ایجاد چسبندگی بیشتر در درون سازمان و استحکام بیشتر تشکیلات محسوب می شد.

پیوند مردم هر روز بیشتر می شود؛ آخر مجاهد با قلم نوشته نشده؛ مجاهد با خون نوشته شده است. این را ما با تمام وجود درک کرده ایم.(۲)

... قلب هر مستضعفی، قلب هر کارگر و دهقانی، قلب هر محروم و رنجیده ای مکان واقعی و ستاد واقعی هر مجاهد است.(۳)

... استقبال مردم از مجاهدین خلق روز به روز بیشتر می شود؛ چراکه آنان حل معضلات اجتماعی و تحقق آرمان های انقلابی خود را در گرو مبارزات صادقانه مجاهدین خلق می بینند و خود با پیوستن به صفوف آنان در پیمودن این راه مکتبی سهیم می شوند.(۴)

سازمان در تبلیغات خود با ترسیم دو اسلام: «توحیدی مجاهدین» و «اسلام ارتجاعی»، خود را منادی توحید وانمود می کرد و جریان های اسلامی پیرو خط امام را در جبهه ارتجاع قرار می داد. به همین گونه، تمام گروه های موجود در ایران را با معیار همسویی یا اختلاف با سازمان طبقه بندی می کرد و در مجموع هیچ فرد و گروهی را بدون برچسب نمی گذاشت. البته این رویه به دوران فعالیت سیاسی سازمان

در بعد از انقلاب اختصاص نداشت؛ پیش از انقلاب نیز در زندان های رژیم شاه افراد سازمان با سایر مبارزان مسلمانی که نسبت به سازمان سمپاتی و سرسپردگی نشان نمی دادند همین برخورد را می کردند و این قبیل افراد و گروه ها را تحت عنوان «اسلام ارتجاعی» - که به باور آنها نهایتاً با پلیس و رژیم شاه سازش خواهد کرد - طرد می کردند و در عوض نیروهای مختلف طیف مارکسیست ها را به مثابه متحدین

۱- همان: ش ۱: ص ۱.

۲- همان، ش ۲۶: ص ۵.

۳- همان، ش ۴۹: ص ۴.

۴- همان، ش ۵۳: ص ۷.

بالفعل و بالقوه خویش به حساب می آوردند.

درگیری های سیاسی و اجتماعی که سازمان تعقیب می کرد و یا به وجود می آورد فقط برای ضربه زدن به مخالفانش نبود، بلکه برای محروم کردن هواداران از فردیت خویش و شکل پذیرتر کردن آنها در مناسبات جمعی نیز مؤثر بود. حرکت سازمان در جهت برپایی اردو، راهپیمایی، کوهنوردی و... باعث

می شد که طرفداران، خود را فراموش کنند و احساس هویت جمعی و هدفمندی به آنها دست بدهد و در کنار آن، تصفیه افراد ناهماهنگ و عضوگیری افراد مستعد نیز مطرح بود:

البته کسان زیادی پیدا می شوند که بعد از مدتی توقف در اردو مجبور به ترک آن هستند ولی عمدتاً مشکلات و مسائل مختلف من جمله وضع درسی و خانواده ای، آنها را به این کار وا می دارد، و کمتر کسانی هستند که علی رغم انتقاداتشان کارکردی منفی برای اردو متصور باشند.(۱)

همچنین سازمان برای جذب نیرو و موجّه جلوه دادن هرچه بیشتر خویش، متوسل به ارزش تشکیلات می شد. همواره لزوم وجود یک سازمان و تشکیلات مسلحانه پیشتاز(۲) برای تأمین هر خواسته ای، به اشکال گوناگون طرح می شد و به شکل صریحِ تئوریک نیز مورد تأکید قرار می گرفت:

شاید امروز کمتر فردِ آگاهی را می شود یافت که در مورد این مسئله تردید داشته باشد که بدون وجود یک سازمان انقلابی و بدون تشکیلات هدایت انقلابی خلق، دستیابی به قله های پیروزی امری غیرممکن است. ... تشکیلاتی بودن اساسی ترین اقدام پیوستگی به یک سازمان گسترده انقلابی است. ... فعالیت شبانه روزی هواداران سازمان آن گاه همه ما را گام به گام در مسیر

دسترسی به اهداف توحیدی مان یاری خواهد کرد، که با خطوط و تاکتیک های سازمانی هماهنگی و همجهتی کافی داشته باشد.

... عشق و علاقه به سازمان و به اهداف آن صرفاً در تلاش هرچه بیشتر متجلی نمی شود، بلکه این علاقه آن گاه که آگاهانه در تلاشی پیگیر و در عین حال هماهنگ و همجهت و همراه با هماهنگی تشکیلاتی صورت گیرد واقعاً نمایشگر شوری انقلابی و ایمانی عمیق است.(۳)

در ادامه همین مطالب، سازمان نظم تشکیلاتی و انضباط آهنین را با عنوان «انضباط انقلابی» که در

۱- همان، ش ۲: ص ۴.

۲- باید توجه داشت که ویژگی های «تشکیلات مسلحانه پیشتاز»، در ادبیات سال ۵۸ و در قبال نظام جمهوری اسلامی، با آنچه در سال های پیش از انقلاب اسلامی در قبال رژیم سلطنتی بیان می شد، تفاوتی نداشت.

۳- نشریه مجاهد، ش ۸۲: صص ۲ - ۴؛ از مقاله «سخنی با هواداران سازمان».

مباحث گذشته روی آن بحث شد، به عنوان یکی از عوامل جذب افراد در کانون دستورالعمل های تشکیلاتی قرار می دهد:

اگر قرار است یک تشکیلات انقلابی به مثابه یک ارگانیزم و به مثابه یک بدن واحد کار کند، نهایت آزادی خواهی انقلابی ما بایستی با نهایت انضباط انقلابی عجین باشد و به همین دلیل بود که در دوران مبارزات چریکی و اگر لازم باشد همین الآن، وقتی فرمانده می گفت: «بمیر!» باید

می مردیم ولو اینکه اشتباه می کرد؛ به دلیل اینکه اصلی حفاظت می شد که آن اصل قادر بود با دشمن بجنگد؛ آن اصل نباید می شکست. آن انضباط انقلابی بود.(۱)

به همین ترتیب سازمان با طرح اهمیت و ضرورت «وحدت تشکیلاتی» و ارائه یک تصویر تئوریک علمی از آن، تلاش می نمود که انضباط آهنین را در سیستم ارزشی هواداران بگنجاند.

این وحدت تشکیلاتی هم از آن نعمات و امتیازاتی است که تا از دستش ندهیم - که انشاءاللّه هرگز ندهیم - بهای واقعی اش شناخته نمی شود.

... وحدت تشکیلاتی مجاهدین که سرچشمه اش همان وحدت ایدئولوژیکی است، در انطباق دایم و افزاینده این سازمان و خطوط سیاسی اش با واقعیت جامعه برقرار شده. اگر حرکت ما با این واقعیات تطابق نداشت اجباراً وحدتمان خدشه برمی داشت.(۲)

اگر ارگانیزم تشکیلاتی ما با محیط وحدت نداشت و تطابق نداشت، به درجه تضعیف مناسباتش با محیط، مناسبات درونی خودش هم تضعیف می شد و به سمت گسستگی پیش می رفت.(۳)

سازمان در غالب اوقات تحلیل ها و خط مشی خود را در پوششی به ظاهر علمی و مستدل ارائه می کرد و سعی در القای علمی بودن خطوط تحلیلی خود داشت.

سازمان در برخورد با اعتراضات اعضا و هواداران، غالباً اعتراضات افراد را ناشی از رگه های ارتجاعی

باقی مانده در شخصیت و تمایلات بورژوایی و غیرمردمی و... خود آنان می دانست و راه حل آن را نیز چنین عنوان می کرد که اگر این رگه ها را تصفیه کنید به مرحله ای می رسید که دیگر این اعتراضات و ایرادات را به سازمان نخواهید داشت. لذا تجویز کوهپیمایی، روزه و ریاضت های طولانی و کارِ کارگری و نظایر اینها، به عنوان برطرف کننده شبهات عقلی اعضا و هواداران قرار می گرفت.

یکی از روش های عمده سازمان استفاده از تمثیل است. در این روش سازمان یک وجه مشترک بین

۱- رجوی، تبیین جهان...، ج ۹: ص ۷.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۴۱.

۳- همان: ص ۴۳.

دو پدیده می بیند و حکم به شباهت آن دو می کند. این شیوه استدلال غالباً منتج به نتیجه صحیح نخواهد شد؛ چرا که وجود یک وجه اشتراک میان دو رویداد با ابعاد گوناگون الزاماً دالّ بر همانندی آن دو نخواهد بود. با این روش، سازمان به میزان فراوانی به تغذیه اعضا و هوادارانش می پرداخت و با ذکر نمونه های تاریخی و پیوندشان با رخدادهای روز که در بُعد کوچکی با هم شباهت داشتند، همانندی ایجاد می کرد.

برای نمونه، در مورد طرح قانونی خلع سلاح گروه ها و اشخاص پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، سازمان با مشابه سازی زمان مشروطیت، حقانیت خود را برای مسلح باقی ماندن ادعا می نمود:

گرچه ظاهر امر، ایجاد امنیت و آرامش و جلوگیری از هرج و مرج، علت خلع سلاح مجاهدین و ستارخان بود، لیکن خواست استعمارگران آن روز، یعنی روس و انگلیس، در پشت پرده وجود داشت.(۱)

در نوشته های سازمان از این قبیل استدلال ها بسیار است. حتی در تحلیل های سیاسی روز نیز سازمان از بعضی مقدمات، نتایج مطلوب خود را چنان می گرفت که تنها مقبولِ وابستگان سیاسی تشکیلات بود.

در پاییز ۱۳۵۹، سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به پیام امام درباره تشکیل بسیج که یک فرمان حکومتی بود و مخاطبان و مأموران اجرای آن مسئولان نظام بودند، استدلال و استناد می کند:

پیام امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی دهان یاوه گویان و طرفداران خلع سلاح را بست. ... چرا درست در لحظات حساسی که امام برای مقابله با توطئه های امپریالیسم آمریکا دستور بسیج سیاسی و نظامی می دهد و مجاهدین نیز بلافاصله تمام نیروهای آماده خود را در

خدمت این هدف و تحت فرماندهی عالی امام قرار می دهند، یک مرتبه سیل اعلامیه ها و ردّیه ها علیه مجاهدین چاپ می شود؟(۲)

سازمان در حالی که با ظرافت، توانایی اندیشه و تحلیل اعضا و هواداران خود را به تعطیل می کشاند و از آنان می خواست که مواضع سیاسی و روند دستورات سازمان را مو به مو به جا آورند وگرنه از سوی سازمان طرد خواهند شد، روحیه جزمی و دگماتیستی را نیز، میان آنان افزایش می داد.

سازمان در مراحل بحرانی حیات خود در برابر سؤالات بیرون و درون تشکیلات، دست به توجیهاتی می زد تا نقص ها و کاستی های عملکرد تشکیلات را بپوشاند. فرضاً هنگامی که سعید متحدین - یکی از

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده ش ۴ انتخابات: ص ۷.

۲- همان، ش ۱۴: صص ۶ و ۹.

اعضای باسابقه و زندان دیده پیش از انقلاب – به جرم سرقت مسلحانه از یک مغازه طلا و جواهرفروشی دستگیر شد، سازمان رفتار او را یک نقیصه مختصر کیفی قلمداد کرد که از گسترش کمّی تشکیلات ناشی

شده است و به این وسیله مسئله را توجیه کرد:

وقتی سرعت گسترش زیاد است... کیفیت سازمان نمی تواند همپای کمیّت آن بالا رود... و نتیجتاً امکان لغزش ها، انحرافات و رفتارهای غیراصولی افزایش می یابد.(۱)

در مورد دیگر، پس از دستگیری سعادتی به جرم ارتباط با وابسته اطلاعاتی سفارت شوروی و اقدام به تحویل اسناد محرمانه پرونده سرلشکر مقرّبی به روس ها، سازمان با تبلیغات وسیع در مورد سوابق زندان (قبل از انقلاب) و تمرکز بر اتهام شکنجه وی بعد از دستگیری، تلاش کرد تا موضوع را توجیه و افکار عمومی را از اصل موضوع منحرف سازد.

سازمان در اغلب مواقع می کوشید با تکیه و تأکید بر احساسات تند و آتشین، تحریک عواطف و

استفاده از عبارات شعاری و عطوفت آمیز، و تقویت تصور مظلومانه اعضا و هواداران از خویش، «مظلومیت» را دلیل «حقانیت» خود قرار دهد و رویکرد عاطفی را بر آنان حاکم نماید. بدیهی است که در زمان انتشار این گونه مطالب کسی – بویژه عضو و هوادار – نمی توانست واقعی بودن یا نبودن آنها را اثبات کند اما بعدها آشکار شد که بسیاری از این مطالب ساختگی و اغراق آمیز بوده اند:

دو خواهر برای ما نامه نوشته اند و در آن مقداری پول برایمان فرستاده اند. ما فقط برای قدردانی

از این همه محبت صادقانه شان قسمتی از نامه شان را در زیر می آوریم:

«ما که هرچه داشتیم فروختیم و این مبلغ را برای شما فرستادیم؛ همین طور که هرماه که پول ماهیانه می گیریم پول اتوبوس را برای شما می فرستیم و خودمان زود از خواب بیدار می شویم و

با پای پیاده راه خانه تا دبیرستان را طی می کنیم، که این برای ما لذت بسیار دارد که ما هم قطره ای از آن دریای عظیم باشیم که برای تحقق اراده خداوند در زمین پیش می رود.» به گمان

ما زیبنده است که این نامه و امثال آن را در گزارش به خلق بیاوریم تا شاید دهان ناسزاگوی اراذلی که ما را با اربابانشان عوضی گرفته اند و تهمت دزدی های چند میلیونی را به ما می زنند

بسته شود.(۲)

به دنبال کار توضیحی چند نفر از خواهران در اتوبوس، زن خدمتکاری که از سرکار برمی گشت

۱- همـــان، ش ۱۴: ص ۶. در ص ۴ همین شماره به دستگیری متحدین به هنگام درگیری مسلحانه با صاحب مغازه جواهرفروشی تصریح شده است.

۲- همان، ش ۱۵: ص ۵.

با خجالت ۵ تومان به آنها داد در حالی که قسم می خورد که بیشتر نـدارد وگرنه حاضـر است همه چیزش را بدهد و چه وقیح و فرومایه اند آنها که دسترنج خلق را به یغما می برند و به

انقلابیون مارک دزدی می زنند.(۱)

در ابتـدای سال ۵۸، دادسـتانی بـا مـدارک و اقـاریر متهمـان اثبات نمود که اختلاس بیش از ۷۰۰ میلیون ریـال وجوه نقـد بنیاد پهلوی سابق، فروش بیش از ۶۰ قطعه فرش متعلق به بنیاد مستضعفان به مبلغ چهار میلیون و سیصد و پنجاه هزار ریال و اختلاس ۱۴۰ میلیون ریـال اوراق قرضه بنیـاد پهلوی توسـط اعضـای سازمان صورت پـذیرفته است و مسـئولان سازمان، توضـیحات و یا دلایل قانع کننده ای در برابر این

اتهامات مسـتند و اثبات شـده ارائه ندادند.(۲) در مقابـل سؤالا‌تی که این گونه اقـدامات سازمـان در اذهان هواداران ایجاد می نمود، تاکتیک اصلی، تحریک عواطف و احساسی کردن فضا بود.

در جهت همین تقویت و تشدیـد اغراق آمیز احساسـاتِ اعضـا از سوی سازمـان، نشـریات سازمان، سـخنرانی های بسـیار مهیّج اعضـای مرکزیت، اعلامیه های سیاسـی - نظامی سازمان و آماده باش های مختلف، آموزش های نظامی، تظاهرات و درگیری های میتینگ ها، تشـکیلات میلیشیا [= نیروی شبه نظامی] و فراخواندن به خانه های تیمی - همه و همه - به ایجاد جوّ هیجان و احساسـات داغ، و نیز ایجاد انگیزه های قوی در درون اعضا کمک می کردنـد. یکی از رموز حیات سازمان و از مهمترین علل مبقیه

تشکیلات، راهبردهایی بوده که آگاهانه رو به سوی هیجان داشته است. اهمیت نیروی کیمیایی هیجان

در این است که فرصت تفکر و اندیشه را از هواداران و اعضا می گیرد.

در کنـار تهییـج ها و برانگیختن احساسات هواداران و اعضا، سازمان برای تقویت تصویر «مظلومیت» خود، ظاهرا «صبر انقلابی» را توصـیه می کرد و به هواداران و اعضا تا مدتی در نشریات و اعلامیه های علنی دستور داده می شد که خود را کنترل کنند و فشارهـا را تحمـل کننـد. بـدین ترتیب در اثر فشارهای تبلیغاتی و روانی تـدریجاً بر پتانسـیل تخریب هوادارانی که حتی به نیت دیگری جذب سازمان شده اند

افزوده می گردید. آشکار بود که این اقدامات به صورت حساب شده و قدم به قدم در جهت خواست نهایی

سازمان طراحی شده است. در مرحله نخست، سازمان دست به تهدید علنی و اظهار قدرت نمی زد، بلکه با

۱- همان، ش ۲۱: ص ۱۲.

۲- غائله چهاردهم اسـفند...: ص ۸۱. اولین محـل اسـتقرار سـتاد سازمان پس از پیروزی انقلاب در ساختمان بنیاد پهلوی سابق

بود که همراه با کلیه اسناد و موجودی مالی و تدارکاتی آن تصرف شده بود.

دعوت به صبر، به انباشت خشم و کینه در آنان می پرداخت:

در مراسم روز پنجشنبه، نکته ای که هرگز فراموش نخواهد شد و در تاریخ قهرمانی ها ثبت خواهد گردید، مقاومت قهرمانانه چندین ساعته میلیشیای انتظامات... همراه با صبر و متانت انقلابی در مقابل مزدوران چماق به دست بود.(۱)

آنچه ناظران را شگفت زده کرده بود، این بود که خواهران و برادران ما... به دلیل دستور تشکیلاتی هیچ گونه انعکاس خشونت باری از خود نشان نمی دادند.(۲)

قابل توجه است که چه اعضا و چه هواداران منضبط سازمان ما، بر اساس دستورات و سفارشات آرامش طلبانه قبلی اساساً جز بردباری و تحمل واکنشی نشان ندادند والّا اگر رفتار

متقابل پیشه می کردیم اکنون بسیاری از شهرها را آتش و خون فرا گرفته بود.(۳)

سازمان پس از طیّ این مرحله و تأکید تحریک آمیز بر صبر در برابر نیروهای مخالف، که آنها را مرتجع قلمداد می کرد، در مرحله بعد با ارائه مصادیق مشخص به وضوح بخشیدن به «عناصر مرتجع»

می پرداخت. در این مقطع نهادهای حکومتی به ویژه پاسداران، ائمه جمعه، مسئولین اجرایی و حزب جمهوری اسلامی در کنار افراد مرتجع قرار داده می شدند.

در عمل در خیلی از جاها متأسفانه باز هم شاهد هستیم که بعضی از عناصر کمیته و پاسدار چتری می شوند برای عملکرد مزدوران چماق به دست ارتجاع.(۴)

در طول تهاجم مهاجمین عده ای گاه در لباس پاسدار و گاه در لباس چماق بدست ظاهر می شدند.(۵)

این روزها مواجه هستیم - چه در تهران و چه شهرستان ها - با مزدوران ارتجاع، با چماقدارها... با شناسایی های سلسله جنبانان این چماقدارها که تا آنجا که ما شناختیم یک حزب بخصوص و

مشخص [= حزب جمهوری اسلامی] است.(۶)

آنچه در ترکیب و ترتیب این مراحل مهم است روح روانشناسانه این نوع از تبلیغات است. نکته مهم این است که سازمان به همه انتظارات و ابهام هایی که خود در اعضا و هواداران ایجاد کرده، به عمد، پاسخ

۱- نشریه مجاهد، ش ۵۴: ص ۲.

۲- همان - فوق العاده ش ۳ انتخابات: ص ۷.

۳- همان، ش ۲۵: ص ۶.

۴- همان، ش ۴۸: ص ۴.

۵- همان، ش ۴۹: ص ۲.

۶- همان، ش ۲۸: ص ۴.

نمی داد. در حقیقت احساسات تحریک شـده اعضا و هواداران مـدتی در بوته انتظار می مانـد و پخته می شـد و در مرحله بعد هم آن چنان که باید پاسخ نمی گرفت. احساساتی که جواب خود را به شکل فعلیت یافته و قطعی دریافت نمی کرد، در درون هواداران و اعضا انباشته و متراکم می شد. این ذخایر همان پشتوانه ای

است که سازمان بعداً بر اساس آن دست به ترور مسلحانه زد.

پس از آنکه سازمان پیکان تیز نفرت های شکل گرفته در درون هواداران و اعضا را به سمت گروه

مشخصی تحت عنوان مرتجع هدف گرفت و تکلیف وابستگان خود را با آنان روشن کرد، دست به تهدیدهای آشکار زد.

چه بایـد کرد؟ یک عـده می خواهند ایران را ترکیه بکنند ولی ایران که ترکیه بشو نیست؛ لبنان خواهد شد و ما بگوییم که در یک تجربه لبنانی، نیروهای انقلابی [مجاهدین خلق] نیستند که بازنده اصلی هستند.(۱)

سرانجام در پایان این فراینـد حساب شـده، که اعضا و هواداران را قـدم به قـدم در برابر حکومت قرار می داد، در مواضع علنی سازمان تغییر محسوس رخ داد و سازمان هرآنچه را که در چنته داشت در

تهدیدات خود ظاهر ساخت، تا جایی که رجوی تهدید به قیام مسلحانه کرد. در این مرحله سازمان ماهیتی کاملاً جنگ طلبانه یافته، خود را در آستانه شورشگری مسلحانه قرار داد. به باور آنها، این مقطع حکم «آماده باش» را دارد:

امـا چنـانچه یـک چـاره جویی مشترک ملی، دست های انحصارطلبان را از سیطره بر قوای مملکت و مقـدّرات انقلاب و مردم کوتاه نکند... همان طوری که در امجدیه نیز گفتیم در پایان، دیگر

به طور عمده به راهی جز خشونت های تروریستی و تحمیل جنگ فراگیر داخلی [منتهی] نخواهد گردید و این چیزی است که این روزها کمتر کسی در آن تردید دارد.(۲)

یکی از شـگردهای سازمـان، هویت بخشیدن به هواداران بود، تـا جایی که آنان وادار گردنـد تا هرچه بیشتر خود را به دست سازمـان بسپارند و راحت تر و سـریعتر در سازمـان ارتقـا یابنـد. ایجـاد عنـاوین در قـالب «مسـئولیت» برای اشـتغالات کـوچک هواداران، نظیر «مسـئول» نصب اعلامیه و «مسـئول» فروش روزنامه، از مصادیق هویت بخشی در چارچوب سازمان بود. این نوع مسئولیت دادن خصوصاً به دختران،

از طرفی برای آنها ایجاد تشخص و هویت اجتماعی می کرد و از طرف دیگر به دلیل آنکه دختران را در

۱- همان، ش ۸۸: ص ۶؛ از سخنرانی رجوی در امجدیه.

۲- همان، ش ۱۱۴؛ ص ۳؛ از مصاحبه مسعود رجوی.

صف اول نیروهای سازمان، برای برخوردهای اجتماعی - با پوشش «مظلومیت» و نوعی «مصونیت» - قرار می داد، در آنها ایجاد جسارت می کرد و ترسشان را می ریخت:

این بچه ها [میلیشیا] مظهر مقاومت هستند. هر کارشان می کنند باز هم می ایستند و می گویند: «نشریه مجاهد». اگر بگویی یک ذره کوتاه می آیند نمی آیند.(۱)

سازمان با تأکید زیاد روی دختران، ضمن اینکه جاذبه های خاص در خود ایجاد می کرد امکان می یافت که به روابط تشکیلاتی رنگ عاطفی بدهد، نظیر اینکه پسری سرپرست تشکیلاتی دختران، یا

دختری سرپرست تشکیلاتی و فرمانده گروهی از پسران باشد.

تکیه بر فعالیت اجتماعی و عمل، یکی دیگر از ویژگی های سازمان در دستورالعمل های تشکیلاتی برای هواداران و اعضا بود. در حقیقت هواداران و داوطلبان عضویت در سازمان تنها می توانستند با عملِ بی چون و چرا (در پی تعطیلی اندیشه) شایستگی خود را برای سازمان به اثبات برسانند و صلاحیت

عضویت در سازمان را به دست آورند:

تنها در میدان عمل است که فرد یا سازمان می تواند ضعف خویش را بشناسد و از تجربیات انقلابات گذشته پند بگیرد و با جمع بندیِ آنها، راه صحیح پیروزی را بیابد و پرورش و تکامل

پیدا کند.(۲)

سازمان، در مجموعه فعالیت های سیاسی و تبلیغی خود آنچه که به عنوان هدف دنبال می کرد، ایجاد ذهنیت برانداز در اعضا و هواداران بود. سازمان در آغاز، استدلالی را که در اطلاعیه های خود برای لزوم تشکیل نیروی سازمان یافته نظامی و فراگیری آموزش های نظامی می نمود، نابودی امپریالیسم بود:

امروز جبهه نبرد متحد خلق، در هر خیابان و کوی و برزن گسترده است... مبارزه ما امروز یک مبارزه تمام عیار رهایی بخش و ضدّامپریالیستی است.(۳)

رفته رفته در مجموعه توجیهات سازمان، در کنار امپریالیسم، عناوین مبهم عوامل توطئه گر، انحصارطلب، مرتجع و چماقدار نیز قرار گرفت و با نسبت دادن آنها به نهادها و مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بدین ترتیب، نفرت نسبت به حکومت را در اعضا و هواداران شکل داد و آنان را به سمت ایجاد ذهنیت ستیزه جو و برانداز راه می برد:

۱- همان، ش ۱۱۶: ص ۲۰.

۲- نشریه پیام خلق، ش ۵: ص ۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۳۸: ص ۱.

سعی ما برای کنترل هواداران محدود است و ممکن است به جایی برسیم که دیگر قدرت کنترل نداشته باشیم.(۱)

حالا شما صرفاً باید تحمل کنی، ما باید صرفاً تحمل کنیم ولی سرانجام یک جایی خواهد رسید، این مشت ها به یک حدی می رسد تبدیل به چیزی دیگر می شود و برمی گردد به خودشان.(۲)

ابعاد فعالیت های تبلیغی

اشاره

بر مبنای اظهارات مستند گروهی از هواداران و فعالان سابق، فعالیت های تبلیغی سازمان را می شود در دو دسته توضیح داد. یکی حرکت هایی که در یک محدوده زمانی خاص مطرح بوده اند؛ و دیگری حرکت هایی که در طول موجودیت سازمان در رابطه با موضوع های مختلف مطرح بوده اند و در رابطه با آنها نیز شکل خاص خود را می گرفتند.

طرح و تثبیت سازمان

فعالیت های دسته اول، در سال اول پیروزی انقلاب مورد توجه سازمان بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان برای تثبیت خود و جذب نیرو از اقشاری که مناسب می دانست، به طور عمده در

دانشگاه ها و مدارس و بعضاً در مراکز کارمندی، به عنوان نیروهای هوادار سازمان، حداقل یک دفتر یا کتابخانه و یا یک میز و تابلوی اعلانات تحت نام مجاهدین خلق راه اندازی کرد. انرژی زیادی از این طریق برای ارائه کتب و اعلامیه های سازمان صرف می شد. نقطه نظرات سازمان در کنار پخش اعلامیه ها، پوسترها، جزوات و نشریه ها به صورت «اوزالید» و نوشتن روی مقوا و نصب به دیوارهای

مراکز فوق الذکر، ارائه می شد. این انجمن ها می بایست به شکلی فعال درباره وقایع این مراکز موضعگیری کرده، حضور خویش را می نمایاندند. فعالیت ها، موضعگیری ها و برخورد آنها با سایر گروه ها، همگی از بالا، توسط سازمان اداره و کنترل می شد. این روند در دانشگاه ها، مدارس، ادارات، کارخانه ها، بیمارستان ها و ... تا زمانی که امید موفقیتی برای آن بود، ادامه داشته است.

۱- همان - فوق العاده ش ۳ انتخابات: ص ۷.

۲- همان، ش ۲۸: ص ۱؛ نقل از مسعود رجوی.

۱- انتخابات

در طول دوران فعالیت سیاسی - تبلیغاتی سازمان سه مرحله انتخاباتی حساس وجود داشت: مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی؛ در این سه انتخابات، تمام نیروهای سازمان جهت تبلیغات و جا انداختن کاندیداهای مورد حمایت سازمان در شهرها و روستاهای

کشور بسیج شدند و امکانات خود را وقف این مسئله نمودند. این فعالیت ها به اشکال زیر اجرا می شد:

۱-۱ پلاکارد

در این شیوه تبلیغی به خاطر حضور تعداد کم اما مستمر نیروی انسانی، بازده کار بالا بود و نظر مردم را به خود جلب می کرد. بدین ترتیب که متناسب با شرایط کلّی منطقه خاصّی که پلاکارد به آنجا فرستاده می شد، خطّ خاصی برای شعار، تعیین می گردید. در برخی از نقاط، افراد صرفا پلاکارد را حمل می کردند، ولی در برخی نقاط تیم هایی همراه پلاکارد اعزام می شدند که مسئولیت راه انداختن و کنترل کردن بحث حول و حوش آن پلاکارد در منطقه موردنظر را بر عهده داشته اند. در برخی موارد تیم های حفاظتی، به طور نامحسوس و بدون ارتباط ظاهری با حاملین پلاکارد، اعزام می شدند. برخی اوقات برای جلب توجه مردم شیوه های پرسر و صدا به کار گرفته می شد. به عنوان مثال در دوران انتخابات ریاست جمهوری،

یکباره چندین موتور سوار در حالی که هر کدام عکس بزرگ کاندیدای سازمان را در دست داشتند، در

مناطقی از شهر به راه می افتادند.

۱-۲ پخش و نصب تراکت و پوستر

روی این شیوه انرژی کمّی گسترده ای گذاشته می شد. تراکت های کوچک با روش های مختلف یا به دست عابرین در خیابان ها و یا به مغازه داران داده می شد و در مواردی هم آنها را به داخل منازل می انداختند. عکس و پوسترهای بزرگی هم بر دیوارهای شهر نصب می شد.

۱-۳ دکّه و نمایشگاه

یک یا چند تیم به نقطه ای مناسب اعزام می شدند و در آنجا دکه یا میزی برپا می کردند و نوشته و پوسترهایی نصب می نمودند و گاهی نیز توسط نوار ضبط صوت مطالبی را پخش می کردند.

طبق تقسیم بندی مسئولیت ها، جمعی از افراد، بحث ها و جدل ها و امور تبلیغی را اداره می کردند و برخی نیز نقش حفاظت را بر عهده می گرفتند. این شیوه نسبت به پخش تراکت و پوستر موفقیت بیشتری

داشت؛ چون با جوسازی روی برخورد مخالفان توجه تعداد بیشتری از عابران و مردم را به خود جلب، و با

مظلوم نمایی و ایجاد درگیری های برنامه ریزی شده، ناظران را تحریک می نمودند. برای اعمال این شیوه، نیروی انسانی بسیاری به کار گرفته می شد. این عمل افزون بر آنکه تأثیر تبلیغاتی زیادی داشت، موجب تقویت پیوندهای تشکیلاتی هواداران نیز می گردید.

۱-۴ نمایشنامه

چند نفر در مورد موضوعی مرتبط با مواضع سازمان نمایشنامه ساده ای را تنظیم می کردند و در نقاط خاصی از شهر آن را به اجرا در می آوردند. این نمایش ها از میان رهگذران تعدادی تماشاچی به دور خود جمع می نمود و به شکل ساده و صریح و با حداقل امکانات در زمان کوتاهی پیام خود را منتقل می کرد.

خط کلّی این نمایش ها اکثرا مسخره کردن جریان سیاسی پیرو خط امام و حملات تند علیه آن بود. در این شیوه از مضامین مختلف، از جمله ادعای تقلّب و دستکاری در انتخابات و دیگر دستاویزها برای

حمله به روحانیت و پاسداران و مسئولان اجرایی و نظارتی انتخابات استفاده می شد. این شکل کار بازده خوبی، از نظر سازمان، داشته است.

۲- دکه ها، انجمن های وابسته و فروش نشریات

در کنار دفاتر و مقرهای رسمی سازمان که با آشکار شدن تدریجی مواضع براندازانه آن دچار محدودیت ها و مشکلاتی در میان مردم می شدند، سازمان برای توسعه و تداوم فعالیت های خود از طریق تماس بیشتر با هواداران، طرح تأسیس دکه ها را در حداکثر نقاطی که امکان داشت، داد. در این دکه ها کتب، اقلام تبلیغی و اعلامیه ها و موضعگیری های روز سازمان توزیع می شد. این دکه ها که حتی المقدور به لحاظ خطی و امکانی رابط سازمان بودند، به تدریج گسترده تر شدند تا جایی که مثلاً دکه جلوی دانشگاه تهران در حد مقرّ میتینگ مستمر سازمان، خود را نمایاند. بخش تبلیغات انجمن های وابسته به سازمان و خط انجمن های وابسته علنی که بعد از تعطیلی برخی ستادها، مرکز اصلی تجمع نیروهای تشکیلاتی بودند هم، در همین خصوص کاملاًـ فعال بودند که از میان آنها می توان انجمن کارکنان، دفتر جنبش کارگران مسلمان، انجمن دانشجویان و دانش آموزان، انجمن مادران مسلمان و انجمن های محلّات - نظیر انجمن میثاق و ۴ خرداد و ... در محلّات غرب و شرق و جنوب تهران را برشمرد.

بعد از شروع به کار دوباره نشریه «مجاهد»(۱) در پاییز سال ۱۳۵۹، کار اصلی انجمن ها رساندن این

۱- نخستین شماره نشریه مجاهد، در اول مردادماه ۱۳۵۸ به صورت هفته نامه منتشر شد که پس از انتشار ۵ شماره سازمان نشر آن را متوقف کرد و دو ماه بعد، روز ۲۳ مهرماه همان سال مجددا چاپ و نشر آن را پی گرفت. این نشریه از اول فروردین ماه ۱۳۵۹ تا شماره ۹۸ به شکل روزنامه درآمد.

نشریه به دست هواداران شده بود. به خصوص پس از غیرقانونی شدن آن، علاوه بر دکه های سازمان که

مراکز اصلی توزیع نشریه بود، تیم های خاصی نیز جهت تولید و توزیع نشریه فعال شده بودند. هر انجمن مرکز تکثیر خاص خود را داشت و تیم هایی نیز کار لایی زدن، حمل و نقل و فروش آنها را بر عهده داشته اند. تیم های توزیع چون در معرض مخالفت مردم و دستگیری از طرف نهادهای انقلابی بودند،

پوشش حفاظتی متشکل از تیم های دیگر را نیز دارا بودند. این تیم های حفاظتی وظیفه جوسازی و در صورت لزوم ایجاد درگیری جهت فرار تیم فروش نشریه را بر عهده داشتند.

روی این کار انرژی گسترده ای گذاشته شده بود و بین انجمن های مختلف، رقابت برای بالا بردن

میزان عرضه نشریه سازمان ایجاد می شد.

بسترها و انگیزه های متغیر

دسته دوم فعالیت های تبلیغاتی، آنهایی بودند که در طول حرکت چند ساله سازمان، با انگیزه های متفاوت و متغیّر ولی به شکل مستمر مطرح بودند.

۱- شعار نویسی

شعارنویسی همواره در طول حیات سازمان ادامه داشت. می توان گفت که این فعالیت بر سه محور انجام می شد:

- طرح موجودیت سازمان در جامعه.

- جنگ روانی برای تضعیف حاکمیت.

- تبلیغ خطوط خاص و بهره گیری از مشکلات و بحران ها.

شعارنویسی ها که در بسیاری از اوقات با توهین ها و فحاشی های گوناگون علیه رهبران نظام همراه

بود، به عنوان رسانه انتشارِ شایعات نیز عمل می کرد و عمدتا برای تقویت روحیه هواداران و مشابه سازی نظام با حکومت پیش از انقلاب به کار می رفت. در مواردی، این شعارنویسی ها افزون بر آنکه مستقیما مقدسات ملی و مذهبی مردم را هدف قرار می داد، موجب واکنش منفی مردم و نهایتا خودافشاگری «سازمان» نیز می شد.

۲- میتینگ و مراسم

این فعالیت ها در فاز سیاسی سازمان و به مناسبت های مختلف وجود داشت. سازمان برخی اوقات سعی می کرد این گونه مراسم را با اجازه رسمی از وزارت کشور ترتیب دهد. به عنوان مثال می توان از میتینگ امجدیه نام برد که آخرین میتینگ رسمی سازمان بود و درگیری های گسترده ای در پی آن، پدید آمد. یکی از اهداف اصلی سازمان در برگزاری مراسم مختلف، تبلیغ قدرت سیاسی و اجتماعی خود در مناسبت هایی از قبیل انتخابات، ۱۴ اسفند، روز کارگر و... بود. سازمان می خواست با این میتینگ ها از سویی نشان دهد که به عنوان یک تشکل پذیرفته شده در نظام رسمی سیاسی کشور، تا حدی طرفدار دارد (جدای از کیفیت آن) و از سوی دیگر موجب تقویت روحی هواداران خود شود.

۳- تظاهرات و رژه

این موارد که بعضا بدون اجازه رسمی صورت می گرفت با هدف قدرت نمایی و روحیه دادن به نیروها بود. تظاهرات هواداران در حمایت از سعادتی، تظاهرات ۷ اردیبهشت ۶۰ ، رژه نیروهای میلیشیا و... از این دست بوده اند. رژه های میلیشیایی با لباس نظامی و انتظامات مسلح که در سال ۵۹ دوبار انجام شد (یکی از دانشگاه به سمت جاسوسخانه آمریکا و دیگری از میدان امام به سمت دانشگاه) با نتایجی که سازمان از آنها انتظار داشت می توان گفت که در زمان خود موفق بودند؛ زیرا هم سازمان را نسبت به دیگر گروه های مخالف نظام قدرتمندتر جلوه می دادند و هم برای نیروهای تشکیلاتی و هوادار بسیار انگیزه ساز بودند.

۴- افشاگری

سازمان برای آماده سازی ذهنی و روحی هواداران در جهت مقابله با نظام، دست به کارهایی می زد که آن را افشاگری می نامید. یک نوع از این اقدامات، سندسازی درباره نهادهای انقلابی و یا نهادهای دولتی، مبنی بر وجود سوءاستفاده یا برنامه ریزی برای اقدامات غیرقانونی علیه سازمان، بود که به بهانه های مختلف در نشریات و اطلاعیه های سازمان انتشار می یافت. نوع دیگر که بخش عمده تبلیغات تحریک آمیز سازمان را تشکیل می داد و افشاگری علیه ارتجاع نامیده می شد برای ایجاد و تقویت احساسات تنفرآمیز و کینه ورزانه نسبت به پاسداران انقلاب و سیستم قضایی صورت می گرفت. بدین

ترتیب که در درگیری ها و زد و خوردهای خیابانیِ برنامه ریزی شده توسط خود سازمان، هواداران را

مظلوم وانمود کرده، به تبلیغ این مظلومیت در جامعه می پرداخت. تحصن مادران و دختران دانشجو از

این دست بود که با تفصیل در نشریه یا اطلاعیه ای آن را منعکس می کرد. اگر هواداری در هر رابطه ای

دستگیر و یا در درگیری ها زخمی می شد، می بایست از این حادثه مدرک جور می کرد و همراه با گزارش تحویل سازمان می داد. عکس گرفتن از صحنه و یا بدن کتک خورده، اعلام جرم و تأیید پزشکی قانونی،

جمع کردن امضای شهود واقعی یا ساختگی و گرفتن کپی از هر نوشته ای که نشانگر تناقض یا رفتار

غیرقانونی ادعایی در یک نهاد دولتی بود از مواردی است که بر روی آن سرمایه گذاری تبلیغی وسیع

می شد. با سابقه و تجاربی که سازمان در جعلیات داشت، در این زمینه اسناد و مدارک جعلی یا دستکاری شده زیادی در تبلیغات سازمان مورد استفاده قرار می گرفت.

۵ – اخلال در سخنرانی مسئولان

بارزترین مورد این حرکت در ماه رمضان ۱۳۵۹ بود که به صورت حرکتی گسترده اجرا شد. هدف از این کار، قدرت نمایی و نشان دادن حضور سازمان در کنار مظلوم نمایی حاصل از درگیری ها بود.

در این شیوه، ابتکار عمل متناسب با ماجراجویی و خطرپذیری هر کس به عهده خود افراد گذاشته می شد. بدیهی است که به علتِ اندکیِ افراد هوادار سازمان در این گونه مراسم و سخنرانی ها، با شروع حرکات تحریک آمیز و اخلال گرانه، درگیری هایی میان اکثریت مردم و آنان ایجاد می شد و به این ترتیب، مواردی از سوژه های لازم برای نمایش زخمی های ناشی از حملات ارتجاع! را برای خود فراهم می کردند.

۶- کارهای متفرقه

برخی حرکت های دیگر در قالب فعالیت های اجتماعی با اهداف تبلیغی نیز صورت می گرفت که از این قبیل می توان تشکیل اردوهای عمران روستایی و امداد پزشکی و حتی اعزام چند گروه کوچک به برخی مناطق جنگی و شرکت نمایشی در پاکسازی مناطق محروم شهرهای بزرگ را نام برد.(۱) علاوه بر اظهارات و نقل قول های فعالان سابق سازمان در مورد این قبیل اعمال سازمان، مروری بر دوره نشریه مجاهد طی سال های ۵۸ تا ۶۰ نمونه ها و مصادیق عینی فراوانی را به طور مستند نشان می دهد. همچنین سایر مطبوعات منتشره در دوره زمانی مزبور، اعم از روزنامه های مخالف یا همسو با سازمان، در قالب گزارش های خبری یا مقالات خود به این موارد و مصادیق گوناگون آنها از زوایای مختلف

۱- یعقوبی، جمع بندی دو ساله... . اظهارات اغلب فعالان «فاز سیاسی». شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «تبلیغات». تاریخچه و بررسی...، ج ۲: صص ۴۲ – ۶۸؛ با تلخیص.

پرداخته اند.

سیر مطالعاتی در فاز سیاسی

اشاره

سیر مطالعاتی هواداران و اعضای جدید، در روند آموزش سازمان، چهار مرحله داشت: مطالعات ایدئولوژیک، مطالعات سیاسی - اجتماعی، مطالعات تشکیلاتی، مطالعات سازمانی. جز در مواقعی که

مطالعات یکی از مراحل در اولویت قرار می گرفت، این مراحل اغلب در عرض و به موازات یکدیگر دنبال

می شدند.

منابع مورد استفاده، به طور عمده، کتاب ها و جزوات انتشار یافته توسط سازمان و یا جزوات داخلی

بودند و، به تناسب موضوع، گاهی از منابع دیگر نیز استفاده می شد. در زیر، ضمن اشاره کوتاه به مراحل چهارگانه یادشده، منابع هر کدام نیز ذکر می شود:

مطالعات ایدئولوژیک

۱- آموزش چگونگی استنباط از قرآن تحت عنوان «آموزش قرآنی». منبع این موضوع دو جلد دینامیزم قرآن یا چگونه قرآن بیاموزیم نام داشت. نام این منبع، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مقدمه مطالعات مارکسیستی بوده است.(۱)

۲- مباحث جهان بینی مارکسیستی با ظاهر استنادات مذهبی. منبع این بخش، جزوه ها یا نوارهای تبیین جهان - حاصل سخنرانی های آموزشی مسعود رجوی - بود.

به دلیل آشکار شدن وجوه التقاطی جزوات شناخت، راه انبیا - راه بشر و تکامل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان تصمیم گرفت هم برای جلوگیری از تأثیر انتقادات ایدئولوژیک و هم برای

چهره سازی از رجوی به عنوان ایدئولوگ، مباحث آن جزوات در قالب پیچیده تری، در تبیین جهان فراهم آید.

۳- آموزش گزینشی بعضی از خطبه های نهج البلاغه و سوره های قرآن، همراه با تأویل ها و تطبیق های ایدئولوژیک مطلوب سازمان، و بحث شعائر یا عناوین مذهبی، از جمله انتظار و غیبت، عاشورا، عید قربان

۱- برای آگاهی درباره منابع ذکر شده جلد نخست کتاب حاضر، گفتار سوم، فصل دوم.

وماننـد آن. در این بخش، از سـخنرانی های موسـی خیابانی و مهدی ابریشـمچی - که به صورت جزواتی چاپ و منتشـر شده بودند - استفاده می شد.

مطالعات سیاسی – اجتماعی

در این مرحله، علاوه بر کتاب ها و جزوات منتشر شده توسط سازمان، مطالعه مطبوعات خاص (البته با هدایت و خط گیری از مسئولان تشکیلاتی) در اولویت کار مطالعاتی قرار داشته است. بعضی از

متن های آموزشی سازمان عبارت بودند از:

۱- رهنمودهای شیوه تحلیل مسائل سیاسی ۲- رهنمودهایی درباره کار تعلیماتی ۳- پراگماتیسم ۴- درباره خلع سلاح ۵ - مهم ترین تحولات سیاسی از خرداد ۵۷ تا نخست وزیری بختیار ۶- مسئله موجودیت ۷-

آموزش اسلحه و کارکرد آن.

متناسب با شـرایط و در ارتباط با مواضع سازمان، آثاری از دیگر حرکت های چپگرایانه جهان نیز در دستور کار مطالعاتی قرار داشت. برخی از این آثار عبارت بودنـد از: سـیر تکاملی اجتماعی (مؤلفین روسـی - در تبیین ماتریالیسم تاریخی)، تاریـخ سـی ساله (بیژن جزنی)، زردهای سرخ (درباره انقلاب چین)، جنگ شکر در کوبا (ژان پل سارتر)، انقلاب الجزایر (فرانتس فانون)، جنگ خلق - ارتش خلق (ژنرال جیاپ - از انتشارات چریک های فدایی خلق)، تجربیات انقلاب فلسطین.

مطالعات تشکیلاتی

در زمینه مسائل تشـکیلاتی علاوه بر مباحث مختلفی که در نشـریه و یا در خلال مباحث سایر کتب سازمان ارائه می شـد، چند جزوه مستقیما به این موضوع اختصاص داشت که از جمله عبارت بودند از:

۱- تشـکیلات؛ جزوه تـدوین شده در سازمان، ویژه رده های پایین. ۲- بررسـی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک یا تفاوت شکّ علمی و غیرعلمی در تشکیلات. ۳- جناح بندی و صف بندی درون

تشکیلات.

همچنین چنـد کتاب کمکی و حاشـیه ای، عموماً از منابع مارکسـیستی، نیز در این موضوع به هواداران و اعضا معرفی می شـد: لیبرالیزم (مائو - مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، انسان کامل (لیوشائوچی - مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، حل تضاد بین کار مخفی [و کار]علنی (متنی مارکسیستی -

مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، کتاب های ماکارنکو - مربّی روسی - از جمله داستان پداگوژیکی یا حماسه پرورشی (به عنوان تجربیاتی از نحوه برخورد عنصر آوانگارد با توده مردم، مورد مطالعه سطوح مختلف).

مطالعات سازمانی

این مرحله از مطالعات دارای دو بخش بوده که حول تاریخچه و مواضع سازمان دور می زده است.

الف) تاریخچه سازمان؛ شامل: شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران ۴۴ - ۱۳۵۰، تاریخچه سازمان ۵۰ - ۱۳۵۲ (جزوه داخلی)، تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما، جریانات داخل زندان (جزوه داخلی) و کتاب های متعدد در مورد زندگینامه اعضای اولیه و کادرهای پیش از انقلاب.

ب) مواضع سیاسی - ایدئولوژیک سازمان؛ شامل: آموزش و تشریح اطلاعیه تبیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما، موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق

در آستانه پیروزی انقلاب، مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سازمان (۳ جلد)، رهنمودهایی درباره

کار ایدئولوژیک، چپ و راست و هویّت ما (جزوه داخلی).(۱) همچنین کتاب ها و جزواتی از طرف سازمان در مورد مقاطع تاریخی و یا وقایع خاص مانند پانزده خرداد، جنبش مردم تبریز، روز جهانی کارگر، زمامداری کارتر و... که متناسب با شرایط زمانی، مواضع سازمان را بازتاب می داد نیز منتشر شده بودند که در حیطه مطالعات آموزش سازمان می گنجیدند. سازمان که در مراحل اولیه پس از پیروزی

انقلاب خود را معتقد به امام معرفی می کرد حتی کتابی را با عنوان چهار پیام تاریخی امام، که دربردارنده دو سخنرانی و دو پیام امام خمینی در سال ۱۳۵۸ بود، به چاپ رساند که در کنار کتاب هایی که متن برخی سخنرانی های آیه اللّه طالقانی بود، در زمره متون سازمانی محسوب می شدند. البته از سال ۵۹ به بعد، این آثار به سرعت از مجموعه متون آموزشی حذف گردیدند.

۱- تاریخچه و بررسی...، ج ۲: صص ۱۲۶ - ۱۲۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت»

اشاره

ص:۳۹۳

فصل اول: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی

نفوذ در مراکز حسّاس

اشاره

جدی ترین تاکتیک سازمان، برای آماده سازی زمینه براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی، «خط نفوذ» بود؛ نفوذ در نهادهای حساس و تعیین کننده نظام از قبیل دادسراها و دادگاه های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی، وزارتخانه های مهم، نخست وزیری و شورای امنیت کشور. «خط نفوذ» سازمان، از متقن ترین نشانه هایی است که بر اهداف براندازانه این تشکیلات - از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماهه «فاز سیاسی» - گواهی می دهد.

نیروهای متشکل مخالف سازمان، که به دلیل سوابق سیاسی و تجربه مبارزاتی خود توانایی لازم

برای پیش بینی و شناسایی و پیش گیری فعل و انفعال های سازمان را داشتند، به طور عمده در سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب متمرکز شده بودند و در واقع، خود از بنیانگذاران این نهادها بودند. به همین علت، توانستند نفوذ سازمان را در این دو نهاد، به شدت کاهش دهند؛ اما، به هر علت، این گونه نیروهای کیفی انقلاب در برخی از مراکز حساس سیاسی و قضایی کشور از جمله دادسراها و دادگاه های انقلاب

حضور تعیین کننده ای نداشتند. در چنین وضعی برخی از اعضای سازمان در غیاب یک نهاد امنیتی متشکل انقلابی پس از پیروزی انقلاب، توانسته بودند با بهره گیری از ارتباطات خود با برخی مسئولان و سوءاستفاده از آشفتگی نظام اجرایی، به بعضی از نهادهای مهم رخنه نمایند. حجه الاسلام فضل اللّه محلاتی می گوید:

آقای احمد صدر حاج سیدجوادی شده بود وزیر کشور دولت [موقت] انقلابی. شما نمی دانید

که او دست منافقین را در تمام کارها باز گذاشت. خلیل رضایی را رییس دفترش کرده بود و این منافقین یکی بعد از دیگری در مراکز مهم دست داشتند.(۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۰ خود می نویسد:

مشکل هم اینجاست که مجاهدین [خلق]، سال ها به عنوان نیروی خودی، در بین ما بوده اند و اطلاعات کامل از وضع ما و موقعیت افراد و راه وصول به آنها را در اختیار دارند. و بعد از

انقلاب عوامل خود را به طور ناشناس، در خیلی از جاهای حساس نفوذ داده اند.(۲)

بهزاد نبوی در شهریور سال ۶۰ در این باره چنین گفته است:

یک مسئله ای که در این مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، وجود عوامل نفوذی دشمن در حزب [جمهوری اسلامی]، نخست وزیری و دادستانی است... این طور آدم ها [منافقین نفوذی] از همان اول نفوذ کردند و از حمایت قوی دولت موقت و بعدش بنی صدر هم برخوردار بودند... توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند.(۳)

رجوی در مورد نیروهای نفوذی سازمان می گوید:

«برادران خودمان در دادستانی و سپاه - که آنها را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بودیم - بیکار نبودند.»(۴)

در کتاب غائله چهاردهم اسفند نیز به چند نفوذی سازمان در مراکزی مانند صدا و سیما، اداره دوم ارتش، حزب جمهوری خلق مسلمان و دفتر امام اشاره شده است.(۵)

جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان

در بیان علت نفوذ سازمان در نهادهای حساس از جمله نخست وزیری و دادگاه های انقلاب و مراکزی

۱- شهید محلاتی، خاطرات: ص ۱۱۸. دو فرزند احمد صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد و علیرضا، از اعضای مهم مرکزیت سازمان هستند و برادر وی علی اصغر حاج سیدجوادی نیز مدت زیادی در داخل و خارج با سازمان همکاری می نمود. شهرزاد صدر حاج سیدجوادی در سال ۱۳۷۲ به مدت دو سال مسئول اول سازمان شد. علیرضا صدر حاج سیدجوادی نیز از محافظان شخصی و مسئولان ستاد حفاظت رجوی می باشد.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۲۱/۶/۱۳۶۰.

۴- نشریه اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.

۵- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۱ - ۸۲.

که به نحوی اطلاعات نظام در آنجا متمرکز بود، این توضیح لازم است که «سازمان مجاهدین خلق دیرینه ترین گروه در کار اطلاعاتی است. تا آنجا که اطلاع داریم، اینها اولین گروهی بودند که از همان اوایل تکوین شان «گروه اطلاعات» تشکیل دادند؛ که مقدمه اش نفوذ ناصر سماواتی (به عنوان متخصص اعزامی از برق تهران) به مرکز ساواک در باغ مهران بود؛ و در بدو دستگیری اعضا در سال ۵۰، صدها آدرس و نشانی از سران و مقامات رژیم شاه به دست ساواک افتاد. همین طور اینها اولین گروهی

بودند که بی سیم های ساواک را شنود می کردند. و باز اولین گروهی بودند که مجموعه اطلاعات و

اسنادشان را، در آن زمان، به «میکروفیلم» تبدیل می کردند.

پس از پیروزی انقلاب نیز پنهان کاری و «اطلاعات» محور فعالیت های سازمان بود. درست در زمانی که مسئولان و نیروهای جمهوری اسلامی درگیر کارهای اجرایی بودند، اینها داشتند نفوذی های خود را در سپاه و مراکز اطلاعاتی نظام تحکیم و تثبیت می کردند و در فکر بردن اسناد و مدارک سری بودند. قراین و اطلاعات نشان می دهد که سازمان، در ایجاد ارتباط و رفع مشکل خود با کشورها، مستقیماً از طریق سرویس های اطلاعاتی آنها عمل کرده است که یک مورد آن، مسئله سعادتی بود».(۱)

تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها

در هفته ها و ماه های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نشریات سازمان، گهگاه مقابله نیروهای انقلاب با جریان نفوذ را به چالش می طلبیدند و بدین لحاظ – طبعاً – حضور خود در نهادها را نه تنها نفی و رد نمی کردند بلکه بر حقانیت این حضور نیز پای می فشردند. از جمله در مقاله ای زیر عنوان: «سخنی با برادران پاسدار: عده ای از طرفداران سازمان مجاهدین در اوایل انقلاب به پاسداران پیوستند؛ چرا طولی نکشید که آنها را تصفیه کردند؟!» بر این «حضور» یا «نفوذ» تصریح شده و از جمله چنین آمده است:

در اوایل انقلاب، کم نبودند طرفداران سازمان که برای پاسداری از انقلاب، به این سنگر [= سپاه و کمیته ها] پیوستند؛ ولی طولی نکشید که با به کار افتادن سرویس های جدید اطلاعاتی، آنها را شناسایی و تصفیه کردند.(۲)

۱- گفت و گو با یکی از کارشناسان مسائل اطلاعاتی – امنیتی.
۲- نشریه مجاهد، ش ۱۷: صص ۱ و ۷. سه نکته در اینجا باید یادآوری شود: الف) تعبیر «شناسایی و تصفیه» نشانگر این است که نیروهای مزبور به طور ناشناس و «نفوذی» وارد شده بودند، نه علنی و آشکار. ب) تلاش شده این ذهنیت در خواننده و نیز مسئولان و نیروهای انقلاب ایجاد گردد که عناصر سازمان – براستی و بتمامه – از ارگان ها تصفیه و اخراج شده اند و حال آنکه حضور نیروهای معدود نفوذی این تشکیلات، در رده های بالا ادامه داشت. همچون: جواد قدیری نفوذی در سپاه که

بعدها در طول سال ۱۳۶۰ کشف شد. (گفت و گو با یکی از مسئولان اسبق اطلاعاتی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی). ج)
این مقاله چند ماه پس از دستگیری محمدرضا سعادتی و اخراج رابط روسی او نوشته شده است و ذکر «سرویس های جدید اطلاعاتی» تعریضی بدان ماجراست.

حضور نفوذی های سازمان در نهادهای انقلاب، در اظهارات اعضای اسبق این تشکیلات نیز منعکس شده است. یکی از جداشدگان سازمان به نام علی رضوانی که دوران طولانی عضویت را از سر گذرانده است، می گوید:

... از صحنه دادگاه های اوایل انقلاب ۱۳۵۷ شروع بکنم؛ مثلاً آن اعدام های اولیه،... بعد از

پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، خوب - به ظاهر - به اسم جمهوری اسلامی و کمیته و (نمی دانم) این چیزها تمام شد. در حالی که در باطن، کسانی هم از همه سازمان ها از جمله سازمان مجاهدین خلق جزء آن دادگاه ها بودند که [برخی] عناصر رژیم گذشته را بدون داشتن وکیل و یا حتی آن دادگاه هایی که از حقوق اولیه، حقوق مدنی اجتماعی، برخوردار نبودند، مخفیانه اعدام کردند.

از جمله آقایان وکلایی که از مجاهدین در [اوایل] آن دادگاه ها و اعدام ها شرکت داشتند و باعث و بانی و تحریک کننده [برخی از] این اعدام ها بودند، آقا[ی] رضا خاکسار بود - که بعد از سال ۱۳۶۰ در درگیری های داخل [کشور] کشته شد. نفر بعدی اش آقای نادر رفیعی نژاد(۱) هست که

۱- محمدحسین سبحانی از مسئولان اطلاعاتی سابق سازمان، می نویسد: «نادر رفیعی نژاد یکی از زندانبانان و شکنجه گران سازمان مجاهدین می باشد. وی از اعضای قدیمی سازمان است که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به همراه رضا خاکسار و حسن محصل (رضا خاکسار در درگیری های نظامی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ کشته شد، حسن محصل نیز یک افسر شهربانی در رژیم شاه بود که بعدها از زندانبانان سازمان مجاهدین در عراق شد.) در دادگاه های انقلاب مستقر در زندان اوین به بازجویی و شکنجه سردمداران رژیم شاه مشغول بودند. بعد از اتخاذ تاکتیک های رادیکال سیاسی از جانب سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۸، نادر رفیعی نژاد و حسن محصل و رضا خاکسار از دادگاه های مستقر در اوین توسط رژیم جمهوری اسلامی تصفیه شدند. سپس نادر رفیعی نژاد به دستور سازمان «کانون وکلای مسلمان» را در تهران تشکیل داد. وی بعد از شروع عملیات مسلحانه و تروریستی در سی خرداد ۱۳۶۰ به اروپا آمد و یکی از مسئولین روابط خارجی سازمان شد. نادر رفیعی نژاد در سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو مرکزیت و در سال ۱۳۷۰ به عنوان یکی از معاونین هیئت اجرایی مجاهدین معرفی شد. وی در سال ۱۳۶۹ یکی از دبیران به اصطلاح شورای ملی مقاومت بود که به دستور مسعود رجوی کت و شلوار و کراوات «ستاد روابط خارجی» سازمان را از تن درآورد و لباس زندانبانی سازمان در عراق را به تن کرد. رفیعی نژاد در بین آقایان یکی از سردمداران اصلی ترویج فرهنگ لومپنیزم در سازمان بوده است». سبحانی به نقل از یکی از اعضای سابق می نویسد: رفیعی نژاد، به زندانیان فحش های رکیک ناموسی نثار می کرده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۲۲.

کماکان در درون سازمان مجاهدین خلق است، عضو مرکزیت این سازمان است و الآن هم در کشور آلمان (به عنوان پناهنده) دارد زندگی می کند. ... اینها جزء آن کمیسیون اولیه ای بودند که - به اصطلاح - حکم اعدام را صادر می کردند و شبانه این اعدام ها اجرا می شد و سازمان هم

همیشه پافشاری اش این بود.(۱)

احسان نراقی نیز، ضمن بیان خاطرات خود از زندان جمهوری اسلامی، مطالبی را به نقل از سعید

متحدین عضو سازمان که در همان زمان زندانی بود، بیان می کند که موضوع مربوط به نفوذ اعضای سازمان در دادگاه های انقلاب را تأیید می نماید:

درباره اعدام های زیادی که در مورد مسئولین رژیم سابق صورت گرفت، سعید(۲) اطلاعاتی به من داد که بر اساس آنها متوجه شدم چنانچه مجاهدین اعمال نفوذ نمی کردند، تعداد این اعدام ها آن قدر زیاد نمی شد....

در این زمان، مجاهدین با داشتن نگرش غیرمذهبی و با عنوان زندانیان سیاسی سابق، سمت دادیار دادگاه را به خود اختصاص دادند. آنها دادرسی دعاوی را با چنان شدت و حرارتی پیگیری می کردند که منطقاً نتیجه ای جز صدور حکم اعدام باقی نمی ماند.(۳)

نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان

اشاره

در نخستین هفته های پس از پیروزی انقلاب، نفوذ سازمان در دادسراها و دادگاه های انقلاب، وضوح چندانی نداشت. بخصوص که تأیید شدت عمل دادگاه ها در مطالبات انقلابی مردم و مجموعه نیروهای

دست اندرکار نیز منعکس بود. پیرو تأکیدات امام خمینی بر عدم شتاب در اعدام ها، شخصیت هایی مثل

آیه اللّه طالقانی نیز در کنار تأیید وجهه انقلابی دادگاه ها،(۴) به تعجیل در صدور برخی احکام، انتقاد داشتند.

۱- .اسکولاستیک نوین...: صص ۷ - ۸.

۲- سعید متحدین، برادر محبوبه متحدین، در نوجوانی به زندان رژیم شاه افتاد که به دلیل صغر سن به زندان اطفال فرستاده شد. از آنجا گریخت و در بهار ۱۳۵۳، در خراسان دستگیر شد و در آستانه پیروزی انقلاب آزاد شد. پس از چندی در ۹/۸/۵۸ هنگام اقدام به سرقت مسلحانه از یک جواهرفروشی، حوالی میدان ونک، دستگیر شد. سازمان نیز درباره این حادثه و دستگیری او اطلاعیه ای صادر کرد. مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۱۱۶.

۳- نراقی، از کاخ شاه...: صص ۲۸۶ - ۲۸۷.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۲/۵۷: ص ۳؛ متن مصاحبه آیه اللّه طالقانی.

اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی

با پیگیری شورای انقلاب، روند تصفیه نفوذی های سازمان از دادسراها و دادگاه های انقلاب، از اواخر اسفند ۵۷ آغاز شد و تا خرداد ۵۸ ادامه داشت؛ این تصفیه ها - البته - ناقص بود و حضور عناصر سازمان در سمت های غیرقضایی کماکان دوام یافت. تصفیه این گروه، در واقع، در جهت تعدیل شرایط دادگاه ها و پیشگیری از اجرای احکام عجولانه قرار داشت. نخستین اقدام، تعطیل موقت محاکمات و محدود کردن

اختیارات دادگاه ها بود که در اطلاعیه ۲۵ اسفند ۵۷ امام خمینی(ره) ذکر شده بود. متن اطلاعیه به قرار زیر است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

نظر به اینکه تسریع در محاکمات و اجرای احکام درباره جنایتکاران - فی الجمله - منتفی شده است، لازم است از این پس محاکمات زیر نظر شورای انقلاب اسلامی و دولت انقلاب اسلامی صورت گیرد. و به همین منظور دستور داده شده است که شورای انقلاب اسلامی آیین نامه جدیدی تنظیم و تصویب نماید. از این رو لازم است دادگاه مرکزی تهران، از این تاریخ تا تصویب آیین نامه جدید، محاکمات را متوقف کند و دادگاه های شهرستان ها به کار بازپرسی و

محاکمه ادامه دهند؛ ولی اجرای احکام این دادگاه ها از این پس موقوف به تأیید دادگاه مرکزی

خواهد بود که طبق آیین نامه جدید صورت خواهد گرفت.

تذکر این نکته بجاست که تمامی دادگاه های انقلابی بجز رسیدگی به جرایم ضدانقلابی، حق هیچ گونه دخالت در امور دیگر از قبیل دزدی و سایر اموری که موجب حد می شود را ندارند؛ زیرا دادگاه های فوق العاده انقلاب اسلامی، فقط مربوط به رسیدگی به امور ضدانقلابی در حال حاضر و در درون رژیم اختناق می باشد. روح اللّه الموسوی الخمینی(۱)

در تبیین واگذاری امور دادگاه های مزبور به شورای انقلاب، دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست وزیر در امور انقلاب، طی یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی، توضیحات مهمی را بیان کرد که اهم آن ذیلاً درج می شود:

اگرچه آن چیزی که انجام شده(۲)، نه به معنای آن است که کسانی که مجرم بودند نمی بایستی محاکمه می شدند (بلکه آنها می باید محاکمه می شدند...) ولی ما در نحوه عمل صحبت داریم.

۱- همان، ۲۶/۱۲/۵۷: صص ۱ و ۴. صحیفه امام، ج ۶: ص ۳۷۹.

۲- اشاره به مفاد اطلاعیه امام.

... مسئله دادگاه های ما یکی از مسائلی است که همه دنیا دارد به آن توجه می کند؛ ببینید که این موازین شرعی که ما می خواهیم به دنیا ارائه بدهیم، چه هست. بنابراین، این دادگاه ها صرفاً

دادگاه و محاکمه این جنایتکاران نیست بلکه ارائه معیارهای خودمان به جهانیان است.... امیدواریم که با ترتیب جدیدی، که هم دولت و هم شورای انقلاب و هم در رأس همه خود امام مورد نظرشان می باشد، بتوانیم شرایطی به وجود بیاوریم که این را در سطح جهانی ارائه دهیم.(۱)

دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب

در تاریخ پنجشنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۵۸ «آیین نامه دادگاه های انقلاب اسلامی ایران» در ۳۴ ماده منتشر شد. به موجب این آیین نامه، اقدام کنندگان به «قتل، شکنجه و حبس مردم بی گناه ایران»، فعالیت در «تحکیم نفوذ بیگانگان در رژیم ننگین پهلوی»، «غارت و حیف و میل بیت المال و بر هم زدن اقتصاد کشور»، «اقدام به حمله مسلّحانه» و... در دادگاه های انقلاب محاکمه می شوند.

تدوین و انتشار این آیین نامه، که در زمان خود و با توجه به شرایط، مقرراتی دقیق و مترقی بود، گامی مهم در جهت ضابطه مند کردن امور دادگاه های انقلاب به شمار می رفت. مواد و تبصره هایی از این آیین نامه به گونه ای تدوین یافته بود که به حضور افراد مشکوک و فاقد صلاحیت قضایی در دادگاه ها خاتمه دهد. در ماده ۲ آمده بود که اعضای اصلی دادگاه مرکب اند از «یک قاضی شرع به پیشنهاد شورای

انقلاب اسلامی و تصویب امام - مد ظلّه - و یک حقوقدان به انتخاب قاضی شرع، [و] یک نفر [کارشناس] مورد اعتماد مردم و آگاه به مقتضیات انقلاب اسلامی و دارای عدالت با تعیین شورای انقلاب». در تبصره های ۲ و ۳ همین ماده تصریح شده بود که «هیچ یک از اعضای دادگاه نباید کمتر از ۳۰ سال داشته باشند» و «یک نفر از طرف دولت، در دادگاه باید حضور پیدا کند» و تبصره ۱ ماده ۶ نیز بر علنی بودن دادگاه تأکید داشت. در ماده ۳۱ آمده بود: «پاسداران انقلاب و کمیته های انقلاب، بدون اجازه کتبی دادستان، حق دستگیری هیچ کس را ندارند و همچنین حق ندارند بدون اجازه کتبی دادستان انقلاب، به خانه کسی وارد شوند و یا مال کسی را توقیف نمایند و در صورت تخلف از این ماده، به دستور دادستان انقلاب، از سازمان های انقلاب - به کلی - برکنار خواهند شد و اگر عمل آنها جرم محسوب شود،

۱- روزنامه کیهان، ۲۸/۱۲/۵۷: ص ۳.

از طرف دادسرای انقلاب تعقیب خواهند شد.(۱)

در ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، خبری بدین مضمون منتشر شد که به فرمان امام، برای تسریع در امر محاکمات و رسیدگی فوری به پرونده بازداشت شدگان، با تصمیم شورای انقلاب، گروهی از «قضات مؤمن و صالح» در دادسرای انقلاب اسلامی تهران بسیج شدند. در اجرای این فرمان، شورای انقلاب

دادستان موقّت تهران را انتخاب کرد و با بسیج قضات، این گروه قضایی کار رسیدگی سریع به پرونده متّهمان را آغاز کرد. نیز اعلام گردید که هدف این است که به پرونده های بازداشت شدگان، در اسرع وقت، رسیدگی شود و ضمن تسریع در امر محاکمات، تکلیف افرادی که احیاناً خطایی مرتکب نشده اند نیز هرچه زودتر روشن شود تا ترتیب آزادی آنان داده شود.(۲) به گفته یکی از مسئولان اسبق دادستانی، در اجرای فرمان مزبور، باقیمانده عناصر نفوذی سازمان در رده های قضایی دادسرا و دادگاه انقلاب مرکز از این نهاد بیرون رانده شدند.

مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، در مصاحبه با یک خبرنگار فرانسوی که در تاریخ دوازده اردیبهشت ۵۸ منتشر شد، ضمن انتقاد به تبلیغات مطبوعات غربی علیه دادگاه های انقلاب گفت:

آنچه برای ما ایرانیان قابل درک نیست این احساسات [مثبت] و طرفداری است که مطبوعات غربی به سود خائنان و جنایتکاران کشور ما نشان می دهند. خائنان و جانیانی که به جابرانه ترین و وحشیانه ترین صورت، مدت ۲۵ سال یا بیشتر در این کشور حکومت کردند. در عین حال اگر شمار اعدام های دادگاه های انقلاب را که به ۶۰ نفر هم نمی رسد با تعداد بیش از ۱۰۰ هزار نفری که طی حکومت شاه کشته و یا شکنجه شدند، مقایسه کنیم توجیه رفتار مطبوعات غربی مشکل تر خواهد شد... در حال حاضر دولتی قانونی بر سر کار است و حالت انقلابی و روحیه انقلابی همچنان باقی است. ملتی که کشته داده، زخمی داده و غارت شده است... توقع دارد که

هر چه زودتر به پاکسازی محیط اجتماعی خود بپردازد.(۳)

در ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، فرمان مهمی از سوی امام خمینی(ره) صادر شد که موجب کاهش احکام اعدام دادگاه های انقلاب گردید. متن فرمان چنین است:

۱- همان، ۱۶/۱/۵۸: صص ۱ - ۲.

۲- همان، ۶/۲/۵۸: صص ۱ و ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۵۸: ص ۵.

بسم اللّه الرحمن الرحیم

آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی(۱) در غیر از دو مورد زیر:

۱- کسی که ثابت شود آدم کشته است؛

۲- کسی که فرمان کشتار عمومی داده است و یا مرتکب شکنجه ای شده که منجر به مرگ شده باشد، هیچ دادگاهی حق ندارد حکم اعدام صادر کند و نباید اشخاص در غیر از دو مورد مذکور اعدام شوند. تخلّف از این امر جرم است و موجب ثبوت قصاص.

روح اللّه الموسوی الخمینی (۲)

هم زمان با صدور این فرمان، امام خمینی ضمن سخنرانی در جمع قضات اصفهان بر «اسلامی عمل نمودن دادگاه های انقلاب» تأکید نمود و درباره اندازه «مجازات ها» و «مصادره اموال»، اظهار داشت:

اینکه من عرض می کنم - از اول هم گفته ام - که دادگاه ها نباید روی آن مسائل سابق عمل بکنند، دادگاه ها به تمام معنا اسلامی [باشند] و توجه به اینکه خدای نخواسته یک بیگناهی یک وقتی گرفتار نباشد یا یک کم گناهی [مجازات] زیاد از اندازه به او تحمیل نشود... این از مسائل مهم است. قضیه مصادره اموال هم مسئله ای است که به نظر من مگر در یک استثناهایی که معلوم است همه اموالش از سرقت و دزدی و خیانت و چپاول و امثال ذلك بوده [مجاز است] و الّا اگر کسی - فرض کنید - ساواکی بوده یا کسی - فرض کنید - وکیل مجلس بوده، محتمل است که خودش مال داشته است، این را نباید مصادره کرد؛ زیرا اینها زن و بچه دارند، اینها زندگی دارند. ...

در هر صورت، این یکی از مسائل است که اموال مردم را بیخودی نمی شود مصادره کرد. به مجرد اینکه وکیل مجلس بوده، حالا خودش قتل و اموالش مصادره! وکالت مجلس اسباب قتل نمی شود. البته اینها خلافکاری کرده اند. این حقوقی که گرفته اند باید پس بدهند... و یک تأدیبی هم باید بشوند.(۳)

سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب

تدوین آیین نامه دادسراها و دادگاه های انقلاب اسلامی، اخراج نفوذی ها و محدودیت دستگیری ها و

۱- فرمان خطاب به مهدی هادوی دادستان کل انقلاب صادر شده است.

۲- همان، ۲۴/۲/۵۸: صص ۱ - ۲. صحیفه امام، ج ۷: ص ۲۷۴.

۳- صحیفه امام، ج ۷: صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

اعـدام هـا، سازمـان را برآشـفت. از یـک سو، افراد اخراجی بـا صـدور اعلاـمیه هـا و چاپ جزوه هایی که امضای «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز» را ذیل خود داشت، اصلاح دادگاه های انقلاب

را تخطئه کردند و از سوی دیگر، نشریه سازمان متبوع ایشان نیز حمله به دادگاه ها را - با عناوین مختلف - آغاز کرد.

نفوذی هـای اخراجی بـا فضاسـازی و پخش شایعـات و تحلیـل های نادرست، مسئولان دادگاه های انقلاب را به عناوینی نظیر ارتجاع و عقب نشینی در برابر امپریالیسم متهم می ساختند و این کار خود را «ادامه راه» و «ادای وظیفه مکتبی» می نامیدند:

... پس از اخراج از دادسـرا، تـا توان داشتیم به راهمـان ادامه دادیم و هر بـار بـا افشـای حسـاس ترین پایگـاه هـا و عملکردهای امپریالیسم و ارتجاع، در ادای وظیفه مکتبی خود کوشیدیم.(۱)

ص:۴۰۴

۱- روزنامه کیهان، ۴/۲/۵۸: ص ۶. در دوران حضور این جمع که عناصـر سرشـناس آن نادر رفیعی نژاد و رضا خاکسار بودند در دادگاه های انقلاب پیام های مسلسلِ شماره داری با امضای دادگاه انقلاب منتشر می شد که صرف نظر از بسیاری مضامین صحیـح و مورد قبول مردم و رهبران انقلاب در مورد مجازات جنایتکاران رژیم پهلوی، در آنها مطالبی با کُدهای ویژه ادبیات سازمان، نیز به چشم می خورد. این پیام ها هر یک زیر عنوان «پیام دادگاه انقلاب اسـلامی» در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشـر می شـد و رادیو و تلویزیون نیز متن چنـد پیـام را پخش کرد که برخی از آن نشانه ها از این قرار بود: یک - «اگر به نام خدا و برای خلق قهرمان...»؛ «این چگونه حقوق بشری است که برای دادگاه هویدا همان شرایط حقوقی را درخواست می کند که برای دادگـاه حنیف نژادهامی خواهـد؟!» (روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۵۸: ص ۸) برخی از نشـانه های مشابه تا اواسط خرداد ماه ۱۳۵۸ ظهور و بروز داشت. از جمله سـخنان نماینـده دادسـرای انقلاب اسـلامی تهران، در دادگاه چنـدتن از اعضای ساواک و کمیته مشترک، این گونه آغـاز شـد: «به نام خـدا و به نام ملت قهرمان ایران و به نام شـهدای به خون خفته...» (روزنامه کیهان، ۲۰/۲/۵۸: ص ۴) دو - «اسـتقرار جـامعه توحیـدی، کـه خصـلت ضداسـتثماری و بی طبقه خصـلت طبیعی و ذاتی آن است...» (روزنامه کیهان، ۲۳/۲/۵۸: ص ۳) سه - پس از طرح اتهـام مـأموران رژیم در سـاواک و کمیته مشترک، و ذکر این نـام هـا به عنوان سـمبل مبارزان زنـدان دیـده یا کشـته و اعـدام شده توسط رژیم شاه: مهدی تقوایی، رضا رضایی، صدیقه رضایی، دکتر لبـافی نژاد، حسن ابراری، حسن آلادپوش، فاطمه امینی (از مجاهـدین خلق) و حمیـد اشـرف، حمیـد مؤمنی، امیر پرویز پویان، نسـرین و سـیمین و زهره و اسـداللّه پنجه شاهی، غزال آیتی، بهروز دهقانی (از چریک های فدایی خلق) و حسن رومینا (عضـو گروه شایگان و شـعاعیان) گفته شـد: «اینک باید از پیشـگاه خلق قهرمان ایران پرسـید: آیا به «حقوق بشـر» و «صـلیب سـرخ» و دیگر نازکدلان جهانی اجازه می دهید این جانیان و شـهیدکشان را... نجات دهند؟» (روزنامه کیهان، ۹/۳/۵۸: ص ۶). چهار - «با رهنمودهای "سـیا" بود که ضـعف های درون جنبش مورد بهره کشـی قرار گرفت و سازمان های پیشـرو، در آن ایام، بارها زیر سـخت ترین ضـربات افتادنـد.» (روزنـامه کیهـان، پیشـین: همان صـفحه) پنـج - بعـد از اشاره به «چهارم خرداد» و نام های «حنیف و سـعید و بدیع» و اشاره به جریان تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ و یادکرد «سازمان های پیشـرو و پیشتازِ» ابتدای دهه پنجاه، طرحِ ساختن «نسـخه بدل پیشتاز» توسط آمریکایی ها تحلیل شده و تأکید می گردد: «[گروه] فرقان با نشریات مداوم تفسیری و

با استفاده از غیبت «سابقون» و خالی بودن میدان مبارزه، هل من مبارز می زد...» بازپرسان و قضات سابق...، ج ۳: ص ۱۰
منظور از «غیبت سابقون و خالی بودن میدان مبارزه»، کشته شدن بنیانگذاران و زندانی بودن رجوی و دیگر اعضای قدیمی سازمان است.

محور حمله به دادگاه های انقلاب، عدول از وضعیت پیشین و کمتر شدن اعدام ها و مصادره ها بود. نشریه ارگان سازمان، در مقاله ای ضمن انتقاد به حکم حبس ابد وزیر بهداری کابینه «هویدا» و اعدام نکردن وی، می نویسد:

این زمزمه که دیگر دادگاه انقلاب اسلامی ایران نقش و رسالت خود را از دست داده است، کم کم آشکارتر می شود... دادگاه های انقلاب، که با چندسری اعدام انقلابی کارش را شروع کرد، از تأیید و حمایت گسترده ترین اقشار خلق ما برخوردار بود... به تدریج سمت و جهت دادگاه های انقلاب تغییر کرد... ابتدا در سطوح بازپرسی تصفیه هایی صورت گرفت که دقیقاً هدف آن طرد

حقوقدانان ورزیده و بخصوص مؤمن و صدیق و سازش ناپذیری بود که بدون هیچ چشمداشتی شبانه روز مشغول خدمت بودند. در آن زمان پرونده مزدوران جنایتکار رژیم شاه توسط این افراد صالح و مؤمن پیگیری و تکمیل می شد... این گروه تا آنجا که می توانست در مقابل فشار

متنفذین و عزیزدُردانه ها، که می خواستند جانیان شاه را «در ببرند» مقاومت می کرد. از این رو کارها آن طور هم که مرتجعین می خواستند، پیش نمی رفت. حداقل در مورد دادگاه ها و بازپرسی های انقلاب این طور بود. تا اینکه آنها راه حل قضیه را به زعم خود پیدا کردند و آن طرد و تصفیه همان افراد هشیار و مؤمنی بود که «سازش پذیر» هم نبودند!! [در] کمتر از یک هفته، عذر افراد مزبور را خواستند...

مجدداً تأکید می کنیم که دادگاه های انقلاب از مسیر اصولی و درست خود خارج شده...(۱)

همچنین تا مدتی، سوابق تصفیه عناصر سازمان از دادگاه ها، در اطلاعیه ها و سخنرانی ها و مقالات مختلف یاد می شد. در یکی از اعلامیه هایی که توسط «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب

مرکز» منتشر گردید، آمده است:

... ابتدا ما را از دادسرا - به اصطلاح - «تصفیه» کردند و بعد از تصفیه ما، دسته دسته جانیان رژیم

۱- .نشریه مجاهد، ش ۳: صص ۷ - ۸ و ۱۱.

سلطنتی را به اسم «عفو امام» آزاد نمودند.(۱)

در انتهای این اعلامیه، جمع تصفیه شدگان طی چند بند خواستار اجرای اموری شده اند که اهم آن به شرح زیر است:

... معرفی کلیه وابستگان نظام شاهنشاهی با عکس و مشخصات...

- دستگیری ساواکی ها و کلیه فراریانی که از خارج آمده اند و همچنین [دستگیری مجدد] آزادشدگان...

- برکناری افراد مشکوک که در ارگان های اجرایی هستند و دستگیری آنها؛

- اعدام انقلابی کلیه سرسپردگان و ایادی رژیم سلطنتی و جاسوسان امپریالیست بدون استثنا.(۲)

موضع جمع مزبور در خصوص مسئله «عفو عمومی» نیز در مقاله ای منعکس است که ابتدا در صفحه مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه کیهان، به عنوان مقاله ای آزاد و بدون امضا، درج شد؛ (۳) و پس از تدوین مجلّدات مختلف «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز سخن می گویند»، در

جلد ۳ آن نیز به چاپ رسید. در قسمتی از این مقاله آمده است:

از تاریخ درس بگیریم و آینده نگر باشیم. آنان که سخن از عفو و بخشش به میان می آورند باید بدانند [که]تاریخ سخن آنها را ثبت خواهد کرد....

اگر قدرت به دست مردم افتاده بود، کار جنایتکاران را یکسره می کردند و هرگز روزهای خونین بعد را نمی دیدیم و حالا اگر امروز کار مجرمین را در سراسر کشور یکسره کنند(۴)، روزهای خونین را دیگر نخواهیم دید.(۵)

سخنگوی دادگاه انقلاب اسلامی در همان زمان طی مصاحبه ای تأکید کرد که در مقطع اول «دادسرای انقلاب تهران» از ۲۵ بهمن ۵۷ تا اواخر اردیبهشت ۵۸، بخشی از کادر دادسرا و دادگاه انقلاب، «سمپات برخی از گروه ها بودند» که به همین دلیل تصفیه شدند. وی در این مصاحبه بر تداوم مشی

قاطعانه دادگاه های انقلاب در قبال مجرمان با رعایت قانون و شرع و رسیدگی دقیق به مدارک و ادله پرونده متهمان، تأکید کرد و اتهامات تصفیه شدگان مبنی بر عملکرد ضعیف دادگاه های انقلاب را مستندا

۱- بازپرسان و قضات سابق...، ج ۳: ص ۲۸.

۲- همان: ص ۳۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲/۳/۵۸: ص ۶.

۴- منظور از «یکسره کردن کار جنایتکاران و مجرمین»، اعدام دسته جمعی اغلب زندانیان وابسته به رژیم شاه است.

۵- بازپرسان و قضات سابق... - پیشین: ص ۳۳.

نادرست خواند.(۱) مدتی بعد در مصاحبه دیگری، سخنگو و حاکم شرع دادگاه های انقلاب، آیه اللّه محمدی گیلانی ضمن تشریح شیوه رسیدگی و صدور احکام مجرمان، محدودیت احکام اعدام بر اساس فرمان امام خمینی - که تنها شامل کسانی می شد که مرتکب قتل یا دستور یا شکنجه منتهی به قتل شده باشند - را تبیین کرد و ضمن اعلام حق متهمان برای داشتن وکیل بر ضرورت رعایت دقیق و کامل موازین

اسلام تأکید کرد.(۲)

ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی

اولین ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف و در سال ۱۳۴۹ در رابطه با بازداشت ۹ نفر اعضای سازمان در عراق که یک هواپیما را ربوده و به آن کشور برده بودند، توسط تراب حق شناس از کادرهای قدیمی سازمان صورت گرفت(۳) که شرح آن در جلد اول گذشت.

اواخر سال ۱۳۵۰ و هم زمان با تشکیل دادگاه رهبران و اعضای سازمان، حسین روحانی عضو مرکزیت که در خارج کشور به سر می برد، طی چند جلسه با امام ملاقات نمود که شرح کامل این ملاقات در جلد اول گذشت.

لطف اللّه میثمی نقل کرده است که خلیل رضایی، عباس داوری، حمید نوحی، رضا رئیس طوسی قبل از پیروزی انقلاب، در پاریس از طرف سازمان با امام خمینی ملاقاتی داشته اند و امام در آن دیدار به آنان توصیه کرده اند که در جهت وحدت بیشتر اقداماتی انجام دهند.(۴) البته ابراهیم یزدی که تأکید دارد در تمام ملاقات های امام در پاریس حضور داشته است، می گوید: من به یاد ندارم که از مجاهدین شناخته شده کسی در پاریس به دیدن ایشان آمده باشد. اما علاقه مندان یا وابستگان آنها با آن نوع مبارزه [روش امام] موافق نبودند.(۵)

۱- روزنامه کیهان، ۲۳/۵/۵۸: ص ۹.

۲- همان، ۷/۷/۵۸: ص ۹.

۳- به نوشته حسین روحانی، «تراب حق شناس بعدها نیز چند بار همراه با هیئت های ملاقات کننده فلسطینی سازمان الفتح و یا سازمان آزادیبخش فلسطین با امام، به عنوان مترجم ملاقات کرد.» احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۳.

۴- گفت و گو با یکی از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۵- دو ماهنامه چشم انداز، ش ۳۲: ص ۴۶.

اولین بار بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روزنامه های کیهان و اطلاعات ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ از ملاقات و مذاکرات رهبران سازمان با امام خمینی خبر دادند. این دیدار صبح روز پنج شنبه ۶ اردیبهشت ماه در اقامت گاه امام در قم و به طور خصوصی انجام شد.

با توجه به ارتداد بخش اعظمی از نیروهای سازمان و برای جلوگیری از هرگونه شائبه ای در مبانی دینی باقیمانده آنان، امام قبلاً از مسئولان سازمان خواسته بود تا مواضع اعتقادی خود را رسما اعلام نمایند، و سپس به ملاقات ایشان بروند. و سازمان در قالب یک اطلاعیه و یک نامه به امام، که اولی شرحِ شأنِ صدور نامه است مبانی عقیدتی خود را اعلام کرد. متن اطلاعیه بدین شرح است:

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

اخیرا پاره ای شایعات که اذهان خواهران و برادران عزیز مسلمان را نسبت به مجاهدین خلق ایران مشوب می نمود شنیده می شد. شایعاتی که به دنبال ضربه خائنانه فرصت طلبان چپ نما به

سازمان در سال ۵۴ قوت گرفته و ارکان عقیدتی اسلامی برادران ما را مخدوش جلوه می داد. و

نهایتا آب به آسیاب همان هایی می ریخت که اصطلاح ضداسلامی و ضد مردمی «مارکسیسم اسلامی» را ابداع و رایج کرده بودند.

خوشبختانه پدر بزرگوار و روحانی ما حضرت آیه اللّه امام خمینی از مدت ها قبل بطلان این اصطلاح آریامهری را برملا کرده و مشت محکمی در این رابطه به دهان شاه خائن کوبیده بودند. از سوی دیگر مجاهدین خلق ایران نیز به اعتبار چهارده سال کار خونبار مکتبی خود نیازی به رودررویی مستقیم با شایعات فوق الذکر که حاصلی جز تشدید اختلافات و ایجاد نفاق

در درون صفوف به هم فشرده مردم ندارد، نمی دیدند. صفوفی که اکنون نیز بیش از همیشه به

وحدت و یگانگی نیازمند است.

به خصوص که ارکان عقیدتی اسلامی ما از پیش نیز در مدارک مستند آموزشی سازمان، به تفصیل، تشریح و اثبات شده و سری جدید آموزش های ایدئولوژیک نیز که تکمیل شده است به تدریج آماده انتشار می گردد. لکن در یکی دو ماه اخیر شایعات زیان بار مزبور حتی به گوش

امام نیز رسیده بود. تا این که ایشان امر و سفارش کرده بودند که جهت روشن شدن مطالب، ارکان عقاید و جهان بینی خود را از طریق وسایل ارتباط جمعی به اطلاع همگان برسانیم.

گو این که تشریح جامع و منطقی عقاید و ارکان جهان بینی توحیدی مستلزم کتب و جزوات مشروحی است که تدریجا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت، لکن پیام امام ما را بر آن داشت که به زبانی ساده و همه فهم اصول شناخته شده دین اسلام و

آیین انقلابی تشیع را که لاجرم لازمه انفکاک ناپذیر بنیادهای اعتقادی هر فرد یا گروه مسلمان و از جمله مجاهدین خلق ایران

ص:۴۰۸

است، ضـمن نامه کوتاهی به امضای یکی از برادران، به اختصار و با وضوح تمام جهت روشن شـدن ذهن عامه مردم به عرض ایشان برسانیم.

امیـد است که مدد گرفتن از کلماتی آشـنا که در هر کتاب مقدماتی شـرعیات نیز به چشم می خورد بتواند از انحراف افکار و مفسده جویی جلوگیری کرده و جریان ها و افراد مسئول را به ممانعت

از هرگونه جدایی و تفرقه در میان نیروهای مردمی برانگیزد.

همچنین اکنون که صحبت از شایعات کردیم بی مناسبت نیست اضافه کنیم:

از آنجا که عـده ای شایع کرده بودنـد که فرمایشات دیروز امام نشانه تکدر خاطر ایشان از مجاهدین خلق ایران بوده است،(۱) عصـر امروز با اعضای خانواده امام تماس گرفته و حقیقت امر را جویا شـدیم که پس از سؤال از حضـرت ایشان روشن گردید که منظور ایشان چنین نبوده و

ایشان چنین نظری نداشته اند. همین طور راجع به معجولاتی از قول ایشان مبنی بر «طرد مجاهدین و تعرض به آنها» که عده ای در گوشه و کنار کشور مدعی آن بودند سؤال کردیم که فرموده بودند به هیچ وجه منظوری نداشته و چنین چیزی نگفته اند.

ضمن جلب توجه عموم خواهران و برادران مسـلمان به احتراز از شایعات مجعول امیـدواریم که با کوتاه شـدن هر چه سـریع تر دست استعمار از این میهن، هیچ محلی برای نفاق و جدایی نیروها و صفوف مردمی بر جا نماند.

مجاهدین خلق ایران

۳۱ فروردین ۵۸

اکنون متن نامه فوق الذکر از جانب «سازمان مجاهدین خلق ایران» و به مثابه نقطه نظرهای جهان بینانه عموم اعضای آن، بدین وسیله به اطلاع عموم می رسد.

حضور پدر بزرگوارمان رهبری انقلاب «حضرت آیه اللّه العظمی امام خمینی»

پس از عرض سـلام، کمترین فرزنـدان مجاهـد آن حضـرت، حسب الامر آن پـدر گرامی که از ارکان اعتقادی اینجانبان سؤال فرموده اید معروض می دارند که:

ارکان عقیـدتی مجاهدین همان ارکان عقیدتی دین مبین اسـلام و مذهب حقه جعفری اثنی عشـری است. همان تشـیع علوی و همان ارکان عقیدتی قرآن یعنی کتابی که از ابتدا تا انتها بدون کمترین

۱- امـام خمینی در تاریـخ ۳۰ فروردین ۵۸ طی دو سـخنرانی خود به توطئه هـای گروهـک هـا پرداخت و از جمله به مـاجرای تظـاهرات و تشـنج هـای خیابـانی تحت عنوان دفاع از آیت اللّه طالقانی به دلیل اعتراض ایشان به دسـتگیری فرزنـدشان توسـط کمیته انقلاب اشاره کرد که تلویحا سازمان را نیز شامل می شد. امام هشدار داد که گروهک ها با آشوبگری و توطئه، در واقع در نقش عمّال خارجی قرار گرفته اند و مردم بایستی با آنها مقابله کنند.

خدشه ای تا ابد راهنمای بشریت و مورد اعتقاد مسلمانان بوده و خواهد بود.

با این همه حسب فرامین شفاهی پدر گرامی مان که در این مورد سؤال کرده بودید مختصرا ارکان عقیدتی خود را که برخلاف نظرگاه های مادی است به شرح زیر اعلام می داریم:

۱- توحید: جهان را خالقی است یکتا، احد، لم یلد و لم یولد که مشیت جمله کائنات در ید قدرت اوست. ذاتی یگانه و بی همتا که کل شی ء هالک الاوجهه... و نشهدان لا اله الا اللّه.... کلیه

صفات ثبوتیه و سلبیه ذات باری چنانکه در عموم کتب شرعیات آمده است نیز بی گمان لازمه هر عقیده اسلامی است که فرزندان شما از آغاز بدان معتقد بوده و هستند.

۲- عدل: خدای یکتا عادل است. عدل مطلق و نمی شود که حتی به قدر «پوسته خرمایی» ستم روا دارد.

۳- نبوت: از طریق وحی، انبیاء مرسل که اول آن ها حضرت آدم و خاتم آنها حضرت محمد(ص) هستند جهت بشارت و انذار بندگان به پیام آوری فرستاده شده اند و نشهدانّ محمدا رسول اللّه.

۴- امامت: پس از ختم نبوت، از ذریه رسول اکرم و علی علیه السلام جهت ادامه هدایت بنی بشر دوازده تن ائمه که آخرین آنها زنده و غایب است به منصب امامت رسیده و اسلام ما را به اوج

اعتلاء رسانده اند.

۵ – معاد: بنی بشر را حیاتی است پس از مرگ که در آن به کیفر و پاداش اعمالی که در این جهان

از آنها سر زده است خواهد رسید. خصوصیات جهان اخروی همان است که در کتاب خدا (قرآن) خط به خط و نکته به نکته آمده است. والسلام علیکم «مسعود رجوی» ۳۰ فروردین ۵۸.(۱)

در پی انتشار این اطلاعیه و تصریح سازمان بر اعتقادات اسلامی، آنچه که در مطبوعات درباره ملاقات مرکزیت سازمان با امام، درج شد از جمله روزنامه کیهان بدین شرح بود:

عده ای از اعضا و مسئولین سازمان مجاهدین خلق ایران به مدت یک ساعت با امام خمینی ملاقات و گفتگو کردند و امام فرمایشات و رهنمودهایی خطاب به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایراد کردند.

مجاهدین خلق که مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز در میان آنها بودند، در این دیدار که روز

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۲۶ – ۱۲۸. روزنامه کیهان، ۱/۲/۵۸: ص ۲. در متنی که روزنامه منتشر ساخته با آنچه

که چنـد ماه بعد در کتاب سازمان درج شده چند تفاوت عبارتی دیده می شود که مهم ترین آن این است: متن روزنامه ارکان عقیـدتی خود را که دقیقـا برخلاـف و در مقابـل نظرگـاه هـای مـادی است. و متن کتاب (ارکان عقیـدتی خود را که برخلاف نظرگاه های مادی است.)

پنج شنبه انجام شد سقوط دیکتاتوری پهلوی، استقرار جمهوری اسلامی و فرمان تشکیل شوراها و انجمن های ایالتی و ولایتی را به امام خمینی تبریک گفتند.

مسعود رجوی در سخنان خود با امام اظهار داشت: «اکنون که ما به خدمت شما رسیده ایم خواست و تمنای مادی و دنیوی نداریم.» وی افزود: «تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی به هم دست می دهند نیرویی است که کون و مکان را می تواند تغییر دهد و این موفقیت امروز ماست و باید در جهت خدا و در جهت مردم از آن استفاده کرد.»

مسعود رجوی همچنین گفت: «ما مکتبمان اسلام را ساده پیدا نکرده ایم، اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون این مردم، از لابلای جوخه های اعدام و شکنجه ها کسب کردیم.»

امام ضمن فرمایشاتی خطاب به مجاهدین خلق بر اهمیت تلاش های سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق تأکید کردند و افزودند: «اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الّا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است.»(۱)

متن روزنامه اطلاعات هم دقیقا همین متن است(۲) و فرمایشات امام در صحیفه امام نیز عینا به همین شکل آمده است.(۳)

از قرائن چنین به نظر می رسد که متن مندرج در روزنامه ها را خود سازمان تهیه کرده و به مطبوعات داده است؛ چرا که بخش اصلی سخنان ایشان را که بعدها رضا کیوانزاد ارائه کرده است، ذکر نشده بود. امام در آن ملاقات همچنین گفت: «من تاکنون علیه شما سخن نگفته ام، اما هر وقت ببینم شما خارج از اسلام هستید سخن خواهم گفت.» این بخش از سخنان در آن زمان منتشر نشد تا اینکه بعد از فرار

مرکزیت سازمان از ایران قسمتی از این ملاقات از زبان موسی خیابانی در نشریه مجاهد، در خارج از کشور منتشر گردید که عینا آورده می شود:

[امام] خمینی گفت من تاکنون بر علیه شما حرفی نزده ام، اما هر وقت که ببینم شما خارج از اسلام هستید، خواهم گفت.

... خلاصه و چکیده صحبت ما، در برابر [امام] خمینی عبارت بود از: آزادی و در مقابل، خمینی ضمن سفارش ما به، به اصطلاح اسلام، در لفافه خواست تا مبارزه بر علیه مارکسیست ها را بر

۱- روزنامه کیهان، ۸/۲/۵۸: ص ۲.

۲- اطلاعات، ۸/۲/۵۸: ص ۲.

۳- صحیفه امام، ج ۷: ص ۱۳۹.

دوش ما بگذارد. در هر صورت این ملاقات اولین و آخرین دیدار رسمی سازمان با [امام] خمینی بود. پیش از آن، بعضی برادران ما و در یک مورد، تا آنجا که یادم هست خود برادرمان مسعود، در روزهای قیام با او دیداری غیررسمی و کوتاه را داشتند.(۱)

مقاله ای در نشریه مجاهد، مقدمات این دیدار غیررسمیِ اشاره شده در سخنان خیابانی را چنین ترسیم می کند:

یکی دو شب پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، [امام] خمینی پسرش احمد را به دیدار برادر مجاهدمان مسعود فرستاد. احمد خمینی از ابتدای شب تا صبح روز دیگر با برادرمان مسعود گفتگو داشت. از برادر مجاهد محمد حیاتی - که در این دیدار حضور داشت و خود، احمد خمینی را چشم بسته به پایگاه محل اقامت مسئول اول سازمان آورده بود - شنیدیم که احمد خمینی پس از مقدمه چینی های بسیار و از هر دری سخنی، مشخصا در برابر انتقادات بسیار صریح و روشن مخاطبش نسبت به رژیم جدید، سرانجام از جانب پدرش سه شرط را به مجاهدین پیشنهاد نمود که در صورت پذیرش آنها می توانند خود وارد رژیم شده و هر کاری و مقامی می خواهند به دست گرفته و به اتکاء توانایی سازمانی خود آن را به پیش ببرند:

اولاً - پذیرش رهبری امام (خمینی)... ثانیا - صدور یک اعلامیه صریح از جانب مجاهدین بر علیه مارکسیست ها و سایر نیروها و جریانات غیرمذهبی و «خدانشناس» که بایستی توسط شخص برادر مجاهد مسعود رجوی در سخنرانی عمومی خود در دانشگاه تهران اعلام می گردید.

ثالثا - پذیرش این مطلب که [امام] خمینی با هر کس وارد جنگ یا وارد صلح شود «مجاهدین نیز از او تبعیت کنند.(۲)

نشریه سازمان همچنین می افزاید که روز بعد، حجه الاسلام سیداحمد خمینی، مسعود رجوی و بعضی دیگراز مسئولان و اعضای سازمان را به دیدار امام در مدرسه رفاه برد.(۳)

خود رجوی نیز از دیدار به اصطلاح غیررسمی خود که خیابانی بدان اشاره کرد یاد نمود و بدون پرداختن به اصل مذاکره و اینکه بین آنها و امام چه گذشت به جعل حاشیه درباره ملاقات رسمی قم، پرداخته، می گوید:

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۹: ص ۲۳.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۴۶: صص ۲۵ - ۲۶.

۳- همان: ص ۲۶. چنین ملاقاتی در هیچ منبع دیگری ثبت نشده است.

با [امام] خمینی نیز همین حرف را [حل و فصل مسائل خلق] در میان گذاشتیم، همان دو سه روز اول، پسرش آمد ما را برد در آن مدرسه رفاه، بعد هم در قم با حدود بیست نفر از برادران به

سراغش رفتیم. البته به رسم خودمان دیدار کردیم: خوب آخر در شأن مجاهدین نبود هر کس دستش را دراز کند، آن را ببوسند، ما دست آقا را مؤدبانه زدیم کنار، و فقط روبوسی کردیم. تکبیر کشیدن و هلهله کردن هم که کار ما نبود. خوب آقا از کنار زدن دستش و مصافحه و معانقه

موسی و من عصبانی شد. بعدا پسرش در آخر ملاقات آمد بیرون و به ما گفت: خوب امام جای پدرتان است.(۱)

رضا کیوانزاد از مسئولان مهم سازمان که از سال ۵۴ در زندان به سازمان پیوسته بود، اطلاع خود را از جلسه قم چنین بیان می کند:

افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی. در ابتدای ملاقات، امام این طور صحبت را شروع می کنند که: سوابق سازمان شما این

طوری بوده. اشاره می کنند به تغییر ایدئولوژی و... می گویند که این کتاب تغییر ایدئولوژی و

اعلام مواضع شما را آورده بودند به من گفته بودند اینها این طور هستند، این تیپ هستند و من گفتم که اگر اشتباهی شده و اگر مسئله ای به وجود آمده مربوط به گذشته است. به هر جهت شما

جوانید، الآن انقلاب شده و مردم ما متحول شدند و ما باید دست به دست همدیگر بدهیم برای سازندگی و می توانیم و شما می توانید اشکالاتتان را برطرف کنید... به هر جهت امام گفتند شما

بروید خودتان را اصلاح بکنید و بعد با توجه به [اصلاح] این اشتباهاتان، بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید خدا هم کمکتان می کند...

البته از این جلسه هیچ نواری، هیچ متنی، به طور رسمی تهیه نشد. فقط نواری دزدانه خود سازمان تهیه کرد(۲) که به عده ای از افراد داخلی سازمان دادند، صدایش خیلی پایین بود، من هم همین چند جمله آن در ذهنم مانده که برایتان گفتم.(۳)

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۰۵، ص ۲۲.

۲- یکی از کارشناسان امنیتی به نقل از مرحوم حجه الاسلام سیداحمد خمینی گفته است: در روز ملاقات مزبور مسئولین حفاظتی اقامتگاه امام در قم قصد داشتند که آنان را طبق روال موجود بازرسی بدنی کنند که مسعود رجوی و همراهان اعتراض کردند و مانع بازرسی بدنی شدند. پس از اطلاع امام از این موضوع ایشان دستور می دهند که آنان بدون بازرسی وارد شوند. بعد معلوم شد که آنان مخفیانه یک دوربین و یک ضبط صوت کوچک به همراه خود حمل کرده بودند و از

ملاقات عکسی و نواری تهیه کردند. افراد غیر سازمان تاکنون به نوار مزبور دسترسی نداشته اند اما یک قطعه از عکس ملاقات مسعود و موسی با امام به دست آمده است.

۳- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴ به نقل از رضا کیوانزاد. وی فعالیت سیاسی خود را از حدود سال ۱۳۵۰ آغاز کرد و در سال ۱۳۵۴ دستگیر و زندانی شد. رضا در زندان به سازمان پیوست و پس از آزادی - در بعد از انقلاب - با نام های مستعار: مقداد، شعبان، عمید و جهانگیر و به عنوان عضو، ابتدا مسئول حفاظت نهاد منافقین و سپس به ترتیب مسئول نظامی و تبلیغاتی نهاد محلات به فعالیت خود ادامه داد. آخرین مسئولیت او توزیع سلاح و مهمات در کل سازمان بود که در آذرماه ۱۳۶۰ به هنگام درگیری با نیروهای کمیته انقلاب اسلامی مجروح و دستگیر گردید.

احمد قدیریان نیز روایتی مشابه متن فوق بدین شرح دارد:

پس از پیروزی انقلاب در ملاقات اعضای اصلی گروه مجاهدین با حضرت امام، ایشان سفارش هایی را به این گروه می نمایند: [بعضی ها] مسائل تغییر ایدئولوژی را با من در میان گذاشتند، من به آنها گفتم: [... شما] جوان هستید، اول کار است، شما توبه کنید، و خدا توبه شما را قبول می کند و خدا کمکتان می کند، بروید و خودتان را اصلاح کنید.(۱)

اعظم طالقانی وقایع پس از ملاقات اعضای سازمان با امام را در مصاحبه ای چنین توضیح می دهد:

همان شب مسعود رجوی، پرویز یعقوبی و چند نفر دیگر از بچه های سازمان هم آمدند و شب همه آنجا منزل سیداحمد آقا خوابیدیم. فردای آن روز قرار شد همگی ناهار بروند باغ تولیت و

بعد از ظهر هم پدر در مدرسه فیضیه سخنرانی کند... در همین احوال، پدر با بچه ها [مجاهدین] صحبت می کرد. که ناگهان صدایش بلند شد. البته من بیرون اتاق بودم، اما صدایش را می شنیدم. جمله پدر این بود که «مگر شما نسبت به من تعهد ندارید؟» این را که شنیدم، در اتاق را باز کردم و داخل شدم. آنها فشار می آوردند که «آقا این را بگو، آن را بگو، سپاه درباره شما این گونه

گفته، شما نباید کوتاه بیایید و...»(۲)

حجه الاسلام سید حسین موسوی تبریزی از ملاقات سران سازمان با امام چنین یاد می کند:

... خودِ امام و بیت ایشان، که در آن موقع از حاج احمد آقا و حسین آقا خمینی هر دو باید اسم ببرم - رفتار نامساعدی نسبت به اینها [= اعضای سازمان] نداشتند. امام در سال ۱۳۵۸ در قم به آقایان رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادند. البته من یادم هست که برای من و بعضی از دوستان از جمله شهید حقانی، آقای جعفری گیلانی، آقای فاکر و آقای عبایی خراسانی شبهه ای در رابطه با این ملاقات ایجاد شد. در جلسه ای که با هم بودیم صحبت شد که چرا امام باید اینها

را بپذیرد؟ بعضی ها گفتند که شاید امام عنایت دارد که اینها جذب انقلاب بشوند... خدمت امام

رفتیم و سؤالمان خیلی رک و صریح این بود که «چرا به رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادید؟ این باعث شبهه برای دیگران شده است.» امام دو جمله بیان کردند - البته روش امام کلاً همین

۱- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۱.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۵: ص ۶۸.

بود - «یکی این که من احتمال می دادم که اینها مطالبی داشته باشند که به گوش من نرسیده باشد

و بعد بگویند ما مطالبی داشتیم و امام وقت نداد به گوش او برسانیم و اگر می گفتیم، امام قبول می کرد. من چرا باید این فرصت را از اینها بگیرم. باید اینها می آمدند و می گفتند. دوم این که من خودم مطالبی داشتم که باید به اینها می گفتم به عنوان اتمام حجت، که خدای نکرده بعدها در دل خودم نماند که چرا حرف هایم را به اینها نگفتم و اینها نگویند که امام حرف هایش را به ما نگفته بود و آنها هم آنجا به من قول دادند که حرف های مرا برای دوستانشان هم نقل کنند.»(۱)

۱- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۲: ص ۳۴.

فصل دوم: ماجرای سعادتی

چگونگی کشف موضوع و دستگیری

اشاره

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»(۱)

دستگیری محمدرضا سعادتی، عضو سرشناس و باسابقه سازمان، به اتهام داشتن ارتباط ویژه اطلاعاتی و جاسوسی با عوامل K.G.B و سفارت شوروی در تهران، که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد ولی خبر آن اواخر خرداد ماه منتشر شد، فضای ملتهبی را در پی داشت که باعث شد سازمان، آشکارا اما به مرور، باطن مواضع خود مبنی بر رویارویی با نظام نوپای جمهوری اسلامی را ظاهر سازد. به تعبیر دیگر، سازمان برای سرپوش گذاردن بر اتهام جاسوسی به نفع شوروی و تغییر فضای افکار عمومی، کوشید موضع انفعالی را کنار بگذارد و در نتیجه مواضع واقعی خود و ضدیّت های بنیانی اش را با ساختار انقلاب اسلامی آشکار ساخت.

این ماجرا، از یک سو موج مخالفت های وسیعی را بر ضد سازمان در جامعه پدید آورد و از سوی دیگر

ص:۴۱۷

۱- ولادیمیر کیتوویچ فیسینکو دبیر اول سفارت شوروی و عضو K.G.B در رُستف روسیه به دنیا آمد. او دانشجوی انستیتوی زبان های شرقی یک دانشگاه ایالتی مسکو بود که به فراگیری زبان فارسی و انگلیسی پرداخت. سپس بورسیه دانشگاه تهران را دریافت کرد. فیسینکو به تاریخ نیز علاقه مند بود و یک مقاله در مورد نفت ایران نوشت. در سال ۱۹۶۴ با نینا نیکولا پونا پکلانیک که دانشجوی گروه عربی در همان انستیتو بود ازدواج کرد. همسرش که دختر یک مقام نظامی عضو هیئت مدیره K.G.B بود، به همراه فیسینکو به ایران آمد و منشی سفارت شوروی در تهران شد.

محمل و بهانه ای شد تا سازمان – از همان نخست – اتهامات سنگینی را متوجه حاکمیت کند. دستگیری سعادتی توسط دولت موقت و افشای آن – همراه با اسناد پرونده – توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تظاهرات و تحصّن های متعدد و صدور اعلامیه ها و بیانیه های مختلف را از سوی گروه ها و اقشار انقلابی در پی داشت. این حادثه نشان می داد که سازمان، به رغم ظاهر آراسته مبارزه جویانه اش

علیه دشمنان ایران، بخصوص با سابقه حملاتی که علیه حزب توده (صرفاً به دلیل وابستگی اش به

شوروی) داشت، به روابط پیچیده و مخفی با شوروی در حوزه های امنیتی معتقد است. شک و شبهه ای

که در میان مردم و گروه های سیاسی مسلمان و نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شد و به شدت پا گرفت، این بود که آیا می توان به سازمان اطمینان کرد و به امین بودن آن در حوزه امنیت و منافع ملی باور داشت؟!

دستگیری غیرمترقبه و مؤثر محمدرضا سعادتی (با نام مستعار سیکو)، به میزان زیادی مسئولان سیاسی – امنیتی و نظامیِ رژیم انقلابی را هشیار کرد که سازمان را «نامحرم» تلقی کنند.

در تاریخ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، عضو کادر مرکزی سازمان به هنگام مبادله اسناد اطلاعاتی حساس با یک مأمور K.G.B، توسط پاسداران جمهوری اسلامی نوپای ایران دستگیر شد. عباس

امیرانتظام در خاطرات خود می نویسد:

... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد، پس از توافق من مردی در حدود ۵۰ سال با قدی

متوسط با لباس رسمی و کراوات به اطاقم آمد، من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد،

ضمنا گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند.

مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست وزیر رساندم. ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند، ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود، ناراحت شده بود.

کارمند اداره ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست وزیر

رسانـدم. [بعدها] وی گفت که عبدالعلی را دسـتگیر کرده اند و عمل دسـتگیری توسط ماشاءاللّه قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادتی است که با

ص:۴۱۸

دستگاه های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است.

من تا آن روز نمی دانستم که محمدرضا سعادتی کیست و به چه گروهی وابسته است.(۱)

ابراهیم یزدی هم دستگیری را چنین شرح می دهد:

این تیم ها به مرحوم چمران گزارش دادند که سرکنسول شوروی با فردی در فلان جا قرار دارند، چه کنیم؟ چمران با من مشورت کرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغیان که آن موقع وزیر کشور بود مشورت کرد و قرار شد اینها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سرقرار بازداشتشان کنند. هیچ کس نمی دانست که این ملاقات با سعادتی به نمایندگی از مجاهدین خلق

است. دولت دستور داد که تعقیب و مراقبت و در صورت لزوم بازداشت صورت گیرد... این تیم ها سرقرار حاضر شدند و سرکنسول را تحت مراقبت به سفارت شوروی رساندند - چون مصونیت دیپلماتیک داشت - ولی آن آقا را دستگیر کردند که پس از دستگیری معلوم شد ایشان آقای سعادتی است که در این ملاقات می خواست پرونده مقرّبی را به شوروی ها بدهد.(۲)

در تاریخ ۲۳ خرداد ۵۸، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخی اسناد و خلاصه گزارش مأموریت سعادتی و بخشی از اظهارات وی در بازجویی را منتشر کرد. روزنامه جمهوری اسلامی و چند نشریه دیگر نیز متن کامل یا بخش هایی از بیانیه مجاهدین انقلاب را منتشر ساختند. به نظر می رسید که این موضوع منحصر به یک گروه باقی نمانَد و جناح های مختلف کشور از این افشاگری، استقبال کنند.(۳)

در اسنادی که انتشار یافت، نوع ارتباطات سعادتی با واسطه اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست های سعادتی از وی افشا شد.

موضوع سعادتی، در تبلیغات وسیع سازمان، تبدیل به یک واقعه و چالش سیاسی شد. سازمان، طبق ویژگی های رفتاری پرخاشگرانه، احساسی و خودبزرگ بینانه و با استراتژی فرار به جلو و غوغاگری

مظلوم نمایانه، سریع تر و گسترده تر از انتظار افکار عمومی که ابعاد و اهمیت موضوع را در ابتدا چندان جدّی تلقی نمی کرد، روی این مسئله سرمایه گذاری کرد و موضوع سعادتی را به یک سوژه فراگیر برای یک درگیری همه جانبه تبدیل نمود. درگیری ای که از خرداد ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۰ ادامه یافت.

۱- امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱: ص ۲۵.

۲- دو ماهنامه چشم انداز، ش ۳۲: ص ۵۱.

۳- گزارش دستگیری سعادتی...: نیز روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴/۳/۵۸: ص ۴. روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۵۸: صص ۱ و ۵.

سابقه ماجرا و پیوند اطلاعاتی «سازمان» با شوروی، بعدها به این شرح آشکار گردید: متعاقب دستور

صادره از «کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی»، رزیدنسی [پایگاه] کا.گ.ب در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ / ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً با مرکز رهبری دو سازمان مجاهدین خلق

و فداییان خلق تماس بگیرد. این کار توسط ولادیمیر فیسینکو V. Fisenko- که از افسران رزیدنسی و از کارشناسان مسائل ایران محسوب می شد، و به دلیل داشتن موهای مشکی و چشمان قهوه ای تیره، شباهت فراوانی به ایرانی ها داشت - صورت گرفت.

آن روز فیسینکو مستقیماً با مراجعه به مرکز رهبری هر دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق، خود را نماینده رسمی اتّحاد جماهیر شوروی برای گفت و گو و «تماس مستقیم» با آنان معرفی کرد. سران دو سازمان، ابتدا تردید و دودلی نشان دادند: «ما چنین پیشنهادی را نمی پذیریم؛ زیرا در شرایط فعلی، مقام های رژیم جدید ایران می توانند مسئله تماس های بین ما و شوروی را بهانه قرار دهند و ما را به عنوان بازوی سرخ مسکو به همه معرفی کنند!» بالاخره قرار شد که تماس های موردنظر، به صورت

غیرمستقیم در اروپا انجام گیرد.

در این ملاقات، هر دو گروه مجاهدین خلق و فداییان، از دولت شوروی، تقاضای ارسال فوری اسلحه

داشتند؛ ولی فیسینکو، به جای جواب، فقط به بیان این مطلب بسنده کرد که خواسته های آنان را به مسکو گزارش خواهد داد. مجاهدین خلق، در این تماس، از فداییان پیش افتادند: یک شماره تلفن، مربوط به یکی از خانه های امن خود در تهران را به مأمور شوروی دادند تا در صورت نیاز فوری، بتوان با آنها تماس گرفت؛ ولی فداییان ترجیح دادند که این کار را نکنند و کار خود را زیاد به روس ها گره نزنند.(۱)

تماس مذکور در بعدازظهر ۲۵ بهمن/۱۴ فوریه صورت گرفت؛ ولی صبح آن روز، زمینه چنین ارتباطی فراهم شد. ولادیمیر کوزیچکین، به همراه اکثر اعضا و افسران کا.گ. ب در ایران، به دانشگاه تهران رفت تا این دستور مسکو را به همه افراد پایگاه کا.گ.ب در تهران ابلاغ کند که: «فوراً در سطح شهر پراکنده شوند و سعی کنند تا هنوز نظام حاکمیت جدید بر کشور مسلط نشده و ما را تحت فشار قرار نداده، هر طور هست از آب گل آلود ماهی بگیرند».(۲) کوزیچکین می نویسد:

آن روز که به دانشگاه تهران رفتم، با کمال حیرت، به تعدادی از جوانان برخوردم که از قبل با

۱- کوزیچکین، کا.گ. ب در ایران...: صص ۳۵۸ - ۳۵۹؛ با تلخیص.

۲- همان: ص ۳۵۳.

آنها آشنا بودم و می شناختمشان؛ یعنی پیش از دوران اشتغال در کا.گ.ب، زمانی که در مسکو یا طی اولین دوره خدمتم در ایران - به عنوان مترجم - کار می کردم، با آنها آشنا شده بودم و چون دیدم که اکثرشان در سلک هواداران دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق جا دارند، احساس کردم اوضاع بر وفق مراد است. چرا که آنها از نظر بکارگیری در جهت کسب اطلاعات، واقعا عناصری ایده آل برایم محسوب می شدند....

آن روز تقریباً تمام وقت خود را در دانشگاه تهران صرف گفت و شنود با اعضا و هواداران دو سازمان مجاهدین و فداییان کردم. آنچه در جریان گفت و گوها کاملا احساس می شد، این بود که آنها مرا در حکم دولت شوروی فرض می کردند و اکثراً هم از من تقاضایی جز این نداشتند که «به ما هرچه زودتر اسلحه بدهید تا بتوانیم از موقعیت استفاده کنیم و تا امکانش وجود دارد،

قدرت حاکمیت را به دست آوریم؛ اگر این کار عقب بیفتد، دیگر خیلی دیر خواهد شد...»

در مقابل این سؤال، وقتی به آنها می گفتم «ولی شما که فعلاً اسلحه دارید»، فوراً پاسخ می دادند:

«اینها که داریم، چیزی نیست و بیش از چند روز دوام نخواهد آورد؛ ما نیاز داریم جریان اسلحه

برایمان حالت مستمر داشته باشد...»(۱)

روابط کا.گ.ب با سازمان به خوبی پیش می رفت و گسترش می یافت؛ زیرا پایگاه کا.گ.ب در تهران، از طریق فیسینکو، توانسته بود پس از مدتی رهبران سازمان را متقاعد کند که روس ها می توانند تماس های خود را با آنان به صورتی کاملاً محرمانه و با در نظر گرفتن کلیه جوانب احتیاط، به گونه ای برقرار کنند که مقام های رژیم جدید در ایران هرگز نتوانند به ارتباط ها پی ببرند. نتیجه کارها به تعبیر کوزیچکین به صورت مطلوب و مناسب پیش می رفت؛ از سوی سازمان نیز اطلاعات مهم و قابل توجهی در اختیار مقام های سفارت شوروی قرار می گرفت.

از جمله اخبار مهمی که به مقام های اطلاعاتی روسیه شوروی رسید، این بود که در جریان حمله به ارگان های رژیم شاه، «آرشیو اسناد ساواک» در اختیار سازمان، قرار گرفته است.

وقتی این خبر را به مرکز منتقل کردیم، آنها بلافاصله از خود واکنش نشان دادند و طی تلگرامی از مسکو، خطاب به ما چنین نوشتند:

«... بلادرنگ با مجاهدین تماس بگیرید و از آنها پرونده سرلشکر مقرّبی در ساواک را بخواهید...»

ماجرای سرلشکر مقرّبی، یکی از بزرگ ترین اشتباهات رزیدنسی کا.گ.ب در تهران محسوب

۱- همان: صص ۳۵۴ - ۳۵۵.

می شـد و به همین جهت زیـاد هم حیرت انگیز نبـود که مقـام هـای مرکز در مسـکو این چنین تشـنه آگـاهی به علـل لـو رفتن سرلشکر مقرّبی باشند(۱)

این درخواست روس هـا نیز توسـط سـعادتی به سازمـان منعکس و شخصـی به نـام اکبر طریقی که از اعضای سازمان بود و در دادستانی انقلاب اسلامی کار می کرد با استفاده از حکم دادستانی انقلاب که به وی اجازه امانت گرفتن پرونده های مأمورین ضـداطلاعات ارتش را داده بود در تاریـخ ۲۹/۱/۵۸ به طور غیرمجاز اقـدام به گرفتن پرونـده مقرّبی می نمایـد. و پرونده را در اختیار سازمان قرار می دهد.(۲)

در آن زمان، «گنادی کازانکین» رییس شعبه جاسوسی سیاسی (PI) به عنوان رزیدنت کا.گ.ب در

ایران فعـالیت می کرد. او با رسـیدن تلگرام مسـکو، در مورد پرونـده سرلشـکر مقرّبی، اقـدام به احضار فیسـینکو کرد و با نشان دادن متن تلگرام، به او دستور داد که فوراً با رابط خود در سازمان مجاهدین خلق

۱- همان: ص ۳۶۸. در آذر ماه ۱۳۵۶/دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات و رسانه های رسـمی و نیمه رسـمی ایران اعلام کردند که یک شبکه جاسوسـی کا.گ.ب در ایران کشف شـد و «سرلشـکر احمد مقرّبی» دسـتگیر و محاکمه گردید؛ با فاصله زمانی اندك، اعلام شد که یکی از مقامات وزارت آموزش و پرورش به نام «علی نقی ربّانی» نیز به همان اتهام دسـتگیر شد و مورد محاکمه قرار گرفت. عاقلی، روزشـمار تاریخ ایران...، ج ۲: ص ۳۳۴؛ ذیل ۲۴ تا ۲۹ آذرماه ۱۳۵۶. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۲: صص ۷۷۰ – ۷۷۱ در چهـارم دی ماه ۱۳۵۶/۲۵ دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات رژیم نوشـتند: «... حکم اعدام دادگاه برای سرلشـکر احمـد مقرّبی، که به مـوجب رأی صـادره از دادگـاه تجدیـدنظر به اعـدام محکوم گردیـده بود، در بامـداد امروز اجرا گردیـد. سرلشـکر مقرّبی، به جرم جاسوسـی و دادن اسـرار نظامی ایران به عمّال بیگانه، در دادگاه [نظامی]محکوم به اعـدام شده بود». (هفت هزار روز...، همان: ص ۷۷۲). «ربّانی» نیز، پس از تأیید حکم اعدام وی در دادگاه تجدیدنظر نظامی در ۲۵ دی ماه ۵۶، اعــدام شـد. (هفـت هزار روز...، همـان: ص ۷۸۴). نحـوه کشـف ارتبـاط سرلشــکر مقرّبی، کـه از بزرگ تریـن پیروزی هـای ضدجاسوسـی به شـمار می رفت، همواره برای مقـام هـای شوروی حالت معمّا داشـته است. کوزیچکین در مورد سوابق مقرّبی می نویسـد که وی «سـی سـال عامـل کـا.گ.ب بود. از زمـانی که افسـری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ [= ۱۳۲۴ خورشیدی] به خـدمت این سازمـان درآمـد. او بهترین عامـل رزیدنسـی به حسـاب می آمـد و اطلاعـات محرمـانه ای را، که واقعاً برای اتّحاد شوروی حایز اهمیت بود، در اختیار ما می گذاشت. در طی سال ها ترقّی بسـیار کرد و مسئول خرید اسـلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد.... دیگر جانشـینی برای او یافت نمی شد؛ به این علت بدیهی است که مقرّبی تنها عامل رزیدنسی بود که می توانست اطلاعات مهمی عرضه بـدارد. دیگران با او قابل مقایسه نبودنـد و عـده شان هم بسـیار اندك بود. با از دست رفتن مقرّبی، در رزیدنسـی یـک خلأاطّلاعاتی پیـدا شـد؛ اضافه بر اینها، او عملاً همه افسـران PI [= جاسوسـی سیاسی]Political Intelligenceرا کـه در زمــان هــای مختلـف و در آن دوران طولاــنیِ همکــاری بـا او کـار کرده بودنـد، می شــناخت». کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۲۵۸

۲- اطلاعیه شماره ۱۹ مجاهدین انقلاب اسلامی، مدارک پرونده های: ۱- حمّاد شیبانی ۲- محمدرضا سعادتی.

تماس بگیرد. کوزیچکین، که در اتاق رییس شعبه PI حضور داشته، به عنوان یک شاهد عینی، مکالمه مزبور را در خاطرات خود نقل کرده است؛ وی می نویسد:

فیزنکو، در پاسخ به دستور کازانکین، گفت: «همین الآن به شهر می روم و بعد از بررسی اوضاع، برای پرهیز از تعقیب و مراقبت، تلفنی با رابطم تماس می گیرم.» ولی کازانکین، که تصمیم فیزنکو را نمی پسندید، با لحنی هیجان زده به او پاسخ داد: «این کار جز وقت تلف کردن بیهوده،

نتیجه ای ندارد. فوراً از همین سفارتخانه به او تلفن کن.» فیزنکو امتناع کرد و گفت: «ولی این کار خطرناك است!» در جواب او، کازانکین – مصرّانه – دستور داد:

«هیچ خطری ندارد؛ ساواك از بین رفته هیچ کس به تلفن های ما گوش نخواهد داد. همین الآن از سفارتخانه به رابطت تلفن کن.»

فیزنکو، که چاره دیگری نداشت، از همانجا با رابط خود تماس گرفت و بعد از آنکه مطلب را به طور مختصر در میان گذاشت، با او قرار ملاقاتی ترتیب داد.

رابط فیزنکو شخصی بود به نام سعادتی؛ که یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق محسوب می شد. قرار ملاقات شان را نیز در یکی از خانه های امن مجاهدین گذاشتند.(۱)

خسرو تهرانی از مسئولان امنیتی پس از انقلاب درباره سعادتی چنین می گوید:

سعادتی از آن دسته مهندسان ذوب آهن بوده که در روسیه درس خوانده بودند. به همین دلیل به نظر می رسد که روس ها او را قبل از سال های [اوایل دهه] پنجاه خریده بودند. به نظر من سعادتی توی روسیه کارهایی کرده. چون اینها [مهندسان ذوب آهن] دو یا سه سال برای

کارآموزی به روسیه رفتند.(۲)

مسعود حقگو از اعضای قدیمی سازمان در گفت و گویی با خسرو تهرانی، اظهار داشت: «... سعادتی نزدیک ترین شخص به مسعود رجوی بوده است.» وقتی تهرانی تأکید کرد که «او شاید از موسی

[خیابانی] هم به رجوی نزدیک تر بوده است.»(۳) حقگو ضمن تأیید این مطلب، گفت:

من به احتمال قریب به یقین می دانم که [در زندان از اواخر سال ۵۴ به بعد] سعادتی نفر دوم

۱- کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۳۶۹. خانه مزبور، که در پوشش یک شرکت صنعتی به نام «نولکو» فعالیت داشت، در خیابان دیبا، حوالی میدان هفت تیر و منشعب از خیابان سهروردی و شهید مفتح، واقع بود. مستند به گزارش گروه دستگیری، مندرج در گزارش سعادتی.

۲- گفت و گوها: خسرو تهرانی - مرکز مطالعات استراتژیک، آبان ۷۸: ص ۲.

۳- همان: ص ۷۱.

سازمان محسوب می شد.(۱)

نیروهای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری نوپای اسلامی، از چندی قبل، ارتباطات مشکوک با عوامل سازمان جاسوسی شوروی را به دقت زیرنظر داشتند. کوزیچکین چگونگی دستگیری سعادتی را به نقل از فیسینکو بیان می کند که البته با آنچه در گزارش دستگیری سعادتی آمده است، اندک تفاوتی دارد. روایت کوزیچکین بدین قرار است:

در روز موعود، فیسینکو به همراه یکی از مأموران رزیدنسی به نام علی اف و راننده عملیاتی رزیدنسی

عازم محل ملاقات شد. پس از کمی تفحّص و بررسی اوضاع از نظر مراقبتی، اتومبیل آنها - که پلاک سیاسی داشته است - یک کوچه پایین تر از محل ملاقات توقف کرد. فیسینکو به اتفاق راننده از اتومبیل پیاده شدند و به سمت ساختمان موردنظر به راه افتادند و علی اف در خیابان رو به روی محل ملاقات به مراقبت پرداخت تا چنانچه خطری پیش آمد، به فیسینکو علامت دهد.

همه چیز آرام و طبیعی بود. فیسینکو زنگ در ساختمان را به صدا در آورد. در باز شد و او وارد راهرو گردید و سپس زنگ در آپارتمان طبقه همکف (همان محل ملاقات) را فشار داد. در بلافاصله باز شد. فیسینکو با ورود به داخل سالن موردنظر، محمدرضا سعادتی را - ایستاده - پشت میزش مشاهده کرد با قیافه رنگ پریده همیشگی اش. یک پرونده قطور نیز روی میز مشاهده می شد.

در این موقع، درِ پشت سر فیسینکو به شدت بسته شد؛ و زمانی که او بر گشت تا علت را دریابد، با چهار مرد مسلح مواجه شد که به سوی او و سعادتی نشانه رفته اند. یکی از آن چهار مرد به سوی فیسینکو آمد و در حالی که سلاح کمری اش را روی سینه او فشار داد، از وی خواست که خود را معرفی کند.

فیسینکو، در آغاز، خود را به «نفهمی» زده چنین وانمود کرد که ساختمان را عوضی گرفته و اشتباهی وارد شده است؛ ولی مرد مسلح، به نام او را صدا زد و اظهار داشت می داند که وی برای به دست آوردن پرونده روی میز بدانجا آمده است. جای انکاری باقی نماند، فیسینکو مصونیت سیاسی اش را عنوان کرد. دنباله ماجرا مطابق شنیده های کوزیچکین از فیسینکو این گونه است که وی در یک لحظه شانس آورد و

با استفاده از آشفتگی اوضاع امکان فرار از محل را پیدا کرد. در حالی که مطابق گزارش گروه دستگیر کننده

۱- همان: ص ۷۳.

سعادتی، مأموران، خود از بازداشت فیسینکو خودداری کردند و وی را همراه سه نفر مأمور دیگر سفارت شوروی مجبور به خروج از محل نمودند.(۱)

گزارش گروه دستگیری سعادتی

قسمت هایی از گزارش چگونگی دستگیری و بازپرسی سعادتی توسط مأموران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب، به شرح ذیل است:

ضمن مراقبت از اتومبیل سیاسی شوروی، در مورّخه ۵/۲/۵۸ مشاهده گردید که یک نفر مرد روسی از اتومبیل پیاده [شد] و در خیابان دیبا منشعب از خیابان روزولت، وارد شرکت نولکو - که یک مؤسسه صنعتی است - گردید. در بررسی بعدی مشخّص شد که مرد روسی به نام «ولادیمیر فیسنکو» [= فیزنکو]، دبیر اول سفارت شوروی می باشد و مرد تماس گیرنده، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است. ...

چون معلوم بود که رهبر مجاهدین در ساعت ۰۰/۱۷ مورخه ۶/۲/۵۸ و یا ۷/۲/۵۸ (در قرار ملاقات یدکی) با افسر اطلاعاتی شوروی - جهت مبادله اسناد و مدارک - ملاقات می نماید، لذا

بررسی های لازم به عمل آمد و طی طرحی، مأمورین سپاه پاسداران انقلاب هدایت شدند که ۵

دقیقه قبل از شروع ملاقات، مأمورین به شرکت وارد [شوند] و مرد تماس گیرنده و مدارک را ضبط نمایند... پس از دستگیری مرد تماس گیرنده، فیسنکو جهت ورود به شرکت نولکو مراجعه نمود ولی توسط مأمورین به او تکلیف شد که از شرکت خارج شود و فیسنکو، بعد از خروج از شرکت، سوار اتومبیلی، که توسط سه نفر مأمور شوروی هدایت می شد، گردید و منطقه را ترک نمود.

در بازرسی بدنی از مرد تماس گیرنده، مشخّص شد که مسلّح به اسلحه کمری می باشد و نیز در جست و جوی مقدماتی از وسایل شرکت، یادداشتی که حاکی از همکاری این شخص با سرویس اطلاعات شوروی می باشد به دست آمد.

... محمدرضا سعادتی اعتراف نمود که در اوایل اسفند ماه ۵۷، در تظاهراتی که در دانشگاه تهران از طرف سازمان مجاهدین خلق ترتیب یافته بود، ولادیمیر فیسنکو خود را خبرنگار روزنامه ایزوستیا (شوروی) معرّفی [کرد] و ضمن طرح سؤالاتی در زمینه سازمان «جنبش [ملّی مجاهدین»] و هدف ها و برنامه های آن، اظهار علاقه نمود که باب مراوده را با نامبرده باز نماید؛

۱- کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: صص ۳۶۹ - ۳۷۱؛ با تلخیص و اندکی تغییر ویرایشی در عبارات و روایات.

و در نتیجه، از آن تاریخ به بعد، ملاقات های منظم خصوصی بین سعادتی و افسر اطلاعاتی مورد بحث برقرار گردیده است.

محمدرضا سعادتی، در ملاقات های دوم و سوم خود با فیسنکو، بر اثر سؤالات مختلفی که از ناحیه بیگانه مزبور در زمینه های مسئله کردستان، حزب توده، موقعیت چریک های فدایی خلق، افسران اطلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه بندی شده سازمان منحلّه امنیت، امام خمینی، [و] وضع موقعیت معظّمٌ له در ایران طرح می نمود، متوجه شد که این شخص باید از جاسوسان شوروی باشد که در ملاقات ها قصد دارد اطلاعاتی را کسب نماید. به همین جهت موضوع ارتباط خود را با بیگانه مورد بحث، با یکی از رهبران جنبش مجاهدین به نام خسرو نظامی(۱) مطرح [می کند] و... هدایت می گردد که ملاقات های خود را – با نظر سازمان جنبش – با فیسنکو ادامه دهد.

نتایج بازجویی

یادشده بالاـ در مصاحبه اولیه خود، ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران، اظهار داشت که کلیه ارتباطات او با فیسنکو، با هدایت و نظر خسرو نظامی بوده و به احتمال زیاد خسرو نظامی از عوامل سازمان جاسوسی شوروی است و خسرو نظامی، نامبرده را هدایت نموده که در رابطه خود با افسر اطلاعاتی شوروی، در زمینه تبادل اطّلاعاتی از طرف جنبش [= مجاهدین خلق]به سازمان جاسوسی شوروی، و اخذ وسایل و امکانات فنّی، آموزشی و الکترونیک و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی، برای تقویت اقدامات عملیاتی جاسوسی جنبش اقدام نماید که در ملاقات ها به همین ترتیب عمل نمود و افسران اطلاعاتی شوروی قول مساعدت همه گونه ای را به سازمان جنبش تعهّد نموده اند.

قبل از اینکه محمدرضا سعادتی در آخرین ملاقات خود با افسر اطّلاعاتی شوروی (۶/۲/۵۸) حاضر شود، ... خسرو نظامی به سعادتی دستور داده که در این ملاقات، در مورد مسئله افغانستان، موقعیت عراق و گروه های کرد عراقی در منطقه، شریعتمداری و آخرین وضعیت سیاسی ایران، در مورد هدف های دولت لیبی از نزدیکی به ایران، و امام خمینی تحقیق نماید و

سؤال شود که سازمان جاسوسی شوروی در چه زمینه هایی به اطلاعات احتیاج دارد.

خسرو نظامی، ضمن توجیه سعادتی در زمینه اینکه آخرین وضعیت احزاب و سازمان های

۱– خسرو نظامی، که در بازجویی های محمدرضا سعادتی از وی نام برده شده است، نام مستعار بوده است. برگرفته از متن گزارش دستگیری سعادتی

جنبش را در ایران برای فیسنکو تشریح نماید، دستور داده است که از افسر اطلاعاتی شوروی [درخواست کند]لیست اسامی افسران سازمان سیا و شبکه های اطلاعاتی آنها را در اختیار جنبش قرار دهد تا بتوانند مورد بهره برداری قرار دهند. ضمناً هر [وسیله مورد نیاز] از وسایل الکترونیکی - فنّی جاسوسی شامل ضبط صوت همراه با فرستنده، وسایل میکروفون گذاری و فرستنده های کوچک، دوربین های عکّاسی کوچک، دستگاه تهیه میکروفیلم، دستگاه استراق سمع از فاصله ۵۰ متری، دستگاه های رمزکننده تلفن و دستگاه های کنترل تلفن [را] تحویل جنبش نمایند و علاوه بر آن، تجربیاتی که در امور اطّلاعاتی، ضداطلاعاتی، و نحوه بایگانی اسناد طبقه بندی شده و تشکیل بایگانی دارند، به صورت بولتن هایی در اختیار جنبش قرار دهند. ...

نظریه

با توجه به شگرد کار سرویس اطلاعاتی شوروی و اظهارات متّهم، که عموماً تناقض گویی های فراوان [در آن] وجود دارد و پاسخ های سؤالاتی که به طرق گوناگون مطرح گردید [و] به صورت مشخّص [توسط] سعادتی [بدان] جواب داده شد، به نظر می رسد: با توجه به اینکه در سال های ۴۷ و ۴۸ مشارٌالیه در ذوب آهن اصفهان خدمت می کرده و با کارشناسان شوروی ارتباط داشته، از آن تاریخ توسط سرویس اطلاعاتی شوروی نشان شده و به استخدام شوروی درآمده است؛ و خسرو نظامی نیز که هدایت کننده ارتباطات او با مقامات شوروی می باشد، باید

از عوامل شوروی در ایران باشد...

[متن یادداشت های به دست آمده از سعادتی مربوط به مذاکره با جاسوس شوروی]

قسمت ۱

اطلاعاتی

۱- نیازهایی که ما داریم:

الف - به لحاظ من:

۱- ضبط صوت همراه با فرستنده؛

۲- دوربین کوچک و یا دوربین میکروفیلم؛

۳- گیرنده و فرستنده های خیلی کوچک و ریز؛

۴- دستگاه های استراق سمع از فواصل دور (۵۰ متری)؛

۵- تجربیات لازم در مورد بایگانی و طبقه بندی پرونده ها؛

۶- دستگاه های کنترل تلفن، با مشخّص کننده؛

۷- دستگاه های رمز کننده تلفن؛

۸- تجربیات لازم در امور اطّلاعاتی و ضدّاطّلاعاتی؛

۹- اطّلاعات در مورد فعّالیت های CIA و...؛

۱۰- مشخص شدن دوره ها و ویژگی های افرادی که این دوره ها را می بینند؛(۱)

۱۱- افسران CIA را که می شناسید، به ما معرّفی کنید؛

۱۲- از شبکه های CIA در ایران، در صورتی که اطّلاعی دارید، می توانید با کمک ما آن را رد کنید؛ بدین صورت که اطّلاعات را به ما بدهید؛ ما روی آن کار می کنیم و سپس، بعد از عمل،

آن را برای شما و دولت [جمهوری اسلامی] به طور مفصّل تشریح می کنیم.

قسمت ۲

مقدمه

۱- در مورد تماس تلفنی و اشکالات این تماس و ضرورت بررسی.

۲- پیشنهاد در مورد اینکه از این به بعد، تماس هایمان را تنظیم کنیم؛ و حداقل ۱۰ دقیقه را در مورد تماس ها و مسائل امنیتی، اشکالات و... صحبت کنیم، و سعی کنیم که آن را برطرف کنیم؛ یا نمونه مشکوکی - اگر دیده شد - در هر مورد مطرح شود تا بتوانیم در مورد آن، تحقیق [کنیم] و مطمئن شویم.

۳- در مورد تماس ها و [بخصوص]این گونه تماس ها،(۲) چه تجربیاتی دارید؟ هرگونه تجربه ای موجود است، به طور دقیق و روشن بگویید.

۴- در اینجا به هیچ وجه چنین مدارکی(۳) را تحویل نمی دهم، و در اینجا صرفاً مدارک از سازمان را تحویل می دهیم؛ و لذا باید قراری را گذاشت - در جای دیگر، به صورت متحرک(۴) - تا این

۱- منظور دوره های جاسوسی و ضدّجاسوسی در شوروی است.

۲- یعنی تماس های اطّلاعاتی و جاسوسی.

۳- منظور از «چنین مدارکی»، یا در سطر بعد «این مدارک»، اسناد محرمانه متعلق به دولت جمهوری اسلامی ایران است.

۴- «قرار متحرک»، قرار ملاقاتی است که یا به صورت پیاده در حین عبور روبه روی طرفین و یا سواره (در یک اتومبیل شخصی و یا وسیله نقلیه عمومی - مثل اتوبوس و تاکسی) انجام می شود و اغلب چنین قرارهایی، به منظور مبادله اسناد و مدارک، صورت می گیرد تا احتمال ضربه و ضریب ریسک ضعیف باشد و طرفین فرصت واکنش (یا فرار) داشته باشند.

مدارک داده شود؛ که برای این کار هم باید کاملاً دقیق و حساب شده و با مَحْمِل عمل نمود.

۵ – روشن کردن محل تماس ما و اینکه اگر داخل ساختمان ریختند چه گفته شود.

قسمت ۳

ابتدا صحبت در مورد مسائل سیاسی روز:

۱- سؤال در مورد افغانستان، و اینکه چه اطّلاعی از وضع دارید؛

۲- سؤال در مورد عراق و مسئله کردستان، و گروه هایی که [در]آنجا فعالیّت می کنند؛

۳- سؤال در مورد ایران، و اینکه چه حدسی می زنید؛ تظاهرات به نفع شریعتمداری را چگونه بررسی می کنید؟

۴- در مورد لیبی و نزدیکی او به ایران چه فکر می کنید؟

۵ – شما در چه زمینه هایی به اطّلاعات نیاز دارید؟

قسمت ۴

توصیه به جناح چپ «فتح»(۱)

درخواست ها:

۱- تجربیات شما را به صورت مدوّن شده در مورد «شوراهای خلقی» خواستاریم؛ در صورتی که می توانید به ما بدهید.

۲- توصیه در مورد خمینی؛ صحبت حمید با ریاحی وزیر دفاع.

۳- توصیه در مورد هدیه کردن بدهی ها و تأسیسات صنعتی به انقلاب ایران(۲)؛ [و] تهیه مواد غذایی

۱- سازمان مجاهدین خلق، با جناح راست «فتح»، از روابط حسنه و پیشینه داری برخوردار بود و در اینجا به نظر می آید، از طریق دولت شوروی سابق، در صدد ایجاد رابطه ای منسجم با جناح چپ «فتح» است.

۲- در این قسمت، توصیه دوستانه ای به روس ها پیش بینی شده که برای کسب محبوبیت و ایجاد موقعیت در ایران، مؤسسات اقتصادی خود را در ایران در اختیار رژیم انقلابی جدید قرار دهد؛ بخش هایی از کارخانه های ذوب آهن در اصفهان و ماشین سازی در اراک و تراکتورسازی در تبریز، و بیمارستان شوروی در تهران، از جمله مایملک روس ها در ایران بود.

و امور بهداشتی.

۴- ضرورت برخورد فعّال تر با خمینی و مشورت کردن با ما.(۱)

بازجویی های سعادتی

اشاره

قسمت هایی از متن بازجویی های مکتوب و شفاهی از سعادتی که در سال ۵۸ انتشار یافت در پی می آید:

بازجویی مقدّماتی: ۶/۲/۱۳۵۸

من در تظاهرات و سخنرانی دانشگاه(۲)، قبل از عید، شرکت کرده بودم. در آن تظاهرات، خبرنگاران و عکّاس ها هم بودند. هم خبرنگاران داخلی مانند کیهان و اطلاعات و هم خبرنگاران خارجی، مانند همین فرد [فیزنکو]که خود را خبرنگار «نووستی» معرّفی می کرد. در

اینجا او به سراغ من آمد ... با من به عنوان یک فرد عضو جنبش [= مجاهدین خلق] برخورد می کرد. ...

بعداً، قبل از عید، یک دفعه دیگر هم آمد شرکت و در آنجا صحبت از احوالپرسی و این حرف ها و به دنبال آن مطرح کرد که «من می توانم اگر بچه هایتان صحبت هایی داشتند، به آنها (مقصودش

سفارت بود) بگویم». من هم گفتم که من این را به جنبش مطرح می کنم. و صحبت مشخصی که در این تماس گفته شد، همین بود. خدا شاهد است که هیچ صحبت دیگری نبود. اصلاً من روحم خبردار نبود که طرف دنبال چه چیزی است و چه هوسی دارد. من ناخودآگاه، بدون اینکه متوجه اصل قضیه شوم، این مسئله را به فردی در جنبش به نام خسرو نظامی طرح کردم. آن فرد

هم به من گفت: «به طرف بگو که من از کجا به تو اعتماد کنم که در رابطه با سفارت هستی و

می خواهی صحبت های ما را به سفارت ببری؟ و آخر سر به او بگو: من برای اطمینان از تو، لازم

۱- سازمان خواستار آن بوده است که روس ها منفعلانه با رهبر انقلاب برخورد نکنند و حتی المقدور ایشان را تحت فشار قرار دهند تا نیروهای هوادار شوروی سابق موقعیت مناسب تری بیابند و در این خصوص، سازمان درخواست داشته که دولت شوروی (سابق) سیاست خود را در برخورد با امام خمینی(ره)، بر مشاوره با مجاهدین خلق و هماهنگ با ایشان بنانهد.

۲- منظور سخنرانی ۵ اسفند ۵۸ مسعود رجوی در دانشگاه تهران است که ضمن آن مواضع رادیکال و غیرمترقبه سازمان را در

قبال نظام جدید جمهوری اسلامی اعلام کرد.

می دانم یک دفعه در سفارت با تو صحبت کنم در محلّ سفارت.»

این دفعه که آمد، بعد از عید بود. به او همین مسئله را مطرح کردم. البته صحبت های کلّی شده

بود و قبلاً ـ هم (یعنی دو جلسه قبل هم) قرار شده بود که من او را در روزهای پنجشنبه ببینم؛ از نظر اینکه پنجشنبه شرکت تعطیل است. خلاصه، روز پنجشنبه ای بود که این مسئله را به او گفتم

... اصلاً متوجه این مسئله نبودم که رفتن به سفارت روس ها تا چه اندازه برای آنها مهم است و تا چه اندازه ممکن است من در یک رابطه خطرناک قرار بگیرم ... برای پنجشنبه بعد، قرار شد که ساعت ۷ بعدازظهر، در خیابان کوشک، همدیگر را ببینیم ... من در عقب ماشین نشستم و بعد از

پیچ و تاب های زیاد، که خیابان ها هم خلوت بود، از یک دری، در همان حوالی - که نمی دانم اساساً درب سفارت بود یا نه؛ [و]شاید هم اصلاً من را به سفارت نبرده است ولی خودم آن موقع فکر می کردم که سفارت است - رفتیم داخل. درب آهنی داشت و با بوق، درب باز شد و من کسی را دم درب ندیدم؛ و به یک اتاق رفتیم. در آن اتاق یک میز بود، یک ضبط صوت یا گرام بود که مشغول نواختن موسیقی بود، روی میز سه تا لیوان و دو عدد پپسی گذاشته شده بود

[و] قدری هم پسته - ظاهراً - بود؛ بعد هم چای آوردند.

در آنجا من خیلی خوشحال بودم و [به] روی خودم نمی آوردم. صحبت های کلّی در مورد افغانستان، کردستان، آقای خمینی و آینده نامعلوم ایران شده و اینکه «شما چه نوع کمکی می خواهید»؟ مقصود از «شما» یعنی جنبش بود. من هم گفتم طرح می کنم. او گفت [که] «شما [به سران تان] بگویید و هر نوع کمکی خواستند، بگویند»، که بعد، از سفارت بیرون آمدیم و من را در خیابان شاهرضا [= انقلاب] پیاده کردند.

این صحبت ها را باز با خسرو نظامی طرح کردم؛ که خسرو نظامی گفت: «برای هفته آینده با او صحبت کن.» البته من برای دو هفته آینده با او وقت گذاشته بودم، در همین محل شرکت؛ ولی خسرو گفت که «برای این هفته با او صحبت کن». در ضمن شماره تلفن را هم این طرف قبلاً به

من داده بود و به او تلفن کردم که «روز پنجشنبه این هفته بیا». خسرو هم گفت: «این هفته بیاد».

خسرو هم گفت: «این هفته که رفتی، این صحبت ها را با او بکن که چه نوع دستگاهی می توانید به ما بدهید؛ ضبط صوت، بی سیم، دوربین، کنترل تلفن، آموزش اطّلاعاتی. اینها را بگو که او طرح کند و جوابش را بعداً بیاورد و برای هفته های بعد، با او [قرار] ملاقات بگذار.» که من آمدم در اینجا؛ که قبل از ساعت ۵ بعدازظهر توسط شما [= مأموران جمهوری اسلامی] دستگیر شدم. در ضمن خسرو نظامی مقداری اعلامیه داد که - در مورد جنبش بود - به او بدهم.

این، ماحَصَل رابطه من با این فرد است؛ و رابطه دیگری با او نداشتم. و به قرآن قسم می خورم که هیچ گونه سندی و هیچ گونه مدرکی توسط من به این فرد داده نشده؛ و اساساً من با این کار

مخالف بودم و بیشتر یک رابطه عادی و سیاسی را ترجیح می دادم.

فراموش کردم [بگویم] که این فرد خواست هایی که - یا سؤالاتی که - مطرح می نمود، به طور مشخّص در مورد شخصِ مقرّبی، جاسوس شوروی، می گفت: «ما نمی دانیم چگونه دستگیر شده»؛ و حتی می گفت که «آبروی ما در این مورد رفته است و این فرد با ما رابطه ای نداشته است»... دیگر هیچ مسئله مشخّصی بین من و او صحبت نشده و به خدا قسم که هیچ سند و یا مدرکی را به او نداده ام و حتی چنین مسئله ای هم با من طرح نشده که «مدارکی به تو می دهیم و

به او بده». البته شاید ادامه کار، با توجه به سوءاستفاده هایی که از من در این رابطه می شد،

چه بسا که به این مرحله هم می رسید. ...

جلسه اوّل: ۶/۲/۱۳۵۸

س: با توجه به اظهارات شما در بازجویی های اوّلیه و مطالبی که کتباً نوشته اید، به سؤالات زیر به صراحت پاسخ دهید.

ج: با صداقت جواب می دهم. سعادتی

س: آیا قبل از اینکه با روس ها ارتباط پیدا کنید، با مؤسّسات شوروی ارتباط داشتید؟

ج: خیر. سعادتی

س: در چه سالی در ذوب آهن [اصفهان] کار می کردید؟

ج: در سال ۴۸ استخدام [شدم] و چهار ماه در آنجا کار کردم. سعادتی

س: ممکن است بگویید روس ها به چه صورت شما را شناسایی کردند؟

ج: ممکن است زمانی که در ذوب آهن بودم، یا اینکه در جنبش. سعادتی

...

س: در کدام یک از ملاقات ها موضوع را به خسرو نظامی گفتید؟

ج: در جلسه دوم بود که به ایشان گفتم؛ او هم از این ارتباط استقبال کرد. سعادتی

س: آقای خسرو نظامی با چه کسی مشورت می کرد که شما را راهنمایی می کرد که با روس ها ارتباط پیدا بکنید؟

ج: نمی دانم. سعادتی

س: خسرو نظامی از کی دستور می گرفت؟

ص:۴۳۲

ج: حتماً در ارتباط با رهبران جنبش [است، مثل] آقای مسعود رجوی، موسی خیابانی، سیّدی کاشانی. سعادتی

س: شما نیازهای جنبش را اطّلاع دارید که باید تکمیل شود؟

ج: کمبود کادر، آموزش نظامی، توسعه نیرو در کلیه اقشار. سعادتی

س: وسایل الکترونیکی و مخابراتی و ارتباطی و کنترل را به چه منظور می خواستید؟

ج: من هیچ اطّلاع نداشتم؛ آقای خسرو نظامی گفت [که] با او مطرح کنم. سعادتی

...

س: در جلسه قبل، چه مدارکی از شما می خواست؟

ج: بیشتر روی دستگیری «مقرّبی» صحبت می کرد و می گفت: «آبروی ما ریخته»؛ و از افراد جنبش سؤال [می کرد که اگر] «مدارک مقرّبی دست آنها افتاد، به ما بدهید خیلی ممنون می شویم». سعادتی

س: برای اطّلاع، قرار بود در ملاقات قبلی دو نوع مدارک بدهید؛ یکی مربوط به سازمان امنیت، و یکی مدارک خاصّی که از طبقه بندی مهم تر و حیاتی تر از مدارک سازمان [امنیت] بود. در این مورد جزئیات را بگویید.

ج: در جلسه قبل، تنها مدرکی را که دنبال می کرد، مدرک «مقرّبی» بود که «هرگونه اطلاعی و مدرکی از مقرّبی دارید – چون مسئله دستگیری او برای ما اهمیت دارد، لذا اگر چنین مدرکی هست – آن را به ما بدهید»؛ و چیز دیگری مطرح نکرد. سعادتی

...

س: از طرف شوروی ها، در مورد حفاظتی، چه آموزشی به شما داده شده؟

ج: گفت: «من به عنوان خبرنگار می آیم، که اگر کسی آمد بگوییم.» سعادتی

...

س: ملاقات هایتان چند ساعت طول می کشید؟

ج: یک ساعت. سعادتی

س: شما در مورد مدارکِ خواسته شده، چه قولی به او دادید؟

ج: من شخصاً هیچ قولی ندادم؛ فقط گفتم که مطرح می کنم، جوابش را برایتان می آورم. سعادتی

س: آقای «فیسینکو» نگفت با چه کسی مطرح می کنید؟

ص:۴۳۳

ج: خیر؛ چنین سؤالی را مطرح نکرد و استنباط این بود که این مسائل با رهبران جنبش مطرح می شود. سعادتی

س: آیا آقای «فیسینکو» مدارکی که ثابت کند شما عضو جنبش هستید، از شما گرفته است؟

ج: خیر. سعادتی

س: چطور اعتماد کرد که شما عضو جنبش هستید؟

ج: مدرکی از من نخواست و ابتدا توی دانشگاه، به عنوان یک عضو جنبش، آمد سراغ من. سعادتی

...

س: در مورد آقای «فیسینکو» چه اطّلاعاتی دارید؟

ج: جوان بود. خوش برخورد. اطلاعات سیاسی او زیاد بود و همه اعلامیه ها را می خواند. خیلی آرام و متین بود. فارسی خوب صحبت می کرد. سعادتی

...

س: در مورد سازمان جنبش، نقطه نظرهای آنها چه بود و شما چه پاسخ هایی دادید؟

ج: سؤال کرد: «شما چطوری از ورود و نفوذ افراد مشکوک جلوگیری می کنید؟» [و] سؤال کرد: «سازمان چند نفر کادر دارد؟» [و] سؤال کرد: «در شهرستان ها چقدر نفوذ دارید؟» من در مورد نفوذ عناصر مشکوک

گفتم: «توی برگ پذیرش، کلیه سوابق آن فرد خواسته می شود و نقطه[نظر]هایی که دارد، سؤال می شود؛ و همه کس را به این زودی نمی پذیرند.» باز سؤال کرد: «فکر نمی کنید که بالاخره نفوذ کنند؟» من گفتم: «امکان دارد.» در مورد نفوذ جنبش در شهرستان ها گفتم: «از تعداد و اینکه در چه شهرستان هایی هست،

اطّلاع کاملی ندارم؛ ولی از توی روزنامه ها - کم و بیش - می توانید استخراج کنید.» در مورد کادر سازمان گفتم: «اطلاع ندارم.» در ملاقات ها می گفت: «سلام مرا به آقای مسعود رجوی و موسی خیابانی برسان.» سعادتی

...

س: از اعضای جنبش، کدام یک در تشکیلاتش در [مکان تصرف شده] سازمان امنیت و ارتش ارتباط دارد؟

ج: آنجا دست پاسداران و کمیته ها می باشد. سعادتی

س: زیر دست آقای نظامی چند نفر کار می کنند؟

ج: حدود صد نفر هستند. سعادتی

...

س: چرا شما را انتخاب کردند – برای این برنامه؟

ج: ممکن است از نظر سنّی، و داشتن امکانات باشد. سعادتی

...

جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸

س: با احراز هویت شما، که در پرونده منعکس است، به سؤالات زیر با صداقت کامل پاسخ دهید؛ و توجه داشته باشید که در زمینه همکاری شما با سازمان جاسوسی شوروی مدارک و قراین و شواهدی وجود

دارد؛ و چنانچه حقایق را کتمان نمایید، مجازات شما تشدید خواهد شد.

ج: حاضرم با صداقت جواب دهم. سعادتی

س: یادداشتی که در داخل مدارک شخصی شما به دست آمده و تکّه کاغذی به رنگ آبی و نازک می باشد، حاکی از همکاری شما و اشخاص دیگری با سازمان جاسوسی شوروی است. در این مورد چه می گویید؟

ج: من اطلاعی نداشتم که فیسینکو عضو [سازمان] جاسوسی شوروی است. سعادتی

س: مطالب این یادداشت به خطّ چه کسی نوشته شده است؟

ج: خطّ خودِ من است. سعادتی

س: این مطالب در کجا نوشته شده؟

ج: در سازمان جنبش نوشته ام. سعادتی

س: تنظیم این مطالب، که شامل خواسته های شما و خواسته ها و نیازمندی های شوروی ها و اسناد و مدارکی که تحویل و تحوّل شده و خواهد شد و مسائل مربوط به همکاری سازمان جاسوسی شوروی و

شما و بالعکس می باشد، با نظر چه اشخاصی و به چه کیفیتی صورت گرفته است؟

ج: این مطالب را خسرو نظامی به من گفت و به صورت یک سری یادداشت به من داد و گفت [که] «اینها را در روی یک

تکّه کاغذ ریز بنویس»؛ که من هم نوشتم. سعادتی

س: آیا قرار بود این یادداشت را به فیسینکو بدهید؟

ج: قرار بود صحبت بشود. سعادتی

ص:۴۳۵

س: یادداشت های خسرو نظامی الآن در کجا، و شامل چند برگ و به چه کیفیت است؟

ج: در چهار برگ بود؛ به محض آنکه نوشتم، پاره کردم. سعادتی

...

س: با این ترتیب، معلوم می شود که شما نقش رابط را بین خسرو نظامی و سازمان جاسوسی شوروی داشته اید؟

ج: عملاً این طور بوده است. سعادتی

...

س: برنامه های ارتباطی خود را – اعمّ از ملاقات، تماس های اضطراری [و] یدکی، ارتباطات غیرمستقیم – با شوروی ها، به چه صورت برقرار می کردید؟

ج: من فقط با فیسینکو ارتباط داشتم؛ و تماسم یا به طور مستقیم در داخل شرکت و یا از طریق تلفن محلّ کارش بود. سعادتی

س: در صفحه دوم این یادداشت، سؤالاتی در زمینه های وضعیت افغانستان، عراق و مسئله کردستان و فعّالیت اکراد، وضعیت ایران در آینده، تظاهرات به نفع آیه اللّه شریعتمداری، [و] نقش لیبی در نزدیکی با ایران مطرح گردیده و قرار بوده که در ملاقات روز جاری با فیسینکو مورد مذاکره قرار گیرد. این مطالب را به چه علت می خواهید و هدف از تعقیب این مسائل چیست؟

ج: اینها را خسرو نظامی خواسته و بیشتر مسائل سیاسی است و هر سازمان و جنبشی نیاز به اطّلاع جهت تحلیل و بررسی دارد. سعادتی

س: در مورد تیمسار ریاحی وزیر دفاع، در چه مواردی قرار بود مذاکره شود؟

ج: یک جمله ای گفته بود، در مورد شوروی که شوروی، آن طور برای ما خطرناک نیست. سعادتی

س: آیا در مورد امام خمینی قرار بود در این ملاقات، مذاکره ای صورت گیرد؟

ج: منظور این بود که با توجه به صحبتی که وزیر دفاع کرده، شوروی ها بیشتر سراغ امام بروند. سعادتی

س: در صفحه ۲ یادداشت فوق، بند پنجم، مرقوم داشته اید که نیازمندی های اطّلاعاتی و مدارک مورد توجه شوروی ها چیست، تا به آنها داده شود؛ با توجه به این مطلب، اصولا اطّلاعات و مدارک را چگونه به دست می آوردید؟

ج: قرار بود سؤال شود [که] چه اطلاعاتی می خواهند؛ و من بروم به خسرو نظامی بگویم و نحوه به دست

آمدن آن را نمی دانم. سعادتی

...

س: نظر شوروی در مورد ارتباط با خسرو نظامی چه بود؟ آیا آنها فکر می کردند که این رابطه فقط با خسرو نظامی است یا با رهبران سازمان جنبش است؟

ج: برخوردی که آنها می کردند، در ظاهر این طور دیده می شد که آنها استنباطشان رابطه با کلّ [سازمان] جنبش است نه صرفاً یک فرد. سعادتی

س: صحّت اظهارات خود را چگونه گواهی می کنید؟

ج: امضا می کنم. سعادتی(۱)

نامه سعادتی به دادستان کل انقلاب

البته سعادتی چند روز بعد از بازداشت طی نامه ای خطاب به دادستان کل انقلاب، بازجویی های خود را تکذیب نمود و درخواست کرد نماینده سازمان در بازجویی های بعدی حضور داشته باشد تا حقایق کامل را بیان کند. وی در این نامه می نویسد:

از آنجا که شرایط و جوّ حاکم بر محیط بازجویی به لحاظ روحی مناسب نبوده و این شرایط در من تمایل به افشای کلّ حقیقت را ایجاد نمی کرده است، لذا کلیه موارد بازجویی های قبلی را

تکذیب نموده و اعلام می دارم که تنها در حضور نماینده ای از جنبش ملی مجاهدین، به طور مشروح و کامل، به بیان حقایق می پردازم.(۲)

واکنش های سازمان

بعد از انتشار ماجرای دستگیری سعادتی و اسناد به دست آمده، سازمان طی اطلاعیه ای خطاب به نخست وزیر و شورای انقلاب و وزیر دادگستری، نسبت به آن اعلام جرم کرد و این اقدام را توطئه

«عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک» برشمرد و به دروغ ادعا کرد که سعادتی «شدیدا تحت شکنجه»

۱- عینا متخذ از گزارش دستگیری سعادتی...: صص ۳۶ - ۶۹.

۲- همان: صص ۷۰ - ۷۱؛ تصویرنامه در پایان همین گفتار آمده است.

قرار گرفته است.(۱) از این پس یک محور اصلی تبلیغات برای انحراف افکار عمومی، بیان مکرر موضوع «شکنجه» بود که بعدها هم به گونه های دیگر تکرار گردید.

بعد از انتشار شش اطلاعیه طی ۲۵ خرداد تا ۵ تیر ۵۸ درباره موضوع سعادتی و تبلیغات انبوه در مورد ادعای شکنجه و حاشیه روی های گوناگون، در تاریخ ۹/۴/۱۳۵۸ سازمان اطلاعیه ای با عنوان «گزارش

مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی به پیشگاه خلق قهرمان ایران» انتشار داد که در اغلب روزنامه های کثیرالانتشار نیز به چاپ رسید.(۲)

در این اطلاعیه، تلاش شده بود ارتباط اطلاعاتی سعادتی با مأمور سفارت شوروی رابطه ای از نوع همکاری دو جریان ضدامپریالیستی و ضدآمریکا با یکدیگر قلمداد گردد. چکیده و اهمّ مفاد اطلاعیه

مزبور از این قرار است:

ضروری دانستیم که شمّه ای از مسئولیتی را که محمدرضا سعادتی در حین اجرای آن به دام دشمن افتاد، برای خلق قهرمان مان بازگو کنیم.

...پس از انقلاب پیروزمند ضددیکتاتوری اخیر، که دیگر سازمان ما از یک محل استقرار رسمی برخوردار بود و در ضمن هیئت نمایندگی های مختلف که از سازمان های انقلابی کشورهای مختلف مانند الجزایر، مراکش، صحرا، فلسطین، فیلیپین و... به دفتر جنبش می آمدند، یک خبرنگار شوروی و یک عضو انجمن فرهنگی ایران و شوروی نیز به دفتر جنبش ملّی مجاهدین مراجعه نمودند....

در همین حال ... گزارش هایی دریافت کردیم که کاخ سفید واشنگتن در حال طرح ریزی هایی برای دخالت در امور ایران، از طریق سوءاستفاده از تعصّبات مذهبی مردم، در جهت ایجاد تفرقه و نفاق است. خطرناک تر از همه، طرح بالکانیزه کردن و تجزیه جنوب ایران است.

... لازم به تذکر است که ما برخی از اطلاعات خود را، بدون ذکر منابع و مآخذ آنها، با تنی چند

از عالی مقام ترین مراجع و همچنین مسئولین مملکتی در میان گذاشته بودیم.

... ما سرانجام نه می خواستیم و نه می خواهیم که جدا از هرگونه اطلاع مقامات قابل اعتماد ملی

و دولتی به کار خود ادامه دهیم....

و امّا در رابطه با مراجعین شوروی؛ ما خود و بدون اینکه هیچ گونه تمایلی یا پیشنهادی از جانب آنها ابراز شده باشد، برادرمان سعادتی را مسئول کردیم که با آنها ارتباط برقرار کند. هدف های

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۱۶۴.

۲- همان: صص ۹۲ - ۱۸۷. روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۰/۴/۵۸: صص ۳ و ۱۲.

این ارتباط مشخصاً عبارت بودند از:

۱- کسب اطلاعات در مورد فعالیّت ها و شبکه ها و مأمورین سیا در ایران.

۲- تشریح موازین ملّی و اسلامی میهن و انقلاب....

همچنین سازمان سعادتی را موظّف کرده بود که مقدمتاً از اصالت و راستگویی نامبردگان مطمئن گردد؛ تا مبادا با عناصر مشکوکی مواجه شده باشیم. این، تمام موضوع مسئولیت سعادتی - به طور کلی - بود که طبعاً مانند هر مسئول اجرایی دیگر، اتّخاذ تاکتیک ها و شگردهای تاکتیکی و تکنیکی مربوط به ابتکار خود او گذاشته شده بود؛ یعنی همان جزئیاتی که به خاطر

دستگیری سعادتی، هنوز هم سازمان بر آنها دقیقاً واقف نیست. ...

اکنون بر خلق قهرمان و جمیع نیروهای انقلابی است که کار سعادتی را داوری و حتّی نقّادی کنند.

هرکس آزاد است که از هوشیاری و توان تشکیلاتی ما در مقابله با افراد شوروی، که طبعاً آنها نیز در پی منافع خود هستند، باز پرسد و حتی در این رابطه به نقّادی بنشیند یا اینکه به تکنیک و شگرد کار سعادتی خرده بگیرد...(۱)

به طوری که ملاحظه می شود، در این اطلاعیه سازمان:

۱- اصل تماس و اینکه نوع آن اطلاعاتی بوده است، تکذیب نشده است؛

۲- اصالت مدارک انتشار یافته، با توجه به اینکه بدان استناد شده، عملاً تأیید شده است؛

۳- برای این گونه ارتباطات، سازمان خود را مجاز و حتی موظف می داند؛

۴- با طرح نقد «کار سعادتی» این مصداق را در حد یک امر فردی فروکاسته و اصل ماجرای جاسوسی را

با توجیهات مذکور یک اقدام موجّه در حوزه ای غیرممنوعه قلمداد کرده است؛

۵ - با اغراق و بزرگ نمایی تشکیلات سازمان، موضوع به طور وارونه جلوه داده شده و تبادل اطلاعاتی با شوروی و درخواست مساعدت های اطلاعاتی و فنی برای تقویت جایگاه سازمان، یک اقدام میهنی و

انقلابی توصیف گردیده است.

در پاسخ به اظهارات آیه اللّه مهدوی کنی سرپرست کمیته مرکزی انقلاب اسلامی که تأکید نموده بود سعادتی هرگز شکنجه نشده است، سازمان ضمن اطلاعیه ای به نقل از مهندس عزّت اللّه سحابی، ادعا

۱- منابع پیشین.

کرد که [به احتمال] ۹۰ درصد سعادتی شکنجه شده است.(۱) این نقل مربوط به ملاقاتی می شد که وی و آیه اللّه موسوی اردبیلی در زندان، از سعادتی به عمل آورده بودند.

در همان روزِ انتشارِ این ادعا، آقای موسوی اردبیلی، در یک مصاحبه تلفنی با روزنامه انقلاب اسلامی، اظهار داشت:

آقای سعادتی پیش ما ادّعا کرده است که شکنجه شده است. بعد که ما از او توضیح خواستیم، آقای سعادتی گفت با کسانی که او را گرفته اند، مقداری درگیری پیدا کرده اند. یکی ادعا کرد

شب اول که او را گرفته اند، چون ظاهراً دو بار یا سه بار بازجویی شده، دفعه اول بازجویی، با

مشت و لگد او را زده اند. ولی ما آثاری در بدن او ندیدیم؛ و البته معلوم نبود، چون قضیه به ۴۵ روز پیش مربوط بوده؛ اگر هم بوده، از بین رفته است.(۲)

نیز در تاریخ دوم تیر ماه ۱۳۵۸، آیه اللّه موسوی اردبیلی، به صورتی جزیی تر، نتیجه ملاقاتی را که به اتفاق مهندس سحابی با سعادتی داشته اند، اعلام نمود و ضمن آن مجدّداً تأکید کرد که نمی تواند صحّت ادعای سعادتی در مورد شکنجه را تأیید نماید.(۳)

در این میان، «نهضت آزادی ایران»، با انتشار بیانیه ای، سازمان را به خاطر تحریف اظهارات مهندس سحابی(۴) مورد اعتراض قرارداد و روش های این سازمان را در مورد مسئله سعادتی محکوم نمود. در این بیانیه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز به خاطر انتشار پرونده سعادتی مورد انتقاد قرار گرفت.

در این بیانیه اغلب ادعاهای سعادتی و سازمان مورد تشکیک، تردید و تکذیب قرار گرفته است. اینک اهمّ مطالب بیانیه در مورد ادعای سعادتی و جعل سازمان - عیناً - نقل می شود:

... بدین وسیله اعلام می دارد که کل و فشرده اظهارات برادر ما (مهندس سحابی) به افراد و مقامات ذی ربط - مِن جمله نمایندگان مجاهدین - در این مورد عبارت است از:

۱- در دیداری که به همراهی جناب حجه الاسلام موسوی اردبیلی و یک پزشک مسلمان متعهد

۱- روزنامه اطلاعات، ۳۱/۳/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲/۴/۵۸: ص ۱۲.

۳- روزنامه اطلاعات، ۳/۴/۵۸: ص ۱۱

۴- مهندس سحابی در آن زمان از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی بود ولی چندی بعد در آذرماه ۱۳۵۸ به همراه دوازده تن دیگر از اعضای قدیمی نهضت آزادی در اعتراض به خط مشی و مواضع رهبری نهضت، استعفا داد و از نهضت آزادی

خارج شد. خبر این استعفا در بهمن ۵۸ انتشار یافت. روزنامه کیهان، ۲۲/۱۱/۵۸: صص ۳ و ۱۲.

از آقای سعادتی صورت گرفت، تاریخ دیدار حدود ۴۵ روز بعد از دستگیری ایشان بوده است. پزشک بازدید کننده، پس از معاینه دقیق ایشان، آثاری که دالّ بر شکنجه باشد نیافت؛ تنها دو

جای زخم روی زانو دیده شد. بنا به اظهار پزشک، با هیچ وسیله فنّی و پزشکی نمی توان معلوم

کرد که زخمی که متعلق به ۴۵ روز قبل بوده است، ناشی از شکنجه است یا حادثه دیگر.

۲- ضمن شرح ماوقع، که از طرف آقای سعادتی به عمل آمد، معلوم شد که [بین] ایشان [و مأموران] در اولین ساعات دستگیری به تصوّر اینکه دستگیرکنندگان از منشأ ساواک یا خارجی هستند، مقاومت و درگیری پیدا شده و [وی] مورد ضرب و کتک قرار گرفته، و حتی در خیابان - پس از قصد فرار - در اثر ضربه مشت از پشت گردن به زمین افتاده اند و در نتیجه پای ایشان زخمی شده است. بنابراین برای پزشک این نتیجه گیری شد که آثار زخم التیام یافته و روی ساق

یا زانوی ایشان، معلولِ همان زمین خوردن است.

۳- اظهارات ایشان، حاکی از ضربات مشت بر سر و صورت و کبود شدن پای چشمان بود؛ ولی در مقابل سؤالات دکتر، در اظهارات ایشان تناقضاتی دیده شد که اعتماد به عدم وقوع شکنجه را بالا برد.

۴- با توجه به اظهارات آقای سعادتی و جوّ موجود و نحوه دستگیری در اطراف ایشان به هنگام دستگیری و اینکه دستگیرکنندگان [با] مخالفت شدید و انتقامجویانه نسبت به مجاهدین شناخته می شوند، کتک زدن و ضربات مختلف به ایشان - در ساعات اولیه دستگیری - برای مهندس سحابی به احتمال نود درصد قطعی بوده است؛ ولی این به معنای اثبات شکنجه به قصد بازجویی و اعتراف نبوده است.

ادّعای خود آقای سعادتی، از مورد کتک قرار گرفتن در اوّلین شب دستگیری است و ایشان گفته است که در مراحل بعدی بازجویی، هیچ گونه رفتار اهانت آمیز یا فشار روحی و بدنی به ایشان اِعمال نشده است. بنابراین اگر - به فرض صحّت ادّعای ایشان - اوراق بازجویی شب اول که به خطّ خود ایشان نیست ولی نوار اظهارات شان موجود است، ناشی از شکنجه و فاقد اعتبار باشد، در بازجویی دوم و بازپرسی متعاقب آن - که بنا به تصریح ایشان هیچ گونه فشاری در بین نبوده - اظهاراتی که به خطّ خود ایشان است، کلاً از نظر نفسِ عملی که ایشان کرده اند، مؤیّد

بازجویی اول بوده؛ و تنها در بعضی جزئیات و نام رابط سازمانی، تغییری در آن مشاهده می شود. در بازجویی دوم بوده است که ایشان عمل خود را در تماس با مأمور شوروی، یک عمل سازمانی معرفی نموده است. از اینها گذشته، بعضی مدارک عینی قبل از بازجویی هم به هنگام دستگیری ایشان ضبط شده است. حال، به موجب ادّعای صریح خود ایشان و خطّ موجود، بازجویی و بازپرسی دوم - که کاملاً عادی صورت گرفته است - می تواند معتبر، و

اساس تحقیق و ارائه دادرسی قرار گیرد. و لازم است که خود مجاهدین از نظر سازمانی وارد در تحقیقات شوند و جریان تحقیق از همه اصحاب دعوی خاتمه پذیرد و پرونده برای رسیدگی در دادگاه آماده و تکلیف آقای سعادتی روشن شود.

۵ - در روز دیدار، مدّت ۹ روز از اعتصاب غذای آقای سعادتی می گذشت. خواست ایشان در این اعتصاب، عبارت بود از: اولاـ رسیدگی به مسئله شکنجه و تعقیب شکنجه گران؛ ثانیاً رسیدگی و تعیین تکلیف پرونده ایشان در همان روز دیدار. بازپرس جدیدی که از طرف دادستانی کل انقلاب برای تحقیق و تکمیل پرونده و احاله به دادگاه تعیین شده بود، به آقای

سعادتی اظهار می دارد که «من یک جلسه بازپرسی نهایی از شما دارم تا تحقیق از شما کامل شود»؛ ولی آقای سعادتی اظهار داشتند که «من بدون حضور نماینده جنبش، حاضر به پاسخ به سؤالات بازپرس نیستم».

پس از توضیحات مختلف از طرف بازدیدکنندگان [= آقایان موسوی اردبیلی و مهندس سحابی] و آقای بازپرس، آقای سعادتی قبول کردند که در بازپرسی شرکت [کنند] و به سؤالات پاسخ دهند؛ و بازپرسی هم متقابلا متقبّل شدند که هم مسئله شکنجه را و هم مسئله انتشار پرونده

در خارج را سخت مورد تعقیب قرار دهند. و ضمناً - طبق نظر بازپرس - چون عمل آقای سعادتی یک عمل سازمانی بود، از خود جنبش ملّی مجاهدین هم تحقیقات لازم به عمل خواهد آمد.

به دنبال این توافق ها، آقای سعادتی قبول کردند که به محض آنکه بازپرس، تحقیق خود را درباره شکنجه و تعقیب عاملین، و تحقیق از نماینده جنبش [را] آغاز کند، اعتصاب خود را بشکنند. مسئله ملاقات هم موکول شد به یک جلسه بازپرسی تکمیلی از آقای سعادتی و یک بازپرسی از نماینده جنبش. پس از دیدار، بازپرس نامه ای به جنبش ملّی مجاهدین نوشته و از طریق دادستان کل انقلاب آن را برای جنبش ارسال می دارد.

... این کلّ اظهارات مهندس سحابی به مجاهدین و سایر مقامات مربوطه است و هر خواننده ای ملاحظه می فرماید که مفهوم کلّی این اظهارات، با جمله مختصری که سازمان مجاهدین در بیانیه خود نقل کرد، تفاوت اساسی دارد.

... ما به سازمان مجاهدین خلق، که عمده فعالیت خود را روی تعقیب مسئله شکنجه آقای سعادتی متمرکز کرده است و به سر آن تبلیغات فراوان می نماید، [یادآور می شویم که] باید توجه داشت که شکنجه به قصد اقرار در شرایط فعلی و صرف نظر از قابل اثبات بودن یا نبودن آن، امری است که مربوط به شکل و فرم این ماجراست و به فرض اثبات، کسانی که در جریان شرکت داشته اند مورد تعقیب و مجازات مقرر [قرار] خواهند گرفت؛ ولی همه اینها تغییری در

نَفس پرونده و اتهام ایجاد نمی کند. مجاهدین باید نسبت به رفع اتّهام از عضو قدیمی و خود سازمان، اقدام مجدّانه تری انجام دهند تا موجب امتناع ذهن و احساس مردم و علاقه مندان و

وابستگان به انقلاب اسلامی ایران گردد و در این راه - قبل از اعلام رأی دادگاه - اگر احساس

اشتباه می کنند، به مصداق «قوُلوُا الحَقَّ وَ لَو علی انفُسِکُم» و به مقتضای صداقت انقلابی،

خودشان حقایق را به مردم و جامعه یا لااقل به مقامات ذی ربط اعلام دارند.

... امید فراوان به اینکه مسائل را قبل از پیچیده تر شدن بیشتر و پیش از آنکه سیر حوادث راه های

نامطلوبی را بر ما تحمیل کند، خود به فکر حلّ منطقی مسئله باشیم.(۱)

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز طی یک مصاحبه مطبوعاتی به سؤالات مختلف درباره چگونگی انتشار و ابعاد پرونده سعادتی پاسخ گفت و از جمله در مورد انتقاداتی که از نحوه انتشار بیانیه مجاهدین انقلاب شده بود توضیحات ذیل را ارائه نمود:

... همین قسمت ها[ی منتشره از پرونده] به دست مسعود رجوی هم رسیده بود... ما اطلاع داریم که گروه ها و سازمان های دیگری هم [این] مطالب را در اختیار داشتند... برخلاف اظهارنظر افرادی که گفتند ما صبر انقلابی نداشتیم و در این مورد عجله کردیم می خواهم بگویم درست به

عکس بوده ما از همان قدم اول در جریان این مسئله قرار گرفتیم. مدتی صبر کردیم و این احتمال را دادیم نکند به وسیله بند و بست ها مسئله خاتمه پیدا کند و رسیدگی نشود. بنابراین آمدیم نامه ای نوشتیم در چهار نسخه خطاب به دادستان کل، شورای انقلاب، نخست وزیر و وزیر دادگستری، حدود یک ماه و نیم قبل. و در آنجا مسئله را تشریح کردیم و از آنها خواستیم هر چه زودتر در مقابل این جریان عکس العمل نشان بدهند و رسیدگی نمایند... مدتی گذشت ولی هیچ خبری نشد و در سطح جامعه دیدیم که یک سری شایعاتی به شدت قوت گرفته به این شکل که سعادتی را شکنجه کرده اند منتظر هستند آثار شکنجه از بین برود تا او را آزاد کنند. و یا اینکه، توطئه سازمان سیا برای از بین بردن سازمان مجاهدین خلق بوده و از این قبیل. فشارهایی

هم به مقامات مسئول می آوردند... که احتمال می رفت مسئله به کلی لوث شده و احیانا بدون توجه دقیق به مسئله رسیدگی شود. از طرف دیگر آنچه مهم است خود سعادتی نیست، یک جریان فکری است که به رغم [تلاش در] جهت کوبیدن یک باطل به دام باطل دیگری می افتد... ما بر اساس وظیفه شرعی خود دست به این عمل زدیم و هدفمان در قبال این مسئله حساس،

۱- روزنامه اطلاعات، ۵/۴/۵۸: ص ۱۲. این بیانیه در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱ که به اطلاعیه ها و بیانیه های منتشره در سال های ۵۷ تا ۵۹ اختصاص دارد، درج نشده است.

روشن کردن مردم بود به این منظور که پشتوانه ای جهت رسیدگی به این عمل گردد.(۱)

واکنش های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی

مطالعه یکی از اطلاعیه هایی که به امضای ۴۲ تن از شاعران و نویسندگان چپگرا رسیده و در روزنامه های کثیرالانتشار چاپ شد، می تواند برای درک فضایی که ماجرای سعادتی در آن روزها ایجاد کرده بود، مفید باشد. در این بیانیه، که ادامه مواضع گروه هایی مانند جبهه دمکراتیک ملی، حزب توده و گروه های اقماری و یا حامی سازمان در حمایت از سعادتی محسوب می شد، اعتراض به دستگیری وی

این گونه بیان شده است:

... شاید در فضای آشفته پس از انقلاب بتوان بازداشت های سریع و بدون تشریفات قانونی را به

نوعی تحمّل کرد، امّا هرگز موجّه نیست و هیچ آزاده ای نخواهد پذیرفت که پس از پیروزی انقلاب، دقیقاً فداکارترین و از خودگذشته ترین فرزندان انقلاب به اسارت افتند؛ و شگفتا که

شقاوت آمیزترین شکنجه ها نیز نه در مورد ضدّانقلابیون، بلکه در مورد آنان به کار رود. چرخِ

مردمخوار طعمه می طلبد. دست های ناشناس اگر بر اثر فشار آزادی خواهان و حق پرستان، یکی

دو تن زندانی انقلابی را بناگزیر رها می کنند، در عوض چنبر تهمت ها و افتراهای مرموز(۲) خود را بر گردن دیگران چنان محکم می کنند که گویی می خواهند یکجا دق دل خود را بر سر این

گروگان های آزادی خالی کنند.

محمدرضا سعادتی، عضو سازمان مترقی مجاهدین خلق ایران، از این شمار گروگان هاست. سازمان او در سال های سیاه استبداد، با خون بهترین مجاهدانش، حقانیت خود را به اثبات رسانده است و محمدرضا سعادتی نیز بارِ هفت سال شکنجه و زجر در زندان آریامهری را به دوش می کشد. سعادتی در طریق عشق سالکی است بسیار قدیمی تر و صمیمی تر از زندانبانانی که گویی نه خدا را بنده اند، نه خلقِ خدا را شرمنده.

ما نویسندگان ایرانی می طلبیم که سعادتی هرچه زودتر آزاد گردد و اتهامات وی نیز در یک دادگاه علنی و خلقی مورد بررسی قرار گیرد، «تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد».

نسیم خاکسار – غلامحسین ساعدی – اصغر واقدی – ناصر ایرانی – محمّدعلی سپانلو – اصلان

۱- روزنامه کیهان، ۱۱/۴/۵۸: ص ۸.

۲- این مطالب زمانی نوشته شده که اعلامیه توضیحی سازمان با عنوان «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی» در تاریخ نهم تیر ماه ۱۳۵۸ منتشر و ارتباط با شوروی نیز توسط خود سازمان تأیید شده بود.

اصلانیان - نعمت جزایری - محسن یلفانی - سیمین بهبهانی - باجلان فرّخی - رضا معتمدی -

احمد شاملو - امین اللّه رضایی - خسرو شاکری - جمال میرصادقی - باقر پرهام - اسماعیل جمشیدی - هرمز شهدادی - محمّد قاضی - عظیم خلیلی - محمد محمدعلی - غلامحسین سالمی - حمیدرضا رحیمی - منصوره هاشمی - صالح وحدت - اسماعیل رها - یارعلی پورمقدّم - سیروس نیرو - احمد قربان زاده - علیرضا حکمت - محمدحسن سجودی - محمدعلی شاکری یکتا - غلامرضا اربابی - منوچهر فکری ارشاد - سیاوش مطهّری - محسن میهن دوست - محمدرضا مقدّسیان - محمد اسماعیل وطن پرست - عمران صلاحی - مختار حسینی - حسن چیتان - گلی ترقی.(۱)

هم زمان، جمعیت حقوقدانان که در کنترل نیروهای چپ بود نیز ضمن ارسال نامه ای به وزیر دادگستری، چنین اعلام اعتراض کرد:

... همه عوامل دست اندرکار بازداشت محمدرضا سعادتی، از اینکه او را مورد شکنجه قرار داده اند، ابا و امتناعی ندارند و با آنکه در میان مردم شایع است که او نگهدارنده اسرار و اسنادی از روابط پشت پرده سازمان های جاسوسی غرب برای سازمان مجاهدین خلق می باشد؛(۲) و به همین دلیل مورد شکنجه قرار گرفته است، مع هذا به شکل پرونده سازی های قدیمی، برای او

اتّهام ارتباط با روس ها پرداخته می شود و این همه نیز در اختفا باقی می ماند؛ بدون اینکه به تقاضاهای مکرّر او و خانواده اش و همه مردم مبارز ایران، برای آزادی او و یا برپاداشتن یک

محاکمه علنی عادلانه توجه شده [باشد].(۳)

در جنگ تبلیغاتی گسترده سازمان، با حمایت کامل طیف وسیع نیروهای چپ، نظیر این اعلامیه ها با اسامی و عناوین مختلف انتشار یافت که پس از مدتی با اوج گیری سایر موضوعات سیاسی روز از تب و تاب آنها کاسته شد. سعادتی پس از محاکمه به ۱۰ سال زندان محکوم شد ولی پس از اثبات نقش وی در اقدام به ترور آیه اللّه محمدی گیلانی و سیداسداللّه لاجوردی و محمد کچوئی که منجر به ترور شهید کچوئی مدیر داخلی زندان اوین شد. طی محاکمه مجددی در مردادماه ۱۳۶۰ به اعدام محکوم گردید.(۴)

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۳/۴/۵۸: ص ۱۲.

۲- پرداخت سناریو قابل توجه است. اکنون که دیگر مسلم شده که سعادتی قرار بوده پرونده سرّی سرلشکر مقرّبی، جاسوس کهنه کار کا.گ.ب را به روس ها تحویل دهد، این جملات خیلی معنا می دهد.

۳- همان، پیشین: همان صفحه.

۴- مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰.

گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش»

اشاره

ص:۴۵۱

فصل اول: روند بحران سازی

بحران سازی با الگوی شورشگری اجتماعی

اشاره

۲۸ ماه شورشگری اجتماعی در اشکال افراطی راهپیمایی، تحصّن، درگیری خیابانی، میتینگ و سخنرانی، تحریک خشونت بار افکار عمومی، تحریف، دروغ پردازی علیه رهبران جمهوری اسلامی و

تحریک احساسات جوانان کم تجربه دانش آموز و دانشجو و... در سطح جامعه تأثیرات منفی عمیقی

گذاشت.

فهرست مواردی را که سازمان در طول روند شورشگری اجتماعی با تمسک به آنها قصد جذب نیرو، آموزش نیرو، کینه ورزی علیه رهبران جامعه و توجیه مناسب برای درگیری خیابانی و زد و خورد و آمادگی برای رویارویی نهایی با نظام را داشته است، می توان به صورت زیر فهرست کرد:

۱- حمله ساختگی به مراکز سازمان: اصلی ترین بهانه برای درگیری های بعدی، موضوع پیچیده حمله

عناصری جاهل و یا آموزش دیده به مراکز سازمان است که برخی از مسئولین بخش اجتماعی بعدها اعتراف کردند که سازمان به علت نیاز به مستمسک، برخی حملات را به دفاتر و روزنامه فروشی های خود طراحی می کرد و یا با تحریک حساب شده برخی از مردم مخالف و واکنش های زنجیره ای ناشی از آن، زمینه ایجاد و گسترش درگیری ها را فراهم می ساخت.

۲- موضوع دستگیری سعادتی: سازمان در پی دستگیری سعادتی تحصن و راهپیمایی و درگیری های برنامه ریزی شده خود را شروع کرد و به جای پاسخ گویی به افکار عمومی و مسئولان - درباره اقدام

ص:۴۵۳

جاسوسی یکی از رهبران خود – از این موضوع به عنوان مستمسکی برای ایجاد تشنج و افزایش سطح کمّی و کیفی درگیری ها بهره جست.

۳- مسئله مسلح بودن سازمان: نگاهداری غیرقانونی سلاح نیز یکی از مواردی بود که سازمان در

خصوص آن به مواجهه و مقابله با دستگاه قضایی و انتظامی، به ویژه دادستانی انقلاب و کمیته و سپاه پرداخت.

۴- بحث های خیابانی: بحث های سیاسی و مشاجرات جدل گونه از تاکتیک های سازمان بود که بین موافق

و مخالف در پارک ها، خیابان ها و پیاده روها به راه می انداخت. این بحث ها با ادبیات خشونت ورزانه

سمپات ها و هواداران تشکیلاتی سازمان، معمولاً منجر به درگیری شده و عموماً برای ایجاد کینه و تنفر از نظام در بین جوانان راه اندازی می شدند. بحث ها درباره موضوعات روز مانند روحانیت، ارگان های انقلابی، آزادی سعادتی، ارتجاع و... بودند.

۵ – شعارهای تند ضدّامپریالیستی: متهم کردن نظام و رهبری به سازش با آمریکا با تمسک به برخی

مواضع دولت موقت، از جمله بهانه های درگیری سازِ سازمان بودند. این اتهام (سازش با آمریکا) بعد از تسخیر لانه جاسوسی رنگ باخت و سازمان در این زمینه به انفعال افتاد.

۶- زندانی شدن و شکنجه اعضا و هواداران: بخش عظیمی از تبلیغات سازمان برای تعمیق کینه ورزی هواداران نسبت به نظام – خصوصاً در سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ – شایعات و دروغ پردازی ها درباره این موضوع بود. اگرچه بارها کذب بودن آنها با اسناد و مدارک اثبات می شد اما سازمان با شیوه تکرار و تحریف، موضوع را زنده نگاه می داشت.

۷- شعارهای تند غیرعملی در پوشش اصلاح طلبی: این شعارها به منظور جذب افراد طبقه محروم بیان و در فضای سیاسی آن موقع توسط همه گروه های چپ سر داده می شد. سازمان در مسابقه این گونه شعارها، سعی می کرد جلوتر از سایر گروه های چپ قرار گیرد و رادیکال ترین و عوام فریبانه ترین شعارها

را ارائه دهد تا جایگاه خود را به عنوان نیروی پیشتاز چپ رو، حفظ نماید.

۸ – حمله تبلیغاتی تحت عنوان ارتجاع: سازمان با طرح موضوع دوگانه کاذبِ: «مبارزه و ارتجاع» از داخل زندان، و تبدیل آن به دوگانه: «انقلاب و ارتجاع» در فضای پس از پیروزی انقلاب، تلاش گسترده ای

کرد تا نیروهای پیرو خط امام و روحانیت و نهادهای انقلابی را مصادیق اصلی ارتجاع معرفی کند. در این مرزبندی، سازمان نیروهای چپ مارکسیست و، در مقطع پس از انتخابات ریاست جمهوری،

لیبرال ها را نیز در صف مقابل - به اصطلاح - ارتجاع قرار می داد و داعیه تشکیل جبهه ضدارتجاع را در تبلیغات فراوان خود طرح می کرد.

۹- تبلیغات و درگیری های وسیع سیاسی - اجتماعی علیه «انتخابات»ها: در این مواقع سازمان شدیدترین

حملات تبلیغی و سیاسی را علی انتخابات هایِ: مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری می نمود و انگیزه براندازی نظام را در بین هواداران تقویت می کرد.

۱۰- انجام اعمال ظاهرا تبلیغی: سازمان با کارهایی مانند فروش نشریه، ایجاد دکّه و بساط کتابفروشی،

پخش تراکت و شعارنویسی و میتینگ و سخنرانی های گوناگون در شرایط مختلف - که عموماً ماهیت

ضدّحکومت داشتند - زمینه بهره برداری از «شورشگری اجتماعی» را میسر می ساخت.

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی

سازمان طی اطلاعیه ای در ۱۳/۱۲/۱۳۵۷ به بهانه هشدار در مورد «توطئه ضدّانقلابی شرم آوری برای حمله به دفتر جنبش ملی مجاهدین» با مقایسه شرایط پس از انقلاب و رژیم شاه، ضمن بزرگ نمایی تشکیلات سازمان و مظلوم نمایی، مدعی شد که «گروه های مشکوک راست گرا» تهاجم علیه

آن را آغاز کرده اند و از این پس مسئولیت برخوردها و حوادث برعهده سازمان نخواهد بود.(۱) ادبیات خشونت بار و لحن تهدیدآمیز بیانیه در حالی که هنوز سه هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود، نشانه آشکاری از تمایل شتابناک سازمان به شورشگری محسوب می شد. آن هم در شرایطی که کمترین زمینه

برای شورشگری وجود نداشت.

سازمان طی اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸، در اوج همبستگی ملت، خطر «جنگ داخلی» را مطرح کرد.(۲) روحیه شورشگران اقتضا می کرد که جامعه را در آستانه جنگ داخلی، کشمکش و تضادهای حل نشدنی بنمایانند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، متعاقب چند درگیری پراکنده در شهرهای کوچک طی دو ماه گذشته و اقدام به «خلع سلاح» چند دفتر سازمان، در دفاتر سازمان در آبادان و خرم آباد درگیری هایی به وجود آمد. این درگیری ها معمولاً غیرمسلحانه و از سوی افراد عادی بوده است که بعد از مشاجره چند ساعته قصد ورود

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۴۳ - ۴۵.

۲- همان: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

به دفاتر را داشته اند. نکته قابل ذکر آن که شورشگران اجتماعی معمولاً هم خود را در خطر تصوّر می کنند و هم مترصّد فرصتی هستند که کوچکترین درگیری را با عملیات سیاسی وسعت بخشند. سازمان حمله

کنندگان را چنین جناح بندی می نماید: ۱- بقایای رژیم پهلوی ۲- ارتجاع و راست گرایان ۳- افراد صادق پیرو دسته دوم. در ادامه، سازمان دسته دوم را دشمن اصلی خود در صحنه سیاست و اجتماع می داند؛

زیرا آنان هستند که مجاهدین را التقاطی و منافق می دانند.(۱) در بررسی ۱۱ شماره نشریه پیام خلق از اسفند ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸ آشکار می شود که در تبلیغات سازمان به طور خاص تأکید بر این است که دشمن اصلی در داخل، ارتجاع است.

شورشگر اجتماعی همیشه احتیاج به یک هدف ثابت و گاه موهوم دارد که همه کینه ها و نابسامانی ها را متوجه او سازد. ترویج احساس کینه نسبت به افراد طرفدار انقلاب و مؤمن، جزء آموزش های سازمان

بوده است. یکی از اعضای سازمان که نقش بارزی در صحنه درگیری ها داشته حال و هوای آن زمان را چنین توصیف می کند:

مسئول ما، ما را نسبت به افراد مذهبی و حزب اللهی حساس می کرد و می گفت: «چهار چشمی آنها را بپایید، منازلشان را پیدا کنید. اینها دشمنان سازمان هستند.»(۲)

در خرداد ماه ۱۳۵۸ از سوی سازمان به تمامی دفاتر شهرستان ها دستور داده شد که ۴ خرداد را پرشکوه برگزار کنند و در صورت درگیری مقابله کنند. استفاده از مناسبت های مختلف که می توانست برای سازمان مشروعیت و اعتبار به همراه آورد یکی از شگردهای تبلیغی برای جذب هوادار قلمداد می شد. در اکثر شهرستان ها درگیری هایی میان گروه هایی از مردم که شعارهایی به نفع انقلاب و رهبری می دادند با هواداران سازمان به وجود آمد.

ما در مراسم ۴ خرداد ۵۸ می خواستیم پوست حزب اللهی ها را بکنیم. همه چیز را فراهم کرده بودیم؛ چوب تیز شده، نانچیکو (یک وسیله ورزشی - رزمی)، زنجیر و کمربند همه زیرنظر من بود... من حفاظت مراسم را به عهده داشتم.(۳)

در تهران مراسم ۴ خرداد ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد سران سازمان، همراه با تظاهرات از میدان

۱- نشریه پیام خلق، ش ۱۱: ص ۴.
۲- خلاصه پرونده ها...: چلنگر، رضا: ص ۱۲۷ و مقدم، محمد: صص ۱۷۰ - ۱۷۵. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۵.
۳- پرونده موسی پور: ص ۱۰۲، موجود در دانشکده امام باقرع.

راه آهن تا پارک خزانه انجام شد. در این مراسم با صبغه تبلیغاتی ضدآمریکایی و متهم سازی ضمنی حاکمیت جمهوری اسلامی به مماشات در قبال امپریالیزم آمریکا، درگیری مختصری نیز روی داد. یکی از شعارهای اصلی این تظاهرات این بود: «آتش عصیان خلق، همیشه توفنده باد/ارتجاع ارتجاع یکسره

نابود باد».(۱)

پس از ۲۳ خرداد ۵۸ و انتشار خبر و برخی اسناد دستگیری سعادتی - در ۶ اردیبهشت توسط سپاه پاسداران به اتهام جاسوسی به نفع شوروی - این موضوع در تبلیغات سازمان نقش اصلی را یافت:

تمامی شعارهای محوری سازمان در تمامی تبلیغات و راهپیمایی های مردمی در نیمه اول سال ۵۸ حول و حوش آزادی سعادتی قرار گرفت. فشار بر رژیم بایستی آن قدر گسترده و مردمی گردد تا رژیم مجبور شود تمام حرف هایش را پس بگیرد.(۲)

در ۱۲ تیر ۵۸ - مقابل دادگستری - میان تعدادی از مردم و هواداران سازمان که به حمایت از سعادتی تظاهرات می کردند، درگیری ای رخ داد. حجه الاسلام هادی غفاری یکی از مجروحین حادثه در گفت و گو با روزنامه جمهوری اسلامی چنین می گوید:

در خیابان خیّام با تظاهرات مجاهدین مواجه شدم. با تسلط بر اعصابم می خواستم مسئله سعادتی را کمی برای مردم روشن کنم که توسط عده ای محاصره شده و با مشت و لگد مرا مضروب نمودند... مردمی که این منظره را مشاهده کردند بلافاصله مرا به پیاده رو آوردند و من از آنها خواستم که «هیچ گونه حمله یا درگیری با مهاجمین نداشته باشید». با اینکه توانایی خود را از دست داده بودم مع هذا مطالب خود را برای مردم بیان نمودم و پس از آن به بیمارستان منتقل

شدم.(۳)

سازمان که قادر نبود با پی گیری موضوع سعادتی از مسیر قانونی و صحیح، اقدام وی را موجه سازد، می کوشید با حاشیه روی و مظلوم نمایی در قالب ادعای شکنجه، فضای سنگینی علیه دادستانی انقلاب

ایجاد کند و در عرصه تبلیغاتی اجتماعی تکلیف خود را روشن کند. در نامه نهضت آزادی درباره محمدرضا سعادتی، مورّخ ۳ تیر ۱۳۵۸ آمده بود:

۱- نشریه پیام خلق، ش ۱۲: ص ۳.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۶؛ نقل از یک سند سازمان که در ضربات سال ۶۰ از یک پایگاه تیمی کشف شده است.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴/۴/۵۸: ص ۱.

... پزشک بازدید کننده پس از معاینه دقیق ایشان آثاری که دالّ بر شکنجه باشد نیافت... مجاهدین باید نسبت به رفع اتهام از عضو قدیمی و خود سازمان اقدام مجدّانه تری انجام دهند

... اکنون یک هفته است که بازپرس و دادستان در انتظار انجام تحقیق از نماینده جنبش [ملی مجاهدین] هستند.(۱)

دادستان کل انقلاب اسلامی در همان ایام عنوان کرد: «عدم حضور نماینده مجاهدین خلق، دادگاه سعادتی را به عقب انداخته است.»(۲) اما در اطلاعیه های سازمان مکررا بر نحوه دستگیری و ادعای شکنجه تأکید می شد و آشکارا از پی گیری قضایی و بررسی ماهوی موضوع امتناع می شد. در واقع

سازمان با حاشیه سازی از اصل ماجرا طفره می رفت و حتی نماینده خود را برای «پی گیری شکایت» و نه «تشکیل دادگاه» معرفی کرد تا روند قضایی با تأخیر و اشکال مواجه گردد.(۳)

در این میان سران روحانی و غیرروحانی شورای انقلاب و دولت با درگیری و تشدید اختلافات داخلی به انحای گوناگون اعلام مخالفت می کردند و جامعه و گروه های سیاسی را به آرامش و پرهیز از تشنج دعوت می نمودند. آیه اللّه دکتر بهشتی در مورد درگیری ها در اجتماعات سیاسی ضمن تأکید بر لزوم رسیدگی به آنها، نظر خود و حزب جمهوری اسلامی را این گونه بیان می کند:

در نظام اجتماعی ما بایستی به همه گروه ها فرصت اظهارنظر داده شود و امکان آن داده شود که

بتوانند نظرهای خود را به صورت فردی و جمعی بیان کنند. این نه تنها دیدگاه شخص من است بلکه نظر حزب جمهوری اسلامی هم هست. حزب جمهوری اسلامی معتقد است که باید در محیط اجتماعی سالم، افراد و گروه ها توانایی اظهارنظر خودشان را درباره مسائل مختلف داشته باشند، حتی اگر نظراتشان مخالف نظر انقلاب اسلامی ماست.(۴)

در پی درگیری سازمان و مردم مشهد و به دنبال اعتراض مردم، از مقرّ جنبش ملی مجاهدین اقدام به تیراندازی شد:

در جریان وقوع و درگیری یکی دو روز اخیر که بین هواداران جنبش ملی مجاهدین و مردم روی داد از نخستین ساعات بامداد جمعه، منجر به یک سری تیراندازی های پراکنده و سپس ممتد از طرف مقرّ جنبش گردید که به دنبال آن پاسداران در محل حاضر و متقابلاً نسبت به

۱- روزنامه اطلاعات، ۵/۴/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳/۴/۵۸: ص ۲.

۳- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۹۴ و ۲۰۳.

۴- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷/۴/۱۳۵۸: ص ۴.

تیرانـدازی آنان پاسـخ دادنـد. در این لحظات جمعیت زیادی جمع شده بودند که پاسداران آنها را به آرامش دعوت نمودند و از آنان خواسـتند که متفرق شوند. ساعت ۹ بامـداد جمعه اوضاع به حالت عادی بر گشت.... تا ساعت ۸ بعدازظهر اتفاق مهمی نیفتاد. در این ساعت حجه الاسـلام [شیخ علی]تهرانی] رییس دادگاه انقلاب مشهد] در محل واقعه حاضر شدند و ضمن ایراد سخنـانی رو به حاضـرین کرده و آنهـا را به آرامش دعوت نمود... در ضـمن وی از اهـالی خیابـان بهشت که دفـتر جنبش ملی مجاهدین و خیابان اسدی که سازمان جنبش جوانان مجاهد در آنها قرار دارد درخواست نمود در صورتی که شکایتی مبنی بر عـدم آرامش که ناشـی از تیرانـدازی متنـاوب و غیرمعمـول از طرف این دو سازمـان دارنـد تـا آخر وقت اداری تسـلیم دادگـاه انقلاب اسلامی نمایند.(۱)

پیرو انتشـار این خبر، سازمـان به تکـذیب آن پرداخت ولی شـیخ علی تهرانی با صـدور اطلاعیه شدیـداللحنی ضـمن تأییـد خبر مزبور، به شدت علیه سازمان موضع گیری نمود و سران آن را نفاق افکن و

مخالف انقلاب و امام برشمرد.(۲)

نهضت آزادی که در آن هنگام توسط سـران خارج از دولت موقت اداره می شد و با گرایش های انقلابی و رادیکال، آشکارا در مقابـل آشوب گرایی سازمان، در کنار انتقاد به روش مخالفان آن، موضع گیری می کرد، طی اطلاعیه ای در تاریـخ ۱۴ تیر ۵۸ با اشاره به وقایع روز، دیدگاه خود را درباره عملکرد سازمان این گونه اعلام نمود:

با توجه به رهنمودهای پیوسـته امام خمینی مبنی بر حفظ آرامش و جلوگیری از تشـنج از یک طرف و توصـیه های اکید معظّمٌ له در مورد برخورد سالم و درست و آرام با مخالفین، به راه

انـداختن تظاهرات و دمونستراسـیون برای هر کار خصوصـی و کم اهمیتی در شـرایط حاضـر، انحراف مسـیر انقلاب و مشـغول کردن افراد و انـدیشه هـا و اذهـان به مسائـل جنـبی و فرعی است؛ ولی حمله کردن به تجمع هـا و تظـاهرات و راهپیمـایی هـا و تحصن هـا در منطق هر انسان و مکتبی، بخصوص مکتب والای اسـلام سـخت محکوم است.... ما ضـمن محکوم کردن شـدید حمله عـده ای افراد غیرمسـئول به تظـاهرات و تحصن خـانواده هـا و طرفـداران سازمـان مجاهـدین و درخواست تعقیب آنان از سوی مقامات مسئول، به مجاهدین و خانواده های محترم آنان سخت

۱- همان، ۱۷/۴/۱۳۵۸: ص ۲.

۲- همـان، ۲۱/۴/۱۳۵۸: ص ۲؛ متـن اطلاـعیه حجـه الاسـلام شـیخ علی تهرانی در مـورد سازمـان مجاهـدین خلق بـه نقـل از خبرگزاری پارس.

اعتراض داشته، به عنوان یک مسلمان متعهد از آنان می خواهیم که از فرقه گرایی ها و استکبار و

خودبینی که برخلاف تعلیمات والای اسلام است، دست برداشته با مقامات قضایی و دادسرای انقلاب صمیمانه همکاری کنند. پافشاری بر روی موضوع شکنجه و حتی اثبات احتمالی آن کمکی به روشن شدن اصل مسئله نمی کند... امیدواریم همه افراد و گروه ها و مسئولین بیش از

پیش به وظایف خطیر خود در برابر خدا و اسلام واقف گشته با تقوا و ایمان تحت رهبری روشن بینانه و داهیانه زعیم عالیقدر امام خمینی راه مستقیم کمال انسانی را در جهت پروردگار در پیش گرفته، ادامه دهند و از هر انحراف و بیراهه رفتنی در این موقعیت حساس و تعیین کننده

بپرهیزند.(۱)

به علت درگیری مسلحانه در قم، دادستانی انقلاب اسلامی حمل سلاح را در حوزه قضایی قم و اراک ممنوع اعلام نمود و مردم پس از تجمع در مقابل دفتر جنبش مجاهدین خلق به درون آن رفته و خواهان تخلیه آن شدند. به این ترتیب دفتر سازمان در قم تعطیل شد.(۲)

مقارن با این جریانات، از اواسط تیر ماه تا ۱۲ مرداد ماه ۱۳۵۸ (روز انتخابات مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی) افکار عمومی و رسانه های خبری اغلب حول مسئله قانون اساسی فعال شده بودند ولی در این مدت سازمان عمدتا حول دستگیری سعادتی فعالیت می کرد.

سازمان در ادامه موضع گیری های گسترده نشریه «مجاهد» و برخی اطلاعیه های پیشین علیه «خلع

سلاحِ» گروه های سیاسی توسط دولت و تأکید، بر حق ویژه خود نسبت به در اختیار داشتن سلاح، در ۲۶ مرداد ماه ۵۸ طی اطلاعیه ای نسبت به ضبط یکی از انبارهای سلاح سازمان توسط کمیته مرکزی اعتراض کرد و خطاب به وزارت کشور نوشت:

با توجه به این واقعیت که... داشتن سلاح، حق طبیعی و مشروع هر سازمان رزمنده ای است که طیّ سالیان دراز صلاحیت خود را در به کار گرفتن آن به ثبوت رسانیده است ... لذا بدین وسیله

تقاضای استرداد کلیه سلاح ها و وسایلی را که لیست آنها به پیوست ارسال می گردد، داریم.(۳)

آنچه در این نامه قابل تأمل است، فرض اثبات نشده «صلاحیت سازمان در به کار گرفتن اسلحه» است و اینکه این صلاحیت از سوی چه مرجع قانونی احراز شده است؟

۱- اسناد نهضت...، ج ۱۱: صص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۶/۴/۵۸: صص ۱ - ۲.

۳- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۶۸.

تهاجم های جدید بعد از خرداد ۵۸

بعد از خرداد ماه ۱۳۵۸، چند موضوع متن اصلی یا زمینه درگیری های افراد مختلف از اقشار گوناگون با هواداران سازمان را تشکیل می داد: ۱- مسائل ایدئولوژیک مثل التقاطی بودن، عدم پیروی واقعی و کامل از امام خمینی و همکاری با بیگانگان؛ ۲- دستگیری سعادتی و «بحران مشروعیت» ناشی از آن که عموماً هواداران سازمان در خیابان ها و اماکن مختلف، یا بر سر آن مباحثه خیابانی راه انداخته و یا تظاهرات و تحصّن می نمودند؛ ۳- داشتن سلاح: در شهرستان ها و تهران یکی از مسائل مهم امنیتی و انتظامی، نگهداری سلاح و بعضا استفاده از آنها در مراسم علنی و درگیری ها توسط دفاتر سازمان بوده است. کمیته ها و سپاه پاسداران که بخش عمده تأمین نظم و امنیت داخلی کشور را برعهده داشتند، در مورد سوم عموماً اقداماتی می کردند ولی این اقدامات قانونی، هرگز به درگیری های خیلی شدید تبدیل نشد. بنابراین تفاوتی بارز در رفتار خودجوش مردم و تلاش های انتظامی پاسداران کمیته و سپاه وجود داشت. حساسیت مردم روی مسائل سیاسی - ایدئولوژیک بود ولی سپاه و کمیته ها بیشتر درباره مسائل

امنیتی و تسلیحاتی و نگهداری غیرقانونی مهمّات نظامی احساس مسئولیت قانونی می کردند.

به نظر می رسد یک عامل عمده باعث شد که سازمان از خرداد ماه ۵۸ فعال تر از گذشته وارد صحنه

سیاسی - اجتماعی شود و با گسترش میتینگ ها و سخنرانی ها در جهت گسترش پایگاه اجتماعی تلاش

کند: تلاش برای تغییر معادله قدرت؛ این رویکرد که ناشی از شتابزدگی در تاکتیک اجتماعی و تحت تأثیر تحولات سیاسی داخلی و عدم استقرار و انسجام کامل قدرت حاکمیت جدید بود، حاکی از این تصور

سران سازمان بود که می توانند با استفاده از فرصت و اعمال فشار گسترده اجتماعی و تبلیغی، معادلات

موجود قدرت را بر هم زنند و خود به عنوان آلترناتیو اصلی یا نوک پیکان جبهه چپ بر بخش های اصلی

حاکمیت نوپا سلطه یابند. ماجرای سعادتی نیز اگرچه یک شکست بزرگ در عرصه افکار عمومی و

مناسبات سیاسی برای سازمان به ارمغان آورد اما، بیش از پیش، موجب انفعال و سراسیمگی در بسیاری از مواضع و عملکرد سازمان گردید. به همین علت، در آن مقطع، سازمان علاقه زیاد و آشکاری به تشدید غلظت عنصر اجتماعی از خود نشان می داد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ علاوه بر موضوع سعادتی، مواضع سازمان درباره قانون اساسی و نحوه تدوین آن نیز اعلام شد. گروه های جاما (دکتر سامی)، جنبش مسلمانان مبارز (دکتر پیمان)، جنبش (دکتر علی اصغر

حاج سیدجوادی) و ساش (سازمان اسلامی شورا) با سازمان ائتلاف رسمی داشتند و برای مجلس

خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی از تهران کاندیدا معرفی نمودند.

هم زمان، گروه هایی از مردم مانع اتمام میتینگ جبهه دمکراتیک ملی (دکتر هدایت متین دفتری) در دانشگاه تهران شدند و کار به درگیری کشید. جبهه دمکراتیک به طور غیررسمی مؤتلف سازمان محسوب

می شد و در بسیاری از مواضع سیاسی از مجاهدین خلق حمایت و با آنان همراهی می کرد. این میتینگ

در اول تیرماه ۵۸ در اعتراض به تشکیل نشدن مجلس مؤسسان برگزار شد. میتینگ دوم جبهه دمکراتیک ملی در ۲۱ مرداد ۵۸ (با اعلام حمایت سازمان و چهار گروه مؤتلف آن) نیز با درگیری شدید و به جای ماندن صدها مجروح روبرو شد. این میتینگ به عنوان «اعتراض به اختناق» و با مشارکت فعال

تبلیغی و تشکیلاتی سازمان برگزار شد و اولین نمونه گسترده درگیری خشونت بار در دانشگاه تهران پس از پیروزی انقلاب بود.(۱) اندکی قبل، در مجیدیه تهران یک انبار بزرگ مهمات متعلق به سازمان چریک های فدایی خلق به همراه چندین کارتن جزوه و صدها قبضه کلاشینکوف به دست پاسداران افتاد.(۲) این موارد برای نشان دادن فضای آن روزها قابل توجه است.

هزاران نفر بر علیه تحصّن و تظاهرات سازمان به نفع سعادتی، در شهر ری تظاهرات و راهپیمایی کردند.(۳) آشکار بود که کم کم مقابله ملی مردمی علیه سازمان شکل می گیرد و انرژی اقشار وسیعی از مردم برای رفع اختلافات و درگیری های درون کشوری به کار گرفته می شود.

راهپیمایی وحدت به دعوت اولیه حزب جمهوری اسلامی در ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۸ در تهران و شهرستان ها برگزار شد و تحت تأثیر فضای کشور بسیاری از گروه های سیاسی مانند جبهه ملی، حزب

ایران، حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب توده، جنبش، جاما، نهضت آزادی و حتی سازمان در این راهپیمایی اعلام شرکت کردند.(۴) روز قبل، در ۲۵ تیر ماه، اولین جلسه دادگاه محمدرضا سعادتی تشکیل شد. اما او در جلسه محاکمه حاضر نشد و اعلام گردید که اگر مجددا از حضور در دادگاه خودداری کند،

۱- خلیلی، گام به گام با انقلاب، ج ۲: ص ۲۳۱. تظاهرات جبهه دموکراتیک یک بار در اول تیرماه و بار دیگر در ۲۱ مرداد ۵۸ در دانشگاه تهران و خیابان های اطراف آن برگزار شد که در هر دو نوبت به درگیری انجامید روزنامه کیهان، ۲/۴/۵۸ و ۲۲/۵/۵۸. اعلام حمایت مجاهدین خلق، جنبش، جنبش مسلمانان مبارز، جاما و ساش از راهپیمایی جبهه دمکراتیک ملی؛ روزنامه کیهان، ۲۱/۵/۵۸: ص ۱۲.

۲- همان - پیشین: ص ۱۳۳.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶/۴/۵۸: ص ۱.

۴- روزنامه کیهان، ۲۴/۴/۵۸: ص ۱۲ و ۲۵/۴/۵۸: ص ۱۲ و ۲۶/۴/۵۸: صص ۲ و ۱۲.

غیابی محاکمه خواهد شد.

از اواسط تیرماه هسته ها و تیم های تبلیغی سازمان در تهران، در پیاده روها، چهارراه ها، اماکن عمومی و حتی در صف بلیت بازی های ورزشی اقدام به تبلیغ برای کاندیداهای مجلس خبرگان قانون اساسی

می کردند. دستور از بالا صادر شده بود که «در تهران همه فعالیت ها باید در ۲۰ روز آینده حول تبلیغ کاندیداهای سازمان باشد و از همه مهمتر به همه بستگان و آشنایان سفارش کنید حتماً به رجوی رأی بدهند.»

به رغم اشتراک کاندیداهای سازمان با بسیاری از گروه ها و حمایت تبلیغی مشترک، سازمان با ناکامی انتخاباتی آشکاری مواجه شد و نتوانست نماینده خود را در میان ۱۰ نفر اول به درون مجلس بفرستد.

فاصله آرای بین نفر اول و دهم با نماینده سازمان بسیار زیاد بود: نفر اول آیه اللّه طالقانی بود با ۸۵۱/۰۱۶/۲ رأی - وی نامزد مشترک قریب به اتفاق لیست های انتخاباتی بود و چهره ای فراجناحی محسوب می گردید - و نفر دهم کارگر ناشناخته ای بود به نام علی محمد عرب که در لیست حزب جمهوری اسلامی معرفی شده بود و با ۱۳۶/۳۰۵/۱ رأی، توانسته بود یک میلیون رأی بیشتر از مسعود رجوی با ۷۰۷/۲۹۷ رأی - کسب نماید.(۱)

بعد از سخنرانی رجوی در ۲۲/۵/۵۸، شایعه حمله به ستاد مجاهدین - که بر اساس تردّد چند گشتی کمیته پیرامون ستاد سازمان ساخته شده بود - در بین هواداران اوج گرفت و در این خصوص اعلامیه ای

گزارش گونه و تحریک آمیز صادر شد. در ۲۴ مرداد ماه ۵۸ خبرنگار جمهوری اسلامی برای تحقیق حول این شایعه بعد از تماس با پاسداران کمیته به ستاد مجاهدین رفت ولی هیچ مدرک و یا گزارش مستندی

برای اثبات ادعای سازمان به وی ارائه نشد و رابط مطبوعاتی سازمان فقط به همان اعلامیه صادره قبلی استناد کرد.(۲)

نشریه مجاهد از ۲۹ مرداد ماه ۵۸ تا ۲۳ مهر ماه ۵۸ توسط سازمان تعطیل شد و این تعطیلی در اعتراض به خفقان و مبارزه علیه ارتجاع خوانده شد.(۳)

این اقدام و موارد مشابه به همراه تحلیل های درون گروهی علیه امام خمینی و روحانیت، موجب

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۱/۵/۵۸: ص ۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵/۵/۵۸: ص ۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۶: ص ۳.

احساس بدبینی اعضا و سمپات ها نسبت به رهبری انقلاب می شد.

در ۲۹ مرداد ماه دادستان دادسرای انقلاب اسلامی طی اطلاعیه ای حکم خلع سلاح گروه هایی را

صادر کرد که در جریان انقلاب و حمله به پادگان ها و اماکن نظامی اقدام به جمع آوری تسلیحات نموده بودند. کمیته مرکزی پس از صدور این حکم با محاصره ساختمان مرکزی جنبش ملی مجاهدین به خلع

سلاح آنها اقدام نمود که پس از مذاکره با نمایندگان جنبش، تحویل ساختمان مذکور و خلع سلاح، منوط به مذاکره با مقامات دولت و دادستانی انقلاب گردید.(۱)

لازم به توضیح است که با شرایط نظامی کردستان و ورود ارتش و سپاه برای جلوگیری از افزایش هرج و مرج، دادستان انقلاب اقدام به خلع سلاح گروه هایی نمود که به طور آشکار و پنهان در اغتشاشات کردستان نقش داشتند. در این روزها اخبار غیررسمی نقل و انتقال تسلیحات توسط گروه های سیاسی - نظامی به شدت افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود.

طیّ یک برآورد می توان دریافت که در خرداد و تیر ۱۳۵۸ تهاجم سازمان به شکل سیاسی و تبلیغی،

در تهران و شهرستان ها، نمود بارزی داشت. موضع گیری امام خمینی در قبال مطبوعاتی که در مسیر انقلاب سنگ می انداختند، هشدار ایشان به تفرقه افکنان و گروه هایی که برخلاف خواست ملت موجب نزاع و درگیری می شدند، راهپیمایی وحدت، شکل گیری تشکل های مردمی برای مقابله با گروه های شورشگر و موفقیت های نیروهای انقلاب در مقابله با تجزیه طلبان و اغتشاشگران در کردستان همگی

باعث شدند که سازمان - در مرداد و شهریور همان سال - به مظلوم نمایی روی آوَرَد، موضع دفاعی بگیرد و نشریه مجاهد را برای مدتی تعطیل کند.

نشریه مجاهد - قبل از تعطیلی موقت - برای بهبود تصویر سازمان در افکار عمومی طی مطلبی در بخش ثابت نشریه تحت عنوان «مردم و مجاهدین» گوشزد می کند که «کسانی که خود را مجاهد معرفی

می کنند و دست به سرقت بانک می زنند از ما نیستند؛ کسانی که تریاک می کشند از ما نیستند و زنان سبکسری که خود را از مجاهدین می دانند از ما نبوده و این توطئه هایی است علیه ما.»(۲) چاپ این مطلب در حالی است که دستگیری چند چریک فدایی در مهرماه به علت آتش سوزی خرمن ها و افشای توطئه های آشوبگرانه گروه های مارکسیست توسط مطبوعات و انتشار چند جزوه در خصوص مسائل

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹/۵/۵۸: ص ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۷: ص ۵.

ضدّاخلاقی گروه های سیاسی، جوّ افکار عمومی را در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۸ علیه گروه ها تغییر داده بود.

اما از ابتدای مهر ماه ۵۸ هم زمان با باز شدن مدارس، فعالیت جذب دانش آموزان شدّت پیدا کرد و سازمان جهت تقویت پایگاه اجتماعی برای اجرای نمایش قدرت، با سرمایه گذاری بیشتری روی به

مدارس آورد و به عنوان نمونه، در تهران در چندین مدرسه و دبیرستان شروع به جذب نیرو نمود:

در هر مدرسه بیش از ۳ الی ۴ نفر نبود؛ در این مرحله سازماندهی دانش آموزی منافقین، تهران به ۴ منطقه مرکز، شرق، جنوب و شمال تقسیم گردید و هر منطقه دارای چند مدرسه بود. در رأس هر منطقه یکی از اعضای قدیمی منافقین قرار داشت.(۱)

پیام رجوی به دانش آموزان در ۲۶ شهریور ماه ۵۸ که مفصل تر و تشکیلاتی تر از پیام سازمان به مناسبت بازگشایی مدارس در ۲۹ بهمن ۵۷، بود با برجسته کردن نقش شخص رجوی برای مخاطبان دانش آموز، توجه بیشتر به جذب این قشر را آشکار می ساخت. ترکیب سازماندهی، تشکیلات و اهمیت نهاد دانش آموزی و سپس دانشجویی، مؤید این تحلیل است که سازمان بر خلاف نماد ایدئولوژیکش (در

آرم سازمان، داس و چکش) برای جذب و به کارگیری دانش آموزان و دانشجویان بیشترین تلاش را نمود. به طوری که عملاً هم بیشترین تلاش برای اجرای اهداف سیاسی سازمان از سوی هواداران دانش آموز و

دانشجو بوده است. کارگران، بیکاران، کارمندان، روستاییان و طبقه متوسط شهری کمیت ناچیزی را در بین هواداران سازمان تشکیل می دادند و در جبهه مقابل، مخالفین سازمان، یعنی هواداران نظام، علاوه بر قشر دانش آموز و دانشجو، همه اقشار متنوع جامعه را دربر می گرفت.

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا

بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجویان پیرو خط امام، هواداران سازمان با انجام تظاهرات مقطعی در ضدّیت با آمریکا و راه اندازی بحث های خیابانی که به مشاجره ختم می گردید، می کوشیدند انفعال و عقب ماندگی استراتژیک سازمان را که به شدت مدعی پیشتازی در

شعارهای ضدامپریالیستی بود، جبران کنند و حتی الامکان از نظر تبلیغاتی، موضوع را به نفع خود مصادره نمایند. اقدامات هیاهوگرانه سازمان برای تظاهر به هدایت و کنترل جریانی که هیچ نقشی در تکوین آن

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۲۵؛ نقل از پرونده رضا تکنویی.

نداشت، برانگیختگی و اعتراض نیروهای مذهبی پیرو خط امام و مردم را در پی می داشت و همین امر موجب درگیری هایی در خیابان های اطراف لانه جاسوسی می گردید. بعد از تسخیر سفارت آمریکا تعدادی

از هواداران سازمان در تصرف ساختمان های کنسول گری های تعطیل شده آمریکا در اصفهان و تبریز مشارکت نمودند که دانشجویان پیرو خط امام اقدام به بیرون کردن آنها کردند.

از سوی دیگر سازمان در جلب مخاطبان ایدئولوژیک خود (کارگران و کشاورزان) با ناکامی های جدی

مواجه شد. بر اساس اسناد تشکیلات در طول ۶ ماه کار تبلیغی در کارخانجات تهران - از خرداد تا آذر ۱۳۵۸ - تعداد بسیار کمی از کارگران جذب سازمان شدند و سازماندهی بخش کارگری نتوانست کمیت

هواداران را ارتقا دهد.

در طول همین مدت که نقطه عطف تبلیغات اجتماعی سازمان بود، روستاییان و عشایر نیز جواب مثبتی به درخواست های سازمان ندادند و با آنکه مقالات روستایی در نشریه مجاهد حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده بود(۱) و حتی سرکشی و راه اندازی اردوهای روستایی در برنامه کار سازمان قرار گرفته بود، این تبلیغات شکست خورد.

بر اساس اعلامیه سیاسی - نظامی شماره ۲۳ مورخه ۲ آذر ماه ۱۳۵۸، شاخه میلیشیا (چریک نیمه وقت) در سازمان تشکیل گردید. سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به بهانه تهدیدات

آمریکا، هدف از تشکیل این ارتش کوچک خصوصی را مقابله با آمریکا اعلام نمود. در قسمتی از این اطلاعیه با اشاره به تحولات سیاسی نظامی روز و ادعای قرار داشتن در تحت فرماندهی عالی «امام

خمینی»، ابراز امیدواری می شد که در راه تشکیل «میلیشیا»، سازمان از همه گونه مساعدت و همکاری ارتش و سپاه برخوردار باشد.(۲)

در ۱۱ آذر ماه ۵۸ رفراندوم قانون اساسی انجام گرفت و سازمان در مخالفتی آشکار با موضع امام خمینی، به قانون اساسی مصوّب مجلس خبرگان رأی نداد. حتی مهندس بازرگان که فردای تسخیر سفارت آمریکا از نخست وزیری استعفا داد و مواضع انتقادی در قبال تحولات سیاسی کشور ابراز می کرد از مردم درخواست کرد که «به قانون اساسی رأی مثبت بدهید.»(۳) و «جنبش مسلمانان مبارز» یکی از

۱- این مجموعه مقالات در نشریه مجاهد، ش ۱ تا ۱۲ درج گردیده است.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳- روزنامه کیهان، ۳/۹/۵۸: ص ۲.

گروه های مؤتلف سازمان نیز در انتخابات شرکت کرد و به قانون اساسی رأی مثبت داد.(۱) به دنبال رأی منفی سازمان، اخباری حاکی از درگیری هواداران سازمان با اقشار مردم پخش می شد و شایعاتی مبنی بر قصد حمله سازمان به حوزه های انتخاباتی بین مردم رواج گرفت. سازمان طی اطلاعیه ای ضمن ادعای

«حمایت و جانبازی خالصانه خود از مواضع و خطوط ضدامپریالیستی امام خمینی» هرگونه اخلال احتمالی در رفراندوم قانون اساسی را محکوم کرد.(۲)

در مراسمی که به مناسبت ۱۶ آذر برگزار شد درگیری مختصری میان مردم عادی و هواداران سازمان در اطراف دانشگاه تهران به وجود آمد. در همین ماه درگیری حول موضوع ساختمان هایی که سازمان

می بایست طبق حکم دادستانی آنها را تخلیه کند ادامه داشت. مردم گاه و بی گاه از اقشار مختلف در اطراف ساختمان های سازمان تجمع می کردند و خواستار تغییر موضع آنها یا تخلیه اماکن می شدند.

سازمان این افراد را صریحاً عروسک های کوکی ارتجاع می نامید.(۳)

تضاد ما با مرتجعین یک تضادّ تاریخی است با تمام ابعادش؛ جنگی است بین نیروهای خواهان استثمار و نیروهای نفی کننده هر نوع بهره کشی انسان از انسان.(۴)

محمدرضا سعادتی که از اردیبهشت ماه ۵۸ در زندان به سر می برد طی نامه ای در چارچوب تبلیغات تشکیلاتی، مخالفین سازمان را مطابق ادبیات رسمی مجاهدین خلق، چماقدار توصیف کرد.(۵) تأکید و تکرار مستمر و گسترده واژه چماقدار در تبلیغات سازمان، آشکارا تحریک آمیز بود و گرایش شورشگرانه را دامن می زد.

۱- همان، ۱۰/۹/۵۸: ص ۲.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۱۵۵.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۵: ص ۵.

۴- همان، ش ۱۶: ص ۵.

۵- همان، ش ۱۴: ص ۹.

انتخابات ریاست جمهوری

در دی ماه ۵۸ رجوی برای ریاست جمهوری نامزد شد. این زمان اوج تبلیغات سازمان در اشکال گوناگون، مانند راهپیمایی و چسباندن پوستر بر دیوارهای شهر و راه اندازی سخنرانی است. این تبلیغات که در مباحثه های خیابانی با فحّاشی به مخالفان سازمان همراه بود به درگیری های پراکنده تبدیل می شد. نمونه ای از مباحثه های خیابانی ساختگی توسط یکی از اعضای سازمان، این گونه شرح داده شده است:

خطّ ما در تبلیغات ریاست جمهوری رجوی، افشای ارتجاع در کار توضیحی خیابانی بود. یکی از افراد تیم به عنوان مخالف و یکی دیگر به عنوان موافق در خیابان به مباحثه می پرداختند و

شکل کار را با عادی سازی خوبی آرایش می دادیم. مردم کم کم جمع می شدند و طرف مخالف محکوم می شد و سپس طرف مخالف با فحاشی و توهین سعی می کرد مخالفین سازمان را افرادی بی سواد، هوچی و لُمپن معرفی کند.(۱)

در این موقعیت، افزایش غلظت تشنج های اجتماعی با راهکارهای ذیل در دستور کار سازمان قرار گرفت:

۱- بهره گیری از فرصت ها برای تشدید تضادهای اجتماعی.

۲- ارائه شعارهای تند رادیکالیستی برای امور اقتصادی - سیاسی کشور.

۳- مظلوم نمایی در درگیری های خیابانی برای افزایش احساس ترحم نسبت به سازمان.

۴- درونی کردن احساس تنفر در سمپاتیزان ها و هواداران برای حرکت های تند اجتماعی در آینده.

در روز ۲۰ دی ماه ۵۸، رجوی و خیابانی برای تبلیغات ریاست جمهوری در میتینگ انتخاباتی دانشگاه تهران سخنرانی کردند. «در این سخنرانی، گروهی ضمن دادن شعارهایی با اجتماع هواداران

مجاهدین خلق به مخالفت برخاستند، اما هیچ گونه اتفاقی نیفتاد.»(۲)

نشریه سازمان لیست مفصلی از حمایت کانون ها، جمعیت ها، احزاب و فعالان سیاسی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به نفع کاندیدای سازمان به چاپ رساند که بیش از ۴۰۰ گروه و کانون و حزب و شخص را شامل می شد.(۳) به جز افراد و گروه های شناخته شده چپگرا و حامی سازمان مانند جبهه دموکراتیک ملی، حزب دمکرات کردستان و سازمان کومله، چریک های فدایی خلق و تعداد زیادی از

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۳۹؛ نقل از پرونده محمدرضا عزیزی: ص ۷۶.

۲- روزنامه کیهان، ۲۲/۱۰/۵۸: ص ۱۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۰: صص ۱ و ۸.

اعضای کانون نویسندگان، بسیاری از نام های گروه ها اصلاً وجود خارجی نداشتند و نام های چندین کانون را هم اعضای تشکیلات خودشان ساخته و از شهرستان ها به تهران ارسال کرده اند:(۱)

ما به صورت تلفنی از مسئولین شهرستان ها می خواستیم که لیست بلندبالایی را تحت عناوین مختلف تهیه کنند و بفرستند؛ مثلاً عنوان هایی این طوری: انجمن جوانان مسلمان گزمک، انجمن

جوانان مسلمان طوس، انجمن جوانان مسلمان بندر ماهشهر، انجمن جوانان مسلمان تربت جام، یا بدین صورت، جوانان مسلمان اسپه کلا، جوانان مسلمان رشکلا، جوانان مسلمان پارس آباد مغان، جوانان مسلمان سبزه میدان، جوانان مسلمان مشکین شهر،... و سعی می کردیم عناوین مثل

هم نباشند و گاف ندهیم.(۲)

سرانجام در شرایطی که کاندیدای اصلی حزب جمهوری اسلامی به دلیل شبهه در ایرانی الاصل بودن او، با نظر امام خمینی از انتخابات کناره گیری کرده بود، به علت آن که سازمان به قانون اساسی رأی نداده بود و اعلام نظر امام مبنی بر اینکه «کسانی که رأی ندادند نمی توانند کاندیدا شوند»، رجوی به ناچار از کاندیداتوری کناره گرفت.(۳) نشریه «مجاهد» طی گزارش های غالبا نادرست و ساختگی مدعی شد که بعد از نامزدی ریاست جمهوری رجوی «حمله سراسری ارتجاع به مراکز و هواداران مجاهدین خلق»

صورت گرفته است. نحوه تنظیم این گزارش ها که توسط اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان تهیه می شد به گونه ای بود که نهادهای انقلابی و هواداران نیروهای پیرو خط امام متهم به دست داشتن در این گونه حملات ادعایی می گردیدند.(۴) سازمان آشکارا تلاش می کرد تا از موضوع انتخابات نیز زمینه ای برای افزایش تنفر و کینه توزی هواداران علیه نظام فراهم سازد. ابوالحسن بنی صدر مطرح ترین کاندیدای ریاست جمهوری، بعد از کناره گیری کاندیدای سازمان اعلام کرد که رجوی دارای پایگاه مردمی بوده و با کنار گذاردن او مخالف بوده است.(۵) موضع گیری جانبدارانه بنی صدر در آن زمان، تلاش آشکاری برای جلب حمایت سازمان و آرای هواداران آن به شمار می رفت. در واقع اولین طلیعه تعامل بنی صدر و رجوی با این موضع گیری ظاهر گشت. فعالیت واحدهای میلیشیا در طی دوره تبلیغات ریاست جمهوری افزایش

۱- برگرفته از پرونده های رضا پیروزی، منوچهر افشین و محمد مقدم؛ موجود در دانشکده امام باقرع.

۲- همان.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۱۰/۵۸: ص ۱۲.

۴- نشریه مجاهد، ش ۲۰: صص ۱ و ۷.

۵- روزنامه کیهان، ۲/۱۱/۵۸: ص ۱، ۳/۱۱/۵۸: ص ۲.

یافت. افراد دانش آموز اکثریت اعضای این واحدهای سازماندهی شده را تشکیل می دادند. از دی ماه ۵۸ میلیشیا به عنوان اهرمی در خدمت تاکتیک های تبلیغی و مأموریت های اجتماعی برای برهم زدن نظم اجتماعی بعضی محلات تهران و شهرستان ها به کار رفت و درگیری هایی، کم و بیش، در تهران و

شهرستان ها به وجود می آورد.

انتخابات مجلس

در بهمن و اسفند ۵۸ سازمان درگیر تبلیغات برای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی شد. سازمان برای تبلیغ کاندیداها میزگرد و سخنرانی راه می انداخت و پوسترهایش را توسط میلیشیا در

خیابان ها و چهارراه ها پخش و توزیع می کرد و شور احساسات سازمانی را برای جبران شکست کاندیداتوری رجوی در ریاست جمهوری برمی انگیخت. در این میان اغلب مردم که عموماً از اقشار مستضعف بودند و مخاطبان سخنرانی های انتقادی مساجد درباره عملکرد و وضعیت سازمان بودند، اقبالی به سازمان نشان نمی دادند. سازمان به عدم موفقیت در جذب مردم این گونه اذعان و آن را توجیه می کرد:

بخش عظیمی از توده ها نیز با کسب آگاهی های نسبی چشم از نهادهای ارتجاعی برتافته اند ولی هنوز نتوانسته اند راه حلّ قاطع و انقلابی نوین را بپذیرند. این وظیفه نیروهای انقلابی است که... به توده های مردم نشان دهند.... چه جبهه ای صلاحیت حلّ مشکلات میهن را دارد؟(۱)

جمله «چه جبهه ای صلاحیت حلّ مشکلات میهن را دارد؟» مؤیّد آرزوی برنیاورده کسب محبوبیت اجتماعی از طریق تاکتیک هایی مثل قدرت نمایی و مظلوم گرایی توأمان، بود. رجوی به بهانه واکنش در مقابل حملات مشکوک به برخی دفاتر سازمان، در میتینگ همراه با درگیری دانشگاه تهران، در دهم بهمن ۵۸، با تظاهر و تأکید به حمایت و اطاعت از امام خمینی و مظلوم نمایی افراد سازمان این گونه زبان به تهدید گشود:

بگذارید تأکید بکنیم، وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم. آن وقت خودتان پشیمان خواهید شد.(۲)

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده ش ۲ انتخابات: ص ۳؛ از سخنرانی ابریشمچی.

۲- روزنامه کیهان، ۱۱/۱۱/۵۸: ص ۳.

در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸ در میتینگ انتخاباتی دانشگاه تهران، بین اعضا و هواداران سازمان با افراد مختلف درگیری روی داد. موارد مشابه این درگیری ها هم زمان در چند شهرِ کشور به بهانه اجتماعات

اعتراضی علیه «دو مرحله ای شدن» انتخابات مجلس توسط سازمان، رخ می دادند. در درگیری ها از سلاح سرد نیز استفاده می شد ولی در بیشتر برخوردها از مشت و لگد استفاده می شد. افراد میلیشیا که آموزش رزمی و نظامی دیده و تشکیلاتی عمل می کردند، در درگیری ها مخالفین را مورد ضرب و شتم بیشتری

قرار می دادند. در عین حال در روزنامه مجاهد مظلوم نمایی، خطّ مستمر تبلیغی بود و عکس هایی از

مجروحین و مضروبین ادعایی سازمان چاپ می شد که با پانسمان های مختصر، مشابه هم بودند.

در نیمه اسفند ماه شهرهای سبزوار، اصفهان، کرج، آبادان، گرگان، قائم شهر، تهران و شیراز به آشوب کشیده شد. درگیری ها کشور را به تشنج کشانیده و همه ارگان ها، شخصیت ها، ریاست جمهوری و

مطبوعات علیه درگیری ها اعلام موضع می کردند.

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، سرپرست وزارت کشور، ضمن تقبیح شدید درگیری ها در اجتماعات سازمان، به اعضای سازمان و مخالفان آن توصیه کرد اعتراضات خود را از طریق مقامات

قانونی و قضایی طرح کنند و از حضور در درگیری ها اجتناب نمایند. وی خطاب به سازمان و مخالفان آن گفت:

مجاهدین خلق در راهپیمایی ها و سخنرانی ها سعی کنند به نظریات گروه های دیگر و مقامات مسئول اهانت نشود تا موجب تحریک مردم و رویارویی با سایر گروه ها نشود... مردم نیز با

متانت، فرصت برای گروه های سیاسی به منظور ابراز نظراتشان قائل باشند... مردم نباید به

اجتماعاتی که به طور قانونی ترتیب یافته است حمله کنند.(۱)

مهدی ابریشمچی در مصاحبه مطبوعاتی، به نمایندگی از سازمان نسبت به افزایش واکنش خشونت بار هواداران سازمان در آینده هشدار داده، گفت «این اخطار است نه تهدید که ما نمی توانیم

کنترلمان [بر هواداران] را برای مدت زیادی ادامه بدهیم.»(۲) موسی خیابانی نیز در همان مصاحبه در ادامه تهدید قبلی ضمن متهم کردن مقامات به اینکه عملاً بر حملات مخالفان مهر تأیید زده تأکید کرد: «من از روی احساس مسئولیت و نه تهدید می گویم که توان کنترل ما نامحدود نیست و امکان دارد که ما آنها

۱- روزنامه کیهان، ۶/۱۲/۵۸: ص ۳؛ از مصاحبه با آقای هاشمی رفسنجانی.

۲- همان، ۷/۱۲/۵۸: ص ۳.

[هواداران]را نتوانیم برای مدت زیادی کنترل کنیم.»(۱) این اظهارات با تصریح به کلمات «تهدید و خشونت» و تظاهر به اجتناب از آن، آشکارا زمینه سازی برای توجیه افزایش خشونت های رفتاری هواداران سازمان بود و هم زمان با ادعای مظلومیت، قدرت نمایی در برابر مسئولان نیز به شمار می رفت.

گروه ها و فعالان و مسئولان سیاسی مواضع روشنی در محکومیت درگیری ها ابراز می نمودند از

جمله:

حزب جمهوری اسلامی: حزب ما درگیری و حمله به گروه ها را محکوم می کند.(۲)

مجاهدین انقلاب اسلامی: برهم زدن اجتماعات از عوامل اصلی اغتشاشات کنونی است.(۳)

حجه الاسلام هادی غفاری: جواب ایدئولوژی را باید با ایدئولوژی داد. من در هیچ یک از جریانات حمله به گروه ها شرکت نداشته ام.(۴)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی: درگیری و برخورد در اجتماعات در مجموع به سود دشمن است.(۵)

در بهمن و اسفند ۵۸، پیش از برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس، سازمان با موضع گیری شدید در مخالفت با دو مرحله ای شدن انتخابات، تبلیغات و میتینگ های انتخاباتی را به گونه تحریک آمیز و همراه با تشنج و درگیری برگزار می کرد. دو مرحله ای بودن انتخابات، که نام گذاری جهت دار مخالفان بود، به مصوبه شورای انقلاب درباره انتخابات اطلاق می شد که بر اساس آن هر کاندیدا باید حائز «اکثریت مطلق آراء» (پنجاه درصد به علاوه یک) بشود و در غیر این صورت انتخابات بین دو برابر تعداد حائزان بیشترین آرا تجدید می شد که در مرحله دوم اکثریت نسبی ملاک قرار می گرفت.

اشکوری در این باره می نویسد:

طبق مصوبه شورای انقلاب که هنوز نقش قوه مقننه را ایفا می کرد، انتخابات دو مرحله ای اعلام شد. این امر موجب ظهور اختلاف نظری جدی شد. کسانی از آن دفاع می کردند و آن را سالم تر و صحیح تر می دانستند و در مقابل، کسانی و گروه هایی آن را مغایر با دمکراسی و آزادی می شمردند... شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و در مجموع غالب شخصیت ها و

۱- همان: همان صفحه.

۲- همان، ۸/۱۲/۵۸: ص ۵.

۳- همان - پیشین: همان صفحه.

۴- همان: ص ۱۰.

۵– همان: ص ۵.

جریان های خط امامی، از آن دفاع و حمایت می کردند و نیروهای ملی و رادیکال غیر خط امامی در جبهه مخالف دو مرحله ای شدن انتخابات قرار داشتند. از جمله بنی صدر، جبهه ملی،

سازمان مجاهدین [خلق] و شماری از رجال سیاسی آن روز مخالفت خود را اعلام کردند.(۱)

در بین گروه های مخالف انتخابات دو مرحله ای، احزاب و گروه هایی مانند جاما، جنبش مسلمانان مبارز، گروه انتخاباتی همنام [ائتلاف انتخاباتی با محوریت سران نهضت آزادی]، حزب توده، سازمان چریک های فدایی خلق و جبهه دمکراتیک ملی نیز قرار داشتند که در کنار مجاهدین خلق و بنی صدر یک ائتلاف نانوشته و غیررسمی را شکل داده بودند.(۲) حتی فردی مانند شیخ علی تهرانی، رییس سابق دادگاه انقلاب مشهد، که از اولین مخالفان صریح سازمان پس از انقلاب بود نیز، تحلیل گروه هایی مانند

مجاهدین خلق را پذیرفته و در کنار آن به جرگه مخالفان مصوبه «اکثریت مطلق آرا» پیوست.(۳)

سازمان اولین گروهی بود که به موضع گیری علیه قانون مزبور پرداخت و با انتشار اطلاعیه هایی عملاً پیش قراول این جریان شده بود.(۴) موسی خیابانی به عنوان یکی از اعضای کادر مرکزی با تأکید بر اینکه مخالفت با دو مرحله ای شدن انتخابات یکی از مواد «قطعنامه سراسری» اجتماعات سازمان است، در مورد انگیزه تصویب قانون فوق گفت: «قصد دارند به این وسیله جلوی ورود نیروهای انقلابی و مترقی را به مجلس بگیرند.»(۵)

علی اکبر معین فر، وزیر نفت و عضو شورای انقلاب، در دفاع از مصوبه شورا چنین اظهارنظر نمود:

دو مرحله ای شدن انتخابات، اعتبار و وزن بیشتری به [آراء] مردم می دهد و به دمکراسی واقعی هم نزدیکتر است... فرصت بیشتری به مردم می دهد و آنها که اکثریت واقعی دارند انتخاب می شوند.

معین فر در مورد مخالفان این قانون گفت که «کسانی که احساس می کنند در انتخابات دور اول و دوم قادر نیستند آراء قابل توجهی به دست آورند کوشش می کنند از تفرق آراء و اختلافی که بین مردم

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۸۸.

۲- روزنامه کیهان، ۹/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۳- همان، ۱۱/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۴- مجموعه اعلامیه ها...، ج۳: ص ۴۷ اولین اعلامیه مورخ ۱۷/۱۱/۵۸ و صص:۷۱، ۸۰، ۸۲ و ۸۸.

۵- روزنامه کیهان، ۸/۱۲/۵۸: ص ۹.

هست استفاده کرده و به مجلس راه یابند.»(۱)

دکتر شیبانی، وزیر کشاورزی و عضو شورای انقلاب، نیز تأکید نمود: «کسی که رأی داشته باشد از دو مرحله ای بودن [انتخابات] مجلس وحشتی ندارد.»(۲)

آیه اللّه دکتر بهشتی، دبیر شورای انقلاب و رییس دیوان عالی کشور، در مورد دلیل این مصوبه چنین اعلام داشت:

این تصمیم به آن جهت گرفته شده که نمایندگان مجلس شورای اسلامی تجلّی اکثریت واقعی ملت باشند، تا تصمیمات و مصوبات آنها حکم تصمیم و تصویب اکثریت ملت تلقی شود.(۳)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب، طی نامه ای به روزنامه کیهان که در آن زمان از مخالفان دو مرحله ای بودن انتخابات بود و از مواضع سازمان دفاع می کرد، نسبت به مشی جانبدارانه این روزنامه انتقاد کرده و ضمن ذکر اسامی برخی شخصیت های موافق مصوبه شورای انقلاب که در کیهان ذکر نشده یا خلاف آن آمده تأکید کرد که «مهندس بازرگان [عضو شورای انقلاب] در شمار موافقان اکثریت مطلق [دو مرحله ای بودن انتخابات] است.»(۴)

در حالی که برخی از دوستان و همفکران بازرگان مانند مهندس عزت اللّه سحابی و محمدمهدی

جعفری از مخالفان بودند و دکتر ابراهیم یزدی نیز به عنوان نماینده ائتلاف انتخاباتی «همنام» در مناظره ای پیرامون انتخابات، با مصوبه شورای انقلاب مخالفت نمود.(۵) همچنین در یک مناظره تلویزیونی با حضور دو نماینده از سازمان مجاهدین خلق (علی زرکش و مهدی خدایی صفت) و یک نماینده «جاما» در کنار شیخ علی تهرانی به عنوان مخالفان و آیه اللّه دکتر بهشتی نماینده شورای انقلاب و دو تن از سوی حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان موافقان، به تفصیل، دیدگاه های موافق و مخالف مورد بحث و بررسی قرار گرفت.(۶)

۱- همان، ۱۱/۱۲/۵۸: ص ۲.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ۱۳/۱۲/۵۸: ص ۱.

۵- همان: ص ۱۱.

۶- همان، ۲۱/۱۲/۵۸: ص ۳. لازم به ذکر است که در کنار دو عضو سازمان، تهرانی هم به عنوان نماینده «هیئتاجرایی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه» ائتلاف انتخاباتی با محوریت سازمان معرفی شده بود. روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۴.

با وجود فضای مناسب در مطبوعات و مساجد و دانشگاه ها برای طرح نظریات مخالفان و موافقان و برگزاری چند مناظره بین نمایندگان گروه های سیاسی و مسئولان رسمی، سازمان با برگزاری اجتماعات

مختلف در شهرها و ایجاد فضای تحریک و تشنج، تلاش آشکاری را صورت داد تا ضمن محک زدن توان به کارگیری هواداران، از اهرم فشار اجتماعی برای پیشبرد نظریات خود بهره گیری نماید.

در عرصه تبلیغات انتخاباتی، تقریبا تمامی گروه های مهم چپگرا و ناسیونالیست به کمک سازمان

شتافتند و از کاندیداهای آن حمایت کردند. از جمله گروه های: چریک های فدایی خلق،(۱) گروه تروتسکیست راه کارگر،(۲) حزب توده(۳)، جبهه دمکراتیک ملی(۴) و جنبش مسلمانان مبارز(۵)، کاندیداهای سازمان و به ویژه مسعود رجوی را در فهرست های انتخاباتی مورد حمایت خود قرار دادند.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر که پس از کودتای خونین تغییر ایدئولوژی در سازمان به وجود آمده بود و در اسناد رسمی سازمان پس از انقلاب با عنوان «اپورتونیست های چپ نما» خوانده می شد نیز طی اطلاعیه انتخاباتی خود، یازده تن از لیست انتخاباتی سازمان مجاهدین خلق را که در رأس آنها رجوی بود مورد حمایت قرار داد.(۶)

اشکوری نتیجه انتخابات را این گونه ترسیم کرده است:

با وجود اینکه تقریبا تمامی گروه های سیاسی (حتی حزب توده و چریک های فدایی خلق و...) کاندیدا داشتند و تبلیغات گسترده ای نیز انجام داده بودند، اما کاندیداهای طیف حزب جمهوری

[اسلامی] و به اصطلاح «خط امامی» اکثریت مطلق یافتند. در مرحله اول ۹۷ نفر از ۲۷۰ تن نماینده (از جمله ۱۸ تن از ۳۰ نفر در تهران که یکی از آنان مهندس بازرگان بود)، اکثریت مطلق

را کسب کردند. این برگزیدگان از نظر گرایش فکری و سیاسی، غالبا وابسته به جناح انقلابی از

نوع خط امامی بودند.(۷)

در مرحله اول انتخابات مجلس در تهران، کسی از سازمان انتخاب نشد و درگیری هایی بین مردم و

۱- همان، ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۲- همان: ص ۱۳.

۳- همان، ۲۱/۱۲/۵۸: ص ۱۹.

۴- همان، ۱۲/۱۲/۵۸: ص ۹.

۵- همان، ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۳.

۶- تراکت تبلیغاتی سازمان پیکار آرشیو مؤسسه.

۷- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۸۹.

سازمـان در زنجـان و خراسـان و خمین و آبـادان و بابلسـر و کرمـان و اراک به وجود آمـد. اینهـا همه در حـالی بود که تجاوز نظـامی آمریکـا به بهانه نجات گروگان های آمریکایی در طبس افکار عمومی را بیش از گذشـته علیه نیروهای مخالف چپ و مجاهدین خلق برانگیخته بود.

نشـریه سازمان چنـد مورد درگیری با هواداران در شهرسـتان ها را، که عموماً مربوط به فروردین ماه ۵۹ بود، گزارش کرد.(۱) سازمان هیچ علاقه ای به کاهش تشنج و آشوب نداشت. سازمان، دولت و نظام و شخصیت های مذهبی را عامل تهاجم معرفی می کرد، حال آن که مسئولان و نظام مخالفت خود را با درگیری و تشنج اعلام کرده بودند. جای این سؤال هست که آشوب ها بیشتر به نفع کدام گروه بود؟ دولت یا سازمان؟

بعـد از تشکیل واحـدهای میلیشیا (چریـک نیمه وقت) و افزایش قـدرت مانور اجتماعی سازمان، دسـته های میلیشـیا در مقاطع مختلـف در آذر، بهمـن و اسـفند ۵۸ و نیز در فروردیـن ۱۳۵۹ اقـدام به رژه کردنـد. در درگیری هـا، در مقابـل این دسـتجات سازماندهی شده، گروه های مردمی فاقد تشکیلات بودند و این نشان از عدم دخالت یک سازمان منظم یا حزب تشکیلاتی در اقدامات عکس العملی گروه های مختلف مردم داشت.

در دو ماه اول ۵۹، سازمان پس از مرحله اول انتخابات، خود را برای شرکت در مرحله دوم آماده

می ساخت. تعـداد ۲۷ تن از کاندیـداهای سازمـان در ۲۲ شـهر کشور به مرحله دوم انتخابـات راه یافتنـد.(۲) در تهران مسـعود رجوی تنها کاندیدای سازمان در مرحله دوم بود که برای سازمان در صورت موفقیت، به مثابه پیروزی در کل انتخابات بود.

شیوه ها و تاکتیک های اجتماعی و تبلیغی سازمان بر رجوی متمرکز شد. حزب توده و چریک های فدایی خلق از کاندیداهای مجاهـدین خلق و شـخص رجوی اعلام حمایت کردند.(۳) مهم ترین اقـدام سیاسـی و تبلیغی در این مقطع که کاملاً ـ بـا موارد پیشین، متفاوت و متمایز بود، حمایت مهندس مهدی بازرگان دبیرکل نهضت آزادی که در مرحله اول به مجلس راه یافته بود، از کاندیداتوری رجوی بود. کیهان در این باره چنین نوشت:

۱- نشریه مجاهد، ش ۸۰: صص ۳ و ۸.

۲- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۵۹: ص ۱۲. نشریه مجاهد ش ۵۶: ص ۴.

۳- روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۵۹: ص ۳. نشریه مجاهد ش ۵۸: ص ۶.

مهندس بازرگان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی و عضو شورای انقلاب طی نامه ای خطاب به مردم از آنها خواست که به مسعود رجوی رأی بدهند.(۱)

عزت اللّه سحابی، حسن حبیبی و محمدمهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی طی اطلاعیه

مشترکی در تأیید و توضیح اعلامیه مهندس بازرگان در مورد رجوی، تأکید کردند که این اقدام «در راه تحقق وحدت» بوده است. در این اطلاعیه تصریح شد که تأیید مزبور مستقل از آن است که «نفیا یا اثباتا درباره تفکرات و رویه سیاسی اجتماعی» رجوی اظهارنظری کرده باشند.(۲) البته طی نامه دیگری امضاکنندگان اطلاعیه فوق به همراه حسین حریری، یزدان حاج حمزه و مهدی ممکن از مردم درخواست کردند که به چند کاندیدای مشخص و از جمله مسعود رجوی رأی داده شود.(۳) در فضای تبلیغاتی انتخابات مرحله دوم اطلاعیه های مهندس بازرگان و همفکرانش، جلب توجه زیادی کرد و از نظر سازمان مهم و تأثیرگذار تلقی گردید.

اشکوری در زندگی نامه تحلیلی مهندس بازرگان با جانبداری از اقدام وی چنین می نویسد:

مسعود رجوی، رهبر و کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، به مرحله دوم راه یافته بود و احتمال می رفت که انتخاب شود، اما پس از اعلام نتایج مرحله اول و در فاصله مرحله اول و دوم، تلاش های تبلیغاتی وسیعی و تدابیری صورت گرفت که از مجاهدین [خلق] - که شماری از آنها در تهران و شهرستان ها به مرحله دوم راه یافته بودند - وارد مجلس نشوند. در مقابل کسانی نیز

تلاش می کردند تمامی گروه ها و به طور خاصی مجاهدین [خلق]، که به هر حال برجسته ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت بودند و با صبغه مذهبی، سوابقی در مبارزه و انقلاب داشتند، در مجلس آینده حضور داشته باشند تا مجلس، برآیند جامعه و به ویژه محور وفاق ملی باشد.(۴)

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۵۹: ص ۳. نشریه مجاهد ش ۵۸: ص ۳.

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۲.

۳- همان: صص ۲ و ۱۷.

۴- یوسفی اشکوری که خود در مرحله دوم انتخابات شهرستان تنکابن در مقابل کاندیدای سازمان پیروز شد و از همفکران جناح چپ نهضت آزادی محسوب می شد، در آن زمان دیدگاه نیروهای پیرو خط امام درباره مجاهدین خلق را قبول نداشت و در این نوشته در واقع داوری و دیدگاه خود را در مورد سازمان با تعبیر «برجسته ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت» بیان کرده است. وی در استدلال به ضرورت حضور رجوی برای تحقق وفاق ملی در مجلس، سایر گروه ها و احزاب شکست خورده در انتخابات را نادیده گرفته و ملاک تحقق وفاق را در انتخاب نماینده سازمان منحصر نموده است. ضمنا تعداد اندکی از فعالان سیاسی در مرحله دوم رسما از رجوی حمایت کردند که مهم ترین آنها در این مقطع بازرگان و چند تن از همراهان

وی بودند.

یکی از این کسان مهندس بازرگان بود که وی طی نامه ای خطاب به مردم اظهار امیدواری کرد که مسعود رجوی نیز بتواند... رأی بیاورد. در نامه وی آمده است: «برای تأمین وحدت و حقوق

گروه های اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می باشد، نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه با گروه های با حسن نیت از طریق

خدمت به خدا و خلق بشود.»

البته پس از آن که رهبری انقلاب با این فکر شدیدا مخالفت کردند، پیشنهاد و نظر بازرگان، سخت مورد انتقاد برخی نیروهای خط امام واقع شد و بر او خرده ها گرفته و جوی جدید بر ضد

او ایجاد شد.(۱)

مهندس بازرگان اطلاعیه دومی در توضیح اطلاعیه اول خویش صادر نمود که طی آن ضمن تأکید بر انگیزه خودش برای «تأمین وحدت و آرامش» و با اشاره به «سوءتفاهماتی» که به وجود آمده بود، چنین نوشت:

در آن اطلاعیه راجع به هیچ گروه سیاسی نفیا یا اثباتا تأیید به میان نیامده و همچنین گفته نشده

است به کسی رأی بدهید یا ندهید... بگذاریم گروه های اقلیت سیاسی قانونی به تناسب جمعیت و طرفدارانشان نماینده ای به مجلس بفرستند...(۲)

با این اطلاعیه، به رغم کاربرد تبلیغی موضع گیری قبلی بازرگان، تلاش شد تا انتقادات موجود قدری پاسخ داده شود ولی آشکار بود که اگر قصد وی فقط ابراز امیدواری در مورد انتخاب نماینده سازمان به تناسب آرای طرفدارانِ آن می بود، دیگر نیازی به صدور آن اطلاعیه ها نمی بود؛ زیرا به طور طبیعی در صورت احراز اکثریت نسبی در مرحله دوم این اتفاق رخ می داد.

اعلامیه توضیحی فوق، در عمل چیزی از بار تبلیغی اقدام به سود رجوی نکاست و در نشریه مجاهد و تراکت های تبلیغی، اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیدای سازمان، انتشار می یافت.

احمد صدر حاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، که در دوران وزارت کشور، یزدان

حاج حمزه از مرتبطان و کاندیدای بعدی سازمان در انتخابات را به عنوان معاون منصوب کرده بود(۳) و دو فرزندش از اعضای مهم سازمان بودند و برادرش جزء مؤتلفین و هواداران شناخته شده رجوی و سازمان

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۳۸۹ - ۳۹۰.

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۱.

۳- همان ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۵ (در قسمت بیوگرافی تبلیغات انتخاباتی مهندس یزدان حاج حمزه).

محسوب می گردید،(۱) نیز طی اطلاعیه مستقلی مسعود رجوی را از «چهره های مبارز و انقلابی» برشمرد

و انتخاب وی و چند کاندیدای دیگر را توصیه نمود.(۲)

بعد از اتمام انتخابات مرحله دوم، مهندس بازرگان طی مصاحبه ای با کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی دکتر ابراهیم یزدی بود، توضیحات بیشتری در مورد اطلاعیه های خود درباره کاندیدای سازمان ارائه داد. در این مصاحبه وی تأکید کرد که در قبال اقدام وی «تنها اعتراض و انتقاد نشد بلکه تلفن های تشکر و تأیید فراوان هم رسید.»(۳) بازرگان ضمن توضیح مکرر مضامین دو اطلاعیه قبلی خود

در مورد التقاطی بودن سازمان این گونه موضع گیری نمود:

این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند به عهده خودشان است و هم به عهده کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده اند؛ لازم است بیایند و برای مردم روشن کنند.(۴)

وی ضمن تأیید دوباره «پرشور و با ایمان» توصیف کردن مجاهدین خلق گفت:

این یک واقعیتی است. من با همه آنها آشنا و محشور نبوده ام ولی آنهایی را که می شناسم نسبت به آنچه که بدان اعتقاد دارند، پرشور و با ایمان یافتم. به مکتب و آرمان خود ایمان دارند.(۵)

امام خمینی دو روز بعد از اطلاعیه بازرگان و چندتن از دوستان همفکر وی، طی پیامی به مناسبت مرحله دوم انتخابات تأکید نمود که مردم «کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و مخالف با مکتب های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می رود رأی ندهند. چه احتمال انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی؛ که به چنین اشخاص اعتماد نمی شود کرد.»(۶)

در پیام امام، به نظیر استدلال مهندس بازرگان این گونه پاسخ داده شد:

... آنکه گفته شود خوب است به همه گروه ها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا

۱- علیرضا و شهرزاد صدر حاج سیدجوادی فرزند و دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی (برادر).

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲۱/۲/۵۹: ص ۲.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان، ۱۸/۲/۵۹: ص ۱.

جامع همه گروه ها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند. ملت به این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد...(۱)

بعدا مهندس بازرگان در مورد پیام امام خمینی ضمن تأکید بر اینکه «فرمایشات امام بعد از اطلاعیه بنده منتشر شد» و با اشاره به صلاحیت اعتقادی لیست گروه همنام (مورد تأیید بازرگان) گفت:

تأکیدهای معظم له [امام خمینی] اصولی و کلی بوده نامی از گروه و فرد خاصی نبوده، تشخیص را به عهده رأی دهندگان گذارده بودند.(۲)

اشکوری پیام امام را «نقطه پایانی بر این اختلاف نظر» توصیف کرده و بعد از ذکر قسمت هایی از آن می نویسد:

بدین ترتیب هیچ یک از کاندیداهای مجاهدین [خلق] به مجلس راه نیافتند.(۳)

در اردیبهشت ماه ۵۹، نتیجه انتخابات مجلس، شکست سوم انتخاباتی را برای سازمان به ارمغان آورد که این شکست باعث انفعال بخشی از هواداران گردید. سازمان با صدور اطلاعیه ای مانند مرحله

اول انتخابات، مدعی شد که در مرحله دوم نیز تقلبات انتخاباتی گسترده روی داده و نتایج آن با «خواست و رأی واقعی مردم» مباینت دارد.(۴) سخنرانی رجوی در ورزشگاه امجدیه در پنجشنبه ۲۲ خرداد تحت عنوان «چه باید کرد؟» حاکی از سعی او در جهت انگیزه دهی به نیروهای سازمان بود. در این سخنرانی، رجوی مکانیسم «دفاع مظلومانه» را به عموم هواداران پیشنهاد کرد تا با این روش، خشم و کینه را در میان اعضای سازمان، تعمیق بخشد.(۵)

تشدید بحث ها و درگیری های خیابانی، از اوایل سال ۵۹

در طول دو ماه خرداد و تیر ۵۹، تلاش سازمان حول مظلوم نمایی با تبلیغات گسترده در مورد ادعای چماقداری در بحث های خیابانی و کار تبلیغی در بین مردم به وسیله مباحثه ساختگی تیم های تبلیغی، و

۱- همان.

۲- همان، ۲۱/۲/۵۹: ص ۲.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۹۳.

۴- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۲۲۰.

۵- نشریه مجاهد، ش ۸۸: صص ۳ - ۶؛ متن سخنرانی رجوی در امجدیه.

انتشار اطلاعیه در جهت اثبات ظلم بر سازمان از سوی نیروهای خط امام و جذب عناصر دانشجو، دانش آموز، بیکاران در محلات، کارگران و زنان صورت می گرفت. کماکان راه اندازی اردوهای کار،

سازندگی و آموزش سلاح از جمله جذابیت های اجتماعی بود که هدف آن گسترش پایگاه اجتماعی سازمان در درون مردم بود.

با سخنرانی امام خمینی(ره) در ۴ تیر ۵۹ در خصوص سازمان و نفاق و، بعد از آن، موضع گیری برخی از چهره های شناخته شده مذهبی و سیاسی، شکافی عمیق بین اندیشه سیاسی نظام و سازمان به وجود آمد و سازمان در عکس العمل اولیه اقدام به تعطیل نشریه و کاهش فعالیت های اجتماعی خود نمود(۱) تا این موج اجتماعی مخالف را بتواند از سر بگذراند.

امام در شرایط افزایش درگیری های خیابانی و اجتماعی سازمان پس از اجتماع امجدیه در ۲۲ خرداد ۵۸ و هم زمان با اوج گیری بحران سیاسی بین مقامات بالای نظام به بهانه نوار دکتر آیت که سازمان در ایجاد و توسعه موضوع و تشنجات ناشی از آن مستقیما نقش آفرینی کرد، طی سخنانی در جمع اعضای

شوراهای اسلامی کارگران درباره غائله آفرینی گروه های سیاسی با اشاره به سازمان چنین اظهار داشت:

این گروه هایی که بعد از انقلاب جوشیدند و بیرون آمدند و گاهی ادعای اسلامیت می کنند و از

شما مسلمان تر می شوند. گاهی ادعای انقلابی بودن می کنند و از شما انقلابی تر می شوند. و

گاهی خودشان را مؤسس انقلاب می دانند، انقلاب را که این توده محروم ملت ما از کارگر و

کشاورز و دانشجو و شما همه، تا اینجا به پایان رساندید و [در حالی که] آنها در خارج بودند و تماشاگر، یا در داخل بودند و تماشا می کردند که ببینند چه کسی غالب می شود...

در هر مرحله ای [پس از انقلاب] که شما پیش رفتید، آنها هم در همان جا باز غائله درست کردند. در همان وقتی که مجلس شورای اسلامی تأسیس شد، مشغول به کار شدند و باز غائله درست کردند. خودشان غائله درست می کنند و فریاد می زنند، خودشان دیگران را کتک می زنند باز خودشان فریاد می زنند...

اینها را ببینید چه می کنند، ممکن است من هی بگویم اسلام، هی بگویم فدایی اسلام و فدایی خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرف ها را بزنم لیکن وقتی که شما اعمال را

ملاحظه بکنید ببینید که از اول مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم...

هر روزی که این نهضت بخواهد یک قدم بردارد، می خواهد مجلس شورا مفتوح بشود، می بینیم

۱- روزنامه کیهان، ۸/۴/۵۹: ص ۱۶ (مجاهدین خلق مراکز و دفاتر خود را موقتا در سراسر کشور تعطیل کردند.).

که یک بساطی در امجدیه پیش می آید، یک غائله درست می شود. و مع الاسف جوان های ما مطلع نیستند که اینها دارند چه می کنند... خیال می کنند که مسئله چماقدار است و تظاهرکننده. نه

مسئله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسئله عمق دارد...(۱)

امام خمینی در بخش دیگری از سخنان خود ضمن تأکید بر ضرورت بررسی و مطالعه سابقه و محتوای کتاب ها و تبلیغات گروه هایی مانند مجاهدین خلق، با اشاره به روش های فریبکارانه سازمان،

خاطره ملاقات نماینده سازمان را با خود در نجف، یادآوری کرد:(۲)

اینها همه را گول می زنند، اینها می خواستند مرا هم گول بزنند، من در نجف بودم اینها آمده بودند که من را گول بزنند... مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند خداوند رحمتشان کند، آنها را هم اغفال کرده بودند و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته

بودند... آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها... اینها با خود قرآن و نهج البلاغه می خواهند ما را و قرآن و نهج البلاغه را از بین ببرند... باید ما ببینیم که عمل اینها چیست...

منافق ها هستند که بدتر از کفارند، آن کسی که می گوید مسلمان هستم و به ضداسلام عمل می کند و می خواهد به ضداسلام عمل بکند، درباره آنها در قرآن بیشتر از دیگران تکذیب شده

است.(۳)

همچنین امام به مسئله نفوذ گروه هایی مانند سازمان در بین روحانیت، نهادهای انقلابی و نظامی، به تفصیل هشدار داد.

دکتر ابراهیم یزدی طی سرمقاله هایی در روزنامه کیهان(۴) ضمن «تاریخی» توصیف کردن سخنان امام و تفسیر آنها چنین نوشت:

۱- همان، ۵/۴/۵۹: ص ۱۴.

۲- امام ماجرای ملاقات اعضای سازمان با ایشان در نجف را پیش از این در دو سخنرانی دیگر نیز نقل کرده بود که البته بازتاب مطبوعاتی نیافت. سخنرانی اول در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ و در دیدار با گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران بود که به خاطره ملاقات مزبور اشاره می کند. امام ضمن به کار بردن تعبیر نفاق و منافقین برای اعضای تغییر ایدئولوژی داده در سال ۵۴ و ابراز عدم اعتماد به باقی ماندگان سازمان، به دانشجویان توصیه کرد که «رفتار شما با آنان خیلی دوستانه نباشد و البته نباید طردشان کنید و نباید با آنان درگیر شوید.» و سخنرانی دوم در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸، امام در دیدار با فرماندهان کمیته ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان آن خاطره را مجددا یادآوری می کند. ر.ک: صحیفه امام، ج ۸ ص ۱۴۵ و ج ۱۰ ص

.۴۵۹

۳- روزنامه کیهان، ۵/۴/۵۹: ص ۱۴.

۴- همان، ۸ و ۹ و ۱۰/۴/۵۹: صفحات اول.

ایراد بزرگ به سازمان مجاهدین خلق، که امام برای اولین بار با صراحت حد و مرز آنها را روشن ساخت در دو چیز است: اول - ایراد و انتقاد و اشکال در مکتب، در اندیشه مجاهدین است، که التقاطی است. امام خاطره خود را در این زمینه بیان داشتند. احساس و درک خود را از التقاطی بودن اندیشه مجاهدین منعکس ساختند. در همان زمان [پیش از انقلاب] ما نیز، با همان

اشخاص، در بیروت همراه با برادرمان دکتر چمران در همین زمینه یعنی التقاط و انحراف در

اندیشه و فکر سازمان مجاهدین بحث ها کردیم... دوم - ایراد بر خط مشی سیاسی سازمان کنونی [مجاهدین خلق] است. که مجاهدین هرگز خود را مسئول و متعهد برای استقرار و حفظ نظام جمهوری اسلامی و دستاوردهای آن ندانسته اند و نمی دانند.(۱)

دکتر یزدی در یکی دیگر از همین سرمقاله های کیهان تأکید کرد:

امام برای اولین بار [با] صراحت در مورد سازمان مجاهدین خلق تکلیف را روشن ساخته اند، که التقاطی هستند، منافق هستند، منحرف هستند. چرا امام بر این نکته تکیه بیشتری کرده اند؟ برای آنکه خطر چپ انحرافی بیشتر است... مجاهدین خلق، متشکل و متمرکز و سازمان یافته و

با کوله باری از سوابق. سوابقی که می تواند خمیرمایه توجیه آنها برای بسیاری از نوجوانان و

ساده اندیشان باشد... این گونه سازمان ها، بیشتر می توانند نیروها را جذب کنند - هر چند برای مدت کوتاهی - و با طرح شعارهای ذهنی گرایانه ولی جذاب سیاسی که فقط هدفش جذب نیروهاست، انقلاب را دچار سردرگمی بنمایند و لذا خطرناکتر هستند.(۲)

در مقاله دیگری که کیهان در پاسخ به نامه سازمان منتشر ساخت به قلم سردبیر، درباره خط مشی و عملکرد سازمان این گونه تحلیل شد:

بدون در نظر گرفتن مواضع خاص آن سازمان در طول تکوین انقلاب مبنی بر «حاضر نبودن شرایط لازم برای پیروزی»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این سازمان مکررا مواضعی را اتخاذ کرده که مغایر با جهت ایدئولوژیک انقلاب یا مبارزه ضداستعماری آن بوده است و از آن جمله است مترقی دانستن روزنامه وابسته به صهیونیسم آیندگان، دفاع از واماندگان «سوسیال دمکرات» منشعب از جبهه ملی و سازمان ها و نهادهایی از این قبیل که جز استمرار حیات سرمایه داری وابسته و ایجاد وجدان طبقاتی برای آن، رسالتی نداشته اند...

در تمام طول این یک سال و نیم مبارزه ضداستعماری خلق دلیر ایران پس از پیروزی انقلاب، آن سازمان تلویحا (اگر نه مستقیما) با برقراری مراسم مشترک یا فعالیت های دیگر و یا حداقل

۱- همان، ۹/۴/۵۹: ص ۴.

۲- همان، ۱۰/۴/۵۹: ص ۲.

سکوت کامل خود مؤید بسیاری از عملکردهای سازمان چریک های فدایی خلق بوده است...

در این یک سال و نیم که از انقلاب اسلامی ایران می گذرد، سازمان مجاهدین خلق از طریق تاکتیک های سیاسی چون قهرمان نمایی، چپ نمایی، مظلومیت و... الخ دست به جذب نیروهای بیشتر زده است و این را به بهای تضعیف ثبات سیاسی ایران و فراهم آوردن زمینه های تجزیه اجتماعی و قطبی کردن جامعه به انجام رسانیده است.(۱)

آقای منتظری نیز طی مصاحبه مشروحی در تبیین دیدگاه های امام خمینی، التقاطی بودن ایدئولوژی و خط مشی انحرافی و عملکرد نادرست سازمان را به شدت مورد انتقاد قرار داد.(۲)

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز با صدور یک اطلاعیه مفصل در تأیید و تبیین مواضع امام در قبال سازمان، دیدگاه ها و مواضع صریح و روشنی علیه سازمان اتخاذ کردند.

در این اطلاعیه با انتقاد از واکنش سازمان نسبت به سخنان امام در مورد ایدئولوژی و مواضع آن، چنین اعلام نظر شد:

این حقیقت نه بر اعضای سازمان پوشیده است و نه بر ملت ایران که اسلام سازمان مجاهدین خلق غیر از اسلامی است که امام از آن سخن می گوید و امت نیز بدان معتقد است. لذا همیشه دیده ایم و می بینیم که عملکرد این سازمان غیر از عملکرد امام و امت است...

آیا اصول و مبانی اسلامی که شما [مجاهدین خلق] مدعی آن هستید در ریشه و عمق غیر از اصول مارکسیسم چیز دیگری است؟... آیا شما به این دلیل مدعی اسلام راستین هستید که پس از پیروزی انقلاب همه دشمنان انقلاب مانند چریک های فدایی خلق و سران حزب دمکرات یا دشمنان رسمی اسلام که تکنوازی می کنند شما را تأیید می کنند؟...

اگر کادر رهبری سازمان بعد از بیانات امام از انحراف خود دست برندارند و به آغوش اسلام و

ملت برنگردند یا شهامت آن را ندارند که به مارکسیست بودن خود اعتراف کنند، در برخورد با

هواداران خود بی صداقتند...

همه می دانند و سازمان نیز به خوبی می داند که رژیم شاهنشاهی و دست نشانده آمریکا در ایران به دست امت اسلام به رهبری امام سقوط کرد... رهبران این سازمان که پیش از سقوط رژیم با

امام مخالف بودند زیرا که مواضع سازمان را نپذیرفته بودند، و این مخالفت [علیه امام] را همه جا به خصوص در زندان اعلام کرده بودند و پس از سقوط رژیم نیز با امام و روش های او

۱- همان، ۹/۴/۵۹: ص ۱۰.

۲- همان: ص ۳.

مخالف بوده و هستند. در این صورت آیا سازمان مجاهدین خلق در برابر امپریالیسم آمریکا ایستاده است یا در برابر سرسخت ترین دشمن آمریکا که امتی نیز پشت سر اوست؟...(۱)

در اطلاعیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خطاب به سران سازمان این گونه توصیه شده بود:

بیایید و این نصایح پدرانه امام را بشنوید. بیایید و به آغوش اسلام و ملت برگردید. بیایید و به خون جوانان این ملت که با ایثار و فداکاری هایشان به این سازمان آبرو بخشیدند احترام بگذارید... بیایید و داستان خوارج را در تاریخ اسلام تکرار نکنید. بیایید و با اصلاح وضع خود اجازه ندهید سازمانی را که با خون جوانان صادق و پاکباخته و مسلمان رنگین است، به کانونی برای استفاده افراد و دسته جات ضدانقلاب تبدیل شود.(۲)

مهندس بازرگان نیز طی مصاحبه ای درباره سازمان این گونه اظهارنظر نمود:

همان طور که می دانید و گفته اند سازمان مجاهدین خلق از جوجه ها و فرزندان نهضت آزادی ایران بودند... عده ای از کتاب های من از جمله «راه طی شده» و همچنین تفسیر «پرتوی از قرآن» مرحوم طالقانی جزء کتاب های اصلی و تعلیماتی مجاهدین بود... مجاهدین به مبارزه مسلحانه معتقد شدند و مبارزه مسلحانه جزء برنامه و رئوس [مرامنامه] نهضت آزادی نبود. از طرف دیگر اینها مقداری از نظریات و کتاب های ما را می گرفتند ولی صرفا این نبود... بعضی از کتاب هایشان را چه آن موقع و چه بعد خوانده بودم. البته باید بگویم که با همه کتاب هایشان موافق نبودم. از همان اول باید گفت که یک خورده انحرافی (نه انحرافی که آنها را از دین خارج کند و نه انحرافی که آنها را از عقیده [اسلامی] خارج سازد) به طرف مبانی مارکسیسم وجود داشت... افکار مارکسیستی در دنیا و در ایران و در میان جوانان حتی مسلمان ها بوده و به همین دلیل از جهاتی اینها یعنی مجاهدین، میل داشتند که خودشان را توی آن خط بیندازند و از آن

خط به وظایف خود عمل کنند... نمی گویم که اینها [مجاهدین خلق اولیه] ضد دین بودند، منافق

بودند، نه... [در مورد مجاهدین خلق پس از انقلاب] افکار و نظریاتشان را نمی توانم تأیید بکنم. اختلافاتی هم هست، بهشان گفتم بیایید اینها را روشن بکنید. البته گو اینکه بعضی از کتاب هایشان را به من دادند ولی متأسفانه فرصت نکردم که درست بخوانم و عمیقا بتوانم انتقاد

کنم... به طور کلی با هر گونه انحراف اسلام از آن حالت اصیل، مخالف بوده و هستم و در آن،

خطر می دیدم.(۳)

۱- همان، ۱۸/۴/۵۹: ص ۱۳.

۲- همان ۱۹/۴/۵۸: ص ۱۶.

۳- همان، ۸/۵/۵۹: ص ۱۱.

کودتای نوژه و سازمان

در ۱۹ تیر ۱۳۵۹ خبر کشف یک کودتای نظامی منتشر شد. این کودتا که قرار بود در روز ۱۸ تیر آغاز شود و بعدها به «کودتای نوژه» شهرت یافت از سوی سازمان جاسوسی آمریکا برنامه ریزی و تدارک شده بود. مطابق برنامه کودتاچیان، قرار بود عملیات از پایگاه هوایی شهید نوژه(۱) همدان آغاز شود و هدف آن استقرار یک حکومت سوسیال دمکراسی به ریاست شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاه و در صورت امکان اعاده سلطنت پهلوی بود.

به نوشته کتاب «کودتای نوژه»:

این کودتا از لحاظ تجهیزات نظامی که قرار بود از داخل و خارج در جریان آن به کار گرفته شود در تاریخ کودتاهای جهان بی سابقه بود و چنان دقیق طرح ریزی شده بود که سیا موفقیت آن را قطعی می دانست... و به جرأت می توان ادعا کرد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در مقایسه با آن بازی کودکانه ای بیش نبود.(۲)

حجه الاسلام ری شهری، در پانزده مرداد ۵۹، طی مصاحبه ای در مورد ارتباط چند گروه سیاسی با عاملان کودتا، به ارتباط آنان با سازمان اشاره کرد و چنین اظهار داشت:

[بر اساس اعترافات گردانندگان کودتا]... سازمان ها و گروه هایی مانند پان ایرانیست ها، جبهه

ملی، سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران در جریان این طرح قرار داشته اند و مطالعات و بررسی هایی نیز در زمینه همکاری یا موافقت [با]هر یک از این گروه ها صورت گرفته بوده است... ضمن بررسی های انجام شده توسط چند تن از افراد شرکت کننده در این طرح [کودتا]، قدرت رزمی سازمان مجاهدین در تهران ۸۰۰ نفر و سازمان چریک های فدایی خلق، ۳۰۰ نفر اعلام گردید. پس از این بررسی ها تصمیم گرفته شده است که با این دو

سازمان صحبت شود و از آنها قول گرفته شود که علیه یا له عاملان این طرح وارد عمل نشوند و

در عوض، پس از پیروزی [کودتا] و اجرای کامل طرح، امتیازات خوبی به آنها داده شود.(۳)

۱- شهید محمد نوژه از خلبانان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که در پی فرمان امام خمینی برای کمک به شهید دکتر مصطفی چمران و نیروهای رزمنده که در مقابله با تجزیه طلبان وابسته در کردستان به محاصره درآمده بودند، به پرواز درآمد و در حالی که روزه بود هواپیمایش در منطقه پاوه، هدف نیروهای ضدانقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید. از آن پس پایگاه سوم شکاری همدان به پایگاه شهید نوژه تغییر نام یافت.

۲- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۵۲ و ۵۴.

۳- روزنامه کیهان، ۱۶/۵/۵۹: ص ۲.

در همین مصاحبه آقای ری شهری برای تسهیل تحقیقات بعدی و جلوگیری از فشارهای سیاسی تأکید کرد: «هیچ گونه تضمینی بر این که مطالب عنوان شده توسط این افراد صحت داشته باشد، وجود ندارد. ما صرفا به این دلیل که ملت مسلمان را در جریان وقایع آنچه که در دادگاه های ویژه ارتش می گذرد قرار داده باشیم، این مطالب را بازگو می کنیم.»(۱)

در متن بازجویی یکی از سران کودتا به نقل از مسئولان سیاسی کودتا آمده است که مذاکره با سازمان مجاهدین خلق به نتیجه رسیده بود:

می گفت که ما این قول را از مجاهدین خلق گرفته ایم که آن روز [روز کودتا]بی طرف بمانند. در عوض اینکه آن روز بی طرف می مانند، بهشان قول داده ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند.(۲)

به نوشته کتاب کودتای نوژه:

از سوی دیگر سازمان منافقین به واسطه قدرت اطلاعاتی خود که ناشی از وجود عناصر نفوذی اش از جمله میان کودتاچیان و همچنین ستاد خنثی سازی کودتا بود به ارزیابی احتمالات و سرانجام کودتا پرداختند. اطلاعاتی که عناصر نفوذی سازمان در میان کودتاگران از روند و

حجم وسیع کودتا در اختیار سازمان قرار می دادند، سازمان را متقاعد ساخت تا رضایت خود را

از وقوع کودتا و همکاری در خفا اعلام نماید... تحلیل سران سازمان منافقین این گونه بود که سرنگونی حکومت کودتا به دلیل فقدان اعتقادات اصولی و مناسبات تشکیلاتی پیچیده، آسان تر از نظام جمهوری اسلامی است و بر اساس این تحلیل، سازمان تصمیم گرفت با طرحی بسیار پیچیده ضمن شرکت در کودتا و تقویت کودتاچیان، برنامه مناسبی را نیز برای مواجهه بی خطر با وجه عدم موفقیت کودتا تدارک ببیند.

سازمان منافقین با سرعت و شتاب زیاد تعدادی از افراد نظامی را که تا آن هنگام در ارتش شناسایی و جذب کرده بود فراخواند و دو محور اساسی زیر را به عنوان دستور کار سازمانی به

آنها ابلاغ کرد:

الف) نفوذ در تشکیلات کودتا و ارزیابی نیرو و امکانات کودتاچیان و سنجش قطعیت انجام کودتا.

ب) با استفاده از شناسایی های قبلی سازمان از ناراضیان داخل ارتش، ضمن تشکیل تیم های

۱- همان.

۲- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

جداگانه، افراد ناراضی را جذب نموده و در پوشش چندین تیم عمل کننده در اختیار کودتاچیان قرار گیرند. تعدادی از این افراد از جمله استوار ایرج بهی و گروهبان یکم حمیدرضا ترکپور و

چند تن از تیپ ۲۳ نوهد مرتبط با سازمان مأمور انجام این مأموریت شدند... سازمان نتیجه کودتا را هر چه می بود به نفع خود ارزیابی می کرد... در صورت مشاهده علائم شکست کودتا می توانست با محور ساختن تماس های خود، اطلاعات خود را در اختیار رییس جمهور گذارده تا ضمن مرعوب ساختن او نسبت به توان تشکیلاتی و اطلاعاتی خود، سازمان را در برابر اعترافات کودتاگران بیمه سازند.(۱)

و همین گونه نیز شد. پس از انتشار مفاد بازجویی ها و برخی مصاحبه های سران کودتا مبنی بر تماس آنان با سازمان، آنها «همیشه این ادعا را داشتند که بله ما داخل کودتاچیان نفوذی داشتیم و اطلاعات آنها را در اختیار رییس جمهور بنی صدر می گذاشتیم.»(۲)

در پی پخش تلویزیونی مصاحبه یکی از افسران دستگیر شده در کودتای نوژه، در تاریخ ۲۲ شهریور ۵۹، مبنی بر تماس کودتاچیان با سازمان و توافق در مورد عدم اقدام بر ضد کودتا از سوی سازمان،

مسعود رجوی و موسی خیابانی در یک مصاحبه مشترک با خبرنگاران ضمن تکذیب شدید این موضوع،(۳) اسناد و مدارکی دال بر همکاری با مقامات کشور در کشف کودتا ارائه دادند. همچنین یک ویژه نامه ۶ صفحه ای نشریه مجاهد به این موضوع اختصاص یافت و اطلاعیه رسمی سازمان نیز در این مورد منتشر

گردید.(۴) در ویژه نامه مزبور، تأیید بنی صدر رییس جمهور مبنی بر نقش سازمان در کشف کودتا و تصویر چند نامه درج گردیده بود. مطابق اسناد ادعایی سازمان در دو روز ۱۷ و ۱۸ تیر، نامه هایی خطاب به رییس جمهور و رونوشت به دفتر امام در مورد اطلاع طرح کودتا ارسال شده بود، حال آنکه این اطلاعات در زمان ارائه عملاً سوخته و بی فایده بوده اند و کودتا، قبل از اطلاع سازمان کشف و خنثی شده بود. در واقع سازمان کوشیده بود با برجای گذاردن این اسناد، هم امکان پاک کردن ردهای احتمالی خود را فراهم

۱- کودتای نوژه، ج ۴: صص ۱۷۸ - ۱۸۰. ایرج بهی بعدها در کسوت جاسوس نظامی ارتش عراق در یک پایگاه عراقی کشته شد و حمیدرضا ترکپور در رده های تشکیلاتی سازمان پیشرفت کرد و مسئول یکی از نهادهای آن گردید. نام ترکپور در فهرست اعضای شورای مرکزی سازمان در سال ۶۴ اعلام گردید. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۵۶.

۲- کودتای نوژه، ج ۴: ص ۱۸۰ پانوشت.

۳- روزنامه کیهان، ۲۵/۶/۵۹: ص ۱۶.

۴- نشریه مجاهد، ش فوق العاده مصاحبه رجوی و خیابانی، منتشره در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، ۶ صفحه.

سازد و هم دلیلی برای سهم خواهی و ادعای نقش اساسی در کشف کودتا داشتن، ساخته شود.

بعدها همچنین فاش شد که کودتاچیان توافق های مشخص دیگری نیز با سازمان داشته اند:

طبق اسناد و مدارکی که به دست آمده، تماس هایی میان کودتاگران و موسی خیابانی صورت گرفته بود و ضمن پیشنهادی که رهبران کودتا به سازمان مجاهدین داده بودند، موافقت شده بود

که سازمان مجاهدین در مقابل پستی که به مسعود رجوی واگذار می شود، به نفع کودتاگران از

موضع گیری در مقابل عمل کودتا، خود را کنار بکشد.(۱)

گازیوروسکی در مقاله خود درباره کودتای نوژه(۲) که بر اساس صدها ساعت مصاحبه با افراد مختلفایرانی و خارجی مرتبط با کودتا در نقاط مختلف جهان تهیه کرده تصریح می کند که کودتاچیان با مسعود

رجوی تماس گرفته و همکاری وی را به کودتا جلب کرده بودند.

در ستاد ضدکودتا عوامل نفوذی سازمان تا سطوح بالا حضور داشتند و توانستند بسیاری از سرنخ ها و ردپاهای همکاری سازمان با کودتاچیان را از بین ببرند. بنابر اطلاعات منتشره مسعود کشمیری عضو سازمان و عامل بعدی انفجار ساختمان نخست وزیری در شهریور ۱۳۶۰، و جواد قدیری از اعضای قدیمی سازمان و وفاداران رجوی در زندان و همسر زهره عطریانفر(۳) در ستاد خنثی سازی کودتا همکاری داشتند. بخشی از اطلاعات و اسناد مربوط به عملیات ضدکودتای نوژه را بعدها قدیری سرقت کرد و به خارج از کشور گریخت.(۴) وی یکی از طراحان انفجار مسجد ابوذر در ششم تیر ۱۳۶۰ بود که به مجروح شدن شدید آیه اللّه خامنه ای منجر شد.(۵)

گازیوروسکی معتقد است که «علی رغم قلع و قمع شدید عوامل کودتا، تنها حدود یک چهارم رهبران و یک سوم عوامل آن دستگیر شدند.»

همکاری برخی اعضای دفتر ریاست جمهوری بنی صدر با کودتاچیان نیز بعدها افشا شد.(۶) نقش

ص:۴۹۰

۱- کودتای نوژه، ج ۴: ص ۵۴.

۲- ۱- Gasirowski. mark.J. The Nuzhih plot and Iranian politics, Inter national journal of middle east study ۲۰۰۲ No ۳۴. PP. ۶۴۵-۶۶۶.

۳- زهره عطریانفر از اعضای مرکزیت سازمان در خارج کشور مدتی به عنوان مسئول اول سازمان تعیین شد.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۸۲، اشاره به نفوذ قدیری در اداره دوم ستاد ارتش. سایر اطلاعات درباره وی مأخوذ از گفت و گو با یک کارشناس امنیتی.

۵- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹ پانوشت ۲.

۶- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۱۸۸ - ۱۸۹.

بنی صدر هم در این کودتا پیچیده و چند وجهی بود.(۱)

حجه الاسلام ری شهری در مصاحبه ای تأکید کرد:

متأسفانه باید عرض کنم ۵۱ نفر که در این رابطه [کودتای نوژه] دستگیر شده بودند بدون مجوز قانونی به دستور آقای بنی صدر آزاد شدند.(۲)

وی در همین مصاحبه اعلام نمود: «به پرونده ۵۰۰ نفر از دستگیرشدگان [کودتای نوژه]رسیدگی و رأی دادگاه های انقلاب ارتش درباره آنها به اجرا گذارده شده است.»(۳)

با توجه به مجموع موارد مذکور و شرایط خاص سیاسی کشور در آن زمان و آغاز تجاوز نظامی گسترده عراق به ایران در شهریور ۵۹، عوامل سازمان و دفتر بنی صدر با نفوذی که در مراکز حساس سیاسی و امنیتی از جمله ستاد ضدکودتا داشتند، توانستند شرایطی را ایجاد کنند که عملاً پی گیری نقش سازمان در کودتای نوژه متوقف شود و در پاییز سال ۵۹ همکاری و مشارکت سازمان در این کودتا با ابهام روبرو گردد و حقایق آشکار نشود.

البته مسئولان بالای کشور با توجه به همان میزان اطلاعات به دست آمده و مواضع و عملکرد منفی

سازمان تا آن زمان، غالبا به دیدگاه روشنی رسیده و دیگر کمترین اعتمادی به سازمان مجاهدین خلق

نداشتند؛ ولی وقوع جنگ و حمایت بنی صدر در موضع رییس جمهور از سازمان، مانع تمرکز کافی امنیتی و اطلاعاتی نهادهای انقلابی بر سازمان گشت و عملاً شرایط مناسبی برای تجدید فعالیت و حضور مجدد سازمان در عرصه سیاسی و تبلیغاتی پدید آمد. از یک سو سازمان خود را برای رویارویی تمام عیار نظامی و شورش مسلحانه کاملاً آماده می ساخت و از سوی دیگر با شتاب افزون تری به جذب هواداران و

اعضای بیشتری برای عملیات آتی در پوشش فعالیت ظاهرا علنی و مجاز، می پرداخت.

ص:۴۹۱

۱- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۲۲۶ - ۲۳۰.

۲- روزنامه کیهان، ۳/۹/۵۹: ص ۹.

۳- همان.

آماده سازی برای خیز مجدد

سازمان در پی وقایع تیرماه ۵۹ و تظاهر به عقب نشینی، به انتظار زمان مناسب برای خیز مجدد در فعالیت های اجتماعی نشست و بـا تلاش وسیع در جهت حفظ هواداران و اجتناب از مواجهه بـا سؤالات و ابهامات پدیـد آمـده فراوان در مورد ماهیت و عملکرد خود، مدتی به پیله انزوا فرو رفت.

در این دوره، فعـالیت هـای پنهـان اطلاعـاتی و تحکیم روابط با رییس جمهور بنی صـدر و سایر گروه های مخالف فعال، یک وجه اصلی اقدامات سازمان را تشکیل می داد.

طی شهریور و مهر ماه ۱۳۵۹ به تدریج تشکیلات پنهانی تر عمل کرده و شناسایی افراد حزب اللهی در درون محلّات و شهرها را شروع کرد و مردم نیز در سطح خانواده ها به آن عده از بستگانشان که

نسبت به سازمان گرایش داشتند اقدام به تذکر، نصیحت و هُشدار کردند. از این پس، اصناف مردم در مقابله با سازمان قویتر و با اطمینان بیشتر عمل می کردنـد. در این دو ماه، درگیری در اطراف مراکز سازمان که ظاهرا تعطیل شـده بودند، کاهش یافت و علت آن، کاهش تبلیغات تحریک کننده سازمان بود. این

تجربه نشان می دهد که سازمان هرگاه که خود مایل بود و می خواست، می توانست امکان بروز درگیری ها

را به حدّاقل یا چیزی برابر صفر برساند.

مکـانیسم درگیری هـای طراحی شـده سازمـان به این صورت بود که یـک جرقه اولیه صورت می گرفت و ۳ یا ۶ نفر اقدام به هیـاهو در خیابـان نمـوده و مردم را بـه دور خـود جمـع و اقــدام بـه درگیری می نمودنـد. پس از آن مردم از اطراف بـه سـوی درگیری می آمدند و چون جانب مخالفان سازمان را اغلب می گرفتند، طرف

سازمان اقدام به دادخواهی و شعار علیه ظلم و ستم و اختناق می کرد و اگر در سخنرانی بود، همگی شعار «ارتجاع نابود است، خلق ما پیروز است» را سـر می دادنـد. سـرانجام دو طرف خسـته شده یا با ضـرب و شـتم یکدیگر، از هم جدا شده یا با دخالت کمیته و سپاه درگیری خاتمه می یافت. افراد کمیته بعضاً معتقـد بودند که درگیری ها را خود سازمان برپا می کند ولی در آن زمـان مـدارک کـافی به دست نمی آمـد. فقـط یـک الگوی تحلیل، کمک به این فرضـیه می کرد و آن این که سازمان قصـد جذب نیرو و کسب قدرت داشته و در انتخابات ها نتوانسته موفق شود. در نتیجه با آشوب و تخریب روابط و مناسبات اجتماعی قصـد تقلیل پشـتوانه ملی نظام و تضـعیف سیاسـی آن و گسترش پایگاه مردمی خود را داشت. بعدها – یعنی پس از سال ۶۰ – برخی از زندانیان اعتراف کردند که بسیاری از درگیری ها خصوصاً در سطح تهران به وسیله سازمان

طراحی و هدایت می شده اند.(۱)

در ماه های مهر و آبان ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی افکار عمومی حول دفاع از انقلاب و میهن و بسیج برای دفاع شکل گرفت. سازمان در شاخه های شهرستان ها و تهران هنوز به صورت نیمه علنی روابط

هواداران را حفظ می کرد. فضای جامعه دگرگون شد و حول مسئله جنگ تحرک اجتماعی و سیاسی گروه ها شکل جدیدی یافت. به علت اعزام نیروهای کمیته و سپاه و مردم به جبهه ها و کاهش اهمیت

مسائل داخلی در افکار عمومی، محدودیت های اجتماعی و مردمی در شهرها برای فعالیت گروه هایی مانند سازمان کاهش یافتند.

در آذر ماه ۵۹، بعد از تعطیل ۵ ماهه نشریه مجاهد، این نشریه همراه با افزایش فعالیت بیرونی و علنی سازمان منتشر و دور جدیدی از درگیری ها آغاز شد. محور اساسی تاکتیک سازمان خروج از انزوا و طرح مجدد و انسجام روابط تشکیلاتی و کسب مشروعیت اجتماعی بود. هرچند در تحلیلی از اوضاع سیاسی، سازمان بر این فرض بود که نیروهای پیرو خط امام درصدد کسب اهرم های قدرت برآمده و

مقابله با آنان و دفاع از بنی صدر در دستور کار قرار گرفت. محورهای تبلیغی سازمان در این دو ماه عبارت بود از: شکنجه هواداران، چماقداری و تهاجمات، موضوع گروگانگیری و تبلیغ بر موضوع آوارگان.

طرح گسترده مسئله شکنجه

در اواخر پاییز و زمستان ۵۹، اتهام شکنجه و چماقداری و مربوط کردن آن با نظام، محور مهمّ تبلیغاتی سازمان محسوب می شد. بنی صدر و سایر گروه های مخالف و لیبرال ها نیز به همراهی و

همنوایی با این تبلیغات می پرداختند. پس از سخنرانی روز عاشورای بنی صدر (۲۸ آبان ۵۹) و تأکید شدید وی بر اتهام شکنجه در زندان ها و اقدامات برنامه ریزی شده دفتر ریاست جمهوری برای سندسازی و

جعل مدارک در این زمینه، روزنامه های «انقلاب اسلامی، میزان و دیگر نشریات با مقالات تند و انتشار گزارشاتی از نمونه های ادعایی شکنجه به موضوع حدّت بیشتری می بخشند.»(۲)

چنانچه این تاکتیک مؤثر افتد بخش هایی از مردم سنتی، روشنفکران، نویسندگان و آزادگان از

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۴۲؛ نقل از اعترافات مندرج در پرونده های رفعت خُلدی، هادی جمالی، رضا چلنگر، بهمن موسی پور و اصغر فقیهی.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۳۳۶.

نظام کنده خواهند شد.... همچنان که در فاز نظامی در زندان خط این بود که با سیگار یا چاقو

کمر و پای خود را بسوزانیم و یا مجروح کنیم، در فاز سیاسی، سازمان از این خط به دفعات استفاده می کرد.(۱)

در میان زندانیان نمونه های زیادی از این قبیل وجود داشت. در شهرستان های شیراز، کرج، اهواز، و در زندان اوین، زندانیان پسر ادعای شکنجه با سیگار و یا میل داغ و مانند آن را داشتند و دختران هوادار مدعی تجاوز بودند که غالبا بعدا به ساختگی بودن آنها اعتراف می نمودند. برای نمونه می توان محمود محمدیان را در اهواز مثال زد که فیلم ویدیویی وی و شرح اعترافات او تکان دهنده است. فیلم ویدئوییِ گرفته شده حکایت از حدّاقل ۶۰ نقطه سوزانده شده در بدن داشت که متهم با سیگار خود را سوزانده بود و طی نقشه ای قصد داشت آن را در ملاقات عمومی به خانواده های زندانیان نشان دهد. او در فیلم ویدئویی می گوید:

من مسئول تشکیلات در زندان هستم. ... با این کار می خواستم دیدگاه خانواده های زندانی را

نسبت به رژیم عوض کنم. چون تبلیغ زندانی بیش از حد بر خانواده ها تأثیر گذاشته بود و

خانواده ها فشار زیادی به بچه ها برای همکاری وارد می کردند. ... طیّ سه شب هنگام دستشویی زندانیان، با سیگار پا و دست و کمرم را می سوزاندم.(۲)

در بهمن ماه ۱۳۵۹ درگیری هایی در بعضی نقاط همانند: بابل، خرم آباد و تهران بین عوامل مشکوک و فروشندگان نشریه سازمان در جریان بود و سطح وسیعی از تهران زیر تبلیغ فروشندگان نشریه مجاهد قرار گرفته بود. در افکار عمومی جنگ مسئله اول بود و در برخی روزها دسته هایی از مردم در اعتراض به درگیری های رخ داده توسط اعضا و هواداران سازمان، راهپیمایی کرده و شعار می دادند: «مجاهد در جبهه می خروشد/ منافق نشریه می فروشد». در همین حال نشریه مجاهد علنا نیروهای سپاه و کمیته و حزب

حزب جمهوری اسلامی را حامی چماقداری ها معرفی می کرد.(۳) سازمان قصد داشت در افکار عمومی با

سوءاستفاده از شرایط ناشی از جنگ و عدم توانایی کافی دولت در حل مشکلات، موضوعاتی نظیر شکنجه و زندانی شدن هواداران و چماقداری و عدم رسیدگی به آوارگان را مسئله اصلی و اهرم فشار قرار دهد. در این دوره دو مسئله کلی، محور تبلیغات سازمان است: عدم آزادی و ناتوانی نظام.

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۴۳؛ نقل از پرونده رضا هدایتی: ص ۷۳.

۲- همان؛ نقل از پرونده و فیلم ویدئویی محمود محمدیان.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۰۹: صص ۱، ۳ و ۲۲.

هیئت های بررسی شایعه شکنجه، تعیین شده از سوی حضرت امام، ضمن بازدید از زندان ها و ارتباط

با گروه های مدعی شکنجه همه اخبار مربوط را جمع و در نهایت همه آن ادعاها را بی اساس یافتند؛ ولی وجود موارد پراکنده ضرب و شتم برخی زندانیان را - آن هم به علت اقداماتی نظیر: عدم رعایت انضباط، فحاشی، اغتشاش و یا عدم رعایت نظافت - مورد تأیید قرار دادند. مقالات و مصاحبه های روزنامه های

کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی و سپس گزارش نهایی هیئت مزبور که به رهبری و مسئولان رسمی کشور ارائه شده و حتی ادعاهای سازمان به صورت «مستند»، مؤید نتیجه گیری فوق بود. اما

سازمان از دامن زدن به موضوع شکنجه قصد جااندازی این تحلیل را داشت که «رژیم پروسه ضدّخلقی

خود را شتاب بخشیده و مقابله با آن در آینده ای نزدیک اجتناب ناپذیر است.»

تشدید بحران ها از بهمن ماه ۵۹

چندتن از هواداران زندانی سازمان در پاسخ به این سؤال که: «در مقطع بهمن ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ چه حال و هوایی داشتید؟» جواب های مختلفی از این دست داده اند:

من بارها به مسئولم می گفتم پس نبرد اصلی را کی شروع می کنیم؟ ... اصلاً خودم را آماده فدا و ایثار کرده بودم.(۱)

به شدت کینه داشتم از آخوندها، ریشوها و هرچی که شکل حزب اللهی داشت. دلم می خواست تک تکشان را خفه کنم و دوران غرورآفرینی را طی می کردم. ... یک بار نقشه کشیدم که ماشین حاج آقایی که در محله مان بود ... را با نارنجک منفجر کنم. ... به مسئولم گفتم؛ او گفت: «حالا زوده؛ وقتی مسعود دستور بده یکی شان را هم زنده نمی گذاریم.»(۲)

اگر منظورتان ماه های قبل از ۳۰ خرداد باشد فکر کنم چند سؤال برایم مطرح بود ... و از مسئولم پرسیدم. ... یکی اینکه چرا ارتجاع از لیبرالیسم خطرناك تر است و بایستی آنها را مورد تهاجم

سیاسی قرار بدهیم. ... دوم اینکه خیلی از چماقدارها را می شناسم که اگر با آنها حرف بزنیم

خوب می شوند ... ولی احساس چندانی نداشتم.(۳)

من مسئول تیم دانش آموزی بودم. خط سازمان آمادگی نظامی بود و من آنها را هشدار داده بودم و بعدها که به بخش نظامی رفتم متوجه شدم که سازمان در همین مقطع بخش ویژه نظامی را

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۴۵؛ نقل از پرونده رضا تمجیدی.

۲- همان: همان صفحه؛ نقل از پرونده ثریا ش.

۳- همان: نقل از پرونده مهین ت.

درست کرده بود.(۱)

یکی از کارکردهای قوی شورشگری اجتماعی، ایجاد التهاب در افکار عمومی و بحرانی جلوه دادن اوضاع سیاسی است.

رجوی طیّ مصاحبه ای بـا ارگان سازمان، زمینه لازم برای قیام مسلحانه را با این تحلیل که امپریالیسم و ارتجاع هم قسم شـده اند تا انقلابیون و خصوصاً سازمان را از صـحنه بیرون ببرند، شرایط را برای بروز قیام مسلحانه تحتِ عنوان دموکراتیسم انقلابی بیان کرد. این مطلق نگری تشکیلاتی در تحلیل معادلات

سیاسی ایران نوعی «خودفریبی» بود که اکثر رهبران فرقه ها و دسته های فاشیستی قرن بیستم در

تشکیلات بسته با ایدئولوژی جزمی بدان مبتلا بوده اند:

مجاهدین از آغاز انقلاب پیوسته مصر بوده اند که تا وقتی عنصر ارتجاعی در بافت کنونی حاکمیت دست بالا را دارد مبارزه ضدّامپریالیستی مقدّمتاً از کانال دموکراتیسم انقلابی می گذرد.(۲)

همین دیدگاه در شـکل اجتماعی آن، موجب عمیق تر شدن شـکاف میان مردم و سازمان شد. هواداران در خیابان ها علناً حتی امام را زیر سؤال بردند، انقلاب و حاکمیت را مورد استهزا قرار دادند و همه نتایج انقلاب ۲۲ بهمن را بر باد رفته قلمداد کردند و مسـلماً مردم عادی که تاب و تحمل استهزای انقلابشان را آن هم در آغاز جنگ تحمیلی که همه مرزها در اشغال عراق بود، از سوی هواداران سازمان نداشتند، به عکس العمل می افتادند و درگیری ها اوج می گرفت.

مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان

در ۱۴ اسفند ماه ۵۹، مراسم سـخنرانی بنی صدر در دانشـگاه تهران – به مناسبت بزرگداشت دکتر مصدق – جنجال بزرگی را به وجود آورد. لیبرالیست ها و مائوئیست ها (حزب رنجبران) و مجاهـدین خلق، میتینگ تحریک آمیزی را راه انـدازی کرده و افراد مسلح به چاقو، کمربنـد و پنجه بوکس را در اطراف و اکنـاف محوطه دانشـگاه گمارده بودنـد تا در صورت فریاد شـعار مخالفان، آنها را سرکوب نمایند. برنامه

مراسم چهارده اسفند با تمهیدات و فضاسازی هایی بعد از سخنرانی غوغاگرانه ۲۲ بهمن بنی صدر در

۱- همان: ص ۴۶؛ نقل از پرونده حمید س.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱۰: ص ۹؛ از مصاحبه مسعود رجوی.

میدان آزادی و سخنرانی های همراه با درگیری ۴ نماینده نهضت آزادی در امجدیه در هفتم اسفند، و

هماهنگی گروه های مؤتلف وی طراحی شده بود. روزنامه انقلاب اسلامی بدون ذکر نام گروه های مارکسیست و مائوئیست اسامی گروه های اصلی را که برای شرکت در این مراسم اعلام آمادگی و

مشارکت کرده بودند به این شرح انتشار داد:

جاما، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن تعاون هنر مردمی ایران، جمعیت ملی استادان دانشگاه های ایران.(۱)

در زمین چمن دانشگاه سخنرانی شروع شد و کف زدن ها و سوت زدن های متوالی رییس جمهور را به وجد آورد. شعار «مرگ بر ارتجاع» و «درود بر بنی صدر» فضا را پر کرده بود. ناگهان درگیری کوچکی در گوشه محوطه بین مخالفان و موافقان شروع شد و دو طرف به جان هم افتادند. طرف مجاهدین و

بنی صدر این بار با هماهنگی و انسجام بیشتری در درگیری شرکت و مخالفان را به شدت کتک زدند و سرکوب کردند. درگیری به بیرون از دانشگاه و خیابان ها کشیده شد. رییس جمهور هم از پشت میکروفون

دستور سرکوب می داد و بین مردم و مجاهدین خلق و هواداران بنی صدر چیزی شبیه جنگ رخ داد. خیابان های اطراف دانشگاه تهران تا ساعت ها حالت جنگ زده داشت. هواداران سازمان، حزب رنجبران و احتمالاً گروه های مخالف دیگر در مسیر خیابان ها به بعضی فروشگاه ها، ماشین های دولتی و حتی پلیس حمله کردند. بعضی شخصیت های سیاسی، وکلای مجلس و افسران پلیس در این ماجرا مورد ضرب و

شتم قرار گرفتند. با زحمت زیاد پلیس بعد از ساعت ها همکاری با کمیته و سپاه بر اوضاع شهر مسلط شد. از فردای آن روز تحلیل ها و تفسیرها شروع گردید. هرکس نظری می داد و در جمع، همه محکوم می کردند و روز ۱۴ اسفند ۵۹ به عنوان نقطه عطفی در اتحاد لیبرالیسم، مجاهدین خلق و مائوئیست ها

ثبت شد.

سازمان با برنامه ریزی قبلی و تدارک کافی، گروه های بیست تا سی نفره میلیشیا را برای شرکت در مراسم چهارده اسفند سازماندهی کرده بود. افرادی که ورزیده تر و دارای هیکل درشت تر از دیگران بودند به عنوان گروه ضربت انتخاب شده بودند.(۲) در جمع بندی درون گروهی بعد از مراسم، مسئولان سازمان گفتند که «در داخل دانشگاه خوب کتک زدیم ولی در خارج از دانشگاه بعضی از میلیشیاها کتک

۱- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۲/۵۹: ص ۱.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۴۵۹.

خوردند.»(۱) رجوی هم در یک تحلیل درون گروهی اظهار داشت که هدف اصلی سازمان از مشارکت در مراسم ۱۴ اسفند و درگیری های سازماندهی شده آن، «قدرت نمایی» در مقابل نهادهای انقلابی بود.(۲)

۱- همان: ص ۴۶۰.

۲- همان: ص ۴۶۶.

آمادگی برای عملیات مسلحانه

از فردای ۱۴ اسفند درگیری ها شدیدتر شد، تنها در چند روز عید سال ۶۰ اوضاع اجتماعی آرام گشت و دوباره از نیمه دوم فروردین درگیری ها شروع شد. همه چیز برای مقابله با نظام آماده می شد:

طبق هماهنگی با سفارت فرانسه که احتمالاً ـ بنی صدر یکی از واسطه های اصلی این ارتباط بود، در اواخر سال ۵۹ رجوی مخفیانه به فرانسه رفته و در اردیبهشت ماه ۶۰ بعد از بازگشت ترتیب نشستی درون گروهی را داد و خط مبارزه تا سرنگونی نظام را ابلاغ کرد.

... مسعود رجوی در سفرش به فرانسه که بین بیست روز تا یک ماه طول کشید اقدام به هماهنگی با کشورهای غربی برای مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی نمود و تأییدیه آنها را اخذ کرده بود و در نظر داشت در ۲۴ ساعت اول، حرکت مسلحانه سازمان در صورت موفقیت، از سوی قدرت های غربی به رسمیت شناخته شود... این ارتباط در تحقیقات محرز شد و برخی اعضای دستگیر شده سازمان بعدها بر آن گواهی دادند. وقایع بعدی نیز گواه و مؤید دیگری بر

هماهنگی قبلی با فرانسه بود.(۱)

اولین جرقه های آشکار جانبداری غرب از سازمان در مصاحبه های دو روزنامه مشهور فرانسوی اونیتا و لیبراسیون در تابستان ۵۹ زده شده بود.(۲) هم زمان، ارتباط هایی با دولت عراق از سوی سازمان برقرار شده و در مواردی رادیوی بغداد آشکارا از مجاهدین خلق تمجید و حمایت می کرد.

در تابستان ۵۹ اطلاعات به دست آمده نشان می داد: «طبق گفته افسران استخبارات [= سازمان امنیت] در بصره، مجاهدین خلق از گروه های مترقی مخالف دولت آیه اللّه خمینی است. حزب بعث شاخه بصره در تقسیم بندی گروه های ایرانی، چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق را چپ انقلابی

می داند و در جزوات آموزشی، روحانیت و حزب جمهوری اسلامی و در رأس آن آیه اللّه خمینی را ارتجاع معرفی می کند.»(۳)

سازمان از بهار ۶۰ عملیات فشرده آماده سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت های غربی حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آنها

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با فرانسه. استناد به تحقیقات محقق و اعترافات مندرج در پرونده های سیروس لطیفی و وشاق.

۲- نشریه مجاهد، ش ۸۹: ص ۵.

۳- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با عراق، با استناد به اطلاعات مکتسبه از داخل عراق و اعترافات افراد دستگیر شده.

را کسب نموده بود.

انبارهای مهمّات و تسلیحات سازمان غبارگیری و سلاح ها روغن کاری می شد. در سطح نظام، سازمان خطر شناخته شده بود ولی انتظار شورش مسلحانه از سوی آنها در آن مقطع کلی بعید به نظر می رسید. نشریه مجاهد جمهوری اسلامی را «اسیر چنبره و در مسلخ ارتجاع» توصیف می کرد.(۱)

در اردیبهشت و خرداد ۶۰ محور تبلیغ بر روی شکنجه و زندانی نمودن هواداران، به موضوع حمایت از بنی صدر و روزنامه های تعطیل شده و مسئله لایحه قصاص تبدیل شد. درگیری ها در تظاهرات هواداران سازمان در ۷ اردیبهشت، سرفصل جدیدی برای به حرکت واداشتن عنصر اجتماعی موافق علیه

عنصر اجتماعی مخالف بود. کشته شدن مشکوک بعضی هواداران در بعضی شهرستان ها که در آنها درگیری اجتماعی بیش از جاهای دیگر بود، خود محرک تبلیغی مؤثری برای این افراد بود که حتی بیش از ۳ یا ۴ شماره نشریه مجاهد را تمام و کمال نخوانده بودند. شهیدسازی و نمایش مجروحان و بهره برداری از بازداشت شدگان درگیری ها، برای افزایش غلظت اجتماعی شورشگری و به خیابان آوردن

هواداران و تنگ کردن عرصه برای نظام، میزان خشونت هواداران را آشکارا به اوج رسانده و باعث غلیظ تر شدن فضای مسموم اردیبهشت و خرداد بود. از طرف دیگر هواداران نظام که به نام حزب اللّه و مذهبی و پیرو خط امام معروف بودند و دارای سیستم تشکیلاتی نبودند، متحمل خسارات بیشتر و توسط سازمان مجروح و کشته و شکنجه می شدند و یا مورد هتک حرمت قرار می گرفتند.

گروه ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی

در پی دستور شورای انقلاب، مبنی بر بازگشایی موقت دانشگاه ها و اعلام روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ به عنوان آخرین روزِ کار دانشگاه ها با نظام قبلی آموزشی، در ۲۳ خرداد ماه یک هیئت هفت نفره از سوی امام به عضویت در «ستاد انقلاب فرهنگی» درآمدند تا بررسی و استقرار نظام جدید آموزشی و تحقق انقلاب فرهنگی را عهده دار شوند.(۲)

تعیین و تدوین خط مشی آینده فرهنگی و آموزشی کشور، براساس فرهنگ اسلامی، عمده ترین وظیفه شورای مزبور بود. پیش از بسته شدن دانشگاه ها، وقایعی رخ داد که در اینجا به چند مورد از آن

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۱۶: ص ۹.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۲۳ و ۲۴/۳/۵۹: ص ۱ - ۲.

وقایع اشاره می شود:

- در اول اسـفند مـاه ۱۳۵۸، درگیری شـورای دانشـجویان دانشـگاه مشـهد تحت نفـوذ سازمـان مجاهـدین خلق و گروهی از دانشـجویان عضو «مجمع احیای تفکّرات شیعی»(۱) و سـایر دانشـجویان در محل دانشـکده علوم، به گروگان گیری و مجروح شدن عده ای از دانشجویان منجر شد.

شورای سرپرستان دانشکده های دانشگاه مشهد، به عنوان اعتراض به حوادث آن روزها، تعطیل واحدهای آموزشی دانشگاه ها - بجز واحـدهای درمـانی - را اعلاـم نمـود. شورای مزبور اعلاـم کرد که در صورت تکرار این گونه حوادث، ناچـار به اعلاـم تعطیل طولانی تر خواهد بود.

- در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸، در اثر درگیری گسترده در دانشگاه تهران در خلال میتینگ سازمان جمعی

از دانشـجویان مجروح شدند. درگیری های موضـعی بین گروه های مختلف در دانشـگاه تهران، از ماه ها قبل شـروع شده بود. در دهم و یازدهم بهمن ماه ۵۸ این درگیری ها به اوج خود رسـید. در این میان، گروه هایی از خارج دانشگاه، گاه به صورت مستقل و گاه به طرفداری از دسته های داخل دانشگاه، به این درگیری ها دامن می زدند.

واقعه روز دوم اسـفندماه در دانشگاه تهران، از نوع چنین رویدادهایی بود. در پی این واقعه، هم زمان با تبلیغات انتخاباتی اولین دوره مجلس شـورا، دکـتر محمـد ملکی رییس شورای سـرپرستی دانشـگاه که کاندیـدای مورد حمـایت سازمـان در انتخابـات مجلس بود، استقرار امنیت در دانشگاه را خواستار شد و استعفا کرد.(۲)

- طی روزهای ۲۷ تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، پس از بروز درگیری بین دانشـجویان مسـلمان و پیرو خط امام با هواداران گروه های مارکسیست و مجاهدین خلق در دانشگاه های تبریز، پلی تکنیک، شیراز،

تربیت معلم، کرمـان و علم و صـنعت، از سوی انجمن هـای اسـلامی این دانشـگاه هـا، این مراکز تعطیـل اعلاـم گردیـد و آنان خواستار پاکسازی محیط آموزشی از دفاتر و ستادهای گروه های مسلح و سایر احزاب، و تغییر نظام آموزشی گردیدند.(۳)

همچنین سایر دانشگاه های تهران و شهرستان ها نیز بعد از درگیری هایی تحت کنترل دانشجویان

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲/۱۲/۵۸: ص ۲. روزنامه کیهان، ۲/۱۲/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه کیهان، ۵/۱۲/۵۸: ص ۳.

۳- همان، ۳۰/۱/۵۹: صص ۳ و ۱۲.

عضو انجمن های اسلامی درآمد. و مردم شهرهای مشهد، شیراز، تبریز، بابلسر و... طی راهپیمایی ها و

تظاهراتی از اقدام دانشجویان حمایت کردند.

سازمان، با انتشار بیانیه ای به مخالفت با اقدامات انجمن های اسلامی پرداخت(۱)بنی صدر هم در یک موضع گیری دوگانه ضمن مخالفت با وجود ستادهای گروه های سیاسی در دانشگاه ها اظهار امیدواری کرد

که طی سه روز، خود گروه ها اقدام به تخلیه دفاتر خود در دانشگاه ها بکنند و وضعیت عادی در این مراکز برقرار شود.(۲)

– در روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۹ اعضای شورای انقلاب اسلامی و ابوالحسن بنی صدر ، دیدار و گفت وگویی طولانی با امام خمینی(ره) داشتند. در پایان این ملاقات، شورای انقلاب اطلاعیه ای صادر کرد و ضمن اعلام مهلت سه روزه برای برچیده شدن ستادهای احزاب و گروه ها در دانشگاه ها با استناد به بخشی از پیام نوروزی امام مبنی بر لزوم تحول در نظام آموزش عالی، آن را خواستِ مورد تأیید

دانشگاهیان و دانشجویان برشمرده بود. بر اساس این اطلاعیه، مقرر شد که پس از اتمام امتحانات،

دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، تعطیل شوند تا «فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی» بدست آید.(۳) در روز ۳۱ فروردین ۵۹ بیانیه مفصل دیگر شورای انقلاب در پایان جلسه فوق العاده آن انتشار یافت که اهم مفادّ آن چنین بود:

... ۱- دگرگونی بنیادی نظام آموزشی و دست زدن به یک انقلاب وسیع و عمیق که بر مبنای اصالت ها و ارزش ها و حقایق انقلاب اسلامی استوار باشد، از ابعاد مهم انقلاب اسلامی ایران

است....

۲- شورای انقلاب معتقد است که تأخیر در این امر مهم ناشی از نابسامانی ها و درگیری های گوناگون بوده است و به همین دلیل نیز با تشنّج در محیط دانشگاه مخالف است....

۳- تصمیم شورا در مورد برچیدن ستادها و دفاتر فعّالیت گروه های مختلف، شامل کلیه مراکز، دفترها و اتاق هایی است که به نحوی از انحا به گروه ها مربوط می شود. بنابراین کتابخانه ها، دفترهای هنری و ورزشی، و نظایر اینها را در بر می گیرد.

۴- اما این تصمیم هرگز به معنی عدم رعایت جوّ آزاد و سازنده فکری در چارچوب قانون

۱- همان: ص ۳.

۲- همان.

۳- همان.

اساسی نیست؛ ولی وجود این دفترها که در هیچ جا و در هیچ انقلابی، به این کیفیت، سابقه ندارد عملاً موجب درگیری و نابسامانی و آسیب دیدن جوّ آزاد و سازنده برخورد آرا و افکار گردیده است؛ و در نظر مردم نیز استقرار این مراکز، که در جاهای دیگر بی سابقه است، و اصرار بر حفظ آنها، قابل توجیه نیست. مردم وجود چنین مراکزی را در محیط دانشگاه به عنوان مراکز

فشار و توطئه تلقی می کنند....

۵ – برچیدن این مراکز در دو روز آینده، با حضور دانشجویان در دانشکده ها منافات دارد. بنابراین دانشجویان با شورای انقلاب همکاری خواهند نمود و از این ساعت دانشگاه ها را تخلیه می کنند تا کار برچیدن این مراکز به آسانی صورت گیرد.

۶– هریک از گروه ها برای جمع آوری وسایلی که در دفاتر موجود است و تخلیه این دفاتر، پنج نفر را به سرپرست دانشکده معرّفی می کند. وسایل با حضور مسئولان اداری دانشکده ها در محلّی مضبوط می گردد تا بعداً آنچه متعلّق به دانشجویان است، از دانشگاه خارج شود و آنچه

به دانشگاه تعلق دارد، به سرپرست دانشگاه یا نماینده او سپرده شود.

۷– به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی دستور داده شده است که حفظ امنیت دانشگاه ها و نمایندگان گروه ها را، چه در جریان تخلیه و جابه جایی وسایل و چه بعد از آن، به عهده بگیرد.

۸ – از همه مردم خواسته می شود که ... از تجمّع در حول و حوش دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی خودداری کنند....(۱)

سازمان به همراه سایر گروه های چپگرا و مخالف، طی اعلامیه مجددی با تصمیمات شورای انقلاب مخالفت کرد و دانشگاهیان و دانشجویان را به مقابله با آن فراخواند.(۲) اما با توجه به موافقت بنی صدر با تخلیه ستاد گروه ها در دانشگاه ها، سازمان عملاً و به آرامی به این امر تن داد و پس از درگیری های پراکنده ای دفاتر خود را تعطیل کرد؛ ولی طرفداران چریک های فدایی خلق و چند گروه مارکسیست تا آنجا که توانستند با درگیری و خشونت از اجرای مصوبه شورای انقلاب خودداری کردند و در نهایت با مداخله دانشجویان انجمن های اسلامی و گروه هایی از مردم مجبور به ترک دانشگاه ها شدند.

وضعیت عمومی دانشگاه ها و سرانجام درگیری ها، در فاصله صدور بیانیه اول شورای انقلاب تا روز سه شنبه دوم اردیبهشت ماه، به طور اختصار از این قرار بود:

پس از به دست گیری کنترل دانشگاه علم و صنعت توسط دانشجویان عضو انجمن اسلامی،

۱– روزنامه های اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، ۳۱/۱/۵۹.

۲- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

دانشجویان مخالف بخصوص «پیشگام» (هواداران چریک های فدایی خلق) به اتفاق دیگر گروه های مخالف و بویژه هواداران مجاهدین خلق، ساختمان ۱۵ خرداد این دانشگاه را که قرارگاه گروه های سیاسی

ضدّنظام بود، به محاصره خود درآورده از رفت و آمد به درون ساختمان به شدت جلوگیری کردند.(۱)

در دانشکده مهدی رضایی (مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی/ دانشگاه علاّمه طباطبایی)، نیمه شب اول اردیبهشت ماه ۵۹، به دنبال تصمیم شورای انقلاب، انجمن اسلامی دانشجویان دفتر خود را برچید؛ ولی «دانشجویان پیشگام»، طرفداران گروه «پیکار» و «انجمن دانشجویان مسلمان» (هواداران

سازمان مجاهدین خلق) ستادهای خود را همچنان در این مرکز آموزشی در اختیار داشتند. آنان اعلام

داشتند که با تعطیل دانشگاه مخالفند و دفاتر خود در این مرکز را از دست نخواهند داد.(۲)

گروه دانشجویان سازمان، پیشگام، پیکار و دیگر گروه های مخالف، دفاتر خود را تا پایان روز اول اردیبهشت ماه ۵۹ در دانشگاه ملّی (شهید بهشتی) تخلیه نکردند. این دانشجویان اعلام کردند که

خواستار درگیری نیستند ولی تا جایی که امکان داشته باشد، از تخلیه ستادهای خود، خودداری خواهند

کرد.(۳)

در پی تجمع مردم و دانشجویان در مقابل دانشگاه تربیت معلم، در روز اول اردیبهشت ماه ۵۹، مسئولان کمیته انقلاب اسلامی، جهت جلوگیری از ناآرامی و درگیری، در صحنه حاضر شدند. از

بلندگوهای دانشگاه مرتب اعلام می شد که دانشجویان مسلمان از هرگونه برخورد و درگیری دوری

جویند. ضمناً در ساعات میانی همین روز اعلام شد که دانشجویان طرفدار مجاهدین خلق حاضر به ترک دانشگاه شدند.(۴)

اما در دانشگاه تهران، به دلیل مرکزیت و حسّاسیت آن، جریان به شکل دیگری می گذشت. پس از مصوّبه شورای انقلاب، دانشجویان دموکرات (طرفداران حزب توده)، انجمن دانشجویان مسلمان (مجاهدین خلق) و انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران دفاتر خود را در آنجا تخلیه کردند.

«سازمان دانشجویان پیشگام» (چریک های فدایی)، از همان نخست، در اطلاعیه ای اعلام کردند که به

۱- مطبوعات اول اردیبهشت ۵۹. بولتن ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی، همان تاریخ.

۲- همان.

۳- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۲/۲/۵۹: صص ۱ - ۲.

۴- همان - پیشین: صص ۱ - ۲ و ۱۱ - ۱۲.

هیچ وجه حاضـر به رها کردن سـنگر خود در دانشـگاه نیستند. پس از این اطلاعیه، هواداران دانشجویان پیشگام در ستاد خود، در خیابان ۱۶ آذر، جمع شدند و حتی عبور و مرور را مختل کردند.

از عصر یکشنبه ۳۱ فروردین گروه هایی از پاسداران کمیته ها به تدریج در خیابان ۱۶ آذر و دیگر خیابان های اطراف دانشگاه حضور یافتند. در طول روز یکشـنبه درگیری های پراکنده ای در اطراف دانشگاه تهران بین طرفداران جریان های مختلف واقع شد که عده ای مجروح داشت.

ساعت ۶:۳۰ صـبح دوشـنبه اول اردیبهشـت، مجـددا درگیری آغـاز شـد کـه تعـدادی زخمی از طرفیـن برجـای گـذاشت. این درگیری ها، به صورت موضعی، تا ساعت ۱۳:۳۰ ادامه یافت که حاصل این زدوخورد

۷ ساعته، یکصد زخمی بود.

از ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر درگیری ها اوج گرفت و در مراحلی استفاده از سلاح گرم نیز مشاهده شد.

تعداد زخمی ها به سیصد نفر رسید، دو نفر هم کشته شدند و زد و خورد تا ۴ بامداد روز سه شنبه ادامه پیدا کرد.

سرانجام، در همان نیمه شب، طرفداران چریک های فدایی خلق، محل ساختمان مرکزی پیشگام واقع

در خیابان ۱۶ آذر را ترک و به شورای دانشجویان و دانشگاهیان دانشگاه تهران واگذار کردند.(۱)

در ساعت ۸ صـبح سه شـنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ درگیری هـا خـاتمه یـافت و دانشـگاه تهران - کلًا - در اختیار نیروهای مسئول دانشگاه قرار گرفت. تعداد کشته شدگان واقعه دانشگاه تهران ۵ نفر و تعداد زخمی ها ۷۰۰ نفر اعلام شد.(۲)

در روزهای اول و دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ بنی صدر با صدور اطلاعیه و پیام رادیویی به عنوان رییس جمهور، مصوبه شورای انقلاب را پی گیری نمود و با صراحت از اقدام مردم و دانشجویان مسلمان

در تعطیل نمودن دفاتر گروه ها در دانشگاه ها، حمایت نمود.

در صبح سه شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ بنی صدر به اتفاق دیگر اعضای شورای انقلاب، در کنار مردم، در دانشـگاه تهران حاضر شدند.

بنی صدر در قسمتی از سخنرانی خود در دانشگاه که مستقیما از صدای جمهوری اسلامی پخش می شد، گفت:

۱- همان، ۳/۲/۵۹: ص ۳. بولتن ویژه، همان تاریخ.

۲- روزنامه های اطلاعات و کیهان - پیشین: ص ۳.

خواهران و برادران عزیزم درود به شما ملت مسلمان که به این سرعت بسیج شدید و این اجتماع بزرگ تاریخی را تشکیل دادید. آن انقلاب بزرگ فرهنگی که قرآن به انسان وعده می دهد، همین است که حاکمیت مردم جای حاکمیت طاغوتیان را بگیرد. امروز روز بزرگی در تاریخ ماست که حاکمیت شما از طریق شورای انقلاب به کرسی می نشیند...(۱)

ص:۵۰۸

۱- روزنامه کیهان، ۲/۲/۵۹، چ ۲: ص ۱.

فصل دوم: روند جدایی

نخستین انشعاب سازمان پس از انقلاب

اشاره

در پی سخنرانی امام خمینی در ۴ تیرماه ۵۹ درباره التقاط و نفاق سازمان مجاهدین خلق و فضای سیاسی و تبلیغاتی سنگینی که در مورد سازمان ایجاد شد و جریان ها و اشخاص مختلف به اعلام موضع

در این مورد پرداختند، سه تن از اعضای قدیمی سازمان - رضا رئیسی، حمید نوحی، حسین رفیعی طی اطلاعیه ای به تاریخ ۱۱ تیرماه که اولین بار در روزنامه کیهان مورخ ۱۶ تیر منتشر شد، اعلام کردند که روابط خود را با سازمان از نهم تیرماه قطع کرده اند.(۱)

تیتر روزنامه کیهان، تحریک کننده بود و سران سازمان را برآشفت: «سه تن از بنیانگذاران و اعضای اولیه با سازمان مجاهدین خلق قطع رابطه کردند».(۲) در جواب، سازمان نامه ای به کیهان ارسال کرد و ضمن تکذیب تیتر مزبور، «عضویت» این سه تن را نیز منکر شد.(۳) در توضیح روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی دکتر ابراهیم یزدی بود، تأکید شد که نامبردگان از اعضای قدیمی سازمان بوده اند و

۱- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۱۲۵؛ این اطلاعیه، در روزنامه کیهان مورخ ۱۶/۴/۵۹: ص ۱۵ منتشر شده است.

۲- روزنامه کیهان، ۱۶/۴/۵۹: صص ۱ و ۱۵. همان، ۱۷/۴/۵۹: ص ۱.

۳- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۲۰۶ - ۲۰۸. تاریخ نامه سازمان ۱۶/۴/۵۹ است ولی در متن آن به روزنامه شماره ۱۷/۴/۵۹ نیز استناد شده است.

رضا رئیسی (رئیس طوسی) پس از گذراندن دوره آموزش های نظامی و سازماندهی مخفی در مصر «تجارب و آموزش های کسب شده را به برادران داخل - و از جمله برادر شهید حنیف نژاد - منتقل نموده و به آموزش سازماندهی مخفی به کادرهای اولیه سازمان پرداخت.» طبق توضیح کیهان، اولین جزوات

آموزشی سازماندهی و نظامی سازمان توسط وی و گروه مرتبط با او تهیه و به ایران منتقل شده بود.

همچنین، در انجمن های دانشجویی مسلمان اروپا و آمریکا - که در زمینه فعالیت تبلیغی برای

سازمان و جذب نیرو برای آن اقدامات فراوانی قبل و بعد از انقلاب انجام دادند - نامبردگان عضو هیئت مؤسس بودند و نیز آنان پاسخ بیانیه اعلام مواضع در تغییر ایدئولوژی سال ۱۳۵۴ را در خارج کشور منتشر ساختند.

بعدها - در زمستان ۵۹ - این سه تن، که اولین جمعی بودند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان را ترک می کردند، در پاسخ به ادّعاها و اتّهامات وارد شده به آنان از سوی سازمان مجاهدین خلق، کتابی را با عنوان روند جدایی منتشر نمودند. این کتاب مجموعه مکاتبات، سوابق، و فعل و انفعالات

مربوط به این انشعاب را - مستنداً - دربرداشت.

مطالب تکان دهنده ای در این کتاب مطرح شده که گره های مهمی را درباره دوران ۲۸ ماهه فعّالیت

علنی سازمان می گشاید. دورانی که سازمان مزبور مدّعی است، در طول آن، بی آنکه اندیشه براندازی یا جنگ داخلی داشته باشد، توسط مخالفان خود و طرفداران نظام مورد هجوم قرار گرفته و سرانجام، چاره

و گریزی جز دست یازیدن به حرکت مسلّحانه و ورود به «فاز نظامی» نداشته است! کتاب مزبور از آن جهت اهمیّت دارد که در زمان تألیف و انتشار آن، سازمان مجاهدین خلق «فاز سیاسی» خود را

می گذرانده و نزاع مسلحانه علنی با نظام نداشته است. تاریخ امضای ختم تألیف روند جدایی، دی ماه ۱۳۵۹ می باشد.(۱)

اولین موارد برخورد این جمع با سازمان و مرکزیت آن، بدین قرار بود:(۲)

اعتراض به مسئله سعادتی

پس از افشای ماجرای سعادتی و انتشار خبر دستگیری وی، به جرم جاسوسی برای شوروی،

۱- همان: صص ۱۶۲ - ۱۶۳.

۲- همان: اقتباس از صص ۲۸ - ۳۸؛ موارد نقل قول مستقیم مشخص شده و نشانی دارد.

مسئولان نزدیک به کادر مرکزی به نشستی دعوت شدند. در این نشست، پس از ارائه گزارشی در مورد دستگیری وی، از مسئولان خواسته شد که در جهت خنثی کردن تبلیغات مربوط به این ماجرا، راهکارهایی ارائه دهند. از آنجا که گزارش ارائه شده، صرفاً به مسئله بازداشت سعادتی پرداخته بود، پرسش هایی که توسّط یکی از آن سه تن در این باره مطرح شد، به وقتی دیگر موکول شد تا آنها را با مسئول خویش در میان بگذارد. دو سؤال عمده ای که این فرد با مسئول خود عنوان کرد، چنین است:

۱- تحلیل سازمان در سپردن چنین مأموریتی به سعادتی چیست؟

۲- آیا سازمان، اکنون (پس از دستگیری سعادتی و لو رفتن قضیه) به این نتیجه رسیده است که چنین تماسی - اصولاً - اشتباه بوده؟(۱)

برخورد مسئول، برای خوانندگانی که تاکنون روند روابط تشکیلاتی را در سازمان مجاهدین خلق در این کتاب پی گرفته اند، قابل پیش بینی است!

اشتباه بوده؟! تو می دانی چه می گویی؟!... نکند دچار خودبزرگ بینی شده ای... [و] خودخواهی های پنهانی ات بروز کرده!

و پس از یک ساعت بحث و موعظه تشکیلاتی، بالاخره نتیجه می گیرد که «تو باید به تصحیح خصلت هایت بپردازی»!

گفتم: بسیار خوب؛ ممکن است من دارای تمام خصلت هایی که گفتی باشم... امّا سؤالات من چه ارتباطی به این خصلت های پنهانی دارد؟! ضمناً گفتم: من این روش ها را به خوبی می شناسم؛ تو درست همان روش های منحرفین چپ نما را به کار می بری. بعد چند نمونه از چنین روشی را که برای کوبیدن ما، در خارج از کشور، پس از انحراف مرکزیت در سال ۱۳۵۴

به کار گرفته شده بود، ذکر کرده و با روش او مقایسه کردم.(۲)

اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه اللّه طالقانی

همان طور که پیشتر نوشته شد، مسعود رجوی در مراسم بزرگداشت چهارم خرداد در ترمینال خزانه (۴/۳/۵۸) به آیه اللّه طالقانی پیشنهاد نمود که برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد شود. یک هفته پس از آن، مسئول تشکیلاتی سه عضو مزبور، «برای تشریح علل این موضوع»، آنها را فرا خواند و «پس از

۱- همان: ص ۲۸؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: صص ۲۸ - ۲۹.

یک ساعت صحبت»، از ایشان نظرخواهی کرد:

در عین حالی که نظرمان را دادیم، از این جهت که این گونه نظرخواهی جز شکل گرایی چیز دیگری نبوده [و] «نوشداروی پس از مرگ سهراب» است، به این نوع نظرخواهیِ پس از انجام عمل، که حاکی از یک نوع بوروکراسی خشک و بی روح و فقط برای توجیه اعمالِ انجام شده است، اعتراض کردیم. گوشزد نمودیم که نامزد کردن آیه اللّه طالقانی، بدون اطّلاع ایشان، اصولاً

کاری نادرست است؛ و علی رغم کوشش سازمان برای جلوگیری از پخش مصاحبه تلویزیونی آیه اللّه طالقانی در این خصوص، دیدیم که تأثیر منفی خود را در جامعه به جا گذاشت.(۱)

در همین دوره، ابتدا دو تن از این جمع و پس از چندی یک نفر دیگر، برای اداره فعالیت های خارج از کشور، به اروپا عزیمت کردند. پیش از سفر، در ملاقات های جداگانه، هر یک از این سه نفر با عباس داوری - عضو مرکزیت - مسائل خود را در میان گذاشتند. انتقادات عمده، حول چهار محور بوده است:

۱- وجود بوروکراسی (اداری بازی) شدید؛

۲- فقدان دموکراسی (روابط شورایی) در درون تشکیلات، به رغم پذیرش اصل «مرکزیت دموکراتیک»؛

۳ - عدم بررسی عمیق جریان انحرافی سال ۱۳۵۴ و درس نگرفتن از آن؛

۴ - فقدان یک پیوند استراتژیک در شیوه ها (تاکتیک ها) و مشی سیاسی سازمان.(۲)

عباس داوری از موضع استمالت و دلجویی برخورد کرد و - به نوعی - از ایشان عذرخواهی نمود. این برخورد، امیدواری به بهبود وضعیت سازمان را در پی آورد:

برخورد عبّاس این دلگرمی را به ما داد که گرچه انحرافات و ناهنجاری هایی وجود دارد، امّا جزئی و استثنایی است؛ و قبل از آنکه ناشی از سیستم و رهبری باشد، ناشی از ضعف های فردی برخی از کادرها و اعضاست.(۳)

توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی

در ۲۰ دی ماه ۱۳۵۸، از طریق رابط تلفنی، اطلاع داده شد که مسعود رجوی برای احراز مقام ریاست جمهوری نامزد شده است و از مسئولان خارج از کشور خواسته شده که برای این منظور دست به تبلیغ

۱- همان: صص ۳۷ - ۳۸.

۲- همان: ص ۳۹.

۳- همان: ص ۴۰.

بزنند. از آنجا که سازمان در رفراندوم قانون اساسی شرکت نکرده بود، جمع مذکور - در خصوص ماهیت این حرکت، توضیح خواستند؛ ولی جواب و تحلیل قانع کننده دریافت نشد. به رغم مبهم بودن و حتی غلط دانستن چنین حرکتی، از آنجا که این جمع به «حفظ مرکزیت دموکراتیک» مقیّد بود، «برای اینکه

خدشه ای به این اصل سازمانی وارد نشود»، نه تنها از انجام وظایف محوّله تشکیلاتی کوتاهی نکردند که حتّی «سنگ تمام» گذاشتند؛(۱) که نمونه ای از اقدامات تبلیغی آنها از این قرار بود: برگزاری جلسات متعدد سخنرانی در شهرهای بزرگ انگلیس، چاپ و پخش هزاران آفیش انتخاباتی، و تدارک متناسب شرکت ایرانیان مقیم انگلیس در رأی گیری اولین انتخابات ریاست جمهوری.(۲)

جمع مزبور، که زندگی اجتماعی و سیاسی خود را در خدمت سازمان گذاشته بودند و در کوران توطئه های «باند مرکزیت» در سال ۵۴ - به تنهایی - در صحنه دفاع از سازمان این چنین از آن تجلیل کرده بودند که «... با خدا و خلق خویش پیمان بستیم که... دیگر برای خود موجودیت و هویتی مستقل از سازمان نشناسیم و با تمام وجود، خود را جزئی از سازمان و سازمان را کلّی شامل خود بدانیم»،(۳) تصوّر نمی نمودند که پس از آن همه تلاش، ناگهان با «دفع» و «حذف» مواجه گردند:

بزودی نامه ای دریافت کردیم که به حیرت مان افکند. بدون اینکه خود متوجه باشیم، علی رغم رعایت کامل موازین سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان، معلوم شد گناه بزرگی مرتکب شده بوده ایم؛ و آن این بوده که پیش از این، گاهی انتقاد و گاهی نیز جرئت سؤال کردن داشته ایم

و - مشخّصاً - در مورد نامزدی مسعود، که به نظر سازمان نقطه اوج تمرّد ماست، خواهان توضیح و تشریح و تحلیل مسئله شده ایم.... این نامه نشان می داد که عذرخواهی عضو مرکزیت (عبّاس)، در آخرین دیدارها، جز یک تاکتیک سیاسی نبوده و مشی کادر مرکزی سازمان، اطاعت کورکورانه خواستن از افراد است.(۴)

بدین سان پروسه حذف این عناصر، که گمان می کردند به سازمانی وابستگی دارند که کرامت انسان را ارج می نهد، پس از طی شدن سلسله حوادث و روابطی مشابه یکدیگر، به اوج رسید و اینان - خود - با

۱- همان: صص ۴۴ - ۴۵.

۲- همان: همان صفحات؛ تفصیل اقدامات در صفحات مزبور درج شده است.

۳- همان: صص ۱۶۸ به بعد. این متن در سال ۱۳۵۴ به صورت جزوه ای مجزا در اروپا انتشار پیدا کرد و در انتهای متن مدافعات نیز درج شد.

۴- همان: ص ۴۶.

انتشار بیانیه ای، اعلان جدایی کردند.

یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله

مؤلّفان روند جدایی، در جمع بندی انتهای کتاب خویش، ارکان و اصول رسوب کرده و جاافتاده دیکتاتوری تشکیلاتی، مکانیسم اِعمال اتوریته فردی و ترفندهای ارتقای بت گونه «رهبر سازمان» را، به اختصار به تصویر کشیده و طرح و نقد کرده اند. در ادامه، امّهات این بخش از کتاب مرور می گردد:(۱)

«شیوه های غیراسلامی، با ظاهر و لعابی مترقّی و «دموکراتیک» امّا با محتوا و مضمونی ارتجاعی و راست، در «سازمان» حاکمیت یافته، تمامی روابط درون سازمانی را تحت سیطره خود قرار داده است.

اصالت دادن به رده تشکیلاتی، به مثابه معیار و ملاک نهایی است. این پدیده انحرافی، که عمدتاً ناشی از برداشت های نادرست مکتبی و خودمحوربینیِ چند عضو (حتی یک فرد) رهبری است و به

مطلق کردن مرکزیت و بالاخره مطلق کردن فرد رهبر می انجامد، دموکراسی انقلابی را محو کرده، آثار بیمارگونه خود را - تا پایین ترین رده ها - به جا گذاشته؛ و متقابلاً در بازگشت از پایه به رأس هرم تشکیلاتی، انحرافات را تشدید نموده، پدیده ای را به وجود آورده که طی آن - به تدریج - تشکیلات انقلابی و «سازمان» به جای «خدا» می نشیند.

در این نظام، سلسله مراتب تشکیلاتی تنها معیار حق و باطل تلقّی شده و صعود به قلل آن طبعاً تنها وسیله رشد و «تکامل» محسوب و تلقین شده، «خانه خدا و مردم» تبدیل به «خانه بت ها» می شود. از این روست که با سایر نظام های ارتجاعی و الحادی هم پیوند می شود. نظام هایی که مرام و مکتبی (ایده آل

اجتماعی) در کارشان نیست و جایگاه هر فرد در هرم قدرت، خود به تنهایی، دلیل حقّانیت و صلاحیت اوست و در نتیجه هر کس در جست و جوی مقام بالاتری در تشکیلات است: سازگاری با قدرت برای

شرکت در آن!

طبعاً در چنین پدیده ای، شیوه استکباری (فاشیستی) و سرکوب گرانه «اول به من اعتماد کن»، «خود را مطلقاً در اختیار من قرار بده»، «پیچ و مهره های مغزت را در اختیار من قرار بده تا مسائلت حل شود»(۲)، از

۱- این قسمت از بحث، با تلخیص و ویرایشی مختصر نقل شده که نشانی آن در انتها آمده است.

۲- پیشتر، در کتاب مورد بحث، در شرح آنچه میان این سه نفر با مرکزیت سازمان گذشته است، می خوانیم که محمد حیاتی - از مسئولان رده بالای سازمان - پس از اینکه، به لحاظ منطقی، در برابر انتقادها و پاسخ های حسین رفیعی کم می آورد، برآشفته می گوید: «تو اول باید به من اعتماد کنی، ذهنت را در اختیار من بگذاری، پیچ و مهره های مغزت را به من واگذاری

تا بعضی را سفت کنم [و] بعضی را عوض کنم [و] بعضی را رشد دهم. تا رابطه مسئول و زیرمسئول با من برقرار نکنی و هرچه را می گویم قبول نکنی، مسائل فی مابین حل نمی شود... تا خودت را کاملاًـ تسلیم من نکنی، نمی توانی حرف های من را بفهمی»! همان: ص ۷۳. سال ها بعد پرویز یعقوبی، عضو قدیمی سازمان، «مسئله دار» می شود و همین محمد حیاتی به او می گوید: «عنصر پایین حق انتقاد به عنصر بالا را ندارد بلکه باید سؤال کند... عنصر پایین حقّ تحلیل ندارد.» یعقوبی می گوید: «اصولاً برای من سؤال بود که مرکزیت در مقابل چه مرجعی مسئول است؛ تا اینکه قرار شد جابرزاده پاسخگوی سؤالات من باشد... جابرزاده نیز - نظیر محمد حیاتی - بدون اینکه وارد اصل انتقادات و سؤالات من بشود، بعد از مقدمه ای طولانی عنوان کرد: من دکتر هستم (عنصر مطلقاً ذی صلاح مرکزیت) و تو هم مریض هستی (منتقد) و مسئله دار. وظیفه مریض این است که به نسخه ها و دوا و درمان که دکتر می گوید، هم اعتقاد داشته باشد و هم عمل کند؛ سعی کند که نظر او را پیاده و اجرا کند.» (یعقوبی، جمع بندی دو ساله...: صص ۴ و ۶)

بالاترین تا پایین ترین رده های تشکیلاتی، اِعمال می شود. با این تلقی نادرست و انحرافی، رده تشکیلاتی، نه به عنوان معیار و ضابطه ای برای تقسیم مسئولیت ها و وظایف بلکه عملاً به عنوان ملاک و معیار ارزش ها، به کار بسته می شود. در این نظام ها، هر مسئول برای فردِ پایین تر از خود - در هرم تشکیلاتی - محور و مقتدا شده، «انضباط تشکیلاتی» مضمونی انحرافی و افراطی پیدا کرده، تبدیل به معیار ارزش ها می شود و در نتیجه از انسان آزاد و سربلند و پویا، به تدریج، موجودی مطیع و متحجّر می سازد - بدون هیچ گونه استقلال و ابتکار فکری و عملی.

در این نظام، امر «هدایت» (امامت) که عبارت است از نشان دادن راه، ارشاد، ابلاغ و خلاصه پیشاهنگی و رهبری عالیه (رهبری و پیشوایی در مهم ترین امور جامعه) تبدیل به ساختن و پرداختن و دخالت در جزئی ترین امور انسان ها شده، برخورد با شی ء جای برخورد با انسان را می گیرد و در نتیجه، «کار خلّاق با انسان» تبدیل به «کار روی انسان» می شود و حزب و سازمان که ارگان عالی رهبری کننده، و هماهنگ کننده حرکت اجتماعی انسان هایی است که به لحاظ اجتماعی و مرامی همسنخ اند و وظیفه سازماندهی سیاسی - نظامی این حرکت را به عهده دارند، به صورت تنظیم کننده کوچک ترین و

جزئی ترین حرکات آنها و کنترل کننده زوایای فکر و قصد و نیّت افراد، و دخول کننده در خصوصی ترین

امور آنها (نظیر ازدواج - آن هم به مسخره ترین و ناپخته ترین صورتش) درمی آید؛ و خلاصه حزب و سازمان تبدیل به محکمه تفتیش عقایدی می شود که قضات آن مسئولین بالاتر حزبی هستند که به خود حق می دهند، بر مبنای تصوّرات و برداشت های واهی و کاملاً تخیّلی از افراد، که بعضاً ناشی از «لوچی» و

ناپختگی خود آنهاست، در مورد افراد پیشداوری کرده، تحلیل ارائه نموده، و بالاخره به پرونده سازی و

صدور حکم غیابی مبادرت نمایند.

خودبزرگ بینی، جاه طلبی، غرور بیجا نسبت به رده های پایین تر (و در ابعاد مضاعف نسبت به عناصر خارج از تشکیلات) و خودکم بینی و احساس حقارت و فلج فکری نسبت به رده های بالاتر، از عوارض

اخلاقی - روانی این «بیماری» است که گاه به صورت تنش ها و هیجانات شدید و گاه به صورت انفعال،

سرخوردگی و تسلیم بروز می کند.

در چنین سیستمی، تحقیر روحی و شخصیت کُشی، اولین مراحل مختلف تربیت و آموزش کادرهاست. نتیجه این سیستم، چیزی جز قالب سازی و تقلید کورکورانه از قالب ها و اسطوره ها و

خودسانسوری نیست.

در چنین تشکیلاتی، طبعا جایی برای آنها که دارای استقلال روحی و فکری اند، نیست و اینان همچون سنگی بر سرِ راه جاه طلبی ها و قدرت نمایی های بچه گانه محسوب می شوند. اینجاست که به بهانه های دروغین و ساختگی، و به عنوان اینکه «در برابر توده های سازمانی سنگ انداخته[اند]»، برای آنها پرونده سازی شده، خواه ناخواه باید روزی به عنوان «لیبرال»، «انحلال طلب»، «طالب سهم و میراث»، و صدالبته «خودمحوربین»، دفع و «تصفیه» شوند.

یک جمع بندی از رفتار و شیوه های برخورد رهبری فعلی [سازمان] با اعضا و هواداران در داخل تشکیلات و به طور کلّی با «انسان ها» در خارج از تشکیلات، از درون زندان تا کنون - یعنی پس از اعدام های اولیه بنیانگذاران سازمان و حاکمیت تدریجی رجوی، نشان می دهد که در عمق این شیوه ها چیزی جز نظریه «اصالت ابزاری» و آن هم در مبتذل ترین تفسیرش حاکم نیست.

انعکاس این نظریه در ذهن رهبری [سازمان]، برداشتی از «انسان» به دست داده که بر حَسَب آن، انسان نه یک موجود ملکوتی با روح خدایی بلکه موجودی خبیث و شیطانی، «حیوان اجتماعی» با

گرایش های صرفاً مادّی و منفعت طلبانه است که برای «رشد و آموزش» او هم که شده، باید مطیع و مُنقاد و سرکوبش نمود یا حداکثر فریبش داد تا «راه بیاید» و دست از «لگدپرانی» بردارد. خلاصه، انسان فیلی است که باید مرتّباً پتکی بالای سرش باشد تا راه برود؛ و الّا نمی رود! در چنین وضعی، تکلیف فردی (رهبر) که خود باید پتک بزند چیست؟! جواب این پرسش را در مطلق کردن، عاری از خطا پنداشتن و در نتیجه «رهبری» را به مقام «معصوم» ارتقا دادن باید جست. گرچه در ادبیات سازمان از اختیار و شأن

انسان و آزادی وی، صحبت فراوان شده؛ اما جدایی فاحشی است میان این بیانات و مشی رهبری در عمل؛ گویی این حرف ها جز برای آرایش و زیور نیست.

این را همه می دانیم که «اسماعیلیّه» نیز در ابتدا گروهی انقلابی با آرمان های عدالتخواهانه بوده اند و حتّی «مافیا» نیز - در نخست - سازمانی آزادی بخش می نموده است؛ امّا فرقِ بسیار است میان خواندن تاریخ و درک کردن و لمس کردن مکانیسم و روند تدریجی این استحاله در تجربه مستقیم. از طرف

دیگر، برای کسانی که خود در معرض این تغییر و استحاله تدریجی قرار گرفته اند و خود بازیگر صحنه اند، بسیار مشکل است که در مقام تماشاگر - از خارج صحنه - به آن بنگرند. این استشعار، به تولّد نوینی شباهت دارد - با درد و رنج شدید.(۱)

به جرئت می توانیم بگوییم [که] این گونه حاکمیت و سلطه بی چون و چرای مسئول بر زیردستان، در هیچ یک از سازمان های انقلابی سابقه ندارد؛ بالعکس این گونه روابط را، بیش از هر جای

دیگر، در سازمان های فاشیستی «نازی»ها، اسماعیلیّه و تشکیلات مافیایی و نظایر آن می توان مشاهده و تبیین و توجیه نمود.(۲)

۱- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۵۸ - ۱۶۴.

۲- همان: ص ۱۵۱.

فصل سوم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان

حوادث چهاردهم اسفند ۵۹

عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر

در پی چالش ها و فراز و نشیب های مربوط به معرفی کابینه و دولت به مجلس شورای اسلامی، بنی صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در میدان شهدا، سخنانی ایراد کرد که منشأ بسیاری از مسائل بعدی شد.

وی با اشارات و کنایات روشن، نیروهای پیرو خط امام بویژه رهبران قوای مقننه و قضائیه و روحانیان منتقد خود را مورد حمله قرار داد و فضای سیاسی کشور را به شدت ملتهب و متشنج ساخت.(۱)

چندی بعد بنی صدر در سخنرانی روز عاشورا، که در میدان آزادی انجام شد، هماهنگ با تبلیغات سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه های معاند، اتهام شکنجه در زندان ها را به شکلی کاملاً تهییج آمیز و تحریک کننده مطرح ساخت.(۲)

جنجالی که بنی صدر در مورد زندان ها و شکنجه به پا کرد، در روزنامه ها - بخصوص نشریات گروه ها - گسترش یافت. در این میان، نیروهای تغذیه کننده بنی صدر - یعنی مجاهدین خلق - حداکثر بهره برداری را

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۶/۵۹: صص ۱ و ۲۰.

۲- همان، ۲۹/۸/۵۹: ص ۱۱.

از این امر کردند و تا ماه ها بعد فضای کشور را به این مسئله و بحران آفرینی های خود آلودند.(۱)

پس از انتشار بیشتر گزارش های ادعایی مربوط به شکنجه و اوج گیری تبلیغات سیاه داخل و خارج در این خصوص، آیه اللّه موسوی اردبیلی دادستان کلّ کشور نتیجه دیدار با امام خمینی را چنین اعلام نمود:

امام اینجانب را مأمور فرمودند تا هیئتی را برای رسیدگی به وضع زندان ها تشکیل دهم و نماینده ای نیز از جانب ایشان در این هیئت عضویت دارند. امام از شایعه شکنجه سخت ناراحت بودند و فرمودند: «هیئت باید با قاطعیت از تمام زندان ها بازدید نموده، در صورت ثبوت شکنجه، باید شکنجه گر قصاص شود.»...

ما انقلاب کردیم تا آنچه در زندان های زمان شاه معدوم می گذشت، دیگر صورت نگیرد. اگر چنین چیزی درست باشد، یقیناً امام و ملّت ایران این موضوع را نخواهند بخشید.(۲)

هیئت تحقیق تشکیل شد و به بررسی امر پرداخت. اعضای آن عبارت بودند از: حجه الاسلام محمد منتظری از جانب امام، علی محمد بشارتی جهرمی از جانب مجلس، دکتر افتخار جهرمی از سوی شورای نگهبان و حسین دادگر دادستان تهران از سوی شورای عالی قضایی.

کار هیئت مزبور ماه ها به طول انجامید و همه زندان های کشور - بدون استثنا - مورد بازدید آن قرار گرفت. در پایان تحقیقات، شهید منتظری نماینده امام چنین اظهارنظر کرد:

نظام حاکم بر بازجویی ها و بازپرسی و دادگاه ها و زندان های ما، به هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی دیده شده، به طور استثنایی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است. اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی از طرف یکی از مقامات کشور، به هیچ وجه صحیح نیست.(۳)

دادستان عمومی تهران نیز، در خاتمه تحقیقات، اظهار داشت:

زندانیان پیش از هر چیز از بلاتکلیفی و یا در انتظار عفو بودن خودشان می گفتند و اینکه اصلاً شکنجه وجود ندارد و چرا این سؤال را می کنید.(۴)

در پاییز و زمستان سال ۵۹، به رغم گسترش ابعاد جنگ دفاعی ایران در مقابل تجاوز همه جانبه عراق، فضای سیاسی کشور با تشنجات و درگیری های سازمان و دفتر بنی صدر و سایر گروه های مؤتلف

۱- در بخش های مربوط به حرکت های تمهیدی سازمان، به این نوع تشبّث ها و ترفندهای سازمان اشاره شده است.

۲- روزنامه کیهان، ۱۹/۹/۵۹: صص ۱ و ۱۱.

۳- همان، ۳۰/۱/۶۰: صص ۱ و ۲.

۴- همان: همان صفحه.

وی به شدت بحرانی شده بود. حوادث و اتفاقات مشکوکی در مناطق مختلف موجب افزایش هیجان ها و

دشمنی ها در تمام سطوح و اقشار جامعه می گشت. در تهران و کرمان دو نفر در خلال این گونه درگیری ها به قتل رسیدند، در تبریز در بیست و سوم بهمن، طی یک درگیری شدید در یک دبیرستان خسارات زیادی وارد گردید و عده ای مجروح شدند.(۱) یک عضو سابق سازمان بدون ذکر نام طی سلسله مقالاتی در روزنامه کیهان به افشای پشت پرده درگیری های شهری و برنامه ریزی و اهداف سازمان از این درگیری ها پرداخت. در این مقالات طرح ایجاد جنگ داخلی و شورش مسلحانه منافقین با ذکر نمونه ها و موارد مشخص و مستندی تشریح و تحلیل شده بود.(۲)

جریان سخنرانی آیه اللّه لاهوتی در کوچصفهان (گیلان) به زد و خورد و تیراندازی انجامید و در نتیجه دو محافظ وی و یک تن از مخالفان مجروح شدند. بنی صدر، پس از این حادثه، در جهت حمایت از آقای لاهوتی دست به اقداماتی زد که به تشدید اختلافات کمک کرد؛ کار بالاـ گرفت و مطبوعات هوادار طرفین، یکدیگر را مورد حمله قرار دادند. چهل نماینده مجلس نیز طی نامه ای به رییس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، ماجراهایی مانند درگیری کوچصفهان را محکوم کردند. آیه اللّه شهید دکتر بهشتی نیز رویه کسانی را که باعث درگیری و برهم زدن نظم سخنرانی ها می شوند، محکوم نمود.(۳)

در کنار تشدید جنگ عراق و حملات جدید گروه های دموکرات و کومله به قرارگاه ها و محل استقرار نیروهای نظامی و انتظامی و جهادگران سازندگی در مناطق کردنشین، دو انفجار مهیب در دوم اسفند در تهران ۲ نفر کشته و زخمی های بسیاری را بر جای گذارد: انفجار نخست در ترمینال میدان آزادی و انفجار دوم در مقابل حسینیه ارشاد در خیابان دکتر شریعتی روی داد.(۴)

هواداران گروه ها، بخصوص چریک های فدایی و مجاهدین خلق، فعالیت های خود را در مدارس تشدید کردند. برخی از مدارس به آشوب کشیده شد و چند مدرسه تعطیل گردید. از جمله دبیرستان دخترانه خوارزمی در تهران به تعطیلی کشیده شد.(۵)

۱- همان، ۲۵/۱۱/۵۹: ص ۱۶.

۲- همان، ۶/۱۰/۵۹ تا ۱۳/۱۰/۵۹: سلسله مقالات «کاندیدای امپریالیسم آمریکا کدام یک از جریان های سیاسی است؟» در شش قسمت.

۳- همان، ۳۰/۱۱/۵۹: ص ۱۴.

۴- همان، ۳/۱۲/۵۹: ص ۲.

۵- همان، ۴/۱۲/۵۹: ص ۱۲ و ۵/۱۲/۵۹: ص ۲.

تظاهرات و درگیری ها در خیابان های برخی شهرهای بزرگ و کوچک ادامه پیدا کرد. هواداران

سازمان غالبا در پوشش طرفداران بنی صدر یک پای اصلی این درگیری ها بودند. در پنجم اسفند یک

بمب ساعتی قوی در تبریز خنثی گردید.(۱)

در اجتماع هفتم اسفند در امجدیه، در حین سخنرانی چهار تن از نمایندگان مجلس عضو نهضت آزادی (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی و مهندس صبّاغیان) و در پی سخنرانی های تحریک آمیز نامبردگان که در حمایت از مواضع بنی صدر و مخالفت با روحانیت و نیروهای پیرو خط امام

ابراز شد، اغتشاشاتی بروز کرد. پیش از این مراسم، وزارت کشور در اطلاعیه ای اعلام نمود که اخلالگران در اجتماع امجدیه دستگیر و مجازات خواهند شد.(۲)

چالش بین بنی صدر و مخالفانش در مجلس، بار دیگر اوج گرفت. نمایندگان مجلس یک طرح دوفوریتی ارائه دادند تا دولت بتواند تکلیف وزارتخانه های بی سرپرست را روشن نماید. گفت وگوهای

مجلس بین موافقان و مخالفان طرح، باب جدیدی را در سیر انتقاد و دفاع از بنی صدر گشود. به دنبال این مباحث و مسکوت ماندن طرح موردنظر، در یازدهم اسفند ماه، دادستان کلّ کشور، آیه اللّه موسوی اردبیلی، جلسه ای با حضور مسئولان طراز اول کشور (دکتر بهشتی، بنی صدر، رجایی، هاشمی رفسنجانی، باهنر، مهدوی کنی و خامنه ای) در خانه خود تشکیل داد تا به بحران تکمیل کابینه پایان داده شود. در چنین زمینه و فضای سیاسی ملتهبی، مراسم ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران با مشارکت فعال

طرفداران بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق، برنامه ریزی و اجرا شد.

شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند

بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند.

روز قبل از مراسم به وسیله سرتیم ها از تمام افراد میلیشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح پنجشنبه برنامه خود را شروع کنند. تیم ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل برای درگیری تقسیم شده

بودند.

۱- همان، ۷/۱۲/۵۹: ص ۲.

۲- همان، ۹/۱۲/۵۹: ص ۱۵ و ۷/۱۲/۵۹: ص ۲.

از جمله شعارهایی که از طرف سازمان با تمرکز بر حملات شدید به حزب جمهوری اسلامی به عنوان

نماد متشکل نیروهای پیرو خط امام، به میلیشیا و دیگر هواداران ابلاغ شده بود چنین بودند: «بنی صدر، بنی صدر، افشاکن»، «مرگ بر چماقدار»، «مرگ بر حزب چماق به دستان»، «حزب چماق به دستان - باید بره گورستان»، «نصر من اللّه و فتح قریب - مرگ بر این حزبک مردم فریب»، «تا حزب سقط نشود - این وطن وطن نشود»، «صدا و سیمای ما، از انحصار حزبی، آزاد باید گردد»، «مرگ بر بهشتی»، «بهشتی،

بهشتی، طالقانی را تو کشتی»، «تا بهشتی کفن نشود - این وطن وطن نشود»...

میلیشیا و دیگر هواداران سازمان به صورت منسجم و منظّم قبل از شروع مراسم وارد دانشگاه شدند؛

جلوی تریبون را اشغال کرده و قسمت های در نظر گرفته شده زمین چمن را پوشاندند.(۱)

پس از شروع سخنرانی بنی صدر و از آغاز برنامه ریزی شده درگیری ها، گروه ضربت سازمان که از افراد قوی متشکّل بود، با کلیه توان و نیرو در درگیری و هدایت آن شرکت کردند.

همان گونه که در کتاب غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ آمده است:

... گروه عظیمی از حزب اللّه از صبح روز چهارده اسفند در دانشگاه فعّالانه حضور داشتند. حتی

تا پاسی از شب نیز در صحن و اطراف دانشگاه به فعالیت مشغول بودند. مأمورین کمیته های اطراف، بویژه پس از آغاز درگیری ها، آن روز علیه بنی صدر فعالانه در تکاپو بودند. تعدادی از

پاسداران نیز، که در آن روز در دانشگاه کلاس داشتند، به این جمع پیوستند.

هم اینان بودند که در سطح دانشگاه، در میان آن همه جمعیت، مراسم نماز جماعت به پا داشتند. آنان شعار می دادند: «مرگ بر لیبرال»، «بنی صدر ننگت باد»، «ابوالحسن پینوشه ایران شیلی

نمی شه»...(۲)

با درگیری وسیع نیروهای گارد ریاست جمهوری علیه مردم و ضرب و شتم بسیاری از آنان توسط نیروهای سازماندهی شده میلیشیا و گارد بنی صدر با فرماندهی مستقیم شخص رییس جمهور، اغتشاش ۱۴ اسفند چالش سیاسی اجتماعی وسیع و گسترده ای حول مشروعیت و صلاحیت سیاسی و فکری رییس جمهور پدید آورد. عدم حمایت اکثریت مردم از فراخوان های بعدی بنی صدر و گروه های سیاسی

مؤتلف وی، غائله ۱۴ اسفند را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی صدر تبدیل نمود و پس از آن عملاً رییس جمهور کاملاً به رییس یک جبهه محدود گروه های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام

۱- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۴۵۹ - ۴۶۰؛ روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶/۱۲/۵۹: ص ۳.

۲- همان، صص ۴۸۸ - ۴۸۹ با تلخیص.

مبدل گردید.

دکتر حبیب اللّه پیمـان در نشـریه «امت» در مقاله ای تحت عنوان «سـراب پایگاه توده ای جبهه متحـد لیبرالی، خط امپریالیسم و مشکل توده ها»، ارزیابی و تحلیل خود را از ماجرای ۱۴ اسفند این گونه ارائه داده است:

هدف مشترک همه عناصـر و گروه های تشـکیل دهنده این جبهه [= جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقا در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کـار آوردن یـک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی صـدر] است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارنـد، اگر چه پس از آن هر گروه و شخصـیت راه و هـدف خاص خود را دنبال خواهـد کرد. سازمان مجاهدین [خلق] بعد از یک تردید کوتاه مـدت، در ادامه حمایت از بنی صـدر، مجـددا در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال ها قرار گرفت و همان طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در

حقیقت جایگزینی بنی صدر و لیبرال ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله

دوم موکـول کرده انـد. نهضـت آزادی کـه چنـدان بی میـل نیسـت مسـتقلاً نقش رهـبری جبهه راماننـد پیش به دست گیرد با وجودی که سـعی می کند که گاه به طور مسـتقل ابراز وجود نماید و با بنی صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینـگ امجـدیه) ولی مطمئن است که بـدون قبول رهبری بنی صـدر در این مرحله راه نجـاتی نـدارد. به همین جهت مـانند سازمـان مجاهـدین [خلق] به طور کامل در میتینگ [۱۴ اسـفند]دانشـگاه شـرکت جست. تکلیف بقیه گروه ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینهـا و کوچـک ترهـا در حقیقت پیچـک هـایی شـده انـد که جز بـا تکیه بر تنه درخت دفـتر همـاهنگی، قـدرت خودنمایی و حیات ندارنـد... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی [سازمان]مجاهدین [خلق] در برابر ارتجاع می باشـند، آنان باورشان شـده بود که پایگاه عظیم توده ای دارنـد و به این «سـراب» دل خوش بوده و نقشه ها طرح می کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبنـدی قاطع تری به عمل آیـد، اکثریت توده ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال ها و متحدین آنها را به کلی تنها می گذارند و تنها همان اقشار سـرمایه دار و متوسط برایشان باقی می ماند. اجتماع روز پنجشـنبه [۱۴ اسـفند] ایـن پیش بینی را ثـابت کرد و دیـدیم که زمین چمن دانشـگاه را عمـدتا همین اقشـار به اضـافه هـواداران سازمـان [مجاهدین خلق] پر کردند. و از آن توده های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود.(۱)

۱- هفته نامه «امت»، ش ۱۰۰، ۲۵/۱۲/۵۹: سرمقاله.

موضع میانه «بازرگان» پس از همراهی قبلی

به میزانی که مهندس بازرگان و نهضت آزادی همسویی و ائتلاف خود را با بنی صدر بیشتر نشان می دادند، موضع گیری آنان در قبال سازمان نیز دوستانه تر و مشفقانه تر می شد. روزنامه «میزان» که ارگان غیررسمی نهضت آزادی محسوب می گردید، در تنش ها و درگیری های بنی صدر و سازمان علیه نیروهای پیرو خط امام، با مقالات و اخبار و مواضع خود آشکارا به جانبداری از آنان می پرداخت و تا آنجا در تشدید تشنج ها نقش ایفا کرد که بعد از چهارده اسفند در شرایط بحرانی ابتدای سال ۶۰ ، مدیرمسئول روزنامه

مزبور بازداشت و «میزان» به طور موقت توقیف شد.(۱) در نامه ای که بنی صدر در واکنش به اعلام برخی نتایج تحقیق درباره غائله چهاردهم اسفند خطاب به دادستان کل کشور نوشت، وی به موضوع توقیف

روزنامه میزان و بازداشت مدیر مسئول آن در صدر دلایل خود پرداخت و چند بار آن را به عنوان یکی از نشانه های مهم عملکرد نادرست دستگاه قضایی برشمرد.(۲) اردیبهشت ماه ۶۰ نیز همچنان با افزایش

بمب گذاری ها و درگیری های خیابانی، تشنج اجتماعی و سیاسی در کشور نیز رو به گسترش بود و نقش سازمان در تنش آفرینی و آشوبگری آشکارتر می گردید. در هفتم اردیبهشت، هواداران سازمان در ادامه سلسله درگیری ها در سایر شهرستان ها، به بهانه برگزاری راهپیمایی، درگیری خیابانی گسترده ای در

تهران پدید آوردند که به کشته شدن ۲ نفر و مجروح شدن ده ها نفر انجامید.(۳) روزنامه انقلاب اسلامی و میزان در انعکاس اخبار این موضوع و سایر موارد مربوط به سازمان، عمدتا مخالفان را مقصر جلوه داده و نهادهای انقلابی را متهم می ساختند و هواداران سازمان را مظلوم و حق به جانب نشان می دادند. در

چنین فضایی، در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، مقاله ای از مهندس مهدی بازرگان در روزنامه میزان به چاپ رسید که واکنش های متفاوتی را برانگیخت؛ حتی عنوان مقاله مناقشاتی را در پی داشت: «فرزندان

مجاهد و مکتبی عزیزم»؛ از یک سو خطاب به رجوی و اعضا و هواداران وی، و از سوی دیگر خطاب به

جوانان حزب اللهی و طرفدار نظام. بازرگان مقاله مزبور را این گونه شروع کرده بود:

... به هر دوی شما، سازمان مجاهدین خلق و به گروه ها و نهادهایی که عنوان مکتبی اختیار

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۱/۶۰: صص ۱ و ۲.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۵ و ۵۸۹.

۳- روزنامه کیهان، ۸/۲/۶۰: صص ۱ و ۳.

کرده اید، فرزند می گویم و هردو را برادر همدیگر می دانم...(۱)

بازرگان در ادامه، مجاهدین خلق را «فرزندان نهضت آزادی» خوانده خطاب به آنان نوشت:

مجاهـدین خلق، شـما فرزنـدان نهضت آزادی هستیـد. در سال ۱۳۴۳ کـه در زنـدان بـودیم به دنیـا آمدیـد و راه خـود را پیش گرفتید، بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید.(۲)

بازرگان با نیروهای پیرو خط امام و مکتبی نیز همین گونه سخن گفته بود:

[شما] مکتبی ها نیز، با همه تندی و تلخی و بدخلقی که دارید، از ما هستید... افکار و اعتقادات اسلامی، اجتماعی، سیاسی همه تان، مستقیماً یا با واسطه، از تفسیرها، تعلیمات، کتاب ها و

سخنرانی های امثال طالقانی، شریعتی ها (پدر و پسر)، مطهری، دکتر سحابی و من درست شده است که همگی رسماً یا فکراً نهضتی بودیم. عقد ارادت و اخوّت تان با روحانیت و با امام امت

را ما بستیم.(۳)

وی در شرایطی که ماهیت مواضع التقاطی و ضدنظام سازمان آشکار شده بود، ضمن بر شمردن ویژگی ها و خصایص مشترک برای هر دو طیف مخاطب، با نوعی مصادره به مطلوب، هر دو جریان را

دارای جوهر صداقت و اخلاص دانسته و ایشان را به ترک منازعه و ختم دعوا نصیحت کرده و بر این نکته تأکید ورزیده بود که بجز مجاهدین خلق، که فرزندان ایدئولوژیک و سیاسی نهضت آزادی اند، نیروهای وفادار به امام و نظام جمهوری اسلامی نیز «اولاد» وی هستند:

وقتی هر کدام برادر دیگر را منافق، مرتجع، مزدور امپریالیسم یا توطئه گر می خواند، اشتباه می کند و نسبت بی جا به هم می دهید. زیرا که هر دو یکپارچه آتش و جنبش هستید و هر یک در

طریق و تفکر خود یک انقلابی مخلص پرشور جانباز است. یکدیگر را گروهک نخوانید. مجاهدین عده قلیل نیستند، نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش آموز و دانشجو و در مدارس دارند. مکتبی ها نیز هم فراوانند و هم فداکار، متشکل و مجهز و ستون فقرات انقلاب.(۴)

این تعبیرات و تمهیدات مهندس بازرگان بدین جهت بود که اعلام نماید همان گونه که، به لحاظ

عاطفی، احساس و نگاه یکسانی به هر دو جریان دارد، هردو را در عملِ سیاسی نیز همانند می داند؛ هم

مجاهدین خلق و هم جوانان طرفدار نظام نیروهایی صادق اند که راهی غلط را می پیمایند و به همین

۱- روزنامه میزان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۴. نشریه مجاهد، ش ۱۱۹: ص ۹.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان.

۴- همان.

خاطر از آنها می خواهد که دست از دشمنی با یکدیگر بردارند؛ چرا که «آن قدر، مشترکات برادرانه» دارند، «که باید همدیگر را در آغوش» بگیرند! سپس بازرگان با قلمی کنایه آمیز و ذکر نکات منفی و مثبت،

مشترکات «فرزندان مجاهد و مکتبی» خود را بر می شمرد. از جمله خطاب به «مکتبی»ها می نویسد:

اگر مجاهدین خلق التقاطی هستند، [و] معتقدات اسلامی و انقلابی خود را اصرار دارند بر مبنای اصول مارکسیسم بنا نمایند و درخت ایدئولوژی آنها ریشه مارکسیستی دارد، درخت ایدئولوژی شما هم میوه های مارکسیستی دارد؛ زیرا که اهل قهر و انتقام و انهدام هستید که به هیچ وجه با روح اسلام دمساز نیست و عناد خاص با سود و مدیریت خصوصی داشته اگر دستتان برسد، هرچه سرمایه و مالکیت و معامله است از بین برده، کشور را یکسره ملی - یعنی

دولتی - می کنید.

وی در این مقاله که مبتنی بر پذیرش و مفروض دانستن ادبیات رایج سازمان درباره نیروهای پیرو خط امام نگاشته شده بود؛ انقلابی گری به مثابه هدف، تأیید رهبری امام، التقاطی بودن، انحصارگرایی،

ایراد تهمت و تعرض و مخالفت با آمریکا را از نمونه های «مشترکات برادرانه» برشمرده(۱) و با بهره گیری از ایهام و ابهام، طرفین را در وضعیت تنش و درگیری موجود آن زمان، تقریبا به یکسان مقصر جلوه می داد. آشکار بود که توصیف و تحلیل مهندس بازرگان با واقعیات فاصله بسیار زیاد داشت و پیش از آنکه حاوی نکته بدیع یا راه گشایی باشد صرفا نمایانگر ژست بی طرفانه و میانجی گرانه فردی محسوب می شد که خود و همفکران و گروه تحت سرپرستی اش، در درگیری های آن زمان، به عنوان مؤتلف بنی صدر، یک پای اصلی مشکلات و تنش ها محسوب می شدند.

اما این موضع - ظاهرا - میانه مهندس بازرگان، در شرایطی که مقدمات شورش مسلحانه سازمان در حال بروز و ظهور بود و علائم آن به چشم می خورد، یک انگیزه اصلی دیگر را هم دربرداشت. این انگیزه به مقاله ای باز می گشت که مهندس بازرگان، سه روز پیش از آن تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» در روزنامه میزان مورخ نهم اردیبهشت ۶۰ درج کرده بود و طی آن مشروعیت سیاسی و

اعتقادی اقدام مسلحانه را تئوریزه و تأیید نموده بود. گویا مهندس بازرگان با عجله می کوشید تا سه روز بعد، به نحوی این مقاله را جبران کند و با اتخاذ موضعی میانه، تأثیر و پیام مقاله قبلی خود را تحت الشعاع قرار دهد. در انتهای مقاله «فرزندان مجاهد و مکتبی...» راه کاری که مهندس بازرگان برای از بین بردن

۱- همان.

اختلافات و تنش ها ارائه می دهد، «تشکیل میزگرد» با حضور طرفین و صاحب نظران است. در حالی که این نکته نه تنها موضوع جدیدی محسوب نمی شد، بلکه بعد از غائله ۱۴ اسفند برگزاری مناظره و بحث آزاد احزاب و گروه ها به عنوان یک تاکتیک سیاسی از سوی بنی صدر طرح و پی گیری شده بود(۱) که هم سازمان و هم نهضت آزادی به رهبری بازرگان، به دعوت رییس جمهور پاسخ مثبت داده بودند ولی به دلیل نحوه برنامه ریزی دفتر رییس جمهور برای برگزاری این مناظره و تأثیر آن در افزایش تشنج و شرط گذاری های مختلف «سازمان» و بنی صدر، عملاً موضوع منتفی شده بود.

در همان روز نگارش مقاله بازرگان، سخنگوی دولت و وزیر مشاور، مهندس بهزاد نبوی موضع دولت را درباره سازمان و عملکرد آن، این گونه تشریح کرد:

اینها یک گروه صد در صد منافق هستند. دو گانگی و نفاق در عملکرد آنها کاملاً محسوس است. ما باید خود را برای مقابله با آنان آماده کنیم. اینها واقعا چیزی ندارند و هیچ تحلیل

سیاسی نمی توانند بکنند، و از طرفی با قاسملو] دبیرکل حزب دمکرات کردستان] و عزالدین [حسینی از چهره های شاخص آشوب های کردستان]پیوند می زنند تا عقاید منحط مارکسیستی خود را در بین مردم رواج بدهند و از طرفی با گروهک های آمریکایی کنار می آیند... ما باید

هشیار باشیم تا بتوانیم آنها را خلع سلاح بکنیم.(۲)

از آنجا که مهندس بازرگان در مقاله خود درخواست کرده بود که آن را در روزنامه های جمهوری اسلامی و مجاهد نیز درج کنند، نشریه مجاهد، ارگان سازمان، متن کامل این مقاله را با مقدمه و پاسخی مجددا منتشر ساخت.(۳)

در مقدمه نشریه مجاهد، ابتدا اشاره شده که در پی درگیری های مختلف در سراسر کشور، آقای مهندس بازرگان با مقاله نهم اردیبهشت خود عملاً- حق را به جانب سازمان مجاهدین خلق داده بود ولی سه روز بعد مقاله جدید «متفاوت با فضای قبلی» انتشار یافته است. نشریه مجاهد این گونه موضع قبلی بازرگان را یادآور شد:

... آقای مهندس بازرگان مقاله ای تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» و در سرمقاله روزنامه میزان روز چهارشنبه ۹/۲/۶۰ درج شده، مطالب چندی را تذکر دادند. این مقاله که با

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۱۲/۵۹: ص ۱۵.

۲- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۱۰.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۱۹، ۱۷/۲/۶۰: صص ۹ - ۱۰.

آیه «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اللّه علی نصرهم لقدیر» شروع شده و با اشاراتی که به حوادث و جریان های تاریخی میهنمان دارد، در واقع یک هشدار به جریان ها و نیروهای اصلاح طلب حاکم بود که با اصرار بر انحصارطلبی و ظلم و تجاوز و حق کشی و با اتخاذ شیوه های دیکتاتور مآبانه چماق داری و سرکوب و کشتار، راه تحولات مسالمت آمیز جامعه را

سد کرده و آن را به سوی قهر و خشونت می رانند، قهر و خشونتی که بنا به سنن خدشه ناپذیر سرانجام خود آنها ضمن آن منکوب مشیت قاهرانه الهی شده و در آتش خشم مردم ستمدیده خواهند سوخت. چرا که به قول آقای مهندس بازرگان «ساختمان بشر و سنت خدا چنین است که وقتی ستم از حد گذشت، مستضعفین مظلوم با همه ضعف و ترس به پا می خیزند و خدا یاریشان می کند تا متجاوزین استعلاگر را به زمین بزنند... سنت الهی اختصاص به گذشته ندارد،

تکرار می شود.»(۱)

چون در آن زمان هنوز مهندس بازرگان و نهضت آزادی بخشی از ائتلاف علیه نیروهای پیرو خط امام محسوب می شد و در موضع نفی، همگرایی با سازمان مجاهدین خلق داشتند، این سازمان نسبت به مقاله جدید بازرگان شیوه و لحن محترمانه و ملایمی اتخاذ کرد و ضمن آنکه نارضایتی خود را از برخی مطالب آن ابراز کرد و تلاش نمود از خود رفع اتهام کند، با اشاره به اینکه «ایشان را از نیاکان عقیدتی خود می دانیم» گلایه می کند که «متأسفانه حق عدالت و انصاف را به جا نیاورده اند و چنان نوشته اند که گویی در این روابط و برخوردها، مجاهدین خلق نیز تقصیرکارند...»(۲)

در پاسخ سازمان با تأکید بر ادعای مظلومیت و خویشتنداری خویش، مجددا به مقاله قبل بازرگان استناد و استشهاد شده بود:

شگفت است که آقای مهندس بازرگان در حالی این حرف ها را زده و این قضاوت ها را می کند که در مقاله قبلی خود «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه»، لیستی از عملکردها و تعدیات و قانون شکنی های انحصارطلبان را ردیف کرده و آنها را نسبت به عواقب جلوگیری از عدالت و آزادی هشدار داده اند. کما اینکه در آن جا می نویسند...: «توقیف میزان و مدیر مسئول آن، حملات جسورانه غیرقانونی قبلی که به سایر مطبوعات و اجتماعات و دفترها شده است، جریان محاکمه امیرانتظام، طرح قانونی محدودیت احزاب، زمینه سازی هایی برای روزنامه انقلاب اسلامی و رییس جمهوری علی رغم اطلاعیه ۲۵ اسفندماه گذشته امام، نمونه های یادآور پایان

۱- همان: ص ۹.

۲- همان: ص ۱۰.

مبارزه پارلمانی گذشته است.

تحریم و تعطیل مبارزه، کار را طبق سنت تاریخی و الهی و همان طور که آثارش ظاهر شده به مبارزه مسلحانه و آشوب داخلی می کشاند که وظیفه خود دانستم هشدار دهم.»

در عمل هم همین چندی پیش بود که خود آقای مهندس بازرگان در قبال تعطیل و توقیف روزنامه میزان و زندانی نمودن مدیر مسئول آن، آن همه اعتراض کردند، ستاد حمایت از مطبوعات تشکیل دادند و مردم را به حمایت و کمک طلبیدند.

راستی اگر آن موقع کسی آقای بازرگان و «متولیان و کسوت داران حزبی و مکتبی»(۱) را مخاطب قرار داده، آنها را بالسویه ملامت و یا نصیحت نموده و می گفت که: آقایان پدران و مسئولین

عزیز، این همه ستیزه نکنید و این همه دعوا راه نیندازید، آقای بازرگان اعتراض نمی کرد که این گونه برخورد، رسم عدالت و انصاف نیست و ظالم و مظلوم را یکسان دیدن است.(۲)

نشریه سازمان، خطاب به بازرگان، بعد از برشمردن ادعاهای نادرست فراوانی در مورد برخوردهای اجتماعی و سیاسی علیه خود و با استشهاد به دیدگاه خود وی چنین نوشت:

حال آقای مهندس بازرگان! شما می فرمایید ما چه کار کنیم؟ که شما ننویسید که «مجاهدین یک روز شاخ و شانه می کشند و به تلافی آن حزب اللّه و پاسداران...» ...اگر چه قرارمان این بود که وارد در بحث روی تک تک مواردی که به ما نسبت داده اید نشده و هم چنین از تقصیرات و قصورات دولت خود شما در شکل یافتن اوضاع حاضر سخنی به میان نیاوریم اما تذکر چند سطر را ضروری شمردیم... به این امید که در قضاوت نادرستی که تصور فرموده اید ما حق حیات و حرکت و مشارکت را از همه سلب خواهیم نمود، تجدیدنظر فرمایید...

اکنون آقای مهندس بازرگان! پس از ۲ سال و چند ماه که از تأسیس جمهوری اسلامی می گذرد و پس از یک سال و نیم که از کنار رفتن دولت خودتان گذشته پیشنهاد می فرمایید که: دور هم

جمع شویم میزگرد تشکیل دهیم... اما چه کنیم که «درد انحصار» تاکنون همچنان علاج ناپذیر مانده و خلاصه ما را به این نتیجه رسانیده است که چاره ای جز «خلع ید» ندارد. اگر غیر از این است بحث آزاد موردنظر رییس جمهور چه شد و به کجا کشید؟ اگر غیر از این است پیشنهاد

۱- تعبیری که مهندس بازرگان در مقاله نهم اردیبهشت خود درباره نیروهای پیرو خط امام (مجموعه دولت شهید رجایی، روحانیت، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دانشجویان پیرو خط امام و...) به کار برده بود.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱۹: ص ۱۰.

میزگرد اخیر خودتان را دنبال گیری کنید...(۱)

اشکوری می نویسد که در واکنش به مقاله بازرگان کسی به درخواست وی گوش نداد.(۲) البته او به این واقعیت اشاره نمی کند که جامعه چون بازرگان را، در آن مقطع، واقعا بی طرف نمی دید، طبیعی بود که درخواست او را جدی نگیرد، ولی واقعیات نشان می دهند که پس از واکنش دوستانه و گلایه آمیز سازمان

مجاهدین خلق و تأکید بر عزم آنان برای «خلع ید» از نیروهای پیرو خط امام، بازرگان و نهضت آزادی با همدلی و همگرایی به انتظار نتیجه اقدامات سازمان نشستند. چند روز پس از اعلام موضع سازمان و هم زمان با اوج گیری اقدامات و مواضع خشونت بار و براندازانه آن، نهضت آزادی به توجیه تئوریک شرایط پرداخت و خشونت سازمان را نتیجه طبیعی فشار و نقض حقوق مخالفان توصیف کرد و در واقع به تقویت و تأیید موضع مجاهدین خلق در آستانه شورش تمام عیار مسلحانه برخاست. همسو با مواضع سازمان،

نهضت آزادی درباره درگیری های آن زمان چنین اعلام موضع کرد:

به نظر ما ریشه درگیری های اخیر از طرفی در اثر انحصارطلبی های تنگ نظرانه حاکم و اعمال فشار و ایجاد محیط اختناق و سلب آزادی تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نادیده گرفتن حقوق اقلیت های سیاسی است و از طرف دیگر توطئه های مداوم دشمن در ایجاد اختلاف و بدبینی و تشدید ناراحتی ها و نارضایتی هاست و باید گفت که قسمت اخیر یعنی توطئه های دشمنان انقلاب، خود تابعی است از قسمت اول. بدین معنی که اشتباهات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] و سیاست های غلط آن است که زمینه های توطئه های فوق را فراهم نموده است... خشونت، خشونت می آورد.(۳)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به پیوند سازمان، بنی صدر و نهضت آزادی چنین اشاره می کند که به برخی فعالان سیاسی در تابستان ۶۰ چنین گفته است:

در مورد نهضت آزادی، گفتم ما از اول انقلاب همیشه به آنها میدان دادیم و کارها را به آنها سپردیم، ولی آنها به خط امام وفاداری نکردند و جانب بنی صدر و مجاهدین [خلق] را گرفتند و

روزنامه میزان و [نمایندگی] مجلس [شورای اسلامی] را به نفع آنها استخدام کردند.(۴)

۱- همان: صص ۲۳ - ۲۴.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۵۰۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲۳/۲/۶۰: ص ۱۰.

۴- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۳۳.

اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی؛ سرفصلی جدید

در مورد نحوه طرح و تدوین اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی کل انقلاب اسلامی، بیان این نکته ضروری است که مسئولان جمهوری اسلامی با توجه به سوابق، مبانی اعتقادی و عملکرد گروه هایی چون مجاهدین خلق به این نتیجه رسیده بودند که «اینها [در اصل] محاربند و قصد براندازی دارند اما

دارند خود را آماده می کنند» و حتی مطلع بودند که عناصر سازمان «از مدت ها قبل، خانه های [مخفی] تیمی تشکیل داده و افراد خود را مخفی کرده بودند و [در هر حال به]دنبال براندازی هستند»(۱) لیکن چون به صراحت اعلان جنگ و حرکت مسلحانه نکرده بودند، حقوق قانونی ایشان باید محفوظ می ماند و در عین حال، نظام هشیاری و زیرکی خود را در برخورد با آنها حفظ می کرد. بهزاد نبوی می گوید:

... این خطّ مشی، که با نظر مثبت امام هم همراه بود، در زمان نخست وزیری شهید رجایی اعلام شد و حتی یک اطلاعیه ۱۰ ماده ای هم در شرایطی که هنوز قانون احزاب تدوین نشده بود، از

سوی دادستانی انقلاب... اوایل سال ۶۰ و پیش از حوادث خرداد ۵۹، صادر شد.

این بیانیه در نخست وزیری جمهوری اسلامی، در جلسات متعددی که با حضور شهید بهشتی، شهید قدوسی، شهید رجایی و شخص بنده تشکیل می شد، تدوین گردید و بچه های معاونت سیاسی - اجتماعی نخست وزیری هم در این زمینه کار کرده بودند.

در آن موقع، در غیاب قانون احزاب، معتقد بودیم که باید ضابطه ای موجود باشد که بتوانیم بر

اساس این ضابطه با گروه های مخالف قانونی برخورد کنیم و حساب آنها را از گروه های محارب جدا کنیم. جوهره اطلاعیه ۱۰ ماده ای این بود که گروه های سیاسی یا باید مبارزه مسلحانه را انتخاب بکنند و یا خلع سلاح و مخالفت در چارچوب قانون را.

آن اطلاعیه گفت: اگر گروه های سیاسی می خواهند در چارچوب مخالفین قانونی فعالیت کنند، باید مقرهای خود را معرفی کنند و اسلحه و مهمات خود را تحویل بدهند... تا آن موقع - مثلاً - چریک های فدایی در دانشگاه ها اسلحه داشتند. مجاهدین خلق انبار اسلحه داشتند و گروه های سیاسی مسلح هم بودند که صبح ها در شهر روزنامه می فروختند و شب ها در مرزها جنبش های تجزیه طلبانه را مسلحانه هدایت می کردند.

در یک چنین شرایطی، سخن اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی این بود که هر گروهی در صورتی که بخواهد فعالیت سیاسی بکند، باید رهبران خود را معرفی بکند. نشانی مقرهای خود را مشخص

۱- هفته نامه عصر ما، ش ۱۳۷: ص ۵، مصاحبه بهزاد نبوی تحت عنوان «امـام و گروه هـای سیاسـی موافق، مخالف قانونی، و محارب نظام».

بکند. اگر اسلحه و مهمات دارد تحویل بدهد. فی الواقع تدوین اطلاعیه ۱۰ ماده ای – در شرایط فقدان قانون احزاب – از سوی نظام، گام مهمی در ضابطه مند کردن آزادی های سیاسی بود.(۱)

پس از صدور اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی انقلاب اسلامی، سازمان با مظلوم نمایی همراه با تهدید تلویحی، از پذیرفتن و متعهد شدن بدان سر باز زد.(۲)

علت استنکاف سازمان نسبت به این امر روشن بود؛ زیرا آشکارا به زمینه چینی برای براندازی اقدام کرده بود. در واقع سازمان نمی خواست به عنوان مخالف قانونی به فعالیت سیاسی مشغول باشد؛ بلکه

مجموعه تدارکات نظامی و تبلیغاتی، از مظلوم نمایی ها و «شهید»سازی ها گرفته تا فتنه انگیزی در مدارس و از تشکیل میلیشیا و رده بندی های نوین تشکیلاتی گرفته تا رخنه دادن نفوذی ها در مراکز و نهادهای حسّاس نظام، همه و همه از این حقیقت نشان داشت که سازمان در حال گذراندن پروسه رویارویی مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی است.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در همان زمان با انتشار یک بیانیه تحلیلی درباره ریشه یابی درگیری های شهری و استراتژی سازمان مجاهدین خلق، چنین اعلام نظر نمود:

... اطلاعیه اخیر دادستانی انقلاب مبنی بر مشخص شدن وضع گروه های سیاسی و چهارچوب فعالیت قانونی شان و لذا برخورد سیستماتیک و هماهنگ نظام با آنان، به شدت به هراسشان افزوده... روشن است که مجاهدین خلق از مدت ها پیش درصدد ایجاد زمینه های لازم ذهنی –

عینی در جامعه و به خصوص برای هواداران خود در جهت ایجاد یک جنگ داخلی بودند و از تهدیدهای «مشت در برابر مشت» و «گلوله در مقابل گلوله» آنان که بگذریم به مصاحبه مسعود رجوی با روزنامه مجاهد (شنبه ۲۶ اسفند ماه ۱۳۵۹) بر می خوریم که می گوید: «مسئله اصلی این است که وقتی کسی مثل پیکار هیچ ابایی از هرگونه تعجیل در جنگ داخلی در همین لحظه حاضر نیز ندارد، با کدام «حسابگری» و «تناسب قوا»، «پیروزی انقلابیون» را «تضمین» می کند؟» و یا جای دیگر در همان مصاحبه: «مسئله در یک کلام اینست... ما از «جنگ داخلی زودرس موردنظر پیکار» (که طبعا اگر اوضاع به همین ترتیب ادامه یابد و سرکوب همچنان ادامه یابد،

چیز اجتناب ناپذیری است) استقبال نمی کنیم... وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم [می دهیم] که... برای «انقلابیون»، کمترین ریسک را داشته باشد.»

آنچه در اینجا و نیز سراسر این مصاحبه به چشم می خورد، پذیرش «جنگ داخلی به عنوان یک

۱– همان.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱۹: ص ۵. ش ۱۲۲: ص ۳۰.

اصل» از طرف مجاهدین خلق می باشد؛ منتهی نه به شکل «زودرس و موردنظر پیکار»...(۱)

همچنین محمدعلی رجایی، نخست وزیر، درباره اطلاعیه دادستانی چنین اظهار داشت:

با توجه به شرایط موجود و وضع مملکت، دادستان کل انقلاب در نوزدهم فروردین ماه یک اطلاعیه ۱۰ ماده ای در مورد فعالیت احزاب و گروه ها صادر کرد که تا تصویب قانون [احزاب] در مجلس، احزاب و گروه ها در فعالیت خود آن را رعایت کنند... در این اطلاعیه، فعالیت سالم و صحیح [گروه ها و احزاب] نه تنها منع نشده بلکه مورد حمایت هم واقع شده است... دولت فعالیت های سالم و موافق قانون را نه تنها جایز می شمارد بلکه آن را لازم هم می داند.(۲)

دکتر پیمان در مصاحبه ای تأکید می کند که اعلامیه ۱۰ ماده ای «موجودیت گروه هایی را که می خواستند فعالیت سیاسی بکنند تضمین می کرد» و در مورد سازمان مجاهدین خلق «به نحوی موجودیت و هویت سازمان را به رسمیت» شناخته و تضمین می نمود، «به شرطی که سلاح را کنار بگذارند.»(۳)

وی عدم پذیرش شرط کنار گذاردن سلاح توسط سازمان را این گونه تحلیل کرده است:

عدم پذیرش این شرط، یعنی اینکه آماده هرگونه برخوردی با حکومت - حکومتی که مشروعیت مردمی هم داشت - هستند. در آن مقطع، وفاق عمومی در مورد مشروعیت حکومت که با یک رفراندوم گسترده تأیید شده بود، وجود داشت. چنین برخوردی، دست کم اعتماد را نیز در طرفین از بین برد و جناح حاکمیت، هر رفتاری را از جانب مجاهدین [خلق] با بدبینی و

نگاه اقدام مسلحانه و قهرآمیز می نگریست... وجدان و خرد جمعی جامعه هم حضور گروه های مسلح و خودمختار و خودسر را در کنار یک حکومت مرکزی که با انقلاب به قدرت رسیده بود، نمی پذیرفت.(۴)

متن کامل اطلاعیه مزبور که به روشنی مواضع رسمی نظام جمهوری اسلامی در قبال گروه ها و احزاب را در آن مقطع زمانی نشان می دهد و در تبیین و بازشناسی زمینه ها و علل رویدادهای بعدی از اهمیت خاصی برخوردار است، ذیلاً درج می گردد:

ص:۵۳۴

۱- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۶۰: ص ۱۱.

۲- همان، ۲۳/۲/۶۰: ص ۱۰.

۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۹، دی و بهمن ۱۳۸۳: ص ۳۶.

۴- همان.

بسمه تعالی

بدین وسیله به اطلاع می رساند که از تاریخ صدور این اطلاعیه مورخ ۱۹/۱/۱۳۶۰ کلیه احزاب و گروه ها موظف اند این نکات را رعایت کنند:

۱- نشر مطبوعات (روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، سالنامه) منوط به کسب اجازه از وزارت ارشاد اسلامی است.

۲- برگزاری میتینگ و تظاهرات، با توجه به شرایط جنگی، منوط به اجازه وزارت کشور است.

۳- ایجاد دفاتر حزبی و گروهی، منوط به اطلاع وزارت کشور است تا امکان نظارت قانونی از جهات مذکور در اصل ۲۴ قانون اساسی فراهم باشد.

۴- هیچ حزب و گروهی حق مسلح کردن اعضا و استفاده از سلاح را ندارد و متخلفین تحت تعقیب قانونی قرار می گیرند.

۵ - از تاریخ صدور این اطلاعیه، کلیه احزاب و گروه های مسلح موظف اند سلاح های خود را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا مقامات انتظامی (با اخذ رسید) تحویل دهند.

۶- کلیه احزاب و گروه هایی که بر ضدّ جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه کرده اند، چنانچه موضع قبل خود را رها کنند و سلاح های خود را تحویل سپاه پاسداران یا

مقامات انتظامی دهند و موضع خود را رسماً اعلام نمایند، می توانند در چهارچوب قانون فعالیت سیاسی داشته باشند؛ در غیر این صورت، طبق قانون، در دادگاه های انقلاب محاکمه می شوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به «محارب» با آنها رفتار خواهد شد.

۷- کلیه احزاب و گروه ها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند؛ به شرط اینکه مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد.

۸ - احزاب و گروه ها مجاز به تشویق و تحریک به اعتصاب، کم کاری، تحصن یا هر نوع اخلال در مؤسسات مختلف کشور نیستند و چنانچه مواردی مشاهده شود، متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

۹- کلیه احزاب و گروه ها اجازه مناظره و بحث های عقیدتی و سیاسی از طریق وسایل ارتباط جمعی را - در حدود امکانات - دارا می باشند؛ مگر آنها که اعلام مبارزه مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی کرده و موضع خود را تغییر نداده اند.

۱۰- کلیه آحاد ملت، و دستگاه های انتظامی موظف به تضمین و رعایت آزادی فعالیت قانونی احزاب و گروه هایی که فعالیت شان از طریق مقامات مسئول مملکتی غیرقانونی اعلام نشده، می باشند.

مقامات قضایی و انتظامی موظف به اجرای این تصمیمات هستند؛ و احزاب و گروه های متخلف، طبق موازین، محاکمه و مجازات می شوند.

این اطلاعیه برای دادسرا[ها] و دادگاه های انقلاب سراسر کشور حکم دستورالعمل کتبی را دارد.

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

علی قدوسی(۱)

هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح

در روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، حضرت امام خمینی(ره) طی سخنانی مجددا به گروه های مسلح و از جمله سازمان مجاهدین خلق هشدار داد تا اسلحه را کنار گذاشته و به آغوش ملت بازگردند:

اینها اشتباه می کنند. اگر اینها به ملت برگردند که برای خودشان صلاح است و اگر به این امر [تشنج آفرینی] ادامه بدهند یک روز [در پیش] است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری نسبت به اینها تعیین شود... شما چیزی نیستید که بتوانید در مقابل این موج خروشان انسان های بپاخاسته

مقاومت کنید. پس صلاح شما و صلاح ملت و صلاح همه این است که اسلحه ها را زمین بگذارید و از این شیطنت ها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید.(۲)

در کتاب تروریسم ضدمردمی، واکنش سازمان، اقدامی در تدارک شورش مسلحانه توصیف شده و در تشریح آن چنین آمده است:

پس از اتمام حجت امام... سازمان تاکتیک نوشتن نامه به امام و درخواست راهپیمایی به سمت جماران را به کار برد. منافقین حساب کرده بودند که اگر امام آنها را بپذیرد به معنای آن خواهد بود که امام مندرجات نامه را در محکومیت جناح خط امام و ادعای قانون شکنی و سرکوب گری های آن و همچنین عملکرد مظلومانه سازمان را پذیرفته است. علاوه بر آن با بسیج

کلیه نیروها برای راهپیمایی... می توانست حرکت سیاسی... مشروعیت بخشیدن به کلیه مخالفان خط امام و تقویت آنها باشد. حالت دوم اینکه امام تقاضای آنها را نپذیرد؛ در این صورت در

افکار عمومی... این گونه وانمود می شد که مجاهدین [خلق]می خواستند کارها با تفاهم پیش

ص:۵۳۶

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۶۰: ص ۴.

۲- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۱۰.

رفته و مملکت در حال جنگ دچار بحران و تفرقه... نشود... اما با اعلام این مطلب از سوی امام که «اگر یک در هزار هم در اینها صداقتی سراغ می داشت خودش به نزد آنها می رفت» و همچنین اعلام این مطلب که «شما دارید تهدید به قیام مسلحانه می کنید و بایستی سلاح هایتان را تحویل بدهید»، سازمان نه تنها به هیچ یک از اهداف دوگانه خود دست نیافت، بلکه در برابر

سؤالات جدیدی قرار گرفت.(۱)

سازمان در نامه خود بدون پذیرش خلع سلاح، از موضع مظلوم و حق به جانب و در عین حال مدعی قدرت، خطاب به امام این گونه به تهدید برخاسته بود:

... بی گمان شما در هر موقعیتی که مقتضی بدانید «تکلیف نهایی» مورد اشاره در سخنان ده اردیبهشت را مقرر خواهید فرمود، لیکن ما باز هم به عنوان انقلابیون یکتاپرست به عرض می رسانیم... تا وقتی راه های مسالمت آمیزِ ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقا مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است [تلاش خواهیم نمود] از عکس العمل های خشونت بار و قهرآمیز بپرهیزیم... در برابر «تکلیفی» که گوشزد فرمودید چه چاره ای جز نوشتن و تقدیم وصیت نامه ها باقی می ماند؟(۲)

قسمتی از سخنان حضرت امام خمینی(ره) در سخنرانی مورخ ۲۱ اردیبهشت ۶۰ در پاسخ به نامه سازمان که در واقع آخرین اتمام حجت ها با سازمان محسوب می شود در پی می آید:

آنهایی که این طور با قلم هایشان، علاوه بر تفنگ هایشان، با ما معارضه دارند، به آنها کرارا گفته ایم و حالا هم می گوییم که مادامی که شما تفنگ ها را در مقابل ملت کشیده اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده اید، نمی توانیم صحبت کنیم و مجلسی با هم داشته باشیم. شما

اسلحه ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می پذیرد... در آن نوشته ای

که نوشتید، در عین حالی که اظهار مظلومیت های زیاد کرده اید، لکن باز ناشی گری کردید و

تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چه طور با کسانی که می خواهند بر ضداسلام قیام مسلحانه بکنند می توانیم تفاهم کنیم؟... اسلام دین رحمت است، دین عدل است، دیانت قانون است. شما به قوانین اسلام سربگذارید، گردن فرو بیاورید، کشور اسلامی، همه شما را می پذیرد... و

من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم... و من اگر یک در هزار احتمال می دادم که شما دست بردارید از آن

کارهایی که می خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم

۱- تروریسم ضدمردمی: صص ۳۱ - ۳۵.

۲- روزنامه کیهان، ۲۲/۲/۶۰: ص ۱۱.

هم نبود شما پیش من بیایید. و حالا هم به موجب احکام اسلام به شما نصیحت می کنم. شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی توانید کاری انجام بدهید... برگردید به دامن اسلام... دست

بردارید از قیام مسلحانه... مادامی که اسلحه در دست شماست... تهدید به قیام می کنید، ما

نمی توانیم از شما این طور مسائل را قبول کنیم.(۱)

سعید حجاریان در مورد تحلیل درونی سازمان نسبت به پاسخ امام با استناد به یک سند کشف شده درون گروهی بنام «تحلیل تابلو» می گوید:

رجوی در همین تحلیل تابلو می گوید ما با این رندی نفهمیدیم که چکار باید بکنیم. قبلاً تحلیل کرده بودیم که یا [امام] می گوید «بیایید» و ما میلیشیا را راه می اندازیم و قدرت نمایی می کنیم و یا می گوید: «نمی خواهد بیایید» و ما می گوییم ما را قبول ندارد. اما اینکه بگوید اگر شما

اسلحه تان را بر زمین بگذارید من می آیم، قابل پیش بینی نبود.(۲)

سازمان برای رهایی از بن بست ناشی از پاسخ مشروط امام، توجیه عدم تمکین عملی از درخواست امام برای خلع سلاح را طی نامه ای، با هماهنگی قبلی،(۳) به بنی صدر اعلام کرد و شرط گذاشت که اگر وی، به عنوان «عالی ترین مقام رسمی کشور»، اجرای قانون اساسی را تضمین کند و وسایل اجرای این تضمین را ارائه نماید و تأمین سیاسی کافی برای سازمان فراهم نماید، برای تحویل سلاح های خود

اعلام آمادگی خواهد کرد.(۴)

بنی صدر هم در یک مصاحبه مطبوعاتی از دادن تضمین، اظهار ناتوانی کرده و عملاً با موجه جلوه دادن موضع سازمان راه را گشود تا سازمان از بن بست پدید آمده رهایی یابد.(۵) به نوشته روزنامه کیهان که در آن زمان تحت مدیریت حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی بود، «آقای رییس جمهور به عنوان فرمانده کل قوا تلویحا به مجاهدین خلق می گویند که سلاح بر زمین نگذارید چون قانون اجرا نمی شود.»(۶)

البته خود بنی صدر هم با این کار به نوعی موضع گیری علنی در مقابل امام دست زد. چه، امام گفته بودند که سلاح هایتان را تحویل دهید در حالی که بنی صدر عملاً عکس این را توصیه کرده

۱- همان.

۲- گفت و گوها: هادی خانیکی - مرکز مطالعات استراتژیک - آذر ۷۸: ص ۳۸.

۳- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۰.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۲۱: ص ۱.

۵- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۲. روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۱/۲/۶۰: ص ۱.

۶- روزنامه کیهان، ۳/۳/۶۰: ص ۲.

بود و این خود عامل مهمی در افشای بیشتر بنی صدر گردید.(۱)

از سوی دیگر برخی مسئولان و نمایندگان مجلس با استقبال از سخنان امام، سازمان را محکوم کردند. مهندس بهزاد نبوی، وزیر مشاور و سخنگوی دولت، تأکید کرد: «در رابطه با مجاهدین خلق بهترین سخنان و رهنمودها همان بود که امام فرمودند.»(۲) سیدعطاءاللّه مهاجرانی، نماینده مجلس نیز ضمن تجلیل و تمجید سخنان امام چنین اظهارنظر نمود:

... دقیقا این طور به نظر می رسد که مخالفت های سیاسی مجاهدین خلق به طور مشخص زمینه ساز اقدامات مسلحانه آنهاست. با این توضیح که حرکت سیاسی خود را طوری تنظیم کرده اند که علی الظاهر به هواداران خود این طور بباورانند که مبارزه مسلحانه و براندازی جمهوری اسلامی تنها راه نجات آنهاست.(۳)

بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، نیز مجددا در واکنش به مکاتبه سازمان با رییس جمهور، اعلام کرد:

دولت تمامی گروه های مسلح را چه آنها بخواهند و یا نخواهند خلع سلاح خواهد کرد و آنها را به حوزه قانون خواهد کشانید و به فعالیت غیرقانونی آنان خاتمه خواهد داد.(۴)

مقارن این اوضاع، افشای تلاش برای سرقت اسناد محرمانه از وزارت امور خارجه توسط عوامل دفتر بنی صدر و دستگیری متهمان آن رخ داد که یک بخش اصلی آن به روابط بنی صدر و رجوی مربوط می شد.(۵) یکی از مهم ترین اسناد کشف شده در حال سرقت، مربوط به وابستگی کاظم رجوی برادر مسعود

رجوی به ساواک و رژیم شاه بود که در دولت موقت به سفارت و نمایندگی دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو منصوب شده بود و سپس کاردار سفارت ایران در سنگال گردید. سازمان در نشریه مجاهد تلاش زیادی کرد تا موضوع را لوث و بی اعتبار کند(۶) و بنی صدر نیز در مصاحبه ای ضمن توجیه ماجرای سرقت اسناد، در مورد تلاش برای سرقت «اصل» پرونده برادرِ رجوی گفت:

من احتیاج به رسیدگی به پرونده چنین فردی را نداشتم چون او نه می خواست در دفتر من استخدام شود و من نیز او را از اروپا می شناسم و محتاج پرونده استخدامی اش نبودم. این همه

۱- تروریسم ضدمردمی: صص ۳۶ - ۳۷.

۲- روزنامه کیهان، ۲۷/۲/۶۰: ص ۱۱.

۳- همان.

۴- همان، ۳۱/۲/۶۰: ص ۱۳.

۵- همان، ۲۹، ۳۰ و ۳۱/۲/۶۰ و ۲/۳/۶۰.

۶- نشریه مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱ و ۱۱ - ۱۴ و ۱۹ - ۲۳.

داد و قال نمی خواست. می گفتید این پرونده استخدامی این آقاست. این جور کارها [افشای عمومی موضوع] همان سلب امنیت است... وقتی از رییس جمهور سلب امنیت بشود مسئله مردم دیگر روشن است.(۱)

بن بست و رفراندوم

با اوج گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را عنوان کرد.(۲)

«نهضت آزادی» نیز با حمله به دولت و مجلس، از طرح بنی صدر اعلام حمایت کرد.(۳) روزنامه های انقلاب اسلامی (بنی صدر)، میزان (نهضت آزادی) و نشریه مجاهد ارگان سازمان، تحلیل ها و مواضعی مشابه و هماهنگ، برای اثبات وجود بحران غیرقابل حل و ضرورت رجوع مستقیم به آرای عمومی، منتشر ساختند.

مسعود رجوی که در طرح های بنی صدر، همفکری و هماهنگی قبلی و بعدی سازمان با وی را هدایت می کرد، طی نامه ای با تبریک به رییس جمهور به خاطر ارائه تز رفراندوم، او را در پی گیری این طرح تشجیع و تشویق نمود و تأکید کرد: «هیچ یک از حضرات را یارای حذف شما نیست... طرف دیگر، به خوبی می داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می توانید فی الواقع جارویش کنید.»(۴)

در آن زمان برخی گزارش ها از درون دفتر رییس جمهور حاکی از آن بود که «دو روز در میان مسعود رجوی و موسی خیابانی با بنی صدر جلسه دارند و دقیقا هر کاری که دارد انجام می گیرد توسط اینها هدایت می شود.»(۵)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود به دریافت خبر ملاقات مخفی رجوی با

۱- همان، ش ۱۲۳: ص ۷.

۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۰/۲/۶۰: ص ۱. نشریه مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱، ۲ و ۲۱.

۳- بیانیه «کی باید برود» منتشره از سوی نهضت آزادی؛ روزنامه میزان ۴/۳/۶۰.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۵.

۵- قدیریان، خاطرات: ص ۲۱۸.

بنی صدر در خانه خواهرش، در اردیبهشت ۶۰ ، اشاره می کند و می نویسد:

همکاری رییس جمهور با سران گروهی که درصدد مبارزه مسلحانه با جمهوری اند و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیرقابل تحمل است؛ مخصوصا که امام فرموده، [بنی صدر] با آنها درگیر شود.(۱)

در پاسخ به تشنج آفرینی بنی صدر و سازمان که در آن زمان در حمله به مجلس و روحانیت و دولت رجایی کاملاً از همراهی علنی سیاسی و تبلیغاتی نهضت آزادی نیز برخوردار بودند، حضرت امام

خمینی(ره) در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶ خرداد ۶۰ ، طی سخنان مشروحی

ضمن حمایت قاطع از مجلس به تحلیل شرایط کشور پرداخت. امام در سخنان خود مواضع آشکار و

قاطعی در برابر طرح بن بست و رفراندوم ارائه داد و رییس جمهور و متحدانش را نسبت به تخطی از قانون انذار نمود:

... نگویید که ملت با من است، ملت با اسلام است، نه با من است نه با شما و نه با دیگری... ملت

اسلام را می خواهد. ملت شخص نمی خواهد... شما به بن بست رسیدید. اشتباه می کنید. مملکت اسلام که به بن بست نمی رسد... این مردم، اسلام را می خواهند. اگر پایتان را از اسلام کنار

بگذارید، این طلبه ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می کند... آقای رییس جمهور

حدودش در قانون اساسی هست. یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می کنم... نمی شود از

شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم... همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد... اگر می خواهید که [مردم] از صحنه بیرونتان نکنند بپذیرید قانون را...(۲)

آیه اللّه دکتر بهشتی رییس دیوان عالی کشور نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود با اشاره به اصلی بودن و تقدم موضوع جنگ در آن شرایط، در مورد رفراندوم چنین اظهارنظر نمود:

طرح مسئله رفراندوم درست به منظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی، مجلس و دولت است... ملت باید در مقابل هر نوع ندا و آوایی که در جهت خلاف ثبات وضع است بایستد. اینکه برخی از روزنامه ها می کوشند، بگویند در جمهوری اسلامی، امروز یک بحران است و راه حل این بحران را در رفراندوم و چیزهای دیگر جستجو می کنند، این کارها اصلاً به منظور ایجاد بحران صورت می گیرد.(۳)

۱- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۹۹.

۲- روزنامه کیهان، ۷/۳/۶۰: ص ۱۰.

۳- همان: ص ۳.

سازمان در سرمقاله اولین شماره نشریه مجاهد پس از سخنان امام، بر دیدگاه خود مبنی بر وجود بن بست سیاسی تأکید مجدد کرد و شرایط کشور را مشابه سال آخر رژیم شاه توصیف نمود. سازمان در

این موضع گیری با تهدید تلویحی به احتمال «وقوع انفجار» و «ساعت صفر»، رفراندوم پیشنهادی بنی صدر را تنها راه خروج مسالمت آمیز از بحران برشمرد و مقابله خود با رهبری انقلاب را آشکارتر ساخت.(۱)

بنی صدر نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود مجددا بر موضع خود پافشاری نمود و انگیزه اصلی خود از طرح این موضوع را جلوگیری از تضعیف خود برشمرد و موقعیت خود را در «مخاطره» توصیف کرد.(۲) وی همچنین در سخنرانی پایگاه هوایی شیراز، برخلاف توصیه امام مبنی بر عدم سخنرانی تحریک آمیزِ مقامات، مطالب تند و تحریک آمیزی علیه سایر قوا به ویژه قوه قضائیه ایراد نمود و تصریح کرد: «من در

خطی که هستم با استقامت می ایستم.»(۳)

هیئت سه نفره حل اختلاف(۴) نیز سخنرانی و مصاحبه مزبور را تخلف از فرمان امام و قانون اساسی اعلام نمود و تخلف دو روزنامه انقلاب اسلامی و میزان را نیز محرز دانست.(۵) و سخنگوی این هیئت با قرائت اصل ۵۹ قانون اساسی در مورد شرایط همه پرسی عمومی گفت:

مراجعه به آراء عمومی در اختیار هر کس نیست، بلکه باید در مجلس مطرح شود و اگر دو سوم مجموع نمایندگان مجلس موافق بودند آن وقت می توان به آراء عمومی مراجعه کرد، ولی آقای بنی صدر در هیچ کدام از دو مصاحبه اخیرشان به این قسمت آخر اصل [قانون اساسی]تصریح نمی کنند.(۶)

بنی صدر هم در پی اعلام نظر صریح هیئت مزبور که یک عضو آن نماینده شخص خودش بود، به رغم اصرار بر درستی مواضع قبلی خود و متهم ساختن سخنگوی هیئت به خلاف گویی، طی نامه ای به

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۳: صص ۱ و ۲.

۲- همان: ص ۷.

۳- روزنامه کیهان، ۹/۳/۶۰: ص ۱۱.

۴- این هیئت در پی دستور حضرت امام متشکل از آقایان مهدوی کنی نماینده امام، محمد یزدی نماینده مشترک رؤسای مجلس، دیوانعالی کشور و نخست وزیر و اشراقی نماینده رییس جمهور در فروردین ۱۳۶۰ تشکیل گردید.

۵- همان، ۱۲/۳/۶۰: ص ۱۰.

۶- همان، ۱۳/۳/۶۰: ص ۳.

حجه الاسلام اشراقی نماینده رییس جمهور، عملاً و به تلویح از طرح رفراندوم عقب نشینی کرد و اعلام نمود:

اینجانب هم در ابتدا که طرح کردم و هم در مصاحبه، نظرم به ترتیبی بود که در قانون اساسی پیش بینی شده است.(۱)

روشن بود که در مجلسی که اکثریت نمایندگان آن از منتقدان جدی بنی صدر بوده و با برنامه های سیاسی تشنج آفرین وی هیچ گونه همراهی نداشتند، اساسا امکان تصویب طرح رفراندوم از ابتدا غیرممکن و منتفی محسوب می شد و هیچ گاه کمترین احتمالی بر انجام این کار از طریق قانونی وجود

نداشت. در همان ایام حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی طی چهار شماره روزنامه کیهان سرمقاله ای با عنوان «آراء عمومی» نوشت و با بررسی تفصیلی موضوع از جمله تأکید نمود: «طرح مسئله ای به نام «بن بست» چیزی جز یک هیاهو که به ایجاد جو و آنگاه سوءاستفاده از احساسات مردم می انجامد چیزی

نیست.» وی طرح رفراندوم را پل زدن بر روی قانون اساسی توصیف کرد و آن را برخلاف قانون، مصلحت کشور و شرایط جنگی برشمرد.(۲)

همچنین بنی صدر از موضع قبلی خود درباره خلع سلاح هم به گونه ای دیگر عقب نشینی کرد. وی چون به عنوان رییس جمهور و مسئول اجرای قانون، نمی توانست همچنان مواضع غیرقانونی خود را بر زبان جاری سازد، ناچار شد در مصاحبه مطبوعاتی تصریح کند که اگر به بهانه نبودِ امنیت قضایی هر گروهی به خود، حق به دست گرفتن اسلحه را بدهد، می شود قانون جنگل.(۳) البته وی در این مصاحبه نیز با زیرکی، در صدد پیدا کردن راهی برای پی گیری منویات غیرقانونی خود بود، و از همین رو، برقراری کامل امنیت و خلع سلاح را، توأمان، به «فرصت مناسب بعد از پایان جنگ» موکول می کرد.(۴)

دادستان کل انقلاب آیه اللّه علی قدوسی در چهاردهم خرداد ۶۰، طی اطلاعیه ای پیرو اطلاعیه ۱۰ ماده ای قبلی، به گروه ها آخرین اخطار را برای تحویل سلاح اعلام نمود.

در این اطلاعیه با اشاره به آشوبگری و تشنج آفرینی بعضی از گروه ها و عدم رعایت قانون توسط آنها

۱- همان: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان از ۱۳/۳/۶۰ تا ۱۷/۳/۶۰: سرمقاله.

۳- روزنامه کیهان، ۱۲/۳/۶۰: ص ۹.

۴- همان: ص ۴.

درخواست شده که سریعا سازمان های مسلح، سلاح های خود را تحویل داده و با اعلام خط مشی جدید در «چارچوب قانون اساسی و قوانین جاری کشور به فعالیت آزاد اجتماعی و سیاسی بپردازند.»(۱)

در انتهای این اطلاعیه تأکید شد:

به گروه های آشوبگر و هرج و مرج طلب اخطار می شود که در صورت ادامه این روش با آنان به شدت رفتار خواهد شد.(۲)

آیه اللّه موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، نیز خواستار مراعات اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستان کل انقلاب شد و گفت:

اگر نظامی بخواهد خود را حفظ کند نمی تواند گروه مسلحی را که با او در حال جنگ است تحمل کند و باید حسابش را با او یکطرفه کند.(۳)

روشن بود که یکی از مخاطبان اصلی هشدارهای مزبور، سازمان مجاهدین خلق بود که با قرار گرفتن در لوای حمایت از مقام حقوقی بنی صدر به عنوان رییس جمهور و توهم پایگاه گسترده مردمی وی، از تحویل سلاح ها و اعلام پای بندی به قوانین در فعالیت های سیاسی، به بهانه های گوناگون استنکاف

می کرد و عملاً مقدمات مقابله خونین مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را با سرعت بیشتری آماده

می ساخت. اما تظاهرات گسترده و میلیونی مردم در سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سراسر کشور(۴) و اعلام حمایت سراسری مجدد از امام خمینی و روحانیت، آشکار ساخت که اکثریت مردم در برابر جبهه ائتلافی بنی صدر قرار دارند.

آخرین هماهنگی ها با بنی صدر

اشاره

مهندس بازرگان در واکنش به سخنرانی ۶ خرداد ۶۰ حضرت امام خمینی، در ۱۶ خرداد، نامه سرگشاده معترضانه ای خطاب به ایشان منتشر ساخت که در آن تحلیل های بنی صدر و مجاهدین خلق در

مورد ادعای انحصارطلبی جناح مخالف رییس جمهور تکرار و تأیید شده بود. در این نامه به صراحت و با لحن تند و تیز، سخنان امام به منزله مقابله با انتقاد و ایجاد جوّ وحشت و شدت عمل برشمرده شده و در

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۳/۶۰: ص ۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان: صص ۱ و ۳ و ۱۱.

مورد موضع امام نسبت به ائتلاف سیاسی حول بنی صدر، چنین آمده بود:

مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره ضدانقلابی به خود نگرفته اند مورد بی مهری رهبری قرار گرفته با اصرار و تکرار، خدمات ارزنده زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن آنان را انکار می فرمایند. گویی که کلاً خارج از دین یا جدای از مردم و ضدانقلاب هستند.(۱)

مهندس بازرگان در این نامه حضرت امام را متهم به «یک نوع طرفداری خاص و تأکید یک جانبه برای طبقه ممتاز [روحانیت] و حزب [جمهوری اسلامی] و گروه هایی که تظاهر به وابستگی و در انحصار داشتن امام را می نمایند»(۲)، کرد و برخلاف واقعیات، نقش توطئه گرانه و آشوبگرانه ای را که بنی صدر و مجاهدین خلق با حمایت جریان هایی مانند نهضت آزادی ایفا می کردند، کتمان نموده و عملاً آنها را حق به جانب نمایانده است. به تعبیر کتاب «غائله چهاردهم اسفند»: «نامه آقای بازرگان جان تازه ای به کالبد رو به زوال آقای بنی صدر دمید. با این نیرو باز به جنگ نخست وزیر [رجایی] رفت.»(۳)

مقطع جدیدی از رودررویی بنی صدر با امام و نیروهای انقلابی، آغاز گردید و مجاهدین خلق، جبهه ملی و نهضت آزادی در کنار گروه های کوچکتری مانند حزب ملت ایران و حزب مائوئیستی رنجبران بر

شدت فعالیت های سیاسی و اجتماعی تنش زای خود افزودند.

به دنبال تحرّکات غیرقانونی و غوغاگری طرفداران بنی صدر در روزنامه ها و نشریات و ضمناً محرز اعلام کردن تخلفات آنها توسط هیئت سه نفره حل اختلاف، دادستانی انقلاب در اطلاعیه ۱۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ اعلام کرد:

به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز نشریات آرمان ملّت [ارگان حزب ملّت ایران به رهبری داریوش فروهر]، انقلاب اسلامی [ارگان بنی صدر]، جبهه ملّی [ارگان جبهه ملی ایران]، میزان [ارگان بازرگان و نهضت آزادی]، نامه مردم [ارگان حزب توده ایران] و عدالت [ارگان حزب رنجبران]، به دلیل نشر مقالات تشنّج آفرین، تا اطّلاع ثانوی توقیف شدند.(۴)

همان روز، مجاهدین خلق واکنش علنی و رسمی نشان دادند. فرصت زیادی باقی نمانده بود؛ سازمان

۱- روزنامه میزان، ۱۶/۳/۶۰ و پایگاه اینترنتی نهضت آزادی که نامه مزبور را به عنوان سند رسمی نهضت آزادی در اسناد سال ۶۰ درج نموده است.

۲- همان.

۳- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۴.

۴- همان: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان ۱۸/۳/۶۰: ص ۴.

در اجابت وعده حمایت یکپارچه و کامل خود از بنی صدر باید همه موجودیت خود را - به تدریج - خرج

می کرد. آری، سرنوشت مجاهدین خلق و بنی صدر به هم گره خورده بود. سازمان به دنبال توقیف نشریات یاد شده، با صدور اطلاعیه ای آن را محکوم ساخت و ضمن توصیف این اقدام به عنوان توطئه

حذف رییس جمهور، از وی اعلام حمایت نمود:

توطئه تعطیلی روزنامه های غیرحزبی، به ویژه روزنامه انقلاب اسلامی ایران، گام بلندی است در مسیر حذف رییس جمهور دکتر بنی صدر؛ که جز خفقان هرچه بیشتر و خشنودی دشمنان این میهن و سرکوب و کشتار داخلی را در پیش ندارد.(۱)

همچنین، ۹ تن از نمایندگان مجلس از جمله مهدی بازرگان، سلامتیان، غضنفرپور، یداللّه سحابی و کاظم سامی طی نامه ای به رییس مجلس، توقیف نشریات توسط دادستانی انقلاب را غیرقانونی دانسته و محکوم نمودند.(۲)

صفحه اول نشریه هفتگی «مجاهد» مورخ ۲۱ خرداد ۶۰، تماما به پیام و سخنان بنی صدر و اطلاعیه های سازمان در حمایت از وی اختصاص یافته بود و مضامین تحلیل ها و سایر مطالب آن نیز آشکارا تحریک و آماده سازی شورش علیه نظام را به مخاطبان القا می کرد. در همین شماره، متن کامل نامه سرگشاده بازرگان(۳) و بیانیه شیخ علی تهرانی(۴) خطاب به وی که از مضمون مشابه ولی صریح تر و تحریک آمیزتری درباره امام برخوردار بود، به چاپ رسید. جهت گیری اصلی این مطالب، زیر سؤال بردن مشروعیت و اعتبار سیاسی و قانونی رهبری انقلاب بود. با این موضع گیری های صریح علیه امام، به نظر می رسید بهانه های سازمان برای توجیه اقدامات تروریستی بعدی علیه نظام تقویت می گردید. در بیانیه نهضت آزادی مورخ ۲۰ خرداد نیز ضمن حمایت از رییس جمهور، اقدام قوه قضائیه و دادستانی محکوم

گردید و تلویحا تلاطم ها و تشنج ها امری موجه و ناشی از عدم اجرای قانون توسط حاکمیت توصیف

شد.(۵)

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۴: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۱۹/۳/۶۰: ص اول.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۴: صص ۹، ۱۴ و ۱۶.

۴- همان: ص ۱۰.

۵- بیانیه نهضت آزادی پیرامون بحران کنونی کشور، مورخ ۲۰/۳/۶۰.

حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

امام خمینی(ره) روز هجدهم خردادماه در یک سخنرانی پرشور و قاطع در مورد اقدامات بنی صدر و مؤتلفین وی، آخرین اتمام حجت ها را اعلام نمود و مقاومت در برابر قانون و مصوبات قانونی مجلس را دیکتاتوری نامید و صریحا به تشنج آفرینان هشدار داد.(۱) با دعوت بنی صدر از مردم برای مقاومت و ایستادگی در دفاع از وی، در چند نقطه تهران و شهرستان ها در روزهای ۱۸ و ۱۹ خرداد، تجمع های

غیرقانونی و آشوبگرانه گروه هایی از طرفداران بنی صدر و مجاهدین خلق، با حضور خودجوش مردم خاتمه یافت(۲) و نشان داد که پایگاه مردمی جریان مخالف رهبری انقلاب برخلاف تصور و توهم خود، بسیار اندک است.

روز بعد، امام خمینی(ره) با یک حکم - که در جمله ای واحد نگاشته بود - ابوالحسن بنی صدر را از فرماندهی نیروهای مسلّح عزل کرد:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی صدر از فرماندهی کلّ نیروهای مسلّح برکنار شده اند.

روح اللّه الموسوّی الخمینی - ۲۰/۳/۶۰(۳)

بنی صدر در زمان صدور این حکم در کرمانشاه به سر می برد، و اختفای وی از همانجا آغاز شد. فردای آن شب، سازمان اطلاعیه دیگری در حمایت از بنی صدر تحت عنوان «هشدار نسبت به حفظ جان رییس جمهور» صادر کرد:

مجاهدین خلق ایران با اخطار قاطع انقلابی علیه هرگونه سوءنیّت به جان رییس جمهور، از تمامی خلق قهرمان ایران، روشنگری، هوشیاری، آمادگی و حضور دایمی در صحنه ها و مقاومت پیگیر را طلب نموده؛ و در این شرایط، حمایت از شخص رییس جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می کند.(۴)

سازمان، تحولات سیاسی کشور و اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس شورای اسلامی برای

۱- روزنامه کیهان، ۱۹/۳/۶۰: ص اول.

۲- همان ۲۰/۳/۶۰: صص ۱ و ۲؛ ۱۹/۳/۶۰: ص ۹.

۳- همان، ۲۱/۳/۶۰: ص ۲. صحیفه امام، ج ۱۴: ص ۲۷۴.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

جلوگیری از قـانون شـکنی بنی صـدر و دفاع از حریم قانونی ارکان نظام را، «کودتای مرتجعین» نام گـذاری کرد و مردم را به مقابله با نظام فراخواند.

در آن موقعیت، تحلیل درون گروهی سازمان از وضعیت نیروهایی که در جبهه آنها محسوب می شدند، چنین بود:

... بنابراین ترکیب نیروها با این شـکل است: دکتر [بنی صـدر] دارای نیروهای طیف وسـیع و گسترده ولی پراکنـده است؛ ولی نیروهای ما متشکل است. بنابراین، نیروهای دکتر را باید روی

دوش خودمان بکشـیم؛ یعنی سازمان «اصل» و بنی صدر «شـرط» است. یعنی بنی صدر چشم اندازی است که مالِ خودِ سازمان است. و این را هم باید قبول کنیم که نیروهای آنها [طرفداران بنی صدر]خیلی بیشتر است؛ در این صورت اگر ما کار را انجام بدهیم و حرکت

کنیم، آنها هم کار می کنند و فعّالیت می کنند که البته ویژگی های ترقّی خواهی در دکتر وجود

دارد.(۱)

«جنبش مسـلمانان مبـارز» که در آن مقطع در برابر ائتلاف مجاهـدین خلق و بنی صـدر و لیبرال ها قرار داشت، طی اطلاعیه ای تحلیل خود را درباره شرایط کشور و آرایش نیروهای سیاسی، این گونه اعلام

نمود:

سرانجام همچنانکه از مـدت ها قبل پیش بینی می شد، تضاد جناحِ لیبرالِ در رأسِ قدرت با دولت [رجایی]، بنا به ماهیت آن و نیروهای اجتماعی که از آن حمایت کردند (به طور عمده سرمایه داران، اقشار مرفه و گروه های وابسته و طرفدار سرمایه داری غرب) به تضـاد بـا انقلاب و تـوده هـای محروم هـوادار آن و رهـبری انقلاب امـام خمینی، منجر گردیـد... آنـان (لیـبرال هـا) نارضـایتی اقشـاری از مردم را از برخی عملکردهـای مسـئولین و دست انـدرکاران، به حساب علاقه منـدی و ایمان به خود می گذاشـتند و بـا وجود علائم آشـکار بر وفاداری مردم به انقلاب، همچنان مفتون آن پایگاه خیالی، تقاضای رفرانـدوم کردنـد تا کشور را از به اصطلاح بن بستی که

خود برای انقلاب فرض می کردنـد، خارج سازنـد... تظاهرات توده های مردم علیه جناح لیبرال حاکم نشانه خشم توفنده مردم مسلمان و انقلابی نسبت به هر جریان سازشکار و حامیان سرمایه دار و وابسته به استعمار و امپریالیسم می باشد.(۲)

از صبح پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، بعد از برکناری بنی صدر از فرماندهیِ کلّ قوا، با پشتیبانی

۱- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۶۸۶ - ۶۸۷.

۲- روزنامه کیهان، ۲۱/۳/۶۰: ص ۱۶.

اعضای سازمان، درگیری های خشونت بار پراکنـده ای در تهران و چند شـهر بین گروه های طرفدار بنی صدر با مردم رخ داد که از جمله در تهران پس از تجمع حـدود ۱۵۰ نفر از افرادی که به شـعار و فحاشـی علیه دولت و مسئولان کشور و حمایت از رییس جمهور پرداختنـد، جمعی از مردم برای متفرّق کردن آنان وارد عمل شدنـد؛ عـده ای از پاسـداران نیز مجبور به مـداخله گشتند. در این درگیری، گلوله ای به سمت پاسداران شلّیک شد که یکی از آنها زخمی و در بیمارستان به شهادت رسید.(۱)

بنی صـدر بار دیگر، در بیانیه مورّخ ۲۲ خرداد ۶۰ ، مردم را به مبارزه علنی علیه نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخوانـد. وی در بخشـی از این بیانیه بلند با تأکید بر اینکه «کودتای خزنده» در حال اجراست و آزادی و امنیت از بین رفته، مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید:

... با شما مردم سخنم همواره این بوده است که... استقامت کنیم. راه های استقامت را شما خود

در گذشته یافته اید و اینک نیز می توانید بیابید.

... به شما می گویم: اگر امروز - که هنوز وقت باقی است - نایستادید و استبداد را که هنوز قوام

نگرفته، دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد و...

... آنچه را که بایـد به اطلاع شـما می رساندم، رساندم. بر شـما مردم است که نگران سـرنوشت انقلاب اسـلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.(۲)

روزنـامه کیهـان تحت سـرپرستی حجه الاسـلام سیدمحمد خاتمی، در سـرمقاله ای درباره واکنش رییس جمهور و گروه های حامی وی چنین نوشت:

پس از کنـار گذاشـتن رییس جمهور از فرمانـدهی کل قوا، موضع بسـیاری از جریانات سیاسـی از جمله شـخص بنی صـدر در مقابـل خـط اصـیل انقلاب تغییر کرد. آقای بنی صـدر با انتشار بیانیه ای (که خبر ظهور «غول اسـتبداد» در حاکمیت ایران را به سمع همگان رسانده و از «یازده میلیون تن

از مردم» خواست تا در مقابل این غول عظیم استقامت کنند و در عمل دیدیم که یازده میلیون تن

از مردم خواسـتار شکسـتن بت جدیـد شدنـد.) بلافاصـله جریانات سیاسـی راست و چپ رو از قبیل جبهه ورشکسـته ملی، دفتر همـاهنگی، جنبش ملی مجاهـدین و حزب رنجبران بـا صـدور اطلاـعیه هـای مهم از هـواداران و اعضـاء خـود خواسـتند که به حمایت از رییس جمهور برخیزند...

۱- همان، ۲۴/۳/۶۰: صص ۱ - ۲. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۷.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: صص ۱ - ۲؛ این بیانیه در آخرین شماره روزنامه انقلاب اسلامی نیز که به صورت غیرقانونی انتشار یافت درج شد.

اکنون رییس جمهور مردم را به استقامت (یعنی قیام) دعوت کرده است... استقامت در برابر چه کسی؟... رهبری انقلاب؟... اکنون جنبش ملی مجاهدین تلویحا قیام مسلحانه را علیه خط امام اعلام کرده اند و تحت پوشش حمایت از رییس جمهور با تمام قوا وارد عمل شده اند.(۱)

مهندس بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، نیز در مصاحبه ای با اشاره به بیانیه مذکور گفت:

استقامتی که ایشان [بنی صدر] می گویند استقامت در مقابل قانون، نهادهای انقلابی و امام است... رییس جمهور در بیانیه خود مردم را رسما به قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی دعوت کرده است.(۲)

سخنگوی هیئت سه نفری حل اختلاف نیز ضمن اعلام بررسی بیانیه بنی صدر در جلسه هیئت، اظهار داشت:

این مطلب که گفته شد آقای بنی صدر نمی توانند مطالبشان را اظهار کنند بررسی شد، اعلامیه ایشان به تفصیل از تریبون مجلس خوانده شد و بعد هم از رادیو پخش شده است و باز هم می گویند که آزادی وجود ندارد.(۳)

از سوی دیگر، نهضت آزادی نیز در تاریخ ۲۴ خرداد ۶۰ با صدور بیانیه ای تحت عنوان «احساس خطر و پیشنهادات به رهبری و دولتمردان و مردم»، مضمون و مفاد بیانیه بنی صدر و مواضع مجاهدین خلق درباره شرایط سیاسی کشور را تکرار و تأکید نمود.(۴)

در این بیانیه که از ساختار کاملاً مشابه متن اطلاعیه بنی صدر برخوردار بود، در حمایت از وی تصریح شد که انقلاب چنان از شعارهای اصلی خود فاصله گرفته که «رییس جمهور منتخب مردم ناچار است روی پنهان کند». ادعای فقدان آزادی و امنیت و وجود اختناق، همانند بیانیه های سازمان و سایر گروه های مؤتلف بنی صدر، در این اطلاعیه مجددا تشریح و تکرار شده بود.(۵) همچنین این اتهام تکرار شده بود که نقض قانون و انحصارطلبی مسئولان نظام موجب خشونت و دشمنی گردیده است. و نیز در تأیید برچسب «کودتای مرتجعین» که از سوی مجاهدین خلق و بنی صدر طرح شده بود، نهضت آزادی نیز

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۳/۶۰: ص ۱ - ۲.
۲- همان: ص ۱۴.
۳- همان: ص ۱۵.
۴- بیانیه مزبور: ص ۱. متن کامل بیانیه در پایگاه اینترنتی نهضت آزادی، اسناد سال ۱۳۶۰، موجود و قابل دسترسی است.
۵- همان: صص ۱ - ۲.

وضع کشور را یادآور روزهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد توصیف کرده بود.(۱)

پیشنهادات مطروحه در این بیانیه نیز ناظر بر آن بود که امام و دولتمردان و مجلس و نهادهای انقلابی مقصران وضعیت پدید آمده هستند و می بایست تغییر رفتار دهند و با رییس جمهور تفاهم کنند و به انحصارطلبی خاتمه دهند تا حکومت قانون استقرار یابد.(۲) همان مواردی که در بیانیه های بنی صدر و مجاهدین خلق به انحای مختلف طرح و تکرار شده بود و برآیند آنها، موجه ساختن اقدام خشونت بار در

مقابل نظام محسوب می گردید.

سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد خود در واکنش به طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور در مجلس، «اخطار» کرد که عزل رییس جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق

ایران ندارد.»(۳)

در این اطلاعیه مجددا نسبت به احتمال تهدید جان بنی صدر که در اولین اطلاعیه بعد از برکناری وی از فرماندهی کل قوا طرح شده بود، هشدار داده شد. تأکید ویژه سازمان بر این موضوع یکی از سوژه های اصلی برای نظامی کردن فضا و تحریک مخاطبان به اقدامات خشونت بار بود.

نشریه «مجاهد» همچنین اطلاعیه های گوناگونی از افراد و گروه های مختلف با گرایش های سیاسی

گوناگون در مخالفت با اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس انتشار می داد و به شدت فضای کشور را در معرض فروپاشی ترسیم می کرد.

از جمله بیانیه ۶۱ نفر از نویسندگان و خبرنگاران تحت عنوان «به موج تازه سرکوب تسلیم نشویم» در نشریه سازمان منتشر شد که ضمن تکرار ادعاهای مجاهدین خلق علیه نظام، مردم را به مقاومت دعوت

می کرد.(۴) برخی از کسانی که این بیانیه را امضا کردند عبارت بودند از: رضا براهنی، باقر پرهام، مهدی خانبابا تهرانی، اسماعیل خوئی، علی دهباشی، غلامحسین ساعدی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، هوشنگ گلشیری، هوشنگ گلمکانی، جواد مجابی، هما ناطق، منوچهر هزارخانی.

در بیانیه دیگری با اعلام حمایت از بنی صدر و دعوت به «مقابله با تمام قوا با غول استبداد»، نظام

۱- همان: ص ۳.

۲- همان: صص ۳ - ۴.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

۴- همان: صص ۳ و ۶.

جمهوری اسلامی به سرنوشتی مشابه رژیم شاه تهدید شد. از جمله امضا کنندگان این بیانیه محمد شانه چی، محمد ملکی، احمد علی بابایی، پوران شریعت رضوی و مجید شریف بودند.(۱)

تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری

با همه اینها، امام و نزدیکان ایشان نمی خواستند کار بنی صدر به جایی برسد که خود می خواست.

رییس مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی، نیز در تاریخ ۲۳ خرداد، پس از دیداری با امام، نظر مجلس را درباره رییس جمهور به این شرح اعلام نمود:

بعد از عزل آقای بنی صدر از سمت جانشینی فرماندهی کلّ قوا، در مجلس فشار شدیدی وارد می آید که مسئله عدم کفایت سیاسی ایشان مطرح شود و نمایندگان مجلس خواسته اند برای این

کار جلسه غیرعلنی داشته باشیم....

در مجموع و با مشورت هایی که کرده بودیم نظر من این بود که آقای رییس جمهور بپذیرند که در محدوده حقوق و تکالیفی که قانون اساسی برای رییس جمهور و همه ارگان های دیگر معین کرده است، عمل بکنند و ترجیح دارد که ایشان در این سمت باقی بمانند؛ حتّی اگر من بتوانم، با

تقاضا و توضیح، مجلس را هم از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم. و فکر می کنم مصلحت این باشد... البته مسئله بستگی دارد به اینکه ایشان چه مقدار آماده باشند که

تابع قانون باشند.(۲)

اما بنی صدر که مفتون تحلیل و ارزیابی سازمان مجاهدین خلق و اسیر توهمات خویش شده بود، این گونه پیام های مسالمت و آشتی را از موضع ضعف تلقی می کرد و می پنداشت با حمایت گروه های

سیاسی متحد خود و تشکیلات نظامی سازمان، به فروپاشی حاکمیت پیرو خط امام قادر خواهد بود.

بنابراین خط گسترش آشوب و درگیری در شهرها و آماده شدن برای یک مقابله مسلحانه تمام عیار با نظام - توسط مجاهدین خلق و ائتلاف طرفداران بنی صدر - همچنان پی گیری می شد.

بیانات تاریخی امامدر ۲۵ خرداد ۶۰

جبهه ملی، طی اعلامیه ای، که بهانه آن نفی و حمله شدید به لایحه قصاص بود، مردم را به یک

۱- همان: ص ۴.

۲- روزنامه کیهان، ۲۴/۳/۶۰: ص ۳.

راهپیمایی در مسیر خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران، در بعدازظهر روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ فراخواند. قرار بود در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور به بحث و رأی گیری گذارده شود. به نظر می رسید راهپیمایی جبهه

ملی اولاً – به عنوان مقدمه و آزمون موفقیت شورش اجتماعی طراحی شده بود (که در صورت موفقیت

زمینه را برای یک حرکت گسترده براندازانه و خشن در ادامه درگیری های پراکنده تهران و شهرستان ها، فراهم می ساخت) و ثانیا – مانوری بود برای تقویت جایگاه اجتماعی و افزایش روحیه گروه های متحد

بنی صدر در آستانه اقدام نهایی؛ صبح ۲۵ خرداد، بازرگان، یدالّله سحابی و کاظم سامی طی یک نامه مشترک اعلام کردند به دلیل عدم امنیت و وجود سانسور و ادامه توقیف چند روزنامه، از شرکت در جلسات علنی مجلس خودداری خواهند نمود.(۱) صبح آن روز، امام خمینی(ره) در میان جمعی از اقشار مختلف مردم بیاناتی ایراد کرد که موارد و نکاتی از آن – از جمله انتقاد شدید و صریح به بنی صدر، اعلام ارتداد جبهه ملی در صورت اصرار و پافشاری بر نفی حکم ضروری قصاص، و تکلیف به نهضت آزادی در روشن کردن موضع خود و تبرّی جستن از اعلامیه جبهه ملی – تا آن زمان سابقه نداشت. بخش های

مهم بیانات امام که ظهر همان روز از رادیو پخش شد، از این قرار است:

من دو تا اعلامیه از جبهه ملی که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیدم. در یکی از این دو اعلامیه جزء انگیزه ای که برای راهپیمایی قرار دادند لایحه قصاص است... در اعلامیه دیگر

تعبیر این بود که لایحه غیرانسانی. ملت مسلمان را دعوت می کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند، یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند... من کار ندارم به

جبهه ملی با اینکه بعضی افرادش شاید افرادی باشند که مسلمان باشند. لکن من کار دارم با

اینهایی که پیوند کرده اند، با جبهه [ملی]، پیوند کرده اند با منافقین... شمایی که متدین هستید و مدعی تدین، چه توجیهی از این معنا دارید؟... این آقایانی که با این منافقین ائتلاف کردند،

ائتلاف کردند که مملکت را به هم بزنند. ائتلاف کردند که آشوب به پا کنند... حالا ائتلاف کردید

که به ضد رأی مردم عمل کنید... بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول

دارد آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟... رادیو بعد از ظهر را باز کنیم گوش کنیم ببینیم که

نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است... متأثرم از اینکه با

دست خودشان، اینها گور خودشان را کندند. من نمی خواستم این طور بشود. من حالا هم توبه

۱- روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰: ص ۱۱.

را قبول می کنم، اسلام توبه را قبول می کند... بگویند ما تا حالا خطا کردیم، اشتباه کردیم مردم را دعوت کردیم به شورش، غلط بوده، خلاف اسلام بوده، خلاف قوانین کشوری بوده ائتلاف کردیم با گروه منافق. من چندین بار به این آقا [= بنی صدر] گفتم: آقا این جمعیت [= مجاهدین خلق] تو را به باد فنا می دهند و این افرادی که دور تو جمع شدند، بعضی از اینها یک گرگ هایی هستند که تو را به باد فنا می دهند. گوش نکرد، حالا هم دیر نشده، آقایانی که متدین هستند [= نهضت آزادی] اعلام کنند به اینکه این دعوت به راهپیمایی، دعوت بر ضد اسلام است... آن آقا [= بنی صدر] هم بروند عذرخواهی کنند از ملت؛ بگویند ملتی که به من رأی داده من مطابق رأی آنها عمل نکردم از حالا ـ به بعد [عمل] می کنم... من نمی خواستم شما ائتلاف بکنید با منافقینی که بر ضد اسلام هستند... الآن هم من نصیحت می کنم، این جمعیت متدین نهضت آزادی را و آقای رییس جمهوری را... جدا کنید حسابتان را از مرتدها، آنها مرتد هستند، جبهه

ملی از امروز محکوم به ارتداد است. بله، جبهه ملی ممکن است بگوید که ما این اعلامیه را

ندادیم، اگر آمدند و در رادیو اعلام کردند به اینکه این اطلاعیه ای که حکم ضروری جمیع مسلمین را غیرانسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبوده... از آنها هم می پذیریم که اسلام درِ

رحمتش به همه مردم باز است... بیایید توبه کنید، برگردید توبه همه تان قبول است بیایید با هم برادر بشوید این مملکت را به پیش ببرید.(۱)

کریم سنجابی که در آن زمان دبیرکل جبهه ملی بود بعدها در خاطرات خود ضمن اشاره به ارتباط و ملاقات های خویش با «افرادی از مجاهدین خلق»(۲) و شخص مسعود رجوی، می گوید:

هر قدر فاصله آنها [= مجاهدین خلق] از توده ای ها بیشتر می شد و هر قدر دستگاه انحصارطلب آخوندی نسبت به آنها ترشرویی و خشونت بیشتر نشان می داد، نزدیکی ما با آنها بیشتر می شد. مخصوصا همراهی و ارتباط آنها با بنی صدر در خط آزادی خواهی وسیله دیگری برای همکاری و تفاهم ما با آنها شده بود.(۳)

وی در مورد راهپیمایی علیه لایحه قصاص با اشاره به اعلامیه خود و مقالات منتشره در نشریه «پیام جبهه ملی»، درباره انگیزه اقدام جبهه ملی چنین گفته است:

ما می خواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راهپیمایی بزرگی ترتیب بدهیم... با آنکه مسئولان جبهه ملی از

۱- همان، ۲۶/۳/۶۰: صص ۳ و ۹.

۲- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها: ص ۳۵۶.

۳- همان: ص ۳۵۷.

اوایل خردادماه در حال نیمه اختفا بودند و شورا و کمیته مرکزی ما در محل های مختلف به صورت پنهانی تشکیل می گردید و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم... مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه آن

[= راهپیمایی] نمی دهند ولی [رسما] در آن شرکت نمی کنند... در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر به حد اعلا رسیده بود. چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفا بودیم...(۱)

نشریه مجاهد دو هفته قبل از اعلام راهپیمایی جبهه ملی تحت عنوان «بررسی لایحه قصاص»، ضمن رعایت احتیاط در عدم نفی اصل قرآنی و دینی آن، لایحه قصاص را زیر سؤال برده و محکوم ساخته بود.(۲) سازمان همچنین علاوه بر تحلیل ها و مواضع خود که آشکارا علیه امام در «مجاهد» منتشر می کرد، متن نامه سرگشاده شیخ علی تهرانی به امام را در واکنش به سخنرانی ۲۵ خرداد ایشان، انتشار داد. او در این نامه حملات شدیداللحنی خطاب به امام نموده و کوشیده بود اعتبار و استناد دینی و فقهی بیانات امام را – از جمله در مورد حکم ارتداد منکرین حکم ضروری قصاص – نفی کند.(۳)

در حالی که تمام علمای شیعه و سنی در مورد این حکم فقهی امام اتفاق نظر دارند و در همان زمان علما و مراجع دیگر نیز در تأیید آن اعلام نظر کردند. از جمله آیه اللّه گلپایگانی رسما با صدور فتوایی تصریح نمود که «اگر مسلمانی حکم قصاص را در اسلام منکر شود، مرتد می شود چون انکار صریح قرآن و ضروری دین است.»(۴)

در پی عدم پاسخ جبهه ملی به درخواست امام مبنی بر نفی موضع گیری ضددینی اعلامیه قبلی خود و تلاش گروه های اندک و پراکنده ای برای اجابت به دعوت راهپیمایی آشوبگرانه ۲۵ خرداد، حضور

گسترده مردم تهران در خیابان ها به حمایت از رهبری انقلاب، شرایط را به زیان این گروه و حامیان پشت پرده آن تبدیل نمود:

مردم انقلابی و مبارز تهران، دیروز در اجتماعات پرشکوه خود و با حضور در صحنه، توطئه راهپیمایی را که از طرف جبهه ملی اعلام شده بود، خنثی کردند... سر تا سر حدفاصل میدان

۱- همان: ص ۳۴۶.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳- همان، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۳.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۶۰: ص ۲.

فردوسی تا میدان انقلاب مملو از جمعیت بود. ملت یک صدا فریاد می زدند: فرمانده کل قوا خمینی... سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن، لبیک لبیک یا امام، حزب اللّه پیش مرگ روح اللّه... در پی اعلام راهپیمایی جبهه ملی که قرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر دیروز [۲۵ خرداد] از میدان فردوسی آغاز شود، گروه زیادی از مردم برای جلوگیری از برقراری این میتینگ در ساعات قبل از موعد تعیین شده در میدان فردوسی اجتماع کردند... جمعیت سپس مسیر خیابان انقلاب را به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران در پیش گرفت و با فریاد شعارهایی بر علیه

جبهه ملی و رییس جمهوری به راه خود ادامه داد.(۱)

همچنین در سایر شهرستان ها نیز راهپیمایی های وسیعی به حمایت از سخنان امام برگزار شد که اخبار و تصاویر آنها در مطبوعات کثیرالانتشار و صدا و سیما منعکس گردید. اما سازمان مجاهدین خلق در تبلیغات خود مدعی اندک بودن تعداد مردم شرکت کننده در این اجتماعات شد و اخبار مربوط به آنها را «دروغ گویی» توصیف کرد.(۲) رادیوهای فارسی زبان خارجی و رسانه های بیگانه نیز در تداوم مشی تبلیغاتی گذشته، به تریبون سازمان و سایر گروه های هوادار بنی صدر و خود وی تبدیل شده بودند.

از سوی دیگر مهندس بازرگان طی اعلامیه ای که بعد از ظهر ۲۵ خرداد به خبرگزاری پارس ارسال نمود صرفا «شایعه» دعوت نهضت آزادی به راهپیمایی را تکذیب کرد.(۳) کیهان این تکذیب را یک اقدام «زیرکانه» و «رندانه» برای اجتناب از موضع گیری های صریح مورد درخواست امام توصیف نمود.(۴) نهضت آزادی در پاسخ به انتقاد مزبور، یک اطلاعیه توضیحی دیگر صادر نمود که طی آن مجددا از محکوم

ساختن اقدام جبهه ملی و کفرآمیز شمردن مخالفت با قصاص خودداری کرده بدون هیچ گونه موضع گیری مطابق درخواست امام، صرفا مشارکت در راهپیمایی و ائتلاف با هر «گروه و حزبی» را تکذیب نموده و اعتقاد خود را به حکم قصاص اعلام داشت.(۵)

روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور به تصویب مجلس رسید. ده تن از نمایندگان از جمله بازرگان، یداللّه سحابی، ابراهیم یزدی، سلامتیان و غضنفرپور از حضور در جلسه

۱- همان: صص ۱ و ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: ص ۱ و ش ۱۲۷: ص ۴.

۳- روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۶۰: ص ۱۲.

۴- همان.

۵- همان، ۲/۴/۶۰: ص ۱۴.

خودداری کردند.(۱)

یأس بنی صدر و متحدانش

اجتماع مورد نظر جبهه ملی و بنی صدر شکست خورد و خیابان ها در اختیار نیروهای طرفدار انقلاب قرار گرفت و آخرین امید بنی صدر به اینکه شاید اجتماع ۲۵ خرداد مفرّی برای او در پی داشته باشد، به

یأس مبدّل شد.

بنی صدر، که در بیانیه ۲۲ خرداد خویش رسماً و علناً مردم را به قیام علیه انقلاب اسلامی تحریک کرده بود، و در همدان و در پایگاه یکم شکاری مردم و ارتشی ها را به استقامت و قیام خوانده بود، به دنبال بیانات حضرت امام و ملاحظه واکنش مردم در ۲۵ خرداد اکنون بر آن شده بود که با نامه ای به امام از شدت فشار علیه خویش بکاهد. در متن نامه ضمن تظاهر به اطاعت از رهبری، اهانت ها و مدّعیات

قبلی هم به بیانی دیگر تکرار شده بود.(۲)

زمینه سقوط بنی صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند. حادثه آفرینی های «منافقین» ادامه یافت. بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، طی مصاحبه ای که در ساعات آخر همان روز ۲۵ خرداد با مطبوعات انجام داد، اعلام کرد:

اگر لازم باشد، قوای انتظامی با مسئله درگیری های خیابانی برخورد خواهند کرد... آقای بنی صدر دقیقاً همچون مجاهدین خلق عمل می کند...

تمام درگیری های خیابانی از ناحیه سازمان مجاهدین طرح ریزی و اجرا می گردد. آنان به خاطر تشکّل نسبی خود، قادرند این درگیری ها را به طور درازمدّت سازماندهی کنند...

عملکرد آقای بنی صدر (پس از عزل از فرماندهی کل قوا) غیرمنطقی و از شأن یک رییس جمهور به دور است.(۳)

در ادامه حمایت شورش گرانه مجاهدین خلق از بنی صدر، این سازمان طی اطلاعیه مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۰، هواداران خود را به حمایت جدّی تر از بنی صدر، به بهانه «نجات جان» وی، دعوت نمود. در

۱- همان، ۲۷/۳/۶۰: ص ۱۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲. این نامه به صورت اعلامیه ای دو برگی نیز انتشار یافت که اصل آن مورد استناد این کتاب بوده است.

۳- روزنامه های کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی، ۲۶/۳/۶۰.

حالیکه بنی صدر با هماهنگی سازمان در مخفی گاه به سر می برد و هیچ خطر جدی او را تهدید نمی کرد. حتی در صورت واقعی بودن این موضوع، دعوت مردم به دفاع از جان رییس جمهور زمینه اجرایی نداشت

و صرفا برای تهییج و تحریک مخاطبان کاربرد داشت. این ترفند تبلیغاتی که از مدت ها قبل شروع شده بود و مبتنی بر مظلوم نمایی و در مخاطره بودن زندگی بنی صدر و حامیانش قرار داشت، برای تقویت توجیهات سازمان در مسیر به کارگیری «خشونت کور و سازماندهی شده» بعدی، طراحی شده بود. بخشی

از اطلاعیه مزبور از این قرار بود:

مردم تهران! آماده نجات جان دکتر بنی صدر باشید

... جان رییس جمهور علی القاعده در خطر جدّی است و فرد فرد شما، از جانب تمام مردم ایران، در دفاع از آزادی و مقاومت در برابر دیکتاتوری و اختناق سیاه وظیفه دارید تا برای

نجات جان دکتر بنی صدر هر لحظه هوشیار و آماده باشید.(۱)

تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر

طرح دو فوریتی آیین نامه چگونگی بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور، که از طرف تعدادی از نمایندگان، تقدیم مجلس شورای اسلامی شده بود، در ۲۷ خرداد پس از سخنان موافقان و مخالفان، مورد تصویب قرار گرفت. میلیون ها تن از مردم در تجمع ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی صدر شدند.(۲)

درگیری های پراکنده و خشونت باری نیز در برخی شهرها بین طرفداران بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق با مردم رخ داد.

آیه اللّه دکتر بهشتی رییس دیوان عالی کشور طی مصاحبه مطبوعاتی در ۲۷ خرداد ۶۰، ضمن توضیح ابعاد حقوقی و قضایی رسیدگی به کفایت سیاسی رییس جمهور و نحوه اجرای قانون مربوط، از افراد و گروه هایی که به عنوان حمایت از رییس جمهور در دام آشوبگری افتاده بودند دعوت کرد به آغوش نظام اسلامی باز گردند:

جوان ها با چشمان باز و با دقت هر چه تمام تر درباره گفته ها و عملکردهای افراد و گروه ها

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: صص ۱، ۱۵ و ۱۶.

مطالعه کننـد و همان طور که حق پرستی و عـدالت دوستی و اسـلام دوستی و خـدادوستی آنها ایجاب می کند، راه صـحیح را بشناسند و انتخاب کنند. امید ما این است که... آنها هم فرصت را

مغتنم بشمارند، مبادا از روی ناآگاهی و بی توجهی به بیراهه بروند... مگر جوانان عزیز ما

آرزویی غیر از استقلال کامل ایران، جامعه ای آباد، جامعه ای که در آن عدالت اجتماعی و

اقتصادی به وجود بیاید، دارند؟... آرزوی ما این است که همه مردان و زنان متدین دلسوخته و

همه جوانان، دختران و پسران علاقمند و پاک و دلسوخته، موقعیت زمان را خوب درک کرده و

توجه داشته باشند که این انقلاب اسلامی با شرکت همه آنها هر چه سریع تر بتواند مراحل پیشرفت را یکی پس از دیگری طی کرده و به صورت یک نهاد استوار در تغییر وضع کلی جهان و تاریخ عصر ما، مؤثر واقع بشود.(۱)

مجاهدین خلق، پی درپی اطلاعیه می دادند و با هر تمهیدی به دنبال آن بودند که چرخه سقوط قانونی بنی صدر را از حرکت بیندازنـد. از این رو سه اعلامـیه پیاپی، در روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد، انتشار دادنـد. در یک اطلاعیه ۲۷ خرداد، متعاقب هشدار قبلی در مورد تهدید جان رییس جمهور، با عنوان

«هشـدار مجاهدین خلق در رابطه با تهدید جان زندانیان انقلابی»، به منظور تکمیل فرایند تحریک و تقویت انگیزه خشونت در برابر نظام، ادعا شد که هم زمان با «کودتای ارتجاعی - امپریالیستی»، احتمال

کشـتار زندانیان وابسته به گروه ها و از جمله سازمان وجود دارد و تهدید شده بود که پاسخ لازم، مشابه آنچه «در حق طاغوت و شکنجه گران و دژخیمانش روا بود»، توسط سازمان داده خواهد شد.(۲) متن اعلامیه دوم، نشان از عدم شناخت مردم داشت و دقیقاً با شبیه سازی ناشـیانه از تاکتیک های ماه های آخر انقلاب، به گونه ای نامتعارف، برای حمایت از بنی صـدر «مذهب» را مستمسک قرار دادند. نکته جالب این

اعلامـیه، سـرآغاز آن بود که دیگر بـا «به نـام خـدا و به نـام خلق قهرمـان ایران» آغـاز نمی شـد؛ چراکه مخاطب آن همه مردم بودند:

اللّه اکبر

در آسـتانه پیـاده شـدن آخرین مرحله کودتـا... سازمان... پیشـنهاد می کنـد که... مردم قهرمان... بار دیگر فریاد پرخروش «اللّه اکبر» را در مخالفت با روش های انحصارطلبانه ضدّمردمی و ضداسـلامی و در حمایت از آزادی های اساسـی و رییس جمهور دکتر بنی صدر، در پشت بام

۱- همان: ص ۱۳.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲.

خانه ها طنین افکن سازند.(۱)

سازمان ناکام مانـد و هیـچ «اللّه اکبر»ی طنین افکن نشـد! اعلامیه سوم، تهدیـد نماینـدگان و برحذر داشـتن آنها از شـرکت در جلسه بررسی عدم کفایت سیاسی بنی صدر بود:

... سازمان مجاهـدین خلق ایران بدین وسـیله تمامی نمایندگانی که در مجلس حضور می یابند، نسـبت به کلیه عواقب گسترده عزل رییس جمهور دکتر بنی صدر در فضای هیستریک اجتماعی حاکم، زنهار می دهد.(۲)

پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ مصادف بود با صدور پیام مهمی از سوی امام خمینی(ره) به مناسـبت نیمه شعبان، با محوریّت هشدار در مورد توطئه های جبهه داخلی ضدّانقلاب. در قسمتی از این پیام آمده بود:

... امروز و روزهای آینده، روز شـکست جریان دشـمنان قسم خورده اسلام است. روز شکست فرد یا افراد نیست. روز شکست جریانی است که به اسلام معتقد نیستند و اگر هم باشند، مسلّماً

تا حدودی است که با قوانین غرب برخورد و مخالفتی نداشـته باشد. ... روز شـکست جریانی است انحرافی که حضور به موقع شما، پایه های آن را لرزاند و فرو ریخت.

دوسـتان عزیزم! بسـیار دقت نمایید و کاملاً بهوش باشـید و هوشیارانه با آرامش کامل - ولی با تمام توان - در صحنه باشید ... خمینی دست یکایک شـما را می بوسد و به یکایک شـما احترام می گذارد و یکایک شـما را رهبر خودش می داند؛ که بارها گفته ام: من با شما یکی هستم و

رهبری در کار نیست. من خوب درک می کنم که حضور شـما در این روزهای حسّاس به چه معنایی است، و به امیـد پیروزی نهایی شما بر دشمنان تان روزشماری می کنم.

... افسـران، درجه داران و سـربازان رشـید اسـلام، شـما خوب می دانیـد که منـافقین، که امروز به عنوان طرفـداران پروپـاقرص «بعضی ها» اطراف آنها را گرفته اند، و به بهانه طرفداری از آنان

دست به انفجار و درگیری مسـلّحانه می زننـد، و هر روز در گوشه ای تشـنّج می آفرینند، همان ها بودند که از روز اول شـعار «انحلال ارتش» را سر می دادند. من با قدرت ملت دلاور، مقابل ضدانقلاب که تصمیم گرفته است بعضی از افراد را بهانه قرار داده و علیه شما هر روز دست به

اغتشاش بزنـد، خواهم ایسـتاد... امروز، منافقین و جبهه ملی و حزب دمکرات و تمامی ضـدانقلابیون، دست در دست یکـدیگر گذاشته اند تا شما و انقلاب پاک ملت را نابود کنند. مگر

نمی بینید که هر روز در گوشه ای جمع می شوند و دست به خرابکاری می زنند؟... شـما مردم عزیز، هوشـیار باشید و آرامش خودتان را حفظ کنید... و با حضور دائمی خود، کید هرج و

۱- همان، ش ۱۲۷: ص ۸. نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۷ خرداد.

۲- همان - پیشین.

مرج طلبان را خنثی کنید.(۱)

فردای آن روز، آیه اللّه خامنه ای در مراسم نماز جمعه تهران - به شکلی مستوفی و جامع - دلایل سقوط بنی صدر را بیان نمود؛ در حالی که شعار «بت شکن بت شکن، بت جدید را بشکن»، یا «خمینی بت شکن، بت جدید را بشکن» لحظه ای قطع نمی شد.(۲) همچنین میلیون ها تن از مردم در نمازهای جمعه سراسر کشور با شعارهای خود و تأیید مواضع امامان جمعه «خواستار رأی قاطع مجلس شورای اسلامی

به عدم کفایت سیاسی رییس جمهور شدند.»(۳)

ص:۵۶۱

۱- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: ص ۳. صحیفه امام، ج ۱۴: صص ۴۷۴ - ۴۷۵.

۲- همان: ص ۱۵. نیز غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۰.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: ص ۱۶.

گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت

اشاره

ص:۵۶۳

فصل اول: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی

آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی»

پس از تصویب آیین نامه نحوه رسیدگی به کفایت سیاسی رییس جمهور در جلسه مورخ ۲۷ خرداد مجلس شورای اسلامی و اعلام آغاز بحث و بررسی آن در اولین جلسه بعد از تعطیلات (پنجشنبه ۲۸

خرداد نیمه شعبان و جمعه ۲۹ خرداد)، سازمان در روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ رسماً حرکت مسلحانه علیه

رژیم جمهوری اسلامی را اعلام کرد تا به زعم دیرین رجوی، ایران به لبنان تبدیل گردد(۱)وی در مصاحبه ای که اسفندماه ۵۹ انتشار یافت به روشنی سابقه دیدگاه و تحلیل مبتنی بر اقدام خشونت بار و غیرمسالمت آمیز را تشریح کرده بود:

البته بدیهی است که دیگر این روزها هر کس می داند که اگر سیر اوضاع کشور و جامعه به همین

۱- رجوی در میتینگ امجدیه در ۲۲ خرداد ماه ۵۹ گفت: «یک عده می خواهند ایران را ترکیه بکنند. ولی ایران که ترکیه بشو، نیست. لبنان خواهد شد... ما خواستار تروریسم نیستیم؛ اما نمی شود که انکار کرد. تروریسم، واکنش های اجتناب ناپذیری دارد که در آن صورت، عین لبنان، نه قدرتی برای دولت خواهد گذاشت و نه برای مجلس.» نشریه مجاهد، ش ۸۸: ص ۶ وی همچنین در اسفند ۵۹ اظهار داشت: «ترجیح می دهیم وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم که... کمترین ریسک را داشته باشد.» (نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۳۹). آشکار بود که ادعای وی مبنی بر واکنش در برابر «تروریسم» یا تن دادن «بالاجبار» به جنگ داخلی، صرفا پوششی برای توجیه و پنهان ساختن برنامه از پیش طراحی شده «شورش مسلحانه» بود.

ترتیب ادامه یابد و اجبارا رفرمی رخ ندهد، جز جنگ داخلی پایانی نخواهد داشت. مجاهدین نیز از همان نخستین دور انتخابات مجلس پیوسته یکی از مهمترین محور حرف هایشان همین بوده است که بدون یک مجلس واقعا ملی فراگیر نمایندگان طبقات و اقشار مختلف مردم، خبری از زندگی مسالمت آمیز در کار نخواهد بود. در امجدیه نیز من با زبان صریح تر این نکته را

یادآور شدم و حتی به آنها که درصدد ایجاد ترکیه ای جدید در ایران هستند هشدار دادم که مبادا از لبنان سردربیاورند.(۱)

به عبارت دیگر رجوی در سخنان خود تصریح می کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت آمیز بوده

است. در متن اطلاعیه سازمان، هرکس می توانست دریابد که چنین استدلالی، صرفاً دستاویز و بهانه یک حرکتِ برنامه ریزی شده قبلی است. متن اطلاعیه را - به دلیل اهمیّت آن - شخص رجوی نگاشته بود. به گونه ای که فرهنگ و ادبیات او در سراسر اطلاعیه ظهور داشت.(۲) اطلاعیه بدون عنوان همیشگی و مرسوم «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بود.

متن این اعلامیه که به تعبیر دکتر حسین رفیعی، از جداشدگان سازمان در سال ۵۹، «اعلامیه جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی» بود،(۳) عینا در پی می آید:

اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵

بسم اللّه الواحد القهار

مردم قهرمان ایران

مردم مبارز تهران

مزدوران ارتجاع سه شنبه شب ۲۶ خرداد ماه جاری، با حمایت دسته های متعدّد اوباش مسلّح و چماقدار، به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی یورش برده و پس از ضرب و شتم ساکنان آن، بخشی از اموال و کتب موجود در خانه را به غارت بردند.

همچنین در همین ایّام شاهد دستگیری های غیرقانونی اعضای دفتر ریاست جمهوری هستیم؛ که بعضاً حتّی خبر و اسامی افراد دستگیر شده نیز اعلام نمی شود. کما اینکه نقشه های وسیعی

برای دستگیری کلیه شخصیت های ترقّی خواه و ضدانحصارطلب کشور در دست آمادگی است.

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۲۴.
۲- همان، ش ۱۲۷: ص ۴. نیز متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.
۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۱۵: ص ۸۳.

سازمان مجاهدین خلق ایران، ضمن اعتراض به این قبیل اقدامات ضدانقلابی و خلاف شرع و قانون، بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می کند تا از این پس – به یاری خدا – در قبال حفظ جان اعضای خود، به ویژه اعضای مرکزی سازمان که در حقیقت بخشی از مرکزیت تمامی خلق و انقلاب محسوب می شوند، قاطع ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد.

بدیهی است برابر اعلامیه حاضر، از این پس مسئولیت هرآنچه که حین مقاومت انقلابی واقع شود، تنها و تنها بر ذمّه مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماقدار آنهاست که قصد آن کرده اند تا

نقشه به پایان نرسیده شاه خائن و ساواک منفور او را در قلع و قمع مجاهدین به پایان رسانند. از این حیث برآنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی دقیقاً شایسته سخت ترین کیفر و

مجازات انقلابی خواهند بود.

ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضدانقلابی میسّر نباشد، به زودی و به طور

مضاعف، آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برسانند. و ماالنصرالامن عنداللّه.

مجاهدین خلق ایران – ۲۸/خرداد/۶۰(۱)

متن اطلاعیه فوق ضمن اعلام رسمی شورش مسلحانه در قالب عبارت «مقاومت انقلابی از هر طریق»، با ذکر «کیفر به زودی و مضاعف آمران و عاملان»، و در ادامه اطلاعیه ها و تحلیل ها و تبلیغات قبلی سازمان، به منزله فرمان شروع عملیات تروریستی نیز محسوب گردید.

سعید حجاریان در مورد کشف اسنادی از سازمان در مورد آمادگی قبلی و برنامه ریزی برای اقدام رسمی مسلحانه علیه نظام از قبل از ۳۰ خرداد ۶۰، چنین گفته است:

در سال ۶۶، انبار اسنادی از سازمان [مجاهدین خلق] گیر بچه های ما افتاد... در میان آن اسناد من دفترچه ای را گیر آوردم که از نظر من دستخط خود رجوی است... این از اسناد کلیدی سازمان است که دستخط و تحریر رجوی است. در آن دفتر تحلیلی کرده بود که [معروف به] تحلیل «تابلو» بود... دو تا تابلو کشیده بود که یکی تابلوی جمهوری اسلامی است و یکی تابلوی آنهاست، و در مورد هر دو طرف بحث استراتژیک کرده بود. این تحلیل، [مربوط به] قبل از ۳۰ خرداد [۶۰] است... در آنجا معتقد است که اگر با بنی صدر یکی شود قطعی است که می تواند رژیم را جارو کند... نشان می دهد که عملیات سرنگونی را طراحی کرده بودند. اینها آمادگی

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۷: ص ۴. متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.

عملیات را داشته اند، منتها در مورد روز شروع عملیات مطمئن نبوده اند. البته بیانیه جبهه ملی در

۲۵ خرداد، سازمان را روی این خط برد که «ما نیرو را توی خیابان می ریزیم و همین مسئله بنی صدر را تحریک می کند که وارد ماجرا بشود.» بنی صدر از رجوی خویشتن دارتر بود. رجوی خویشتن داری کمتری داشت و زود قضیه را به مرز درگیری رساند...(۱)

دکتر ابراهیم یزدی که در آن زمان در کنار مهندس بازرگان و تنی چند از رهبران نهضت آزادی در

اولین دوره مجلس شورای اسلامی نماینده بود و با مواضع و اقدامات جمعی و گروهی به ائتلاف بنی صدر یاری می رساند، نقل کرده است که مجاهدین خلق به طور ویژه با وی ارتباط داشتند و درصدد جذب کامل او بودند که در همین ارتباطات، از قصد خود برای سرنگونی نظام سخن گفته اند. وی در مصاحبه ای چنین گفته است:

مسعود رجوی و موسی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم، در خیابان عین الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی - خواهرزاده ام - که به مرکزیت سازمان نزدیک بود

و در دوران شاه هم زندان رفته بود هماهنگ می شد. استنباط من در مجموع این بود که اینها دچار نوعی تخیلات انقلابی بودند، موذیانه سعی می کردند به زعم خودشان مرا تحریک کنند... در تحلیل های خود بر این باور بودند که اولویت در خلع ید از روحانیان یا ارتجاع است و اگر موفق شوند، لیبرال ها را می توانند به راحتی جارو کنند. با توجه به سوابقم سعی می کردند مرا از بازرگان جدا کنند و به خود جذب نمایند.

پس از اینکه درگیری میان آنها با روحانیان حاکم و حزب جمهوری اسلامی خیلی بالا گرفت، قبل از وقایع خرداد [۶۰] باز هم پیش من آمدند و گفتند «ما تجربه انقلاب را تکرار می کنیم». من هم به صراحت به آنها گفتم که «شما اشتباه می کنید... امروز بدنه جامعه با شما نیست. شما یک گروه کوچک و اقلیتی هستید و اگر بخواهید این کارها را بکنید با شما برخورد می کنند و شما تاب مقاومت در مقابل آنها را ندارید، بنابراین به شدت آسیب خواهید دید و متلاشی خواهید شد.» در آن ملاقات کم و بیش این را مطرح کردند که قاطع می ایستیم. آنها به میلیشیایی که

درست کرده بودند خیلی بها می دادند و فکر می کردند می توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است.(۲)

۱- گفت و گوها: سعید حجاریان.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۳۲: ص ۴۹. البته ابراهیم یزدی در این مصاحبه به نادرست ادعا کرده است که در برخورد با سازمان، روحانیان و نیروهای پیرو خط امام که به تعبیر وی «راست افراطی» نامیده شده اند، «نه تنها مخالف بودند که دولت موقت به اینها پستی بدهد، حتی حقوق مدنی اینها را هم انکار می کردند یعنی مانع می شدند که از طریق یک فرایند

دمکراتیک وارد حاکمیت شوند.» ص ۴۸. در حالی که مجاهدین خلق از ابتدای انقلاب با جمع آوری اسلحه و تشکیل دسته جات نظامی و آشوبگری، در واقع هیچ گاه به طور جدی وارد فرایند دمکراتیک کسب قدرت نشدند و در تجربه دو انتخابات خبرگان قانون اساسی و اولین مجلس شورا نیز کسی مانع آنها نشد بلکه مردم به آنها رأی ندادند.

همچنین کیهان تحت سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی همان زمان در سرمقاله خود علت اعلام علنی اقدام مسلحانه سازمان را این گونه تحلیل نمود:

... کادر رهبری مجاهدین [خلق] به دنبال یک سری فعل و انفعالات سریع در ساخت حاکمیت سیاسی کشور هرگز انتظار شکست جناح بنی صدر را نداشت چرا که آنها با تأکید بر این مسئله که بنی صدر حمایت بخشی از جامعه (به ویژه مجاهدین) را پشت سر دارد رسما اعلام داشتند که بنی صدر می تواند در این مقطع کمر ارتجاع را بشکند! اما با توجه به اینکه جناح بنی صدر آخرین مقاومت خود را در روزهای اخیر پشت سرنهاد و هیچ عکس العمل جدی و همه جانبه از ناحیه مردم و به سود بنی صدر صورت نگرفت کلیه تحلیل های سابق مجاهدین برباد رفت و

در حقیقت کادر رهبری مجاهدین در چند روز پیش و به دنبال شکست جناح بنی صدر با «بن بست» جدی سیاسی - تشکیلاتی مواجه شد... بنابراین کادر رهبری مجاهدین برای خروج و

یا شکستن این بن بست سیاسی - تشکیلاتی لازم می بیند که شیوه نهایی خود را به کار گیرد تا

بلکه از این مخمصه نجات پیدا کند. شیوه نهایی آنها هم معلوم است و بر کسی پوشیده نیست. جنگ مسلحانه، هم در استراتژی و هم در تاکتیک.(۱)

در کتاب منافقین خلق، رو در روی خلق که در شهریور ۶۰ انتشار یافت نیز در این باره چنین آمده است:

[مجاهدین خلق] زمانی که می بینند عزل بنی صدر از طرف مجلس شورای اسلامی حتمی است و امت با حضور دائم خود با شدت و حدت بیشتر، عزل او را از امام امت و نمایندگان مجلس می خواهد، به گمان خود حربه برنده ای را که همواره بالای سر خلق ما برای ترساندن او گرفته،

فرود می آورند و کشتار و سرکوب خلق را به منظور انتقام از حضور دائمی مردم طی اطلاعیه «سیاسی نظامی شماره ۲۵» اعلام می دارند... برای منافقین سقوط بنی صدر در حقیقت سقوط خط مشی سیاسی سازمان برای مقابله با انقلاب اسلامی محسوب می گردید... رهبران منافقین در

حمایت از بنی صدر به بن بستی رسیده بودند که خلق با حضور خود در مقابل آنان، ایجاد کرده

۱- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱؛ سرمقاله با عنوان «هوشیار باشیم که: رجویسم به جای بنی صدر به صحنه می آید.»

بود. و چون راهی را که رفته بودند غیرقابل برگشت می دیدند (زیرا که سقوط خود و متلاشی شدن سازمان را در عقب گرد خود، احساس می نمودند) پذیرفتند که می بایست این بن بست را، که امت ما پشت به پشت یکدیگر با اتحاد و انسجام و حضور خود ایجاد نموده اند، با ترور و

وحشت و تخریب بشکنند و از میان کشته ها و ویرانی ها، راه مفری برای خود جستجو کنند.(۱)

در کتاب بحران در خط مشی که به دکتر حبیب اللّه پیمان منسوب است و در سال ۶۴ منتشر شده نیز در مورد وضعیت سازمان در آن زمان، این گونه تحلیل شده است:

[سازمان] در ائتلاف با بنی صدر، پیروزی خود را قطعی می دید و به هواداران خود سقوط حتمی حاکمیت را بشارت می داد. اما بنی صدر از اوج قدرت سقوط کرد و با سقوط او امیدهای سازمان نیز برباد رفت و سازمان ناکامی دیگری را تجربه نمود. پس از این مرحله بود که سازمان

وارد مرحله مبارزه نظامی شد...(۲)

دکتر پیمان در مصاحبه ای همچنین در مورد استراتژی جنگ مسلحانه سازمان چنین گفته است:

... خط استراتژیک و راه حل نهایی مجاهدین خلق، این بود که اگر با روش های متعارف سیاسی - مثلاً انتخابات - نتوانند به قدرت دست یابند، ناگزیر برای دستیابی به آن دست به اسلحه ببرند...من به بچه های سازمان می گفتم که شما نمی توانید با برخورد خصمانه و حذفی قدرت را

به دست بیاورید چون توانش را ندارید.(۳)

مهندس عزت اللّه سحابی نیز درمورد تصمیم قبلی سازمان برای ورود به جنگ مسلحانه با اشاره به ملاقات های افرادی از کادر رهبری سازمان با وی می گوید:

آخرین جلسه ای که با آنها داشتم با پرویز یعقوبی بود... اواخر خرداد ۶۰، یکی دو روز پیش از واقعه سی خرداد. سعی آنها در این ملاقات ها و ارتباطات این بود که مرا قانع کنند که بپذیرم

اینها یعنی نظام، خطری هستند و درگیری مسلحانه با اینها یک امر ناگزیر است.(۴)

۱- منافقین خلق... : صص ۷۲ - ۷۴.

۲- بحران در خط مشی: صص ۲۶ - ۲۷.

۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۹: صص ۳۵ - ۳۶.

۴- همان، ش ۲۷: ص ۹.

شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی»

آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد

در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس، سازمان شورش مسلحانه ۳۰ خرداد را تدارک می دید. تشکیلات و ساختار سازمان از مدت ها قبل به خدمت شرایط جدید درآمده بود. اکیپ های

مختلفی توسط عناصر مسئول نهادها، بخصوص نهاد دانش آموزی و دانشجویی، سازماندهی شد که هر

کدام می بایست با چند تیم، جریان راهپیمایی مسلحانه را پیش ببرند؛ که بعضی مسئول ایجاد درگیری و رودررویی با پاسداران بودند و بعضی باید به کار تبلیغی و افشاگری تهاجمی می پرداختند. خطوطی که سازمان ارائه داد، حاوی نکاتی از این قبیل بود:

... کارهای پراکنده کافی است و آمادگی لازم در مردم به وجود آمده است.

... راهپیمایی های مقطعی اثر خود را کرده و مرحله گذار کمّی به کیفی رسیده است.

... زمینه عینی انقلاب آماده است و ما اگر زمینه ذهنی را آماده کنیم، انقلاب انجام می شود.

... این قابل پیش بینی است که پس از قیام ۳۰ خرداد تمامی امکانات سرخ ما سفید بشود(۱)...

براساس دستورالعمل سازمان، هواداران تشکیلاتی می بایست مسلح و دست کم به سلاح سرد مجهّز باشند:

... مردم را باید در فضایی از رودررویی نظامی با رژیم قرار داد و آنان را وارد مرحله تازه مبارزه کرد تا کیفاً ارتقا یابند.

... ما پیشتاز مردم هستیم و بایستی همیشه یک قدم از آنها جلوتر باشیم. بنابراین در شرایطی که

مردم با دست خالی جلو رژیم می آیند، ما از اسلحه سرد استفاده می کنیم؛ و در قدم بعدی، که

مردم از اسلحه سرد استفاده خواهند کرد، ما با سلاح گرم وارد عمل خواهیم شد.(۲)

کادر مرکزی سازمان از مدتی قبل فراهم ساختن نظر مساعد دولت های خارجی جهت «قیام علیه

۱- مطالب مذکور، متخذ است از ملات ها اسناد دست نویس درون گروهی و تحلیل های به دست آمده از دستگیرشدگان سازمان، در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران؛ رونوشت و تصویر اسناد مذکور، در دانشکده امام باقرع موجود است. ضمنا آنان امکاناتی را «سرخ» می نامیدند که سازمان قادر نبود به لحاظ امنیتی از آنها استفاده کند؛ مثلاً چاپخانه علنی یا دفاتر و

ستادهای رسمی در مناطقی که به دلیل مخالفت مردم نمی شد از آنها بهره برداری علنی و وسیع نمود.

۲- همان مدارک موجود در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران. نیز تروریسم ضدمردمی: ص **۳۹**.

جمهوری اسلامی» را به عهـده گرفته بود. طبق اظهـارات یکی از مسئولان حفـاظت مرکزیت سازمـان،(۱) مسعود رجوی، در اواخر سال ۱۳۵۹ برای جلب موافقت دول اروپایی و کسب نظر مثبت آمریکا از طریق رابط های بعضی از دولت های غربی، به فرانسه رفت. عراق، در اوج تهاجم خویش بود و در حالی که بخش هایی از نقاط استراتژیک و مراکز کلیدی مرزهای ایران اسلامی را در اشغال داشت، ارتش، سپاه و بسیج، کلیه نیروهای خود را از شهرها خارج کرده و در جبهه ها مستقر نموده بودند. سازمان، در تحلیل خود، توان نظامی - پلیسی حاکمیت، را در اوج ضعف و ضربه پذیری تلقی می کرد. نفوذی های آموزش

دیده و پرورش یافته، آخرین اطلاعات خویش را از درون نهادها به سازمان ارائه می دادند. همه چیز دقیق و حساب شده می نمود. «میلیشیا»، که فلسفه وجودی اش تشکیل ارتش خصوصی و در واقع نیروی مسلح

سازمان برای روز موعود بود، تسلیح و آماده شده بود.(۲)

سازماندهی «بخش اجتماعی»، شکل اصلی خود را از نیمه دوم خرداد پیدا کرد. همه مسئولان بخش و فرماندهی نهادها، گاه تا هفته ای ۳ جلسه در پایگاه محمد ضابطی (ستاد خیابان انزلی)، برای برنامه ریزی راهپیمایی سی خرداد، نشست هایی را برگزار می کردند.(۳)

مهلکه شکست تز «شورشگری»

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس بود. در اولین جلسه

بررسی طرح مزبور، ۱۵ تن از نمایندگان از شرکت در جلسه خودداری کردند که برخی از شناخته شده ترین

آنها عبارت بوندند از: مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، یدالله سحابی، احمد سلامتیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، احمد غضنفرپور، محمد مجتهد شبستری و هاشم صباغیان.(۴) همه گروه ها و جریان های مخالف نظام - جز اندکی که مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک با لیبرال ها داشتند - قرار حمایت از

بنی صدر را گذاشته بودند. بنی صدر کاملاً مخفی شده بود و هیچ کس از محلّ اختفای او خبر نداشت؛ تا

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱؛ نقل از بیانات ضبط شده یکی از کارشناسان سابق اطلاعات سپاه پاسداران.
۲- همان: صص ۴ - ۶. نیز گفت و گوی اختصاصی یکی از کارشناسان اسبق اطلاعاتی.
۳- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۴۱.
۴- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۳.

آنجا که دادستان انقلاب اسلامی مرکز نیز بعدا اعلام کرد که از محل سکونت بنی صدر هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.(۱) بعداً معلوم شد که او ابتدا در منزل دکتر ناصر تکمیل همایون، عضو حزب ملت ایران و از دوستان قدیمی بنی صدر در ایران و فرانسه، مخفی شد و پس از چند نقل و انتقال و تغییر مکان، سرانجام از طریق حسین نوّاب صفوی ، صاحب امتیاز روزنامه انقلاب اسلامی – که رابط سازمان با دستگاه بنی صدر بود – به مخفی گاهی رفت که سازمان تدارک دیده بود.(۲)

عصر روز سی ام خرداد، در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، هواداران و وابستگان سازمان حرکتی را انجام دادند یا شروع کردند که سرانجامی جز تباهی برای آنها نداشت. سازمان بعدا مدّعی شد که ۵۰۰ هزار نفر در تظاهرات ۳۰ خرداد شرکت کردند؛ لیکن تعداد افراد سازمان دهی شده سازمان و گروه هایی که به آنها پیوستند و در حمایت از بنی صدر و سازمان به تظاهرات خشونت بار و مسلحانه دست زدند بیش از چند هزار نفر نبود. خبرگزاری رویتر گزارش داد که «حدود ۳ هزار نفر از افرادی که به سازمان چریکی مجاهدین خلق تعلق دارند خیابان ها را بستند و تعدادی اتومبیل و موتورسیکلت را آتش زدند و علیه حکومت اسلامی به شعار دادن پرداختند.»(۳) آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزانه خود، ذیل ۳۰

خرداد، نوشته است:

... گروهک های مجاهدین خلق و پیکار و رنجبران و اقلیت فدایی و... تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده بودند، و به نحوی اعلان مبارزه مسلّحانه کرده اند. از

ساعت چهار بعدازظهر به خیابان ها ریختند و تخریب و قتل و غارت و آشوب را در تهران و بسیاری از شهرستان ها آغاز کردند.

کم کم نیروهای سپاه و کمیته ها و حزب اللهی ها به مقابله برخاستند. من در مجلس بودم. صدای تیراندازی از چندین نقطه شهر به گوش می رسید. خبر از جراحت و شهادت عدّه ای نیز می رسید. جمعی از نمایندگان در دفتر من جمع شده بودند.

نزدیک غروب، آقای [رضا] زواره ای مسئول ستاد امنیت آمد و نوار ضبط شده از ارتباطات تلفنی مرکز فرماندهی مجاهدین خلق با رابط های آشوب خیابانی را آورد؛ که برنامه وسیع تخریب و آشوب آنها را مشخّص می کرد.

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۴. روزنامه کیهان، ۱/۴/۶۰: ص ۱۶.

۲- همان: صص ۷۱۹ – ۷۳۶؛ با تلخیص کلی، تفصیل ماجرا در همین مأخذ آمده است.

۳- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۶.

اوایل شب، آشوبگران شکست خوردند و متفرّق شدند؛ بدون اینکه کار مهمی از پیش ببرند؛ بجز تخریب چند ماشین، و مرگ و جرح چند نفر از طرفین...

خبر رسید خانم بنی صدر را هم بازداشت کرده اند. نظر دادیم ایشان را آزاد کنند و در خانه تحت نظر داشته باشند.(۱)

شروع تظاهرات، ساعت چهار بعدازظهر تعیین شده بود(۲) و مکان های تظاهرات در تهران، عبارت

بودند از: خیابان انقلاب، میدان فردوسی، خیابان طالقانی، منیریّه، خیابان ولیّ عصر، میدان ولیّ عصر، بلوار کشاورز، میدان فلسطین، خیابان نظام آباد، پل سیدخندان.

مسئولیت و هدایت تظاهرات، به عهده «بخش اجتماعی» و زیرنظر محمد ضابطی بود. هواداران تشکیلاتی در تیم های ۳ تا ۵ نفره سازماندهی و به یکی از سلاح های سرد مسلّح شده بودند. رده های

بالاتر دارای سلاح گرم بودند. چاقو، چماق، تیغ موکت بری، قمه، پنجه بکس، و فلفل (برای پاشیدن به چشمان مخالفان) از وسایلی بود که اغلب هواداران - به دستور تشکیلات - با خود حمل می کردند.(۳)

مقصود از این تظاهرات، نه به صورت خودجوش بلکه بر اساس تصمیم رهبری سازمان، به یک حرکت کور مسلحانه تبدیل گردید. مقصود از این، چنانکه سازمان بارها بدان اعتراف کرده بود، عملیات «سرنگونی نظام»، به صورت شبهِ کودتا و با حضور سازماندهی شده «هواداران»، و با «پیشتازی عنصر

مسلّح» بود. بنی صدر، به دلیل ضعف تحلیل و بینش سیاسی و نیز مغلوبیّت روانی در برابر سازمان - به امید کسب موقعیت سیاسی جدید، پس از تغییر حاکمیت - این حرکت را همراهی کرد.(۴)

مردم حزب اللهی و حتی کسانی که نظر میانه ای داشتند، در برابر این تظاهرات - که نقطه عطف تغییر فاز سیاسی به فاز نظامی تلقّی می شد - موضعگیری کردند. از جنوب شهر تهران و مناطق دیگر (میدان

خراسان، میدان امام حسین(ع)، خیابان مولوی، شهرری، راه آهن و جوادیه و...)، گروه های مردم به راه

۱- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ ذیل ۳۰ خرداد ۶۰.

۲- به این امید که تابش آفتاب کمتر باشد و افراد بتوانند، پس از تعطیلی ادارات، در تظاهرات شرکت کنند و جمعیت بیشتری را به وجود آورند.

۳- اسناد و مدارک «بخش اجتماعی - نهاد دانش آموزی» و عکس ها و فیلم های موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات. روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۱/۳/۶۰.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۷۰۴ - ۷۰۵. فصل های ۱۷ و ۱۸ مأخذ اخیر نوعی بولتن بررسی عملکرد سازمان در طول

سال های ۵۹ – ۶۰ است که خوانندگان می توانند مراجعه کنند.

افتادنـد و بـا موتور، دوچرخه، اتوبوس، مینی بوس، و هر وسـیله شخصـی و امکـان دیگری که در دسترس بود، خود را به مرکز شهر رساندنـد. در ابتـدای رویارویی، مردم عموما از کمربنـد یا سـنگ اسـتفاده می کردنـد؛ ولی زمانی که هواداران سازمان با سلاح های مختلف سرد (و در چند جا سلاح گرم) حمله کردند، نیروهای

سپاه و کمیته وارد عمل شدنـد. مردم، در خلال این درگیری ها متحمّل جرح و ضـرب و قتل تعـدادی از خود شدنـد.(۱) اولین خبر منتشره در مورد تعداد تلفات ۳۰ خرداد تهران، حاکی از آن بود که بیش از ۱۶ تن از مردم کشته و ده ها نفر مجروح شده اند.(۲) هشت تن از مجروحین نیز فردای آن روز به علت شدت جراحات وارده، در بیمارسـتان فوت کردند.(۳) صدای آمریکا در خبر خود، وقایع ۳۰ خرداد تهران را از زمان روی کار آمدن جمهوری اسـلامی بی سابقه توصیف کرد و اعلام نمود که در خلال درگیری های آن روز «دست کم ۳۰ تن کشته شدند و ۲۰۰ تن مجروح گردیدند.»(۴)

خیابان های محل درگیری در تهران وضـعیت غریبی پیـدا کرده بود چهره های ملتهب، مغازه های تعطیل شده، اتوبوس های به آتش کشیده شده، و دود لاستیک های سوخته، چهره این مناطق را دگرگون

کرده بود. هواداران سازمان (و اغلب همان «میلیشیا»ی معروف) به همراه جمعی از هواداران دیگر

گروه هـا، در کـوچه و خیابـان، افرادی را که از جهت هیئت ظـاهری به حزب اللهی هـا شـبیه بودنـد، کتـک زده و از آنهـا می خواسـتند که به نفع بنی صدر و سازمان شـعار دهند، چوب و سـنگ بر سـر و روی افراد مقاوم می ریختند، و با کارد و چاقو و تیغ موکت بری صورت و بدن آنها را زخمی می کردند.(۵)

حضور گروه های مختلف مردم و پاسداران در خیابان های اصـلی و مرکزی شـهر کم کم وضع را دگرگون کرد و دسـتگیری مهاجمان آغاز شد. از حدود ساعت ۷ بعدازظهر، هواداران باقی مانده که مبهوت از این شکست بودند، با انفعال و سردرگمی، متفرق شدند و فضای شهر تحت کنترل نیروهای انتظامی آرام

گرفت.(۶)

هم زمان در چند شهر مانند اصفهان، همدان، ارومیه، شیراز، اهواز، اراک، زاهدان، مسجد سلیمان،

۱- همان: همان صفحه.

۲- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان.

۴- همان، ۱/۴/۶۰: ص ۱۶.

۵- همان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۶- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۵؛ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۳۱/۳/۶۰.

بندرعباس و مشهد نیز درگیری های پراکنده مشابهی در سطوح کوچک تری رخ داد که طی آنها نیز ده ها تن مجروح و چند تن کشته شدند.(۱) مقارن با این وقایع شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم شاه نیز در مصاحبه ای با یک روزنامه فرانسوی گفت: «اگر بنی صدر سرنگون شود در ایران حمام خون جاری خواهد شد.»(۲)

حضور خودجوش و گسترده مردم نقاط مختلف کشور در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد در تجدید پیمان با رهبری انقلاب و اعلام حمایت از مجلس شورای اسلامی و مخالفت با بنی صدر و سازمان، عملیات ارعابی و شورشگرانه سازمان را با ناکامی مواجه ساخت. روز ۳۱ خرداد نیز بررسی طرح عدم کفایت رییس جمهور در مجلس ادامه یافت و در جلسه بعد از ظهر آن، اکثریت نمایندگان به عدم کفایت سیاسی بنی صدر رأی دادند. در این روز نیز نمایندگان طرفدار نهضت آزادی و رییس جمهور از شرکت در جلسه مجلس شورای اسلامی خودداری کردند. علاوه بر افرادی که جلسه ۳۰ خرداد را ترک

کرده بودند، عزت اللّه سحابی، گلزاده غفوری، اعظم طالقانی و حسین انصاری راد نیز از شرکت در جلسه ۳۱ خرداد خودداری کردند.(۳)

همچنین ۱۰ تن از نمایندگان مجلس با صدور یک اطلاعیه مشترک دلایل خود را برای رأی دادن به عدم کفایت سیاسی بنی صدر اعلام کردند. در بین امضاکنندگان این نامه در کنار نام محمدکاظم موسوی بجنوردی، محمد محمدی گرگانی و امید نجف آبادی، نام حسن یوسفی اشکوری نیز به چشم می خورد.(۴) وی معمولاً ـ در مجلس، مواضع همسو و هماهنگ با نمایندگان وابسته به نهضت آزادی اتخاذ می کرد و بعدها نیز از پیوستگان و هواداران جدی این جریان شد ولی در ماجرای عزل بنی صدر، برخلاف موضع مهندس بازرگان و همفکرانش اقدام نمود. در اطلاعیه جمع ۱۰ نفره مزبور، ضمن تأکید بر رهبری حضرت امام تلاش شده بود تا در مخالفت با رییس جمهور، ضمن انتقاد به جناح مقابل وی نوعی مرزبندی با سایر نیروهای پیرو خط امام و حزب جمهوری اسلامی، صورت پذیرد. این اطلاعیه، «انتقادهای اصولی و اساسی» وارد بر بنی صدر را، «مقابله وی با نظام و رهبری امام»، عمده ساختن

۱- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴ و ۱/۴/۶۰: ص ۴.

۲- همان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان، ۱/۴/۶۰: ص ۳.

۴- همان: ص ۲.

اختلاف با جناح مقابل و تبدیل شدن به «مرکز وحدت اکثر مخالفین نظام جمهوری اسلامی»، «غرور و

خودمداری و کیش شخصیت» و «مخالفت با نهادهای انقلابی» برشمرده بود.(۱)

حجه الاسلام محمد موسوی خوئینی ها در آخرین جلسه رسیدگی به طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور ضمن سخنان مشروحی در مخالفت با بنی صدر تأکید کرد:

... بحث از یک فرد نیست که اگر مسئله، یک فرد بود این همه جنجال نداشت. اینجا بحث از یک جریان است؛ جریان آمریکایی ضداسلامی... آقایان مخالفین، آیا این انصاف است که شما اختلاف خط آمریکایی ضداسلام را با خط اصیل انقلاب اسلامی یعنی خط امام، به نزاع بین دو

جناح سیاسی داخلی تفسیر کنید؟... شما هنوز نشنیدید که امام گفتند که من بیش از یک سال صبر کردم ولی احساس خطر برای جمهوری اسلامی ایران کردم... آیا باز هم می گویید اختلاف بین دو جناح سیاسی است؟... بحث بر سر عدم کفایت رییس جمهوری است که در متن خط آمریکا خواسته و یا ناخواسته قرار گرفته است. خطی که از جبهه [ملی] آمریکایی شروع می شود

و تا چپ های آمریکایی ختم می شود.(۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی رییس مجلس نیز با اشاره به وقایع ۳۰ خرداد چنین گفت:

... خبر آشوب دیروز عصر [= ۳۰ خرداد] را که با پرچمداری منافقین خلق و پیکار و اقلیت فدایی و به اسم رییس جمهور در حال عزل انجام شد اطلاع دارند، آنچه که واقع شد در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور، خود بهترین گواه عینی عدم کفایت رییس جمهور است.(۳)

آیه اللّه خامنه ای نیز طی سخنان مشروحی ضمن تأکید بر اینکه رأی به عدم کفایت بنی صدر ناشی از یک اختلاف حزبی و سیاسی نیست و در واقع یک مسئولیت الهی در پاسخ به خواست مردم است، به

تفصیل، دلایل و اسناد عدم کفایت سیاسی بنی صدر را تبیین و ارائه نمود.(۴)

پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری طی پاسخ حضرت امام به نامه رییس مجلس شورای اسلامی و اتمام روال حقوقی و قانونی موضوع براساس قانون اساسی، امام خمینی در اول تیرماه ۱۳۶۰

در دیدار با اقشار مختلف مردم ضمن اشاره به وقایع ۳۰ خرداد و تجلیل از حضور ملت، در صحنه دفاع از

۱– همان.

۲– همان: ص ۳.

۳– همان: ص ۱۵.

۴– همان.

انقلاب، هواداران سازمان را به تفکر و توبه و جدایی از آشوبگران دعوت نمود:

... به این جوان های گول خورده ای که از چند نفر گرگ گول خورده اند، نصیحت می کنم... توجه داشته باشید این امری که دو روز پیش [= ۳۰ خرداد] اتفاق افتاد این را مطالعه کنید، ببینید چه بود؟... شما که بازی خوردید، و سران جنایتکار منافقین شما را بازی دادند و خودشان در پناهگاه ها نشستند و شما را به خیابان آوردند و آن غائله اسفناك را به دست شما به بار آوردند...

اعلام قیام مسلحانه در مقابل کیست؟ اعلام قیام مسلحانه در مقابل ملتی است که قریب بیست سال و اخیرا دو سه سال، خون خودش را داده و دست آمریکا و بلوك او را، و شوروی و بلوك او را، از این کشور کوتاه کرده است... کرارا من [به بنی صدر] گفتم که بیا و از این گروهک های فاسد، از این منافقین، تبرّی کن، حیثیت خودت را از دست نده، برو در ملأعام و اینها را از خود بران. اینها تو را به تباهی می کشند... من خیر این گروه ها را می خواهم، اگر این گروهک ها دست

بردارند و در مقابل اسلام و کشور اسلامی قیام نکنند و آنهایی که قیام کردند توجه کنند و

بر گردند به دامن اسلام... جوان ها و دخترها و پسرهای عزیز ما گول اینها را نخورند. از دامن اینها فرار کنند و به آغوش اسلام برگردند... آن آقا [= بنی صدر] که من کرارا به او گفتم که حسابت را از این منافقین جدا کن و اعلام کن به اینکه شماها [= منافقین] از اسلام نیستید و

شماها به من ارتباط ندارید، نپذیرفت و دید آنچه دید و من امیدوارم که توبه کند... برای همه

کس هر کار بکند، باز جای توبه هست، در توبه باز است، رحمت خدا واسع است.(۱)

اولین «بریدن»ها و تردیدها

اکنون دیگر مشخّص شده بود که شرایط عینی مورد ادّعای مرکزیت، نه تنها برای توده ها که حتی برای بسیاری از هواداران نیز فراهم نبوده است. هوادارانی که تا آن موقع، عمده کارشان فروش نشریه و پخش اعلامیه و حداکثر ایجاد درگیری های کوتاه با پاسداران بود، اکنون می بایست خود را با شرایط سختِ ایجاد شده منطبق می کردند. اینان، آمادگی انطباق با شرایط جدید را نداشتند. ادامه فعالیت به این نحو و در این «فاز»، مستلزم نوعی تازه از سازماندهی و تشکیلات بود که به مراتب دشوارتر از گذشته می بود. این در حالی بود که بسیج عمومی برای مقابله با سازمان، که اکنون «محارب» هم شناخته می شد، مهلت لازم را جهت تقویت سازماندهی جدید به سران سازمان نمی داد.

۱- همان، ۲/۴/۶۰: ص ۱۵.

بسیاری از هواداران «بُریدند». بسیاری از آنها، از ترس اینکه توسط آشنایان و حتی فامیل نزدیک

خود به کمیته و سپاه معرفی و دستگیر بشوند، متواری شدند. امکانات سازمان، پی درپی و به صورت مداوم، توسط مردم شناسایی شده و لو می رفت. افراد سازمان، برای یافتن مخفی گاه مناسب در مضیقه بودند. وحشت از مردمی که به هواداران وعده داده شده بود «پشت سر شما اسلحه به دست خواهند گرفت»، بسیاری از آنها را منفعل کرده و در گیجی و سردرگمی فرو برده بود. ارتباط ها - اغلب - شناسایی و نامطمئن شده بودند و تشکیلات تا حدّ زیادی ضربه دیده بود.

هوادارانی که دستگیر شده بودند، هدف از راهپیمایی را «شروع براندازی نظام» قلمداد کردند و تعداد کثیری از آنان مرکزیت را به خاطر عدم شناخت دقیق جامعه به زیر سؤال بردند. شک و تردید از سطح هواداران دستگیرشده گذشت و بعدها در هواداران و اعضای خارج از کشور نیز رسوخ کرد. اینجا بود که رجوی مجبور شد در جمع بندی یکساله، انرژی زیادی برای توجیه ۳۰ خرداد صرف کند و شعار دهد که «۳۰ خرداد تردیدبردار نیست».(۱) واقعیت، خود را پی درپی و بی رحمانه نشان می داد و رجوی نیز پیوسته به دنبال توجیه خطاها و «پیروزی خواندن شکست ها» بود.

به رغم بحث مفصل موسی خیابانی در تحلیل ۳۰ خرداد (ضمن سخنرانی خود پیرامون «تاریخچه ۳ ساله سازمان»)(۲) و تلاش رجوی در توجیه تئوریک مبانی آن،(۳) در هیچ یک از منابع سازمان، مدرکی دالّ

بر گفت وگوهای تئوریک مرکزیت برای شروع ۳۰ خرداد وجود ندارد. جملاتی از قبیل «پایان دادن به مشروعیّت موضعی نظام» و «جوابی به بدمستی نظام»، مواردی از تلاش های آنان برای ساختن پوشش

تئوریک برای ماجرا، «بعد» از وقوع آن محسوب می شدند.

از جمله نکاتی که روشن می کند حرکت روز سی ام خرداد به عنوان یک اقدام فرصت طلبانه پراگماتیستی رخ نموده است، تعبیرات مکرر رجوی و موسی خیابانی از این واقعه تحت عنوان «تست» و

«آزمایش» است.(۴) وقتی رجوی خود می گوید:

... اگر تظاهرات سی خرداد، درست در همان روز (نه یک روز زودتر و نه یک روز دیرتر) به هر

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۱۰.

۲- .نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵؛ اظهارات موسی خیابانی.

۳- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۰ - ۱۱۲.

۴- همان: صص ۷۲ و ۱۳۲. نشریه مجاهد - پیشین: همان صفحه.

بهایی برگزار نمی شد، ما یک حلقه مهم را در کلّ محاسبات مان با رژیم، در پایان مشروعیت موضعی - سیاسی این رژیم و در آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه، کم داشتیم.(۱)

دیگر تردیدی باقی نمی ماند که آن روز بخصوص، «ساعت صفرِ» سازمان بوده است. آن هم با نیروهایی که معترف بودند: «در فضایی از کینه و تنفّر نسبت به رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفته بودیم که دیگر مجال تفکّر نداشتیم» یا «سازمان به ما تحلیل نمی داد؛ بلکه چگونه متنفّر بودن را در مسیر عمل گرایی و عمل زدگی به ما تزریق می کرد».(۲) متن زیر، که چکیده و خلاصه نظریات یکی از اعضای سازمان - پس از دستگیری - است، نگاه نزدیکی از درون به حادثه ۳۰ خرداد است:

تظاهرات ۳۰ خرداد ریشه در مواضع قبلی سازمان، در آن تاریخ دارد. بعد از انقلاب (شاید در فروردین ۵۸) بود که یک بار جابرزاده انصاری تحلیل می کرد که تا ۳ ماه دیگر آیه اللّه خمینی

حکم تکفیر ما را صادر [می کند] و ما مجبور به مبارزه مسلحانه مثل دوران شاه خواهیم شد. مدتی گذشت. در تابستان ۱۳۵۸ دوباره او را دیدم؛ و گفت: «در پاییز ۱۳۵۸ قرار است رژیم با ما برخورد کند و مبارزه ما شکل دیگری پیدا می کند.» ماه ها گذشت و خبری از برخورد نظام نشد؛

ولی سازمان در پروسه کوتاه مدت، هرچند وقت یک بار، شکل سازماندهی را عوض می کرد و معتقد بود که «می بایست با نظام به توازن قوا برسیم تا بتوانیم اراده خود را بر او تحمیل کنیم».

همچنین سازمان (و خصوصاً رجوی) به اعضای مرکزیت چنین تحلیل می داد که رژیم ملّاها قادر بر سیستم سازی نبوده و قدرت حلّ مشکلات سیاسی - نظامی را نداشته و مردم را از دست

می دهد و در روابط بین المللی محلّی از اعراب ندارد.

بعد از چند ماه از پیروزی انقلاب، [سران سازمان] اقدام به چینش نیرو در ارگان ها نمودند؛ در رادیو، تلویزیون، ارتش، سپاه، بیت امام، و وزارتخانه ها، افرادی که هوادار بودند، [در این ارگان ها وارد شدند و] طبق توصیه سازمان، به صورت مخفی با بخش امنیت و یا اطّلاعات ویژه تماس داشتند.

از طرف دیگر، جمع آوری سلاح و تأسیس انبارهای جدید و نقل و انتقال سلاح ها و مهمّات (خصوصاً از بعد از تیر ۵۹، در شروع فاز سیاسی - نظامی) آغاز شد. قبلاً مرکزیت مترصّد فرصتی بود که به طور مشروع ارتش خلقی تشکیل دهد تا به توازن قوا با نظام دسترسی پیدا کند. قضیه ۱۳ آبان و تسخیر لانه جاسوسی، و بعداً مسئله احتمال حمله آمریکا، این فرصت را

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۱۱.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۳؛ نقل از پرونده شماره ۶ متهمان ۳۰ خرداد.

در فضای سیاسی آن موقع کشور برای سازمان مهیّا کرد که بخش «میلیشیا» را تشکیل دهد. از این موقع به بعد، سازمان امید به پیروزی داشت.

مکرّراً احتمال برخورد نظامی با جمهوری اسلامی را به ما گوشزد می کردند و ما به نیروهای تحت امر، مرتباً آماده باش می دادیم. شناسایی مراکز کمیته و سپاه و ارگان های انقلابی نظام

شروع شده بود، و مستمرّاً اخباری از درون نظام به گوش ما می رسید که حاکی از وجود «نفوذی»ها در درون نظام است. سازمان، به امید اطلاعاتِ آنها، طرح ریزی می کرد.

در مخاصمات سیاسی سازمان دنبال وجه مشروع مبارزه قطعی می گشت. [با]پذیرش بنی صدر برای ائتلاف مخفی با سازمان، لیبرالیسم - که وجه قابل توجه حاکمیت بود و تعداد زیادی از

مناصب و پست ها را اشغال کرده بود - به خدمت سازمان درآمد.

بعد از [ماجرای] ۱۴ اسفند، که بعضی گروه ها مانند «جنبش مسلمانان مبارز» از سازمان بُریدند، قسم دیگری به سمت سازمان آمدند؛ مثل «اتحادیه کمونیست ها»، «حزب رنجبران»، و تا حدّی «پیکار» و «حزب دموکرات»، و جناح هایی از «جبهه ملی».(۱)

از اوایل سال ۱۳۶۰، برنامه ریزی ها، آشکارا به سمت براندازی کامل می رفت. در کتابی که جمعی از جداشدگان سازمان در سوئد منتشر ساخته اند، در مورد تصمیم رجوی به شروع مرحله جنگ مسلحانه پس از بازگشت از سفر مخفیانه به فرانسه در اواخر سال ۵۹، چنین آمده است:

... مسعود پس از بازگشت از فرانسه، در ابتدای سال ۶۰ با دستپاچگی هر چه تمامتر فاز نظامی را طراحی و پیشنهاد کرد؛ حتی مسعود با مقاومت های اعضای مرکزیت به سختی مقابله نمود. به

عبارت دیگر [زمان آغاز] این فاز نظامی را به آنان تحمیل کرد.(۲)

سازمان فضای سیاسی اردیبهشت و خرداد را چنان غلیظ و خشن کرده بود که هیچ یک از هواداران جز به تغییر حاکمیت فکر نمی کرد. پی درپی به آنان تحلیل می رسید که «رژیم رفتنی است و از عهده [حل]مشکلات برنمی آید» و...

پس از طرح و تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر، سازمان می پنداشت می تواند بر موج سیاسی به وجود آمده سوار شود؛ همه چیز هم، از نظر رهبری سازمان، آماده و مهیّا بود؛ نفوذی ها رشد کرده بودند و اطلاعات تشکیلات هم - به زعم خودش - کامل شده بود، سازماندهی درونی هم آماده بود. سازمان، در ضمن، می پنداشت که به دلیل اشتغال نیروهای مسلح نظام در جبهه ها، هیچ قدرت قابل محاسبه ای را

۱- همان: ص ۳.

۲- چه باید کرد: ص ۴۵.

رودرروی خود نخواهد داشت؛ بنابراین این تشکیلات بریده از مردم، که «مردم» را با وهم و پندار محض

می نگریست، برآن شد که ضربه اول را وارد سازد.

تصور سران سازمان این بود که نظام جمهوری اسلامی قادر نیست خود را جمع و جور کند و ضربه

اول را پاسخ گوید؛ چراکه در تحلیل سازمان: افکار عمومی آماده قیام علیه نظام بود و از بعد نظامی هم نظام در اوج استیصال بود. عراق مرتب حمله می کرد و شهرها و مناطق متعددی هم در اشغال عراق بود. از نظر تشکیلاتی و سازماندهی نیز نظام - نه کمّاً و نه کیفاً - توان و آمادگی سازمان دادن به طرفدارانش را نداشت. از بُعد اجتماعی هم مردم کاملاً از نظام جدا شده و تحت تأثیر تبلیغات ششماهه قبل از ۳۰ خرداد، آماده تغییر حاکمیت شده بودند. از بُعد سیاسی و دیپلماتیک نیز کشورهای منطقه، آماده بودند به یک جایگزین که با آنها همگرایی بهتر و سنخیت بیشتر داشته باشد، تن دهند و آمریکا و اروپا هم نظر مساعد در این خصوص نشان داده بودند. از بُعد اقتصادی نیز نظام در بدترین وضعیت و شرایط به سر می برد و درگیر محاصره اقتصادی، عدم فروش نفت، و هزینه های جنگ بود. مجموعه اینها نظام را در دیدگاه

سازمان، بی آینده و در حال فروپاشی نشان می داد.(۱)

تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی

مدتی بعد خیابانی در تحلیل خویش از حادثه ۳۰ خرداد، به چند نکته اشاره کرد:

... اما در رابطه با سازمان هدف ارتجاع برای سرکوب نهایی مجاهدین از نقاط دیگر نیز روشن بود و از آن جمله اطلاعیه ده ماده ای دادستانی ارتجاع بود... این اطلاعیه در جوهر خود چیزی

نبود جز دعوت گروه های سیاسی و سازمان های انقلابی به تسلیم در برابر ارتجاع و یا آماده تصفیه و سرکوب شدن...»(۲)

ماهیت اطلاعیه دادستانی این بود که گروه ها تحت قانونمندی به تظاهرات و میتینگ دست زده و از اغتشاش پرهیز نمایند و از نگهداری سلاح خودداری کنند. اطلاعیه دادستانی، با معیارهای اعلام شده و ظاهرِ سازمان نیز نمی توانست مؤید واکنش منفی سازمان باشد. خیابانی با ذکر اینکه «ما نفوذی هایی

۱- متخذ از تحلیل های درونی مرکزیت، نقل شده توسط برخی اعضای دستگیر شده که متن اصلی اظهارات آنها در آرشیو دانشکده امام باقرع موجود است.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵.

در درون نظام داشتیم»، ادعا می کرد که طرحی در پشت پرده برای حذف مجاهدین در حال شکل گیری بود که به عللی بعد از ۱۴ اسفند متوقف ماند و بعدها دوباره پیگیری شد. از این رو سیستم تصمیم گرفت اول رییس جمهور را حذف کند و بعد آن طرح را به اجرا درآورد. ذکر نکردن جزئیات و حتی کلیات این ادعا، هیچ توجیهی جز «دروغین» بودن اساس آن ندارد. سازمان به کرّات نشان داده که کوچکترین خبر و حادثه درونی نظام را در بوق و کرنا و نشریه و رادیوی خود اعلام می کند؛ ولی در این خصوص، تاکنون هیچ مطلب و «فاکت» مستند ارائه نداده است. ساده ترین فرض این است که خیابانی ذهنیات خود را به شکل توطئه، ترسیم و توّهم نموده است. وی همچنین گفته است:

از بعد از ۲۵ خرداد که جبهه ملی قصد تظاهرات داشت و با توپ و تشر رژیم عقب نشست...، هر روز افراد ما را بیشتر و بیشتر می گرفتند و اذیت می کردند و رژیم کاملاً نشئه و سرمست شده بود. می بایست جوابی مناسب به رژیم داده می شد تا نشئه بدمستی را از سر او به در کند. در

همین حال [سازمان]می بایست آخرین اتمام حجت را در قبال ارتجاع به عمل آورد. برای این کار نه به تظاهرات پراکنده بلکه به یک حرکت فشرده و متراکم، به یک راهپیمایی عظیم، نیاز

بود... بنابراین سازمان با تمام قوا برای یک آزمایش بزرگ دیگر دست بکار شد...

... اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این آزمایش و اتمام حجت، احتمال می رفت که ارتجاع اندکی به خود آمده و دست از توطئه های ضدانقلابی دست بردارد، طبعاً چنین چیزی بعید می نمود...(۱)

بنابراین سازمان می دانست از راهپیمایی چیزی عایدش نمی شود و احتمال عقب نشینی نظام نزدیک به صفر است؛ اما برای «آزمایش و اتمام حجت» دست به این کار زد. در واقع، به اعتراف خیابانی، سازمان دست به کاری زده بود که می دانست نتیجه اش صفر است. از سوی دیگر رجوی در جمع بندی یکساله به نکاتی اشاره می کند که دال بر سیستماتیک بودن حرکت سازمان مبتنی بر براندازی است.

... حتی یک سال قبل از ورود (امام) خمینی به ایران از روی اطلاعیه هایی که می داد، تفکر و

ماهیتش را به طور مکتوب تحلیل نموده و بر خصائص ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل که بعداً خبرش در زندان به گوش رفسنجانی هم رسیده آشکارا گفته بودیم که اگر (امام) خمینی بیاید هیچ مسئله ای را از جامعه، نخواهد توانست حل نماید و باز انقلاب دیگری

لازم خواهد بود.(۲)

۱- همان: صص ۵ و ۲۴.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۵ و ۱۸.

این سخنان را اگر با اطلاعیه های سازمان، مثل اطلاعیه ۱۳ اسفند ۵۷، و نیز با تمام هشدارهای سران سازمان که در طی سخنرانی های سال های ۵۸ – ۵۹ که بر روی جنگ داخلی انگشت گذاشته و یا مخالفان خود را از روز موعود و روز نهایی و ... ترسانده و آنان را از مخالفت با سازمان برحذر می داشتند، کنار هم بگذاریم و اگر گفته رجوی در مصاحبه با خبرنگار روزنامه «استودنت» که جنبش مجاهدین را در سه مرحله عنوان نموده(۱) در کنار سخن بالا ـ بگذاریم، نتیجه این است که سازمان بر اساس یک حادثه یا چند اتفاق در اردیبهشت و خرداد ۶۰ اقدام به این کار نکرده، بلکه تمامی بدنه و ماشین سازمان تحت یک استراتژی براندازی معین و معلوم، از فردای بعد از انقلاب با تز شورشگری اجتماعی شروع به آلوده و غلیظ نمودن فضای سیاسی ایران کرده است. ۳۰ خرداد معلول استراتژی براندازی مرحله ای سازمان بوده نه یک عکس العمل سازمانی در مقابل اقدامات مخالفین آن. رجوی باز می گوید:

... در روز ۳۰ خرداد ۶۰ نیز، فقط از نظر نظامی، به دلایلی که حتی در مورد روزهای بعدش گفتیم، قیام و سرنگونی ضربه ای رژیم امکان پذیر نبود بلکه ما حقاً به یک اتمام حجت تاریخی به نقطه پایانی و نقطه آغاز احتیاج داشتیم.(۲)

رجوی و خیابانی در چند مورد از حوادث ۳۰ خرداد از دو واژه «تست» و «آزمایش» نیز استفاده کرده اند. رجوی در همان جمع بندی اشاره می کند:

... تا وقتی که هنوز «آزمایش» مبارزه مسلحانه با رژیم شروع نشده بود بسیاری گروه ها و احزاب و سازمان ها مدعی انقلابی گری بودند.(۳)

خیابانی درباره ۳۰ خرداد با تأکید بر کلمه آزمایش می گوید:

... اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این «آزمایش» و اتمام حجت احتمال می رفت که ارتجاع اندکی به خود آمده...(۴)

رجوی بار دیگر از تظاهرات مسلحانه به عنوان «آزمایش» و استفاده از الگوی ۲۲ بهمن ۵۷ یاد می کند:

... اما با این همه، علیرغم اینکه از ۳۰ خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگوی سقوط شاه،

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۴۱: صص ۱ و ۴.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۷۷ – ۷۸.

۳- همان: ص ۱۱۳.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵.

لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست،... اما باز هم تست کردیم، آزمایش کردیم...(۱)

با توجه به اسناد و شواهد بعدی می توان چنین نتیجه گیری کرد که: ۳۰ خرداد مقدمه عملیات تروریستی انفجار دفتر حزب و نخست وزیری و اقداماتی شبیه آن بوده است. به عبارت دیگر، یک

عملیات تکمیلی بوده در کنار خط اصلی که براندازی ضربه ای بود و طی آن می بایست مسئولان ارشد

نظام کشته می شدند.

طبق تحلیل خیابانی ادعا شده که ۳۰ خرداد یک زورآزمایی و عکس العملی از فشارها بوده است، ولی مطابق تحلیل رجوی، ۳۰ خرداد یک حادثه طبیعی در روند تکامل جنبش نوین به رهبری سازمان برای براندازی حاکمیت و یک حلقه در زنجیره حوادث سیاسی و فاز نظامی بود.

مطابق تحلیلی که از خانه مرکزی محمد ضابطی به دست آمد، سازمان به طور برنامه ریزی شده ۳۰ خرداد را دریچه عبور به سمت تروریسم قرار داد:

... سازمان تحلیل می کرد که رژیم به جناح لیبرال برای بقاء خویش و ادامه جنگ نیازمند بوده و

در صورت حذف این جناح، اینکه رژیم با امپریالیسم سازش نموده باشد قطعی است و رژیم ضدخلقی شده است... و بر این اساس نمایش ۳۰ خرداد دریچه ورود به فاز نظامی و استراتژی سرنگونی بر اساس خط ضربه ای تشخیص داده شد و برنامه انفجار حزب و سپس قتل عام رهبران نظام انجام گردیده.(۲)

هرچند این تحلیل سازمان سعی داشت تصمیم هولناک خود را ضدامپریالیستی بنمایاند، اما در ذات خویش از وثوق و ادلّه کافی برخوردار نبود. زیرا همان زمان نیز مواضع ایران و سیاست منطقه ای آمریکا در اوج تضاد و تخاصم با یکدیگر بودند و در حقیقت، مقابله با نظام به مفهوم سازش با امپریالیسم و خدمت به منافع و اهداف آمریکا بود. سازمان از فردای بعد از انقلاب، بنیادهای ایدئولوژیک خود را بر اساس عطش کسب قدرت دگرگون ساخت. به نحوی که آتش لوله تفنگ و کمیت هواداران، آن را به سوی قبول مطلق «ایدئولوژی قدرت» (با هر وسیله و به هر ترفندی) سوق داد. و در نهایت برای رسیدن به قدرت، با قربانی کردن صدها انسان بی گناه، شورش خونین مسلحانه را بر جامعه و نظام تحمیل نمود.

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۷۰.

۲- اظهارات یکی از کارشناسان سیاسی در گفت و گو با پژوهشگران کتاب حاضر.

فصل دوم: کشتار و گریز

انفجار ششم تیر

آغاز علنی مرحله نظامی سازمان، پیامدهای فوری مختلفی به همراه داشت:

تنفر عمیق مردم از این حرکت و توقع آنهـا از دولت در سرکوب قاطع منافقین، برخورد محکم و تردیدناپـذیر مقامات قضایی، کمیته و سپاه که متناسب بـا افکـار عمـومی عمـل کردنـد، چنـان ضـربه ای به سازمـان زد که به هیـچ عنـوان تصورش را نمی کرد.(۱)

درگیری هـای پراکنـده مسـلحانه و اقـدام به بمب گـذاری و آمـادگی برای ترورهـای گسترده توسط سازمان از فردای سـی ام خرداد آغاز شد. «روز دوم تیرماه یک بمب در سالن راه آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافرین منفجر گردید و ۷ شهید و بیش از ۵۰ زخمی به جای گذاشت. روز سوم تیر با هوشـیاری مردم یک بمب قوی در جنب یک هنرستان دخترانه در تهران کشف و خنثی می شود.»(۲)

روز جمعه پنجم تیر انتخابـات میانـدوره ای مجلس شورای اسـلامی در ۱۹ شـهر کشور برگزار شـد و حضور گسترده مردم در نمازهای جمعه در آن روز با تظاهرات و شعارهای گروه های مختلف مردم در

مخـالفت بـا بنی صـدر و سازمان همراه بود. آیه اللّه خامنه ای امام جمعه تهران در سـخنان خود ضـمن ارائه تحلیلی از عملکرد سازمان خطاب به سران سازمان گفت:

۱- تروریسم ضدمردمی: ص ۴۰.

۲- منافقین خلق...: ص ۸۷.

من سوابق و ضعف های آنها را می دانم و خود آنها می دانند که ما به خوبی آنها را می شناسیم. من می گویم که خودتان را در تاریخ رسوا کردید و حرف های [قبلی] خود را تخطئه نمودید...

شما ای مجاهدین خلق مقابله خود را با دولت و حکومت اسلامی به حساب مقابله با ارتجاع می گذارید. ارتجاع با منطق اسلام یا منطق کمونیسم؟ ارتجاع در منطق اسلام یعنی ارتداد و

شماها هستید که مرتجعید.(۱)

وی همچنین در سخنان خود جوانان و نوجوانان هوادار سازمان را به تفکر و توجه به واقعیات و پذیرش نصایح خیرخواهان فراخواند و آنان را از دنباله روی بدفرجام سران سازمان تحذیر نمود.

بعدها، سودابه سدیفی، مشاور بنی صدر، پس از دستگیری اعتراف کرد که پس از عزل قانونی رییس جمهور و پنهان شدن او، بنی صدر به رجوی پیام داد که «باید شروع به زدن رأس های آنها [= حاکمیت نظام جمهوری اسلامی] نمود، چاره دیگری نیست.»(۲)

حسین نواب صفوی یکی از رابط های اصلی بنی صدر و سازمان نیز بعد از بازداشت، به رغم اینکه تأکید داشت که بنی صدر برای مقابله با نظام بر «بسیج مردم» تکیه می کرد، با تردید تصریح کرد که این نکته هم مطرح شد که «اگر نتوانیم مردم را بسیج کنیم، باید اینها را فلج کرد، یک چیزی در همین حدود، شاید گفت باید سران را از بین برد.»(۳)

رجوی بعد از اختلاف با بنی صدر دیدگاه های او را در مورد ترورهای سال ۶۰ چنین تبیین می نماید: «آقای بنی صدر به خوبی به یاد دارند که در آن اوایل... رفسنجانی را در شمار «خمسه خبیثه» واجب القتل دانسته و به تأکید خواستار آن بودند که در ردیف بهشتی ملعون - که هر دو نفر به اضافه سه نفر دیگر دستشان تا مرفق به خون و جنایت آلوده بود - مهدورالدم و شایسته مجازات شناخته شود.»(۴)

رجوی در بیانی دیگر با تحقیر دیدگاه بنی صدر می نویسد:

... آنچه بنی صدر از مبارزه مسلحانه مجاهدین انتظار داشت، اساسا چیزی جز دفع شرّ تعدادی

۱- روزنامه کیهان، ۶/۴/۶۰: ص ۱۵.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۳۰.

۳- همان: ص ۷۳۵.

۴- نشریه مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۷. منظور بنی صدر و سازمان، به غیر از شهید بهشتی و حجه الاسلام رفسنجانی با توجه به سایر قرائن و شواهد به احتمال بسیار زیاد آیه اللّه خامنه ای، شهید باهنر و شهید رجایی بوده اند که اقدام به ترور آنان با هماهنگی

و موافقت هر دو صورت پذیرفته که در مورد آیه اللّه خامنه ای نافرجام ماند و در مورد آقای هاشمی به مرحله عمل نرسید.

از مهره های بالای رژیم نبود...(۱)

رییس جمهور معزول که خود به دستاویزی برای شورش مسلحانه سازمان تبدیل شده بود، با تأکید یا در واقع اعلام موافقت خود با آغاز ترور مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی، تسریع در اقدام برنامه ریزی شده قبلی سازمان را خواستار شده بود. روز ششم تیرماه با انفجار بمب کار گذاشته شده در ضبط صوت بزرگی که روی تریبون سخنرانی آیه اللّه خامنه ای در مسجد اباذر تهران قرار داده شده بود، پروژه حذف رهبران اصلی جریان پیرو خط امام توسط سازمان کلید خورد. خوشبختانه امام جمعه محبوب

تهران و نماینده امام در شورایعالی دفاع از این سوءقصد که می توانست به فاجعه ای بزرگ منجر شود، بر اثر کامل عمل نکردن بمب، جان سالم به در برد ولی جراحات شدیدی بر ایشان وارد گشت. براساس خبر

منتشره در همان زمان، آیه اللّه خامنه ای «از نقطه بالای کتف راست و بالای ران سمت راست» مجروح شد و «استخوان ترقوه» او شکست و چند رگ و عصب دست راست وی نیز قطع شده بود.(۲)

مسجد اباذر تهران در یکی از جنوبی ترین مناطق واقع شده بود و آیه اللّه خامنه ای مدتی بود که در آنجا - پس از نماز ظهر و عصر - برنامه هفتگی سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار می کرد. هم زمان با انفجار بمب مزبور، بمبی نیز در میدان انقلاب تهران منفجر شد و یک بمب هم در تقاطع خیابان ولی عصر(عج) و طالقانی پیش از انفجار کشف و خنثی گردید.(۳)

روزنامه کیهان به مدیریت حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در سرمقاله خود با عنوان «توده های مردم از ماجرای ترور خامنه ای می گویند» چنین نوشت:

دیروز بخش وسیعی از مردم در مقابل بیمارستان جمع شده بودند... دست به دعا برداشته بودند و با چشم های اشک آلود از خدای خود می خواستند که امام جمعه تهران زنده بماند و توطئه آمریکا نقش برآب گردد... از هر کس و هر دسته ای که سؤال می کردیم، مردم بلافاصله پاسخ می دادند که این کار، کار جنبشی ها [= سازمان] است... عمو حسین گفت مگر در نماز جمعه این هفته شرکت نکردید؟ در آنجا آقای خامنه ای به سران مجاهدین گفت شماها را خوب می شناسیم، شماها کار آمریکا را آسان کردید... اما معلوم بود که جنبشی ها نمی توانستند کیفر

آقای خامنه ای را فی المجلس ادا کنند! لذا «به زودی و به طور مضاعف» یعنی در همین دیروز به

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۲۴: ص ۶.

۲- روزنامه کیهان، ۷/۴/۶۰: ص ۳.

۳- همان: صص ۱۵ و ۲.

مسجد اباذر رفتند و در ضبط صوت مواد منفجره گذاشتند.(۱)

حضرت امام خمینی (ره) طی پیامی خطاب به آیه اللّه خامنه ای، ترور شخصیت های انقلاب را موجب افزایش قدرت مقاومت در صفوف فشرده ملت توصیف کرده ضمن اشاره تلویحی ولی روشن به مسئولیت منافقین در این اقدام، در مورد ابعاد و آثار آن چنین نگاشت:

اکنون دشمنان انقلاب به سوءقصد به شما که از سلاله رسول اکرم(ص) و خاندان حسین بن علی(ع) هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می باشید، آن قدر از بینش سیاسی بی نصیبند که بی درنگ پس از سخنان شما در

مجلس و [نماز] جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوءقصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین انداز است... آیا با این اعمال وحشیانه و جرایم ناشیانه وقت آن نرسیده است که جوانان عزیز فریب خورده از دام خیانت اینان رها شوند، و پدران و مادران، جوانان عزیز خود را فدای امیال جنایتکاران نکنند و آنان را از شرکت در جنایات آنان برحذر دارند؟.(۲)

آیه اللّه بهشتی؛ رییس دیوانعالی کشور، محمدعلی رجایی؛ نخست وزیر ، مجلس شورای اسلامی و

سایر نهادهای انقلابی و آقای منتظری در پیام های جداگانه ای ضمن محکوم کردن سوءقصد به آیه اللّه خامنه ای منافقین را به تلویح یا تصریح مسئول این اقدام بر شمردند.(۳)

اما سازمان رسما مسئولیت سوءقصد به آیه اللّه خامنه ای را برعهده نگرفت و حتی بر قسمتی از بدنه داخلی ضبط صوت انفجاری با ماژیک نوشته شده بود: «هدیه گروه فرقان»،(۴) و جزوه ای نیز با امضای این گروه درباره این سوءقصد انتشار یافت.(۵) در حالی که مؤسس و اعضای اصلی این گروه در سال ۵۸ و ۵۹ شناسایی و دستگیر شده بودند(۶) و هیچ تشکیلاتی از این گروه در سال ۱۳۶۰ در داخل کشور وجود

۱- همان: صص ۱ و ۲، سرمقاله.

۲- همان، ۸/۴/۶۰: ص ۱۵.

۳- همان، ۷/۴/۶۰: ص ۳. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی، روز ۶ تیر در زرند کرمان به سر می برد که بلافاصله پس از شنیدن خبر به تهران عزیمت کرد و مستقیما به بیمارستان قلب برای عیادت آیه اللّه خامنه ای رفت. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۷۶ - ۱۷۸.

۴- روزنامه کیهان، ۷/۴/۶۰: ص ۳.

۵- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۹۲۷.

۶- همان: ص ۵۶۹.

نداشت که قادر به انجام یک اقدام مسلحانه باشد. در برخی از اعلامیه ها و جزوات قبلی این گروه از

بنیانگذاران و ایدئولوژی سازمان تجلیل و اعلام حمایت شده بود،(۱) و قرائن معدودی هم در مورد ارتباط تشکیلاتی سازمان با فرقان وجود داشت،(۲) امّا آشکار بود که سازمان در همان آغاز عملیات تروریستی خود - در تیرماه ۶۰ - با طرح نام گروه فرقان و انتشار اطلاعیه جعلی به نام آن گروه، کوشید تا، هم چهره تروریستی خود را پنهان کند و هم علاوه بر انحراف افکار عمومی، مسئولان امنیتی و انتظامی را نیز گمراه نماید.(۳)

معاون وقت دادستان انقلاب در خاطرات خود تصریح کرده است که «جواد قدیری یکی از طراحان انفجار مسجد اباذر بود.»(۴) وی که نام کاملش محمدجواد قدیری مدرس است و از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود، بعداز سوءقصد نافرجام به آیه اللّه خامنه ای متواری شد و از کشور گریخت. و در سال ۱۳۶۴، نام قدیری در لیست شورای مرکزی سازمان به عنوان «عضو مرکزیت» درج گردید.(۵) در همان زمان در اغلب خبرهای مطبوعات و واکنش های اقشار مختلف مردم و گروه های سیاسی، بدون کمترین تردیدی، سازمان مسئول انفجار مسجد اباذر معرفی و شناخته می شد. بعدها نیز در بیانیه وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان، مجروح شدن آیه اللّه خامنه ای یکی از مجموعه اقدامات تروریستی سازمان خوانده شد.(۶) سازمان نیز در نفی این واقعیت مجددا اعلام نمود که سوءقصد به آیه اللّه خامنه ای «قبل از شروع مبارزه مسلحانه مجاهدین» توسط گروه فرقان انجام شده «که هیچ ربطی به مجاهدین نداشت.»(۷) کاملاً آشکار است که سازمان بنا به دلایل سیاسی، حقوقی و تبلیغاتی، به رغم پذیرش رسمی مسئولیت بسیاری از اقدامات تروریستی بعدی خود، همچنان مایل و قادر نیست که به نقش خود در انفجار ششم تیر اعتراف نماید.

۱- همان: صص ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۹۳۰ و ۹۳۳.

۲- قدیریان، خاطرات: صص ۱۹۸ و ۲۰۴. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۵ - ۸۶.

۳- این ترفند آنچنان مؤثر بود که در کتاب غائله چهاردهم اسفند تنظیم شده در سال ۱۳۶۱، اقدام مزبور در زمره فعالیت های گروه فرقان برشمرده شده است، ص ۱۰۰.

۴- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.

۵- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۷.

۶- بال شکسته: ص ۱۵.

۷- دموکراسی خیانت شده: ص ۱۳۳.

فاجعه هفتم تیر

اشاره

محمدجواد قدیری عضو کادر مرکزی سازمان و از طراحان اصلی انفجار مسجد اباذر، «در روز چهارم تیر [۱۳۶۰] به دوستان خود با اطمینان خبر می دهد که روز هفتم تیر، کار یکسره خواهد شد.»(۱) وی روز ششم تیر نیز قبل از فرار از کشور «به بعضی از متهمین [عضو سازمان] که مجددا دستگیر شده اند گفته بود که فردا یعنی روز ۷/۴/۶۰ کار نظام اسلامی تمام است.»(۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود درباره نحوه اطلاع از انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر چنین نوشته است:

یکشنبه ۷ تیر [۱۳۶۰] - ۲۵ شعبان - ۲۸ ژوئن

... بعدازظهر در جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] شرکت کردم. بحث های مهمّی در دستور بود. از بیمارستان قلب خواسته بودند، برای مشورت راجع به مسائل مربوط به معالجه آقای خامنه ای، کسی از مسئولان به آنجا برود. پس از جلسه شورا، برای بررسی وضع آقای خامنه ای، اول شب به عیادت آقای خامنه ای رفتم؛ حال شان بهتر بود. در وضع محافظت و سایر

مسائل بحث شد.

شب با احمدآقا خمینی در منزل قرار داشتم؛ به منزل آمدم. آقای موسوی خوئینی ها هم آمد. درباره [انتخابات] ریاست جمهوری بحث کردیم.

از دفتر امام، آقای صانعی تلفن کرد و خبر داد که در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر شده و عده ای شهید شده اند. وحشت کردیم؛ جلسه مشترک نمایندگان و مسئولان اجرایی حزب بود.

در تلفن های بعدی اطلاع رسید که بمب در همان سالن، در حال سخنرانی آقای بهشتی، منفجر شده - در حالی که نزدیک به یکصد نفر از افراد مؤثر مملکت حضور داشته اند؛ و ساختمان ویران شده و همگی زیر آوار رفته اند و مشغول بیرون آوردن شهدا و مجروحان هستند.

با تلفن ها خبرها در همه شهر منتشر شد. تا ساعت دو بعداز نصف شب بیدار ماندم و مرتّب خبر می گرفتم. خبرها وحشتناک بود و حاکی از شهادت ده ها نفر و بالاخره خبر شهادت آقای دکتر بهشتی کمرم را شکست...

دوشنبه ۸ تیر - ۲۶ شعبان - ۲۹ ژوئن ... خبری دادند که حادثه انفجار بمب می تواند به دست

۱- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.

۲- همان: پانوشت.

یکی از عوامل ضدّانقلاب که در حزب نفوذ کرده، انجام شده باشد. او فعلاً متواری است. ده دقیقه قبل از انفجار، به بهانه ای، از دفتر حزب به طور مرموز بیرون رفته است... مهندس موسوی

آمد و جریان مفقود شدن «کلاهی» و احتمال عامل انفجار بودنش را مطرح کرد؛ به عنوان بستنی خریدن، قبل از انفجار، فرار کرده است...

یکشنبه ۱۴ تیر – ۳ رمضان – ۵ جولای

اوّل صبح آقای محسن رضایی به منزل آمد و گزارشی از وضع مبارزه با گروهک ها داد. معلوم شد که عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، از مجاهدین خلق است. از پرونده ای که قبلاً انجمن اسلامی دانشگاهش برایش تشکیل داده است، چنین مشخص می شود.(۱)

فاجعه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بزرگ ترین ضربه ای بود که تروریسم از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بدان وارد آورده بود. به رغم عریان بودن انگیزه ها و نحوه عملکرد سازمان که حتی از پیش از تحقیقات هم برای مردم روشن بود، به علت ابعاد و آثار گسترده داخلی و بین المللی این اقدام، سازمان مسئولیت انفجار ۷ تیر را صریحا اعلام ننمود، ضمن اینکه تلویحاً و با کنایه روشن تر از تصریح آن را به خود نسبت می داد. انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا که در سال ۶۰ و ۶۱ نقش ستاد سازمان در آمریکا را ایفا می کرد و مواضع آن را انتشار می داد، در اطلاعیه خود چنین اعلام نمود: «... انفجار ستاد حزب [جمهوری اسلامی] و متلاشی شدن بهشتی... مرگ بهشتی همان خواست به حق توده های محروم بود.»(۲) رجوی در جمع بندی یکساله و موسی خیابانی نفر دوم سازمان، در نوار تحلیل تاریخچه سازمان، که اندک زمانی پیش از کشته شدنش در بهمن ۶۰ ضبط کرده بود، هردو – به نوعی – از «ضربه مهلک» و «ضربه اول» (و مانند این تعبیرها) بعد از ۳۰ خرداد، سخن راندند. خیابانی با اشاره به آغاز جنگ مسلحانه توسط سازمان پس از ۳۰ خرداد ۶۰، درباره انفجار حزب جمهوری اسلامی می گوید:

... صدای مهیب انفجار درست رأس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه، بلند شد. صدایی که نه تنها در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت و شاید بتوان گفت که از فردای آن

روز، رژیم [امام] خمینی دیگر مرده است.(۳)

وی در ادامه، با تشبیه سازمان به یک جوان، انفجار ۷ تیر را سیلی محکم آن جوان به رژیم جمهوری

۱– هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۷۸ – ۱۸۱ و ۱۹۰؛ ذیل روزهای ۷ و ۱۴/۴/۶۰.

۲– اطلاعیه شماره ۴۸ انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا مورخ ۲ جولای ۱۹۸۱ ۱۴ تیر ۱۳۶۰.

۳– نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۲۴.

اسلامی توصیف می کند.(۱) همچنین در یک جمع بندی درون سازمانی در شهریور ۶۰، از فاجعه ۷ تیر به این تعبیر ذکر می شود: «ضربه جبران ناپذیر بر پیکر ارتجاع به عنوان مرحله جدید مبارزه که در اثر آن رژیم قادر به راست کردن کمرش نخواهد بود.»(۲)

مسعود رجوی، در جمع بندی یکساله، با اشارات و تأکیدات بسیار به مخاطبان می رساند که فاجعه ۷ تیر را سازمان مرتکب شده است. وی با مرحله بندی کردن جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی می گوید:

در مرحله اول، نوبت «سران سیاسی» بود. قبل از هر چیز، شاه مهره ها هدف بودند.(۳) ... ما در فاز

نخستین تهاجممان، با عمل بزرگ شروع کردیم؛ و در رأس همه، عملیات تاریخی «اللّه اکبر»، که این اسم هم پیشاپیش برایش گذاشته شده بود، جای موسی خالی... یک مرحله را پیش بردیم. کدام مرحله؟ بی آینده کردن رژیم و سلب ثبات از آن... خلاصه در یک کلام: کار کسی جز مجاهدین نبود... کار در مجموع حساب شده و برنامه ریزی شده بود...(۴)

در فروردین ۶۲ سرمقاله نشریه مجاهد آشکار ساخت که «از فردای ۳۰ خرداد سال ۶۰ در نشست دفتر سیاسی سازمان» بحث و تصمیم گیری درباره «نخستین عمل بزرگ» آغاز می شود و «هدف های این

عملیات» دارای چهره و هویت مذهبی بوده اند.(۵) این اشارات کاملاًـ روشن می سازد که انفجار هفتم تیر در دفتر سیاسی سازمان بحث و تصویب شده و با توجه به اشاره رجوی به هنگام یادکرد از آن عملیات، می توان حدس زد که نقش خیابانی در انجام این عملیات مهم تر و برجسته تر از سایرین بوده است.

چند مورد دیگر از اعترافات سازمان به انجام عملیات تروریستی هفتم تیر به این شرح است:

اولین شماره نشریه مجاهد که پس از ۴ تیر ۶۰ تعطیل شده بود و یک سال و نیم بعد در آذرماه ۶۱ در خارج کشور منتشر گردید، در سرمقاله خود درباره استراتژی جنگ مسلحانه و ترور سران کشور تحت

عنوان «ضربات اول» چنین می نویسد:

... در مرحله اول این استراتژی، ضربه یا ضربات تعیین کننده اول و یک فاز تهاجمی - تهاجم به

۱- همان.

۲- تروریسم ضدمردمی: ص ۴۳.

۳- چه باید کرد؟: ص ۵۷، به نقل از رجوی، جمع بندی یکساله ...: ص ۱۰۹.

۴- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۷ - ۱۱۸. نشریه مجاهد، ش ۱۵۸: ص ۲.

۵- نشریه مجاهد، ش ۱۴۶: ص ۲۷.

هر قیمت – و تشکیل آلترناتیو را در دستور کار قرار دادیم... در مرحله اول... بار کیفی پیشبرد

عملیات نظامی، از آنجا که از پیچیدگی بسیار بالایی برخوردار بود، به عهده مسئولین رده بالای

سازمان قرار داشت.(۱)

نشریه سازمان در تحلیلی فاجعه هفتم تیر را این گونه تبیین کرده است:

... از بین رفتن ۷۰ درصد کادر رهبری و ارکان حکومتی اش در نقاط مختلف کشور و بی آینده شدن مطلق رژیم، دقیقا محصول مقاومت انقلابی مسلحانه و به خصوص مرحله اول استراتژیک آن بوده است... او (بهشتی)(۲) تنها شاه مهره ای بود که می توانست آینده رژیم را... تضمین نماید (و در همین جاست که عظمت انقلابی و سرنوشت ساز مرحله اول استراتژی مقاومت روشن می شود.)... مسعود رجوی در جمع بندی یک ساله مقاومت مسلحانه... چنین می گوید: مجاهدین در اولین ضربه شان جایی برای تثبیت رژیم نگذاشتند.(۳)

در همین مقاله مجددا تأکید شده که جمهوری اسلامی پس از ۳۰ خرداد و جنگ مسلحانه سازمان، «... در همان آغاز، بالاترین مهره و امید آینده اش را از دست داد.»(۴)

مسعود رجوی در مصاحبه با نشریه الوطن العربی در دی ماه ۶۱ که ترجمه آن توسط ارگان سازمان نیز منتشر گردید گفت:

دستاورد سال اول مبارزه مسلحانه ما بسیار بود تا حدی که رژیم امروز بی آینده شده است... کلیه کاندیداهای رهبری پس از خمینی یعنی مقاماتی که می توانستند رهبری رژیم کنونی را بعد

از او به دست گیرند،... علاوه بر آنها دو هزار نفر دیگر از آخوندهای حاکم و سایر مسئولین رژیم نیز... به هلاکت رسیده اند.(۵)

مقاله دیگری از نشریه مجاهد، با اشاره تلویحی به فاجعه هفتم تیر، آن را «عملیات تعیین کننده و تاریخ ساز آغازین» در فاز نظامی پس از ۳۰ خرداد ۶۰، توصیف کرد.(۶)

رجوی در سخنانی با اشاره به هفتم تیر، خطاب به گروهی از اعضای سازمان گفت:

۱- همان، ش ۱۲۹: صص:۲ و ۲۷.

۲- پرانتزها مربوط به متن اصلی است.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۹: ص ۱۷.

۴- همان.

۵- همان، ش ۱۳۶: ص ۷.

۶- همان، ش ۱۴۷: ص ۲۲.

... شما هم مثل همه مردم ایران، یک هفته بعد از ۳۰ خرداد، صدای رعد در آسمان بی ابر وطن... را شنیدید...(۱)

در ۹ تیر ۱۳۶۲، بخش قابل توجهی از نشریه مجاهد به صورت ویژه نامه انفجار هفتم تیر درآمده بود و فضای عمومی این شماره به روشنی به مخاطب نشان می داد که سازمان، مجری و مسئول این فاجعه

بوده است و به آن افتخار هم می کند. در صفحه اول این شماره تیتر «رهنمود قرآنی در بعد از ظهر یکشنبه ۷ تیر ۱۳۶۰» و یک آیه قرآن درج شده و در صفحه ۲ که ترجمه همراه با تحریف آن آمده است، تلاش شده که مضمون آن بر انفجار ۷ تیر تطبیق داده شود و با اشاره به تفأل از قرآن، پشتوانه ماورایی نیز برای این اقدام جنایت بار جعل گردد.(۲) همچنین سخنان موسی خیابانی در مورد ۷ تیر نیز در صفحه اول برجسته شده و در صفحات بعدی مطالب فراوانی علیه شهید آیه اللّه دکتر بهشتی درج گردیده است تا توجیه سازمان برای این عملیات نیز ارائه شود.

در مقاله ای در همان شماره، ترور آیه اللّه بهشتی به شعارهای تظاهرات خشونت بار ۳۰ خرداد ارجاع

داده شده و چنین آمده است:

... درست در ساعت نه شب هفتم تیرماه ۶۰... خشم گره خورده خلق در مقر حزب... شعله کشید و منفجر شد... بهشتی این بزرگترین چهره امپریالیسم و ارتجاع... مشخصا در تظاهرات تاریخی ۳۰ خرداد... با فریادهای «مرگ بر بهشتی» حکم اعدام انقلابی او را صادر کرده بودند...(۳)

بیش از یک دهه بعد هفته نامه عرب زبان الوطن العربی نوشت:

... سازمان سیا با کمک مزدوران خود در داخل [ایران] توانست یک محل گردهمایی را منفجر کند که در آن رویداد، بین ۷۰ تا ۸۰ نفر از سران رژیم و در رأس آنها محمد بهشتی کشته شدند...(۴)

در گزارش وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۹۹۴ میلادی (۱۳۷۳ شمسی) انتشار یافت نیز صراحتا مسئولیت انفجار هفتم تیر بر عهده آن سازمان گذارده شده است:

مجاهدین موجی از بمب گذاری و ترور را علیه رژیم خمینی آغاز نمودند که تا امروز نیز

۱- همان، ش ۱۵۷: ص ۱۷.

۲- همان، ش ۱۵۸: صص ۱ و ۲.

۳- همان: ص ۴.

۴- الوطن العربی، مورخ ۱۹/۳/۱۹۹۳.

طنین انـداز است. شاخص ترین حمله در تاریـخ ۲۸ ژوئن ۱۹۸۱ [= ۷ تیر ۱۳۶۰] رخ داد و این زمـانی بـود که دو بمب، مرکز حزب جمهوری اسـلامی (حزب روحانیون) را از هم متلاشـی کرد و منجر به کشـته شدن ۷۴ تن از رهبران ارشـد رژیم گشت. من جمله رهبر حزب جمهوری اسلامی، آیه اللّه بهشتی، ۴ وزیر، ۲۷ نماینده مجلس.(۱)

کریم سـنجابی آخرین دبیرکـل جبهه ملی در ایران به رغم ادعـای انتقـاد از مشـی مسلحانه و چپگرایی و التقـاط ایـدئولوژیک سازمان، در خاطرات خود اقدام به انفجار هفتم تیر را می ستاید:

مبـارزات و جـان فشـانی هـای [سازمـان] مجاهـدین [خلق] علیه دسـتگاه جـابر و جاهـل و ارتجـاعی و ایران بر بادده آخونـدها، غیرقابل انکار است. ظاهرا آنها بودند که با یک ضربت تاریخی شبانه،

مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی... با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند.(۲)

علی فراستی از اعضای قدیمی و جدا شده سازمان در شـرح چگونگی اقدام سازمان به انفجار هفتم تیر، تأکید کرد که شوروی پشتیبانی این عملیات را برعهده داشته است:

انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ شوک سهمگینی بر رژیم بود و حکومت شوروی، آمریکا را منشأ انفجار اعلام کرد. (کتاب «اتحاد شوروی و ایران انقلابی» نوشته: ا.

یودفات، لندن، ۱۹۸۴، ص ۱۱۶) این اقدام مجاهدین، هیچ کمکی به خودشان نکرد بلکه ناخواسـته کمک بزرگی به استراتژی شوروی کرد... در تحقیقـات مؤسـسات جرم شناسـی آمریکا مشـخص شـد که بمب به کار رفته در انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی از نوع «گاز متراکم» بوده است که به تازگی توسط آمریکایی ها کشف شده بود ولی شوروی ها توانسته بودند به آن

دست یابند. ساختن چنان بمبی با آن فرمول پیچیده مطلقا در توان یک گروه چریکی نبوده است

و تنها امکان، رسـیدن آن از طریق شوروی به [سازمان] مجاهـدین بوده است. لازم به توضـیح است که مسـعود رجوی در سال ۱۳۶۰ در جلسات خصوصی در پاریس تأیید کرده بود که تکنولوژی این انفجار را در اختیار نداشته است.(۳)

حـال آنکه در زمـان وقوع فـاجعه، نحوه انعکـاس خبر انفجار هفتم تیر در رسانه های آمریکایی، آشـکارا اسـتقبال و خشـنودی آمریکایی ها را از این موضوع نشان می داد و اگر شوروی هم در پشتیبانی این فاجعه

۱- بال شکسته: ص ۱۵.

۲- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها: ص ۴۱۴.

۳- فراستی، مبارزه مسالمت آمیز...: ص ۷۱.

نقش و وساطت داشته، در هماهنگی و همکاری با آمریکا بوده است زیرا منافع این دو ابرقدرت در آن زمان در تضعیف و نابودی نظام جمهوری اسلامی، با یکدیگر کاملاً گره خورده بود.

تایم چاپ آمریکا نوشت که آیه اللّه بهشتی «امید اصلی برای تداوم انقلاب اسلامی بود»،(۱)

واشنگتن استار فقدان وی را به منزله از دست رفتن «تواناترین استراتژیست و سازمانده» روحانیت ایران توصیف کرد(۲) و کریستین ساینس مانیتور تأکید کرد که انفجار هفتم تیر «امید بنیادگرایان برای تشکیل یک دولت مذهبی پس از سرنگونی بنی صدر را به یأس مبدل کرد.»(۳)

روزنامه دی ولت چاپ بُن (آلمان غربی) نیز فقدان آیه اللّه بهشتی را «ضربه سخت ولی غیرمهلک به روحانیت ایران» نامید و نوشت که «مردم ایران چاره ای ندارند جز اینکه برای فائق آمدن بر دیکتاتوری ملاها بجنگند.»(۴)

امام خمینی در اولین سخنرانی خود بعد از فاجعه هفتم تیر، افراد وابسته به آمریکا و شوروی را مسئول آدم کشی ها و بمب گذاری ها برشمرد و ضمن تجلیل از شهید آیه اللّه بهشتی و سایر شهدای هفتم تیر به عنوان «خدمتگزاران کشور»، و ذکر مراتب مظلومیت خاص شهید بهشتی به دلیل تبلیغات متراکم ضدانقلاب و بویژه سازمان علیه وی، هواداران فریب خورده را به دور شدن از «سران فاسد و جنایتکار» سازمان فراخواند.(۵) در پیام مکتوب امام نیز تأکید شد که «کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق خدمتگزاران فعال و صدیق را از خلق گرفتند.»(۶)

حجه الاسلام دکتر باهنر دبیرکل جدید حزب جمهوری اسلامی در اولین مصاحبه مطبوعاتی خود اعلام کرد که: «سرنخ این جنایت، امپریالیسم آمریکا و کارگزاران آن منافقین خلق هستند.»(۷)

حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی سرپرست وقت کیهان در سرمقاله این روزنامه ضمن تمجید بسیار از شخصیت آیه اللّه دکتر بهشتی و دیگر شهدای هفتم تیر، «جبهه متحد ضدانقلاب حول محور بنی صدر»

۱- تایم، ۳۰ ژوئن ۱۹۸۱.

۲- واشنگتن استار، ۳۱ ژوئن ۱۹۸۱.

۳- کریستین ساینس مانیتور، ۳ جولای ۱۹۸۱.

۴- روزنامه کیهان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۲، به نقل از یونایتدپرس.

۵- همان، ۹/۴/۶۰: ص ۳.

۶- همان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱۱.

۷- همان، ۱۱/۴/۶۰: ص ۱۲.

را به عنوان «تفاله های آمریکا و قدرت های سلطه طلب» مسئول این فاجعه توصیف نمود و تأکید کرد:

جنایت هولناکی که به دست ظلمت زدگان از خلق بریده در هفتم تیرماه صورت گرفت دقیقا نشان گر ضعف و زبونی این سیاه دلان و جنونی است که در اثر بی پایگاهی در میان توده های انبوه مردم بدان دچار شده اند.(۱)

ص:۶۰۰

۱- همان: ص ۲.

هویت عامل انفجار

یک هفته بعد از انفجار، هویت عامل آن شناسایی شد و طی اطلاعیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با اعلام مشخصات وی از مردم برای دستگیری او درخواست کمک شد:

... در تحقیقات مشخص شد که این عمل وحشیانه توسط سازمان آمریکایی مجاهدین خلق تدارک دیده شده و یکی از افراد مؤثر در این جنایت، فردی است به اسم محمدرضا کلاهی که مشخصات نامبرده بدین شرح اعلام می گردد:

محمدرضا کلاهی فرزند حسن متولد ۱۳۳۸ دارنده شماره شناسنامه ۱۲۵۱، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد (واقع در خیابان جمهوری اسلامی - خیابان گلشن) که نامبرده در حین وقوع حادثه متواری شده است.(۱)

سخنگوی سپاه نیز در مصاحبه ای با ارائه توضیحات بیشتر در مورد نتایج تحقیقات گفت:

... بمب گذاری از ناحیه سازمان مجاهدین خلق، این گروه وابسته و مزدور آمریکایی، صورت گرفته است. شکل و نحوه کار هم به این طریق بوده که به وسیله یک عامل نفوذی به نام محمدرضا کلاهی که در میان کارکنان حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود... این بمب گذاری صورت می گیرد... این بمب گذاری خیلی ساده و به نوعی بوده که هر کسی می توانسته این کار را انجام بدهد. به جهت اینکه فرصت کافی داشته و یکی از بمب ها را در زیر تریبون قرار داده، بمب دیگر در کنار ستونی از سالن کار گذاشته... [کلاهی] در ارتباط با همان سالن کنفرانس ها و به عنوان یک کارمند معمولی و ساده کار می کرده است.(۲)

حجه الاسلام محمدی ری شهری، اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، در خاطرات خود آخرین و کامل ترین اطلاعات منتشره درباره کلاهی را ارائه داده است:

محمدرضا کلاهی صمدی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۷، به سازمان منافقین پیوست. ابتدا در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت و پس از مدتی با خط دهی سازمان از انجمن اظهار بریدگی نموده، ضمن اینکه در همان مقطع با سازمان ارتباط تنگاتنگی داشته است، به عنوان پاسدار کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر (تهران) واقع در خیابان پاستور، شروع به فعالیت و به تدریج با هدایت منافقین، وارد حزب جمهوری اسلامی می شود.

کلاهی در تشکیلات دفتر مرکزی حزب در جایگاهی قرار می گیرد که از کلیه جریانات مهم

۱- همان، ۱۶/۴/۶۰: ص ۳.

۲- همان: ص ۱۴.

حزبی و مملکتی (دولت، مجلس، نهادها و...) مطلع بوده و همچنین مسئول دعوت ها برای کنفرانس ها، میزگردها و یا جلسات بوده، ضمن اینکه حفاظت سالن نیز به عهده او بوده است.

او مستقیما زیر نظر یکی از افراد کادر مرکزی منافقین به نام هادی روشن روانی با نام مستعار مقدم(۱)، قرار داشته است.

کلاهی از تاریخ ۱/۹/۱۳۵۹ در منزل شخصی فردی به نام سیدعباس مؤدب صفت، به عنوان مستأجر و به صورت انفرادی زندگی می کرده و بعضا افرادی را نیز با خود به منزل می آورده است. وی ساعت ۷ صبح از خانه خارج و حدود ۸ شب به خانه بر می گشت و در رفت و آمد بسیار محتاط و مرتبا خودش را چک می کرد و حتی برای رفتن به دستشویی، در اتاق خودش را قفل می نموده است.

وی چند روز قبل از انفجار حزب، کیف سامسونت خود را عوض کرده و یک کیف بزرگ را با خودش حمل می نموده و چون رفت و آمد وی در طول روز به حزب زیاد بوده، کمتر مورد بازرسی قرار می گرفت.

پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی، او متواری و در خانه های تیمی منافقین مخفی و نهایتا از طریق مرز غرب کشور توسط عوامل منافقین، به عراق منتقل شد. در مقطعی که وی در ایران مخفی بود، گزارش های متعددی مبنی بر محل اختفای وی در مناطقی از جمله: جاده چالوس، روستای سیاه بیشه، قلعه میرفتاح در اطراف همدان، واصل که با مراجعه تیم های عملیاتی، نتیجه ای حاصل نشد.

در ایامی که وی مخفی شده بود، برای ردیابی وی، دوستان، نزدیکان و خانواده وی از جمله برادرش محسن که همافر نهاجا بوده، چندین مرحله مورد بازجویی قرار گرفتند، اما نتیجه مثبتی

نداشت.

نامبرده در عراق در بخش عارفی (روابط با عراق) با نام مستعار کریم فعالیت می کرده و با یکی از منافقین به نام خورشید فرجی زنوز، اهل تهران، ازدواج می نماید. همسرش قبلاً مسئول نهاد

بوده که تنزل رده داشته، مدتی فرمانده گردان ارکان (پشتیبانی) و مدتی مسئول تأسیسات بوده

است. وی آموزش خلبانی را گذرانده، آخرین مسئولیتش به عنوان فرمانده یگان پدافند در به

اصطلاح ارتش آزادیبخش سازماندهی شده است.

گفته می شود کلاهی در سال ۱۳۷۰، نسبت به سازمان مسئله دار شده و در سال ۱۳۷۲ از سازمان

۱- نام روشن روانی در سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو «دفتر سیاسی»، بالاترین جایگاه تشکیلاتی در شورای مرکزی سازمان، اعلام شد. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۶.

جدا [شده] و در سال ۱۳۷۳ از عراق به آلمان رفته است.(۱)

اعتراف فوق سرّی «رجوی»

بعد از سقوط رژیم بعثی صدام در عراق، نوارهای فیلم برداری شده از ملاقات ها و مذاکرات فوق سری رجوی با مقامات اطلاعاتی و امنیتی این رژیم کشف شد و تعدادی از آنها در اروپا منتشر گردید. از جمله متن مکتوب پنج ملاقات رجوی طی سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ میلادی به همراه سی دی تصویری و صوتی آن در سال ۱۳۸۳ در قالب یک کتاب به ضمیمه سی دی، در لندن انتشار یافت. مسعود رجوی در یکی از این ملاقات ها، صریحا در مورد مسئولیت سازمان در انفجار هفتم تیر سخن می گوید. وی در دیداری با سپهبد طاهرجلیل حبوش رییس سازمان کل اطلاعات عراق، در سال ۱۹۹۹ میلادی (۱۳۷۸ شمسی) هنگام اشاره به سوابق روابط قبلی با آمریکا و فرانسه چنین می گوید:

همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها... به ما تروریست نمی گفتند، هرچند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد... آنها می دانستند و

خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند.(۲)

لازم به ذکر است که ضبط تلویزیونی این جلسه و سایر مذاکرات رجوی و مقامات امنیتی رژیم بعث عراق، به طور مخفیانه و توسط سرویس اطلاعاتی عراق صورت پذیرفته است که پس از تصرف آرشیوهای فوق سری مراکز اطلاعاتی به دست گروهی از مردم و نیروهای مبارز عراقی، کشف گردید. آن بخش از نوارهای منتشره در لندن، بنابر آنچه که در مقدمه کتاب حاوی متن آنها آمده است، توسط یک نماینده برجسته پارلمان اروپا به نام بارونس [اِما] نیکلسون(۳) Emma Nicholson از عراق خارج شده و در اختیار ناشران آن قرار گرفته است.(۴)

ص:۶۰۴

۱- ری شهری، خاطره ها، ج اول: صص ۱۷۷ - ۱۷۸، پانوشت.

۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳- خانم نیکلسون نماینده منطقه جنوب شرق انگلستان در پارلمان اروپا در دو دوره ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴، در دوره دوم نمایندگی، نایب رییس کمیته امور خارجی پارلمان اروپا می باشد. وی همچنین عضو کمیته فرعی حقوق بشر و شورای پارلمانی اروپا - مدیترانه است. وی از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۷ عضو پارلمان انگلستان نیز بوده است. پایگاه اینترنتی نامبرده.

۴- برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.

ابعاد و آثار فاجعه

یوسفی اشکوری درباره انفجار هفتم تیر چنین نوشته است:

از پیامدهای عزل بنی صدر و اعلام جنگ مسلحانه در اواخر خرداد ۱۳۶۰، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی بود، که در شب هنگام هفتم تیرماه ۱۳۶۰ صورت گرفت. مجاهدین [خلق] که عزم خود را بر مقابله مسلحانه و نظامی با رژیم جمهوری اسلامی جزم کرده بودند، در عمل خیلی زود دریافتند که ضعیف ترو بی پایگاه تر از آنند که بتوانند به یک دولت برآمده از انقلاب و نیروهای عظیم مردمی و نظامی و امنیتی آن، رویاروی بجنگند و از این رو به عملیات تروریستی روی آوردند. با این تحلیل، نخستین اقدام، ترور ناموفق آیه اللّه خامنه ای - امام جمعه تهران، عضو برجسته حزب جمهوری اسلامی و نماینده مجلس - بود که چند روز بعد از ۳۰ خرداد در مسجد ابوذر تهران (واقع در جنوب شهر) روی داد و بعد قدم مهمتر، انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (واقع در سرچشمه تهران) بود... یکی از عوامل نفوذی سازمان (کلاهی)، با کار گذاشتن بمبی مخرب، سالن را منفجر کرد.(۱)

در فاجعه انفجار هفتم تیر علاوه بر شهید آیه اللّه دکتر بهشتی که ریاست دیوان عالی کشور (برترین مقام قضایی جمهوری اسلامی) را بر عهده داشت، بیش از ۷۲ تن شامل چهار وزیر و چند معاون وزیر،

۲۷ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، و عده ای دیگر از مسئولان و اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. در اینجا نام وزرای شهید کابینه شهید رجایی و نمایندگان شهید مجلس را ذکر می کنیم:

الف) وزرا:

۱- شهید دکتر حسن عباسپور (نیرو) ۲- شهید دکتر علی اکبر فیّاض بخش (مشاور بهزیستی) ۳- شهید دکتر محمود قندی (پست و تلگراف و تلفن) ۴- شهید مهندس موسی کلانتری (راه و ترابری).

ب) نمایندگان:

۱- شهید رحمان استکی (شهرکرد) ۲- شهید دکتر سیدرضا پاک نژاد (یزد) ۳- شهید علیرضا چراغزاده دزفولی (رامهرمز) ۴- شهید حجه الاسلام سید محمدتقی حسینی طباطبایی (زابل) ۵ - شهید دکتر سید محمدباقر حسینی لواسانی (تهران) ۶- شهید دکتر شمس الدین حسینی نائینی (نائین) ۷- شهید حجه الاسلام غلامحسین حقّانی (بندرعباس) ۸ - شهید حجه الاسلام محمدعلی حیدری (نهاوند) ۹-

---

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۸ - ۴۱۷.

شهید عباس حیدری (بوشهر) ۱۰- شهید حجه الاسلام دکتر غلامرضا دانش آشتیانی (تفرش و آشتیان) ۱۱- شهید حجه الاسلام سید محمدکاظم دانش (شوش و اندیمشک) ۱۲- شهید علی اکبر دهقان (تربت جام) ۱۳- شهید دکتر سید عبدالحمید دیالمه (مشهد) ۱۴- شهید حجه الاسلام سید فخرالدین رحیمی (ملاوی لرستان) ۱۵- شهید سید محمدجواد شرافت (شوشتر) ۱۶- شهید میربهزاد شهریاری (رودباران) ۱۷- شهید حجه الاسلام محمدحسین صادقی (درود و ازنا) ۱۸- شهید حجه الاسلام دکتر قاسم صادقی (مشهد) ۱۹- شهید حجه الاسلام سید نورالدین طباطبایی نژاد (اردلان) ۲۰- شهید حجه الاسلام محمدحسین طبی (اسفراین) ۲۱- شهید سیف اللّه عبدالکریمی کومله (لنگرود) ۲۲- شهید حجه الاسلام عبدالوهّاب قاسمی (ساری) ۲۳- شهید حجه الاسلام عمادالدین کریمی بیژنی نژاد (نوشهر) ۲۴- شهید حجه الاسلام محمدعلی منتظری (تهران) ۲۵- شهید عباسعلی ناطق نوری (نور) ۲۶- شهید مهدی نصیری

لاری (لارستان) ۲۷- شهید حجه الاسلام علی هاشمی سنجانی (اراک).

حضور گسترده و انبوه اقشار مختلف مردم در مراسم تشییع و بزرگداشت شهدای هفتم تیر و فضای

عاطفی پدید آمده در سراسر کشور، امواج وسیع حمایت از نظام و نفرت از سازمان تروریستی را تشدید نمود.

حالا دیگر بخشی از مردم هم که با تردید و دودلی به مسئله سرکوب منافقین نگاه می کردند، به ماهیت اصلی اینان بیشتر پی برده و نفرت عمومی بیش از پیش بالا ـ می گرفت... نیروهایی که در این فاجعه از بین رفتند همان هایی بودند که مورد تنفر شدید ضدانقلابیون و در رأس آنها آمریکا

قرار داشتند و منافقین با این عمل، خود را همطراز مزدوران مستقیم آمریکا نظیر سلطنت طلبان قرار دادند. جالب است که سازمان چریک های فدایی خلق (اقلیت) که نزدیکترین گروه ها به منافقین بود در نشریه اش (کار، ۱۱۵، ۱۰/۴/۶۰) ضمن اشاره به ماجرا و تکیه روی اینکه رژیم

[جمهوری اسلامی]ضربه سختی خورده است می نویسد: «هنوز معلوم نیست این انفجار کار

مجاهدین است یا سلطنت طلبان»!...

این ضربه باعث شد آن دسته از مردم که به دلیل دو سال و نیم تبلیغات سرسام آور تمامی ضدانقلابیون چپ و راست نتوانسته بودند فردی مثل شهید مظلوم آیه اللّه بهشتی را بشناسند، به

خود آمده و شخصیت واقعی او را بفهمند. گویا در ۷ تیر آیه اللّه بهشتی تولدی تازه یافت.(۱)

عمده ترین توجیه و تحلیلی که سازمان در سطح رده های بالا، در خصوص انفجار بمب در دفتر

۱- تروریسم ضدمردمی: صص ۴۳ - ۴۵.

مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ارائه داد این بود که «پس از سرکوب تظاهرات مردم در ۳۰ خرداد، حالت رعب و یأس بر جامعه مستولی شده؛ بنابراین ما برای اینکه شکست پذیری و ضربه پذیری سیستم

را نشان بدهیم تا مردم بفهمند که اگر بخواهند می توانند سیستم را سرنگون کنند، دست به این عمل زدیم... اگر سیستم را به صورت هرمی فرض کنیم، ما به رأس هرم ضربه اساسی وارد کرده مغز متفکر آن را از بین برده ایم. ما به افرادی ضربه زده ایم که در سیستم، جایگزین ندارند، و در واقع عمل ما مانند رعد در آسمان بی ابر است».(۱)

روز ۹ تیرماه ۱۳۶۰ تشییع پیکرهای شهدای ۷ تیر با حضور انبوه مردم، در صفحه اول مطبوعات همراه با تصاویری گویا، این گونه انعکاس یافت:

خشم و خروش میلیونی مردم علیه آمریکا در تشییع جنازه ۷۲ شهید بزرگ انقلاب.(۲)

روز بعد عناوین اصلی صفحه اول چنین بود:

امام: امواج شکننده ملت هر کمبودی را جبران خواهد کرد.»، «موج انزجار و تنفر مردم مسلمان از آمریکا و منافقین، سراسر ایران را فراگرفت.(۳)

ولی اللّه صفوی از مسئولان نظامی دستگیر شده سازمان تأکید می کند که نیروهای تشکیلاتی از انجام عملیات ۷ تیر توسط سازمان اطلاع داشتند ولی بعد از واکنش گسترده افکار عمومی، مرکزیت دستور داد که موضوع برای هواداران و سایرین کتمان شود:

به دنبال آن فاجعه رهنمودی [از مرکزیت] به این مضمون می رسد که این حرکت از طرف سازمان به عنوان راه گشای حرکت نظامی برای هواداران بوده و این خط را به گوش همه مردم برسانید. ولی بعد از مشاهده سیل عظیم میلیونی که برای تشییع پیکر شهدای هفتم تیر آمده بودند

سازمان به وحشت می افتد و بعد از چند ساعت نظرش را تغییر می دهد و می گوید که این خبر را

حتی به گوش هواداران تشکیلاتی هم نرسانید تا بازتاب اجتماعی اش [کاملاً] مشخص بشود.(۴)

یک سال بعد عطاءاللّه مهاجرانی که در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده بود در مقاله ای درباره فاجعه هفتم تیر و ابعاد و آثار آن چنین نوشت:

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۲۰۸؛ نقل از تحلیل ها و خطوط داخلی سازمان.

۲- روزنامه کیهان، ۹/۴/۶۰: ص ۱.

۳- همان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱.

۴- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۵.

گـاهی خـاطره ای، خـاطره خـاطره هـا می شود... هفت تیر از این مقوله بود... آن شب را تا صـبح چشم های بسـیاری به «سـیل اشک ره خواب می زدند». ...تصویر آشنای شهیدان مجالت نمی داد. بهشتی، منتظری، حقانی، هاشمی، صادقی، استکی... امام چه گفته؟ شـهید مظلوم، آرامش و آهنگ صدای امام دل های تفتیده را آرام کرد... موج جمعیت که روبروی مجلس بر سر و سینه می کوفت و می گفت «ایران پر از بهشتیه» امیدآفرین بود... جبهه متحد ضدانقلاب که چتر دفتر

هماهنگی [با رییس جمهور] بر سـرشان بود و دست آمریکا در دستشان، با یورش بی امان خود مجلس را می کوبیدند. مجلس را یک بار از اکثریت انداختنـد و خود را به امام حسـین(ع) تشبیه کردنـد که حـج را رها کرد و به کربلا رفت. کربلاییان آنان بودند که در سنگر مجلس ماندند و در هفتم تیر در کربلای سرچشمه [= محل دفتر حزب جمهوری اسلامی] نرد عشق باختند. همین

جا، جای این سؤال نیست که راستی که در مقابل موج ترور و براندازی چگونه شده که بر دامان لیبرال ها گردی ننشسته؟ غیر از این است که آمریکا اینان را در آستین دارد و می پرورد؟... تا

همیشه تاریخ، «سرچشـمه» خون می جوشد و عشق می شکفد و در بهشت شهیدان، خاطره بهشتی و یاران مثل چراغ می تابد... عطر دلاویز و سرچشـمه خورشـید، کربلای «معبد» [= تعبیر شهید بهشتی درباره حزب جمهوری اسلامی] باده جان ها را مست نموده... و نفاق در مذلت بی مایگی خود فرومرده است.(۱)

حجه الاسـلام هاشـمی رفسـنجانی بعد از هفتم تیر ۶۰، در نمـاز جمعه بـا تأکیـد براینکه «در ایران دو جریان اصـلی نفاق وجود دارد، مجاهدین خلق و لیبرالیسم»، گفت:

من این انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را محصول مستقیم همکاری نفاق چپ و راست... می دانم.(۲)

بعـد از سـخنرانی مهم امـام خمینی در دیـدار بـا خانواده های شـهدای هفتم تیر و تحلیل ماهیت آمریکایی سازمان و گروه های مؤتلف پنهان و آشکار آن، که مشخصا با «جریان آمریکایی» توصیف کردن لیبرال ها،

آنان را در اقدامات تروریستی سازمان سهیم و مسئول معرفی می کرد،(۳) روزنامه کیهان به سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در سرمقاله ای تحت عنوان «عوامل اصلی فاجعه اخیر را بهتر بشناسیم» چنین نوشت:

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷/۴/۶۱، ویژه نامه ۷ تیر: صص ۴ و ۵.

۲- روزنامه کیهان، ۱۳/۴/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان.

... امام در چند سخنرانی روشنگرانه تصریح کردند که جریانات سیاسی کار از قبیل بنی صدر، نهضت آزادی، جبهه ملی و... در مقابله با انقلاب عهده دار مسایل «سیاسی» عملیات بوده اند و

جریاناتی از قبیل مجاهدین خلق و فرزندان خلف آنها یعنی پیکاری ها و محصول هر دوی اینها یعنی چریک های اقلیت، در برخورد با انقلاب و خط اصلی امام، عهده دار مسایل «اجرایی» عملیات بوده اند.(۱)

در پی ملاقات خصوصی مهندس بازرگان با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، نهضت آزادی هم در واکنش به سخنان امام طی اطلاعیه ای ضمن تکذیب ائتلاف با سایر گروه ها، توطئه انفجار ۷ تیر ماه را محکوم کرد.(۲) قبلاً مهندس بازرگان در تاریخ هشتم تیرماه ۶۰ طی تلگراف کوتاهی، به امام خمینی

تسلیت گفته بود و در همان تاریخ بیانیه کوتاهی نیز با امضای نهضت آزادی منتشر شد که با ادبیات خاص همراه با ایهام و کنایه، طی آن «اعمال قهر و زور و قتل» شدیدا محکوم شده و به رهبری و بازماندگان تسلیت گفته شده بود.(۳)

اما جنبش مسلمانان مبارز و نهضت مجاهدین خلق (گروه میثمی) با صدور اطلاعیه های جداگانه، فاجعه هفتم تیر را با شدت بیشتری محکوم نمودند و نسبت به رهبری امام ابراز اعتقاد و وفاداری

روشنی، نشان دادند.(۴)

در مورد تأثیر فضای سنگین سیاسی و اجتماعی ناشی از فاجعه ۷ تیر، بر تغییر موضع بعضی از متحدان پیشین رییس جمهور معزول، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می نویسد:

۹ تیر... مهندس [عزت اللّه] سحابی آمد و درباره تغییر موضع نهضت آزادی و از تمایل آقایان دکتر [یداللّه] سحابی و مهندس [مهدی] بازرگان به [حضور در جلسات] مجلس صحبت کرد.

قرار شد امنیت و احترامشان را تأمین کنم و آنها فردا به مجلس بیایند و قهر را بشکنند...(۵)

درباره ملاقات رهبران نهضت آزادی و پیشنهاد صدور اطلاعیه در محکومیت انفجار ۷ تیر، در خاطرات روز ۱۳ تیر آقای هاشمی چنین آمده است:

۱- همان، ۱۴/۴/۶۰: ص ۱۰.

۲- همان، ۱۵/۴/۶۰: ص ۱۶.

۳- سایت نهضت آزادی، اطلاعیه های سال ۱۳۶۰.

۴- روزنامه کیهان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱۲.

۵- همان: ص ۱۸۹.

آقای [حسین] انصاری [راد] نماینده نیشابور هم استعفایش را آورده بود. علت آن فشار بعضی از مردم حوزه انتخابیه اش، علیه ایشان به خاطر عدم حضورش در جلسه رأی گیری برای عدم کفایت سیاسی بنی صدر می باشد. همه جا مردم، این گونه افراد را تحت فشار گذاشته اند و محیط بر اینها تنگ شده.

بعد از ظهر [مهدی] بازرگان، دکتر [یداللّه] سحابی و دکتر [کاظم] سامی آمدند، برای چاره جویی در همین زمینه و کم کردن فشار اجتماعی. توقع داشتند امام چیزی بگوید و یا من از آنها تعریف

کنم. من گفتم امام [در سخنرانی ۱۱ تیر] راه را باز گذاشته اند، و پیشنهاد کردم موضعشان را در مقابل ضدانقلاب، صریحا اعلان نمایند. قرار شد چیزی بنویسند. جنایت هولناک انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت این همه نیروهای انقلاب که مورد علاقه آنها هم بوده اند، وجدانشان را تحت فشار قرار داده.(۱)

۱- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۱۸۴.

فرار بنی صدر و رجوی

سه شنبه ۶ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۶ رمضان - ۲۸ جولای

... ساعت ۱۱ [بعدازظهر] خبر فرار یک هواپیمای بوئینگ سوخت رسانی نظامی از فرودگاه تهران رسید. دستور تعقیب و برگرداندن آن را دادیم. ساعت دوازده خبر دادند که وارد ترکیه شده و از دست ما کاری بر نمی آید و خلبان آن همان سرهنگ معزّی خلبان مخصوص شاه است که هواپیمای شاه را به ایران آورده بوده...

چهارشنبه ۷ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۷ رمضان - ۲۹ جولای

... ساعت یازده [صبح] گزارش رسید که بنی صدر و رجوی سرنشین هواپیمای فراری هستند و امروز صبح به پاریس رسیده اند و فرانسه به بنی صدر پناهندگی سیاسی داده. خبر تلخی است.(۱)

پس از عزل بنی صدر، وی در منزل ناصر تکمیل همایون - عضو حزب ملّت ایران - مخفی شد. طبق اظهارات تکمیل همایون او می پنداشته که، بنی صدر قرار بود در ایران بماند. وی در اعترافات پس از بازداشت، گفت که از بدو اتّصال بنی صدر به مجاهدین خلق در مخفی گاه، او را بی اثر می کنند و تمام پل های ارتباطی فرو می ریزد؛ بخصوص که وی اظهار داشت، قرار بنی صدر و وی مقوله دیگری بوده است:

... به این شرط من خودم را داخل معرکه کرده بودم و با آخرین روزهای سیاسی بنی صدر گره زده بودم که وی را صحیح و سالم به بیت امام بسپارم.(۲)

اظهارات و نوع بیان تکمیل همایون در مورد ارتباط بنی صدر با مجاهدین خلق نیز اندکی با آنچه دیگران گفته اند، متفاوت است. بنی صدر - گویا - چنین وانمود می کرده که «خواستار تعلّق به هیچ گروهی نیست» و تماس وی با سازمان نیز به منظور «رفع ابهام» و «تطهیر آن قسمت از موضع ایدئولوژی آنها

که وی التقاطی می دانست»، بوده است.(۳) تکمیل همایون در خصوص فرار بنی صدر چنین اظهار می دارد:

کارها بدون اطّلاع من، کاملاً در خفا به دستیاری [حسین] نوّاب [صفوی]انجام گرفت. ظاهراً به

من چنین تفهیم شده بود که یک بحث جدّی ایدئولوژیک در پیش است، نه یک فرار و پنهان شدن... وقتی آن شب بنی صدر به همراه مجاهدین و با وسیله ای که آنها تهیه کرده بودند رفت،

من آقای نوّاب را تا باجه تلفن نزدیک بیمارستان [هزار تختخوابی] همراهی کردم. از

۱- همان: صص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۲۰.

۳- همان.

گفت وگوهایی که او با من داشت، فهمیدم من در یک فرار و اختفا همکاری کرده ام. رئوس مطالبی که گویا نوّاب مأموریت داشت به من تفهیم کند، چنین بود:

– شما (یعنی من) راحت شدید؛ دیگر مسئولیتی ندارید.

– خطر از بنی صدر دور شد.

– آنها (مجاهدین) به خوبی می توانند از بنی صدر دفاع و پاسداری کنند.

– اگر بنی صدر لو می رفت، نه تنها برای شما بلکه برای حزب ملّت ایران هم بد می شد.

وضع روانی من واقعاً از شنیدن این حرف ها بسیار دگرگون شد. این حرف ها یعنی من آلت فعل شده بودم. مرا به بازی گرفته بودند. برنامه اصلی، یعنی رفتن به بیت امام، منتفی شده بود.(۱)

در خصوص ارتباط بنی صدر با سازمان و نحوه آن، سودابه سدیفی از اعضای دفتر وی نیز مطالبی اظهار داشته که ضمن آن به پیغام بنی صدر به رجوی مبنی بر آغاز ترور سران حکومت اشاره کرده است:

پس از عزل بنی صدر، عدّه ای از جمله نوّاب او را تحریک می کردند [که] به مجاهدین بپیوندد و بنی صدر نیز به وسیله نوّاب با مجاهدین در ارتباط بود.

روزی من و عدّه ای در حضور بنی صدر بودیم. نوّاب در ارتباط با مجاهدین دو پاکت و یک روزنامه، که فکر می کنم در آن دفاع از بنی صدر مطرح بود، آورد. یکی از نامه ها از سازمان مجاهدین خلق بود. نامه دیگر هم اعلامیه چاپی از ناحیه همان سازمان. همه را به بنی صدر داد.

نوّاب اصرار داشت [که] بنی صدر با یکی از سران مجاهدین تماس حاصل کند. بنی صدر پافشاری می کرد که با خود رجوی – رودررو – گفت وگو کند. نوّاب گفت: ترتیب یک تماس تلفنی را با رجوی خواهد داد؛ ولی بنی صدر معتقد بود که تماس تلفنی دردی را دوا نمی کند و

جز سلام علیک پشت تلفن حرف دیگری نمی شود زد و این مثمرثمر نیست. نوّاب صفوی استدعا کرد [که] اگر پیامی به رجوی دارد، او می تواند حامل پیام باشد و بنی صدر پیامش را چنین اعلام نمود: «باید شروع به زدن رأس های آنها نمود؛ چاره دیگری نیست.»

سپس محافظت بنی صدر توسط مجاهدین مطرح گردید که طرح کلّی آن مورد موافقت بنی صدر قرار گرفت.(۲)

حسین نوّاب صفوی، در اعترافات خود در تشریح نحوه وصل نهایی بنی صدر به سازمان، و توضیح نقش خود به عنوان رابط اصلی با سازمان در زمان اختفا، به سوابق روابط سازمان و بنی صدر نیز اشاره

۱- همان: ص ۷۲۱.

۲- همان: صص ۷۲۹ - ۷۳۰.

دارد.(۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود اشاره کرده است که در ابتدا نسبت به فرار بنی صدر، تعمدا ممانعتی از سوی دستگاه های امنیتی، صورت نپذیرفته بود:

یک نظر این است که مانع فرارشان [= بنی صدر و همکارانش] نشویم، زیرا به کلی از اعتبار ساقط می شوند و چیزی بر مدنی و بختیار و پهلوی ها نمی افزایند. نظر امام، این بوده که نگذاریم بگریزند، ولی دیشب [= ۲۰ خرداد ۶۰] از احمد آقا [خمینی] نقل شد که امام هم، دیگر مخالفتی ندارند.(۲)

آقای احمد قدیریان معاون دادستان انقلاب در آن زمان، در خاطرات خود در مورد دستور اجتناب از دستگیری و تعقیب بنی صدر چنین گفته است:

در رابطه با دستگیری بنی صدر، ما در حدود سه روز دنبال وی بودیم. بنی صدر و مسعود رجوی در ابتدای کار [از نظر اطلاعاتی و مراقبت] در دست ما بودند. ساعت ۱۲ شب آقای قدوسی [دادستان انقلاب] نبودند، با آقای بهشتی رحمه اللّٰه علیه تماس گرفتم و خدمتشان عرض کردم که بنی صدر در حدود ۲ یا ۳ ساعت است پیدایش نیست. آقای قدوسی هم فرموده اند که شما تعقیب نکنید. ایشان (مرحوم بهشتی) فرمودند که هرچه آقای قدوسی فرمودند عمل کنید. آقای قدوسی آن شب قم بودند... در هر صورت تماس گرفتیم و ایشان گفتند که کنترل و تعقیب بنی صدر را قطع کنید و ما هم قطع کردیم... موضوع از این قرار بوده است که حضرت امام فرموده بودند که نسبت به دستگیری بنی صدر اقدام نشود، که اشتباها از فرمایشات حضرت امام

چنین برداشت شده بود که تعقیب و کنترل بنی صدر متوقف شود.(۳)

طبق تصویر سندی که در ضمایم کتاب خاطرات آقای قدیریان درج شده است، معاون دادستان انقلاب طی نامه ای به دادستان کل انقلاب در تیرماه ۶۰، اعلام کرده است که: «با توجه به تأکید

حضرتعالی، در خصوص قطع مراقبت از آقای بنی صدر و رجوی اقدام شده است.»(۴)

علی اکبر راستگو از جداشدگان سازمان درباره فرار رجوی این گونه دیدگاه افراد نظیر خود را بیان کرده است:

۱- همان: صص ۷۳۰ - ۷۳۶.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۱۵۰.

۳- قدیریان، خاطرات: صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۴- همان: ص ۲۸۹.

... رجوی بعد از قدرت نمایی میلیشیا در ۳۰ خرداد ۶۰ و عدم سقوط رژیم از تهران فرار کرد و به فرانسه گریخت. اگر وی قدرت را غصب شده می دانست و به باورهای خود ایمان داشت یقینا می بایستی در ایران می ماند و همانند میلیشیای خود... با رژیم می جنگید... ولی وی همه هواداران را بدون هیچ گونه واهمه ای زیر تیغ جمهوری اسلامی گذاشت و فرار کرد... از طرف

دیگر رجوی هنگام فرار از ایران دو نفر را بر جای گذاشت که می توانستند برای رهبری وی بعدها باعث دردسر شوند. یکی موسی خیابانی و دیگری همسرش اشرف ربیعی... با وجود موسی، رجوی هیچ وقت رهبر بلامنازع سازمان نمی شد و از طرف دیگر رجوی عاشق دختر بنی صدر شده بود و تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می پروراند که ضمنا رابطه شخص بنی صدر را نیز... از این طریق مستحکم گرداند.(۱)

رجوی در توجیه این فرار، مطالبی عنوان کرده است که می تواند نشانگر سلطه طلبی وی - از نخست، حتّی با پذیرش ظاهری ریاست جمهوری بنی صدر - باشد. آنچه وی عنوان می کند، تلاشی است برای موجّه و منطقی جلوه دادن «فرار» و «گریز». به راستی جز این نمی توان تصوّر کرد که خروش مردم ایران، پس از وقوع انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، و سپس نحوه شرکت عظیم مردم در دومین

انتخابات ریاست جمهوری(۲) هرگونه امیدی را در ذهن رجوی و بنی صدر زدود. رجوی می گوید:

بلافاصله بعد از نخستین ضربه نظامی(۳) و سلب ثبات و بی آینده کردن رژیم ...، ما می بایست در زمینه سیاسی هم کارمان را متعادل و متوازن می کردیم و آلترناتیو دموکراتیک خودمان را ارائه می دادیم. با این دیدگاه بود که به آقای بنی صدر ... پیشنهاد تشکیل شورای ملی مقاومت را

کردیم و با تأیید ایشان شورا تأسیس شد ... به این ترتیب، با تأسیس شورای ملی مقاومت، آلترناتیو (حکومت جانشین) ما در قبال رژیم ... هم مشخص شد و بُعد سیاسی حرکت مان با بُعد

نظامی آن، متطابق و متوازن گردید. یک هفته یا ده روز بعد از تأسیس شورای ملی مقاومت هم»

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۵۶.
۲- مهدی افتخاری (با نام مستعار «فرمانده فتح اللّه») که فرماندهی عملیات ویژه - از جمله فرار بنی صدر و رجوی - بر عهده او بوده است، در نامه ای که زیر عنوان «گزارشی از فرمانده عملیات پرواز بزرگ» در نشریه سازمان به چاپ رسیده می نویسد: «... برای اعلام آمادگی نزد مسئول اول سازمان [= مسعود رجوی] رفته بودم؛ اما او پس از نظرخواهی از خود من، گفت که: "مسافرت یک هفته به عقب افتاده است؛ برای اینکه آقای بنی صدر تمایل دارد نتایج انتخابات ریاست جمهوری رجایی را، که در دوم مرداد برگزار می شود، ببیند و بعدا کشور را ترک کنیم".» نشریه مجاهد، ش ۱۶۲: ص ۳۱.

۳- چنانکه پیشتر گفتیم رجوی در مواردی به کنایه «اَبلَغُ مِنَ التّصـریح»، مسئولیت انفجار هفتم تیر را پذیرفته روی آن مانور می دهد. در اینجا نیز منظور از «نخستین ضربه نظامی» همان حادثه است.

جریان پرواز به پاریس پیش آمد. ... پرواز به فرانسه - ولو اینکه مبنا و اساسش را حفاظتی تلقّی بکنیم - با این ترکیب و با این شکل بخصوص آمدن، در مجموع در خدمت معرّفی و تثبیت آلترناتیو بود؛ به ویژه که بر محمل یک عمل بزرگ نظامی (یعنی خود پرواز) نیز سوار بود.(۱)

در اولین ساعات روز چهارشنبه هفتم مرداد ماه ۱۳۶۰ خبرگزاری ها و رادیو - تلویزیون های جهان فرار بنی صدر و رجوی را گزارش دادند. اولین گزارش، به صورت تصویری و کوتاه، در فرودگاه نظامی «اورو» پاریس تهیه شده بود و بنی صدر را با سبیل های تراشیده نشان می داد که رجوی نیز در کنارش قرار داشت. اولین اطلاعات منتشر شده از این امر حکایت داشت که هواپیمای فرار (بوئینگ ۷۰۷ به خلبانی سرهنگ معزّی) از فضای کشورهای عضو ناتو عبور کرده و در یک فرودگاه نظامی متعلق به ناتو نیز فرود آمده است و گویا فرودگاه مزبور، از پیش، برای این فرود آماده بوده است.(۲) با توجه به چهره شناخته شده بنی صدر، محور اصلی اخبار منتشره در رسانه های بین المللی، رییس جمهور سابق ایران بود و رجوی در آنها تحت الشعاع وی قرار داشت. خبر تفصیلی زیر در همان ساعات اول به سراسر جهان مخابره شد:

ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهور معزول ایران، به کشور فرانسه گریخت و از دولت این کشور پناهندگی سیاسی دریافت کرد. بنی صدر با یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ نظامیِ ربوده شده در ساعت ۴۵/۲۲ سه شنبه شب، به طور غیرمجاز، - پیش از آنکه هواپیماهای شکاری نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران که در تعقیب هواپیمای ربوده شده بودند، به این هواپیما برسند - از مرز ایران خارج شد و با عبور از کشورهای ترکیه، قبرس، یونان و شمال ایتالیا، در یک فرودگاه نظامی واقع در حومه پاریس به زمین نشست. هواپیمای ربوده شده حامل بنی صدر را سرهنگ بهزاد معزّی هدایت می کرد که پیشتر نیز هدایت هواپیمای شاه را به قصد مراکش بر عهده داشت.(۳) بنی صدر در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران گفت [که] تصوّر می کند به زودی به ایران بازگردد. وی تصریح کرد: از آن جهت فرانسه را به عنوان تبعیدگاه سیاسی خود برگزیده است که قبل از پیروزی انقلاب، بخشی از زندگی خود را در این کشور گذرانده است و دو دختر وی - به طور دایم - در فرانسه اقامت داشته اند.

مسعود رجوی، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق که در مدت زندگی مخفی بنی صدر از او

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۹ - ۱۲۲.

۲- مطبوعات ۸/۵/۶۰؛ نقل از بولتن های لوموند و فرانس پرس.

۳- همان.

حمایت می کرد، نیز در کنار رییس جمهور مخلوع ایران - که بسیار خسته به نظر می رسید - دیده می شد. همچنین سرهنگ بهزاد معزّی، که ترتیب دهنده فرار بنی صدر بوده است، همراه وی بود.

سپس رشته سخن را سرهنگ معزّی به دست گرفت و به تشریح چگونگی فرار بنی صدر پرداخت. وی گفت: روز گذشته (سه شنبه) برنامه پرواز یک بوئینگ ۷۰۷ سوخت رسانی با پنج نفر خدمه را در اختیار داشت. این برنامه، یک مأموریت آموزشی عادی بر فراز ایران بود. معزّی

اضافه کرد: حدود ساعت بیست و سی دقیقه سه شنبه شب، طبق برنامه پرواز هواپیما، سوختگیری کامل کرد؛ و در همان موقع، بنی صدر با یک وانت از راه می رسد؛ طبق برنامه پیش بینی شده، ساعت بیست و دو و سی دقیقه با بوئینگ از فرودگاه نظامی تهران پرواز کرد و

رهسپار یونان شد و ساعت چهار و سی دقیقه [بامداد]در فروگاه نظامی اورو به زمین نشست.(۱)

بلافاصله پس از علنی شدن داستان فرار بنی صدر و رجوی، اخبار مربوط به اظهارنظرهای رسمی و اقدامات دیپلماتیک جمهوری اسلامی در خصوص اعلام مجرمیت فراریان و ضرورت استرداد آنها در

صدر خبرها قرار گرفت. مهندس میرحسین موسوی، وزیر امور خارجه، اعلام نمود که ایران به طور رسمی تقاضای استرداد بنی صدر را تسلیم سفارت فرانسه در ایران، کرده است. وی همچنین اظهار داشت: مدارکی علیه بنی صدر در دادگستری ایران وجود دارد که به مسئول سفارت فرانسه تحویل داده خواهد شد تا با ارسال آن به فرانسه، برای مقامات فرانسوی محقّق شود که بنی صدر تحت تعقیب بوده است.(۲)

۱- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۹۲ - ۸۹۳. نیز منابع مطبوعاتی پیشین.

۲- همان: ص ۸۹۲. نیز بولتن های جمع آوری شده از مطبوعات روزنامه های کیهان و اطلاعات ۸ و ۱۱/۵/۶۰.

گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست

اشاره

ص:۶۲۱

فصل اول: تغییرات سازماندهی در فاز ترور

تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد

اشاره

پس از فرار مسعود رجوی، عنصر اصلی مرکزیت سازمان، به خارج از کشور، مسئولیت امور داخل کشور و به عبارتی جانشینی مرکزیت به عهده موسی خیابانی قرار گرفت. تشکیلات دگرگون شد و

سازماندهی بخش ها، که اندکی پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در حال دگرگونی بود، کاملاً تغییر کرد.

بخش اجتماعی

سازماندهی بخش مزبور، با همان نهادها و قسمت هایی که در دوره فاز سیاسی داشت (با پنج نهاد: ۱- دانش آموزی ۲- دانشجویی ۳- کارگری ۴- کارمندی ۵ - محلات)، به صورت کاملاً نظامی درآمد. نیروهای

نهادهای بخش اجتماعی در تهران، به صورت منطقه ای تقسیم شدند: غرب، شرق، جنوب و مرکز. نهاد

کارگری، که در این مقطع - کلاًـ - در جنوب تهران قرار داشت، به قسمت نظامی - اجتماعی وصل شد. نهاد کارمندی و امداد پزشکی نیز در هم ادغام و سازماندهی شدند. بقایای قسمت نظامی بخش اجتماعی منطقه جنوب که در اوایل فاز نظامی (به طور مشخّص در اواخر تیر ماه تا اوایل مرداد ماه ۶۰) ضربه خورد، با منطقه غرب سازماندهی و ادغام شد.

در مرداد ماه ۱۳۶۰ قسمت جدیدی به نام «نهاد تدارکات بخش اجتماعی» تشکیل شد. بیشتر افراد

این نهاد، از قسمت تبلیغات و خدمات نهاد محلات دستچین شده بودند که اغلب در پوشش مغازه و دکّه کار می کردند. وظیفه نهاد جدید تدارکات عبارت بود از: تهیه و توزیع سلاح و مهمّات، قرص سیانور، و بی سیم.

نهاد کارگری پس از ۳۰ خرداد مسئولیت شناسایی کارگران عضو انجمن های اسلامی، مراکز رفت و

آمد کارگری، انبارها و اماکن حساس کارخانجات و... برای ترور و انفجار و آتش سوزی را برعهده داشت و عملیات نظامی را در این عرصه انجام می داد.

نهاد دانش آموزی نیز دو بخش اصلی روابط و نظامی را گسترش داد. بخش روابط، جذب و تربیت نیروهای عملیاتی و قسمت نظامی، اجرای عملیات تروریستی را برعهده داشت.

سایر نهادها و بخش ها نیز با توجه به قابلیت ها و کمیّت و کیفیت اعضا و مرتبطان آنها، در قالب تیم های عملیاتی نظامی و اجرایی تبلیغی، سازمان دهی مجدّد شدند.

بخش نظامی – بخش شهرستان

سازماندهی این دو بخش، پس از فاز نظامی، چندان تغییری نکرد. «نهاد اجرایی حفاظت»، که حفاظت کلّ سازمان را بر عهده داشت و در گذشته دفاتر و میتینگ ها را کنترل و تأمین می کرد، کوچکتر

شد. لیکن نهاد اطلاعات، که پیش از ۳۰ خرداد در زمینه کسب اخبار از درون ارگان های نظامی (سپاه،

کمیته و ارتش)، صداوسیما، روحانیت و دستگاه های دولتی و اقتصادی فعالیت می کرد، پس از فاز نظامی به تثبیت و پرورش نفوذی های سازمان در ارگان ها و به کارگیری آنها در «عملیات ویژه» مشغول شد.

مجموعه بخش شهرستان – کلاًـ – به سازماندهی نظامی رو کرد؛ ضمن اینکه به طور اخصّ قسمت نظامی آن تقویت شد. مسئول هر دو بخش نظامی و شهرستان تا اواسط سال ۱۳۶۰ مهدی ابریشمچی بود و پس از اعزام وی به کردستان، علی زرکش یزدی جای او را گرفت. مسئول نهاد اطلاعات مهدی

افتخاری، مسئول نهاد حفاظت محمدعلی توحیدی، و مسئول بخش شهرستان ها محمود احمدی بوده است.

بخش نشریه – بخش روابط

تا مرداد ماه ۱۳۶۰ نیروهای بخش نشریه (و تبلیغات) به سایر بخش های سازمان وصل و منتقل

شدنـد. تعـدادی از اعضـای تحریریه نشـریه، از جمله حسن مهرابی و سـعید شاهسونـدی، به خارج از کشور رفتنـد و مسـئولیت انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور را بر عهده گرفتند؛ تعدادی از نیروهای

اجرایی این بخش نیز - به عنوان کادر رادیو - به کردستان رفتند. مسئولیت رادیو با حسن مهرابی بود.

بخش روابط نیز، پس از به هم ریختن شرایط فعالیت علنی، به طور عمده به روابط خارجی پرداخت و

وظیفه ایجـاد ارتبـاط بـا احزاب و گروه هـای مخـالف داخلی (مقیم خـارج) و خـارجی و دولت هـای مخالف نظام را بر عهـده داشت. عمده ترین فعالیت های این بخش، کسب حمایت های مالی و دیپلماتیک بود. هردو

بخش فوق زیرنظر علی زرکش قرار داشت.(۱)

ص:۶۲۵

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: صص ۵۱ - ۵۲.

فصل دوم: ترور مسئولان و تداوم شورش

شهادت رجایی و باهنر

اشاره

پس از فاجعه انفجار هفتم تیر و حضور گسترده مردم در حمایت از امام و نظام جمهوری اسلامی، سازمان در تداوم اقدامات تروریستی خود، ابتدا تلاش کرد امکان بمب گذاری در «بیت امام» را بیابد و بعد از ناکامی در این قصد شوم، رییس جمهور و نخست وزیر را هدف قرار داد. حجه الاسلام سیداحمد خمینی در این باره چنین گفته است:

... آن شخص که با منافقین کار می کرد، یعنی «کشمیری»، بنا بود یک چمدان مواد منفجره را بیاورد و در کنار حضرت امام بگذارد، در زمانی که ریاست جمهور، رییس مجلس و نخست وزیر و وزرا خدمت حضرت امام می آمدند... [از محل] سه راه بیت حضرت امام آمدند

گفتند: آقای «کشمیری» با یک ساک هست [همراه رییس جمهور و نخست وزیر و وزرا] که در آن ساک وسایل و چیزهایی که بناست یادداشت کنند قرار دارد... گفتم نه ما [به دلیل ممنوعیت ورود هر نوع کیف و بسته] اجازه نمی دهیم... «کشمیری» از ترس اینکه نکند آن چمدان را در [محل حفاظت] سه راه بیت بگذارد و خودش بیاید، در آنجا بچه های حفاظت بیت به آن ساک مشکوک شوند و مسئله روشن شود، به عنوان اعتراض، همراه کیفش برگشت. همان کیف در نخست وزیری جلوی مرحوم «رجایی» و «باهنر» گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید

بزرگوار را از دست ما گرفتند.(۱)

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی که در آن زمان ریاست مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت، در مورد واقعه انفجار نخست وزیری چنین نگاشته شده است:

یکشنبه ۸ شهریور [۱۳۶۰] ۲۹ شوّال - ۳۰ اگوست

جلسه علنی داشتیم و لایحه بازسازی مطرح بود. ساعت سه بعدازظهر، هنگامی که عازم رفتن به جلسه علنی بودم، صدای انفجاری شنیدم. معلوم شد در نخست وزیری بوده. دود و آتش بلند شد. از پنجره دفترم نگاه کردم. گفتند اتاق جلسات دولت است. فوراً خبر رسید که جلسه شورای امنیت بوده و آقایان رجایی و باهنر هم حضور داشته اند.

یک ربع بعد، بهزاد نبوی آمد - که خودش در نخست وزیری بوده؛ سخت ناراحت و شوکه بود. گفت: آقایان باهنر و رجایی شهید شده اند و عدّه ای نجات یافته اند. ...

خبرهای متناقض می رسید. عدّه ای مدّعی بودند که بعد از انفجار، آقایان رجایی و باهنر را در حال انتقال به بیمارستان زنده دیده اند و عده ای می گفتند: اشتباه می کنند؛ آنها در آتش

سوخته اند. رییس شهربانی سرهنگ وحید [دستگردی]، معاون ژاندارمری سرهنگ ضیایی، و معاون نیروی زمینی تیمسار شرفخواه، و سرهنگ کتیبه مجروح و بستری بودند. [یوسف]کلاهدوز مسئول سپاه پاسداران و [خسرو]تهرانی سالم درآمده بودند. تهرانی کمی سوخته بود.(۲)

بعدازظهر روز یکشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰، هنگامی که محمدعلی رجایی - رییس جمهور و محمد

جواد باهنر - نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری و لشکری، در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان مرکزی نخست وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود، رییس جمهور و نخست وزیر و نیز بعد از مدتی مجروحیت شدید،

رییس شهربانی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و عدّه ای زخمی شدند.

سرهنگ کتیبه یکی از بازماندگان جلسه مزبور که در آن زمان رییس اداره دوم ارتش بود، مشاهدات خود را از لحظات انفجار، چنین شرح داده است:

جلسه در آن روز در ساعت ۳ بعد از ظهر در دفتر کنفرانس نخست وزیری تشکیل شد. من موقع

ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده نمودم که آن خائن از خدا بی خبر (کشمیری) در حال ورود به

۱- مجموعه آثار یادگار امام، ج ۲، سخنرانی مورخ ۷/۷/۷۱: صص ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۵۹؛ ذیل ۸/۶/۶۰.

جلسه است... شهید رجایی جلسه را با سوره والعصر شروع کردند... در جلسات شورای امنیت معمولاً مسئولین گزارشات وقایع هفتگی خود را عنوان می کنند... در همین لحظات که بحث و

گفتگو در جلسه ادامه داشت من ناگهـان احسـاس کردم همینطور که روی صـندلی نشسـته بودم بی اراده سـرپا ایسـتاده و تمام صورتم و مخصوصا پیشانی ام به شدت می سوزد. مثل اینکه باروت

یا بنزین روی صورت و سرم ریخته باشند. پیشانی ام به شدت می سوخت و آتش از سر و رویم بالا می رفت... چشمم را باز کردم دیدم اتاق را دود قهوه ای رنگ غلیظی پوشانده و اتاق، تاریک

است. آن میز بزرگی که میز کنفرانس بود، مثل اینکه ذوب شده و در زمین فرو رفته بود... مسئله ای که برای من اهمیت دارد، شـدت انفجـار بود که مـا صـدای آن را در آن لحظه نشـنیدیم، پرده هـای گوش افرادی که آنجـا بودنـد تمام پاره شـده بود... کشـمیریبا قیـافه حق به جـانب آن قـدر خود را نزدیـک کرده بود که واقعا ما احساس می کردیم یکی از نزدیک ترین افراد به آقای رجایی است.(۱)

مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی نیز همان زمان مشاهدات خود را این گونه بیان نمود:

حدود ساعت ۳ بود که من در اتـاقم صـدای انفجاری را شـنیدم. از پنجره به حیاط نخست وزیری نگاه کردم. دیـدم از یکی از اتاق ها آتش و دود بیرون می آیـد. همراه با دو سه نفر از برادرانی که آنجا بودنـد به سـرعت به طبقه پایین آمـدیم. دیدیم که انفجار در یکی از اتاق ها صورت گرفته و

تعدادی از افرادی که در اتاق حضور داشته و خراش های سطحی برداشته بودند خود از اتاق بیرون آمدند.(۲)

اجساد شـهدای فاجعه به حـدّی سوخته بود که به هیـچ وجه شـناسایی آنها ممکن نبود. از سوی دیگر، در میان زخمی های این حـادثه اثری از رجـایی و بـاهنر به چشم نمی خورد؛ و بـدین جهت حـدس زده شـد که دو جسـد از سه جسـد متعلق به رییس جمهور و نخست وزیر باشد. در ساعات آخر و شبانگاه همان روز،

اجساد توسّط نزدیکان - از روی علایمی که در دندان های هریک از آنها بود، مورد شناسایی قرار گرفت.

دوشنبه ۹ شـهریور، از سوی شورای موقّت ریـاست جمهوری، تعطیل و تا آخر هفته نیز عزای عمومی اعلام شـد.(۳) ساعت ۱۰ صبح همین روز تشییع جنـازه اعلاـم شـده بود که بیش از یـک میلیون نفر در آن شـرکت کردنـد. جمعیت مزبور جلو مجلس تجمّع کرد و چندتن از نمایندگان و شخصیت های سیاسی و

۱- هفته نامه سروش، ۶/۸/۶۱.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۹/۶/۶۰.

۳- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۹/۶/۶۰: صص ۱ - ۳. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲.

نظامی سخنرانی کردند:(۱)

جنازه ها را [که] به سالن مجلس آوردند، مشاهده کردم. سخت سوخته بودند. آقایان باهنر و رجایی را فقط از دندان های طلای جلو دهان و آسیای شان می شد تشخیص داد. علامت دیگری نمانده بود. مقداری گوشت هم در کیسه نایلونی کرده بودند؛ به عنوان فرد دیگری به نام مسعود کشمیری، منشی جلسه.(۲)

با تصویب شورای ریاست جمهوری، مسئولیت نظارت بر تحقیق در مورد فاجعه انفجار نخست وزیری که بهزاد نبوی پی گیری می کرد، برعهده آیه اللّه ربّانی املشی دادستان کلّ کشور قرار گرفت.(۳)

امام خمینی(ره) طی یک سخنرانی در روز دهم شهریور ماه ۱۳۶۰ در حسینیه جماران، در مورد رعایت اکید قوانین توسط مسئولان امنیتی و قضایی نکات مهمّی بیان کرد. نظر به اهمیّت مطالب مزبور، این بخش از سخنرانی امام را عیناً نقل می کنیم:

... تمام محاکمی که هستند و تمام دست اندرکارانی که هستند، این مطلب را توجّه بدهند که مبادا

یک وقت این طور شرارت هایی که در ایران می شود، مثل یک همچون قضیه ناگواری که برای ما پیش آمد و دو نفر از بهترین جوانان و بهترین کارکنان ایران از بین رفت[-ند]، مبادا یک وقت

کنترل خودشان را از دست بدهند و زاید بر آنچه حکم خدا و قانون اسلام است، عمل کنند.

مبادا این [فاجعه] اسباب این بشود که خشونتِ زیاد با اسیرها بکنند و با زندانی ها بکنند؛ و بدون دقّت و بدون توجه، یک وقت افرادی را بگیرند که خدای نخواسته گنهکار نبوده اند و گرفتار شده اند.

اسلام و مسلمین باید - همان طوری که اسلام است - با تأنّی و طمأنینه، بدون اینکه دست و پای خودشان را گم بکنند، به کار خودشان ادامه بدهند، و با اسرا [= زندانیان] رفتار خوب بکنند؛ و آنچه قانون اسلامی اقتضا می کند، به آنها عمل بکنند؛ و هرگز با عصبانیت و با دستپاچگی کاری

انجام ندهند، و به طور متانت و طمأنینه بر موازین قانونی و بر موازین اسلامی با آنها عمل بکنند.

مبادا یک وقت شهادت عزیزان ما اسباب این بشود که با شدّت عمل بیشتر از آن مقداری که باید به آنها عمل بشود، عمل بکنند. با زندانیان رفتارِ خوب می کنند - و بیشتر کنند، و با اسرا رفتارِ خوب می کردند و می کنند - و بیشتر کنند؛ و محاکم با قدرت هرچه تمام تر به کار خودشان ادامه

دهند، و مردم و ملت با قدرت هرچه بیشتر توجه کنند، و [به]این کسانی که توطئه گر هستند

۱- روزنامه های اطلاعات و کیهان - پیشین: همان صفحات.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۶۳.

۳- همان: ص ۲۶۵.

توجه کنند و به محاکم صالحه و به مقامات انتظامی اطّلاع بدهند.

آنها [= محاکم و مقامات] مفسدین را به جزای خودشان برسانند و کسانی که بی گناه هستند، از حبس خارج کنند. و علی ایّ حال، رفتارها رفتارهای اسلامی باشد.

جمهوری، جمهوری اسلامی است. رفتارها - حتّی با کسانی که قاتل شناخته شد[ه ا]ند، رفتارهای اسلامی باشد؛ ولو اینکه با شدّت عمل و شدّت دید، آنها را به جزای خودشان برسانند، امّا فقط همان رساندن به جزا باشد و تعدّی زیادتر نشود.(۱)

روزنامه جمهوری اسلامی در همان زمان خبر خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس را منتشر ساخت که طی اطلاعیه ای در لندن، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت انفجار نخست وزیری را برعهده گرفت.(۲) این خبر نه در آن زمان و نه در سال های بعد، چندان مورد اشاره و استناد واقع نگردید و گویا ناشی از عدم هماهنگی با دفتر سازمان در لندن و یا تعجیل خبرگزاری فرانسه، به طور ناخواسته انتشار

یافته بود که با توجه به عواقب حقوقی و بین المللی آن، به سرعت نادیده گرفته شد و تکذیب گردید. البته قرائن و شواهد متقن و اعتراف صریح مسعود رجوی در دیدار با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام حسین، که مشروح آنها در پی می آید، به روشنی اثبات نموده که همانند انفجار هفتم تیر، سازمان مجاهدین خلق مجری فاجعه تروریستی انفجار هشتم شهریور در ساختمان نخست وزیری بوده است. ۱۲

سال بعد یک نشریه آمریکایی فاش ساخت که عملیات تروریستی مذکور را سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) طراحی و برنامه ریزی نموده و عاملان آنها در واقع مأموران سیا بوده اند.(۳)

تحقیقی درباره عامل ترور

چند روز پس از فاجعه هشتم شهریور، آیه اللّه ربّانی املشی - دادستان کلّ کشور - عامل انفجار را در یک پیام تلویزیونی معرفی کرد:

عامل انفجار نخست وزیری شخصی به نام مسعود کشمیری ، دبیر شورای امنیت، بوده است. این شخص بمبی در کیف خود جاسازی کرده بود که به طور عادی و معمولی، بدون اینکه هیچ کس به او ظنین شود - و هیچ کس هم کیف او را بازرسی و رسیدگی نمی کرده و... خیلی عادی و

۱- صحیفه نور، ج ۱۵: ص ۱۲۰. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۱ - ۲۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰/۶/۶۰: ص ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۲۷/۳/۷۲: گزارش مجله آمریکایی اسپات لایت.

طبیعی بود[ه] که کیفش را در دست بگیرد و برود در جلسه شرکت کند، و از آنجایی که منشی جلسه هم بود[ه]، کنار مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر بنشیند؛ و این کار را کرده و کیف خود را هم در کنار آنها قرار داده و طوری هم تنظیم کرده بود[ه]که انفجار، اولین بار، این دو شخصیت بزرگ و ارزنده و عزیز را بگیرد... خودِ او هم رفتاری معمولی داشته است: گاهی بیرون می رفته، داخل می شده، با این و آن صحبت می کرده است؛ می رفته است چیزی از بیرون می آورده، و گاهی چای می داده است. در بین یکی از این مواقعی که رفت و آمد می کرده است،

به بیرون رفته و دیگر برنگشته؛ و در همان موقع، این انفجار به وجود آمده و این عزیزان را از ما گرفت. و کشمیری فرار کرد و هم اکنون نیز متواری است و زنده است؛ مگر اینکه سازمان منافقین از آنجایی که ببینند او شاید - مثلاً - وجودش برایشان مضر باشد، وی را از بین برده

باشند.(۱)

بعدها آشکار شد که مسعود کشمیری در اوایل انقلاب، از هواداران «جنبش ملّی مجاهدین» بوده است؛ البته بعدها موقعیت روشن تری در سازمان پیدا کرده و - به گفته یکی از دوستانش - دارای اسم رمز «مُجیب» بوده است. برخی افراد بعد از انتشار خبر نقش وی در انفجار نخست وزیری، شهادت دادند که او را در راهپیمایی های سازمان پس از پیروزی انقلاب و یا در دفتر سازمان دیده بوده اند. حتی فردی گزارش داد که وی را قبلاً در دفتر مسعود رجوی دیده بود. مهندس بهزاد نبوی در مصاحبه ای در این باره گفت:

... هیچ کس از این سوابق کشمیری اطّلاعی نداشت و هر کس سوابق وی را بررسی می کرد، از سوابق[ی]... که بعد از انقلاب به دست آمده بود، استفاده می کرد. این سوابق - همه - نشان می داد که کشمیری عنصری فعال در نهادهای انقلاب بوده؛ و متأسفانه همین امر یکی از مسائل اصلی انقلاب ما بوده و هست. روزهای اوّل پیروزی انقلاب، که ما در کمیته مرکزی فعالیت داشتیم، [حتّی] یک ساواکی [هم]خیلی راحت می توانست در کمیته نفوذ کند؛ چرا که هیچ کس، اشخاص دیگر را نمی شناخت. ... این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی داشتیم.(۲)

سعید حجاریان که در آن زمان از اعضای گروه تحقیق و بررسی انفجار نخست وزیری بود و زیرنظر بهزاد نبوی کار می کرد، در مصاحبه ای درباره نفوذی های سازمان و کشمیری چنین گفته است:

در ابتدای انقلاب، بچه های سازمان مجاهدین خلق در همه ارگان های حساس حضور داشتند،

۱- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۲ - ۲۳.

۲- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

در دادستانی بودند، در دستگاه قضایی تا حد دستیار قاضی بودند، در حزب جمهوری [اسلامی] هم حضور داشتند. مرکزیت سازمان از مقطعی به بعد به نیروهایش اعلام کرد که غیرعلنی کار کنند و هویّت سازمانی خود را پنهان کنند. کلاهی، کشمیری، جواد قدیری، عباس زری باف و تعداد دیگری از افراد نظیر قاتل شهید قدوسی از نیروهای آنان بودند که بعدا مشخص شد در حزب، دادستانی، اطلاعات نخست وزیری و جاهای مختلف نفوذ کردند. کشمیری را آقای علی تهرانی [= علی اکبر تهرانی] به ما معرفی کرده بود. البته ایشان هم شناختی از همکاری او با سازمان نداشت.(۱)

کشمیری، پس از ورود به نخست وزیری، ابتدا در معاونت سیاسی - اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی کار می کرد و پس از اینکه به عنوان یک عنصر حزب اللهی و مدیر شناخته شد، توسط دفتر

اطلاعات و تحقیقات ارتقا یافت و عنوان دبیری اجلاس شورای امنیت را به دست آورد. در همین پست بود که توانست فاجعه ۸ شهریور را پدید آورد.

جالب اینکه این فرد قرار بود تصمیم گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد؛ و مسئول اجرای طرح بود - رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت شناسایی ها و

کروکی ها - همه - به دست کشمیری می رسید؛ و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می کرد. اینها همه نشان دهنده آن است که چه قدر به این آدم اطمینان شده بود. ... باید خیلی دقّت شود تا امثال کشمیری، که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود، این فجایع را به بار نیاورند.(۲)

حجاریان درباره کشمیری می گوید:

کشمیری خیلی منظم بود و در تنظیم گزارش ها و صورتجلسات دقت فوق العاده ای داشت. این بود که وقتی برای دبیرخانه شورای امنیت ملی کسی را خواستند، اطلاعات نخست وزیری هم کشمیری را معرفی کرد. بعد از انفجار دفتر نخست وزیری بود که در پی گیری ها پس از آنکه مادر و خواهر کشمیری بازداشت شدند به ارتباطات خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم.

برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند و طبیعی بود که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست پیدا نکنیم.(۳)

۱- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.

۲- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

۳- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.

بر مبنای اطلاعات پراکنده ای که در مطبوعات و برخی کتب منتشره درج گردیده، خانواده کشمیری که اصالتا از اهالی کرمانشاه بوده اند، دارای وضعیت فرهنگی و اخلاقی نامناسبی بوده اند. پدرش، سعید کشمیری، دارای سوء شهرت بود و در خانواده خود قیود اخلاقی را رعایت نمی کرد که پس از انقلاب به انگلستان رفت. برادر کشمیری نیز ساکن شهر منچستر در انگلستان بود. برادر زن (و پسردایی) کشمیری به نام ابوالفضل دلنواز کاندیدای سازمان مجاهدین خلق برای نمایندگی مجلس از اسلام آباد غرب بود.(۱) همسر کشمیری که دختر دایی اش بود به نام مینو دلنواز هم زمان با انفجار نخست وزیری، توسط عوامل سازمان از محل سکونت خود به یک خانه تیمی انتقال داده شد و از طریق مرز زمینی عراق یا ترکیه به خارج از کشور گریخت.

در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در مورد عامل انفجار نخست وزیری چنین آمده است:

این انفجار توسط کشمیری یکی از نفوذی های منافقین [ابتدا] در کمیته اطلاعات اداره دوم ارتش انجام گرفت. این کمیته... مسئولیت آن با آقای مهندس محمد رضوی [= محمدکاظم پیرو

رضوی] بود، شماری از نیروهای معروف سیاسی و اطلاعاتی کنونی با این کمیته همکاری نزدیک داشتند.

در نقل خاطرات مربوط به کودتای نوژه اشاره شد که چگونه کودتاچیان در اطلاعات ارتش نفوذ داشتند، مسئله خطرناک تر، نفوذ آنان در این کمیته بود. در این مجموعه که از نیروهای انقلاب تشکیل می شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری، که بعد از انفجار نخست وزیری به خارج گریختند... آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود. اینجانب نیز تا آنجا که در رابطه با پرونده هایی که از آن کمیته به دادگاه [انقلاب ارتش] ارجاع می شد، با ایشان ارتباط داشتم، او را فرد صالح و متدیّنی می شناختم. اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطرساز شد. البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت. همانطور که در انفجار حزب و دادستانی کل نیز قصورهایی وجود داشت.

آقای رضوی آن قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار نخست وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی اینجانب در این باره می گفت: «من هنوز باور نکرده ام که کشمیری در این جریان

۱- روزنامه کیهان، ۱۹/۲/۵۸: ص ۱۵، فهرست اسامی کاندیداهای مجاهدین خلق در شهرستان ها. نامبرده در ۳۰ آذر ۱۳۶۰ طی یک درگیری مسلحانه در تهران کشته شد.

نقش داشته باشد...»

کشمیری مأموریت خود را برای خیانتکاران منافق چنان ماهرانه انجام داد که در شورای امنیت شرکت می کرد و معروف بود که گاه آقای رجایی پشت سر او - که مقید به نماز اول وقت بود! -

نماز می خواند!

باری، اعتمادهای بی مبنا، بار دیگر فاجعه هولناکی آفرید که در آن رییس جمهوری که مردم به تازگی انتخاب کرده بودند، در کنار نخست وزیر و رییس شهربانی، در آتش کینه منافقین سوختند.(۱)

یکی از کسانی که مدتی با کشمیری همکار بوده است نقل کرده که وی به شدت متظاهر به آداب و اخلاق اسلامی بود و بسیاری اوقات هم وانمود می کرد که روزه است. به یکی از دوستان اداری خود گفته بود چرا می گویی جمعه ها می روم کوه؟ بگو می روم نماز جمعه. من خودم جمعه ها در منزل سیم تلفن را می کشم تا اگر کسی از همکاران یا مسئولان اداری زنگ زد، تصور کند که من در نماز جمعه هستم. یا اینکه مثلاً در جیب خود دو عدد خودکار می گذاشت و تظاهر می کرد یکی از آنها شخصی و دیگری اداری است و نمی خواست برای امور شخصی از خودکار بیت المال استفاده کند. همکاران او در کمیته اداره دوم و نخست وزیری تأکید می کردند که وی به اصطلاح خیلی جانماز آب می کشید و در ظاهر خود را بسیار

مذهبی و معتقد نشان می داد.

سرهنگ محمدمهدی کتیبه در مورد چگونگی نفوذ کشمیری و خصوصیات وی چنین گفته است:

در اواخر سال ۱۳۵۷ از طرف نخست وزیری، عده ای را برای حفظ اسناد و مدارک سرّی و طبقه بندی شده در ارتش مأمور کردند. از جمله این افراد آقای کشمیری بود که با دستخط رسمی رییس دفتر نخست وزیر وقت [مهندس بازرگان] به ارتش معرفی شده بود تا حفاظت از اسناد و مدارک نیروی هوایی را برعهده بگیرد. (رییس دفتر نخست وزیری آقای حلیمی بود.) بدین ترتیب ایشان [= کشمیری] کلیه اسناد سرّی و طبقه بندی شده نیروی هوایی، ضداطلاعات و حفاظت اطلاعات آن نیرو را در اختیار گرفت. ایشان تا کمی قبل از انفجار دفتر نخست وزیری در نیروی هوایی بود و با آقای محمد رضوی و آقای داداشی - که آنها هم از نخست وزیری معرفی نامه داشتند و در ستاد مشترک فعالیت اطلاعاتی و ضداطلاعاتی انجام می دادند - همکاری داشت... آقای کشمیری به این صورت وارد تشکیلات نظامی گردید و بعد از مدتی، کارش را در نیروی هوایی رها کرد و به شورای امنیت رفت... قیافه حق به جانبی داشت، با

۱- ری شهری، خاطره ها، ج ۱: صص ۱۸۳ - ۱۸۴.

ریش محرابی قشنگ و صورت سرخ و سفید موجّه که هر کس ایشان را می دید، فکر می کرد حتی نماز شبش ترک نمی شود.(۱)

مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه بندی شده برخوردار بوده و پرونده های سرّی مربوط به پروژه های حساس آمریکایی ها در نیروی هوایی زمان شاه مانند پروژه HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود. همچنین در سال ۶۱ توسط یکی از نمایندگان مجلس افشا شد که یک بار در گذشته کشمیری به هنگام انتقال اسناد سرّی در داخل کیف شخصی اش توسط یکی از افسران نیروی هوایی بازداشت شده بود ولی به دستور باقری(۲) فرمانده وقت نیروی هوایی، رها می شود.(۳)

خلاصه بیوگرافی کشمیری در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری به شرح ذیل می باشد:

مسعود کشمیری فرزند سعید، با شماره شناسنامه ۴۰۱، متولد ۱۳۲۹، از کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۲۳/۵/۱۳۵۱ تا اواخر سال ۱۳۵۳؛ با قراردادهای شش ماهه، به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است.

وی قبل از پیروزی انقلاب، در یک شرکت خارجی [انگلیسی] کار می کرد و با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجیان به کشورشان، شرکت مذکور منحل [گردید] و بنا بر اظهارات خودش پس از پیروزی انقلاب، در جهاد سازندگی کار می کرده است. وی قبل از انقلاب توسط پسردایی خود معدوم ابوالفضل دلنواز (برادر همسرش)، جذب منافقین شد. ابتدا در بحث های خانوادگی از منافقین حمایت می کرد، لیکن به مرور زمان چهره ای حزب اللهی و حمایت از نظام را یافت.

مدتی در نیروی هوایی، سپس در رکن ۲ ارتش جمهوری اسلامی و هم چنین در دفتر نخست وزیری، شاغل می شود و تا دبیری شورای امنیت ملی ارتقای شغلی پیدا می کند. بعد از

انفجار دفتر نخست وزیری، از بازرسی از منزل مسعود در شهرستان کرج، مقادیر زیادی سلاح و

مهمات [و اسناد طبقه بندی شده] کشف شد. پدر مسعود بازنشسته شرکت نفت بود که در سال

۱- خاطرات سرهنگ کتیبه: صص ۱۹۷ - ۱۹۸.

۲- سرلشکر امیربهمن باقری فرمانده نیروی هوایی تا سال ۱۳۵۹، در جریان حمله نظامی آمریکا به طبس مظنون به همکاری با آمریکایی ها و مورد اعتماد ویژه بنی صدر بود که مدتی نیز بازداشت گردید و در دادگاه انقلاب محکوم شد. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۳- اظهارات آقای زوّاره ای نماینده مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۲۶/۵/۶۱ مندرج در صورتجلسه منتشره در روزنامه رسمی کشور.

۱۳۷۷ به علت سرطان در انگلیس فوت و دفن شد.(۱)

سازمان، چه قبل از فرار رجوی و بنی صدر و چه پس از آن، با تاکتیک تعلیق موضع گیری تا آشکار شدن نتایج عملی عملیات «ویژه»، در مورد دو حادثه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در

هفتم تیر ماه و انفجار در ساختمان نخست وزیری در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰، اعتراف رسمی نکرده

است. و پس از واکنش منفی افکار عمومی در قبال عملکرد سازمان و افزایش حمایت گسترده مردم از نظام جمهوری اسلامی، سازمان دیگر به مصلحت خود ندانست که «رسما» و «علنی» مسئولیت دو اقدام

تروریستی هولناک علیه بالاترین مقامات «سیاسی و اداری» کشور را برعهده گیرد. اما در منابع منتشره سازمان گاه به صورت کنایه و یا اشاره در مورد ضربه های «هولناک» و «سهمگین» مطالبی طرح شده است ولی صریحاً به این دو عملیات، که در سازمان در چارچوب «عملیات ویژه» طبقه بندی شده اعتراف نشده است. برخی می پندارند که در صورت اعتراف رسمی سازمان به پذیرفتن مسئولیت این دو عملیات،

برای سازمان – به لحاظ بین المللی – موانع جدّی ایجاد می شد تا بدان حد که حتّی می توانست احتمال

«استرداد تروریست ها» را در پی داشته باشد. در حالی که این تحلیل درست نیست زیرا سازمان طی

سال های گذشته به ده ها عملیات تروریستی رسما اعتراف کرده و هم زمان مورد حمایت قدرت های غربی

نیز قرار داشت.

به نظر می رسد علاوه بر نگرانی از واکنش افکار عمومی داخلی و بین المللی در قبال پذیرش مسئولیت این دو فاجعه بزرگ تروریستی که می توانست بازتاب پر سر و صدا و وسیعی در رسانه ها داشته

باشد، برخی ملاحظات پیچیده امنیتی و اطلاعاتی در سازمان های جاسوسی غربی که طراحان و آمران اصلی آنها بوده اند و مستقیما این دو عملیات را حمایت و پشتیبانی فنی و عملیاتی کرده اند، اختیار

تصمیم گیری در مورد اعلام مسئولیت آنها را از دست سازمان خارج ساخته بود. مع الوصف چاپ «نامه یکی از قهرمانان عملیات ویژه (امضا محفوظ)» در نشریه مجاهد، که واقعیات زیادی در آن پیدا بود، مسئولیت مستقیم سازمان را در این گونه فجایع عریان تر ساخت. در مقدمه کوتاه بر این نامه، که یکی از مدیحه سرایی های پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود و مریم است، چنین آمده:

نامه زیر از سوی یکی از قهرمانان عملیات ویژه مجاهدین ارسال شده است که به دلایل امنیتی آن را با امضای محفوظ منتشر می کنیم. عنوان «قهرمان مجاهد خلق»، که توسّط رهبری سازمان

۱- ری شهری، خاطره ها، ج ۱: ص ۱۸۳.

تصویب می شود، در دوران حیات یک مجاهد، تنها به خواهران و برادرانی اطلاق می شود که در عملیات و اقدامات استثنایی یا فوق العاده خطیر، آزمایش رشادت و جانبازی و خلاّقیت داده باشد.(۱)

در خصوص فرازهای شروع این نامه، بعداً ضمن شرح واکنش های متملّقانه نسبت به عوامل ازدواج و طلاق «انقلاب نوین»، اشاراتی خواهیم داشت؛ لیکن در اینجا به مواردی از این نامه استناد می کنیم که نشان دهنده هویت نویسنده آن (مسعود کشمیری عامل انفجار در نخست وزیری) می باشد؛ البته در نقل شواهد و اشارات به حدّاقل لازم بسنده می کنیم:

۱) محلّ کار کشمیری (قبل از نهاد نخست وزیری):

من بنا به مسئولیتم، سال ها...، در مقاطع مختلف، در حسّاس ترین ارگان های اصلی اطّلاعاتی رژیم بوده ام.(۲)

۲) نفوذ کشمیری به نخست وزیری:

خطوط قسمتی که به آنجا نفوذ کرده بودم، [= شورای امنیت کشور] برای همه ارگان های رژیم

اعمّ از دادستانی، کمیته ها، سپاه، آموزش و پرورش، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی، وزارت ارشاد، و رادیو و تلویزیون، در آن مقطع، لازم الاتّباع بود.(۳)

۳) مسئولیت کشمیری در مورد مبارزه با نفوذی های سازمان:

یک بار خودم فضای بخصوصی را در...(۴) [نخست وزیری]فراهم نمودم؛ و متعاقباً ترتیب تشکیل یک جلسه ویژه را دادم. بالاترین مهره های اجرایی رژیم به... [= نخست وزیری] احضار شدند. از طریق چند تن از آنها، که قبلاً با آنها صحبت کرده بودم، مسئله چک برخی افراد و

اینکه نفوذی مجاهدین نباشند را مطرح کردم؛ و بعداً خودم نیز وارد شده و نظراتی دادم.(۵)

۴) طرح فرار و تعویق انفجار نخست وزیری:

یادم می آید در اوایل مرداد ۶۰، که سازمان در آستانه اجرای یک طرح مشخّص بود، ناگهان... [= مسئول سازمانی و رابط کشمیری با تشکیلات] تماس گرفت و به من گفت: «طرح اجرا نمی شود» و آن را به تعویق انداخت. او در وقت خداحافظی ضمناً به من گفت: «مژده ای هم

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۰: ص ۱۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- نقطه چین در اصل متن آمده است؛ که بنا به اطلاعات مستقل موجود و قرینه در کروشه توضیح داده ایم.

۵- همان - پیشین: ص ۲۵.

برایت دارم که اگر بـدانی، شور و عشق و ایمان بیشتری پیـدا می کنی». هرقدر فکر کردم این مژده چه می تواند باشد، عقلم به جـایی نرسـید. بـا خود فکر می کردم ممکن است ابلاغ «عضویت» باشـد، یا مژده پیروزی عملیات دیگری در سازمان یا... نمی دانم.

چند روز بعد از این دسـتور، صبح که به... [= نخست وزیری]رفتم ... گفتند: دیشب رجوی و بنی صدر با هواپیمایی به خلبانی معزّی، در فرودگاه پاریس به زمین نشسـته انـد. ... خیلی خوشـحال شدم. داخل اتاقم آمدم؛ در را از پشت قفل کردم و سـجده شکر به جای آوردم.(۱)

۵) مسئولیت کشمیری در مورد کشف و بمباران ایستگاه «رادیو مجاهد»:

در همان ایّام، که آغاز کار رادیو بود، ... در ابتدا مسـئله از طرف رفسنجانی و نخست وزیرشان پیگیری می شد. وقتی پارازیت مسئله را حل نکرده بود، اقدامات جدّی تری را می خواستند به

مرحله اجرا بگذارند. هیئت هایی از مخابرات، سپاه، رادیو - تلویزیون، ارتش و نیروی هوایی، برای یافتن محلّ فرسـتنده تلاش می کرده اند.

گزارشات ارسالی برای... [= شورای امنیت کشور] که به دست من می رسـید، حاکی بود که مسـئله اصلی یافتن محلّ فرستنده رادیـوست. شـورای عـالی دفـاع در یکی از گزارشـات خـودش نظر داده بـود که ... اولویت را به شـناسایی محـلّ فرسـتنده می دهد.(۲)

۶) طرح انفجار در نخست وزیری:

در تاریـخ... بعـد از مـدّت ها برادر قهرمانم [= مهـدی افتخاری] به خانه ما آمـد. همه از دیـدنش - بخصوص در جوّ خفقان و تنهایی خاص ما - خیلی خوشـحال شـدیم. نمی دانسـتم چه هـدیه گرانبهایی برایم آورده است. او گفت: «اگر سازمان تصـمیم بگیرد که طرح... [= انفجار در نخست وزیری] را به اجرا درآورد، تو چه طرحی داری؟» من هیچ طرح[ی] را بهتر از انجام

عمل فـدایی ندیدم و بلافاصـله طرح را گفتم. اگر چه، هیچ وقت سازمان به خودم اجازه عمل فدایی [را] نداد، امّا در آن لحظه که طرحم را می گفتم، هیجان زده شده بودم. از مدّت ها قبل روی این امر فکر کرده بودم و آن را اوج کار و ایفای مسـئولیتم می دانستم.(۳)

بنـا به نقـل یکی از مسـئولان ذیربط آن زمان در جریان پی گیری تعقیب کشـمیری، ردّ فرار همسـرش و عوامل سازمان از یک خانه تیمی در نظام آباد تهران به دست آمد که در کرج و قزوین امتداد داشت.

وقتی که مأموران به محل های تردّد و اختفای آنان می رسیدند آنها قبلاً آن مکان ها را تخلیه کرده

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

بودند ولی به دلیل تعجیل در فرار مدارکی از آنها به دست می آمد. از جمله اسنادی که نشان می داد همسر

کشمیری به همراه مهدی افتخاری در یکی از خانه های تیمی بوده اند و مسیر فرار آنها از سمت غرب کشور در کردستان بوده و خروج از طریق مرز عراق و سپس ترکیه صورت گرفته است.

یکی از اعضای سابق سازمان در کتاب خود درباره افتخاری چنین نوشته است:

مهدی افتخاری با نام های تشکیلاتی «فرمانده فتح اللّه» و «ناصر» یکی از مسئولین قدیمی سازمان مجاهدین خلق است... وی از زندانیان سیاسی رژیم شاه می باشد که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت سازماندهی نیروهای [نفوذی] سازمان در ارتش و سپاه و مراکز امنیتی رژیم جمهوری اسلامی را برعهده داشت. وی بعد از مخفی شدن مسعود رجوی و شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، فرماندهی کلیه مراحل عملیاتی خروج دکتر بنی صدر و مسعود رجوی را به وسیله هواپیمایی به خلبانی سرهنگ بهزاد معزی از پایگاه نیروی هوایی تهران برعهده داشت. این عملیات از طرف مسعود رجوی به نام «عملیات پرواز بزرگ» نامگذاری شد و به دلیل تلاش های افتخاری در اجرای موفقیت آمیز این طرح لقب «قهرمان» به وی داده شد. سازمان تاکنون فقط به چند نفر در زمان حیاتشان لقب «قهرمان» داده است. مهدی افتخاری و علی رضا باباخانی(۱) و همچنین [محمدرضا] کلاهی و [مسعود] کشمیری عاملین انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری رژیم جمهوری اسلامی از این جمله هستند. مهدی افتخاری بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فرماندهی «ستاد اطلاعات» - که

شاهرگ حیاتی سازمان محسوب می شود - را برعهده داشت. چهره مهدی افتخاری تا سال ۱۳۶۴ مانند علی زرکش برای کلیه اعضای سازمان ناشناخته بود و حتی در فاز سیاسی به دلیل مسئولیت او در مورد نیروهای نفوذی و هوادار سازمان در ارتش و...، از دید همگان مخفی بود.

وی حتی به پایگاه [خیابان] انزلی ستاد اصلی سازمان در تهران نیز تردد نداشت یا حداقل من وی را در آنجا ندیدم. هنگامی که رجوی در پاریس بود، مهدی افتخاری مسئول «ستاد اطلاعات» سازمان و در آلمان مستقر بود و تمام بخش های اطلاعاتی سازمان از آلمان کنترل و

رهبری می شد.(۲)

محمدحسین سبحانی تأکید می کند که افتخاری به علت مخالفت با انقلاب ایدئوژیک طلاق های اجباری، «از سال ۱۳۶۸ خواستار خروج از سازمان می باشد، ولی آقای رجوی با زندان و فشارهای

۱- باباخانی با نام تشکیلاتی وحید، محافظ اصلی و شخصی مسعود رجوی و عضو مرکزیت سازمان است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۸۰.

۲– سبحانی، همان: ص ۲۶۸.

تشکیلاتی، مانع جدایی وی شده است... سال ۱۳۸۱ در اطلاعیه اعلام جدایی آقای مسعود طیبی از اعضای سابق شورای مرکزی سازمان به محاکمه مهدی افتخاری در نشست های این فرقه در شهریور ۱۳۸۰ اشاره کرد که نشان می دهد وی همچنان تحت فشار و برخورد می باشد.»(۱)

مسعود رجوی که در مواردی با اشاره و کنایه از انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور به عنوان اقدامات سازمان یاد کرده، تعبیر «مجازات رجایی و باهنر» را درباره انفجار نخست وزیری به کار برده(۲) و کینه خود را درباره آن دو آشکار ساخته است.

شهید محمدعلی رجایی دو هفته پیش از شهادت در یک پیام تلویزیونی، تحلیل مشروحی از سوابق و عملکرد سازمان ارائه نمود. وی که خود پیش از انقلاب به دلیل همکاری با رهبران اولیه سازمان سال ها زندان و شکنجه های سخت را متحمل شده بود، چنین گفت:

سازمان مجاهدین در زندان حرفشان این بود که درست است که ما شعار مبارزه با امپریالیسم می دهیم، درست است که با رژیم [شاه] می جنگیم، درست است که با ساواک باید جنگید، ولی قبل از هر چیز با مسلمانانی که امام [خمینی] را به عنوان رهبر این انقلاب قبول دارند، باید با آنها جنگید. باید از روی جنازه آنها رد شد و به آن مبارزه بعدی رسید. این تفکر آنها بود و ما [در زندان] به روشنی می دیدیم که با مارکسیست ها متحد می شوند و بر علیه ما می جنگیدند... [پس از پیروزی انقلاب] سازمان از هر فرصتی استفاده می کرد که دست کم ۳ چیز را برای خودش آماده بکند. یکی از آنها، اسلحه بود، به محض اینکه مردم ما در انقلاب پیروز شدند، اینها به

انواع وسایل متوسل می شدند برای جمع آوری اسلحه... برای روزی که در نظر داشتند، بعد از

جمع آوری اسلحه، [دوم اینکه] شروع کردند به جمع آوری امکانات مالی و تدارکاتی، از بردن ماشین ها[ی دولتی] گرفته تا بردن پول های نقد و اسناد و تصرف اماکن. که مدت ها طول کشید تا مردم توانستند این اماکن را که آنها به زور گرفته بودند از آنها پس بگیرند. به موازات این دو کار، چیزی که برای همه ما تعجب آور باشد، [سوم اینکه] اینها شروع کردند به شناسایی

شخصیت هایی که ممکن است در آینده این انقلاب نقش داشته باشند. اخیرا یکی از خانه های تیمی که به دست شما مردم لو رفته و تصرف شده، در آنجا اسنادی را دیدیم که حتی کسانی را

که در مدرسه رفاه [محل استقرار امام پس از ۱۲ بهمن ۵۷] مشغول خدمت بودند، شناسایی کرده اند و برای هر کدام یک کارت [مشخصات] درست کردند. پس، از آن موقع، اینها به فکر

۱- همان: صص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۲۵: ص ۳.

بودند که هر چه زودتر یک نبردی را با نیروهای مؤمن واقعی شروع کنند، و بنابراین آنچه که آن موقع [در زندان] می گفتند، آرزوی عبور از جنازه ما در رسیدن به مبارزه بعدی، را تحقق بخشند... سازمان مجاهدین با عملکردی که در این دو سال و نیم دارند خط خودشان را نشان دادند... [ای سازمان] آیا در این دو سال و نیم، شد که یک آمریکایی را بکشی؟ و بگویید که ما ضدآمریکایی هستیم؟ آیا در عرض این دو سال و نیم، شد که یک ساواکی را بکشی؟ آیا شد که یک سرمایه دار صهیونیست استثمارگر را بکشی و بیایی بگویی که انقلابی هستی؟ اما «بهشتی» را کشتی، این موضع گیری تو است. و تو [ای سازمان] بدان که منفور هستی و مردم، قلبشان، تمام رگ هایشان به بهشتی ها پیوند دارد ولی تو کوری و نمی بینی.(۱)

شهید رجایی در بخش دیگری از سخنان خود خطاب به اعضا و هواداران سازمان اظهار داشت:

واقعا برای من که تا حدودی چند سال با [محمد] حنیف[نژاد]، با رضا[رضایی] و احمد [رضایی] بودم،... هر وقت تصور می کنم که شما به عنوان عضو سازمان مجاهدین می بینید که مسعودتان نخست وزیر بنی صدر شده و از اینجا به فرانسه فرار کرده، آنجا جبهه متحد ضدانقلاب را دارد سازمان می دهد، چگونه خوابتان می برد؟، واقعا تعجب می کنم... روی این

مسئله فکر کنید که آیا شما می توانید در تاریخ جواب این حرکت را بدهید؟ شما می توانید بگویید که کشتن [آیه اللّه] خامنه ای برای شما، لازم تر از کشتن یک آمریکایی یا یک ساواکی یا یک اسرائیلی بوده است؟(۲)

اعتراف رجوی

چنانکه در تبیین نقش سازمان در انفجار هفتم تیر اشاره شد، مسعود رجوی در یکی از دیدارهای محرمانه خود با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم بعث عراق به مسئولیت مستقیم سازمان در آن عملیات و نیز انفجار هشتم شهریور اذعان کرده است. رجوی در دیدار با ژنرال حبّوش رییس سازمان امنیت صدام، در سال ۱۳۷۸، هنگامی که به برخی تبلیغات موجود در رسانه های غربی آن زمان علیه سازمان اشاره می کند، سابقه روابط نزدیک خود با غربی ها و از جمله اطلاع مقامات ارشد آمریکا و فرانسه از دو عملیات مذکور را یادآوری می کند. متن سخنان رجوی چنین است:

همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها دشمنی

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۵/۵/۶۰: ص ۱۲.

۲- همان: ص ۱۱.

به این گونه بـا مـا نبود و به ما تروریست نمی گفتنـد. هر چنـد که کاخ سـفید و کاخ الیزه می دانسـتند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشـتیم، می دانسـتند که چه کسـی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسـی و چرا عملیـات علیه رییس جمهوری و علیه رییس الوزرای ایران انجام داد. آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند.(۱)

قبلاً هم اشاره شد که فیلم این ملاقات و سایر دیدارهای مقامات اطلاعات امنیتی عراق با رجوی به طور مخفیانه ضبط شده بود که پس از سـقوط رژیم صدام و دسترسـی مردم به آرشیوهای مراکز اطلاعاتی، قسمت هایی از آنها به خارج منتقل شد که در قـالب یـک کتـاب توسط گروهی از جداشـدگان سازمان در لنـدن انتشار یافت. سـی دی تصویری این ملاقات و سایر ملاقات هـای منـدرج در کتـاب نیز به ضـمیمه آن انتشـار یـافته و در دسـترس عمـوم قرار گرفته است و سـند منحصـر به فرد و غیرقـابل انکاری از بسیاری روابط پشت پرده تروریستی سازمان محسوب می شود.

در بیانیه رسمی وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۳۷۳ صادر شد، رسما به مسئولیت

سازمان در انفجار هشتم شهریور تصریح شده است:

طبق گزارشات، در تاریخ ۳۰ اوت [= ۸ شهریور] مجاهدین در جلسه شورای امنیت ملی رژیم [ایران] بمب گذاری نمودند که منجر به کشـته شـدن رییس جمهور جدیـد، [محمد] علی رجاییو نخست وزیر جدید وی، محمدجواد باهنر گردید... مجاهدین صورت مجزا و منفرد مسـئولیت برخی اقـدامات تروریستی را که فکر می کردنـد نتیجه آنهـا بـاعث تقویت وجهه آنها می شـد برعهده گرفتند... [به رغم عدم پذیرش رسـمی مسئولیت انفجارهای ۷ تیر و ۸ شـهریور] ولی یادآوری این مسئله مهم است که مجاهدین – به خصوص در اوایل دهه ۱۹۸۰ [= دهه شصت شمسی] هم تمایل و هم توان انجام مقاصد خشونت بار خویش را داشتند.(۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تشییع جنازه میلیونی شهدای ۸ شهریور در مورد رفتار متناقض سازمان در قبال پذیرش مسئولیت انفجار و تکذیب اطلاعیه دفتر لندن سازمان توسط دفتر پاریس چنین گفت:

قضیه دیروز [= ۹ شهریور ۶۰] مسـئله را خیلی روشن کرد. دیروز صبح، خوب شما می دانید ما ساعت ۷ [صبح] اعلام کردیم که رییس جمهور وقت و نخست وزیر شهید شده اند، هیچ تبلیغ و

۱– برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۴ – ۱۱۵.

۲– بال شکسته: صص ۱۵ – ۱۶.

پروپاگانـدی هم برای کشانـدن مردم به خیابان ها نـداشتیم، و خیلی ها به ما اعتراض می کردند که خوب یک فرصتی به مردم می دادید [برای اطلاع رسانی و تجمع]... ما سه ساعت وقت

داشتیم...شـما دیدید که چه جور مردم آمدند... رادیو لندن هم که همیشه حقایق را تحریف می کند مجبور می شود خیلی که دسـت کـم بگیرد، بگویـد که بیش از یـک میلیـون نفر جمعیت [شـرکت کردنـد.] ... دیروز هیـچ کس نگفت، امـام هم نگفته بودند، تبلیغ هم نشده بود، ائمه جماعت هم نگفته بودند، رادیو هم نگفت مردم بیایید. مردم خودشان بودند. این، مردمند، و

این، جامعه است. دشـمن هر چه کور باشـد این را می فهمـد و می بیند. ضدانقلاب [= سازمان] به خاطر همین وضـعی که می بینـد جرأت اعلام رسـمی عملیات خودش را هم نمی کند. یک چنین عملیاتی اگر... کمی ارزش مردمی داشت، برای ثبت در تاریخ هزار بار بزرگ می کردند و مسئولیتش را می پذیرفتند.

در لنـدن، شـاخه مجاهـدین خلق اعلام می کنـد که مـا بودیم. رجوی فراری در پاریس می گویـد ما نبودیم. یعنی وضع چنین است که باز [مجبورند] منافقانه حتی با این کارشان هم برخورد کنند. اعلام مسئولیتش را هم نمی توانند بکنند.(۱)

حضـرت امام خمینی هم زمان با تشـییع شـهدای انفجار نخست وزیری، در صـبح نهم شهریور ۶۰ طی سـخنانی در مورد اشتباه محاسبه طراحان عملیات تروریستی فرمودند:

اینها یک اشـتباه دارنـد و آن اینکه شـناخت از اسـلام و شـناخت از ایمان و شـناخت از ملت اسـلامی ما ندارند. آنها گمان می کنند که با ترور شخصیت ها، می توانند با این ملت مقابله کنند، و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر موقعی که ما شهید دادیم، ملت ما منسـجم تر شد... ملتی که برای اسـلام قیام کرده است... این ملت را با ترور نمی شود عقب راند... آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه های نبرد با قدرت های فاسد، هم جنگ و هم رزم بودند... من در

عین حـال که شـهادت این دو بزرگوار برای من بسـیار مشـکل است، در عین حـال می دانم که آنهـا به رفیق اعلی متصل شـده اند... آنها رسیدند به مطلوب خودشان و از این جهت، به آنها و به

خانواده های آنها و ملت اسلامی تبریک عرض می کنم که چنین شهدایی تقدیم می کنند... آن کوردلانی که گمان کرده اند که جمهوری اسـلامی با نبود چنـد نفر از بین خواهـد رفت و سـقوط خواهد کرد، آنها افکارشان، افکار اسـلامی نیست...افکار مـادی [است] و برای دنیـا کـار می کننـد... ملت مـا آرام است، دلش مطمئن است به اینکه وقتی که این شـهدا نباشـند به جای آنها، داوطلبانی

۱- میرطاووسـی، شـهید محمـدعلی رجایی، ج ۲: صص ۱۱ - ۱۳، سـخنرانی حجه الاسـلام هاشـمی رفسنجانی در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۰ شهریور ۶۰.

برای شهادت حاضر در صحنه هستند... باز در صف های دنبال آنها، افراد داریم و اشخاص متعهد داریم و اشخاص مؤمن متعهد به اسلام داریم، و ملت را داریم، ملتی که هیچ گونه عقب نشینی در این مسائل نخواهد کرد. و به این ترتیب، جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد دید.(۱)

شهید محمدعلی رجایی مدتی قبل از شهادت از آرزوی خویش چنین سخن گفته بود:

دشمنان کوردل انقلاب اسلامی باید بدانند که شهادت در راه خدا آرزوی ماست زیرا که ما را هراس از مرگ نیست. چرا که اطمینان داریم بدون ما نیز پرچم خونین اسلام و انقلاب را دست های پرتوان میلیون ها مردم محروم و مستضعف میهن اسلامی، سربلندتر و برافراشته تر از

پیش به اهتزاز درخواهد آورد.(۲)

و شهید حجه الاسلام دکتر محمدجواد باهنر درباره خط شهادت و نقش آمریکا در حوادث تروریستی توسط سازمان، این گونه بیان کرده بود:

ملت ما بیش از هر زمان از خط شهادت برای منکوب کردن دشمن و درهم ریختن توطئه ها، نیرو گرفته است... ما سرنخ این توطئه ها[ی تروریستی] را امپریالیسم آمریکا می دانیم.(۳)

بسیاری از گروه ها و افراد مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور به تصریح یا به کنایه از اقدامات تروریستی سازمان بویژه دو انفجار هفتم تیر و هشتم شهریور ابراز خوشحالی و حمایت کردند و آن را مقدمه نابودی نظام سیاسی کشور محسوب می کردند. اما مدت ها بعد از شکست استراتژی سازمان هنوز

کسانی بودند که سازمان را به خاطر عملیات ویژه اش می ستودند. از جمله کریم سنجابی دبیرکل جبهه ملی که پس از فرار از کشور، در طول اقامت در پاریس در تابستان ۶۱، توسط رجوی به همکاری رسمی با سازمان دعوت شد و ارتباط هایی با برخی مسئولان سازمان و شورای مقاومت داشت، در خاطرات خود

به رغم آنکه بر مشی مسلحانه انتقاد وارد می کند، از دو عملیات انفجار ۷ تیر و ۸ شهریور و چند ترور دیگر تمجید می کند و سازمان را به خاطر این اقدامات تروریستی می ستاید:

مبارزات و جانفشانی های مجاهدین علیه دستگاه جابر و جاهل و ارتجاعی و ایران بر باد ده آخوندها، غیرقابل انکار است. ظاهرا آنها بودند که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی... با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند. آنها بودند که با توطئه سازمان داده دیگری رجایی رییس جمهور و باهنر نخست وزیر را

۱- صحیفه امام، ج ۱۵: صص ۱۳۴ - ۱۳۶.

۲- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲۲۷.

۳- روزنامه کیهان، ۱۱/۴/۶۰: ص ۱۲، مصاحبه دکتر باهنر پس از انفجار هفتم تیر.

از بین بردند.(۱)

یوسفی اشکوری، پیامد اقدام تروریستی سازمان را این گونه توصیف کرده است:

... در ۸ شهریور ۱۳۶۰ دفتر نخست وزیری منفجر شد و رجایی رییس جمهور و باهنر نخست وزیر و چند تن دیگر کشته شدند. این حادثه تلخ نیز در حدّ خود شدیدا بر فضای روحی و عاطفی و روانی جامعه اثر گذاشت، و از سوی دیگر، تنفر و بیزاری مردم از گروه های تروریستی را افزایش داد.(۲)

نهضت آزادی که در آن زمان به دلیل سوابق پیوند سیاسی و تبلیغاتی با بنی صدر و سازمان تحت فشار شدید افکار عمومی قرار داشت با صدور یک اطلاعیه ۳ سطری انفجار ۸ شهریور را بدون انتساب

به سازمان محکوم کرد و یک تلگرام کوتاه نیز خطاب به حضرت امام خمینی(ره) ارسال نمود و «شهادت جانگداز رییس جمهور و نخست وزیر» را تسلیت گفت.(۳)

اما فخرالدین حجازی نماینده اول مردم تهران در مجلس، طی سخنانی که روز تشییع شهدای هشتم شهریور در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی برای مردم ایراد کرد، حملات شدیدی به

سران نهضت آزادی و مواضع مبهم آنها در قبال عملکرد سازمان وارد ساخت که موجب اعتراض رسمی

نهضت آزادی نیز گردید.(۴)

۱- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها: ص ۴۱۴.
۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۴۱۹.
۳- اطلاعیه و تلگرام مورخ ۹/۶/۶۰، نهضت آزادی.
۴- متن اطلاعیه تحت عنوان «اعتراضیه نمایندگان نهضت در مجلس در مورد سخنان دو تن از نمایندگان» مورخ ۱۱/۶/۶۰.

تظاهرات شورشی و مسلحانه

اشاره

پس از ناکامی «استراتژی ضربه ای»، ابتدا تحلیل سازمان این بود که: «نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه های پیاپی به بدنه این هرم، جلو ترمیم ضربه های ۷ تیر و ۸ شهریور را گرفت.»

تاکتیک نظامی عمده سازمان، در ماه های تیر و مرداد و نیمه اوّل شهریور ۱۳۶۰، که واکنشی به

قدرت ترمیم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می شد «حرکات ایذایی» بود؛ بیشتر ترورهای پراکنده در این مقطع صورت گرفت. در این مدت، شهادت آیه اللّه علی قدوسی دادستان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط محمود فخارزاده کرمانی عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شهریور ۶۰ به وقوع پیوست.(۱) در اواسط شهریور ماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از سوی سازمان صادر شد:

عملیات بزرگ بمب گذاری و عملیات ایذایی و ترورها زمینه لازم را درون مردم به وجود آورده، و جامعه الآن آماده قیام بر علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده ها فقط نیاز به یک جرقّه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود.(۲)

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

با توجه به اسطوره سازی مردم از سازمان از یک طرف، و وجود ذهنیّت نسبت به عمل در جوّ غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی]نشده اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شوند. اختناق مهم ترین عامل عدم ورود مردم به صحنه مبارزه علیه رژیم بوده است؛ بنابراین لازم است ابتدا جوّ اختناق توسّط پیشتاز

شکسته شود، تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب ترین شکل شکستن جوّ اختناق است.(۳)

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می شود: چند اقدام مسلحانه پراکنده؛

۱- موسوی آشان، زندگی نامه آیه اللّه علی قدوسی: صص ۱۲۵ - ۱۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۶/۶۰: متن اطلاعیه دادستانی انقلاب. در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری، مهران اصدقی که از مسئولان بخش ویژه عملیات نظامی سازمان بود، عامل این انفجار معرفی شده است. ری شهری، خاطره ها: ص ۱۸۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از اسناد درون گروهی کشف شده.

۳- همان.

که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می کند؛ سپس بقیه نیروها - از پایین ترین رده های تشکیلاتی و حتی زیرتشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی - به آن می پیوندند.

فاضل مصلحتی عضو مرکزیت نهاد دانش آموزی سازمان در جلسه درون گروهی گفته بود:

تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند.(۱)

در صورتی که در این تجمع ها تحرکات مسلحانه رخ نمی داد و فقط ناآرامی و آشوب صورت می گرفت نوع تظاهرات، «شورشی» نامیده می شد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود.

در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که

نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش آموزی» و «محلّات» در آن شرکت داشتند. نیروهای «محلّات»

در نقاطی که ضمن طرح های استراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محله های آزاد شده» حساب باز شده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند؛ مثل خیابان کمالی و خیابان مخصوص، در مناطق غربی و جنوبی تهران (دور از مرکز). نیروهای «دانش آموزی» در نقاط مرکزی شهر به تجمّع دست زدند. از افراد شرکت کننده در راهپیمایی خیابان کمالی (حدفاصل تقاطع نوّاب صفوی و کاشان) شرح تظاهرات بدین

گونه نقل شده است:

در ساعت ۵ بعدازظهر، سه برادر مسلّح با شعار [علیه امام]... و شلّیک چند گلوله، شروع راهپیمایی را اعلام کرده و به وسیله یک ماشین - که همانجا سرقت نمودند - از محل دور شدند.

در همین هنگام، ۸ خواهر شروع به دادن شعار می کنند؛ که در لحظات اول ۴ نفر آنها دستگیر می شوند. به این ترتیب، راهپیمایی - بدون اینکه شکل بگیرد - به درگیری انجامید و به اتمام

رسید.(۲)

در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران - مانند «سینا - مخصوص»، «سینا - خرّمشهر» و «شادمان - ستّارخان» روی داد.

ولی اللّه صفوی مسئول نظامی دانش آموزی سازمان در غرب تهران در سال ۶۰، درباره این گونه تظاهرات چنین گفته است:

سازمان می گفت: تظاهرات هدفش این است که مردم را به صحنه بکشاند و با حمله به مراکز

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان»، ۱۶/۶/۶۰.

نظـامی انتظامی این مراکز را خلع سـلاح کننـد و سـلاح ها بین مردم پخش شود، جریان مثل ۲۲ بهمن [۵۷] پیش بیایـد. بعد از مقـاومت مردم در برابر این تظاهرات و موج گسترده دسـتگیری که در پی آن صورت گرفت.، عـدم اسـتقبال به حـدی بود که نیروهای سازمان دهنده، هواداران را هم

به زور به این تظاهرات می فرستادند، یعنی با عدم استقبال نیروهای هوادار تشکیلاتی هم روبرو

شدند.(۱)

دگماتیزم و جزمیّت تشـکیلاتی و بسـته بودن نگرش سیاسـی - اجتماعی، باعث شد که سازمان شـکست این گونه تظاهرات را «ترس مردم به خاطر عنصـر اختناق» برآورد کنـد و به چنین نتیجه گیری ای برسـد که نپیوسـتن مردم به این «راهپیمایی»ها دلیل موفق نبودن اصل طرح نیست:

به لحاظ نیرو ضـربه خوردیم و نیاز به ترمیم سازمانـدهی داریم تا حرکت های بعدی را انجام بدهیم. مردم به خاطر سـرکوب و اختنـاق شدیـد نپیوسـتند... بایـد بـا اتّخاذ تاکتیک های مناسب تر، مردم را تحت پشتیبانی نیروهای مسلّح خودمان بـدون اینکه ترس ارتجاع را در دل داشته باشند، به صحنه تظاهرات بکشانیم.(۲)

بیلان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰

یکی از فرماندهان عملیات نظامی سازمان در غرب تهران به نام پروین پرتوی پس از دسـتگیری، طی میزگردی بیلان تهیه شده از گزارش های تظاهرات مسلحانه در شهریورماه ۱۳۶۰ را به شرح زیر

ارائه نمود:

۱) نوع تظـاهرات: مسـلّحانه. محلّ برپایی: خیابان گرگان. تعـداد نیروهای شـرکت کننـده: ۳۰ نفر نیروی روابطی (در اوّل این تظـاهرات، نیروهـای عملیـاتی دیر رسـیدند). مـدت تظـاهرات: ۲ دقیقـه. تعـداد نیروهـای دسـتگیر شـده: حـدود ۲۵ نفر. نـتیجه تظاهرات: آتش گرفتن یک لاستیک وسط خیابان؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات به هم می ریزد.

۲) نوع تظاهرات: مسلّحانه. محلّ برپایی: خیابان تهران نو، سی متری. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۲۵

نفر نیروی روابطی و یک واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه (این مورد نشان می دهد که وقتی واحدهای عملیاتی وجود نداشتند، تظاهرات ۲ دقیقه بود؛ ولی در این مورد، تظاهرات ۱۵ دقیقه طول۵۱

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل های درون گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه.

کشید؛ زیرا واحد عملیاتی شرکت داشت). نتیجه تظاهرات: ۱۰ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته شدند، یک اتوبوس آتش گرفت، یک لاستیک در وسط خیابان سوخت، و همچنین نارنجکی به طرف دفتر حزب جمهوری اسلامی پرتاب شد که شیشه های آن شکست؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم،

تظاهرات مسلّحانه به هم ریخت.

۳) نوع تظاهرات: مسلّحانه. محل برپایی: خیابان کمالی - خیابان مخصوص. تعداد نیروهای شرکت کننده: سه واحد عملیاتی و حدود ۴۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و ۱۰ تا ۱۵ دقیقه درگیری مسلحانه. نتیجه تظاهرات: تعطیل شدن فوری مغازه ها، آتش گرفتن چند لاستیک در وسط خیابان، آتش گرفتن یکی از دختران هوادارِ شرکت کننده توسط کوکتل خودش، کشته شدن تعدادی از

نیروهای عملیاتی، و خالی کردن چند تیر؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می ریزد.

۴) نوع تظاهرات: مسلّحانه. محل برپایی: خیابان ولیّ عصر. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۴۰ نفر نیروی روابطی و دو واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۸ دقیقه. نتیجه تظاهرات: ۱۲ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته می شوند، یک نارنجک وسط خیابان پرتاب می شود، دو اتوبوس به آتش کشیده می شود؛

و نیز ۱۰ نفر از مردم عادی کشته یا مجروح می شوند (به علت شلوغی منطقه و ایستادگی مردم)؛ و

سرانجام تظاهرات توسّط مردم به هم می ریزد.

۵) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان آذربایجان. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۳ تا ۴ دقیقه. نتیجه تظاهرات: دستگیری یا کشته شدن ۳۵ درصد از نیروهای حاضر سازمان، کشته شدن ۲ نفر از نیروهای مردمی؛ و سرانجام تظاهرات با

مقاومت مردم به هم می ریزد.

۶) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۵۰ تا ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه ۶ تا ۷ واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و حدود ۳۰ دقیقه درگیری مسلّحانه. نتیجه تظاهرات: دستگیری ۳۵ درصد از نیروهای سازمان، کوکتل اندازی به سمت دو بانک، شکستن شیشه های چند مغازه؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می ریزد.

۷) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان سینا - مخصوص (همان منطقه آزاد شده مورد ادّعا). تعداد نیروهای شرکت کننده: دو واحد عملیاتی و حدود ۴۰-۳۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۵ تا ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن لاستیک وسط خیابان، پرتاب دو کوکتل؛ و دستگیری ۳۰ درصد

از نیروهای سازمان. در این تظاهرات، سرانجام نیروهای شرکت کننده با به جا گذاشتن کوکتل های خود در وسط خیابان یا کنار جوب آب، پا به فرار گذاشتند و صحنه را ترک کردند.

۸) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: حدود ۵۰ -۴۰ نفر نیروی روابطی و حدود چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: تیراندازی نیروهای سازمان به سوی مردم (تلفات مردم نامعلوم)، نابودی یک واحد عملیاتیِ نهاد محلّات، کشته

شدن ۴ نفر از نیروهای سازمان، و دستگیری تعداد زیادی از بقایای نیروها. به این تظاهرات، تنها ۲ نفر پیوستند (البته طبق گزارش های درونی - که معلوم نیست این دو نفر از نیروهای قطع ارتباطی بوده اند یا افراد متفرّقه).

۹) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان ولیّ عصر. تعداد نیروهای شرکت کننده: چهار واحد عملیاتی و ۴۰ نفر از نیروهای روابطی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن دو اتوبوس شرکت واحد، پرتاب کوکتل به طرف پمپ بنزین و ایراد خسارت بر آن، آتش زدن لاستیک در

وسط خیابان، و دستگیری ۲۰ نفر از نیروهای سازمان. تظاهرات مزبور بزرگترین تظاهرات مسلحانه سازمان در شهریور ماه ۱۳۶۰ محسوب می شود.

۱۰) نوع تظاهرات: شورشی. محلّ برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۱۲ نفر. مدّت تظاهرات: ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: پرتاب یک کوکتل به یک مغازه سبزی فروشی و به آتش کشیدن آن، و نهایتاً فرار نیروها در اثر مقابله مردم.(۱)

فاضل مصلحتی از مسئولان اصلی راه اندازی تجمع های موسوم به تظاهرات مسلحانه شهریورماه پس از ناکامی سازمان در این طرح در جمع درونی گفته است:

این همه خون دادیم، [مردم] یک لحظه هم نیامدند از تظاهرات ما پشتیبانی کنند، باز بگو خلق. کدام خلق؟ که هیچ چیز حالی اش نیست. ما داریم برای چه کسانی خون می دهیم؟(۲)

ولی اللّه صفوی مسئول نظامی نهاد دانش آموزی غرب تهران، نتیجه کار را این گونه جمع بندی کرد:

در کل، تظاهرات مسلحانه شهریورماه چند روز به اجرا در می آید که طی آن بیش از ۷۰ تن از

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۶۲ - ۱۶۶؛ با اندکی تلخیص.

۲- همان، ج ۲: ص ۱۷.

نیروهای اجرایی سازمان دستگیر یا کشته می شوند.(۱)

در همین ایام، دقیقا در ۲۰ شهریور ماه ۶۰، سازمان با، به شهادت رساندن آیه اللّه سیداسداللّه مدنی امام جمعه تبریز، سلسله عملیات ترور ائمه جمعه مراکز استان های مهم کشور را آغاز کرد و آن را تا سال ۶۱ ادامه داد و در نشریات خود، رسما مسئولیت این ترورها را پذیرفت.

یک عضو سازمان به نام مجید نیکو با انفجار نارنجک هایی که به خود بسته بود به هنگام برگزاری نماز جمعه، آیه اللّه مدنی را (در سن ۶۷ سالگی)، به همراه سه نفر از نمازگزاران به شهادت رساند و تعدادی را نیز مجروح ساخت.(۲)

در ۲۲ شهریورماه مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور و سخنگوی دولت طی مصاحبه ای در مورد مجازات تروریست ها چنین اظهار داشت:

در مقابل کسانی که در مقابل نظام، اقدام مسلحانه می کنند، آیا کاری جز اعدام می شود کرد؟ مگر ما خوشمان می آید این کار را بکنیم؟ ما همان قدر که از شهادت برادرانی مثل دکتر بهشتی،

دکتر باهنر، برادرمان رجایی، قدوسی، مدنی متأثر و متأسفیم، همین قدر با یک مقدار تفاوتی از

کشته شدن جوان هایی اغفال شده [=تروریست های عضو سازمان] ناراحت هستیم. ما احساس می کنیم که این یک توطئه آمریکایی عظیمی است. برای اینکه هم شخصیت های ما را از ما بگیرند و هم یک سری جوان را که ذاتا مسلمانند، ولی منحرف شده اند و بازی خورده اند... تمام

کسانی که در رابطه با این جریانات، اعدام می شوند، کسی [از آنها] نیست که همراهش حداقل

اسلحه و چند تا کروکی [= نقشه آدرس] شخصیتی و آدمی را که قرار بوده ترور کند، نباشد. در هر نظامی که این جور آدمی را بگیرند که مسلحانه در برابر رژیم قیام کرده و می کشد و نابود

می کند، مجبورند که در مقابلش اقدام [به مجازات] کنند.(۳)

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

اشاره

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل سازمان طرح شد؛ با این

ویژگی که تعداد بیشتری تیم های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند، و تمام نیروهای اجرایی و

۱- همان، ج ۱: ص ۱۵۹.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۵۴.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۶/۶۰.

عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند، و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته

شود که گروه های مختلف سازمان دهی شده – در نهایت – به هم بپیوندند تا راهپیمایی گسترده شود.

تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفته خلق» آزاد شود:

به آن درجه از توان نظامی رسیده ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته ایم. ...

ما در ۵ مهر ماه با قیامی شبیه به قیام توده ای ۲۲ بهمن روبرو هستیم باید مردم را تحت حمایت

نیروهای مسلّح مان به صحنه بکشانیم. می بایست این تظاهرات با شرکت خود مردم صورت گیرد؛ و ما به عنوان پیشتاز مسلّح از مردم حمایت خواهیم کرد. ضرورت انقلاب ایجاب می کند که کشته ها زیاد باشد، و درخت آزادی خون می خواهد. شاید کشته ها به اندازه ۲۲ بهمن ۵۷

باشد و شاید بیشتر؛ ولی تعداد آن مهم نیست.

مردم کاملاً آماده قیام توده ای هستند. عملیات بزرگی مثل ۷ تیر نشان داد که نظام ضربه پذیر است. پیکر نظام ظرف بلورینی است که شکسته شده؛ و کافی است که یک ضربه دیگر به آن وارد آید تا ظرف ریزریز شده و هر تکّه اش از هم جدا و به گوشه ای پرتاب شود. شرایط اجتماعی و مردم مثل چاه آرتزینی است که فقط احتیاج به یک جرقّه دارد تا پوسته ها شکافته [شود و چاه] فوران کند؛ آن زمان دیگر هیچ چیز جلودار آن نخواهد بود.(۱)

این در حالی است که بعدا مسعود رجوی در جمع بندی یک ساله خود تصریح می کند که از ابتدا می دانسته که الگوی تظاهرات بی نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد:

اما با این همه علیرغم اینکه از سی ام خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگو و سقوط شاه

لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست، ولی باز هم تست کردیم و آزمایش کردیم.(۲)

بالاخره تعداد قابل توجّهی هوادار مسلّح، از سه نقطه مرکزی تهران(۳)، در ساعت ۵/۱۰ صبح – پنجم مهر ماه ۱۳۶۰، با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس های شرکت واحد،

راهپیمایی را آغاز کردند.

۱– شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل های درون گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۰: ص ۴۳.

۳- پل حافظ تقاطع طالقانی، حدّفاصل چهارراه طالقانی و میدان ولیّ عصر و سه راه جمهوری.

شکل عمل بدین گونه بود که افراد موتورسوار (و گاه پیاده) در اکیپ های مختلف با گردآوری هواداران

و افراد موجود در محل شروع به «تظاهرات» یا «راهپیمایی» می کردند. این افراد با شلیک رگبار هوایی و گاه با شلیک های مستقیم به افراد عبوری یا ساختمان های مراکز عمومی، بانک ها، مغازه ها، پاساژها و اتومبیل هایی که افراد با ظاهر مذهبی در آن نشسته بودند، با سردادن شعارهای تعیین شده، خطّ

تظاهرات را پیش می بردند. به واحدهای عملیاتی دستور داده شده بود که «هرکس به هر شکل خواست

جلوی تظاهرات را بگیرد به رگبار ببندید و حتی اینکه از چه موضعی از تظاهرات جلوگیری می کند، فرقی ندارد... اگر نیروهای عملیاتی بتوانند از این تظاهرات، ۲ ساعت حفاظت بکنند، کار تمام است و نیروهای مردمی به ما می پیوندند و آتش زیر خاکستر، شعله ور می شود.»(۱) در بولتن یکی از انجمن های وابسته به

سازمان، از زبان یکی از افراد شرکت کننده در حوادث ۵ مهر آمده است:

رأس ساعت ۵/۱۰ با تک تیرهای برادران، شروع تظاهرات اعلام شد. با آغاز تظاهرات، یک اتوبوس بنز خط ۱ به آتش کشیده شد. در ابتدا، با توجه به اینکه مسافران از قصد رزمندگان اطلاع نداشتند، از پیاده شدن امتناع ورزیدند، و راننده نیز با اتوبوس قصد فرار داشت که با خروش یکی از خواهران که قصد آتش زدن اتوبوس را داشت، مسافرین پیاده شدند و راننده نیز با پرتاب کوکتلی به درون اتوبوس، با سرعت پایین آمد. در این میان، چادر یکی از مسافران

که به دلیل بیماری نتوانسته بود اتوبوس را ترک کند، آتش گرفت... تعدادی از برادران به روی پشت بام سینما رادیوسیتی و ساختمان های اطراف آن رفته بودند و سنگر گرفته بودند. دو پاسدار

که از دانشگاه [جامعه الصّادق(۲)] بیرون آمده بودند، توسط این برادران مغزشان به روی زمین ریخته شد.(۳)

در ادامه عملیات رزمندگان، تعدادی از خواهران به درون ساختمان های اطراف رفته و از آنجا تیراندازی می نمودند. تیراندازی تا ساعت ۱۵/۳ ادامه داشت...(۴)

تا رسیدن نیروهای مردمی و پاسداران گشتی سپاه و کمیته، گروهی از مردم عادی در کنار خیابان ها و

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۶۹ - ۱۷۰.
۲- قرار بود در فضایی که در ضلع شمال غربی تقاطع خیابان ولی عصر و خیابان طالقانی حد فاصل صبای شمالی و ولیّ عصر واقع است، دانشگاه امام صادق(ع) ساخته شود؛ و بدین جهت در آن سال ها به «جامعه الصادق» معروف بود.
۳- یکی از این دو تن فرزاد رئیس زاده پاسدار و نفر دوم (مهدی رجب بیگی) غیرنظامی و نویسنده عضو جهاد دانشگاهی بود.

۴- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲. نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان».

کوچه هـای منطقه موردنظر جان باختنـد و عـده ای نیز به بیمارسـتان ها منتقل شدنـد. با رسـیدن نیروهای مردمی، دومین مقابله عمومیِ بعد از ۳۰ خرداد شکل گرفت. علاوه بر آنکه تعداد زیادی از هواداران

سازمـان توسط مردم یا به کمک آنان دسـتگیر شدنـد، نوعی جدیـد از ضـدّتبلیغ علیه سازمان نیز در بین مردم صورت گرفت؛ «وحشی»، «جانی» و «دیوانه مسلّح» از جمله القاب و صفاتی بود که مردم به عناصر

سازمان نثار می کردند.(۱)

حجه الاسـلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود با اشاره به آغاز عملیات ثامن الائمه برای شکست حصر آبادان در نیمه شب چهارم مهر ۶۰ و پیروزی این عملیات، در مورد تظاهرات ۵ مهر سازمان می نویسد:

مجاهدین خلق، که در داخل با عراق همکاری دارند، امروز با ایجاد چند صـحنه جنون آمیز با برخورد مسـلحانه، تلاش کردند که نشاط و شور این پیروزی را بگیرنـد، ولی موفق نشدنـد. چنـد اتوبوس را آتش زدند و چند نفر را شـهید و مجروح کردند و خودشان ده ها کشته و اسیر دادند. اکنون رسما به صورت ستون پنجم دشمن عمل می کنند.(۲)

در این حرکت ناشیانه و خالی از هر نوع منطق، که مسعود رجوی آن را «آزمایش» نام نهاد،(۳) به اعتراف خود وی، هواداران سازمان «در دسته های ۵۰تایی، ۱۰۰تایی و ۲۰۰تایی» کشته یا دستگیر شدند.(۴) رجوی با صراحت ناگزیر شد اعتراف کند که «... به نسبت هدف شـماره ۲ (تست کردن عنصـر اجتمـاعی)، جواب آزمـایش منفی بود»؛ و بـاز آن را به گردن اختنـاق رژیم انداخت.(۵) جمعی از جداشـدگان از سازمان در کتاب «چه بایـد کرد؟» با اشاره به حضور خود در آن راهپیمایی و مشاهـدات عینی خویش

نوشته اند:

... گفته هـای مسئولین [سازمان] را که ۵ مهر ۶۰ را روز سـرنگونی رژیم می نامیدنـد، شـنیده ایم، خوب می دانیم هـدف چه بود... اگر هدف تو [= رجوی] تِست بود پس چرا مسئولینت می گفتند

فردا (۵ مهر) کار تمام است و با سلاح های سنگین می آییم و اگر این طور نبود چرا دروغ

ص:۶۵۷

۱- گزیده اسناد حفاظتی... .

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۰۴.

۳- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۷۲.

۴- همان؛ رجوی تنها به کشته شدگان اشاره دارد.

۵- همان: ص ۷۳.

می گفتند.(۱)

در اینجا گزارش یک نوجوان(۲)، که مسئولیت یک واحد نظامی را نیز در تظاهرات مسلّحانه ۵ مهر به عهده داشته و خود نیز مرتکب قتل شده است، عیناً نقل می کنیم:

اول از همه تظاهرات پنجم مهر قرار بود در روز یکم مهرماه برگزار شود؛ یعنی تمام نیروها آماده

شده بودند و همه کارهای تدارکاتی انجام شده بود که تظاهرات در روز اول مهر ماه انجام بشود.

شب یکم مهر، از رادیو و تلویزیون اعلام شد که فردا به مناسبت بازگشایی مدارس، به دعوت «حضرت آیه اللّه منتظری»، یک راهپیمایی دانش آموزی انجام می گیرد.

به این علت، تظاهرات سازمان به هم خورد؛ و فردا که ما - به اصطلاح - سرِ قراری های تشکیلاتی رفتیم، گفتند که :«خوب؛ حالا امروز که نشد این تظاهرات را انجام بدهیم؛ تظاهرات دانش آموزان را در خیابان ها به رگبار ببندید.» نمونه اش کارهای «حسن سرخوش» است که سازمان، بعدها پس از کشته شدن او، خیلی تبلیغ کرد و عکسش را چاپ کرد و واحد به نامش ایجاد کرد. «حسن سرخوش» در چند مورد توانسته بود این تظاهرات دانش آموزان را به رگبار ببندد و فرار کند.

به هر حال، تظاهرات اصلی به پنجم مهر موکول شد. پنجم مهر تمام تدارکات آماده شد؛ چندین واحد بودند [و] هر واحد - عموماً - از ۴ نفر تشکیل می شد که هر کدام ۴ سلاح ژ - ۳، با خشاب، و حدود ۵۰۰ - ۴۰۰ فشنگ داشتند.

قبل از تظاهرات گفته بودند: «برای اینکه آماده شوید از نظر بدنی، غذای خوبی بخورید.» همه، آن روز، صبحانه مفصّلی خوردند و وارد تظاهرات شدند. موقع شروع، همه نیروها رفتند سوار ماشین شدند؛ و جریانِ عادی در خیابان بود. تا اینکه ماشین را به طور عرضی پارک کردیم و

پیاده شدیم؛ و شروع به تیراندازی و شلیک هوایی کردیم. سازمان گفته بود: «شما اصلاً قرار

نیست در تظاهرات شرکت کنید؛ فقط بروید شلیک کنید، یک میلیون آدم می آید و شما را روی

دست بلند می کند.» ما هم انتظار داشتیم که یک میلیون نفر بیایند و ما را روی دست بلند کنند. البته چنین آرزوی خامی انجام نیافت.

۱- چه باید کرد؟: صص ۵۰ - ۵۱.

۲- افشینِ برادران قاسمی، در اواخر سال ۱۳۵۹ در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت، هوادار سازمان شد. او فعالیتش را نخست با پخش و فروش نشریات، آغاز کرد. پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، ابتدا پیک یکی از گروه های سازمان بود و سپس وارد تیم های

نظامی شد. در جریان تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰ فرماندهی یک واحد نظامی را بر عهده داشت که در صحنه عمل دستگیر شد. گردش کار پرونده عملیاتی نامبرده؛ موجود در دانشکده امام باقرع. نیز خلاصه پرونده ها...: برادران قاسمی، افشین.

ما در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) بودیم. خیابان کلاً تخلیه شده بود و ما ماندیم و چند ماشین، که به طور پراکنده در خیابان به چشم می خورد.

نکته دیگر اینکه در آن روز، این طور که دیدیم، نیروهایی که در تظاهرات آن [قسمت] خیابان شرکت داشتند، حدود ۱۰ نفر بیشتر نمی شدند و ما – هیچ کدام – آموزش نظامی [سطح پیشرفته] ندیده بودیم (در اسلحه، ماشه و ضامن یک چیز ساده ای است)؛ چون آموزش نظامی ندیده بودیم که در یک مقطع چه کار بکنیم و چه کار نکنیم، من دقیقاً یادم هست که مثلاً از این طرف داد می زدند که «آن طرف چیزی تکان خورد»؛ تمام آن خیابان و آن قسمت را به رگبار می بستیم. احتمالش هم بود که گلوله ها به مردم اصابت کند.

در واقع «درگیری» بود؛ «تظاهرات» به هیچ وجه انجام نگرفت...

موقعی که درگیری ادامه داشت، یکدفعه یک فرد حزب اللهی به جلو آمد و گفت: «اسلحه ها را تحویل بدهید. رهبران تان را ببینید [که] دارند چه کار می کنند! شما کجا هستید؟! آنها به فرانسه رفته اند و عیّاشی می کنند، و شما اینجا هستید.» و در ضمن اینکه داشت این صحبت ها را می کرد، همین طور جلو می آمد (فکر نمی کنم مسلّح بود) که ناگهان به وی تیراندازی کردند و او را شهید نمودند.

کسانی که به خیابان طالقانی رفته اند، می دانند [که] دو سه هتل بوده از زمان شاه، که مصادره شد؛ و الآن در آن ساختمان ها، جنگزدگان هستند. از ساختمان های مزبور شعارهای «مرگ بر منافق»، «منافق اعدام باید گردد» و نظایر اینها داده می شد. هر شعاری که می دادند، به طرف ساختمان جنگزدگان شلیک می شد.

حادثه ای نیز در خیابان امیراکرم به وقوع پیوست: یک واحد نظامی در جنوب، عملیات پنجم مهر را در چند نقطه تهران بر عهده داشت و فرمانده واحد آدمی بود که سازمان [بعدها] درباره اش تبلیغ کرد (خودش هم مثل اینکه قبل از اعدامش مصاحبه کرده؛ اسم وی شیرزاد بود). یکی از کارهای این گروه این بود که در مقابل جمعیتی که بعد از تظاهرات جمع شده و بر ضدّ منافقین شعار می دادند، آنها با یک ماشین می روند جلو و می گویند که: «ما حزب اللهی هستیم، پاسدار کمیته هستیم؛ و رادیو تلویزیون الآن می خواهد بیاید فیلمبرداری کند. شما یک دقیقه در همین حالت باشید تا رادیو تلویزیون برای فیلمبرداری بیاید»؛ بعد در همین حین، که

جمعیت هم – خوب – شعار می داد، آنها عقب می روند و یک مقدار فاصله می گیرند و این فرمانده دستور می دهد که: «آتش کنید، شلیک کنید.» و تعدادی از مردم شهید شدند.

برخلاف گفته سازمان، نه از جمعیت میلیونی خبری شد و نه اینکه ما موفقیتی پیدا کردیم. در همان حال که عقب نشینی می کردیم (خیابان طالقانی، تقاطع ولیّ عصر تا پل حافظ، اصلاً

کوچه ای ندارد که به کوچه های دیگر راه داشته باشد. به غیر از خیابان بندر انزلی - که آنجا هم

درگیری بود) راه فرار دیگری نبود؛ ما هم همان وسط بودیم و کاری نمی توانستیم بکنیم. خواستیم به یکی از خانه ها فرار کنیم؛ چندین خانه را زنگ زدیم و هیچ کس در را باز نکرد. آخر

سر، چند مرتبه با شلّیک گلوله به در خانه ها، در را باز کردیم که بتوانیم فرار بکنیم؛ اما در فرار موفق نشدیم و دستگیر شدیم.

موقعی که دستگیر شدیم و می خواستند ما را به زندان منتقل کنند، مردم جمع شده بودند جلوی خیابان طالقانی و می گفتند: «آقای موسوی تبریزی [ادستان کلّ انقلاب اسلامی] گفته که کسی که در تظاهرات مسلّح باشد، باید اعدام بشود. و ما هم همین جا می ایستیم و همه آنها باید اعدام شوند.» و حتی این طور که من متوجه شدم، کمیته متوسّل به تیر هوایی شد تا ما را از میان جمعیت رد کند.(۱)

به گفته محمدرضا یزدی زاده یکی از مسئولان سازمان دهی تظاهرات ۵ مهر:

گزارش هایی حاکی از این موضوع داشتیم که عده ای از مردم با مشت خالی جلوی تیم های نظامی ایستادند و شعار می دادند و آنها هم که بی تفاوت بودند ماشین ها و امکاناتی را که در خیابان داشتند، جمع می کردند تا مبادا کسی پشت آنها سنگر بگیرد.(۲)

همچنین ولی اللّه صفوی یکی دیگر از مسئولان نظامی این تظاهرات اظهار داشت:

[این تظاهرات] تنها نتیجه ای که برای سازمان داشت، [دستگیری و] کشته شدن عمده نیروهای

اجرایی و عملیاتی در آن روز بود. این تظاهرات هم با مقاومت مردم و با شکست برای سازمان تمام می شود که طی آن نیز عده ای از مردم بی گناه به شهادت می رسند.(۳)

در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، آمار تلفات آن چنین درج شده است:

۱۶ خرابکار [= عضو سازمان] کشته و سی نفر از مردم و پاسداران شهید شده اند و بیش از یکصد و پنجاه نفر [از اعضا و هواداران تشکیلاتی] دستگیر شده اند.(۴)

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۷۱ - ۱۷۵؛ اعترافات و خاطرات افشین برادران قاسمی.

۲- همان: ص ۱۲۰.

۳- همان: ص ۱۷۰.

۴- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۳۰۵ - ۳۰۶.

بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصله ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه، نیز ضربه خورد.(۱) هواداران، که نتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷ روبرو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری های زیادی را در هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، در خصوص جملات و عبارات امیدوار کننده مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می شوند.

... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همه مردم به ندای شما جواب می دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می خواهند.

... اول مجلس را می گیریم، بعد رادیو و تلویزیون، و بعد اوین، و در آخر می رویم سراغ جماران.

... بچه ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید.(۲)

تحلیل های پس از ۵ مهر، بیش از آنکه روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران های اقتصادی و سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می پرداخت که این موارد از آن بیرون می آمد:

۱- رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.

۲- ستون فقرات سازمان سالم مانده، و ضربه کاری از دستگیری ها و اعدام ها نخورده؛ اما از این پس، اصل بر حفظ خود است، و قرارها باید به حدّاقل (هفته ای یک بار) تقلیل یابد.

۳- تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

۴- عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن(۳) به دست آمده است. اعضا و هواداران

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵؛ نقل از اسناد درونی نهادهای «بخش اجتماعی».

۲- گردش کار پرونده های چند تن از متهمین تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰: مریم ش، مسعود انتظاری، محمد ملک و حمید

اسدیان؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

۳- آلترناتیو شدن سازمان و جا انداختن آن به طور جهانی، تعادل قوای نظامی با رژیم، زدن ضربه های کاری به رژیم. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳؛ نقل از مجموعه تحلیل های درون گروهی کشف شده.

سازمان نمی خواهند به جای مردم انقلاب کنند؛ و با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده ای که محصول این شرایط است، مردم به زودی قیام خواهند کرد.(۱)

یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش - که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند - در جریان ۵ مهر، می نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی

در خارج از کشور داشته؛ و بعد از این عمل، بایستی روی بحران های اقتصادی رژیم کار کنیم.

ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پایین تر از رده «نهاد» ممنوع بود؛ و بعدها هم فراموش شد.

من فکر می کنم [که]تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دور ماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود.(۲)

مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان»

در شرایطی که سازمان دچار بحران روانی و شکست بزرگ اجتماعی و تبلیغی شده بود و عملاً در بن بست گرفتار آمده بود، موضع گیری نابه هنگام و غیرمنتظره مهندس مهدی بازرگان در مورد سازمان که موجب برانگیختن واکنش ها و بازتاب های سیاسی و تبلیغی شد، بسیار عجیب و سؤال برانگیز بود.

در حالی که فضای اجتماعی بعد از ۳۰ خرداد و بویژه در پی شهادت مظلومانه شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور به شدت علیه بازرگان و نهضت آزادی بود و افکار عمومی، آنان را به نوعی شرکای سیاسی و سهیم در جرایم سازمان می شناختند تا آنجا که در مراسم تشییع شهدای ۸ شهریور و سایر اجتماعات مذهبی سیاسی مانند نمازهای جمعه، شعارهایی علیه رهبران نهضت آزادی سرداده می شد،

انتظار می رفت که حداقل از سوی شخص بازرگان، سخن یا اقدام تحریک آمیز جدیدی بروز نیابد.

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی مواردی از اعتراضات مردمی علیه بازرگان و نهضت آزادی و حتی درخواست کمک نهضتی ها از وی برای کاهش و یا جلوگیری از ادامه آن اعتراضات، درج

شده است.(۳) از جمله در روز ۱۵ شهریور ۶۰، به نقل از خانواده آقای هاشمی که در تشییع جنازه شهید قدوسی و شهید وحید دستجردی شرکت کرده بودند، آمده است که «مردم شعارهایی علیه مهندس

۱- همان.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۲۵؛ متخذ از پرونده اصغر فقیهی.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۹ و ۲۰۸.

بازرگان هم می دادند.»(۱)

در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰، خاطرات رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین نگاشته شده است:

جلسه علنی داشتیم، مهندس [مهدی] بازرگان، اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت ها به دست تروریست ها، از اعدام ها و سخت گیری های دادگاه های انقلاب هم انتقاد داشت و آمریکایی بودن تروریست ها را مردود دانست. اظهارات ایشان، مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت. مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. مجلس را به عنوان تنفس تعطیل کردم. جمعیتی از [مردم و] بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تندی علیه ایشان، لیبرال ها، بنی صدر، آمریکا و منافقان می دادند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، مانع شدم.(۲)

روز دهم مهرماه ۶۰ در فضای اقدامات روزافزون تروریستی سازمان و اوج گیری عملیات در جبهه های نبرد علیه رژیم متجاوز عراق، سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری با حضور گسترده مردم

و ۲۰ درصد بیش از شرکت کنندگان دوره قبل، برگزار شده بود و قرار بود روز ۱۷ مهر مراسم تنفیذ ریاست جمهوری آیه اللّه خامنه ای برگزار شود.

روز ۱۶ مهر یک روز پس از نطق جنجالی بازرگان، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود چنین نوشت:

جلسه علنی داشتیم... نگران نطق های تند قبل از دستور علیه نهضت آزادی بودم، کنترل کردم... به خیر گذشت. مهندس بازرگان [در جلسه] شرکت نکرده بود. احتمال می رفت که دوستانش هم شرکت نکنند، ولی آمده بودند.(۳)

مهندس بازرگان در سخنرانی ۱۵ مهر خود، ضمن تمجید از شهدای حوزه علمیه و مسئولان، دستگیرشدگان یا کشته شدگان عضو سازمان را «نونهالانی» توصیف کرد که «جگرگوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده اند، عاشق وار و یا دیوانه وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده ای افتاده اند.» وی ضمن ردّ اتهام اینکه «روحانیون ارجمند و مکتبی های غیرتمندمان از آمریکا وارد

۱- همان: ص ۲۷۴.

۲- همان: صص ۳۱۵ - ۳۱۶.

۳- همان: ص ۳۱۷.

شده اند»، اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان را «جوانان جانباز»ی خواند که نمی توان آنها را «مزدور» دانست.

در حالی که کمتر از نیمی از سخنرانی مهندس بازرگان از روی متن مکتوب در مجلس خوانده شد، به

دلیل اعتراض شدید بسیاری از نمایندگان و بروز تشنج و قطع جلسه، این نطق ناتمام ماند. و نهضت آزادی چندی بعد متن کامل این نطق را در روزنامه کیهان و مستقلاً در قالب یک اطلاعیه منتشر ساخت. بقیه نطق نیز محکومیت توأمان و یکسان عملکرد نظام و سازمان بود و اتخاذ یک موضع میانه بی طرف

که در واقع و از آن تریبون، بیشتر به زیان حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می شد.(۱)

روایت این ماجرا به نقل از یوسفی اشکوری نویسنده بیوگرافی تحلیلی و رسمی مهندس بازرگان به شرح ذیل است:

... شاید مهم ترین سخن بازرگان در این مورد [درگیری مسلحانه سازمان علیه نظام کشور] نطق ایشان در ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده ای از نمایندگان، سخن قطع

شد و کلام به پایان نرسید... [پس از درج متن کامل نطق مکتوب] این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می توان گفت این سخنان فقط از

شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سر و صدایی در مجلس برخاست و چنان توجهی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه تمام قطع شد و بویژه رییس مجلس نیز دستور قطع بلندگو داد و بازرگان ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرجایش نشست. باز مهاجمان رهایش نکرده، دور او را گرفته و با سر و صدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می کردند. هر چند که او غالبا ساکت بود و عملاً نیز نمی توانست با ده ها تن پرخاشگر، هم زمان

بحث کند... پس از آن طبق معمول، سخنان بازرگان در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه جا نویسندگان و

گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن پراکنی کردند. حتی عده ای در

بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدت ها، برخی نمایندگان در نطق های پیش از دستور و یا مناسبت های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۰ مهرماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده، او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود

۱- برای آگاهی از متن کامل نطق روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۰۳ - ۵۰۷.

گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگر گاه اعتراضیه ای کتبی به رییس مجلس داده می شد، قرائت نمی شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی کرد.

در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می شد ولی پاسخ های وی را هرگز چاپ نمی کردند. ظاهرا فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در

کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سیدمحمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود.(۱)

همان گونه که مشاهده شد، نویسنده بیوگرافی مهندس بازرگان، که زیر نظر بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و بازماندگان وی انتشار یافته، به جای پرداختن به محتوای دیدگاه ها و علل و شرایط واکنش های سیاسی و اجتماعی، به حواشی پرداخته و با ادبیات حماسی و جانبدارانه تلاش کرده است مظلومیت مهندس بازرگان را توصیف و اثبات کند. حال آنکه، در آن شرایط حساس و مظلومیت شهدای اقدامات تروریستی سازمان، روشن نیست چه عاملی مهندس بازرگان را وادار به اظهارنظر کرده بود که منجر به

انزوای بیشتر ایشان گردید. و در واقع خود وی، بدون هیچ دلیل آشکار و یا بهره محتملی برای کشور، موجب برانگیختگی آن احساسات و برخوردها شده بود که البته در متن آقای یوسفی اشکوری همراه با بزرگنمایی و تغلیظ، و نادیده گرفتن سایر واقعیات - مانند نقش مسئولان ارشد در جلوگیری از افزایش تشنج و فضای ملتهب علیه نهضت آزادی و کنترل هیجانات جامعه - ارائه شده است. ضمنا موارد متعددی مطالب و جوابیه های آقای بازرگان و همفکرانش در مجلس و در مطبوعات، انتشار می یافت و ادعای «عدم امکان پاسخگویی» برای وی، مطابق واقعیات نیست.

روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی اداره می شد، در پاسخ به نطق مهندس بازرگان، طی سه روز ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهر، سرمقاله های خود را به نقد و تحلیل مواضع وی و نهضت آزادی اختصاص داد.

آقای خاتمی در اولین روز بعد از نطق، در «یادداشت روز» صفحه اول کیهان طی مقاله ای با عنوان «مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!»، بعد از اشاره به خبر مرگ رییس جمهور مصر(۲) و شور و شادی

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۰۳ و ۵۰۷ - ۵۰۸.

۲- محمد انورسادات، رییس جمهور وقت مصر که با امضای پیمان سازش کمپ دیوید و به رسمیت شناختن رژیم غاصب اسرائیل، در جهان اسلام به شدت منفور و مغضوب افکار عمومی شده بود و خدمات استراتژیک مهمی به طرح های استعماری آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه کرده بود، در روز ۱۴ مهر ۶۰ به دست ستوان خالد اسلامبولی، مبارز مسلمان

مصری، کشته شد. آقای خاتمی در همان سرمقاله، سادات را فرد خبیثی که «خدمتگزار آمریکا و صهیونیسم بود و بزرگترین خیانت را به همه مستضعفان و به خصوص مسلمانان منطقه کرده است»، توصیف نمود. روزنامه کیهان، ۱۶/۷/۶۰: ص اول، یادداشت روز.

مردم از مجازات این خائن به آرمان فلسطین، و دغدغه ذهنی اش برای نگارش مقاله راجع به ابعاد و آثار این واقعه، نوشته بود:

تا صبح شد و به مجلس آمدم. آقای بازرگان به عنوان ناطق پیش از دستور، پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران، منتظر، که چه خواهند گفت؟... آیا از توطئه آمریکا و مزدورانش علیه

انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می گویند؟ از جنایاتی که به دست عوامل آمریکا در ایران و علیه مردمی ترین انقلاب معاصر صورت می گیرد؟ از رسوایی های بنی صدر و

رجوی که اینک به بختیار و اویسی ملحق شده اند؟ از فاجعه های مکرری که به دست عوامل و

مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران انقلابی آفریده شده است و بهترین چهره های متقی و مبارز

و مجاهد در میان آتش سوخته اند؟ خاصه اینکه در رابطه با شهادت این عزیزان، تاکنون از سوی

ایشان [= بازرگان] و همرزمانشان، مطلبی جز تسلیت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته دنیای سوم، علی الرسم و به منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده اند، صادر نشده است... دیری نپایید که دریافتم این انتظار بیهوده است...

[نطق بازرگان] مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی... سخنان آقای بازرگان.... مرا از بلاتکلیفی شب پیش بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با

مرگ سادات را یافتم.(۱)

در قسمت دوم سرمقاله آقای خاتمی با عنوان «چه کسی آمریکایی است؟»، چنین آمده بود:

آقای بازرگان، ضمن تأسف از خون هایی که ریخته می شود... به دفاع از «جوانان جانباز»!! و نونهالانی برخاستند که جگرگوشگان و امید مملکت! هستند، به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری می شنویم. و بدین ترتیب از کسانی [= مجاهدین خلق] دفاع به عمل می آید که خشن ترین شکل آشوب را به فرمان رهبران خائن و فراری خود، در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می کنند، و بهترین فرزندان اسلام را از پای در می آورند،

و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می سوزانند،(۲) و انبوهی از جوانان پاکباز و مؤمن

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۷/۶۰: ص ۲.

۲- اشاره به شهادت کودک دو ساله ای به نام فاطمه طالقانی در یک عملیات پرتاب کوکتل مولوتف توسط افراد سازمان.

کارنامه سیاه...، ج ۳: ص ۳۴۶، به نقل از روزنامه اطلاعات. بعـدها هم در تعـدادی از عملیات تروریستی سازمان در سال ۶۰ و ۶۱ چند کودک خردسال به شهادت رسیدند.

و فداکار را ناجوانمردانه هدف رگبار قرار می دهند، و هر آن کس را که دلش به عشق اسلام و

انقلاب اسلامی، می تپد، شناسایی می کنند تا در موقع مناسب به شهادت برسانند و کوچه و

خیابان و بیمارستان و فروشگاه و بنیاد شهید و... را با بمب و نارنجک و کوکتل مولوتف به آتش می کشند. و امروز، آقای بازرگان برآشفته می شود که چرا به اینان آمریکایی می گویند... آیا در برابر سیل خون و آشوب و ترور، آن هم در زمانی که مظلوم ترین انقلاب عالم، مورد بیرحمانه ترین تجاوزت نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی است، باید دست روی دست گذاشت و دست آدم کشان را در جنایت بازگذاشت؟... آقای بازرگان! بسیاری از کسانی که امروز در همین دادگاه های انقلاب (که مورد اعتراض شمایند) تنها به خاطر دفاع از اسلام و

پاسداری از دست آوردهای انقلاب اسلامی، شب و روز زحمت می کشند، انسان هایی سرشار از عاطفه و رحمتند؛ اما مسئولیت اسلامی و تعهد انسانی شان و نیز فرمان خدا، آنان را وا

می دارد که قاطعانه در برابر آدم کشانی که موجودیت انقلاب و جمهوری اسلامی را به خطر انداخته اند، بایستند و فساد را از ریشه برکنند. ما هم دلمان به حال این جوانان که هر چند فریب خورده اند، اما امروز دستشان به خون پاکان آلوده است و ابزار تخریب و براندازی نظام در

دست دشمنان آشتی ناپذیر اسلام و انسان شده اند می سوزد.(۱)

مهندس بازرگان در نطق خود گفته بود:

با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناك در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصدد خاموش کردن آن برآید... همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیری های خیابانی و دادگاه های انقلابی، قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می گردند، نونهالانی

که هرچه باشد، جگرگوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده عاشق وار یا دیوانه وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده ای افتاده اند.

در حالی که هر طرف، گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می خواند. نه روحانیون ارجمند و مکتبی های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده اند و نه جوانان جانباز، در

خانواده های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته اند، که بتوان مزدورشان خواند.(۲)

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۷/۶۰: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰: ص ۱۵، متن نطق مهندس بازرگان.

در پاسخ، حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی با اشاره به طنز و کنایه تمسخرآمیز مهندس بازرگان در مورد تفسیر آمریکایی و مزدور خواندن عوامل سازمان، نوشت:

طنز آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر

می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصا آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده

یا از آمریکا برگشته بود، یا اینکه شاه، آمریکایی نبود؟... آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟...آیا آقای

رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیل های ماتریالیستی [= مارکسیستی] حضرات ماهیتا آمریکایی است، می دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، با کمال شهامت به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می دهد... و

«جرج بال» به سیاستمداران آمریکا اکیدا توصیه می کند که مجاهدین خلق! را به عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن پراکنی های آمریکا و اسرائیل و بی بی سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟... و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع

از آنان برخاسته اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگی هاشان و به کمک بازمانده های رژیم شاه، و در هنگامه ای که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز

رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست های توسعه طلبانه آمریکا می شود، و به خاطر همین دید و بینش، جریانی که شما[= مهندس بازرگان] در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی – البته با توجیهات گوناگون – اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قولی و عملی کرده است... امروز این آمریکاست که

پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می کند.(۱)

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۷/۶۰: ص ۳.

مهندس بازرگان در ادامه نطق خود که به صورت مکتوب انتشار یافت، تأکید کرده بود که بایستی به «تجزیه و تحلیل صحیح جریان ها و شور در علل چاره ها بنشینیم» و به تعبیر خود «هر دو طرف دعوی» را مخاطب و مقصر جلوه داده بود.(۱)

آقای خاتمی نیز با تجزیه و تحلیل موضوع در سرمقاله خود، در مورد نقش و سهم جریان نهضت آزادی در افزایش طرفداران سازمان طی ماه های پس از پیروزی انقلاب، نوشت:

... اگر بخواهیم به تحلیل جریاناتی که به اینجا انجامید بپردازیم، بزرگترین گناه به گردن جریانی

خواهد بود که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب، اخلال کرد و بسیاری از جوانان ساده دل را از

انقلاب رمانید و آنان را به دام رهبران گروهک هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند. وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب

گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید... وقتی که فریاد

برآمد انقلاب به پایان رسیده است... و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و

نظمی موردنظر است،... گروهک های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند، و بدین وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده دل را به سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را برای چنین روز

تلخی آماده سازند.(۲)

در مقابل، مهندس بازرگان طی نامه ای خطاب به آقای خاتمی با اشاره به مضامین سرمقاله های کیهان و اجتناب از ورود در بحث مربوط به آنها، متن کامل نطق خود را مطابق وعده قبلی آقای خاتمی در مجلس(۳)، برای چاپ در کیهان ارسال کرد. روزنامه کیهان ضمن چاپ متن کامل نامه و نطق مهندس بازرگان، توضیحاتی را نیز به قلم سرپرست روزنامه درج نمود.

۱- روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۸۰: ص ۱۵، متن کامل نطق مهندس بازرگان.

۲- روزنامه کیهان، ۱۸/۷/۶۰: صص ۱ و ۳.

۳- حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در آن زمان علاوه بر سرپرستی روزنامه کیهان، نماینده اردکان در مجلس شورای اسلامی نیز بود و صندلی وی در کنار صندلی مهندس بازرگان قرار داشت. به همین علت در ابتدای نامه مذکور چنین آمده بود: «چهارشنبه ۱۵ مهرماه گذشته که... به صندلی خودم، که شرف جوار دارد، برگشتم... به طرف شما خم شده گفتم آیا روزنامه کیهان حاضر است متن تمام و کمال نطقم را چاپ کند؟، فرمودید بلی به شرط آنکه خودم هم اظهارنظری بکنم. گفتم چه

بهتر.» روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰: ص ۱۵.

حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در نقد دیدگاه های مهندس بازرگان، با تأیید مجدد مطالب سرمقاله های قبلی روزنامه کیهان، چنین نوشت:

... در نظر جناب بازرگان، حکومتی متهم به خشونت و بی رحمی می شود که تنها طی ۴ ماه در اثر قهرمانی های جوانان جانباز!، رییس دیوانعالی کشور، رییس جمهور، نخست وزیر، ده ها جوان ایثارگر و پرشور از پاسداران و بسیجیان و صدها مرد و زن و کودک معصوم به خاک و خون کشیده می شوند باز هم آن که ظلم نموده مظلوم می شود و مورد دفاع قرار می گیرد نه مظلوم ترین حکومت عالم که [سازمان،] تلاشگران در راه براندازی آن است.

... برای درک درست مطلب باید به میان محرومان و نمایندگان آنان رفت تا شور و شوقشان را نسبت به اسلام و امیدی که به رهبری امام دارند، دریافت... لحن تعبیرات آقای بازرگان را

اندکی تغییر دهید، خواهید دید که تفاوت چندانی میان سخنان ایشان و بسیاری از مقالات و

گزارش هایی که در رادیوهای ضدانقلاب و رسانه های گروهی امپریالیستی می آید، وجود ندارد... آقای بازرگان از اینکه حتی در مجلس نمایندگان، آزادی عقیده و بیان وجود ندارد، سخت ابراز ناراحتی می کند و راست هم هست. دیگر گروهک های ملحد و منحرف و محارب نمی توانند آزادانه علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن پراکنی بپردازند و زمینه براندازی را

فراهم آورند. دیگر نمی شود آزادانه به نهادهای انقلابی که بر ریشه خون هزاران شهید ایستاده اند تاخت و تاز نمود و دیگر آزادانه نمی توان اذهان مردم را مشوب نمود و آزادانه از

اعدام رذل ترین سرسپردگان رژیم شاه چون «هویدا» برآشفت. دیگر نمی شود در جمهوری اسلامی مکتب و مکتبی را به باد تمسخر گرفت و بالاخره نمی توان آزادانه، جریاناتی که به

جنگ مسلحانه دست زده و رویاروی مردمی ترین رژیم عالم ایستاده اند، تقویت روحی و سیاسی نمود.

عکس العملی که در برابر سخنان آقای بازرگان در مجلس پیش آمد گرچه درست نبود ولی کاملاً طبیعی بود و به نظر من آنچه قابل توجه است، خویشتن داری کسانی است که شاهد این همه خون و ایثار بوده اند و جمهوری عزیزتر از جان خود را این همه مظلوم می بینند و سخنان آقای

بازرگان را (با هر نیتی که اداء شده باشد) هم سو و هماهنگ با سخنان دشمنان مسلّم اسلام و

انقلاب و مردم می یابند، و باز هم صبر می کنند.(۱)

آقای خاتمی در ادامه نوشته خود ضمن تأکید بر وجه مردمی و خودجوش بودن تجمع در برابر مجلس علیه مهندس بازرگان (در همان روز ۱۵ مهر)، و اشاره به حضور گسترده مردم در مراسم تشییع شهدای

۱- روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰: ص ۱۵.

هشتم شهریور و حمایت از تسخیر لانه جاسوسی، چنین نوشت:

و برای آنان که ایمان و بیداری و اراده این مردم را باور دارند تردیدی نیست که هرگاه اساس

نظام در مخاطره باشد، مردم خود به خود حاضر خواهند بود و همواره صحنه را به زیان دشمنان انقلاب اسلامی، طوفانی خواهند کرد.(۱)

مهندس بازرگان مدتی بعد مقاله ای دیگر همراه یک یادداشت خصوصی برای آقای خاتمی ارسال کرد که طی آن با لحن طنز و کنایه درباره نوشته قبلی وی چنین نوشت:

از جواب های کذایی هم که در ذیل متن نطق داده بودید، گله چندان ندارم. خوشبختانه خوانندگان بعد از قرائت نامه و نطق من باید آن قدر خسته شده باشند که از خواندن آن صرف نظر نموده اند. شاید با آن بچه های کیهان، غیر از این نمی توانستید بگویید و چون قبلاً به قدر کافی اظهارنظر کرده بودید الزامی هم به گفتن آن، خصوصا با روغن داغ هایی که بوی سوختگی و دشمنی می داد، نداشتید.(۲)

برخی تحلیل گران سیاسی معتقد بودند اگر قصد مهندس بازرگان از آن سخنان، احتمالاً- تعدیل جوّ خشونت حاصله از اقدامات تروریستی سازمان بوده است، همان گونه که قبلاً اشاره شد، پیش از همه و مؤثرتر از سایرین، شخص حضرت امام خمینی در سخنان مکرر خود بعد از ۳۰ خرداد و از جمله در دهم شهریور ۶۰، به تفصیل درباره رعایت قانون و رفتار «خوب و عادلانه» با دستگیرشدگان و عوامل اقدامات تروریستی، سخن گفت و بر کنترل احساسات و عمل طبق «موازین اسلامی و قانونی» تأکید نمود. اما در نطق آقای مهندس بازرگان که از تریبون مجلس پخش شد و در مطبوعات انتشار یافت، میزان تقصیر ظالم و مظلوم یکی پنداشته شده و به جای تعدیل خشونت، عملاً انگیزه خشونت و ترور تاحدی موجه و طبیعی، و از سر ناگزیری و «ناچاری»، جلوه داده شده بود.(۳)

حضرت امام خمینی در سخنرانی ۷ مهرماه ۶۰ ضمن اشاره به شهادت حجه الاسلام سید عبدالکریم

هاشمی نژاد(۴) و تبیین انگیزه این ترورها برای تضعیف نظام و مردم و تأکید بر فداکاری و استقبال از

۱- همان: ص ۲.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۵۰۹.

۳- در نطق مهندس بازرگان، «جلوگیری از آزادی ها و فقدان امنیت برای مبارزه قانونی» یکی از علل جنگ مسلحانه سازمان توصیف شده بود و «تجاوز مسلحانه و تلافی های ناچارانه» برای تروریسم سازمان تعبیر گشته بود.

۴- شهید هاشمی نژاد دبیر جامعه روحانیت مبارز مشهد و حزب جمهوری اسلامی خراسان در ۷ مهر ۶۰ به دست یک عضو سازمان به نام هادی علویان در کلاس درس حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید و سازمان هم رسما پذیرش مسئولیت

آن را اعلام نمود. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۵۴.

شهادت، چنین گفت:

... با این شرارت ها که این گروه های فاسد به راه انداخته اند، هدف از دست نخواهد رفت... اینها

اگر هدفشان هدم اسلام است، اسلام با این خون ها زنده می شود. و اگر هدفشان این است که

جمهوری اسلامی از بین برود، جمهوری اسلامی با این خون ها آبیاری می شود. و اگر هدفشان خدمت به آمریکا و شوروی و امثال اینهاست، جزا را از آنها مطالبه کنند. و خدای تبارک و

تعالی برای آنها [= تروریست های سازمان] لعنت، و ملت ما، نفرین ابدی را خواستار است.(۱)

در همان سخنرانی، امام با اشاره به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، اظهار داشت:

از این ترورها و از این شرارت هایی که دو روز قبل در تهران شد و مع الاسف، بچه ها و جوان ها را کشیدند توی خیابان ها و به شرارت هدایت کردند، باید انسان بسیار متأسف باشد که جوان ها و نوجوان های ما این طور بازی خوردند از اینها که می آیند در خیابان ها و آتش می زنند چیزهایی را که مال مردم است، مال عموم است... و ملت شریف ایران با کمال قدرت، ایستاده است در مقابل آنها... قوای انتظامی در این امر جدیّت خواهند کرد و همه اینها [= تروریست های سازمان] را به دست خواهند آورد و به جزای اعمال خودشان در دادگاه ها خواهند رسید.(۲)

اما سخنان و مواضع بازرگان آشکارا با دیدگاه های رهبری انقلاب که از پشتیبانی و پذیرش اکثریت مردم نیز برخوردار بود، تفاوت و تعارض داشت. البته مشابه این دیدگاه قبلاً نیز در موارد مختلفی از سوی وی و نهضت آزادی ابراز شده بود و پاسخ های گوناگونی از سوی امام و شخصیت های سیاسی و فرهنگی خط امام ارائه گردیده بود. از جمله پس از انفجار هفتم تیر و عدم موضع گیری صریح بازرگان و نهضت آزادی علیه سازمان، که امام از ۲۵ خرداد ۶۰ آن را خواستار شده بود، حضرت امام خمینی طی سخنانی با اشارات ابلغ من التصریح، خطاب به مهندس بازرگان و همفکران وی چنین گفت:

من به اینها باز نصیحت می کنم که شما بیایید و حسابتان را از این منافقین که قیام بر ضد اسلام کردند، حسابتان را جدا کنید. نه اینکه بگویید که خشونت شما نکنید، آن وقت به من هم بگویید

که شما هم خشونت نکنید. این معنایش این است که ما و آنها مثل هم هستیم... حالا هم من به

این آقایانی که اهل سوادند، اهل صلاحند، منتها اعوجاج فکری دارند [می گویند که] آمریکا

۱- صحیفه امام، ج ۱۵: ص ۲۵۸.

۲- همان: صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

برای شما هیچ فایده ای ندارد... این منافقین هم به درد شما نخواهند خورد. هر روزی که این منافقین قدرت پیدا کنند سر شما را هم می برنـد... آن روزی که اینها پیروز بشونـد - خدای نخواسته - شـما فدای آنها خواهید شد، شـما را پل قرار داده اند... آنهایی که به اسلام عقیده

ندارند [= سازمان] و اشخاصـی هسـتند که قیام بر ضد اسلام کردند و لااقل در خیابان ها ریخته اند و آدم کشته اند و شما هم حکم شرعی اش را می دانید، و شما هم می دانید که کسی که مسلحانه در خیابان بریزد و مردم را ارعاب کند، اسلام تکلیفش را معین کرده است و شـما هم مسئله اش را می دانیـد. شـما همین یک مسئله را بگویید، یک اعلامیه بدهید. مسئله در کتاب خدا هست که

این اشخاصـی که مفسد هسـتند و ریختند توی خیابان ها و مردم را می ترسانند، به حسب حکم خدا، حکمشان این است. شـما این مسئله را بگویید و از گروه خودتان امضا کنید.(۱)

اما مهندس بازرگان و (نهضت آزادی) نه تنها هیچ گاه حاضر نشد در برابر سازمان، حتی حکم شرعی ارعاب و محاربه را بیان کند و مرز مشخصـی با تروریست های سازمان ترسیم کند، بلکه در مواضع مختلف و از جمله ۱۵ مهر ۶۰، اجرای حکم قانونی و شرعی را از مقوله «انتقام»، «مباح شمردن ریختن خون»،

«خشونت و بی رحمی»، «برادر و فرزندکشی»، و «خونریزی و تعدّی» برشمرده و خطاب به رهبری و

مسئولان نظام خواستار توقف اجرای حکم خدا و مقابله با تروریست ها شده بود.(۲)

مهنـدس بازرگان در واکنش به انتقادات روزافزون در پاسـخ هایی که به مطبوعات می داد و همچنین در مکاتباتی که بین وی و آیه اللّه صدوقی(۳) امام جمعه یزد انجام داد،(۴) کماکان به دفاع و توضیح دیدگاه های خود برخاست و حتی به نوشته های قبلی و حمایت خود از مسعود رجوی در انتخابات تهران اشاره کرد که

۱- صـحیفه امام، ج ۱۵: صص ۳۰ - ۳۲، در پـاورقی ص ۳۲ این منبع بـا ارجـاع به متن فوق چنین آمـده است: «اشاره است به سران نهضت آزادی به ویژه آقای مهدی بازرگان».

۲- عبارات داخل گیومه، عینا در متن نطق ۱۵ مهر ۶۰ مهندس بازرگان آمده است.

۳- آیه اللّه شـیخ محمـد صدوقی، امام جمعه یزد در یازدهم تیرماه ۱۳۶۱، دقـایقی پس از پایـان نماز جمعه، در حالی که روزه بود، در سن ۷۵ سالگی در عملیات تروریستی انفجار نارنجک توسط محمدرضا ابراهیم زاده عضو سازمان، به شـهادت رسـید. سازمان رسـما مسئولیت این ترور را پذیرفت و از نحوه انجام عملیات و زندگی تروریست مزبور، گزارشـی را ارائه داد، نشریه مجاهد، ش ۱۵۸: ص ۱۶.

۴- مجموعه مکاتبـات مهنـدس بازرگـان و آیه اللّه صـدوقی به انضـمام نـامه موکلی به وکیل چاپ شـده در روزنامه جمهوری

اسلامی و جوابیه آن (به قلم بازرگان)، در قالب یک جزوه از سوی نهضت آزادی در تاریخ ۱۵/۹/۶۰ منتشر گردید. مضامین این نوشته های بازرگان در توجیه مواضع خود در قبال «سازمان»، تکراری است، و نکته جدیدی دربر ندارند که در صفحات پیشین این کتاب، طرح نشده باشند.

هدفش جلوگیری از همین وقایع بوده و اگر به هشدارهای وی توجه می شد، وضعیت ترور و خشونت پدید نمی آمد. البته مهندس بازرگان آشکارا به این واقعیت توجه نمی کند که سازمان از ابتدا بر اساس استراتژی براندازی و کسب قدرت از طریق ترور و خشونت، مرحله به مرحله از جنگ مخفی علیه نظام به شورش

مسلحانه علنی رسید، و نظام جمهوری اسلامی برای صیانت از اراده اکثریت مردم مسلمان کشور موظف

به مقابله با تروریست ها و حفاظت از نظام جمهوری اسلامی بوده است. همچنین این نکته بدیهی را نادیده می گیرد که اگر مردم در انتخابات میان دوره ای مجلس شورای اسلامی، به کاندیدای سازمان رأی ندادند، مقصر، حکومت و مسئولان آن نیستند و چرا باید مردم تاوان آن را با ترور و خشونت سازمان

بپردازند. آیا منظور مهندس بازرگان آن بود که می بایست سهمی از قدرت برخلاف قانون و به عنوان «حق السکوت و باج» به سازمان پرداخت می شد، تا کار به ترور و خشونت نینجامد؟

نمونه ای از جملات بازرگان که حاوی چنان نگرشی بود و در دفاع از نطق ۱۵ مهر، تکرار شد به این شرح است:

... خیلی جلوتر(۱)، فتنه و فساد نزدیک را پیش بینی کرده و هشدار می دادم و چاره جویی می خواستم. با مقاله «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» که در میزان مورخ ۹/۲/۶۰ درآمد یا در «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، قصدی جز اعلام خطر و جلوگیری از فاجعه های نفرت زایی نظیر...(۲) [انفجار] دفتر حزب جمهوری یا نخست وزیری و همچنین اعدام های ده تا ده تا و صد تا صد تا نداشتم...(۳) زمانی که در دور دوم انتخابات تهران

۱- یوسفی اشکوری در کتاب زندگینامه مهندس بازرگان که متن نامه وی در پاسخ به مقاله ای مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی را درج کرده است، در این قسمت بدون هیچ توضیح یا علامتی مانند ... یک جمله متن را حذف کرده است. جمله حذف شده این است: «از حادثه وحشت انگیز شیراز در مهرماه امسال که دل شما و همگی ما و هر انسان صاحب معرفت را به درد آورد، و به مجاهدین نسبت داده اند» (اصل متن منتشره توسط نهضت آزادی به شماره ۱۶۳۶ مورخ ۱۷/۸/۶۰). این جمله محذوف اشاره داشت به عملیات آتش زدن یک اتوبوس داخل شهری شیراز در تاریخ ۲۵ مهر ۶۰ مصادف با روز عید غدیر، توسط یک عضو تیم نظامی سازمان مجاهدین به نام فلور زارع. در عملیات مزبور، یک کودک دوساله به نام لیلا نوربخش در آتش کاملاً سوخت و به شهادت رسید. خواهر کوچک وی و ۱۵ تن دیگر از مسافران نیز مجروح شدند. مطبوعات ۲۶ مهر ۶۰؛ کارنامه سیاه...، ج ۴: صص ۱۸۶ - ۱۹۶.

۲- در کتاب یوسفی اشکوری دو کلمه «اتوبوس شیراز» نیز از اصل مطلب مهندس بازرگان حذف شده و به جای آن نطقه چین گذاشته شده است.

۳- دروغ و بزرگنمایی و اغراق در تعداد تروریست هایی که پس از محاکمه در دادگاه ها، اعدام شدند، خط تبلیغاتی سازمان بود که در نوشته بازرگان تکرار می شد. از ۳۰ خرداد تا مهرماه ۶۰، مجموع اعدام شدگانی که اسامی و تعداد آنها در

مطبوعات آن زمان نیز منتشر می شد، به رغم وسعت فجایع تروریستی، حتی کمتر از تعداد قربانیان سازمان بود.

اطلاعیه داده بودم که بگذارید اگر کسی اکثریت دارد به مجلس بیاید(۱) تا جای درگیری های خون آلود خیابانی را بحث و جدال های آزاد پارلمانی بگیرد و قانون و آرای ملت حاکم شود،

همین نگرانی و منظور را داشتم.(۲)

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین آمده است:

[۱۹ مهر ۶۰] امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده اند که مردم به دنبال سخنان آقای [مهدی] بازرگان، خواستار اخراج لیبرال ها از مجلس شده اند، و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً ـ از آنها حمایت نمی کنم.(۳) [۲۳ مهر ۶۰] اول شب، جلسه ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان [مهدی] بازرگان، [یداللّه]سحابی، [ابراهیم] یزدی، [احمد] صدر [حاج سیدجوادی] و [هاشم] صباغیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب اللهی ها و رسانه های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره جویی می کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب [= سازمان مجاهدین] بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.(۴)

تشکیل «هسته های مقاومت»

شکست مرحله نخست استراتژی سازمان

پس از عبور از ناکامی های ۳۰ خرداد، ۷ تیر، ۸ شهریور و... که نتوانست «سقوط فوری و قطعی» جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد، سازمان در تحلیل خود از موقعیت حاکمیت یک گام عقب

نشست و پذیرفت که مجموعه عملیات نظامی تا آن زمان قادر به ساقط کردن نظام نیست؛ پس مردم را باید به صحنه کشید و «قیام مردمی» به پا کرد. تحلیل سازمان در چگونگی انجام و تحقّق این استراتژی، چنین بود:

۱- متن اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیداتوری مسعود رجوی که در فصول پیش طرح و بررسی شد، به هیچ وجه مشتمل بر چنین مضمونی نبود بلکه صراحتا ابراز امیدواری برای راه یافتن وی به مجلس بود (روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۶۰) که به دلیل عدم کسب آرای لازم، محقق نشد.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۱۳ - ۵۱۴.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۲۳.

۴- همان: ص ۳۲۹.

توده های مردم از جمهوری اسلامی ناراضی هستند؛ اما به دلیل [وجود]اختناق حاکم، قادر به مبارزه با آن نیستند. ما باید این بن بست را شکسته و راه حرکت مردم را باز کنیم. باز کردن این راه، با انجام عملیات نظامی ممکن است؛ یعنی سازمان [باید] با عملیات نظامی خود، موجودیت رژیم را زیر علامت سؤال برده آن را برای توده های مردم قابل سقوط نشان دهد. به

این ترتیب، [ما]نیروهای مردمی را آزاد کرده برای یک قیام عمومی آماده می سازیم.(۱)

البته بعدها مسعود رجوی در قالب انتقاد از وجود تمایل به «سقوط ضربتی رژیم»، چنین گفت:

... در ماه های اول تهاجم، تمایلی وجود داشت (حتی در نیروهای خودی و نه فقط نیروهای اجتماعی سمپاتیزان) که بر اساس آن، تصور سقوط خیلی سریع و ضربه ای رژیم می رفت... ما مانع گسترش و دامن زده شدن به آن نشدیم... در سطح نیروهای خودمان نیز این انتظار (که گویی منهای «قیام»، رژیم خواهد رفت) نادرست بوده و هست و خواهد بود.(۲)

همان گونه که قبلاً اشاره شد حرکت سازمان در برپایی «تظاهرات مسلحانه» بدین منظور صورت گرفت که تصوّر می کرد بر اثر این حرکت ها توده های مردم به تدریج به آنان می پیوندند، تظاهرات

گسترده تر خواهد شد و پس از مدتی به شکل قیام های مردمی تجلّی خواهد کرد. سازمان، چند مورد

تظاهرات مسلحانه کوچک و محدود خود در تهران را به تظاهرات سراسری و گسترده مردم در سال

۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تشبیه می کرد.(۳) در صحنه عمل و برخورد با واقعیت اجتماعی، این نکته برای سازمان معلوم شد که حتی یک نفر نیز به این حرکت نپیوست؛ و هیچ نتیجه ای - جز تلفات شدید - به دست نیامد. سازمان بالاخره مجبور شد شکست این تاکتیک را بپذیرد و آن را کنار گذارد.

از سوی دیگر، چند ماه از شروع «فاز نظامی» می گذشت که سازمان، در ذهنیّات خود، گامی به پیش نهاد و چنین تحلیل کرد: «در اثر عملیات نظامی گذشته، نیروهای مردمی آزاد شده و در موضع مخالفت با جمهوری اسلامی هستند؛ امّا نیازمند تشکّل خاص خود می باشند؛ بنابراین سازمان باید نیروهای

مردمیِ آزاد شده را در هر محلّه، مدرسه، اداره، کارخانه، پادگان و... سازماندهی کند.»(۴)

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۱؛ برگرفته از سندی درون گروهی.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۹۷.

۳- برای آگاهی از تفصیل تحلیل های رهبری سازمان جمع بندی یکساله... . نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: صص ۴ - ۵ و ۲۲.

۴- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲؛ همان سند.

تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام

طرح تشکیل «هسته های مقاومت»، به عنوان فرم خاص این سازماندهی، از درون چنین تحلیلی مطرح شد. برای بررسی زمینه این طرح، که ارتباط مستقیمی با استراتژی سازمان داشت، مروری به

مشی کلّی سازمان ضروری است تا مشخص شود که سازمان با چه انگیزه ای به این طرح روی آورد، و با استراتژی خود در زمان شاه چه فاصله ای گرفته بود.

سازمان، جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را با مشی مسلحانه زمان شاه متفاوت می دانست و

ویژگی های حرکت نظامی جدید خود را حول سه محور تحلیل می کرد:

محور اول - در زمان شاه یک دستگاه مقتدر پلیسی - نظامی، مرکّب از ارتش و شهربانی و ژاندارمری

و ساواک به صورت هماهنگ حاکمیت داشت و سیستم را نگه می داشت. در حال حاضر(۱)، چنین دستگاه مقتدری وجود ندارد و اساساً ارتش و شهربانی و ژاندارمری، در چنین اموری - هنوز - دخالت نمی کنند.

بنابراین تمام وظیفه آنها را سپاه و کمیته به عهده گرفته اند که توانایی لازم را ندارند و حتی بین خودشان تضادّ وجود دارد. رژیم هم در شرایط فعلی، به لحاظ ماهیت، پوسیده است.

محور دوم - توده مردم، در زمان شاه، در سطح پایین از آگاهی به سر می بردند؛ اما در حال حاضر توده ها آگاه تر و تشکّل پذیرترند. در مجموع، در شرایط فعلی، یک آمادگی عمیق و بسیار وسیع، به لحاظ اجتماعی، وجود دارد.

محور سوم - سازمان، در زمان شاه، یک تشکّل محدودِ چریک شهری بود؛ ولی اینک یک سازمان توده ای است که نیروی وسیعی را زیر پوشش دارد و در میان مردم دارای پایگاه قوی است و در واقع، یک سازمان سراسری مسلّح و انقلابی است:

دیگر نیازی نیست که سال های طولانی صرف گسترش ارتش خلق و ساقط کردن نظامی رژیم بشود؛ ... بلکه با توجه به آمادگی بسیار عمیق و وسیع اجتماعی، و پوسیدگی رژیم، و با حضور

یک سازمان سراسری انقلابی و مسلّح، می توان رژیم را در جریان یک قیام سراسری به زانو درآورده و ساقط کرد.(۲)

سازمان تحلیل می داد که به رغم گذشتِ سه سال از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، هنوز مبارزه - آنچنان که باید -

---

۱- زمان حول و حوش ماه های نخست فاز نظامی در تابستان و پاییز ۱۳۶۰.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲.

گسترش لازم را پیدا نکرده است. آن بخش از نیروهای مردمی هم که از بدنه نظام جمهوری اسلامی کنده شده و نیروهای سازمان محسوب می شوند، هنوز سازماندهی نشده اند تا گام به گام به صحنه کشیده شوند. سازمان در اینجا این پرسش را مطرح می کرد که با توجه به دو عامل بازدارنده فوق، ضربه نهایی به جمهوری اسلامی را چگونه باید وارد کند؟ و پاسخ به زعم سازمان، چنین بود: «گسترش دامنه مبارزه و بردن آن به میان توده ها به مثابه ضربه نهایی است... [و] این خط، همان خطّ قیام مردمی است».(۱)

به شرط دست زدن به سازماندهی و اقدامات مناسب، می توان به تدریج نیروهای گسترده خلق را به میدان کشید. کافی است بتوانیم با روش های مناسب، نیروهای حاکمیت را متفرّق و فلج

کنیم.(۲)

سازمان، در آغاز فاز نظامی، به زعم خود می خواست رعب و وحشت از درگیری با نظام را در جامعه در هم شکند تا خیزش توده ها را سبب شود؛ اما به تعبیر سازمان، توده ها از «پیشتاز» خود عقب ماندند و به صحنه نیامدند. طرح تشکّل «هسته های مقاومت»، در ظاهر براساس چنین تجربیات و چنان تحلیل هایی - که همه توجیه شکست های پی درپی و روحیه دادن به افراد باقیمانده روحیه باخته بود - شکل گرفت. امّا - شاید - علت اصلی و نهفته این طرح، چیز دیگری باشد.

انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها

در اسناد و مدارک درون گروهی به بدو تشکیل «هسته های مقاومت»، به مشکل «حفاظت» و «تأمین» نیروها نیز اشاره شده است؛ بدین معنی که وجود این هسته ها به سازمان کمک می کرد تا کمتر تحت فشار قرار گیرد و بهتر بتواند از خود حفاظت کند:

سازمان، علی رغم تمام توان هایش، به هر حال در این مقطع بخش محدودی از نیروهای خود را زیر چتر سازماندهی دارد و این بدان معناست که اگر باقیمانده نیروها را به سرعت وارد میدان

نکند، باید بیشترین فشار متمرکز دشمن را تحمل کند و این به معنای تحمّل تلفات و آسیب پذیری بیشتر است. به این دلیل هم، سازمان دادن نیروهای کمّی، برای سازمان امری حیاتی است. به عبارت دیگر، باید توجه کنیم که حتّی حفظ سازمان در مدار فعلی از گسترش نیروها و کمک به ارتقای آن در شرایط فعلی، ایجاب می کند که نیروهایی که تاکنون در کنار

۱- همان: ص ۳۳؛ همان سند و سند دیگری از یک تحلیل درون گروهی.

۲- همان.

سازمان به اشـكال گوناگون جنگيده اند، در اين مقطع نيز وظايف خود را به دقّت تشـخيص دهند و به اشـكال مناسبى ... وارد ميدان شوند.(۱)

بعدها مسعود رجوى، موضوع را اين گونه توجيه كرد:

اگر بعـد از تظاهرات مسـلحانه در مهرماه گذشـته، ما مى خواستيم همان آهنگ تهاجم قبلى را ادامه بـدهيم، ضـرر مى كرديم. لازم بود كه بعـد از يک «فاز تهاجم مطلق»، براى آداپته شـدن و براى انطباق بيشتر با محيط، به ساير ابعاد كارمان هم بپردازيم. يعنى بايد كارمان را «جمع» مى زديم و تجديد سازمان و تداركِ مى كرديم.(۲)

در تبيين ضـرورت تشـكّل «هسـته هاى مقاومت»، سازمان آنها را «پل ارتباطى سازمان با توده هاى مردم» مى دانست و كاركرد دوجانبه اى براى آن تصوير مى كرد:

نقش هسـته هـا از يـک طرف، مقـابله با تلاش رژيم است - كه در جهت قطع ارتباط توده با پيشـتازشان عمل مى كنـد؛ [و] از طرفى، با جـذب امكانات و حمايت هاى مادّى و معنوى خلق و همچنين نيروهاى فعّال و رشديابنده جامعه، سازمان را در انجام وظايف انقلابى و حفاظت از

خود يارى مى كند.(۳)

عمليات ترور سازمان، به تصريح رجوى، پس از سران كشور در مرحله جديد كه از تابستان ۶۱ بايد آغاز مى شد، بر پاسداران و افراد عـادى طرفـدار نظام متمركز مى گرديـد. اما اين مرحله در واقع از اواسط پاييز ۶۰ آغاز شـده بود: «در مرحله اول، نوبت «سـران سياسـى» بود. قبل از هر چيز شاه مهره ها هـدف بودنـد. در مرحله دوم، تنه سـركوبگر مـدنظر است... پاسداران ارتجاع، پس اينجا ديگر دست و پاى اجرايى و سركوبگر رژيم، اهميت درجه اول دارند.»(۴)

ضمنـا سازمـان دهى هسته هـاى جديـد مقـاومت در سازمـان، براى پيشبرد اين مرحله و افزايش ترور مردم و نيروهـاى ادارى و انتظامى، نيز محسوب مى شد. مردم بايستى به دليل عدم حمايت از حركت هاى

شورشى سازمان، مجازات مى شدند، به نام اينكه آنان دست و پاى نظام و جزئى از تنه سركوبگرند.

۱- همان: ص ۳۴.

۲- رجوى، جمع بندى يكساله...: ص ۱۰۹.

۳- شرح و تحليل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۴؛ نقل از دو سند ذكر شده.

۴- رجوى، جمع بندى يكساله...: ص ۱۰۹.

مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰

عملیات تروریستی سازمان، طی سال ۱۳۶۰، در چهار سطح صورت گرفت. در تهران، بخش نظامی و بخش اجتماعی یک و دو، با نوعی ادغام، مجموعه عملیات را پیش بردند ولی در شهرستان ها بخش

نظامی مستقل بود. چهار سطح عملیات بدین قرار بود:

الف) عملیات ترور مسئولان سیاسی - مذهبی نظام جمهوری اسلامی. در این سطح، مجموعه ای از عملیات ها مانند انفجار ۷ تیر، انفجار نخست وزیری، و ترور ائمه جمعه صورت پذیرفت و یک سری عملیات ناموفق - که بیشتر ترور بوده، نیز انجام شد.(۱)

ب) عملیات ترور پاسداران کمیته، سپاه و دادستانی انقلاب. اغلب این نوع عملیات ها به دلیل مسلّح بودن سوژه ها نتیجه معکوس داشت؛ ولی با توجه به گستردگی کمّی عملیات ها، در مواردی موفق بودند.

ج) عملیات ترور نیروهای مردمی و افراد عادی کوچه و بازار. این افراد، اصناف و اقشار مختلفی مانند:

معلّم، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، راننده تاکسی و مانند آن را شامل می شدند. اتهام ایشان از نظر سازمان داشتن ریش، نصب عکس سران نظام، ایستادگی در برابر تهدید و ... بوده است.

د) عملیات آتش سوزی اموال عمومی و دولتی، سرقت مسلحانه، انداختن کوکتل مولوتف به مغازه ها و

مؤسّسات و منازل مردم.

کلیه عملیات های سال ۶۰، از جهت نوع کار نظامی و عملیاتی، به یکی از اشکال زیر صورت گرفته اند:

۱- تیراندازی با مسلسل های دستی و تفنگ های خودکار و نیمه خودکار (عمدتاً کلاشینکف، یوزی و ژ ۳) و سلاح های کمری (اغلب کلت ۴۵ و رولور اسپرینگ فیلد)؛ روی موتور سیکلت، در حالت کمین یا در حال حرکت. از اتومبیل نیز در مواردی استفاده می شد.

۲- بمب گذاری به صورت ساعتی؛ در اندازه ها و وزن های مختلف و با مواد اولیه متنوّع. این نوع عملیات ها را، عموما بخش نظامی انجام داده است.

۳- پرتاب کوکتل و نارنجک. بخش مهمّی از آمار عملیات سازمان عبارت از پرتاب کوکتل - یا نارنجک - به سوی مؤسّسات، اتوبوس ها، دکّه های کتابفروشی، منازل افراد عادی، و داخل اتومبیل بود. بیشتر این سلسله عملیات ها را بخش اجتماعی صورت می داد.

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: صص ۲۱ - ۲۵. در این مأخذ، به طور دقیق، ۵۲ طرح ناموفق فهرست شده است.

۴- آتش زدن لاستیک اتومبیل در خیابان ها؛ در تهران و بعضی از شهرستان ها. این نوع حرکت، که به تقلید (و جهت تداعی) حرکت های مردم در روزهای انقلاب در سال ۵۷ انجام می شده، بیشتر در روز ۳۰ خرداد و سپس در طول شهریور و مهر ۱۳۶۰ صورت گرفته است.

آمار تفکیکی موارد عملیاتی سازمان، در طول سال ۱۳۶۰

ردیفشکل عملیاتتعداد

۱

تیراندازی با مسلسل (ایستاده و متحرک)۷۳

۲

پرتاب کوکتل و نارنجک۳۲۰

۳

آتش زدن اتوبوس۲۷

۴

شناسایی برای عملیات۲۱۰

۵

آتش زدن لاستیک۴۵

۶

عملیات متفرقه (شکستن شیشه، حمله با چاقو و...)۴۴

جمع:۷۱۹ مورد

آمار شهدای نظام جمهوری اسلامی ناشی از عملیات سازمان در طول سال ۱۳۶۰، بر اساس اسناد و مدارک منتشره سازمان

ماهتعداد

خرداد۶

تیر۷۹

مرداد۵۲

شهریور۴۶

مهر ۵۰

ماهتعداد

آبان۶

آذر۴۵

دی۱۱

بهمن۳۳

اسفند ۱۰

جمع: ۳۳۸ نفر

ص:۶۸۱

گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی»

اشاره

ص:۶۸۳

فصل اول: انهدام ستاد داخلی ترور

کارنامه کیفی تشکیلات

اشاره

پس از مهر ماه ۱۳۶۰، که خطّ «تظاهرات مسلحانه» با شکست مواجه شد، در مدت زمان اندکی مبنای تحلیل های ارائه شده سازمان، «بحران اقتصادی رژیم» بود. بر این اساس، مطالعه روی خطّ انفجار خط لوله های نفت در جنوب(۱) و تخریب کارخانه های مهم و مادر مانند ذوب آهن، صنایع فولاد، آلومینیوم و پتروشیمی انجام گرفت. چنین تحلیلی به دلیل ماهیت نظامی گرایانه و آوانتوریستی اش، که

قدرت را در آتش سلاح های گرم و شلیک گلوله متجلی می دید، به سرعت عقیم ماند و از چرخه خطوط

تحلیلی تشکیلات خارج شد.(۲)

در نیمه دوم سال ۶۰، سازمان - به طور کلّی - رفتار و کارکرد پاندولی و غیر استراتژیک داشته است؛ که حکایت از نداشتن طرح و برنامه مشخص داشت. به نظر می رسید که در اغلب موارد، خطوط انفعالی و «گهگاهی» بر آن حاکم است تا یک راهبردِ جدّی پیش بینی شده. خطوطی مانند حزب اللّه کُشی،

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۶۱؛ نقل از اعترافات رضا گوهریان رسول که خطّ انفجار لوله های نفت جنوب را با همکاری بخش امنیت سازمان پیگیری می کرده است.

۲- همان. باید توجه داشت که میزان نیرویی که سازمان برای یک طرح عملیاتی صرف می کرد، به علت حضور و تسلط مأموران نظام، تناسبی با تلفات ناشی از ضربه ها نداشته است.

پاسدارکُشی، ریشوکُشی، و پخش تراکت - که به صورت متشتّت تحقق می یافت و بعداً معلوم می شد نتیجه ای عملی و مؤثر نداشته است، در کنار رهنمودهایی چون «تقویت خطّ منطقه»(۱) - که بعداً از حالت استراتژی خارج شد و به عنوان «محور مکمّل» موردنظر قرار گرفت؛ و گاه بازگشت به عملیاتی مثل ترور سران نظام مانند ائمه جمعه، استانداران و دیگر مسئولان کشوری.

تحلیل زیر، در آبان ماه ۱۳۶۰، به رده های میانی تشکیلات (هواداران رده های سرشاخه و سرگروه

انتقال یافت:

با توجه به وضعیتی که ما در آن قرار داریم و موضعگیری هایی که سازمان کرده، دیگر خطّ ما «تهاجم - تدافع - گریز» نیست؛ بلکه از این به بعد، شعار [ما] «تکنیک و تاکتیک» است. دوران کارهای خودبه خودی و رعایت نکردن مسائل امنیتی به سر آمده است. از این به بعد، هرکس که

توان کار تشکیلاتی در فاز امنیتی کنونی [را] دارد، جزء تشکیلات است؛ وگرنه باید در حاشیه تشکیلات قرار گیرد؛ و در مقابل سهل انگاری و عدم رعایت مسائل، تنبیهات صورت می گیرد. باید میزان اطلاعات بچه ها چک شود؛ که در صورت ضربه، اطّلاعات به دست رژیم نیفتد؛ و در

صورت دستگیری افراد، باید پاکسازی رده ها شروع شود.(۲)

تحلیل شکست خطّ تظاهرات مسلحانه، در یکی از اسناد، بدین گونه بیان شده است:

تاکتیک تظاهرات مسلحانه اشتباه بوده؛ و تظاهرات که فکر می کردیم سبب شکستن جوّ رعب و وحشت خواهد شد، غیرقابل اجرا[ست] و مفید نخواهد بود...

تذکّر اینکه: این خط فقط در سطح نهاد مطرح شود و به رده های پایین منتقل نشود...(۳)

واقعیت این بود که یأس و سردرگمیِ ناشی از شکست های پی درپی، آن هم در شرایطی که وعده های پر آب و تاب برای سرنگونی فوری نظام جمهوری اسلامی داده می شد، به کل سازمان سرایت

کرده بود:

[...] بعد از اینکه سازمان با به اجرا درآوردن تظاهرات ۵ مهر نتوانست مردم را به میدان بکشاند، تحلیل داد که «جوّ رعب و وحشت، مافوق انتظار ما[ست] و مَلَکه ذهن توده ها شده»؛ و همانند

۱- «خط منطقه»، در فرهنگ و ادبیات آن روز سازمان، به معنی استقرار در کوهستان یا جنگل، و محاصره شهر از طریق روستا بود.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۱۵۱؛ نقل از تحلیل علی زندافشار از «نهاد دانش آموزی»، مندرج در پرونده رفعت خُلدی.

۳- ملات های «نهاد دانش آموزی»؛ آرشیو ملات ها، زونکن ۲/۱۵؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

طلسم، اذهـان را قفـل کرده. ما می بایست از جایی رژیم را سوراخ کنیم تا قیام صورت گیرد.» امّا شـکل و چگونگی این عمل را نمی توانست تئوریزه و فرمولیزه کند؛ لذا در حالت بلاتکلیفی به

سر می برد...(۱)

واقعیت اجتماعی، در سراسر سال ۱۳۶۰، آن چنان تکان دهنده و غیرمنتظره بود که ناگزیر بسـیاری از باورهای ذهنی و القائات تشـکیلاتی را به هم می ریخت. طیفی گسترده از اعضـا و هواداران سازمـان، با همکاری خانواده هایشان، دوسـتانشان، همسایه هایشان و حتی زندانیان آزاد شده، توسط واحدهای گشتی

و عملیـات - اطلاعـات سـپاه و نیروهـای کمیته دسـتگیر شدنـد. «نهـاد دانش آمـوزی»، که بیشـترین نیرو را داشت و پس از ۳۰ خرداد تشـکیلات نظامی ایجاد نموده با عناوینی چون «هنگ» و «گردان» و «گروهان» و «دسـته»، تقسـیم بنـدی شده بود، مرتّب ضربه می خورد و آب می رفت. نهادهای «کارمندی» و

«کـارگری» نیز، از نیمـه دوم سـال ۶۰، از طریق چنـد ردّ اطّلاعـاتی، مورد ضـربه واقع شـد. نهادهـای دیگر مثـل «دانشـجویی» و «محلّات» هم، به طور متفرقه و اغلب از طریق دستگیری های خیابانی، زیر ضربه قرار گرفتند.(۲)

نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور

کارنـامه سازمـان در نیمه دوم سال ۱۳۶۰، بر اسـاس عملکرد متغیّر و تحلیـل هـای متشـتّت، بسیار متفاوت است. در بیش از ۴۳ عملیـات انجـام شـده تروریستی، تروررشـدگان از شاغلان صـنوف آزاد - مثل جگرفروش، خواربار فروش، پارچه فروش، نانوا، سبزی فروش، و بنگـاهی (معاملاـت ملکی) - بودنـد؛ و تنها کمتر از ۴۱ این عملیات ها، نیروهای پاسـدار رسـمی کمیته و سـپاه بودند. درصد خیلی ضـعیفی نیز شامل روحانیون و رده بالای نظام می شد. ترور آیه اللّه سید عبدالحسین دستغیب، نماینده امام و امام جمعه مردمی و محبوب شیراز، در ۲۰ آذر ۱۳۶۰، مؤیّد این نگاه است که سازمان در اوج بی خطّی گرفتار

تاکتیک پانـدولی شده بود و به هر هدفی که در دسترسـش قرار می گرفت، شـلیک می کرد. دقیقاً در همان زمانی که آیه اللّه دستغیب ترور شد، ۴ کاسب خرده فروش، یک معلّم، دو دانش آموز، یک سبزی فروش، و

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۶۰؛ نقل از پرونده اصغر فقیهی.

۲- تحلیل استراتژی: ص ۴۱؛ نقل از مدارک درون گروهی مندرج در بولتن های سپاه پاسداران.

یک پاسدار رسمی سپاه نیز ترور شدند.(۱)

سازمان، رسما مسئولیت ترور آیه اللّه دستغیب را که توسط یک عضو سازمان به نام گوهر ادب آواز، انجام شد و خود وی نیز در حین عملیات کشته شد، برعهده گرفت.(۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز جمعه ۲۰ آذر ۱۳۶۰ چنین می نویسد:

آقای شمخانی قائم مقام فرماندهی سپاه پاسداران، در سخنرانی پیش از نماز جمعه [تهران] خبر حمله عظیم نیروهای ما به ارتش عراق در گیلان غرب را داد. منتظر این حمله بودیم که با عنوان

«فجر» انجام شد. گفت، بیش از هزار کشته، دویست اسیر، و مقداری زمین [اشغال شده خاک ایران] از دشمن گرفته ایم. نبرد هنوز ادامه دارد... ظهر، دفتر امام اطلاع داد که با انفجار بمبی در کوچه مسیر آیه اللّه دستغیب، امام جمعه شیراز و دوازده نفر همراهانش شهید شده اند. خبر بسیار تلخی است... از شور و شعف خبر فتح غرب، کاست. نشان همکاری عراق و ضدانقلاب است. فیلمی که [از تلویزیون] پخش کردند نشان داد، اجساد آنها قطعه قطعه شده است. خون این پیرمرد هفتاد ساله مجتهد، اثر عمیقی در منفوریت ضدانقلاب دارد.(۳)

ستاد فرماندهی و هدایت عملیات تروریستی سازمان در داخل، توسط موسی خیابانی اداره می گشت. برخی اعضای سابق سازمان معتقد بودند که خشونت و بی رحمی شخص وی، عامل مضاعف تداوم ترورهای کور و خونین، و تضمین کارآیی ماشین جنایت و آدم کشی سازمان محسوب می شد.

ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی

سرانجام در اواخر نیمه دوم سال ۶۰، بر اساس طرح هماهنگ اطلاعات سپاه پاسداران و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با شناسایی ردهای اطلاعاتی و عملیات منظم تعقیب و مراقبت، پایگاه مرکزیت

سازمان در شمال تهران ضربه خورد. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر اول مسعود رجوی) به همراه تعدادی از اعضای کادر و محافظان خود در درگیری و تیراندازی متقابل کشته شدند. در تبیین اجمالی این عملیات، قسمتی از توضیحات یکی از مسئولان وقت، در اینجا نقل می شود:

خانه تیمی موسی خیابانی نیز - هم زمان با بقیه اماکن موردنظر - مراقبت شد و از همان ابتدا

۱- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۱/۱۰/۶۰: صص ۱۱ - ۱۲.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۵۴.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۴۰۱.

هویت ساکنان آن مشخّص گردید. از طریق تردّد افراد مستقر خانه (که ۱۷ نفر بودند) مراکز و

انبارک ها و نیروهای دیگر آنها شناسایی شد که بعداً به طور هماهنگ و هم زمان ضربه خوردند. در مورد خانه مرکزیت، یک مشکل تاکتیکی وجود داشت: سعی شد هنگامی ضربه وارد شود که حداکثر تعداد نفرات در آنجا مستقر باشند که به علت درگیری و تبادل تیراندازی بسیار شدید هر ۲۰ نفر کشته شدند.(۱)

خانه موردنظر در منطقه زعفرانیه قرار داشت و متعلق به خانواده فرزانه سا بود. اسامی کشته شدگان خانه مرکزی زعفرانیه به شرح زیر است:

۱- موسی خیابانی ۲- اشرف ربیعی ۳- آذر رضایی (خیابانی) ۴- محمد مقدم ۵ - مهشید فرزانه سا (مقدم) ۶- میرطه میرصادقی ۷- تهمینه رحیمی نژاد (میرصادقی) ۸ - محمد معینی ۹- شاهرخ شمیم ۱۰- فاطمه

نجاری (شمیم) ۱۱- خسرو رحیمی ۱۲- سعید سعیدپور ۱۳- محمدحسن پورقاضیان ۱۴- حسین بخشافر ۱۵- کاظم مرتضوی ۱۶- حسن مهدوی ۱۷- ناهید رأفتی (مهدوی) ۱۸- مهناز کلانتری (تشیّد) ۱۹- عباسعلی جابرزاده انصاری ۲۰- ثریّا سنّماری (جابرزاده انصاری)(۲)

ضربه استراتژیک و مهم ۱۹ بهمن، که طی آن مسئول داخل کشور و نفر دوم سازمان کشته شد، سقوط تدریجی تشکیلات داخل را در پی داشت. در سطح تشکیلات، این ضربه موجب پاره شدن رشته ارتباط و اتّصال بخش ها با فرماندهی داخل کشور شد؛ در سطح سیاسی، قدرتمندی تشکیلات سازمان را برای قدرت های حامی آن به زیر سؤال برد؛ هواداران را به انفعال واداشت؛ در سطح روانی، هم مرکزیت و هم اعضا را در حالت تدافع محض و ترس از سرایت ضربه به بخش های دیگر قرار داد. در سطح عمل نظامی، مجموعه عملیات تروریستی سازمان با بحران مواجه گردید و حفاظت کامل و اولویت برنامه های

تأمینی و حفاظتی در دستور کار قرار گرفت. این ضربه، برای نهادهای ضدتروریست کشور که عمدتا با اتکا به اطلاعات و پشتیبانی اقشار مختلف مردم و ایثارگری نیروهای وفادار انقلاب، عمل می کردند،

راهگشای ضربات بعدی به ماشین ترور سازمان به ویژه در اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۶۱، گردید.

۱- از متن گفت و گوی اختصاصی پژوهشگران کتاب حاضر با یکی از فرماندهان عملیاتی - اطلاعاتی وقت.

۲- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۲۰/۱۱/۶۰: صص ۱ - ۳. نشریه مجاهد، ش ۱۳۸.

فصل دوم: فروپاشی تشکیلات ترور

انسجام انقلابیون ضدتروریسم

اشاره

نیروهای اطّلاعات سپاه پاسداران، کمیته انقلاب و گروه ضربت دادستانی انقلاب، که انقلابیون فداکار برخاسته از متن مردم بودند و صیانت از امنیت جامعه و مقابله با تروریسم را بر اساس انگیزه ها و اعتقادات متعالی و عمیق انسانی، وظیفه دینی خویش قلمداد می کردند از آغاز سال ۱۳۶۱ در وضعیتی کاملاًـ هماهنگ، همه معادله ها و محاسبه های سازمان و حامیان خارجی آن را برهم زدند.

برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط، شرایط و چگونگی اقدامات ضدتروریستی در سال ۶۱ را اینگونه تبیین کرده اند: پس از ضربه برق آسای ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، سیستمی مرکزی از تعقیب و مراقبت، نفوذ، شنود رادیویی و مجموعه گشت های شهری، با ارتقای سطح کیفی، به کار گرفته شد. ضربه مهم

مزبور، موجب پاره شدن اتّصالات بخش های نظامی و اجتماعی و روابط شد؛ و از آن پس، فرماندهان سازمان گاه با تلفن یا پیک گزارش های خود را می بایست به خارج از کشور ارسال می کردند.

از یک سو اطلاعات سپاه، با گستردگی در کلیه شهرستان های کشور – در قالب واحدهای رزمی متمرکز – این امکان را یافته بود که با آگاهی و اِشراف بر حوادث و رویدادها و اخبار درونی گروه ها، تحلیل جامع از تحرّکات گروه ها را به دست دهد و با بهره گیری از سرعت عمل و انعطاف کافی، با همکاری سایر نهادها به ویژه کمیته انقلاب و دادستانی انقلاب، نقش ویژه ای در مبارزه علیه تروریسم احراز نماید.

ص:۶۹۱

از سوی دیگر کمیته انقلاب اسلامی، هم در واحد اطّلاعات و هم در واحد عملیات، بیشترین فعالیت

خود را در مسیر به راه انداختن گشت های مخفی و ضربه بر بدنه عملیاتی سازمان متمرکز کردند. این نیروها، با هماهنگی قضایی دادستانی انقلاب مرکز (تهران) و با هدایت کارشناسان دو شعبه ویژه این دادستانی، توانستند ضربات سنگینی را ابتدا بر بخش نظامی در تهران و سپس بر نهادهای کارمندی و کارگری بخش اجتماعی در جنوب کشور وارد نمایند.

تمرکز دو سیستم هماهنگ الکترونیک و انسانی توسط اطلاعات سپاه و نهاد امنیتی نخست وزیری با

همکاری دادستانی انقلاب اسلامی ارتش، تحت دو رمز «عبداللّه پیام» و «کشتی»، تا مدّت ها کابوس

هولناکی برای سازمان و دیگر گروه هایی که امکان شنود بی سیم های این دو سیستم را داشتند، پدید آورد. با استفاده از تجربه ضربه به خانه مرکزی زعفرانیه در ۱۹ بهمن ۶۰ و سایر اطلاعاتی که به دست آمده بود، یک جریان بدیع از تعقیب و مراقبت ایجاد شد. این جریان، که همکاری و همراهی طیف وسیعی از نیروهای مردمیِ متخصّص را با خود داشت، توسط یک سیستم نوین تعقیب الکترونیک، به مثابه پشتوانه

لحظه به لحظه اطلاعاتی، حمایت می شد. طی مدت کوتاهی، تعدادی قابل توجه از خانه های تیمی کاملاً استتار شده و دارای محمل، که متعلق به نیروها و کادرهای فعّال سازمان و بخشی از مرکزیت بخش ها و نهادها بود، توسط این جریان کشف گردید و با دقّت زایدالوصفی زیرنظر قرار گرفت.

ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور

رأس ساعت ۲ بعدازظهر ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، حمله نیروهای هماهنگ نهادهای انقلابی به پایگاه های بخش اجتماعی سازمان آغاز شد. در اثر این ضربه، بخش اجتماعی، که به فرماندهی و

مسئولیت محمد ضابطی (هدایت کننده تظاهرات ۳۰ خرداد و ۵ مهر ۱۳۶۰ و مجموعه عملیات متعدد ترور و تخریب) اداره می شد، و ستون فقرات سازمان ترور محسوب می گشت، کاملاً از بین رفت.

فرماندهان این بخش، از مرکزیت تا رده سرشاخه، ضربه خوردند. نهاد دانش آموزی، نهاد دانشجویی، نهاد

جعل، نهاد تدارکات، قسمت شهرستان های شمال و شهرستان های جنوب، مسئولان نهاد کارمندی، مسئولان حفاظت مرکزیت بخش اجتماعی، همه در این ضربه منهدم شدند. در این عملیات و تداوم آن،

علاوه بر تلفات مهمّی که به جای گذاشت و ذیلاً خواهد آمد، نزدیک ۶۰ نفر نیز دستگیر شدند.(۱)

تلفات سازمان، طی ضربه مزبور، از طرفی به لحاظ کیفی خیلی بالا بود و آن را دچار فقر شدید نسبت به کادرها و اعضای مؤثر کرد؛ و از سوی دیگر، نحوه ضربه و مجهول ماندن علت آن، سازمان را به یک سراشیبی هولناک تاکتیکی انداخت که «عملیات مهندسی» نام گرفت(۲)مهم ترین تلفات سازمان، نتیجه حمله به پنج پایگاه (خانه تیمی) مهم مرکزی در تهران بود: پایگاه کامرانیه، پایگاه ستّارخان، پایگاه

نارمک، پایگاه جلال آل احمد، و پایگاه ۲۱ متری جی. کادرها و اعضای تروریست سازمان، مستقر در این پایگاه ها، که در حین درگیری شدید مسلحانه و تبادل گلوله و نارنجک، کشته شدند، به ترتیب زیر عبارت بودند از:

کامرانیه: محمد ضابطی – نصرت رمضانی (ضابطی) – قاسم باقرزاده – پری یوسفی (باقرزاده) – حمید جلال زاده – زکیه محدّث (جلال زاده) – تقی اوسطی – مهین خیابانی (اوسطی) – امیرهوشنگ آق بابا – سوسن میرزایی (آق بابا) – احمد کلاهدوز – هادی تواناییان فرد – حسین

امیرپناهی – اقدس تقوی.

ستّارخان: حمید خادمی – فرشته ازهدی (خادمی) – حسن رحیمی – حسن صادق – مهین ابراهیمی– معصومه میرمحمّد (سوادی نژاد) – ایران بازرگان (ازهدی) – پروین ملّازینعلی طاری.

۲۱ متری جی: سعید منبری – غلامعلی صادقی نیستانی – مژگان موفّق (صادقی نیستانی) – نسرین صادقی نیستانی.

جلال آل احمد: فضل اللّه تدیّن – فاطمه مهدوی.

نارمک: خدیجه مسیح (مصباح).

پراکنده (در اطراف پایگاه ها و ضمن درگیری خیابانی): حسین جلیلی پروانه – مریم شفایی (جلیلی پروانه) – علی انگبینی – عباس همایون نژاد.(۳)

۱- گفت و گو با یکی از مسئولان عملیاتی. نیز نشریه مجاهد، ش ۱۵۲ و ۱۵۴.

۲- این عملیات، در فصل آینده، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳- اسناد و مدارک مربوط به عملیات مزبور؛ موجود در دانشکده امام باقر ع. نیز نشریه مجاهد، ش ۹۱، ۱۵۲ و ۱۵۴: صفحات متعدد داخلی.

ضربات تکمیلی سنگین

ضربه ۱۹ اردیبهشت ۶۱ به دنبال عملیات موفق اطلاعاتی، که منجر به ضربه ۱۲ اردیبهشت شد، وارد آمد و مهم ترین کادرهای باقی مانده تروریسم متشکل در بخش اجتماعی از بین رفتند، که عناصر اصلی شان با سابقه مشارکت و نقش مؤثر در چندین عملیات تروریستی و به قتل رساندن تعداد زیادی از مردم، عبارت بودند از:

فاضل مصلحتی - مهری خانبانی (مصلحتی) - حمید لولاچیان - حسین کلکته چی - زهرا طباطبایی - بهرام قاسمی - زهرا شیخ الاسلام - وجیهه عبادی - فاطمه ابوالحسنی - فائزه بهاری

جوان - زهرا عمرانیان.(۱)

در پی ضرباتی که طی بهار سال ۱۳۶۱ به مرکزیت هدایت کننده تروریسم تشکیلاتی و بدنه نظامی سازمان وارد شد، با تلاش هماهنگ نیروهای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ بخش روابط سازمان به زیر ضربه رفت و جمعی از کادرها و اعضای تروریست، کشته و زخمی و

تعداد کثیری نیز دستگیر شدند.

بخش روابط، در جریان فاز سیاسی، وظیفه ایجاد ارتباط با شخصیت ها، گروه ها و احزاب، و

سفارتخانه های خارجی را بر عهده داشت و اهمّ وظیفه اش تثبیت موقعیت سازمان و القای خطوط آن به افراد و نیروهای طرف ارتباط بود. در جریان فاز نظامی، به منظور پشتیبانی و تقویت اقدامات مسلحانه

تروریستی، محدوده کار بخش روابط به ارتباط تشکیلاتی داخل و خارج و تماس با کردستان تقلیل یافت.

اسناد و مدارک این بخش گویای ارتباطات وسیع سازمان با عناصر سیاسی، شعرا و نویسندگان، گروه ها، جمعی از نمایندگان مجلس، و بخشی از روحانیت، در فاز سیاسی است. ناکامی های متعدد

سازمان، در جلب نزدیکی و همکاری افراد معروف، در اسناد مزبور منعکس است؛ از جمله در مورد احمد شاملو (اجابت نکردن تقاضای سازمان در مورد سرودن شعری ویژه آنها)، مهندس مهدی بازرگان (عدم حمایت از شورای ملّی مقاومت)، و جمعی از اعضای نهضت آزادی (مورد سؤال قرار دادن پرویز یعقوبی، رابط سازمان، در مورد استراتژی مسلحانه؛ و عدم اجابت همکاری با آنها).(۲)

در قسمت های مختلف این بخش، افراد زیر - از جمع کادرهای سازمان - مشغول به کار بوده اند:

۱- نشریه مجاهد، ش ۹۱: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۶۳.

عباس داوری – محمد حیاتی – محسن (ابوالقاسم) رضایی – پرویز یعقوبی – محمد سیّدالمحدّثین – محمود قجر عضدانلو – منصور بازرگان.

طی ضربه ۱۰ مرداد، سازمان تلفات سنگینی را متحمّل شد. اسامی نیروهای عملیاتی و روابطی که وظیفه تغذیه سیاسی ایدئولوژیک «تروریسم سازمان» را به انجام می رساندند و برای استمرار و بقای ترور می کوشیدند، و در صورت لزوم خود نیز به قتل دست می زدند و عاقبت در دامی که خود تنیده بودند،

قربانی شدند، به قرار زیر است:

سیاوش سیفی – فاطمه مددپور (سیفی) – علی رحمانی – زهره گودرزی (رحمانی) – افشین قهرمانی – شهاب راسخی – کاظم محمّدی گیلانی – فاطمه اثنی عشری – مهدی زائریان مقدّم –

محمدعلی بیات – علیرضا حسینی – مریم خدایی صفت (حسینی) – هادی غلامی – فرهاد فتح پور پاکزاد – باقر آل اسحاق – محمّد لقا نازنده – طاهره وزیری – جعفر آمرطوسی – افسانه

امینیان (آمر طوسی) – مصطفی موسوی – فائزه زائریان مقدّم (موسوی) – اردلان صفی یاری –

زبیده جعفری ثانی – افسانه شمس.(۱)

سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان می نویسد:

به دنبال ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰... با ضربه های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ و ۱۰ مرداد ۱۳۶۱،... در این ضربات عملاً بیش از ۸۰ درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتا در «بخش اجتماعی» سازماندهی شده بودند، دستگیر یا هنگام درگیری ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریبا کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ، از هم پاشیده شد.(۲)

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۱۴: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۷۱ – ۷۲.

فصل سوم: عملیات «مهندسی»

تروریسم نوظهور

اشاره

یک عضو سابق سازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است:

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری از خانه های تیمی، سازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه های تیمی مشاهده می کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم، نمی کنیم.

... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی

کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می کنند، با مشت دندان های آنها را می شکنند، روی پاهای کابل زده آب داغ می ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ

ص:۶۹۷

می چسپانند. بعد با تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ های اطراف تهران دفن می کنند.(۱)

امّا ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده تر از آن بود که با گزارش خلاصه مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی تهران در سال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم نظیر و بی سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

مقدمه کیفرخواست اصدقی

[یک] - پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفّاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۲۲/۵/۱۳۶۱ توسط مردم حزب اللّه، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می شود؛ و با توجه به شواهد و مدارک به دست آمده از لانه تیمی وی، محلّ دفن و اختفای اجساد شکنجه شده ۳ تن از برادران کشف می گردد.

[دو] - بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطّلاعات قبلی، کلیه عوامل شکنجه گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده ای از آنان معدوم و

برخی دیگر دستگیر می شوند.

[سه] - از جمله افراد دستگیرشده در این رابطه، مهران اصدقی فرمانده اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می باشد، که پس از دستگیری تا مدت ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست های منافقِ تحت مسئولیتش - از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی - مواجهه داده می شود و جرایم و اتّهاماتش به وی تفهیم می گردد؛ ولی در جلسات اولیه بازجویی، صرفاً به گوشه ای از جنایات بی شمار خود اعتراف می نماید، و منافقانه و موذیانه از بیان جزئیات شکنجه برادران پاسدار طفره می رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوه شکنجه این برادران می پردازد؛ و اطّلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان شکنجه اظهار نمی دارد.

[چهار] - ابتدا اصدقی اظهار می دارد که سه جسد کشف شده در بیابان های باغ فیض متعلق به سه برادر پاسدار می باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخّص

می شود که این سه جسدِ شکنجه و مُثله شده متعلّق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۶۰.

شهید محسن میرجلیلی و برادر کفّاشی به نام شهید عبّاس عفّت روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانه تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور، که به وسیله افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایّام توسط مأمورین انتظامی کشف، و به عنوان مجهول الهویّه به پزشک قانونی منتقل

و در یکی از قطعات بهشت زهرا دفن شده بود.

[پنج] - در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهده تمام و کمال مدارک و شواهد مستدلّ جنایات خود و پس از تفهیم کلیه جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته ... بناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار

فجیع و ددمنشانه خود و سایر عوامل شکنجه گر اعتراف می نماید. برگه های بازجویی ارائه شده،

سیر تدریجی اقاریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می دهد. ...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران - مرداد ماه ۱۳۶۳(۱)

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

مسئولان

۱- مسعود رجوی: رهبری

۲- علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت - معاون رهبری

۳- محمود عطایی؛ با نام های مستعار «حسن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت - مسئول کلّ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۴- مهدی افتخاری؛ با نام های مستعار «عبّاس اراکی» و «فتح اللّه»: عضو شورای مرکزی - طرّاح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۵ - محمد مهدی کتیرایی؛ با نام های مستعار «یداللّه»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شورای مرکزی - طرّاح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۶- حسین ابریشمچی؛ با نام های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۱- جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۲: مقدمه.

۷- محمّد شعبانی؛ با نام های مستعار «حمید» و «نادر»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

ربایندگان

۱- جواد محمدی؛ با نام مستعار «طاهر»: شرکت در ربودن طالب طاهری / محسن میرجلیلی (پاسداران کمیته انقلاب اسلامی) / حبیب روستا (هوادار سازمان - کارمند شرکت پرسی گاز)

۲- رضا هاشملو؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳- نبی ضیایی نژاد با نام مستعار «حسن»: هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسداران شهید طاهری / میرجلیلی.

۴- رضا میرمحمّدی؛ با نام مستعار «فرهنگ»: مسئول ربودن شاهرخ طهماسبی (پاسدار کمیته انقلاب اسلامی).

۵ - ناصر فراهانی؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶- حسین اسلامی؛ با نام مستعار «مجتبی»، ۷- علی عبّاسی دولت آبادی؛ با نام مستعار «هادی» و ۸ - جمال محمّدی پیله ور؛ با نام مستعار «کمال»: هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طهماسبی.

۹- مصطفی معدن پیشه؛ با نام مستعار «رحمان»: مسئول ربودن عباس عفّت روش (کفاش). و ۱۰- خسرو زندی؛ با نام مستعار «صادق»: شرکت در ربودن عفّت روش.

۱۱- محمد جعفرهادیان؛ با نام مستعار «رضا»: شرکت در ربودن خسرو ریاحی نظری (دبیر ورزش). و ۱۳- محمود رحمانی؛ با نام مستعار «علی عرب»: شرکت در ربودن ریاحی نظری.

۱۴- مسعود قربانی؛ با نام مستعار «تقی»: و ۱۵- مهران اصدقی؛ با نام مستعار «بهرام»: هر دو نفر،

شرکت در ربودن حبیب روستا.

شکنجه گران

۱- مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۲- مهران اصدقی؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و ۳- مصطفی معدن پیشه؛ هر سه نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا، عبّاس عفت روش،

خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۴- جواد محمّدی؛ شرکت در شکنجه عفت روش و پاسداران شهید طاهری، میرجلیلی و طهماسبی.

۵ – شهرام روشن تبار: شرکت در شکنجه خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طاهری و میرجلیلی.

۶– محمدجواد بیگی؛ با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۷– علی عبّاسی دولت آبادی؛

۸ – رضا هاشملو؛ ۹– ناصر فراهانی؛ و ۱۰– رضا میرمحمّدی؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجه پاسدار شهید

شاهرخ طهماسبی.

۱۱– فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲– فردی با نام های مستعار «عبداللّه» و «جواد»: هر دو نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا.

عوامل انتقال و دفن اجساد

۱– خسرو زندی و ۲– محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر،شرکت در زنده به گور کردن عباس عفّت روش و پاسدار شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۳– جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.

۴– مصطفی معدن پیشه؛ و ۵ – خداوردی ولی زاده یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت در انتقال جسد حبیب روستا.

۶– فردی با نام مستعار «محمّدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی نظری.

تهیه کنندگان شکنجه گاه های تیمی

۱– محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی.

۲– فریبا اسلامی؛ با نام مستعار «شهلا صالحی پور».

۳– نعمت اللّه متولّی؛ با نام مستعار «امیر».

۴– حامد احتشامی؛ با نام مستعار «مظفّر فتوره چی».

۵ – احمد نیکبخت تهرانی؛ با نام های مستعار «عباس» و «حسن».(۱)

۱– جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۱ و ۲: صفحات مربوط به عناوین ذکر شده.

شرح شش فقره عملیات مهندسی

اشاره

شش نفر در سبک نوظهور تروریسم ابداعی سازمان، قربانی «عملیات مهندسی» شدند تا در تاریخ گروه های سیاسی مسلح جهان، نام سازمان مجاهدین خلق به عنوان اولین نمونه در نوع خود، به ثبت برسد. مروری بر شرح وقایع این عملیات از زبان عاملان آن، اندکی از ابعاد خشونت مطلق و

جنایت پیشه گی تئوریزه شده در یک تشکیلات استالینیستی را به نمایش می گذارد.

جزئیات ربودن و شکنجه عفت روش

عباس عفت روش؛ متأهل، کفاش، جرم: حزب اللهی بودن همسر وی.

خسرو زندی: از طرف مسئولان سازمان به تیم ما یک شناسایی داده شد که فردی که شغل کفاشی دارد باید ربوده شود. فرمانده واحد مصطفی معدن پیشه (رحمان)، من و فرد دیگری با نام جعفر، مسئولیت ربودن وی را داشتیم.

در ساعت ۳۰/۱۰ شب [۱۷/۵/۶۱] به مغازه وی مراجعه کردیم و با این بهانه که ما از طرف کمیته آمدیم و شما باید برای پاسخ دادن به پاره ای از سؤالات با ما بیایید کفاش را از مغازه خارج کردیم. و پس از انتقال به ماشین و بستن دست ها و چشم هایش، وی را به خانه امنی که برای شکنجه آماده شده بود منتقل نمودیم.

مهران اصدقی: این خانه مربوط به حسین ابریشمچی و در اختیار بخش ویژه بود. محل ساختمان در خیابان بهار و در کوچه ای بسیار خلوت قرار داشت. خانه ۲ طبقه و جنوبی بود و دارای سه اتاق، هال، آشپزخانه، توالت، حمام، حیاط و زیرزمین بود.

قسمت حمام خانه را با پوشاندن مشمع کلفت به در و دیوار طوری درست کرده بودند که صدا بیرون

نرود. این فرد کفاش به این خانه برده می شود و جهت گرفتن اطلاعات در مورد فعالیت های همسرش

تحت شکنجه قرار می گیرد. و با کابل به پاها و سر و صورت او می زنند. اما از آن جا که قضیه اساسا دروغ بوده هیچ گونه اطلاعاتی در این رابطه بدست نمی آید.

پس از این که شکنجه وی بی نتیجه می ماند. وی کشته و در یکی از بیابان های اطراف تهران به همراه دو نفر دیگر مدفون می گردد.

با شکنجه بسیاری که روی او انجام شد همان روز اول مشخص شد که وی از همه چیز بی اطلاع

است و علیرغم اینکه کفاش التماس می کرد که من نمی دانم شما چه چیزی از من می خواهید، به خاطر

اینکه افراد بالا گفته بودند وی اطلاعات دارد شکنجه ادامه می یافت. چند روز وی تحت شکنجه قرار داشت. مسعود گفت ما اطلاعات که نتوانستیم بگیریم ولی انتقام گرفتیم.

از آنجا که خط شکنجه نمی بایست لو برود و هر کس را که ما می ربودیم در نهایت چه اطلاعات بدهد

و چه اطلاعات ندهد بایستی کشته می شد و از قبل نیز چاله ای برای دفن این افراد کنده شده بود باید فرد کفاش را می کشتیم و همان روز که پاسداران را کشتیم وی را نیز بعد از شکنجه زیادی که شده بود به همراه پاسداران کشتیم.

کفاش را به همراه دو پاسدار روی صندلی بستیم و چشم هایش را بستیم و با میله های سربی او را بی هوش کردیم. سپس به وی آمپول سیانور تزریق کردیم که از گلویشان صدای خرخر می آمد و در حالی که هنوز زنده بودند و در حال جان دادن بودند، بدن آنها را طوری طناب پیچ کردیم که داخل صندوق

عقب ماشین جا شود.

بسته ها را داخل صندوق عقب ماشین گذاشتیم و ساعت ۹ شب ماشین حامل اجساد را تحویل خسرو زندی دادیم و او به همراه محمدجعفر هادیان آنها را برای دفن بردند.

جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری

خسرو ریاحی نظری؛ متأهل، دارای دو فرزند، ۳۷ ساله، معلم، اهل تهران، جرم: مشکوک.

مهران اصدقی: ربودن خسرو ریاحی دو روز پس از ربودن دو پاسدار و فرد کفاش [در تاریخ ۱۹/۵/۶۱] و به این علت صورت گرفت که در یکی از خانه های تیمی بخش ویژه در خیابان اسکندری، افراد بالای گروه، خسرو ریاحی را بیرون خانه مشاهده می کنند که پهلوی ماشینش ایستاده است. آنها گمان می کنند که وی خانه را زیرنظر دارد. او را تعقیب می کنند اما موفق به ربودن او نمی شوند. روز بعد وی را در همان محل مشاهده می کنند و این بار کاملا به او مشکوک شده و او را شناسایی کرده و می ربایند.(۱)

۱- همسر خسرو ریاحی گفت: همسر من شب ها تا ساعت ۱۰ شب تدریس می کرد تا بتواند زندگی اش را اداره کند. در تاریخ سه شنبه ۱۹/۵/۶۱ به جرم اینکه در خیابان اسکندری، نزدیک استخر باشگاه سرباز منتظر فرزندانش بود که از استخر بیایند، ربوده شد و پس از دو روز شکنجه به قتل رسید.

مجید رهبر و محمود رحمانی از اعضای بخش ویژه تروریستی، با نزدیک شدن به خسرو رحمانی و با ارائه کارت جعلی کمیته اقدام به بازرسی بدنی ریاحی می کنند. اما چیزی از او گیر نیاورده و او را به زور داخل ماشینش می برند و چشمانش را بسته و به وی می گویند که تو را به کمیته می بریم. خسرو ریاحی را به خانه شکنجه گاه در خیابان بهار آوردند و با چشمان بسته به داخل خانه آوردند. در این محل من و مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار حضور داشتیم. پس از ورود ریاحی، دو پاسدار و فرد کفاش را به اتاق های دیگر بردیم و او را وارد حمام کردیم و روی میز با طناب بستیم و از او خواستیم مشخصاتش را بگوید. او گفت شغلش معلم است و ما یک کارت از جیبش در آوردیم که مربوط به آموزش و پرورش بود.

از او علت حضورش را در آن نقطه از خیابان اسکندری پرسیدیم. او گفت بچه هایم به استخر می روند و آمده ام آنها را ببرم. ما شروع به شکنجه او کردیم و با کابل به بدنش و کف پاهای او می زدیم و او فریاد می زد و ما دهانش را می گرفتیم. ما شکنجه را تشدید کردیم و با هویه [برقی] مچ دست ها و پشت کمر او را می سوزاندیم ولی او مرتب همان حرف ها را تکرار می کرد. ما نمی دانستیم چکار کنیم و از طرفی شکنجه دو پاسدار برای ما مهمتر بود، که بدون نتیجه خسرو را رها کردیم. روز بعد حوالی عصر بود که من، مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار در خانه بودیم. ناگهان صدای فریاد شنیدم، خودم را به راهرو رساندم و دیدم خسرو ریاحی با مصطفی و شهرام گلاویز شده است و مرتب فریاد می زند و

می گفت کمک. او به بهانه دستشویی رفتن توانسته بود با آنها درگیر شود. من وارد حمام شدم و با کلت یک تیر به پای او شلیک کردم که به زمین افتاد و ساکت شد و با شهرام شروع کردیم به بستن مجدد

خسرو که ناگهان بلند شده، شروع به فریاد زدن کرد. من و شهرام سعی می کردیم او را ساکت کنیم که ناگهان مصطفی کلت را برداشت و یک تیر به سر خسرو شلیک نمود. خسرو بی حس به زمین افتاد و

خونش داخل حمام ریخت. بعد از صدای تیراندازی ها، دیگر خانه برای ما جای امنی نبود و باید آنجا را ترک می کردیم. به علت خون زیادی که داخل حمام براه افتاده بود، خسرو را با آب شستیم و بدنش را با طناب بستیم، بطوری که داخل صندوق ماشین جا بگیرد و بعد جسد طناب پیچ شده را داخل پتو گذاشتیم

و مجددا طناب پیچ کردیم. به محمدرضا گفتم که جسد را در بیابان های اطراف دفن کند و اگر نتوانست آن را رها کند. آنها بیل و کلنگ نداشتند و جای مناسبی پیدا نکردند و جسد را در خرابه ای در خیابان

سهروردی انداختند.(۱)

جزئیات ربودن و شکنجه روستا

حبیب روستا؛ متأهل، دارای ۲ فرزند، ۲۸ ساله، کارمند شرکت پخش گاز ایران، اهل تهران هوادار تشکیلاتی مجاهدین، جرم: مشکوک.

وی زندانی سیاسی زمان شاه بوده که در زندان با سازمان آشنا می شود. بعد از انقلاب رابطه خود را با مجاهدین ادامه می دهد. ابتدا در ستاد مجاهدین در بخش معلمان فعالیت داشته و سپس مسئول بخش

روابط معلمین می شود. از اواخر سال ۵۸ مسئول تدارکات انجمن معلمان می شود. همسر نامبرده دختر

عموی کاظم ذوالانوار یکی از رهبران سازمان در زمان رژیم گذشته بوده است. پس از سی خرداد ۱۳۶۰ بعنوان یک فرد مورد اعتماد سازمان بصورت مخفی فعالیت می کند تا جایی که اعضای گروه در خانه او مخفی می شدند. یکی از این افراد محمد قربانی بوده است که پس از این که در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ کشته می شود، سازمان به حبیب روستا مشکوک شده و طرح ربودن و شکنجه وی را اجرا می کنند.

در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۶۱ ساعت ۲۰:۱۷ جنازه ای در پتو پیچیده شده، در تپه های اطراف قریه ناران کشف گردید. پزشک قانونی طی گزارشی معاینات خود را در مورد جسد که بعدا مشخص شد حبیب روستا بوده است، چنین اعلام می دارد:

جنازه متعلق به مردی است حدود ۲۸ ساله که پاها از ناحیه ران و ساق ها بطور محکمی بسته شده است و نیز در ناحیه ساعد و بازو با همان طناب که از الیاف پلاستیکی کرم رنگ است، بسته

شده و حلقه ای از طناب مزبور به دور گردن گره خورده است به طوری که جنازه بر روی هم تا

شده و طناب ها به طور عمیقی در پوست و نسج زیر آن فرو رفته اند...

در معاینه علائم فشار افقی بر روی پوست ظاهر شده و قسمتی از پوست کنده شده است.

تورم و کبودی در اطراف چشم ها و سائیدگی در زانوها و پشت پاها ملاحظه شد...

کبودی وسیعی در ناحیه سر ملاحظه می شود. در ناحیه گردن طناب فرو رفته و در زیر آن کبودی

ایجاد شده است.

مهران اصدقی: از طرف مرکزیت سازمان، شناسایی فردی به مسعود قربانی داده شده بود که

۱- در تاریخ ۲۱/۵/۶۱، در خیابان سـهروردی، کوچه زاهدان، روبروی پلاک ۲۶، در ساختمان نیمه ساز، جسـد مجهول الهویه ای به صورت بسته بندی شده کشف شد.

می گفتند به سازمان خیانت کرده است. جواد محمدی از اعضای اصلی تیم شکنجه که با حبیب روستا نیز ارتباط داشت، برای ساعت یک با حبیب، سر خیابان جیحون تقاطع آزادی قرار گذاشت. جواد محمدی،

حبیب روستا را به خانه خیابان بهار آورد. با ورود من و مسعود قربانی به داخل اتاق، جواد به حبیب حمله برد و ما نیز دهان او را با چسب بستیم و و دست ها و پاهایش را طناب پیچ کردیم و او را روی زمین کشیده و به حمام انتقال دادیم. و چون می خواستیم ابتدا برایش ترس ایجاد کنیم بدون اینکه سؤالی کنیم حدود نیم ساعت شکنجه اش می کردیم، با کابل به کف پا و سایر نقاط بدنش می زدیم. بعد دهانش را باز کردیم و به او کاغذ و خودکار دادیم و گفتیم شروع به نوشتن کن، او می خواست حرف بزند ولی به او گفتیم که حق حرف زدن ندارد فقط باید بنویسد. نوشت چه چیزی را باید بنویسم. ما مجددا با کابل زدیم و خواستیم شروع کند. او دوباره نوشت من نمی دانم شما چه چیزی از من می خواهید. ما میزی را داخل حمام بردیم و حبیب را روی میز با طناب بستیم و با کابل به کف پا و پشت کمرش می زدیم و دهانش را محکم گرفته بودیم تا ناله هایش بیرون نرود. مجددا که از او می خواستیم شروع کند می گفت: نمی دانم چه مطلبی را باید برای شما بگویم، حتما اشتباهی شده است. من، مسعود قربانی، مصطفی معدن پیشه و

محمد رضا به شکنجه حبیب ادامه دادیم و از او خواستیم مشخصاتش را بنویسد. او نوشت: حبیب روستا

مهندس عضو هیئت مدیره شرکت پرسی گاز دارای زن و دو فرزند آدرس منزل، خیابان دماوند - خیابان شارق زندانی سیاسی زمان شاه. اما در مورد سؤال اساسی ما هیچ جوابی نمی داد. مسعود قربانی به او گفت که ما از اعضای سازمان هستیم و تو بایستی کلیه خیانت هایت را بگویی. حبیب قسم می خورد که

شما اشتباه می کنید ولی ما اعتنایی نمی کردیم و او را شکنجه می کردیم. روز بعد حوالی ظهر مسعود قربانی به خانه خیابان بهار (شکنجه گاه) آمد و گفت حبیب دروغ گفته و ما مجددا حبیب را روی میز خواباندیم و شروع به شکنجه اش کردیم. ما روی این مسئله پافشاری می کردیم که او باید نحوه لو رفتن خانه های تیمی را برای ما بگوید اما هیچ چیز نداشت که بگوید. او را از روی تخت باز کردیم و دست ها و پاهایش را با زنجیر بستیم، حبیب گفت که من تا به حال فکر می کردم که شما از افراد رژیم هستید و جواد با شما همکاری می کند اما حالا می دانم که از مجاهدین هستید. باور کنید که من هیچ خیانتی به سازمان نکرده ام. من زمان شاه زندان بودم و با بچه های سازمان آشنا شدم و به آنها علاقه دارم چگونه می توانم به آنها خیانت کنم. مسعود گفت تو با این حرف ها نمی توانی ما را گول بزنی... از وسایل دیگری که برای شکنجه او استفاده کردیم هویه برقی بود... شکنجه دیگری که بر روی حبیب اعمال کردیم بی خوابی بود

و روز اول که او را دزدیده بودیم تا صبح اجازه ندادیم بخوابد در حالی که به شدت خوابش می آمد. دو روز اول آن قدر حبیب را شکنجه کردیم که توالت نمی توانست برود و با دست خود را روی زمین می کشید و به توالت می رفت. بعد از چند روز مسعود قربانی به ما گفت بچه های بالا معتقدند ما کارمان را خوب انجام ندادیم و خودشان می خواهند از نزدیک کار را دنبال کنند. حفاظت خانه را بالا ببرید که یکی از مسئولین بنام عبدالله (عزت الله اشتری) می خواهد به اینجا بیاید. مسعود قربانی به ما گفته بود که وی در بخشی کار می کند که کلیه خطوط حفاظتی و امنیتی سازمان از آنجا داده می شد. عبدالله به ما گفت که او تجربه بازجویی زمان شاه دارد و می داند چطور باید برخورد کند ولی ما اطلاع داریم که [حبیب روستا] در لو دادن خانه های تیمی دست داشته است. عبدالله نقاب به چهره زد و وارد حمام شد، حبیب خیلی ترسید. از او پرسید که حقیقت را نمی گویی و او از ترسش هیچ چیزی نگفت. ما مجددا حبیب را روی میز بستیم و شروع به شکنجه اش کردیم. او گفت همه چیز را می گویم. ما کاغذ و قلم آوردیم و شروع کرد به نوشتن: من خانه تیمی لو دادم. عبدالله چند سؤال دیگر به او داد و پس از پاسخگویی به وی گفت چرا دروغ می گویی. حبیب گفت: من از ترس دارم دروغ می نویسم. عبدالله به ما گفت بزنید. ما تا ساعت ۹ شب او را شکنجه کردیم و آن شب تا صبح او را بیدار نگهداشتیم. روز بعد شکنجه را شروع کردیم ولی عبدالله گفت این طوری فایده ندارد و هویه را برداشت و به دست ها و کمر حبیب می چسباند و بدن او را می سوزاند و ما دهان او را گرفته بودیم. او به حبیب گفت که تو با سازمان ارتباط داشتی و کمک مالی می کردی که اعتماد ما را جلب کنی و از طرف دیگر خانه های ما را لو می دادی. ولی حبیب قسم می خورد که چنین کاری

نکرده است. تا عصر او را شکنجه کردیم ولی نتیجه ای نگرفتیم. در این وقت هنگامی که عبدالله می خواست برود به ما گفت او می داند که اگر حرف بزند ما او را می کشیم و حرف نمی زند بنابراین ما او را می کشیم. او را بکشید و جنازه اش را در بیابان بیندازید. پس از رفتن عبدالله باز هم من و مسعود قربانی او را شکنجه می کردیم تا شاید برای آخرین بار مطلبی که هرگز وجود نداشت از او در بیاوریم و مصطفی معدن پیشه نیز دهان او را گرفته بود که ناگهان حبیب تکانی خورد و از ناحیه گلو خرخر کرد و ما فکر می کردیم بازی درآورده است و اهمیتی نمی دادیم. حبیب دست هایش شل شد ما او را باز کردیم ولی او مرده بود...

ص:۷۰۷

جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی

شاهرخ طهماسبی، ۲۸ ساله، مجرد، عضو کمیته مرکزی، جرم: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مرداد ماه سال ۱۳۶۱ یکی از پاسداران کمیته به نام شاهرخ طهماسبی که وظایف شغلی او با کارهای

اطلاعـاتی بی ارتباط بود، ربوده می شود و طی ۱۰ روز شـکنجه، نهایتا به قتل می رسـد و جنازه او در منطقه عباس آباد تهران رها می شود. او شدیدترین شکنجه های مجاهدین را تحمل کرده و هیچ اطلاعات شغلی

خود را به آنان نداده است به طوری که ناصر فراهانی یکی از افراد تیم رباینده وی به مسئولانش گفته است: در این ۱۰ روز ما زندانی او بودیم.

محمدجواد بیگی: بعد از ۱۲ اردیبهشت که در یک روز به حـدود بیست خانه حمله شـد و از ضـربه ۱۹ بهمن بسیار سنگین تر بود، تحلیل سازمان این بود که کار بسیار دقیق و حساب شده بوده است... بعد سازمان گفت که باید اطلاعات کسب کرد که چگونه این کارها انجام می شود و به چه دلیل؟ بایـد از کسانی که می شناسـیم، در این مورد اطلاعات کسب کنیم... در همین رابطه شـناسایی شاهرخ طهماسبی به تیم ما داده شـد. اعضای تیم ربایـنـده شاهرخ: رضا میرمحمّدی (فرهنگ)، حسـین اسـلامی (مجتبی)، جمال محمدی پیله ور (کمال) و علی عباسـی دولت آبادی (هادی) بودند. در مرداد ماه ۶۱ پس از ربودن وی، او را به خانه تیمی خیابان سـهروردی کوچه باغ انتقال دادنـد. از آنجا که دست و پای وی را بسـته و پتویی بر رویش انـداخته بودند صاحبخـانه مشـکوک و بـا نیروهـای انتظامی تماس می گیرد، بلافاصـله ما وی را به خانه تیمی خیابان خواجه نظام بردیم. خانه تیمی خیابان خواجه نظام را یک زوج تشـکیلاتی بنام فریبا اسلامی (شهلا صالحی پور) و محمد قدیری (منوچهر احمدیان فر)، بـا همین اسـامی مسـتعار اجـاره کرده بودنـد. رابط این خانه با بالا، جواد محمـدی با نام طاهر بود که خود وی در تیم شـکنجه مهران اصدقی بود.

فریبـا اسـلامی : در بهمن سال ۱۳۶۰ بـا محمـد قـدیری ازدواج کردم و در جریـان ربودن و شـکنجه شاهرخ طهماسبی به عنوان محمل همان خانه شکنجه بودم. در این خانه حمام را برای شکنجه آماده

کرده بودند و فردی بنام اکبر (محمدجواد بیگی) برای بازجویی از وی به این خانه آمد و مرتب او را شکنجه می داد. گاهی او را به حمام می بردنـد و گاهی در گنجه ای که در هال خانه قرار داشت و یک متر در یک متر بود و کاملاً تاریک بود با دهان بسته قرار می دادنـد. در تمام این مـدت نیز نبایـد از خانه بیرون می رفتیم. من صدای شـلاق خوردن و کتک خوردن او را می شنیدم ولی چون دهانش بسته بود فقط ناله

ضعیفی می کرد، علی عباسی (هادی) او را بسیار شکنجه می کرد و با کابل های به هم بافته او را می زد.

ص:۷۰۸

یک شب ساعت ۲ از خواب بیدار شده بودم، شنیدم که او آب می خواهد و صدایش خیلی ضعیف به گوش می رسید ولی من به او آب ندادم و رفتم خوابیدم.

شاهرخ طهماسبی را در همین خانه به قتل می رسانند و برای این که کسی او را نبیند جسد وی را در یک کارتن بزرگ می پیچند و با طناب بسته بندی می کنند و با یک اتومبیل سوبارو وی را به محله ای در اطراف عباس آباد بردند و دفن کردند.

جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی

طالب طاهری؛ ۱۶ ساله، محسن میرجلیلی؛ ۲۵ ساله، اتهام: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مهران اصدقی: خانه تیمی مرکزیت بخش ویژه در خیابان کارون بود. مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی در آنجا بودند و جواد محمدی (طاهر) مسئول حفاظت خانه بود. طاهر حین مراقبت از خانه و دیده بانی از داخل خانه مشاهده می کند که فردی بیرون از خانه ایستاده است و به او مشکوک می شود. و طبق خط داده شده اقدام به شناسایی وی می کند. روز بعد همان فرد را به همراه یک جوان دیگر در آنجا می بیند و به افراد بالای بخش ویژه می گوید و آنها دستور ربودن آن دو جوان را صادر می کنند... طاهر به همراه رضا هاشملو و محمدجعفر هادیان، اقدام به ربودن این دو جوان می کنند. در خیابان با ماشین جلوی آنها پیچیده و به آنها می گویند که ما کمیته ای هستیم و باید با ما بیایید... آنها به خانه خیابان بهار که از قبل برای شکنجه آماده شده بود برده می شوند. حمام این خانه که برای شکنجه انتخاب شده بود بوسیله

نایلون های کلفت صداگیری شده بود. ابزار این خانه عبارت بود از طناب و کابل، نقاب، دست بند و میله های سربی که اگر به پشت گردن هر کسی می زدی بیهوش می شد. زنجیر، قفل و سیانور و...

طاهر (جواد محمدی) به همراه مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار اقدام به شکنجه آنها می کنند... هدف از این سرعت عمل این بود که ببینند آیا خانه تیمی خیابان کارون لو رفته است یا نه؟ پس از بازرسی از جیب آنها کارت ها و مدارکی که نشان می داد پاسدار هستند بیرون می آورند. بعد آنها را روی صندلی با طناب می بندند و صندلی را روی زمین می خوابانند... با کابل های کلفت چند لایه به کف پا و سایر نقاط بدن آنها می زنند و برای اینکه صدای آنها بیرون از خانه نرود دهان آنها را با پارچه می گیرند... همان روز مسعود قربانی به من ابلاغ کرد که به دستور رحمت (حسین ابریشمچی) آنها ربوده و مسئولیت بازجویی آنها با من است و به من گفت که با هم سؤال تهیه می کنیم که برای ما مشخص شود که

خانه های تیمی چگونه لو می رود. از اینجا بود که من در رأس این جریان قرار گرفتم و به عنوان کسی که خطوط مرکزیت را اجرا می کرد عمل نمودم... برای ایجاد هراس نقاب به چهره می زدیم، همین کار را کردم و وارد حمام شدم دیدم یک پسر ۱۶- ۱۷ ساله در گوشه حمام در حالی که دست ها و پاهایش با

زنجیر بسته شده، افتاده بود. اسمش طالب طاهری بود و پاهایش کبود شده و باد کرده بود. بدنش و کف پاهایش تاول زده بود. سپس به اتاق رفتم تا فرد دیگر را که محسن میرجلیلی نام داشت ببینم. فردی

حدود ۲۴- ۲۵ ساله در حالی که دست ها و پاهایش با زنجیر بسته شده در گوشه اتاق نشسته بود. بدن او نیز مانند بدن طالب بود و خیلی با کابل شکنجه شده بود...

مصطفی معدن پیشه به من گفت که ما دیروز خیلی آنها را شکنجه کردیم تا معلوم شود که آیا خانه را زیرنظر داشتند یا نه اما آنها انکار کردند و ظاهرا خانه را زیرنظر نداشتند... سؤالات را آماده کردم و کار شکنجه را شروع کردم. آنها را به نوبت داخل حمام می بردیم و در حالی که پاهایشان تاول زده بود و حال نداشتند آنها را روی صندلی بستیم و صندلی را خواباندیم و من با کابل می زدم و آنها که از درد ناله می کردند و فریاد می زدند مصطفی دهان آنها را با پارچه گرفته بود. آن قدر آنها را زدم که تاول های پای آنها ترکید و خونریزی کرد...

وقتی پاهای آنها خونریزی کرد مصطفی پاهای آنها را باندپیچی کرد و آنها را برای شکنجه مجدد

آماده کرد. من مرتب از آنها سؤالاتی می کردم و آنها انکار می کردند و جوابی نمی دادند، از بالا گفتند که حتما آنها اطلاعات دارند... روز بعد کار را شروع کردیم. جواد محمدی ابتدا به جان آنها افتاد سپس آنها را روی همان صندلی ها بستیم و روی پاهای متورم و خون آلود آنها آب جوش ریختیم طوری که پوست

بدنه آن ترک خورد و تاول ها می ترکید... آنها بارها بیهوش می شدند و باز به هوش می آمدند... آب داغ روی سر و صورت آنها ریختم که سر و صورتشان تاول زد... خون از همه جاهای بدن آنها به راه افتاده و خون زیادی از بدنشان رفته بود. طاهر (جواد محمدی) با نوک چاقو به بدنشان می کشید. طوری که

عضوی از بدن آنها نبود که خون آلود نباشد...

من و مسعود قربانی به داخل حمام و به سراغ محسن میر جلیلی رفتیم. مسعود به او گفت که اگر اطلاعات ندهی تو را می پزیم. سپس به من گفت که اتو را بیاور. من اتو را آوردم و در حالی که به برق زد و کاملاً گرم شد ناگهان اتو را به کمر محسن میرجلیلی چسباند. محسن از شدت درد دهانش را به طرز عجیبی باز کرد و از هوش رفت. بوی سوختگی همه جا را گرفته بود، من خیلی ترسیده بودم، مسعود هم

ترسیده بود ولی سعی می کرد خودش را مسلط به کاری که می کند نشان دهد...

جواد محمدی و مصطفی معدن پیشه مشغول شکنجه طالب طاهری بودند، جواد به مصطفی گفت برو چاقو بیاور، مصطفی چاقو را که آورد چاقو را چند بار بر روی بازوی طالب کشید که بار سوم خون بیرون زد و بر اثر درد شدید تکان خورد. طالب می خواست حرف بزند که جواد با مشت توی دهانش کوبید طوری که دندانش شکست. جواد گفت حالیت می کنم و سپس میله سربی را برداشت و به دهان و فک و چانه او زد که وقتی طالب دهانش را باز کرد دندان های شکسته اش به همراه خون و آب دهان بر روی شلوارش ریخت. مصطفی با میله سربی که در دستش بود به جاهای دیگری از بدن او میزد.

محسن میرجلیلی به هوش آمده بود که مسعود قربانی به من گفت که برو آب جوش بیاور، من آب

داغ آوردم و مسعود گفت که بر روی پاهایش بریز، من می خواستم به یکباره خالی کنم که مسعود اشاره کرد که یواش یواش بریز تا بیشتر زجر بکشد. من نیز همین کار را کردم طوری که تمام تاول های پایش

ترکید و شکل خیلی وحشتناکی پیدا کرد. و پوست پاهایش از بدنش جدا می شد. محسن بیهوش شد و بعد که به هوش آمد به روی شلوارش پنجه می کشید. مسعود آب داغ روی دست های محسن می ریخت که

دست های محسن پف کرد و چروک شده و حالت پختگی داشت.

به اتاق که رفتم صحنه دلخراشی دیدم، پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده بود و جواد محمدی در حالی که چاقوی خون آلود دستش بود بالای سر طالب که بیهوش شده بود ایستاده

بود. وقتی طالب به هوش می آمد حرف نمی توانست بزند فقط در حالی که دهانش را به سختی باز می کرد ناله هایی از او شنیده می شد و جواد که با حالت عصبانی از او می پرسید چرا حرف نمی زنی صدای ناله خود را شدیدتر می کرد و سر خود را به شدت تکان می داد. مصطفی سر او را محکم گرفته بود و جواد با عصبانیت چاقو را بالای گوش طالب گذاشت و آن را برید و بلافاصله چاقو را روی بینی طالب گذاشت و آن را برید. طوری که خون زیادی از سر و صورت طالب جاری شد و تمام سر و صورتش غرق در خون

شد و بیهوش شد... در همین حین که طالب بیهوش بود جواد چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون زد...

من با کابل به کف پا و بدن محسن زدم که به هوش آمد. هنگامی که دهانش را باز می کرد بوی گندیدگی شدیدی از دهانش می آمد و لثه هایش حالت پوسیدگی داشت، بدنش سست شده بود، یکبار که

مسعود موهایش را می کشید و من با کابل او را می زدم یک دسته از موهایش در دست مسعود ماند. سپس

محسن را که دیگر رمقی در بدن نداشت به داخل اتاق دیگر بردیم و با زنجیر به میز بستیم. طالب بیهوش

در حالی که خون در جاهای مختلف صورتش خشکیده بود روی صندلی همچنان در حال شکنجه شدن بود و جواد محمدی با انبر دست مشغول کشیدن دندان های طالب بود که از دهان او خون زیادی بیرون

می ریخت و دهانش بوی بسیار بدی می داد...

جواد اطلاعات می خواست و طالب جوابی نمی داد. جواد گفت این طوری نمی شود باید این را کبابش

کرد و مصطفی به آشپزخانه رفت و گاز پیک نیک و سیخ به همراه خود آورد، جواد سیخ را دو بار سرخ کرد به ران طالب زد و بار سوم سیخ را سرخ کرد و به دکمه های جلوی شلوار طالب چسباند که شلوار طالب سوخت و سیخ داغ به بدن طالب اصابت کرد که یک دفعه دچار شوک شد... تمام فضای اتاق را بوی

سوختگی پارچه و گوشت پر کرده بود.(۱)

... تا عصر، آنها یکی، دو بار به هوش آمدند... حوالی عصر مصطفی معدن پیشه بر اثر دست پاچگی، وقتی محسن میر جلیلی یک تکان خورده بود تیری شلیک کرد و مجبور به تخلیه خانه شدیم...

با همان میله های سربی آنها را بی هوش کردیم و سپس به بدن آنها سیانور تزریق کردیم و در حالی که هنوز جان می دادند آنها را پتو پیچ کردیم و داخل صندوق عقب گذاشتیم. ساعت ۹ شب ماشین را در خیابان نظام آباد تحویل خسرو زندی و محمد جعفر هادیان دادیم تا آنها را برای دفن به بیابان های

اطراف ببرند... وقتی جریان شکنجه لو رفت، سازمان فکر نمی کرد که قضیه این قدر برایش گران تمام شود و وقتی با انبوه شرکت کنندگان در تشییع جنازه اینها و مسئله داری بچه ها در داخل تشکیلات مواجه شد به ما گفتند که هیچ چیز به بچه ها نگویید و اگر بچه ها سؤال کردند بگویید که کار خود رژیم است.(۲)

۱- در این قسمت اعمال شنیعی ذکر شده که به دلیل رعایت مسائل اخلاقی نمی توان آنها را صریحا ذکر نمود.
۲- - گزارشات موجود در دادستانی انقلاب و تلخیص دو کتاب جزئیات شکنجه سه پاسدار... و کارنامه سیاه...، ج۲، و اظهارات منتشر شده افراد دستگیر شده در رادیو تلویزیون و مطبوعات.

گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور»/آغاز «خط خروج»

اشاره

ص:۷۱۷

فصل اول: ترور، بر ضدّ «مردم»

خط ترور «سرانگشتان رژیم»

اشاره

مسعود رجوی در گزارش جمع بندی یک ساله عملیات تروریستی سازمان، مرحله اول استراتژی خود را بی آینده کردن نظام جمهوری اسلامی و سلب ثبات آن توصیف کرد و مدعی شد که «ما با موفقیت

کامل، آن را پشت سر گذاشتیم».(۱) سپس مرحله دوم را به منظور نابود کردن پایه های نظام و به تعبیر وی «تنه سرکوبگر» و «بدنه نظامی»، اینگونه تبیین نمود:

شب و روز و در هر کجا، همه ما و همه مردم، به هر ترتیب و به هر قیمت، باید این خط را پیش ببریم... سرانگشت های این رژیم را باید در این مرحله، قطع کرد... تمرکز روی پاسداران ارتجاع، فرمول محوری و راهگشای این مرحله است... بسیار خوب، هدف، جلوی شما دارد راه می رود...(۲)

در چارچوب این استراتژی، چون بدنه نظام جمهوری اسلامی متکی به آحاد مردم شکل گرفته است، بنابراین هر یک از افرادی که حامل نشانه ای آشکار از حمایت نظام جمهوری اسلامی بودند، توسط

تروریسم سازمان به عنوان پاسدار و سرانگشت رژیم، هدف محسوب می شدند.

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۲: ص ۳۵.

۲- همان: ص ۴۰.

چنانکه از اظهارات و اعترافات یکی از فرماندهان تیم های تروریستی سازمان برمی آید،(۱) سازمان اهداف زیر را در فاز ترور مردم حزب اللهی و نیروهای عادی و رده پایین نهادهای جمهوری اسلامی – و به تعبیر سازمان «سرانگشتان رژیم» – دنبال می کرده است:

هدف اول – ایجاد حصار و جوّ عملیاتی به منظور حفظ نیروهای سازمان و مشغول نمودن و پراکنده ساختن نیروهای نظام.

هدف دوم – ایجاد رعب و وحشت در مردم و خارج نمودن مکانیکی آنان از صحنه حمایت آشکار از نظام،

به زور اسلحه.

هدف سوم – انتقام گیری از ضربه های متعدد، بخصوص ضربات زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ که به دلیل همکاری وسیع توده های مردم امکان پذیر شد. سازمان تلویحا پذیرفته بود که علت اصلی ضربات وارده، همکاری اقشار مختلف مردم در مقابله با تروریسم بوده است.

... در تشکیلات به ما می گفتند که ما باید انتقام اینها را بگیریم و نباید ساده بگذریم.(۲)

هدف چهارم – طرح مجدّد حضور فعّال سازمان در جامعه و قدرت نمایی در داخل و خارج کشور.

... به این صورت که برای مردم این طور مطرح کند که هنوز سازمان هست و اگر خیابانی و ضابطی و صدها نفر دیگر ... رفتند، سازمان هنوز باقی است. برای همین هم بود که گفته بودند

عملیات باید بازتاب اجتماعی داشته باشد؛ یعنی حتماً ترور با آتش زدن و انفجار همراه باشد.(۳)

در جهت تحقق خطّ «زدن سرانگشتان رژیم» که در واقع مصداق کامل «تروریسم ضدمردمی» بود، مهم ترین رهنمودهای عملیاتی به واحدهای ترور از این قرار بوده اند:

۱– مرتضی ناصح پور؛ با نام مستعار «علی» در اردیبهشت ۱۳۵۹ به سازمان پیوست و تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، عضو تیم های تبلیغات و مسئول خدمات در رده «شور» مدرسه بود. پس از این تاریخ، به عضویت تیم های شناسایی و عملیاتی درمی آید و در مرداد ۱۳۶۱ به عنوان «فرمانده تیم» در واحدهای ویژه نظامی مشغول می گردد. وی در دی ماه ۱۳۶۲ دستگیر شد. فهرست ۴۲ مورد عملیاتی تروریستی وی از این قرار است: ۱۵ مورد سرقت مسلحانه موتور، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل به منازل، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز و نهادها، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد و پل راه آهن و خیابان ها، ۸ مورد عملیات ترور، و ۳ مورد درگیری مسلحانه. ناصح پور، در مجموع ۱۰ نفر را کشته است. ر.ک: کارنامه سیاه...، ج ۴، ص ۲۲. خلاصه پرونده ها...: ناصح پور، مرتضی.

۲– کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۴.

۳- همان.

رهنمود اول – دخالت نـدادن عواطف و احساسـات در جریان عمل، از قبیل دلسوختگی و مهربانی. وجود این احساسات نشانه حل نشدن فرد در تشکیلات است.

رهنمود دوم – تأکید مطلق بر «اطاعت تشکیلاتی»؛ مطیع محض و تابع دستورات فرمانده بودن و

هیچ گونه سؤالی را مطرح نکردن:

... نیروهای سازمانی در روی شـیوه و چگونگی جنایت آزاد بودند و فکر می کردند؛ ولی در مورد کلّ مطلب و علّت و انگیزه انجام آن، حقّ سؤال نداشتند؛ و به ما گفته بودند که هر کسی سؤال دارد برود و بعد از حلّ آن بیاید.(1)

رهنمود سوم – داشتن قاطعیت و تسلط در انجام عملیات ترور.

رهنمود چهارم – برداشتن بدون تردید و ملاحظه هرگونه مانع و سدّی که جلوی عملیات را بگیرد،

مانند زنان، کودکان، افراد مسن و یا هرکس دیگری که در لحظه انجام عملیات به نوعی مزاحمت ایجاد

کند.

اصرار در افزونی عملیات

در سـند زیر، که متن رهنمودهـای تشـکیلاتی یکی از فرمانـدهان تیم هـای عملیـاتی(2) بـه یکی از واحـدهای تحت مسـئولیت اوست، نکات مهمّی مندرج است:

... و اما کارهای دیگری که بایستی در رئوس کارهایت قرار بگیرد و به عنوان مهم ترین کارها روی آنها انرژی بگذاری:

۱– مسـئله عملیات: همان طور که در آخرین دیـدار به تو گفتم، ما عقب هستیم؛ از شـرایط عقب هستیم؛ و در واقع بایـد گفت توی باغ نیستیـد. چرا؟ در جمع بنـدی که ما از چند عملیات شـما (شاید ۵ یا ۶ عمل) داشتیم، مشـخص می شد که کیفیت کار خیلی پایین و بازدهی آن نیز بسیار اندک است... می توان کلّی کار انجام داد؛ به طور مثال، مسئله رفتن دنبال سوژه و در واقع

شناسایی سوژه، از طریق گشت در خیابان ها – به طور مشـخّص سوژه های ثابت مثل مغازه، دکّه دار، پاسـبان تک نفری، پمپ بنزین... – و چیزهای دیگر که قبلاً به تو گفته بودم؛ حتی مشخص

۱– همان: ص ۲۶.

۲– رضا میرمحمّدی با نام مستعار «فرهنگ»، از عوامل «عملیات مهندسی» بود و چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان ربودن و شکنجه پاسدار «شهید شاهرخ طهماسبی» مستقیماً شرکت داشته است. ر.ک: جزئیات شکنجه سه پاسدار، ص ۱۸.

کردن تیپ های مرفّه برای مصادره پول.

... بنابراین خیلی پیگیر و جدّی، بایستی در وهله اول دنبال عمل رفت. بایستی بگویم و دقّت کنی که مسئله انجام نشدن عملیات، من بعد به هیچ وجه قابل قبول نبوده و نخواهد بود. همان طور

که گفتم، سوژه زیاد است و این را خودت نیز می دانی. چند سوژه را نیز قبلاً به تو داده بودم.

آنچه که من از شما می خواهم، تنها عمل است و عمل؛ حتی اگر شده یک صبح تا شب در خیابان باشید، بایستی عمل انجام دهید؛ و اینکه مثلاً رفتید و متوجه شدید مثلاً سوژه نیست، به خانه برنگردید. قبلاً نیز گفته بودم که دست شما برای زدن سوژه های مختلف باز است؛ و این

پویایی و دینامیزم خود شماست که بایستی این مسئله را محقّق سازد. برنامه عملیاتی شما نیز به شکل زیر است:

سه عمل زدن سوژه های مختلف در هفته - یک عمل مصادره پول - یک عمل تلفن به خارج کشور و اطلاع دادن اخبار عملیات (مجموعاً ۵ عمل در هفته). فعلاً- نیز خودتان در جهت شناسایی سوژه های زنده انرژی بگذارید تا من برایتان سوژه مناسب بیاورم. ...

تذکّر: در زمینه مصادره پول لزومی ندارد سوژه حتماً فالانژ [= تعبیر سازمان برای افراد مذهبی و فعال] باشد؛ می توان از افراد معمولی که تقریباً وضع شان خوب است، مثل بنگاه های اتومبیل - بعضی از شرکت ها - حتی عکّاسی ها و... و جاهای دیگر که خودت می شناسی، مصادره نمایی. اگر فالانژ باشد بهتر است. به امید موفقیت.(۱)

نمونه هایی از ترورها

نمونه ای از ترورهای ضدمردمی سازمان در طول سال ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ در زیر می آید:(۲)

قربانی جنایتتاریخ جنایتمحلّ جنایت

یک روستاییمحرم سال ۱۳۶۰ مسجد روستای گلدشت گیلان

یک هندوانه فروش۱۳ مرداد ۱۳۶۰ میدان فلسطین (تهران)

یک آب میوه فروش۵ شهریور ۱۳۶۰ میدان پالیزی (تهران)

یک سیگارفروش۵ شهریور ۱۳۶۰ میدان پالیزی (تهران)

۱- کارنامه سیاه...، ج ۳: صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

۲- همان: صص ۲۳۶ - ۲۳۷.

قربانی جنایتتاریخ جنایتمحلّ جنایت

دونفر نقّاش ساختمان۷ شهریور ۱۳۶۰ پپسی کولا (تهران)

۵ نفر بازدیدکننده یک ۲۷ شهریور ۱۳۶۰ مدرسه ای در مشهد مقدس

نمایشگاه عکس وکتاب

یک معلّم دبستان۳ آذر ۱۳۶۰ خیابان گلستان (تهران)

یک نجّار۱۵ آذر ۱۳۶۰ خیابان دردشت (تهران)

یک خشکبارفروش۱۱ دی ۱۳۶۰ خیابان گرگان (تهران)

یک انباردار شرکت دولتی۱۵ دی ۱۳۶۰ سرآسیاب دولاب (تهران)

یک مدیر دبیرستان۱۸ بهمن ۱۳۶۰ خیابان مجیدیه (تهران)

یک لبنیاتی۱۵ بهمن ۱۳۶۰ میدان بروجردی (تهران)

یک معلّم دبستان۲۴ بهمن ۱۳۶۰ مدرسه شهید باهنر - خیابان آزادی(تهران)

یک نوشابه فروش۲۴ بهمن ۱۳۶۰ خیابان حشمت الدوله (تهران)

یک مدیربانک سپه۱۳ اسفند ۱۳۶۰ خیابان پیروزی (تهران)

یک کارمند بانک۱۵ اسفند ۱۳۶۰ تهران پارس (تهران)

یک مغازه دار۱۸ اسفند ۱۳۶۰ خیابان زنجان (تهران)

یک طلافروش۱۴ فروردین ۱۳۶۱ ۲۱ متری جی (تهران)

تعدادی معلم و محصل در۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۱ خیابان ستّارخان (تهران)

مدرسه راهنمایی سپاس

یک کارگر۲۲ خرداد ۱۳۶۱ خیابان نواب (تهران)

چهار نفر مشتری در۲۵ خرداد ۱۳۶۱ خیابان بهار شیراز (تهران)

یک بنگاه معاملات ملکی

یک زن خانه دار۱۲ تیر ۱۳۶۱ خیابان طالقانی (تهران)

یک پلاستیک فروش۱۳ تیر ۱۳۶۱ خیابان آریاشهر (تهران)

یک خشکبارفروش۱۰ مرداد ۱۳۶۱ خیابان ولی عصر (تهران)

یک صاحب بنگاه۱۶ مرداد ۱۳۶۱ شمس آباد (تهران)

معاملات ملکی

ص:۷۲۳

قربانی جنایتتاریخ جنایتمحلّ جنایت

یک کبابی۲۲ مرداد ۱۳۶۱ خیابان اسکندری جنوبی (تهران)

یک الکتریکی۲۴ مرداد ۱۳۶۱ خیابان شباهنگ (تهران)

یک کارگر خشکشویی۲۵ مرداد ۱۳۶۱ خیابان دامپزشکی (تهران)

یک کفّاش۲۷ مرداد ۱۳۶۱ میدان وحدت اسلامی (تهران)

یک مغازه دار۲۷ مرداد ۱۳۶۱ خیابان شیخ بهایی (تهران)

هفت نفر از مردم بر اثر به۶ شهریور ۱۳۶۱ خیابان های آذربایجان و کارون (تهران)

رگبار بستن مغازه لبنیاتی

و یک نمایشگاه اتومبیل

یک خواربارفروش۸ شهریور۱۳۶۱ خیابان کارون (تهران)

یک تعمیرکار موتورسیکلت۸ شهریور۱۳۶۱

دولت آباد (شهرری)

یک عطّار۸ شهریور ۱۳۶۱ خیابان بهبهانی (تهران)

یک سبزی فروش۹ شهریور۱۳۶۱ خیابان فرجام (تهران)

یک پارچه فروش۱۰ شهریور۱۳۶۱ خیابان مجیدیّه (تهران)

یک مغازه دار۱۳ شهریور۱۳۶۱ خیابان اندیشه (تهران)

یک گرمابه دار۱۵ شهریور۱۳۶۱ خیابان سعدی (تهران)

یک پارچه فروش۱۶ شهریور ۱۳۶۱ خیابان آریاشهر (تهران)

یک بقّال۲۰ شهریور۱۳۶۱ خیابان جیحون (تهران)

دو نفر چوپانتابستان ۱۳۶۱ اطراف روستای آزارکی (گیلان)

یک سمسارتابستان ۱۳۶۱ خیابان دردشت (تهران)

ص:۷۲۴

فصل دوم: «خط منطقه»؛ طبل مائوئیسم

تلاش برای گریز از چرخه شکست

اشاره

چنانکه پیشتر توضیح داده شد، سازمان از ابتدا به تئوری های «مائو» رهبر جنبش خلقی چین گرایش داشت. به رغم اینکه جنگ چریکی شهری، در طول نیمه اول دهه ۵۰، گرایش مسلط در سازمان بود،

لیکن رسوب مطالعات مائوئیستی در ذهنیت تشکیلات هنوز وجود داشت. در طول فاز سیاسی، سازمان بیشترین تلاش خود را در سطح شهرهای بزرگ، در جهت گسترش پایگاه اجتماعی و جذب نیرو و عضوگیری، متمرکز کرد. پرداختن جزئی به انعکاس مشکلات روستاها و درج مقالاتی اندک در مورد

عشایر و روستاییان در نشریه مجاهد، بیشتر برای خالی نبودن عریضه بود. سرمایه گذاری سازمان روی روستاها، به نسبت شهرها، کمتر از ده درصد بوده است. با توجه به این حقایق، ناگهان در تیر ماه ۶۱ «خطّ منطقه» توسط رجوی اعلام شد، و این در حالی بود که وی در جمع بندی یک ساله گفته بود:

وقتی می گوییم که فعلاً در ایران هیچ منطقه ای گنجایش استقرار و حاکمیت آلترناتیو را ندارد، و

وقتی خطّ منطقه و آزادسازی کشور از طریق مناطق را به مثابه یک خط رد می کنیم، این طور نباید استنباط شود که فرضاً دیگر ما در منطقه شمال یا در جنگل ها و سایر مناطق کاری نداریم...(۱)

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۶۲.

«خطّ منطقه»، استراتژی براندازی مبتنی بر تصرّف مناطق روستایی خارج از شهر، اعلام مناطق «آزاد» شده، اعلام حکومت مستقل و حرکت تدریجی به سمت فتح مرکز کشور، تعریف شده است. ویژگی هایی که این مناطق باید می داشتند، عبارت بود از اینکه:

۱- حکومت مرکزی، در آن مناطق، از پایگاه و قدرت وسیعی برخوردار نباشد و اقشار مردم دست کم نسبت به نظام حاکم سمپاتی نداشته باشند؛

۲-

حکومت مرکزی توانایی انجام عملیات نظامی را در آن مناطق نداشته باشد؛

۳- مناطق موردنظر، از نظر جغرافیایی - و وضعیت جاده ای و عبور و مرور - به مرکز کشور متّصل باشند.

سازمان با کپی برداری از نظریه مائوئیستی «قیام منطقه ای»، سه نقطه جغرافیایی را در جنوب و مرکز، شمال، و غرب کشور انتخاب کرد و از ابتدای فاز نظامی، گروهی از اعضا و سمپات های خود را برای روز مبادا - و عمل کردن خطّ منطقه - در آن نقاط مستقر نمود.

منطقه شمال، «جنگل»

گیلان، با پیشینه تاریخی قیام میرزاکوچک خان و اتّصال جغرافیایی به مرکز کشور و نیز وجود پایگاه اجتماعی بالنسبه مناسب جریان های چپ در بین فعالان سیاسی برخی از شهرهای آن، در دوران «فاز

سیاسی» مورد توجه قرار گرفت. به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۸، سازمان. با هدایت «فاضل مصلحتی» در

تدارک ماجرای شیلات و درگیری های بندر انزلی، نقش اصلی را داشت.(۱)

در جریان «فاز نظامی»، دو تقسیم بندی تشکیلاتی در منطقه «جنگل» صورت گرفت:

الف) «پشت جبهه»، که «تشکیلات شهری» را در بر می گرفت؛

ب) «جبهه»، که شامل «تشکیلات جنگل» می شد.

تعدادی از نفرات سازمان - اعم از عضو و هوادار - که در چند نقطه از جنگل مستقر شده بودند، گهگاه، به ترور افراد فعّال هوادار نظام در روستاها و شهرهای حاشیه جنگل دست می زدند.

ارتباط «جنگل» با تهران و - بعدها - با عراق، از طریق پیک عملی می شد. این ارتباطات، در طول

۱- خلاصه پرونده ها...: مصلحتی، فاضل فاضل البصّام. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۱۱۶؛ نقل تحلیل ها و گزارش های درونی از ماجرای بندر انزلی.

ضربات مستمری که در شهرها بر تشکیلات وارد می آمد، قطع می شد؛ و گاهی نیز افراد «جنگل»، بدون

ارتباط می ماندند و - صرفاً - از طریق رادیو، به سازمان مرتبط بودند. در مواردی که تدارکات با اشکال و نقصان مواجه می شد، از طریق سرقت اموال و آذوقه روستاها که در سازمان «مصادره» نامیده شده بود، آن را جبران می کردند.

استقرار نیروهای جنگل تابع دو عامل جغرافیایی و امنیتی بود. در فصل زمستان، استقرار نیروها با مشکلات فراوانی همراه بود؛ و ضرورت داشت که نقل و انتقال وسیعی به سمت مکان هایی که سیلاب

خیز نباشند، صورت دهند. در بُعد امنیتی نیز رفت و آمد نیروهای انتظامی و گشت های اطلاعاتی -

بخصوص حوالی ضربات - استقرار نیروها را در جنگل با مشکلات بیشتری روبرو می کرد.

گرچه بازده دوساله عملیاتی سازمان در جنگل، بسیار کمتر از آن بود که انتظار می رفت - و در واقع کلکسیون شکست های سازمان را تنوّع می داد - لیکن غرور کاذب و خودبزرگ بینی مفرط مرکزیت سازمان و رهبری خودمحور آن مانع از حذف «خطّ منطقه» از برنامه های سیاسی - نظامی مجاهدین خلق

می شد.

منطقه کوهستانی فارس

در حدّفاصل استان های فارس، کهگیلویه و بویراحمد و اصفهان، در یک منطقه بزرگ کوهستانی در دامنه های «زاگرس» که عشایر قشقایی در آن سکونت دارند، سازمان با استقرار یک گروه ۳۰ نفری قصد داشت که ماشین انقلاب را از روستاها به سوی شهرها راه اندازی کند. در فاصله ای - اندک - دورتر از این منطقه، در منطقه رامهرمز و ایذه (استان خوزستان)، سازمان مطالعاتی در مورد راه اندازی تشکیلات کوه صورت داد. به علت عدم آمادگی فنّی و ناتوانی در انطباق شرایط با تئوری ها، و نیز نارضایی و همکاری نکردن طوایف محلی، این قسمت، از برنامه «خطّ منطقه» حذف شد.

نیروهایی که در منطقه کوهستانی فارس مستقر شده بودند، با همکاری یکی از خان های محلّی قشقایی(۱) توانستند نزدیک بیست قبضه سلاح خودکار، دو دستگاه بی سیم، دو قبضه آر.پی.جی ۷، پنجاه عدد نارنجک، دو قبضه بازوکا و چندین صندوق فشنگ را به منطقه وارد کنند. «خان» تعدادی نیروی

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۷؛ نام فرد مزبور «اللّه قلی خان جهانگیری» بود.

محلی نیز به عنوان راهنما، تک تیرانداز، و پارتیزان کوهستانی در اختیار این گروه قرار داده بود تا استعداد رزمی آنها را افزایش دهد.

مجموعه امکانات گروه، به اضافه سلاح ها و نفرات «خان»، استعداد رزمی ای معادل یک گروهان نظامی ایجاد کرده بود. آنان با این «استعداد» تصرّف استان های فارس و - دست کم - کهگیلویه و

بویراحمد (بخصوص شهر یاسوج) را در سر می پروراندند. ارتباطات این گروه نیز از دو طریق پیک و تلفن با خارج از کشور برقرار می شد. البته این گروه، در مقایسه با گروه جنگل، در مورد تدارکات، کمتر با اشکال مواجه بودند؛ چرا که مشکلات جغرافیایی و ارتباطی جنگل را نداشتند.

منطقه کردستان

کردستان علاوه بر سابقه طولانی ناآرامی و فعالیت گروه های مسلح تجزیه طلب، از آن رو که مناسب ترین حلقه جغرافیایی اتّصال میان ایران و عراق بود، موردتوجه ویژه سازمان قرار داشت. سازمان قصد داشت بخش عمده نیروهای تشکیلاتی اش را که در عراق مستقر بودند، به درون کردستان ایران

بیاورد؛ تا در شرایط فرضی که نیروهای شهری سازمان، مرکز کشور را به حال فلج درمی آورند، این نیروها همگام با نیروهای شمال، برای کمک به تشکیلات تهران عازم شوند.

از آغاز فاز نظامی، کردستان مسیر عبور سازمان برای خروج اعضا، سمپات ها و هواداران تشکیلاتی از کشور و استقرار در عراق به شمار می رفت. البته حضور حزب دموکرات و کومله، و نیز مخالفت شدید

نیروهای بدنه حزب دموکرات با مجاهدین خلق - که حتی آنها را «منافقین» خطاب می کردند - موانعی بودند که یکّه تازی سازمان را محدود می کرد و در اجرای «خط منطقه» در کردستان را با ناکامی مواجه می ساخت.

نداشتن پایگاه مردمی در کردستان و وجود احزاب قوی تر بومی در آن منطقه، سازمان را به این نقطه رساند که جهت استقرار خود، باید:

۱- در کردستان عراق مستقر شود؛

۲- با نیروهای حزب دموکرات و کومله و مانند آنها مماشات کند؛

۳- تضادهای سیاسی - مذهبی خود با آنان را استتار کند و تا حدودی از این جهت به آنها باج دهد؛

۴- روی کردستان، تنها در حدّ یک منطقه عبور و مسیر ارتباطی خارج و داخل سرمایه گذاری کند.(۱)

از تیرماه ۱۳۶۰، پخش برنامه های «رادیو مجاهد» از طریق بخش فارسی رادیو بغداد آغاز شد.(۲) سازمان، از همان زمان، در صدد بهره برداری از امکانات حزب دموکرات جهت ایجاد یک ایستگاه رادیویی

مستقل بود. «گروه بنیانگذار صدای مجاهد(۳)»، پس از مذاکره با قاسملو و کسب توافق، با استفاده از فرستنده «اهدایی» صدّام و دستگاه هایی که از دیگر کشورها تدارک دیده شده بود، از زمستان ۱۳۶۰ پخش مستقل «صدای مجاهد» را از کردستان تحت سلطه دموکرات ها آغاز کردند. سعید شاهسوندی می نویسد:

در زمستان سال ۶۰ جهت تهیه فرستنده های رادیویی قوی تر، از طریق کردستان ایران و عراق، به فرانسه و نزد رجوی رفتم. [...] سپس به بغداد بازگشته و در آنجا طی چندین ملاقات با «هانی الحسن»، نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین (و البته واسطه پیوند رجوی و عراق) مذاکره درباره تحویل تجهیزات نظامی و فرستنده اهدایی آنان را ادامه دادم.

در آخرین روز مذاکره و یک روز قبل از تحویل دستگاه ها، معلوم گردید که فرستنده مزبور متعلّق به وزارت اطلاعات و تبلیغات عراق است؛ یعنی در واقع اولین هدیه غیررسمی دولت عراق بود و نه هدیه سازمان آزادی بخش فلسطین. مسافرت های متعدّد به یوگسلاوی، فرانسه، اتریش، آلمان و بلژیک جهت تهیه ایستگاه های رادیویی، و سپس حمل آن تجهیزات از طریق کوه های صعب العبور کردستان عراق به کردستان ایران، محصول این دوران است.(۴)

در طول سال های ۱۳۶۰-۶۲، بخش عمده نیروهای سازمان در کردستان عراق استقرار داشتند؛ که گهگاه، برای مشغول کردن آنها، عملیات های نظامی در مرز برای آنها درنظر گرفته می شد.

شکست «خطّ منطقه»

اشاره

سازمان، در طول سال های ۱۶۳۰-۶۲، نتوانست «خط منطقه» را آن سان که مدّعی بود، پیش ببرد.

۱- همان: ص ۷۸.

۲- شاهسوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۲.

۳- سه نفر از این گروه عبارت بودند از: سعید شاهسوندی، ابراهیم ذاکری و محمدعلی جابرزاده انصاری. دو نفر اخیر مسئول تأسیس تشکیلات کردستان نیز بودند؛ و ابراهیم ذاکری مدت ها فرمانده کردستان بود. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۷.

۴- شاهسوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۲.

تعـداد انـدک عملیـات هـا، هزینه سـرسام آور نیروهـا در «جنگل» و «فارس»، بی تحرّکی نیروها و زمینگیر شـدن شان، و نیز بی تحرکی در اجرای عملیات غیرشهری، همه موجب شکست و به بن بست رسیدن «خطّ منطقه» شد.

ضرباتی که در جنوب بر تشـکیلات کوه و در شـمال بر تشکیلات جنگل وارد آمد، «خط منطقه» را به طور کامل از هم پاشید. هردو ضـربه از طریق نفوذ در تشـکیلات و تسـلط مأموران مخفی بر ارتباطات داخل و خارج حاصل شد. رجوی تا سال ۱۳۶۲، یعنی تـا هنگـام ضـربه کامـل به این دو تشـکیلات، اینهـا را به صـورت مکمّـِل و زاپـاس در ایران نگه داشـته بـود. علت اصـلی نگهـداری دو تشـکیلات جنگل و کوه تا زمسـتان ۶۲، به رغم ادعاهـای سیاسـی - تشـکیلاتی رجـوی، چیزی جز بهره برداری تبلیغاتی از عملیات آنها

نبود.(۱)

تشکیلات جنگل: توهّم یا واقعیت

بـا آغـاز فـاز اقـدام علنی و مسلّحانه تروریستی، نیروهـای امنیتی و انتظامی منطقه شـمال در گیلان و مازنـدران دسـتگیری های وسـیعی صورت دادنـد. همین امر، فرار اجبـاری نیروهای عملیاتی سازمان - در شهرسـتان های شـمال - را به جنگل ها موجب گردید. این افراد، به منظور پناهگیری در جنگل، ماه ها

سرگردان و از این سو به آن سو در حرکت بودنـد؛ تـا به تدریـج، تشـکیلات مرکزی در تهران با اعزام رابطین، بهره برداری از این نیروها و جمع فراریان جنگل را آغاز کرد.

بـدین قرار، راه اندازی و گسترش تشـکیلات جنگل بدون استراتژی و برنامه قبلی بود و در واکنش به اجبار پناه گرفتن فراریان سازمان در جنگل ها، پدید آمد. شـروع کار تشـکیلات جنگل در زمستان ۶۰ و اوج آن در تابسـتان ۶۱ بود. برخی از نیروهای هوادار محلّی و - حتّی - نیروهـای سوخته فراری نیز در این تشـکیلات «بلاـتکلیف» و «اجبـاری» به کار گرفته شدنـد. به لحاظ سازمانی، مسئولان تشکیلات جنگل - مستقیماً - به مرکزیت بخش شهرستان، به مسئولیت سیاوش سیفی، متّصل بودند.(۲)

خطّ تشکیلات شمال، طبق مدارک و اسنادی که از خانه تیمی سیفی در تهران و مخفی گاه تشکیلات

جنگل در رامسر به دست آمد، بر تئوری «آزادسازی منطقه» مبتنی بوده است؛ تقلیدی خام از تز «روستا

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: سیفی، سیاوش.

به شهر» مائو در چین.(۱) در اسناد کشف شده، برای پروسه «آزادسازی» چهار مرحله ذکر گردیده بود:

۱- مرحله استقرار، با رعایت کامل اصول مخفی کاری و عادی سازی؛ ۲- مرحله جنگ و گریز آگاهانه؛ ۳- مرحله تثبیت؛ ۴- مرحله آزادسازی.

در یکی از این اسناد به دست آمده از تشکیلات گیلان، «خطّ آزادسازی» بدین گونه مطرح شده بود:

هدفی که [در] این مرحله از کارمان باید دنبال شود تا آزادسازی منطقه بر اساس زمان بندی مشخّص خودش در چهار مرحله – تقریباً – در طول یک سال انجام گیرد، بدین ترتیب [است که] مراحل مختلفِ امکان اولیه، جنگ و گریز، و تثبیت و آزادسازی، در کنار الزامات مربوط به خودشان دنبال شوند.(۲)

پس از ضربات سال ۱۳۶۱ و مخالفت های فزاینده روستاییان جنگل نشین با سازمان، از اواخر پاییز ۶۱، خطّ جنگل صرفاً در حدّ ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و انجام عملیات برای تبلیغات خارج از کشور، مدّنظر سازمان قرار گرفت.

در پایان سال ۱۳۶۱، تشکیلات جنگل در رامسر به زیر ضربه رفت؛ و جز سه نفر، همگی دستگیر و

یا کشته شدند. در ۲۳ اسفند ماه ۱۳۶۱ تشکیلات پشتیبانی نیز زیر ضربه قرار گرفت و سپس، در پی نفوذ یکی از نیروهای امنیتی، تشکیلات قائم شهر نیز در تیرماه ۱۳۶۲ – به طور کامل – متلاشی شد.(۳)

تشکیلات جنگل هشتپر در سال ۶۱ – به طور ناقص – ضربه خورد و هفت نفر از آنان کشته و یا دستگیر شدند ولی نزدیک به ۴۵ نفر باقی مانده بودند که در زمستان ۱۳۶۲، در کمتر از یک ماه، نیروهای تدارکاتی و پشتیبانی این تشکیلات، دستگیر شدند و تنها بیست نفر از نیروهای عملیاتی آنها در درون جنگل باقی ماندند. برخی از این افراد بعدها دستگیر شدند و عده ای نیز به خارج از کشور گریختند. و بدین گونه این خطّ تروریستی متشتّت و سردرگم از صحنه جنگل های شمال کشور به طور کامل محو شد.(۴)

۱- همان. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۰.

۲- همان: ص ۸۱؛ متخذ از سندی درون گروهی در مورد «خطّ منطقه».

۳- برگرفته از گزارش تشکیلات قائم شهر، مندرج در بولتن های سپاه؛ موجود در دانشکده امام باقرع.

۴- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۲.

فصل سوم: «خط خروج»؛ فرار از مردم

«طرح مالک و مستأجر»

اشاره

از شهریور ماه ۱۳۶۱، با توجه به اطلاعات دقیقی که اطلاعات سپاه، دادستانی انقلاب و بخش اطلاعات - عملیات کمیته مرکزی انقلاب اسلامی در تهران، از نحوه سکونت و استقرار نیروهای تشکیلاتی سازمان به دست آوردند، از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز (تهران) برنامه ای موسوم به «طرح مالك و مستأجر» به اجرا درآمد. این برنامه، نه تنها استقرار نیم بند تشکیلات سازمان را به هم زد بلکه عناصر سایر گروه ها نیز ضربه پذیر شدند. ترسیم وضعیت عمومی تهران، در مقطع طرح مالك و مستأجر، می تواند تأثیرگذاری این برنامه را بیشتر نشان دهد:

در شش ماهه اول سال ۱۳۶۱، قریب پنجاه درصد ترورهای سازمان به کشته شدن افراد منتهی شده بود. اغلب این ترورها را تیم های عملیاتی موتورسوار انجام می دادند؛ و بیشتر سوژه های مورد حمله از افراد غیرنظامی بودند. فضایی از رعب و وحشت در خیابان های تهران پدید آمده بود. به رگبار بستن یک زن آبستن، شلیك گلوله به یک مستخدم دبستان، به گلوله بستن جمعی از یك خانواده بر سر سفره

افطار، حمله به مغازه های متعدد با رگبار مسلسل های دستی در مرکز و جنوب شهر، آتش زدن یک

کانکس جهاد سازندگی که طفل ۵ ساله ای را زنده زنده سوزانده بود، قتل عام بی پروای دانش آموزان در

چند مدرسه و استخر، انتشار خبر اعمال وحشیانه ای از نوع شکنجه پاسداران کمیته و مانند آن، جوّ

گسترده ای از تنفّر را نسبت به سازمان در جامعه ایجاد کرده بود.

در چنین شرایطی، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با همکاری وسیع کمیته و برخی نیروهای سپاه، و نیز کمک و همیاری مردم کوچه و بازار و بنگاه های معاملات ملکی شروع به شناسایی وسیع مستأجران و مالکان نموده افراد مشکوک را احضار و بازرسی می کردند. این کار، با تمرکز و طرّاحی دقیق تر، و با ایجاد دوایری برای کنترل نام و مشخّصات مستأجران و مالکان و الزام ایشان به مراجعه در کمیته های اصلی و فرعی محل سکونت شان، وضعی پدید آورد که نه تنها مجاهدین خلق بلکه دیگر سازمان ها و گروه ها را نیز دچار تشتّت و هراس کرد. به دنبال این حرکت، «خطّ خروج» عناصر و هواداران سازمان، به اجرا گذاشته شد؛ لذا در تکمیل این طرح، گلوگاه های خروجی تهران و استان های کردستان و سیستان و

بلوچستان توسط نیروهای امنیتی و اعضای سابق و نادم گروه ها - که با مأموران همکاری می کردند - تحت کنترل قرار گرفت.

«طرح مالک و مستأجر»، که اجرای آن حدود ۳ ماه (تا نیمه آذر ماه ۱۳۶۱) به طول انجامید، انزوای

بیشتر سازمان را در پی داشت. هواداران و سمپات های فعّالی که به سهولت امکان خروج از کشور

برایشان وجود نداشت، بناچار از منازل بستگان و آشنایان استفاده می کردند که آن ها را به شدت محدود می نمود. بدین شکل که یا بستگان و افراد فامیل، با ایجاد محدودیت، فرد را - تقریباً - زندانی می کردند و یا خودِ افراد در موضعی قرار می گرفتند که امکان تحرّک و رفت و آمدهای مکرّر و دلبخواه را نداشتند.(۱)

خطّ خروج از کشور

در این شرایط، که حتی کمترین تحرک نیز برای نیروهای سازمان طاقت فرسا و خطرآفرین شده بود، «خطّ خروج از کشور» رسید و دستور عقب نشینی کادرها، اعضای واحدهای عملیاتی، و سمپات ها صادر

گردید.

سیستم خروج، با هماهنگی بقایای «بخش روابط» و عناصر فعّال «بخش شهرستان ها»، تعبیه و دو مسیر خروج، معیّن و اعلام شد:

الف) مسیر تهران کردستان ترکیه و عراق؛

۱- گفت و گوی اختصاصی با یکی از مسئولان اسبق کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و مجری طرح مزبور.

ب) مسیر تهران اقلید بافق کرمان زاهدان پاکستان.(۱)

در شهرستان های مختلف واقع در مسیر (یا نزدیک به مسیر)، خانه های تیمی موسوم به «پارکینگ» برای

سکونت موقّت نیروها تهیه شد. سازمان بدین شکل با قاچاقچیان محلی، در زاهدان و کردستان، و نیز با قاچاقچیان پاکستانی و ترک وارد معامله شد و برای خروج هر نفر، مبلغ ۱۵ هزار تومان که در آن زمان پول زیادی محسوب می شد، (و بعدها بیشتر شد) پرداخت می کرد. این سیستم خروج، بعدها در مقاطع

ورود تیم های عملیاتی و نیز خروج هواداران باقیمانده در سال های ۶۴-۶۳ به شکل دیگری مورد استفاده قرار گرفت.

ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج

در آذر ماه ۱۳۶۱، بر اساس یک ردّ فنی - اطلاعاتی، یک تشکیلات متحرّک در منطقه فارس و اصفهان شناسایی شد. با استفاده از یک عاملِ سازمان، تیم های عملیاتی مورد نظر (تیم های هماهنگ

دادستانی و سپاه) جهت شناسایی و دستگیری یکی از عناصر سازمان - که از قضا از مسئولین سیستم

خروج بود - عازم اقلید، بافق و شهرضا (قمشه) شدند. با دستگیری یکی دیگر از اعضای شبکه، خطّ

خروج سازمان فاش شد و اقدامات گسترده ای در جهت خنثی کردن و برچیدن سیستم خروج منطقه مزبور صورت گرفت. سازمان، پس از این ضربه، نزدیک به یک سال، خطّ خروج خود را فقط در مسیر

تهران کردستان عراق فعّال نمود.(۲)

ص:۷۳۷

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۲.

۲- همان: متخذ از پرونده عبداللّه طالبی و حواشی پرونده اصغر زمان وزیری.

گفتار نوزدهم: سازمان و شورای مقاومت

اشاره

ص:۷۳۹

فصل اول: آغاز و انجام یک وحدت صوری

نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا

درباره سوابق تلاش برای ایجاد جبهه و ائتلاف در بین احزاب اپوزیسیون پس از انقلاب، در کتاب «مجاهدین خلق در آیینه تاریخ» چنین آمده است:

از اولین کوشش ها برای ایجاد یک جبهه فراگیر در طیف چپ بعد از انقلاب می توان از «جبهه دموکراتیک ملی ایران» نام برد که در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در میتینگ احمدآباد تشکیل آن اعلام شد.

این جبهه در واقع نوعی گرایش به چپ سوسیال دمکرات بود... سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین با اینکه [رسما] عضو «جبهه» نبودند ولی از طریق نمایندگانی با آن در ارتباط بودند. رابط مجاهدین با «جبهه» شکراللّه پاک نژاد بود... در [اولین] انتخابات [مجلس] مجاهدین یک جبهه به وجود آوردند... این جبهه به نام «شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه» در اسفندماه ۵۸ در اولین انتخابات مجلس شورا شرکت کرد و شکست سختی خورد... تأسیس «شورای ملی مقاومت» در اصل به «میثاق» ابوالحسن بنی صدر برمی گردد... در

۲۷ تیرماه ۶۰ وی اطلاعیه ای به نام «میثاق» منتشر کرد که تشکیلات بعدی شورای ملی مقاومت روی آن سوار شد.(۱)

اعتبار نسبی بنی صدر نزد غربی ها - بخصوص با روابط خاص و قدیمی وی با فرانسویان و

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

آمریکایی ها - که به هر حال ادّعای او را به عنوان یک «رییس جمهور» سابق شـنیده می گرفتند مورد توجه قرار دادند، سـببی برای نمایش موجودیت سیاسیِ جدیدی زیر نام «شورای ملی مقاومت» شد؛ اما از همان نخست، مسعود رجوی مهار این جریان را به دست گرفت.

بنی صدر خود در مورد زمینه های تشکیل شورا چنین گفته است:

ماهی پیش از کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیه اللّه [سـیدرضا] زنجانی نزد اینجانب آمـد و گفت که ۷ یا ۸ سازمان به این نتیجه رسـیده اند که اصـرار مداوم شـما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می خواهند این جبهه را تشکیل بدهند. تا آنجا که به یاد دارم سازمان ها عبارت بودنـد از: جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهـدین خلق ایران، جاما، رنجبران، فداییان خلق... وقتی در مخفی گاه فرستاده های آقای رجوی نزد اینجانب آمدند، از

آنها خواسـتم پاسخ چند پرسـش را از سوی سازمان مجاهدین خلق بیاورند... بدان شـرط پذیرفتم که این سازمان، تعریف های مشـخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسخ مثبت آوردند... بدین قرار ضـرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود.(۱)

در ظاهر، شـورا پایگـاهی بود که گمـان می رفت همه نیروهـای ضـدّ نظـام جمهوری اسـلامی - بـدون یـک مرزبنـدی جـدی ایـدئولوژیک - می تواننـد در آن حضور یابنـد و به این ترتیب نوعی «جامعیت» را به نمایش بگذارند، و از این طریق به عنوان «آلترناتیو» جمهوری اسـلامی شـناخته شونـد. مراحل اولیه تشـکیل و نضـج شورا بر این اصل قرار داشت که جریان های دعوت شـده، در برابر عمل انجام شده قرار گیرند. خانبابا تهرانی، عضو پیشـین شورا، در خصوص تحمیل برنامه شورا به اعضای مدعوّ می گوید:

نظر رجوی این بود که این برنامه، برنامه دولت موقت اوست و مبنا و شـرط، وحـدت شورا و جبهه نیست. منتها اشـکال کار در واقع این بود که آنها گذشـته از «میثاق»(۲)، برنـامه ای برای رفع کمبودهـای آن تهیه و تصویب کرده و آقای بنی صـدر هم بر اسـاس آن توافق به عنوان رییس جمهور، مقـام نخست وزیری را به رجوی محول کرده بود. در حقیقت آنهـا پیش از تشـکیل اجلاسیه عمومی شورا، با شرکت همه نمایندگان احزاب، سازمان ها و تشکیلات و شخصیت ها،

۱- فراز و فرود شورای...: صص ۲۸ - ۲۹.

۲- خانبابا تهرانی در مورد میثاق می گوید: «بنی صدر بعدها در پاریس به من گفت که در آن میثاق، طرف صحبت، برخی از سازمان های سیاسـی و شخصـیت های اجتماعی در ایران مـدّنظر بوده و آنها میثاق را پذیرفته بودند... پان ایرانیست ها فروهر و یـارانش، جنـاحی از نهضت آزادی، برخی از عناصـر جبهه ملی، جامـا (سـامی و یـارانش) و گویـا حزب رنجبران.» (شـوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۴۴۵.)

خـود طرحی را ریخته و دست همه را در پـوست گردو گذاشـته بودنـد. رجوی همواره اشـاره می کرد که در موقعیت ویژه ای همه این مسائل پیش آمده است... قرار بر این شد تا نیروهایی که

به این ائتلاف می پیوندند، موقتاً به برنامه التزام بدهند و بقیه موارد و حل نهایی مسئله به شورا رجوع داده شود.(۱)

البته سازمـان «طرح و بنیـان گـذاری شورای ملی مقـاومت را مختص مسـعود رجوی می دانـد و بس. به نظر این سازمـان، شورا توسط وی در ۳۰ تیرماه ۶۰ در تهران بنیانگذاری شده است. تکلیف دیگر

سازمان های این شورا هم در این برهه مشخص نیست.»(۲)

شورای مزبور زمانی تشـکیل شد که از یک سو سازمان مجاهدین خلق در طرح های براندازی ضـربه ای و شـتابان خود، دچار شکست شـد و از سوی دیگر در زیر ضـربه قرار گرفتن نیروهای سازمان و به رغم توهم آنان، تشدیـد بـدبینی و عـداوت مردم نسـبت به سازمان، این تشکیلات را در برزخی هولناک قرار داده بود؛ و چون دیگر جایگاهی در داخل کشور برای خود تصور نمی نمود، دو راهکار را در پیش گرفت:

الف) ترک کشور؛

ب) وحدت رسمی با دیگر گروه ها و احزاب ضد نظام.

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۴.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

تاکتیک وحدت گروه رجوی

علت اصلی اتحاد گروه رجوی با نیروهای دیگر، نیازهای موضعی و مقدماتی آن بود؛ لذا «شورای ملی مقاومت» نیاز به شناسایی و استقرار در یک کشور غربی داشت؛ فرانسه انتخاب مناسبی به نظر می رسید بخصوص که هم بنی صدر در آنجا پایگاه داشت و هم رجوی در سفر محرمانه خود حضورا آخرین هماهنگی ها را انجام داده بود. از این رو وحدت با بنی صدر و بهره برداری از شهرت تبلیغاتی و رسانه ای و

ارتباطات قدیمی وی برای شکل گیری و تثبیت «شورا»، الزامی می نمود. در واقع بنی صدر متحد مؤثر ولی مقطعی سازمان بود که اعتبار خود را برای جاافتادن سازمان در پوسته «شورای ملی مقاومت» خرج کرد.

راستگو درباره بهره برداری سازمان از بنی صدر در فرانسه می نویسد:

بعد از استقرار در پاریس، سلسله مصاحبه های متعدد طرفین جهت معرفی «شورا» شروع شد. اگر به رسانه های آن زمان مراجعه شود، در عکس های چاپ شده در رسانه ها اکثرا مسعود رجوی پشت سر بنی صدر نشسته است. علت این بود که نام بنی صدر به عنوان رییس جمهور برکنار شده حکومت اسلامی، در همه جا می درخشید، ولی کسی [در غرب] سازمان مجاهدین خلق را نمی شناخت. رهبر سازمان نیز برای جهانیان ناشناخته بود. بدین علت سازمان از نام و اعتبار بنی صدر در این تاریخ حسابی استفاده کرد. حضور بنی صدر در شورا آنقدر برای مجاهدین مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، رجوی دختر او «فیروزه بنی صدر» را به عقد خود درآورد. این ازدواج درست زمانی انجام شد که تازه چند ماه از مرگ فجیع اشرف ربیعی همسر پیشین رجوی می گذشت.(۱)

از طرف دیگر سازمان نیاز داشت که کادرهایش را از کشور بیرون بکشد تا از ضربه مصون بمانند؛ و هم زمان به یک ایستگاه رادیویی نیز برای تبلیغات نیاز داشت. به همین جهت دست وحدت به سوی

«حزب دموکرات کردستان» و «کومله» دراز کرد. با این وحدت خط خروج نیروها از داخل کشور، از طریق مرزهای کردستان، تأمین شد و نیز سازمان - و به عبارتی «شورا» - به یک ایستگاه رادیویی دست یافت.

در همین دوران «ناز و نیاز» است که شعارهای دموکراتیک شورا از یک سو و - به رغم آن -

برتری طلبی گروه رجوی از سوی دیگر، برای برخی از جریان های مؤتلف و حاضر در شورا روشن شد. در حقیقت آنچه رجوی به دنبال آن بود، چیزی دیگر بود. خانبابا تهرانی می گوید:

[مجاهدین خلق] از روز نخست، شورا یا جبهه به مفهوم اخص کلمه نمی خواستند؛ بلکه در پی

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

تشکیلاتی به عنوان دنبالچه سازمان خود بودند.(۱)

با این وجود وی معترف است که:

اکثر نیروهای ش.م.م.، با در نظر داشتن شرایط و موقعیت خاص ایران و پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، بر این باور بودند که بدون شرکت و حضور تمام و کمال مجاهدین در یک جبهه یا

ائتلاف سیاسی، سازماندهی مبارزه برای سرنگونی رژیم شدنی نیست.

نتیجه چنین برداشت نادرستی در کار شورا به تمکین در برابر خواسته های غیراصولی مجاهدین انجامید. هرچند که من در آن زمان سیاست تمکین در مقابل مجاهدین را منطبق با خواست وحدت طلبانه خود در حفظ یک ائتلاف تاریخی می پنداشتم، اما حاصل آن سیاست چیز دیگری جز برقراری هژمونی مطلق مجاهدین در ش.م.م. نبود.(۲)

راستگو، عضو جداشده سازمان می نویسد:

در درون شورا از همان آغاز، مجاهدین نقش پدرخواندگی خود را ایفا می کردند و برای نظرات و پیشنهادات دیگر اعضای شورا ارزشی قائل نبودند.(۳)

مع الوصف وی در مورد علت پیوستن برخی گروه ها به شورا چنین نوشته است:

در این زمان در ایران مبارزه مسلحانه در اوج خود بود. پس از ضربات سنگینی که نیروهای سازمان مجاهدین به رأس هرم قدرت رژیم وارد کرده بودند، تعداد زیادی از مسئولین عالیرتبه وقت نظام... در یک سری عملیات تروریستی کشته شدند، فضا، فضای سرنگونی رژیم را تداعی می کرد... در همین فضای هیستریک کشتار و ترور و... برخی از جریان ها و شخصیت های مخالف حکومت اسلامی به شورای ملی مقاومت پیوستند.(۴)

ولی برخی دیگر از مخالفان جمهوری اسلامی از همکاری رسمی و علنی با شورا خودداری کردند. از جمله کریم سنجابی آخرین دبیرکل جبهه ملی در مورد عدم قبول دعوت شرکت در شورا و حتی ریاست آن چنین گفته است:

به هنگام اقامت من در پاریس، [شورای ملی مقاومت] جدا طالب همراهی و همکاری و یا به قول خودشان سرپرستی اینجانب بودند... اینجانب با وجود همه عواطف که در آن زمان نسبت به جوش و خروش و فعالیت آنها احساس می کردم به سبب اختلاف نظرها که در ترتیب

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۸.

۲- همان: ص ۵۴۱.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۲۱.

۴- همان: ص ۳۱۴.

تشکیلات و روش مبارزات و تبلیغات آنها داشتم از همکاری با آنها خودداری نمودم.(۱)

سنجابی به رغم تمجید صریح اقدامات تروریستی سازمان علیه جمهوری اسلامی، در اظهاراتی متناقض: مشی مسلحانه، چپگرایی، التقاطی بودن و ائتلاف با حزب دمکرات کردستان را دلایل اصلی

عدم همکاری با سازمان در قالب شورای مقاومت ذکر می کند. وی در تشریح این دلایل چنین گفته است:

... درباره آنها و روش آنها و آینده آنها تردید و دودلی فراوان داشتم. اولین تردیدم درباره سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها ولو آنکه اکنون علیه دستگاه [جمهوری اسلامی]... به کار برده می شد... سازمانی که به نیروی چریکی و جنگی خود متکی است به هنگام پیروزی ملت به حکم ضرورت اجتناب ناپذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصارطلبی در پیش خواهد گرفت و مواعید دمکراسی را از یاد خواهد برد. ثانیا درباره جهان بینی و موضع گیری سیاسی و بین المللی مجاهدین مشکوك بودم... مسئله

سومی که در برابر مجاهدین نقطه استفهام بزرگی ترسیم می کرد مسئله التقاطی بودن آنهاست... در اینکه بتوان فلسفه و جامعه شناسی و جهان بینی و آیین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی

بلکه ضددینی است با دین داری جمع کرد، و باز در اینکه بتوان استقرار جامعه سوسیالیستی را

که مارکس و انگلس در دوران پختگی خویش از طرق مبارزات دمکراسی، خواهانِ وصول به آن بودند، با مجاهدات چریکی تأمین نمود، بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است... آخرین مطلبی که در مورد مجاهدین شدیدا مرا نگران می کرد پذیرفتن حزب دمکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی آنها بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه

هیچ یك از همکاران آنها نمی توانند مانند من از مسئله کرد، لااقل در قسمتی که مربوط به

کردستان ایران است، بصیرت داشته باشند... قاسملو و دار و دسته او مانند حزب کومله، جدایی طلب و مرتبط با سیاست های خارجی هستند و با ظاهرسازی می خواهند واقعیت خویش را بپوشانند...

این تردیدها و ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته اصلی مورد توقع آقای رجوی و یاران او، یعنی تأیید و تقویت شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم. بویژه که تدریجا مستحضر شدم بین بنی صدر و دوستان او با رجوی و پیروان او، چنانکه باید تفاهم وجود ندارد.(۲)

به مرور تصفیه شورا از گروه ها و اشخاصی که اقتدار مطلق سازمان و رجوی را تاب نمی آوردند آغاز

۱- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها، [چ لندن]: ص ۴۳۶.

۲- همان: صص ۴۱۶ - ۴۲۰.

گردید و روند اخراج ها و جدایی ها اوج گرفت.

در یک مقطع طولانی، همه آنچه در خصوص بیرون رفتن و یا اخراج افراد و گروه ها از «شورای ملی

مقاومت» مطرح بود، در یک کلام خلاصه می شد و آن «تمام شدن تاریخ مصرف» آن فرد یا گروه از نظر سازمان بود. مواردی که افراد با اختیار خود و پس از سبک - سنگین کردن وضعیت غیردموکراتیک شورا

آن را ترک کرده باشند، نادر است.

تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی

شخصی مثل مهدی خانبابا تهرانی که سال ها در قلب اروپا اشکال گوناگون اولترا چپ مارکسیسم را تجربه کرده، شرق و غرب دنیا را در نوردیده - از کوبا به چین، از آنجا به یمن جنوبی، و... - و شیفته جنگ مسلحانه سازمان بود و آن را تحقق رؤیاهای دیرین خویش می پنداشت، با حضور خود و دوستانش، در

آغاز تشکیل «شورای ملی مقاومت» در ابتدا محبوب و مورد علاقه رجوی واقع شد، اما پس از مدتی با تحکیم موقعیت سازمان در غرب و تشدید رقابت بر سر غنایم آینده ای موهوم، به مرور به عامل مزاحم در شورا مبدّل شد. خود تهرانی می گوید:

مجاهدین از سال دوم فعالیت شورا خصوصیاتی را که ما از آنها در ایران می شناختیم از دست دادند. به نظر من علت این امر شکست آنها در عرصه مبارزه در ایران بود... روز به روز تحملشان نسبت به دیگراندیشان کمتر می شد. ... مجاهدین حملات خود را از نشریه «ایرانشهر» آغاز کردند و به عناصر اپوزیسیون چون پیشداد، کاتوزیان، لاهیجی، حاج سید جوادی و دیگران بسط دادند. هرچه فشار از جانب ما و برای گسترش شورا و ائتلاف بیشتر می شد، مجاهدین با گریز به پیش زدن این راه را می بستند...

هرگاه سازمانی دچار ضعف شود، چون جوجه تیغی از ترس سر در درون خود فرو برده و به اطراف خود تیغ پرتاب می کند وگرنه سازمانی که قدرتمند است و دوران رشد خود را طی می کند، چه نیازی دارد که چنین روشی را پیش گیرد؟!

مجاهدین، پس از انقلاب، راه خود را گرفته و پیش می رفتند و سیاست جذب نیروها را داشتند... با شکست مجاهدین در عرصه ایران، اعتماد به نفس آنها هم از بین رفت و به سیاست دفع نیروها روی آور شدند.

این وضعیت در درون شورا برای خود ما هم قابل تحمل نبود؛ یعنی شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می دانست، تحمل یک نشریه ۱۲۰۰ نسخه ای یا فردی که عمری را در اپوزیسیون

سپری کرده و مثلًا حرفش این بود که شورا آلترناتیو نیست، نداشت...

تا اینکه سرانجام شورا به جای گسترش، به بسته شدن، کوچک شدن و منزوی شدن کشیده شد. رفته رفته برخی از افرادی که عضو شورا بوده یا تقاضای عضویت داده بودند، زمزمه پس گرفتن عضویت یا انصراف از آن را کردند...

سیستم شورا را به حضور شخصیت یک نفر، یعنی مسعود رجوی، بند کرده بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود.(۱)

از خرداد ۶۲، خروج برخی اشخاص و گروه ها از شورا آغاز شد که پرسرو صداترین و مهم ترین آن جدایی بنی صدر در فروردین ۶۳ بود.(۲) با هموار شدن مسیر طلاق رجوی و فیروزه بنی صدر و در شرایط بن بست سازمان و شکست استراتژی های اعلام شده آن، ازدواج غیرمتعارف و جنجال آفرین با همسر

یک عضو اصلی کادر مرکزی سازمان، فضای روانی و تبلیغاتی جدیدی را پدید آورد. اسفند ۶۳، ناگهان خبر «مسرّت بخش» انقلاب «نوین» ایدئولوژیک و «معجزه»ای که با فداکاری مسعود رجوی و ایثار مهدی و مریم ابریشمچی صورت تحقّق پذیرفت، به گوش اپوزیسیون «مترقّیِ» عضو شورا رسید:

مجاهدین چند هفته پیش از برگزاری جلسه ای که مربوط به بررسی وضعیت حزب دموکرات می شد، در نشریه خود خبر «انقلاب ایدئولوژیک» را با چاپ بیانیه ای اعلام نموده و با تبریک و تهنیت به پیوند فرخنده مسعود رجوی با مریم عضدانلو، «رهبری نوین انقلاب» را تعیین کردند. از این مقطع دیگر اطمینان حاصل کردم که کار شورا به پایان رسیده است...(۳)

مجاهدین مصمّم شده بودند با حرکت به سمتِ یکسویه کردن شورا همه را مجبور کنند [که] یا تابع و در اختیار آنها باشند یا کنار بروند. با این وضعیت، تصمیم گرفتیم از شورا خارج شویم...

ما دیگر به این نتیجه رسیده بودیم که مجاهدین نه تنها از ش.م.م. بلکه از ارزش های اساسی سازمان خود نیز گام پس نهاده اند. آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان «رهبری نوین انقلاب ایران»، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند.

آنها در ادامه چنین روشی، با استقرار در خاک عراق، تیر خلاص را به شانس تاریخی خود

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۸۷ - ۵۸۹.

۲- تفصیل چگونگی جدایی بنی صدر و حزب دمکرات از سازمان و شورا، و واکنش های سازمان، و همچنین آنچه که از سال ۶۴ بر شورا گذشت، در جلد سوم آمده است.

۳- همان: ص ۶۱۴.

شلّیک کردند. البته هنوز اینجا و آنجا به نام ش.م.م. سخن می گویند؛ اما همه می دانند که چنین پدیده ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است.(۱)

سنجابی نیز درباره عاقبت سازمان و شورای ملی مقاومت می گوید:

متأسفانه بعدا آن سوءظن ها به حقیقت پیوست. با اعمال ناروا و نابخشودنی که بعدا از آنها سرزد و با پیوستن به صفوف دشمن مهاجم به ایران [= عراق] تمام پل های پشت سر خود را ویران کرده و راهی برای برگشت خود باقی نگذارده اند.(۲)

بهمن نیرومند که در مهرماه ۱۳۶۴ جدایی خود را از شورا اعلام کرد، گفت:

... برای ما پس از چند ماه، دیگر کاملاً روشن شد که سازمان مجاهدین هرگز قصد ائتلاف نداشته است و فقط به خاطر کسب اعتبار بیشتر به یک ائتلاف صوری با افراد و سازمان ها... تن

داده است. کاسه صبر ما زمانی لبریز شد که متوجه شدیم مجاهدین بدون اطلاع شورا ماه هاست که با حکومت خونخواری چون حکومت صدام حسین مشغول مذاکره جهت انتقال مرکز شورا به عراق هستند.(۳)

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی از حامیان پیشین سازمان نیز درباره شورا چنین گفته است:

شکست و تلاشیِ شورای ملی مقاومت دلیلی جز این نداشت که آقای رجوی و همفکران او...این شورا را در مسکنت بارترین شکلی که می توان برای یک زائده بی هویت و توخالی ترسیم کرد، به وسیله و پوششی برای مخفی کردن خودخواهی ها و... تبدیل کرد.(۴)

تعدادی از افراد و سازمان هایی که تا سال ۱۳۶۵ به تدریج خود و یا گروه های سیاسی متبوع آنها از شورا جدا شدند، مواضعی مشابه آنچه ذکر شد در مورد ماهیت دروغین و سرنوشت بدفرجام آن اعلام

کردند.(۵)

ص:۷۵۰

۱- همان: ص ۶۱۸.

۲- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها [چ لندن]: ص ۴۳۷.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۵۳.

۴- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۲: ص ۴۸.

۵- برای آگاهی بیشتر فراز و فرود شورای ملی مقاومت، انجمن ایران پیوند، هلند، ۱۳۸۱.

فصل دوم: ترکیب «شورا»

گروه ها و افراد

«از مرداد تا دی ماه ۶۰ سازمان ها و افراد منفردِ زیر، به شورای ملی مقاومت پیوستند:

سازمان های عضو: ۱- سازمان مجاهدین خلق ایران ۲- حزب دمکرات کردستان ایران ۳- شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال به نمایندگی مهدی خانبابا تهرانی ۴- جبهه دمکراتیک ملی ایران به نمایندگی هدایت اللّه متین دفتری و بهمن نیرومند ۵ - جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) به نمایندگی حسن ماسالی ۶- حزب کار ایران به نمایندگی حمیدرضا چیتگر ۷- سازمان اتحاد برای آزادی کار به نمایندگی مرتضی محیط ۸ - استادان متعهد دانشگاه ها و مدارس عالی کشور به نمایندگی محمدعلی شیخی ۹- جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد) به نمایندگی جلال

گنجه ای ۱۰- کانون توحیدی اصناف به نمایندگی ابراهیم مازندرانی.

اشخاص عضو: ۱- ابوالحسن بنی صدر ۲- ناصر پاکدامن ۳- کاظم باقرزاده ۴- منوچهر هزارخانی ۵ - اصغر ادیبی ۶- یک نفر که به دلایل امنیتی نامش ذکر نگردید.»(۱)

بعدها اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) و چریک های فدایی خلق (پیرو برنامه هویت) در سال ۶۱ و ۶۳ به شورا پیوستند در حالی که چند گروه دیگر در همان سال ها از شورا خارج شدند. دکتر

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۴.

علی اصغر حاج سیدجوادی در مورد گروه های عضو شورا می گوید:

باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دمکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو سه سازمان دیگری که در اعلامیه های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می شد، سازمان هایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرات و اعضا. این گونه سازمان ها در واقع وجود خارجی نداشتند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هر چه بیشتر زائده های کنار سازمان مجاهدین ایجاد شده بودند. مثلاً همین جبهه

دمکراتیک...(۱)

سازمان مجاهدین خلق ایران

در واقع «شورای ملّی مقاومت» سکّو و مسندی بود برای کسب اعتبار در غرب و اِعمال هژمونی سازمان بر دیگر گروه ها و جریان های ضدّ جمهوری اسلامی. این سازمان و - به طور اخصّ - شخص رجوی، در واقع برای هضم و حذف سایر رقبای احتمالی و آلترناتیو شدن آن در نظر غربی ها، کنترل کامل اداره تشکیلاتی ش.م.م را در دست داشت.

شورا برای رجوی کلید ورود به خارج از کشور بود. زمانی هم که پای رجوی در غرب سفت شد، آن را به بخش سیاسی سازمان مجاهدینش تبدیل کرد.(۲)

جبهه دموکراتیک ملی ایران

این گروه، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط دکتر هدایت اللّه متین دفتری و چند تن دیگر از جمله شکراللّه پاک نژاد تشکیل شد، از گروه هایی است که در زمان تأسیس شورا، به تعبیر حاج

سیدجوادی، «سازمان هایی ساختگی بودند»؛ و در واقع جبهه دموکراتیک «اسمی بود بی مسمّا و یا قالبی بود بدون محتوا».(۳)

متین دفتری با قرار دادن عنوان «جبهه دموکراتیک ملی»، در نظر داشت چپ گرایان جریان ملی گرایی را که مایل به همکاری با جبهه ملی نبودند، جذب کند و با همراه کردن سایر گروه های چپ، جایگزین آنها

۱- فراز و فرود شورای...: ص ۶۶.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۱.

۳- نشریه پیوند، ش ۳ - ویژه نامه: ص ۱۳؛ از مقاله علی اصغر حاج سیدجوادی.

باشد. این اقدام متین دفتری در بدو شکل گیری با سر و صدای بسیار همراه بود.

در این جبهه، «اتحاد چپ» متشکل از سه دسته مارکسیستی گروه کارگر، وحدت کمونیستی و تحریریه نشریه چپ، در کنار جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال، جامعه سوسیالیست های نهضت ملی، جبهه آزادی مردم ایران، انجمن رهایی زنان و اتحادیه ملی دانشجویان و دانش آموزان حضور داشتند.

گروه های مزبور در اسفند ۵۷ چیزی بیش از محفل های کوچک چند نفره نبودند و عناوین تشکیلاتی آنها

صرفا کاربرد تبلیغاتی داشت. تنی چند از افرادی که با گروه های متبوع خود یا شخصا عضو جبهه بودند عبارتند از: حمید شوکت، کریم قصیم، بهمن نیرومند، مهدی خانبابا تهرانی، نجف دریابندری، ناصر

پاکدامن، غلامحسین ساعدی، منوچهر هزارخانی، هما ناطق و صارم صادق وزیری.(۱) جبهه مزبور که با عاملیت هزارخانی و پاک نژاد عمدتا در اختیار سازمان قرار گرفته بود،(۲) و دچار اختلافات و دسته بندی های درونی نیز گشته بود، با اعلام فاز نظامی، عملاً ـ متلاشی شد و خود متین دفتری و بسیاری از تشکیل دهندگان آن نیز به خارج گریختند و برخی از آنان به عضویت «شورای ملی مقاومت» درآمدند.

از دو نماینده «جبهه» در شورا، بهمن نیرومند در مهر ۶۴ جدایی خود و گروه متبوعش را اعلام کرد؛ اما متین دفتری با عنوان نمایندگی این گروه به مدت ۱۶ سال در شورا باقی ماند. و بالاخره در مرداد ۷۷ از آن خارج شد. تفصیل وضعیت وی به هنگام پیوستن به شورا، در ادامه همین فصل و ماجرای اخیر متین دفتری در قبال سازمان و شورا، در گفتار دیگر آمده است.

حزب دموکرات کردستان

از جمله حرکت هایی که با تکیه به قدرت نظامی – سیاسی روسیه شوروی در کردستان شکل گرفت جریانی بود که بنای آن را قاضی محمد در ۲۵ مرداد ماه ۱۳۲۴ در شهر مهاباد، نهاد و به پیشنهاد دولت شوروی با نام «حزب دموکرات کردستان»، به عنوان تشکیلات جدایی طلب کُرد، رسمیت یافت.(۳)

حزب توده نیز در سال های ۳۱ – ۱۳۳۰ «کمیته ایرانی کرد» (کاک) را در کردستان تشکیل داد؛ عده ای در سال ۱۳۳۵ از «کاک» انشعاب کردند و هسته هایی را به گردانندگی عبداللّه اسحاق (احمد توفیق) و

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۴۰۸ – ۴۰۹. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۰۹.

۲- شوکت، همان، ج ۲: ص ۴۳۳.

۳- کردستان و گروه ها، ج ۱: ص ۲۴.

عبدالرّحمان قاسملو تشکیل دادند. قاسملو در سال ۱۳۳۹، ضمن تماس با «حزب دموکرات کردستان عراق»، مجدداً «حزب دموکرات کردستان ایران» را فعال نمود.

از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۴۷، برخی از عناصر حزب حرکتی مسلحانه را در کردستان تدارک دیدند که

سرکوب شد.(۱)

حزب از آن تاریخ تا پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت چشمگیری نداشت. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، عبدالرّحمان قاسملو به کردستان بازگشت و تشکیلات حزب را علنی کرد. فعالیت حزب دموکرات، از آنجا که جدایی طلبانه و با پوشش «خودمختاری» در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی

بود، در مرداد ماه ۱۳۵۸ رسماً ممنوع اعلام گردید.

بنا به اظهار رسمی حزب دموکرات، «در دی ماه ۱۳۵۹، در ملاقاتی میان نمایندگان سازمان مجاهدین و حزب، بر روی هدف های مشترک تشکیل جبهه توافق به عمل آمد».(۲)

حزب در خصوص همکاری با سازمان، در نشریه خود نوشته است:

در مدت سه سال گذشته، که همکاری ما با سازمان مجاهدین خلق ادامه داشته است، یکدیگر را بهتر شناخته و با اهداف و شیوه کار همدیگر آشنایی بیشتر پیدا کرده ایم.

به عقیده ما حزب دموکرات و سازمان مجاهدین، در مورد سرنگون ساختن رژیم و بر سر کار آوردن یک رژیم دموکراتیک... تأمین خودمختاری برای کردستان و بسیاری مسائل دیگر، نظرات مشترک دارند و به همین جهت نیز همکاری و هم پیمانی در میان این دو سازمان انقلابی باید همچنان ادامه داشته باشد.(۳)

... هم اکنون سازمان مجاهدین خلق بزرگترین سازمان سیاسی و سرتاسری کشور به حساب می آید. در شورای ملی مقاومت، این سازمان و حزب دموکرات - به عنوان دو ستون اصلی شورا - مورد قبول قرار گرفته اند.(۴)

از میان همه گروه ها در کردستان، دو حزب دموکرات و کومله به جهت سوابق و تأثیرگذاری، عمده تر بودند. اما به لحاظ تشکیلاتی و اجتماعی، با یکدیگر تفاوت داشتند و در پاره ای موارد، دشمنان خونی

۱- همان: صص ۲۵ - ۳۶.

۲- نشریه کردستان، ش ۱۱۴: ص ۲.

۳- همان، ش ۹۳: ص ۲۲.

۴- همان، ش ۸۸: ص ۱۱.

یکـدیگر بودند تا آنجا که (تا سال ۶۵) بر اثر درگیری آنها حـدود ۸۰۰ نفر از طرفین کشـته شده اند. با وجود اختلافات ریشـه ای و تفاوت های کمّی و کیفی که احزاب دموکرات و کومله با یکدیگر داشتند، در موارد زیر مشترک بودند:

۱) از سال ۱۳۶۰ به بعد، پایگاه های اصلی دو حزب در کردستان عراق مستقر بود.(۱)

۲) تاکتیک های عملیاتی هر دو حزب علیه نیروهای جمهوری اسلامی، محورهای مشترک داشت که عمدتاً بدین قرار است:

- کاشتن مین در سر راه پایگاه های نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی؛(۲)

- اجرای کمین در بعدازظهرها، بر سر راه تردد نیروهای نظامی و انتظامی؛(۳)

- حمله شبانه به پایگاه های نیروهای انتظامی و نظامی؛(۴)

- حمله به تأسیسات دولتی در اوقات بعدازظهر و شب، در شهرها و روستاها؛(۵)

- نفوذ پیشمرگه های دو حزب به شهرها و درگیر شدن با نیروهای امنیت شهری.(۶)

در طول سـال هـای گذشـته احزاب مزبور اغلب نیروهـای داخل خود را به دو طریق از دست داده انـد: کشـته و دسـتگیر شـدن توسط نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، و تسلیم شدن و تقاضای «امان نامه» کردن.

دولت بعثی عراق از احزاب دموکرات و کومله حمایت می کرد و بدان ها فرصت داد که:

- مرکزیت سیاسی و نظامی در خاک کردستان عراق مستقر نمایند؛

- کادرهای خود را در کردستان عراق آموزش و سازمان دهند؛

- اسلحه، مهمّات و امکانات مالی دریافت کنند؛

- ایستگاه رادیویی داشته باشند؛

۱- منطقه پایگاه های مزبور در منطقه گلاله در خاک عراق و نزدیک مرز سردشت قرار داشت. جلایی پور، کردستان...: ص ۱۱۲.

۲- جلایی پور، همان: صص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۳- همان: ص ۱۱۳.

۴- همان: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۵- همان: صص ۱۱۴.

۶- همان: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

- زخمی های خود از درگیری های کردستان ایران را در داخل عراق درمان نمایند؛

- از امکانات تبلیغی دولت عراق، مانند رادیو عراق سود جویند؛

- کادر مرکزی و سایر عناصر سیاسی آنها از امکانات دولت عراق برای سفر به اروپا استفاده کنند.(۱)

عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان، در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۵، در جواب به این پرسش خبرنگار بی. بی. سی که «رابطه شما با رژیم عراق چطور است؟» اظهار داشت:

رابطه ما با دولت عراق بسیار روشن است؛ ما الآن علیه دشمن مشترک می جنگیم.(۲)

در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ نیز خبرنگار بی. بی. سی از عمر ایلخانی زاده، یکی از سران کومله، درباره مقرّ حزب کومله و همکاری این حزب با عراق سؤال کرد و وی چنین پاسخ داد:

رادیو و مقرّ رهبری ما در حال حاضر در کردستان عراق می باشد. ما از دولت عراق کمک دریافت می کنیم و اسلحه می گیریم.(۳)

یکی از پژوهشگران مسائل کردستان که از کتاب وی در این تحلیل استفاده شده، می نویسد:

برای نویسنده همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا در کردستان، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که تمام ایران در انقلاب بود، حزب دموکرات و کومله حرکتی در جهت انقلاب اسلامی مردم ایران نداشتند؛ امّا از فردای پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم شاه، ناگهان

کردستان ایران منفجر می شود و مسئله کردستان به شکل بحرانی حاد در آن جریان پیدا می کند.(۴)

به هنگام شکل گیری شورای ملی مقاومت، حزب دمکرات کردستان در کنار سازمان مجاهدین خلق و رییس جمهور معزول، اضلاع مثلث اصلی شورا را تکمیل نمود و امکانات خود در عراق و نقاط مرزی

کردستان را، تا جدایی از شورا در سال ۶۴، کاملاً در خدمت سازمان قرار داد.

حزب کار ایران (جناح چپ)

چنانکه در جلد نخست بیان شد، در سال ۱۳۴۵ در کمیته مرکزی حزب توده در آلمان شرقی اختلاف نظر پیدا شد و سه نفر از اعضای آن (قاسمی و فروتن و سغایی) انشعاب کردند و تحت تأثیر مائوئیسم

۱- همان: صص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: ص ۱۲۸؛ نقل از کتاب کردستان در سال ۶۵: ص ۲۲.

۳- همان: ص ۱۳۰؛ نقل از همان منبع: ص ۷۳.

۴- همان: صص ۱۳۱ - ۱۳۲.

گروهی را پدید آوردند که به «سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان» معروف شد. فعالیت های این گروه،

طیّ سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در چارچوب کنفدراسیون بود.

به دلیل اختلافات گوناگون، از دل این گروه کوچک در طول سال های ۱۳۴۵ - ۱۳۶۵، «گروهک»هایی به نام های «حزب مارکسیستی - لنینیستی شفق سرخ»، «گروه پرولتاریا»، و «سازمان کارگران مبارز» پدید آمد.(۱)

شاخه ای از این گروه به نام «حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران - توفان» (حزب دو طبقه)؛ به سردمداری علی سعادتی بود که در بهار ۱۳۶۰ - به تقلید از حزب کار آلبانی - گروه خود را به «حزب کار ایران» تغییرنام داد. در پی حوادث تیر ماه ۱۳۶۰ و حمایت سعادتی از بنی صدر، این گروه دو نیمه شد؛ جناح راست و جناح چپ.

«حزب کار ایران» (جناح چپ) با اعتقاد به براندازی جمهوری اسلامی در بهار ۱۳۶۱ در فرانسه پیوستگی خود را توسط علی سعادتی (خلیل) به شورای ملی مقاومت اعلام کرد. این گروه، در اسفند ۱۳۶۱، در اجتماع محدودی که به نام پلونوم دهم برگزار شد علی سعادتی را به دلیل فساد سازمانی و اخلاقی اخراج کرد.

مجموع اعضای این گروه به ۳۰ نفر نمی رسید و اغلب افراد داخل کشور آن در اوایل سال ۱۳۶۲،

دستگیر شدند. عناصر معدودی از این گروه در کردستان و اروپا به فعالیت های خود ادامه دادند. اداره بقایای چند نفره این گروه به عهده حمیدرضا چیتگر (حمید بهمنی) بود که تا کناره گیری از «شورای ملی مقاومت» در اردیبهشت ۶۴، در آن شورا حضور داشت.(۲)

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)

در سال ۱۳۴۸ گروهی از دانشجویان مقیم آمریکا موجودیت گروهی موسوم به «سازمان انقلابیون کمونیست» (س.ا.ک.) را اعلام کردند و نشریه ای به نام کمونیست را به عنوان ارگان خود منتشر ساختند. مواضع این گروه در این شعار به خوبی بارز است: «راه چین راه ماست - صدر چین صدر ماست»(۳) محفل

۱- تاریخ حزب کمونیست...، ج ۳: صص ۳۶ - ۳۷.

۲- همان: صص ۳۸ - ۴۰.

۳- نشریه حقیقت، ش ۹۴: ص ۴.

مشابه دیگری به نام «گروه پویا» در سال ۱۳۵۵ پدید آمد؛ با همان گرایش ها و تمایلات. این گروه، بقایای

«گروه فلسطین» بودند که از سال های ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ در عراق به سر می بردند و رهبری آنها را حسین تاجمیر ریاحی به عهده داشت.

از ترکیب این دو گروه، «اتحادیه کمونیست های ایران» (ا.ک.ا.) پدید آمد، که دو - سه جمع کوچک دیگر نیز در سال ۵۸ در آن ادغام شد. جریان مزبور، طی سال های آخر حکومت پهلوی، در واقع یک

شاخه مائوئیست کنفدراسیون در آمریکا به شمار می رفت.(۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی این گروه با همان نام (ا.ک.ا.) در داخل کشور به فعالیت پرداخت و نشریه حقیقت را به عنوان ارگان خود منتشر ساخت. سردمدار آن - کماکان - حسین ریاحی بود. تا پیش از حوادث سال ۶۰، که اتحادیه مذکور خود را در یک بازی جنگ و مرگ گرفتار ساخت و با گذاشتن عنوان

«سربداران» بر خود - ابلهانه - به کشتار مردم آمل پرداخته خود نیز توسط مردم مضمحل گردید(۲)، یک انشعاب نیز در این اتحادیه روی داد که نام «اتحادیه انقلابی برای رهایی کار» بر خود نهاد.(۳)

مذاکره برای پیوستن اتحادیه به «شورای ملی مقاومت» در آغاز با شکست روبه رو شد؛ چراکه

۱- در این باره جلد نخست کتاب حاضر، گفتار دوم، فصل چهارم.
۲- به دنبال اعلام مبارزه مسلحانه مخالفان جمهوری اسلامی، حادثه آمل در بهمن ماه ۱۳۶۰ به وقوع پیوست. اجمال حادثه چنین بود که «اتحادیه کمونیست های ایران»، با ارزیابی موقعیت جغرافیایی، جنگل های آمل را برای اختفا و عملیات چریکی مناسب تشخیص داد و نیروهای خود را در آنجا مستقر کرد. گمان اتحادیه این بود که به خاطر وضعیت اجتماعی منطقه آمل و بافت دهقانی جمعیت اطراف آن، در صورت حمله به شهر، مقاومت پراکنده نیروهای انقلاب اسلامی به سرعت سرکوب می شود و در مرحله دوم، پس از قطع خطوط ارتباطی و تقویت نیروهای مخالف داخل شهر، دیگر مناطق مازندران نیز به تصرّف نیروهای اتحادیه در می آید و آن گاه آحاد مردم - در یک زنجیره متشکّل - در سراسر ایران به پا می خیزند و رژیم جمهوری اسلامی را ساقط می کنند. آنها به دو گروه تقسیم شدند و حمله خود را غافلگیرانه در شب ششم بهمن ۱۳۶۰ آغاز کردند. گروه اول وارد شهر شده به گشت زنی پرداختند و هر کس را که به اصطلاح حزب اللهی و پاسدار تشخیص می دادند، ترور کردند و سپس به کمیته انقلاب اسلامی شهر حمله نمودند. مردم آمل، که با صدای تیراندازی به خیابان ها آمده متوجّه وقایع شده بودند، برای مقابله آماده شدند و حرکت حماسی خود را آغاز کردند. مردم به صورت خودجوش و با کمک نیروهای انتظامی سریعا به مقابله برخاستند و غائله در چند ساعت فرونشست. در این واقعه ۳۴ نفر از تروریست های کمونیست کشته، چندین زخمی و ۳۰ نفر نیز دستگیر شدند - که چند تن از آنها بعدا محاکمه و اعدام گشتند - از مردم آمل

نیز ۴۰ نفر که عمدتا غیرنظامی و غیرمسلح بودند، به شهادت رسیدند. مطبوعات ۷ و ۸/۱۱/۶۰

۳- نشریه حقیقت، ش ۲۵: صص ۳ - ۴؛ ذیل عنوان «تعادل ناپایدار».

مجاهـدین خلق اصـرار داشـتند که عملیات اتحادیه در آمل، تحت نام «شورای ملی مقاومت» انجام شود. پس از شـکست غائله خونین آمل، از سوی بقایای اتحادیه، حمیـد درم بخش تهرانی در تیر ماه ۱۳۶۱ تقاضای عضویت در «شورای ملی مقاومت» را – بـدون قیـد و شـرط – مطرح کرد. و بـدین ترتیب گروهی از هم پاشـیده به «شورای ملی مقاومت» پیوست که عملاً حضوری سمبلیک داشت و محلّی از اعراب به

شمار نمی رفت. در طول حدود یک سال و نیم، در اطلاعیه های رسمی شورا، از اتحادیه (سربداران) به

عنوان یکی از اعضای تشـکیل دهنده ش.م.م. نام برده می شد؛(۱) و در اوایل تابستان ۱۳۶۲، خروج اتحادیه از شورا – رسما – اعلام گردید.

شورای متّحد چپ

پـایه ایـن گروه را مهـدی خانبابـا تهرانی گـذاشت. وی، انشـعابی رادیکـال را در کنفدراسـیون شـکل داد و تـا پیش از پیروزی انقلاب اسـلامی، از چریک های فـدایی حمایت می کرد. خانبابا تهرانی پس از تأسـیس جمهوری اسـلامی، در تشـکیل «جبهه دموکراتیک ملی» به همکاری با متین دفتری و شکراللّه پاک نژاد برخاست؛(۲) ولی در آغاز پیروزی انقلاب، ائتلافی محدودتر را نیز موجب شد.

سه گروه خـارج از کشور به نـام هـای «گروه کـارگر»، «سازمـان وحـدت کمونیستی» و «گروه چپ» که از دوران فعـالیت های دانشجویی با هم آشنایی داشتند، در بدو پیروزی انقلاب، به توافق رسیدند که گروه مشترکی تشکیل دهند:

... در جریان گفت و گوهای این سه گروه، تعدادی [از]روشـنفکران داخل کشور و برخی از اعضای کانون نویسندگان هم به آن پیوستند. سرانجامِ این گفت و گوها به انتشار «بیان نامه اتحاد چپ» و انتشار نشریه «سازمان اتحاد چپ» کشید.(۳)

با گـذشت زمان و بروز اختلافات، این ائتلاف نیز دچار انشـعاب شد. عده ای که از «دیکتاتوری پرولتاریا» و «تضاد میان کار و سرمایه» و «ضـرورت سازمان لنینی» حرف می زدند، جدا شدند و جریانی موسوم به «جنبش مسـتقل کارگری» – با نشریه ای به همین عنوان – پدید آوردند.(۴) و جمعی نیز با عنوان

۱– متن اطلاعیه ها، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲– در این خصوص شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ذیل اعلام مذکور و صفحات مربوط.

۳– همان: ص ۴۸۶.

۴– همان: ص ۴۸۷.

سازمان وحدت کمونیستی با طرح «ضرورت حفظ استقلال سازمانی» کناره گیری کردند.(۱)

طی نشستی در بهمن ماه ۱۳۵۹، مجدّدا جمعی از گروه های کوچک رادیکال کمونیست گرد آمدند و سرانجام در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، بیانیه ای زیر عنوان «بیانیه شورای متحد چپ برای دموکراسی و

استقلال» تنظیم کردند.

بقایای این جریان بعد از مقابله مسلحانه سازمان و تشکیل شورای ملی مقاومت، اولین جمعی بود که از این موضوع استقبال کرد و مشتاقانه به هژمونی سازمان در قالب شورا تن داد:

در جریان تنظیم بیانیه شورای متحد چپ، با حزب دموکرات کردستان و کومله و نیز مجاهدین خلق هم در تماس و گفت و گو بودیم. با بالا گرفتن تضاد میان آخوندها با بنی صدر و مجاهدین، و خروج آنها از کشور و تشکیل شورای ملی مقاومت، به شورا پیوستیم...

شورای متحد چپ نخستین سازمان چپ بود که از این حرکت ائتلافی نیروها، برای برقراری دموکراسی و استقلال ایران، استقبال نموده و آن را پذیرفت.(۲)

پس از اعلام پیوستگی شورای متحد چپ، مهدی خانبابا تهرانی تا فروردین ۶۴ که خروج خود و گروه را از شورا اعلام نمود، در آن عضویت داشت.

سایر گروه های عضو شورا

خانبابا تهرانی در مورد سایر گروه های کوچکی که در فهرست اعضای شورای مقاومت قرار داشتند می گوید:

... سازمان اقامه... در دوره ریاست جمهوری بنی صدر به کمک سازمان مجاهدین... تشکیل شد... بقایای این سازمان نام خود را به «جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد)» تغییر

دادند... این گروه از روز نخست در حقیقت جریانی سوای سازمان مجاهدین نبود، المثنای آن

بود...

سازمان اتحاد برای آزادی کار یک گروه کمونیستی مستقل بود... نماینده آن گروه در شورا دکتر مرتضی محیط بود و چون به دلایل فنی و جغرافیایی نمی توانست در جلسات شورا حضور یابد، حقوق نمایندگی خود را به من واگذار کرده بود.

۱- همان: همان صفحه.

۲- همان: ص ۵۰۵.

تشـکیلات جنبش گیلاـن و مازنـدران [= جنبش دمکراتیـک انقلاـبی زحمتکشـان] در واقع سازمـان محلی ای بـود در منطقه طوالش... تشکیلات محلی سازمان اتحاد چپ بود. آنها به علت ویژگی های منطقه این نام را برای خود برگزیده بودند تا نامی از کلمه «چپ» در میـان نباشـد. حسن ماسـالی این گروه را نماینـدگی می کرد. او پس از شـرکت در یکی دو جلسه چـون می بایستی به سفر می رفت نمایندگی خود را به من تفویض کرد... از کانون توحیدی اصناف در

ابتدا شناخت درستی نداشتم و تصور می کردم نمایندگان بازار هستند. بعدها متوجه شدم که این

کانون نیز یکی از سازمان های کوچک وابسـته و جنبی مجاهدین است. سازمان استادان متعهد دانشگاه های ایران که در شورا تنها یک نماینده داشت، و در واقع سازمانی در کار نبود... این

جریـان هم از سازمـان های تابعه مجاهـدین بود. سازمان چریک های فـدایی خلق (پیرو برنامه هویت) که در اواخر عضویت ما در شورا به وجود آمـد، نماینـدگی آن را مهدی سامع برعهده داشت. سامع شـش هفت ماه پیش از آنکه اعلام سازمان کند به عنوان فرد به عضویت شورا درآمد و ناگهان اعلام کرد به سازمان تبدیل شده است.(۱)

گروه متبوع ماسـالی (جنبش دمکراتیـک - انقلاـبی زحمتکشان) در خرداد ۶۲ از شورا خارج شـد و مـدتی بعد نیز نام سازمان اتحاد برای آزادی کار، از فهرست اعضای شورا حـذف گردید و نهایتا با خروج سایر گروه های ناوابسـته به سازمان، در اواخر سال ۶۴ شورا فقط ترکیبی از «سازمان» و پنج تشکیلاتِ رویِ

کاغـذِ وابسته به خودش بود. پس از خروج متین دفتری که به نـام جبهه دمکراتیـک ملی عضو بود، از سال ۷۷ تنها گروه باقی مانـده عضو شورا، سازمان چنـد نفره چریک های فـدایی پیرو برنامه هویت باقی مانده است و در واقع از «شورا» چیزی بیش از یک اسم بی مسما وجود ندارد. هر چند از ابتدا ماهیتا همین گونه

بود، ولی همان صورت ظاهری اولیه نیز کاملاً از بین رفته است.

۱- همان: صص ۵۲۵ - ۵۲۷.

فصل سوم: بحران عملیات و آشفتگی

حضور در کردستان عراق

در طول سال ۶۲، سازمان عملیات چشمگیری نداشت. چند عملیات کوچک در کردستان آن هم بر روی پایگاه های بسیج در جدار مرز و چند عملیات ترور در بعضی شهرها نشانگر میزان توانایی سازمان

بود. فرار هواداران و سمپات های فعّال به سوی کردستان عراق موجب تقویت تشکیلات کردستان گردید

و ابراهیم ذاکری، عنصر قدیمی مرکزیت، کم کم جای خود را در بین دیگر مسئولین سازمانی محکمتر کرده و به عنوان فرمانده کردستان با نام مستعار «صالح» اقدام به گسترش پایگاه های نظامی سازمان در آن منطقه کرد.

دولت عراق، به منظور تقویت این گروه، امکاناتی همچون خانه های مستقل در بغداد، موصل و

کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار سازمان گذارد. سازمان،

هماهنگ با استراتژی رژیم بعث عراق در مقابله با ایران، اقدام به راه اندازی تیم های عملیاتی دونفره کرد. هدف این تیم ها ایجاد رعب و وحشت با ترور نیروهای مردمی شناخته شده در محلّات شهرستان ها بود.

در مرکزیت سازمان، از مقطع سال ۶۲ و ۶۳ بحثی حول تدارک «قیام مسلحانه» صورت گرفت و تحت عنوان شکستن طلسم اختناق و آزاد نمودن انرژی و پتانسیل نهفته درون مردم به این نتیجه

رسیدند که به منظور سازماندهی هسته ها، سوار شدن بر موج نارضایتی ها، تثبیت آلترناتیوی سازمان در افکار عمومی، و بسیج امکانات سمپاتیک سازمان، بایستی در هر یک از استان های کشور تحت نظر ستاد

سیاسی – نظامی آن استان که در خارج از کشور مستقر است عملیات هایی انجام پذیرد.

از نیمه اول سال ۶۳ مسئولین سابق استان های سازمان، اقدام به گزینش اعضای واحدهای عملیاتی در کردستان عراق کردند تا بعد از آموزش لازم، از آبان ماه ۱۳۶۳ آنها را به داخل کشور اعزام نمایند. استان های سری اول اعزام، اصفهان، فارس، خوزستان، خراسان و تهران بودند. سازماندهی واحد

عملیاتی مرکب از دو نفر بود: فرمانده و معاون فرمانده. واحد عملیاتی، با در دست داشتن لیستی از افرادی که بایستی ترور شوند وارد استان می شدند. از سوی دیگر هر هفته یک یا دو بار به وسیله تلفن با خارج از کشور ارتباط داشتند تا فرماندهانشان به وسیله تلفن آنها را هدایت نمایند. پیام های رادیویی نیز مکمل ارتباطات تلفنی بود.

رده تشکیلاتی اعضای واحدها عموماً زیر عضو و گاه عضو بود؛ لیکن کیفیت کار فردی آنها در اسناد تشکیلاتی، بسیار ضعیف ارزیابی می شد. بسیاری از افراد این تیم های اعزامی از حلّ کوچکترین مشکلات امنیتی و عملیاتی بر نمی آمدند. در طول نیمه دوم سال ۶۳ واحدهای مذکور در سطح استان های ذکر شده اقدام به چند عملیات کردند و به موازات آنها در جهت تدارک عملیات های بعدی به جمع آوری باقیمانده نیروهای هسته ها و هواداران معرفی شده از خارج مبادرت کردند.

البته امکانات سمپات های سازمان در آن زمان به بن بست خورده بود و آنان همکاری مناسبی با

تیم های عملیاتی نداشتند. سازمان در بی خبری از اوضاع و احوال سیاسی – روحی هواداران و خانواده های آنان، دست به استفاده از این افراد می زد که در موارد متعددی به زیان سازمان تمام شد.(۱)

کشف تیم های عملیاتی

اشاره

پس از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳، تیم های عملیاتی مناطق مختلف توسط نیروهای این وزارتخانه، کشف و خنثی شدند:

فارس: اولین تیم عملیاتی، بنا بر اسناد و شواهد، بر اساس ردّ فنی – اطلاعاتی شناسایی شد.

خوزستان: تیم عملیاتی این استان، به علت یک حرکت عجولانه لو رفت و متلاشی شد.

خراسان: تیم عملیاتی، بر اساس ردیابی اطلاعات مأخوذه از تیم شیراز شناسایی شد و پس از مدتی

۱- رخدادهای سمخا...، ج ۲: وقایع سال ۶۳.

مراقبت هدف عملیات مأموران واقع شد.

تهران: گشت و مراقبت مأموران وزارت اطلاعات و ردهای فنی – اطلاعاتی، موجب شناسایی و فروپاشی تیم عملیاتی شد.(۱)

آغاز بحران های روحی اعضا

در همان مقطع (نیمه دوم سال ۶۳) بحران های روحی ناشی از وضعیت تشکیلاتی سازمان، در بین اعضا و هواداران تشکیلاتی آغاز گردید. با گذشت زمان، انفعال روحی، یأس و افت خلاقیت های فردی

در حلّ مسائل تشکیلاتی افزایش می یافت. نیروها نسبت به آینده بدبین شدند و اتکای به نفس خویش را در جریان عملیات ترور از دست داده بودند، به گونه ای که در زمان دستگیری غالبا هیچ گونه واکنش

تدافعی از خود نشان نمی دادند. یکی از دستگیرشدگان چنین توضیح می دهد:

وقتی ما وصل به تشکیلات نبودیم، روحیه مان ضعیف و امیدهایمان را برباد رفته تلقی می کردیم؛ هرچند [به] رادیو گوش می دادیم ولی کفاف ارتزاق روحی مان نبود. ما عادت کرده بودیم که فرمانبردار تشکیلات و وصل به تشکیلات باشیم تا هویت خویش را از دست ندهیم. ... گاه در جنگل بر سر یک قالب کره و یک تخم مرغ دعوا و منازعه صورت می گرفت. ... وقتی دستور دادیم که تیم محسن برای عملیات به جاده کنار شهر بروند، همه شان گفتند: «روحیه نداریم.»(۲)

در مدارک دیگری که از تیم های عملیاتی در همان مقطع به دست آمد، به این نکته نیز اشاره شده بود که افراد، احساس عدم انطباق با شرایط سیاسی – اجتماعی کشور که برخلاف تصورات آنان بوده است،

داشته اند.

در طول ۳ سال نظامی گری – از سال ۶۰ تا ۶۳ – تشکیلات بسته تر شد، رفتارهای سیاسی اعضا و

هواداران – بیش از گذشته – قالبی شده و کلیشه اش شدیدتر شد و همانند زندگی زنبوران، هرکس چنین بروز می داد که رفتاری مشابه دیگری انجام داده است. گویی این رفتارها، بیش از آنکه ناشی از آموزش و تربیت تشکیلاتی باشد، همانند زندگی زنبور یا موریانه، غریزی و بدون ادراک و خودآگاهی بود.

۱– همان: گزارش کشف تیم های ترور در سال ۶۳.

۲– همان: ص ۷۶؛ متخذ از پرونده مسعود فرمانبردار.

در این زمینه از شیوه «تخلیه»، به مثابه مکانیسم همسان سازی افراد تشکیلات به کار می رفت. آنان

که در عالم ذهن تردید پیدا می کردند و «مسئله دار» می شدند، می بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند، تا مانند سیستم زندگی موریانه ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند. نفوذ و سیطره سازمان، که به علت تفتیش عقاید و بازپرسی از درون افراد، هر روز بیشتر می شد، موجب اعتیاد اعضا به مصرف روزانه گزارش نویسی و تخلیه احساسات و

شنود نوارهای سرود، برای تقویت «غریزه» فرمانبرداری می گشت. اما برخی اوقات، شبکه ظاهرا در هم تنیده این شبیه سازی غیرطبیعی، چنان شکاف برمی داشت که حکایت آب در خوابگه مورچگان را تداعی می کرد و ولوله و آشفتگی های نهان را آشکار می ساخت. جدا شدن هر از چند گاه بعضی از اعضای قدیمی سازمان و علنی شدن آنها برخلاف میل و اراده رهبری تشکیلات، هم حکایت از گسترش بحران های درونی داشت و هم به سهم خود موجب افزایش و تعمیق آنها می شد.

جدایی «یعقوبی»

اشاره

در زمستان ۱۳۶۳، در بین گروه های خارج از کشور، به شکلی مبهم شایع شد که پرویز یعقوبی - مسنّ ترین عضو سازمان مجاهدین خلق (متولّد ۱۳۱۴ ش.) - از سازمان مزبور و «شورا» کناره گرفته

است. این خبر، در سال ۱۳۶۴، با انتشار کتابچه جمع بندی دوساله از انحرافات رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران، قطعیت پیدا کرد و واکنش های زیادی از سوی سازمان را موجب شد.(۱) یعقوبی، که زمانی از دید سازمان در چنان حدّی از اهمیت بود که - در کنار رجوی - پنجمین فرد فهرست کاندیداهای نمایندگی دوره اول مجلس از تهران اعلام شد(۲)، پس از جدایی، با صفاتی نظیر «اپورتونیست»، «ضدّانقلابی»،

۱- اولین واکنش ها در نشریه مجاهد ش ۲۴۶ درج شده است.

۲- سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۸ جزوه ای در معرّفی کاندیداهای تهران منتشر کرد. ترتیب اسامی افراد و معرفی آنها می توانست نشانگر نوعی مرتبت سازمانی و تشکیلاتی نیز باشد: مسعود رجوی، عبّاس داوری، مهدی ابریشمچی، محمود احمدی، پرویز یعقوبی، محمّد سیّدی کاشانی و... موسی خیابانی نفر دوم سازمان از تبریز کاندیدا شده بود. در شرح زندگی پرویز یعقوبی، پس از بیان سوابق وی در جریان نهضت ملی، نهضت مقاومت، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، و توضیحی در مورد سابقه زندان وی در سال ۱۳۴۲، این توصیفات را درباره او نوشتند: «پرویز، به علت اینکه از نظر پلیس یک عنصر شناخته شده بود، دشواری هایش برای ادامه فعالیت دوچندان بود. با همه اینها، او توانست پس از تماس های پراکنده که با برخی از

اعضـای سازمان داشت، به طور مشـخّص در سال ۴۸، وقتی که دیگر حسّاسـیت پلیس در موردش منتفی شـده بود، به سازمـان مجاهـدین خلق ایران بپیونـدد. او در یکی از واحـدهای سازمـان، تحـت مسـئولیت و آمـوزش شـهید سـعید محسـن به فعّـالیت پرداخت. مدّتی نیز تحت مسئولیت شـهید محمود عسـکری زاده و علی اصـغر بدیع زادگان قرار داشت. پرویز در جریان ضربه شهریور ۵۰ در یکی از خانه های تیمی سازمان، به اتّفاق مجاهدین شـهید رضا رضایی و علی باکری، دسـتگیر شد. در اوین به شدّت زیر شکنجه قرار گرفت؛ سپس در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. وی، در دوران اسارت، مدّت ها به عنوان نماینده زندانیان فعّالانه در جهت احقاق حقوق زندانیان سیاسـی مبارزه می کرد. پرویز، علی رغم سنّ زیاد و پس از سال ها مبارزه پیگیر، وقتی که وارد زنـدان شد، دارای چنان روحیه پرشوری بود که برای همه اعضای سازمان آموزنده بود. این برادر رزمنده، در سـخت ترین شـرایط خفقان پلیسی در زندان، یکپارچه امید و جوشش و حرکت بود. در زندان یک لحظـه آرام نـداشت؛ وجـود او، در هر جـا، جمـع برادران را گرمی می بخشـید؛ بـه همیـن علت، همـواره مـورد فشـار و آزار و حسّاسـیت پلیس زنـدان قرار داشت. یک مرتبه نیز از زنـدان قصـر [تهران] به زنـدان سـنندج تبعید شد. سال ۵۴ او را، به خـاطر فعّالیت هایش در زنـدان، به اوین منتقل کردند...» فرازهایی از سوابق انقلابی...: صـص ۸ – ۳۷. و روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۵.

«خائن»، «ترسو»، «خرده بورژوا» و «تسلیم طلب» توصیف شد. علی زرکش، فرد شماره دو سازمان در آن دوران، در پیامی رسمی اعلام داشت:

پرویز یعقوبی، که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود، از همان ابتدا به علّت ضعف ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، هیچ گاه مسئولیت جدّی در سازمان نداشت و از حدّ یک عضو ساده هم بالاتر نیامد؛ و به ناچار همواره توسّط یک یا چند عضو یدک

کشیده می شد...(۱)

و سپس مقوله های خصوصی زندگی یعقوبی نیز به این انشعاب سیاسی کشیده شد:

همسرش مینا... گوییا، در پاریس، انقلابی و مجاهد شده است؛ و اسباب سیاهرویی پرویز هم - تا حدودی - اوست... درباره مینا گفتنی زیاد است؛ و فی الواقع، من شرم دارم که واردش شوم...(۲)

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۸: ص ۴؛ بخشی از اطلاعیه علی زرکش.

۲- همان: همان صفحه.

انتقاد از سلطه فاشیسم در سازمان

بخش عمـده کتـابچه یعقوبی به تبیین و تحلیلی - درونی - دربـاره فقـدان دموکراسـی در تشـکیلات و «شورای ملی مقـاومت» اختصاص داشت. یعقوبی می نویسد:

برخلاف تمامی سازمان ها و احزاب انقلابی جهان، که مرکزیت، منتخب و مجری تصـمیمات کنگره بوده و در قبال آن مسئول می باشد، مرکزیت سازمان منتخب کنگره ای که بالاترین ارگان

سازمان می باشد نبوده، بنابراین هیچ گونه کنترل یا حسابرسی از مرکزیت به عمل نمی آید. چون

سیسـتمی که مرکزیت بر سازمـان حاکم نموده، نه بر اساس و پایه سانترالیسم دموکراتیک بلکه سیسـتمی است که مرکزیت در آن فعّال مایشاء بوده خود را در مقابل هیـچ کس و یا هیـچ ارگانی مسـئول ندانسـته و نمی دانـد و با برداشتی که از صـلاحیت ارائه می دهد، هیچ کس یا ارگانی را

صالح برای رسیدگی به عملکرد و اقداماتش نمی داند.(۱)

در خصوص «صلاحیت»، به نقل از جابرزاده و محمد حیاتی، در این کتابچه مطالبی نقل می شود که

نیاز به توجّه بیشتر دارد:

ما به دستاوردهای جدیدی در سال ۵۴ رسیده ایم که دیگر سازمان ها و احزاب انقلابی فاقد آن هستند؛ آن هم اصل صلاحیت (وحـدت فرد و مسـئولیت) است. بنابراین بالاترین عناصـر و صالح ترین عنصـر در مرکزیت قرار می گیرد و خودش متوجه می شود که کجـای کـار غلط و اشـتباه است و نبایـد پا بگـذارد... ما اساساً این بحث را نـداریم که اقلیت بایـد تابع اکثریت باشـد. حرف

آخر را همیشه مسعود می زنـد؛ دسـتورات مسعود لازم الاجراست، مثل فرمان پیامبر. عنصـر پایین حقّ انتقاد به عنصـر بالاتر از خود را ندارد... برای گسترش دموکراسی، چاره ای جز گسترش صلاحیت نیست؛ مرز دموکراسی، صلاحیت است.(۲)

اشاره به سال ۵۴، این نکته را دربر دارد که پـایه ریزی دیکتـاتوری فردی در سازمانِ بعـد از انقلاب، مسـبوق به سابقه است؛ و آنچه روی داده، یکی پس از دیگری، مراحل طبیعی و اجتناب ناپذیر دگردیسی

پیشـین بـوده انـد. جـابرزاده و حیـاتی، در متـن پاسخ خـود بـه یعقـوبی، تصـریح دارنـد کـه رسیدن بـه «اصـل صـلاحیت»، از دستاوردهای سال ۵۴ است؛ حال آنکه رجوی - سال ها بعـد - مـدّعی شده است که این اصل دسـتاورد یا مرحله دوم «انقلاب ایدئولوژیک» است. البته در سازمان بیان و اظهار هر مطلب و اسـتناد به هر حادثه و زمان، معمولاً به «مورد مصـرف» آن ارتباط دارد. تفسیر و معنایی که عناصر مرکزیت، از

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله از انحرافات...: صص ۶-۷ نامه خطاب به ابریشمچی.

۲- همان: ص ۹ نامه خطاب به ابریشمچی. همین مضمون به نقل از مهدی ابریشمچی در صص ۶۳ -۶۴.

«دموکراسی» ارائه داده اند، دست کمی از مسئله «صلاحیت» ندارد. در جایی دیگر از کتابچه یعقوبی، به نقل از محمد حیاتی باز چنین تصریح شده است:

دموکراسی این نیست که از همه نظر خواهی کنیم؛ اجرای دموکراسی در سازمان چنین است که مرکزیت با دفتر سیاسی مشورت کرده و تصمیم می گیرد. بدین ترتیب دموکراسی در سازمان به اجرا در می آید...(۱)

حاکمیت چنین دیدگاهی در تشکیلات، عضو قدیمی و وفادار سازمان را (که قطعاً در جنایات سازمان در سال های پس از پیروزی انقلاب - که خود نیز بدان معترف می باشد - مسئول و شریک است) به جایی رساند که در مورد آینده موهومِ وعده داده شده شک کند و آن را تظاهر و پیرایه بداند.

در صورت پیروزی، با چنین دیدگاه و تفکّری، مرکزیت درصدد تعمیم حاکمیت دیکتاتوری خود بر جامعه نیز خواهد بود... آیا نباید نسبت به این شعارها با شک و تردید نظر کرده و آنها را فقط زیور و پیرایه ای بیش ندانست؟! از طرف دیگر، چنانچه به حاکمیت رسیدیم، چه طور می توانیم دموکراسی را در جامعه اِعمال کنیم؟ در صورتی که نه اعضا و نه کادرها چیزی از حدّ و حدود دموکراسی انقلابی می دانند؛ و نه می دانند که چگونه باید سانترالیسم دموکراتیک اِعمال

گردد؛ و نه آموزشی در این باره دیده و یا [نه] به یک زندگانی دموکراتیزه عادت نموده[اند]...(۲)

یعقوبی، با اشاره به آنچه در سال ۶۰ سازمان را به ورطه نابودی کشاند، و ریشه یابی فرایند ناکامی و سقوطِ پس از ۳۰ خرداد، می گوید:

مرکزیت سازمان، بدون اینکه سطح سازمان را در جریان بگذارد و نظرخواهی نماید، تصمیم می گیرد تا سازمان را از «سیاسی» به «سیاسی - نظامی» تبدیل کند و - بدون طی مراحل آماده سازی سطح سازمان و کسب آمادگی لازم برای یک مبارزه مسلحانه - سازمان را به میدان عمل بکشاند.(۳)

... از خرداد ۶۰ به این طرف، [مرکزیت] رأساً و بدون اطّلاع سطح سازمان [تصمیماتی را] اتّخاذ کرده و وجه دموکراتیک را نقض نموده؛ که مهم ترین آنها عبارت اند از صدور اعلامیه نظامی شماره ۲۵ مورّخ ۲۸ خرداد ۶۰ و تصمیم به مبارزه مسلحانه، بدون اینکه آمادگی لازم را داشته

باشیم.

۱- همان: ص ۴ نامه خطاب به ابریشمچی.

۲- همان: صص ۵ - ۶ نامه خطاب به ابریشمچی.

۳- همان: ص ۴ نامه خطاب به ابریشمچی.

این تصمیمات، بدون اینکه بر طبق ضوابط تشکیلاتی در سطح سازمان مطرح و پس از نظرخواهی و تأیید به مرحله عمل درآید، به اجرا درآمده بود. که نتیجه این تصمیمات، منجر به

از دست رفتن بسیاری از نیروهای ارزنده سازمان و شکست نظامی هر دو مرحله گردید. از طرفی، اتّخاذ چنین شیوه هایی از طرف مرکزیت، به تدریج، منجر به حاکمیت سیستم دیکتاتوری و عدم اجرای کامل «سانترالیسم دموکراتیک» و برخورد غیر دموکراتیک با منتقدینِ درونِ سازمان شده است.(۱)

وی با اشاره به مسئله استقرار سازمان در عراق و تأکید مرکزیت بر مشروع بودن آن، خطاب به ابریشمچی می نویسد:

... در این رابطه از طرف شما هیچ بحث و تحلیلی نشده بود و حتّی خبری هم در این مورد به ما

نداده بودید. آنچه مطرح نمودم، دو مسئله [بود]: یکی مشروع و نامشروع، و دیگر وابستگی و ناوابستگی ... عراق حکومتی است که با روش های فاشیستی اداره می شود، چه طور ما می توانیم از آن استفاده کنیم؟!... برخوردش با مردم عراق، خلق کُرد، جنبش فلسطین، انقلاب ایران نمونه های بیّنی است. آیا اینها بیانگر ماهیّتش نمی باشد؟!(۲)

یعقوبی درباره انگیزه واقعی سازمان از رفتن به عراق اینگونه داوری کرده است:

... مرکزیت به خاطر خروج از بن بستی که بدان دچار شده بود، رفتن به عراق و تغییر کیفی در استفاده از امکانات آن را، به عنوان تنها راه نجات و حفظ موقعیت خود و رسیدن به حاکمیت تشخیص داد...(۳)

۱- همان: ص ۲۴.

۲- همان: صص ۹۹ - ۱۰۰.

۳- همان: ص ۱۱.

فهرست اعلام

ص:۷۷۳

آ

آبراهامیان، یرواند / ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۷

آخوندی احمد آخوندی

آرام، بهرام / ۴، ۵، ۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۹۵، ۱۱۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹

آرنت، هانا / ۳۳۸

آق بابا، امیرهوشنگ / ۶۹۳

آل احمد، جلال / ۶۶

آلادپوش، حسن / ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۰۴

آلادپوش، سرور / ۵۳، ۶۴، ۶۸، ۹۲

آلادپوش، مجتبی / ۵۳، ۶۴

آلادپوش، مرتضی (حسین) / ۶۳

آل اسحاق، باقر / ۶۹۶

آمبروز، استفن / ۳۳۹

آمرطوسی، جعفر / ۶۹۶

آیت اللهی، سیدحسین (حجه الاسلام) / ۶۵

آیت، حسن (دکتر) / ۴۸۲

آیتی، غزال / ۴۰۴

ا

ابراری جهرمی، محمدحسن / ۳۲، ۳۳، ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۸۹، ۹۹، ۱۷۳، ۴۰۴

ابراهیم عراقی، محمدمهدی عراقی، حاج مهدی

ابراهیمی، مهین / ۶۹۳

ابریشمچی، حسین / ۳۵۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۹

ابریشمچی (قجرعضدانلو)، مریم / ۷۴۹

ابریشمچی، مهدی / ۲۵۹، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۹۱، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۶۶، ۶۲۴، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱

ابوالحسنی، فاطمه / ۶۹۵

ابویی، مهدی / ۳۵۵

اثنی عشری، فاطمه / ۶۹۶

احتشامی، حامد / ۷۰۱

احمد، احمد / ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸

احمد، حاج مهدی / ۱۸۱

احمد، زهرا / ۱۸۵

احمد، مریم / ۱۸۵

احمدآخوندی، محمدرضا / ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۱۴۱

احمدزاده، مسعود / ۲۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸

احمدی، زهرا / ۱۷۴

احمدی، محمود / ۳۵۵، ۴۱۳، ۶۲۴، ۷۶۶

احمدی اسکویی، مرضیه / ۲۰۸، ۲۰۹

احمدی پریداری، اکرم / ۱۹۰

احمدی روحانی، حسین / ۴۸، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۵۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۰۷

ادب آواز، گوهر / ۶۸۸

ادیبی، اصغر / ۷۵۱

ادیبی، حسین (دکتر) / ۳۲۵

اراکی، عبّاس / ۶۹۹

اربابی، غلامرضا / ۴۴۵

ارمغانی، بهروز / ۲۱۵، ۳۰۰

ازغندی (منوچهری)، هوشنگ / ۱۶۷

ازهدی، فرشته / ۶۹۳

استالین، ژوزف / ۹۸، ۲۹۹، ۳۴۰

استکی، رحمان / ۶۰۵، ۶۰۸

اسحاق، عبداللّه / ۷۵۳

اسدیان، حمید / ۶۶۱

اسعد، حسن / ۳۲

اسفندیاری، عبداللّه / ۴۲

اسلامبولی، خالد / ۶۶۵

اسلامی، حسین / ۷۰۰، ۷۰۸

اسلامی، فریبا / ۷۰۱، ۷۰۸

اسماعیل خانیان، مسعود / ۷۰

ص:۷۷۶

اسمیت، دونالد / ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

اشتری، عزت اللّه / ۷۰۷

اشراقی، شهاب الدین (حجه الاسلام) / ۵۴۲، ۵۴۳

اشرف، حمید / ۵۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۰، ۴۰۴

اشرف زاده کرمانی، منیژه / ۶، ۷، ۹، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۷۶، ۱۵۷، ۱۹۹

اشکوری یوسفی اشکوری

اصدقی، مهران / ۶۴۹، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹

اصلانیان، اصلان / ۴۴۵

افتخار جهرمی، گودرز (دکتر) / ۵۲۰

افتخاری، مهدی / ۲۶۷، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۹۹

افراخته، رحمان (وحید) / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۶

افراز، بهجت / ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸

افراز، رفعت / ۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷

افراز، محبوبه / ۸۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹

افشین، منوچهر / ۴۷۰

اکبری آهنگر، محمدحسین / ۵۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۱۹۴

اکبری، محمد / ۲۰۲

الفت، علیرضا / ۵۳، ۹۲

الفت، محمد / ۵۶، ۹۱، ۹۲

امام حسین(ع)، حضرت / ۱۰۶، ۵۹۰، ۶۰۸

امام زمان (عج)، حضرت / ۲۵۶

امانی، حاج هاشم / ۲۳۵

امید نجف آبادی، فتح اللّه / ۵۷۶

امیرالمؤمنین(ع)، حضرت / ۲۶۱

امیرانتظام، عباس / ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۲۹

امیرپناهی، حسین / ۶۹۳

امیرخسروی، بابک / ۹۸

امیرشاه کرمی، مهدی / ۲۲

امینی، فاطمه / ۴۰۴

امینیان، افسانه / ۶۹۶

انتظارالمهدی، ابراهیم / ۵۶، ۷۳، ۷۹

انتظاری، مسعود / ۶۶۱

انصاری راد، حسین (حجه الاسلام) / ۵۷۶، ۶۱۰

انگبینی، علی / ۶۹۳

انگلس، فریدریش / ۷۴۷

انواری، محی الدّین (آیه اللّه) / ۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۷

اوسطی، تقی / ۶۹۳

اویسی، غلامعلی (ارتشبد) / ۶۶۶

ایرانی، ناصر / ۴۴۴

ایزدخواه کرمانی، مسعود / ۳۵۵

ایزدی، علی اصغر / ۷۰

ایلخانی زاده، عمر / ۷۵۶

ب

باب احمدی، محمدرضا / ۵۴

باباخانی، علیرضا / ۴۲، ۶۴۰

باباخانی، محمّد / ۳۵۵

بادامچیان (بادام چی)، اسداللّه / ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۵

بازرگان، ایران / ۶۹۳

بازرگان، پوران / ۲۴، ۱۷۷

بازرگان، حوریه / ۲۵

بازرگان، منصور / ۶۹۶

بازرگان، مهدی (مهندس) / ۷۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۶۶، ۴۴۷، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۶۲، ۶۳۵، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۹۵

بازرگانی، بهمن / ۲۶۲

بازرگانی، محمد / ۷۲

باقرزاده، قاسم / ۲۵۵، ۳۵۵، ۶۹۳

باقرزاده، کاظم / ۷۵۱

باقری، امیربهمن (سرلشگر) / ۶۳۶

باکری، علی / ۴۸، ۸۰، ۷۶۶

بال، جرج / ۶۶۸

باهنر، محمـدجواد (حجه الاسـلام دکتر) / ۱۵۰، ۵۲۲، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۴

بخارایی، مهدی / ۲۶۸

بختیار، تیمور (سپهبد) / ۳۳۳

بختیار، شاپور (شاهپور) / ۳۹۱، ۴۸۷، ۵۷۶، ۶۱۶، ۶۶۶

بختیاری (سرگرد) / ۲۵

بخشافر، حسین / ۶۸۹

بدیع زادگان، علی اصغر / ۳۷۴، ۴۰۵، ۷۶۶

برادران قاسمی، افشین / ۶۵۸، ۶۶۰

براعی، مهدی / ۲۴۵، ۳۶۵

براهنی، رضا / ۵۵۱

برژینسکی، زبیگنیو / ۶۶۹

بشارتی جهرمی، علی محمد / ۵۲۰

بطحایی، محسن / ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۶۷

بقایی، محمد / ۳۵۵

بناساز نوری، احمد / ۵۴

بنی صـدر، ابوالحسن / ۱۳۴، ۳۶۴، ۳۹۶، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۸،

۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۷، ۷۶۰

بنی صدر، فیروزه / ۳۵۸، ۷۴۵، ۷۴۹

بوستان، مجدالعلی / ۲۴

بوستان، منیژه / ۲۴

بهاری جوان، فائزه / ۶۹۵

بهبودی، زهرا / ۳۶۶

بهبهانی، سیمین / ۴۴۵

بهرنگی، صمد / ۶۶، ۱۹۰

بهشتی، سیدمحمد حسینی (آیه اللّه دکتر) / ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۱۵۰، ۴۵۸، ۴۷۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۵۴

بهی، ایرج / ۴۸۹

بیات، محمدعلی / ۶۹۶

بیاتی کمیتهی، علی محمد / ۵۳

بیگدلی، محمدباقر / ۵۲

بیگی، محمدجواد / ۷۰۱، ۷۰۸

بیلیس، جان / ۳۴۱

پ

پاکدامن، ناصر / ۷۵۱، ۷۵۳

پاک نژاد، سیدرضا / ۶۰۵

پاک نژاد، شکراللّه / ۲۴۱، ۷۴۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹

پرایس، هارولد (ژنرال) / ۳۲۹

پرتوی، پروین / ۶۵۱

پرهام، باقر / ۴۴۵، ۵۵۱

پکلانیک، نینا نیکولا پونا / ۴۱۷

پنجه شاهی، اسداللّه / ۴۰۴

پورقاضیان، محمدحسن / ۶۸۹

پورکریم، مسعود / ۳۰۳، ۳۱۱

پورمقدّم، یارعلی / ۴۴۵

پویان، امیر پرویز / ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۰۴

پهلوان، چنگیز / ۳۳۶

پهلوی نیا، شهرام / ۳۱۸، ۳۲۹

پیرو رضوی، محمدکاظم (معروف به محمد رضوی) / ۶۳۴، ۶۳۵

پیروزی، رضا / ۴۷۰

پیش بین، محمد / ۳۵۸

پیشداد، امیر / ۷۴۸

پیمان، حبیب اللّه (دکتر) / ۱۳۹، ۱۵۰، ۴۶۱، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۷۰

ت، ث

تاجمیر ریاحی، حسین / ۷۵۸

تجریشی، حاج مرتضی / ۳۳، ۸۹، ۲۴۰، ۲۴۵

تدیّن، فضل اللّه / ۳۵۵، ۶۹۳

ترقی، گلی / ۴۴۵

ترکپور، حمیدرضا / ۴۸۹

ترنر، جک (سرهنگ) / ۲۶، ۶۷، ۷۶، ۳۲۹

تروتسکی، لئون / ۲۹۹، ۳۳۶

تسلیمی، کریم / ۶۸

تشیّد، علیرضا / ۸۰

تشیّد، علی محمّد / ۳۵۵

تفکّری، محمدرضا / ۵۶

تقوایی، مهدی / ۲۱، ۲۲، ۲۴۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۰۴

تقوی، اقدس / ۶۹۳

تکمیل همایون، ناصر / ۵۷۳، ۶۱۴

تکنویی، رضا / ۴۶۵

تمجیدی، رضا / ۴۹۶

توانابیان فرد، هادی / ۶۹۳

توانگر، فریدون (معروف به آرش) / ۸۸

توحیدی، محمدعلی / ۶۲۴

توکّلی خواه، محمد / ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۶۸، ۹۲

تهرانی، شیخ علی / ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۴۶، ۵۵۵

تهرانی، علی اکبر / ۶۳۳

تهرانی (قنبری)، خسرو / ۲۲، ۳۶۱، ۴۲۳، ۶۲۸، ۷۴۸

تهرانی کیا، حسین / ۳۵۸

تیفتکچی، بهجت / ۸۸

تیفتکچی، فاطمه / ۵۶

ثقفی خراسانی، علیرضا / ۸۱، ۱۹۶

ج

جابرزاده انصاری، عباسعلی / ۶۸۹

جابرزاده انصاری، محمدعلی / ۳۵۵، ۵۱۵، ۵۸۰، ۷۳۱

جاودانی، عباس / ۸۱

جریری، سیمین تاج / ۵۳، ۳۰۱

جزایری، نعمت / ۴۴۵

جزنی، بیژن / ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۹۱

جعفریان، رسول (حجه الاسلام) / ۱۱۳، ۱۴۱، ۵۹۰

جعفری ثانی، زبیده / ۶۹۶

جعفری، حسن / ۲۰۸

جعفری، سید محمدمهدی / ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۷۵، ۴۷۸

جعفری، شعبان / ۲۴، ۳۲۹

جعفری گیلانی، محمد (حجه الاسلام) / ۴۱۴

جلال زاده، حمید / ۳۵۸، ۳۶۵، ۶۹۳

جلال زاده، ناهید / ۳۶۵

جلالی، عبدالحسین / ۱۹۰

جلالی کوار، احمد / ۵۷

جلایی پور، حمیدرضا / ۱۴۹، ۱۵۰، ۷۵۵

جلیلی پروانه، حسین / ۳۵۵، ۶۹۳

جمالی، هادی / ۴۹۴

جمشیدی، اسماعیل / ۴۴۵

جمشیدی، ایرج / ۲۴۱

جنّتی لادانی، حسین / ۳۵۵

جوهری، محمدابراهیم (ناصر) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۱۷۳

جهانگیری، اللّه قلی خان / ۷۲۹

جیاپ، و. نگوین (ژنرال) / ۳۱۹، ۳۹۱

جیگاره ای، مسعود / ۳۰۳

چ

چپتان، حسن / ۴۴۵

چراغزاده دزفولی، علیرضا / ۶۰۵

چلنگر، رضا / ۴۵۶، ۴۹۴

چمران، مصطفی (دکتر) / ۴۱۹، ۴۸۴، ۴۸۷

چه گوارا، ارنستو / ۳۱۹

چیتگر، حمیدرضا / ۷۵۱، ۷۵۷

ح

حائری، حاج شیخ مرتضی (آیت اللّه) / ۱۰۶

حاج حمزه، یزدان / ۴۷۸، ۴۷۹

[حاج]حیدری، ابوالفضل / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰

حاج سیدجوادی، علی اصغر / ۳۹۶، ۴۶۱، ۴۸۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۲

حاج شفیعیها، محمد / ۵۴

حبّوش، طاهرجلیل / ۶۰۴، ۶۴۲

حبیبی، حسن (دکتر) / ۴۷۸

حجاریان، سعید / ۵۳۸، ۵۶۷، ۶۳۲، ۶۳۳

حجازی، فخرالدین / ۶۴۶

حجّتی کرمانی، محمدجواد (حجه الاسلام) / ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۶۶

حریری، حسین / ۴۷۸

حریری، مسعود / ۳۵۵

حسنان، حسن / ۲۶، ۵۴، ۶۷

حسینی طباطبایی، سید محمدتقی / ۶۰۵

حسینی، عزالدین / ۵۲۸

حسینی، علیرضا / ۶۹۶

حسینی لواسانی، سید محمدباقر (دکتر) / ۶۰۵

حسینی، مختار / ۴۴۵

حسینی نائینی، شمس الدین (دکتر) / ۶۰۵

حضرت عبدالعظیم / ۱۹۰

حضرت محمد(ص) / ۴۱۰

حضرت معصومه(س) / ۱۰۸

حقانی، زین العابدین / ۲۰۲

حقّانی، غلامحسین (حجه الاسلام) / ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۴۱۴، ۶۰۵، ۶۰۸

حقجو [بادامچیان]، ع / ۲۷، ۳۰، ۲۳۴، ۲۵۲

حق شناس، تراب / ۶۵، ۱۳۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۴۰۷

حقگو، مسعود / ۴۲۳

حکمت، علیرضا / ۴۴۵

حکیم، سیدمحسن (آیه اللّه) / ۲۴۹

حلیمی / ۶۳۵

حنیف نژاد، احمد / ۲۶۷، ۳۵۵، ۳۵۷

حنیف نژاد، محمد / ۷۲، ۱۱۶، ۱۴۸، ۲۷۰، ۳۷۴، ۴۰۴، ۵۱۰، ۶۴۲

حیاتی، محمد / ۶۷، ۱۹۳، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۷، ۳۵۵، ۴۱۲، ۵۱۴، ۶۹۶، ۷۶۹، ۷۷۰

حیدرزاده، مهری / ۲۸۴، ۲۹۵

حیدری، ابوالفضل حاج حیدری

حیدری، عباس / ۶۰۶

حیدری، محمدعلی / ۶۰۵

خ

خاتمی، سیدمحمد (حجه الاسلام) / ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۶۹، ۵۸۹، ۵۹۹، ۶۰۸، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱

خادمی، حمیدرضا / ۳۵۸، ۶۹۳

خارکن، بهجت / ۱۵۸

خاکسار، رضا / ۳۹۸، ۴۰۴

خاکسار، نسیم / ۴۴۴

خالقی، رضا / ۴۵

خامنه ای، سیدعلی (آیت اللّه) / ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۹۰، ۵۲۲، ۵۶۱، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۰۵، ۶۴۲، ۶۶۳

خامنه[ای] هوشمند، فتح اللّه / ۶۹

خاموشی، محسن سیدخاموشی، سیدمحسن

خانبابا تهرانی، مهدی / ۲۱۳، ۵۵۱، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۰

خانبانی، مهری / ۶۹۵

خانیکی، هادی / ۶۷، ۱۵۰، ۵۳۸، ۵۶۸

خاوری، علی / ۲۵۵

خدایی صفت، علی / ۲۶، ۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

خدایی صفت، مریم / ۶۹۶

خدایی صفت، مهدی / ۴۷۵

خروشچف، نیکیتا / ۳۴۰

خُلدی، رفعت / ۴۹۴، ۶۸۶

خلیلی، اکبر / ۴۶۲

خلیلی، عزت اللّه / ۲۶۶

خلیلی، عظیم / ۴۴۵

خمینی، حاج سید احمد (حجه الاسلام) / ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۵۹۳، ۶۱۶، ۶۲۷

خمینی، سیدحسین / ۴۱۴

خمینی، سید روح اللّه (آیه اللّه العظمی امام) / ۱۰، ۲۸، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۳۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۵۴، ۴۵۹،

ص:۷۸۲

۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲

خوئی، اسماعیل / ۵۵۱

خوراشادی زاده، علی / ۳۵۵

خوشبختیان، محمد / ۶۵

خیابانی، موسی (نصیراوغلو) / ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۴۰، ۵۶۸، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۱۷، ۶۲۳، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۶۶

خیابانی، مهین / ۶۹۳

د

داداشی / ۶۳۵

دادگر، حسین / ۵۲۰

داعی الاسلام، حسین / ۱۹۸

دانش آشتیانی، غلامرضا (حجه الاسلام) / ۶۰۶

دانش، سید محمدکاظم (حجه الاسلام) / ۶۰۶

داور، ابراهیم / ۴۳، ۶۹، ۷۶

داور، اردشیر / ۲۰۷

داوری، عباس / ۱۴۵، ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۰۷، ۴۱۳، ۵۱۲، ۶۹۶، ۷۶۶

دبره، رژی / ۳۱۷

درم بخش تهرانی، حمید / ۷۵۹

دریابندری، نجف / ۷۵۳

دزفولی، خلیل فقیه دزفولی، محمدعلی

دستغیب، سید عبدالحسین (آیه اللّه) / ۶۸۷، ۶۸۸

دلنواز، ابوالفضل / ۶۳۴، ۶۳۶

دلنواز، مینو / ۶۳۴

دوزدوزانی، عباس / ۱۸۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷

دهباشی، علی / ۵۵۱

دهقان، علی اکبر / ۶۰۶

دهقانی، اشرف / ۱۸۵

دهقانی، بهروز / ۴۰۴

دیالمه، سید عبدالحمید (دکتر) / ۶۰۶

ذ

ذاکری، ابراهیم / ۳۵۵، ۳۶۵، ۷۳۱، ۷۶۳

ذوالانوار، کاظم / ۱۰، ۴۸، ۷۱، ۷۰۵

ر

رئیس زاده، فرزاد / ۶۵۶

رئیس طوسی (رئیسی) رضا / ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۳۴۸، ۴۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۷

رابتی، علیرضا / ۳۵۵

راستگو، علی اکبر / ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۵۴، ۶۷۱، ۶۸۸، ۶۹۸، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳

راسخی، شهاب / ۶۹۶

رأفتی، ناهید / ۶۸۹

ربّانی، علی نقی / ۴۲۲

ربّانی املشی، محمدمهدی (آیه اللّه) / ۶۳۰، ۶۳۱

ربّانی شیرازی، عبدالرحیم (آیه اللّه) / ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶

ربیعی، اشرف / ۵۱، ۵۸، ۳۵۸، ۶۱۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۴۵

رجایی، محمدعلی / ۱۷۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۵، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۴

رجب بیگی، مهدی / ۶۵۶

رجوی، کاظم / ۵۳۹

رجوی، مسعود / ۳۰، ۸۰، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۴،

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲،

۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۷،

۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۶۶، ۷۶۹

رحمانی، خسرو / ۷۰۴

رحمانی، علی / ۶۹۶

رحمانی، علیرضا / ۳۱۱

رحمانی، محمود / ۷۰۰، ۷۰۴

رحیمی، حسن / ۳۶۵، ۶۹۳

رحیمی، حمیدرضا / ۴۴۵

رحیمی، خسرو / ۶۸۹

رحیمی، سید فخرالدین (حجه الاسلام) / ۶۰۶

رحیمی نژاد، تهمینه / ۶۸۹

رستگار، کریم / ۷۹، ۱۴۸

رسول اکرم(ص)، حضرت/ ۵۹۰

رسولی نوذری

رضایی، آذر / ۳۵۸، ۶۸۹

رضایی، احمد / ۴۸، ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۳۵۷، ۶۴۲

رضایی، امین اللّه / ۴۴۵

رضایی، خلیل / ۳۹۶، ۴۰۷

رضایی، رضا / ۲۱، ۴۸، ۷۱، ۹۵، ۳۵۷، ۴۰۴، ۶۴۲، ۷۶۶

رضایی، صدیقه / ۳۵۷، ۴۰۴

رضایی، محسن (ابوالقاسم) / ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۹۴، ۶۹۶

رضایی، مهدی / ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۰۶

رضوانی، (نوروز) علی / ۳۹۸

رضوی، فرهاد /۶۹۹

رضوی، محمد پیرو رضوی، محمدکاظم

رضوی، محمدشهاب / ۲۰۸

رفیعی، حسین / ۱۳۳، ۱۴۵، ۳۴۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۶۶

رفیعی طباطبایی، خلیل / ۸۸

رفیعی نژاد، نادر / ۳۹۸، ۴۰۴

رفیق دوست، محسن / ۲۶۵

رمضانی، نصرت / ۶۹۳

رنجبر، سلامت / ۲۵۵

روحانی، احمدعلی / ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳

روحانی، حسین احمدی روحانی، حسین

روحانی، سیدحمید (حجه الاسلام) / ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۹

روحانی، سیدصادق (آیت اللّه) / ۱۱۱

روستا، حبیب / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶

روشن تبار، شهرام / ۷۰۱، ۷۰۴

روشن روانی (روشن روان)، هادی / ۵۶، ۶۰۳

روشن، شهرام / ۷۰۹

رومینا، حسن / ۴۰۴

رها، اسماعیل / ۴۴۵

رهبر، مجید / ۷۰۴

ریاحی، تقی (تیمسار) / ۴۲۹، ۴۳۶

ریاحی نظری، خسرو / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴

ری شهری محمدی ری شهری

ز

زائریان مقدّم، فائزه / ۶۹۶

زائریان مقدّم، مهدی / ۶۹۶

زارع، فلور / ۶۷۴

زاهدی، اردشیر / ۲۹۳

زرکش یزدی، علی / ۳۵۵، ۴۷۵، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۰، ۶۹۹، ۷۶۷

زری باف، عباس / ۶۳۳

زرین کفش، عبداللّه / ۴۵، ۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹

زمان وزیری، اصغر / ۷۳۷

زمرّدیان، علیرضا / ۲۶۲

زمردیان، لیلا / ۳، ۶، ۸۰، ۳۰۱

زنجانی، سیدرضا (آیه اللّه) / ۷۴۲

زنجیره فروش، جواد / ۳۵۵

زندافشار، علی / ۶۸۶

زندی، خسرو / ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۲

زندی پور، رضا (سرتیپ) / ۴، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۵۴، ۷۴، ۷۶، ۲۸۷، ۳۲۹

زواره ای، سیدرضا / ۵۷۳، ۶۳۶

زهتابچی، علی اصغر / ۳۵۸

س

سادات دربندی، سیدمحمد / ۲۶۷

سادات، محمدانور / ۶۶۵، ۶۶۶

سارتر، ژان پل / ۳۹۱

ساعدی، غلامحسین / ۴۴۴، ۵۵۱، ۷۵۳

ساقی (استوار) / ۲۲۶

سالاری، عباس / ۲۷۰

سالمی، غلامحسین / ۴۴۵

سامع، مهدی / ۷۶۱

سامی، کاظم (دکتر) / ۴۶۱، ۵۴۶، ۵۵۳، ۶۱۰، ۷۴۲

سبحان اللهی، حسن / ۴۳، ۶۹

سبحانی، محمدحسین / ۳۹۸، ۶۴۰، ۶۹۶

سپاسی آشتیانی، علیرضا / ۶۵، ۸۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱

سپانلو، محمّدعلی / ۴۴۴، ۵۵۱

ستارخان / ۳۷۸

سجّادی، طاهره / ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۷۵، ۷۷

سجادی، محمدصادق / ۲۵۳

سجودی، محمدحسن / ۴۴۵

سحابی، عزّت اللّه (مهندس) / ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۷۵، ۴۷۸، ۵۷۰، ۵۷۶، ۶۰۹

سحابی، یداللّه (دکتر) / ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۴۶، ۵۵۳،

۵۵۶، ۵۷۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۷۵

سدیفی، سودابه / ۵۸۸، ۶۱۵

سرخوش، حسن / ۶۵۸

سعادتی، علی / ۷۵۷

سعادتی، محمدرضا (سیکو) / ۲۴۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۵۱۰، ۵۱۱

سعیدپور، سعید / ۶۸۹

سعیدی، جواد / ۴۶، ۹۹، ۱۵۳

سعیدی، سید محمدرضا (آیه اللّه) / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۹

سغایی، عباس / ۷۵۶

سلامتیان، احمد / ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۲

سلامتی، محمد / ۲۶۹

سلطانی جهرمی، غلامرضا / ۸۱

سلیحی، پروین / ۳۹، ۷۷

سلیمی جهرمی، علی اکبر / ۱۷۸، ۱۷۹

سماواتی، ناصر / ۳۹۷

سنجابی، کریم / ۵۵۴، ۵۹۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰

سنجری، خشایار / ۲۱۰

سنّماری، ثریّا / ۶۸۹

سیاه کلاه، حسین / ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۲۶، ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶

سیاه کلاه، محسن / ۱۹۷، ۲۰۲

سیّدالمحدّثین، محمد / ۶۹۶

سیدخاموشی، سیدمحسن / ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۸۷، ۲۹۰

سیدخاموشی، سیدمرتضی / ۲۵

سیّدی کاشانی، محمّد / ۴۳۳، ۷۶۶

سیفی، سیاوش / ۳۵۵، ۶۹۶، ۷۳۲

ش

شاکری، خسرو / ۴۴۵

شاکری یکتا، محمدعلی / ۴۴۵

شاملو، احمد / ۴۴۵، ۵۵۱، ۶۹۵

شانه چی، محمد / ۵۵۲

شاه آبادی، مهدی (حجه الاسلام) /۲۱

شاهسوندی، سعید / ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۷۱، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۶۲۵، ۷۳۱

شاه، محمدرضا پهلوی / ۷، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۵۷، ۶۶، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۵،

۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۵۵، ۴۸۷، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۴، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۷، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۵۶

شاهی (مطهری)، عزت اللّه / ۶۵، ۸۱

شرافت، سید محمدجواد / ۶۰۶

شرفخواه (تیمسار) / ۶۲۸

شریعت رضوی، پوران / ۵۵۲

شریعتمداری، سیدکاظم (آیه اللّه) / ۱۱۱، ۲۶۷، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۶

شریعتی، علی (دکتر) / ۲۶، ۶۳، ۶۴، ۱۵۶، ۱۹۰

شریف زاده شیرازی، جمال / ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۸۴، ۲۹۰

شریف، مجید / ۵۵۲

شریف واقفی، حبیب اللّه / ۷۰

شریف واقفی، مجید / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۶۹،

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۲۹

شعاعیان، مصطفی / ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۰۴

شعبانی، محمّد / ۷۰۰

شفایی، مریم / ۶۹۳

شفر، پال (سرهنگ) / ۲۶، ۶۷، ۷۶، ۳۲۹

شفیعیها، کاظم / ۷۲

شمخانی، علی (دریادار) / ۶۸۸

شمس، افسانه / ۶۹۶

شمیم، شاهرخ / ۶۸۹

شوکت، حمید / ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۹

شهاب، حاج احمد / ۲۳۵

شهدادی، هرمز / ۴۴۵

شهرام، محمدتقی / ۶، ۹، ۱۶، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۸، ۷۰۴

شهریاری، عباسعلی / ۳۲۹

شهریاری، میربهزاد / ۶۰۶

شیبانی، حمّاد / ۴۲۲

شیبانی، عباس (دکتر) /۲۴۱، ۲۶۵، ۴۷۵

شیخ الاسلام، زهرا / ۶۹۵

شیخ باقر قاضی، حسین / ۷۰

شیخی، محمدعلی / ۷۵۱

ص

صاحب اختیاری، غلامحسین / ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵

صادق، حسن / ۲۶، ۶۹۳

صادق، محمد / ۹۱، ۲۰۲

صادق پور کلوری، اکرم / ۵۴

صادق وزیری، صارم / ۷۵۳

صادقی، قاسم (حجه الاسلام) / ۶۰۶

صادقی، محمدحسین (حجه الاسلام) / ۶۰۶، ۶۰۸

صادقی نیستانی، غلامعلی / ۶۹۳

صادقی نیستانی، نسرین / ۶۹۳

صالحی، سیمین (دکتر) / ۲۱، ۲۳، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸

صانعی، حسن (حجه الاسلام) / ۵۹۳

صباغیان، هاشم (مهندس) / ۴۱۹، ۵۲۲، ۵۷۲، ۶۷۵

صّدام حسین / ۶۰۴، ۶۳۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۳۱، ۷۵۰

صدر حاج سیدجوادی، احمد / ۳۹۶، ۴۷۹، ۵۷۲، ۶۷۵

صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد / ۳۹۶، ۴۸۰

صدر حاج سیدجوادی، علیرضا / ۳۹۶، ۴۸۰

صدوقی، شیخ محمد (آیه اللّه) / ۶۷۳

صدیقی، محمد / ۵۶۸

صفاتی دزفولی، غلامحسین / ۵۷

صفا، فرهاد / ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۱، ۱۹۴، ۲۰۲

صفا، فضل اللّه (دکتر) / ۷۱

صفوی، ولی اللّه / ۶۰۷، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۰

صفی یاری، اردلان / ۶۹۶

صلاحی، عمران / ۴۴۵

صمدیّه لبّاف، مرتضی / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۸۸، ۳۲۹

صمیمی بهبهانی، ساسان / ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۴

صمیمی بهبهانی، کیوان / ۳۰

ض

ضابطی، محمّد / ۳۵۵، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۵، ۶۹۲، ۶۹۳

ضیایی (سرهنگ) / ۶۲۸

ضیایی نژاد، نبی / ۷۰۰

ط

طالبیان، محمد / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۲

طالبی، عبداللّه / ۷۳۷

طالقانی، اعظم / ۲۱، ۲۶۷، ۴۱۴، ۵۷۶

طالقانی، سیدمحمود (آیه اللّه) / ۳۱، ۷۸، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۵۰، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۶۳، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۲۶

طالقانی، فاطمه / ۶۶۶

طالقانی، مجتبی / ۱۶۲، ۱۷۴

طاهررحیمی، محمد / ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۷، ۲۱، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۱۵۶، ۱۹۹، ۲۰۵

طاهری، اکبر / ۲۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶

طاهری، سعید (سرتیپ) / ۳۲۹

طاهری، طالب / ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱

طباطبایی، زهرا / ۶۹۵

طباطبایی، سید محمدحسین (علاّمه) / ۲۳۵

طباطبایی نژاد، سید نورالدین (حجه الاسلام) / ۶۰۶

طبی، محمدحسین (حجه الاسلام) / ۶۰۶

طریقت منفرد، محسن (محمود) / ۶۸، ۹۱، ۲۰۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹

طریقی، اکبر / ۴۲۲

طهماسبی، شاهرخ / ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۲۱

طیبی، مسعود / ۶۴۱

ع

عابـدینی، قاسم / ۴۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱

عاقلی، باقر / ۴۲۲

عبادی، وجیهه / ۶۹۵

عباسپور، حسن / ۶۰۵

عباسی، حسن / ۲۳۸

عبّاسی دولت آبادی، علی / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸

عبایی خراسانی، محمد (حجه الاسلام) / ۴۱۴

عبدالکریمی کومله، سیف اللّه / ۶۰۶

عبداللّه زاده، محمدقاسم / ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۹

عراقی، حاج مهدی / ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۱

عرفات، یاسر / ۳۵۰

عزیزی، محمدرضا / ۴۶۹

عسکری زاده، محمود / ۷۶۶

عسگراولادی، حبیب اللّه / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱

عطاپور، عبّاس / ۳۵۸

عطّارپور، رضا (دکتر حسین زاده) / ۲۲، ۷۲

عطایی کاریزی، محمود / ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۵۵، ۶۹۹

عطریانفر، زهره / ۴۹۰

عفّت روش، عبّاس / ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲

علایی طالقانی طالقانی

علویان، هادی / ۶۷۱

علوی طالقانی (حجه الاسلام) / ۲۲۷

علوی طالقانی، عذرا / ۳۶۵

علی اف / ۴۲۴

علی بابایی، احمد / ۵۵۲

علیخانی، قدرت اللّه (حجه الاسلام) / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۱

عمرانیان، زهرا / ۶۹۵

غ

غضنفرپور، احمد / ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۲

غفاری، شیخ حسین (آیه اللّه) / ۱۴۹

غفاری، هادی (حجه الاسلام) /۴۵۷، ۴۷۳

غلامی، هادی / ۶۹۶

غیور، سعید / ۳۵۵

غیوران، مهدی / ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۵۷

ف

فاتح یزدی، محمدصادق (حاج) / ۳۲۹

فاضل، محسن / ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲

فاکر، محمدرضا (حجه الاسلام) / ۴۱۴

فانون، فرانتس / ۳۹۱

فتح پور پاکزاد، فرهاد / ۶۹۶

فتحی، مهدی / ۵۷، ۱۸۲، ۲۸۰، ۲۸۵

فخارزاده کرمانی، محمود / ۶۴۹

فراستی، علی / ۵۹۸

فراهانی، ناصر / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸

فرتوک زاده، فاطمه / ۵۱، ۵۵، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۰۱

فرتوک زاده، محمدرضا / ۱۸۱

فرجی زنوز، خورشید / ۶۰۳

فرّخی، باجلان / ۴۴۵

فردوست، حسین (ارتشبد) / ۳۳۳

فرزانه سا، مجید / ۳۶۵

فرزانه سا، مهشید / ۶۸۹

فرسیو، پرویز (سرلشکر) / ۲۴۹، ۳۲۹

فرمانبردار، مسعود / ۷۶۵

فروتن، غلامحسین / ۷۵۶

فروهر، داریوش / ۵۴۵، ۷۴۲

فرهادی، مصطفی / ۸۱

فضیلت کلام، شیرین / ۲۰۸، ۲۰۹

فقیه دزفولی، اسداللّه (جلیل) / ۲۲

فقیه دزفولی، بتول / ۲۱

فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۹، ۷۶، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹،

۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۴

فقیهی، اصغر / ۴۹۴، ۶۶۲، ۶۸۷

فکری ارشاد، منوچهر / ۴۴۵

فیّاض بخش، علی اکبر / ۶۰۵

فیروزکوهی، مسعود / ۳۰۳

فیسینکو، ولادیمیر کیتوویچ / ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶

ق

قائدی، محمدجواد / ۳، ۴۲، ۴۸، ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹

قاسملو، عبدالرّحمان / ۵۲۸، ۷۳۱، ۷۴۷، ۷۵۴، ۷۵۶

قاسمی، احمد / ۷۵۶

قاسمی، بهرام / ۶۹۵

قاسمی، عبدالوهّاب / ۶۰۶

قاضی محمد / ۷۵۳

قاضی، محمّد / ۴۴۵

قجر عضدانلو، محمود / ۶۹۶

قجر عضدانلو، مریم / ۳۵۸، ۷۴۹

قجر عضدانلو، نرگس / ۵۳

قدوسی، علی (آیه اللّه) / ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۳، ۶۱۶، ۶۳۳، ۶۴۹، ۶۶۲

قدیریان، حاج احمد / ۴۱۴، ۴۹۰، ۵۴۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۱۶

قدیری، جواد / ۳۹۷، ۴۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۳۳، ۶۳۴

قدیری، محمد / ۷۰۱، ۷۰۸

قدیری مدرس، محمدجواد قدیری، جواد

قربان زاده، احمد / ۴۴۵

قربانی، محمد / ۷۰۵

قربانی، مسعود / ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱

قصاب، ماشاءاللّه / ۴۱۸

قصیم، کریم / ۷۵۳

قلیچ خانی، پرویز / ۱۳۶

قندی، محمود / ۶۰۵

قهرمانی، افشین / ۶۹۶

قهرمانی، صفر / ۲۵۵

ک

کاترل، ویلیام / ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

کاتوزیان همایون کاتوزیان

کازانکین، گنادی / ۴۲۲، ۴۲۳

کاشانی، سیدابوالقاسم (آیه اللّه) / ۲۵۸

کاشانی، مرتضی / ۶۹، ۷۶

کاظمیان، سیف اللّه / ۵، ۶، ۹، ۳۰، ۷۴، ۷۶، ۱۹۷

کبیری، علیرضا / ۸۱

کتیبه، محمدمهدی (سرهنگ) / ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۶

کتیرایی، محمدمهدی / ۳۶۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۹

کچوئی، محمد / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۱، ۴۴۵

کرباسچی، غلامرضا / ۴۲۲

کرداحمدی، صادق / ۴۲، ۵۵، ۱۷۴

کرمانشاهی اصل، حسین / ۸۷، ۸۸

کروبی، ملااحمد (حجه الاسلام) / ۱۰۷

کرّوبی، مهدی (حجه الاسلام) / ۲۴۰

کرون گارد، روبرت / ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

کرونگارد، ویلیام / ۲۷۹

کریمی، احمدرضا / ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۷۱، ۸۶، ۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸

کریمی بیژنی نژاد، عمادالدین / ۶۰۶

کریمی، حسن / ۶۹۹

کشمیری، سعید / ۶۳۴

کشمیری، مسعود / ۴۹۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰

کلانتر، احمد (حجه الاسلام) / ۲۲۷

کلانتری، موسی (مهندس) / ۶۰۵

کلانتری، مهناز / ۶۸۹

کلاهدوز، احمد / ۶۹۳

کلاهدوز، یوسف / ۶۲۸

کلاهی صمدی، محمدرضا / ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۳۳، ۶۴۰

کلر، میچل / ۳۴۱

کلکته چی، حسین / ۶۹۵

کمانگر (کمالی)، آرش / ۸۷

کندی، جان. اف / ۳۴۱

کوزیچکین، ولادیمیر / ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴،

ص:۷۹۲

کی سینجر، هنری / ۳۳۹

کیوانزاد، رضا / ۴۱۱، ۴۱۳

گ

گار، ر. (R.Gurr) / ۳۳۱، ۳۳۲

گازیوروسکی، مارک، ج / ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۹۰

گرامی، محمدعلی (آیه اللّه) / ۲۴۰، ۲۴۲

گُست (ژنرال هوایی) / ۲۷۶

گلپایگانی، سید محمدرضا (آیه اللّه) / ۱۰۶، ۱۱۰، ۵۵۵

گلزاده غفوری، علی (حجه الاسلام) / ۵۷۶

گلسرخی، خسرو / ۲۵۰

گلشیری، هوشنگ / ۵۵۱

گلمکانی، هوشنگ / ۵۵۱

گنجه ای، جلال / ۲۶۲، ۷۵۱

گودرزی، حسن / ۵۷

گودرزی، زهره / ۶۹۶

گوهریان، رضا / ۶۸۵

ل

لاجوردی، سیداسداللّه / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۵، ۴۴۵

لاهوتی اشکوری، حسن (آیه اللّه) / ۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۷۰، ۵۲۱

لاهیجی، عبدالکریم (دکتر) / ۷۴۸

لبّافی نژاد، فریبرز / ۵۴، ۵۵، ۱۷۴

لبّافی نژاد، مرتضی (دکتر) / ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۵۵، ۷۷، ۷۸، ۴۰۴

لبافی نژاد، یاسر / ۷۷

لطفی، انوشیروان / ۲۳۲

لطیفی، سیروس / ۵۰۱

لغوی، محمدصادق / ۵۵

لنین، ولادیمیر ایلیچ / ۹۷، ۹۸، ۱۱۷، ۱۴۰، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۳۶

لولاچیان، حمید / ۶۹۵

له دوان / ۳۳۵، ۳۳۶

لیوشائوچی / ۳۹۱

م

مائو تسه دون / ۱۱۷، ۳۹۱، ۷۲۷، ۷۳۳

مارکس، کارل / ۹۸، ۲۶۱، ۷۴۷

ماریگلّا، کارلوس / ۳۱۹

مازندرانی، ابراهیم / ۷۵۱

ماسالی، حسن / ۲۱۳، ۷۵۱، ۷۶۱

ماکارنکو / ۳۹۲

متحدین، سعید / ۳۷۸، ۳۹۹

متحدین، محبوبه / ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۳۰۱، ۳۹۹

متحدین، مسعود / ۶۴

متولّی، نعمت اللّه / ۷۰۱

ص:۷۹۳

متین دفتری، هدایت اللّه (دکتر) / ۴۶۲، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۱

مجابی، جواد / ۵۵۱

مجتهد شبستری، محمد (حجه الاسلام) / ۵۷۲

محبّی، علی (سرگرد) / ۱۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

محبّی، نسیم / ۱۶۸

محجوبی، ابراهیم / ۲۰۸، ۲۰۹

محجوبی، عفّت / ۲۰۸، ۲۰۹

محدّث، زکیه / ۶۹۳

محسن، سعید / ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۱۱۶، ۱۶۸، ۷۶۶

محسنیان، هایده / ۵۶

محصل، حسن / ۳۹۸

محلاتی، فضل اللّه (حجه الاسلام) / ۳۹۵، ۳۹۶

محمدزاده، ابراهیم / ۷۶

محمدعلی، محمد / ۴۴۵

محمدی، جواد / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲

محمدیان، محمود / ۴۹۵

محمدیان باجگیران، شهرام / ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۱۱

محمدی پیله ور، جمال / ۷۰۰، ۷۰۸

محمدی ری شهری (حجه الاسلام) / ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۹

محمّدی گرگانی، محمد / ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۷۱، ۳۴۶، ۵۷۶

محمّدی گیلانی، کاظم / ۳۵۷، ۶۹۶

محمّدی گیلانی، محمّد (آیه اللّه) / ۳۵۷، ۴۰۷، ۴۴۵

محمودی، مظاهر / ۳۰۳

محیط، مرتضی / ۷۵۱، ۷۶۰

مختارزاده، اکبر / ۲۵۲

مخملباف، محسن / ۲۶۹

مددپور، فاطمه / ۶۹۶

مدنی، سیداسداللّه (آیه اللّه) / ۶۵۴

مدنی، سید جلال الدین (دکتر) / ۱۰۵، ۳۳۳، ۶۱۶، ۶۵۴

مرتضوی، کاظم / ۶۸۹

مرصوصی، رسول / ۱۹۷

مرعشی نجفی، شهاب الدین (آیه اللّه) / ۱۱۱

مسیح، خدیجه / ۶۹۳

مشارزاده، غلامحسین / ۳۵۵

مشکین فام، عبدالرّسول / ۷۲

مصباح، محمّد / ۳۵۸

مصدق، محمد (دکتر) / ۴۹۷، ۵۵۴

مصلحتی، فاضل / ۳۵۵، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۹۵، ۷۲۸

مطهّری، سیاوش / ۴۴۵

مطهری، مرتضی (آیه اللّه) / ۲۸، ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۲۶۴، ۵۲۶

معادیخواه، عبدالمجید (حجه الاسلام) / ۲۴۰، ۲۴۲

معتمدی، رضا / ۴۴۵

معدن پیشه، مصطفی / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶،

۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲

معزّی، بهزاد (سرهنگ) / ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۹، ۶۴۰

معین فر، علی اکبر (مهندس) / ۴۷۴

معینی، مجید / ۲۶۴، ۲۶۸

معینی، محمد / ۶۸۹

مفتح، محمد (آیه اللّه دکتر) / ۱۴۹، ۱۵۰

مفیدی، محمد / ۸۸

مقدّسیان، محمدرضا / ۴۴۵

مقدّم، محمد / ۳۵۵، ۴۵۶، ۴۷۰، ۶۸۹

مقدم سلیمی، منوچهر / ۲۵۰، ۲۶۸

مقدّم طاهری، خلیل / ۳۵۷

مقرّبی، احمد (سرلشکر) / ۲۷۷، ۳۷۹، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۵

مک نامارا، رابرت / ۳۴۱

ملاّزینعلی طاری، پروین / ۶۹۳

ملک، حسن / ۵۰

ملک، محمد / ۶۶۱

ملک مرزبان، محمود / ۳۵۵

ملکی، محمد / ۵۰۳، ۵۵۲

ممکن، مهدی / ۴۷۸

منبری، سعید / ۶۹۳

منتظر حقیقی، اصغر / ۲۶۷

منتظری، حسینعلی (آیه اللّه) / ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۱، ۴۸۵، ۵۲۰، ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۵۸

منتظری حقیقی، حسین / ۲۶۷

منتظری، محمدعلی (حجه الاسلام) / ۵۲۰، ۶۰۶

منصور، حسنعلی / ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۳۳

منصوری، جواد / ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۶۰

منصوری، محمّد / ۳۵۵

منیری جاوید، عبدالرّضا (مهندس) / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۳۰، ۳۴، ۷۱، ۹۹

موسوی آشان، سیدمسعود / ۶۴۹

موسوی اردبیلی، عبدالکریم (آیه اللّه) / ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۴۰، ۴۴۲، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۴

موسوی بجنوردی، سید محمدکاظم / ۳۴۶، ۳۴۷، ۵۷۶

موسوی تبریزی، سیدحسین (حجه الاسلام) / ۴۱۴، ۶۶۰

موسوی خوئینی ها، سیدمحمد (حجه الاسلام) / ۱۵۰، ۵۷۷، ۵۹۳

موسوی قمی، مهدی / ۹، ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۶، ۲۹۰

موسوی، مصطفی / ۶۹۶

موسوی، میرحسین (مهندس) / ۵۹۴، ۶۱۹

موسی پور، بهمن / ۴۵۶، ۴۹۴

موفّق، مژگان / ۶۹۳

مولایی، احمد (حجه الاسلام) / ۲۸

مهاجرانی، سیدعطاءاللّه / ۵۳۹، ۶۰۷

مهدوی، حسن / ۶۸۹

ص:۷۹۵

مهدوی، رضا / ۴۵

مهدوی، فاطمه / ۶۹۳

مهدوی کنی، محمدرضا (آیه اللّه) / ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۳۹، ۵۲۲، ۵۴۲

مهرآبادی، بهجت / ۲۹۴، ۳۰۳

مهرابی، حسن / ۶۲۵

مهر، فرهنگ (دکتر) / ۵۶

مَه نما، عبدالعلی / ۳۶۵

میثمی، لطف اللّه (مهندس) / ۲۳، ۲۵، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۹، ۴۰۷، ۶۰۹

میخلز، روبرت / ۳۲۴

میرجلیلی، محسن / ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲

میرحسینی / ۸۸

میرزاجعفر علاف، علی / ۱۸، ۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۸۴

میرزاجعفر علاف، علی اصغر / ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۸۴

میرزاجعفر علاف، فاطمه / ۴۵، ۵۰، ۲۹۰، ۳۰۱

میرزاکوچک خان / ۷۲۸

میرزایی، سوسن / ۶۹۳

میرزایی، مریم / ۳۶۵

میرصادقی، جمال / ۴۴۵

میرصادقی، مهدی / ۵۲

میرصادقی، میرطه / ۳۵۵، ۶۸۹

میرطاووسی، سید شجاع الدین / ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۴، ۶۴۵

میرمحمّد، معصومه / ۶۹۳

میرمحمّدی، رضا / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۲۱

مینا / ۷۶۷

میهن دوست، محسن / ۴۴۵

مؤدب صفت، سیدعباس / ۶۰۳

مؤمنی، حمید / ۴۰۴

ن

نادری پور، بهمن (معروف به تهرانی) / ۲۳، ۸۸، ۱۸۷

نادری، محمدرضا / ۶۹۸

نازنده، محمدلقا / ۶۹۶

ناصح پور، مرتضی / ۷۲۰

ناصری، محمدحسن (معروف به دکتر عضدی) / ۲۷

ناطق نوری، عباسعلی / ۶۰۶

ناطق، هما / ۵۵۱، ۷۵۳

ناهیدی / ۳۲۹

نبوی، بهزاد (مهندس) / ۹۱، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۹۶، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۵۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۴

نبوی نوری، علی اکبر / ۵۱، ۵۸، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۶۴، ۱۸۵، ۳۵۸

نجات حسینی، محسن / ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۳

نجاتی، غلامرضا / ۱۳۲

نجاری، فاطمه / ۶۸۹

نجفی، زهرا / ۴۲، ۵۵، ۱۷۴

نراقی، احسان / ۳۹۹

نصری، احمد / ۲۵۶

نصیری لاری، مهدی / ۶۰۶

نصیری، نعمت اللّه (ارتشبد) / ۳۳۴

نظام الملکی، حسن / ۱۹۷

نمازی، محمد / ۳۰۳، ۳۱۱

نوّاب صفوی، حسین / ۵۷۳، ۵۸۸، ۶۱۴، ۶۱۵

نوحی، حمید / ۱۳۳، ۱۴۵، ۳۴۸، ۴۰۷، ۵۰۹، ۵۱۷

نوذری، ناصر (معروف به رسولی) / ۳۰، ۲۴۶،

۲۵۲

نوربخش، لیلا / ۶۷۴

نوروزی، صادق / ۲۶۷، ۲۶۹

نوروزی، یداللّه (سروان) / ۳۲۹

نوری، شیخ بهاءالدّین (آیه اللّه) / ۵۸

نوری، ن / ۶، ۱۰، ۹۱

نوژه، محمد (خلبان) / ۴۸۷

نوشیروان پور / ۳۲۹

نهاوندی، سیروس / ۳۲۹

نهاوندی، منوچهر / ۲۴۱

نیرو، سیروس / ۴۴۵

نیرومند، بهمن / ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۳

نیّری، صالح / ۸۸

نیّری، فرهاد / ۳۶۶، ۳۶۷

نیکبخت تهرانی، احمد / ۷۰۱

نیک بین رودسری، عبدالرضا (عبدی) / ۱۱۶

نیکسون، ریچارد / ۲۲۷، ۳۴۰

نیک طبع، علی نقی / ۳۲۹

نیکلسون، اِما (بارونس) / ۶۰۴

نیکنام، محمدکاظم / ۱۵۸

نیکو، مجید / ۶۵۴

و

واقدی، اصغر / ۴۴۴

وثیق پور، هاشم / ۲۲

وحدت، صالح / ۴۴۵

وحید دستگردی (دستجردی)، هوشنگ (سرهنگ) / ۶۲۸، ۶۶۲

وزیری، طاهره / ۶۹۶

وشاق / ۵۰۱

وطن پرست، محمداسماعیل / ۴۴۵

وظیفه خواه (منوچهری)، منوچهر / ۲۷، ۱۶۷

ولی زاده یگانه، خداوردی / ۷۰۱

ه

هادوی، مهدی / ۴۰۳

هادیان، محمدجعفر / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۹، ۴۱۲

هاشملو، رضا / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹

هاشمیان قزوینی، احمد / ۸۱

هاشـمی رفسـنجانی، اکبر (حجه الاسلام) / ۳۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۹۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵،۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۵، ۶۸۸

هاشمی سنجانی، علی (حجه الاسلام) / ۶۰۶

هاشمی، منصوره / ۴۴۵

هاشمی نژاد، سید عبدالکریم (حجه الاسلام) / ۶۷۱

هالیدی، فرد / ۳۲۶

هانی الحسن / ۷۳۱

هاوکینز، لوئیس ال (سرهنگ) / ۲۴، ۳۲۹

هدایتی، رضا / ۴۹۵

هزارخانی، منوچهر / ۵۵۱، ۷۵۱، ۷۵۳

هَسنِر، پی یر / ۳۳۹

همایون کاتوزیان، محمدعلی / ۷۴۸

همایون نژاد، عباس / ۶۹۳

هنردار، مهدی / ۵۷

هودشتیان، مرتضی / ۲۳

هویدا، امیرعباس / ۳۳۴، ۴۰۴، ۴۰۵، ۶۷۰

ی

یثربی، محمدرضا / ۲۱۵

یزدانیان، محمد / ۷۳، ۸۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

یزدی، ابراهیم (دکتر) / ۱۴۶، ۱۴۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۶۷۵

یزدی زاده، محمدرضا / ۶۶۰

یزدی، محمد (حجه الاسلام) / ۵۴۲

یعقوبی، پرویز / ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۸۹، ۴۱۴، ۵۱۴، ۵۷۰، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱

یفه، دیوید / ۳۰۵

یقینی، محمد / ۱۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

یلفانی، محسن / ۴۴۵

یودفات، ا. / ۵۹۸

یوسفی اشکوری، حسن / ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۳۱، ۵۷۶، ۶۰۵، ۶۴۶، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵

یوسفی، پری / ۶۹۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

